

واژه‌نامه مصور دور لند

فرهنگ پزشکی

انگلیسی - فارسی

دوجلدی

تألیف:

دکتر ویلیام الکساندر نیومن دور لند

ترجمه:

دکتر محمد هوشمندویزه

**DORLAND'S
ILLUSTRATED**

Medical Dictionary

English - Persian

Two Volumes

by:

Dr. William Alexander Newman, Dorland

Translated by:

Dr. M. Hooshmand - Vijeh

دوره دو جلدی ۴۹۰۰ تومان

فرهنگ پزشکی

انگلیسی - فارسی

دو جلدی

Dorland's
Illustrated

Medical
Dictionary

English - Persian

Two Volumes

ویلیام دورلند

محمّد هوشمند ویرژه

جلد دوم

۲۶/۰۸۱۵

۶/۲۰

Dorland's Illustrated

Medical Dictionary



فرهنگ پزشکی

انگلیسی - فارسی

اسکن شد

تألیف:

دکتر ویلیام دورلند

ترجمه:

دکتر محمد هوشمند ویژه

جلد دوم L - Z

(واژه نامه مصور پزشکی)

شامل واژه ها، اصطلاحات و اختصارات پزشکی، روانپزشکی، دندانپزشکی، دامپزشکی، داروسازی، بیولوژی، ژنتیک، بیوشیمی، بیوفیزیک، فارماکولوژی، فیزیک، شیمی، جداول (سرخرگها، سیاهرگها، استخوانها، عناصر، عضلات، اعصاب)، شکلها و سایر لغاتی که به نوعی به رشته پزشکی ارتباط پیدا می کند

Dorland's Illustrated Medical Dictionary.

1. Medicine - Dictionaries. I. Dorland, W. A. Newman (William Alexander Newman), 1864 - 1956.

[DNLM: 1. Dictionaries Medical. 2. Reference Book, Medical]

دورلند، ویلیام الکساندر نیومن ۱۹۵۶ - ۱۸۶۴

فرهنگ پزشکی، انگلیسی - فارسی

تألیف ویلیام الکساندر نیومن دورلند

ترجمه محمد هوشمند ویژه

تهران، مؤسسه نشر کلمه

تهران انتشارات جهان دانش

۲ ج. جدول، مصور (رنکی و سیاه و سفید). ۱۷ × ۲۴ س. م.

ص. ع. به انگلیسی:

Dorland's Illustrated Medical Dictionary.

۱. پزشکی - واژه نامه. الف. هوشمند ویژه، محمد، مترجم ب. عنوان.

R121.D73

610'.3'21 - dc19

0-6383

AACR 2 MARC-S

Library of congress

| 8607r85|rev6



نشر جهان دانش

روبروی دانشگاه تهران، خیابان ۱۲ فرودین،

خیابان شهدای ژاندارمری، شماره ۲۳۶ ☎ ۶۴۹۲۱۲۷



مؤسسه نشر کلمه

خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران،

شماره ۱۴۰۲ ☎ ۶۴۰۸۶۰۶

فرهنگ پزشکی انگلیسی - فارسی (دوجلدی)

تألیف: دکتر ویلیام الکساندر نیومن دورلند

ترجمه: دکتر محمد هوشمند ویژه

چاپ نهم: ۱۳۷۵

تیراژ: ۵۰۰۰ دوره

چاپ نیل

دوره دوجلدی: ۴۹۰۰ تومان

حق چاپ و تقلید و عکس برداری محفوظ و مخصوص مؤسسه نشر کلمه است.

ISBN 964 - 90023 - 3 - 2

شابک ۹۶۴-۹۰۰۲۳-۳-۲

(دوره)

ISBN 964 - 90023 - 4 - 0

شابک ۹۶۴-۹۰۰۲۳-۴-۰

(set)

مقدمه جناب آقای دکتر ناصر گیتی استاد محترم
دانشکده پزشکی دانشگاه تهران

آقای دکتر محمد هوشمند ویژه با همت و کوشش فراوان به ترجمه ملخص کتاب فرهنگ لغات پزشکی از زبان انگلیسی به فارسی با استفاده از چند منبع اصلی مبادرت نموده اند. در این فرهنگ نه تنها لغات و اصطلاحات پزشکی بزبان فارسی رایج و مصطلح و قابل فهم برای عموم ترجمه شده است بلکه بیشتر لغات و اصطلاحات پزشکی دارای تعریف مختصری هم می باشد بقسمی که این فرهنگ علاوه از افراد گروه پزشکی برای علاقمندان غیرپزشک نیز قابل استفاده خواهد بود.

زحمات آقای دکتر هوشمند ویژه مترجم و محقق جوان و باذوق در تهیه این فرهنگ پزشکی قابل تقدیر می باشد. بدون تردید این اقدام ایشان خدمت بزرگی به رشد علمی زبان فارسی و فرهنگ ملی ایران و علاقمندان بزبان فارسی محسوب می شود.

ملاحظه می شود که در کنار تعداد زیاد کسانی که به حرفه های پزشکی علاقه مندند عده معدودی هم یافت می شوند که بنا به جهات و دلایلی به جنبه های علمی پزشکی توجه و علاقه پیدا می نمایند و تردیدی نیست که فعالیت های علمی پزشکی به هر گونه که باشد به پیشرفت و اعتلاء سطح حرفه پزشکی يك ملت كمك می نماید.

اینجانب ضمن ابراز خرسندی از این اقدام آقای دکتر هوشمند ویژه توفیق بیشتر ایشان را در ادامه خدمات علمی پزشکی و فرهنگی از خداوند آرزو می کنم.

ناصر گیتی

به نام خدا

پیشگفتار:

درست است که واژه پردازی و کلمه سازی خاص انسانها است. ولی آیا آنطور که گفته اند انسان فقط حیوانی است ناطق؟ و آیا اشرف مخلوقات در خلق کلمات است؟ شاید اینطور باشد! ولی کدام کلمه، و کدام انسان؟ کدام کلام انسان را از حیوان متمایز می کند؟ و آیا اصولاً این انسان است که کلمه می سازد یا کلمه است که انسان می سازد؟ درست است که آدمی صورت حیوانی دارد و با کلام از حیوان متمایز می شود ولی باید دید آیا وجود، به سیرتها قائم است یا به صورتها؟!

پرسش زیاد است و پاسخ زیاد. و زیاد وارد این پرسش و پاسخها نمی شویم چرا که از حوصله این مقال و از صلاحیت نویسنده آن خارج است. فقط به سراغ سعدی می رویم که پاسخ مختصر و مفیدی به این پرسشها می دهد و می گوید:

«به نطق آدمی بهتر است از دواب دواب از تو به گر نگویی صواب».

اگر این طور باشد که سعدی می گوید پس باید گفت این کلام است که انسان را می سازد. و هرچه کلام نغزتر باشد انسان هم پرمغزتر می شود و نتیجه پرمغزی او هم بهزیستی او است.

ناگفته نماند مراد از بهزیستی بی شک آن نیست که فقط چندان بخوریم که باز بقول سعدی از دهانمان برآید و یا فقط آنقدر بخوابیم تا به غفلت فرو رویم و سپس به رخوت برخیزیم. مراد اصلی افزودن به توانایی ذهن در تفسیر رازهای هستی و پی بردن به نهاد نشیب و فرازهای زیستی است. و سخن در چگونگی افزایش به این توانایی و نحوه راه جستن به کمال فکری و دستیابی به جلال ذهنی است. راز هستی و رمز خوشبختی در خوشگذرانی های میان تهی و شهوت بار نیست چرا که «خور و خواب و خشم و شهوت شقب است و جهل و ظلمت» و جاهل و شقی و شهوی معنی بخت و مفهوم خوش و ناخوش را نمی داند. خوشی پرخور و شهوتران با ناخوشی دیگران معادل است و این چه خوشبختی است؟ خوشبختی از آن کسی است که آگاه است و با رنجی که می برد رنج رنجوران می زداید، و اگر به گنج «خرد و آگاهی» دست یابی بی نیاز و مستغنی خواهی شد و تارک حسرت و حرص و آز. و خندان با حافظ هم آواز که:

«دلا ز نور هدایت گر آگهی یابی چو شمع خنده ز نان ترك سر توانی کرد»

راهنما:

این کتاب بر مبنای آخرین چاپ فرهنگ پزشکی دورلاند طرح‌ریزی شده است و حاوی واژه‌های آمده در این فرهنگ و سایر واژه‌هایی است که از سایر منابع گرفته شده و پس از گردآوری در این طرح گنجانده شده است. دقت زیادی بکار رفته است تا معادل فارسی واژه‌ها در برابرشان آورده شود ولی متأسفانه به علت کمبود واژه‌های فنی در زبان فارسی در بیشتر موارد به جای يك واژه در برابر واژه انگلیسی شرح آن را آورده و به توضیح معنی یا معانی مختلف آن پرداخته‌ایم. برای استفاده بهتر از این واژه‌نامه بهتر است به نکات زیر توجه فرمایید:

الف) واژه‌های اصلی به ترتیب حروف الفبای انگلیسی پشت سر هم قرار گرفته‌اند و وقتی کتاب را باز می‌کنیم در حاشیه بالایی صفحات مقابل هم در گوشه راست و در گوشه چپ راهنماهای شش حرفی را می‌بینیم که حروف راهنمای گوشه چپ از اولین شش حرف اولین واژه آن صفحه و راهنمای گوشه راست از اولین شش حرف آخرین واژه صفحه مقابل آن ترکیب یافته است و لذا اگر حروف متشکله واژه مورد نظر ما مابین حروف این دو راهنما قرار داشته باشند باید فقط در همان دو صفحه مقابل هم، به دنبال آن واژه بگردیم بنابراین برای یافتن واژه مورد نظر لازم نیست در بین صفحات کتاب سرگردان شویم و با مراجعه به راهنمای بالای صفحات به آسانی می‌توانیم به صفحه‌ای که واژه مورد نظر ما در آن قرار دارد دسترسی پیدا کنیم.

ب) اگر واژه‌ای از واژه‌های اصلی دارای واژه یا واژه‌های ترکیبی یا فرعی هم باشد این واژه‌های فرعی را در زیر معنی همان واژه اصلی منتهی کمی داخل‌تر از محور عمودی واژه اصلی و به محازات حروف فارسی قرار داده‌ایم و به جای اینکه تمام واژه ترکیبی را بنویسیم فقط نیمی از آن را نوشته‌ایم و به جای نیم دیگر که همان واژه اصلی است حرف اول آن را گذاشته‌ایم که نشانه و مخفف واژه اصلی است. در ضمن اگر واژه‌ای دارای چند واژه فرعی باشد این واژه‌ها نیز به‌نوبه خود به ترتیب الفبای انگلیسی زیر واژه اصلی قرار گرفته‌اند به صورت زیر:

Incision

۱- برش یا زخم. ۲- عمل بریدن.

برش از طریق مجرای شنوایی
 endaural I.
 خارجی برای جراحی روی زائده پستانی استخوان
 گیجگاهی.

قطع و برداشت پستان در
 Halsted's I.
 کارسینوم همراه با برداشت عضلات سینه‌ای بزرگ
 و کوچک و ساختمانهای لنفاوی زیر بغل.

VII

که منظور از *Incision* همان واژه است.

ج) در مورد معنی واژه‌هایی که چند معنی مختلف دارند هر معنی بوسیله شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ و غیره مشخص شده است مثل واژه فوق که دو معنی دارد و این معانی با شماره‌های ۱ و ۲ مشخص شده‌اند. ولی در مورد واژه‌هایی که به زبان فارسی می‌توان چند معنی یا چند جمله مترادف و نزدیک به هم برایشان گذاشت این معانی مترادف و نزدیک به هم با ویرگول از همدیگر متمایز شده‌اند به شکل زیر:

Chamber.

اطاقك، اطاق، فضای بسته، محفظه.

Fissure

شقاق، ترك، فیسور، شیار یا چین، بخصوص آنهاییکه شکنج‌های مغز را از هم مجزا می‌کنند.

د) در مورد واژه‌های هم‌معنی سعی شده است فقط معنی یکی از آنها به فارسی نوشته شود و برای احتراز از طول کلام بقیه آنها را بصورت = با واژه معنی‌شده مشخص کرده‌ایم، این کار گذشته از احتراز از طول کلام سبب شده است که واژه‌های مترادف و هم‌معنی انگلیسی را بشناسیم بنابراین اگر به چنین شکلی *epilopexy = omentopexy* برخوردیم بدیهی است که باید به دنبال حرف O برویم و معنی واژه: *omentopexy* را که معنی *epilopexy* نیز هست در آنجا بیابیم. ولی در مورد واژه‌های مترادف در واژه‌های فرعی یا ترکیبی که علامت = بکار رفته است اگر طرف دیگر این علامت نیز واژه‌ای ترکیبی مربوط به همان واژه وجود داشت در همان ردیف باید دنبال معنی آن گشت مثلاً در ردیف واژه‌های ترکیبی مربوط به واژه *fever* که در زیر این واژه به ترتیب حروف الفبای انگلیسی قرار دارند به این شکل برمی‌خوریم که *typhoid F. = enteric F.* در اینجا باید در همین ردیف به دنبال واژه *typhoid F.* بگردیم که معنی آن با معنی *enteric F.* یکی است و اگر مثلاً در زیر همین واژه *fever* به شکلی نظیر این برخوردیم که *kedanil F. = scrub typhus* باید به سراغ حرف T و واژه *typhus* برویم و در زیر آن معنی واژه *scrub T* را بخوانیم.

ه) اگر مثلاً به واژه‌ای نظیر *color blindness* برخوردید و خواستید معنی آن را در این واژه‌نامه پیدا کنید اگر به سراغ حرف C رفتید و واژه *color* وجود نداشت حتماً به سراغ حرف B بروید و به دنبال واژه *blindness* بگردید و در زیر آن معنی واژه *color b.* را بخوانید یا مثلاً در مورد واژه *whole blood* می‌توانید در حرف b به واژه *blood* مراجعه فرمایید و معنی واژه *b. whole* را در ردیف زیر آن مطالعه کنید یا مثلاً برای پیدا کردن واژه *Adams' disease* می‌توانید به سراغ واژه *disease* بروید و الی آخر.

و) جدولهای سرخرگها، استخوانها، عناصر، عضلات، اعصاب، سیاهرگها و غیره بمنظور سهولت استفاده به ترتیب حروف الفبا در آخر کتاب قرار داده شده‌اند که برای استفاده از آنها می‌توانید به آخر کتاب مراجعه فرمایید.



Semitic	Greek	Latin	Gothic	Modern Roman
𐤋	Γ	Λ	𐌆	L
λ	λ	Λ	𐌆	L
Greek		Medieval	Gothic	Modern Roman



L.

مخفف کلمات زیر است ،

Latin

لاتین

Lactobacillus لاکتوباسیلوس، تیره‌ای از شیزومیتها (راسته اوباکتریاله خانواده لاکتوباسیلاسه) که بنظر میرسد بعضی از آنها با فساد دندان رابطه داشته باشند ولی بقیه آنها بیماریزا نیستند.

left

چپ .

length

درازا.

libra (۱) پوند (pound) . (۲) میزان ، ترازو، بالانس.

licentiate لیسانسیه، کسی که دارای درجه لیسانس در یکی از رشته‌های علمی است.

light sense احساس روشنایی.

limes مرز، حد.

liter لیتر .

lumbar کمری .

coefficient of Induction ضریب القاء .

Lo

نشانه‌ایست که اریخ برای مخلوط سم و ضد سم قرار داده است این مخلوط بی‌اثر بوده و سبب مرگ حیوان نمیشود.

L+

نشانه‌ایست که اریخ برای مخلوط سم و ضدسمی

که دارای يك دوز کشته نیز میباشد قراردادده این مخلوط میتواند حیوان تجربی را بکشد.

L—

پیشوند شیمیائی که ماده‌ای را که از لحاظ شکل و ترکیب با ماده استاندارد « ال گلیسر آلدئید » (**L—glyceraldehyde**) مطابق است مشخص میکند بعبارت دیگر موادی را که بخانواده همشکل تعلق دارند متمایز میکند، در مورد صورت اسامی کرپوئیدر آنها این علامت نشانه شکل ترکیبی خانواده‌هاییست که دارای بیشترین مقدار اتم کربن ناقربینه هستند مثل (**L— rhamnose**) ، در مورد صورت اسامی اسیدهای آمینه بنا بر قانون وضع شده در سال ۱۹۴۷ این علامت نشانه شکل ترکیبی خانواده‌هاییست که دارای کمترین مقدار اتم کربن ناقربینه یعنی دو اتم کربن یا α اتم کربن میباشد مانند (**L— threonine**) ، این علامت (**L—**) متضاد علامت (**D—**) میباشد .

L—

۱- علامت شیمیائی و اختصاری (**levo—**) به معنی چپ یا برخلاف جهت عقربه‌های ساعت ، چپ بر ، چرخاننده نور پلاریزه بطرف چپ در موقع عبور از آن در مقابل (**d—**) که نشانه و علامت (**dextro—**) است . ۲- پیشوندیست که بایکی ازعلائم (+) یا (-) بخصوص در فهرست

اسامی اسیدهای آمینه بکار میرود و نشانه شکل ترکیبی خانواده‌های اسیدهای آمینه ای است که دارای دو اتم کربن هستند، جهت عملی چرخش نورپلاریزه در یک حلال مخصوص بوسیله علامت باضافه یا منها نشان داده میشود مثل $d(-)$ یا $d(+)$ -alanine که در مقابل $d(-)$ یا $d(+)$ -alanine مثل $d(+)$ -cystine قرار دارد.

L.A.

نشانه اختصاری (linguoaxial) بمعنی زبانی-محوری، مربوط به دیواره‌های زبانی و محوری حفره دندانی.

La.

نشانه شیمیائی عنصر (lanthanum) لانتانوم.

L. & A. = light and accommodation

نور و تطابق (در مورد واکنش مردمک چشم بکار میرود).

lab = rennet

عصاره‌ای از معده گوساله که حاوی رنین بوده و برای منمقد کردن شیر در پنبیسازی بکار میرود.

Labarraque's solution

آب لاباراک، محول هیپوکلریت سدیم که در حجم مساوی آب حل شده باشد.

labia

لبها، جمع (labium).

l. majora

لبهای بزرگ.

l. minora

لبهای کوچک.

labial

لبی، مربوط به لب.

labialism

نقص در تکلم صداهائی که با لب ادا میشوند.

labially

بطرف لبها.

labichorea = labochorea**labile**

۱- سبک پریدن، بی ثبات. ۲- از نظر شیمیائی بی ثبات.

heat l. = thermolabile**lability**

ناپایداری، بی ثباتی.

labio-alveolar

لبی-دندانی، مربوط به جدار لبی حفره دندانی.

labiocervical

لبی-گردنی، مربوط به طرف لبی گردن دندان.

labiochorea

حرکات غیر ارادی لبها در بیماری داء الرقص (کره).

labioinclination

انحراف یک دندان جلویی از حالت عمودی و قرار گرفتن آن در جهت لبها.

labiodental

لبی-دندانی، مربوط به لبها و دندانها.

labiolingival

لبی-لثه‌ای، مربوط به دیواره‌های لبی و لثه‌ای حفره دندانی.

labioglossolaryngeal

لبی-زبانی-حنجره‌ای، مربوط به لب، زبان و حنجره.

labioglossopharyngeal

لبی-زبانی-حلقی، وابسته به لب و زبان و حلق.

labiograph

لابیوگراف، دستگاهی است برای ثبت حرکات لبها.

labioincisal

لبی-ثناپائی، مربوط به سطوح لبی و ثناپائی یک دندان.

labiolingual

لبی-زبانی، ۱- مربوط به لب و زبان. ۲- مربوط به سطوح لبی و زبانی یکی از دندانهای جلویی.

labiologic

مربوط به علم شناخت حرکات لبها.

labiology

دانش شناسائی حرکات لبها در موقع صحبت کردن و آواز خواندن.

labiomancy

کتاب خواندن زیر لبی.

labiomental

لبی-چانه‌ای، وابسته به لب و چانه.

labiomycosis

هر بیماری مربوط به لبها که بملت يك قارچ ایجاد شود مثل پوسته‌ریزی و شقاق گوشه لبها (**perleche**) و برفك (**thrush**) .

labionasal

لبی - بینی‌ای، مربوط به لب و بینی.

labiopalatine

لبی - سقف دهانی، مربوط و وابسته به لب و کام .

labioplacement

جابجاشدگی دندان بطرف لب.

labioplasty = chelloplasty**labiotenaculum**

وسیله‌ایست برای نگهداری لب .

labioversion

جابجاشدگی يك دندان از خط تماس دندانهای بالائی و پائینی و انحراف آن بطرف لب.

lablome

نوعی فورسپس برنده.

lablum

حاشیه، لب، لبه.

I. majus لب بزرگ، چین‌مودار پوست واقع در طرفین آلت تناسلی زن.

I. minus لب کوچک، چین‌پرده مخاطی واقع در زیرلبهای بزرگ فرج.

labor

زائیدن، وضع حمل، زایمان، عمل زایمان در حیوان ماده که موجب میشود نوزاد از مجرای زایمانی خارج شود.

artificial I. = induced I.

زایمان خشک، زایمانی که در آن کیسه‌های آب قبل از اینکه عکس‌المملهای رحم شروع شود پاره شده‌اند.

false I. زایمان کاذب، دردهائیکه در روزهای آخر حاملگی ایجاد شده و مانند دردهای حاملگی است.

induced I. زایمان وادار شده، زایمانی که وسائل و عوامل خارجی موجب انجام آن شوند.

Instrumental I. زایمان با وسائل، زایمانی که بوسیله وسائل کمکی امکان‌پذیر گردد.

missed I. زایمان‌مفقود، ماندن جنین‌مرد در رحم پس از اتمام زمان عادی و فرمال حاملگی.

postponed I. زایمان تأخیری، زایمانی که مدتی بعد از مدت مورد انتظار صورت پذیرد.

precipitate I. زایمان شتاب‌زده، زایمانی که بدون جهت بطور سریع انجام شود.

premature I. زایمان زودرس، خروج بچه قابل‌زنده ماندن قبل از پایان یافتن دوره طبیعی حاملگی، معمولاً به وضع‌حملی که بین بیست‌و‌هشتمین و سی‌و‌هفتمین هفته حاملگی اتفاق بیافتد زایمان زودرس میگویند.

spontaneous I. زایمان خودبخودی، زایمانی که بدون‌که وسایل مصنوعی انجام‌پذیرد.

laboratory

محل انجام تستها و کارهای تجربی و آزمایشی، آزمایشگاه .

labrale

خط مرزی در حاشیه لب که مربوط به اندازه‌گیری ابعاد بدن است.

labrum

دوره، زهوار، حاشیه، لبه، لب زیرین بندپایان، لبه بیرونی صدف.

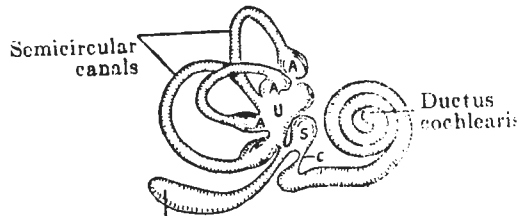
labyrinth

لابیرنت، گوش داخلی که مشتمل بر دهلبزحلزون (کوکله) و کانالها میباشد.

bony I. لابیرنت استخوانی، قسمت استخوانی گوش داخلی.

membranous I. لابیرنت غشائی، سیستمی از کیسه‌ها و مجاری اپی‌تلیال مرتبط در میان لابیرنت استخوانی که حاوی مایع آندولف است (شکل زیر).

osseous I. = bony I.

**labyrinthectomy**

برش و برداشت لابیرنت.

labyrinthi

لابیرنتها، جمع لغت (**labyrinthus**).

labyrinthine

لابیرنتی، وابسته به لابیرنت.

labyrinthitis

التهاب لابیرنت.

labyrinthotomy

برش لایبرنت.

labyrinthus = labyrinth**lac**

شیر.

laceration

پارگی، ایجاد زخم در اثر پارگی.

lacerti

جمع لغت (lacertus).

lacertus

نامی که به ضمائم معین رشته‌ای عضلات داده شده (این نام بمعنی بزوجه و مارمولک است و چون این رشته‌ها ظاهراً شبیه مارمولک است باین نام خوانده شده‌اند).

lachry-

پیشوندیست هم معنی (-lacri) که بکلمات دیگر می‌چسبد و معنی اشک میدهد.

lacrimal

اشکی، وابسته به اشک.

lacrimase

آنزیمی است که در اشک وجود دارد.

lacrimation

ریزش اشک، ترشح و ریزش اشک، اشک ریزش.

lacrimonasal

وابسته و مربوط به کیسه اشکی و بینی.

lacrimotomy

برش جراحی کیسه اشکی، غده اشکی و پامجرای اشکی.

lacta

جمع لغت (lac).

lactacidase

لاکتاسیداز، آنزیمی که بتوسط باکتری اسید لاکتیک ترشح میشود.

lactacidemia

لاکتاسیدمی، وجود اسید لاکتیک در خون.

lactaciduria

لاکتاسیدوری، وجود اسید لاکتیک در ادرار.

lactagogue = galactagogue**lactalase**

لاکتالاز، آنزیمی که دکستروز را به اسید لاکتیک

تبدیل میکنند.

lactalbumin

لاکتالومین، آلبومینی که از شیر بدست می‌آید.

lactase

لاکتاز، آنزیمی که در جریان تبدیل لاکتوز به گلوکوز و گالاکتوز کاتالیزور واقع میشود.

lactate

لاکتات، ملح اسید لاکتیک.

lactation

ترشح شیر.

lacteal

شیری، مربوط به شیر

lactescence

شیرمانند.

lacticemia

لاکتیسمی، وجود اسید لاکتیک در خون.

lactiferous

حامل شیر.

lactifuge

عاملی که ترشح شیر را کم کند.

lactigenous

تولیدکننده شیر، شیر آور.

lactigerous = lactiferous**lactin = lactose****lactivorous**

شیرخوار.

Lactobacillaceae

لاکتوباسیلایه، خانواده‌ای از شیزومیستها (راسته اوباکتریاله).

Lactobacilleae

لاکتوباسیلایه، طایفه‌ای از شیزومیستها (راسته اوباکتریاله، خانواده لاکتوباسیلایه).

Lactobacillus

لاکتوباسیلوس، تیره‌ای از شیزومیستها (راسته اوباکتریاله، خانواده لاکتوباسیلایه، طایفه لاکتوباسیلایه) که بنظر میرسد بعضی از آنها از نظر اتیولوژی در فساد دندان دخالت داشته باشند ولی از جهات دیگر بیماریزا نیستند.

lactobacillus

عضوی از تیره لاکتوباسیل‌ها.

lactocoele = galactocoele

lactoflavin = riboflavin

lactoglobulin

لاکتوگلوبولین، نوعی گلوبولین که در شیر یافت میشود.

Immune l's لاکتوگلوبولین زینهاری، پادتنهایی که در آغوز حیوانات وجود دارند.

lactolase

لاکتولاز، آنزیمی که اسیدلاکتیک تولید میکند.

lactometer

شیرسنج، آسیابی است که با آن وزن مخصوص شیر را اندازه گیری میکنند.

lactone

لاکتون، مایع معطری که از اسیدلاکتیک بدست میآید.

lactophosphate

ملح اسید لاکتیک واسید فسفریک.

lactoprecipitin

نوعی پره‌سیپیتین که کازئین شیر را رسوب میدهد.

lactoprotein

پروتئینی که از شیر مشتق میشود.

lactorrhea = galactorrhea

lactose

لاکتوز، قندی است که از شیر بدست میآید بفرمول



lactoserum

سرم حیوانی که بداخل خونس شیر تزیق شده بوده.

lactosum = lactose

lactosuria

لاکتوزوری، وجود لاکتوز در ادرار.

lactotherapy

درمان بوسیله رژیم شیر.

lactotoxin

سمی که در شیر ایجاد میشود.

lactovegetarian

شخصی که تحت رژیم شیر یا فرآورده‌های شیر و سبزیجات قرار داشته باشد.

lacuna

فرورفتگی، سوراخ، حفره کوچک.

absorption l. حفره یا شیاری در استخوان در حال رشد که در جریان جذب است این حفره اغلب محتوی استئوکلست‌ها میباشد.

Howship's l. = absorption l.

Intervillous l. فضای خونی پلاستا که در آن ویلوزیته‌های جنین قرار گرفته‌اند.

l. magna بزرگترین سوراخ غدد لیتره.

l. pharyngis فرورفتگی انتهایی لوله استنشاق در حلق.

trophoblastic l. = Intervillous l.

lacunae

سوراخها، حفره‌ها.

lacunar

حفره‌ای، مربوط به فرورفتگی، مربوط به سوراخ.

lacunule

سوراخ یا حفره ریز.

lacus

دریاچه.

l. lacrimalis دریاچه اشک، فضای مثلثی

واقع در گوشه داخلی چشم.

lae-

پیشوندیست که باول بعضی کلمات می‌چسبد.

laeve

بدون کرک.

lag

۱- مدت تأخیر بین تحریک و واکنش. ۲- دوره

اولیه بعد از تلقیح باکتریها بداخل يك محیط

کشت که در آن دوره رشد باکتری آهسته صورت

میگیرد.

lagena

قسمتی از انتهای بالائی فضای نردبانی میانی

(فضای نردبانی میانی فضائی است در گوش که بین

پرده ریسنرو پرده بازیلر قرار دارد).

lageniform

فلاسک مانند.

lagnosis

تمایل جنسی شدید، بخصوص در جنس مذکر.

lagophthalmos

عدم توانائی در بستن چشمها بطور کامل.

lalose

ترکیب شربتی شکلی است بفرمول $C_6H_{12}O_6$ که درادرار بیماران دیابتی یافت میشود.

lake

۱- يك حفره . ۲- جدا شدن هموگلوبین از گویچه قرمز.

lacrimal l. فضائی است در عمق حاشیه پلكها که حاوی ترشحات غدد اشکی است.

lal(o)-

پیشوندیست بمعنی «صحبت» «کلمه نامفهوم» که بکلمات دیگر میچسبد.

lallatry

بررسی و درمان اختلالات گویائی.

lallation

سخن نامفهوم، حرف زدن فوك زبانی و تلفظ حرف ل بجای حرف ر .

lalognosis

درک سخن، فهم کلمه.

laloneurosis

اختلال در سخن گفتن بعلت نقص در عصب یا مرکز گویائی.

lalopathology

آسیب شناسی اختلالات گویائی، رشته‌ای از پزشکی که به اختلالات گویائی مربوط میشود.

lalopathy

هر نوع اختلال گویائی.

lalophobia

بیماری و تنفر از صحبت کردن که اغلب همراه با لکنت شدید است.

laloplegia

فلج ارگانها یا اعضای گویائی.

lalorrhea

جاری شدن غیر طبیعی کلمات بر زبان.

lambda

نقطه برخورد درز تاجی و درز پس سری آهیانه‌ای.

lambdacism

عدم توانائی در ادای صوت لام.

lambdoid

لاندائی شکل، شبیه حرف یونانی لاندا .

Lamblla

لامبلیا ، نام قدیمی تیره ژیا ردیا .

lamblitasis

ابتلا به ژیا ردیا .

lame

شل، لنگ، چلاق.

lamella

لایه، ورقه، ۱- يك صفحه نازك. ۲- يك دیسك زلاتین نازك که در زیر پلك چشم قرار داده میشود این دیسك محتوی دارو بوده و در درمان بیماریهای چشم مورد استعمال دارد.

circumferential l. یکی از لایه‌های استخوانی که بین پریوست و بافتی که درون مجرای استخوان را میپوشاند قرار دارد.

concentric l.=haversian l.

یکی از صفحات استخوانی **endosteal l.** واقع در زیر بافتی که درون مجرای استخوان را میپوشاند.

ground l.=interstitial l.

یکی از صفحات پیوندی که کانال هاورس را احاطه کرده‌اند.

Intermediate l.=interstitial l.

لایه بینابینی ، یکی از صفحات استخوانی که بین سیستمهای هاورس را پر میکنند.

triangular l. لایه سه گوش ، لایه‌ای که شبکه‌های کوروتید بطن سوم را بهم وصل میکند.

vitreous l.=lamina basalis**lamellae**

لایه‌ها ، جمع لغت (lamella) .

lamellar

لایه‌ای، صفحه‌ای، ورقه‌ای، مربوط به صفحه.

lamina

پرده، غشاء، برگه ، صفحه نازك ، این واژه در صورت اسامی تشریحی برای اشاره به ساختمانهای که چنین شکلی را داشته باشند بکار میرود.

یکی از زوجهای منطقه طولی **l. basalis** لوله عصبی جنینی که از آن ستونهای خاکستری طرف شکمی طناب نخاعی و مراکز حرکتی مخ بوجود می‌آیند .

غشائی که با تفاق غشاء ماریچی یا **I. basilaris** (I. spiralis) حد فاصل نردبان صماخی یا (scala tympani) و نردبان دهلیزی (scala vestibuli) را تشکیل میدهد.

پرده قاعده‌ای که در زیر **Bowman's I.** اپیتلیوم قرنيه واقع شده است.

لایه‌ای از ماده خاکستری که بین **I. cinerea** جسم پینه‌ای و کیاسما اپتیک قرار دارد.

پرده غربالی، ۱- نیامی که **I. cribrosa** مجرای صافن را میپوشاند. ۲- هر کدام از محوطه‌های سوراخ دار منخ. ۳- آن قسمت از صلبیه که برای عبور عصب بینائی سوراخ دارد.

نوار ضخیم اپی تلیال که در طول **dental I.** حاشیه لثه در چنین قرار دارد و ارگانهای مینا از آن بوجود می‌آیند.

پرده دسمه‌ای، لایه خلفی قرنيه. **I. elastic**

غشاء اپی تلیال، لایه‌ای از **epithelial I.** یاخته‌های اپاندیمی که شبکه کورویید را میپوشاند.

لایه رنگدانه دار صلبیه. **I. fusca**

۱- لایه همبندی مخاط. ۲- لایه **I. propria** میانی یا فیبرو پرده صماخ.

پرده مشبک، پرده هیالین **I. reticularis** سوراخ‌داری که عضو کورتی را میپوشاند.

صفحه ماریچی، صفحه کوچک **I. spiralis** استخوانی که از دیواره حلزون گوش داخلی به پیش آمده است.

پرده شفاف، **I. vitreal** یا **I. vitreous** به‌واژه (Bruch's m) زیر لثت (membrane) مراجعه فرمائید.

laminae پرده‌ها، صفحات.

laminagraphy = laminography

laminar

لایه‌لایه، پرده‌ای، صفحه‌ای.

Laminaria

لامیناریا، تیره‌ای از جلبکها یا علفهای دریائی که گونه‌های مختلف آن بعنوان منابع آلژیناتها (**alginates**) مورد استفاده قرار میگیرد.

laminated

لایه‌لایه، مطبق، ورقه ورقه.

lamination

۱- ورق‌سازی، ساختمان متورق.

۲- قطعه قطعه کردن سر جنین مرده در عمل آمبریوتومی (**embryotomy**).

laminectomy

قطع کردن جراحی صفحه يك مهره.

laminography

تکنیک مخصوص پرتونگاری قطعات بدنی.

laminotomy

برش عرضی صفحه يك مهره.

lamp

دستگاه تولید نور مصنوعی.

annealing I. لامپ الکلی که برای داغ کردن برگه‌های طلا جهت پر کردن دندانها بکار میرود.

carbon arc I. نوعی لامپ با شعله باز و با قوسهای کربن که در نور درمانی مصنوعی مورد استفاده قرار میگیرد.

Gullstrand's slit I. لامپ شکافدار گولستراند، دستگاهی است که با آن نور قوی باریک پهنی بداخل چشم میتابانند تا داخل آن خوب دیده شود.

Kromayer's I. لامپ کرومایر، نوعی لامپ کوارتز یا لامپ بخار جیوه که با اشعه آکتینیک در درمان بیماریهای پوست بکار میرود.

mercury vapor I. لامپ بخار جیوه، لامپی که در آن قوس نورانی در میان بخار جیوه قرار گرفته و در يك سر پیچ کوارتز نشانده شده است، این لامپ در نور درمانیها بکار میرود و ممکن است با هوا یا آب خنک شود.

quartz I. لامپ کوارتز، نوعی لامپ خلاء جیوه از شیشه کوارتز گداخته که در حمام آب جاری کار گذاشته شده، این لامپ در نور درمانیها مورد استفاده قرار میگیرد.

slit I. = Gullstrand's slit I.

tungsten arc I. لامپ قوس تونگستن، لامپی که دارای الکترودهای تونگستن سخت فشرده شده، میباشد.

zoalite I. دستگاهی است برای ایجاد حرارت تشعشعی که بمنظورهای درمانی بکار میرود.

lampas

بادکردگی مخاط کام سخت که در پشت دندانهای پیشین بالائی اسبها بصورت حاشیه‌ای برآمدگی پیدا میکند.

lampblack

گردکربن که در اثر احتراق نفت یا قطران حاصل میشود.

Lamprocystis

لمپروسیتیس، تیره‌ای از شیزومیستها (راسته یزدودموناداله ، تحت راسته رودوباکترینه ، خانواده تیورداسه) .

lamprophonia

صافی صدا .

lamprophonic

صدای صاف ، خوش صدائی .

lamzlekte

نوعی بیماری مخصوص گاوها در آفریقای جنوبی که با فلج حرکتی مشخص میشود و بعلت بلع استخوانهای آلوده به سم میکروب کلستریدیوم بوتولینوم بوسیله حیوانات مبتلا به کمبود فسفر تولید میشود.

lanatoside

یک پیشرو گلیکوزید قلبی که از برگ گیاه دیشیتالیس لانا تا بدست می‌آید.

ترکیبی است متیلور و سمی که بعنوان **I. C** محرک قلبی بکار میرود.

lancet

نوعی چاقوی کوچک نوکدار دولبه جراحی.

lanclating

بریدن، پاره کردن، نیشترزدن.

lanolin

لانولین ، ماده چربی مانند تصفیه شده‌ای که از پشم گوسفند بدست می‌آید و نام علمی آن **(Ovis arles)** است این ماده بعنوان اساس معاد جاذب الرطوبه مورد استفاده قرار میگیرد.

نوعی لانولین که حاوی بیش **anhydrous I.** از ۲۵٪ درصد آب نمیشود.

Lanoxin

لانوکسین، نام تجاری فرآورده‌های دیژوکسین که گلیکوزیدی است کاردیوتونیک.

lanthanin = oxychromatin**lanthanum**

عنصری است شیمیائی با وزن اتمی ۱۳۸٫۹۲ و عدد اتمی ۵۷ که علامت اختصاری آن **La** است.

lanugo

کرک ، موی نرم و ظریف ، مانند موئی که بدن جنین را میپوشاند.

laparo-

پیشوندیست بمعانی کمر، پهلو، شکم که بکلمات دیگر میچسبد.

laparorrhaphy

بخیه زدن یا دوختن دیواره شکم.

laparotomaphilia

تمایل بیمارگونه به قرار گرفتن تحت عمل جراحی شکم بخاطر تسکین ناراحتیهای خیالی.

laparotomy

برش جراحی دیواره شکم.

laparotrachelotomy

عمل سزاین از طریق برش تحتانی گردن رحمی.

lips

سنگ .

laqueus = lemniscus**lard**

چربی خوک ، چربی تصفیه شده داخل شکمی خوک که ملین بوده ودر پمادها و مرهمها مورد استفاده قرار میگیرد.

چربی خوک بنزوئینه ، **benzoinated I.** مخلوطی از بنزوئین وچربی خوک .

lardaceln

لارداسلین، نوعی پروتئین که در استحاله آمیلوئید یافت میشود.

lardaceous

۱- شبیه چربی خوک . ۲- حاوی لارداسلین.

Largon

لارگون، نام تجاری فرآورده‌ای از هیدروکلور پروپیومازین که برای تقویت کردن اثر سداتیو باربیتوراتها بکار میرود.

larithmics

سرشماری، بررسی جمعیت از لحاظ کمیت .

larixin

اسید لاریسیک ، اسید متیلوری است بفرمول $C_{19}H_{38}O_2$ که از پوست درخت سپاه کاج اروپائی بدست میآید.

larva

کرم حشره، شفیره، لارو، مرحله اول یا مرحله کرمی شکل يك حشره که از تخم خارج شده.

I. migrans بشورات مخصوص که بصورت خطوط نامنظم در روی پوست بوجود میآید و علت آن مهاجرت يك لارومگس یا لارویک کرم در زیر پوست میباشد.

حالتی است که **I. migrans visceral** بملت مهاجرت طولانی لاروهای حیوانی در بافت‌های انسان بفرارز پوست مشاهده میشود.

larvae

لاروا ، شفیره‌ها.

larval

۱- مربوط به لاروا . ۲- پنهان، ماسک‌دار.

larvate

ماسک‌دار، پنهان، روپوش‌دار.

larvicide

۱- مخرب و کشنده لاروا. ۲- دارو یا عامل لاروکش.

larvivorous

لاروخور، لاروخوراری، خوردن لاروا بخصوص لاروشما .

laryng(o)-

پیشوندیست بمعنی حنجره که بکلمات دیگر میچسبد .

laryngalgia

حنجره درد، درد حنجره .

laryngeal

حنجره‌ای، مربوط به حنجره.

laryngectomee

بی‌حنجره، کسی که حنجره‌اش را برداشته باشند.

laryngectomy

برداشتن حنجره .

laryngismus

اسپاسم حنجره .

I. paralyticus = roaring

اسپاسم ناگهانی حنجره همراه **I. stridulus** با شیهق صدادار چون بانگ خروس.

laryngitis

لارنژیت ، التهاب حنجره.

atrophic I. لارنژیت آتروفیک ، التهاب حنجره‌ای که منجر به تغییرات آتروفیک در مخاط میشود.

subglottic I. التهاب سطح زیرین طناب‌های صوتی.

laryngocele

پیش رفتگی غشاء مخاطی در فضای کریکوتیروئید یا انگشتری- درقی .

laryngocentesis

سوراخ کردن حنجره و مکیدن بوسیله دستکاه مکنده .

laryngofissure

لارنگوتومی در خط وسط .

laryngogram

فیلم حاصله از پرتونگاری حنجره.

laryngography

پرتونگاری از حنجره .

laryngology

حنجره‌شناسی، مجموع دانستیها درباره حنجره.

laryngopathy

هر نوع بیماری مربوط به حنجره .

laryngophantom

مدل مصنوعی حنجره .

laryngopharyngeal

حنجره‌ای - حلقی، مربوط به حنجره وحلق.

laryngopharyngectomy

برش حنجره وحلق.

laryngopharyngitis

التهاب حنجره وحلق.

laryngopharynx

تحتانی‌ترین قسمت حلق.

laryngophony

صدائی که در موقع گوش دادن به حنجره از آن شنیده میشود.

laryngoplasty عمل جراحی پلاستیک حنجره.

laryngoplegia فلج حنجره.

laryngoptosis پائین افتادگی و متحرک بودن حنجره.

laryngorhinology دانش مربوط به حنجره و بینی و امراض آنها.

laryngorrhagia خونریزی ازحنجره.

laryngorrhaphy بخیه‌زدن و دوختن حنجره.

laryngorrhea ترشح زیاده ازحد بلغم ازحنجره.

laryngoscleroma تصلب و سفت و سخت شدن حنجره.

laryngoscope لارنگوسکوپ، درون بینی است برای معاینه حنجره.

laryngoscopy معاینه حنجره.

direct l. معاینه مستقیم حنجره، معاینه حنجره بوسیله اسپکولوم یا لارنگوسکوپ.

Indirect l. معاینه غیر مستقیم حنجره، معاینه حنجره از راه مشاهده انعکاسات آن در آینه.

mirror l. = Indirect l.

laryngospasm اسپاسم ناگهانی حنجره همراه با شهیق صدا دار چون بانگ خروس.

laryngostenosis تنگی حنجره.

laryngostomy ایجاد فیستول درحنجره.

laryngotomy برش جراحی حنجره.

Inferior l. برش حنجره در محل بین غضروفهای تیروئید و انگشتری.

median l. برش حنجره از وسط غضروف تیروئید.

laryngotracheitis التهاب حنجره و نای.

laryngotracheotomy برش جراحی و بازکردن حنجره و نای.

laryngoxerosis خشکی گلو.

larynx حنجره، گذرگاه هوا واقع دربین حلق و نای که محتوی طنابهای صوتی است.

laser لیزر، دستگاهی است مولد اشعه پیرنگ با پرتوی کوچک تقریباً غیرواگرا و بسیار شدید با تمام امواج فاز.

latency ناپیدائی، پوشیدگی، پنهانی.

latent ناپیدا، پوشیده، پنهان.

laterad متوجه سمت جانبی، روبه پهلو.

lateral طرفی، پهلوئی، کناری، جانبی.

lateralis = lateral

laterality گرایش به پهلو، تمایل اختیاری درحرکت دادن اعضائی مثل (دست، پا، گوش و چشم) بطرف یکی از پهلوها.

crossed l. تمایل دربرکاربردن اعضای مختلف الجهد بدن از دو عضو جداگانه باهم مثلا حرکت دادن چشم راست و دست چپ.

dominant l. تمایل به بکار بردن اعضای مربوط بیکطرف بدن از دو عضو جداگانه با هم مثلا حرکت دادن گوش راست و پای راست، دست چپ و پای چپ یا چشم راست و پای راست.

lateroflexion خمیدگی بیک پهلو.

lateroverston انحراف غیرعادی بیک پهلو.

latex شیره چسبناک شمرمانندی که ازبذر بعضی گیاهان ترشح میشود.

lathyrism

لاتیرسیم، حالت مرضی که بعد از خوردن دانه‌های گیاهان تیره لاتیروس مثل سکنک و غیره حاصل میشود.

lathyritic

مربوط به (lathyrism) .

lathrogenic

مولد لاتیرسیم، آنچه سبب بروز علائمی شبیه علائم لاتیرسیم (lathyrism) شود.

latissimus

پهن‌ترین .

latrodoctism

مسمومیت حاصله از زهر رتیل‌های تیره لاترودکتوس .

latus

۱- پهن، عریض. ۲- جناح، پهلو، کنار.

laugh

خنده .

حالت پوزخندی که در اثر **sardonic l.** اسپاسم عضلات صورت پدید می‌آید.

Lauron

نام تجارתי فرآورده‌ای از اوروتیوگلیکانید که ترکیبی است از طلا که برای درمان آرتریت روماتوئید بکار میرود.

lavage

شستشو .

دیالیز از فشاء زنده بطریق **intestinal l.** وارد کردن قطره قطره مایع در روده و خارج کردن آن مایع بمنظور پاک کردن مخاط روده از عناصری که بوسیله کلیه‌ها دفع نشده‌اند.

دیالیز از فشاء زنده بطریقه **peritoneal l.** وارد کردن قطره قطره مایع در محوطه صفاقی و خارج کردن آن مایع.

Lavema

نام تجارتي فرآورده‌های اوکسی‌فیتزاتین ترکیبی که بمنوان اماله بمنظور شستشودادن روده بزرگ مورد استفاده قرار می‌گیرد .

law

قانون، اصل ثابت ولایتهمبر.

قانون همه یا هیچ، مثلا **all-or-none l.**

در مورد عضله قلب، که تحت هر نوع تحریکی یا کاملاً منقبض میشود یا اصلاً منقبض نمیشود.

Allen's l. قانون آلن، هر چه بیشتر مواد کربوهیدرات به بیمار دیابتیک داده شود کمتر بمصرف میرسد (سوخت و ساز آن کمتر میشود) .

l's of articulation قوانین مفصل‌شدگی، یک رشته قواعدی است که بوسیله ر. ل. هانو فرموله شده‌اند تا در ردیف کردن دندانها از آن پیروی شود تا یک مفصل شدگی متعادل بدست آید .

Avogadro's l. قانون آووگادرو، حجمهای مساوی از گازهای کامل در درجه گرمای مساوی و فشار مساوی دارای تعداد ملکول متساوی هستند.

Behring's l. قانون بهرینک، وقتی خون و سرم یک شخص زینهار و مصون رابه بدن شخص دیگری تزریق کنیم اوهم نیز مصونیت پیدا کرده زینهار میشود.

Bell's l. قانون بل، ریشه‌های قدیمی (جلوئی) اعصاب نخاعی حرکتی وریشه‌های خلفی (عقبی) حسی میباشند.

Berthollet's l. قانون برتوله، اگر دو نمک در یک محلول از طریق تجزیه مضاعف بر یکدیگر اثر کنند نمکی حاصل خواهد شد که از هر کدام از آنها نامحلولتر خواهد بود.

biogenetic l. قانون بیوژنتیک، تاریخ تکامل یک عضو منفرده تکرار رئوس رشد تکاملی در موجود زنده است.

Boyle's l قانون بویل، در درجه حرارت ثابت حجم یک گاز کامل در اثر فشار کم میشود و بالعکس بمبارت دیگر فشار باحجم نسبت معکوس دارد (دردمای ثابت حاصل ضرب حجم یک مقدار معین از گاز در فشار آن مقداری است ثابت).

Charles's l. قانون شارل، در فشار ثابت حجم مقدار معینی از یک گاز کامل با درجه حرارت مطلق نسبت مستقیم دارد.

Colles's l. قانون کولس، کودکی که مبتلا به سهفیلیس مادرزادی باشدمادرش را که هیچگونه نشانی از این بیمار نداشته باشد مبتلا نخواهد کرد .

Dalton's I. قانون دالتون ، فشار حاصله بوسیله مخلوطی از گازها مساوی است با حاصل جمع فشارهای جزئی هر گاز بتنهائی.

Donders's I. قانون دوندرز، چرخش چشم در اطراف خط بینائی غیر ارادی است.

Fechner's I. قانون فچنر، احساس حاصله از يك محرك بر حسب لگاریتم آن محرك تغییر میکند.

Galton's I. قانون گالتون ، هر يك از والدین بيك نسبت و باندازه يك چهارم یا $(\frac{1}{4})^2$ در ایجاد صفات ارثی يك فرد شرکت دارد ، هر يك از اجداد باندازه يك ششم یا $(\frac{1}{6})^4$ و همینطور الی آخر، محل اشغال هر سهم اجدادی با n پشت در تشکیل صفات ارثی فرد مساویست با $(\frac{1}{6})^{2n}$.

Gay-Lussac's I. = Charles's I.

Graham's I. قانون گراهام ، مقدار نفوذ يك گاز از يك پرده تراوا با مجذور چگالی آن نسبت عکس دارد.

Henry's I. قانون هنری ، میزان انحلال يك گاز در يك مایع متناسب است با فشار جزئی آن گاز.

Hellin's I. قانون هلین، از هشتاد زن حامله يکی دو قلو میزاید ، از ۶۴۰۰ زن حامله يکی سه قلو میزاید و از ۵۱۲۰۰۰ زن حامله يکی چهار قلو میزاید .

Hilton's I. قانون هیلتون ، يك تنه عصبی که بمفصلی وارد میشود عضلات محرکه آن مفصل و پوست نواحی اتصال عضلات مزبور را نیز عصب میدهد .

I. of Independent assortment

قانون ترتیب مستقل، اعضای ژنهای جفت بطور مستقل در خلال میوز جدا میشوند .

Koch's I. قانون کوخ، مختصات يك میکرب با شرایط زیر مشخص میشود :

- ۱- وجود میکرب در تمام موارد بیماری .
- ۲- قابل کشت بودن میکرب در محیط کشت خالص .
- ۳- تلقیح چنین کشتی باید همان بیماری را در حیوانات حساس تولید کند .
- ۴- این میکرب

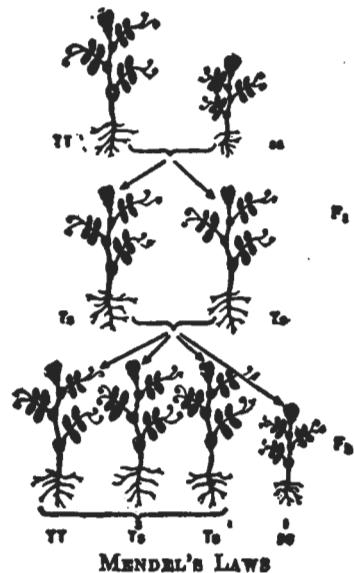
باید از بدن حیوان تلقیح شده دوباره بدست آید و مجدداً در يك محیط کشت خالص رشد کند.

Listling's I. قانون لیستینگ، وقتی پلك از حالت استراحت بحرکت درمیآید در حالت دوم زاویه چرخشی مساری زاویه ای خواهد بود که چشم در حول يك محور ثابت عمود بر خط بینائی حالات اول و دوم گردش کند.

Malthusian I. قانون مالتوسیان ، فرض اینکه جمعیت انسان متماثل است از وسائلی که برای نگهداری آن در دسترس است تجاوز کند.

Marlôtte's I. = Boyle's I.

Mendel's I. یا mendelian I. قانون مندل ، صفات افراد يك نسل حد واسط صفات والدین نیستند ولی به نسبت ثابتی مشابه صفات غالب یکی از آنها میباشدند (شکل زیر).



Milnot's I. قانون مینوت ، موجودات زنده در جوانی سریعترین حرکت را بسوی پیری دارا هستند.

Muller-Haeckel I. = biogenetic I. قانون نرنست، جریانی که برای تحریک يك عضله لازم است متناسب است با مجذور فرکانس آن جریان.

Nysten's I. قانون نیستن ، سفتی عضلانی ، یس از مرگ اول عضلات جوشی سپس عضلات صورت و گردن بعد از آن عضلات تنه و بازوها و آخر سر عضلات پارا فرا میگیرد.

Ohm's I. قانون اهم، شدت جریان برق با نیروی الکتروموتوری نسبت مستقیم و با مقاومت مسیر جریان نسبت معکوس دارد.

Profeta's I. قانون پروفتا ، يك بچه غیر سیفیلیسی که از والدین مبتلا به سیفیلیس متولد شده باشد نسبت به این بیماری مصونیت دارد.

psychophysical I. = Weber-Fechner I.

Rault's I. قانون راولت ، ۱- (در مورد درجه انجماد) پائین آمدن نقطه انجماد برای تیپهای مشابه الکترولیتی که در يك حلال معین حل شده باشد متناسب است با غلظت ملکولی محلول . ۲- (در مورد فشار بخار) اولاً ، فشار بخار يك ماده فرار از داخل يك محلول آبگونه مساویست با کسر ملکولی آن ماده ضربدر فشار بخار آن در حالت خالص. ثانیاً ، وقتی يك ماده غیر فرار و غیر الکترولیت در يك حلال حل شده باشد نقصان فشار بخار آن حلال مساویست با کسر ملکولی محلول ضربدر فشار بخار حلال در حالت خالص.

I. of retaliation قانون قصاص ، اصل تلافی بمثل ، یعنی « يك چشم برای يك چشم و يك دندان برای يك دندان » .

Ritter-Vall I. قانون ریتز-ولی، افزایش اولیه و کاهش ثانویه تحریک پذیری در يك عصب که بوسیله قطعه‌ای که آنرا از مرکز عصبی جدا میکند تولید شده در يك جهت محیطی سیر میکند.

I. of sines قانون سینوس‌ها، سینوس زاویه تلاقی مساویست با سینوس زاویه برگشت ضربدر مقدار ثابت .

Tait's I. قانون تیت، در تمام موارد بیماریهای شکمی و لگنی در صورتیکه بیماری سلامتی را تهدید کند یا برای زندگی بیمار ایجاد خطر کند بجز در مواردی که بدخیم بودن بیماری روشن باشد باید عمل باز کردن معاینه‌ای شکم (لاپاروتومی) انجام داد.

Talbot's I. قانون تالبوت ، وقتی که سازش و انطباق تصاویر در دو چشم کامل باشد و احساس یکسانی و يك شکلی تولید شود شدت احساس بینائی بهمان اندازه خواهد بود که نوری باندازه آنچه از شیئی به چشم رسیده بطور یکسان و یکنواخت به صفحه بینائی (ریسک) بتابد.

van't Hoff's I. قانون وانت‌هوف، سرعت يك رآکسیون یا واکنش شیمیائی در اذاء هر ۱۰ درجه حرارت دو برابر یا بیشتر میشود.

Weber's I. قانون وبر ، کمترین تغییری که در يك تحریک قابل درک باشد با تمامی تحریک نسبت ثابتی دارد.

Weber-Fechner I. قانون وبر-فچنر، برای احساس افزایش تصاعد حسابی باید محرک با تصاعد هندسی افزایش یابد.

Wolff's I. قانون وولف ، تمام تغییراتی که در شکل و کار استخوانها پدید میآید همراه با تغییرات معینی در ساختمان درونی آنهاست .

Lawrencium

لارنسیوم، عنصر شیمیائی به شماره اتمی ۱۰۳ و وزن اتمی ۲۵۷ آخرین عنصر کشف شده از عناصر ترانس اورانیوم با علامت اختصاری **Lw** .

laxative

۱- ملین، نرم کننده ، لینت دهنده . ۲- داروی ملین، مسهل ملایم .

bulk I. مسهل حجمی، عاملی که تخلیه روده را از طریق افزایش حجم محتویات روده جلو میاندازد.

laxator

سست کننده، شل کننده، تخفیف دهنده .

laxoln = phenolphthalein

layer

لایه، چینه، لایه، بن‌لاد، ورقه، طبقه.

ameloblastic I. لایه آمیلوبلاستیک ، داخلی‌ترین لایه یاخته‌های عضو مینائی ، که منشورهای مینا را تشکیل میدهد.

bacillary I. لایه نورونهای میله‌ای شکل و مخروطی شکل شبکیه چشم.

Bernard's glandular I. لایه غده‌ای برنارد، لایه‌های یاخته‌ای که آسینی‌های لوزالمعده را مفروش میکند.

blastodermic l. = germ l.

لایه ستونی، ۱- لایه نوروئهای **columnar l.**
میله‌ای شکل و مخروطی شکل شبکيه . ۲- لایه
میانی دیواره لوله عصبی اولیه که حاوی یاخته-
های عصبی اولیه بوده و بعدها ماده خاکستری
سیستم عصبی مرکزی را تشکیل میدهد .

لایه متراکم ، لایه سطحی **compact l.**
آندومتر، و بخصوص لایه سطحی دسیدوآبازیلیس
که در زیر تخمک گشیده شده قرار دارد .

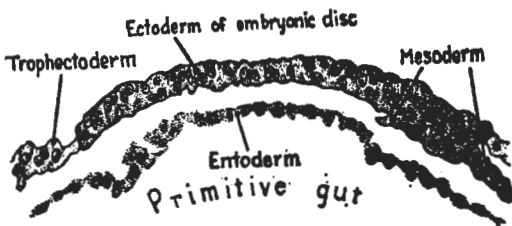
لایه قشری، قشر يك عضومانند **cortical l.**
قشرمغز یا لایه قشری تخمدان .

لایه روپوستی ، لایه شاخی ، **cuticular l.**
يك حاشیه شیاردار از سیتوپلاسم کاهش یافته در
انتهای آزاد بعضی از یاخته‌های ستونی .

لایه مینا ، خارجی‌ترین طبقه **enamel l.**
یاخته‌های عضومینا .

لایه غددی ، طبقه‌ای از **ganglionic l.**
یاخته‌های زاویه‌دار در قشرمخ .

لایه زرم ، یکی از سه لایه اولیه **germ l.**
یاخته‌هایی که در مراحل اولیه رشد جنین، اکتودرم،
آنتودرم و مزودرم را بوجود می‌آورند (شکل زیر) .



ضخامت فیلتری از (مس) **half-value l.**
یا آلومینیوم) که شدت اورژینال اشعه رونتگن
را به نصف می‌رساند .

لایه هالر ، آن قسمت از لایه **Haller's l.**
رگی‌مشیمیه که از رگهای بزرگ ساخته شده است .

لایه هلنه ، خارجی‌ترین **Henle's l.**
لایه غلاف درونی ریشه فولیکول مو .

لایه شاخی ، خارجی‌ترین لایه **horny l.**
پوست که یاخته‌های آن شاخی‌مورده بوده در حال
پوسته‌اندازی است .

لایه لانگهان ، لایه نسبتاً **Langhans' l.**
نازکی از تروفوبلاست که در نزدیکی حفره
بلاستوسیست قرار داشته و از یاخته‌های مجزا
ترکیب شده است (تروفوبلاست عبارتست از یاخته-
های محیطی بلاستوسیست که جفت و پرده‌های تغذیه
کننده و محافظ موجود زنده در حال رشد را
میسازند و بلاستوسیست یا بلاستوکست یعنی
بلاستولای کیسه‌ای با جداره نازک که در مراحل
نمو اکثر پستانداران و انسان دیده میشود) .

لایه مالپیکي، قسمت عمیق **malpighian l.**
اپی‌درم، لایه عمقی روپوست .

لایه پوششی، لایه میانی دیواره **mantle l.**
لوله عصبی اولیه که حاوی یاخته‌های عصبی اولیه
بوده و بعدها ماده خاکستری سیستم عصبی
مرکزی را تشکیل میدهد .

لایه الیاف عصبی، لایه‌ای **nerve fiber l.**
از شبکيه چشم که بین لایه یاخته‌های غددی و
غشاء محدودکننده داخلی قرار دارد .

لایه عصبی، تمام شبکيه بغير از **nervous l.**
لایه رنگدانه‌ای یا داخلی‌ترین لایه کره چشم .

neuroepidermal l. = ectoblast

لایه اپی‌تلیال مانند **odontoblastic l.**
ادونتوبلاستها که با عاج دندان در تماس است .

لایه اوهل ، طبقه شاخی پوست ، **Oehl's l.**
خارجی‌ترین لایه پوست که یاخته‌های آن شاخی و
مورده بود در حال پوسته‌اندازی است .

لایه استخوان‌زا، داخلی- **osteogenetic l.**
ترین لایه پریوست .

لایه زرده‌ای ، لایه قاعده‌ای **palisade l.**
طبقه عمقی اپیدرم .

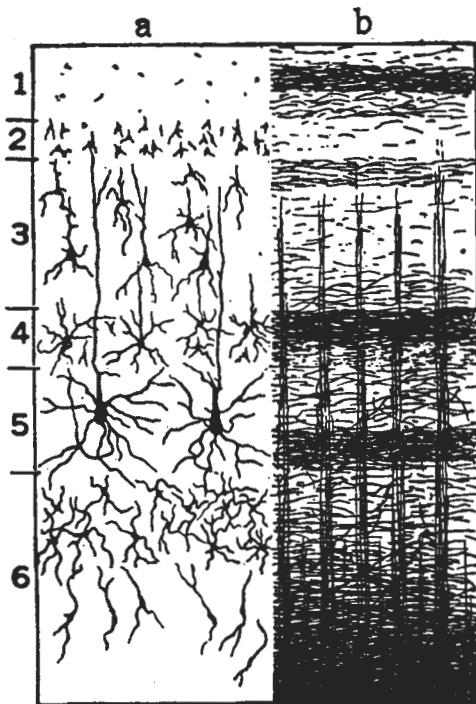
داخلی‌ترین طبقه اپیدرم . **prickle cell l.**
لایه رابر، لایه خارجی یاخته- **Rauber's l.**
های پهنی که طبقه خارجی و زیگول بلاستودرمی
را در مرحله اولیه میپوشاند .

لایه استوانه‌ها **l. of rods and cones**
و مخروطها، لایه‌ای از شبکيه چشم که بلافاصله در
زیر اپی‌تلیوم رنگدانه‌دار بین این اپی‌تلیوم و

برده محدود کننده خارجی قرار دارد و حاوی
یاخته‌های استوانه‌ای و مخروطی است.

لایه زیر درون شامه‌ای **subendocardial I.**
قلب ، لایه‌ای از بافت ضل‌الیافی که آندوکارد و
میوکارد را بهم متصل میکند.

لایه **vegetative I.** یا **trophic I.**
تغذیه‌ای یا لایه و ژناتیو ، داخلی‌ترین لایه از
سه لایه اولیه ژرم جنین، که از آن اپیتلیوم حلق،
مجرای تنفسی (بجز بینی)، مجرای گوارشی، مثانه
و میزراه بوجود می‌آیند.



لایه‌های قشر مغز

a- یاخته‌ها b- رشته‌ها 1- لایه ملکولی 2- لایه
دانه‌دانه‌ای خارجی 3- لایه سلولهای هرمی 4- لایه
دانه‌دانه‌ای داخلی 5- لایه عقده‌ای (گمانکلیونی)
6- لایه سلولهای دوکی شکل

lb. = libra

L.D.

مخفف جملات زیر است:

lethal dose مقدار مهلك، مقدار كشنده.

اختلاف روشنائی ، **light difference** ،
(تفاوت احساس روشنائی بین دو چشم) .

L.D.۵.

آن مقدار از ماده سمی که نیمی از حیوانات مورد
آزمایش را هلاک کند .

LDH=lactic dehydrogenase

آنزیمی است که در جریان اکسیداسیون آلفا
هیدروکسی اسیدها و تبدیل آنها به آلفا کتواسیدها
کاتالیزور واقع میشود.

L.E.

مخفف جملات زیر است ،

left eye

چشم چپ .

lupus erythematosus

لوپوس اریتماتوس ،
التهاب پوست با حاشیه قرمز و مرکز فرورفته که
روی آن را پوسته یا فلس پوشانده که پس از ریختن،
سیکاتریس سفید رنگ آن برجای میماند و دو
نوع صفحه‌ای و منتشره یا انواع بیشتر دارد که
جزء بیماریهای کلاژن بحساب می‌آید و بیشتر در
زنان دیده میشود.

lead

سرب، عنصر شیمیائی نمره اتمی ۸۲ ، وزن اتمی
۲۰۷/۱۹ فلزی است نرم ، براق برنگ سفید
مایل به آبی و علامت شیمیائی آن **Pb** میباشد .

استات سرب، ماده‌ای است به **I. acetate**

فرمول $C_2H_3O_2 Pb. 3H_2O$ که محرک و
قابض میباشد.

سرب سیاه ، که همان گرافیت است **black I.**

مونوکسید سرب ، بفرمول **I. monoxide**

PbO که در تهیه داروهای موضعی بکار میرود.

شکر سرب که همان استات **sugar of I.**
سرب است .

lead

اشتهاق، تنظیم بخصوصی از دو الکتروود برای

ثبت تغییرات پتانسیل الکتریکی حاصله از فعالیت

یک عضو، مانند قلب (الکتروکاردیوگرافی) یا

مغز (الکتروآنسفالوگرافی) ، در الکترو -

کاردیوگرافی اشتقاق یک یا (**lead I**) اختلاف

پتانسیل بین دودست، اشتقاق دو یا (**lead II**)

اختلاف پتانسیل بین دست راست و پای چپ و
اشتهاق سه یا (**lead III**) اختلاف پتانسیل بین دست

چپ و پای چپ و اشتقاق چهار یا (lead V) از محل‌های مختلف جلوی قلب گرفته میشود.

bipolar I. اشتقاق دوقطبی، نوعی که دارای دو الکترود بوده و اختلافات مهم پتانسیل را با آن تجربه میکنند.

esophageal I. اشتقاق مربوط به مری، نوعی که دارای یک الکترود بوده و این یک الکترود را داخل مری میکنند تا اختلاف پتانسیل را اندازه بگیرند.

limb I's اشتقاق‌های اندامها، اختلافات پتانسیل بوسیله الکترودهایی که روی دستها و پای چپ قرار داده میشوند ثبت میشود.

precordial I's اشتقاق‌های جلوی قلبی، اشتقاق‌هایی که پتانسیل الکتریک را در محل‌های مختلف جلوی قلب ثبت میکند در جاهای دقیق در زیر تراشه علامت V قرار میدهند بطوریکه V_۱ فضای بین دنده‌های چهارم بلافاصله در طرف راست جناغ سینه، V_۲ فضای بین دنده‌های چهارم بلافاصله در طرف چپ جناغ سینه، V_۳ وسط مسیر بین V_۲ و V_۴، V_۴ فضای بین دنده‌های پنجم در محاذات خطی که از وسط ترقوه میگذرد، V_۵ در محل برخورد خط زیر بغلی قدیمی چپ و خطی که بطور افقی از نقطه V_۴ میگذرد، V_۶ در طرف چپ V_۵ وسط خط زیر بغلی قدیمی چپ و خطی که بطور افقی از V_۴ و V_۵ میگذرد.

اشتقاق یک قطبی، نوعی تنظیم **unipolar I.** دو الکترود که فقط یکی از آنها اختلاف پتانسیل قابل توجه را ثبت میکند.

lechopyra

تب زایمانی، تبی است که بعلمت عفونت مجاری تناسلی بمدد زایمان ممکن است پدید آید.

leclithin

لسیتین، نوعی فسفولیپید است که حاوی استرهای اولیک اسید گلیسر و فسفریک، استرهای استئاریک اسید گلیسر و فسفریک یا استرهای سایر اسیدهای چرب ترکیب شده با کولین میباشد، این ماده در بیشتر بافت‌های حیوانی و گیاهی یافت میشود.

leclithinase

آنزیمی است که لهستین را تجزیه و به اجسام ساده‌تری تبدیل میکند.

leclitho-

پیشوندیست که بر ارتباط با زرده تخم مرغ یا تخمک دلالت میکند.

leclithoblast

آندودرم اولیه بلاستو دیسک دو لایه (بلاستو دیسک ساختمان مقمری است که از بلاستومرها در قطب حیوانی تخمک در موقع دوتا شدن ناقص آن ایجاد میشود).

lectin

لکتین، اصطلاحی است که بمواد هم‌گلو تینه کننده‌ای که از بذر گیاهان معینی بدست می‌آید اطلاق میشود.

L.E.D = lueus erythematosus

Disseminatus

لوپوس ارتیماتومنتشره.

Ledercillin

لدرسیلین، نام تجاری فرآورده‌های پنیسیلین G پروکائین.

leech

زالو، کرمی است آبی که گونه هیرودو مدیسینا لوس آنرا سابقاً برای گرفتن خون روی پوست بدن قرار میدادند.

artificial I. یا Heurteloup's I.

شیشه‌ای توگود (استکان) یا وسیله دیگری که برای کشیدن خون از راه مکش بکار میرود.

leeching

۱- زالواندازی ۲- زالوها.

left-handedness

چپ دستی، کاربرد دست چپ در کارهای آزادی، بهتر کار کردن دست چپ از دست راست.

leg

ساق یا .

Anglesey I. پای مصنوعی مفصل‌دار.

baker's I. پایی که زانوان آنها بهم نزدیک باشد، یا بازانوهاى نزدیک بهم.

bandy I. پای کمانی.

Barbados I. الفنتیازیس، فیل شدن، فیل پایی، ادم یا خیم جشم زیر پوستی همراه با ضخامت پوست که در نتیجه انسداد جریان لنف ایجاد میشود.

bayonet I. پای سرنیزه‌ای ، آنکیلوز ، زانو بمد از جا بجا شدگی و در رفتگی استخوان درشت‌نی و نازک‌نی بطرف عقب.

black I. سیاه زخم علامتی ، نوعی بیماری مربوط به حیوانات اهلی از قبیل گوسفند و بز گاو که عامل مسبب آن کلاستریدیوم شوئی میباشد .

bow I. پای کمانی.

deck I's پاهای عرشه‌ای، خیز و ادم قسمتهای پائین یا که در مسافرین غیر بومی کشتی در نواحی گرمسیر تولید میشود.

elephant I. = elephantiasis
milk I. فلبیت سیاهرگ رانی.

scissor I. پای قیچی مانند ، بندشکلی پاها بطوریکه دوبا همدیگر را قطع کرده باشند.

tropical I's = deck I's

Leglo

لژیو، تیره‌ای از ویروسها (راسته ویراله، تحت راسته ژوفازینه، خانواده اروناسه) که گفته میشود جز ویروسهای گروه مربوط به پولیومیلیت است.

legumin

نوعی گلوبولین که بطور اختصاصی در دانه‌های حبوبات یافت میشود.

leiodermia

نرمی و شفافیت وصفی غیر طبیعی پوست.

lelomyoma

میوم رشته‌های عضلانی صاف .

lelomyosarcoma

سارکومی که حاوی یاخته‌های عضلانی صاف (غیر منقطع) باشد.

lelphemia

رقت خون ، رقیق بودن خون.

Leishmania

تیره‌ای از موجودات تک یاخته‌ای، شامل لیشمانیا برازیلینسیس عامل لیشمانیازیس آمریکائی لیشمانیا دونوانی عامل بیماری کالا آزار و لیشمانیا تروپیکا عامل سالک.

L. caninum لیشمانیا کانینوم ، گونه‌ای که سگها و همچنین کودکان را در حوضه مدیترانه مبتلا میکند.

L. Infantum لیشمانیا انفانتوم، گونه‌ای که در چین در بین کودکان یافت میشود.

leishmaniasis

لیشمانیازیس، هر نوع بیماری که بعلت ابتلا به انگل لیشمانیا بوجود آید.

American I. لیشمانیازیس آمریکائی، ابتلای مخاط بینی و گلو به انگل لیشمانیا برازیلینسیس.

cutaneous I. سالک، لیشمانیازیس پوستی، گرانولومای مزمن اولسراتیو (قرح‌های) که بوسیله انگل لیشمانیا تروپیکا ایجاد میشود .

visceral I. = kala-azar

lemic

مربوط به يك بیماری همه گیر ، مثلا طاعون .

lemmoblatic

در حال تبدیل شدن به بافت نوریلمه _____ (neurillemma)

lemmoblactoma = spongloblastoma

lemmocyte

یاخته‌ایکه تبدیل به يك یاخته نوریلمه _____ (neurillemma) میشود .

lemnisc

نوارهای سفید سطح خارجی پایه‌های منجحه .

lemniscus

ساختمان نواری شکل که بخصوص از اجتماع رشته‌های عصبی در سیستم اعصاب مرکزی پدید می‌آید .

lemography

رساله‌ای که در اطراف طاعون یا بیماری‌های همه گیر نوشته شده باشد .

lemology

طاعون شناسی ، مطالعه بیماری‌های همه گیر بخصوص طاعون .

length

طول ، درازا ، فاصله بین دو انتهای یا دو قطب .

basalveolar I. فاصله بین نقطه بازبون (basion) و انتهای پائینی درز بین فکی .

basinasal I. فاصله بین نقطه بازبون (basion) و مرکز درز بین استخوان‌های پیشانی و بینی (نقطه بازبون یعنی نقطه وسط حاشیه جلویی سوراخ استخوان پس‌سری) .

crown-heel l. فاصله میان تارك سر تا پاشنه پا در رویان ، جنین و بچه و معادل بلندی قامت در سنین بالاتر .

crown-rump l. فاصله میان تارك سر تا دنباله در رویان ، جنین و بچه ، معادل بلندی در حال نشسته سنین بالاتر .

dental l. فاصله بین سطح میانی اولین دندان آسیای کوچک و سطح پشتی دندان آسیای سوم در فك بالا .

focal l. فاصله کانونی ، فاصله بین يك عدسی و يك شیئی که از آن تمام اشعه نورانی در يك کانون جمع میشوند .

lens

عدسی ، لنز ، ۱- جسم شیشه‌ای یا جسمی که نور را منکسر کند . ۲- عدسی چشم که جسم شفاف دو کوژیا محدب‌الطرفینی است که اطاقک عقبی چشم را از زجاجیه جدا میکند و قسمت مربوط به مکانیسم انکسار را در چشم پمده دارد .

achromatic l. عدسی فاقد انکسار رنگی ، عدسی که انحراف رنگی را تصحیح میکند .

acrylic l. عدسی مصنوعی از جنس متاکریلات ، که گاهی بمد از برداشت عدسی چشم بجای آن قرار میدهند .

apochromatic l. عدسی که فاقد انحراف رنگی و کروی میباشد .

artificial l. عدسی مصنوعی ، عدسی که از مواد مناسب ساخته شده و پس از خارج ساختن عدسی چشم در اعمال جراحی بجای آن قرار میدهند .

biconcave l. عدسی مقعرالطرفین ، عدسی دوکاو .

biconvex l. عدسی محدب‌الطرفین ، عدسی دوکوژ .

bifocal l. عدسی دوکانونی ، عدسی که از دو قطعه ساخته شده قطعه بالائی برای دید دور و قطعه پائینی برای دید نزدیک است .

concave l.=dispersing l.

concavoconcave l.=biconcave l.

contact l. عدسی تماسی ، يك قشر نازک محدب شیشه‌ای یا پلاستیکی که مستقیماً روی

قرنیه قرار میدهند تا اشتباهات انکساری چشم را تصحیح کند (عینک ناهرئی) .

converging l. یا **convex l.**

عدسی همگرا ، عدسی که نور را در يك کانون جمع میکند .

convexoconcave l. عدسی محدب-مقعر ، عدسی که يك طرف آن کوژ و يك طرف آن کاو باشد .

crystalline l. عدسی چشم ، عضو عدسی شکل شفافی که پشت سوراخ مردمک چشم قرار دارد .

cylindrical l. عدسی استوانه‌ای ، عدسی که یکسوی آن صاف و سوی دیگرش مقعر یا محدب باشد .

decentered l. عدسی که در آن محور بینائی از مرکز عبور نمیکند .

dispersing l. عدسی واگرا ، عدسی که نور را متفرق میکند .

omnifocal l. عدسی چند کانونه ، نوعی عدسی عینک که قدرت آن منظمأ در جهت پائین زیاد میشود و عاری از تسلسل سیدان و قدرت موجود در عدسی‌های دوکانونه و سه کانونه میباشد .

orthoscopic l. عدسی که میدان بینائی یکنواخت و بدون انحراف یا گردش بوجود آورد .

periscope l. عدسی مقعر - محدب یا عدسی محدب مقعر .

prosthetic l.=artificial l.

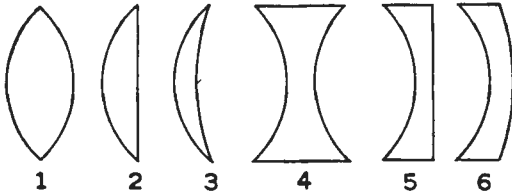
spectacle l. عدسی عینک ، عدسی که در قاب عینک مناسبی قرار میگردد و برای تصحیح خطاهای انکساری چشم مورد استفاده قرار میگردد .

spherical l. عدسی کروی ، عدسی که يك سطح آن قسمتی از يك کره است .

Stokes's l's عدسیهای استوک ، دستگاهی که برای تشخیص آستیگماتیسم چشم مورد استفاده قرار میگردد .

trial l's عدسیهای آزمایشی ، عدسی‌هایی که برای تعیین دقت بینائی چشم مورد استفاده قرار میگيرند .

trifocal l. عدسی سه کانونه ، عدسی که از سه قطعه ساخته شده بالائی برای دید دور قطعه میانی برای دید حد وسط و قطعه پائینی برای دید نزدیک .



انواع عدسی‌ها

- 1- عدسی محدب‌الطرفین 2- عدسی یکسو پهن و یکسو محدب 3- عدسی مقعر محدب 4- عدسی مقعر‌الطرفین 5- عدسی یکسو پهن و یکسو مقعر 6- عدسی محدب مقعر

lentectomy

محروم کردن بیمار از عدسی چشم بوسیله عمل جراحی.

lentectomy

خارج کردن عدسی چشم.

lenticonus

برآمدگی مخروطی شکل عدسی چشم.

lenticular

دارای فرم يك عدسی، بشکل يك عدسی، عدسی شکل.

lenticulostrate

مربوط به هسته عدسی شکل‌منزواجسام مخطوط.

lentiform

عدسی مانند.

lentigines

جمع لنت (lentigo).

lentiginosis

حالتی که با کک و مکها وخالهای متعدد مشخص میشود.

lentiglobus

انحنای زیاد ازحد عدسی چشم که در نتیجه ایجاد برآمدگی کروی شکل میکند.

lentigo

کک مک، نقاط قهوه‌ای رنگ روی پوست که بعلت ذخیره زیاد ازحد ملانین واز زیاد تعداد ملانوسیتها ایجاد میشود.

I. maligna خال وخیم، نوعی خال که متمایل به سرطانی شدن است.

lentitis

التهاب عدسی چشم.

lentoptosis

فتق عدسی چشم.

leontiasis

شکلی از جذام که در آن صورت شخص مبتلا ظاهر آ شبیه به سیمای شیر میشود.

leotropic

دویدن مارپیچ از راست به چپ.

leper

جذامی، این اصطلاح رسماً مورد قبول واقع نشده است.

lepidic

فلس فلسی.

lepidosis

بثورات فلس مانند.

lepoocyte

یاخته‌ای که حاوی هسته و دیواره سلولی باشد.

lepothrix

حالتی است که در آن موها بوسیله فلنس‌هایی پوشیده شده‌اند.

lepra

جذام، تا قبل از سال ۱۸۵۰ میلادی پزوریازیس را باین نام میخواندند.

leprid

ضایعه یا ضایعات جلدی جذام شبه سل، ماکولها یا پلاکهای کم رنگ یا قرمز رنگ فاقد باسیل.

leprology

جذام‌شناسی، مطالعات مربوط به بیماری جذام.

leproma

ندول یا گره گرانولوماتوی سطحی پراز باسیل که از مشخصات ضایعه جذام لپروماتواس است.

lepromin

لپرومین، سوسپانسیونی از بافت جذامی کاملاً نرم شده که چندین بار جوشانده شده، بوسیله اتوکلاسترون شده، از صافی تنظیم گذرانده شده و برای انجام تست پوست مقاوم نمودن بافت در برابر جذام تهیه شده است.

leprosarium

جذامخانه، بیمارستان یا محلی که برای درمان و مجزانگهداشتن بیماران مبتلابه جذام تخصص داده میشود.

leprosy

جذام، بیماری مزمن مسری که بوسیله باسپلهای مقاوم باسید بنام میکوباکتریوم لپرا تولید شده و بوسیله ایجاد ضایعات گرانولوماتو در پوست، پرده‌های مخاطی (مخاطات) مجرای تنفسی فوقانی و چشم، اعصاب محیطی و بیضه‌ها و همچنین بوسیله وجود دانه‌های ک — وچک تحت کلینیکی (subclinical) در سرتاسر سیستم رتیکولو آندوتلیال مشخص میشود.

Asturian I. = pellagra

فرم ناپایداری از جذام که **borderline I.** در آن ضایعات التهابی و دانه‌دار بوده و اغلب بشکل حلقه‌های متحدالمرکز یا شبیه لپرومهای نمایان میشوند که پراز باسیل هستند.

cutaneous I. = lepromatous I.**dimorphous I. = indeterminate I.**

جذام نامعین، شکلی **indeterminate I.** از جذام ناپایدار که در آن ماکولهای کم‌رنگ یا قرمز رنگ دیده میشود که اغلب مقداری باسیل در بافت نیز یافت میشود.

Italian I. = pellagra

بتعریف دقیق، نوع خالص، **lazarine I.** پراکنده، بدون لپروم جذام لپروماتو، بتعریف غیر دقیق، هر نوع ضایعه طاولی و قرح‌های جذام.

جذام لپروماتو، شکلی **lepromatous I.** از جذام که در آن باسیلها از همان شروع بیماری بطور فراوان در بدن بیمار دیده میشود، با هستگی ضایعات عصبی ظاهر میشوند و واکنش پوستی نسبت به تست لپرومین منفی است، این شکل از جذام تنها شکلی است که ممکن است منظمأً به عنوان منبع عفونت عمل کند.

Lombardy I. = pellagra**macular I. یا maculoanesthetic I.**

جذام شبه سل همراه با ضایعات ماکولر کم‌رنگ در پوست.

neural I. = tuberculoid I.**nodular I. = lepromatous I.**

جذام واکنشی، جذامی است **reactional I.** که در خلال یکی از دوره‌های رجعتی تشدید ناگهانی ضایعات دیده میشود و در شکل لپروماتو با تب و اغلب با اریتم مولتی فرم همراه میباشد ضایعات جذام بعلت **trophoneurotic I.** اثرات قطع عصب بافت‌ها در اثر نوریت‌های جذامی. جذام شبه سلی، تیپ قطبی **tuberculoid I.** جذام که در آن باروشهای معمولی آزمایش باسپل زیادی دیده نمیشود و ضایعات عصبی در همان اوائل بیماری ظاهر میشود، در این شکل بیماری بیمار فقط بندرت بیماری را بدیگران انتقال میدهد.

leprous

مربوط به جذام، جذامی.

leptazol

ترکیبی است که برای تحریک سیستم اعصاب مرکزی بکار میرود.

lepto—

پیشوندی است بمعنی نازک، ظریف، باریک، که بکلمات دیگری چسبید

leptocephalus

جنینی که دارای سر بسیار کوچک باشد.

leptochromatic

دارای شبکه کروماتین ظریف.

leptocyte

لپتوسیت، نوعی گویچه قرمز که دارای حاشیه‌ای از هموگلوبین است که ناحیه بی‌رنگی را که در مرکز رنگدانه فرا دارد احاطه میکند.

leptocytosis

وجود لپتوسیت در خون (معنی لپتوسیت در لغت فوق آمده است).

leptodactylous

مربوط به باریکی غیرعادی انگشتان، باریک انگشتی.

leptodactyly

باریکی غیرعادی انگشتان، باریک انگشتی.

leptodermic

دارای پوستی نازک.

leptomeninges

نرم شامه باضافه عنكبوتیه که ظریفترین جزء تشکیل دهنده پرده‌های مغز هستند.

leptomeningitis

التهاب نرم شامه و عنكبوتیه مغز.

leptomeningopathy

هر نوع بیماری مربوط به نرم شامه و عنكبوتیه مغز.

leptopellic

دارای لگن باریک.

leptophonla

ضعف یا ناتوانی در صدا.

leptophonic

مربوط به ضعف صدا.

leptorrhine

دارای ضریب بینی کمتر از ۴۸ (ضریب بینی عبارت است از ۱۰۰ برابر پهنای بینی تقسیم بر طول آن).

leptoscope

لیتوسکوپ، دستگاهی است که بوسه آن ضخامت لایه‌های بسیار ضعیف و پرده‌های ظریف بدنی را میتوان اندازه گرفت.

Leptospira

لپتوسپیرا، جنسی از شیزومیتها (راسته اسپیروکتاله، خانواده تریونماتاسه) که برای انسان و سایر پستانداران بیماریز است.

leptospire

لپتوسپیر، میکربی از تیره لپتوسپیرا.

leptospirosis

لپتوسپیروز، ابتلاء به لپتوسپیرا.

leptostaphylline

دارای سقف دهان بلند و باریک.

leptothricosis = leptotrichosis**Leptothrix**

لپتوتریکس، جنسی از شیزومیتها (راسته کلامید و باکتریاله خانواده کلامیدوباکتریاسه) که معمولاً در آب شیرین یافت میشود.

leptotrichosis

ابتلا به لپتوتریکس.

Leritine

لریتین، نام تجاری فرآورده‌های آنسی‌لریدین که بعنوان خواب‌آور، ضد درد یا مسکن مورد استفاده قرار میگیرد.

lesbianism

لزبیانیزم، رفتار همجنس‌خواهی در بین زنان، انحراف جنسی در زن، هموسکسوالیته در بین زنان.

lesion

ضایعه، تباهی، محلی در بدن که از لحاظ ساختمانی یا عملی بعلت بیماری یا آسیب تغییر وضعیت داده باشد.

ضایعه مرکزی، ضایعه‌ای که در **central l.** سیستم اعصاب مرکزی ایجاد شود.

ضایعه خالی‌کننده، ضایعه **discharging l.** مغزی که با آزاد شدن ناگهانی انرژی همراه باشد.

ضایعه کانونی، ضایعه موضعی، **focal l.** ضایعه‌ای که محدود بیک ناحیه کوچک و دارای حدود مشخص باشد.

ضایعه‌کن، تصاویر لوبیائی شکل که **Ghon's l.** در محصول رادیوگرافی ریه‌آوردگان مسلول بچشم میخورد.

ضایعات اولیه، ضایعات اصلی **primary l's** و «ارژینالی» که شاخص یک بیماری هستند.

lethal

کشنده.

lethargy

خواب‌آلودگی یا کومای حاصله از بیماری یا هیپنوز.

خواب‌آلودگی آفریقائی، **African l.** تریپانوزومیاز آفریقائی، بیماری کشنده‌ای است که عامل آن تریپانوزومارودزیس بوده و سیستم عصبی مرکزی را گرفتار میکند.

leucine

لوسین، یکی از اسید آمینه‌های طبیعی که در سوخت و ساز بدن انسان دارای اهمیت اساسی است.

leucinuria

وجود لوسین در ادرار.

leucismus

سفیدی .

I. pllorum وجود موهای سفید غیر طبیعی بصورت نقطه یارکه در میان موهای سر.

leucitis = scleritis**leuco-**

پیشوندی است بمعنی سفید که بکلمات زیر می‌چسبد .

Leuconostoc

لوکونوستوک ، تیره‌ای از شیرومیستها (راسته اوباکتریاله ، خانواده لاکتوباسیلاسه ، طایفه استرپتوکوکسه) که در شیر و آب میوه‌جات یافت میشود .

L. citrovorum میکروبی است که در شیر و لبنیات یافت میشود و مکرراً در مطالعه نیازمندیهای غذائی میکروارگانیسمها مورد استفاده قرار میگیرد .

leucovorin

مشتقی است از اسید فولیک که در کم‌خونی مگالوبلاستیک مورد استفاده قرار میگیرد .

leuk(o)-

پیشوندی است بمعنی سفید که با کلمات دیگر ترکیب میشود .

leukapheresis

گلوبولهای سفید انتخابی که از خون گرفته شده خارج کرده و سپس دوباره بدن بیمار تزریق میکنند .

leukasmus = leukoderma**leukemia**

لوسمی، سرطان خون، بیماری مهلکی است که با ازدیاد قابل توجه تعداد گلبولهای سفید همراه است .

aleukemic I. سرطان خون آلوسمی، نوعی لوسمی که در آن تعداد گلبولهای سفید طبیعی بوده یا حتی کمتر از تعداد طبیعی است .

aplastic I. لوسمی آپلاستیک، نوعی لوسمی که در آن گویچه‌های قرمز و سفید در خون کم میشوند و اندازه گلبولهای سفید غیر تیپیک بزرگ زیاد میشود .

basophilic I. یا basophilocytic I.

لوسمی بازوفیلیک یا بازوفیلوسیتیک لوسمی که

در آن تعداد زیادی گرانولوسیت‌های بازوفیلیک در خون پدیدار میشوند .

embryonal I. = stem cell leukemia لوسمی انوزینوفیلیک، لوسمی eosinophilic I. که در آن انوزینوفیلها بیش از هر یاخته دیگری در خون بچشم میخورند .

granulocytic I. = myelocytic I.**histiocytic I. = monocytic I.****leukopenic I. = aleukemic I.****lymphatic I. یا lymphoblastic I. یا lymphocytic I. یا lymphogenous I.**

نوعی لوسمی که همراه **lymphoid I.** یا با هیپرپلازی و فعالیت زیاده از حد بافت لنفوئید بوده و در آن گلبولهای سفید از لنفوسیتها یا لنفوبلاستها تشکیل شده‌اند .

lymphosarcoma cell I. شکلی از لنفوم لنفوسیتیک یا لنفوبلاستیک که همراه با حضور لنفوسیت‌های نفوبلاستیک در خون محیطی میباشد .

megakaryocytic I. تره‌رستمی هموراژیک، سندرم بالینی همراه با خونریزیهای خود بخود خارجی یا داخل بافتی و افزایش فوق‌العاده پلاکت‌های خون محیطی

monocytic I. نوعی لوسمی که در آن مونوسیتها بر سایر گلبولهای سفید برتری دارند .

myeloblastic I. لوسمی که در آن میلوبلاستها بر سایر گلبولهای سفید برتری دارند .

myelocytic یا myelogenous I.**myeloid granulocytic I.**

لوسمی که از بافت میلوئید متشاع گرفته در آن لوکوسیت‌های پولی مرفونوکلئردانه‌دار برتری دارند .

stem cell I. لوسمی که در آن یاخته غالب و برتر آنقدر نرسیده و در مراحل ابتدائی است که طبقه‌بندی و تشخیص نوع آن مشکل است .

subleukemic I. = aleukemic I.**leukemic**

مربوط به لوسمی، لوسمیک .

leukemicid

نوعی ضایعه غیر اختصاصی لوسمی که انفیلتراسیون -

های جلدی بایاخته‌های لوسه‌یک را نشان نمیدهد.

leukemogen

لوسمی‌زا، هر نوع ماده‌ای که ایجاد لوسمی کند.

leukemogenic

لوسمی‌زائی، مربوط به ایجادکننده لوسمی.

leukemoid

لوسمی مانند، شبیه لوسمی، علائم خونی و گاهی کلینیکی شبیه علائم لوسمی.

leukencephalitis

التهاب ماده سفید مغز.

leukergic

مربوط به (leukergy).

leukergy

پیدایش لوکوسیت‌های مخصوص در خون که از طریق چسبندگی و تمایل به آگلوتینه شدن و مجتمع شدن تشخیص داده میشوند، و این نوعی مکانیسم دفاعی است که در اثر عفونت و سایر اشکال فشار و استرس بدنی ایجاد میشود.

leuko-agglutinin

نوعی آگلوتینین که بر لوکوسیتها اثر دارد.

leukoblast

لوکوسیت یا گویچه سفید نارس.

granular l.=premyelocyte

leukoblastosis

تکثیر لوکوسیت‌های نارس.

leukocidin

ماده‌ای که گویچه‌های سفید را خراب میکند.

leukocyte

گویچه سفید، لوکوسیت، گویچه بی‌رنگ خون که دارای خاصیت حرکت آمیبی شکل بوده و عمل اصلی آن محافظت و حمایت از بدن در برابر میکروبی‌های به‌ماریز است و به پنج شکل لنفوسیت مونوسیت، نوتروفیل، ائوزینوفیل و بازوفیل دیده میشود.

آگرانولوسیت‌ها یا لنفوسیتها،

۱- لنفوسیت با یک هسته گرد کروماتیک.

۲- مونوسیت با یک هسته که ذر قط‌ها پش‌دارای ست‌دانه است.

گرانولوسیتها، ۳- لوکوسیت‌های

پولی‌مورفونوکلتر یا نوتروفیل پولی‌نوکلتر

(لوکوسیت‌های هتروفیل) که دارای یک هسته چند قسمتی غیر منظم هستند. ۴- لوکوسیت‌های ائوزینوفیل (متمایل به رنگهای ائوزین) بایک هسته دو قسمتی ۵- لوکوسیت‌های بازوفیل (متمایل بر رنگهای بازی) بایک هسته چند قسمتی خمیده.

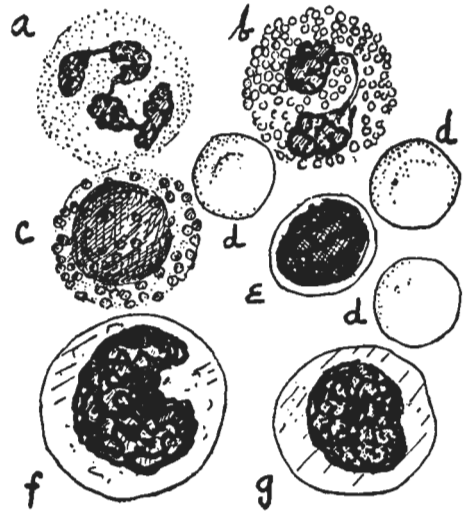
hyaline l.=monocyte

لوکوسیت‌هایی که در خون بصورت مجتمع پدیدار میشوند.

mast l.

بازوفیل خون در حال گردش.

transitional l.=l. monocyte



گویچه‌های سفید

a- نوتروفیل b- ائوزینوفیل c- بازوفیل

d- گویچه قرمز برای مقایسه اندازه آن با اندازه

گویچه سفید e- لنفوسیت کوچک f- مونوسیت

g- لنفوسیت بزرگ

leukocythemia = leukemia

leukocytoblast

یاخته‌ای که در حال تبدیل به لوکوسیت یا گلبول سفید میباشد.

leukocytogenesis

عمل تشکیل گلبول‌های سفید.

leukocytology

مطالعه و شناخت گویچه‌های سفید خون.

leukocytolysin

نوعی لیزین که گویچه‌های سفید خون را خراب می‌کند.

leukocytolysis

تجزیه گویچه‌های سفید.

leukocytolytic

مربوط به تجزیه گویچه‌های سفید.

leukocytoma

توده تومورمانندی از گویچه‌های سفید.

leukocytopenia = leukopenia**leukocytophagy**

گویچه سفیدخواری، بلع و تخریب گویچه‌های سفید خون بوسیله یاخته‌های سیستم رتیولوآنندوتلیال.

leukocytopenia

سرگردانی گویچه‌های سفید، عبور گویچه سفید از خلال غشاهای بدن.

leukocytopenesis

عمل تشکیل یافتن گویچه‌های سفید.

leukocytosis

لوکوسیتوز، زیاد شدن تعداد گویچه‌های سفید در خون.

mononuclear l. = mononucleosis

زیاد شدن تعداد گویچه‌های

سفید خون بعلمت يك واکنش مربوط به بیماری

مثل عفونت یا ضربه و ضغظه.

leukocytotaxis = leukotaxis**leukocytotoxin**

نوعی توکسین که گویچه‌های سفید خون را خراب می‌کند.

leukocytotropic

لوکوسیت دوست، دارای تمایل انتخابی بطرف گویچه سفید.

leukocyturia

وجود گویچه‌های سفید خون در ادرار.

leukoderma

لك و پيس، حالتی است ارثی که در آن فقدان موضعی رنگدانه در پوست دیده می‌شود.

بي‌رنگ **l. acqulsitum centrifugum**

بودن پوست در اطراف يك خال، از بین رفتن

رنگدانه‌ها در اطراف يك خال.

leukoedema

نوعی حالت غیرعادی در مخاط دهان، شامل ضخیم شدن اپیتلیوم همراه با خیز بین سلولی لایه عمقی روپوست.

leukoencephalopathy

بیماری ماده سفید مغز.

leukogram

جدول بندی انواع مختلف گویچه‌های سفید در يك نمونه خونی.

leukokeratosis = leukoplakia**leukokinesis**

حرکت گویچه‌های سفید در سیستم گردش خون.

leukokinetic

مربوط به حرکت گویچه‌های سفید در سیستم گردش خون.

leukokinetics

مطالعه و شناخت تولید، گردش و از بین رفتن گویچه‌های سفید در خون.

leukokoria

پیدایش رفلکس سفید رنگ یا توده سفید رنگ در ناحیه پاییلر پشت عدسی چشم.

leukokrausis

چروکیده شدن و خشک بودن فرج.

leukolymphosarcoma

شکلی از لنفوم لنفوسیتیک یا لنفوبلاستیک که با پیدایش لنفوسیت‌های نئوپلاستیک در خون محیطی مشخص می‌شود.

leukolysin = leukocytolysin**leukolysis = leukocytolysis****leukoma**

۱- لکه سفید روی قرنیه ۲- نوعی سارکوم (sarcoma) بی‌رنگ.

تومور سفید رنگی از قرنیه **l. adhaerens**

که فتق پرولاپسه عنبیه را در بر دارد.

leukomaine

لوکامائین، آلكالوئیدی که از بافت‌های زنده حیوانی بدست می‌آید.

leukomatous

مربوط به لکه سفید روی قرنیه.

leukomyelitis

التهاب ماده سفید مغز یا نخاع شوکی.

leukomyelopathy

بیماری ماده سفید نخاع شوکی.

leukomyoma = lipomyoma**leukon**

گویچه‌های سفید و بافت‌های مولد گویچه‌های سفید در بدن .

leukonuclein

نوکلئین حاصله از گویچه‌های سفید تجزیه شده.

leukonychia

سفیدی غیرعادی ناخن‌ها چه بصورت کلی یا بصورت نقطه نقطه یا بصورت رگ‌ها .

leukopathia = leukoderma

I. unguum = leukonychia

leukopedesis

عبور گویچه‌های سفید از دیواره رگ‌ها.

leukopenia

کم بودن تعداد گویچه‌های سفید در خون، لوکوپنی.

malignant I. یا pernicious I.

= agranulocytosis

leukopenic

مربوط به کم شدن تعداد گویچه‌های سفید در خون.

leukophagocytosis = leukocytophagy**leukophlegmasia**

فلجیت سیاهرگ‌رانی.

leukoplakia

لکه‌های سفید روی مخاط که معمولاً حالت قبل از سرطان است.

leukoplasia = leukoplakia**leukoplastid**

هر کدام از اذانه‌های سفید یاخته‌های گیاهی که از آنجا عناصر سازنده نشاسته شکل می‌گیرند.

leukopoiesis

تشکیل گویچه سفید.

leukopoietic

مربوط به تشکیل گویچه سفید.

leukoprecipitin

نوعی پرسیپیتین که مختص گویچه‌های سفید است.

leukoprotease

آنزیمی است در گویچه‌های سفید که پروتئین را تجزیه می‌کند .

leukopsin

سفیدی مربوط به چشم که در اثر قرار گرفتن ارغوان شبکیه (**rhodopsin**) در معرض نور ایجاد می‌شود.

leukorrhagia

لوکورره فراوان و زیاد (بوازه زیر مراجعه فرمائید) .

leukorrhea

لوکورره ، ترشح مایع سفید رنگ چسبناک از مهبل.

leukosarcoma

سارکوم بی‌رنگ.

leukosis

تکثیر یافت ایجادکننده گویچه‌های سفید.

avian I. یا fowl I.

نوعی بیماری نئوپلاستیک که اصولاً جوجه‌ها بآن مبتلا میشوند ، ولی گاهی در سایر پرندگان هم دیده میشود و تصور می‌رود دارای منشأ ویروسی باشد .

leukotaxis

سیتوتاکسی گویچه‌های سفید، یعنی تمایل گویچه‌های سفید به تجمع در نواحی آسیب دیده یا ملتهب .

leukothrix

تیره‌ای از شیزومیستها (راسته بگیاتوآله ، خانواده لوکوتریکاسه) .

leukothrombin

نوعی فاکتور یا عامل فیبرینی که بوسیله گویچه‌های سفید در خون ساخته میشود.

leukotomy

برش جراحی ماده سفید لوب پیشانی مخ.

leukotoxic

خراب‌کننده گویچه‌های سفید.

leukotoxicity

دارای خاصیت مسموم‌کنندگی برای گویچه‌های سفید .

leukotoxin

سمی که گویچه‌های سفید خون را خراب کند.

Leukotrichaceae

خانواده‌ای از شیزومیستها (راسته بکیاتوآله).

leukotrichia

سفیدی مو .

leuko-urobillin

نوعی محصول استحاله اوروبیلین که در مدفوع بیرنگ یافت میشود.

levallorphan

ترکیبی که بعنوان آنتاگونیست و مقابله‌کننده با مخدرها بکار میرود.

levarterenol = norepinephrine

لوارترنول ، هورمونی است که بوسیله قسمت میانی یامدوار غده فوق کلیوی در پاسخ تحریک عصب اسپلانکتیک ترشح میشود ، این هورمون بطورصناعی فین ساخته شده و بعنوان یک داروی مقلد سمپاتیک و زیاد کننده فشارخون و فعالیت وازوموتور مورد استفاده قرار میگیرد.

بی‌تارترات لوارترنول ، **l. bitartrate** ، ترکیبی است که بعنوان یک داروی مقلدسمپاتیک و بالابرنده فشارخون و فعالیت وازوموتور (**pressor agent**) بکار میرود.

levator

بالابرنده .

levatores

بالابرنده‌ها .

levigation

نرم‌سازی، سایش، صلابه، خمیرسازی.

levo-

پیشوندیست بمعنی چپ که بکلمات دیگر می‌چسبد.

levocardia

قرارداشتن قلب در قسمت چپ سینه در حالیکه نوك آن بطرف چپ متمایل است همراه باجابجا شدگی احشاء شکم، که ناهنجاری مادرزادی در ساختمان قلب بوده و معمولاً همراه با فقدان طحال میباشد.

Levo-dromoran

نام تجاری فرآورده‌های تارترات‌لوروفانول که ترکیبی است ضد درد و مخدر .

levoduction

حرکت يك چشم بسوی چپ.

levogram

يك تراسه الكتروكارديوگرافيك كه انحراف محور بطرف چپ را نشان میدهد و علامت هیپر تروفی شکمچه چپ است.

levogyration

انحراف بچپ، چپ‌گردی، چپ‌گرایی.

levogyrous = levorotatory**levonordefrin**

ترکیبی است که بعنوان تنگ‌کننده رگ بکار میرود.

Levophed

نام تجاری فرآورده‌ای از لوارترنول که بعنوان مقلد سمپاتیک و بالابرنده فشارخون و فعالیت وازوموتور مورد استفاده قرار می‌گیرد.

levophobia

ترس از آشیائی که در طرف چپ بدن قرار می‌گیرند.

levopropoxyphene

ترکیبی است که بعنوان ضد سرفه بکار میرود.

levorotation

چپ‌گرایی، چرخش بطرف چپ، چپ‌گردی.

levorotatory

چرخش صفحه پولاریزاسیون بسمت چپ.

levorphanol

ترکیبی است که بعنوان يك داروی ضد درد و مخدر بکار میرود.

levothyroxine

لووتیروکسین، ایزومر چپ‌گرد تیروکسین.

لووتیروکسین سدیم ، ملح سدیم **sodium l.** لووتیروکسین.

levotorston

پیچش بسمت چپ .

levoverston

گرایش بچپ، گردش بسمت چپ .

levulose

لوزل، قند میوه نوعی کتوهگروز چپ‌گرد است بفرمول: $\text{CH}_2\text{OH}-(\text{CHOH})_3\text{CO}\cdot\text{CH}_2\text{OH}$ که بشکل يك مایع شربتی بیرنگ بوده و در میوه‌ها و عسل وجود دارد ، همچنین در روده‌ها

نیز یافت میشود و گاهی اوقات در ادرار دیده میشود ، معمولاً قند نیشکر در اثر تجزیه و هضم شدن به دکستروز و لولوز تبدیل میشود ، لولوز را فروکتوز نیز مینامند.

leydigarche

لیدیگارک، برقراری یا آغاز کار غده‌های جنسی در جنس نر.

L.F.A. = left frontoanterior

حالت پیشانی بسوی چپ و جلو که در مورد قرار گرفتن جنین در رحم گفته میشود.

L.F.P. = left frontoposterior

حالت پیشانی بسوی چپ و عقب که در مورد قرار گرفتن جنین در رحم گفته میشود.

L.H. = luteinizing hormone

هورمون مترشحه از لوپ قدامی هیپوفیز که کارش تشکیل جسم زرد و حمایت از آن در تخمدان است.

Li

نشانه شیمیائی عنصر **lithium** (لیتیوم).

libido

۱- میل جنسی. ۲- انرژی حاصله از محرکهای اولیه ، انرژی یا تمایل فریزی که اغلب با بازگشت مخصوص به نیروی محرکه زندگی جنسی بکار میرود، در تجزیه روانی این اصطلاح در مورد نیروی محرکه زندگی جنسی بکار میرود و در روانشناسی فروید در مورد انرژی روانی بطور کلی.

libra

۱- پوند معادل ۵۹ ۴۵۳ گرم ۲- میزان موازنه، ترازو.

librium

نام تجارتي فرآورده‌های کلردیاز پوکسید که دارویی است آرامش‌بخش.

llicentlate

لیسانسیه، دارای جواز اشتغال به شغل بخصوص.

lichen

لیکن، ۱- موجود فردی که از اتحاد صمیمی يك جلبك و يك قارچ پدید می‌آید و معمولاً در يك طبقه تا کسونومیک مجزا قرار دارد و طبقه مجزائی از شاخه اومیکوفیتا را تشکیل میدهد. ۲- بیماری

پاپولی پوست با اقسام زیاد.

l. albus = l. sclerosus et atrophicus

حالتی است که با **l. amyloidosis** آمیلوئیدوز پوستی موضعی مشخص میشود.

l. annularis ، گرانولومای حلقوی ، (گرانولوماتوموری است که از جوانه‌های گوشتی درست شده) .

l. chronicus simplex نورودرماتیت

موضعی ، که يك ضایعه لیکنوئید پوستی دارای خارش مزمن میباشد.

l. fibromucinosus =

l. myxedematousus

تظاهرات جذام لپروماتوهمرام **l. leprosus** با پاپولهای لیکنوئید که بصورت گروهائی ظاهر میشوند.

بیماری پوستی که با **l. myxedematousus** ذخیره غیر طبیعی موسین و بشورات منتشره پاپولهای قرمز کم رنگ یا زرد رنگ نرم مشخص میشود .

بیماری پوستی کمیابی است همراه **l. nitidus** پاپولهای با حاشیه تیز که معمولاً پهن بوده و کمی نسبت به سطح پوست برجستگی نشان میدهد رنگ آنها قرمز کم رنگ یا قهوه‌ای مایل به زرد است.

l. pilaris = l. spinulosus

نوعی لیکن پلان که با **l. planopilaris** تشکیل پاپولهای نوک‌دار شاخی در اطراف فولیکولهای موعلاوه بر آسبهای تپیکال لیکن پلان معمولی مشخص میشود.

لیکن پلان، نوعی بیماری التهابی **l. planus** پوست همراه با پاپولهای پهن عریض که اغلب بصورت تکه‌های محدود تظاهر میکنند.

l. planus et acuminatus

atrophicans

طاسی سیکاتریسی همراه با بشورات پاپولی خاری فولیکولر (طاسی سیکاتریسی نوعی بیماری است که با تکه‌های وصله‌ای شکل و با اندازه‌های مختلف همراه با آتروفی پوست در نواحی مختلف سر مشخص میشود) .

نوعی لیکن ساده **l. ruber moniliformis** مزمن یا نورودرماتیت موضعی .

l. ruber planus = l. planus

l. sclerosus et atrophicus نوعی بیماری پوستی که با طاسی-سیکاتریسی و پاپول‌ها مشخص میشود.

l. scrofulosus شکلی از لیکن که شامل پاپولهای قرمز رنگ بوده و مخصوص اشخاصی است که دارای استعداد مزاجی ابتلا به سل میباشد.

l. simplex chronicus نورودرماتیت موضعی، که یک ضایعه لیکنوئید پوستی خارش‌دار مزمن میباشد.

l. spinulosus لیکن خاردار، بیماری است که در آن در مرکز هر فولیکول مو یک خار یا شاخ وجود دارد.

l. striatus لیکن خطی، بیماری که بوسیله بشورات لیکنوئید خطی مشخص میشود این بیماری معمولاً در کودکان دیده میشود.

l. tropicus = millaria

l. urticatus لیکن کهیری، یا کهیر پاولی، نوعی واکنش آلرژیک نسبت به گزش بسیاری از حشرات است که با ضایعات التهابی سفت قرمز یا قهوه‌ای رنگ و پاپول مانند ظاهر میکند.

Lichenification

ضخیم‌شدن و سخت شدن پوست، سفت و سخت شدن پوست.

lichenoid

لیکنی شکل.

licorice = glycyrrhiza

lidocaine

ترکیبی است که بعنوان داروی بی‌حسی موضعی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

lien

طحال.

l. accessorius طحال ضمیمه.

l. mobilis طحال متحرک، طحالی که دارای حرکات غیرعادی است.

lien(o)-

پیشوندیست بمعنای طحال که بکلمات دیگر می‌چسبند.

lienal

طحالی، مربوط به طحال.

lienectomy

برش و برداشت طحال با عمل جراحی.

lienitis

التهاب طحال.

lienocoele

فتق طحال.

lienography

معاینه طحال بوسیله اشعه رونتگن.

lienomalacia

نرم شدن طحال، نرم طحالی.

lienomedullary

طحالی - مغز استخوانی، مربوط به طحال و مغز استخوان.

lienomyelogenous

دارای منشاء طحال و مغز استخوان، وابسته به طحال و مغز استخوان.

lienomyelomalacia

نرمی طحال و مغز استخوان.

lienopancreatic

طحالی-لوزالمعدی، مربوط به طحال و لوزالمعدی.

lienopathy

بیماری طحال.

lienorenal

طحالی - کلیوی، مربوط به طحال و کلیه.

lienotoxin = splenotoxin

lienteric

مربوط به اسهال همراه باغذای هضم نشده.

lientery

اسهال همراه با خروج غذای هضم نشده.

lienunculus

تکه جدا شده‌ای از بافت طحال، طحال فرعی.

L.I.F. = left iliac fossa

گودی خاصه‌ای چپ.

ligament

رباط، لیگمان، نوار یا باند نیرومندی از بافت لیفی که کارش بهم پیوستن استخوانها یا حفاظت و حمایت امعاء واحشاء است.

لیگمان یا رباط فرعی، **accessory l.**

رباطی است که رباط دیگر را تقویت میکند.

adipose l. لیگمان یا رباط چربی، رباط مخاطی زانو.

alar l's لیگمانها یا رباطهای بالی شکل، دوچین ازغشاء سینوویال که روی هرطرف رباط آدیپوز برگشته‌اند.

alveolodental l. = periodontium
appendiculo-ovarian l.

لیگمان یا رباط آپاندیسی - تخمدانی، چینی از روده‌بند که بین آپاندیس و رباط پهن کشیده شده‌است.

arcuate l's لیگمانها یا رباطهای قوسی شکل، رباطهای قوسی شکلی هستند که حجاب حاجز رابه پائین‌ترین دنده و اولین مهره کمری اتصال میدهند.

Bardnet's l. لیگمان یا رباط باردینت، قسمت عقبی رباط حلقوی آرنج.

Barkow's l. لیگمان یا رباط بارکو، لیگمانهای جلویی و عقبی مفصل آرنج.

Berard's l. لیگمان یا رباط برارد، رباط آویزان‌کننده برون شامه قلب.

Bertin's l. یا **Bigelow's l.** لیگمان یا رباط برتین یا رباط بیگلو، رباط رانی-لکنی.

broad l. لیگمان یا رباط پهن، چین پهنی است ازصفاق که از کنار رحم تا دیواره لکن کشیده شده و شامل سه قسمت است، قسمتی که لکن را حمایت میکند مزومتریم (mesometrium) قسمتی که اوله رحمی را نگهداری میکند - زوسالپینکس (mesosalpinx) و قسمتی که تخمدان را نگهداشته است - مزواریوم (mesovarium) نامیده میشود.

Brodie's l. لیگمان یا رباط برودی، رباط عرضی بازو.

Burns's l. لیگمان یا رباط بورنس، رباط داسی شکل‌کشنده پهن نیام.

Campbell's l. لیگمان یا رباط کامپل، رباط معلق زیربغل.

Camper's l. لیگمان یا رباط کامپر، نیام عمقی میان‌دوره.

capsular l. لیگمان یا رباط کپسولی، شبکه

لیفی محکمی که اطراف مفصل را فرامیکیرد.

Carcassonne's l. لیگمان یا رباط کارسونه، رباط سه‌گوش مجرای ادرار.

cardinal l. لیگمان یا رباط اصلی، قسمت ضخیمی از نیام احشائی لکن که درکنارگلوئی رحم و مهبل قراردارد و بطورجانبی عبورکرده با نیام بالائی دیافراگم لکنی یکی میشود.

central l. لیگمان یا رباط مرکزی، رشته انتهائی درپائین نخاع شامل ادامه نرم شامه بدنبال مخروط نخاعی که همراه با سخت شامه به رباط دنیا لچه‌ای می‌چسبد.

costopericardiac l. لیگمان یا رباط دنده‌ای - برون شامه‌ای، رباطی است که بالاترین مفصل شدگی دنده‌ای - جناغی رابه برون شامه قلب اتصال میدهد.

cotyloid l. لیگمان یا رباط حقه‌ای، حلقه‌ایست ازجنس لیفی - غضروفی که بدوره حفره حقه‌ای چسبیده است.

cruciform l. لیگمان یا رباط صلیبی شکل، رباط عرضی مفصل اطلسی - محوری گردن.

crural l. = Poupart's l.

لیگمانها یا رباطهای پوستی - بند انگشتی، رشته‌های رباطی که ازکناره‌های بندهای انگشت در نزدیک‌مفاصل بطرف پوست کشیده شده‌اند.

cysticoduodenal l. لیگمان یا رباط کیسه‌ای - دوازده‌ای، نوعی چین غیرعادی از صفاق که بین کیسه صفرا و روده دوازده کشیده میشود.

deltoid l. لیگمان یا رباط دلتا مانند، رباط داخلی - جانبی مفصل فوزک پا.

diaphragmatic l. لیگمان یا رباط دیافراگماتیک، برگشتگی، برآمدگی یا چین اوروژنیتال درجه‌نیم که بعدها رباط معلق تخمدان میشود.

falciform l. لیگمان یا رباط داسی شکل، رباط پهن کید.

false l. لیگمان یا رباط کاذب هر نوع رباط معلق که چینی از صفاق بوده و دارای ساختمان رباطی حقیقی نیست.

Flood's I. لیگمان یا رباط فلود، رباط فوقانی کپسول مفصل شانه.

Gimbernat's I. لیگمان یارباط ژیمبرنا، پهنه سه گوشه‌ای از آپونوروز عضله مایل خارجی که از جلو به رباط پوپارت متصل بوده و تا خط ورکی - شانه‌ای امتداد مییابد.

glenoid I. لیگمان یا رباط گلنویید، ۱ - حلقه‌ای از جنس فیبروکارتیلاژیا رشته‌ای - غضروفی که به دوره حفره گلنویید (دوره‌ای) متصل است ۲ - رباطهای جلوئی مفاصل کفدستی - انگشتی.

Helmholtz's I. لیگمان یارباط هلمولتز، قسمتی از رباط جلوئی استخوان چکشی در گوش میانی.

hepatic I's لیگمانها یا رباطهای کبدی، چین‌هایی از صفاق هستند که از طرف کبد به ساختمانهای ضمیمه کشیده میشوند.

Hey's I's لیگمانها یا رباطهای هی، زوائد پهن داسی شکلی از کتند پهن نیام میباشند.

Illotrochanteric I. لیگمان یا رباط خاصره‌ای - تروکانتری، قسمتی از کپسول مفصلی مفصل لگن.

Interarticular I. لیگمان یارباط داخل مفصلی، هر رباطی که در داخل کپسول يك مفصل واقع شده باشد.

Interprocess I. لیگمان یا رباط داخل زائده‌ای، رباطی است که دوزائده مربوط به يك استخوان را بهم مرتبط میکند.

Ilenorenal I. لیگمان یا رباط طحالی - کلیوی، چینی از صفاق است که طحال را به کلیه چپ اتصال میدهد.

mesenterlomesocolic I. لیگمان یا رباط روده بندی - مزوکلونی، چین روده بندی - مزوکلونی.

nephrocolic I. لیگمان یا رباط کلیوی - قولونی، رشته‌ای که از کپسول چربی اطراف کلیه بطرف پائین کشیده شده و از سمت راست بسوی دیواره خلفی قولون بالارو و از سمت چپ بسوی دیواره خلفی قولون پائین رو پیش میرود.

pancreatcosplenic I. لیگمان یا رباط

لوزالمعدی - طحالی، چینی از صفاق است که از لوزالمعدی بطرف طحال کشیده میشود.

Petit's I. = uterosacral I.

Poupart's I. لیگمان یا رباط پوپارت، لبه پائینی آپونوروز عضله مایل خارجی که بین خارقدامی استخوان خاصره و خار استخوان عانه یا شرمگاه قرارداد.

reinforcing I's لیگمانها یا رباطهای تقویتی، رباطهایی که جهت تقویت کپسولهای مفصلی عمل می کنند.

rhomboid I. لیگمان یارباط لوزی شکل، رباطی که غضروف اولین دنده را به سطح زیرین استخوان ترقوه متصل میکند.

round I. لیگمان یا رباط گرد، ۱ - رباط عریض و پهنی که از بالش چربی حفره حقه‌ای بالارفته و به سر استخوان ران می چسبد. ۲ - طناب فیبری که از ناف بطرف لبه جلوئی کبد کشیده شده است. ۳ - هر کدام از دو طنابی که از شاخک‌های رحم بطرف قله و نوس در بالای فرج کشیده میشود.

Schlemm's I's لیگمانها یارباطهای شلم، دونوار رباطی در کپسول مفصل شانه.

spring I. لیگمان یا رباط پرشی، رباطی که استخوان پاشنه را به استخوان ناوی متصل میکند.

subflavous I. لیگمان یارباط زرد رنگ، رباط زرد رنگی است که بین تپه‌های مهره‌ای قرارداد.

suspensory I. لیگمان یا رباط معلق، منطقه مژگانی، دسته‌ای از الیاف که جسم مژگانی را به عدسی چشم متصل میکنند.

suspensory I. of axilla

لیگمان یا رباط معلق حفره زیر بغل، لایه‌ای است که از نیام زیر بغلی جدا شده و بطرف بالارفته و عضله سینه‌ای کوچک را می پوشاند.

sutural I. لیگمان یا رباط درزی، نواری از جنس بافت لیفی که بین استخوانهای متقابل يك درز یا مفصل غیر متحرك قرارداد.

synovial I. لیگمان یا رباط سینوویال، يك چین سینوویال بزرگ.

tendinotrochanteric I. لیگمان یا

رباط وتری - تروکانتری ، قسمتی از کپسول مفصل لگن.

uteropelvic l's لیگمانها یا رباطهای رحمی - لگنی، زوائد پهنی از بافت عضلانی در رباط پهن رحم که از نیام روی عضله سدادی داخلی بطرف کناره رحم و مهبل بطور شعاعی کشیده میشوند.

uterosacral l. لیگمان یا رباط رحمی - خاجی، قسمتی از ضخامت نیام احشائی لگن که در کنار گلوی رحم و مهبل قرار دارد.

ventricular l. لیگمان یارباط شکمچه‌ای، طناب صوتی کاذب .

vesicumbilical l. = urachus

لیگمان یارباط مثانه‌ای - **vesicouterine l.** رحمی ، رباطی است که از قسمت جلویی رحم بطرف مثانه کشیده میشود.

vocal l's لیگمانها یا رباطهای صوتی ، طنابهای صوتی حقیقی .

۱ - قسمتی از رباط کپسولی مفصل لگن. **Y l.**
۲ - رباطی است در قوزک پا که استخوان پاشنه و استخوان مکعبی شکل و استخوان ناوی را بهم دیگر متصل میکند.

zinn's l. لیگمان یا رباط زین ، منطقه مژگانی یک دسته از الیاف که جسم مژگانی را به عدسی چشم متصل میکنند.

ligamentopexy

تثبیت رحم از راه کوتاه کردن رباطهای حمایت کننده آن .

ligamentum = ligament

ligase

آنزیمی است که در جریان اتصال دو ملکول کاتالیزور واقع میشود.

ligation

کاربری و استفاده از لیگاتور.

ligature

۱ - لیگاتور، موادی مثل نخ یا سیم که بمنظور بستن رگ و یا قسمتی مورد استفاده قرار میگیرد و ممکن است از جنس ابریشم ، موی اسب، کات گوت و غیره باشد . ۲ - نوار یا گره یا حلقه تنگ کننده .

لیگاتور موقتی، یک نوار **provisional l.** تنگ کننده که در آغاز یک عمل جراحی بمنظور جلوگیری از خونریزی و غیره مورد استفاده قرار گرفته ولی قبل از پایان عمل آن را باز میکنند.

light

روشنائی، نور، روشنی، شکلی از انرژی تشعشی که قادر است عضو حسی بخصوص یعنی چشم را تحریک کرده و ایجاد بینایی کند.

روشنایی محوری **central l.** یا **axial l.** یا روشنایی مرکزی ، نوری که پرتوهای آن با یکدیگر و با محور بینایی موازی میباشد.

روشنایی پراکنده ، نوری که **diffused l.** پرتوهای آن از طریق بازتاب و انعکاس پخش شده باشد.

روشنایی فینسن ، پرتوهای آفتاب **Flinsen l.** که از یک عدسی حاوی محلول سولفات مس در آمونیاک عبور کرده و پرتوهای زرد ، قرمز و مادون قرمز آن جذب شده و اشعه بنفش و ماوراء بنفش آن آزاد گردیده و برای درمان لوپوس مورد استفاده قرار میگیرد.

روشنایی مینین ، نوعی لامپ که **Minin l.** بمنظور ایجاد نور ماوراءبنفش و استفاده‌های درمانی آن مورد استفاده قرار میگیرد.

روشنایی مایل، نوری که بطور **oblique l.** مایل روی یک سطح تابانده شود.

نورپلاریزه ، نوری که بعلمت **polarized l.** بازتاب یا عبور از یک محیط معین ارتعاشات آن بجای اینکه در تمام سطوح انجام گیرد تماماً در یک سطح متقاطع با اشعه انجام میشود.

روشنایی منعکس ، نوری که **reflected l.** پرتوهای آن در اثر عبور از یک محیط شفاف از مسیر اصلی اش منحرف شده باشد.

روشنایی گذرانده شده ، **transmitted l.** نوری که از خلال یک شیمی عبور کرده یا عبور داده شده.

روشنایی سفید ، نوری که در اثر **white l.** مخلوط شدن تمام طول موجهای انرژی الکترومغنیتهای ایجاد شده و نور قابل رویت را تشکیل میدهد.

روشنائی وود ، صفحه ایست که **Wood l.**

پر توهای قابل رؤیت را جذب و اشعه ماوراء بنفش را عبور میدهد.

lightening

پائین افتادن رحم بد داخل محوطه لگنی دو یا سه هفته قبل از شروع زایمان .

Ilgocaine = Ildocaine

Ilgule

نواری از ماده سفید که نزدیک لبه جانبی شکمچه چهارم مغز قرار دارد.

IImb

۱- دست یا پا با تمام قسمتهای مربوط به آن .
۲- عضو یا قسمتی که شبیه دست یا پا باشد.

anacrotic I. قسمت بالارونده تراسه‌ای که از ضربان نبض بوسیله اسفیکموگراف بدست می‌آید.

catacrotic I. قسمت پائین‌رونده تراسه‌ای که از ضربان نبض بوسیله اسفیکموگراف بدست می‌آید .

pectoral I. بازو یا یک قسمت مربوط به آن .

pelvic I. پا یا قسمت‌های مربوط به آن .

phantom I. مدلی از یک قسمت ناقص دست یا پا که ظاهراً مانند قسمت طبیعی بوده و مانند آن عمل میکند.

thoracic I. = pectoral I.

IImberneck

نوعی بیماری مربوط به پرندگان که بعلت بلع غذای آلوده به میکرب کلتتری‌دیوم بوتولینوم ایجاد شده و با فلج نرم وشل مشخص میشود.

IImbi

حاشیه‌ها ، کناره‌ها ، لبه‌ها .

IImbic

لبه‌ای ، حاشیه‌ای، کناره‌ای .

IImbus

حاشیه، کناره، دوره، این اصطلاح در نامگذاریهای تشریحی برای اشاره کردن به لبه قرنیه یعنی در آنجائی که قرنیه به صلبیه می‌پیوندد و یا سایر حاشیه‌ها و لبه‌ها در بدن بکار میرود.

I. conjunctivae لبه ملتحمه چشم ، لبه ملتحمه که حاشیه قرنیه را می‌پوشاند .

I. corneae لبه قرنیه، لبه قرنیه در محلی که بصلبیه می‌پیوندد.

I. laminae spiralis ستیخ مارپیچی ، حاشیه‌ای در تیفه مارپیچی حلزون گوش داخلی.

I. luteus لکه زرد، فرورفتگی بیضی‌شکلی است که روی شبکیه قرار دارد و حس بینائی در آنجا بسیار دقیق است.

IIme

۱- آهک، اکسید کلسیم، ترکیبی است که بصورت اجسام یا دانه‌های سفید مایل بخواکستری یا سفید سخت و خشن وجود داشته یا بشکل گرد سفید رنگ یا سفید مایل بخواکستری دیده میشود. ۲- لیمو ترش، لیموی عمانی.

I. arsenate آرسنات آهک، محلولی است از آرسنیک سفید و سودا در آب که بعنوان یک داروی حشره کش بکار میرود.

chlorinated I. آهک کلردار، گرد دانه دانه سفید یا خاکستری رنگی است با بوی کلر که بعنوان یک داروی ضد عفونی کننده مورد استفاده قرار میگیرد.

slaked I. آهک آب دیده ، هیدرواکسید کلسیم .

soda I. آهک سودا ، مخلوطی از هیدرواکسید کلسیم با هیدرواکسید سدیم یا پتاسیم که بعنوان جاذب دی‌اکسید کربن متصاعد شده در هوا بکار میرود.

sulfurated I. آهک سولفورده ، ترکیبی است از آهک و گوگرد خالص که بصورت محلول در درمان آکنه و لگاریس مورد استفاده قرار میگیرد.

IImen

آستانه، مدخل یا مرز و سرحد.

I. nasi مرز بینی، حد بالائی دهلیز بینی.

I. of two-ness حد دورأس، فاصله بین دو نقطه تماس روی پوست که برای احساس تحریک هر دو نقطه بطور مجزا لازم است.

IIminal

آستانه تحریک ، کمترین تحریکی که بوسیله حواس انسان قابل درک باشد.

IImitans

محدود کننده .

IImitation

محدودیت، شرط، حد، تحدید.

eccentric I. محدودیت خارج از مرکز ،

حالت محدودی از محیط میدان دید که در آن بخشی از قسمتها وسیعتر از سایر قسمتها میباشد. محدودیت تواریخی، ضرورتی که **genetic l.** در آن تمام یاختهها بر طبق استانداردهای گونه‌ای خاصی که به آن نملق دارند واکنش نشان میدهند.

limosis

گرهنگی شدید و غیرعادی .

limp

۱- نرم، خمیوش، سست، کم زور، بدون تپش طبیعی ۲- لنگیدن، سگته داشتن، لنگشی که با تقسیم نامساوی وزن روی دو پا یا کوتاه بودن يك پا مشخص میشود.

لنگش عمدی، لنگشیدن **l. protective** عمدی بمنظور اجتناب از افتاد رددی که ممکن است در اثر راه رفتن عادی عارض شود.

lincomycin

لینکومیسین، آنتی بیوتیکی است با یک لپف باریک ضد میکروبی که برای از بین بردن عفونت‌های استافیلوکوکی مین در بیماران که نسبت به پنیسیلین حساسیت دارند قابل استفاده است.

linedane

نرکیس است که بمنظور درمان جرب اسکابی و پدیکولوز و خلاص کردن حیوانات از شر انگلهای خارجی و ریشها بکار میرود.

line

خط، نوار، لپه مشخص یا باریک، اقلب این اصطلاح به خط تصویری محل اتصال دو قسمت تشریحی اطلاق میشود.

خطوط شکمی، خطوطی **l's abdominal** هستند روی شکم که نشانه حدود عضلات این ناحیه میباشد.

خطوط جنب، خطوط تیره **l's absorption** رنگی هستند که در طیف بامت جنب نور بوسیله مادامی که نور از آن عبور کرده است پدید می‌آیند.

خط حفره دندانی - **l. alveobasilar l.** قاعده‌ای، خطی است که از زده قاعصل خط درز بینی-پهانی تا نوک حفره دندانی کشیده می‌شود.

خط حفره دندانی-بینی، **l. alveolonasal l.**

خطی است که از نوک آلرژول دندان تا بسن بینی کشیده میشود.

خط زاویه‌ای، یک خط نامنظم **l. angular** دندان‌داری است که سطح جلویی عقیقه را بحد ناحیه تقسیم میکند.

l. pectinate = **l. anocutaneous** خط لاله گوش - **l. auriculobregmatic l.** ملاجی، خطی است که از نوک لاله گوش تا ملاج بینی محل تلاقی دوز سهی و درز تاجی در سر کشیده میشود.

خط پایه، خطی است که از لبه پایینی **l. base** حفره چشم تا مدخل خارجی گوش و خط وسط استخوان پس‌سری کشیده میشود.

خط قاعده‌ای - بینی، خطی **l. basinal** است که از نقطه وسط حاشیه جلویی سوراخ استخوان پس‌سری تا نقطه مرکزی درز بینی-پهانی کشیده میشود.

خط قاعده‌ای - **l. basitrochlear** برگامی، خطی که از نقطه وسط حاشیه جلویی سوراخ استخوان پس‌سری تا محل تلاقی درز سهی و درز تاجی در سر کشیده میشود.

خطوط بسو، خطوط عرضی که **l's Beau's** روی ناخنهای دست بعد از بیماریهای ضعیف کننده دیده میشوند.

خط بون دو گوش، خطی که **l. auricular** از مدخل يك گوش بمدخل گوش دیگر از طریق فرق سر کشیده شود.

خط بین دو استخوان خاصه، **l. bi-iliac** خطی که بر جسته‌ترین نقطه ستینهای خاصه‌ای را بهم متصل کند.

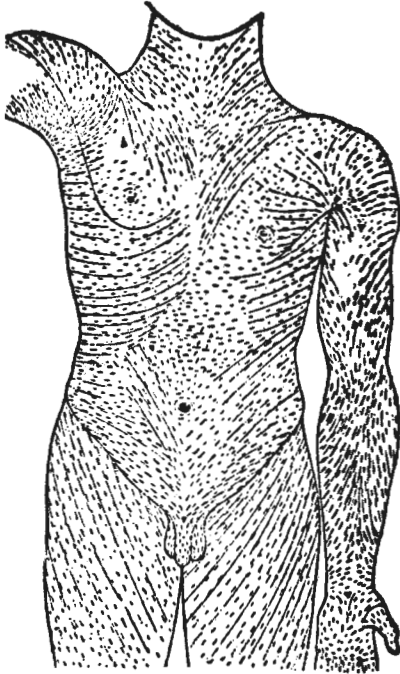
خط خون، خط نسلی، خطی که از **l. blood** چندین نسل پیاپی مستقیماً پیاپی کشیده شود. خط آبی، خط آبی رنگی است که بر **l. blue** روی لکه ایجاد شده و نشانه مسومیت مزمن سرخی است.

خط سیمان، خطی است که بوسیله **l. cement** میکروسکوپ در روی مقطع عرضی استخوان دیده میشود و علامت حدود يك سیستم هاروس (osteon) است.

خط گردنی، نوعی خط مرزی **l. cervical**

تشریحی است که در اثر اتصال قسمتهای مینا و سیمان دندان ایجاد میشود.

cleavage l's خطوط شکافتگی، شکافهای خطی روی پوست که نشانه‌ای از رشته‌های لیفی است (شکل زیر).



costoarticular l. خط‌دنده‌ای - مفصلی، خطی است که از مفصل جناغی - چنبری تا رأس دنده یازدهم کشیده میشود.

costoclavicular l. خط‌دنده‌ای-چنبری، خطی است که از وسط حد فاصل نوک پستان و حاشیه جناغ میگذرد

dentate l. = pectinate l.

facial l. خط صورتی، خط مستقیمی است که نقطه مرکزی درز پیشانی - بینی و نقطه قدامی-میانی چانه را بهم وصل میکند.

Fraunhofer's l's خطوط فرانهوفر خطوط تیره رنگی هستند که در طیف خورشید دیده میشوند.

خطوط فرومان ، خطوط سیاه رنگی هستند که بوسیله نیترا ت نقره بر روی آکسونها ظاهر میشوند.

خط گونه‌ای، یکی از خطوط زادلو **Javelot's l's** که از سطح گونه‌ای بطرف خط بینی کشیده میشود. بواژه **Javelot's l's** در همین ردیف مراجعه فرمائید.

خط‌له‌ای، ۱- خطی است واقع در سطحی که لثه در آنجا روی دندان کشیده شده . ۲- هر نوع علامت خطی قابل رؤیت که بر روی لثه وجود داشته باشد.

خط لثه، نوار قرمز رنگ کنار لثه که در روی یک دندان دیده میشود.

خط برآمدگی ، شپاری است در طول قوس دنده‌ای که با انقباض و جمع شدگی شدید عضلات شکمی بعد از حرکت بازدمی پاسو نرمال در حیوانی که دچار نفس تنگی باشد ایجاد میشود.

Hensen's l. خط هنسن ، خط روشنی است که در وسط نوار تارینگ یک تار عضلانی قرار دارد.

Hilton's white l. = pectinate l.

خط خاصره‌ای-شرمگاهی **Illopectineal l.** مرز بین استخوانهای خاصره و شرمگاه که نمودار حد لکن حقیقی است.

خطوط افزایشی، خطوطی هستند که تصور میرود نشانه لایه‌های پی‌درپی ذخیره شده در یک بافت میباشدند.

خطوط بین **Intertrochanteric l's** تروکانتری (جلوئی و عقبی) خطوط منقوش جلویی-عقبی استخوان ران بین دو زائده تروکانتر (تروکانتر یعنی برجستگی استخوان ران که تعدادش دو تا است برجستگی بزرگ و برجستگی کوچک که عضلاتی چند بآن می‌چسبند) .

خطوط هم‌گرما ، خطوطی **Isothermal l's** که در روی یک نقشه یا یک نمودار (چارت) وجود داشته و نشانه فواحی و قسمتهائی هستند که دارای درجه گرمای یکسان میباشدند.

خطوط زادلو، خطوط روی **Jadelot's l's** چهره کودکان که نمودار بعضی از بیماریها میباشدند.

Krause's l. خط کروز، خطی است که از وسط دستجات سفید یک رشته عضلانی می‌گذرد.

Langer's l's = cleavage l's

lead l. خط سرب، خط آبی رنگی است که در حاشیه لثها درسمومیت با سرب دیده میشود.

lip l. خط لب، خطی است واقع در سطحی که در آن حاشیه هر یک از لبها بطرف دندان کشیده میشود.

magnetic l's of force خطوط مغناطیسی نیرو، خطوطی هستند که دال بر جهت نیروی مغناطیسی در یک میدان مغناطیسی میباشد.

mammary l. خط پستانی، ۱- خط حد فاصل بین دو نوک پستان. ۲- خطی از اپیتلیوم ضخیم در جنین که بعداً در حول آن پستانها رشد میکنند.

median l. خط میانی، خط عمودی که بدن را بدو قسمت مساوی راست و چپ تقسیم کند.

milk l. خط شیر، خطی از اپیتلیوم ضخیم در جنین که در حول آن پستانها رشد خواهند کرد.

mylohyoid l. خط میلوهیوئید، حاشیه‌ای است بر سطح داخلی فک پائین.

nasobasilar l. خط بینی - قاعده‌ای، خطی که از نقطه وسط حاشیه جلوئی سوراخ استخوان پس‌سری تا بینی کشیده میشود.

Nelaton's l. خط نلاتون، خطی است که از زائده بالائی - جلوئی استخوان خاصره به برجسته‌ترین قسمت برجستگی استخوان ورك کشیده میشود.

nipple l. = mammary l.

parasternal l. = costoclavicular l. خط شانهای، خطی است که در محل اتصال مخاط راست روده با پوست مقعد تشکیل میشود.

Poupart's l. خط پوپارت، خط تصویری که روی سطح شکم قرار داشته و بطور عمودی از نقطه وسط رباط پوپارت عبور میکند.

primitve l. خط اولیه، لایه اولیه، نوار محوری ضخیمی که روی صفحه جنینی بطرف دم ایجاد میشود.

quadrate l. خط چهارگوش، خطی است بر روی سطح خلفی استخوان ران.

respiratory l. خط تنفسی، خطی است که پایه‌های خطوط فوقانی اسفیکموگرام را بهم متصل میکند.

Retzius' l's خطوط رتزیوس، خطوط قهوه‌ای رنگ مینای دندان.

scapular l. خط کتفی، خط عمودی بطرف پائین که از زاویه پائینی استخوان کتف بطرف پائین کشیده میشود.

sternal l. خط جناغی، خط وسط استخوان جناغ.

sternomastoid l. خط جناغی - پستانی، خطی است که از رئوس جناغی - پستانی بطرف زائده پستانی کشیده میشود.

subcostal l. خط زیردنده‌ای، خط عرضی که بر روی سطح شکم در محل لبه پائینی ضروف دنده‌ای دهم قرار دارد.

supraorbital l. خط بالای کاسه چشمی، خطی است که در سرتاسر پیشانی و بالای ریشه زائده گوشه‌ای خارجی استخوان پیشانی کشیده میشود.

trapezoid l. خط شبه دوزنقه‌ای، اثر اتصال عضله شبه دوزنقه با استخوان جنب.

triradiate l's خطوط سه‌شعاعی، ستاره‌های عدسی جنین.

visual l. خط بینائی، خط بصری، خطی است که از شیعی بطرف چشم و نقطه زرد در ته چشم کشیده شود.

white l. خط سفید، خط سفیدی که پس از برداشتن پوست در خط میانی شکم از زائده خنجرى جناغ تا استخوان عانه کشیده شده است.

l's of Zahn خطوط زان، حالت مطبق قابل رؤیت در لخته‌های خون پیش از مرگ، که بعلت لایه‌های متناوب فیبرین سفید خاکستری که در بالای آنها مناطق باریکی از لخته قرمز - آبی بچشم می‌خورد تشکیل میشود.

linea

نوار، خط، راه، یک خط یا حاشیه که بر روی سطح بدن یا بر روی یک استخوان یا عضود دیگری قرار داشته باشد.

I. alba نوارسفید ، يك خط وترى میانی كه از زیر زائده خنجرى استخوان جناغ تا استخوان عانه بر روی شكم کشیده شده .

lineae albicantes خطوط سفید ، خطوط سفیدی كه بعد از زایمان بر روی شكم دیده میشود .

I. aspera خط خشن ، خط طولی خشنی است كه در پشت استخوان ران دیده میشود .

lineae atrophicae خطوط آتروفی ، خطوط قرمز رنگ ظریفی هستند كه در سندرم كوشینگ در روی شكم دیده میشود .

I. corneae senilis خط قرنیه پیری ، خط افقی قهوه‌ای رنگی است كه در قسمت پائین قرنیه در ستین پیری ایجاد میشود .

I. epiphysialis خط ای فیزی ، خطی است كه بر سطح استخوان شخص بالغ وجود داشته و علامت محل اتصال ای فیز و دیافیز استخوان میباشد

I. nigra خط سیاه ، خطی است سیاه رنگ كه در اثر پیکمانتاسیون در روی خط وسطی شكم در زمان آبتنی دیده میشود .

I. splendens خط پراق ، نوار لینی كه بر سطح جلویی نرم شامه طناب نخاعی پائین می‌آید .

lineae خطوط ، نوارها .

linear خطی .

liner آستر ، ماده‌ای كه در داخل دیوارهای يك حفره یا كيسه قرار داشته و مسؤل محافظت یا پوشش يك سطح میباشد .

cavity I. ماده‌ای كه در سطح دندانی بكار رفته و در معرض كرم خوردگی قرار دارد . عمل این ماده محافظت عاج دندان و پوشاندن پولپ دندان است .

lingua زبان ، عضو چشائی .

I. geographica زبان جغرافیائی ، زبانی است كه روی آن لكه‌های برهنه‌ای كه بوسمله اپتلیوم ضخیم احاطه شده‌اند وجود دارد .

I. nigra زبان سیاه ، طویل شدن و سیاه شدن پایی‌های زبان .

linguae زبانها :

lingual زبانی .

linguae انتهای بالائی سطح زبانی اتصال فك پائینی .

Linguata لینگوآتولا ، تیرم‌ای از بند پایان كه مكرراً انكل مجرای تنفسی و ششهای مهره داران واقع میشود .

L. rhinaria لینگوآتولا ریناریا ، انكلي است متداول در بین چهارپایان كه گاهی در انسان نیز انكل واقع میشود .

L. serrata لینگوآتولاسراتا ، متداولترین گونه این كرم است كه در گربه‌ها و سگها یافت میشود .

lingula زبانك ، يك ساختمان كوچك زبانی شكل ، مانند برجستگی قسمت پائین لوب بالائی ریه چپ .

I. of sphenoid زبانك شب‌پره‌ای ، حاشیه بین جسم و بال بزرگ استخوان شب‌پره .

lingulae زبانكها .

linguo- پیشوندی است بمعنی زبان كه بكلمات دیگر می‌چسبد

linguaxial زبانی - محوری ، مربوط به یا متشكل از جدارها یا دیوارهای زبانی و محوری حفره دندانی .

linguocervical زبانی - گردنی ، ۱- مربوط به سطح زبانی گردن يك دندان . ۲- زبانی - لته‌ای .

linguocclusion بد بسته شدن دندانها كه در آن نسبت به خط طبیعی قور دندانانی ، دندانها بطرف زبان متمایل میباشدند .

linguodistal مربوط به یا متشكل از سطوح زبانی و انتهای حفره دندانی .

linguogingival

زبانی - لته‌ای ، مربوط به زبان و لته‌ها یا متشکل از دیواره زبانی و لته‌ای حفره دندان.

linguopapillitis

قرحه‌ها یا زخم‌های دردناک کوچک در اطراف پایی‌های زبان .

linguoversion

جابجا شدگی دندان و انحراف آن به طرف زبان .

liniment

لینیمان ، محلولی از یک داروی محرک در یک حامل روغنی یا صابونی یا الکلی که بقصد مالش بر روی پوست بعنوان ضدتحریک بکار میرود .
لینیمان کامفر ، فرآورده‌ای از **camphor I.** کامفر و روغن پنبه دانه که بعنوان یک محرک موضعی بکار میرود .

لینیمان کامفر **camphor and soap I.** صابون ، مخلوطی از صابون سبز ، کامفر ، روغن اکلیل کوهی (روغن روزماری) ، الکل و آب معطر که بعنوان محرک موضعی بکار میرود .

لینیمان کلروفرم ، مخلوطی **chloroform I.** از کلروفرم و لینیمان کامفر و صابون که بعنوان محرک موضعی بکار میرود .

لینیمان صابون **medicinal soft soap I.** نرم طبی ، فرآورده‌ای از صابون نرم طبی روغن اسطوخودوس و الکل که بتوان پاک کننده بکار میرود .

linin

ماده شیشه‌آکروماتیک هسته یاخته .

Liniole

لینئولا ، تیره‌ای از شیزومیتها (راسته کاریوفانا له ، خانواده کاریوفانا له) .

linitis

التهاب بافت سلولر معده .

التهاب بافت سلولر معده پلمت **plastic I.** هیپرتروفی بافت همبند اطراف معده .

linkage

اتصال ، ارتباط ، در علم ژنتیک و توارث ارتباط بین ژنهایی که روی یک کروموزوم واحد قرار گرفته‌اند و بشکل گروهی منتقل میشوند .

linked

ممتد ، یکی شده ، در ژنتیک و توارث صفاتی که طوری بهم مربوطند که همواره با یکدیگر به ارث می‌رسند .

linseed

بزرک ، تخم کتان ، تخم خام خشک شده گیاه **linum catharticum** که بعنوان یک عامل حفاظی مورد استفاده قرار می‌گیرد .

liothyronine

لیوتیرونین ، ایزومر چپ برتری یدوتیرونین که در درختان هیپوتیرویئیدسم بکار میرود .
لیوتیرونین سدیم ، نمک سدیم **sodium I.** تیروئیدوتیرونین که پس از برداشت تیروئید باید به بیمار داده شود .

lip

۱- لب ، ۲- یک قسمت حاشیه وار ، لبه .

لب شکری .

لب دوتائی ، حشو دزوائد موجود **double I.** روی بافت زیر مخاطی و مخاط لب در هر طرف خط میانی

لب هابسبورگی ، کلفت بودن **Hapsburg I.** و زیاد شدن لب پائین که اغلب با فک هابسبورگی هم همراه است

lip(o)-

پیشوندی است بمعنی چربی که بکلمات دیگر می‌چسبند .

lipacidemia

وجود اسید چرب در خون .

lipaciduria

وجود اسید چرب در ادرار .

liparomphalus

تومر چربی ناف .

liparthritis

آرتریت ، یا التهاب مفصل حاصله از توقف عمل تخم‌دانه‌ها .

lipase

لیپاز ، آنزیمی است که در چربی‌ها تجزیه چربی‌ها و تبدیل آنها به گلیسرول و اسیدهای چرب کاتالیزور واقع میشود ، آنزیم تجزیه کننده چربی‌ها .

lipectomy

برش جراحی بافت چربی یا يك لیپوم .

lipedema

تجمع زیاد چربی و مایع در بافتهای زیرجلدی.

lipemia

پیدایش چربی یا روغن درخون .

لیپمی تغذیه‌ای ، لیپمی که **alimentary l.**

بعد از خوردن مواد غذایی ایجاد شود .

لیپمی مربوط به شبکه ، وجود **l. retinals**

مقدار زیادی مواد چربی در خون که از طریق

ظاهرشیری رنگ سیاهرگها و سرخرگهای شبکه

چشم تشخیص داده میشود .

lipfanogen

ماده‌ای که چربی قابل رؤیت تولید میکند .

lipid

چربی ، لیپید ، یکی از گروههای مواد طبیعی

که حاوی اسیدهای چرب سنگین که جزو ترکیبات

طبیعی آنها بوده و همچنین حاوی موادی که

بطور طبیعی بصورت اجتماع شیمیائی با آنها

وجود دارد میباشد .

lipiduria

پیدایش لیپیدها در ادرار .

lipo-arthrits

التهاب بافت چربی مفاصل .

lipo-atrophia

آتروفی بافتهای چربی بدن .

lipoblast

يك ياخته بافت پیوندی که بعداً بصورت يك ياخته

چربی درمیآید .

lipoblastoma = lipoma**lipocalc**

ماده‌ای است که از لوزالمعده گرفته شده و مصرف

آن از ذخیره شدن چربی در کبد بعد از برداشت

لوزالمعده جلوگیری میکند .

lipocardiac

مربوط به استحاله چربی قلب .

lipocatabolic

مربوط به مرحله کاتابولسم چربی .

lipochondrodystrophy

استخوانی شدن غیر عادی درون غضروفی بطت

متابولسم ناقص پولی ساکاریدها چنانچه در سندرم

هورلر دیده میشود ، شخص مبتلا با اندام کوتاه

و خپله ، کوتاهی گردن و تنه ، سیفوز ، گودی

پل بینی ، تیرگی گونه ، کوتاهی انگشتان و

عقب ماندگی فکری و عقلی مشخص میشود .

lipochondroma

نوعی کندرم که حاوی عناصر چربی است .

lipochrome

نوعی رنگدانه زرد مایل بقهوه‌ای دان دان که

حاوی مقدار کمی لیپید بوده و تصور می‌رود مربوط

به مواد زائد سوخت و سازی باشد .

lipoclasia

تجزیه چربی .

lipoclastic

مربوط به تجزیه چربی .

lipocorticoid

نوعی کورتیکوئید است که سبب ذخیره چربی

بخصوص در کبد میشود .

lipocyte

لیپوسایت ، يك ياخته چربی .

lipodleresis

تجزیه یا تخریب چربی .

lipodleretic

مربوط به تجزیه یا تخریب چربی .

lipodystrophy

اختلال در سوخت و ساز چربی .

لیپودیستروفی روده‌ای، حالتی **intestinal l.**

است که با رسوب چربی در بافت لنفاتیک روده

و اسهال چرب و همچنین التهاب مفاصل و کاهش

وزن بدن مشخص میشود .

lipofibroma

لیپوم دارای عناصر لیفی یا فیبرو .

lipofuscin

رنگدانه قهوه‌ای رنگی است که شبیه ملانین بوده

و در اعضای مختلف بدن در آتروفی قهوه‌ای و

همچنین در یاخته‌های عصبی اشخاص مسن یافت

میشود .

lipogenesis

تشکیل چربی، ایجاد چربی .

lipogenetic

مربوط به ایجاد چربی ، مولد چربی .

- lipogenic** مولد چربی یا چاقی .
- lipoid** ۱- چربی مانند . ۲- لپوئید .
- lipoidemia** وجود لپوئید در خون .
- lipoidosis** وجود لپوئیدها در يك بافت .
- lipoiduria** وجود لپوئیدها در ادرار .
- lipolipoidosis** وجود چربیها و لپوئیدها بطور توأم در يك بافت .
- Lipo-lutin** نام تجارتي فرآورده‌های پرودسترون .
- lipolysis** تجزیه چربی .
- lipolytic** مربوط به تجزیه چربی .
- lipoma** لپوم ، يك تومر چربی .
- lipomatosis** ۱- وجود چربی زیاد در بافتها . ۲- وجود لپومها یا تومرهای چربی متمد .
- lipomatous** مربوط به لپوم ، ناشی از تومرهای چربی .
- lipomeria** فقدان مادرزادی يك اندام .
- lipometabolic** مربوط به سوخت و ساز چربی .
- lipometabolism** سوخت و ساز چربی .
- lipomicron** وجود يك ذره ميكروسكوپيك (ذره بينی) چربی در خون .
- lipomyxoma** لپوم همراه با عناصر ميكروماتو .
- liponephrosis** نفروز لپوئید (نفروزی است که با تغيير پروتئين‌ها و لپوئیدهای خون و رسوب لپوئیدها در کلیه مشخص میشود) .

- lipopenia** کاهش چربیها در خون .
- lipopeptid** ترکیبی است از يك آسید آمینه و يك آسید چرب .
- lipopeptic** مربوط به تجمع چربی در بافتها .
- lipopenia** تجمع چربی در بافتها .
- lipophagy** باخته‌ای است که چربی را جذب کرده یا می‌بلعد .
- lipophagia** ۱- تخریب چربی . ۲- چربی خواری .
حالتی است که با **l. granulomatosis** ذخیره چربیها در بافت لنفاتیک روده‌ای، اسهال چرب ، ورم مفاصل و کاهش وزن بدن مشخص میشود .
- lipophagic** مربوط به تخریب یا بلع چربی .
- lipophagy = lipophagia**
- lipophil** چربی دوست ، عنصری که به چربی تمایل دارد .
- lipophilla** چربی دوستی ، تمایل به چربی .
- lipophile** مربوط به چربی دوستی .
- lipophor** نوعی کروماتوفور مربوط به حیوانات خونرد که حاوی گرانولهای رنگدانه قرمز مایل بزرده میباشد .
- lipophrenia** نقص در نیروی عقلائی ، نقص عقل .
- lipoprotein** ترکیبی است از يك لپوئید و يك پروتئين که دارای خواص کلی پروتئين‌ها (مثلاً قابلیت انحلال) میباشد .
- liposarcoma** سارکومی که حاوی عناصر چربی باشد .
- liposin** نوعی آنزیم تجزیه کننده چربی که در خون وجود دارد .

liposis = lipomatosis**liposoluble**

محللول در چربی .

liposome

یکی از ذرات ماده لیپوئید که بصورت امولسیون نامرئی در بافتها وجود دارد .

lipothymia

سنگوب، ۱- کاهش ناگهانی قدرت. ۲- کاهش هوشیاری در نتیجه کمخونی مغز.

lipotrophic

مربوط به افزایش چربیهای بدن .

lipotrophy

افزایش چربیهای بدن .

lipotropic

چربی دوستی .

lipotropism

تمایل بچربی یا بافت چربی بخصوص عوامل معینی که قادر به کم کردن ذخیره های چربی کبد میباشند .

lipotrophy = lipotropism**lipovaccine**

واکسن محللول در روغن گیاهی، واکسنی که حامل آن روغن گیاه باشد .

lipoxeny

دفع انگل از بدن میزبان .

lipoxidemia = lipacidemia**lippling**

رشد يك زبانه استخوانی در استخوان آترتیت .

lip reading

درك صحبت از راه مشاهده حرکات لبها

lipotrichia

ریزش مو .

lipuria

وجود چربی یا روغن در ادرار .

Liquaemin

نام تجارتي فرآوردهای هپارین .

Liquamar

نام تجارتي فرآوردهای از فنر و کومون که يك ماده ضد انعقادی از نوع کومارین میباشد.

liquefacient

۱- گدازنده ۲- عاملی که سبب گردد ماده جامدی بمایع تبدیل شود .

liquefaction

آبگونه سازی، گدازش، مایع شدگی.

liquescent

گدازا، مایع شدنی، آماده تبدیل به آبگونه، میل به میمان.

liquor

۱- يك مایع. ۲- محللولی از ماده غیر فرار در آب .

l. amnii مایع آمنیوتیک در جنین، مایع مشپه ای .**l. cotunnii** مایع بین لایبرنت غشائی ولایبرنت استخوان گوش داخلی.**l. folliculi** مایع موجود در حفره يك فولیکول گراف رسیده .**Morgagni's l.** مایع موجود در بین عدسی چشم و کوسول عدسی.**mother l.** مایعی که بعد از جدا کردن بلورها (کریستالها) از يك محللول برجای میماند.**l. puris** قسمت مایع یا خونابه ای چرك.**l. sanguinis** قسمت مایع خون.**l. scarpae** آندولف، مایخی که در داخل لایبرنت غشائی گوش در جریان است.**Lissencephala** لیسنسفال، گروهی از پستانداران که دارای مغز صاف یا مغزی با شیارهای کم عمق هستند.**Lissencephalia**

فقدان شیار روی رویه مخ.

Lissencephalic

مربوط به فقدان شیار در سطح مخ.

lissive

از بین بردن اسپاسم عضلانی بدون دخالت در کار آنها .

Listerella = Listeria**Listeria**

لیستر یا تیره ای از شیزومیتها (راسته اوباکتریاله خانواده کورینه باکتریاسه) که بصورت کروی یا میله ای گرم مثبت وجود داشته و در حیوانات پست ایجاد بیماری سپتسمی یا آنسفالومیلیتیک

بشكل اسهولاديك يا اپيزوتيك ميكنند در انسان
ايجاد بيمارى مجراى تنفسى فوقانى همراه با
آنزيم، لنفادنيت و ورم ملتحمه يا نوعى بيمارى
سيستميك ميكنند اين ميكرب داراى يك گونه
بنام لستريا يا مونوسيترزون ميباشد.

listeriosis

ابتلاء به ميكرب لستريا .

listerism

اصول و اعمال گندزدائى ضد عفونى در كارهاى
جراحى.

liter

ليتري، واحد ظرفيت در سيستم متريك كه معادل
۱۰۰۰ سانتيمترمكعب است.

lith(o) -

پيشوندى است بمعنى سنگ كه بگلهات ديگر
مى چسبند .

lithagogue

۱- دفع سنگ ۲- عاملى كه سنگ را دفع كند.

lithectasy

خارج كردن سنگ از راه برش مياندوراه.

lithectomy = lithotomy**lithemia**

زيادى اسيد اوريك در خون.

lithiasis

ايجاد سنگ در يكي از ساختمانهاى توخالى بدن.

lithium

ليتيوم، عنصر شيميايى با عدد اتمى ۳ و وزن اتمى
۶/۹۴۰ وبا علامت اختصارى Li

پرمورليتيوم، گردى است **I. bromide**
دان دان و برنگ سفيد مايل به صورتى كه مسكن
و خواب آور است.

lithococcosis = litholapaxy**lithoclast**

وسيله اى است براى خورد كردن و خارج كردن
سنگهاى رسوبى داخل حفرات بدن.

lithocystotomy

برش مثانه براى خارج كردن سنگ از آن.

lithodialysis

حل كردن يا خورد كردن يك سنگ رسوبى در
بدن .

lithogenesis

ايجاد سنگ، تشكيل سنگ در بدن.

litholapaxy

خورد كردن سنگ در مثانه و شستوى تكه هاى آن
از داخل مثانه.

lithology

سنگ شناسى ، مطالعه علمى سنگهاى رسوبى در
بدن .

litholysis

حل كردن سنگها .

lithometra

استخوانى شدن رحم.

lithonephrotomy

خارج كردن سنگ از كليبه.

lithopedion

جنين سنگى شده.

lithophone

وسيله اى است براى يى بردن به وجود سنگ در
مثانه .

lithoscope

وسيله اى است براى مشاهده و كشف سنگ در
مثانه .

lithosis

بيمارى مربوط به ششها كه در اثر استنشاق ذرات
ريز سنگ ايجاد ميشود.

lithosphere

قسمت سفت و جامد زمين.

lithotomy

برش يك عضو بمنظور خارج كردن سنگ از آن.

lithotresis

سوراخ كردن سنگ براى خارج كردن آن از بدن.

lithotripsy

خورد كردن سنگ رسوبى در بدن.

lithotriptic

۱- حل شدن سنگ مثانه. ۲- عاملى كه سبب
انحلال سنگ مثانه شود.

lithotrite

سنگ شکن ، وسيله اى است براى خورد كردن
سنگهاى رسوبى داخل بدن.

lithotriety = lithotripsy**lithous**

مربوط ب يك سنگ، سنگى.

lithoxiduria

وجود اکسیدگزانتیک در ادرار.

lithuresis

عبور و دفع سنگ یا شن ادرار.

lithuria

زیادی اسید اوریک یا اوراتها در ادرار.

litmus

رنگی است که بوسیله تخمیر آنزیمی گرد درشت گلستکها تهیه میشود و برای سنجش PH مورد استفاده قرار میگیرد.

Litomosoides

لیتوموسوئیدز، تیره‌ای از کرم‌های گرد انگلی از تحت خانواده فیلاروئیده.

L. carinii لیتوموسوئیدوز کساری نی گونه‌ای است که در محوطه جنبی موش صحرائی انگل واقع میشود و اغلب یک کرم آن بمنظور تحقیقات آزمایشگاهی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

litter

۱- برانکارد، تخت سبکی که شخص بیمار یا زخمی را روی آن حمل میکنند. ۲- همه‌چیزهایی که بوسیله‌جانوری در یک بار زائیده میشود.

livido

یک لکه بیرنگ در روی پوست.

l. annularis یا **l. racemosa**

خط وخالهای دائمی پوست.

l. reticularis

liver

کبد، چکر، غده بزرگ قرمز رنگی است که در قسمت بالای شکم و در سمت راست قرار گرفته.

albuminoid l. یا **amyloid l.** کبد مبتلا به استحال آلومینوئید یا آمیلوئید.

fatty l. کبد چرب، کبدی که مبتلا به استحال وانفیلتراسیون (نفوذ) چربی میباشد.

feuerstein l. کبدی که نرم و سیروزی (تشمعی) بوده و اصولاً در کودکانیکه گرفتار سیفلیس مادرزادی هستند دیده میشود.

floating l.=wandering l.

hobnail l. کبد میخ‌دار، کبدی که بعلت تشمع یا سیروز آتروفیک بر سطح آن علائمی مانند میخ‌کوبی دیده میشود.

حالتی است از کبد که در سپیدروز یا رسوب غیر طبیعی آهن و رنگدانه‌های آهن در آن دیده میشود.

lardaceous l.=amyloid l.

کبدس گردان، کبدی که چابچاشده و متحرک میباشد.

waxy l.=albuminoid l.

livid

کبود شده، سربی‌رنگ، تغییر رنگ بافتها در اثر ضربه یا کوفتی و یا احتقان.

lividity

کبودی، تغییر رنگ در اثر ضربه یا احتقان.

postmortem l. سربی‌رنگ شدن پس از مرگ، تغییر رنگ قسمتهای مربوط بهم در بدن بعد از مرگ.

livor

تغییر رنگ، رنگ سربی.

l. mortis سربی‌شدن رنگ قسمتهای مختلف بدن پس از مرگ.

lixiviation

جدا کردن مواد محلول از مواد غیر محلول بوسیله یک حلال مشخص و استخراج آن محلول.

L.L.L.=left lower lobe

لوب پائینی چپ

L.M.=Licentiate in Midwifery

درجه لیسانس و پروانه مامائی.

L.M.A.=left mentoanterior

وضع چانه بطرف جلو و چپ (در جنین).

L.M.P.=left mentoposterior

وضع چانه بطرف عقب و چپ (در جنین).

L.O.A=left occipitoanterior

وضع پس سر بطرف جلو و چپ (در جنین).

Loa

تیره‌ای از کرم‌های گرد انگلی از تحت خانواده فیلاریوئیده.

L. loa لوآ لوآ، گونه‌ای که در افریقای مرکزی و جنوبی شایع بوده و در بافتهای زیر پوست انسان قرار میگیرد مگر در اثر مهاجرت در

بدن خود را به کره چشم میرسانند (شکل زیر) .



loalasis

ابتلاء به کرم لوآ لوآ.

lobate

منقسم به چندلوب ، چندلوبه.

lobe

لوب، پره، گوشه، تکه، قسمت ، قسمت کم و بیش
مشخصی از يك عضو یا غده .

azygos l. لوب تکی، يك لوب کوچک فرعی
درقله شش راست.

caudate l. لوب دمی ، يك لوب کوچک از
کبد است که بین ورید اجوف تحتانی در طرف
راست و لوب چپ کبد قرار دارد.

cuneate l. = cuneus

frontal l. لوب پیشانی ، قسمت جلویی
نیم کره مغز.

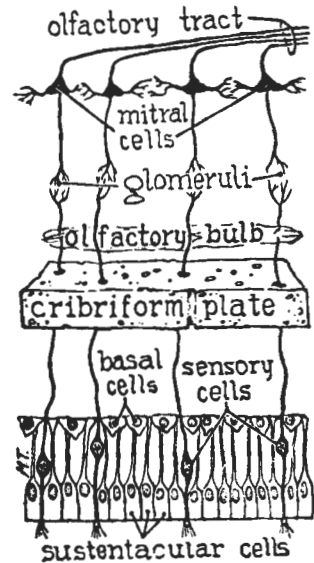
hepatic l. لوب کبدی، یکی از لوبهای کبد
مثل لوب راست و لوب چپ و لوب دمی و چهار
گوش .

linguiform l. = Riedel's l.

occipital l. لوب پسری ، عقب ترین
قسمت نیمکره مغز که قسمت کوچکی از سطح
پشتی - جانبی آن را تشکیل میدهد.

olfactory l. لوب بویائی ، لوب اولیه ای
است در هر کدام از نیمکره های مغز که شامل يك

لوبول جلویی و يك لوبول عقبی میباشد
(شکل زیر) .



دیگرام یاخته های بویائی (گیرنده) و ارتباطهای
آنها بین لوب بویائی

parietal l. لوب آهیانه ای ، قسمت بالائی
وسط نیمکره مغز که بین لوب پیشانی و لوب
پسری و بالای لوب گیجگاهی قرار دارد.

quadrate l. لوب چهارگوش، لوب کوچکی
است در کبد که بین کیسه صفرا از طرف راست و
لوب چپ قرار دارد.

Riedel's l. لوب ریدل، توده ناهنجار زبانی
شکلی از بافت که از لوب راست کبد بیرون زده
است .

spigellan l. = caudate l.

temporal l. لوب گیجگاهی ، زائده طولی
زبانی شکلی که پائین قسمت جانبی نیمکره مغز
را تشکیل میدهد.

lobar

لوبی، مربوط به يك لوب .

lobectomy

برش و برداشت جراحی يك لوب مثل برداشت
يك لوب ریه، مغز یا کبد.

lobelia

لوبلیا، برگهای خشک شده و جوانه‌های گیاه لوبلیا اینفلاناکه علفی است با خواصی شبیه به خواص نیکوتین.

lobitis

التهاب يك لوب مانند التهاب يك لوب ریه.

lobocyte

يك گرانولوسیت باهسته منقسم.

lobopodia

پاهای کاذب.

lobopodium

يك پای کاذب پهن و درشت که از اکتوپلاسم و آندوپلاسم یا به تنهایی از اکتوپلاسم تشکیل یافته است.

lobostomy

برش يك لوب ریه همراه بازهکشی.

lobotomy

قطع رشته‌های عصبی متصل کننده لوب‌های پیشانی، مغز به تالاموس.

lobular

لوبولی، مربوط به يك لوب کوچک.

lobulated

لوبوله، متشکل از چند لوب.

lobule

لوبول، پرک، لوب کوچک بخصوص یکی از تقسیمات کوچک متشکله يك لوب.

falciform l.=cuneus**lobuli**

لوبولها، لوب‌های کوچک.

lobulus

يك لوبول، يك لوب کوچک.

lobi

لوبها، جمع (loba).

localization

تمرکز، تعیین جا، تخصص بیک جا.

cerebral l. تمرکز مرکزی، تعیین نواحی قشری که اعمال معینی را انجام میدهند، تجمع محل نیروهای فکری در يك قسمت از مغز.

germinal l. تمرکز نطفه‌ای، جایگیری اعضاء مربوط به آینده در روی يك بلاستودرم.

selective l. تمایل يك تمرکز انتخابی، میکرب به جاگیری در يك بافت مخصوص.

locator

کاوشگر، وسیله‌ای است برای تعیین محل اشیاء خارجی که وارد بدن شده‌اند.

electroacoustic l. دستگاهی است. برقی که بایک میله کاوشگر بمنظور جستجوی زخمها و حفرات بدن پیکار رفته و در برخورد با اجسام خارجی سخت امواج صوتی را به دستگاه میفرستد و دستگاه آنها را تقویت کرده بگوش میرساند.

lochia

نفاس، ترشح بعد از زایمان، ترشحاتی که از مجرای تناسلی بعد از زایمان در چند هفته اول انجام میگردد که ابتدا خون خالص، سپس خونابه و بعداً ترشح سفید رنگی است.

l. alba نفاس سفید، ترشح سفید رنگی که در مرحله آخر ترشحات بعد از زایمان در مجرای تناسلی زن دیده میشود و حاوی مقدار کمی خون و مقدار زیادی موجودات ذره بینی و ساخته‌های ذرزه است.

l. cruenta=l. rubra

l. purulenta=l. alba

l. rubra نفاس قرمز، ترشح قرمز رنگ بعد از زایمان که بلافاصله بعد از زایمان شروع شده و کاملاً محتوی خون است.

l. serosa نفاس خونابه‌ای، ترشح خونابه‌ای که در مرحله دوم ترشحات بعد از زایمان دیده میشود و محتوی خون و موکوس و تراوشات زخمها است.

lochial

نفاسی، مربوط به نفاس.

lochiocolpos

انبساط مهبل بعلت نفاس باقیمانده.

lochiometra

انبساط رحم بعلت نفاس برجای مانده.

lochiometritis

التهاب رحم زایمانی متريت بعد از زایمان.

lochiopyra

تب زایمانی، تب بعد از زایمان.

lochlorrhagia = lochlorrhoea

lochlorrhoea

ترشح نفاسی فراوان غیرطبیعی .

lochloschesis

احتباس نفاس .

lockjaw

دهان کلید شده ، ناتوانی در بازکردن دهان که در اسهاسم عضلات جوشی یا کزاز دیده میشود .

locomotion

جنبش، حرکت، تغییر مکان .

brachial l. = brachiation

locomotor

جنبشی، حرکتی .

locular

حای حفره‌ها یا فضا‌های کوچک .

locull

حفره‌ها، فضا‌های کوچک .

loculus

۱- يك فضا یا حفره کوچک . ۲- يك انبساط موضعی در قسمتی از رحم بعضی از پستانداران که محتوی يك جنین است .

locum

محل، جا، مکان .

l. tenens یا l. tenent

پزشکی که موقتاً بجای پزشک دیگری کار میکند .

locus

محل، جا، مکان، در علم توارث محل اختصاصی يك زن روی يك کروموزوم .

loffleria

حضور باسیل دیفتتری در بدن بدون ظهور علامت و نشانه‌های عادی بیماری دیفتری .

logadectomy

برش و برداشت جراحی قسمتی از ملتحمه چشم .

logaditis

التهاب صلبیه (سفیدی) چشم .

logagnosia

نقص مرکز گویائی، مثلاً در آفازیا .

logagraphia

ناتوانی در بیان افکار از راه نوشتن .

logamnesia

ناگویائی حسی، ناتوانی در درک سخنان گفته یا نوشته شده .

logaphasia

ناگویائی حرکتی، ناتوانی در بیان کردن افکار چه از راه زبان چه از راه نوشتن .

logasthenia

اختلال در نیروهای ذهنی و پدیده‌های مغزی لازم برای سخن گفتن .

logogram

نگاره خطی نشانه‌ها و علائمی که از يك بیمار بوسیله دستکاه علامت نگار (لوگوسکوپ) ثبت شده است .

logoklony

تکرار اسپاسمودیک هجاهای آخرین هر کلمه .

logokophsis

کری کلمه، ناگویائی شنوایی، ناتوانی در درک سخنانی که گفته میشود .

logomania

جنون پر حرفی، پریشان روانی (پسیکوزمانیک-دپرئو) پر حرفی .

logoneurosis

هر گونه نوروزه‌مراه با اختلال در صحبت کردن، اختلال اعصاب همراه بانقص تکلم .

logopathy

هر گونه اختلال و نقص گویائی که بعلت آشفتگی و نقص سیستم اعصاب مرکزی باشد .

logopedia = logopedics

logopedics

بررسی و درمان عیوب گویائی .

logoplegia

۱- هر گونه فلج مربوط به اعضای گویائی .
۲- ناتوانی در ادای کلمه در حالیکه آن کلمه بخاطر آورده میشود .

logorrhea

چرب زبانی و حرفی زیاد از حد یا غیرطبیعی .

logoscope

نشانه نگار، دستگاهی است مدرج و طوری ساخته شده که بیماریهائی را که دارای نشانه‌ها و علائم معینی هستند بوسیله آن میتوان تشخیص داد .

logoscopy

نشانه نگاری، کاربری دستگاه نشانه نگار برای تعیین امکانات تشخیص تفریقی بیماریهایی که دارای علائم و نشانه‌های خاص هستند.

logospasm

ادای کلمات با حالتی اسپاسمی.

-logy

پسوندی است بمعانی علم، شناسائی، دانش، رساله، مقاله که بکلمات دیگر می‌چسبند.

loin

کمر، صلب.

Lomotil

نام تجارتي فرآورده‌های هیدروکلرور دیفنوتول کسيلات.

longiradiate

دارای تشعشع و یا شعاع‌های طولانی و دراز.

longissimus

درازترین.

longitudinalis

از درازا، از طول، دراز.

longus

دراز، طولانی، طویل، مدید.

loop

حلقه، پیچ، قوس، پیچش یا انحنای شدید در يك ساختمان طنابی شکل.

حلقه‌های موئینه، لوله‌های ریز آندوتلیومی که خون را در پایپهای پوست می‌آورند.

قوس هلنه، قوس‌هائی بشکل Henle's l. حری U که مربوط به لوله ادراربر کلیه می‌باشند.

L.O.P.=left occipitoposterior

وضعیت پس‌سری عقبی و بطرف چپ (درجنین).

lophotrichous

دارای دسته‌ای نازک دریکی از انتهای بدن، تازک‌دار.

lordoma=lordosis**lordoscoliosis**

زیادشدن تحدب انحنای فقرات کمری بجلو (لوردوز) همراه باخمه‌دگی طرفی ستون مهره‌ها (اسکلوز).

lordosis

زیاده‌شدن تحدب انحنای فقرات کمری بجلو.

Lorfan

نام تجارتي فرآورده‌های لوالورفان که ترکیبی است ضد داروهای خواب‌آور.

lotlo=lotion

l. alba یا **l. sulfurata=white lotion**

lotion

لوسیون، نوعی سوسپانسیون آبکی محتوی دارو که برای مصرف خارجی بدن بکار میرود.

لوسیون بنزیل **benzyl benzoat l.** بنزوات، فرآورده‌ای است از بنزیل بنزوات. تری‌اتانولامین، اسیداولئیک و آب.

لوسیون کالامین، مخلوطی است **calamine l.** از کالامین، اکسیدروی، گلیسرین، محلول بنتونیت و محلول هیدرواکسیدکلیسم (کالامین عبارت است از مخلوط اکسیدروی و اکسید آهن).

calamine l. phenolated

لوسیون کلیسم که به آن فنول مایع اضافه شده باشد.

hydrocortisone l.

لوسیون هیدروکورتیزون، هیدروکورتیزون در يك حلال آبگونه که برای استعمال خارجی بکار میرود.

لوسیون سفید، فرآورده‌ای از **white l.** سولفات روی و پتاس سولفور در آب مقطر که دارای خاصیت قابض و ضدعفونی‌کنندگی است.

Lotusate

نام تجارتي فرآورده‌ای از تالبوتال که نوعی باربیستورات متوسط‌الانراست.

louse

شش.

شش‌تن، گونه پدیکولوس‌هومانوس. **body l.**

شش‌جوجه و طیور، گونه **chicken l.** درمانیسوس.

شش‌لباس، گونه پدیکولوس **clothes l.** هومانوس.

گونه فتیروس پوبیس، ششک، شش **crab l.** ناحیه زهار بدن که گاه موهای ابرو را نیز آلوده می‌کند.

شش‌سر، گونه پدیکولوس‌هومانوس **head l.**

- horse I.** شش اسب ه گونه تریکودکتس پیلوسوس .
- loxoscellism**
مسمومیت با نیش نوعی عنکبوت از تیره لوکوسولس.
- loxotic**
اریب، کج ، مایل، سرازیر.
- loxotomy**
قطع يك اندام بحالت اریبہ قطع اریبی.
- lozenge**
قرص مکیدنی.
- L.P.N.=Licensed Practical Nurse**
پرستاریسانسیه دارای پروانه کار.
- L.R.C.P.=Licentiate of Royal College of Physicians**
عضو کالج سلطنتی پزشکان.
- L.R.C.S.=Licentiate of Royal College of Surgens**
عضو کالج سلطنتی جراحان.
- L.S.A.=left sacroanterior**
وضعیت خاجی - جلوئی و بسمت چپ (درجنین وقتی که ناحیه استخوان خاجی آن بطرف جلو چپ لگن مادر قرار دارد).
- L.Sc.A.=left scapuloanterior**
وضعیت کتفی جلوئی بسمت چپ (درجنین وقتی که کتف در جلو وچپ لگن مادر باشد) .
- L.Sc.P.=left scapuloposterior**
وضعیت کتفی عقبی بسمت چپ (درجنین وقتی که کتف بسمت چپ و عقب لگن مادر باشد) .
- LSD=lysergic acid diethylamide**
ترکیمی است که از ارگو (قارچی که انکل گیاه چاودار است) مشتق شده و دارای اثرات انبساط خیال (وهم آور یا پسیکو تومیمتیک) میباشد .
- L.S.P.=left sacroposterior**
وضعیت خاجی - عقبی وبسمت چپ (درجنین وقتی که ناحیه استخوان خاجی آن بطرف جلو چپ لگن مادر قرار دارد).
- L.S.T.=left sacrotransverse**
وضعیت خاجی - عرضی وبسمت چپ (درجنین وقتی که ناحیه استخوان خاجی آن در لگن مادر بطور عرضی و بطرف چپ قرار گرفته).

LTH=luteotropic hormone

هورمون محرك جسم زرد.

Lu

نشانه شیمیائی لوتسیم (Lutetium) .

lubb

صدای اول قلب. این صدا در لحظه اول سمع قلب بگوش میرسد که صدائی است گرفته ، طولانی و خفیف.

lubb-dupp

صدای اول و دوم قلب. این دو صدا در موقع سمع قلب یکی پس از دیگری بگوش میرسد .

luciferase

آنزیمی است که در جریان واکنش بیولومینسانس در حیوانات معنی که قادر به لومینسانس هستند کاتالیزور واقع میشود.

luciferin

ترکیمی است مقاوم بحرارت که اگر آنزیم لوسیفراز روی آن اثر کند بیولومینسانس ایجاد میشود .

lucifugal

گریزان از نور، و اخورده از نور قوی.

lucipetal

مجنوب نور، متمایل بنور.

lues

سیفیلیس.

luetic

سیفیلیسی.

L.U.L.=left upper lobe

لوب فوقانی چپ.

Lullamin

نام تجارتي فرآورده ای از متاپیریلن که نوعی آنتی هیستامینیک است و برای درمان نشانه های آلرژیک حاصله از هیستامین بکار میرود.

lumbo(σ)-

پیشوندیست بمعنی کمر که با کلمات دیگر ترکیب میشود.

lumbago

لمباگو، درد رماتیسمی در ناحیه کمری.

ischemic I. درد در ناحیه پشت و کمر بعلل اختلالات رگی.

lumbar کمری، مربوط به ناحیه کمر.

lumbarization یکی شدن اولین مهره خاجی با زوائد عرضی پنجمین مهره کمری.

lumbocostal کمری - دنده‌ای، مربوط به کمر و دنده‌ها.

lumbodynia=lumbago

lumbolinguinal کمری - مغبنی، مربوط به کمر و کشاله‌ران.

lumbosacral کمری - خاجی، مربوط به ناحیه کمری و خاجی یا مربوط به مهره‌های کمری و استخوان خاجی.

lumbrici کرمها، آسکاریسها.

lumbricide کرم کش، داروی ضد کرم.

lumbricoid کرمی، آسکاریسی.

lumbricosis ابتلا و آلودگی به کرم.

Lumbricus ۱- کرم خاکی. ۲- آسکاریس.

lumbus کمر.

lumen ۱- مجرا و کانال داخلی يك عضو لوله‌ای.
۲- واحد شدت روشنائی که (meter candle) نیز گفته میشود.

residual l. مجرای باقیمانده، بقایای جیب رتک (Rathke's pouch) که در بین قطعه دیستال (دور از مرکز) و قطعه بینابینی غده هیپوفیز قرار دارد.

lumina مجراها، جمع واژه (lumen).

luminal مجرانی، مربوط به يك مجرا.

luminescence نورپخش‌کنی، خاصیت پس‌دادن نور، لومینسانس.

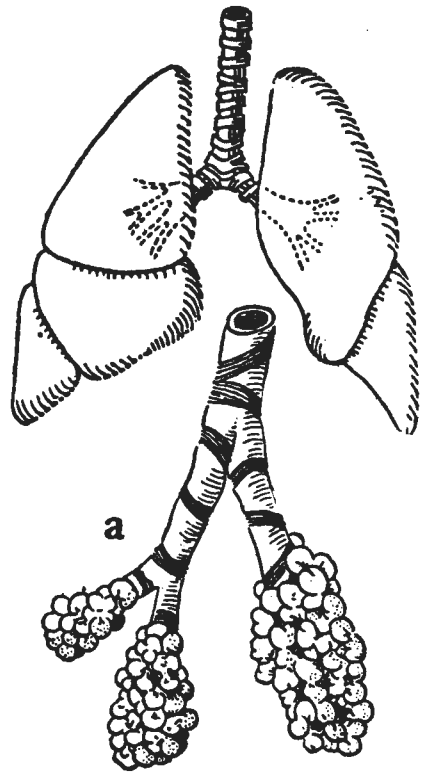
luminoaphore يك گروه شیمیائی که خاصیت نورپخش‌کنی به ترکیبات آلی میدهند.

lunate ۱- هلالی ۲- استخوان هلالی.

lung شش، ریه، یکی از دو عضو هوا رسان بخون که در محوطه قفسه صدری قرار دارند، شش راست سه قطعه‌ای یا سه لوبی و شش چپ دو قطعه‌ای یا دو لوبی است.

coalminer's l.=anthracosis شش پرزگران، حالتی است **farmer's l.** مرضی که بعلت استنشاق غبار علوفه کپک زده عارض میشود.

Iron l. شش آهنی، دستگاهی است مکانیکی که برای ادامه تنفس مصنوعی بمدت طولانی از آن استفاده میکنند.



رپه سفید، پنومونی سفید، ذات‌الریه **white l.** یا پنومونی سیفیلیتیك سخت‌کننده در نوزادان، پنومونی سیفیلیسی نوزادان که همراه با رپه سفیدرنك با استحالہ چری میباشند .

lungworm

کرم رپه ، کرمی است که در مجاری تنفسی حیوانات انگل واقع میشود این کرم شامل گونه‌های مختلفی از کرم‌های گرد و یک‌گونه از کرم‌های پسر و نواری میباشد .

lunula

هلالی کوچک، یک‌قسمت یا ساختمان بدنی کوچک هلالی شکل مثل ناحیه سفید قاعده ناخن یا یکی از قطعات در پیچه محافظ مدخل قلب به طرف آئورت یا تنه سرخرگ ریوی .

lupiform

۱- لوپوس مانند . ۲- دمل مانند .

lupous

لوپوسی ، مربوط به (**lupus**) .

lupus

لوپوس ، سل پوستی که با تشکیل گره‌های کوچک قهوه‌ای رنگ بر روی لایوست مشخص میشود که لوپوس ولکاریس نیز نامیده میشود (شکل زیر) .



l. erythematosus ، لوپوس اریتوماتو ، التهاب پوست همراه با تکه‌های دیسک مانند که

دارای لپه‌های برجسته قرمز رنگ و مرکز فرو رفته بوده و بصورت فلس‌ها یا پوسته‌هایی که پوسته پوسته میشوند و جای آنها بصورت لکه‌های سفید تیره رنگ باقی میماند درمیآیند (شکل زیر) .



لوپوس اریتوماتو بثورات بشکل پروانه است

l. erythematosus disseminatus
یا **disseminated l. erythematosus**

نوعی بیماری حاد یا تحت حاد تخفیف یابنده تپدار است که اصولاً زنهای جوان بآن مبتلا میشوند در این بیماری زیانهای کلاژن زیادی در بیشتر اعضاء و سیستمهای بدن ایجاد میشود .

l. vulgaris = lupus

lusus

شوخی جلوه دادن ، نمایش دادن .

l. naturae ، بازی طبیعت ، خوشمزگی طبیعت ، خرق عادت ، ناقص الخلقه بسیار کوچک .

luteal

مربوط به جسم زرد .

luteectomy

برش و برداشت جراحی جسم زرد .

luteln

زرده ، رنگدانه‌ای که در طبیعت یافت میشود .

serum l. زرده سرم ، ماده زرد رنگی است که از سرم خون بدست میآید .

lutelnic

زرده ای ، مربوط به جسم زرده یا زرده .

luteohormone

پروژسترون ، هورمون جسم زرد که بفرمول $C_{21}H_{30}O_2$ بوده و در درمان خونریزی عملی رحم و تهدید سقط از راه تزریق عضلانی بکار میرود .

luteoma

تومر تخمدانی دحتوی سلولهای کپسول فولیکول گراف (thecoma) .

luteotrophic = luteotropic**luteotropic**

محرك جسم زرد ، محرك ایجاد جسم زرد .

luteotropin

هورمونی است که از لب قدماهی هیپوفیز ترشح شده و ایجاد جسم زرد را در تخمدان سبب می شود .

lutetium

لوتسیم ، عنصری است شیمیائی بشماره اتمی ۷۱ و وزن اتمی ۱۷۴٫۹۷ و سه ظرفیتی که فلزی است که بطور نادر در زمین یافت میشود و نشانه اختصاری آن Lu میباشد .

Lutocylol

نام تجارتي فرآورده های ایتسترون که يك استروئید قبل از حاملگی میباشد .

Lutrexin

نام تجارتي فرآورده ای از لوتوترین (به دولت پائین تر مراجعه فرمائید) .

Lutromone

نام تجارتي فرآورده ای از پروژسترون .

lututrin

لوتوترین ، ماده ای است پروتئینی یا پلی پپتیدی که از جسم زرد تخمدان ماده خوك بدست میآید و بمنوان يك داروی بازکننده رحم در دیسمنوره یا قاعدگیهای دردناك عملی (فونکسیونل) بکار میرود .

lux

واحد روشن سازی ، واحد نور رسانی که معادل يك لومن در متر مربع میباشد .

luxation

در رفتگی ، جابجا شدگی .

Malgaigne's l.

در رفتگی سر استخوان زند زبرین ، بطرف پائین و دور از مرکز زیر رباط حلقوی .

luxus

زیادی ، اضافی .

Lw

نشانه شیمیائی عنصر لارنسیوم که آخرین عنصر مکشوفه ترانس اورانیوم بوده و شماره اتمی آن ۱۰۳ و وزن اتمی آن ۲۵۷ میباشد .

lyase

آنزیمی است که در جریان جابجا کردن يك گروه از آنها از ماده اصلی ، کاتالیزود واقع میشود .

lycanthropy

هزیانی است که در آن بیمار تصور میکند که گرگ شده است .

lycomania = lycanthropy**lycopodium**

اسپورهای لیکوپودیوم کلاواتوم که در کارهای داروسازی مورد مصرف دارد .

lyling-in

حالت زایمانی دوره نفاس .

lymph

۱- لنف ، مایعی است شفاف و بیرنگ که از خون مشتق شده و بسیار شبیه بآن است و بوسیله يك سیستم مستقل رگی در بدن جریان دارد این سیستم شامل سیستم لنف است که مایع لنف را از بافتها بطرف قلب هدایت میکند .
۲- هر نوع مایع آبگونه شفاف که شبیه لنف تیپیکال میباشد .

ویروس آبله انسانی .

humanized l. لنف مترشح از يك ناحیه التهابی مثل لنفی که از يك زخم ترشح میشود .

Koch's l. = tuberculin

Plastic l. لنف سازنده ، لنفی که بافتهای جنینی از آن بوجود می آید .

tissue l. لنف بافتی ، لنفی که از بافتهای بدن بدست آید .

lympa = lymph

lymphadenectasis

انبساط و بزرگ شدن گره لنفی.

lymphadenectomy

برش و برداشتن گره لنفی.

lymphadenia

رشد بیش از حد بافت لنفاوی.

میلوم متعدد ، میلوم پسرانگنده ، **l. ossea** ،
ته مور اولیه و بدخیم مغز استخوان که بوسیله
سپهر پلازیهای تومور مانند منتشر مغز استخوان
مشخص شده و معمولا با کم خونی و پیدایش
پروتئین بنس جونس درادرار همراه است. بیمار
ابتدا از دردهای عصبی شاکمی بوده و سپس
تومورهای دردناک در روی رندهها و جمجمه پیدا
شده و بالاخره شکستگیهای خود بخود (پاتولوژیک
یامرضی) بچشم میخورد.

lymphadenitis

التهاب گرههای لنفی.

lymphadenocyst

یک گره لنفی استحاله یافته.

lymphadenogram

فیلمی که از لنفادنوگرافی بدست میآید.

lymphadenography

لنفادنوگرافی ، پرتونگاری از گرههای لنفی
بعد از تزریق ماده حاجب در رگهای لنفی.

lymphadenoleukopoiesis

ایجاد گویچههای سفید بوسیله بافتهای لنفاوی.

lymphadenoma = lymphoma

lymphadenomatosis = lymphomatosis

lymphadenopathy

بیماری گرههای لنفی.

اختلالی است مربوط **l. giant follicular**
به سیستم لنفاوی همراه باندولهای تکثیر
فولیکول مانند که در گرههای لنفی تولید میشود.

lymphadenosis

تکثیر یافت لنفاوی که سبب کم خونی لنفاتیک
میشود .

lymphadenotomy

برش جراحی یک گره لنفی.

lymphagogue

عاملی که تولید لنف را تشویق میکند.

lymphanglectasis

انبساط یک رگ لنفاوی.

lymphanglectomy

بریدن و خارج کردن جراحی قسمت آسیب دیده
یک رگ لنفاتیک .

lymphanglitis = lymphangitis

lymphangloadenography =

lymphography

lymphangioendothelioma

آندوتلیومائی که از رگهای لنفاوی ایجاد شود .

lymphangiofibroma

فیبرومی که حاوی بافت لنفانژیوماتو باشد.

lymphangiogram

فیلمی که از طریق لنفانژیوگرافی بدست میآید.

lymphangiography

رادیوگرافی از رگهای لنفاوی بعد از تزریق یک
ماده حاجب در آنها .

رادیوگرافی رگهای لنفاوی پاها **l. pedal**
بعد از تزریق ماده حاجب بداخل فضاها بین
انگشتی اول و دوم پا .

lymphangiology

لنف شناسی ، مطالعه علمی سیستم لنفاوی.

lymphangioma

لنفانژیوم ، آسیب ضایعه خوش خیم رگ لنفاوی
که در همان نقطه رگهای جدید نیز تشکیل میشود.

لنفانژیوم غاری ، لنفانژیومی **l. cavernous**
که در آن فضاها ی لنفی بزرگ و غاری شکل
هستند .

lymphangioleibitis

التهاب مجاری لنفاوی در سپاهرگها .

lympangioplasty

اصلاح و ترمیم مجاری لنفاوی از طریق جراحی .

lymphangiosarcoma

لنفانژیومی که با سارکوم توأم شده باشد ، ضایعه
خوش خیم تومر مانند رگهای لنفاوی که بندتک
سرطانی میشوند .

lymphanglotomy

برش جراحی یک رگ لنفاوی .

lymphangitis

التهاب يك رگه لنفاوی.

lymphatic

۱- لنفی، لنفاوی، مربوط به لنف. ۲- سپیدرگ.

lymphaticostomy

فیستول قنات صدی.

lymphatism

همه‌ریلازی اعضای لنفاوی.

lymphatitis = lymphangitis**lymphatogenous**

منتقل شده از راه مجاری لنفاوی یا بوسیله لنف.

lymphatolysin

سمی که روی بافت لنفاوی اثر می‌کند.

lymphatolysis

تخریب بافت لنفاوی.

lymphatolytic

مربوط به تخریب بافت لنفاوی.

lymphectasia

انبساط و اتساع بوسیله فشار مایع لنف.

lymphedema

بادکردگی بافت‌های زیرجلدی بعلت جمع شدن

مایع لنف بطور زیاد در آنجا، خیز لنفاوی.

بیماری میلروی، شکلی **congenital I.**

انخیز یا ادم ارثی ساق پا.

lymphemia

پیدایش لنفوسیتها درخون.

lymphendothelioma

رشد بیش از حد آندوتلیوم رگهای لنفاوی.

lymphenteritis

التهاب روده کوچک یا آنتریت همراه با انفیلتراسیون

(نفوذ) سرریزی در جدار آن.

lympho-adenoma

شکلی از تومور رحم.

lymphoblast

یاخته‌ای است از سری لنفوسیتها که يك ساختمان

کروماتین ظریف در هسته آن دیده میشود.

lymphoblastoma

لنفوم بدخیم که در آن یاخته‌های برترشکیه

لنفوبلاست هستند.

lymphoblastomatosis

حالتی که با پیدایش لنفوبلاستوما تولید میشود،

ابتلا به لنفوبلاستوما، ابتلا به تومور متشکل از

یاخته‌های دستگاه لنفاوی.

lymphoblastosis

ازدیاد لنفوبلاستها درخون.

lymphocele

تومری که حاوی لنف باشد.

lymphocyst = lymphocele**lymphocystosis**

ایجاد کیست‌های حاوی لنف.

lymphocyte

لنفوسیت، نوعی از گویچه‌های سفید که از بافت

شبه‌که‌ای گره‌های لنفی منشأ می‌گیرند و معمولاً

بدون دانه (**nongranular**) بوده و شامل انواع

بزرگ و کوچک می‌باشد.

lymphocytic

لنفوسیتی، مربوط به یاخته‌های لنفوسیت.

lymphocytoblast

يك لنفوبلاست.

lymphocytoma

لنفوم (**lymphoma**) بدخیم که در آن یاخته

برتر عبارت است از تیپ طبیعی لنفوسیت.

lymphocytomatous

مربوط به لنفوسیتوما (لنت بالائی).

lymphocytopenia

کاهش تعداد لنفوسیت‌ها درخون.

lymphocytopenesis

تشکیل لنفوسیت.

lymphocytopenetic

مربوط به تشکیل لنفوسیت.

lymphocytorrhexis

پاره شدن یا ترکیدن لنفوسیت.

lymphocytosis

ازدیاد تعداد لنفوسیت‌ها درخون.

lymphocytotoxin

سمی که مخرب لنفوسیتها باشد.

lymphodermia

هر نوع بیماری به تشکیلات لنفاوی پوست.

lymphoduct

مجرای لنفی، لنفبر، سپیدرک .

lymphogenous

مولد لنف .

lymphoglandula

یک گره لنفی.

lymphoglandulae

گره‌های لنفی.

lymphogonia

لنفوسیت بزرگ با هسته بزرگ که در لوسمی لنفاتیک دیده میشود.

lymphogram

لنف نگاره ، نگاره‌ای که در اثر عکس برداری از مجاری و گره‌های لنفاوی با اشعه رونتگن بدست می‌آید .

lymphogranuloma

بیماری هوچکین، بیماری سیستم رتیگولو آندو-تلیمال میباشد در این بیماری غدد لنفاوی و طحال بطور پیشرونده و بدون درد بزرگ میشوند این بزرگ شدن اغلب از غدد لنفاوی گردن شروع شده و تمام بدن مه‌رسد این بیماری کشنده است.

I. Inguinale یا venereal I. یا I. venereum

لنفوگرانولوم مغبنی ، لنفوگرانولوم زهروی نوعی بیماری آمیزشی است که بعلت یک ویروس تولید میشود این بیماری ماسردرد، تب و درد مفاصل ، بادکردگی و تورم گره‌های لنفی ناحیه‌ای، تنگی و ضیق راست روده و الفانتیازیس اعضای تناسلی خارجی مشخص میشود.

lymphogranulomatosis

۱- گرانولوم عفونی سیستم لنفاوی. ۲- بیماری هوچکین (لفت فوق).

lymphography

لنف‌نگاری ، عکس برداری بوسیله اشعه رونتگن از مجاری لنفاوی گره‌های لنفی پس از تزریق ماده حاجب در سپیدرک .

lymphoid

۱- لنف مانند ۲- آدنوئید.

lymphoidectomy

برش و برداشت بافت لنفوئید از طریق جراحی.

lymphoidocyte

اصطلاحی است که برای فرم اولیه یاخته‌های مختلف خون بکار می‌رود.

lymphokinesis

حرکت آندولنف در مجاری نیم دایره.

lympholeukocyte

یک گویچه سفید یک هسته‌ای بزرگ.

lymphology

لنف‌شناسی، مطالعه اعضاء لنفاوی.

lymphoma

لنفوم، ۱- یک تومر اولیه بافت شبه لنف (لنفوئید). ۲- تجمعی از لنف در بدن که تولید یک تومر تومر مانند میکند .

clasmocytic I. سارکوم با یاخته‌های عشبک. **giant follicular I.** لنفادنویاتی فولیکو- لرژان، فوھی لنفوم بدخیم است که باین جهت باین نام خوانده میشود که شکل میکروسکوپی آن با گره‌های کوچک متعدد تکثیری فولیکول مانند‌ی که ساختمان طبیعی گره‌های لنفی را مختل میکنند مشخص میشود.

بیماری هوچکین. **granulomatous I.** **lymphoclastic I. = lymphoblastoma** **lymphocytic I. = lymphocytoma**

ایجاد لنفومهای متعدد در بدن.

لنفوماتوز **I. of fowl** یا **avian I.** پرندگان ، گروهی از بیماریهای مخصوص جوجه- هاست که با وجود تومرهای لنفوماتوز یا انفیلتراسیون (نفوذ) یاخته‌های لنفوئید در

اعضای مختلف بدن پرنده مشخص میشود ، این بیماری ممکن است اعصاب ، استخوانها احشاء یا عنبیه چشم را مبتلا کند.

lymphomatous

مربوط به یا ناشی از لنفوم، لنفومی .

lymphopathia

بیماری سیستم لنفاوی.

I. venereum لنفوگرانولومای مغبنی.

lymphopathy

هر نوع بیماری مربوط به سیستم لنفاوی.

lymphopenia

کاهش لنفوسیت‌های خون.

lymphoplasm

شبهه الیاف نگاه‌دارنده سیتوپلاسم و اجزاء یاخته‌ای.

lymphoplasmla

فقدان، هموگلوبین در گویچه‌های قرمزخون.

lymphopolesis

رشد و ایجاد لنفوسیت‌ها یا بافت لنفاوی.

lymphopoietic

مربوط به رشد لنفوسیت‌ها یا بافت لنفاوی.

lymphoproliferative

مربوط به یادارای مشخصات تکثیر یافت‌لنفوئید.

lymphoreticulosis

تکثیر سلول‌های رتیکولو آندوتلیال گره‌های لنفی.

benign l. نوعی، پنجه گربه، بیماری پنهان‌نیت تحت حاد خوش خیم و محدودی است که ممکن است چرکی سترون پیدا کند بیماری ویروسی بوده و بعلمت تماس با گربه و بخصوص در اثر خراش پنجه‌گر به ایجاد میشود.

lymphorrhagia = lymphorrhea**lymphorrhea**

لنف ریزش، ریزش لنف از بریدگی یا پارگی سپید رنگ.

lymphorrhoid

اتساع موضعی یک رگ لنفی در ناحیه مقعد که شبیه بواسیر میباشد.

lymphosarcoma

لنفوسارکوم، اصطلاح کلی است که به اختلالات نئوپلاستیک بدخیم بافت لنفوئید اطلاق میشود بجز در مورد بیماری هوچکین.

lymphosarcomatosis

حالتی است که با پیدایش ضایعات متعدد لنفو-سارکومی در بدن مشخص میشود.

lymphostasis

توقف جریان لنف، بند آمدن جریان لنف.

lyphotomy

آناتومی و تشریح دستگاه لنفاوی.

lymph-vascular

مربوط به رگ‌های لنفی.

Lynoral

لینورال، نام تجاری فرآورده‌ای از اتینیل استرادیول.

lyochrome

رنگدانه سلولی است که در آب محلول بوده و نسبت به نور حساس است.

lyoenzyme

آنزیمی است که مستقیماً در پروتوپلاسم حل میشود و جدا کردن آن نسبتاً آسان است.

lyophil

جاذب آب یا مایع.

lyophile

۱- جاذب آب. ۲- متمایل به آب.

lyophilic

متمایل به یا پایدار در آب، متمایل به حل شدن.

lyophilization

ایجاد یک فرآورده پایدار از یک ماده بیولوژیکی از طریق سرد کردن سریع و گرفتن آب از این فرآورده یخ‌زده تحت خلأ شدید.

lyphobe

دافع آب.

lyophobic

بی‌تمایل به آب، عدم تمایل به مایع یا ناپایدار در مایع.

lyotropic

قابل حل.

lypothymia

ملانکولی، افسردگی شدید، مالیخولیا، اختلال روانی که با افسردگی شدید، ترس و در خود فرو رفتگی مشخص میشود بیمار گاه کم حرکت است و گاهی بر عکس فعالیت پسیکوموتور زیادی دارد.

lyra

اصطلاحی است که به ساختمانهای تشریحی معینی از بدن بعلمت شباهت خیالی آنها به خمیر میدهند مثل فرورفتگی سه گوش مخروطی که در سطح تحتانی فورنیکس دیده میشود.

lysemia

تجزیه و تخریب خون.

lysin

لیزین، ماده‌ای است که سبب تجزیه و انحلال ماده

دیگری میشود، پادتنی است که باخته‌ها یا مواد دیگری حل میکند.

lysine

نوعی اسید آمینه طبیعی است که برای سوخت و ساز بدن انسان نقش اساسی دارد.

lysinogen

ماده‌ای که تولید لیزین (lysin) کند.

lysis

۱- تخریب یا تجزیه يك ياخته یا يك ماده دیگر تحت نفوذ يك عامل مخصوص. ۲- انحلال یا تجزیه چسبندگیهای مختلف ساختارهای تشریحی. ۳- کاهش یافتن تدریجی نشانه‌های يك بیمار.

-lysis

پسوندیست بمعنای تجزیه، حل و تلاشی که بکلمات دیگر می‌چسبند.

lysogen

نوعی پادگن که سبب تولید لیزین میشود.

lysogenesis

۱- تولید تلاشی کننده‌ها یا تجزیه کننده‌ها ۲- (lysogenicity) لغت زیر.

lysogenicity

۱- توانائی و قابلیت تولید لیزینها یا مسبب تجزیه و تلاشی. ۲- قدرت و قابلیت يك باکتری در تولید تخریب و خوردن و تجزیه کردن مواد خارجی. ۳- همزیستی تماونئی (سمبیوز) يك باکتری با يك باکتری خوار.

lysogeny = lysogenicity**Lysol**

نوعی محلول داروئی اختصاصی حاوی مشتقات فنل که بعنوان يك ضد عفونی کننده و گندزدا مورد استعمال دارد.

lysokinas

ماده‌ای است از سیستم فیبرینولیتیک که مواد غیرفعال پلازما را فعال میکند.

lysosome

لیسوسوم، جسم بسیار کوچکی است که دریاخته وجود داشته و حاوی آنزیمهای مختلف بخصوص آنزیمهای هیدرولیتیک (تجزیه کننده آب) میباشد.

lysozyme

۱- نوعی از موجودات ریزبینی که از راه واکنش آن در برابر بیگانه خوارهای مخصوص مشخص میشوند. ۲- نوعی تقسیم بندی میکروبی که بر پایه واکنش میکروبیها در برابر بیگانه خوارهای مخصوص یا فورمولی که واکنشهای مزبور بر پایه آن قرار دارند پی ریزی شده است.

lysozyme

نوعی ماده باکتریولیتیک (تجزیه کننده باکتری) که در بافتهای حیوانی و نباتی وجود دارد.

lyssa

هاری (rabies).

lyssic

مربوط به بیماری هاری.

lyssoid

شبه هاری، شبه بیماری هاری.

lyssophobia

ترس بیمارگونه و مرضی از بیماری هاری.

lytic

مربوط به تجزیه، تجزیه‌ای، تحلیلی.

lyze

مولد و مسبب تجزیه و تلاشی.

M

Semitic	Greek	Latin	Gothic	Modern Roman
𐤌	Μ	M	𐍆	M
μ	μ	Ⓜ	ṃ	·m
Greek		Medieval		Gothic Modern Roman

M.

۱- مخفف کلمات زیر است :

Micrococcus میکروکوکوس، تیره‌ای از میکروبهای خانوادگی میکروکوکوسه راسته اوپاکتریاله که بشکل کروی و گرم مثبت میباشند و معمولاً بصورت توده‌های غیر منظم و بصورت سایر فیت در خاک، آب و غیره یافت میشوند.

mil (milliliter) نشانه اختصاری میلی لیتر (milliliter) که مساوی ۱۰^{-۳} لیتر است.

mille = thousand هزار.

misc = mix آمیختن.

mistura = mixture مخلوط، ترکیب.

macerare = macerate خیساندن، له کردن.

meter متر، واحد طول مساوی صد مائنتی متر.

minim حداقل، واحد ظرفیت که معادل ۱۶/۰۶ میلی لیتر است.

muscle عضله، ماهیچه.

myopia نزدیک بینی.

manipulus دستی، مثنی.

mucoid colony پرگنه موسینی شکل، کولونی موکوئید، که بزرگ، گندمانند و براق بوده و بوسیله سوزن چون نخی کش می‌آید.

۲- نشانه و سمبول (molar solution) که

بصورت **M/100** و **M/10** و غیره نشان داده میشود و بردرجه يك محلول درمقایسه با مولار دلالت میکند چنانکه میگویند يك دهم مولار یا يك صدم مولار.

m.

مخفف کلمات زیر است :

meta- که پیشوندیست بمعانی «تغییر و تبدیل»، «پس از» (وضعیت ۱ و ۳ در مشتقات بنزن).

meter متر.

M.A.

مخفف جملات زیر است :

mental age سن عقلی، سن یک نفر بر حسب رشدنیروهای عقلی و ذهنی که با یک سلسله آزمونها مشخص میشود.

meter angle زاویه مقیاس، زاویه‌ای که از تقاطع محور بینائی با منصف عمود بر خطی که مراکز دوران دو چشم را (در حالت نگاه کردن به نقطه‌ای بفاصله يك متر) بهم متصل میکند ایجاد میشود.

Master of Arts فوق لیسانس رشته‌های هنری، صاحب درجه‌ای از دانشگاه که اصولاً میتواند در دانشگاه آموزگاری کند.

Ma.

نشانه اختصاری عنصر ماسوریوم (masurium)

که عنصری است فلزی بشماره اتمی ۴۳ و وزن اتمی ۹۹ نام جدید این عنصر تکنتیوم است و علامت اختصاری آن **Tc** میباشد.

ma.

علامت اختصاری میلی آمپر.

M.A.B.

مخفف جمله انگلیسی زیر است :

Metropolitan Asylums Board

هیئت نوانخانه‌های پایتخت.

M.A.C. = maximum allowable

concentration

غلظت ماکزیم مجاز (در مورد سمومی که در موقع کار و پیشه میتوان با آن مواجه شد و غیره بکار میرود) .

Mac. = macerare

که لغت لاتین **macerate** بمعنی خیساندن است .

macabuhay

گیاهی است در فیلیپین که نام علمی آن منیسیروم کریسپوم میباشد و ضد تب و قی آور است.

Macaca

تیره‌ای از میمونها که دارای گونه‌های زیادی است .

گونه‌ای از میمونها که در **M. mulafta**

بررسیهای فیزیولوژی زیاد مورد استفاده قرار میگیرد.

macalline

آلکالوئیدی است که از گیاه ماکالوکه درختی است از یوکاتان بدست می‌آید و مانند کهنین مصرف میشود .

Mc Arthur's method

روش مک آرتور، تزریق از راه سوندی که پس از عمل جراحی کیسه صفرا در مجرای اصلی صفرا قرار داده شده است.

Mc Burney's incision

برش مک برنی، نوعی برش شکمی که بطور موازی بارشته‌های عضله مایل خارجی و در حدود ۲/۵ سانت از خارقدامی فوقانی استخوان خاصره انجام میشود، پوست و چربی زیر پوستی را میبرد و به عضله مایل خارجی میرسد رشته‌های آن رامیبردند

به عضله مایل داخلی میرسند ورشته این عضله با رشته‌های عضله عرضی را میسکافند.

Mc Carthy's reflex

رفلکس یا بازتاب مک کارتی ، واکنش عضله حلقوی چشم در اثر ضربه آهسته روی عصب فوق کاسه چشمی.

Mc Clintock's sign

نشانه مک کلینتوک، ضربان نبض زائو متجاوز از ۱۰۰ بار که یکساعت از زایمان یا بیشتر دیده میشود این نشانه علامت خونریزی بعد از زایمان است .

Mc Dowell's operation

عمل جراحی بطریقه مک دوول ، برداشت کیست تخمدانی یا خود تخمدان از راه برش شکم.

mace

پوست جوز هندی.

maceration

خیساندن، در ماهمانی بتغییرات استحاله‌ای و احتمالاً تجزیه و فساد بعدی جنین حس شده در رحم گفته میشود .

machine

ماشین .

macles

تحلیل.

Macracanthorhynchus

ماکراکانتورینکوس، تیره‌ای از انکلهای متعلق بدسته آکانتوسفالا .

M. hirudinaceus ماکراکانتورینکوس

هیروودناسئوس ، گونه‌ای از کرمهای انگلی در خوک .

macr(o)

پیشوندی است به معنی «بزرگ» که با کلمات دیگر ترکیب میشود.

macrencephala

هیپرتروفی (بزرگ شدن) مخ .

macroanalysis

آنالیز شیمیائی، آنالیز مقداری ماده که بین ۱/۰ تا ۰/۲ گرم باشد.

macrobiota

زندگی موجودات بزرگ و قابل دید (ماکروسکوپیک) یک ناحیه.

macrobiotic

مربوط به زندگی موجودات ماکروسکوپیک یک ناحیه.

macroblast

ماکروبلست، گویچه قرمز غیر طبیعی هسته‌دار که مکالوبلاست یا نورموبلاست بزرگ و جوان نیز گفته میشود.

macrocardius

جنینی با قلب بنهار بزرگ.

macrocephalous

دارای سر بزرگ غیر طبیعی.

macrocephalus = megalcephaly**macrocephaly**

بزرگی غیر طبیعی جمجمه.

macrochelia

بزرگی لب، لب درشتی، لب کلفتی.

macrochelia

بزرگی دست‌ها.

macrocolon

بزرگی قولون.

macrocoly = macrocolon**macrocrania**

افزایش غیر عادی اندازه جمجمه نسبت به صورت.

macrocyte

گویچه قرمز بزرگ.

macrocythemia = macrocytosis**macrocytosis**

وجود گویچه‌های قرمز بزرگ غیر طبیعی در خون.

macroductylia

بزرگی غیر طبیعی انگشتان دست یا انگشتان پا.

macrodont = macrodontic**macrodontia**

افزایش غیر طبیعی اندازه دندانها.

macrodontic

مربوط به افزایش غیر طبیعی اندازه دندانها.

macro dystrophia

رشد زیاد از حد یک قسمت.

خول **m. hypomatosa progressiva**

پیکری در یک قسمت همراه بارش بیش از حد تومورمانند بافت چربی.

macroecology

مطالعه نسبت‌های مستقیم یا غیر مستقیم بین انگلها و محیط خارج.

macrofauna

وجودات حیوانی بزرگ (ماکروسکوپیک) یک ناحیه.

macroflora

موجودات گیاهی بزرگ (ماکروسکوپیک) یک ناحیه.

macrogamete

گامت ماده، گامت بزرگتر.

macrogametocyte

ماکروگامتوسیت، یاخته‌ایکه ماکروگامتها از آن بوجود می‌آیند.

macrogamma globulin

ماکروگاماگلوبولین، نوعی گاماگلوبولین با وزن ملکولی بسیار زیاد.

macrogamma globulinemia

وجود گاماگلوبولین‌های سنگین در خون.

macrogenitosomia

رشد زیاد از حد بدن همراه با بزرگ شدن غیر عادی اعضای تناسلی.

رشد زیاد از حد بدن و اعضای **m. precox** تناسلی در سنین کودکی.

macroglia = astroglia**macroglobulin**

نوعی پروتئین (گلوبولین) با وزن ملکولی سنگین غیر معمولی در ردیف ۱۰۰۰۰۰۰.

macroglobulinemia

وجود ماکروگلوبولینها در سرم خون.

Waldenstrom's m.

شکلی از ماکروگلوبولینمی که اصولاً در مردهای ۵۰ ساله بی‌بالا دیده میشود.

macro glossia

همپرتروفی (بزرگ شدن) زبان.

macrognathia

رشد بیش از اندازه آرواره.

macrognathic

مربوط به رشد بیش از اندازه آرواره.

macrogyria

کاهش یافتن شیارهای مخ که گاهی همراه با افزایش ماده مغز است که در نتیجه جثه چپنها بزرگ میشود.

macrolabia = macrochellia**macrolethal**

دارای مقدار زیادی زرده.

macromastia

بزرگی بیش از اندازه پستانها.

macromelia

بزرگی دست و پا.

macromelus

جنینی که دارای اندامهای بزرگ غیرعادی است.

macromere

یاخته بزرگتری که در تقسیم نامساوی تخمک بارور (در قطب گیاهی) بوجود میآید.

macromethod

نوعی تست شیمایی که در آن مقادیر نرمال مورد استفاده قرار میگیرد.

macromolecular

مرکب از ملکولهای بزرگ.

Macromonas

ماکرومونس ، تیره ای از شیزومیستها (راسته یزدوموناداله ، تحت راسته یزدومونادینه ، خانواده تیوبا کتریاسه) .

macromonocyte

یاخته خونی يك هسته ای (مونوسیت) بزرگ ، مونوسیت غول.

macronormoblast

یکی از اشکال اولیه سری گویچه های قرمز.

macronormocyte

گویچه قرمز بزرگ .

macronucleus

هسته بزرگتر يك تك یاخته .

macronychia

بزرگی فاخنها بیش از حد معمول.

macrophage

یاخته درشت خوار، يك یاخته بیگانه خوار.

درشت خوار ثابت ، که در بافت

همبند شل دیده میشود یا در سینوسهای کبد و در

طحال و منز استخوان و عقده لنفاوی نیز وجود دارد.

درشت خوار آزاد، که حرکت آمیبی **free m.** شکل داشته و در التهابها یافت میشود.

Inflammatory m. = free m.**macrophthalmia**

بزرگی غیر طبیعی کره چشم.

macropodia

بزرگی پا .

macropolyocyte

نوعی گویچه سفید بزرگتر از اندازه طبیعی با هسته چند قطعه ای پولی مورف.

macroprosopia

بزرگی بیش از اندازه صورت.

macropsia

نوعی اختلال در حس بینائی که اشیاء ، بزرگتر از آنچه واقماً هستند دیده میشوند ، درشت بینی .

macrorrhinia

بزرگی زیاد ازحد بینی.

macroscella

بزرگی خارج از اندازه ساقها .

macroscopic

بزرگ اندازه ، آنچه با چشم قابل دید باشد . احتیاجی به میکروسکوپ و ذره بین و غیره نداشته باشد .

macroscopy

مشاهده و معاینه با چشم عادی بدون استفاده از ذره بین و غیره .

macrosigma = macrosigmoid**macrosigmoid**

بزرگی خارج از اندازه روده سیکموئید یا روده S مانند (sigmoid) .

macrosomatia

بزرگی جثه بدن.

macrosonia = macrosomatia**macrostomia**

بزرگی بیش از اندازه دهان.

macrotia

بزرگ شدگی غیر عادی گوش خارجی.

macula

لکه، نقطه .

maculae acusticae لکه شنوایی، انتهای
عصب شنوایی در گوشک (utricle) و کیسک
(sacculle) .

m. atrophica لکه سفید آتروفیه‌ای روی پوست .

cerebral m. رگه قرمزی که در اثر کشیدن ناخن بر روی پوست ایجاد میشود این حالت ملازم با بیماری مختلف عصبی یا مغزی است .

m. cerulea لکه آبی رنگی که در روی پوست کسانیکه به شپش آلوده هستند دیده میشود .

m. corneae یک لکه محدود در قرنیه .

m. cribrosa لکه غربالی، یک نقطه یا ناحیه سوراخ سوراخ مثل ناحیه‌ای که روی دیواره دهلیز گوش قرار دارد و شاخه‌های عصب دهلیزی حلزونی از آن گذر میکنند و بطرف کیسک (sacculle) گوشک (utricle) ، و مجاری نیم‌دایره‌ای میروند .

m. densa ناحیه‌ایست متشکل از باخته‌های بزرگ هسته در توبولهای انتهایی کلیه .

m. flava نقطه زرد، گره کوچک زرد رنگی است که در یکی از انتهای یک طناب صوتی قرار دارد .

m. folliculi نقطه فولیکول ، نقطه‌ای است روی سطح یک فولیکول و زیکولی در محل و زیکول پاره شده

m. germinativa قسمتی از تخمت نه در آن جنین تشکیل میشود .

m. lutea لکه زرد ، ناحیه رنگدانه‌داری است از شبکیه که در طرف گیجگاهی صفحه بینایی قرار دارد .

m. retinae لکه شبکیه، فرورفتگی نامنظم متمایل بزردهی که روی شبکیه در کنار و کمی پایین صفحه بینایی قرار دارد .

m. solaris خال .

maculae

لکه‌ها ، نقطه‌ها .

macular

لکه‌ای، نقطه‌ای .

maculate

لکه‌دار، نقطه‌دار .

macule

یک نقطه، یک لکه .

maculocerebral

مربوط به لکه زرد و منخ .

maculopapule

پاپول یا برجستگی کوچک پوست با حدود مشخص که در روی یک ماکول یا نقطه بیرنگ صاف در پوست ایجاد شود .

malarosis

فقدان مژه یا ابرو .

maduromycosis

نوعی بیماری قارچی مزمن است که بافتهای مختلف بدن از جمله دستها و پاها را گرفتار میسازد .

mafenide

ترکیبی است که در درمان موضعی عفونتهای سطحی مورد استفاده قرار میگیرد .

magenta

فوشین یا سایر املاح روزانیلین .

maggot

لارو نرم تن حشره .

magma

۱- محلولی که مواد آن بخوبی در مقدار کمی آب پخش شده باشد . ۲- ماده خمیری شکل نرم مرکب از مواد آلی .

bentonite m. فرآورده‌ای است از بنتونیت و آب تصفیه شده که بعنوان یک مایع تعلیق دهنده مورد استفاده قرار میگیرد .

bismuth m. سوسپانسیون هیدروکسید بیسموت و سوکربنات بیسموت در آب که بعنوان ماده قابض و ضد اسید مورد استفاده قرار میگیرد .

magnesia m. هیدروکسید منیزیم ، که بعنوان ملین (سهل ملایم) و ضد اسید مورد استفاده قرار میگیرد .

Mognacort

نام تجارتي فرآورده‌ای از هیدروکورتامات که ترکیبی است برای درمان درماتوزها .

magnesia

اکسید منیزیم، بفرمول **Mgo** که دارای خواص لینت دهنده‌گی و ضد اسیدی است .

magnesium

منیزیم، عنصر شیمیائی بشماره اتمی ۱۲، وزن اتمی ۲۴/۳۱۲ و ظرفیت ۲ که فلز سفید رنگی است که املاح مختلف آن در طبیعت و مواد آلی فراوانند علامت اختصاری آن **Mg** میباشد.

m. carbonate کربنات منیزیم، ماده بی‌بو با بیتی است که بعنوان ماده ضد اسید مورد استفاده قرار میگیرد.

m. citrate که مهمل متوسط‌الانری است.
m. hydroxide هیدروکسید منیزیم، گرد سفید جثه‌داری است که بعنوان یک ماده ضد اسید و ملین مورد استفاده قرار میگیرد.

m. oxide اکسید منیزیم، گرد سفیدی است که بعنوان ضد اسید و مهمل مورد استفاده قرار میگیرد.

m. phosphate dibasic فسفات دی‌بازیک منیزیم، ملحی است که بعنوان یک مهمل نمکی ملایم مورد استفاده قرار میگیرد.

m. phosphate tribasic فسفات تری‌بازیک منیزیم، گردی است سفید بی‌بو و بی‌طعم که بعنوان ماده ضد اسید مورد استفاده قرار میگیرد.

m. salicylate سالیسیلات منیزیم، گرد بی‌رنگ یا قرمز کم‌رنگ متبلوری است که بعنوان یک آنتی‌سپتیک و گندزدا و ضد پوترفاکسیون روده مورد استفاده قرار میگیرد.

m. stearate استئارات منیزیم، ترکیبی است از منیزیم و اسیدهای استئاریک و پالمیتیک.

m. sulfate سولفات منیزیم، ترکیب متبلوری است که بعنوان مهمل ضد تشنج مورد استفاده قرار میگیرد.

m. trisilicate تری‌سیلیکات منیزیم، ترکیبی است از اکسید منیزیم و دی‌اکسید سیلیس با نسبت‌های متفاوتی آب که بعنوان ضد اسید معدی مورد استفاده قرار میگیرد.

magnet

آهن‌ربا، مغناطیس.

magneto-electricity

جریان برقی که بوسیله یک حوزه مغناطیسی ایجاد شود.

magnetotherapy

مغناطیس درمانی، درمان بیماری بوسیله جریانات آهن‌ربائی.

magnetropism

رشد موجود غیره‌تحرک تحت اثر نیروی مغناطیس.

magnification

بزرگ‌نمایی، ازدیاد ظاهری اندازه یک شیئی بوسیله ذره‌بین.

main

دست.

m. en griffe = clawhand**make**

بستن مدار الکتریکی.

makro-

پیشوندیست بمعنای بزرگ که بکلمات دیگر می‌چسبند.

mal

بیماری، مرض، بد، ناخوشی.

m. de ca caderas بیماری مخصوص اسب و قاطر و سگ که در آمریکا جنوبی دیده میشود و عامل آن تریپانوزوما اکوتینوم میباشد.

grand m. گراندمال، حمله تشنجی عمومی بدن همراه با ازدست دادن هوشیاری (در صرع).

m. de mer = seasickness دریا گرفتگی، بیماری دریا که در مسافران کشتی دیده میشود.

petit m. پتی‌مال، ازدست رفتن هوشیاری بطور زودگذر و آنی بدون اینکه حرکات تشنجی وجود داشته باشد (در صرع).

m. de los pintos = pinta**mala**

۱- گونه. ۲- استخوان‌گونه.

malacia

۱- نرم‌شدگی مرضی یک قسمت از بدن. ۲- تمایل بیمارگونه بغذاهای تند و تیز.

malacoma = malacia**malacoplakia**

ناحیه محدود نرم شده در روی آسترغشائی یک عضو توخالی مثل میزنای (حالب)، میز راه (پیشابراه) یا لگنچه کلیه.

m. vesicae رویش زرد نرم و پهن روی مخاط مثانه.

malacosarcosis نرم شدگی بافت عضلانی.

malacosis = malacia

malacosteon نرم‌شدگی استخوانها ، استئومالاسی.

malacotic نرم .

malacotomy برش دیواره شکم.

malady بیماری، کسالت، ناخوشی.

malaise ناراحتی، بیقراری، احساس ناخوشی.

malalignment چابجاشدگی دندانها ازحالت طبیعی خود نسبت به خط قوس دندانی.

malanders پسوریازیس درخم زانوی پاهای جلوثی اسب .

malar گونه‌ای، مربوط بگ .

malaria مالاریا ، بیماری تب‌داری است که بوسیله انگلی از نوع پلاسمودیوم تولید میشود، این انگل بوسیله پشه‌هایی از تیره آنوفل بانسان انتقال مییابد ، بیماری با تب و نوبه همراه با نشانه‌های عمومی و بالاخره عرق کردن مشخص میشود.

cerebral m. مالاریای مغزی ، مالاریای حاصله از پلاسمودیوم فالسی‌پارم همراه باهزیان، سرسام و کوما .

estivo-autumnal m. مالاریای تابستانی- پائیزی یا مالاریای فالسی‌پارم شدیدترین فرم مالاریا که در اثر انگل پلاسمودیوم فالسی‌پارم تولید میشود و دارای نشانه‌های مزاجی میباشد گاهی موجب مرگ بیمار میشود.

hemolytic m. مالاریای همولیتیک، بیماری خطرناک ناشناخته یا مالاریای خطرناکی است بخصوص از نوع فالسی‌پارم که بوسیله رنگ قرمز تیره یا سیاه ادرار، مسمومیت شدید و مرگ و میر

زیاد بخصوص در مورد اردپائیان مشخص میشود.

hemorrhagic m. مالاریای خونریزی دهنده، مالاریا فالسی‌پارم همراه با خونریزی.

ovale m. مالاریا اوله ، شکل ملایمی از مالاریاست که در اثر پلاسمودیوم اوله تولید میشود و دارای حملات تب سه یک (تب یک روز درمیان) و راجحه میباشد و دارای تمایل به خودبخودی است.

pernicious m. = falciparum m.

quartan m. مالاریای چهار یک ، نوعی مالاریا که دارای حملات تب بطور دو روز در میان میباشد و عامل آن پلاسمادیوم مالاریه‌است.

quotidian m. مالاریای هرروزه، مالاریائی که دارای حملات تب روزانه است.

tertian m. مالاریای سه روز به روز ، مالاریای سه یک ، مالاریائی که دارای حملات تب بطور سه روز درمیان میباشد.

vivax m. مالاریا ویواکس ، مالاریائی که عامل آن پلاسمادیوم ویواکس است و دارای حملات تب یک روز درمیان و گاهی هرروز میباشد.

malariaeidal

کشنده و از بین برنده عامل مالاریا.

malariae

مالاریائی.

malariaeologist

مالاریاشناس .

malariaeology

مالاریاشناسی مطالعه علمی مالاریا.

malariaeotherapy

مالاریا درمانی ، درمان پارزی یا نیم فلجی از طریق مبتلا کردن بیمار به انگل مالاریای سه یک.

Malassezia

مالاسه زیا ، تیره‌ای از قارچهای بیماریزا .

M. furfur مالاسه‌زیا فورفور، عامل مسببه نوعی عفونت قارچی پوست که معمولا قسمت فوقانی تنه و گردن را گرفتار میسازد و بشورات ماکولر و لکه‌های فلس‌دار قرمز قهوه‌ای تولید میکند.

M. tropica مالاسه‌زیا تروپیکا، عامل مسببه کچلی زرد رنگ (*linea-flava*) .

malassimilation

نقص یا اختلال در هضم و جذب ، اختلال در هم گونی یا آسمیلاسیون.

malate

نمک اسید مالیک.

malaxate

مالش دادن خمیر برای ساختن حب.

malaxation

مالش .

male

جنس نر، مذکر.

maieruption

خروج دندان خارج از محل طبیعی خودش.

malformation

بدسازی، ناهنجاری.

malignancy

زیان آوری، ندوست، بدخیمی ، تمایل به حدت یافتن .

malignant

بدخیم، مهلك، زیان آور، خطرناك.

mailingerer

تمارض.

mailingering

نشان دادن نشانه های عمدی و فریب آمیز و مزورانه یا اغراقی بیماری یا ضایعه برای نائل شدن بیک نتیجه دلخواه، خود را به ناخوشی زدن.

malleolincudal

چکشی - سندانى ، مربوط با استخوان چکشی و استخوان سندانى گوش.

malleolar

قوزكى.

malleoli

قوزكها .

malleolus

قوزك، كه قوزك خارجى یا جانبى در انتهای پائینی نازك نی و قوزك داخلی یا میانی در انتهای پائینی درشت نی قرار دارند.

malleotomy

برداشت استخوان چکشی در موقع جمود مفصلی .

استخوانچه های گوش . ۲- برداشت قوزكها از طریق جراحی.

malleus

۱- استخوان چکشی كه بزرگترین استخوانچه گوش است. ۲- مسمشه.

malnutrition

سوء تغذیه ، هرگونه اختلال در عمل تغذیه.

malocclusion

بد بسته شدن دهان بطوریکه دندانهای مقابل درست رویهم قرار نگیرند.

malonal = barbital**malposition**

جایگیری غیر طبیعی ، استقرار غلط ، وضعت ناجور .

malpractice

درمان غلط .

malpresentation

ظاهر شدن جنین بطور غلط و ناجور.

malrotation

انحراف و چرخش مرضی یا غیر طبیعی.

maltase

مالتاز، آنزیمی است كه باعث تجزیه مالتوز و تبدیل آن بگلوکز میشود.

maltodextrin

نوعی دکسترین كه قابل تبدیل به مالتوز است.

maltose

مالتوز، قندی است كه از حالت یا نشاسته هضم شده بدست میآید (مالت عبارتست از جو سبز شده خشك) .

malum

بیماری .

m. articularum senilis بیماری مفصلی

پیران ، حالت استحاله ای دردناکی از مفصل كه بعلت پیری عارض میشود.

m. coxae senilis استئو آرتريت مفصل

ران .

m. perforans pedis قرچه یا اولسر

سوراخ کننده پا.

malunion

بدجوش خوردن قطعات استخوان شكسته.

mamilla

۱- نوک پستان. ۲- برجستگی مانند نوک پستان.

mamilae

جمع لغت فوق.

mamillary

مربوط به نوک پستان.

mamillated

دارای برجستگی نوک پستان مانند.

mamillation

۱- حالت داشتن شکل نوک پستان. ۲- حالت برجستگی مانند نوک پستان.

mamilliform

شبه نوک پستان.

mamilliplasty = theleplasty

mamillitis

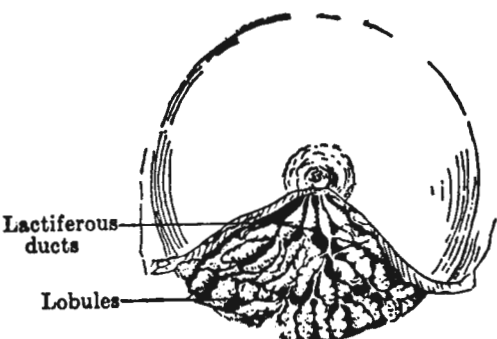
التهاب نوک پستان.

mamm(o)-

پیشوندی است بمعنی سینه و پستان، که بکلمات دیگر می‌چسبد.

mamma

پستان.



mammæ

پستانها.

mammaigia

پستان درد.

mammoplasty = mammoplasty

mammary

پستانی، مربوط به پستان.

mammectomy = mastectomy

mammilla = mamilla

mamillated = mamillated

mamilliplasty = theleplasty

mamillitis = thelitis

mammiplasia = mammoplastia

mammiplasty = mammoplasty

mammitis = mastitis

mammography

پرتونگاری از پستان.

mammoplastia

بزرگ شدن بافت پستان.

mammoplasty

جراحی ترمیمی (پلاستیک) پستان.

augmentation m.

جراحی پلاستیک پستان بمنظور بزرگ کردن سینه‌های زن.

reduction m.

جراحی پلاستیک پستان بمنظور کوچک کردن سینه زن.

mammose

دارای پستانهای بزرگ غیرطبیعی.

mammotomy = mastotomy

mammotrophic = mammotropic

mammotropic

محرک پستان، دارای اثر تحریکی روی پستان.

mammotropin

هورمون محرک پستان، هورمونی است که از لب

قدامی هیپوفیز ترشح شده و غدد پستانی را تحریک

میکند.

M and B 693 = sulfapyridine

mandible

آرواره، فك زیرین.

mandibula = mandible

mandibulae

جمع لغت فوق.

mandibular

آرواره‌ای، مربوط به آرواره.

mandrel

میله‌ای است که در کارهای دندانسازی ابراز

دندان روی آن قرار میگیرد تا بوسیله ماشین بچرخش درآید.

mandrin

لوله فلزی است که برای راهنمایی سوند قابل انحنای بکار میرود.

manuver

مانور، زبردستی و مهارت دست در کارها و عملیات پزشکی.

Muller's m. مانور مولر، سعی در فرو بردن هوا بداخل ریه پس از بیرون دادن آن در حالیکه دهانه نای و حنجره بسته است که در خلال آزمایش پرتونکاری با استفاده از صفحه فلونورسان برای ایجاد فشار منفی داخل سینه‌ای همراه با تراکم خون ساختمانهای رگی داخل سینه‌ای انجام میشود.

Scanzoni's m. مانور اسکانزونی، کاربری دوبل فورسپس بمنظور چرخاندن سر جنین در حالت پس‌سری - خلفی (اکسپیتوپوستریور) و کمک به وضع حمل.

Valsalva's m. مانور والسالوا، زیاد کردن فشار درون ریه بوسیله بازدم شدید برای بازکردن حنجره بسته.

manganese

منگنز، عنصر شیمیایی بشماره اتمی ۲۵ و وزن اتمی ۵۴/۹۳۸۰ که فلزی است هفت ظرفیتی و به چهار شکل آلکوتروپیک وجود دارد.

بوتیرات منگنز، گرد قرمز **m. butyrate** رنگی است که برای درمان بعضی از بیماریهای پوستی مورد استفاده قرار میگیرد.

سیترات منگنز، گرد قابل **m. citrate** حلی است برنگ نارنجی کم‌رنگ.

دی‌اکسید منگنز، اکسید **m. dioxide** سیاه منگنز.

گلیسر فسفات **m. glycerophosphate** منگنز، گرد بی‌بو و سفید رنگی است که دارای خاصیت خونسازی و در ضمن تقویت‌کننده اعصاب است.

سولفات منگنز، که ماده ایست **m. sulfate** دارای خاصیت مسهلی و صفر آوری.

mange

مانگه، بیماری پوستی حیوانات اهلی که عامل آن مایتها (عنکبوتیان ریز) هستند.

mania

جنون، دیوانگی، شیدائی، مانی، حالت اختلال روانی که با هیجان شدید و سرخوشی فراوان همراه است.

جنون و **acute hallucinatory m.** شیدائی وهمی حاد، به واژه (**Ganser's s.**) زیر لغت (**syndrome**) مراجعه فرمائید.

maniac

مجنون، شیدا.

maniacal

مجنونی، مربوط به شیدائی.

manic-depressive

حالتی که با ظهور دوره‌های متناوب هیجان و غرور و شیدائی و افسردگی مشخص میشود.

manikin

مدلی است برای آموزش و تشریح و کارهای آموزشی جراحی.

manipulation

زبردستی، مهارت در کار با دست مثلا در تهیه و وضعت جنین، جا انداختن در رفتگی‌ها و امثال آن.

mannitol

مانیتول، نوعی قند است که در طبیعت بفرآوری یافت میشود، بخصوص در قارچها وجود دارد، این قند اصولا در موارد تستهای تشخیصی مربوط بکار کلیه بکار گرفته میشود و حالیه مصرف درمانی دارد.

هگزانیترات مانیتول، **m. hexanitrate** ترکیب متبلوری است که دارای خاصیت گشاد کنندگی رگها میباشد.

manometer

فشارسنج مایعات، وسیله ایست برای تعیین فشار مایعات.

Mansonella

مانسونلا، تیره‌ای از کرمهای نخی شکل (نماتود) انگلی متعلق به تحت خانواده فیلاریوایده.

مانسونلا اوزاردی، گونه‌ای **M. ozzardi**

از کرمهای نخی شکل که معمولاً در بافت‌های چربی اطراف اعضای محوطه‌های بدنی انسان یافت می‌شود.

Mansonia

مانسونیا، تیره‌ای از پشه‌ها که شامل ۵۵ گونه است این پشه‌ها در ابتدا در نواحی گرمسیری منتشر می‌شوند و ناقل اصلی میکروفیلاریا و ویروس‌ها هستند.

mantle

قشر مخ.

manubria

جمع لغت زیر.

manubrium

۱- قسمت بالائی استخوان جناغ سینه که به (manubrium sterni) نیز معروف است
 ۲- بزرگ‌ترین زائده استخوان چکشی گوش میانی که تا ندون عضله کشنده گیجگاهی بآن متصل است و به (manubrium mallei) نیز معروف است.

manudynamometer

وسيله‌ای است که برای سنجش نیروی فشار و مسائل دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

manus

دست.

map

نقشه، طرح.

chromosome m. دیاگرامی که محل و جایگیری ژنهای مخصوص را روی يك کروموزم نشان می‌دهد.

fate m. نقشه سرنوشت، طرح يك بلاستولا یا مرحله اولیه دیگری از جنین که نشان دهنده اهمیت پروسپکتیو نواحی معین رشد طبیعی است.

genetic m. نقشه توارثی، طرح کروموزومهای تشکیل دهنده يك کاریوتیپ و ژنهایی که روی آن جای گرفته‌اند.

Mapharsen

نام تجارتي فرآورده‌ای از هیدروکلرور اوکسو فنارسین که بعنوان ضد تریونم بکار میرود.

marantic

تحلیل رونده.

marasmic

تحلیل رونده.

marasmus

ضمف روزافزون، بخصوص در کودکان.

Marezine

نام تجارتي فرآورده‌ای از هیدروکلرور سیکلیزین که آنتی هیستامینیک ضد تهوع بوده و برای جلوگیری از بیماری حرکت که در نتیجه مسافرت با هواپیما و کشتی و غیره عارض می‌شود، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

marfanil

ترکیب سفید رنگ و متبلوری است که بطور موضعی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

margarine

مارگارین، ماده غذائی است که حاوی ۸۰ درصد چربی میباشد و ابتدا از روغن پنبه دانه و روغن سوزا بدست آمده است و پر از ویتامین A است.

margin

لبه، حاشیه، سجاف، مرز.

dentate m. = pectinate line

بواژه (line) مراجعه فرمائید.

gingival m. یا gum m.

سرحد لثه، مرز دور لثه و دندان.

marginal

مرزی، حاشیه‌ای، لبه‌ای.

marginis

حاشیه‌ها، لبه‌ها.

margo = margin

marihuana

ماری‌جوآنا، برگها و جوانه‌های گیاه کانابیس ساتیوا (شاهدانه) که دارای مسمومیت اعتیاد دهنده است و معمولاً بصورت سیگار بوسیله معتادان مصرف می‌شود.

marltonucleus

هسته اول بعد از اینکه یاخته اسپرم بدرون آن رفته باشد.

mark

نشان، علامت، نقطه، لکه، اثر.

mother's m. یا mulberry m.

خال.

strawberry m. علامت توت فرنگی شکل، همانژیوم مادرزادی، برجستگی رگی قرمز یا سیاه رنگی است که از اجتماع رگهای کوچک در زیر پوست درست شده است.

Marplan

نام تجارتي فرآورده ای از ایزوکاربو کسازیدکه ترکیبی است انرژی زا برای بدن و برطرف کننده درد در آثرین صدري.

marrow

مغز استخوان.

spinal m. نخاع شوکی، طناب نخاعي.

marsupialization

کیسه سازی، تبدیل ساختن يك معوطه بسته به يك کیسه باز از طریق شکافتن و دوختن لبه های دیواره آن به لبه های زخم.

marsupia

کیسه ها.

marsupium

کیسه، کیسه بیضه.

masculation

مرد شدگی، رشد و تکامل صفات نرینگی.

masculine

مردانه، مذکر، مربوط به جنس نر.

masculinity

مردانگی، نرینگی، دارای خواص جنس نر.

masculinization

القاء یا ایجاد خواص جنسی ثانویه نر در ماده.

masculinize

تولید شدن خواص جنسی نر در ماده، تولید شدن خواص جنسی مردانه در زن.

masculinoblastoma

تومور تخمدان که سبب ایجاد خواص جنسی مردانه در زن میشود.

masculonucleus = arsenoblast

maser

دستگاهی است که شعاعهای بسیار ظریف و شدید و تقریباً غیر متباعد منوکروماتیک در ناحیه میکروویو با تمام امواج فاز تولید میکنند.

mask

نقاب، پرده، ماسک، پنهان کردن، حائل شدن،

نقاب دار کردن، پوشاندن، در سنجش حدت شنوایی محو کردن یا کم کردن بوکنک نمودن يك صدا از راه ایجاد صدای دیگر با فرکانس متفاوت.

ecchymotic m. نقاب یا ماسک خونمردگی، تغییر رنگ سر و گردن بعلت فشار ناگهانی و شدید در روی نای.

Esmarch's m. نقاب یا ماسک اسمازش، قابی است فلزی که روی آن نوارهای گاز کشیده شده و برای استنشاق اتر و کلروفرم در بیهوشی ها بکار میرود.

Hutchinson's m. نقاب یا ماسک هوجینسون، احساسی است که گویا پوست صورت بوسيله ماسک یا نقابی فشرده میشود و اغلب علامت (**tabes dorsalis**) است، به لغت (**tabes**) مراجعه فرمائید.

luetic m. نقاب یا ماسک زرد، رنگدانه دار، شدن یا پیگمانتاسیون لکه ای زرد متمایل به قهوه ای روی پیشانی شقیقه ها و گونه ها که گاهی در سیفلیس دوره سوم دیده میشود.

Mikulicz's m. نقاب یا ماسک میکولیکز، تورسمی که بوسيله گاز پوشانیده شده و برای پوشاندن بینی و دهان جراح در حین عمل جراحی مورد استفاده قرار میگیرد.

Ombredanne m. نقاب یا ماسک اومبردان، نقابی است برای استعمال اتر بمقادیر زیاد.

m. of pregnancy نقاب یا ماسک حاملگی، پیگمانتاسیون پیشانی، گونه ها و بینی که در حاملگی دیده میشود.

masochism

ماسوخسیم، ماسوشسیم، ماسوکسیم، ۱- اشتقاق لذت جنسی از طریق رنج بردن از درد. ۲- پذیرش انفعالی درد، تحمل درد.

masochist

کسی که دارای انحراف جنسی بطریق لذت بردن از درد است، مبتلا به ماسوخسیم.

mass

۱- جثه، توده، جرم، آنچه از اجتماع ذرات بهم چسبیده تشکیل شده باشد. ۲- آن خاصیت از ماده که به آن حالت جبری میدهد.

جرم اتمی، جرم يك اتم خنثی **atomic m.**

يك نوکلید (nuclide) که معمولاً بعنوان واحدهای جرم اتمی (amu) بیان میشود .

جرم یاخته‌های بدن ، وزن **body cel m.** کلی یاخته‌های بدن که شامل جرم کلی اکسیژن مورد استفاده ، سوخت کربوهیدرات و یاخته‌های مبادله‌کننده انرژی بدن میباشد ، که نسبت کل پتاسیم قابل تبدیل در بدن در نظر گرفته میشود .

جرم کربنات - **ferrous carbonate m.** فرو ، توده نرم خاکستری مایل به سبزی است حاوی ۳۶ تا ۴۱ درصد کربنات آهن که سابقاً برای درمان کلروز (chlorosis) و کمخونی ساده مورد استفاده قرار میگرفت .

Intermediate cell m. = nephrotome lean body m. جثه لافز ، آن قسمت از بدن که شامل تمام مواد مرکب‌اش میباشد بجز چربی ذخیره‌خشی ، در اصل جثه بدون چربی را گویند .

tigroid m's = Nissl bodies به‌لنت (body) مراجعه فرمائید .

Vallet's m. = ferrous carbonate rest m. جرم در حال استراحت ، جرم يك ذره هسته‌ای وقتی که اتم نه در حال دادن و نه در حال گرفتن انرژی باشد .

Stent's m. جرم استنت ، نوعی ماده رزینی پلاستیک که در داخل يك ماده بسیار سخت قرار داده شده این‌ماده در دندانپزشکی برای بستن آوردن اثر ساختمانهای دهانی و در جراحی برای قالبهایی که گرفتار ادر جای خود نگهداری میکنند بکار میرود .

massa = mass

massae

جرمها ، توده‌ها ، جثه‌ها .

massage

ماساژ ، ممت و مال .

auditory m. ماساژ گوش ، مالش و ماساژ پرده صماخ .

cardiac m. ماساژ قلبی ، بهم فشردن معتادوب قلب بوسیله فشاری که بر روی استخوان جناغ وارد می‌آوردند که (closed cardiac m.) نامیده میشود ، یا فشاری که مستقیماً از طریق

باز کردن دیواره قفسه سینه بر روی خود قلب وارد می‌آوردند که (open cardiac m.) نامیده میشود .

electrovibratory m. ماساژی که بوسیله وایبراتور یا ارتعاش‌کننده برقی انجام میشود .

vibratory m. ماساژ ارتعاشی ، مالش و ماساژی که بوسیله دق‌ها یا ضرب‌به‌های خفیف مکرر بتوسط يك چکش مرتعش انجام میشود .

masseur

مرد ممت و مال دهنده ، مرد ماساژ دهنده .

masseuse

زن ممت و مال دهنده . زن ماساژ دهنده .

massotherapy

ماساژ درمانی ، درمان بیماری از طریق ممت و مال دادن .

mastadenitis

التهاب غدد پستانی .

mastalgia

پستان درد .

mastatrophly

آتروفی پستان .

mastectomy

برش جراحی پستان .

radical m. برش و برداشت پستان از ریشه ، قطع پستان همراه با برداشت قسمت وسیعی از عضلات سینه و گره‌های لنفی زیربغل .

mastication

جویدن .

masticatory

۱ - جوشی ، مربوط به جویدن ۲ - جویدنی ، آنچه باید جوید و نباید بلعید .

Mastigophora

ماستیکوفورا ، تحت شاخه تک یاخته‌ایها شامل تمام تک یاخته‌ایها که در فرم تروفوزوئیدشان يك یا چند تازک دارند بیشتر آنها دربی‌مهرگان و مهره داران و انسان انگل واقع میشوند .

mastigote

موجود تک یاخته‌ای حیوانی تازک دار .

mastitis

التهاب پستان .

m. neonatorum التهاب پستان نوزاد ،
حالت غیرطبیعی پستان در نوزاد .
periductal m. التهاب بافتهای اطراف
مجاری غدد پستانی .
plasma cell m. التهاب پستان همراه با
انفیلتراسیون یا نشت یاخته‌های پلازما به استرومای
(stroma) پستان .

masto —
پیشوندی است بمعنی پستان که با کلمات دیگر
ترکیب میشود .

mastocyte
یاخته بافت همبند که دانه های بازوفیلیک
سیتوپلاسمیک با خاصیت رنگ پذیری متنوع
داشته و حاوی هیستامین ، هپارین و در بعضی
گونه‌ها سروتونین میباشد .

mastocytoma
توموری که حاوی یاخته‌های ماستوسیت (لغت فوق)
میباشد .

mastocytosis
کهیر رنگدانه دار ، نوعی درماتوز محدود است
که معمولا در سال اول زندگی بروز کرده و با
یک ، دو یا چند ماکول، زرد تا قرمز قهوه‌ای با
اشکال مختلف خونمائی میکند .

mastodynia = mastalgia
mastography
پرتونگاری از پستان .

mastoid
۱- نوک پستان مانند . ۲- قسمتی از استخوان
گیجگاه که در پشت مای (meatus) گوش قرار
دارد که (pars mastoidea) نامیده میشود
یا بطور اختصاصی نر برجستگی مخروطی شکل
آن استخوان که (mastoid process) نامیده
میشود .

mastoidale
پائین‌ترین نقطه زائده پستانی .

mastoidalgia
درد ناحیه زائده پستانی استخوان گیجگاه .

mastoidea
زائده پستانی استخوان گیجگاه .

mastoidectomy
برداشت و تخلیه فضاهای ماستوئید که در زائده
پستانی استخوان گیجگاهی وجود دارند .

mastoideocentesis
پاراستز یا سوراخ کردن و تخلیه فضاهای
ماستوئید که در زائده پستانی استخوان گیجگاهی
وجود دارند .

mastoiditis
التهاب غار و فضاهای ماستوئید که در زائده
پستانی استخوان گیجگاهی وجود دارند .

mastoidotomy
برش جراحی و باز کردن غار ماستوئید زائده پستانی
استخوان گیجگاهی .

mastology
پستان‌شناسی ، مطالعه و بررسی علمی غدد پستانی .

mastoncus
تومور یا تورم و بادکردگی پستان .

masto-occipital
پستانی - پس‌سری ، مربوط به زائده پستانی
استخوان گیجگاهی و استخوان پس‌سری .

mastopathy
بیماری غدد پستانی .

mastopexy
تثبیت جراحی پستان آویزان .

mastoplasia
هیپربلازی (پرسازی) بافت پستان .

mastoplasty = mammoplasty
mastoptosis
آویزان بودن پستان‌ها .

mastorrhagia
خونریزی از غدد پستانی .

mastoscirrhus
شمع و سفت شدن پستان .

mastosis
استحاله و دژنراسیون بافت پستان ، همراه با
ایجاد ورم‌های گره‌ای دردناک .

mastotic
مربوط به استحاله بافت پستان .

mastotomy
برش جراحی پستان .

masturbation

استمناء ، ایجاد خوشی جنسی از طریق تحریک اعضای جنسی خود .

matching

جوری ، همانندی .

m. of blood جوری خون ، مقایسه خون دهنده مورد نظر با خون گیرنده برای پی بردن به جور بودن گروه خونی آنها .

cross m. جوری متقاطع ، تعیین سازگاری خون یک دهنده و خون گیرنده قبل از انتقال خون .

materia

ماده ، جوهر .

m. medica = pharmacology

material

ماده ، ذات ، جوهر ، جنس .

genetic m. ماده ژنتیک ، آنچه از یک موجود زنده به نسلهای متوالی او منتقل میشود و مسئول صفات و کیفیات آینده گونهها و اختلافات توارثی فردی میباشد .

maternal

مادری .

mating

جفت گیری ، مقاربت .

assortative m. یا **assorted m.**

جفت گیری دو زوج جور ، **assortive m.** یا جفت گیری بین دو فرد که دارای صفات و یا وضع مزاجی مشابه باشند .

random m. جفت گیری اتفاقی ، جفت گیری

بین دو فرد بدون توجه به صفات مشترک و تشابهی بین آنها .

matrices

جمع لغت زیر .

matrix

ماتریکس ، ۱- رحم . ۲- ساختمان زاینده مانند اعضاء و ارگانهائی که مو و ناخن از آنها میرویند .

interterritorial m. ماتریکس درون ناحیه ای ، ناحیه کم رنگ تر در میان ماتریسهای تریتودیال .

nail m. ماتریکس ناخن ، انتهای بستر ناخن .

territorial m. ماتریکس تریتودیال ، ماتریکس بازوفیلیک در اطراف گروه های یاخته های فشرده .

m. unguis انتهای بستر ناخن .

matroclinous

شبهت بیشتر به گونه یا اسپس مادر ، این اصطلاح در مورد هیبرید بکار میرود (هیبرید فرزند والدینی است که از گونه های مختلف باشند) .

matter

ماده ، موضوع ، شیئی ، ماده فیزیکی که دارای فرم و وزنی تابع شرایط معمولی نیروی جاذبه زمین باشد .

maxilla

فک زبرین ، استخوان فک بالائی .

inferior m. فک زیرین .

maxillae

جمع لغت فوق .

maxillary

فکی ، مربوط به فک .

maxillectomy

برش و برداشت فک .

maxillitis

التهاب غده فکی .

maximal

منتها درجه .

maximum

۱- حداکثر . ۲- مرحله اوج یک بیماری یا یک مرحله .

Maxitate

نام تجارتی فرآورده های هکزانیترات مانیتول که داروئی است رنگ گشا .

maze

مسیر پر پیچ و خم متقاطعی است که در آزمونهای هوش و در آموزشهای نمایی حیوانات تجربی بکار میرود .

mazopexy = mastopexy

mazoplasia = mastoplasia

M.B. = Bachelor of Medicine

لیسانسه علوم پزشکی .

M.C.

مخفف جملات زیر است :

Magister chirurgiae دارای درجه

«مستر» در جراحی .

Medical Corps هیئت پزشکی .

Mc

مخفف کلمات زیر است ،

megacurie مگا کوری، واحد رادیواکتیویته

معادل یکمیلیون کوری .

megacycle مگاسیکل ، واحدیست معادل

یکمیلیون سیکل ، مثلاً یکمیلیون سیکل در

ثانیه در مورد امواج الکترومغناطیک .

mc. = millicurie

میلی کوری ، معادل یکهزارم کوری .

μc. = microcurie

میکرو کوری ، معادل یک میلیونم کوری .

mcg. = microgram

میکروگرم ، معادل یکهزارم میلی گرم یا یک

میلیونم گرم .

MCH = mean corpuscular hemoglobin

مقدار متوسط هموگلوبین گلبولی (که مساویست

باهموگلوبین ضربه در ۱۰ بخش بر تعداد گلبولهای

قرمز) .

μc.h. = microcurie hour

MCHC = mean corpuscular hemoglobin concentration

غلظت متوسط هموگلوبین گلبولی (که مساویست

با هموگلوبین ضربه درصد بخش برهما توکریت) .

Mc.p.s. = megacycles per second

مگاسیکل در ثانیه .

M.C.S.P. = Member of the Chartered Society of Physiotherapists

عضو جمعیت رسمی فیزیوتراپیستها .

MCV.

مخفف جملات زیر است :

mean corpuscular volume حجم

متوسط گلبولی (که مساویست با هماتوکریت

ضربه در ۱۰ بخش بر تعداد گلبولهای قرمز) .

mean clinical value ارزش متوسط

کلینیکی (که عبارتست از تعداد بیماری که

بدرمان پاسخ مثبت داده اند بخش بر کل بیماران

که تحت درمان بوده اند) .

M.D. = Doctor of Medicine

دکتر در علم پزشکی .

Md

نشانه شیمیائی عنصر مندلیفیم به واژه

(mendeleevium) مراجعه فرمائید .

M.D.S. = Master of Dental Surgery

دارای درجه «مستر» در جراحی دندان .

meal

خوراک ، غذا .

bismuth m. خوراک بیسموت دار ، غذائی

که دارای مقداری بیسموت میباشد و بمنظور

ماده حاجب در پرتونگاریها مورد استفاده قرار

میکبرد .

opaque m. خوراک حاجب ، غذائی که

حاوی مواد حاجب در برابر اشعه رونتگن

بوده و در کارهای پرتونگاری مجرای معدی -

روده ای مورد استفاده قرار میکبرد .

Oslo m. خوراک اسلو ، غذائی است جهت

دانش آموزان و حاوی یک سوم لیتر شیر تمام

چرب ، نان سیاه با مارگارین و پنیر حاصله

از شهر بز ، نصف پرتقال نصف سیب و یک

هویج خام است .

mean

حد وسط ، میانه ، متوسط ، بی اهمیت .

arithmetical m. معدل حسابی .

geometrical m. معدل هندسی ، آنتی -

لوگاریتم معدل حسابی لوگاریتم یک سری ارزشها .

measles

سرخک ، بیماری عفونی حادی است در کودکان

که بسیار واگیر میباشد و با پشورات یا دانه های

پوستی ژنرالیزه (منتشر در تمام سطح بدن)

مشخص میشود .

black m. سرخک سیاه ، فرم شدیدی از

سرخک است که پشورات آن سیاه رنگ و پتشی وار

(petechial) میباشد .

Herman m. = rubella

hemorrhagic m. = black m.

meatal

مثنائی، مجرای، مربوط به گذرگاه، مربوط به مفا

meatorrhaphy

بنخیه و دوخت و دوز يك مفا (meatus).

meatoscopy

معیانه و مشاهده سوراخهای اورتی (سوراخهای مینزای) بوسیله سیستم اسکوپ.

meatotomy

برش جراحی يك مفا.

meatus

مفا، دهانه، گذرگاه، سوراخ، مجرا.

acoustic m. یا **m. acusticus**

گذرگاه صوتی، مجرای شنوایی، گذرگاهی در گوش، که یکی از سوراخ گوش خارجی بطرف پرده صماخ کشیده شده است و به **(meatus acusticus externus)** معروف است و دیگری برای عبور اعصاب و رگهای خونی گوش داخلی است که **meatus acusticus internus** نام دارد.

m. auditorius یا **auditory m. = acoustic m.**

مثنای بینی، یکی از سه قسمت **m. of nose** حفره بینی که در طرفین تیغه بینی قرار دارند که به مثنای فوقانی، مثنای میانی و مثنای تحتانی معروفند.

m. urinarius یا **urinary m.**

مثنای ادراری، سوراخ یادها نه پیشابراه در سطح بدن که از آنجا ادرار بخارج میریزد.

Mabara

مابارال، نام تجارتي فرآورده ای از مغوبار بیمارستان که دارای اثر ضد تشنج و در ضمن خواب آور است.

mebutamate

مبوتامات، ترکیبی است که برای کاهش دادن فشار خون و بعنوان نوعی آرامش بخش ملایم بکار میرود.

mecamine = mecamlamine

mecamlamine

مکامیلامین، ترکیبی است که برای انسداد عده های خودکار و بعنوان ضد زیادی فشارخون مورد استفاده قرار میگیرد.

mechanicoreceptor

گیرنده مکانیکی، گیرنده ای که بوسیله تحریکات مکانیکی تحریک میشود مانند گیرنده های صوتی و لمسی و اثرات انقباضی عضلانی.

mechanics

مکانیک، دانش مربوط به حرکات مواد بدنی. بکار بستن علم مکانیک در شناخت پدیده های زیستی، زیست شناسی مکانیکی.

مکانیک بدنی، کاربری کینزیولوژی **body m. (kinesiology)** در استفاده از بدن در فعالیتهای روزانه و برای جلوگیری و تصحیح اشکالات مربوط به وضعیت بدن.

جنین شناسی تجربی. **developmental m.**

mechanocyte = fibroblast

mechanology

دانش مکانیک یا دانش مربوط به ماشینها.

mechanoreceptor

گیرنده مکانیکی، انتهای عصبی که با محرکهای مکانیکی تحریک شود، مثل تغییراتی که در کشش یا فشار ایجاد میشود.

mechanotherapy

کاربری وسائل مکانیکی در درمان بیماری یا عواقب بیماری بخصوص در تمرینها و ورزشهای درمانی.

mechanotherapy

ایجاد گرما از طریق ماساژ و مالش، ورزش و غیره بمنظورهای درمانی.

mechlorethamine

ترکیبی است که بعنوان متوقف کننده نوسازی بکار میرود.

Mecholyl

نام تجارتي فرآورده های متاکولین.

meclizine

ترکیبی است که بعنوان داروی ضد تهوع مورد استفاده قرار میگیرد .

meconate

مکونات ، ملح اسید مکنونیک .

meconism

مسمومیت از تریاک .

meconium

ماموزه ، مکنونیوم ، ماده سبز تیره و موسینی است که در روده جنین نزدیک به زایمان وجود دارد .

media

محیطها .

media = middle

میان ، وسط .

medial

میانی ، وسطی .

medialecthal

دارای مقدار معتدلی زرده .

medialis

میانی ، وسطی .

median

میانی ، وسطی .

medianus = median**mediastinitis**

التهاب میان سینه .

mediastinogram

نگاره جاصله از پرتونگاری میان سینه .

mediastinography

پرتونگاری از ساختمانهای میان سینه .

mediastinopericarditis

التهاب میان سینه و برون شامه دل یا پریکارد .

mediastinoscopy

معاینه و مشاهده درون میان سینه با آندوسکوپ (درون بین) .

mediastinotomy

برش جراحی میان سینه .

mediastina

جمع لفت زیر ،

mediastinal

میان سینه ای .

mediastinum

۱- تیغه میانی . ۲- میان سینه ، توده ای بافت و عضو که میان جناغ سینه و ستون مهره ها قرار دارند و معمولاً فرض میشود که به سه قسمت تقسیم شده اند . قدامی، میانی و خلفی یا جاوئی، میانی و عقبی .

قسمتی از دیواره بین دو بیضه که **m. testis** در قسمت خلفی آن قرار گرفته و با آلجوژینه یکی میشود .

mediate

غیرمستقیم ، با واسطه .

medical

پزشکی .

medicament

ماده دارویی ، دارو .

medicated

آغشته به دارو ، دارای دارو .

medication

۱- تجویز دارو ، مداوا . ۲- دارو .

درمان از طریق کاربری درونی **dialytic m.** آبهای معدنی ساختگی بصورت محلول نمکهای رقیق شده آبکی .

کاربری داروها از طریق کاتافورز **ionic m.** بطوریکه یونهای دارو از یک قطب باطری وارد بدن شده و بطرف قطب دیگر میروند .

medicinal

پزشکی ، بهداشتی ، دارای خواص شفا بخشی .

medicine

۱- دارو یا درمان . ۲- پزشکی .

پزشکی هوانوردان ، رشته ای **aviation m.** از پزشکی که مربوط به مسائل فیزیولوژی دارویی ، روانشناسی و اپیدمیولوژی در هوانوردان است .

پزشکی کلینیکی ، پزشکی **clinical m.** بالینی، مطالعه بالینی بیماریها، مطالعه بیماری درکنار تخت بیمار .

پزشکی تجربی، مطالعه **experimental m.** علمی درمان بیماریها در روی حیوانات آزمایشگاهی .

forensic m. پزشکی قانونی .

Internal m. پزشکی داخلی ، طب داخلی ، درمان بیماریها و اختلالات مربوط به اعضای داخلی بدن .

ionic m. پزشکی یونی ، درمان بیماریها از طریق وسایل الکتروشمیائی از قبیل کاتافورز یونتوفورز و غیره که بوسیله جریان برق یونهای دارویی را وارد بدن میکنند .

legal m. پزشکی قانونی .

oral m. پزشکی دهان ، مطالعه و درمان بیماریهای دهان .

patent m. داروی ثبت شده یا اختصاصی .

physical m. = physiatrics

preclinical m. پزشکی غیربالینی، مسائلی که در پزشکی قبل از اینکه دانشجو عملاً بیماریها را در نزد بیماران مشاهده کند به او یاد داده میشود .

preventive m. پزشکی پیشگیری ، طب پیشگیری ، دانش ممانعت از بروز و ظهور بیماریها .

proprietary m. داروی اختصاصی، دارویی که فرمول آن در انحصار سازنده است و فقط با نام تجاری در معرض فروش و استفاده قرار میگیرد.

psychosomatic m. روانپزشکی، مطالعه مناسبات مشترک بین حالات بدنی و مراحل روانی، بررسی مناسبات مشترک بین تن و جان .

socialized m. پزشکی ملی و همگانی ، برطرف کردن نیازهای پزشکی و بهداشتی مردم بوسیله دولت .

space m. پزشکی فضائی ، شاخه‌ای از پزشکی هوانوردان است که به بیماریهایی که در فضا عارض بشر میگردد مربوط است .

state m. ۱- آن قسمت از علم طب که به بهداشت عمومی و بهداشتی مربوط است . ۲- پزشکی ملی و همگانی ، اجرای امور پزشکی مردم بوسیله دولت .

tropical m. پزشکی مخصوص بیماریهای مناطق گرمسیری و استوایی .

veterinary m. طب حیوانی، دامپزشکی، دانش تشخیص و درمان بیماریهای حیوانات .

medicolegal

مربوط به پزشکی قانونی .

medicus = physician

medionecrosis

وجود ضایعات کانونی در بافت ارتجاعی و ماهیچه صاف لایه میانی آئورت یا شاخه‌های بزرگ آن .

mediopontine

مربوط به مرکز پل دماغی (pons) .

mediotarsal

مربوط به مرکز استخوان‌های پاشنه پا .

medium-

۱- محیط بدن . ۲- وسیله، عاملی است که بوسیله آن چیزی کامل میشود یا کاری انجام میگردد . ۳- محیط کشت، ماده‌ای که محیط غذائی مناسبی برای رشد میکربها است .

clearing m. محیط شفاف کننده ، ماده‌ای است که برای شفاف کردن نمونه‌های هیستولوژیک (بافت شناسی) مورد استفاده قرار میگیرد .

contrast m. محیط حاجب ، ماده حاجب که در پرتونگاری از ساختمانهای بدنی برای آسان کردن رؤیت بکار میرود .

culture m. محیط کشت، ماده‌ای که بمنظور حمایت از رشد میکربها یا یاخته‌های دیگر مورد استفاده قرار میگیرد .

dioptric media محیطهای شفاف، بافتها و مایعات شفافی که در چشم قرار دارند و اشعه نورانی از میان آنها عبور کرده و در آنجا انکسار حاصل نموده در کانونی واقع در شبکیه جمع میشوند .

disperse m. یا dispersion m. محیط تفرق، مرحله متداومی از یک سیستم کلوئید ، محیطی که در آن یک ماده کلوئیدی متفرق است ، و با حلال یک محلول حقیقی قابل تطبیق میباشد .

nutrient m. محیط غذائی محیط کشت که بآن مواد غذائی اضافه کرده باشند .

refracting media محیطهای شفاف، بافتها و مایعات شفافی که در چشم قرار دارند و اشعه نورانی از میان آنها عبور کرده و در آنجا انکسار حاصل نموده در کانونی واقع در شبکیه جمع میشوند .

medius

میانی، واقع شده در میان .

Medomin

نام تجارتي فرآورده‌ای از هپتاربیتال که نوعی باربیتورات کوتاه اثر تا متوسط اثر است .

Medrol

نام تجارتي فرآورده‌ای از متیل پردنیزولون که دارای اثر ضد التهابی است.

medroxyprogesterone

ترکیبی است که بعنوان عامل پیش‌حاملگی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

medulla

میان، مغز (استخوان)، که در مورد مغز استخوان (**medulla ossium**) گفته میشود در مورد نخاع شوکی (**medulla spinalis**) و در مورد قسمت میانی اعضائی مثل غده فوق کلیوی و کلیه (**medulla renis**) گفته میشود.

مغزغده فوق کلیوی، توده پر **adrenal m.** رگی از بافت رنگ پذیرنده بوسیله املاح کروم که مرکز یک غده فوق کلیوی را تشکیل میدهد.

مغز کلیه، مجموع هر مهای کلیه. **m. nephrica**
پیازمغز تیره، مغز حرام ، **m. oblongata**
بصل النخاع، قسمتی از مغز پسین که ما بین پل از بالا و طناب نخاعی از پائین قرار دارد.

مغز استخوان.
طناب نخاعی ، نخاع شوکی ، **m. spinalis**
مغز حرام .

medullary

میانی، مغزی.

medullisplnal

مربوط به مغز تیره ، نخاعی.

medullitis

میلیت ، ۱- (**myellitis**) . ۲- استئومیلیت ، التهاب موضعی چرکی استخوان و مغز استخوان.

medullization

بزرگ شدن غیر عادی فضاها و واقع در مغز استخوان در استخوان اسفنجی.

meduloadrenal

مربوط به قسمت مرکزی غده فوق کلیوی .

medulloblast

مدولوبلاست ، یاخته غیر متمایز لوله عصبی که

ممکن است بیک نوروبلاست که بعداً یاخته عصبی اصلی یا نورون را بوجود می‌آورد تبدیل شود یا بیک یاخته ای تلیال جنینی که در داخل سیستم عصبی قرار گرفته و اسپونژیوبلاست نامیده میشود تبدیل گردد .

medulloblastoma

تومور مغزی متشکل از مدولوبلاستها .

medulloepithelioma

توموری از جنس اپیتلیوم شبکهای اولیه و نورو اپیتلیوم (**neuroepithelium**) .

mega-

پیشوندی است بمعنی بزرگ که در نامگذاری واحدهای وزن بشانه مقادیر یک مهلیون بکار میرود .

megabacterium

باکتری بامیکروب بزرگ .

megabladder

انبساط و گشادگی زیاد دائمی مثانه.

megacaryocyte = megakaryocyte**megacecum**

بزرگ شدگی روده کور.

megacephaly = megalcephaly**megacoccus**

کوکسی بزرگ، میکروب کروی بزرگ.

megacolon

گشادگی و انبساط مفرط قولون ، انبساط شدید روده بزرگ.

انبساط اکتسابی روده بزرگ، **acquired m.** انبساط و گشاد شدن قولون بملت نامعلوم که در شخص بالغ دیده میشود.

انبساط غیر عقده‌ای روده **aganglionic m.** بزرگ، حالتی است مادرزادی که با انبساط زیاد قولون در نزدیکی یک قطعه باریک که در آن یاخته‌های شبکه گانگلیون مربوط به پوشش عضلانی روده دیده نمیشوند ، مشخص میشود .

انبساط قولون بطور مادر **congenital m.** زادی ، انبساط زیاد روده بزرگ در نزدیکی ناحیه‌ای که فاقد عقده‌های خودکار هستند.

megacoly = megacolon

megacurie
مگا کوری، واحد رادیوآکتیویته معادل بایسک میلیون کوری .

megadont
دارای دندانهای بسیار بزرگ .

megadyne
یکمیلیون دین.

megaesophagus
انبساط و گشادگی و هیپرتروفی عضلانی قسمت اعظم مری در بالای يك قطعه دور از مرکز و منقبض شده که اغلب آتروفیه نیز میباشد.

megakaryoblast
هریاخته از سری ترومبوسیتها که دارای ساختمان کروماتینی ظریف در هسته خود باشد.

megakaryocyte
مگا کارپوسیت ، هر یاخته هسته‌دار از سری ترومبوسیتها که در آن هستکها قابل تشخیص نیستند .

megakaryocytosis
وجود مگا کارپوسیتها در خون.

megakaryophthisis
کمبود و نارسائی مگا کارپوسیتها در مغز استخوان.

megal(o)
پیشوندی است بمعنی «بزرگ» و «بزرگ‌شدگی غیرعادی» که بکلمات دیگر می‌چسبد.

megalencephaly = macrencephaly
پر زرده ، دارای مقدار زیادی زرده.

megalgia
درد شدید.

megaloblast
مگالوبلاست، نامی است که به اشکال اولیه سری گوچه‌های قرمز داده شده است.

megalocardia
بزرگ قلبی، بزرگ شدن قلب.

megalocephaly
بزرگ سری، بزرگ شدن غیرطبیعی ابعاد سر.

megalocephalic
مربوط به بزرگی غیرعادی سر.

megalochelria
بزرگ دستی، بزرگ شدن غیرعادی دستها.

megalocornea
بزرگ قرنیهای ، بزرگ شدن غیرعادی قرنی چشم.

megalocyte
مگالوسیت، گوچه قرمزسار بزرگ.

megalodactyly
بزرگ انگشتی، بزرگی بیش از اندازه انگشتهای دست یا پا.

megalodactylous
مربوط به بزرگ انگشتی.

megalodontia
بزرگ دندانی، بزرگی غیرعادی دندان.

megaloenteron
بزرگ روده‌ای، بزرگ شدن روده.

megaloesophagus = megaesophagus
megalogastric
بزرگ شدن معده.

megaloglossia = macroglossia
megalohepatia
بزرگ کبدی، بزرگ شدن کبد.

megalokaryoblast = megakaryoblast
megalokaryocyte = megakaryocyte
megalomania
جنون خود بزرگ پنداری ، حالتی است روانی که با دلخوشی بی‌اساس و فریب اهمیت دادن بخود و ادعای ثروت و قدرت مشخص میشود و بیمار در بیان و رفتار خود مدعی و مقلد صاحبان قدرت و ثروت میباشد .

megalomella
بزرگی غیرعادی دست و پا .

megalonychosis
هیپرتروفی ناخنها و ماتریسهای آنها ، پرمازی ناخنها و بافتهای سازنده و زاینده آنها .

megalopenis
بزرگ بودن خارج از اندازه آلت تناسلی مرد.

megalopthalmos = buphthalmos
megalopodia
بزرگ پائی ، بزرگ بودن غیرعادی پاها .

megalopsia = macropsia**megaloscope**

آینه یا عدسی بزرگ کننده .

megalosplenla

بزرگ طحالی ، بزرگی خارج از اندازه طحال .

megalosyndactily

بزرگی و بهم چسبیدگی انگشتان .

megaloureter

بزرگ بودن میرنای ، بزرگی حالب .

-megaly

پسوفدی است بمعنی «بزرگی» که بکلمات دیگر میچسبد .

megarectum

بزرگی راست روده .

megaseme

کسی که ضریب کاسه چشمی او بیش از ۸۹ باشد (ضریب کاسه چشمی یعنی بلندی دهانه کاسه چشم بخش بر پهنای آن ضربدر صد) .

megavolt

یکمیلیون ولت .

Meglmide

نام تجارتي فرآورده ای از بمگرید که دارویی است محرك دستگاه تنفسی و در درمان مسمومیت با باربیتوراتها بعنوان آنتاگونست بکار میرود .

megohm

مگ اوهم . یکمیلیون اهم .

megophthalmos = buphthalmos**megrin = migraine****melbomianitis**

التهاب غدد میبومیوس که در بین تارس و ملتحمه چشم قرار دارند .

melogenic

مولد تقسیم میوز .

meiosis

میوز ، روش خاص تقسیم یاخته که در مراحل رشد یاخته های جنسی اتفاق میافتد ، در این تقسیم هرسته دخترنیمی از تعداد کروموزومهای تپیکال یاخته های سوماتیک گونه را دریافت میدارد .

melotic

میوزی ، مربوط به میوز .

mel

عسل .

melalgia

دردهای عصبی در دست و پا .

melan(o)-

پیشوندی است بمعنی «سیاه» که با کلمات دیگر ترکیب میشود .

melancholia

مالیخولیا ، حالتی است روانی که با غمگینی و حزن شدید بیمار مشخص میشود .

acute m. مالیخولیای حاد ، مالیخولیای سخت که با فقدان اشتها ، لاغری ، بی خوابی و پائیس بودن حرارت بدن مشخص میشود .**affective m.** مالیخولیای تأثیری ، مالیخولیائی که با مرحله دپرسیو سیکوزمانیاک - دپرسیو مطابق است .**agitated m.** یا **m. agitata**

مالیخولیای تحریکی ، مالیخولیائی که با حرکات دائمی و نشانه های آمادگی برای تهییج شدید همراه است .

m. attonita = stuporous m.

مالیخولیای هذیانی ، مالیخولیا همراه با اختلالات حسی و توهم .

m. hypochondriaca مالیخولیای نگرانی از بیماری ، حالتی است که بیمار نسبت به سلامتی خود مشکوک میشود و تقلید نشانه های یک بیماری را میکند .**involution m.** مالیخولیای قهقرائی ،

مالیخولیائی که در سنین پیری و موقیقه قوای جسمی تحلیل میروند دیده میشود .

recurrent m. مالیخولیای راجعه ،

مالیخولیای برگشتی . مالیخولیائی که در فواصل کم و بیش منظم بروز میکند .

m. simplex مالیخولیای ساده ، شکل ملایم

مالیخولیا بدون هذیان یا هیجانان شدید .

stuporous m. مالیخولیای گیجی ، شکلی از مالیخولیا که در آن بیمار بی حرکت و ساکت و بهت زده میباشد ، چشمانش خیره بوده و نسبت

به صداها بی تفاوت است و گاهی دچار توهمات میشود .

melanodema = anthracosis

melanephidrosis

تقریق سیاه رنگه ، سیاه بودن عرق بدن .

melangeur

ملائزر ، اسبابی است که برای کشیدن و رقیق کردن نمونه های خون برای آزمایش مورد استفاده قرار میگیرد .

melaniferous

ملانین دار .

melanin

ملانین ، رنگدانه ای که معمولاً در پوست ، غدد فوق کلیوی ، مو و مشیمه چشم وجود دارد و در حالت رنگه این قسمتها دخالت دارد .

melanism

تجمع مقدار زیادی ملانین در پوست .

melanoameloblastoma

تومور مخرب مهاجم موضعی در فك با رنگ سیاه مایل به آبی بعلت وجود دانه های ملانین .

melanoblast

ملانوبلاست ، یاخته ای که از سنج عصبی منشاء گرفته و بعداً بصورت ملانوفور درمیآید .

melanoblastoma

توموری که از ملانوبلاستها درست شده باشد .

melanocarcinoma = melanoma

melanocyte

ملانوسیت ، یاخته ای از اپیدرم است که ملانین میسازد .

melanoderma

زیادی مقدار ملانین پوست .

melanodermatitis

التهاب پوست همراه با تجمع ملانین در آن .

melanogen

نوعی ماده اولیه رنگ ساز که خود بیرنگ است و قابل تبدیل به ملانین میباشد و ممکن است در بعضی از بیماریها در ادرار دیده شود .

melanogenesis

ملانین سازی .

melanoglossia

بوازه (black tongue) زیرلفت (tongue) مرآجه فرمآید .

melanoid

شبهه ملانوز ، یا شبهه ملانین .

melanoldin

نوعی ملانین که از آلومینها بدست میآید .

melanoleukoderma

ظاهر لکه لکه و موجی و خال خال در پوست . حالتی است که در آن پوست گردن m. colli و نواحی مجاور آن ظاهری لکه لکه یا خالدار پیدا میکند این حالت از تظاهرات نادر سیفیلیس است .

melanoma

ملانوم ، تومور بدخیمی است که با پیگمانتاسیون سیاه رنگ مشخص میشود .

melanomatosis

تشکیل شدن تومورهای سیاه (ملانوم) در سراسر بدن .

melanonychia

سیاه ناخن ، سیاه شدن ناخنها .

melanopathy

پیگمانتاسیون (رنگدانه دار شدن) شدید پوست .

melanophore

یاخته رنگدانه ای محتوی ملانین .

melanoplakia

لکه های رنگدانه ای در روی مخاط دهان .

melanosarcoma = melanoma

melanosis

ملانوز ، حالتی است که با تجمع رنگدانه های سیاه در اعضای بدن مثل پوست مشخص میشود . تغییر رنگ مخاط قولون برنگ m. coli سیاه مایل بقهوه ای بعلت تجمع رنگدانه ملانین مانند در یاخته های تک هسته ای بیگانه خوار .

melanotic

ملانوزی ، مربوط به ملانوز .

melanotrichia

هیپرپیگمانتاسیون غیر طبیعی مو .

melanuria

خروج ادرار سیاه رنگ .

melasma

پیگمانتاسیون سیاه رنگ پوست .

m. addisonii = Addison disease

بوازه (disease) مراجعه فرمائید.

m. gravidarum بدرنگی پوست در زمان حاملگی .

melatonin

ترکیبی است که در جسم صنوبری یافت میشود و ساختمان ملکولی آن مشابه ساختمان ملکولی سروتونین است .

Meleda disease

هیپرکراتوز ارثی کف دست و کف پا .

melena

سیاه بودن مدفوع بعلمت وجود رنگدانه‌های خون در آن .

melenemesis

استفراغ مواد سیاه رنگ .

meletin = quercetin**melloidosis**

نوعی بیماری مسموم‌ای شکل در چونندگان است که قابل انتقال بانسان بوده و عامل مولده آن مالکومیسس پزودومالی می باشد .

mellitagra

اگزمای کندوئی شکل، اگزمایی که در آن پوست بشکل کندوی زنبور عسل پوسته پوسته پیدا میکند .

melltemia

وجود قند زیادی در خون .

mellitococcosis = brucellosis**melltoptyalism**

ترشح بزاق گلوکز دار .

mellturia

وجود قند در ادرار که نشانه مرض قند است .

Mellaril

نام تجارتنی فرآورده‌های هیدوکلوروتیوریدازین .

melodidymus

شخصی که دارای دست و پای اضافی باشد .

melomelus

ناقص الخلقه‌ای که دارای دست و پای اضافی باشد .

meloplasty

۱- جراحی ترمیمی (پلاستیک) گونه .

۲- جراحی پلاستیک دست و پا .

melorheostosis

شکلی از تصلب استخوان همراه با خطوطی که در طول استخوانهای دراز بچشم میخورند .

melotia

جابجا شدگی مادرزادی مجرای گوش که مثلاً بطرف گونه تغییر مکان داده باشد .

membra

دستها ، پاها ، اعضاء .

membrana = membrane**membranae**

پرده‌ها ، غشاءها .

membrane

غشاء ، پرده ، لایه نازکی از بافت که رویه‌ای را میپوشاند یا عضوی را تقسیم میکند ؛

abdominal m. = peritoneum**accidental m. = false m.****alveolodental m. = periodontium**

غشاء حیوانی، يك حجاب نازك
غشائی (مثل مثانه) که بمنوان دیالیزر مورد استفاده قرار میگیرد .

aponeurotic m. = aponeurosis**arachnoid m. = arachnoid**

پرده آشرسون ، پوشش
کازئین که گلبولهای شیر را در بر می گیرد .

asphyxial m.

غشاءخفگی، پرده یکنواخت
اٲوزین دوستی که کف مجاری حبابچه‌ای و حبابچه‌های ریه را آستر می‌کند این حالت مکرراً در امتحان جسد نوزادان نارس دیده میشود .

Baer's m.

غشاء بائر ، مثانه خوک آغشته
به کروم که برای پوشاندن رویه استخوانهای بریده شده مورد استفاده قرار میگیرد .

basement m.

غشاء زیرین لایه ظریفی که
در زیر اپی‌تلیوم واقع شده است .

basilar m.

غشاء قاعده‌ای ، مرز تحتانی
فضای نردبانی میانی گوش .

birth m's

پرده‌های جنین ،
آمنیون (amnion) وجفت (placenta) .

Bowman's m. پرده بومن ، غشاء زیرین ، اپیتلیوم قرنيه .

Bruch's m. پرده بروك ، لایه داخلی پوشش مشیمه چشم .

cell m. غشاء یاخته ، پرده سلول ، پروتوپلاسم غلیظی که کپسول دربرگیرنده یاخته را تشکیل میدهد .

chromatic m. غشاء کروماتینی ، لایه ممتدی از ماده کروماتین که در روی سطح داخلی پرده هسته قرار دارد .

Corti's m. غشاء کورتی ، پرده ای که روی عضو کورتی (در گوش داخلی) قرار دارد .

croupous m. غشاء خنثاقی ، پرده کاذب خنثاق حقیقی ، غشاء دیفتری .

Debove's m. غشاء دبوو ، لایه ظریفی است بین اپیتلیوم و پوشش خاص نایژه ای ، رگی ورودی .

dentinoenamel m. پرده عاجی-مینائی ، پرده ظریف ممتدی که از زیر آملوبلاستها کشیده شده و به پرده قاعده ای که آنها را ازعاج جدا میکند متصل میشود این حالت دردندان درحال رشد دیده میشود .

Descemet's m. پرده دسمه ای ، غشاء مفروش کننده سطح عقبی قرنيه .

diphtheritic m. پرده دیفتری ، غشاء کاذب ویزای است که روی ضایعات دیفتری را درحلق میپوشاند و از مشخصات دیفتری است .

drum m. = tympanic m.

elastic m. غشاء ارتجاعی ، پرده ای که بیشتر آن از رشته ها یا الیاف ارتجاعی درست شده باشد .

endoneural m. = neurilemma

false m. غشاء کاذب ، پرده کاذب ، تراوش غشائی شکل ، مثل غشاء دیفتری .

fenestrated m. غشاء روزنه دار ، پرده سوراخ دار ، یکی از صفحات ارتجاعی سوراخدار پوشش میانی و پوشش درونی سرخرگها .

fetal m. پرده های جنینی ، پرده های جنین را محافظت کرده و تغذیه و تنفس و دفع آنها تأمین میکنند این پرده ها عبارتند از کیسه

زرده (کیسه نافی) ، آلانتوئید ، آمنیون ، کوریون ، دسموآ وجفت (پلاستا) .

germinal m. = blastoderm

پرده یکسواخت ، پرده ای که ویلوزیته های جفت رامیپوشاند .

Huxley's m. غشاء هاگسلی ، پرده سلولی غلاف ریشه و نزدیک انتهائی مو .

hyaline m. غشاء هیالین ، ۱- پرده ای است بین غلاف خارجی ریشه مو و لایه لینی داخلی فولیکول مو . ۲- غشاء زیرین ، لایه ظریفی که در زیر اپیتلیوم واقع شده است . ۳- پرده یکسواخت ائوزین دوستی که کف مجاری حبابچه ای و حبابچه های ریوی را مفروش کرده و بکرات درامتحان جسد نوزادان نارس دیده میشود .

hymenal m. = hymen

غشاء لامی - زبانی ، لایه الیافی که سطح زیرین زبان را باستخوان لامی متصل میکند .

impermeable m. غشاء نفوذناپذیر ، پرده ای که هیچ ماده ای نمیتواند ازخلال آن عبور کند .

Jackson's m. پرده ژاکسون ، پرده ایست که در اثر چسبندگی بوجود آمده و اغلب روده کور را میپوشاند و سبب انسداد روده میشود .

Jacob's m. پرده ژاکوب ، لایه متشکل از یاخته های میله ای و مخروطی در شبکیه .

keratogenous m. = matrix unguis

انتهای بستر ناخن .

Krause's m. غشاء کروز ، پرده ای که تصور میشود دیسکهای ماده سارکوک (sarcous matter) را در عضله از هم مجزا میکند .

limiting m. غشاء محدودکننده ، پرده ای که حد و مرز بعضی از بافتها یا ساختمانهای بدنی را مشخص میکند .

medullary m. = endosteum

مخاط ، غشاء موکوسی ، پرده مخاطی ، پرده ای که از اپیتلیوم پوشیده شده است و کف مجاری و حفره های را که با خارج بدن ارتباط پیدا میکنند مفروش میکند .

Nasmyth's m. پرده ناسمیت ، پرده‌ای که مینای دندان سالم (کرم نخورده) را پوشانیده است .

nictitating m. پرده چشمک زنی ، چین پوستی شفاف که پلك سوم نامیده میشود و در حیوانات مختلف وجود دارد .

nuclear m. پرده هسته‌ای ، لایه خارجی نوکلئوپلاسم دریاخته .

olfactory m. غشاء بویائی، قسمت بویائی مخاط کف حفره بینی .

oronasal m. غشاء دهانی - بینی ، صفحه نازک ایی تلیومی است که حفرات بینی را از محوطه دهانی درجنین مجزا میکند .

ovular m. = vitelline m.

peridental m. یا periodontal m. = periodontium

permeable m. غشاء نفوذپذیر ، پرده تراوا ، غشائی که مواد مختلف میتوانند از خلال آن بگذرند .

placental m. پرده جفت ، پرده نیمه تراوائی است که جنین را درجفت از خون مادر مجزا میکند .

plasma m. غشاء پلازما ، پرده‌ایکه یاخته را احاطه کرده است .

pulmonary hyaline m. غشاء هیالین ریوی، پرده یکنواخت انوزین دوستی که کف مجاری حیاپچه‌ای و حیاپچه‌های ریوی رامفروش کرده و بکرات در امتحان جسد نوزادان نارس مشاهده میشود .

Reissner's m. غشاء رسنر ، پرده نازکی است بین مجرای حلزونی و نردبان دهلیزی گوش .

Ruysch's m. یا ruyschian m. پرده رایش، لایه مشیمه‌ای - مویرگی چشم .

Scarpa's m. پرده اسکارپا ، پرده‌ایکه درپچه گرد بین گوش میانی و گوش درونی را مسدود کرده است

schneiderian m. پرده شنایدر ، غشاء مخاطی بینی .

semipermeable m. غشاء نیمه تراوا ، غشائی که بعضی از مواد میتوانند از خلال آن بگذرند .

serous m. غشاء سروزی ، آستر حفره‌هائی که باخارج بدن ارتباطی ندارد .

Shrapnell's m. پرده شراپنل ، قسمت فوقانی و نازک پرده صماخ .

strlated m. پرده راه راه ، منطقه شفاف ، قشر ترشحي بدون سلولی و شفافى که تخمک را احاطه کرده است .

subepithelial m. = basement m.

synaptic m. پرده سیناپسی ، لایه‌ای که نوروپلاسم (neuroplasm) يك آکسون را از نوروپلاسم بدنه یاخته عصبی که با آن سیناپس تشکیل میدهد جدا میکند .

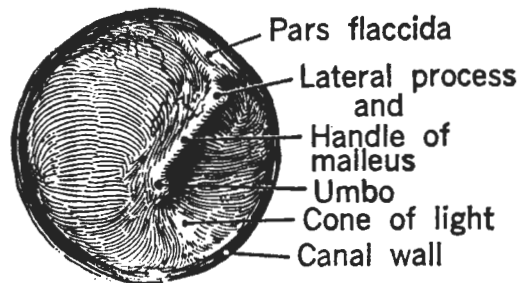
synovial m. غشاء سینوئال ، بافت همبند ركداری است که کپسول مفصلی ، مفاصل متحرك ، کيسه زلالی و غلافهای تاندون را مفروش میکند .

tectorial m. = Corti's m.

tendinous m. = aponeurosis

Tenon's m. پرده تنون ، بافتهای همبندی که کپسول احاطه کننده قسمت عقبی کره چشم را تشکیل میدهند و از جلوتا چین ملتحمه‌ای کشیده شده و با نیام عضلانی چشم امتداد مییابد .

tympanic m. پرده صماخ ، پرده‌ای که در انتهای داخلی مجرای خارجی گوش قرار دارد و این مجرا را از گوش میانی جدا میکند (شکل زیر) .



undulating m. پرده موج ، پرده پرتو-پلاسمی که مانند بال ماهی درطول بدن یمضی از تک یاخته ایها کشیده شده است .

vernix m. پرده لعابی ، بمعنی شماره ۳ و اژه غشاء هیالین (hyaline m.) مراجعه فرمائید .

virginal m. = hymen

vitelline m. پرده زرده ، پوشش خارجی
تخمک .

vitreous m. پرده شفاف ، ۱- غشاء مفروش
کننده سطح عقبی قرنیه ۲- پرده ای بین غلاف
خارجی ریشه مو ولایه لپنی داخلی فولیکول مو.

yolk m. = vitelline m.

membranous

پرده ای، غشائی.

membraniform

پرده ای شکل، غشاء مانند.

membranocartilaginous

غشائی - غضروفی .

membranoid

پرده ای شکل، غشاء مانند.

membrum

دست یا پا یا یک عضو بدن.

m. muliebre = clitoris

m. virile = penis

menacme

دوران عادت ماهانه زن

menadiol

منادیول، نوعی آنالوک ویتامین K .

m. sodium diphosphate دیفسفات سدیم
منادیول ، ترکیبی است که برای تشویق ایجاد
پروترومبین مصرف میشود.

menadione

ترکیبی است که بعنوان ویتامین پروترومبین
سازمورد استفاده قرار میگیرد.

menaphthene = menadione

menaphthone = menadione

menarche

شروع عادت ماهانه .

menarchial

رگلی، مربوط به عادت ماهانه.

mendelevium

مندلیفیم، عنصر شیمیائی شماره اتمی ۱۰۱ و وزن
اتمی ۲۵۶ که نهمین عنصر ترانس اورانیوم
کشف شده میباشد و نشانه اختصاری آن Md است.

Menformon

نام تجارتي فرآورده ای از استرون که استروئیدی
است استروژنیک.

mening(o) =

پیشوندی است بمعنی مننژها (پرده های مغز)
که بکلمات دیگر میچسبد.

meningeal

مننژی، مربوط به پرده های مغز.

meningeorrhaphy

بخیه پرده های مغز.

meninges

این واژه جمع واژه (meninx) است و بمعنای
پرده های مغز میباشد که حاوی سه پرده است که
مغز و نخاع شوکی را میپوشانند این سه پرده
عبارتند از سخت شامه، عنكبوتیه و نرم شامه.

meningioma

مننژیوم، تومور پرده های مغز.

angioblastic m. = angioblastoma

meningism = meningismus

meningismus

حالتی است شبیه مننژیت ولی غیر عفونی، مننژیسم.

meningitic

مننژیتی، مربوط به التهاب پرده های مغز.

meningitides

مننژیت ها .

meningitis

مننژیت، التهاب پرده های مغز همراه با نشانه های
حسی و حرکتی.

basal m. مننژیت قاعده ای، التهاب پرده های
مننژ قاعده مغز .

cerebral m. مننژیت مغزی ، التهاب
پرده های مغز، التهاب پاشام مغز.

cerebrospinal m. مننژیت مغزی نخاعی،
التهاب پرده های مغز و نخاع .

epidemic cerebrospinal m. مننژیت
مغزی - نخاعی همه گیر، بیماری عفونی حادی
است که بخصوص کودکان را مورد حمله قرار
میدهد این بیماری بوسیله میکرب مننگوکوک
ایجاد میشود.

m. ossificans مننژیت استخوانی، استخوان
شدن پرده های مغز.

septicemic m. مننژیت سپتی سمی، التهاب
پرده های مغز بعلمت مسمومیت میکروبی خون.

serous m. مننژیت التهاب مز که همراه با ترشح مایع سروزی بدون شکمچه‌های مغزی است.

spinal m. مننژیت نخاعی، التهاب پرده‌های نخاع شوکی.

tubercular m. مننژیت سل، هیدروسفالی حاد که در اثر بیماری سل در کودکان تولید میشود و از نشانه‌های آن برآمدگی ملاحظ در اثر فشار داخل جمجمه میباشد.

meningocele

فتق پرده‌های مغز، بیرون زدن پرده‌های مغز از یک محل ناقص در جمجمه یا ستون فقرات، مننگوسل.

meningocerebritis

التهاب مخ و پرده‌های مغز.

meningococemia

مننگوکوکسمی، وجود مننگوکوکسی در خون که ایجاد بیماری حاد ناگهانی و پرسروصدا و یا اختلال موزیانه و بی سروصدا میکند که ماه‌ها یا سالها مصرانه ادامه می‌یابد.

acute fulminating m. مننگوکوکسمی حاد برق آسا، سندرم واتر هوس - فریدریکسن، خونریزی داخل غده فوق کلیوی، شوک شدید معمولاً مرگ ناگهانی که اغلب در عفونت‌های شدید اتفاق می‌افتد.

meningococidal

ضد مننگوکوک، کشنده میکرب مننگوکوک.

meningococci

مننگوکوک‌ها.

meningococcus = Neisseria

meningitidis

meningocortical

پرده مغزی - فشری، مربوط به مننژها و قشر مغز.

meningocyte

هیستوسیت (histiocyte) پرده‌های مغز.

meningoencephalitis

مننگوآنسفالیت، التهاب مغز و پرده‌های آن.

meningoencephalocele

بافت معتق که در محل ناقص در جمجمه ایجاد شده باشد.

meningoencephalomyelitis

مننگوآنسفالومیلیت، التهاب پرده‌های مغز، خود مغز و طناب نخاعی.

meningoencephalomyelopathy

بیماری‌های مربوط به پرده‌های مغز، خود مغز و طناب نخاعی.

meningoencephalopathy

بیماری غیرالتهابی پرده‌های مغز و خود مغز.

meningomalacia

نرم شدگی پرده‌های مغز.

meningomyelitis

التهاب طناب نخاعی و پرده‌های آن.

meningomyelocele

بیرون زدگی و فتق پرده‌های نخاع و خود نخاع از محل ناقص در طول ستون فقرات.

meningomyelorrhadicitis

التهاب پرده‌های مغز، طناب نخاعی و ریشه‌های عصبی نخاع.

meningopathy

بیماری‌های مربوط به پرده‌های مغز.

meningorhachidian

مننژی - نخاعی، مربوط به طناب نخاعی و پرده‌های آن.

meningorrhagia

خونریزی از پرده‌های مغز یا پرده‌های نخاع.

meningorrhoea

ریزش خون روی پرده‌های مغز یا پرده‌های نخاع.

meningosis

چسبندگی پرده‌های مغز به استخوان‌های جمجمه.

meningothelioma = meningioma

meninx

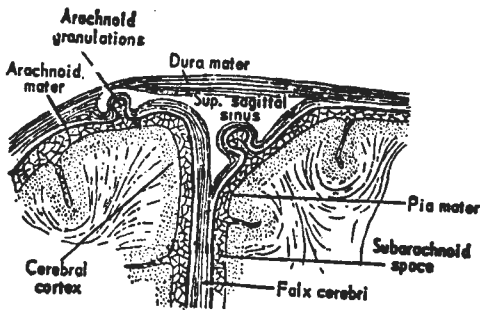
شامه، پرده، پاشام، بخصوص یکی از پرده‌های مغز یا نخاع شوکی مثلاً سخت شامه یا پرده عنكبوتیه یا نرم شامه.

menisci

لالی‌ها، حالات لالی شکل، ساختمانی‌های لالی شکلی.

meniscectomy

برش و برداشت لالی لونی حروفی مفصلی از طریق جراحی مثلاً برداشت یکی از حروفهای نیمه لالی مفصل زانو.



برش تاجی از تارك جمجمه برای نشان دادن پرده‌های مغزی نسبت به مغز و استخوان جمجمه .

meniscitis

التهای غضروف نیمه هلالی مفصل زانو.

meniscocyte

نوعی گویچه قرمز هلالی یاداسی شکل.

meniscocytosis

کمخونی ارثی که بعلت اختلال در ساخته شدن هموگلوبین بروز میکند و همراه با عقب ماندگی رشد بدنی و ناهنجاریهای استخوانی است این نوع کمخونی معمولاً در سیاهپوستان دیده میشود گویچه‌های قرمز در این بیماری بشکل داس در می‌آیند.

meniscus

حالت هلالی شکل مثل سطح گوز یا سطح کاویک ستون مایع در پیهت یا بورت ، یا فیبروکارتیلاژ هلالی شکل مفصل زانو.

meno-

پیشوندی است بمعنی عادت ماهانه و قاعدگی که بکلمات دیگر می‌چسبد.

menolipsis

قطع موقتی قاعدگی.

menometastasis

قاعدگی نیابتی، قاعدگی جانشین شده ، کیفیت جانشین شدن پدیده دیگری مثلاً خون‌دماغ‌بجای قاعدگی .

menometrorrhagia

خونریزی شدید رحمی در موقع قاعدگی و بین دو قاعدگی.

menopausal

مربوط به یائسگی.

menopause

یائسگی ، قطع قاعدگی زن در سنین ۵۰ سال بیابا .

menorrhagia

ازدیاد خون قاعدگی .

menorrhalgia

درد قاعدگی، قاعدگی دردناک.

menoschesis

حس قاعدگی، توقف قاعدگی.

menostasis=menoschesis

menostaxis

قاعدگی طولانی.

menotoxic

مربوط به زهر قاعدگی.

menotoxin

زهر قاعدگی، ماده سمی که در خلال قاعدگی در مایعات بدنی دیده میشود.

menses=menstruation

menstrual

مربوط بقاعدگی .

menstruation

قاعدگی، حیض، دوره ماهانه خروج خون از رحم زن غیر حامله که معمولاً چهار هفته به چهار هفته در انسان و چند نوع پریمات دیگر اتفاق می‌افتد.

anovular m. یا anovulatory m.

قاعدگی بی تخمک ، خونریزی ماهانه از رحم بدون اینکه قبلاً تخمک گذاری انجام شده باشد.

vicarious m. قاعدگی نیابتی ، قاعدگی جانشین شده ، خونریزی از مخاطات غیر تناسلی در موقتی که قاعدتاً باید خونریزی قاعدگی انجام گیرد .

menstruum

محللی، گذارنده.

mensuration

پیمایش، سنجش، اندازه گیری.

mentagra=sycosis**mental**

۱- مغزی، ذهنی، فکری، عقلانی، روحی ۲- چانه‌ای، زنجی.

menthol

جوهر نمناع، الکلی است که از روغنهای مختلف نمناع یا از طریق سنتتیک (صناعی) بدست می‌آید و بطور موضعی برای تسکین خارش مورد استفاده قرار می‌گیرد.

menticide

خراب کننده ذهن، روح کش، آنچه روح و ذهن کسی را مختل کند، آنچه فکر کسی را منوش کند.

mentum

چانه، زنجندان.

mepacrine

مپاکرین، هیدروکلورید کیناکرین که داروئی است ضد مالاریا.

mepazine

مشقی است از فتوتیازین که در پسیکوزها و نوروذهای شدید بعنوان مسکن مورد استفاده قرار می‌گیرد.

mepenzolate

ترکیبی است که بمنظور انسداد پاراسمپاتیک و بعنوان نوعی ضد اسپاسم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

mepertidine

گرد ظریف سفید رنگ متیلوری است که بعنوان داروی مخدر (خواب آور) و ضد درد مورد استفاده قرار می‌گیرد.

mephenamine=orphenadrine**mephenesin**

گرد سفید متیلوری است که بعنوان یک داروی شل کننده عضلات بدن مورد استفاده قرار می‌گیرد.

mephenoxalone

ترکیبی است که بعنوان داروی ضد اضطراب و عاملی آرام کننده مورد استفاده قرار می‌گیرد.

mephentermine

ترکیبی است که بعنوان یک داروی مقلد سمپاتیک و بعنوان یک ماده افزایشنده فشارخون و فعالیت وازوموتور مورد استفاده قرار می‌گیرد.

mephitiblosis

توانائی بعضی از باکتریها برای رشد بهتر تحت فشار زیاد دی اکسید کربن.

mephitibiotic

مربوط به یا دارای مشخصات میکروبیائی که تحت فشار زیاد دی اکسید کربن بهتر رشد میکنند.

mephitic

زیان آور، مضر، آسیب رسان، ناپاک، پلید، چرک، کثیف، نامساعد.

mephobarbital

گرد سفید متیلوری است که بعنوان داروی ضد تشنج بکار میرود و دارای اثر خواب آور خفیفی است.

Mephyton

نام تجارتي فرآورده‌های ویتامین K₁

Meprane

نام تجارتي فرآورده‌های پرومترسول که ماده‌ای است استروژنیک.

meprobamate

مپروبامات، گرد سفید سوزاننده‌ای است که بعنوان داروی آرامش بخش مورد استفاده قرار می‌گیرد.

meprylicaine

ترکیبی است که بعنوان داروی بیحسی دهنده موضعی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

mepyramine=pyrilamine**mEq.=millequivalent****meralluride**

گردی است سفید یا کمی زرد که بعنوان داروی ادرار آور مورد استفاده قرار می‌گیرد.

meralgia

ران درد، درد در ناحیه ران.

ران درد بیحسی آور، m. paresthetica بیماری که بوسیله اختلال در حس سطح خارجی ران مشخص میشود.

Meratran

نام تجارتي فرآورده‌ای از هیدروکلورید پیرادرول که بعنوان محرک سیستم اعصاب مرکزی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

merbomin

ترکیبی است ضد میکرب و بصورت پوئک‌های سبز رنگ شونده یا بصورت دانه‌دانه وجود دارد.

mercaptan

الکی است که اکسیژن آن جای خود را به سولفور داده است.

mercaptomerin

مرکاپتومرین، نوعی ادرار آور آلی جیوه‌دار. مرکاپتومرین سدیم، ترکیبی **sodium m.** است که بعنوان ادرار آور از راه تزریقی بکار میرود.

mercaptapurine

ترکیب زرد رنگ متبلوری است که بعنوان متوقف کننده نوسازی نابجا مورد استفاده قرار میگیرد.

MercoDInone

نام تجارتي فرآورده‌ای از دی‌هیدروکسودینون که دارویی است ضد سرفه.

Mercurydrin

نام تجارتي فرآورده‌های مرالورید که داروهای ادرار آور هستند.

mercuramide = mersaly**mercurial**

۱- جیوه‌ای، مربوط به جیوه. ۲- جیوه‌دار.

mercurialism

مسمومیت مزمن از جیوه.

mercuric

مرکوریك، جیوه‌ای، مربوط به جیوه دو ظرفیتی، دارای جیوه دو ظرفیتی.

کلرومرکوریك، بی‌کلرور **m. chloride** جیوه، سولبیمه، ترکیبی است سمی که بصورت بلورهای سنگین، بی‌بو، توده‌های متبلور یا گرد سفید رنگ وجود دارد و بعنوان ماده ضد عفونی کننده مورد استفاده قرار میگیرد.

پندور مرکوریك قرمز یا **m. iodide red** پندور جیوه، ماده‌ای است ضد میکرب.

اکسید قرمز جیوه، گرد **m. oxide red** متبلوری است برنگ قرمز نارنجی که ضد عفونی کننده میباشد.

اکسید زرد جیوه، **m. oxide yellow** گرد سنگین زرد رنگ یا زرد نارنجی بسیار نرمی است که بعنوان ماده ضد میکرب بطور موضعی مورد استفاده قرار میگیرد.

سالسیلات جیوه، گردی **m. salicylate** است برنگ زرد کم رنگ یا ارضوانی رنگ و بی‌بو که برای درمان سیفلیس مورد استفاده قرار میگیرد.

Mercurochrome

نام تجارتي فرآورده‌های مرکرومین که ضد میکرب است.

mercuophylline

گرد سفید یا زرد کم رنگ و بی‌بوئی است که بعنوان داروی ادرار آور مورد استفاده قرار میگیرد.

mercurous

مرکورو، مربوط به جیوه یک ظرفیتی، دارای جیوه یک ظرفیتی.

کلرومرکورو، گردی است **m. chloride** سفید، بی‌بو و بی‌طعم که بصورت حب یا قرص بعنوان مسهل، یا بصورت پماد بعنوان ماده ضد میکرب موضعی بکار میرود.

پندور زرد جیوه، **m. iodide yellow** گردی است قوی و بی‌شکل برنگ نارنجی متمایل به زرد که بعنوان ضد سیفلیس مورد استفاده قرار میگیرد.

mercury

جیوه، عنصر شیمیائی بشماره اتمی ۸۰ و وزن اتمی ۲۰۰.۵۹ یک و دو ظرفیتی که فلزی است سنگین و مایع برنگ سفید نقره‌ای و نشانه شیمیائی آن **Hg** میباشد.

جیوه آمونیاکال، ترکیبی **ammoniated m.** است بصورت گرد بی‌شکل یا تکه‌های خرد شونده سفید رنگ که بعنوان ضد عفونت موضعی بکار میرود.

بیکلرور جیوه، ترکیبی **m. bichloride** است سمی که بصورت بلورهای سنگین بی‌بو، توده‌های متبلور یا گرد سفید رنگ وجود دارد و بعنوان ماده ضد عفونی کننده مورد استفاده قرار میگیرد.

کلرومرکورو، گردی **m. chloride mild** است سفید، بی‌بو و بی‌طعم که بصورت حب یا قرص بعنوان مسهل، یا بصورت پماد بعنوان ماده ضد میکروبی موضعی بکار میرود.

m. oleate اولفات جیوه ، ماده قهوه‌ای مایل بزرده پماد ماندی است که عبارتست از لکسید مرکوریک زرد در اسید اولئیک ، این ماده بطور موضعی در بیماریهای مختلف پوست مورد استفاده قرار می‌گیرد .

m. perchloride پرکلرورجیوه ، بی‌کلرور جیوه ، ترکیبی است سمی که بصورت بلورهای سنگین بی‌بو ، توده های متبلور یا گرد سفید رنگ وجود دارد و بعنوان ماده ضد عفونی کننده مورد استفاده قرار می‌گیرد .

mere

یکی از قسمتهائیکه از تقسیم یک زیگوت بوجود می‌آید .

merergastic

مربوط به ساده ترین نوع اختلالات روانی که با عدم ثبات روانی و اضطراب مشخص میشود .

merethoxylline

ترکیبی است که بعنوان ادرار آور مورد استفاده قرار می‌گیرد .

meridian

مدار نصف النهار .

meridiani

نصف النهارها .

meridianus = meridian

meridional

نصف النهاری .

meroblastic

تقسیم قسمتی ، تقسیم جزئی ، تقسیمی که در آن فقط قسمتی از تخم از هم مجزا میشود .

merocle

فتق رانی .

merocoxalgia

درد ران و باسن ، درد ران و لگن خاصره .

merocrine

دفع ماده ترشحاتی از یاخته بدون اینکه دریاخته ترشحاتی اختلالی پدید آید (مثلا در مورد غدد بزاقی و لوزالمعده) .

merogenesis

تقسیم وشکافته شدن تخمک .

merogenetic

مربوط به تقسیم و شکافته شدن تخمک .

merogony

مروگونی ، رشد فقط یک قسمت از تخمک .

diploid m. مروگونی دیپلوئید ، رشد قطعه‌ای از تخمک که حاوی پرونوکلئوس (پیش‌سته) نو ماده آمیخته بهم میباشد .

parthenogenetic m. مروگونی پارتنوژنی ، رشد یک قسمت مجز شده تخمک تحت تحریکات مصنوعی .

meromicrosoma

کوچکی غیرعادی بعضی از قسمتهای بدن .

meronecrosis

نکروزی که فقط نواحی محدودی از یاخته‌ها را مبتلا کرده باشد .

meroparesthesia

اختلال حس لامسه در دستها یا پاها .

meropia

کوری جزئی .

merorhachischisis

شقاق قسمتی از طناب نخاعی .

merosmia

ناتوانی در درک بعضی از بوها .

merostotic

فقط مؤثر بر قسمتی از استخوان .

merosystolic

مربوط به قسمتی از سیستول .

merotomy

چند قطعه کردن .

merozolte

مروزوئیت ، موجودی که از طریق انشقاق متعدد (شیزوگونی) یک اسپروزوئیت در داخل بدن میزبان تشکیل میشود .

Merphene

نام تجارتهی فرآورده‌های ترکیبات فنیل کوریک .

mersalyl

گرد سفید متبلوری است که ادرار آور جیوه‌ای است .

Merthiolate

نام تجارتهی فرآورده های تیمروسال که ترکیب

جیوه‌داری است که بعنوان ماده ضد میکروب‌موضعی مورد استفاده قرار می‌گیرد .

meryclsm

نشخوار ، برگشت غذا از معده و جویدن دوباره آن .

mes(o) -

پیشوندی است بمعنی « میان » و « وسط » که بکلمات دیگر می‌چسبد .

mesad=meslad

mesal=meslal

Mesantoin

نام تجارتي متیل فنیل اتیل هیدانتیون .

mesaortitis

التهاب لایه میانی (عضلانی) پوشش آئورت .

mesaralic=mesenteric

mesarteritis

التهاب لایه میانی پوشش سرخرگ .

mesatl

پیشوندی است بمعنی «میانی‌ترین» که با کلمات دیگر ترکیب می‌شود .

mesaticephalic

دارای ضریب جمجمه ۷۵ تا ۸۰ (ضریب جمجمه عبارتست از بزرگترین پهنای سر بخش بر بزرگترین درازای آن ضربدر صد) .

mesatipellic

دارای ضریب لکن خاصه بین ۹۰ و ۹۵ (ضریب لکن خاصه عبارتست از بزرگترین قطر جلوئی عقبی لکن بخش بر بزرگترین قطر عرضی آن ضربدر صد) .

mescaline

مسکالین ، نوعی آلکالوئید سمی که از یکنوع کاکتوس مکزیکی بدست می‌آید و مصرف آن سبب ایجاد وهم و خیال در مورد صداها و رنگ‌ها می‌شود .

mescallism

مسمومیت در اثر مصرف تکه‌های مسکال یا مسکالین (لفت فوق) .

mesectoderm

یاخته‌های مهاجر که از ستیغ عصبی سر جدا شده

و در تشکیل پرده‌های مغز و نخاع (مننژها) شرکت می‌کند و به یاخته‌های رنگدانه (پیکمان) تبدیل می‌شود .

mesencephallitis

التهاب اجسام چهارقلو و پایکهای مغزی ، التهاب مزانسفال ، التهاب مغز میانی .

mesencephalon

مغز میانی، مزانسفال ، مرکب از اجسام چهارقلو و پایکهای مغزی .

mesencephalotomy

برداشت جراحی ضایعات مغز میانی بمنظور تسکین و تخفیف دردهای سخت و بهبود ناپذیر .

mesenchyma

مزانشیم ، کار مشبك بافت همبند جنینی در مزودرم که از آن بافتهای همبند بدن وهمچنین رگهای خونی بوجود می‌آیند .

mesenchymal

مزانشیمی .

mesenchyme=mesenchyma

mesenchymoma

تومور مزانشیمی مخلوطی که از دو یا چندعنصر یاخته‌ای ترکیب یافته باشد .

mesenterectomy

برش و برداشت روده بند .

mesenteric

روده بندی .

mesenteriopexy

تثبیت جراحی يك روده بند پاره شده .

mesenteriorrhaphy

پخیه زدن روده بند .

mesenteriplication

ایجاد چین یا تا زدن از طریق جراحی در قسمتی از روده بند برای کوتاه کردن آن .

mesenteritis

التهاب روده بند .

mesenterium=mesentery

mesenteron

آن قسمت از محوطه اولیه بدنی که از آن مجرای غذائی، ریه‌ها ، کبد و لوزالمعده بوجود می‌آیند .

mesentery

روده بند ، چینی از صفاق است که روده کوچک را بدیواره عقبی شکم متصل میکند .

mesial

رو به مرکز ، رو به وسط ، بطرف میان .

mesial

متمركز در مرکز ، میانی ، واقع در وسط .

mesially

بحالت رو به مرکز ، بطرف خط میانی .

mesolobuccal

میانی - دهانی ، مربوط به یا متشکل از سطوح میانی و دهانی دندان ، یا دیواره های میانی و دهانی حفره دندانی .

mesiolinclination

انحراف يك دندان از حالت عمودی بطرف دندان بعدی که نسبت بآن درقوس دندانی دارای موقعیت میانی است .

mesioclusion

بد بسته شدن دهان بطوریکه دندانهای فك زیرین نسبت به دندانهای فك زیرین بجای اینکه عقب تر قرار گیرند رو در رو قرار می گیرند .

mesiodens

دندان کوچک اضافی که ممکن است پیش دندانهای پیشین مرکزی بالائی قرار گیرد .

mesion

سطحی که بدن را بدو نیمه قرنیه چپ و راست قسمت کند .

mesioversion

جابجا شدگی يك دندان در طول قوس دندانی بطرف خط میانی صورت .

mesmerism = hypnotism**mesoappendix**

چین صفاقی که آپاندیس را به ایلموم (تهی روده) متصل میکند .

mesoarium = mesovarium**mesobacteria**

مزوباکتریها .

mesobacterium

مزوباکتری ، نوعی میکروب مهلهای شکل متوسط الاندازه .

mesoblast = mesoderm**mesobronchitis**

التهاب لایه میانی پوشش نایژه ها .

mesocardia

قرار داشتن قلب در خط میانی سینه .

mesocardium

مزوکاردیوم ، پرده ای که قلب جنینی را به دیواره بدن متصل میکند .

mesocecum

مزانتر روده کور ، روده بند سکوم .

mesocephalic

۱ - مربوط به مزانسفال ، مربوط به مغز میانی .
۲ - دارای ضریب جمجمه ۷۵ تا ۸۰ (ضریب جمجمه عبارتست از بزرگترین پهنای سربخش بر بزرگترین درازای آن ضربدرصد) .

mesocephalon = mesencephalon**mesococci**

مزوکوکها .

mesococcus

مزوکوک ، میکروب کروی شکلی است با اندازه متوسط .

mesocoelia

مجرای سیلویوس ، مجرائی است که شکمچه سوم مغز را به شکمچه چهارم مربوط میکند .

mesocolon

زائده صفاقی که قولون را به دیواره عقبی شکم متصل میکند .

مزوکولون **sigmoid m.** یا **pelvic m.**

لگنی یا مزوکولون سینی شکل ، صفاقی که قولون سینی شکل را به دیواره عقبی شکم وصل میکند .

مزوکولون عرضی ، صفاقی که

transvers m. قولون عرضی را به دیواره عقبی شکم متصل میکند .

mesocolopexy = mesocoloplication**mesocoloplication**

ایجاد يك چین در مزوکولون بمنظور کوتاه کردن آن .

mesoconchous

دارای ضریب کاسه چشمی بمقدار ۷۶ تا ۸۴٫۹ (ضریب کاسه چشمی عبارتست از بزرگترین

ارتفاع دهانه کاسه چشم بخش بر عرض آن
ضربدرصد).

mesocord

طناب نافی چسبیده به جفت .

mesocyst

چین صفاقی که کیسه صفا را به کید متصل میکند.

mesocytoma

تومور بافت همبند .

mesodens = meslodens**mesoderm**

مزودرم ، يك لایه بینابینی متشکل از یاخته‌هایی که بین اکتودرم و آندودرم جنین قرار می‌گیرد و از آن تمام اقسام عضله ، بافت همبند ، مغز استخوان ، خون ، بافت لنفوئید و اپیتلیوم بدن و محوطه های مفصلی ، رگهای خونی و غیره بوجود می‌آیند .

مزودرم سوماتیک ، لایه خارجی **somatic m.**
مزودرم در حال رشد .

مزودرم احشائی لایه داخلی **splanchnic m.**
مزودرم در حال رشد .

mesodermal

مزودرمی ، مربوط به مزودرم .

mesodermic

مزودرمی ، مربوط به مزودرم .

mesodmitis

التهاب میان سینه ، التهاب مدهاستن .

mesoduodenum

روده بند دوازدهه .

meso-epididymis

چینی از پوشش صفاقی بیضه که بر بیخ یا اپیدیدیم
را به بیضه وصل میکند .

mesogaster = mesogastrum**mesogastric**

۱- مربوط به مزوگاستر (لغت زیر) .

۲- مربوط به ناحیه ناف .

mesogastrum

مزوگاستر ، معده بند ، آن قسمت از روده بند
اولیه که معده را در بر می‌گیرد و چادرینه بزرگ
از آن بوجود می‌آید .

mesoglia = oligodendroglia**mesoglloma**

تومور متشکل از یاخته‌های اولیگوداندروگلی
(اولیگوداندروگلی يك بافت غیر عصبی است که
از لایه اکتودرم جنین بوجود آمده و پوشش
خارجی سلسله اعصاب مرکزی را ایجاد میکند).

mesognathion

مرکز طرفی استخوانی شدن در استخوان ثنایائی
برای دندان ثنایای طرفی .

mesognathous

دارای ضریب فکی بمقدار ۹۸ تا ۱۰۳ (ضریب
فکی عبارتست از طول خط بازوی آلونولر بخش
بر طول خط بازوی نازال ضربدرصد) .

mesohyloma

توموری که از بافت مزوتلیوم بوجود آمده باشد.

meso-ileum

روده بند تهی روده .

mesojejunum

روده بند روده صائم ، روده بند ژوزنوم .

mesolecithal

دارای مقدار متوسطی زرده .

mesolymphocyte

لنفوسیت متوسط الاندازه .

mesomere

۱- بلاستومری که اندازه آن بین يك
ماکرومر و يك میکرومر باشد . ۲- منطقه
میانی مزودرم بین ایمر (**epimere**) و هیپومر
(**hypomere**) .

mesomeric

مربوط به مواد شیمیائی آلی که از نظر طرز
قراردگیری الکترونها متفاوت باشند .

mesomerism

ساختارهای شیمیائی آلی که فقط از نظر طرز
قراردگیری الکترونها متفاوت باشند نه آنها .

mesometritis

التهاب رباط پهن ، التهاب لیمکان پهن رحم .

mesometrium

لیمکان عریض ، رباط پهن رحم .

mesomorph

کسی که دارای مشخصات مزومورفی (لغت زیر)
باشد .

mesomorphic

مزومورفی، مربوط به مزومورف (لنت‌زیر).

mesomorphy

نوعی ساختمان بدنی که در آن بافت‌های مشتق از مزودرم بر دیگر بافتها تفوق دارند، تیپ بدنی که در آن استخوان، عضلات و بافت همبندی رشد زیادتری پیدا کرده‌اند.

meson

۱- meson ۲- هر ذره اولیه‌ای که دارای یک توده اضافی بینابینی در بین توده الکترون و توده پروتون باشد.

mesonephrin

مزونفروزی، مربوط به عضو ترشحی جنین.

mesonephroi

مزونفروزها (جمع لنت زیر).

mesonephroma

توموری است که از مزونفرون (لنت زیر) پدید می‌آید.

mesonephron = mesonephros**mesonephros**

عضو ترشحی جنین که بطرف قسمت انتهایی پرونفروزومجاری آن بوجود می‌آید (پرونفروز ساده‌ترین و ابتدائی‌ترین عضو ترشحی در جنین می‌باشد).

mesoneuritis

۱- التهاب ماده یک عصب. ۲- التهاب مجاری لنفاوی یک عصب.

mesopallium

قسمتی از قشر مغز همراه با ماده سفید زیر آن باضافه چینه بندی و سازمان بندی که بین قسمت قشری ناحیه بویائی مغز و قسمت غیر بویائی قشر مغز واسطه قرار می‌گیرند.

mesopexy

عملیات ترمیمی روی روده بند.

mesopharynx

قسمت دهانی حلق.

mesophil

میکروبی که در درجه حرارت بین ۲۰ تا ۵۵ درجه سانتیگراد بهتر رشد میکند.

mesophilic

مربوط به میکروبی که در درجه حرارت بین ۲۰ تا ۵۵ درجه سانتیگراد رشد میکند.

mesophlebitis

التهاب لایه میانی پوشش یک سیاهرگ.

mesophryon

نقطه مرکزی استخوان صافی که بین دو برجستگی پیشانی قرار دارد.

Mesopin

نام تجارتي فرآورده‌ای از متیل‌برموروما تروپین که دارویی است پاراسمپاتولیتیک و برای درمان اسپاسم معده و روده و هیپرکلرویدری مورد استفاده قرار می‌گیرد.

mesopneumon

چینی از پرده جنب که به روی ریه می‌چسبد، جنب احشائی.

mesoporphyrin

نوعی پورفیرین متبلور آزاد از آهن که از هماتین بطریقه احیاء بدست می‌آید.

mesorchium

چین صفاقی که بیضه‌های جنین را در محل خود نگه‌می‌دارد.

mesorectum

چینی از صفاق است که قسمت بالائی راست روده را به استخوان خاجی متصل می‌کند.

mesoretina

لایه میانی شبکیه چشم.

mesopter

وضعیت طبیعی چشم موقعیکه عضلات آن بحالت استراحت هستند.

mesorrhaphy

پنجه زدن روده بند.

mesorrhine

دارای ضریب بینی بمقدار ۴۸ تا ۵۳ (ضریب بینی عبارتست از عرض بینی بخش بر طول آن ضربدر صد).

mesosalpinx

چینی از صفاق است که لوله رحمی را محاصره می‌کند.

mesoseme

دارای ضریب کاسه چشمی بمقدار ۸۴ تا ۸۹
(ضریب کاسه چشمی عبارتست از عرض دهانه
کاسه چشم بخش بر ارتفاع آن ضربدرصد).

mesosigmoid

روده بند یا مزانتر خمیدگی روده سیکموئید.

mesosigmoidopexy

تثبیت روده بند روده سیکموئید در پرولاپس
راست روده.

mesosternum

قسمت میانی یا بدنه استخوان جناغ سینه.

mesotendineum

غلافی از جنس بافت همبندی که يك تاندون را
به غلاف فیبروی آن میچسباند.

mesotendon = mesotendineum**mesothelial**

مربوط به مزوتلیوم (لنت زیر).

mesothelioma

توموری که از یاخته‌های مزوتلیومی درست شده
باشد (لنت زیر).

mesothellum

مزوتلیوم، آن قسمت از مزودرم که از آن
حفره‌های سروزی و عضلات بوجود می‌آیند.

mesothenar

عضله نزدیک‌کننده شست.

mesotron

هرذره اولیه‌ای که دارای يك توده اضافی بینابینی
در بین توده الکترون و توده پروتون باشد.

mesoturbinate

شاخک میانی بینی.

mesovarium

آن قسمت از رباط یهین که تخمدان را احاطه
کرده و در جای خود نگه‌می‌دارد.

met

مت، واحد اندازه‌گیری گرمای سوخت و ساز
(متابولیک)، و آن مقدار حرارتی است که بدن
انسان نشسته و در حال استراحت تولید میکند،
که عبارتست از ۵۰ کیلوگرم کالری برای هر
مترمربع سطح بدن در ساعت.

meta-

پیشوندی است بمعانی، ۱- تغییر و تبدیل.
۲- بعدی، پهلویی. ۳- وضعیت ۱ و ۳
در مشتقات بنزن.

metabasis

انحراف، جابجاشدگی، انتقال، تغییر بیماری یا
تغییر محل بیماری.

metabiosis

وابستگی يك موجود زنده به موجود زنده قبلی
تحت تأثیر محیط.

metabolic

سوخت و ساز، مربوط به متابولیسم.

metabolism

سوخت و ساز، متابولیسم، دگرگونی، مجموعه
رویدادهای فیزیکی و شیمیایی که يك موجود زنده
بوسیله آنها ترکیبات ساده تر و هضم و جذب شده را
به مواد زنده و اورگانیزه (منظم) تبدیل میکند
(این تبدیل درمر حله‌ای بنام متابولیسم سازنده،
متابولیسم جسمی یا آنابولیسم انجام می‌گیرد) و
سپس این مواد را به ترکیبات ساده‌تری (همراه
با آزاد شدن انرژی جهت بکارگیری آنها) تبدیل
میکند (این تبدیل در مرحله‌ای بنام متابولیسم
ویران کننده، متابولیسم انرژی، متابولیسم
قهقرانی، یا کاتابولیسم انجام میشود).

سوخت و ساز پایه، متابولیسم بازال، basal m.
درجه سوخت و ساز بدن در حالت استراحت، که
بوسیله سنجش مقدار اکسیژن مصرف شده یا از
طریق محاسبه گرمای حاصله بدست می‌آید.

متابولیسم سازنده، constructive m.
سوخت و ساز ساختمانی، مرحله‌ای است که در آن
ترکیبات ساده در بدن به مواد پیچیده، زنده و
اورگانیزه (سازمان‌دار) تبدیل میشوند.

متابولیسم ویران کننده، destructive m.
سوخت و ساز تخریبی، مرحله‌ای که در آن مواد
پیچیده در بدن بمنظور رهاشدن انرژی یا بمنظور
تسهیل دفع آن، به ترکیبات ساده تر تبدیل میشوند.

متابولیسم انرژی، سوخت و ساز energy m.
توانی، رویدادهای حیاتی که در آن بدن از مواد
جذب شده، انرژی استخراج میکند.

retrograde m. متابولیسیم قهقرائی، سوخت و ساز برگشت کننده، تبدیل مجدد مواد پیچیده به ترکیبات ساده تر.

substance m. = constructive m.

metabolite

محصول متابولیسمی، آنچه در جریان سوخت و ساز بدن تولید میشود.

metabolodispersion

پراکندگی کولوئیدهای بدن.

metabutethamine

ترکیبی است که بعنوان بیحسی آور موضعی مورد استفاده قرار میگیرد.

metabutoxycaine

ترکیبی است که بعنوان بیحسی کننده موضعی مورد استفاده قرار میگیرد.

metacarpal

کفدستی، مربوط به استخوانهای کف دست.

metacarpectomy

برداشت استخوانهای کفدستی.

metacarpus

کفدست، پنج استخوان کفدستی.

metacentric

دارای سانترومری تقریباً در وسط کروموزوم رویهم افتاده.

metacercaria

متاسرکاریا، مرحله داخل کیسه‌ای در حال استراحت یا در حال بلوغ یک کرم پهن بدون بند انگلی در درون بافتهای یک میزبان واسطه.

metacercariae

متاسرکاریاها، جمع لغت فوق.

metachromasia

۱- درست رنگ نگرفتن بافت. ۲- رنگ شدن بافتهای مختلف برنکهای متفاوت درحالیکه با یک رنگ واحد رنگ آمیزی شده باشند. ۳- تغییر رنگ حاصله از رنگ آمیزی.

metachromatic

چند رنگ پذیری.

metachromatin

قسمت رنگ قلیادوست کروماتین.

metachromatism = metachromasia

metachromophil

آنچه بطور عادی رنگ نپذیرد.

metachromosome

متاکروموزوم، یکی از دو کروموزوم کوچکی که فقط در مرحله آخر تقسیم اسپرما توسیت درهم میآمیزند.

metachronous

وقوع در مواقع مختلف.

metachrosis

تغییر رنگ در حیوانات.

metacnesis

جداشدن ستاره‌های مادر از همدیگر در جریان میتوز سلولی.

metacoele

۱- شکمچه چهارم مغز. ۲- به واژه زیر مراجعه فرمائید.

metacoeloma

آن قسمت از سلوم 'coelom' چینی که بمبدأ محوطه جنینی - صفاقی را بوجود میآورد.

metacone

نوک انتهائی - دهانی یک دندان آسیای بالائی.

metaconid

نوک میانی - زبانی یک دندان آسیای پائینی.

metaconule

نوک دور از مرکز بینابینی یک دندان آسیای فوقانی.

metacortandracin = prednisono

metacortandralone = prednisolone

metacyesis

حاملگی خارج رحمی.

metagaster

متاگاستر، مجرای دائمی روده جنین.

metagenesis

متاژنز، تناوب زاد و ولد.

metagglutinin

مت آگلوتینین، نوعی آگلوتینین است که روی میکروبیهای بسیار وابسته بهم اثر دارد.

metagranulocyte = metamyelocyte

metakaryocyte = metarubricyte

metal

فلز، عنصر شیمیائی پاماده‌ای که دارای خواص درخشندگی و جلا، چکش‌خواری، ورق شدن و لوله شدن، قابلیت هدایت برق و گرما باشد.

فلزات قلیائی، عناصر یک طرفیتی **alkali m's**

که در گروه اول سیستم دوره ای جای دارند مثل لیتیموم، پتاسیم، سدیم، روبیدیوم، سزیوم، فلز بابیت، آلیاژی است که در **Babbitt m.** دندانپزشکی مورد استفاده قرار میگیرد.

metalbumin

مت آلبومین، نوعی پروتئید که در کیستهای تخمدانی یافت میشود.

metallic

فلزی.

metalloid

۱- غیر فلز. ۲- شبه فلز.

metallophobia

ترس بیمارگونه از اشیاء فلزی.

metallurgy

دانش و هنر کار با فلزات.

metamer

متامر، جسمی که در ترکیب و سنگینی با جسم دیگر برابر است ولی در خواص شیمیائی با آن فرق دارد.

metamere

حلقه، متامر، یکی از سریهای عناصر مشابه بدن یک حیوان.

metamerlc

متامرسمی، مربوط به متامرسم (لغت زیر).

metamerism

برابری در ترکیب و وزن و دیگر گونئی در خواص شیمیائی، ۱- نوعی ایزومرسم ساختمانی که در آن رادیکالهای متفاوتی از یک تمپ شیمیائی مشابه به یک عنصر چند ظرفیتی چسبیده اند و به ترکیباتی که دارای فرمولهای ملکولی یکجور هستند تبدیل شده اند، نوعی ایزومرسم که عناصر مرکب آن یکسان ولی نحوه پیوستگی آنها متفاوت باشد. ۲- دارای تقسیمات بدنی مکرر و مشابه.

Metamine

نام تجارتي فرآورده های ترولنترات که بمنوان داروی گشاد کننده رگ مورد استفاده قرار میگیرد.

metamorphopsia

نوعی اختلال بینائی که در آن اشیاء مورد دید، کج و معوج دیده میشوند.

metamorphosis

دگر دسی، متامورفوز، تغییر در ساختمان یا شکل.

fatty m. = fatty degeneration

بواژه (degeneration) مراجعه فرمائید.

platelet m. یا structural m.**viscous m. یا**

متامورفوز تر و میوسیت یا متامورفوز ساختمانی یا متامورفوز لزج، یکسری تغییرات ساختمانی پیشرونده غیر قابل برگشت که پلاکتها در خلال انقباض متحمل میشوند و مربوط است به حضور یونهای فلزی دو ظرفیتی.

متامورفوز قهرائی، تبدیل **retrograde m.** شدن به شکل ساده تر یا ابتدائی، تنزل، انحطاط.

Metamucil

نام تجارتي فرآورده ای از لعاب هیدروفیلک نیم گیاه اسفرزه که برای بر طرف کردن پیوست بکار میرود.

metamyelocyte

نوعی گویچه سفید چند هسته ای که در آن عنصر هسته ای بصورت تکه واحدی است و هستک مشخصی در آن دیده نمیشود.

Matandren

نام تجارتي فرآورده های متیل تستسترون.

metanephrol

متانفروزها، جمع (metanephros).

metanephron = metanephros**melanephros**

متانفروز، کلیه دائمی که بعداً رشد کرده و بطرف قسمت انتهائی عضو ترشعی جنین (مزونفروز) میرود.

metaneutrophil

یاخته ای که بطور عادی با رنگهای خنثی رنگ نمیبذیرد.

metaneutrophilic

مربوط به یاخته ای که بطور عادی با رنگهای خنثی رنگ نمیکرد.

metaphase

متافاز، دومین مرحله تقسیم هسته یک یاخته در میوزیامیتوز.

Metaphedrin

نام تجارتي فرآورده‌ای از نیترومرسول و افدرین که در آن نیترومرسول ضد همکروب موضعی و افدرین مقلد سمپاتیک است.

Metaphen

نام تجارتي فرآورده‌های نیترومرسول که ضد میکروب موضعی میباشند.

metaphrenia

انتقال « لیپیدو » بطرف علائق عملی زندگی (نه خیالی).

metaphyseal

متافیزی، مربوط به محل اتصال سروتنه استخوان طولی.

metaphyses

متافیزها (جمع لغت زیر).

metaphysis

متافیز، قسمت پهن ترانتهای تنه استخوان دراز که مجاور دیسک ای فیزی است و محل اتصال سر و تنه استخوان دراز میباشند.

metaplasia

تغییر غیر قابل برگشتی است که در آن یک تیپ سلولی بالغ جای تیپ سلولی بالغ دیگر را میگیرد، تبدیل یک نوع بافت به نوع دیگر، مثل تبدیل غضروف به استخوان.

myeloid m. agnogenic

متاپلازی میلوئید از مبداء نامعلوم، حالتی است که با پیدایش کانون‌های خونسازی خارج منز استخوانی و گویچه‌های قرمز سفید نارس در خون محیطی و کمخونی ملایم نامتوسط مشخص میشود.

metaplasia

متاپلاسم، ذرات بی‌جان پروتوپلاسم سلول.

metaplastic

مربوط به متاپلازی (metaplasia).

metaplexus

شبهه مشیمیه‌ای شکمچه چهارم مغز.

metapneumonic

بدنبال پنومونی، در تعقیب ذات‌الریه، بعد از پنومونی.

metapodialia

استخوانهای کف دستی و کف پایی.

metapophysis

متافیز، برجستگی‌ها یا دکمه‌هایی که روی زوائد مفصلی فوقانی مهرها دیده میشوند.

metapore

سوراخ ماژندی (سوراخ میانی شکمچه چهارم مغز).

metaprotein

محصول اثر یک اسید یا قلیا روی پروتئین.

metaraminol

ترکیبی است از اپی نفرین که بتوان عامل سمپاتومیمتیک (مقلد سمپاتیک) و افزایشنده فشار خون مورد استفاده قرار میگیرد.

metargon

متارگون، نامی است که به یک ایزوتوپ از آرگون داده‌اند که وزن اتمی آن ۳۸ است.

metarubricyte

گویچه قرمزی که محتوی هسته متراکم و چروکیده است و آخرین مرحله رشد گویچه قرمز میباشند.

metastable

ناپایدار، نائبات.

metastasis

۱- انتقال بیماری از یک عضو یا قسمت بدن به عضو یا قسمت دیگر. ۲- یک ضایعه ثانویه که کمی دورتر از محل ضایعه اولیه قرار میگیرد و عامل مسبب آن بوسیله خون یا لنف به محل جدید حمل شده است.

metastazize

حرکت از یک عضو یا قسمت بدن به عضو یا قسمت دیگر آن.

metastatic

متاستازی، مهاجرتی، مربوط به حرکت و انتقال بیماری از یک عضو بدن به عضو دیگر.

metasternum

زائده خنجرای استخوان جناغ سینه.

metatarsal

مربوط به استخوانهای کف پایی.

metatarsalgia

درد استخوانهای کف پا.

metatarsectomy

برش و برداشت استخوان کف پا.

metatarsophalangeal

کف پائی - انگشتی، مربوط به کف پا و انگشتان.

metatarsus

پنج استخوان تشکیل دهنده کف پا.

زاویه دار شدن و کج **m. primus varus** شدگی اولین استخوان کف پائی بطرف خط میانی بدن که اغلب زاویه ای با اندازه ۲۰ درجه یا بیشتر با پایه خود و پایه دومین استخوان کف پائی تشکیل میدهد.

metathalamus

متاتالاموس، آن قسمت از تالاموس یا تالاموسال که از اجسام زانوئی میانی و جانبی تشکیل شده است.

metathesis

۱ - انتقال مصنوعی یک جریان مرضی. ۲ - جابجا شدن اتمهای ملکولی با اتمهای دیگر.

metatrophic

استفاده از مواد آلی جهت تغذیه.

Metazoa

چند سلولی ها، شاخه ای از سلسله حیوانی که شامل حیوانات چند سلولی یعنی تمام حیوانات بجز تک یاخته ایها میباشد.

metazoal

چند سلولی، مربوط به حیوانات چند یاخته ای.

metazoan = metazoal**metazoon**

چند سلول، حیوان چند سلولی.

metencephala

جمع لغت زیر.

metencephalon

۱ - قسمتی از سیستم اعصاب مرکزی که مرکب از پل دماغی و منخچه است. ۲ - قسمت جلویی دو کسه کوچکی که در حفره خلفی مغز اولیه جنین وجود داشته و بعدها پل دماغی و منخچه را بوجود می آورد.

meteorism = tympanites**meteorology**

هواشناسی، دانش آثار جو، علم آتمسفر و پدیده های آن.

meteorophobia

ترس بهمارگونه و مرضی از شهاب و اثرات هوایی.

meteorotropic

تحت تأثیر هوا.

meteorotropism

پاسخ به اثرات عوامل جوی که در رویدادهای بیولوژیکی معین مورد توجه است.

meter

متر، واحد سنجش طول که مساویست با ۳۹/۳۷۱ اینچ.

-meter

پسوندی است بمعنی «سنج» «اندازه گیر» که بکلمات دیگر میچسبد.

metestrus

مت استروس، دوره خاموشی فولیکول تخمدان (بمداز استروس) در حیوانات ماده.

methacholine chloride

کلرور متاכולین، بصورت بلورهای بی رنگ یا سفید رنگی است که دارای خاصیت مقلد پاراسمپاتیک بوده و در درمان بیماری قلبی - رگی مورد استفاده قرار میگیرد.

methacrylate

نوعی رزین آکریلیک (acrylic) که در کارهای دندان سازی بعنوان لثه دندان مورد استفاده قرار میگیرد.

methadone

ترکوب صناعی (سنتتیک) است با خواص دارویی که اثر آن شبیه اثرات مورفین است.

methallenestril

ترکیبی است استروژنیک غیر استروئیدی.

methamphetamine hydrochloride

هیدروکلرور متامفتامین، گسردی است سفید و متبلور که دارای خاصیت تنگ کننده رگ میباشد و برای بالابردن فشارخون و تحریک فعالیت مغزی مورد استفاده قرار میگیرد.

methandriol

ترکیبی است که بعنوان محرک متابولیسم سازنده (آنابولیک) مورد استفاده قرار میگیرد.

methandrostenolone

ترکیبی است که بعنوان یک هورمون آنابولیک (محرک متابولیسم سازنده) مورد استفاده قرار میگیرد.

methane

متان، گازی است بفرمول CH_4 که در اثر فساد مواد آلی حاصل میشود.

Methanobacterium

متانوباکتر، تیره‌ای از شیزومیستها (راسته پزودومناداله تحت راسته پزودومنادینه، خانواده اسپریلاسه).

Methanococcus

متانوکوک، تیره‌ای از شیزومیستها (راسته اوباکتریاله، خانواده میکروکوکاسه).

methanol

متانول، مایمی است سیال، بی‌رنگ که بطور زیادی بعنوان حلال مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Methanomomadaeae

متانوموناداسه، خانواده‌ای از شیزومیستها (راسته پزودوموناداله، تحت راسته رودوباکتری‌اینه) که در خاک زآب یافت میشود.

Methanomonas

متانوموناس، تیره‌ای از شیزومیستها (راسته پزودوموناداله، تحت راسته پزودومونادینه، خانواده متانوموناداسه) که در خاک یافت میشود.

methantholine

متانتلین، گردی است بی‌بو، سوزاننده، سفیدرنگ یا تقریباً سفید که در انسداد پاراسه پاتیک و برای کم کردن فعالیت معدی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

methapyrilene

متاپیریلن، ماده‌ای است آنتی‌هیستامینیک یا ضد آلرژی که برای درمان نشانه‌های آلرژی که به هیستامین نسبت داده میشود بکار میرود.

metharbital

متارپیتال، نوعی باربیتورات طول‌الاثر که بعنوان داروی کم‌کننده یا تعدیل‌کننده فعالیت سیستم مرکزی اعصاب بکار میرود و دارای اثر ضد تشنج است.

methdilazine

ترکیبی از فتوتیازین که بعنوان آنتی‌هیستامینیک و ضد آلرژی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Metheorine

نام تجاری فرآورده‌های متامفتامین که تنگ‌کننده

رگ و بالابرنده فشار خون و محرک فعالیت ذهنی است.

methemoglobin

متهموگلوبین، ترکیبی است که از طریق اکسیداسیون آهن دو ظرفیتی هموگلوبین و تبدیل آن به آهن سه ظرفیتی بوجود می‌آید.

methemoglobinemia

وجود متهموگلوبین در خون.

methemoglobinuria

وجود متهموگلوبین در ادرار.

methenamine

گرد سفید متیلوری است که دارای خاصیت ضد عفونی‌کنندگی مجاری ادراری میباشد.

ماندلات متنامین، ملح **m. mandelate** حاصله از متنامین و اسید ماندلیک که در عفونتهای مجرای ادراری جهت درمان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Methergine

نام تجاری فرآورده‌های متیل‌ارگونوین که دارای خواص تشدیدکنندگی حرکات رحم و تسریع زایمان است.

methexenyl = hexobarbital**methicillin**

متیسیلین، دی‌متوکسی‌فیل پنیسیلین که نوعی پنیسیلین نیمه سنتتیک (نیمه صنعتی) است که در برابر اثرات خنثی‌کننده پنیسیلیناز بسیار مقاوم است.

متیسیلین سدیم، ترکیبی است **sodium m.** ضد باکتری که از طریق تزریقی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

methimazole

گردی است متیلور سفید تا نخودی کم‌رنگ که بعنوان یک ماده مهارکننده تیروئید مورد استفاده قرار می‌گیرد.

methiodal

متیودال، ترکیبی است حاوی ید.

متیودال سدیم، گردی است **sodium m.** سفید، بی‌بو، متیلور و کمی شور مزه که بعنوان ماده حاجب در اوروگرافی ترشعی از راه داخل وریدی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

methionine

اسید آمینه گوگرد داری است که برای رشد متعادل کودکان و برای موازنه ازت در پالئین لازم است ، این اسید آمینه بعنوان مکمل رژیم غذایی با اثر لیپوتروپیک بشکل دارویی مورد استفاده قرار می گیرد .

Methlum

نام تجارتي فرآورده های هگزامتونیوم که برای انسداد عقده های خودکار و پائین آوردن فشار خون مورد استفاده قرار میگیرد .

methocarbamol

متوکاربامول، ترکیبی است که بعنوان يك داروی شل کننده عضلات بدن مورد استفاده قرار میگیرد.

method

روش ، متد ، شیوه ، طریقه ، طرز ، اسلوب .

متد آبوت ، روش آبوت ، **Abbott's m.** ، تصحیح خمیدگی جانی ستون مهره ها بوسیله يك سری گچ گیری .

متد آلتمن-گرش ، **Altmann-Gersch m.** ، روش آلتمن گرش، طریقه ای است برای تهیه بافت جهت مطالعات آسیب شناسی که در آن از راه سرد کردن بافت را خشک میکنند .

متد گچ گیری بسته ، **closed-plaster m.** ، روش گچ گیری بسته ، درمان زخمها، شکستگیها یا اوستئومیلیتها از طریق قرار دادن اندام در گچ و ثابت کردن و جلوگیری از حرکت آن .

متد کرده ، روش کرده ، **Crede's m.** ،
 ۱- چکاندن دو قطره محلول میترات نقره يك درصد در هر چشم بمنظور جلوگیری از آماس چرکی چشم نوزاد . ۲- بیرون آوردن جفت از طریق مالش دادن و فشار وارد آوردن بر رحم .

متد فاروس ، روش فاروس ، **Fahraeus m.** ، طریقه ایست برای تعیین درجه سرعت رسوب گویچه های قرمز (سدیمنتاسیون) .

متد اور ، روش اور ، درمان **Orr m.** ، شکستگیهای مرکب و استئومیلیت از طریق زهکشی باکاز وازلین و بی حرکت نمودن عضو

بوسیله گچ گیری تا اینکه مواد ترشعی این غالب گچ گیری را نرم کند .

متد ویپل ، روش ویپل ، **Whipple's m.** ، استفاده از کجد در کمخونی مفروط .

methodology

روش شناسی، متد شناسی ، دانش مربوط به اصول روش بررسی و مطالعه .

methohexital

متوهکزیتال ، نوهی باربیتورات بسیار کم اثر .
 متوهکزیتال سدیم ، ترکیبی **sodium m.** است که برای ایجاد بیهوشی عمومی بطور داخل رگی مورد استفاده قرار میگیرد .

methopromazine = methoxypromazine**methotrexate**

ترکیبی است سمی، متبلور، برنگ قهوه ای متعایل به نارنجی که بعنوان نوعی عامل ضد نوسازی مورد استفاده قرار میگیرد .

methoxamine

ترکیبی است که بعنوان نوعی مقلد سمپاتیک و بالابرنده فشارخون مورد استفاده قرار می گیرد .

methoxsalen

ترکیبی است از اسید آکریلیک که همراه با نور ماوراء بنفش در درمان لك و پس ایدیوپاتیک (بدون علت معلوم) مورد استفاده قرار میگیرد .

methoxyflurane

ترکیبی است که بعنوان يك بیهوشی دهنده عمومی و از طریق استنشاق مورد استفاده قرار می گیرد .

methoxyphenamine

متوکسی فنامین ، ترکیبی است که بعنوان يك داروی مقلد سمپاتیک با اثر برونش گشای باز و مشخص مورد استفاده قرار می گیرد .

methoxypromazine

متوکسی پرومازین ، مشتقی است از فنوتیازین که بعنوان نوعی داروی آرامش بخش مورد استفاده قرار میگیرد .

methscopolamine

ترکیبی است که برای انسداد پاراسمپاتیک مورد استفاده قرار می گیرد .

methsuximide

گردی است متبلور سفید رنگ یا سفید مایل به

خاکستری که بعنوان داروی ضد تشنج و در درمان « پتی مال » و صرع پسیکوموتور مورد استفاده قرار می‌گیرد .

methyl

متیل ، ریشه يك ظرفیتی $-CH_3$.

متیل سالیسیلات ، مایمی **m. salicylate** است بی‌بو ، زرد رنگ یا قرمز رنگ که از برگهای گیاه گواتریا پیروکومبیس یا پوست درخت بتولا لنتا یا بطور صناعی بدست می‌آید و بعنوان عامل مطبوع‌کننده مورد استفاده قرار می‌گیرد .

methylamine

پتومائین گازی که از ماهی‌گندیده و از کشت ویبریو کوما (میکرب وبا) متصاعد می‌شود .

methylate

متیلات ، ترکیبی است از متیل الکل با یک باز.

methylbenzethonium

نوعی ترکیب آمونیاک است که بعنوان ضد عفونی‌کننده موضعی مورد استفاده قرار می‌گیرد .

methylcellulose

نوعی متیل استر سلولز است که بعنوان نوعی ملین پر حجم و عاملی جهت تعلیق داروها در ساختن لوسیونها و پمادهای محلول در آب مورد استفاده قرار می‌گیرد .

methylcytosine

نوعی پوریمیدین است که در دوزو کسی‌ریبو نوکلئیک اسید ایجاد می‌شود .

methylene blue

متیلن بلو ، نوعی ماده رنگی سنتتیک (صناعی) که بعنوان رنگ‌کننده در کارهای آسیب شناسی و میکرب شناسی و همچنین بعنوان نوعی ضد عفونی‌کننده (آنتی‌سپتیک) مورد استفاده قرار می‌گیرد .

methylergonovine

ترکیبی است که بعنوان نوعی داروی تشدیدکننده حرکات رحم و تسریع‌کننده زایمان مورد استفاده قرار می‌گیرد .

methylglucamine

ترکیبی است که از **D** گلوکز و متیلامین تهیه می‌شود و در سنتز داروها مورد استفاده قرار می‌گیرد .

دی‌آتریزوآت متیل - **m. diatrizoate** گلوکامین ، ترکیبی است که بعنوان ماده حاجب در کارهای پرتو نگاری مورد استفاده قرار می‌گیرد .

methylhexaneamine

ترکیبی است که بعنوان نوعی داروی استنشاقی برای برطرف کردن احتقان بینی مورد استفاده قرار می‌گیرد .

methylmelubrin

ترکیبی است که بعنوان نوعی داروی ضد درد و ضد تب بکار میرود .

methylparaben

ترکیبی است که بعنوان نوعی نگهدارنده و مانع‌کننده از فساد محلولهای دارویی مورد استفاده قرار می‌گیرد .

methylparafynol

ترکیبی که بعنوان داروی خواب‌آور و مسکن مورد استفاده قرار می‌گیرد .

methylphenidate

متیل فنیدات ، ترکیبی است که بعنوان محرک پسیکوموتور ملایم و تمرکز فکری مورد استفاده قرار می‌گیرد .

methylprednisolone

متیل پردنیزولون ، گردی است سفید ، بی‌بو و منبلور که نوعی استروئید غده فوق کلیوی از نوع گلوکوکورتیکوئید بوده و دارای اثر ضد التهابی شبیه اثر پردنیزولون میباشد .

methylrosaniline chloride

کلرور متیل روزانیلین یا یوله دوژانسین ، گردی است بنفش رنگ که میکرب کش و ضد کرم و ماده رنگ‌کننده نمونه‌های میکروبی می‌باشد .

methyltestosterone

شکل خوراکی تستسترون مؤثر .

methylthionine chloride

کلرور متیل تیونین ، یا متیلن بلو که ماده رنگی برای کارهای آسیب شناسی و میکرب شناسی بوده و همچنین ضد عفونی‌کننده نیز میباشد .

methylthiouracil

متیل تیو اوراسیل ، گردی است سفید ، بی‌بو و

متیلور که بعنوان داروی مهارکننده تیروئید مورد استفاده قرار میگیرد .

methypylon

گردی است سفید و متیلور که بعنوان ماده خواب آور و مسکن مورد استفاده قرار میگیرد .

Meticortelone

نام تجارتي فرآورده های پردنیزولون .

Meticorten

نام تجارتي فرآورده ای از پردنیزون .

metmyoglobin

ترکیبی است که از میوگلوبین بطریق اکسیداسیون آهن دو ظرفیتی آن به آهن سه ظرفیتی تشکیل می شود .

metopagus

دوقلوئی که از پیشانی بهم دیگر چسبیده باشند .

metopic

مربوط به پیشانی .

metoplon

نقطه ای است واقع در خط وسط پیشانی بین برجستگی های فرونتال .

Metopon

نام تجارتي فرآورده ای از هیدروکلورور متیل-دی هیدرومورفینون که ضا، درد است .

metopon

لوبول پیشانی قدیمی در مخ .

metoxenous

دومیزبانه ، احتیاج به دو میزبان برای سیکل کامل زندگی انگل .

metoxeny

دومیزبانی ، حالت احتیاج به دو میزبان برای ادامه سیکل زندگی .

metra

رحم .

metralgia

رحم درد ، مترالژی ، درد رحم .

metrapectic

انتقال یافته بوسیله مادر ، در حالیکه مادر خود از ابتلا مصون باقی میماند .

metratonia

آنونی رحم ، بی قوتی رحم ، ناتوانی رحم .

metratrophia

آتروفی و کوچک شدن رحم .

Metrazol

نام تجارتي فرآورده های پنتیلن تترازول که دارویی است محرك سیستم عصبی مرکزی .

metrectasia

انساع رحم .

metreurynter

مترورینتر ، وسیله ایست بشکل بادکنک که برای متسع کردن دهانه و گردن رحم مورد استفاده قرار می گیرد .

metreuryslt

اتساع گردن رحم بوسیله مترورینتر (لغت فوق).

metric

۱- مربوط به اندازه گیری . ۲- متری .

metrocephalic

دارای ضریب فرق سری باندازه ۷۲ تا ۷۷ (ضریب فرق سری عبارتست از ارتفاع جمجمه بخش بر پهنای آن ضربدرصد) .

metritis

متریت ، التهاب رحم .

التهاب رحم همراه بانکروزه **m. dissecans** شدن قسمتهائی از دیواره رحم .

metrocarcinoma

کارسینوم رحم (کارسینوم عبارتست از نوعی تومور بدخیم که از بافت همبندی که از یاخته های اپی تلیال پر شده تشکیل میشود) .

metrocele

فتق رحم .

metrocolpocele

فتق رحم همراه با پرولاپس (prolapse) مهبل .

metrocystosis

ایجاد کیست در رحم .

metrocyte

سلول مادر .

metrodynia

درد رحم ، رحم درد .

metrofibroma

فیبروم رحم .

metroleukorrhea

لکوره مربوط به رحم .

metrology

مترشناسی، دانش مربوط به اصول اندازه گیری .

metromalacoma

نرم شدگی مرضی رحم .

metroparalysis

فلج رحم .

metropathia

بیماری و اختلالات مربوط به رحم .

m. haemorrhagica خونریزی اسانسیل

رحمی ، خونریزی اصلی رحمی ، خونریزی اولیه رحمی .

metropathic

مربوط به اختلالات رحمی .

metropathy

هر نوع بیماری و اختلال مربوط به رحم .

metroperitoneal

رحمی - صفاقی ، مربوط به رحم و صفاق .

metroperitonitis

التهاب رحم و صفاق .

metrophlebitis

متروفلبیت ، التهاب سیاهرگهای رحمی .

Metropine

نام تجارتي فرآورده های نیترات متیل آتروپین .

metroptosis

پرولاپس و پائین افتادگی رحم .

metrorrhagia

مترورازی ، خونریزی رحمی .

metrorrhea

ترشح غیرعادی از رحم .

metrorrhexis

پاره شدن رحم .

metrorrhosis

تصحیح جابجا شدگی رحم .

metrosalpingitis

متروسالپنژیت ، التهاب رحم و لوله های رحمی .

metrosalpingography =

hysterosalpingography

metroscope

متروسکوپ ، رحم بین ، وسیله ای است برای مایینه و مشاهده رحم .

metrostaxis

خونروی آهسته و مختصر از رحم .

metrostenosis

استنوز یا تنگی رحم .

metrotomy = hysterotomy**-metry**

پسوندی است بمعنی اندازه گیری و سنجش که بآخر کلمات میچسبد .

Metubine

نام تجارتي فرآورده ای از دی متیل توبوکورارین که دارای خاصیت شل کنندگی عضلانی است .

Metycalne

نام تجارتي فرآورده های پپیروکائین که بعنوان بیحس کننده موضعی بکار میرود .

mev = million electron volts

یکمیلیون الکترون ولت .

M.F.D. = minimum fatal dose

حداقل مقدار کشنده .

Mg = magnesium

نشانه شیمیائی عنصر منیزیم .

mg. = milligram**micaceous**

میکائی، مربوط به یا شبیه میکا ، تلقی، متورده، درمورد پوسته پوسته های خاکستری نقره ای رنگ گفته می شود .

mication

حرکت سریع مثل حرکات چشم درموقع چشمک زدن .

micr(o) =

پیشوندی است بمعنی کوچک که در نامگذاری واحدهای اندازه گیری برای نشان دادن عدد ۱۰^{-۶} (یک میلیونیم) بکار میرود این پیشوند به اول واحدی که مورد نظر است چسبیده میشود .

micranglopathy

بیماری مربوط به مویرگها .

microcephaly

کوچکی غیرعادی و عدم رشد مغز .

microabscess

آبسه كوچك ، دمل يا آبسه كوچكى كه فقط در زیرمیکروسكوب قابل رؤیت است .

microaerobic

زیست بهتر و رشد سریعتر در حضور مقدار کمی اکسیژن ملکولی .

microaerophilic

رشد بهتر در حضور مقدار بسیار کمی اکسیژن آزاد .

microanalysis

آنالیز شیمیائی مقادیر کمی ماده .

microanatomy = histology**microaneurysm**

آنوریسم كوچكى كه روى يك رگ كوچك اندازه مثلا يکى از رگهای شبكه چشم ایجاد شده باشد .

microangiopathic

مربوط به اختلال رگهای كوچك .

microangiopathy

بیماری مربوط به رگهای كوچك .

thrombotic m.

میکروآنژیوپاتی ترومبوزی، حالتی است که با تب، آنمی همولیتیک، پورپورای ترومبوسیتوپنیک، و اختلالات عصبی مشخص میشود .

Microbacterium

میکروباکتری، تیره‌ای از شیزومیستها (راسته اوباکتریاله، خانواده کورینه باکتریاسه) که در فرآورده‌های لبنیاتی یافت میشود .

microbar

میکروبار، فشاری که معادل یکمیلیونیم (۱۰^{-۶}) بار است .

microbe

میکروب، موجود ریزبینی گیاهی است .

microbial

میکروبی .

microbic = microbial**microbicidal**

میکروب کش، ضد میکروب .

microbicide

عامل میکروب کش، داروی ضد میکروب .

microbioassay

تعیین قدرت فعالیت يك ماده غذائی يا فاکتور دیگر از طریق اثر آن روی رشد يك میکرب با مقایسه با اثر يك فرآورده استاندارد .

microbiologist

میکروب شناس .

microbiology

میکروب شناسی، مطالعه موجودات ریز شامل باکتریها، قارچها و تک یاخته‌ایهای بیماریزا .

microblota

موجودات زنده ریزبینی يك ناحیه .

microblast

اریتروبلست که قطر آن ۵ میکرون یا کمتر است .

microblepharism

کوچکی غیرعادی پلکها .

microbody

نوعی ارگانل (**organelle**) کروی یا بیضی شکل که بوسیله پرده واحدی پوشیده شده است و در سیتوپلاسم یاخته‌های معینی دیده می‌شود .

microbrachlus

جنینی که دارای دستها و بازوان كوچك غیرعادی باشد .

microburet

بورتی که ظرفیت آن از ۱/۰ میلی لیتر تا ۱۰ میلی لیتر است و بفواصل ۰/۰۰۱ میلی لیتر تا ۰/۰۲ میلی لیتر درجه بندی شده است .

microcalorie

کالری كوچك ، مقدار گرمائی که بتواند درجه حرارت يك سانتیمتر مکعب آب مقطر را از صفر به يك برساند .

microcardia

کوچک قلبی، کوچکی غیرعادی قلب .

microcentrum = centrosome**microcephalic**

مربوط به کوچکی سر .

microcephalus

شخص یا جنینی که سر بسیار کوچکی داشته باشد .

microcephaly

کوچکی سر نسبت به بقیه قسمتهای بدن .

microcheilia

کوچکی غیرعادی لب .

microcheiria

کوچکی غیرعادی دستها .

microchemistry

میکروشیمی ، آن قسمت از علم شیمی که با مقادیر بسیار کوچک مواد شیمیائی سروکار دارد .

microcinematography

تهیه فیلم از اشیاء و موضوعات بسیار کوچک و ریز .

Micrococcaceae

میکروکوکاسه ، خانواده‌ای از شیزومیستها . (راسته اوباکتریاله) .

micrococci

میکروکوکها ، جمع لغت میکروکوکوس .

Micrococcus

میکروکوکوسوس ، تیره‌ای از شیزومیستها (راسته اوباکتریاله ، خانواده میکروکوکاسه) که در خاک ، آب و غیره یافت می‌شوند .

micrococcus

میکروکوک ، میکروکوکوس ، باکتری کوچکی است که بیشتر بصورت یک یاخته تنها یا بشکل منفرد دیده میشود تا بصورت جمعی و مجتمع .

microcolon

کوچکی غیرعادی قولون .

microcoria

کوچکی مردمک چشم .

microcornea

کوچکی غیرعادی قرنیه .

microcoulomb

یکمیلیونیم کولومب (کولومب مقدار الکتریسیته‌ای است که در یک ثانیه از مقاومت یک اهم و با قدرت یک ولت از آمپر متر می‌گذرد) .

microcrania

کوچکی غیر عادی جمجمه نسبت به اندازه صورت .

microcrith

وزن یک اتم هیدروژن .

microcrystalline

متشکل از بلورهای ریز .

microcurie

میکروکوری ، یکمیلیونیم (۱۰-۶) کوری که مخفف آن μc میشود .

microcurie-hour

میکروکوری ساعت ، مقدار تشعشعی است که از راه مصرف یک میکروکوری رادیوم در یک ساعت حاصل می‌شود که درجه تجزیه ماده رادیو آکتیو در اینجا $4-10 \times 37$ اتم در ثانیه می‌باشد . علامت اختصاری آن $\mu\text{c-hr}$ است .

Microcyclus

تیره‌ای از شیزومیستها (راسته پزودوموناداله ، تحت راسته پزودومونادینه ، خانواده اسپیریلاسه) .

microcyst

کیستی که فقط بوسیله میکروسکوپ قابل رؤیت باشد .

microcyte

گویچه قرمزی که قطر آن ۵ میکرون یا کمتر باشد .

microcythemia = microcytosis**microcytosis**

وجود گویچه‌های قرمز کوچک غیرعادی درخون .

microdactylla

کوچک انگشتی ، کوچکی غیر عادی انگشتان دست یا پا .

microdetermination

امتحانات شیمیائی از مقادیر بسیار کمی ماده .

microdissection

تشریح و برش دادن یا دیسکسیون بافت یا سلولها در زیر میکروسکوپ .

microdont

دارای ضریب دندانی کمتر از ۴۲ (ضریب دندانی مساوی است با طول دندان بخش بر طول خط باز یونازال ضربدر صد) .

microdontia

کوچک دندانی ، کوچکی غیرعادی دندانها .

microecology

میکرو اکولوژی ، شاخه‌ای از اکولوژی انگلها که به مناسبات این موجودات و محیطی که بوسیله

میزبانها فراهم می‌شود ارتباط دارد .

microecosystem

روش و سیستمی است در اکولوژی که در آن مطالعات اکولوژیک را بطور طبیعی یا آزمایشگاهی بشکل محدود و در محیطی کوچک بمنظورهای تجربی انجام میدهند .

microemboli

جمع لغت زیر .

microembolus

آمبولوس کوچک اندازه و ذره بینی .

micro-erythrocyte = microcyte

microfarad

میکروفاراد، یکمیلیونیم فاراد که نشانه اختصاری یا مخفف آن μf میشود .

microfauna

موجودات حیوانی ریز بینی يك ناحیه مخصوص .

microfibril

رشته چه ریز، فیبریل بسیار کوچک .

microfilaremia

میکروفیلارمی ، وجود انگل میکروفیلاریا در خون .

Microfilaria

میکروفیلاریا ، نامی است که سابقاً به فرملاری کرمهای گرد مربوط به فوق‌خانواده فیلاریوئیده داده میشد .

microfilaria

میکروفیلاریا ، لاری است از کرمهای فوق خانواده فیلاریوئیده که در خون میزبان مبتلا قرار میگیرد .

microfilm

میکروفیلم ، فیلم ۱۶ یا ۳۵ میلیمتری که در ماشینهای خودکار بسیار سریع قرار می‌دهند تا از کتابها ، اسناد ، اشکال یا سایر مواد بمنظور نگهداری آنها در محل‌های کوچک عکسبرداری کند .

microflora

موجودات گیاهی ریز بینی يك ناحیه مخصوص .

microgamete

میکروگامت ، گامت نر که کوچک‌تر از گامت ماده است .

microgametocyte

سلول مولد میکروگامتها .

microgastrla

کوچکی مادرزادی منده .

microgenia

کوچکی غیرعادی چانه .

microgenitalism

کوچکی اندامهای تناسلی خارجی .

microglia

میکروگلی ، یاخته‌های غیرعصبی که قسمتی از ساختمان برون پوش سیستم اعصاب مرکزی را تشکیل میدهد .

microglossia

کوچک زبانی ، کوچکی غیرعادی زبان .

micrognathia

کوچکی غیرعادی فك زیرین .

micrognathic

مربوط به کوچکی فك زیرین .

microgram

یکمیلیونیم (۱۰^{-۶}) گرم یا یکهزارم (۱۰^{-۳}) میلی‌گرم که نشانه اختصاری آن μg یا mcg است .

micrograph

ریزنویس ، رونوشت برداری دائمی از ظاهر يك شیئی در حالیکه بوسیله میکروسکوپ آنرا مشاهده می‌کنند .

رونوشت برداری دائمی از **electron m.**

ظاهر يك شیئی در حالیکه بوسیله میکروسکوپ الکترونی رؤیت می‌شود .

micrography

۱- شرح يك شیئی ریز بینی . ۲- خردنگاری ، استفاده از ریز نویس .

microgyria

کوچکی غیرعادی شیارهای مغز .

microhematocrit

میکروهما توکریت، تعیین سریع حجم گویچه‌های قرمز لخته شده در مقداری خون کامل از طریق سانتیفریوز سریع مقدار کمی خون در يك لوله موئین .

microcephalia کوچکی کبد .

microhm یکمیلیونم (10^{-6}) اهم .

microinclination اکسیداسیون مقدار کمی ماده برای حذف مواد آلی آن و بجای ماندن فقط خاکستری از آن .

microlesion ضایعه ریز ، ضایعه بسیار کوچک .

microlethal دارای مقدار کمی زرده .

microliter میکرولیتر، یکمیلیونیم لیتر یا یکهزارم میلی لیتر که مخفف آن μL است .

microlith سنگ ریزه ، خرده سنگ .

microlithiasis تشکیل جسم سنگی ریز یا سنگ ریزه در یک عضو .

m. alveolaris pulmonum یا **pulmonary alveolar m.**

حالتی است شبیه سل ریوی ، همراه با رسوب سنگریزه در حبابچه های ریوی .

micrology ریزه شناسی ، دانش مربوط بکارهای ریزبینی .

micromandible کوچکی زیاده از حد آدراره .

micromastia کوچک پستانی ، کوچکی غیرعادی پستانها .

micromella کوچکی غیرعادی یک پا هر دو دست یا پا .

micromelus چینی که دارای اندامهای کوچک غیرعادی است .

micromere یکی از بلاستومرهای کوچک که در اثر شکافتگی نامسازی تخمک گشوده بوجود می آید .

micrometeorology شاخه ای است از دانش آثار هوا و هواشناسی که از اثرات محیط فیزیکی بر روی موجودات زنده ای که در فضای مماس بر سطح زمین و فاصله

چند اینچ تا سطح زمین قرار دارند آنهم از جنبه های اکسترا اورگانیک آن بحث می کند .

micrometer ریزسنج .

micromethod روش امتحان مقادیر بسیار کم مواد .

micrometry اندازه گیری اشیاء ریزبینی .

micromicro- پیشوندی است بنشاننده یکمیلیونیم میلیون یا 10^{-12} (یک تریلیونیم) که به اول واحد مربوطه میچسبد .

micromicrocurie یکمیلیونیم میکروکوری یا 10^{-12} کوری که مخفف آن $\mu\mu\text{C}$ می شود .

micromicrogram یکمیلیونیم میکروگرم یا 10^{-12} گرم که مخفف آن $\mu\mu\text{g}$ یا μy میشود .

micromicron یکمیلیونیم میکرون (10^{-9} یا 10^{-12} آنکستروم) که مخفف آن $\mu\mu\text{m}$ میشود .

micromillimeter ۱- میکرون (micron) . ۲- یکمیلیونیم میلیمتر که مخفف آن μmm میشود .

micromolecular مرکب از ملکولهای کوچک .

Micromonospora تیره ای از شیزومیستها (راسته آکتینومیستاله) خانواده استرپتومیستاسه (که در خاک و آب یافت می شود .

micromyella کوچکی غیرعادی طناب نخاعی .

micron میکرون ، واحدی است مربوط به اندازه گیری طول در سیستم متریک که معادل 10^{-3} (میلیمتر یا 10^4 آنکستروم بوده و مخفف آن μm میباشد .

micronucleus هسته کوچک تک یاخته ایها که در جریان تکثیر و تولید تک یاخته دخالت دارد .

micronutrient

عنصر رژیم غذایی که مقدار کمی از آن در اساسی را بازی می کند .

microorganism

میکروب ، موجود زنده ریزبینی ، حیوان یا گیاه میکروسکوپی .

micropathology

۱- مجموعه دانستیهای مربوط به تغییرات کوچک پاتولوژیک . ۲- آسیب شناسی بیماریهاییکه بوسیله میکربها ایجاد می شوند .

microphage

ریزخوار، گرانولوسیت نوتروفیلیک .

microphakia

کوچکی غیرعادی عدسی یا لنز کریستالین .

microphallus

کوچکی غیرعادی آلت مردی .

microphobia

ترس بیمارگونه و مرضی از میکربها .

microphone

میکروفون ، وسیله تقویت یا انتقال صوت .

microphonia

ضعف شدید صدا .

microphotograph

تصویر میکروسکوپی ، تصویر کوچک .

microphthalmos

کوچکی غیرعادی کره چشم .

microphysics

دانش ساختمان اصلی و اولیه مواد .

microphyte

گیاه ریزبینی .

micropipet

نوعی pipet برای برداشتن مقادیر کم مایعات (از ۱۰ تا ۱ سانتیمتر مکعب) .

micropodia

کوچکی غیرعادی پاها .

micropredator

موجود زنده ایکه عناصر لازم برای زیست خود را از گونه های دیگر موجودات زنده بزرگتر از خودش کسب می کند بدون اینکه زیانی برای آنها داشته باشد .

micropsia

کوچک بینی ، که در آن اشیاء کوچکتر از اندازه حقیقی شان دیده می شوند .

micropyle

روزنه ای که اسپرما توزوئید از طریق آن بدون تخمک راه می یابد .

microradiography

پرتو فکاری تحت شرایطی که بتوان در آن امتحانات میکروسکوپی متوالی را انجام داد یا فکاره بدست آمده را چند صد مرتبه بزرگتر نشان داد .

microrhinitis

کوچکی غیرعادی بینی .

Microscilia

تیره ای از شیزومیتها (راسته بگیا توآله ، خانواده ویتروسیلاسه) .

microscope

میکروسکوپ ، ریزبین، وسیله ای اسکه برای رؤیت اجسام ریز و میکروبها و آنچه با چشم غیر مسلح دیده نمی شود .

binocular m. میکروسکوپ دو چشمی ، میکروسکوپی که دارای دو عدسی چشمی است و در آن واحد می توان با دو چشم میکرب زیر آنرا رؤیت کرد .

compound m. میکروسکوپ مرکب ، میکروسکوپی که دارای دو سیستم عدسی است .

electron m. میکروسکوپ الکترونی . میکروسکوپی است که در آن بجای پرتوهای نور از الکترون استفاده می شود تا تصویری ایجاد شود که بر روی پرده فلورسانت بیافتد .

light m. میکروسکوپ نوری، میکروسکوپی است که در آن نمونه میکروبی در زیر روشنائی معمولی قابل رؤیت میشود .

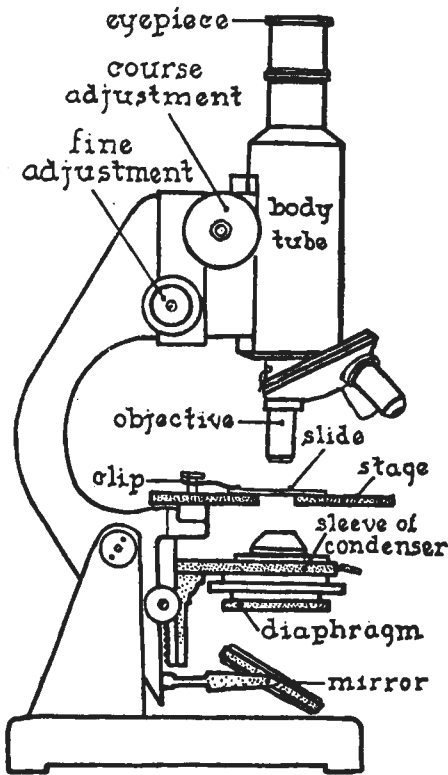
operating m. میکروسکوپ جراحی ، میکروسکوپی است که برای استفاده در کارهای ظریف جراحی مثل کارهای جراحی روی گوش میانی یا روی رگهای کوچک قلب بکار میرود .

simple m. میکروسکپ ساده ، میکروسکپی که دارای یک عدسی است .

stereoscopic m. میکروسکپ

استرنوسکوپیک ، نوعی میکروسکوپ دوچشمی که برای بدست دادن منظره سه بعدی از نمونه‌های میکروبی ساخته شده است .

x-ray m. میکروسکپ اشعه ایکس ، میکروسکپی است که در آن بجای نور از اشعه ایکس استفاده می‌کنند ، تصویر حاصله از این میکروسکپ معمولاً روی فیلم گرفته می‌شود .



MICROSCOPE
Diagram showing principal parts

microscopic

ریزبینی ، میکروسکوپیکی ، آنچه فقط بوسیله میکروسکپ قابل رؤیت است .

microscopical

میکروسکپی ، مربوط به میکروسکپ یا کار با میکروسکپ .

microscopy

کار با میکروسکپ ، امتحان و معاینه با میکروسکپ .
television m. تکنیک مخصوصی است که در آن تصویر بزرگ شده توسط یک میکروسکپ ، روی صفحه تلویزیونی منعکس می‌شود .

microsome

دارای ضریب کاسه چشمی کمتر از ۸۳ (ضریب کاسه چشمی یعنی ارتفاع دهانه کاسه چشم بخش بر پهنای آن ضریب درصد) .

microsome

یکی از ذرات میکروسکوپیکی سیتوپلاسم یاخته .

microsomia

کوتولگی و کوچکی غیرعادی بدن .

microspectroscope

میکرواسپکتروسکپ ، دستگاهی مرکب از طیف‌نما و میکروسکپ .

microsphere

جسم ریز کروی ، توده گرد بسیار ریز .

microspherocyte

نوعی گویچه قرمز که قطر آن کمتر از قطر گویچه‌های قرمز معمولی است ، ولی ضخامت آن زیاد شده است .

microspherocytosis

وجود تعداد زیادی میکرواسفروسیت (لفت بالا) در خون .

microsphygmia

حالتی از ضربان نبض که در آن ضربان بوسیله انگشت بسختی احساس می‌شود .

microsphyxia = microsphygmia

microsplenia

کوچکی طحال .

Microsporon = Microsporium

Microsporium

میکروسپوروم ، تیره‌ای از قارچها که بیماریهای مختلفی در پوست و مو تولید می‌کند ، و شامل گونه‌های میکروسپوروم ادونیتی ، میکرو-سپوروم کانیس (لانسوم) و میکروسپوروم فولوروم (گهپسم) می‌باشد .

microstat

صفحه و یا بنده یک میکروسکپ .

microstomia

کوچک دهانی، کوچکی غیرعادی دهان .

microsurgery

برش ساختمانهای کوچک بدنی زیر میکروسکپ
بوسیله وسائل جراحی بسیار کوچک .

Microtatabiotes

میکروتاتوبیوتها ، طبقه‌ای از گیاهان (قسمت
پروتوفیتها) که شامل راسته‌های ریکتزیاله و
ویراله است و برای رشد و تکثیر به موجودات
زنده دیگر وابسته است .

microthrombosis

وجود لخته‌های خونی (ترمبوس‌های) ریز در
مویرگها و سایر رگهای خونی کوچک .

microthrombus

ترمبوس ریز در یک مویرگ یا رگ کوچک دیگر .

microtia

کوچکی غیرعادی لاله گوش .

microtome

میکروتوم ، وسيله‌ای است برای تهیه برشهای
نازک جهت مطالعات میکروسکپی .

freezing m. میکروتوم مخصوص برش
بافتهای یخ‌زده .

rotary m. میکروتوم چرخشی، میکروتومی
که دارای چرخشی است که حرکت این چرخ سبب
جلو و عقب رفتن نمونه‌ای که باید از آن برش تهیه
شود می‌گردد .

sliding m. میکروتوم لغزنده ، میکروتومی
که در آن نمونه‌ای که باید از آن برش تهیه شود
روی ریلی قرار می‌گیرد و در اثر لغزیدن روی
ریل برشها تهیه می‌شوند .

microtomy

بریدن و تهیه برشهای نازک ، نازک‌بری .

microtransfusion

ترانسفوزیون یا داخل کردن مقدار کمی خون
فرد دیگر بدون گردش خون بیمار .

microtrauma

ضایحه یا آسیب ریزبینی .

microtubule

ریزلوله ، ساختمان لوله‌ای ریزی است که در
سیتوپلاسم یک یاخته دیده می‌شود .

microvillus

زائنده یا بیرون‌زدگی بسیار کوچکی از رویه آزاد
یک یاخته .

microvolt

یکمیلیونیم ولت ، بنشانه μv .

microwave

موجی است مربوط به تشعشع الکتروماگنتیک
که بین اشعه دور مادون قرمز و موجهای رادیو
قرار دارد ، معمولاً بنظر میرسد این امواج از
۳۰۰۰۰۰ مگاسیکل تا ۱۰۰ مگاسیکل نوسان
دارد (طول موج ۱ mm. تا ۳۰ cm.) .

micturate = urinate**micturition = urination****midbrain**

منز میانی، قسمت منز وسطی، آن قسمت از منخ که
از وسط سه وزیکول منزی اولیه جنین بوجود
می‌آید و بین منز جلوئی و منز عقبی قرار
می‌گیرد .

midfoot

میان‌پا، قسمت میانی پا که شامل ناحیه استخوانهای
ناوی ، مکمی و میخی شکل است .

midgut

میان روده ، یک ناحیه بینابینی در جنین واقع
در وسط روده جلوئی و روده عقبی (جلوروده و در
عقب روده) که در انسان مدت کوتاهی دوام
می‌آورد .

Midical

نام تجارتی فرآورده‌های سولفامتوکسی
پیریدازین کسه ماده‌ای است ضد باکتری و در
درمان عفونتهای مجرای ادراری مورد استفاده
قرار می‌گیرد .

midwife

مآما ، قابله .

migraine

میگرن ، صداع ، شکلی از سردرد که معمولاً
بطور ضمنی اتفاق می‌افتد و عموماً فقط یکطرف
سر دچار این درد می‌شود .

Mikedimide

نام تجارتی فرآورده‌ای از بمگرید که محرک
تنفسی است و در درمان مسمومیت ناشی از
باربیتوراتها مورد استفاده قرار می‌گیرد .

mikro-

پهشوندی است بمعنی کوچک که باول کلمات میچسبد .

ml = milliliter**mlia**

جمع لغت (millum) .

millaria

تب عرق گز ، حالتی است مربوط به پوست همراه با احتباس عرق بطوریکه در سطوح مختلفی از پوست عرق از مجرای طبیعی خود بیرون میافتد .

تب عرق گز قرمز ، بیماری است **m. rubra** که بعلت بسته شدن راه غدد عرق ایجاد میشود .

millary

۱- ارزنی . ۲- دارای قرچه‌های ارزنی شکل .

Millibis

نام تجارتي فرآورده های گلنیکوبیارسول که برای درمان آمیبیاز مورد استفاده قرار میگیرد .

milieu

محیط ، پیرامون .

m. exterieur محیط خارجی ، محیط اطرافی .

m. interieur محیط داخلی ، خون و لث که در آن یاخته‌ها شناورند .

millum

دانه کوچک سفید رنگ یا زرد رنگی است که در پوست بروز می‌کند .

milk

۱- شیر ، مایع غذائی مترشحه از پستان حیوانات . ۲- مایع شیرمانند (امولسیون یا سوسپانسیون) .

acidophilus m. شیر اسیدی ، شیری که بوسيله كشت های لاکتوباسیلوس اسیدوفیلوس تخمیر (فرمانته) شده باشد ، چنین شیری در اختلالات معدی روده‌ای بمنظور اصلاح فلور میکربی روده مورد استفاده قرار می‌گیرد .

m. of bismuth شیر بیسموت ، سوسپانسیون آبکی هیدروکسید بیسموت و سوکرینات بیسموت که بعنوان ماده قابض و ضد اسید مورد استفاده قرار می‌گیرد .

Budd m. یا buddelzed m. شیر بود ، شیر بودیزه ، شیری که از طریق افزودن دی‌اکسید هیدروژن و حرارت دادن تا آنجا که دی‌اکسید تجزیه شده و اکسیژن آزاد شود سترون یا استریلیزه می‌شود .

casein m. شیر کازئین ، شیر تهیه شده‌ای است که بان مقدار کمی نمک و قند و مقدار زیادی چربی و کازئین افزوده‌اند .

certified m. شیر پروانه دار ، شیری است که خلوص آن از طرف کمیته پزشکان یا از طرف يك کمیسیون پزشکی مربوط به شیر تصدیق شده باشد .

condensed m. شیر کندانسه ، شیر تغلیظ شده ، شیری است که قسمتی از آب آن تبخیر شده و بوسيله شکر شیرین شده است .

diabetic m. شیر دیابتیک ، شیری که درصد لاکتوز آن کم باشد .

dialyzed m. شیر دیالیز شده ، شیری که از راه عبور از غشاء پارشمن قندش گرفته شده است .

evaporated m. شیر تبخیر شده ، شیری که از طریق تبخیر نصف آب آن گرفته‌اند .

fortified m. شیر تقویت شده ، شیری که از طریق افزودن خامه یا ویتامینها مغذی تر شده است .

homogenized m. شیر هموزنیزه ، شیری که چربی آنرا بصورت امولسیون پایدار درآورده‌اند .

m. of magnesla شیر منیزی ، سوسپانسیونی است حاوی ۷ تا ۸٪ درصد هیدروکسید منیزیم که بعنوان ضد اسید مورد استفاده قرار می‌گیرد .

modified m. شیر اصلاح شده ، شیر گاو که با تغییر و اصلاح ترکیبات آنرا با ترکیبات شیر انسان تطبیق داده‌اند .

protein m. شیر پروتئین ، شیری که آنرا طوری اصلاح کرده‌اند تا مقدار نسبتاً کمی کربوهیدرات و چربی و مقدار نسبتاً زیادی پروتئین داشته باشد .

m. of sulfur شیر گوگرد ، گوگرد راسب

شده ، گردی است ظریف و زرد رنگ که بشکل
پماد بعنوان داروی ضد جرب مورد استفاده قرار
می گیرد .

vitamin A m. شیر ویتامین **A** دار ، شیر
گاوی که با آن ویتامین **A** افزوده باشند .

vitamin D m. شیر ویتامین **D** دار ، شیر
گاوی که با آن ویتامین **D** افزوده باشند .

witch's m. شیری که از پستان کودک نوزاد
ترشح می شود .

milli-

میلی ، پیشوندی است بمعنی یک هزارم که در
نامگذاری واحدهای اندازه گیری به نشانه مقدار
۳-۱۰ باول کلمه مورد نظر میچسبد ، مثل
میلی گرم .

milliampere

یک هزارم آمپر .

milliampere-minute

میلی آمپر دقیقه ، واحدی است در الکتریسیته
که معادل مقدار نیروئی است که از يك جریان
يك میلی آمپری بمدت يك دقیقه بدست می آید .

millicoulomb

یک هزارم کولومب ، (۳-۱۰) کولومب بعلامت
اختصاری **mcoul** .

millicurie

یک هزارم (۳-۱۰) کوری بعلامت اختصاری
mc .

millicurie-hour

میلی کوری - ساعت ، مقدار تشعشعی است که از
راه مصرف يك میلی کوری رادیوم در يك ساعت
حاصل میشود ، که درجه تجزیه ماده رادیو آکتیو
در اینجا مساوی ۰.۷ × ۳.۷ اتم در ثانیه است .
نشانه اختصاری آن **mc.-hr** است .

milliequivalent

میلی اکی والان ، یک هزارم وزن اکی والان يك
ماده ، بمبارت دیگر یک هزارم وزن ماده موجود
در يك سانتیمتر مکعب محلول نرمال بر حسب گرم
بعلامت اختصاری **mEq.** .

milligram

میلیگرم ، یک هزارم گرم ، که معادل است با
۳۲۲۱۵۰۰۰ گرم بعلامت اختصاری **mg.** .

milliliter

یک هزارم لیتر ، که معادل است با ۲۳۱۶۲۳ مینیم
بعلامت اختصاری **ml.** .

millimeter

میلیمتر . یک هزارم متر ، که معادل است با
۹۰۳۹۰۰ اینچ بعلامت اختصاری **mm.** .

millimicro-

پیشوندی است که نشانه یک هزارم از یکمیلیونیم
میباشد یا ۹-۱۰ (يك بیلیونیم) واحدمورد
نظر را نشان میدهد این پیشوند باول واحد
مورد نظر می چسبد .

millimicrocurie

یک هزارم (۲-۱۰) میکرو کوری ، یا ۹-۱۰ کوری
بعلامت اختصاری **m μ c.** .

millimicrogram

یک هزارم (۲-۱۰) میکرو گرم ، یا ۹-۱۰ گرم
بعلامت اختصاری **m μ g.** .

millimicron

یک هزارم میکرون (۶-۱۰ یا ۱۰-۱۰ آنکستروم) ،
بعلامت اختصاری **m μ** .

milliosmole

یک هزارم اسمول (**osmole**) .

millirad

میلی راد ، واحد مقدار تشعشع جذب شده که
معادل ۳-۱۰ راد بوده و علامت اختصاری آن
mrad است .

milliroentgen

میلی رونتگن ، واحدی است معادل یک هزارم
(۳-۱۰) رونتگن بعلامت اختصاری **mr.** .

milliunit

یک هزارم واحد (۳-۱۰) .

millivolt

میلی ولت ، یک هزارم ولت بعلامت اختصاری
mv. .

Millontin

نام تجارتي فرآورده های فسوکسمید که بعنوان
داروی ضد تشنج برای درمان صرع کوچک یا
پتی مال ایی لسی مورد استفاده قرار می گیرد .

Milpath

نام تجارتي فرآورده‌ای از مهر و باغات و کلورور تری دی‌هگزاتیل که اولی آرامش‌بخش و دومی بلوکه‌کننده پاراسماتیک است .

Miltown

نام تجارتي فرآورده‌ای از مهر و باغات که دارویی است آرامش‌بخش .

milt

غدد تناسلی ماهی نر یا مایمی که این غدد را در فصل تخم‌ریزی پر می‌کند .

milt - sickness

بیماری طحال در گاو .

min. = minm. minlimum. minute**Mincard**

نام تجارتي فرآورده‌ای از آمینو مترادین که دارویی است ادرار آور و برای درمان ادم قلبی مورد استفاده قرار می‌گیرد .

mind

ذهن، خاطر، فکر، رأی، فهم، فطر، نیت، خیال.

mineral

معدنی، کانی.

mineralocorticoid

منیرالو کورتیکوئید، نوعی ماده مترشح از قسمت قشری غده فوق کلیوی که در احتیاس سدیم و دفع پتاسیم مؤثر است .

minim

مینیم واحد حجم در سیستم انگلیسی که معادل با ۰۰۶۱۶ ره سانتیمتر مکعب است .

miocardia

انقباض قلب، سیستول .

mlopus

ناقص الخلقه با دوس بهم چسبیده که يك چهره آن رشد نکرده مانده است .

miosis

میوزیس، انقباض و تنگ شدن شدید مردمک چشم.

miotic

۱- منقبض کننده مردمک، مسبب انقباض مردمک
۲- عاملی که سبب انقباض مردمک چشم شود.

miracidia

میراسیدیوم‌ها .

miracidium

میراسیدیوم، لارو آزاد و شناور يك ترماتود (کرم پهن‌بدون بند) انگلی که از تخم بیرون آمده است و بدن حلزونی‌های میزبان را سوراخ می‌کند و وارد آن می‌شود .

mire

رقعی است روی دسته افتالمومتر که تصویر آن روی قرنیه می‌افتد، اندازه‌گیری انحنای مختلف قرنیه با این دستگاه نمودار میزان آستیگماتیسم است .

mirror

آینه .

concave m.

آینه مقعر، آینه کاو .

convex m.

آینه محدب، آینه کوز .

dental m. = mouth m.**frontal m. یا head m.**

آینه پیشانی، نوعی آینه‌گرد که بوسیله تسمه به سر بسته می‌شود و در معاینات حلق و بینی مورد استفاده قرار می‌گیرد .

Glatzel m.

آینه گلاتزل، صفحه فلزی سردی است که جلوی سوراخ‌های بینی نگه‌می‌دارند تا در صورت باز بودن و گشودگی بینی در اثر تنفس لکه‌ای از بخار روی صفحه ایجاد شود .

mouth m.

آینه دهان، آینه کوچکی است که بوسیله دندان پزشکان مورد استفاده قرار می‌گیرد .

nasographic m. = Glatzel m.

آینه صاف، آینه تخت . آینه مستوی .

miscarriage

سقط جنین، بمقصد نرسیدن .

miscible

آمیزش پذیر، امتزاج پذیر .

misocainia

کهنه پرستی، تنفر از اینده‌های تازه .

misogamy

تنفر مرضی از ازدواج، بهزاری از عروسی .

misogyny

تنفر از زن .

misologia

ترس بیمارگونه از استدلال کردن.

misopedia

بیملاقگی مرضی نسبت به کودکان.

mite

مایت ، عنکبوتیان ریز ، بندپایان راسته آکارینا که دارای چنه ریز و معمولاً بدن شفاف یا نیمه شفاف و مشخصات دیگری هستند که آنها را از بندپایان مربوط به تحت راسته ایکسودیده متمایز می‌کند ، این بندپایان ممکن است آزادی یا انگل حیوانات یا گیاهان باشند .

harvest m. = chigger

سارکوپتس اسکاچی ، **itch m.** یا **mange m.** عامل جرب .

mithridatism

کسب مصونیت و زینهارى نسبت به نوعی سم از طریق خوردن آن بمقدار کم و زیاد کردن تندیجی مقدار مصرفی .

miticide

ضد مایت عامل ضد عنکبوتیان ریز مولد جرب .

mitochondria

میتوکندریها .

mitochondrion

میتوکندری ، دانه ها یا رشته‌های ریزی که در سیتوپلاسم سلول وجود دارند ، و محل اصلی واکنشهای اکسیداتیوی هستند که بوسیله آن انرژی مواد غذایی ذخیره سلول بروز پدیده‌های درونی یا آندروزنیک سلول را ممکن می‌سازد .

mitogen

میتوز زا ، عاملی که سبب میتوز شود .

mitogenic

مربوط به عامل مولد میتوز .

mitogenesis

ایجاد عمل میتوز در سلول .

mitogenetic

مربوط به یا مولد عمل میتوز سلولی .

mitome

شبهه نخی شکل پروتوپلاسم یاخته .

mitosis

میتوز ، پدیده تقسیم غیرمستقیم سلول که در آن دو هستک دختر بطور نرمال کروموزومهای مساوی بدست می‌آورند که تعداد این کروموزومها مشخص کننده یاخته‌های سوماتیک گونه است .

mitosome

شکلی که از رشته‌های دوکی میتوز قبلی بجای مانده است ، بقیه‌السیف دوک ، دوک باقی‌مانده .

mitotic

میتوزی ، مربوط به میتوز .

mitral

میترال ، دولختی ، دریچه‌ای است بین دهلیز چپ و شکمبه چپ قلب .

mittelschmerz

دردی که بین دوره‌های قاعدگی بعلمت ترکیدن فولیکول گراف و خروج تخمک ایجاد میشود .

mixotrophic

دارای خواص غذائی حیوانی و گیاهی با هم .

mixture

آمیزه ، مخلوط ، آمیزه دو داروی مایع باهم یا یک مایع با یک جامد .

brown m.

مخلوط قهوه‌ای ، فر آورده‌ای از عصاره مایع گلبریزا ، تانترات آنتیموان پتاسیم ، یازگوریک (paregoric) ، الکل ، گلبریزین و آب تصفیه‌شده که بمنوان داروی خلط آور مورد استفاده قرار می‌گیرد .

chalk m.

مخلوط گچ ، گچ مخصوص با خمیر بنتونیت ، آب دارچین و ساخارین سدیم که بمنوان ضد اسید مورد استفاده قرار می‌گیرد .

Kaolin m. with pectin

مخلوط کائولن با پکتین ، فر آورده‌ای است حاوی کائولن ، پکتین ، گسرد کتیرا ، اسید بنزوئیک ، ساخارین سدیم ، گلبریزین و روغن فنناح در آب تصفیه شده که بمنوان ضد اسید و مرهم مورد استفاده قرار می‌گیرد .

Miyagawanella

مایاگانلا ، تیره‌ای از میکروذواتوبیوتها (راسته ریکتزیاله ، خانواده کلامیدیاسه) .

M.K.S.

کیلوگرم متر در ثانیه ، که نشانه سیستمی است
در اندازه گیری هائیکه روی این واحدهای استاندارد
طول ، جرم و زمان تکیه دارد .

M.L. = Licentiate in Medicine

لیسانس علوم پزشکی .

M.L.A. = Medical Library Association

جامعه کتب پزشکی .

ml. = milliliter**M.L.D. = minimum lethal dose**

حداقل مقدار کشنده .

mm. = millimeter یا muscles**mu = millimicron****Mn = manganese****mnemonics**

ذهنیات ، پرورش حافظه .

M.O. = Medical Officer

افسر پزشکی .

Mo = molybdenum**mobilisation**

به حرکت در آوردن ، بسیج .

بحرکت در آوردن استخوانچه

رکابی گوش ، تصحیح جراحی بیحرکتی استخوانچه

های رکابی گوش بمنظور درمان کری .

mock-knee

تورم و بزرگی روی زانوان اسب یا گاو که بعلت

ضربه و صدمه پدید آمده باشد .

modality

۱- عامل فیزیکی که جهت درمان بیماری مورد

استفاده قرار میگیرد . ۲- شرایطی که اثر دارویی

را تغییر دهد .

Moderli

نام تجارتي فرآورده ای ازرسینامین ، که دارویی

است ضد زیادی فشار خون و درضمن آرامش

بخش .

modiolus

ستونک حلزون گوش ، ستونک مرکزی حلزون

گوش که در مرکز حلزون گوش داخلی قرار

گرفته است و مجرای مادپیچی حلزون بدور آن

میپیچد .

Modumate

نام تجارتي فسر آورده ای از آرژینین واسید
گلوتامیک .

M.O.H. = Medical Officer of Health

افسر پزشک بهداشت .

mol.

ملکول گرم .

molality

تعداد ملکول گرم يك محلول در يك كيلو از
حلال خالص .

molar

۱- مربوط به يك جثه یا توده . ۲- مربوط به
يك خال . ۳- دندان آسینا .

molarity

تعداد ملکول گرم يك ماده حل شده در هر لیتر
از محلول .

mold

۱- کپک ، قارچ حقیقی (*Eumycetes*) . ۲-

قالب ، ریخت ، ترکیب ، قالب کردن ، ریختن ،

شکلی بخود گرفتن . ۴- خاک نرم یا گیاه دار ،

گل ، خمیره .

mole

۱- توده گوشتی که در رحم بعلت استحاله

تخمک بوجود میآید . ۲- خال ، خال گوشتی . ۳-

ملکول گرم ، آن مقدار از ترکیب شیمیائی که جثه

آن از لحاظ گرم معادل وزن ملکولی آن باشد .

۴- موش کور . ۵- موج شکن .

hairy m.

خال مودار .

یا **hydatid m.** یا **hydatidiform m.**

مول هیداتیدیا

مول هیداتیدیفورم ، هیداتیفورم مول ، نوعی

میکروزم که از طریق استحاله کیستیک ویلوزیتهای

(*Villi*) کوریون جفت بوجود میآید .

pigmented m. = nevus pigmentosus

به واژه (*nevus*) مراجعه فرمائید .

molecule

ذره ، ملکول ، کوچکترین جزء يك ماده که

خواص آن ماده را دارا باشد ، این کوچکترین

جزء از اجتماع آنها ایجاد میشود .

mollmen

کوشش و کار ماهانه که بطور طبیعی برای جریان یافتن خون قاعدگی در بدن صورت میپذیرد.

mollities

نرمی غیر طبیعی، نرم شدگی مرضی.

m. ossium = osteomalacia**molluscacide**

حلسزون کش، عامل یا دارویی که حلزونها یا سایر نرم تنان را از بین ببرد.

molluscous

مربوط به تومر نرم. مربوط به زائده نرم.

molluscum

زائده نرمی بر روی پوست.

m. contagiosum نوعی بیماری پوستی است که در آن توبه کولها یا برآمدگیهای مدوری روی پوست ظاهر میشود این برآمدگیهای محتوی ماده نیمه مایع یا خمیری میباشد.

m. fibrosum یا m. simplex

رویش نرم فیبرومی، فیبروم متعدد پوست.

mol. wt. = molecular weight

وزن ملکولی.

molybdenum

مولیبدن. عنصر فلزی سخت، برنگ سفید، نقره‌ای که شماره اتمی آن ۴۲ و وزن اتمی آن ۹۵٫۹۴ و نشانه اختصاری آن **Mo** میباشد.

momentum

کمیت حرکت، مقدار جنبش، محصول ماده بوسیله سرعت.

monad

۱- حیوان تک یاخته‌ای ۲- یک ریشه یا عنصر یکظرفیتی.

monarthrititis

التهاب یک مفصل واحد.

monarticular

یک مفصلی، مربوط به یک مفصل.

monaster

شکل ستاره مانندی است که در میتوز یا تقسیم غیرمستقیم سلول در آخر مرحله پروفاز دیده میشود.

monathetosis

آتوز یا حرکات بی‌هدف و کرمی شکل یکطرف بدن.

monatomic

۱- یک اتمی. ۲- یکظرفیتی.

monocious

انگلی که برای تکمیل سیکل تکاملی خود فقط به یک میزبان نیاز دارد، یک میزبانی.

monesthetic

یک حسی. موثر بر یک حس، موثر بر یک احساس.

mongolism

مونگولسم، سندرم دون. حالتی است مادرزادی که همراه با یک نقص کروموزومی است و با جمجمه پهن و کوچک، بینی پهن و کوتاه و عقب ماندگی فکری مشخص میشود.

monillethrix

بیماری مخصوص مو که در آن موها شکننده و گره‌گره میشوند.

Monilia

مونیلیا، نام سابق تیره‌ای از قارچهای انگلی که اکنون به کاندیدا معروفند.

monilliasis = candidiasis**moniliform**

گره‌گره، دانه تسیجی.

monitor

۱- مراقبه کردن، مراقبت دائمی از یک حالت یا پدیده مثل فشارخون یا ضربان نبض یا تعداد تنفس. ۲- مراقبه کننده، دستگاهی که حالات یا پدیده‌های معینی را با آن میتوان دائماً تحت کنترل داشت، مبصر.

mono-

پیشوندی است بمعنی «یک» که با اول کلمات دیگر می‌چسبد.

monobasic

متوبازیك، ماده‌ای که فقط یک اتم هیدروژن قابل جانشین شدن داشته باشد.

monobenzene

متوبنزن، گردی است سفید و متیلور که بعنوان عامل کم کننده رنگدانه مورد استفاده قرار می‌گیرد.

monoblast

سلول پیشرو مونوسیت رسیده .

monoblastoma

توموری است محتوی مونوبلاستها و مونوسیتها .

monoblepsia

يك رنگ بینی، کوری نسبت به تمام رنگها بغیر از يك رنگ .

monobrachius

جنین يك بازو دار .

monobulla

تمرکز علاقه به يك موضوع تنها .

monocellular

يك سلولی، تك یاخته‌ای .

monocephalus

عجیب الخلقه با يك سر و دوتنه .

monochlorothymol

ترکیب سفید رنگ متبلوری است بفرمول $C_{10}H_{12}Cl_2$ که بعنوان ماده ضد میکروبی مورد استفاده قرار میگیرد .

monochorea

کره یا داء الرقص یکطرفه .

monochorial

يك کوریونی، مربوط به یا دارای مشخصات وجود يك کوریون (chorion).

monochorionic = monochorial**monochromatic**

یکرنگی، مربوط به يك رنگ تنها .

Monococcus

نوعی کوكسی (coccus) که تنها از يك سلول درست شده است .

monocontaminated

ابتلاء به يك گونه میکروبی تنها .

monocular

یکچشمی، مربوط به يك چشم .

monoculus

۱- باندپوچی يك چشم . ۲- ناقص الخلقه‌ای که دارای يك چشم باشد .

monocyclic

يك حلقه‌ای، در شیمی به ترکیبی که ساختمان اتمی آن دارای فقط يك حلقه باشد اطلاق میشود .

monocyesis

يك زائی، حاملگی يك جنینی .

monocyte

مونوسیت، بزرگترین نوع گویچه سفید که قطر آن ۹ تا ۱۲ میکرون است و دارای هسته کاملاً دندانه داری میباشد، معمولاً ۵ تا ۱۰ درصد گلبولهای سفید خون را این نوع تشکیل میدهد .

monocytic

مونوسیتی، مربوط به مونوسیت .

monocytopenia

کمبود مونوسیتها درخون .

Monocytosis

ازدیاد مونوسیتها درخون .

monodactylism

يك انگشتی، تنها داشتن يك انگشت در دست یا پا .

monodal

يك صدائی، يك ارتعاشی، يك سیمی .

monodiploia

دو بینی يك چشم، دو تا دیدن بوسیله يك چشم .

Monodral

نام تجارتي فرآورده‌های پنتینات که برای بلوکه کردن پاراسماتیک مورد استفاده قرار میگیرد .

monoecious

۱- يك حیوان دوجنسی، وجود اعضاء تولید مثل نر و ماده در يك فرد . ۲- يك میزبانی، نیاز به يك میزبان تنها برای طی دوره تکاملی عمر .

monogenesis

تولید مثل غیر جنسی .

monogenic

يك ژنی، مربوط به یا تحت تاثیر يك ژن واحد .

monogenous

تولید شده از راه تولید مثل غیر جنسی .

monogerminal

بوجود آمده از يك تخمك واحد .

monoglyceride

ترکیبی است که حاوی يك ملکول اسید چرب استریفه شده با گلیسرول میباشد .

monolodotyrine

مونویدوتیروزین ، مشتقی است از تیروزین که حاوی یک اتم ید بوده و در غده تیروئید یافت میشود .

monolayer

یک لایه ای .

monocular

یک حفره ای .

monomania

دیوانگی در یک موضوع ، نوعی سیستم منطقی درشیداها که بر پایه یک قضیه نامعقول قرار دارد .

monomastigote

یک تاژیکی .

monomelic

یک اندامی .

monomer

ملکول ساده‌ای که وزن ملکولی آن نسبتاً کم است .

fibrin m. ماده‌ای که از عمل ترومبین بر روی فیبرینوگیناز حاصل میشود ، این ماده سپس پـولیمریزه شده و به فیبرین تبدیل میشود .

monomeric

مربوط به یک قطعه واحد ، یکقطعه‌ای .

monometallic

یک فلزی ، دارای یک اتم فلز در یک ملکول .

monomicrobial

یک میکروبی ، ناشی از یک نوع میکروب .

monomorphic

دارای یک شکل و شمایل ، یک‌شکلی .

monomphalus

دوقلوی عجیب‌الخلقه‌ای که از ناحیه ناف بهم چسبیده باشند .

monomyoplegia

فلج یک عضله واحد .

monomyositis

التهاب یک عضله واحد .

mononeural

عصب‌گیری از یک عصب واحد ، یک عصبه .

mononeuritis

التهاب یک عصب واحد .

monont = schizont**mononuclear**

یک هسته‌ای .

mononucleosis

ازدیاد گویچه‌های سفیدمونونوکلئر (یک‌هسته‌ای) در خون .

infectious m. مونونوکلئوز عفونی ،

نوعی بیماری است که با لنفادنوپاتی (گرفتاری عقده‌های لنفاوی) و لنفوسیتوز (ازدیاد لنفوسیتها) و بالارفتن تتر آگلوتینین‌های گلبولهای گوسفند در سرم مشخص میشود .

mononucleotide

ترکیبی است از اسید فسفریک و یک گلوکوزید یا یک پنتوزید (قند ۵ تایی) که در اثر گوارش یا تجزیه هیدرولیتیک اسید نوکلئیک بدست می‌آید .

monoparesis

ضعف عضلانی یا نیم فلجی یک قسمت واحد از بدن .

monoparesthesia

اختلال حس‌لمس (پارستزی) در یک قسمت واحد از بدن .

monopathy

بیماری یک قسمت واحد از بدن .

monophthalmus

جنین یک چشمی .

monophyletic

یکشاخه‌ای ، منشعب از یک منبع واحد .

monoplegia

فلج یک قسمت واحد از بدن .

monopolar

یک قطبی .

monops

جنین یکچشمی .

monopus

جنین یک پائی .

monorchis

یک بیضه‌ای، یک‌خایه‌ای، کسی که در کیسه بیضه‌اش یک بیضه موجود باشد .

monorchism

حالت يك بیضه‌ای، در این حالت فقط یکی از بیضه‌ها پائین آمده‌است.

monosaccharide

مونوساکارید، نوعی کربوهیدرات (ماده قندی) که بوسیله هیدرولیز کردن با اسید نمیتوان آنرا به مواد ساده‌تری تجزیه کرد.

monosexual

يك جنسی، دارای نشانهای اختصاصی و ویژگیهای يك جنس نریا ماده.

monosomy

وجود برپایه یاخته‌ای که بجای يك جفت دیپلوئید معمولی از يك کروموزوم مخصوص، دارای يك تایی آن باشد.

monostotic

يك استخوانی، تأثیرکننده بر روی يك استخوان واحد.

monostratal

یکطبقه‌ای، يك لایه‌ای.

monosubstituted

فقط دارای يك اتم جان‌نشین شده در ملکول.

monosymptomatic

یککشانه‌ای، دارای يك نشانه واحد.

monosynaptic

يك سیناپسی، مربوط به یا گذرکننده از يك سیناپس واحد.

monoterminal

يك انتهائی، يك الكترودی، کاربری يك الكترورد در الكتريك درمانی.

Monotheamin

نام تجارتي فرآورده‌های تیوفیلین منواتانول آمین که شل‌کننده عضلات صاف و ادرارآور است.

monothermia

یکسان بودن درجه حرارت بدن در صبح و عصر.

monotrichous

يك تازکی.

monotropic

فقط مؤثر بر یکنوع باکتری یا یکنوع بافت.

monovalent

۱- یکظرفیتی. ۲- دارای قابلیت بستن يك مکمل واحد.

monoxenic

همراه با يك گونه میکروبی مشخص.

monoxenous

يك میزبانی، نیازمند بيك میزبان واحد برای سيكل تکاملی.

monoxide

اکسیدی که در مولکول خود دارای يك اتم اکسیژن باشد.

monozygotlc

يك زیگوتی، مربوط به یا مشتق از يك زیگوت واحد، مشتق از يك تخمک گشوده شده واحد.

mons

برآمدگی، برجستگی، پشامدگی.

برجستگی عانه، برآمدگی **m. pubis** مدور گوشتی که روی ارتفاع عانه زن قرار دارد.

تپه ونوس، قله ونوس، نامی **m. veneris** است که به برآمدگی عانه زن داده شده است.

monster

عجیب‌الخلقه، هیولا، غول، جنینی که در قسمتی یا در تمام بدن دچار ناهنجاری تکاملی باشد.

ناقص‌الخلقه‌ای که قادر است **autositic m.** بطور مستقل زندگی کند و جریان خونس ناقص‌الخلقه دیگری را که باو چسبیده است تغذیه میکند.

عجیب‌الخلقه مرکب، **compound m.**

ناقص‌الخلقه‌ای که بجای يك عضو چند عضو داشته باشد.

double m. = twin m.

عجیب‌الخلقه قاعده شونده، **emmenic m.** طفلی که قاعده می‌شود.

عجیب‌الخلقه داخل‌رحمی، **endocymic m.** ناقص‌الخلقه‌ای که از رحم خارج نمیشود بلکه در آنجا مانده و اساس تشکیل يك توهمرد موئید می‌شود.

عجیب‌الخلقه انگلی، جنین **parasitic m.** ناکاملی که بجنین دیگر چسبیده و بتنهائی قادر بزنگی نیست.

عجیب‌الخلقه سه تایی، **triplet m.** عجیب‌الخلقه‌ای که دارای اعضاء سه تایی است.

twin m. عجیب الخلقه دوقلو، عجیب الخلقه ای که درقلو بوده و در ناحیه ای از بدن بیکدیگر چسبیده اند .

monstriparity

عجیب الخلقه زائی ، تولد نوزاد ناقص الخلقه .

monstrosity

۱- بدشکلی بزرگ مادرزادی . ۲- عجیب الخلقه .

montes

برآمدگیها ، برجستگیها .

monticuli

برآمدگیهای کوچک .

monticulus

برآمدگی کوچک .

m. cerebelli برآمدگی منجچه ای ، قسمت **m. cerebelli** برجسته زائده کرمی شکل فوقانی منجچه .

mood

حالت ، حال ، حوصه ، دماغ ، خلق ، مشرب ، خوی .

Moraxella

موراکسلا ، تیره ای از شیزومیتها (راسته اوپاکترياله ، خانواده پروسلایه) که شکل انگل و بیماریزا در حیوانات خونگرم پیدا میشود .

morbid

۱- مربوط به بیماری ، مرضی ، ناخوشی ، بیمارگونه . ۲- مرضی (پاتولوژیک) یا غیرعادی .

morbidity

۱- حالت مرضی . ۲- نسبت بیماری به سلامتی در يك جامعه .

morbific

بیماریزا .

morbilli

سرخک .

morbilliform

شبه سرخک .

morbus

بیماری ، ناخوشی .

m. caducus = epilepsy

m. caeruleus سیانوز شدید که در اثر نقص مادرزادی قلب پدید میآید .

m. coxarius بیماری مفصل ران .

m. hemorrhagicus neonatorum

بیماری خونریزی دهنده نوزادان .

m. maculosus werlhofii یا **m. werlhofii**

پوریورای ترومبوسیتوپنیک بدون علت معلوم .

morcellation

قطعه قطعه برداری ، قطعه قطعه کردن يك تومر یا عضو و تکه تکه برداشتن آن .

mordant

۱- ماده ای که بمنظور ثابت کردن رنگ ، مورد استفاده قرار میگیرد . ۲- درمان بوسيله ماده ای که می توان آن را روی يك رشته یا سایر ساختمانهای بدنی نیکسه کرد و بعداً رنگ نمود .

morla

تعایل بیمارگونه به شوخی و (جوک) ، علاقه مرضی به لطفه گوئی .

morlbund

مردنی ، محتضر .

Mornidine

نام تجارتي فرآورده های پیهامازین که ترکیبی است از فنوتیازین که بعنوان ضد استفراغ مورد استفاده قرار میگیرد .

moron

کم شعور ، دیرفهم ، کودن ، کسی که گرفتار نقیصه عقلی بوده و ضریب هوشی او بین ۵۰ و ۶۹ است ، چنین شخصی معمولاً نیازمند به آموزش مخصوص و نظارت است .

moronity

کم شعوری ، کودنی ، دیرفهمی .

morphallactic

مربوط به تازه سازی و تجدید يك بافت یا قسمت از دست رفته بدن .

morphallaxis

تازه سازی و تجدید يك بافت یا قسمت از دست رفته از طریق سازمان بندی مجدد قسمت باقیمانده بدن حیوان .

morphea

نوعی بیماری پوستی است که با لکه های زرد

میخکی که دارای هاله ارفوانی رنگی هستند مشخص می‌شود.

morpheme

کوچکترین واحد کلمه که دارای معنی باشد مثل پیشوندها و پسوندها.

morphine

مورفین، آلکالوئیدی است از تریاک که مخدر و ضد درد بوده و معمولاً بصورت سولفات مورفین مصرف می‌شود.

هیدروکلرورمورفین، **m. hydrochloride** ماده سفید نرم و درخشانی است که ضد درد و مسکن و تعدیل‌کننده تنفسی است.

morphinism

حالت مرضی که بعلت مورفین بوجود می‌آید.

morphinomania

اشتیاق مرضی و معتادانه به مورفین.

morphium = morphine**morphodifferentiation**

ترتیب یافتن یاخته‌های شکل‌دهنده بمنظور ایجاد ترکیب و اندازه اصلی و آئینه عضو.

morphogenesis

شکل‌گیری، تغییرات تکاملی که در شکل و سازمان بندی بدن و ساختمانهای آن صورت می‌پذیرد.

morphogenetic

مربوط به شکل‌گیری.

morphology

شکل‌شناسی، ترکیب‌شناسی، دانش شکلهای و ترکیب ساختمانی موجودات زنده.

morphometry

شکل‌سنجی، اندازه‌گیری و سنجش فرمها و ابعاد اشکال.

mors

مرگ، درگذشت، فوت، اجل.

morsus

گاز، گزیدگی، جای دندان یا نیش، سوزش، تکه، لقمه.

انتهای ریشه‌ای یا شرابه‌ای **m. diaboli** لوله رحم.

mortal

۱- مردنی، فانی. ۲- کشنده، مهلك، کاری.

mortality

۱- فناپذیری، میرندگی. ۲- مرگ‌ومیر، شماره‌مردگان.

مرگ و میر کودکان در بین **perinatal m.** هفته بیست و هشتم حاملگی و یک‌هفته بعد از تولد.

mortalogram

نگاره خطی شبکه‌ای شکل از تعداد مرگ و میر زیاد بر حسب سن و شیوع زیاد مرگ بعلت خاص برطبق دوره زمانی، سن و جنس، و سن متوسط مرگ و میر.

mortar

هاون.

morula

مرولا، توده سفیدی از یاخته‌ها که شبیه توت فرنگی بوده و در اثر تقسیم تخمک، گشوده شده بوجود می‌آید.

mosaic

موزائیک، الگوئی از قطعات کوچک‌گرددآمده (در ژنتیک اجتماع دو یا چند یاخته با ترکیب کروموزومی متفاوت را گویند که در یک فرد وجود داشته باشد.)

mosalicism

وجود یاخته‌های مشتق از یک زیگوت ولی با ترکیبات کروموزومی متفاوت، در یک فرد.

mosquito

پشه، پشه خون‌مکنده دوباله بخصوص پشه‌های تیره آندس، آنوفل، کولکس یا استگومیا.

mosquitocidal

مربوط به پشه‌کش، ضد پشه‌ای.

mosquitocide

پشه‌کش، ضد پشه.

motor

۱- حرکتی، مربوط به حرکت. ۲- یک عضله، عصب یا مرکزی که سبب حرکات بدن شود.

mottling

بی‌رنگی در نواحی غیرمنظم، ابره‌ای، موجی، رنگارنگ، خال‌خال، لکه‌لکه، رگه‌رگه.

moulage

مدل مومی از يك ساختمان بدنی یا يك قسمت ضایعه دیده .

moulding

قالب گیری ، جور شدن سربچه با اندازه و قالب مجرای زایمانی بهنگام تولد .

moulding

بصورت گوی در آمدن ، برجسته شدن ، غلبه شدن عضله خسته و تحلیل رفته پس از وارد آمدن ضربه بر آن .

mount

تهیه کردن نمونه و اسلاید برای مطالعه و بررسی .

mouse

موش .

Joint m. مفصل خورده شده ، قطعه متحرکی از غضروف یا جسم دیگر که در اثر استئوآرتریت در مفصل افتاده است .

peritoneal m. موش صفاقی ، جسم آزادی است در محوطه صفاقی که محتلا تکه کوچک جدا شده ای از چادرینه می باشد ، این جسم گاهی از طریق رادیوگرافی (پرتو نگاری) قابل رؤیت است .

mouth

دهان .

trench m. دهان گودال دار ، ورم لثه نکرروزان اولسراتیو .

mouthwash

دهان شویه ، محلولی برای شستن دهان مثل فرآورده ای از بیکرینات پتاسیم ، برات سدیم ، تیمول ، اوکالیپتول ، متیل سالیسیلات ، محلول آمارانت ، الکل ، گلیسرین و آب تصفیه شده .

movement

جنبش ، تکان . حرکت ، تغییر مکان .

ameboid m. حرکت آمیبی شکل ، حرکتی که مانند حرکت يك آمیب باشد ، این نوع حرکت از طریق جلو آمدن سيتوپلاسم پاخته انجام می گیرد .

angular m. حرکت گوشه ای ، حرکت زاویه ای ، حرکتی که زاویه بین دو استخوان را تغییر دهد .

associated m. حرکت پیوسته ، حرکت هم آهنگ ، حرکت قسمتهائی از بدن که با هم عمل می کنند مثل چشمها .

brownian m. حرکت برونی ، حرکت خاص ، سریع ، و موجی ذرات ریزی که در يك محیط مایع معلقند .

communicated m. حرکت انتقالی ، حرکت سرایتی ، حرکت ناشی از يك عامل خارجی .

compulsory m's یا forced m's حرکات اضطراری یا حرکات اجباری ، حرکات هم آهنگ غیر ارادی که بعلمت ضایعات مرکز عصبی پدید می آیند .

Index m. حرکت اشاره ای ، حرکتی در قسمت سری بدن در حول قسمت دمی ثابت .

molecular m. = brownian m.

passive m. حرکت پسیو ، حرکتی در بدن یا در دست و پای بیمار که بوسیله شخص دیگر انجام شود و خود بیمار دخالتی در آن نداشته باشد .

vermicular m. حرکات کرمی شکل ، حرکت کرمی شکل یا حرکت دودی (پریستالسیس) روده ها .

M.P.D. = maximum permissible dose

حداکثر مقدار قابل تجویز ، آن مقدار از تشعشع یونیزه که انتظار نمیرود به بدن آسیب برساند .

M.P.H. = Master of Public Health

دارای درجه «ماستر» در بهداشت عمومی .

M.Phys.A. = Member of the

Physiotherapists' Association

عضو جامعه فیزیوتراپها .

mr. = millirontgen

یکهزارم رونتگن .

M.R.C. = Medical Reserve Corps

گروه پزشکی ذخیره .

M.R.C.P. = Member of Royal

Colleg of Physiclans

عضو کالج سلطنتی پزشکان .

M.R.C.S. = Member of Royal college of Surgeons
عضو کالج سلطنتی جراحان .

M.R.D. = minimum reacting dose
حداقل مقدار واکنش دهنده .

M.R.L. = Medical Record Librarian
کتابدار بایگانی پزشکی .

mRNA = messenger RNA
به RNA مراجعه فرمائید .

M.S.
مخفف جملات زیر است :

Master of Science «ماستر»
دارای درجه «ماستر»
در علوم .

Master of Surgery دارای درجه
«ماستر» در جراحی .

MSH = melanocyte - stimulating hormone
هورمون محرک ملانوسیت .

M.T. = Medical Technologist
تکنیسین پزشکی .

M.U. = Mache unit
واحد موش .

μ = micron

$\mu c.$ = microcurie

muciferous
ترشح کننده موکوس .

muciform
موکوس مانند، مخاطی شکل.

mucigen
موکوس زا، بلغم آور، ماده ای که به موکوس و موکوس
مبدل میشود .

mucilage
لغاب ، لزوجت، لزوجت گیاه، چسب محلول آبیکی
از یک ماده لزج که بعنوان ماده حامل دارو یا
مرهم مورد استفاده قرار میگیرد.

acacia m. لغاب آکاسیا ، فرآورده ای
از آکاسیا و اسید بنزوئیک در آب تصفیه شده .

tragacanth m. لغاب کتیرا، فرآورده ای
از کتیرا، اسید بنزوئیک، گلسیرین و آب تصفیه
شده .

mucilloid
چسبناک، لغاب مانند، فرآورده ای از ماده
چسبناک .

psyllium hydrophilic m.
فرآورده پودر شده ای از قسمت چسبناک بذره ای
اسفرزه سفید که در درمان یبوست بکار میرود .

mucin
موسین، مخلوطی از پروتئینها که قسمت متشکله
اصلی بلغم یا موکوس است .

gastric m. موسین معده، فرآورده ای
از آستر یا مخاط معده خوک که در درمان زخم
معده مورد استفاده قرار میگیرد.

mucinase
موسیناز، آنزیمی است که روی موسین عمل
می کند .

mucinogen
موسین زا، ماده ای که به موسین تبدیل میشود.

mucinoid
موسین مانند، شبیه موسین.

mucnosis
حالتی است همراه با ذخیره غیر عادی موسین در
پوست که اغلب با هیپوتیروئیدیسم (میگزدم)
توأم میباشد.

follicular m. نوعی
بیماری با علت نا معلوم که با پلاکهای فولیکولی-
پاپولی و معمولاً طاسی مشخص می شود .

muciparous
مولد موسین.

mucocele
۱- گشادگی یا اتساع یک حفره همراه با ترشح
بلغم . ۲- یک پولیپ بلغمی .

mucocutaneous
مخاطی- پوستی، مربوط به مخاط و پوست.

muco-enteritis
التهاب روده نزله ای حاد .

mucofibrous
مخاطی- الیافی، مرکب از بافت های مخاطی و
لیفی .

mucoglobulin
موکولوبولین، هر کدام از دسته پروتئیدها که
پلاستین به آن تعلق دارد .

mucoid

۱- بلغمی شکل. ۲- نوعی پروتئین مزدوج با منشأ حیوانی که از لحاظ قابلیت انحلال با مومین فرق دارد .

mucomembranous

متشکل از غشاء مخاطی .

mucopolysaccharide

موکوپولی ساکارید، گروهی از پولی ساکاریدها که حاوی هگزوزامین بوده و ممکن است با پروتئین ترکیب شده یا نشده باشد این ماده در آب پراکنده شده و بیشتر مومینها را تشکیل میدهد .

mucoprotein

موکوپروتئین، ترکیبی است که در تمام بافتهای همبندی و نگهدارنده وجود دارد و حاوی گروههای پروستیتک موکوپولی ساکاریدها است ، این ماده در آب محلول است و نسبتاً پایدار است.

mucopurulent

بلغمی- چرکی، دارای ترشحات بلغمی و چرکی با هم .

mucopus

چرک و بلغم، بلغم آمیخته با چرک .

Mucor

موکور، تیره‌ای از قارچهای کپکی ساپروفیت .

mucormycosis

نوعی میکوز که بعلمت قارچی از جنس موکور ایجاد میشود ، این بیماری معمولاً نوعی عفونت ریوی است ولی آبسه‌های متاستاتیک یا مهاجرتی آن ممکن است در اعضای مختلف تشکیل شوند .

mucosa

غشاء مخاطی، مخاط .

mucosae

غشاهای مخاطی، مخاطها .

mucosal

مربوط به غشاء مخاطی .

mucosanguineous

مرکب از بلغم و خون .

mucoserous

مرکب از بلغم و سرم .

mucosin

موکوسین، نوعی مومین که در بلغم غلیظ وجود دارد .

mucosocutaneous

مخاطی- پوستی، مربوط به غشاء مخاطی و پوست .

mucous

بلغمی، مربوط به بلغم .

mucoviscidosis

فیروز کیستیک ، این بیماری بایزن علت موکویسیدوز نامیده میشود که دارای ترشحات چسبناک غیرعادی بعضی از غدد با ترشح خارجی می باشد .

mucus

بلغم، مرکوس، لماب لزج مترشحه از غشاء مخاطی که شامل مومین و املاح مختلف و یاخته‌های بدنی است .

μg. = microgram**μl. = microliter****multangular**

چند گوشه، دارای زوایای متعدد .

multi-

پیشوندی است بمعنای «زیاد» «متعدد» «چند» که بکلمات دیگر می‌چسبید .

multiallelic

چند آلی، مربوط به ژنهای متضاد و متعددی که کروموزمهای یکجور را اشغال کرده‌اند.

multi-articular

چند مفصلی .

multibacillary

چند باسیلی، مربوط به یا متشکل از تعدادی باسیل .

multicellular

چند سلولی، متشکل از یاخته‌های متعدد .

multicontaminated

چند آلودگی، آلودگی و ابتلاء به گونه‌های متعدد میکروبی یا عوامل عفونی شناخته شده متعدد .

multicuspidate

دارای نوک‌های متعدد.

multifactorial

۱- چند عامله، مربوط به عوامل متعدد، ناشی از عمل چند فاکتور. ۲- در ژنتیک یعنی منتج از عمل متقابل چندین عامل.

multifid

چند شکافه، شکافتگی در نواحی زیاد.

multifocal

چند کانونه، ناشی از چندین کانون، مربوط به کانونهای متعدد.

multiform

چندشکل، پدید آمدن باشکال متعدد.

multiglandular

مؤثر بر چندین غده، چند غده‌ای.

multigravida

چندزاد، زنی که قبلا سه بار یا بیشتر زائیده است.

grand m. زنی که قبلا شش بار یا بیشتر زائیده است.

multilobular

چند لوبوله.

multilocular

چند حفره‌ای، دارای چندین جیب و حفره.

multinodular

چند گره‌ای.

multinuclear

چند هسته‌ای.

multipara

چند زائیده، زنی که قبلا بیش از دونوزاد قابل زنده ماندن زائیده است.

grand m. زنی که قبلا هفت بار یا بیشتر زائیده است.

multiplarity

چند زائی.

multiporous

چند زا.

multipolar

چند قطبی، دارای بیش از دو قطب یا زائنده.

multisynaptic

چند سیناپسی، مربوط به دو یا چند سیناپس.

multiterminal

چند انتهائی، دارای چندین رشته انتهائی بطوریکه چندین الکترود باید بکار برده شود.

multivalent

چند ظرفیتی، مرکب از چندین اتم یک ظرفیتی.

μmm. = micromillimeter**mummifying**

مومیائی، نوعی نگهداری جسم که در آن تمامی بدن در جو فرفره‌ای قرار میگیرد و فقط سر بیرون است.

mumps

اورین، گوشت، به واژه (epidemic p.) زیر ملت (parotitis) مراجعه فرمائید.

μμg. = micromicrogram**mural**

دیواره‌ای، جداری.

Murel

نام تجارتنی فرآورده‌های پر مور و التامات که برای بلوکه کردن پاراسمپاتیک بکار میرود.

murine

موشی، مربوط به موش.

murmur

مور مور، صدای مخصوص زمزمه، سوفل، غرغر، شرش، لندلند، صدای وزوز ملایم غیر عادی که در سمع قلب و رگهای بزرگ ممکن است بگوش برسد.

accidental m. مور مور یا سوفل اتفاقی، صدائی که بطور موقت و بعلمت بی‌اهمیتی ایجاد شده باشد و در موقع سمع بگوش برسد.

anemic m. مور مور یا سوفل کمخونی، صدای غیر طبیعی که در اثر کمخونی بوسیله گوشی بگوش میرسد.

aneurysmal m. مور مور یا سوفل آنوریسمی، صدای غیر طبیعی که بعلمت آنوریسم بوسیله گوشی بگوش میرسد.

aortic m. مور مور یا سوفل آئورتی، صدای غیر طبیعی که نشانه بیماری دریچه آئورتی میباشد.

apex m. مورمور یا سوفل نوك قلب، صدای مخصوصی که بوسیله گوشی از نوك قلب شنیده میشود .

arterial m. مورمور یا سوفل سرخرگی ، صدائی که در اثر آنوریسم و گاهی هم بعلت خونی بوسیله گوشی از سرخك شنیده میشود .

blood m. مورمور یا سوفل خونی ، صدائی که در اثر يك علت غیر عادی و کمخونی بوسیله گوشی شنیده میشود .

cardiac m. مورمور یا سوفل قلبی، هر گونه صدای عارضی که در ناحیه قلبی بوسیله گوشی بگوش برسد .

cardiopulmonary m. مورمور یا سوفل قلبی-ریوی ، صدائی که بعلت فشار قلب به ریه تولید میشود .

crescendo m. مورمور یا سوفل متزاید ، سوفلی که شدت آن در اوج صدای قلبی و فشار زیاد شود .

diastolic m. مورمور یا سوفل دیاستولی ، سوفلی که بعلت تنگی دریچه میترا ل یا بعلت برگشت خون آئورت یا خون سیاهرگهای ششی به قلب در مرحله دیاستول بوسیله گوشی شنیده میشود .

direct m. مورمور یا سوفل مستقیم، صدای غیر طبیعی که بعلت ضخیم شدن برون شامه قلب و تنگ بودن سوراخ دریچه ای بوسیله گوشی شنیده میشود .

Durozlez m. مورمور یا سوفل دوروزیه ، صدای دوبلی است که در اثر بهم فشردن سرخك رانی با گوشی شنیده میشود این صدا بعلت برگشت خون از آئورت به قلب و سایر حالات قلبی ایجاد میشود .

dynamic m. مورمور یا سوفل قوه ای، سوفلی که بعلت ضربان نا منظم قلب بگوش میرسد .

endocardial m. مورمور یا سوفل درون قلبی، سوفلی که در درون حفره های قلب تولید میشود .

exocardial m. مورمور یا سوفل خارج قلبی ، سوفلی که در خارج از محوطه های قلب تولید میشود .

Flint's m. مورمور یا سوفل فلینت، صدای مخصوصی است که در محل نوك قلب بعلت برگشت خون از آئورت به قلب بوسیله گوشی شنیده میشود (شکل زیر) .



friction m. مورمور یا سوفل اصطکاکی، سوفل مالشی، صدائی که در اثر مالش دو رورق سروزی روی هم ایجاد میشود .

functional m. مورمور یا سوفل کاری ، سوفل قلبی که بعلت کارهیجانی قلب یا در اثر کمخونی ایجاد میشود .

Gibson m. مورمور یا سوفل گیبسون، صدای طولانی و غرش داری است که بیشتر مرحله سیستول و دیاستول را اشغال میکند این صدا در موضع دومین فضای بین دنده ای چپ نزدیک جناغ سینه شنیده میشود و نشانه مشخص بیماری باز بودن مجرای سرخرگی و ارتباط داشتن سرخك آئورت به سرخك ریوی است .

Graham Steell m. مورمور یا سوفل گراهام استیل، سوفلی که بعلت نارسائی و بی کفایتی نسبی ریوی ایجاد میشود .

heart m. = cardiac m.

hemic m. = blood m.

indirect m. مورمور یا سوفل غیر مستقیم ، سوفلی که به سبب معکوس شدن جهت جریان خون ایجاد می شود .

Innocent m. = functional m.

Inorganic m. مورمور یا سوفل غیر عضوی ، سوفلی که بعلت ضایعات دریچه ای بوجود آید .

machinery m. مورمور یا سوفل ماشینی ، صدای ممتد ، بلند و خشنی است که از دومین فضای بین دنده ای چپ بعلت ارتباط داشتن سرخك آئورت به سرخك ریوی بوسیله گوشی شنیده می شود .

mitral m. مورموریاسوفل میترال ، سوفلی که بعلمت بیماری دریچه میترال بگوش میرسد .
musical m. مورموریا سوفل موزیکال ، سوفلی که دارای کیفیت و ریتم موزیکی باشد .
organic m. مورموریاسوفل عضوی ، سوفلی است که بعلمت تغییرات ساختمانی و عضوی قلب پدید میآید .

pericardial m. مورموریاسوفل برون شاههای ، سوفلی که در پریکارد تولید می شود .

prediastolic m. مورموریاسوفل پیش دیاستولی ، سوفلی که درست قبل از مرحله دیاستول شنیده می شود .

presystolic m. مورموریاسوفل پیش سیستولی ، سوفلی که قبل از مرحله سیستول شنیده می شود و علت آن تنگی دریچه میترال یا تنگی دریچه سه لختی است .

pulmonic m. مورموریاسوفل ریوی ، سوفلی که بعلمت بیماری دریچه سرخرگ ریوی ایجاد می شود .

regurgitant m. مورموریا سوفل برگشتی ، سوفلی که بعلمت تنگی سوراخ دریچه ای شنیده می شود .

seagull m. مورموریاسوفل مرغ دریائی ، صدای موزیکالی است شبیه صدای مرغ دریائی که مکرراً در بی کفایتی آئورت بگوش می رسد .

systolic m. مورموریاسوفل سیستولی ، سوفلی است که در مرحله سیستول بعلمت تنگی میترال یا تنگی آئورت یا تنگی دریچه سه لتی یا تنگی سرخرگ ریوی بوسیله گوشی شنیده می شود .

tricuspid m. مورموریاسوفل دریچه سه لتی ، سوفلی که بعلمت بیماری دریچه سه لتی بوسیله گوشی شنیده می شود .

vesicular m. مورموریاسوفل حبابچه ای ، صدائی که در اثر تنفس عادی بوسیله گوشی شنیده می شود .

murrain

گاومرگی ، هر آفتی که موجب مرگ گاوها شود مثل طاعون گاوی .

murrina

مورینا ، نوعی تریپانوزومیاز که در بین قاطر و اسب در بعضی نقاط آمریکای مرکزی و جنوبی دیده می شود عامل ایس بیماری تریپانوزوم هیپیکوم است .

Musca

موسکا ، تیره ای از مگسها که مگس خانگی معمولی یعنی موسکادمستیکا جزو آن می باشد .

musca

مگس .
muscae volitantes مگس پران ، احساس نقطه سیاهی در جلوی چشم که مانند مگس می پرد .

muscae

مگسها .

muscarine

آلکالوئید کشنده و مهلکی است که اول بار از قارچ آمانیتا موسکاریا بدست آمد .

muscle

عضله ، ماهیچه .

agonistic m. عضله آگونیستیک ، عضله ای که عمل آن متضاد با عمل عضله دیگری است که آنتاگونیست نامیده میشود .

antagonistic m. عضله آنتاگونیستیک ، عضله ای که عمل آن مخالف عمل عضله دیگری است که آگونیست نامیده میشود .

antigravity m's عضلات ضد قوه جاذبه ، عضلاتی که بوسیله تنوس خود در برابر فشار ثابت جاذبه زمین در حالت و وضعیت عادی مقاومت میکنند .

appendicular m. عضله اندامی ، یکی از عضلات مربوط به دست یا پا .

articular m. عضله مفصلی ، عضله ای که یکی از انتهای آن به کپسول سینوویال یک مفصل میچسبد .

Bell's m. عضله بل ، رشته های عضلانی که بین سوراخهای میزنائی (حالب) وزبانه مثانه قرار دارند و مثلث مثانه ای را محدود می کند .

Brucke's m. عضله بروک، رشته‌های طولانی عضله مژگانی .

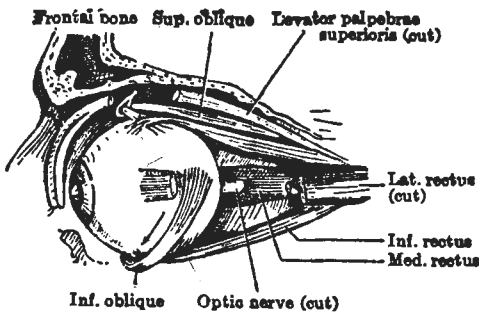
cardiac m. عضله قلبی، عضله قلب که متشکل از رشته‌های عضلانی منقطع می‌باشد.

cutaneous m. عضله‌جلدی، عضله منقطعی که داخل پوست قرار دارد .

epimeric m. عضله اپی‌مری، عضله‌ای که از یک اپی‌مر، مشتق می‌شود و از ریشه خلفی عصب نخاعی عصب می‌گیرد .

extraocular m's عضلات خارج چشمی .

extrinsic m. عضله خارجی، عضله‌ایکه مبداء آن در یک قسمت و انتهای آن در قسمت دیگری قرار داشته باشد مثل عضلاتی که مبداء آنها در خارج چشم و انتهای آنها روی چشم قرار دارند و کره چشم را حرکت می‌دهند (شکل زیر) .



EXTRINSIC MUSCLES OF LEFT EYE

fixation m's یا **fixator m's**

عضلات ثابت کننده، عضلات فرعی که در ثابت نگه داشتن قسمتی از بدن کمک می‌کنند.

fusiform m. عضله دوکی شکل.

Gavard's m. عضله گاوارد، عناصر عضلانی مایل دیواره معده .

hamstring m's عضلات پشت ران.

Houston's m. عضله هوستون، رشته‌های

عضله پیازی - غاری (بولیوکاورنو) که سیاهرگ پستی آلت تناسلی مرد را منقبض می‌کنند .

hypomeric m. عضله هیپومری، عضله‌ای که از یک هیپومر (**hypomere**) مشتق شده و از ریشه قدامی عصب نخاعی عصب می‌گیرد .

Inspiratory m's عضلات شهیقی، عضلاتی که در موقع دم و دخول هوا به ریه‌ها کار می‌کنند .

intraocular m's عضلات داخل چشمی.

Intrinsic m. عضله داخلی، عضله‌ایکه مبداء آن در همان قسمتی از عضو قرار دارد که انتهای آن، مثل عضله‌ایکه تماماً در داخل چشم قرار گرفته است .

involuntary m. عضله غیر ارادی، عضله‌ای که کار آن تحت کنترل اراده نیست .

Iridic m's عضلات عنبیه‌ای، عضلاتی که عنبیه را کنترل می‌کنند .

Landstrom's m. عضله لندستروم، الیاف عضلانی کوچکی هستند در نیام اطراف و پشت کره چشم، این الیاف در جلو به نیام قدامی چشم و پلکها می‌چسبند .

Langer's m. عضله لانگر، رشته‌های عضلانی که از محل چسبندگی عضله شانه‌ای بزرگ از روی شیار دوسری بطرف چسبندگی عضله پستی بزرگ کشیده شده‌اند .

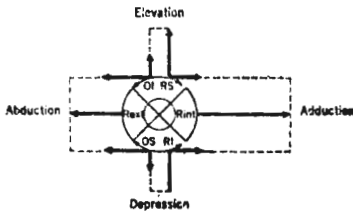
Lushka's m's عضلات لوشکا، لوکمانهای رحمی - خاجی که محتوی بافت عضلانی هستند .

Muller's m. عضله مولر، رشته‌های مدور عضله مژگانی .

nonstriated m. عضله صاف، نوعی عضله که رشته‌های متشکله آن عاری از خطوط عرضی هستند، این نوع عضلات غالباً همیشه جزو عضلات غیر ارادی می‌باشند .

Ochsner's m. عضله اکسندر، به‌واژه (**Ochsner's r.**) زیر لغت (**ring**) مراجعه فرمائید .

عضلات چشمی (شکل زیر) ocular m's



عضله حلقوی، عضله‌ای که orbicular m's اطراف مدخل يك قنطره را حلقه وار احاطه می‌کند مثل عضله حلقوی چشم یا دهان.

organic m. = visceral m.

عضله فیلیپس، باریکه‌عضلانی phillips's m. که از رباط پهلویی زنده اعلائی می‌ج و زائده نینه‌ای استخوان زنده زیرین بطرف انگشتان کشیده شده است.

عضله پس محوری، عضله‌ای postaxial m. که در طرف پشتی دست یا پا قرار دارد.

عضله پیش محوری، preaxial m. عضله‌ای که در طرف شکمی دست یا پا قرار دارد.

عضله قرمز، بافت عضلانی پررنگ‌تر red m. که در بعضی از پستانداران دیده میشود و مرکب است از رشته‌های غنی از سارکوپلاسم ولی فقط دارای خطوط متقاطع ضعیفی می‌باشد.

عضله ریسیسن، رشته‌های Reisselsen's m. عضلانی صاف نایزکها.

عضلات سواری، عضلات نزدیک rider's m's کننده ران.

عضله روزه، قسمت مدورعضله Rouget's m. مژگانی.

عضله رویش، بافت عضلانی Ruysch's m. گردن رحم.

عضله اسکلتی، عضلات مختطی skeletal m. که به استخوان می‌چسبند و لااقل از يك مفصل می‌گذرند.

عضله صاف، عضله بدون خط smooth m.

غیر ارادی.

عضله‌مخطط striated m. یا striped m. هرعضله‌ای که رشته‌های آن بوسیله فیوارهای عرضی تقسیم بندی شده باشد اینگونه عضلات معمولاً ارادی هستند.

عضلات همکوش، عضلاتی که درموقع کار یکدیگر synergic m's یا synergistic m's را یاری دهند.

عضلات کف دستی یا کف پا، thenar m's عضلات نزدیک کننده و بازکننده شست.

عضله باقیمانده، عضله‌ای است unstriated m. = nonstriated m. که در انسان بصورت ابتدائی و رشد نکرده باقیمانده ولی در بعضی از پستانداران دیگر رشد کرده است.

عضله احشائی، رشته‌های visceral m. عضلانی که اصولاً با احشاء توخالی همراه می‌باشند.

عضله ارادی، عضله‌ایکه voluntary m. بطور عادی تحت کنترل اراده قرار دارد.

عضله سفید، بافت عضلانی کم‌رنگ‌تر white m. که در بعضی پستانداران دیده میشود این نوع عضله از الیاف کم سارکوپلاسم و خطوط متقاطع مشخص تشکیل شده است.

عضلات وابسته، هم، عضلاتی که yoked m's معمولاً بطور همزمان و متضادی باهم کار میکنند مثل عضلات حرکتی چشم.

muscular

عضلانی، ماهیچه‌ای، مربوط به عضله.

muscularis

مرتبط با عضله، بخصوص يك لایه عضلانی مرتبط با عضله، (lamina muscularis) یا پوشش عضلانی (tunica muscularis).

musculature

سیستم عضلانی بدن یا عضلات يك ناحیه مخصوص.

musculi

عضلات، ماهیچه‌ها.

musculocutaneous

عضلانی-پوستی، مربوط به عضله و پوست.

musculomembranous

عضلانی- غشائی، مربوط به عضله و پرده .

musculophrenic

عضلانی- حجاب حاجزی، مربوط به عضلات (سینه) و دیافراگم .

musculoskeletal

عضلانی- اسکلتی، مربوط به عضله و اسکلت .

musculotendinous

عضلانی- وتری، مربوط به عضله و تاندون .

musculotropic

محرک عضله .

musculus = muscle**musicotherapy**

موزیک درمانی، معالجه بیماری بوسیله موسیقی .

musophobia

ترس مرضی از موش، موش ترسی .

mustard

خردل، ترکیب سوزاننده‌ای است که از بندر خام و خشکیده گیاه براسیکانه‌گر یا براسیکازونسه آبدست می‌آید .

nitrogen m's خردل ازت، ترکیب بسیار سمی است که در درمان بیماری نئوپلاستیک مورد استفاده قرار می‌گیرد، ترکیبات این دارو متوقف کننده رشد و تقسیم‌یافته‌ای است و در بیماری هوجکین و بعضی از لوسمی‌ها داخل سیاهرگ تزریق می‌شود .

sulfur m. خردل گوگرد، ترکیب صناعی یا سنتتیک که طاول زا و سمی است .

Mustargen

نام تجارتي فرآورده‌ای از مکلورتامین که برای جلوگیری از بیماری نئوپلاستیک مورد استفاده قرار می‌گیرد .

mutacism

تلفظ نا درست حروف بی‌صدا .

mutagen

موتاسیون‌زا، عاملی که موجب موتاسیون زنتیکی شود .

mutagenesis

عمل‌القاء جهش یا موتاسیون زنتیکی .

mutagenic

موتاسیون‌زائی، مربوط به عامل موتاسیون‌زا .

mutagenicity

قدرت موتاسیون‌زائی، خاصیت توانائی ایجاد جهش یا موتاسیون زنتیکی .

mutant

موتاسیون یافته، دگرگون شده، فرد یا سلولی که در اثر دگرگونی و جهش زنتیکی با مولد خود فرق داشته باشد .

mutarotation

تغییر تأثیر يك ترکیب فعال محلول بر چرخش نور بعلت گذشت زمان .

mutase

موتاز ، ۱- آنزیمی که باعث ترتیب مجدد ملکولها می‌شود . ۲- فرآورده غذائی گیاهی پر از پروتئینها .

mutation

تغییر ، دگرگونی ، تحول ، جهش ، موتاسیون، بخصوص دگرگونی در يك زن که در نسلهای بعدی موجود زنده ایجاد تغییرات تازه میکند . این نام را هوگودوری گیاه شناس هلندی به تغییرات سریع و ناگهانی که در روی یکی از گیاهان مورد مطالعه او ظاهر شده بود اطلاق نمود. امروزه علمای زیست‌شناسی هر تغییری را که بطور ناگهانی و گسیخته در نزد موجودات زنده ظاهر شود موتاسیون می‌نامند .

chromosomal m. موتاسیون کروموزومی، موتاسیونی که همراه با تغییر و دگرگونی واضح در ساختمان کروموزوم می‌باشد .

Induced m. موتاسیون القائی، نوعی موتاسیون زنتیک که بوسیله فاکتورهای خارجی بطور تجربی یا تصادفی تولید می‌شود .

point m. موتاسیون نقطه‌ای، موتاسیونی که با تغییرات واضح در ساختمان کروموزوم همراه نیست و تصور میرود در سطح ملکولی انجام گرفته باشد .

somatic m. موتاسیون سوماتیک، نوعی موتاسیون زنتیک که در يك سلول سوماتیک پدیدار می‌شود و پایه بیماری موزائیک را بوجود می‌آورد .

mute

۱- گنگ یا لال، بی صدا، خاموش. ۲- خفه کردن صدا.

mutism

بی صدائی، گنگی، خاموشی.

akinetic m. بی صدائی، بی حرکتی، حالتی است که در آن شخص حرکت از خود نشان نداده و صدائی از خود در نمی آورد.

deaf m. کوری، گنگی، ناتوانی در حرف زدن بعلت کوری.

hysterical m. بی صدائی هیستریکی، ناتوانی در ادای کلمات بعلت هیستری.

muton

زنی که بتواند از راه موتاسیون (جهش) تغییر یابد در آن صورت بعنوان کوچکترین عنصر نواری اختصاص مییابد.

mutualism

اصول همزیستی و تعاون، زندگی مجتمع و مشترک دو فرد از دو گونه مختلف که برای هر دو سودمند است و گاهی بدون یکدیگر قادر به زیستن نمی باشند.

mutualist

همزیست، موجودی که با موجود دیگر بصورت مجتمع و مشترک زیست می کند.

M.V.=Medicus veterinarlus

دکتر دامپزشک.

Mv=mendelevium

نشانه شیمیائی عنصر مندلیفیم.

mv.=millivolt**M.W.I.A.=Medical Women's****International Association**

جامعه بین المللی زنان پزشک.

my(o)-

پیشوندی است بمعنی عضله که بکلمات دیگر می چسبد.

myalgia

عضله درد، ماهیچه درد، درد عضلانی.

Myanesin

نام تجارתי فرآورده مفتزین که شل کننده عضلات است.

myasthenia

ضعف عضلانی.

anglosclerotic m. ضعف عضلانی بعلت تصلب رگها، خستگی شدید عضلانی بعلت تغییرات رگی.

m. gastrica ضعف عضلات معده، ضعف و کمبود تنوس در پوشش عضلانی معده که آتونی معده نیز گفته می شود.

m. gravis یا **m. gravis pseudoparalytica**

ضعف خفیف عضلانی، میاستنی گراو، نوعی فلج عضلانی مزمن و پیشرونده بدون آتروفی.

myasthenic

مربوط به ضعف عضلانی.

myatonia

آتونی عضله، کمبود تنوس عضلانی.

m. congenita بی قوتی عضلانی مادرزادی، نوعی بیماری مادر زای کمیاب بچه ها که بوسیله کم تنوسی عمومی عضلات مشخص میشود.

myatrophy

آتروفی عضلانی، سفر ماهیچه.

myc(o)

پیشوندی است بمعنی «قارچ» که بکلمات دیگر می چسبد.

mycelium

میسیلیوم، قسمت رشته ای يك قارچ.

mycetismus

مسمومیت قارچی.

mycetogenic

ناشی از قارچ.

mycetoma

مستوم، پای مادورا، بیماری مزمنی است که بوسیله گونه ای از قارچها ایجاد می شود در این بیماری پاها، دستها، ساق پا و سایر قسمتها مبتلا می شوند، رایج ترین شکل آن ابتلای پاها به این قارچ است که بنام بیماری پای مادورا یا پای قارچی نامیده می شود این بیماری بوسیله ایجاد سینوس، نکروز و ورم مشخص می شود.

mycobacteria

میکوباکتریها، جمع لغت (mycobacterium).

Mycobacteriaceae

میکوباکتریاسه ، خانواده‌ای از شیزومیستها (راسته آکتینومیستاله) که در خاک و لجنیات یافت می‌شود .

Mycobacterium

میکوباکتریوم ، جنسی از شیزومیستها (راسته آکتینومیستاله ، خانواده میکوباکتریاسه) .

M. kansasii میکوباکتریوم کانزاسیسی ، عامل مسببه بیماری شبه سل در انسان .

M. leprae میکوباکتریوم لپرا ، گونه‌ای که بنظر میرسد عامل مسببه جذام باشد .

M. tuberculosis میکوباکتریوم توپرکولوزیس ، عامل مسببه بیماری سل در انسان .

mycobacterium

۱- یکی از میکروبهای مربوط به جنس میکوباکتریوم ۲- میکروب باریک ، مقاوم به اسید شبیه باسیل که عامل ایجاد سل است .

Mycococcus

میکوکوکوس ، جنسی از شیزومیستها (راسته آکتینومیستاله ، خانواده میکوباکتریاسه) که در خاک و آب یافت می‌شود .

mycodermatitis

التهاب غشاء مخاطی .

mycogastritis

التهاب غشاء مخاطی معده .

mycologist

قارچ شناس .

mycology

قارچ شناسی .

mycomyringitis

التهاب قارچی برده صماخ .

Mycónostoc

میکونوستوک ، جنسی از شیزومیستها (راسته یزودومناداله ، تحت راسته یزودومنادینه ، خانواده اسپیریلاسه) .

mycopathology

آسیب شناسی قارچی . مطالعه علمی تغییرات مرضی ناشی از قارچها .

mycophylaxin

فیلاکسین (**phylaxin**) ضد میکربها .

Mycoplana

تیره‌ای از شیزومیستها (راسته یزودومناداله ، تحت راسته یزودومنادینه ، خانواده یزودومناداسه) که در خاک یافت می‌شوند .

Mycoplasma

میکوپلازما ، تیره‌ای از شیزومیستها (راسته میکوپلازماناله ، خانواده میکوپلازماناسه) .

M. mycoides میکوپلازمامیکوئیدس ، میکروبی است که عامل پلوروپنومونی در گاو می‌باشد .

mycoplasma

میکروبی از جنس میکوپلازما .

Mycoplasmataceae

میکوپلازماناسه ، خانواده‌ای از شیزومیستها (راسته میکوپلازماناله) .

Mycoplasmatales

میکوپلازماناله ، راسته‌ای از شیزومیستها .

mycosis

میکوز ، بیماری قارچی .

m. favosa = favus

نوعی بیماری پوستی کشنده **m. fungoides** همراه با تومورهای قارچی ، کاشکسی یا لاغری و ضعف و درد زیاد .

m. Interdigitalis = dermatophytosis

عفونت قارچی فضاهای بین انگشتی .

mycosozin

سوزین (**sozin**) ضد قارچ .

mycostasis

جلوگیری از رشد و تکثیر قارچها .

mycostat

متوقف کننده رشد قارچها .

mycostatic

مربوط به جلوگیری از رشد و تکثیر قارچها .

mycotoxicosis

مسمومیت از قارچ .

mydriasis

اتساع شدید مردمک چشم ، میدریاز .

mydratic

- ۱- متسع کننده مردمک چشم، بازکننده مردمک.
۲- دارویی که مردمک چشم را گشاد کند.

myectomy

برش و برداشت عضله.

myectopia

جابجاشدگی عضله.

myel(o)

پیشوندی است بمعنای « طناب نخاعی » « نخاع شوکی » « مغز استخوان » که بکلمات دیگر می‌چسبد.

myelalgia

نخاع درد . درد در طناب نخاعی .

myelapoplexy

خونریزی در طناب نخاعی .

myelataxia

نقص تکاملی طناب نخاعی .

myelatrophy

کوچک شدن طناب نخاعی ، آتروفی نخاع .

myelemia

پیدایش میلووسیتها یا گویچه‌های سفید نوتروفیل در خون .

myelencephalon

۱- آن قسمت از سیستم عصبی مرکزی که شامل پیمازه مغز تیره و قسمت پائینی شکمچه چهارم است .
۲- قسمت عقبی دو وزیکول مغزی که از طریق تخصص یابی برای رومبسنفال در جنین تشکیل می‌شود .

myelin

۱- ماده نرمی که آکسون یک رشته عصبی میانی را احاطه می‌کند .
۲- ماده لیپوئیدی است که بخصوص در بعضی استحاله‌ها و دژنراسیونها در بدن یافت می‌شود .

myelination = myelination**myelinic**

میلینی ، مربوط به میلین .

myelinization

میلین سازی ، تولید میلین در گرداگرد یک آکسون .

myelinoma

تومر میلین .

myelinopathy

استحاله ماده سفید مغز یا نخاع .

myelinosis

استحاله چربی ، همراه با تشکیل میلین .

myelitic

مربوط به التهاب نخاع .

myelitis

التهاب طناب نخاعی یا التهاب مغز استخوان که در این صورت استئومیلیت گفته می‌شود .

التهاب بالا رونده نخاع ، **ascending m.** التهاب نخاعی که بتدریج در طول نخاع بالا می‌رود .

التهاب پیاز مغز تیره . **bulbar m.**

التهاب حفره‌ای نخاع ، نوعی **cavitary m.** التهاب نخاع که همراه با ایجاد حفره می‌باشد .

التهاب مرکزی نخاع ، التهاب **central m.** ماده خاکستری نخاع .

التهاب منتشره نخاع ، **disseminated m.** نوعی التهاب نخاع که در آن چندین کانون التهابی مجزا وجود دارد .

التهاب کانونی نخاع ، نوعی التهاب **focal m.** نخاع که در آن قسمت کوچکی از نخاع گرفتار است .

التهاب عرضی نخاع ، **transverse m.** التهابی که تمامی مقطع عرضی طناب نخاعی را گرفتار کرده باشد .

myeloarchitecture

سازمان بندی نواحی عصبی در طناب نخاعی .

myeloblast

میلوبلاست، یکی ارسلولهای بزرگ یک هسته‌ای بدون دانه مغز استخوان که بعدها به میلووسیت و بر طبق عقیده بعضی از خون شناسان به اریترو بلاست تبدیل می‌شود .

myeloblastemia

وجود ، یا بلاستها در خون .

myeloblastoma

تومر خطیر کانونی است که در لوسمی میلووسیتیک مزمن یا حاد مشاهده می‌شود .

myeloblastomatosis

وجود میلو بلاستوماهای متعدد .

myeloblastosis

ازدیاد میلوبلاستها درخون .

myelocele

۱- بیرون زدگی یافتن نخاع از يك نقطه ناقص ازستون مهره‌ها . ۲- مجرای مرکزی نخاع .

myelocyst

کهستی که ازمجاری تکامل نیافته مغز استخوانی بوجود آید .

myelocystocele

بیرون زدگی وفتق طناب نخاعی کیستیک از نقطه ناقصی درستون مهره‌ها .

myelocystomeningocele

بیرون زدگی طناب نخاعی کیستیک و پرده‌های پوشاننده آن از نقطه ناقصی درستون مهره‌ها .

myelocyte

میلویت، سلول تیپیکالی از مغز قـرمـز استخوان که به گویچه سفید دانه دار خون تبدیل میشود .

myelocytic

میلویتی، مربوط به میلویت .

myelocytoma

میلوم (myeloma) سلولهای موجود در پلازما .

myelocytosis

ازدیاد میلویتها درخون .

myelodlastasis

تجزیه و فرو ریختگی مغز تیره، خرد شدگی نخاع .

myelodysplasia

رشد نا کامل طناب نخاعی ، دیسپلازی نخاع .

myelo-encephalic

نخاعی-مغزی ، مغزی-نخاعی . مربوط به نخاع و مغز .

myelo-encephalitis

التهاب مغز و نخاع .

myelofibrosis

جانشین شدن بافت رشته‌ای (فیبرو) بجای مغز استخوان، فیبری شدن مغز استخوان .

myelogenesis

رشد و تکامل سیستم عصبی مرکزی .

myelogenic = myelogenous

myelogenous

تولید شده درمغز استخوان ، دارای منشاء مغز استخوانی .

myelogeny

رشد و تکامل غلافهای میلین رشته‌های عصبی .

myelogone

یاخته اولیه سری میلوئید .

myelogenic

مربوط به یاخته اولیه سری میلوئید .

myelography

پرتونگاری از نخاع .

myeloid

میلوئید ۱- مغز استخوانی، مربوط به مغز استخوان، ناشی از مغز استخوان، شبیه مغز استخوان . ۲- نخاعی، مربوط به نخاع . ۳- دارای ظاهر میلویتها ولی با منشائی غیر از مغز استخوان .

myeloidosis

تشکیل بافت میلوئید .

myelolymphocyte

نوعی لنفویست کوچک غیرطبیعی .

myeloma

میلوم، تومری است متشکل از یاخته‌هایی که معمولاً در مغز استخوان یافت میشوند .

multiple m. یا plasma cell m.

میلوم متعدد یا میلوم یاخته‌های پلاسمائی، نوعی رشد و تقسیم غیرمنطقی یاخته (نئوپلاسم) حاروی سلولهای پلاسمائی که در مغز استخوان ایجاد میشود و بوسیله ضایعات مخرب استخوانهای تنه و وجود پروتئین بنس جونس در ادرار مشخص میشود باین حالت بیماری کاهلر نیز میگویند .

myelomalacia

نرم شدگی مرضی طناب نخاعی .

myelomatosis

۱- پیدایش خود بخودی میلومهای زیاد . ۲- هرگونه بیماری لوسمیک که در آن میلوبلاستها در خون فراوان دیده شوند .

myelomeningitis

التهاب طناب نخاعی و پرده‌های آن .

myelomeningocele = meningomyelocele

myelon

طناب نخاعی، نخاع شوکی، نخاع.

myeloneuritis

میلونوریت، التهاب طناب نخاعی و اعصاب محیطی.

myelonic

نخاعی، مربوط به نخاع.

myeloparalysis

فلج نخاعی.

myelopathy

بیماری نخاع، هرگونه بیماری مربوط به نخاع.

myelopetal

حرکت کننده بطرف نخاع.

myelophage

مهلین خوار، یاخته بزرگ خواری (کروفاز) که مهلین رامی خورد.

myelophthisis

تحلیل رفتگی نخاع.

myeloplast

میلوپلاست، گویچه سفید مغز استخوانی.

myeloplax

یاخته غول یا سلول ژئان چند هسته‌ای مغز استخوان.

myeloplegia

فلج نخاعی.

myelopoiesis

ساخته شدن یا تشکیل مغز استخوان یا میلوسیتها.

myeloproliferative

مربوط به تکثیر بافت نخاعی، دارای مشخصات تکثیر بافت میلوئید.

myeloradiculitis

التهاب طناب نخاعی و ریشه‌های عصب نخاعی.

myeloradiculodysplasia

نقص تکاملی طناب نخاعی و ریشه‌های عصب نخاعی.

myeloradiculopathy

بیماری طناب نخاعی و ریشه‌های عصب نخاعی.

myelorrhagia

خونریزی نخاعی.

myelorrhaphy

بخیه و دوخت و دوز طناب نخاعی.

myelosarcoma

میلوسارکوم، تومر سارکومی که از بافت نخاعی یا یاخته‌های مغز استخوانی درست شده باشد.

myeloscintogram

ثبت خطی ذراتی که پس از تزریق محلول محتوی ماده رادیو ایزوتوپ در فضای زیر عنکبوتیه بوسیله دستگاه جرعه شمار شمرده شده‌اند.

myelosclerosis

۱- تصلب نخاع، سفت شدن طناب نخاعی.
۲- پر شدن حفرات مغز استخوان از خارهای کوچک استخوانی.

myelosis

۱- تکثیر میلوسیتها.
۲- تشکیل یک تومور نخاعی.

حالتی است که با رشد erythremic m. زیاد و تکثیر اریتروئیدها و یاخته‌های رتیکولو آندوتلیال در مغز استخوان مشخص می‌شود.

myelospongium

شبکه‌ای است که از آن نوروگلی بوجود می‌آید.

myelotomy

جدا کردن رشته‌های عصبی در نخاع.

myelotoxic

مربوط به سم‌خراش کننده یاخته‌های مغز استخوان.

myelotoxin

سمی که یاخته‌های مغز استخوان را خراب میکند.

myenteric

مربوط به پوشش عضلانی روده.

myenteron

پوشش عضلانی روده.

myesthesia

حساسیت عضله.

mylasis

میاز، حمله لاروهای مگس‌ها به بدن که در آن لاروها به پوست، نواحی عمده روده‌ای، بینی حلقی، بینائی یا ادراری حمله میکنند.

mylitis

التهاب عضله .

myko-

پیشوندی است بمعنی قارچ که بکلمات دیگر می‌چسبد .

Myleran

نام تجارتي فرآورده‌ای از بوسولفان که برای متوقف کردن لوسمی میلوزنوز مزمن بکار می‌رود .

mylohyoid

مربوط به استخوان لامی و دندانهای آسها .

myoalbumin

نوعی آلبومین که در بافت عضلانی وجود دارد .

myoalbumose

نوعی پروتئین است که از شیره عضله بدست می‌آید .

myoarchitectonic

مربوط به ترتیبات ساختمانی رشته‌های عضلانی .

myotrophy

کوچک شدن یا آنروفی عضلانی .

myoblast

یاخته جنینی که تبدیل به یاخته رشته عضلانی می‌شود .

myoblastoma

تومری عضلانی که از یاخته های شبیه میوبلاست درست شده باشد .

تومر محدود بدخیمی **granular cell m.**

است از مخاط لبها یا سایر ساختمانهای دهانی که از یاخته های بزرگ دانه دار با هسته کوچک گرد درست می‌شود .

myobradia

واکنش کند عضله نسبت به تحریک .

myocardial

میوکاردی ، مربوط به عضله قلب .

myocardiograph

وسیله‌ای است برای ثبت منحنی حرکات قلب .

myocardioathy

بیماری غیراختصاصی میوکارد .

myocarditis

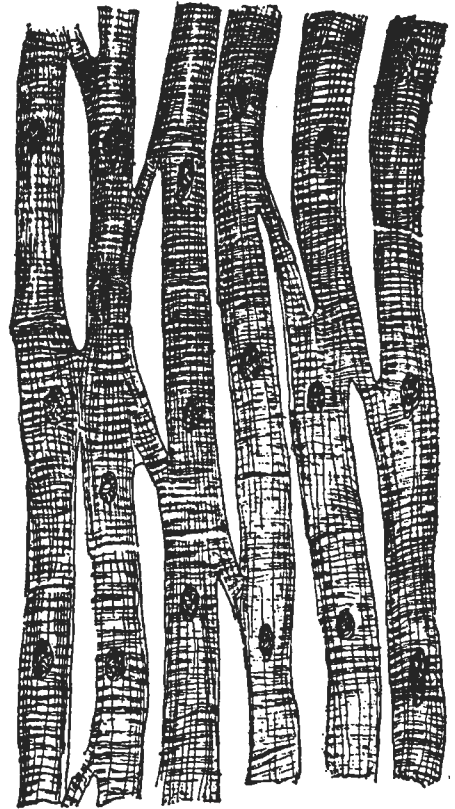
التهاب عضله قلب .

Fledler's m. میوکاردیت فیدلر ، التهاب

حاد عضله قلب بعلتی نامعلوم .

myocardium

عضله قلب ، میوکارد (شکل زیر) .



CARDIAC MUSCLE; MYOCARDIUM

myocardosis

هرگونه اختلال غیرالتهابی مربوط به عضله قلب

که در نتیجه فشار خون ، تصلب رگهای کرونر

و پرکاری تیروئید (هیپرتیروئیدسم) تولید

شود .

myocele

فتق و بیرون زدگی عضله از غلاف آن .

myocellulitis

میوزیت (myositis) همراه با سلولیت (cellulitis).

myocerosis

استحاله مومی عضله.

myochrome

رنگدانه‌ای که متعلق به گروه پیگمانهای عضله باشد.

Myochryslne

نام تجارتنی فرآورده‌ای از تیمومالات سدیم طلا که برای درمان آتریت روما توئید ولویوس اریتماتو غیرمنتشر بکار می‌رود.

myoclonic

مربوط به انقباض ناگهانی و شوک مانند قسمتی از عضله یا تمامی یک عضله یا گروهی از عضلات.

myoclonus

انقباض ناگهانی و شوک مانند قسمتی از عضله یا تمامی یک عضله یا گروهی از عضلات.

میلوکلونوس کامی، حالتی است palatal m. که با حرکت سریع و ریتمیک یکطرف سقف دهان مشخص می‌شود.

myocyte

یاخته بافت عضلانی.

myocytolysis

تخریب رشته‌های عضلانی.

تخریب کانونی focal m. of the heart عضله قلب، ضایعه ارزنی در عضله قلب که با از دست رفتن توده‌های دانه دانه پروتوپلاسم (syncytium) سلولهای عضلانی، ذخیره استروما (stroma)، فقدان واکنش‌های التهابی و بالاخره نکروز مشخص می‌شود.

myocytoma

تومری که متشکل از سلولهای عضلانی باشد.

myodemia

استحاله چربی عضله.

myodlastasis

دور شدن یا جدا شدگی رشته‌های عضلانی از یکدیگر.

myodynia = myalgia**myodystrophy**

اختلال تغذیه عضلانی، بیماری نادری است که با سختی و کوچک شدگی پیشرونده عضلات مشخص می‌شود.

myo-edema

۱- غلظت شدن عضله خسته و تحلیل رفته پس از وارد آمدن ضرب‌به‌ای بر آن. ۲- خیز ماهیچه، ادم یک عضله.

myo-electric

مربوط به خواص الکتریکی عضله.

myo-endocarditis

التهاب عضله قلب توأم با التهاب درون شامه قلب، میوکارдит و آندوکارдит با هم.

myoepithelial

مربوط به یاخته‌های عضله صاف کسه منشأ اپیتلیالی دارند و در بعضی از غده‌ها یافت می‌شوند.

myofasciitis

التهاب یک عضله و نهای آن.

myofibril

نازکترین عنصر تشکیل دهنده رشته عضلانی.

myofibroma

میوم (myoma) توأم با فیبرو (fibroma)، تومر مرکب از رشته‌های عضلانی و رشته‌های فیبرو.

myofibrosis

جانشین شدن بافت الیافی بجای بافت عضلانی.

myofibrositis

التهاب غلاف رشته عضلانی.

myofilament

۱- میوفیبریل یک یاخته عضله صاف. ۲- یکی از ساختمانهای نخعی شکل اولترامیکروسکپیک که بصورت دستجایی در میوفیبریل‌های رشته‌های عضلات منحط دیده می‌شوند.

myogelosis

سخت شدگی ماده عضله.

myogen

پروتئینی است که در پلاسمای عضله وجود دارد.

myogenesis

تشکیل رشته‌های عضلانی و عضله در جریان رشد جنینی.

myogenetic

مربوط به تشکیل عضله در جنین .

myogenic

مولد رشته‌های عضلانی و عضلات .

myogenous

ناشی از بافت عضلانی .

myoglia

ماده رشته‌ای که بوسیله یاخته‌های عضلانی درست میشود .

myoglobin

ماده‌ای است که در عضله وجود دارد و در رنگ و اعمال آن بعنوان مخزنی از اکسیژن فعالیت میکند .

myoglobulin

نوعی گلوبولین که از سرم عضله بدست می‌آید .

myogram

نموداری که از طریق میوگرافی بدست می‌آید، میوگرام .

myograph

دستگاهی است برای ثبت آثار انقباضی عضلانی، میوگراف ، عضله سنج .

myography

۱ - کادبری میوگراف . ۲ - توصیف عضلات .

myohemoglobin

هموگلوبین بافت عضلانی .

myold

عضله مانند .

myoldema

غلظت شدن عضله خسته و تحلیل رفته پس از وارد آمدن ضربه‌ای بر آن .

myolischemia

نارسائی خون در نقطه‌ای از عضله .

myoknesimeter

حرکت سنج عضله ، دستگاهی است برای سنجش انقباض عضلانی ناشی از تحریک الکتریکی .

myokinesis

۱ - حرکت عضلانی . ۲ - جابجا شدگی و تغییر مکان رشته‌های عضلانی .

myokinetic

مربوط به حرکت عضله .

myokymia

لرزش دیرپای عضلات .

myolemma

غشاء ظریف خارجی رشته‌های عضلانی .

myolipoma

تومر عضلانی محتوی عناصر چربی .

myologia = myology**myology**

عضله شناسی ، مطالعه علمی یا توصیف عضلات و ساختمان‌های فرعی آن (کیسه زلالی و غلاف سینوویال) .

myolysis

استحاله بافت عضلانی .

myoma

تومر متشکل از بافت عضلانی .

myomagenesis

ایجاد تومرهای عضلانی .

myomalacia

نرمی مرضی یک عضله .

myomatosis

تشکیل تومرهای عضلانی در سرتاسر بدن .

myomectomy

برش و برداشت یک تومر عضلانی .

myomatous

مربوط به تومر عضلانی .

myomelanosis

رسوب رنگدانه‌های سیاه در عضله .

myomere

یک پروتوورتر یا قطعه عضلانی جنینی .

myometer

دستگاهی است برای اندازه گیری انقباض عضله .

myometrial

مربوط به عضله صاف رحم .

myometritis

التهاب عضله رحم .

myometrium

عضله صاف رحم .

myoneme

رشته ظریف قابل انقباضی که در سیتوپلاسم بعضی از تک یاخته‌ایها یافت میشود.

myoneuralgia

درد عصبی در یک عضله.

myoneure

عصب عضله، سلول عصبی یک عضله.

myoneuroma

تومر عصبی محتوی بافت عضلانی.

myoneurosis

نوروز عضلانی.

myopachynsis

هیپرتروفی (پرسازی) عضله.

myoparalysis

فلج عضله.

myopathic

مربوط به بیماری عضله.

myopathy

بیماری عضلانی.

myope

نزدیک بین.

myopericarditis

التهاب عضله قلب توأم با التهاب برون شامه قلب، میوکاردیت همراه با پریکاردیت.

myopia

نزدیک بینی، نوعی آمتریوی که در آن اشعه موازی در کانونی جلوتر از شبکیه جمع میشوند لذا باید سررا جلو آورد تا این کانون به شبکیه بچسبد و بینائی امکان پذیر گردد.

curvature m. نزدیک بینی انحنائی،
نزدیک بینی بعلت تغییرات حاصله در منحنی‌های سطوح منکسرکننده چشم.

index m. نزدیک بینی اندکس، نزدیک بینی بعلت انکسار غیر طبیعی در محیطهای شفاف چشم.

malignant m. یا **pernicious m.**

نزدیک بینی بدخیم یا نزدیک بینی مفرط،
نزدیک بینی پیشرونده همراه با بیماری مشیمیه که منجر به انفصال شبکیه و کوری می‌شود.

progressive m. نزدیک بینی پیشرونده،
نزدیک بینی که در دوران بلوغ رو به افزایش میگذازد.

mlopic

مربوط به نزدیک بینی.

myoplastic

مربوط به عمل پلاستیک (ترمیمی) عضله.

myoplasty

عمل جراحی پلاستیک (ترمیمی) عضله.

myopsychosis

هرگونه آثار عصبی-عضلانی که با اختلال روحی و ذهنی همراه باشد.

myoreceptor

گیرنده عضلانی، گیرنده‌ای که در عضله جای داشته و بوسیله انقباضات عضلانی تحریک میشود.

myorrhaphy

بخیه و دوخت و دوز عضله.

myorrhexis

پارگی عضله.

myosalpinx

بافت عضلانی لوله رحمی.

myosarcoma

تومر عضلانی خوش خیم (میوم) مخلوط با تومر عضلانی بدخیم (سارکوم).

myoschwannoma

تومری که از غلاف شوآن ناشی میشود.

myosclerosis

تصلب عضله، سخت شدن عضله.

myosin

یکی از دو پروتئینی که در انقباضات رشته‌های عضلانی دخالت دارند.

myosinose

نوعی آلبوموز که در اثر هضم میوزین حاصل میشود.

myositis

بیماری التهابی بافت عضلانی.

multiple m. = dermatomyositis

التهاب استخوانی عضله،
بیماری التهابی بافت عضلانی که با رسوب استخوانی در آن مشخص میشود.

myospasm

اسپاسم عضله.

myosteoma

تومر استخوانی در عضله .

mysynlzeis

چسبندگی عضلات.

myotactlc

مر بوط به حس عضلانی یا لمس .

myotaxis

کشش عضلانی .

myotatic

مر بوط به کشش عضله .

myotenositis

جدا سازی تاندون یا وتریک عضله از طریق جراحی .

myotome

۱- عضله بر، وسیله برش عضلات. ۲- قسمت پشتی میانی یک سومیت (somite) که از آن عضلات اسکلتی بوجود می آیند.

myotomy

عضله بری ، برش بافت عضلانی.

myotonia

افزایش تنوس یا کشش عضله .

m. atrophica میوتونی آتروفیک، بیماری میوتونی است که با سختی و آتروفی پیش رونده عضلات مشخص میشود .

m. congenita میوتونی مادرزادی، نوعی بیماری ارثی است که با اسپاسم تنوسی و سختی بعضی از عضلات در موقع حرکت دادن آنها، مشخص میشود .

m. dystrophica میوتونی دیستروفیک ، بیماری، نادری است که با سختی و آتروفی پیش رونده عضلات مشخص میشود .

myotonic

مر بوط به افزایش تنوس عضلانی.

myotonometer

تنوس سنج ، دستگاهی است برای سنجش تنوس عضلانی .

myotonus

اسپاسم تنوسی یک عضله یا یک گروه از عضلات .

myotrophic

۱- افزایش دهنده وزن عضله. ۲- مر بوط به پر سازی عضله .

myotrophy

تغذیه عضله .

myotropic

عضله دوستی، دارای تمایل خاص به عضله .

myovascular

عضلانی- رگی، مر بوط به عضله و رگ.

myria-

پیشوندی است که در نامگذاری واحدهای اندازه گیری برای نشان دادن تعدادی برابر (۱۰۴) بکار میرود .

Myriapoda

دسته ای از بند پایان شامل هزار پایان و سنتی پدها میشود .

myriapodslasls

ابتلا به بند پایان از نوع هزار پایا .

myringa

پرده صماخ .

myringectomy

برش و برداشت پرده صماخ .

myringitis

التهاب پرده صماخ .

bullous m. یا m. bullosa

التهاب طاولی پرده صماخ، شکلی از اوتیت و ویروسی گوش میانی که در آن طاولهای سرریزی یا خونی روی پرده صماخ و دیواره مجاور مای شوائی ظاهر میشوند .

myringomycosis

بیماری قارچی پرده صماخ .

myringoplasty

ترمیم جراحی پرده صماخ .

myringorupture

پارگی پرده صماخ .

myringoscope

صماخ بین، وسیله دیدن پرده صماخ.

myringostapedlohexy

تشبیت قسمت بزرگتر و پایینی پرده صماخ به سر استخوانچه رکابی.

myringotomy

برش پرده صماخ .

myrrh

مر ، مرمکی ، نوعی الثوب- گب زرین که از گیاه کومیفوردا ملول بدست میآید و بعنوان عامل محافظ بکار میرود .

Mysoline

نام تجارتي فرآورده های پریمیدون که بعنوان ضد تشنج بکار میرود .

mysophobia

ترس مرضی از آلودگی و کثافات .

mytaclism

کاربری بیش از اندازه حرف «م» در موقع صحبت کردن .

Mytelase

نام تجارتي فرآورده ای از آمینونوم که بعنوان جلوگیری کننده از کلینسترانز و افزایش دهنده قدرت عضلانی در بیماران مبتلا به ضعف عضلانی مورد استفاده قرار میگیرد .

mythomania

تمایل مرضی و بیمارگونه به دروغ گفتن و اغراق گوئی .

mythophobia

دروغ ترسی، ترس بیمارگونه از دروغ و کوفلمداد شدن.

mytilotoxin

سمی که از نوعی صدف حاصل میشود .

myx(o)-

پیشوندی است بمعنی موکوس و لعاب که بکلمات دیگر میچسبد .

myxadenitis

التهاب يك غده مخاطی .

myxadenoma

تومر ایی تلهالسی است با ساختمان يك غده مخاطی .

myxasthenia

کمبود ترشحات مخاطی .

myxedema

میگزدم ، تورم خشك مومی شکل همراه با ذخیره غیرطبیعی موسین در پوست که اغلب با کم کاری غده تیروئید همراه است .

congenital m.=cretinism

نوعی میگزدم که با وجود طبیعی **papular m.** بودن کار غده تیروئید دیده میشود .

myxedematous

میگزدمی ، مربوط به میگزدم (لفت بالا) .

Myxobacterales

راسته ای از شیزومیستها

myxoblastoma

تومری از یاخته های بافت همبندی مخاطی .

myxochondroma

تومر بافت مخاطی توأم با تومر بافت غضروفی .

Myxococcaceae

خانواده ای از شیزومیستها (راسته میگزوبا کنتراله) که در خاک و مواد آلی فاسد یافت می شود .

Myxococcus

جنسی از شیزومیستها (راسته میگزوبا کنتراله، خانواده میگزوکوکاسه) که در مواد آلی فاسد یافت میشود .

myxocystoma

تومر کیستی حامل مواد بلغمی .

myxocyte

یکی از یاخته های بافت مخاطی .

myxofibroma

تومر بافت مخاطی توأم با تومر بافت همبندی و فیبری .

myxoid

بلغم مانند .

myxolipoma

تومر بافت مخاطی توأم با تومر چربی .

myxoma

میگزوم ، تومر بافت مخاطی .

odontogenic m. میگزوم دندانی، تومر کمیابی است در فك که احتمالاً از استحاله میگزومی يك فیبروم دندانی ناشی میشود .

myxomatosis

۱- تشکیل میگزومهای متعدد . ۲- استحاله میگزومی .

Myxomycetes

گروهی از موجودات قارچی شکل که اکنون بعنوان میگزوبا کنتراله ها تقسیم بندی شده اند .

myxomyoma

تومر عضلانی که استحاله موکوسی پیدا کرده باشد .

myxoneuroma

تومر بافت مخاطی توام با تومر بافت عصبی .

myxopapilloma

تومر بافت مخاطی که با تومر خوش خیم لبوله سلولهای اپی تلیال (پاپیلوم) ترکیب یافته باشد .

myxopolesis

تشکیل بلغم .

myxorrhoea

جاری شدن بلغم، بلغم ریزش.

m. Intestinalis تراوش شدید بلغم از روده .

myxosarcoma

سارکومی که تا اندازه‌ای استحاله مخاطی پیدا کرده باشد.

myxospore

اسپوری که در يك توده زله مانند قرار گرفته باشد .

Myxosporidia

میکوسپورید یا ، راسته‌ای از اسپورداران انگلی .

myxovirus

نوعی ویروس مربوط به بیماریهای آنفلوآنزا، پارآنفلوآنزا، اریون (گوشک)، نیوکاسل یا گروه وابسته با آنها که اریتروسیتهای جوجه را آگلوتینه میکند.

Myzomyia

جنسی از پشه‌ها که گونه‌های زیادی از آن ناقل انگل مالاریا میباشند .

Myzorhynchus

جنسی از پشه‌ها که گونه‌های زیادی از آن ناقل انگل مالاریا میباشند.

Semitic	Greek	Latin	Gothic	Modern Roman
𐤍	Ν	N	𐌺	N
ν	ν	n	𐌺	n
Greek	Medieval		Gothic	Modern Roman

N

N.

۱- نشانه شیمیائی (nitrogen) ازت. ۲- نشانه اختصاری محلول نرمال (normal) که بصورت های $\frac{N}{۲}$ یا $\frac{N}{۰.۵}$ و $\frac{N}{۱}$ یا $\frac{N}{۵۰}$ یا

$\frac{N}{۰.۲}$ و $\frac{N}{۳۰۰}$ یا $\frac{N}{۰.۵}$ و $\frac{N}{۱۰۰۰}$ یا $\frac{N}{۱}$.

نوشته میشود و بر قدرت يك محلول در مقایسه با نرمال آن محلول دلالت دارد که اگر قدرت محلولی دو برابر قدرت محلول نرمال آن باشد میگویند دو نرمال و اگر نصف قدرت آنرا داشته باشد نیم نرمال و همینطور بترتیب، یکدهم نرمال. يك پنجاهم نرمال، يك دویستم نرمال، و یکهزارم نرمال گفته میشود ۳- نشانه اختصاری (nasal) است.

n.

۱- نشانه اختصاری است بمعنای ضریب شکست.
۲- نشانه شیمیائی (normal).

NA. = Nomina Anatomica

نامهای رسمی تشریحی که بوسیله ششمین کنفرانس بین المللی کالبد شکافان که در سال ۱۹۵۵ میلادی در پاریس برگزار شد بتصویب رسیده است.

N.A. = numeric aperture

روزنه های متعدد.

Na. = natrium

نشانه شیمیائی سدیم.

Naboth's follicle

فولیکول نابوت، تشکیلات کیست مانند که بمثل انسداد مجاری غدد مخاطی کردن رحم و تجمع مواد ترشخی داخل این غدد ایجاد میشوند.

nacreous

صدفی رنگه و دارای آویزهای مرواریدی شکل (به بعضی از کولونی های میکروبی اطلاق میشود).

Nacton

نام تجارتي فرآورده ای از بولیدین متیل سولفات که برای بلوکه کردن پاراسمپاتیک بکار میرود.

N.A.D. = no appreciable disease

بیماری نامحسوس.

naepalae

نام شیمیائی ۲-ینتیل آمینواتیل p-آمینوبنزوات که بمنوان بیحسی آور موضعی بکار میرود.

NaF.

فلوروسدیم.

Naffziger's operation

عمل جراحی نفزیگر، برش و برداشت دیواره‌های بالائی و جانبی کاسه چشم در اکزوفتالموز.

Naffziger's syndrome

سندرم نفزیگر، دردشانه و کتف که اغلب بطرف پشت گردن تیرمیکشد این درد بعلت فشردن شدن اعصاب و رگها در میان يك دنده گردنی (که دنده‌ای غیر طبیعی اضافی بوده و از مهره گردن جدا شده است) و عضله نردبانی قدامی تولید میشود.

Naga sore

زخم گرمسیری.

nagana

ناگانا، بیماری مخصوص اسب و گاو در آفریقای مرکزی که بعلت انگل تریپانوزوما بر روی ایجاد میشود، این انگل بوسیله نیش مگس تسه تسه (گلو سینا مورستانس) و گوناهای دیگر گلو سینا انتقال مییابد.

naganol

ناگانول، سورامین سدیم، نام شیمیائی ترکیبی است که بعنوان ضد تریپانوزوم و ضد فیلاریا مورد استفاده قرار میگیرد.

Nagel's test

آزمون ناگل، تست ناگل، آزمونی است برای بینائی رنگ که بوسیله کاردهائی که در آن رنگها را بصورت دایره متحد المرکزی چاپ کرده اند انجام میگیرد.

Nagell's maneuver

مانور ناگلسی، کشیدن سر بیمار بطرف بالا در حالیکه يك دست زیر سرش و دست دیگر زیر فك اوست بمنظور درمان خون دماغ.

Nagler reaction

واکنش ناگلر، تولید تیرگی در سرم خون انسان از راه اضافه کردن سم مهکرب کلسترییدیوم پرفرینترنس که علامت وجود این میکرب است.

Nagler's test

آزمون ناگلر، به لغت فوق مراجعه فرمائید.

nail

۱- ناخن . ۲- میخ ، میخ فلزی، استخوانی یا

چسب دیگر که برای تثبیت دوسر استخوان شکسته بکار میرود .

double-edge n's ناخنهای دولبه ، ناخنهای بدشکلی که در آنها حالت تحدب عرضی معمولی وجود ندارد و صاف است ولی در لبها دارای شیب تندی است این حالت يك صفت مشخصه خانوادگی و موروثی است.

eggshell n. ناخن پوست تخم مرغی، ناخنی که نازک شده و لبه جلویی آن بطرف بالا خم شده است.

fracture n. میخ شکستگی، ناخن فلزی که برای متصل کردن پاره‌های شکسته يك استخوان بکار میرود .

hang n. ناخن آویزان ، تکه‌ای اپیدرم در یکطرف ناخن.

hippocratic n. ناخن اسب آبی، بزرگ شدگی سر انگشتان همراه با ناخنهای زیر و خشن که بر روی سر انگشتان خمیدگی پیدا کرده باشد .

ingrown n. ناخن درون‌رو، حالتی است که بعلت انحراف رشد ناخن انگشت با ایجاد میشود بطوریکه لبه‌های ناخن به بافتهای نرم اطراف خود فرو میروند.

Jewett n. میخ جوت، میخی است برای تثبیت داخلی شکستگی تروکانتری (برجستگی استخوان ران)، این میخ در يك صفحه محکم شده است تا سر و گردن استخوان را محکم به تنه آن نگهدارد .

Kuntscher n. میخ کونتشر، میخ فلزی لوله‌ای شکلی است برای تثبیت شکستگیها از راه درون مغز استخوانی .

Neufeld n. میخ نوفلد، وسیله ایست برای تثبیت درونی شکستگی درون تروکانتری استخوان ران قسمت ۷ میخ با زاویه‌ای در حدود ۱۳۰ درجه با قسمت صفحه آن قرار داده می‌شود .

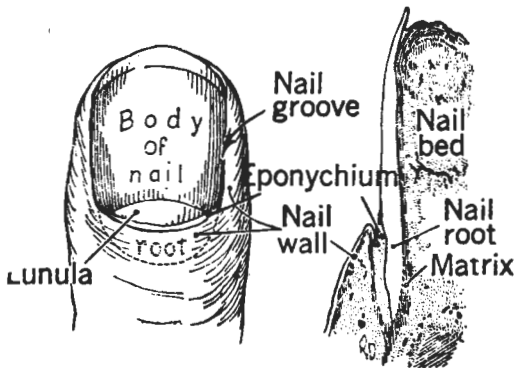
parrot beak n. ناخن منقار طوطی ، خمیدگی ناخن به سان نوك طوطی .

reedy n. ناخن نی مانند، ناخنی که بشکل نی لوله شده باشد .

Smith-Petersen n. میخ‌اشمیت پترسن، میخ پیچ داری است که برای تثبیت سراسخوان ران در شکستگی گردن این استخوان مورد استفاده قرار میگیرد.

spoon n. ناخن قاشقی، فرو رفتگی قسمت میانی ناخن و بالا آمدن لبه‌های دوطرف آن.

turtle-back n. ناخن پشت لاک پستی، ناخنی که بسیار بدشکل شده و تحدب آن ازحد عادی بیشتر باشد.



nailling

میخ‌گذاری، عمل جراحی بمنظور تثبیت یا محکم کردن شکستگی‌های استخوانی بوسیله میخ‌های مخصوص.

Intramedullary n. یا marrow n.

میخ‌گذاری داخل مغز استخوانی، تثبیت یک استخوان درازشکسته بوسیله فروکردن یک میخ فلزی بدون مجرای مغز استخوان.

Nairobi disease

بیماری نایروبی، به واژه (disease) مراجعه فرمائید.

Nairobi eye

چشم نایروبی، نوعی ورم ملتحمه در آفریقای شرقی که بوسیله شیره سوسک‌های تاولی له شده ایجاد می‌شود.

naja

مارکبرا، زهر مارکبرا.

nakurultis

شکلی از کمبود کبالت.

Nalline

نام تجارتي فرآورده‌ای از نالورفین (لنت‌زیر).

nalorphine

نالورفین، نوعی همجنس نیمه سنتتیک مورفین که بعنوان آنتاگونیست مخدرها بکار میرود.

nambi-uvu

نوعی بیماری در سگ‌ها که در برزیل دیده میشود در این بیماری زردی و خونریزش از گوش حیوان مشاهده میشود عامل این بیماری انگلی خونی است بنام رانجلیا ویتالی.

nandrolone

ترکیبی است که بعنوان عامل آنابولیک بکار میرود.

nanism

کوتولگی.

nano -

پیشوندی است بمعنی «ریزه» که در نامگذاری واحدهای اندازه‌گیری برای نشان دادن مقادیر ۱۰-۹ (یک بیلیونیم) بکار می‌رود.

nanocephalous

کوکچک‌سر، کله کوچولو، دارای سر بسیار کوچک.

nanocormia

کوچکی غیرعادی بدن یا تنه.

nanocurle

واحدی است مربوط به رادیوآکتیویته معادل با ۱۰-۹ کوری.

nanogram

یک بیلیونیم گرم.

nanold

کوتوله مانند.

nanomelus

جنینی با اندامهای رشد نکرده.

nanoplankton

پلانکتون بسیار ریز (پلانکتون موجود کوچک شناوری است که در تمام آبهای طبیعی زندگی می‌کند).

nanosomia

کوتاهی تنه .

nanounit

یک بیلیونیم (۹-۱۰) قسمت از یک واحد .

nanous

کوتوله ، کوتاه مانده .

nanus

۱- کوتوله ، کوتاه قد . ۲- رشد نکرده ، کوتاه مانده ، کوتوله مانند .

nape

پس گردن ، قفا .

naphazoline

نافازولین ، گرد سفید رنگ متبلوری است که تنگ کننده رگها و ضد احتقان بینی است .

naphtha = benzine**naphthalene**

هیدروکربنی است که از قطران ذغال سنگ بدست میآید و ضد عفونی کننده (آنتی سپتیک) است .

naphthol

نفتل ، ماده ضد عفونی کننده متبلوری است که بدو شکل آلفانفتل و بتانفتل وجود دارد .

N.A.P.N.E. = National Association**for Practical Nurse Education**

جمعیت ملی آموزش عملی پرستاری .

Naqua

نام تجارتي فرآورده ای از تری کلرمتازید که ادرار آور و ضد فشار خون بوده و برای درمان خیز یا ادم بکار میرود .

narcissism

خود ستائی ، خود گرایی .

narcissistic

مربوط به خود ستائی ، مربوط به خود گرایی .

narcoanalysis

تحلیل تخدیری ، تحلیل روانی با بکار بردن داروهای مسکن برای کمک به عریان شدن موضوعات ناخود آگاه ذهن .

narcoanesthesia

ایجاد بی حسی از طریق تزریق اسکوپولامین و مورفین .

narcohypnia

احساس بی حسی و کزختی در موقع بیدار شدن از خواب .

narcolepsy

حمله خواب ، تمایل مقاومت ناپذیر به خوابیدن عمیق کوتاه مدت که در صرع ، آنسفالیت ، تومرهای بطن سوم و هیپوتالاموس و غیره دیده می شود .

narcoleptic

مربوط به حمله خواب ، نارکولپسی آور .

narcomania

اشتیاق مرضی به مواد مخدر .

narcose

۱- تا اندازه ای مخدر . ۲- خواب آلود .

narcosine = noscapine**narcosis**

حالت کزختی و گیجی و خواب آلودگی که بوسیله داروی مخدر و مسکن پدید میآید .

نارکوزی که **basal n.** یا **basis n.** قبل از بیهوش کردن بیمار برای عمل جراحی به او داده می شود که در آن ناخود آگاهی کامل و عدم احساس درد ایجاد میشود .

narcosynthesis

درمان نوروژ از راه القاء حالت نیمه خواب آلودگی که در آن مریض خاطرات سرخورده و فرونشاندن شده خود را پدید می آورد و تأقرات او تحلیل میشود .

narcotic

مخدر ، تخدیر کننده ، ماده یا دارویی که بهت ، چرت ، بی حسی ، کزختی و خواب تولید کند .

narcotine = noscapine**narcotism**

اعتیاد به داروهای مخدر ، گرایش به مخدرها ، مخدر گرایی .

narcotize

تخدیر کردن ، کزخت کردن .

Nardil

ناردیل ، نام تجارتي فرآورده ای از سولفات دی هیدروژن فنلژین که دارویی است ضد دپرسیون و پژمردگی .

nares سوراخهای بینی ، منخرین .

naris سوراخ بینی .

Narone نارون ، نام تجارتي فرآورده‌ای از دیپیرون که ضد درد و ضد تب است .

NASA = National Aeronautics and Space Administration اداره ملی فنون هوانوردی و فضاپیمائی .

nasal مربوط به بینی .

nascent زائیده شونده ، درشرف تولد ، تازه ، نوظهور .

NASE = National Association for the Study of Epilepsy جمعیت ملی مطالعات تحقیقی صرع .

nasion نقطه میانی درز پیشانی - بینی .

nasitis التهاب بینی .

NAS - NRC = National Academy of Sciences - National Research Council آکادمی ملی علوم - انجمن ملی تحقیق .

naso - antritis التهاب بینی و سینوس فکی (سینوس هایگمور) .

nasofrontal مربوط به استخوان‌های بینی و پیشانی .

nasolacrimal مربوط به بینی و دستگاه اشکی ، بینی‌ای - اشکی .

nasopalatine بینی‌ای - کامی ، مربوط به بینی و سقف دهان .

nasopharyngeal مربوط به فازوفارنکس ، مربوط به گلو و بینی .

nasopharyngitis التهاب فازوفارنکس ، التهاب حلق و بینی .

nasopharynx گلو و بینی ، قسمتی از حلق که بالای کام نرم قرار دارد .

nasoseptitis التهاب تیغه بینی .

nasosinusitis التهاب سینوسهای فرعی بینی .

nasospinale نقطه تلاقی سطح منصف بدن با خطی که برکناره پائینی بینی مماس باشد .

nasus = nose
natal ۱- تولدی ، مربوط به تولد . ۲- کفلی ، کپلی ، مربوط به کفل .

natality شماره زایش‌ها در يك مدت معین ، آمارزایشی ، میزان زاد و ولد .

nates ۱- کفله‌ها ، کپله‌ها . ۲- زوج جلویی اجسام چهارقلو .

natimortality نسبت مرگ و میر نوزادان به شماره زایش‌ها در يك مدت معین .

Natolone نام تجارتي فرآورده‌ای از پرگنولون که ضد التهاب مفصل است .

natremia وجود سدیم در خون .

natrum = sodium
natriuresis ترشح سدیم در ادرار .

natriuretic ۱- مربوط به ترشح سدیم در ادرار ، موجد تراوش سدیم در ادرار . ۲- عاملی که تراوش سدیم را در ادرار زیاد کند .

neutron کربنات سدیم طبیعی .

natruresis = natriuresis
natruetic = natriuretic

Naturetin نام تجارتي فرآورده‌های بندروفلومتیازید که ادرارآور و ضد زیادی فشار خون است .

naturopath

پزشکی که در رشته (naturopathy) کار میکند.

naturopathy

طبیعی درمانی، درمان بیماریها به روشهای فیزیکی و غیر دارویی.

Naumannella

نامانیلا، تیره‌ای از شیزومیستها (راسته پزودوموناداله، تحت راسته پزودومونادینه، خانواده سیدروکاپساره) که در آبهای آهن‌دار یافت میشود.

nausea

تهوع.

n. gravidarum تهوع آبستنی، بیماری صبحگاهی خانمهای حامله.

n. marina یا **n. navalis** دریاگرفتگی.

nauseant

۱- تهوع آور. ۲- دارو یا عامل تهوع آور.

nauseous

مهوع، نفرت‌زا.

navel

ناف.

navicular

زورقی، ناوی، بشکل قایق، قایقی‌شکل.

Nb

نشانه شیمیائی عنصر نیوبیوم (niobium).

N.B.S. = National Bureau of

Standards

اداره ملی استانداردها.

nc. = nanocurie

N.C.I. = National Cancer Institute

مؤسسه ملی سرطان، انستیتو سرطان.

N.C.M.H. = National Committee for Mental Hygiene

کمیته ملی بهداشت روانی.

N.C.N. = National Council of Nurses

انجمن ملی پرستاران.

N.C.R.P. = National Committee on Radiation Protection and Measurements

کمیته ملی مربوط به اندازه‌گیریها و محافظتهای تشعشی.

Nd

نشانه شیمیائی عنصر نئودیمیوم به لغت (neodymium) مراجعه فرمائید.

N.D.A. = National Dental Association

جمعیت ملی دندانپزشکی.

Ne

نشانه شیمیائی نئون (neon).

nearsightedness = myopia

nearthrosis

مفصل کاذب، مفصل مصنوعی.

nebula

۱- کدورت مختصر قرنیه. ۲- حالت غبار مانند یا کدر بودن ادرار.

nebulization

گرد شدگی، تبدیل به ذرات شدن.

nebulizer

گرد پاش، وسیله‌ایکه مایع سنگینی را بصورت گرد به بیرون بپاشد.

Necator

نکاتور، جنسی از کرم‌های انگلی‌نماتود، تیره‌ای از کرم‌های گرد فلابدار.

N. americanus، نکاتور آمریکانوس، گونه‌ای کرم انگلی که در جنوب آمریکا، آمریکای مرکزی و آمریکای جنوبی و ناحیه (Caribbean) فراوان است و بنام کرم فلابدار دنیای جدید یا کرم آمریکائی نیز معروف است.

necatoriasis

اجتلا به کرم نکاتور.

neck

گردن.

anatomic n. گردن تشریحی، قسمت باریک استخوان بازو درست در زیر سطح مفصلی آن.

big n. = golter

گردن مادلونک، گردنی Madelung's n. که گرفتار لیپوم قرینه منتشر میباشد.

surgical n. of humerus گردن جراحی استخوان بازو، قسمت باریک استخوان بازو درست زیر توبروزیته یا برجستگی‌های استخوانی آن.

n. of a tooth گردن دندان ، قسمت
باریک يك دندان که بین تاج و ریشه آن قرار
دارد .

uterine n. یا **n. of uterus** گردن
رحم .

webbed n. گردن پرده دار ، محو شدن
زاویه معمول بین گردن و شانه بوسیله يك پهنه
غیرطبیعی از بافت .

wry n. = torticollis

necklace

گردنبند ، طوق .

Casal's n. طوق کاسل ، بثورات بیماری
پلاگر که در قسم پائین گردن طوق میاندازند.

necrectomy

برش و برداشت بافت نکروزه .

necro-

پیشوندی است بمعنی «مردن» «مرگ» «زوال»
که باول کلمات دیگر میچسبند .

necrobacillosis

نکروباسیلوز ، نوعی بیماری در حیوانات که
بوسیله آکتینومیسس نکروفوروس تولید میشود.

necrobiosis

مرگ فیزیولوژیک یاخته‌ها ، تغییراتی که در یک
موجود زنده قبل از مرگ آهسته و تدریجی او
صورت میگیرد .

n. lipoidica diabetiorum استحاله

بافت ارتجاعی و پیوندی پوست که در دیابت‌ها
دیده میشود .

necrobiotic

مربوط به مرگ فیزیولوژیک یاخته‌ها .

necrology

آمار یا ثبت و ضبط مرگ و میرها .

necromania

مرگ دوستی ، تمایل مرضی به مرگ یا مرده‌ها.

necroparasite

میکروبی که در بافت مرده زیست میکند.

necrophagous

لاشه‌خور ، لاشخوار ، مرده‌خوار .

necrophilia

مرگ دوستی ، تمایل مرضی به مرگ یا به بدن
مرده‌ها ، نزدیکی جنسی با جسد .

necrophobia

مرده‌ترسی ، ترس مرضی از مرگ و مرده .

necropneumonia

گانگرن یا قانقاریای ریه .

necropsy

معاینه جسد .

necrose

گرفتار شدن به نکروز و مرگ .

necrosin

ماده سمی که در تراوشات التهابی وجود
دارد .

necrosis

مرگ نسج ، نکروز ، مرگ يك یاخته در اثر
بیماری یا ضایعه .

aseptic n. یا **avascular n.**

نکروز غیر میکروبی یا نکروز کسم خونی ،
نکروزی که در اثر نرسیدن خون به قسمتی از
بدن ایجاد شود .

Balser's fatty n. نکروز چربی‌بالزر ،

نکروز لوزالمعده ، طحال و چادرینه .

caseous n. نکروز پنیری ، نکروزی که

در آن بافت نرم ، خشک و پنه‌ری‌است

central n. نکروز مرکزی ، نکروزی که

در قسمت مرکزی يك استخوان مبتلا یاخته یا
لوبول کبد دیده میشود .

cheesy n. = caseous n.

coagulation n. یا **coagulative n.**

نکروز انعقادی ، مرگ یاخته‌ها ، بطوریکه

پروتوپلاسم یاخته‌ها فیکسه شده بوسیله انعقاد

عناصر پروتئینی پوشیده میشود و محیط مرئی

سلولی برای مدت زیادی دوام می‌آورد .

colliquative n. = liquefactive n.

dry n. نکروز خشک ، نکروزی که در آن

بافت نکروز شده خشک میشود .

fat n. نکروز چربی ، نکروز بافت چربی

بصورت نواحی کوچک سفید رنگ .

gangrenous n. نکروز قانقاریائی ، مرگ

سلول بعلت وجود کمخونی و عفونت میکروبی

بمدی‌بام ، شکل‌ظاهری این نوع نکروز مخلوطی

است از نکروز انعقادی و نکروز میمائی .

llquefactive n. نکروز میمانی، نکروزی که در آن مواد مرده نرم و آبکی میشوند .

mercurial n. نکروز جیوه‌ای ، نکروز حاصله از مسمومیت جیوه‌ای .

moist n. نکروز مرطوب، نکروزی که در آن بافت مرده مرطوب و نرم است .

phosphorus n. نکروز فسفوری، نکروز فک زهرین بعلت تماس با گاز فسفر .

septic n. نکروز میکروبی ، نکروزی که در اثر عفونت میکروبی تولید میشود .

superficial n. نکروز سطحی ، نکروزی که رویه یک استخوان را در بر میگیرد .

n. ustilaginea قانقاریای خشک حاصل از مسمومیت با ارگو .

necrospermla

حالتی که در آن اسپرماتوزوئیدها مرده هستند .

necrospermlc

مربوط به مرگ اسپرماتوزوئیدها ، کشنده اسپرماتوزوئیدها .

necrotic

نکروزی، مربوط به مرگ نسج .

necrotizing

نکروز آور، کشنده نسج .

necrotomy

۱- برش و تشریح جسد . ۲- برداشت یک قطعه مرده استخوانی که از استخوان زنده جدا شده و در داخل نسج باقیمانده است ، برداشت یک سکسترا استخوانی .

necrotoxin

عامل، ماده‌ای که بوسیله بعضی از استافیلوکوکها تولید میشود و سلولهای بافت را خراب میکند .

needle

سوزن .

aneurysm n. سوزن آنوریسم ، سوزنی است که برای بستن رگها مورد استفاده قرار میگیرد .

artery n. یا **aspirating n.** سوزن سرخرگ یا سوزن تخلیه، سوزن بلند توخالی که برای پیرون کشیدن مایمی از یک حفره مورد استفاده قرار میگیرد .

cataract n. سوزن آب مروارید ، سوزنی که برای اعمال جراحی روی عدسی مبتلا به آب مروارید بکار میرود .

discission n. سوزن مخصوصی که برای شکافتن عدسی در عمل آب مروارید مورد استفاده قرار میگیرد .

exploring n. سوزن کاوشگری ، سوزن معاینه، سوزنی که بمنظورهای معاینه‌ای و مکاشفه‌ای پدیدن فرو میکنند .

Hagedorn's n. سوزن‌هاگدورن، نوعی سوزن پهن و مسطح که برای بخیه مورد استفاده قرار میگیرد .

hypodermic n. سوزن زیرجلدی، سوزن توخالی یا نوک تیزی است که برای تزریقات زیرجلدی مورد استفاده قرار میگیرد .

knife n. سوزن چاقویی ، سوزن برنده ، نوعی سوزن با لبه تیز و برنده که در جراحیها مورد استفاده قرار میگیرد .

Silverman n. سوزن سیلورمن ، سوزنی است که برای برداشت بافت از یک عضو درونی جهت مطالعات ریزبینی (میکروسکوپی) مورد استفاده قرار میگیرد .

stop n. سوزن توقفی ، سوزنی که روی یک صفحه تعبیه شده است تا بطور عمیق وارد بدن نشود .

Negatan

نام تجارتي فرآورده‌ای از نکاتول که ضدانگل و ضد میکرب است .

negative

منفی ، نکاتیف ، دارای ارزشی پایین‌تر از صفر ، نشانه فقدان ، رد کردن ، تکذیب کردن ، خلاف چیز را ثابت کردن .

negativism

منفی‌بافی ، منفی‌گوئی ، منفی‌گرایی .

negatol

نکاتول، ماده کولوئیدی است که بعنوان ضدانگل و ضد میکرب بکار میرود و بطور موضعی برای ضد عفونی کردن رحم و غیره مورد استفاده قرار میگیرد .

negatron

نکاترون، الکترونی که شارژ منفی شده باشد.

neighborwise

همسایه‌واری، رشد بر طبق محلی که پیوند در آنجا انجام گرفته‌است، مطابقت رشد بر طبق محل رشد. این اصطلاح بیشتر در مورد بافت گاستروای دوزیستیان بکار می‌رود.

Neisseria

نیسریا، جنسی از شیزومیستها (راسته اوباکتریاله، خانواده نیسریاسه).

N. gonorrhoeae عامل نیسریاگونوره، عامل مسیبه سوزاک.

N. meningitidis عامل مهم مننژیت و عامل مسیبه مخصوص مننژیت مننگوکی.

neisseriaceae

خانواده‌ای از شیزومیستها (راسته اوباکتریاله).

neisserian

مربوط به یا تولید شده بوسیله میکرب نیسریا بخصوص نیسریاگونوره.

Nema

نام تجارتي فرآورده‌ای از تتراکلرواتیلین که دارویی است ضد کرم.

nematoblast = spermatid**nematocide**

ضد نماتود، ضد کرمهای گرد.

Nematoda

نماتودا، طبقه‌ای از کرمهای گرد که بعضی از آنها انکل انسان و بعضی انکل حیوانات هستند.

nematode

۱- نخعی شکل. ۲- کرم نخعی شکل، کرمی از طبقه نماتودا.

nematoblastis

آلودگی به کرم نخعی شکل، آلودگی به کرم گرد.

Nembutal

نام تجارتي فرآورده‌های پنتوباربیتال.

neo-

پیشوندی است بمعنای «نو» «تازه» و «جدید» که بکلمات دیگر می‌چسبد.

Neo-antergan

نفوآنتراگان، نام تجارتي فرآورده‌ای از مالکات پیرویلامین که دارویی است آنتی‌هیستامینیک.

neo-arthritis = nearthrosis**neoblastic**

ناشی از بافت نو.

neocerebellum

نومخچه، فوترین قسمت یا آخرین قسمت تکامل یافته مخچه که در مقایسه با لوبهای جانبی گفته می‌شود.

neocinchophen

گردی است سفید رنگ یا زرد رنگ که دارای خواص ضد درد و ضد تب میباشد.

neocinetlic = neokinetic**neocortex = neopallium****neocyte**

نئوسیت، شکلی است از گویچه سفید نارس.

neocytosis

پیدایش نئوسیتها در خون.

neodlathermy

حرارت درمانی (دیاترمی) با موج کوتاه.

Neo-diloderm

نام تجارتي فرآورده‌ای از دی‌کلریزون حاوی سولفات نفومایسین که دارویی است ضدالتهابی موضعی.

neodymium

نئودیومیوم، عنصر شیمیایی بشماره اتمی ۶۰ و وزن اتمی ۱۴۴٫۳۴ سه ظرفیتی بعلامت شیمیایی **Nd**.

neogenesis

نوسازی بافت.

neogenetic

مربوط به نوسازی بافت.

Neohetramine

نام تجارتي فرآورده‌ای از هیدروکلرورتونزیلامین که دارویی است آنتی‌هیستامینیک.

Neo-hombreol

نام تجارتي فرآورده‌های پروپونات تستسترون.

Neohydrin

نام تجارتي فرآورده‌ای از کلرمرودرین که نوعی دیورتیک (ادرار آور) حیوه‌ای میباشد.

Neo-lopax

نام تجارتي فرآورده‌ای از پدومتامات سدیم.

neokinetic

مربوط به مکانیسم عصبی حرکتی که حرکات ارادی عضلات را تنظیم میکند .

neologism

واژه پردازی ، نوگرایی ، در روانشناسی کاربری کلمات تازه و بی معنی که بوسیله فرد مبتلا به اختلال فکری بکار برده میشود .

neomembrane

غشاء کاذب.

neomycin

نئومایسین ، ماده ضد میکروبی است که از کشت قارچی بنام استرپتومیسس فرادیه بدست می آید و بعنوان ضد میکروب و آنتی سبتیک روده ای و برای درمان عفونتهای سیستمیک حاصله از میکروبهای گرم منفی مورد استفاده قرار میگیرد .

neon

نئون ، عنصر شیمیائی بشماره اتمی ۱۰ و وزن اتمی ۲۰.۱۸۳ که گازی است بی اثر و نشانه شیمیائی آن Ne میباشد .

neonatal

نوزادی ، مربوط به نوزاد .

neonate

نوزاد ، بچه دو تا چهار هفته ای .

neonatologist

پزشک متخصص کودکان و نوزادان .

neonatology

نوزاد شناسی ، هنر و علم تشخیص و درمان اختلالات مربوط به نوزادان .

neopallium

آن قسمت از پالیوم (pallium) که توسعه یافته ترین نوع طبقه بندی و سازمان بندی را نشان میدهد .

neopathy

بیماری تازه یا عارضه جدیدی که در خلال یک بیماری بروز کند .

neophilism

نودوستی ، عشق غیرعادی به چیزهای نو .

neophobia

ترس مرضی از چیزهای نو .

neoplasia

نئوپلازی ، حالتی که با پیدایش رویشهای جدید و (تومرها) مشخص میشود .

neoplasm

بافت نوساخته ، نئوپلاسم ، توده ای از بافت تازه روئیده ، یک رویش نو (تومر) .

neoplastic

۱- مربوط به نوسازی یا نئوپلاسم . ۲- مربوط به نوسازی .

neoplasty

نوسازی ، ترمیم قسمتهای از دست رفته بدن با عمل جراحی پلاستیک .

Neorickettsia

تیره ای از میکروتاوبیوتها (راسته ریکتزیا له، خانواده ریکتزیا سه ، طایفه ارلیشیه) .

neostigmine

نئوستیگمین ، داروی کلینرژیک است که برای بهبودی بخشیدن به کارعضله در ضعف خطنر عضلانی (میاستنی گراو) مورد استفاده قرار میگیرد .

برمورنئوستیگمین، گرد سفید n. bromide متبلوری است که دارای خواص مقلد پاراسمپاتیک (پاراسمپا تومیمتیک) است.

متیل سولفات n. methylsulfate نئوستیگمین، گرد سفید متبلوری است که دارای خواص مقلد پاراسمپاتیک است و بصورت تزریقی بکار میرود .

neostomy

ایجاد سوراخ در یک عضو یا بین دو عضو .

neostriatum

تازه ترین قسمت تکامل یافته جسم منخط .

neo-synephrine

نئوسینفرین ، نام تجارتنی فرآورده های فنیل آفرین که مقلد سمپاتیک بوده و بعنوان ضد احتقان بینی و تنگ کننده موضعی رگها و میدریاتیک بکار میرود .

neothalamus

جانبی ترین قسمت قشری تالاموس .

Neothylline

نام تجارتنی فرآورده های دی فیلین که بعنوان داروی ادرار آور و گشاد کننده برنش و متسع کننده رگهای محیطی مورد استفاده قرار میگیرد.

neotenic

مربوط به (neoteny) .

neoteny

ماندن در مرحله لاروی حتی تا موقع بلوغ جنسی .

nephelometer

کدورت سنج، دستگاهی است برای اندازه گیری درجات کم کدورت یک محلول .

nephelometry

کدورت سنجی ، اندازه گیری درجه غلظت یک سوسپانسیون بوسیله یک کدورت سنج .

nephralgia

کلیه درد ، درد در کلیه .

nephrectasia

گشاد شدگی یک لگنچه کلیوی .

nephrectomy

برداشت یک کلیه ، کلیه برداری .

nephrelcosis

اولسراسیون یا زخم کلیه .

nephremphraxils

انسداد و بند آمدن رگهای کلیه .

nephric

کلیوی ، کلیه ای ، مربوط به کلیه .

nephridia

جمع لغت زیر .

nephridium

عضو ابتدائی ترشحاتی که در حیوانات پست در لوله اولیه جنینی وجود داشته و کلیه از آن بوجود میآید .

nephrlism

کاشکسی و نزاری ناشی از بیماری کلیوی .

nephritic

مربوط به التهاب کلیه .

nephritides

التهابات کلیه .

nephritis

التهاب کلیه ، نفریت .

acute n. التهاب کلیه حاد ، نفریت حاد ،

نفریت جزئی شدید که دوره آن کوتاه است شکل حاد که بیماری را بوجود میآورد،

کلیه نرم و بزرگ شده اپیتلیوم لوله ای آن استحاله چربی پیدا میکند این حالت با درد در ناحیه کمری ، تب ، استسقاء ، ادرار مکرر و دردناک با پیدایش سیلندر و خون در ادرار مشخص میشود .

albninous n. التهاب کلیه آلبومینی ، نفریت آلبومینی نفریتی که در آن آلبومینوری دیده میشود .

arteriosclerotic n. التهاب کلیه تصلب شریانی ، نفریت تصلب شریانی ، شکلی از نفریت بینابینی مزمن که در آن سرخرگچه ها گرفتار تصلب میشوند .

azotemic n. التهاب کلیه ازتی ، نفریت ازتی ، نفریتی که در آن احتباس ازت وجود دارد .

bacterial n. التهاب کلیه میکروبی ، نفریت باکتریال ، نفریتی است که بوسیله میکروارگانیسمها تولید میشود .

capsular n. التهاب کلیه کپسولی ، نفریت کپسولی .

n. caseosa = cheesy n.

التهاب کلیه نزله ای ، نفریت نزله ای ، نفریتی است که در آن هرمهای کلیوی بعلت انسداد مجاری لوله ای بوسیله سلولها ، آبی مایل به قرمز هستند .

cheesy n. التهاب کلیه پنیری ، نفریت پنیری ، نوعی نفریت چرکی مزمن همراه با رسوب کازئوز در آن .

chloro-azotemic n. التهاب کلیه کلری ازتی ، نفریت کلری-ازتی نفریتی که در آن احتباس کلرورها و اوره بدون احتباس آب وجود دارد .

chronic n. التهاب کلیه مزمن ، نفریت مزمن ، نفریتی که پیشرفت آن آهسته و کند است .

clostridial n. التهاب کلیه کلوستریدیائی ، نفریت کلوستریدیائی ، نفریت مزمنی است که بنظر مہرسد در اثر وجود میکروب کلوستریدیا تولید میشود وبا عصبانیت ، بی خوابی ، دیسپنه ، دیسپسی و آلبومینوری مشخص میشود .

congenital n. التهاب کلیه مادرزادی ، نفریت مادرزادی ، نفریتی که در اثر سیفیلیس مادرزادی در نوزاد وجود دارد .

croupous n.=acute n.

degenerative n.=nephrosis

desquamative n. - التهاب کلیه پوسته - پوسته ای ، نفریت پوسته ای ، نفریت نزله ای حاد .

diffuse n. التهاب کلیه منتشره ، نفریت منتشره ، نفریتی که در آن پدیده های التهابی هم پارانشیم و هم استرومای کلیه را در بر میگیرد .

dropsical n. التهاب کلیه استسقای ، نفریت استسقای ، بیماری کلیه همراه با خیز عمومی .

exudative n. التهاب کلیه تراوشی ، نفریت اگزوداتو ، نفریت همراه با تراوش سرم خون .

fibroplomatous n. - التهاب کلیه الیافی - چربی ، نفریت فیبرولیپوماتو ، پری نفریتی که در آن چربی دور کلیوی در اسکار جمع می شود .

fibrous n. التهاب کلیه الیافی ، نفریت فیبرو ، نفریتی که بافت استروما را گرفتار می سازد .

glomerular n. التهاب کلیه گروه های ، نفریت گلومرولی ، نفریتی که در آن گلومرولهای کلیه گرفتارند .

interstitial n. chronic التهاب کلیه بینابینی مزمن ، نفریت انترستیسیل مزمن ، نوعی نفریت که ناشی از نفریت حاد یا ناشی از مسمومیت الکل و مسمومیت از سرب یا در اثر نقرس میباشد در این نفریت کلیه کوچک ، کیستیک ، دانه دانه ای شده و به کپسولش میچسبد ، بافت بینابینی افزایش یافته و دیواره های رگ ها و کوربوسکلهای مالپیکی ضخیم میشوند قلب هیپر تروفیه شده و دیواره های سرخرگهای کوچک ضخیم میگردند ، لوله های مالپیکی حاوی سیلندر هیالان میشود ، در این بیماری کم شدن پیشرونده

نهری بدن ، دیسپنه ، سردرد ، دیسپسی ، اسهال و ادرار مکرر کمرنگ آلبومین دار و سیلندردار وجود دارد .

parenchymatous n. التهاب کلیه پارانشیمی ، نفریت پارانشیمی ، نفریتی که در آن پارانشیم کلیه گرفتار است .

saturnine n. التهاب کلیه سربی ، نفریت سربی ، نفریت ناشی از مسمومیت مزمن حاصله از سرب .

scarlatinal n. التهاب کلیه مخملکی ، نفریت مخملکی ، نفریت حاصله از مخملک .

suppurative n. التهاب کلیه چرکی ، نفریت چرکی ، نفریتی که همراه با آبسه کلیه است .

tubular n. التهاب کلیه لوله ای ، نفریت لوله ای ، نفریتی که مخصوصاً لوله های کلیوی را مبتلا کرده باشد .

tuberculous n. التهاب کلیه سلی ، نفریت سلی ، نوعی نفریت بینابینی مزمن بعلت باسیل سل .

vascular n.=nephrosclerosis

war n. التهاب کلیه جنگی ، نفریت جنگی ، نوعی گلومرولونفریت منتشره حاد که در زمان جنگ سربازان گرفتار آن میشوند .

nephritogenic

مولد نفریت .

nephroblastoma

نوعی نئوپلاسم کلیوی که حاوی بافت جنینی می باشد .

nephrocalcinosis

رسوب فسفات کلسیم در توبولهای کلیه .

nephrocardiac

کلیوی - قلبی ، مربوط به کلیه و قلب .

nephrocele

فتق کلیه .

nephrocolic

۱- مربوط به کلیه و قولون ، کلیوی - قولونی .

۲- کلیک کلیوی ، فلنج کلیوی .

nephrocoloptosis

پائین افتادگی کلیه و قولون ، کلیه و قولون
بطرف پائین .

nephrogenic

مولد بافت کلیوی .

nephrogenous

ایجاد شده در يك کلیه ، ناشی از کلیه .

nephrography

پرتونگاری از کلیه ، رنتکنوگرافی از کلیه .

nephroid

کلیه ای شکل ، کلیه مانند .

nephrolith

سنگ کلیه .

nephrolithiasis

ابتلا کلیه به سنگهای متعدد .

nephrolithotomy

برش کلیه بمنظور در آوردن سنگهای رسوب کرده
در آن .

nephrology

کلیه شناسی .

nephrolysis = nephrotoxin**nephrolysis**

۱- رها شدن کلیه از چسبندگیها . ۲- خراب
شدگی ماده کلیوی .

nephroma

تومر بافت کلیوی .

nephromegaly

بزرگ شدگی کلیه .

nephron

واحد ساختمانی و عمل کلیه که تعداد آن یکمیلیون
یا بیشتر در پارانشیم این عضو می باشد .

nephropathy

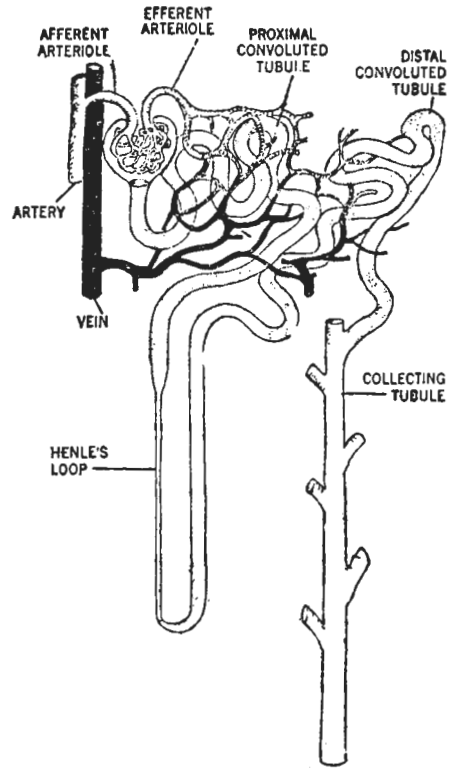
بیماری کلیوی .

nephropexy

تنشیت جراحی کلیه آزاد و متحرك .

nephroptosis

پائین افتادگی کلیه ، تنهیر مکان کلیه بطرف
پائین .



ساختمان نفرون nephron

nephropyelitis

التهاب کلیه توام با آماس لکنجه ، نفریت توام
با پیلیت .

nephropyelography

پرتونگاری از کلیه .

nephropyosis

چرك کلیه ، کلیه چرکی .

nephrorrhagia

خونریزی از کلیه ، خونریزی کلیوی .

nephrorrhagy

بخیه زدن کلیه .

nephrosclerosis

تصلب کلیوی ، سفت شدن کلیه .

تصلب سرخرگچه ای کلیه ، arteriolar n.

نفریتی که با ضخیم شدن سرخرگچه ها ، استحاله
توبولهای کلیوی و ضخیم شدن گلومرولهای کلیه
مشخص می شود .

NEPHRO

nephroses

نفروزها ، جمع لغت زیر .

nephrosis

نفروز، هر گونه بیماری کلیوی، بخصوص بیماری که با ضایعات استحال‌ه‌ای پارانشیم کلیه مشخص می‌شود .

amyloid n. نفروز آمیلوئید ، نفروز مزمن همراه با استحال آمیلوئید اپیتلیوم کلیه .

lower nephron n. نفروز قسمت پائینی نفرون، حالتی است از ناکفایتی کلیوی که منجر به اورمی و انسداد مجاری توبولی این ناحیه از کلیه می‌شود .

nephrostoma

منفذ درونی عضو ابتدائی ترشخی لوله جنینی اولیه، که کلیه‌ها از آن بوجود می‌آیند .

nephrostomy

ایجاد فیستول دائمی از لگنچه کلیه بخارج .

nephrotic

نفروزی ، مربوط به نفروز .

nephrotome

صفحه کوتاه سلولی که بصورت شکمی - جانبی از هر سومیت جنین کشیده میشود و بشکل ردیف‌هایی غدد ادراری - تناسلی و مجاری آنها را بوجود می‌آورد .

nephrotomographic

مربوط به پرتونگاری و رؤیت کلیه .

nephrotomography

رنتگنوگرافی مقطع بدنی بمنظور رؤیت کلیه .

nephrotomy

برش جراحی کلیه ، کلیه‌بری .

nephrotoxicity

کیفیت مسموم‌کنندگی یا خراب‌کنندگی یاخته‌های کلیوی ، دارای خاصیت تخریبی بر روی سلولهای کلیه .

nephrotoxin

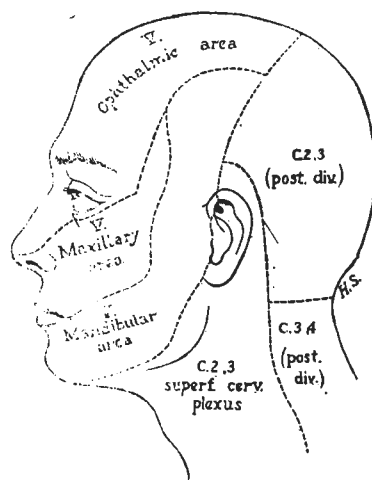
سمی که بافت کلیوی را خراب کند.

nephrotropic

تمایل به کلیه ، کلیه دوستی، دارای میل مخصوص به بافت کلیوی .

neptunium

نپتونیم ، عنصر شیمیائی به شماره اتمی ۹۳ که وزن اتمی نوع پایدار آن ۲۳۷ است و اولین عنصر ترانس اورانیوم کشف شده می‌باشد نشانه شیمیائی آن **Np.** است .



نواحی عصبی پوست جلوی صورت ، پوست سر و گردن

nerve

عصب ، ساختمان طنابی شکلی است مرکب از بافت کاملاً بخصوص که بوسیله آن ، تحریکات بین یک قسمت از سیستم عصبی مرکزی و قسمت دیگری از بدن جریان مییابد .

accelerator n's اعصاب شتاب دهنده ، اعصاب سمپاتیک قلبی که در موقع تحریک عمل قلب را تسریع می‌کنند .

afferent n. عصب آورنده، عصبی که تحریکات را از محیط پیرامون به طرف سیستم عصبی مرکزی هدایت می‌کند .

anabolic n's اعصاب آنابولیک ، اعصابی هستند که مراحل متابولیسم سازنده را کنترل و تنظیم می‌کنند .

association n. عصب همراه ، شاخه‌ای که بطور اتفاقی از عصب ششم مغزی (**abducens nerve**) جدا شده و بطرف عصب مجرای زائده رجلی استخوان شب‌پره‌ای می‌رود.
calorific n. عصب گرمائی ، هر عصبی که تحریک آن سبب بالا رفتن درجه حرارت بدن شود .

centrifugal n. = efferent n.
centripetal n. = afferent n.
cerebral n. یا **cranial n.** عصب مغزی ، یکی از دوازده زوج عصبی که از مخ منشاء می‌گیرند .

depressor n. عصب فرو نشاننده ،
۱- هر عصب آورنده‌ایکه تحریک آن کار مرکز حرکتی را تنزل دهد . ۲- عصبی که فعالیت یک عضورا کاهش دهد .

efferent n. عصب واپرنده ، عصبی که تحریکات و فرمانها را از سیستم عصبی مرکزی گرفته و به سوی پیرامون بدن هدایت میکند .
exciter n. عصب برانگیزنده ، عصبی که تحریکات افزایش دهند ، فعالیت فونکسیونل را هدایت می‌کند .

excitoreflex n. عصب‌انگیزشی-بازتابی ، عصب‌احشائی که اعمال رفلکسی را سبب میشود .

frigorific n. عصب سرمازا ، هر عصبی که تحریک آن سبب کاهش درجه حرارت بدن شود .

furcal n. عصب چنگال‌مانند ، عصب‌چهارم کمری ، چهارمین عصب کمری .

gangliated n. عصب عقده دار ، عصب مربوط به سیستم عصبی سمپاتیك .

Inhibitory n. عصب جلوگیری کننده ، عصبی که تحریکات آن فعالیت فونکسیونل را کاهش می‌دهد .

Jacobson's n. = Tympanic n.

Langley's n's = pilomotor n's

mixed n. عصب آمیخته ، عصبی که مرکب از رشته‌های حسی و حرکتی است .

motor n. عصب حرکتی ، عصبی که فقط از رشته‌های حرکتی تشکیل شده است .

pain n. عصب مربوط به درد ، عصب حسی که فعالیت آن هدایت تحریکات مربوط به تولید درد می‌باشد .

pilomotor n. اعصاب محرك مو ، اعصابی که به عضلات راست‌کننده مو می‌روند .

pressor n. عصب فشارنده ، عصب‌آورنده‌ای که تحریکات آن بر مرکز محرك رگها اثر کرده و فشار درون رگی بالا می‌رود .

secretory n. عصب ترشعی ، عصب آورنده‌ای که تحریک آن فعالیت غدد ترشعی را زیاد می‌کند .

sensory n. عصب حسی ، عصب محیطی که تحریکات را از يك عضو حسی به سوی طناب نخاعی یا مغز هدایت می‌کند .

somatic n's اعصاب جسمانی ، اعصاب حسی و حرکتی که فعالیت عضلات منقطع استخوان بندی بدن را کنترل می‌کنند .

spinal n. عصب نخاعی ، یکی از ۲۱ زوج عصبی که از طناب نخاعی منشاء گرفته و از میان مهره‌ها بیرون می‌آیند این اعصاب شامل هشت زوج گردنی دوازده زوج سینه‌ای ، پنج زوج کمری ، پنج زوج خاجی و یک زوج دنباله‌ای می‌باشند .

splanchnic n's اعصاب احشائی ، اعصاب مربوط به رگها و احشاء .

sudomotor n's اعصاب عرقی ، اعصابی که تعریق بدن را کنترل می‌کنند .

sympathetic n. عصب سمپاتیك ، هر عصبی که مربوط به سیستم سمپاتیك باشد .

thermic n. یا **thermogenic n. = calorific n.** نام کلی است که بروی سیستم اعصاب سمپاتیك گذاشته شده .

trophic n. عصب تغذیه‌ای ، عصبی که کار آن به تنظیم اعمال تغذیه‌ای ارتباط دارد .

vasoconstrictor n. عصب‌درگ‌بند ، عصب تنگ‌کننده رگ ، عصبی که تحریک آن سبب شدن رگهای خونی می‌شود .

vasodilator n. عصب‌درگ‌گشا ، عصب‌گشاد کننده رگ ، عصبی که تحریک آن سبب گشاد شدن و اتساع رگها می‌شود .

vasomotor n. عصب محرك رگها ، عصبی که کار آن کنترل و تنظیم دهانه (کالیبر) رگها می باشد .

vasosensory n. عصب حسی رگها ، هر عصبی که رشته های حسی رگها را تأمین میکند .

nervi اعصاب .

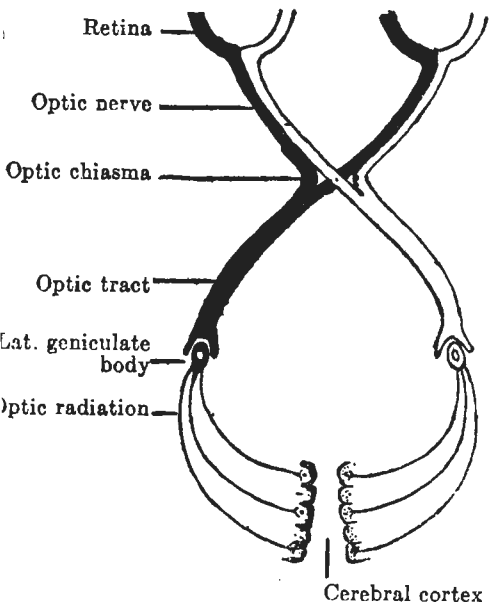
nervimotor مربوط به عصب حرکتی .

nervone نوعی اسید حاوی سریروزید بفرمول $C_{48}H_{111}O_{81}N$ که از بافت عصبی بدست می آید .

nervous ۱- عصبی ، مربوط به عصب . ۲- عصبانی .

nervousness عصبانیت بیخودی و مرضی .

nervus = nerve



Nervus opticus عصب بینائی

Nesacaine

نام تجارتنی فرآورده های کلروپروکائین که بمنوان بیحسی آور موضعی مورد استفاده قرار می گیرد .

network

شبكة ، خطوط مشبك .

Gerlach's n. شبکه گسلاک ، ساختمان رشته های واقع در ماده خاکستری طناب نخاعی .

neur(o) -

پیشوندی است بمعنی عصب که بکلمات دیگر می چسبد .

neurad

بسوی محور یا مراکز عصبی .

neural

عصبی ، مربوط به عصب .

neuralgia

عصب درد ، نورالژی .

alveolar n. نورالژی یا عصب درد حفره دندانانی ، درد در حفره های که از آن دندان نیش زده است .

degenerative n. نورالژی یا عصب درد استحالهای ، عصب دردی که در سنین پیری دیده میشود و با نشانه های استحال در سیستم عصبی مرکزی مشخص میشود .

epileptiform n. = geniculate n.

Fothergill's n. نورالژی یا عصب درد فوترجیل ، درد عصب سه قلو .

geniculate n. نورالژی یا عصب درد زانویی ، نورالژی که عقده یا گانگلیون زانویی را گرفتار کرده باشد .

Hunt's n. = geniculate n.

Idiopathic n. نورالژی یا عصب درد با علت نامعلوم ، نورالژی که باهیج نوتغییر ساختمانی همراه نباشد .

Intercostal n. نورالژی یا عصب درد بین دنده ای ، نورالژی یا درد اعصاب بین دنده ای که باعث احساس درد در آن قسمت میشود .

mammary n. نورالژی یا عصب درد پستانی ، درد عصبی در سینه .

Morton's n. نورالژی یا عصب درد مورتن ، درد استخوانهای کف پا ، درد کف پا .

nasociliary n. نورالژی یا عصب درد بینی -
مژگانسی، احساس درد در چشم، ابرو و
ریشه بینی.

otic n. = geniculate n.

red n. = erythromelalgia

trifacial n. یا **trigeminal n.**

نورالژی یا درد عصب سه قلو، نورالژی که بعلت
گرفتاری عصب سه قلو ایجاد میشود و با احساس
درد در طول عصب مشخص میشود.

vidian n. نورالژی یا درد عصب مجرای
رجلی.

neuragenesis

نوسازی یا تجدید ساختمان بافت عصبی.

neurapophysis

ساختمان مشکله طرفین قوس عصبی.

neurapraxia

ضایعه عصبی که بدون دژنراسیون یا استحاله محیطی
ایجاد فلج کند.

neurarthropathy

بیماری عصبی - مفصلی، بیماری توأم مفاصل
و اعصاب.

neurasthenia

خستگی شدید نواحی عصبی، نوراستنی.

cerebral n. نوراستنی مغزی، نوعی خستگی
عصبی که با اختلالات ذهنی و بینائی و نشانه‌های
دیگر مربوط به سر مشخص می‌شود.

gastric n. نوراستنی معدی، نوعی خستگی
عصبی که با عوارض و اختلالاتی در کار معده
مشخص می‌شود.

sexual n. نوراستنی جنسی، نوعی خستگی
عصبی که با اختلال در اعمال جنسی همراه است.

traumatic n. نوراستنی ضربه‌ای، خستگی
عصبی که بدنبال شوک یا آسیب پدید می‌آید.

neurataxia = neurasthenia

neurathrophia

تغذیه ناقص و مختل سیستم عصبی.

neuraxis

۱- محور مغزی - نخاعی. ۲- آکسون.

neuraxitis = encephalitis

التهاب مخ یا آنسفالیت

همه گیر، بیماری ویروسی که آسیب شناسی آن
ناشناخته مانده است بصورت همه گیر و به یکی از
اشکال زیر بروز میکند: آنسفالیت زایوتی B،
آنسفالیت لتارژیک، آنسفالیت روسی، آنسفالیت
بهاره و تابستانی و آنسفالیت لوئیس.

neuraxon = axon

neure = neuron

neurectasia

کشیدن یک عصب بمنظور از بین بردن درد.

neurectasis = neurectasia

neurectomy

برش و برداشت یک عصب، عصب بری.

neurectopia

جابجا شدگی و تغییر مکان یک عصب.

neurergic

مربوط به کار عصب، مربوط به اعمال عصبی.

neurexeresis

پاره شدن عصب.

neurilemma

پوشش رشته عصبی، غلاف عصب.

neurilemmatitis

التهاب پوشش عصبی.

neurilemoma

تومر پوشش عصب محیطی.

neurinoma

بزرگ شدگی یا تومر دانه دانه‌ای که بر روی
یک عصب محیطی ایجاد میشود.

neurinomatosi

ابتلا به تعداد زیادی تومر دانه دانه‌ای اعصاب
محیطی.

neurite = axon

neuritic

نوریتی، مربوط به التهاب عصب.

neuritides

نوریت‌ها، التهاب‌های عصبی (جمع لغت زیر).

neuritis

التهاب عصب، نوریت.

ascending n. التهاب عصب یا نوریت بالارو،

التهاب عصبی که به سوی سیستم عصبی مرکزی
پیشروی میکند.

axial n. التهاب عصب یا نوریت محوری ، التهاب قسمت میانی يك عصب .

degenerative n. التهاب عصب یا نوریت استحال‌ه‌ای، نوریتی که بوسیله استحال‌ه پارانشیم مشخص می‌شود .

descending n. التهاب عصب یا نوریت پائین‌رو، التهاب عصبی که به سوی پیرامون بدن پیشروی می‌کند .

endemic n. = beriberi

facial n. = Bell's palsy

به لغت (palsy) مراجعه فرمائید .

interstitial n. التهاب عصب یا نوریت بینابینی ، التهاب بافت همبند يك تنه عصبی .

multiple n. التهاب عصب یا نوریت متعدد، نوریتی که چندین عصب را یکباره گرفتار می‌سازد .

optic n. التهاب عصب بینائی .

parenchymatous n. التهاب عصب یا نوریت پارانشیمی، نوریتی که از اول ماده میانی و آکسونها را مبتلا می‌کند .

peripheral n. التهاب عصب یا نوریت محیطی، التهاب اعصاب انتهائی .

postocular n. یا retrobulbar n.

التهاب عصب یا نوریت پشت کره چشمی، التهاب قسمتی از عصب بینائی که در عقب کره چشم قرار دارد .

toxic n. التهاب عصب یا نوریت سمی ، نوریتی که بعلمت بعضی از سمها تولید شده باشد .

traumatic n. التهاب عصب یا نوریت ضربه‌ای ، نوریت ناشی از آسیب .

neuroanastomosis

آناستوموز یا پیوند جراحی يك عصب به عصب دیگر .

neuroanatomy

تشریح اعصاب ، آناتومی سیستم عصبی .

neuroarthropathy

بیماری عصبی - مفصلی ، بیماری مفصلی همراه با بیماری سیستم عصبی مرکزی .

neurobiology

زیست‌شناسی عصبی ، بیولوژی سیستم عصبی .

neuroblotactic

مربوط به نوروبیوتاکسی (لغزبیر) .

neuroblotaxis

نوروبیوتاکسی ، تمایل خاص بدنه وداندریتهای یاخته‌های عصبی درموقع رویش ، به متوجه شدن به سوی منبع تحریکشان .

neuroblast

نوروبلاست ، یاخته جنینی که از آن بافت عصبی تشکیل میشود .

neuroblastoma

تومری که از نوروبلاستها تشکیل شده باشد .

n. sympathicum ، نوروبلاستوم سمپاتیکی، تومر ناشی از یاخته‌های عصب سمپاتیک .

neurobrucellosis

تب حالت یا بروسلوز با عوارض شدید عصبی .

neurocanal

مجرای عصبی ، کانال مرکزی طناب نخاعی .

neurocardiac

مربوط به اعصاب قلب .

neurocele = neurocoele

neurocentral

مربوط به جسم مهره .

neurocentrum

جسم مهره ، عنصر ستون مهره‌ای جنین که از آن زوائد نخاری ستون مهره‌ها بوجود می‌آیند .

neuroceptor

گیرنده عصبی ، یکی از عناصر يك داندریت که تحریکات را از نورومیتور (neuromittor) نوروں مجاور دریافت می‌دارد .

neurochemistry

شیمی عصبی ، مطالعه علمی رویدادهای شیمیائی که در سیستم عصبی صورت می‌گیرد .

neurochondrite

غضروف عصبی ، عنصر غضروفی جنینی که در درون قوس عصبی مهره‌ها رشد می‌کند .

neurochorioretinitis

التهاب عصب بینائی ، مشیمیه و شبکیه با هم .

neurochoroiditis

التهاب عصب بینائی و مشیمیه با هم .

neurocirculatory

عصبی - گردش خونی ، مربوط به سیستم‌های عصبی و گردش خون .

neurocladism

شاخه‌گیری عصبی ، تشکیل شاخه‌های جدید از دنباله يك نورون .

neuroclonic

دارای مشخصات اسپاسم عصبی :

neurocoele

کانال عصبی ، مجرای عصبی .

neurocranial

مربوط به جمجمه عصبی ، مربوط به آن قسمت از جمجمه که مخ را در بر میگیرد .

neurocranium

جمجمه عصبی ، آن قسمت از جمجمه که مخ را در بر میگیرد .

neurocutaneous

عصبی - پوستی ، مربوط به اعصاب و پوست .

neurocyte

یاخته عصبی .

neurocytology

یاخته‌شناسی عصبی ، مطالعه علمی تشکیلات سلولی سیستم عصبی .

neurocytoma

نوعی تومر مغزی که حاوی یاخته‌های عصبی غیر مشخص بامنشاء عصبی (اپی‌تلیوم عصبی) است .

neurodendrite = dendrite

neurodendron = dendrite

neurodermatitides جمع لغت زیر .

neurodermatitis

نورودرما تیت ، نوعی بثورات لیکنوتیید خارش‌دار مزمن پوست که بعلت اختلال روانی وعصبی ایجاد می‌شود .

n. disseminata = atopic eczema

به واژه (eczema) مراجعه فرمائید .

neurodermatosis

نوعی بهماری پوستی با منشاء عصبی .

neurodiagnosis

تشخیص بهماری عصبی .

neurodynamic

مربوط به انرژی عصبی .

neurodynia

عصب درد .

neuroelectricity

جریان الکتریکی که در سیستم عصبی تولید میشود .

neuroencephalomyelopathy

بیماری اعصاب ، مغز و طناب نخاعی با هم .

neuroepithelioma = neurocytoma

neuroepithellum

اپیتلیومی که حاوی سلولهای گیرنده و برنده تحریکات عصبی است .

neurofibril

یکی از رشته‌های ظریفی که سیتوپلاسم یاخته‌های عصبی را درجهات مختلف پیچماید .

neurofibrilla = neurofibril

neurofibroma

تومر بافت همبند متشکل از رشته‌های عصبی .

neurofibromatosis

حالتی است خانوادگی و ارثی که با تغییرات تکاملی سیستم عصبی ، عضلات ، استخوانها و پوست وبا تشکیل شدن نوروفیبروماها (تومرهای متشکل از بافت همبندی و رشته‌های عصبی) در تمامی بدن همراه با نواحی پیکمانته مشخص میشود .

neurofibrositis

التهاب رشته‌های عضلانی حامل رشته‌های عصبی حسی .

neurogenesis

پیدایش سیستم عصبی در حالت تکامل جنینی .

neurogenic

تشکیل بافت عصبی یا تولید انرژی عصبی .

neurogenous

ناشی از سیستم عصبی .

neuroglia

نورگلی ، ساختمان نگهدارنده مغز و نخاع .

neurogloocyte

یکی از یاخته‌های متشکله نورگلی .

neurogloma

نورگلیوم ، تومور نورگلی که در آن یاخته‌های عصبی وجود داشته باشد، گلیوم همراه با یاخته‌های عصبی .

n. ganglionare گلیومی که در آن

یاخته‌های عقده‌ای (گانگلیونی) وجود داشته باشد .

neurogliosis

حالتی که با نوروگلیومهای متعدد مشخص میشود.

neurogram

اثراتی که از تجارب فکری گذشته بر مغز نقش بسته‌اند .

neurohistology

بافت شناسی عصبی ، بافت شناسی سیستم عصبی.

neurohormone

هورمون عصبی ، هورمونی که مکانیسم عصبی را تحریک کند .

neurohumor

ماده شیمیائی که بوسیله یک نرون ترشح میشود.

neurohumoral

مربوط به ماده شیمیائی مترشحه از نرون .

neurohypophyseal

مربوط به هیپوفیز عصبی .

neurohypophysis

هیپوفیز عصبی ، قسمت عصبی غده هیپوفیز ، یا قسمت اصلی لوب خلفی غده هیپوفیز .

neuroid

عصب مانند ، شبیه عصب .

neuro-induction

القاء فکری ، تلقین.

neurokeratin

نوعی اسکلوپروتئین که در رشته چهای نورگلی (یا عناصر نگهدارنده) بافت عصبی وجود دارد .

neurolemma

نورولما ، پرده نازک و ظریفی است که بطور ماریج لایه‌های اعصاب میلین دار یا آکسونهای اعصاب بدون میلین را دربرمیگیرد .

neurolemmitis

التهاب نورولما (لنت فوق) .

neurolemmoma

تومری است متشکل از غلاف عصب محیطی .

neuroleptic

۱- مولد نشانه‌هایی که شبیه نشانه‌های اختلال سیستم عصبی است . ۲- عاملی که ایجاد نشانه‌هایی شبیه نشانه‌های اختلال سیستم عصبی کند .

neurolipomatosis

حالتی است که با تشکیل ذخائر متعدد چربی و اختلال سیستم عصبی بعلت فشار ذخائر چربی بر روی آنها ، مشخص میشود .

چاقی دردناک ، حالتی است **n. dolorosa** دردناک که بعلت فشار ذخائر چربی به اعصاب ایجاد میشود .

neurologic

مربوط به عصب شناسی.

neurologist

متخصص اعصاب .

neurology

عصب شناسی ، مطالعه علمی سیستم عصبی ، کار سیستم عصبی و اختلالات آن .

عصب‌شناسی کلینیکی، عصب‌شناسی **clinical n.** که مخصوصاً به تشخیص و درمان اختلالات سیستم عصبی ارتباط دارد .

neurolysis

۱- جدا کردن عصب از چسبندگی‌ها. ۲- رفع فشار یا کشیدگی‌های عصبی. ۳- تحلیل انرژی عصبی .

neurolytic

مربوط به رفع کشیدگی عصبی .

neuroma

نوروم ، نوعی بزرگ شدگی پیازی شکل روی یک عصب متشکل از کلاف درم پیچیده رشته‌های متداخل .

نوروم قطع اندام، تومری **amputation n.**

که پس از قطع یک اندم در انتهای یک عصب ایجاد میشود .

نوروم غیرمیلینی ، تومری **amyelinic n.** که فقط حاوی رشته‌های عصبی بدون میلین باشد.

نوروم واقع در پوست. **n. cutis**

نوروم کیستیک ، هر تومر عصبی **cystic n.** کاذب یا تومر عصبی که کیست دار شده باشد .

نوروم کاذب ، نورومی که حاوی **false n.** رشته‌های عصبی حقیقی نباشد .

نوروم عقده‌ای ، تومر عصبی متشکل از سلولهای **ganglionated n.** یا **ganglionic n.** عصبی حقیقی .

myelinic n. نورومیلینی ، تومر عصبی که حاوی رشته‌های عصبی میلین دار باشد .

plexiform n. نوروم شبکه‌وار ، تومر عصبی که با وره‌های دانه دانه دار متعدد در طول مسیر اعصاب پوستی مشخص میشود .

n. telanglectodes نوروم رگی ، تومر عصبی که حاوی مقدار زیادی رگهای خونی باشد.

neuromalacia نرم شدگی اعصاب .

neuromechanism تنظیم عصبی کاریک عضو .

neuromere یکی از قطعات محور مغزی - نخاعی در جنین در حال رشد .

neuromittor یکی از رئوس انتهائی يك نورون که تحریک را به گیرنده عصبی نورون مجاور انتقال میدهد.

neuromuscular عصبی - عضلانی ، مربوط به اعصاب و عضلات .

neuromyal = neuromuscular

neuromyellitis التهاب اعصاب نخاع شوکی .

neuromyositis التهاب عصب و التهاب عضله باهم ، نوریت توأم با میوزیت .

neuron یاخته عصبی ، نورون ، یکی از واحدهای متشکله سیستم عصبی که شامل يك جسم سلولی ، هسته و پرده سلولی است .

afferent n. نورون آورنده ، نورونی که تحریک عصبی را از يك گیرنده بطرف يك مرکز هدایت میکند .

connector n. نورون متصل کننده ، یاخته عصبی که همانند ریته‌ها هم آکسون آن با نورونهای دیگر سیناپس حاصل میکنند .

efferent n. نورون واپران ، یاخته عصبی که تحریک عصبی را از يك مرکز بطرف يك عضو انتقال میدهد .

motor n. نورون حرکتی ، یاخته عصبی که دارای عمل حرکتی باشد ، نورون واپرانی که تحریکات حرکتی را هدایت میکند .

sensory n. نورون حسی ، هر یاخته عصبی که دارای عمل حسی باشد ، نورون آورنده‌ای که تحریکات حسی را هدایت میکند.

neuronal نورونی ، مربوط به یاخته عصبی .

neurontitis التهاب يك نورون .

neuronophage یاخته بهگانه خواری که یاخته های عصبی را خراب کند .

neuronophagia تخریب بهگانه خواری (فاگوسیتیک) سلولهای عصبی .

neuronyxis سوراخ کردن عصب از طریق جراحی .

neuropapillitis التهاب عصب بینائی .

neuroparalysis فلج عصبی ، فلج ناشی از بیماری عصبی .

neuropathic مربوط به بیماری عصبی .

neuropathogenicity کیفیت تولید یا توانائی ایجاد تغییرات مرضی در بافت عصبی .

neuropathology آسیب شناسی عصبی ، آسیب شناسی بیماریهای سیستم عصبی .

neuropathy بیماری سیستم عصبی ، بخصوص بیماری استعاله‌ای (غیر التهابی) يك عصب یا اعصاب .

diabetic n. نوروپاتی دیابتی ، بیماری ریشه‌های عصبی خلفی و ستونهای خلفی طناب نخاعی که در دیابتها دیده میشود .

ischemic n. نوروپاتی کم خونی ، استعاله عصبی بعلت قطع جریان خون .

progressive hypertrophic interstitial n. نوروپاتی بینابینی هیپرتروفیک پیشرونده .

نوعی بیماری خانوادگی است که با نوریت بینایی مزمن، پرسیازی اعصاب محیطی و ریشه‌های خلفی و تصلب ستونهای خلفی مشخص میشود.

neurophage = neuronophage

neuropharmacology

فارماکولوژی عصبی، مطالعه علمی اثرات داروها روی سیستم عصبی.

neurophthisis

تحلیل رفتگی بافت عصبی.

neurophysiology

فیزیولوژی سیستم عصبی.

neuropil

ماده منقوط، شبکه درهمی از بافت عصبی که بطریق تداخل شاخه‌های داندیریتها و تلوداندیریتها تشکیل شده است.

neuroplasm

پروتوپلاسم عصبی، ماده‌ایکه فاصله فیبریل‌ها را در یاخته عصبی پرمیکند.

neuroplasmic

مربوط به پروتوپلاسم عصبی.

neuroplasty

جراحی ترمیمی يك عصب، جراحی پلاستیک روی يك عصب.

neuropodium

انتهای تاول مانند يك آکسون در يك سیناپس.

neuropore

سوراخ یا منفذی در لوله عصبی جنین در حال تکامل.

anterior n. سوراخ جنینی در قسمت جلوئی مغز پیشین (**forebrain**) که در مرحله پوست سومیت بسته میشود.

posterior n. سوراخ جنینی در قسمت عقبی لوله عصبی که در مرحله بیست و پنج سومیت بسته می‌شود.

neuropotential

نیروی عصبی، انرژی عصبی.

neuropsychiatrist

متخصص اعصاب و روانپزشکی.

neuropsychiatry

روانپزشکی عصبی، شاخه‌ای از پزشکی که مرکب

از عصب شناسی و روانپزشکی است، این رشته با بیماریهای عصبی و ناخوشیهای دماغی سروکار دارد.

neuropsychopathy

بیماری عصبی - ذهنی، بیماری عصبی و دماغی (ذهنی) با هم.

neuropsychosis

نوروپسیکوز، بیماری عصبی مخلوط با اختلال ذهنی، نوعی پسیکوز.

neuroradiology

پرتوشناسی اعصاب، شاخه‌ای از رادیوگرافی که بخصوص باروئیت محتویات جمجمه و ستون مهره‌ای ارتباط دارد.

neuoreclive = neurorelapse

neuorecurrence = neurorelapse

neuoregulation

تنظیم اعصاب، تنظیم و کنترل فعالیت عصبی.

neuorelapse

تظاهرات حاد عصبی بدنبال درمان بیماری سیفلیس.

neuoretinitis

التهاب عصب بینائی و شبکیه.

neuoretinopathy

ضایعه آسوب شناسی صفحه بینائی و شبکیه.

neuorrhaphy

بخیه و دوخت و دوز عصب از هم گسیخته.

neuoroentgenography =

neuroradiology

neurossarcoma

سارکومی با عناصر عصبی.

neurossclerosis

تصلب عصبی، سفتی و سختی عصب.

neuosecretion

فعالتهای ترشحی یاخته‌های عصبی.

neuosenory

مربوط به عصب حسی.

neuosis

نورز، پریشان عصبی، اختلال ذهنی ملایمی است که با اضطراب شدید یا مدافعات افراقی مشخص میشود، ولی شخصیت بیمار و مواجهه

او با واقمیت ، نسبتاً عادی باقی میماند ، از شایع ترین نوزدها حالت اضطرابی ، افسردگی و اکتشی ، هیستری و نوز و سواسی است ، تفاوت نوز با پسیکوز اینستکه نوز در نتیجه اضطرابها و استرسهای محیط بیمار بوجود میآید .

accident n. نوز رویدادی ، نوعی پریشان ، نوعی عصبی با نشانه های هیستریکی که بعلمت تصادف یا جرح و آسیب تولید میشود .

anxiety n. نوز اضطرابی ، نوز دلد واپسی ، نوعی واکتش مزمن مربوط به بیماری روانی که بطور اولیه با آزمودگی ذهنی (سوپرکتیو) اضطرابات مشخص میشود .

cardiac n. نوز قلبی ، آستنی عصبی - گردش خونی ، نوزی است که با زود خسته شدن ، تنگی نفس و احساس درد در ناحیه قلب مشخص می شود .

character n. نوز سیرتی ، نوزی که در آن ویژگیهای شخصیت بیمار اغراض آمیز یا دچار غلو و زیاده روی شده اند .

combat n. نوز رزمی ، نوز جنگ ، نوزی که ناشی از تجربیات جنگی و شرایط زندگی نظامی است .

compensation n. نوز غرامتی ، نوز جبرانی ، نوزی که بدنبال آسیب پدید آمده و تا اندازهی بعلمت چشم داشتهای جبران مالی برانگیخته میشود .

compulsive n. نوز اجباری ، اصرار و میل به انجام کارهای غیر قابل قبول یا بی معنی .

conversion n. نوز تبدیلی ، نوزی که با اختلالات حرکتی یا حسی یا سیستمهای عضوی دیگر بدن مشخص میشود .

experimental n. نوز تجربی ، نوزی که بعلمت قرار گرفتن عمدی در معرض استرسهای بیولوژیکی یا پسیکولوژیک ایجاد میشود .

obsessional n. = compulsive n.

occupational n. نوز شغلی ، نوزی که نشانه های آن به شغل بیمار مربوط است و با پیشه و حرفه بیمار معارض است .

traumatic n. نوز ضربه ای ، نوز ناشی از جرح و ضرب و آسیب .

vegetative n. نوز روینده ، اریتردما ، پلی نورویاتی ، حالتی است که در اطفال مشاهده میشود و با تورم دست و پا ، اختلالات گوارشی و پلی آرتریت وضعف عضلانی مشخص میشود .

Westphal's n. هیستری ، همراه با نشانه های شبیه اسکروز متعدد .

neuroskelatal

عصبی - اسکلتی ، مربوط به بافت عصبی و بافت عضلانی استخوان بندی .

neuroskelaton = endoskelaton

naurosome

۱- جسم سلول عصبی . ۲- ذره کوچکی واقع در ماده زمینه پروتوپلاسم نورون ها .

neurospasm

ککش و انقباض عصبی يك عضله ، اسپاسم عصبی عضله .

neurospongloma = neuroglioma

neurosponglum

۱- جزء رشته چه ای سلول عصبی . ۲- شبکه فیبریل های عصبی .

Neurospora

تیره ای از کپکها که قادرند تریپتوفان را به اسید نیکوتینیک تبدیل کنند .

neurosurgery

جراحی سیستم عصبی .

neurosuture = neurorrhaphy

neurosyphills

سوفیلیس عصبی ، نوروسیفیلیس .

paretic n. بیماری فلجی ، بیماری

مزمنی است مربوط به مخ کسه با استحالته یاخته های عصبی قشر مخ و از دست دادن نیروی ذهنی و جسمی مشخص میشود این بیماری از عفونت سیفیلیسی قبلی ناشی میشود .

neurotension = neurectasia

neurothecltis

التهاب غلاف عصبی .

neurotherapy

۱- درمان اختلالات عصبی . ۲- روان درمانی .

neurothlipsis

فشار بر روی يك عصب .

neurotic

نورزی ، مربوط به نورز (neurosis) .

neuroticism

کار نادرست یا فعالیت زیاده از اندازه عصب .

neurotization

اصلاح و ترمیم مجدد عصب پس از قطع آن .

neurotmesis

آسیب عصبی بطوریکه تمامی ساختمانهای اساسی آن از هم پاشیده شده باشد .

neurotomy

بریدن یا قطع اعصاب از طریق جراحی .

neurotony

کشش يك عصب .

neurotoxic

مسموم کننده عصب .

neurotoxicity

سمیت برای اعصاب ، کیفیت خراب کنندگی یا سمیت برای بافت عصبی .

neurotoxin

سم عصب ، سمی که دارای تمایل خاص به بافت عصبی باشد .

neurotrauma

ضایعه یا زخم شدگی عصب .

neurotropy

له شدگی یا کوفتگی عصب .

neurotrophic

مربوط به تغذیه عصب .

neurotrophly

تغذیه بافت عصبی .

neurotropic

مربوط به عصب گرایی .

neurotropism

۱- عصب دوستی ، تمایل خاص به بافت عصبی
۲- گرایش رشته های عصبی نوحاسته به رویش بسوی قسمتهای خاصی از پیرامون بدن .

neurovascular

عصبی - رگی .

neurovirulence

خاصیت بیماریزائی برای بافت عصبی .

neurovirulent

بیمارکننده بافت عصبی .

neurovisceral

عصبی - احشائی ، مربوط به سیستم عصبی مغزی - نخاعی و پاراسمپاتیک .

neurula

سومین مرحله رشد جنینی که با اولین تظاهرات عناصر سیستم عصبی مشخص میشود .

neurulation

تشکیل صفحه عصبی در مراحل اولیه جنینی و سپس بسته شدن آن و تشکیل لوله عصبی .

neutral

خنثی ، آنچه نه اسید باشد نه قلها .

neutrallism

بی طرفی ، بی تفاوتی ، فقدان عمل متقابل بین دو موجود از گونه های متفاوت که در حال همزیستی هستند .

neutralize

خنثی کردن ، بی اثر کردن ، از بین بردن خاصیت يك اسید یا قلها .

Neutrapen

نام تجارتي فرآورده لیوفیلیزه ای از پنی سیلیناز .

neutrino

ذره فرضی مقدماتی با جثه بسیار ریزو بدون بار الکتریکی .

neutrocyte

کویچه سفید نوتروفیل .

neutrocytopenia = neutropenia**neutrocytophilia = neutrophilia****neutrocytosis = neutrophilia****neutroflavine = acriflavine****neutron**

نوترون ، ذره مقدماتی خنثی یا بدون بار الکتریکی و باندازه شماره ۱ که بنظر میرسد ذره سازنده تمام هسته هائی است که جثه آنها بزرگتر از جثه شماره يك میباشد .

neutropenia

نوتروپنی ، کم شدن تعداد نوتروفیل های خون .

chronic n. of childhood

نوتروپنی مزمن کودکان ، حالتی است که در آن ممکن

است گرانولوسیتوپنی عفونت‌های برگشتی، لنفاد نوپاتی، هپاتواسپلنومگالی بمدت قابل توجهی دیده شود و پس از این مدت بطور خود بخودی نشانه‌ها تسکین پیدا میکنند.

chronic hypoplastic n. نوتروپنی مزمن مربوط به هیپوپلازی، سندرمی است که شبیه نوتروپنی اولیه طحالی میباشد ولی با مفرز استخوان هیپوسلولر همراه است.

cyclic n. نوتروپنی دوره‌ای، کاهش یا محو شدن و ناپیدائی نوتروفیل‌های خون در دوره‌های منظم.

hypersplenic n. نوتروپنی بزرگ طحالی، کمبود نوتروفیل‌های خون بعلت تخریب زیاد آن در خون محیطی بدن.

Idiopathic n. یا malignant n. = agranulocytosis, periodic n. = cyclic n.

peripheral n. نوتروپنی محیطی، کاهش نوتروفیل‌ها در خون داخل رگها.

primary splenic n. نوتروپنی طحالی اولیه، سندرمی است که با اسپلنومگالی (بزرگ طحالی)، تخریب لوکوسیت‌های گرانولر خون و پرکاری مفرز استخوان مشخص میشود.

neutrophil

نوتروفیل، نوعی گویچه سفید متوسط الاندازه با هسته سه قسمتی یا چهار قسمتی و سیتوپلاسمی که حاوی دانه هائی است و این دانه‌ها به رنگ قفائی روشن رنگ میگیرند، معمولا ۶۰ تا ۷۰ درصد گویچه‌های خون از این نوع است.

filamented n. نوتروفیل رشته‌دار، لوکوسیت نوتروفیلی که دو یا چند لوب دارد که بوسیله رشته‌ای از جنس کروماتین بهم متصلند.

nonfilamented n. نوتروفیل بدون رشته، لوکوسیت نوتروفیلی که لوبهای آن بوسیله نوارهای ضخیمی از کروماتین بهم متصلند.

rod n. یا stab n. نوتروفیل میله‌ای یا نوتروفیل خنجری، لوکوسیت نوتروفیلی که هسته آن چند قطعه‌ای نیست.

neutrophilia

نوتروفیلی، ۱- خاصیت نوتروفیل بودن. ۲- افزایش لوکوسیت‌های نوتروفیلک در خون.

neutrophilic

۱- رنگ گیرنده بارنگهای خنثی، خنثی دوستی. ۲- نه انسان دوست و نه حیوان دوست، به بعضی از حشرات اطلاق میشود.

nevi

خالها.

nevold

خال مانند.

nevoxanthoendothelioma

حالتی است که در آن گروههای پاپولی یا ندولی زرد قهوه‌ای روی سطوح بازکننده (اکستانور) دست و پای اطفال ایجاد میشود.

Nevskia

تیره‌ای از شوزومستها (راسته بزودوموناداله، تحت راسته بزودومونادینه، خانواده کالو با کتراسه).

nevus

خال، برجستگی کوچک مسطح، برآمده یا پایه‌داری در پوست که رنگدانه دار یا بدون رنگدانه بوده و مودار یا بی‌مواست با نوع بخصوصی ساخته مشخص میشود.

n. arachnoideus یا n. araneosus

خال تارعنکبوتی، خالی که متشکل **n. araneus** از رگهای ظریف خونی است که پرتووار از یک نقطه به اطراف کشیده شده اند و حالت پاهای عنکبوت را بخود گرفته‌اند.

خال آبی، خال کیبود، رویش پاپولی یا **blue n.** ندولی منزوی متشکل از توده های ملانوبلاست پوستی در جلد که در صورت ساعد یا دستهای اطفال ایجاد میشود.

خال مویرگی، خالی که محتوی **capillary n.** مویرگهای پوست باشد.

خال غاری، نوعی تومر نموظی. **n. cavernosus**

نوعی ضایعه منفرد یا متعدد **n. flammeus** لوکالیزه یا منتشره به رنگ قرمز تیره بدون

برآمدگی که با گشادشدگی و ازدیاد مویرگهای درم مشخص میشود .

خال مودار، خال کم و بیش رنگدانه داری. **halry n.** است که موهائی از رویه آن روئیده اند .

خال چربی، خالی که محتوی **n. lipomatosus** مقداری چربی باشد .

خال اوتا، پیگمانتاسیون ملانوسیت **n. of Ota** پوستی کنار صورت که در ضمن صلبیه ، عضلات چشمی ، چربی پشت کره چشم و گاهی پری پوست حذقه را نیز دربر میگیرد .

خال رنگدانه دار ، نقاط **n. pigmentosus** سیاه رنگ مادرزادی در روی پوست .

خال سیبسه ، تومر سیبسه **sebaceous n.** خوش خمی است با یاخته های بسیار متفاوت که در سطح میان به بعد دیده میشود و گاهی شبیه یاخته پایه اولیه کارسینوم میباشد .

sebaceous n. of Jadassohn

خال سیبسه یاداسون ، تومر مادرزادی غد سیبسه که در موقع تولد دیده میشود و مانند پلاک زرد رنگ سفت کم برجسته ای بر روی صورت یا پوست سر تظاهر پیدا میکند .

spider n. = n. arachnoideus

نوعی خال نرم و صاف **n. spilus** .

خال اسفنجی سفید رنگ. **n. spongiosus albus**

خال ایبی تلمیانی است **n. unius lateralis** که بصورت بانندی عرضی در اطراف یک طرف تنه ایجاد میشود .

خال رگی ، دانه برآمده ای **n. vasculosus** است که معمولا نرم ، قرمز روشن و بقطر چند میلیمتر تا چند سانتیمتر بوده و بزودی پس از تولد نوزاد در او ظاهر میشود .

خال سیاهرگی ، خالی که اصولا **venous n.** از سیاهرگها درست شده است .

N.F. = National Formulary

فرمولر ملی ، نشریه ای است متعلق به جامعه داروشناسان آمریکاکه هر پنج سال به پنج سال

در آن تجدید نظر میشود ، حاوی استانداردهای رسمی برای داروهای مفید درمانی .

N.F.L.P.N. = National Federation for Licensed Practical Nurses

اتحادیه ملی پرستاران مجاز.

ng. = nanogram

N.H.I. = National Heart Institute

مؤسسه ملی قلب .

N.H.M.R.C. = National Health and Medical Research Council

شورای بهداشت ملی و تحقیقات پزشکی.

Ni

نشانه شیمیائی عنصر نیکل (**nickel**).

niacin

اسید نیکوتینیک .

niacinamid

گردی است متیلوروسفید که آمید اسید نیکوتینیک میباشد ، در پروفیلاکسی و جلوگیری از پلاگر مورد استفاده قرار میگیرد .

NIAC = National Institute of Allergy and Infectious Diseases

مؤسسه ملی آلرژی و بیماریهای عفونی .

niacamide

نوعی همانند کئنده از مونو آمین اکسیداز با اثر ضد افسردگی که در سیکوزها مورد استفاده قرار میگیرد .

NIAMD = National Institute of Arthritis and Metabolic Diseases

مؤسسه ملی بیماریهای مفصلی (آرتریت) و بیماریهای سوخت و سازی .

Niamid

نام تجارتمی فرآورده ای از نیالامید .

niche

تورفتگی ، بریدگی ، چاک ، شکاف ، طاقچه ، تورفتگی در دیواره یک عضو تو خالی که باعث ایجاد کنتر است (سایه روشن) در رونکتوگرافی (برتونکاری) میشود .

Barclay's n. نورفتکی بارکلی، بدشکلی کلاهِک مانند در نگاره بدست آمده از اولس دوازدهم .

ecologic n. محل اکولوژی، موقعیت هر موجود زنده در اجتماع یا اکوسیستم .

enamel n. شیارمینائی، فرورفتگی مینائی، یکی از دو فرورفتگی مابین غشاء دندان و جوانه مولد دندان که یکی انتهائی بوده و فرورفتگی مینائی دیستال خوانده میشود و دیگری مینائی است و «فرورفتگی مینائی مزیال» نام دارد .

Haudek's n. فرورفتگی هودک، تغییرشکل جوانه مانند کتاره معده در نگاره حاصله از پرتو نگاری که نشان زخم سوراخ شونده معده میباشد .

NICHHD = National Institute of Child Health and Human Development
مؤسسه ملی بهداشت کودک و تکامل انسان .

nickel
نیکل، عنصر شیمیائی، فلزی است سفید نقره‌ای رنگ و چکش خوار بشماره اتمی ۲۸ و وزن اتمی ۵۸٫۷۱ و نشانه شیمیائی آن Ni میباشد .

Niconyl
نام تجاری فرآورده‌ای از ایزونیاژید .

nicotinamide = niacinamide
nicotine
نیکوتین، آلکالوئیدیسمی است که از تنباکو بدست می‌آید و ممکن است از طریق صنایع و سنتتیک نیز تولید شود .

nicotinism
مسمومیت با تنباکو یا از نیکوتین .

nicoumalone = acenocoumarol
nictitation
چشمک، چشمک زنی .

nidation
برقراری و جایگیری اول گشوده شده (زیگوت) در آندومتر و رحم در موقع حاملگی .

nidi
لانه‌ها، کانونهای مرضی .

NIDR = National Institute of Dental Research
مؤسسه ملی تحقیقات دندانپزشکی .

nidus
جای تخم گذاری، لانه، آشیانه مرکز فساد، نقطه مبداء یا کانون یک جریان مرضی .
n. hirundinis فرورفتگی است در منحنی مابین شامه خلفی و زبانه کرهینه .

nifuroxime
گرد سفید متمایل بزرده و متبلوری است که بتواند عامل ضد میکروب موضعی و ضد تک یاخته مورد استفاده قرار میگیرد .

nightshade
تاجریزی، گهای است از تیره سولانم .
deadly n. برگ بلادون .

NIGMS = National Institute of General Medical sciences
مؤسسه ملی علوم کلی پزشکی .

nigra
سیاه .

nigral
سیاهی .

nigrities
سیاهی .
n. linguae زبان سیاه .

N.I.H. = National Institutes of Health
مؤسسات ملی بهداشت .

nihilism
۱- دکتترین هوج و بوجی، انکار هستی، انکار همه چیز .
۲- توهم عدم وجود خود یا قسمتی از خود .

nikethamide
نیکتامید، بلوهای روشن بیرنگ یا زرد رنگی است که آنالیتیک و محرک تنفسی میباشد .

Nilevar
نام تجاری فرآورده‌های نورتانندولون که عاملی پروژسترونی است .

**NIMH—National Institute of
Mental Health**

مؤسسه ملی بهداشت روانی .

nimlety

بری، انباشتگی، زیادی .

**NINDB=National Institute of
Neurological Diseases and Blindness**

انستیتوی ملی بیماریهای عصبی و کوری.

ninhydrin

ترکیب شیمیائی است که بمنوان تست اسید آمینه‌ها مورد استفاده قرار میگیرد.

niobium

نیوبیوم ، عنصر شیمیائی بشماره اتمی ۴۱ وزن اتمی ۹۲٫۹۰۶ که فلزی است سفید درخشانده و نرم و ولوله شونده ، علامت شیمیائی آن **Nb** است

Nionate

نام تجارتي فرآورده‌ای از گلوکنات آهن (فرو).

niperyt

تترانیترات پنتااریتریتول که دارای خاصیت گشادکننده رگها میباشد .

niphalepsia

نابینائی بعلمت خیره شدن به برف.

nipple

نوك پستان .

Nisentil

نام تجارتي فرآورده‌ای از آلفا پرودین که ضد درد و مخدر است .

Nisulfazole

نام تجارتي فرآورده‌ای از پارانیتروسولفاتiazول.

nisus

کوشش و پشتکار، جدوجهد، بخصوص فعالیتهای تولید مثلی یرندگان در بهار .

nit

رشك، تخم شيش.

nitavirus

نیتاویروس ، عامل عفونی ریزی است که احتمالاً از دزوکسی ریمپونوکلئیک اسید درست شده و

معمولاً با جسم ائوزین دوستی همراه است که بیشتر قسمت مرکزی یاخته مبتلا را اشغال میکند.

nitre

نیترات پتاسیم ، شوره .

niton = radon

Nitranitol

نام تجارتي فرآورده های هگزانیترات مانیتول که دارای خاصیت گشادکنندگی رگها میباشد..

nitrate

نمك اسيد نیتريك .

nitre

نیترات پتاسیم، شوره.

nitremia

زیادشدن ازت درخون .

Nitretamin

نام تجارتي فرآورده‌های ترولنیترات که دارای خاصیت گشادکنندگی رگها میباشد .

nitric

نیتريك، شوره‌ای، مربوط به ترکیب ازتی باظرفیت بالای آن .

nitrication

اکسیداسیون نیتريتها و تبدیل آنها به نیترات، تبدیل به شوره .

nitriky

اکسیده کردن نیتريتها و تبدیل آنها به نیتراتها، تبدیل به شوره کردن .

nitriie

نیتریل . ترکیبی که محتوی ریشه یکظرفیتی **CN** - است

nitrite

نیتريت ، نمك اسيد نیترو.

Nitrobacter

نیتروباکتر ، تیره‌ای از شیزومستها (راسته یزودوموناداله ، تحت راسته یزودومونادینه ، خانواده نیتروباکتراسه) که نیتريتها را اکسیده کرده و به نیترات تبدیل میکند .

Nitrobacteraceae

نیتروباکتراسه ، خانواده‌ای از شیزومیستها (راسته یزدوموناداله، تحت‌راسته رودوبا کتری اینه) که بطور غیررسمی بعنوان باکتری‌های نیترات ساز شناخته شده‌اند .

nitrobacteria

باکتری‌هایی که قادرند آمونیاک را اکسیده کرده و به اسیدهای ازتی تبدیل کنند.

nitrobenzene

نیتروبنزن، مشتقی است سمی از بنزول.

nitrocellulose = pyroxylin**Nitrocystis**

تیره‌ای از شیزومیستها (راسته یزدوموناداله، تحت‌راسته یزدومونادینه، خانواده نیتروباکتراسه) که نیتریته‌ها را اکسیده کرده به نیترات تبدیل میکنند.

nitrofurantoin

عامل ضد میکروبی است که در درمان عفونتهای مجرای ادراری مورد استفاده قرار میگیرد.

nitrofurazone

گرمتیلوربی‌بو برنگ زردلیمونی است که بعنوان ضد میکروب موضعی مورد استفاده قرار میگیرد.

nitrogen

ازت، عنصر شیمیائی بشماره اتمی ۷ بوزن اتمی ۱۴٫۰۰۶۷ بظرفیتهای ۵۳ که عنصری است بی‌اثر، بی‌بو، بی‌رنگ و ۷۸ در صد هوارا تشکیل میدهد، علامت شیمیائی آن N میباشد .

ازت آلوکسوری، ازت در **alloxuric n.** شکل بازهای پورین .

ازت آمید یا **amino n.** یا **amide n.** آمینوازت، آن قسمت از ازت پروتئینی که بشکل اسیدآمیدها وجود دارند.

authentic n. = legitimate n.

filtrate n. = nonprotein n.

ازت غیرمنطقی، آن قسمت **illegitimate n.** از ازت تجویز شده که درمواد دفعی یافت نمیشود و احتیاس آن در بدن موجود زنده قابل توجه نیست .

justifiable n. یا legitimate n. ازت منطقی، ازت قابل توجه، آن قسمت از ازت تجویز شده که به‌مصرف ساختمان‌بدنی موجود زنده مپردازد و یا از بدن او دفع میشود .

n. monoxide اکسید نیترو.

n. mustards خردل ازت،

به واژه (**mustard**) مراجعه فرمائید .

nomadic n. ازت آزاد، ازت آزاد هوا که در رشد و نمو گیاهان و حیوانات وارد میشود.

nonprotein n. ازت غیر پروتئینی،

ترکیبات ازتی خون که به اجسام پروتئینی ارتباطی نداشته مشتمل بر ازت‌آور، اسیداوریک، کراتین، کراتینین، اسیدهای آمینه، پلی‌پپتیدها و قسمت نامعین که به ازت آزاد یا ازت باقیمانده معروف است .

n. pentoxide ترکیب متبلوری است بنام ایندريد نیتريك که با آب ترکیب شده و توليد اسيد نیتريك میکند.

n. peroxide یا n. tetroxide

پراکسیدازت یا تتراکسیدازت، مایع فرار سمی است که دود قهوه‌ای محرکی ایجاد میکند.

nitrogenous

ازتی، دارای ازت، ازت دار.

nitroglycerin

نیتروگلسیرین، گلسیریل تری نیترات، مایع روغنی بی رنگ یا زرد رنگی است بفرمول $C_3H_5N_3O_9$ که در آنترین صدی و آسم مورد استفاده قرار میگیرد .

Nitroglyn

نام تجارتي فرآورده‌ای از گلسیریل تری نیترات که در آنترین صدی و آسم مورد استفاده قرار میگیرد .

Nitrol

نام تجارتي فرآورده‌های تری نیترات گلسیریل که در آنترین صدی و آسم مورد استفاده قرار میگیرد .

nitromannite

هگزانیترات ماننتول که دارای خاصیت گشاد کننده گی رگها است.

nitromersol

گردیادانه‌های زرد متمایل به قهوه‌ای یا زرد رنگی است که بعنوان ضد میکرب موضعی بکار میرود.

nitrosification

اکسیداسیون آمونیاک و تبدیل آن به نیتريت.

nitrosify

اکسید کردن آمونیاک برای تبدیل آن به نیتريت.

nitrosobacteria

نیتروسوباكتريها، جمع واژه زیر.

nitrosobacterium

میکروبی است که نیتريتها را اکسیده کرده و به نیتريت تبدیل میکند.

Nitrosococcus

جنسی از شیزومیستها (راسته پزودوموناداله ، تحت راسته پزودومونادینه ، خانواده نیترو باکتراسه) که آمونیاک را اکسیده کرده آنرا به نیتريت تبدیل میکند.

Nitrosocystis

جنسی از شیزومیستها (راسته پزو دوموناداله ، تحت راسته پزودومونادینه ، خانواده نیترو باکتراسه) که آمونیاک را اکسیده کرده آنرا به نیتريت تبدیل میکند .

Nitrosogloea

جنسی از شیزومیستها (راسته پزودوموناداله، تحت راسته پزودومونادینه، خانواده نیتروباکتراسه) که آمونیاک را اکسیده کرده آنرا به نیتريت تبدیل میکند.

Nitrosomonas

جنسی از شیزومیستها (راسته پزودوموناداله ، تحت راسته پزودومونادینه، خانواده نیتروباکتراسه) که آمونیاک را اکسیده کرده آنرا به نیتريت تبدیل میکند .

Nitrosospira

جنسی از شیزومیستها (راسته پزودوموناداله ، تحت راسته پزودومونادینه، خانواده نیتروباکتراسه) که آمونیاک را اکسیده کرده آنرا به نیتريت تبدیل میکند.

nitrous

نیترو، ترکیب یکظرفیتی ازت.

اکسید نیترو ، گاز بی بوئی است **n. oxide**

که از راه استنشاقی بمنظور بیهوشی عمومی مورد استفاده قرار میگیرد.

Nitrovas

نام تجارتي فر آورده ای از تری نیترات گلیسرین که در آنژین صدری و آسم مصرف میشود.

N.I.N.=National League for Nursing

اتحادیه ملی پرستاری .

N.I.N.E.=National League of

Nursing Education

اتحادیه ملی آموزش پرستاری .

N.M.A.

مخفف جملات زیر است ،

National Malaria Association جامعه

ملی مالاریا .

National Medical Association

جامعه ملی پزشکی.

N.M.R.I.=Naval Medical Research Institute

مؤسسه تحقیقات پزشکی نیروی دریائی که خود جزئی از مرکز ملی پزشکی نیروی دریائی است.

N.M.S.S.=National Multiple

Sclerosis Society

جامعه ملی بیماری تصلب متعدد .

nn.=nervi

اعصاب .

N.N.D.=New and Nonofficial Drugs

داروهای جدید و غیر رسمی، نشریه سالیانه‌ای است از جامعه پزشکی آمریکا ، در این نشریه شرح، عمل، اثر، موارد استعمال، مقدار استعمال

و نام تجارتي دارو هائي که بوسيله جامعه داروشناسي و شيمي آمريکا ارزيابي شده است توضيح داده ميشود .

No

علامت شيميايي عنصر (nobellum) .

nobellum

نوبليوم ، عنصر شيميايي بشماره اتمی ۱۰۲ و وزن اتمی ۲۵۳ .

Nocardia

نوکارديا ، تيره ای از شيزوميستها (راسته آکتينوميسيتاه خانواده آکتينوميسيتاسه) .

nocardiosis

ابتلا به ميكرب نوکارديا .

noct-

پيشوندي است به معنی «آسب» «صدمه» «زيان» که بکلمات ديگر ميجسبد .

noct - association

تخليه ناخود آگاه افزوي عصبی بعلمت تحريك ناشی از صدمه و آسب .

nociceptor

عضو گیرنده ايکه در برابر تحريکات حسی ناراحت کننده و آسب رساننده حساس است و سبب احساس درد ميشود .

noct-influence

تأثيرات ضربه ای و صدمه ای .

noctperception

درک تحريکات ضربه ای .

noctalbuminuria

زيادبون آلبومين ادرار در شب .

Noctec

نام تجارتي فرآورده های هيدرات کلرال .

noctiphobia

ترس مرضی از شب .

noculty

آسيب رساننده ، مضر ، صدمه زننده .

node

گره ، برآمدگی ، ورم .

گره n. of Aschoff and Tawara

آشوف و تاوارا ، گره دهليزی بطنی در قلب .

يا **atrioventricular n.**
auriculoventricular n.

گره دهليزی بطنی ، رشته هائی در قاعده ديواره بين دو دهليز که منشاء دسته دهليزی بطنی يا دسته هيس ميشود .

گره های يوشارد ، گره هائی **Bouchard's n's** روی دومين مفصل انگشتان دست که تصور ميرود نشانه اتساع معده يا (گاسترکتازی) باشد .

گره دلفی ، گره لئفی که در **Delphian n.** خط وسط نيام گردن بر روی تنگه تيروئيد قرار دارد و در هنگام جراحي تيروئيد قبل از رسيدن به تيروئيد باز ميشود و ضايعه آن نشانه ايست برای بيماری غده تيروئيد .

گره های دورک ، انفيلتراسيونهای **Durck's n's** دوررگی گرانه لوماتو در قشر مغز در موقع ابتلا به تريپانوزوم .

Ewald n. = sentinel n.

گره های فرئول ، **Fereol's n's** گره های زیر پوستی در رماتيسم حاد .

Flack's n. = Sinoatrial n.

گره نفرسی ، گره ای که بعلمت التهاب **gouty n.** نفرسی پديد ميآيد .

گره های هي گارت ، **Haygarth's n's** تورم مفصل در آرتریتوس دفورمانس يا آرتریت تغيير شکل دهنده .

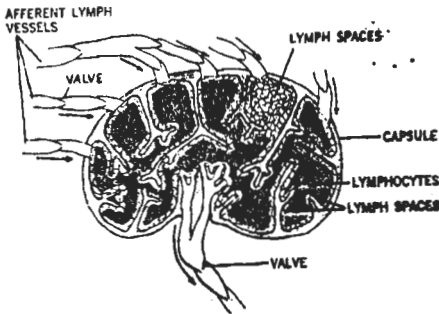
گره های هيردن ، **Heberden's n's** برآمدگی های گره ای روی بندهای انگشت در قسمت انتهائی مفاصل بين انگشتی انگشتان دست در استئوآرتریتها .

گره هسن ، گره اوليه ، برجستگی **Hensen's n.** انتهای جلوئی خط اوليه جنين .

يا **Kelth's n.** **Kelth-Flack n. = sinoatrial n.**

Legendre's n's = Bouchard's n's
lymph n. گره لئفی ، یکی از اجتماعات بافت لنفاوی که بعنوان اعضای لنفاوی در طول مسير مبادی لنفاوی سازمان یافته اند و شامل

يك قسمت قشری و يك قسمت میانی هستند (شکل زیر).



Meynet's n's گره های مینت، گره های کوچکی هستند در کپسولهای مفصلی و در تاندونها این گره ها در حالات رماتیسمی بخصوص در کودکان دیده میشود.

Osler's n's گره های اسلر، نواحی نازک، کوچک، برآمده، متورم آبی رنگ یا گاهی صورتی یا قرمز که معمولا در بالشتک های انگشتان دست و انگشتان پا در برجستگی های کف دست و کف پا، برجستگی کف دست در طرف زندان سفلی و در امتداد انگشت کوچک دیده میشود این نشانه ها شناساننده بیماری آندوکاردیت میکروبی تحت حاد میباشد.

parrot's n. گره پاروت، يك گره سیفیلیسی روی سطح خارجی جمجمه.

pledric n's گره های پیدری، دانه هایی که در (pledra) در روی مودیده میشوند.

n's of Ranvier گره های رانویه، انقطاع متناوب در غلاف میلین رشته های عصبی میلین دار.

Rotter's n's گره های روتر، گره های لنفاوی که گاهی در بین عضلات سینه ای بزرگ و سینه ای کوچک یافت شده و اغلب حاوی متاستاز هائی از کانسریستان میباشد.

Schmidt's n. گره اشمیت، قطعه توپر بین حلقه های يك رشته عصبی.

Schmorl's n. گره اشورل، نقص استخوانی نامنظم یا نیمه کروی در حاشیه بالائی یا پائینی بدنه يك مهره.

Sentinel n. یا **Signal n.** گره اخطار،

گره محکمی است درست در بالای ترقوه چپ پشت رشته های چسبنده عضلات جناغی - چنبری - پستانی که نشانه متاستاز هائی از يك کارسینوم احشائی است.

singer's n. گره خواننده ها، گرهك کوچک سفید رنگی است روی طناب صوتی که در جریان التهاب گره ای طناب صوتی دیده میشود.

sinoauricular n. گره سینوسی - دهلیزی، یا **sinoatrial n.** اجتماع از رشته های عضلانی غیر تپهك در دیواره دهلیز راست قلب که در يتم انقباض قلب معمولا بوسيله آن صورت میپذیرد.

syphilitic n. گره سیفیلیسی، تورمی است روی يك استخوان که باعث التهاب ضریع (پریوستیت) سیفیلیسی ایجاد میشود.

n. of Tawara گره تاوارا، گره دهلیزی بطنی، رشته هائی در قاعده دیواره بین دودهلز که منشاء دسته دهلیزی بطنی یا دسته هیس میباشد.

teacher's n. = singer's n.

Troisler's n. یا **Virchow's n. = sentinel n.**

گره حیاتی، مرکز تنفسی.

vital n.

nodl گره ها.

nodose

گره دار، برآمده.

nodosity

۱- گره ۲- کیفیت گره دار بودن.

nodular

گرهکی، گرهك دار، گرهك مانند، دارای گرهك، ندولر.

nodule

گرهك، ندول، ۱- گره یا برآمدگی کوچک. ۲- قطعه جلویی کرهینه تحتانی منحنی در شکمچه چهارم. ۳- يك لزیون یا ضایعه محدود و معمولا سفت که اغلب بطور عمقی در پوست یا بافت های زیرجلدی یا عضود دیگری از بدن وجود داشته باشد.

Albini's n's گرهك های آلبینی،

گرهك های خاکستری با اندازه هسته خرماي

هندی که گاهی روی لبه‌های آزاد درچه‌های
دهلیزی - بطنی کودکان دیده میشود و از بقایای
ساختمانهای جنینی میباشد.

apple jelly n's گرهکهای زله سیب،
گرهکهای جلدی برنگ زله سیب که در لوپوس
وولگاریس دیده میشود.

Blanchi's n. = Arantus body
به‌وازه (body) مراجعه فرمائید.

epicardial n's گرهکهای برون‌شامه‌ای قلب،
گرهکهای روی رگهای اپیکاردیوم که احتمالاً
بعلت فشارخون بالا بوجود آمده‌اند.

Gamna n's گرهکهای گامنا، ندولهای
قهوه‌ای یا زرد که در بیماری گامنا در طحال
دیده میشود.

Jeanselme's n's گرهک‌های ژنسلم،
گرهکهای روی اندامها نزدیک مفاصل که بعلت
ابتلا به تریپنوم ایجاد میشوند.

juxta-articular n's = Jeanselme's n's
Kerckring's n. یا Koster's n.

گرهک کرکرینگ یا گرهک کوستر، تکمه‌ایست
مرکب از یک یاخته غول (سلول، ژئان) که بوسیله یک
لایه دوبر سلولی پوشیده شده است.

Leishman's n's گرهک‌های لیشمان،
گرهکهای صورتی رنگی هستند که بصورت سالک
کلونیدی شکل (koloid - like) غیر اولسراتیو
دیده میشوند.

lymphatic n's گرهکهای لنفاری، اصطلاحی
است که به گره‌های لنفی همچنین به اجتماعات
کوچک بافت لنفاری که در سطوح اپیتلیال بطور
عمقی قرار میگیرند و به تجمع کوچک لنفوسیتها
در قشر یک گره لنفی اطلاق میشود.

Morgagni's n. = Arantius body
به‌وازه (body) مراجعه فرمائید.

pearly n. گرهک مرواریدی، یکی از
گرهکهای سل‌گاری.

pulp n. گرهک پولپ، توده‌ای از عاج دندان
که در حفره پولپ یک دندان یافت میشود.

n. tabac = Gamna nodes
به‌وازه (node) مراجعه فرمائید.

triticeous n. گرهک گندمی شکل،
گرهکی است در لیگمان تیروهیوئید.

warm n. گرهک گرم، گرهکی است در غده.
تیروهیوئید که با اندازه سایر نقاط این غده ید ۱۳۱
جذب میکند و معمولاً کارسینومی نیست.

noduli

گرهکها، گره‌های کوچک.

nodulus = nodule

nodus = node

Noguchia

تیروای از شیزومیستها (راسته اوباکتریاله،
خانواده بروسلایه) که در ملتحمه انسان و حیوانات
یافت میشود و تولید نوعی بیماری فولیکولر میکند.

Noludar

نام تجارتنی فرآورده‌های متیپیریلون که مسکن و
خواب‌آور است.

noma

نوما، بیماری که با تخریب بافت مشخص میشود
انند استئوماتیت گانگرنو (زخم قانقاریائی دهان)
در درماتیت.

n. pudendi یا n. vulvae نوماى فرج،
مهبلی، زخم مخرب عضو تناسلی خارجی دختران.

nomen

نام، اسم.

Nomina Anatomica نامهای تشریحی، اسامی
آنا تومیك، قسمت رسمی فرهنگ اصطلاحات
تشریحی.

nomenclature

صورت اسامی، فهرست اصطلاحات، ترمینولوژی
(terminology).

anatomic n. صورت اسامی تشریحی، طرحی
است که نامهای تمام ساختمان‌های بدن را
ارائه میدهد.

binomial n. صورت اسامی دو اسامی، طرحی.
است معرف موجودات زنده که بر پایه معرف نام‌چسب

(تیره) و نام گونه موجود زنده طرح ریزی شده است. صورت اسامی طبقه بندی‌ها، **taxonomic n.** طرحی که نام طبقه‌هایی را که موجودات زنده طبق آنها در سلسله‌های مختلفه طبقه‌بندی شده‌اند مشخص میکند.

nomina

نامها، اسامی.

nomogram

نگاره بدست آمده از نمودگرافی (لغت‌زیر).

nomography

نمودگرافی، روش خطی (گرافیک) برای مشخص کردن ارتباط بین عوامل متغیر، فن قانون‌گذاری، فن رسم‌منحنی مربوط به قانونها و ارتباطات بین عوامل گوناگون.

nonan

۹ روز به ۹ روز، ۹ روزه، نه‌یک.

nonapeptide

نوعی پپتید که حاوی ۹ اسیدامینه است.

non compos mentis

مخالف فکرسالم، برخلاف عقل سلیم.

nonconductor

عایق، ماده‌ایکه برق، نور یا گرما را از خود عبور نمیدهد.

nondisjunction

غیر منفصل، چسبیده، جدا نشدن زوج‌های کروموزومی در خلال تقسیم (میوز).

nonelectrolyte

غیرالکترولیت، ترکیبی که در آب حل شده ولی به ذرات بازدارد تقسیم نمیشود و قادر به هدایت جریان برق نیست.

nonphotochromogen

میکربی که وقتی در جریان نور قرارگیرد بطور آشکارا بنوع رنگ نمیگیرد.

nonsecretor

فیرمترشح، شخصی که دارای گروه خون A یا B است ولی ترشحات بدنی او حاوی مواد مخصوص (A یا B) نیست.

nontaster

نچشنده، شخصی که قادر نیست ماده مخصوص را بچشد و مز مزه کند، مثلاً شخصی که در مطالعات مخصوص زئینک (تواری) توانائی چشیدن فنیل تیوکاربامید را که بمنظور آزمایش لازم است نداشته باشد.

nonunion

متصل نشونده، جوش نخوردن دوسر استخوان شکسته.

nonviable

غیر قابل زنده ماندن.

noopsyche

رویدادهای عقلی و مراحل مربوط به هوش و خرد در ذهن.

noothymopsychic

ذهنی - تأثیری، عقلی - تأثیری، مربوط به رویدادهای انتلیکتوئل و تأثیر پذیری ذهن.

N.O.P.H.N. = National Organization for Public Health Nursing

سازمان ملی پرستاران بهداشت عمومی.

noradrenalin = levartyronol**noramidopyrine = dipyrone****norandrostenolone = nandrolone****nordefrin**

ترکیبی است که بعنوان نوعی عامل مقلد سمپاتیک مورد استفاده قرار میگیرد.

norepinephrine

هورمونی است که بوسیله قسمت میانی غده فوق کلیوی در پاسخ تحریک عصب اسپلانکتیک ترشح میشود و همچنین بطریق صناعی تهیه میگردد و بعنوان یک عامل مقلد سمپاتیک و بالابرنده فشارخون (pressor) مورد استفاده قرار میگیرد.

norethandrolon

نوعی آندروژن صناعی که از لحاظ اثرات آنابولیک معادل تستسترون است و لسی دارای اثرات آندروژنیک کمتری است.

norethindrone

ترکیبی است که بعنوان داروی پیش حاملگی

مورد استفاده قرار میگیرد.

Norlsodrine

نام تجارتي فرآورده‌های ایزوپروترنول که بعنوان مقلد سمپاتیک، محرک قلبی و ضد اسپاسم و برای برطرف کردن اسپاسم برنش (برنکو اسپاسم) مصرف میشود.

Norlutin

نام تجارتي فرآورده‌ای از نوراتیندرون که بعنوان داروی پیش حاملگی مورد استفاده قرار میگیرد.

norm

میزان، نمونه، مأخذ، يك استاندارد ثابت یا ایده آل.

norm (o) -

پیشوندی است به معنای «طبیعی» «نرمال» «معمول» «مطابق قاعده» «بروال عادی» که به کلمات دیگر می‌چسبند.

normoblast

نورموبلاست، مرحله آخر تکامل يك گویچه قرمز خون که با وجود هسته متراکم و چروکیده در حال از بین رفتن و هموگلوبین فراوان سیتوپلاسم مشخص میشود.

نورموبلاست بهنا بینی، Intermediate n، اریتروبلاست پلی کروماتوفیلیک، یاخته‌ایست که در مرحله بعدی اریتروبلاست بازوفیلیک بوجود می‌آید و در آن اجتماع کروماتینی زیاد شده و اولین تظاهرات هموگلوبین صورتی رنگه سیتوپلاسمی در آن بمنصه ظهور میرسد.

normocalcemia

میزان عادی کلسیم خون.

normocalcemic

مربوط به میزان عادی کلسیم خون.

normocapnia

میزان عادی دی‌اکسید کربن درخون.

normocapnic

مربوط به میزان عادی دی‌اکسید کربن درخون.

normocholesterolemia

میزان عادی کلسترول درخون.

normocholesterolemic

مربوط به میزان عادی کلسترول خون.

normochromasia

واکنش عادی رنگ پذیري در يك یاخته یا يك بافت.

normochromia

رنگ عادی گویچه‌های قرمز.

normochromocyte

گویچه قرمزی که دارای مقدار عادی هموگلوبین باشد.

normocyte = erythrocyte

Normocytin

نام تجارتي فرآورده‌های ویتامین B_{۱۲} تغلیظ شده متبلور.

normocytosis

حالت عادی گویچه‌های قرمز خون.

normoglycemia

مقدار طبیعی وعادی قند خون.

normoglycemic

مربوط به مقدار طبیعی وعادی قند خون.

normokalemia

میزان عادی پتاسیم درخون.

normokalemic

مربوط به میزان عادی پتاسیم خون.

normotension

تنوس عادی، کشش عادی، فشار عادی.

normotensive

۱- دارای مشخصات کشش عادی یا فشار خون عادی.

۲- فردی با فشار خون عادی.

normothermia

درجه حرارت عادی.

normothermic

مربوط به درجه حرارت عادی.

normotonia

کشش عادی، تنوس طبیعی.

normotonic

مربوط به کشش عادی و تنوس طبیعی.

normotopic

استقرار طبیعی، جایگیری درست، قرار گرفتن درمحل طبیعی.

normotrophic

درجهت رشد عادی، بدون هیپرتروفی و بدون هیپوتروفی.

normovolemia

حجم طبیعی خون.

Norodin

نام تجارتي فرآورده‌ای از هیدروکلور متامفتامین.

norsulfazole = sulfathiazole**nos (o) -**

پیشوندی است به معنی «بیماری» که بکلمات دیگر می‌چسبد.

noscapine

نوسکاپین، نوعی آلکالوئید که در تریاک وجود دارد و بتواند ضد سرفه غیر اعتیادی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

nosebleed

خون‌دماغ.

Nosema

نوزوما، تیره‌ای از انگل‌های اسپوردار.

N. bombycis نوعی انگل که کرم ابریشم را مبتلا می‌کند.

nose

بینی.

saddle n. بینی زینی، بینی که بشکل زین فرورفتگی دارد.

nosencephalus

جنینی با جمجمه و مغز ناقص.

nosepiece

نوزپس، آن قسمت از میکروسکوپ که نزدیکتر به صفحه بوده و ابژکتیو یا ابژکتیوها را در خود دارد.

nosocomial

مربوط به بیمارستان.

nosogeny = pathogenesis**nosography**

بهدان بیماری، شرح بیماری.

nosologic

مربوط به دانش طبقه‌بندی بیماریها.

nosology

دانش طبقه‌بندی بیماریها.

nosomania

مانی بیماری، باور جنونی به بیمار بودن، جنون بیماری.

nosomycosis

بیماری ناشی از قارچهای انگلی.

nosonomy

طبقه‌بندی بیماریها.

nosoparasite

میکروبی که در یک بیماری دیده می‌شود و قادر است بیماری را تغییر و تبدیل دهد ولی مولد بیماری نیست.

nosophilia

علاقه و اشتیاق مرضی به بیمار بودن.

nosophobia

ترس بیمارگونه و مرضی از بیماری.

nosopoietic

مولد بیماری، مسبب مرض، بیماری‌زا.

Nosopsyllus

تیره‌ای از ککها.

N. fasciatus

کک موش، ناقل

تیفوس موشی و طاعون

nosotaxy

طبقه‌بندی امراض.

nosotherapy

درمان بیماری از راه ایجاد بیماری دیگر.

nostril

سوراخ بینی، منخرین.

nostrum

داروی زنانگی، دارویی که سازنده آن تعریف آن را بکند، داروی ویژه، داروی انحصاری.

Nostyn

نام تجارتي فرآورده‌ای از اکتیل اوره که برای

ایجاد دپرسیون ملایم سیستم عصبی مرکزی
مورد استفاده قرار میگیرد.

notal

پشتی.

notalgia

پشت درد، درد پشت.

notancephalia

قدان قسمت پشتی جمجمه.

notch

شکاف، بریدگی، دندان، تورفتگی، دندانهای
روی لبه يك استخوان یا عضو دیگر.

aortic n. = dicrotic n.

تورفتگی جمجمه ای-صورتی،
سوراخی است در تنه استخوانی بین حفره کاسه
چشمی و حفره بینی.

dicrotic n. بریدگی چکشی، تورفتگی
در روی اسفیکموگرام بعلت بسته بودن دریچه های
آئورتی.

parotid n. بریدگی بناگوشی، بریدگی بین
شاخه فك زیرین و زائده پستانی استخوان گیجگاهی.

preoccipital n. بریدگی پراو کسمپیتال،
تورفتگی در لبه پائینی رویه خارجی يك
نیمکره مغزی بین لوبهای پس سری و گیجگاهی.

Sibson's n. بریدگی سیسون، خمیدگی
رو بداخل حد بالای تیرگی ایی کاستری درنشت
برون شامه ای (پریکار دیال افوزیون).

Trigeminal n. بریدگی سه قلو، بریدگی است
در لبه بالائی قسمت خاره ای استخوان گیجگاهی
نزدیک رأس آن جهت عبور عصب سه قلو.

notencephalocele

بیرون زدگی فتقی مغز در پشت سر.

notencephalus

جنین مبتلا به فتق مغز.

notifiable

اخطار کردنی، بیماری ای که گزارش آن به مراکز
بهداشتی ضروری است.

notochord

طناب استوانه ای شکل سلولی روی طرف پشتی
جنین که محور طولی جنین را مشخص میکند.

notomelus

جنینی که دارای اعضای فرعی چسبیده به پشت است.

not - self

نامی است که به مآختمانهای پادگنی (آنتی ژن)
که برای يك موجود زنده در حکم ماده خارجی
است داده میشود این مواد سبب ایجاد پاتن-ها
(آنتی بادی) در برابر خود شده و بوسیله همین
یادتها دفع میشوند.

noumenal

عقلی، فکری، مربوط به خرد ذاتی، مربوط به
عقل خالص بدون وابستگی به ادراک حسی.

Novaldin

نام تجارتي فرآورده های دیپیرون که دارای
خواص ضد درد و ضد تب است.

novobloclin

ماده ضد مهربی است که بوسیله پرورش گونه های
استریتومیسس تهیه می شود.

Novocaine

نام تجارتي فرآورده های هیدروکلرور پرکائین.

Novrad

نام تجارتي فرآورده های لوپروپوکسی فن که
بعنوان ضد سرفه مصرف میشود.

noxa

عامل آسیب رساننده، عمل مضر، اثر زیان آور.

noxious

زیان آور، مضر، آسیب رسان.

Np

نشانه شیمیائی نپتونیم (neptunium).

N.P.N. = nonprotein nitrogen.

ازت غیر پروتئینی.

N.S.A. = Neurosurgical Society of America

مجمع جراحی اعصاب آمریکا.

N.S.C.C. = National Society for Crippled children.

مجمع ملی برای کودکان فلج.

N.S.N.A. = National Student Nurse Association.

انجمن ملی دانشجویان پرستار.

N.S.P.B. = National Society for the Prevention of Blindness.

مجمع ملی برای پیشگیری از نابینائی.

N.T.A. = National Tuberculosis Association.

جمعیت ملی سل.

nucha

پس گردن، پشت گردن، قفا.

nuclear

هسته‌ای.

nuclease

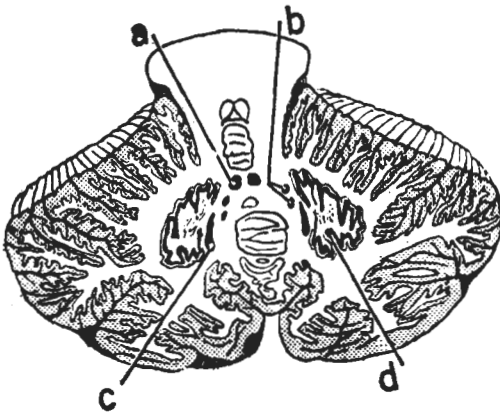
نوکلئاز، آنزیمی است که اسیدهای نوکلئیک را تجزیه می‌کند.

nucleated

هسته‌دار.

nuclei

هسته‌ها.



هسته‌های منحنی **a** - هسته قرمز **b** - هسته کروی

c - هسته آمبولی شکل **d** - هسته دندان‌دار

nuclein

نوکلئین، پروتئین موجود در هسته یاخته.

nucleofugal

گریز از هسته.

nucleohistone

نوکلئو هستون، نوعی نوکلئوپروتئین کمپلکس و پیچیده که از دزوکسی ریبونوکلئیک اسید و یک هستون درست شده است و در هسته یاخته‌های گوناگون یافت می‌شود.

nucleoli

هسته‌ها.

nucleolonema

عنصر نخ مانند‌ای است که همچون کلاف درمی‌در درون هسته یاخته دیده می‌شود.

nucleolus

هسته، جسم گرد با زو فیلیکی است غنی از RNA در درون هسته سلول.

nucleolymph = karyolymph

nucleomitophbia

ترس مرضی از انفجار اتمی.

nucleon

نوکلئون، ذره‌ای است از یک هسته اتمی، مثلاً یک پروتون یا یک نوترون، تعداد کلی نوکلئونها در یک هسته اتمی شماره جرم آن ایزوتوپ را تشکیل می‌دهد

nucleopetal

بسوی هسته، حرکت بطرف هسته.

nucleophilic

تمایل به هسته، هسته دوستی.

nucleoplasm = karyoplasm

nucleoprotamine

ترکیبی از پروتامین و یک اسید نوکلئیک از نوع دزوکسی ریبوز که اصولاً در اسپرم ماهی وجود دارد.

nucleoprotein

طبقه‌ای از پروتئینهای مزدوج (کنژوگه) که گروه‌های جانبی‌شان شونده (پروستتیک) آن اسیدهای نوکلئیک می‌باشند.

nucleosidase

نوکلئوسیداز، آنزیم درون سلولی است که میتواند سبب تجزیه نوکلئوزیدها (لغت زیر) بشود.

nucleoside

نوکلئوزید، طبقه‌ای از ترکیباتی که از راه هیدرولیز نوکلئوتیدها (لغت زیر) تولید میشوند و حاوی یک قند و یک بازازتی هستند.

nucleotide

نوکلئوتید، گروهی از ترکیباتی که از راه هیدرولیز اسیدهای نوکلئیک بدست می‌آیند و حاوی بازهای پورین یا پیریمیدین متصل به قندها که بنوبه خود با اسید فسفریک استریفیه شده‌اند می‌باشند.

diphosphopyridine n. نوکلئوتیدی است که در اثر هیدرولیز دو ملکول اسید فسفریک میدهد، این ماده یک کوآنزیم است که بطور فراوان در طبیعت پراکنده و در واکنش‌های آنزیمی بسیاری داخل است.

triphosphopyridine n. نوکلئوتیدی است که در اثر هیدرولیز بجای دو ملکول اسید فسفریک سه واحد فسفات میدهد این ماده یک کوآنزیم است که شبیه همان دی فسفو پیریمیدین نوکلئوتید می‌باشد ولی در واکنش‌های کمتری داخل است.

nucleotoxin

سم هسته‌ای، سمی که از هسته یاخته ناشی شود یا سمی که روی هسته یاخته موثر باشد.

nucleus

هسته، ۱- جسم کروی شکلی است در درون یک سلول، مرکز ثقل یاخته. ۲- توده‌ای از ماده خاکستری در سیستم عصبی مرکزی، بخصوص هسته‌های خاکستری که نقطه پایان اعصاب مغزی را در مخ نشان میدهند.

n. ambiguus، هسته مبهم، هسته عصب زبانی حلقی در پیازم مغز تیره.

atomic n. یا n. of atom هسته اتمی یا هسته اتم، ثقل مرکزی یک اتم که بیشترین قسمت توده متشکله آن را تشکیل میدهد ولی از لحاظ حجم قسمت کوچکی از حجم اتم را اشغال کرده است هسته اتم حاوی مقدار زیادی الکترون پسته می‌باشد.

هسته دم دار، **caudate n. caudatus** توده درازنعل اسبی شکلی است که قسمت جسم منحنی را در مغز تشکیل میدهد و کاملاً به شکمچه جانبی مغز مربوط می‌باشد.

central n. of thalamus یا **n. centralis thalami**

هسته مرکزی تالاموس، اجتماعی از یاخته‌های چسبیده به دیواره شکمچه چهارم مغز بین هسته‌های میانی و عقبی بطن تالاموس.

cervical n. هسته گردنی، هسته‌ای در طناب نخاعی در مقابل مبدا اعصاب گردنی سوم و چهارم.

cleavage n. = segmentation n. هسته متراکم، هسته‌ای با پرده هسته‌ای ناپیدا و دانه‌های ریز کروماتین که در ماده آن پر شده‌اند.

conjugation n. = fertilization n. هسته میخی، توده **n. cuneatus** یا **n. cuneate** خاکستری در پیازم مغز تیره که رشته‌های دسته میخی طناب نخاعی در درون آن منتهی میشوند.

daughter n. هسته دختر، هسته جدیدی است که در تقسیم (میتوز) بوسیله دیاستر پدید می‌آید.

Delters' n. هسته دیتز، قسمت جانبی هسته دهلیزی (هسته دهلیزی عبارت است از چهار توده سلولی که در کف شکمچه چهارم بناهای هسته‌های دهلیزی فوقانی، جانبی، میانی و تحتانی قرار دارند و شاخه‌های کوتاه بالارو بلند پائین رو قسمت دهلیزی عصب هشتم به آن‌ها منتهی میشوند).

dentate n. یا n. dentatus هسته دنداندار، توده چین و شکنج داری از ماده خاکستری در هر نیمکره مغز.

diploid n. هسته دیپلوئید، نوعی هسته سلولی که محتوی تعداد کروموزوم نمونه یاخته‌های سوماتیک گونه مخصوص می‌باشد.

end nuclei = terminal nuclei هسته قرمز، توده مسطحی از ماده خاکستری در منخچه روی بام شکمچه چهارم.

fertilization n. هسته لقاح، هسته‌ای که از راه آمیختگی پیش‌هسته‌های (پرو نوکلئ) نروماده

در تخمک بارور شده بوجود میآید.

هسته آزاد، نوعی هسته سلولی که سایر **free n.** عناصر سلول از آن فاصله گرفته اند.

germ n. یا **germinal n.** = **pronucleus**

هسته جنسی، هسته مربوط به **gonad n.** تولید و ناسل یاخته، هسته تکثیری سلول.

هسته گل، توده خاکستری واقع **n. gracilis** در پیاز مغز تیره که تارهای دسته گل طناب نخاعی در درون آن منتهی میشوند.

هسته خاکستری، ماده خاکستری طناب نخاعی **gray n.**

هسته هیلوئید، نوعی هسته سلولی **haploid n.** که حاوی نیمی از کروموزومهای تپیکال (نمونه) یاخته‌های سوماتیک (بدنی) گونه مخصوصی است.

هسته زیرزبانی، هسته عصب زیرزبانی در پیاز مغز تیره **hypoglossal n.**

هسته کالیکر، توده **Intraventricular n. = n. caudatus** **Kolliker's n.** خاکستری رنگی است در اطراف مجرای نخاعی.

هسته حنجره‌ای، هسته مبداء تارهای عصبی حنجره **large cell n. = n. amblyus** **laryngeal n.**

هسته عدسی یا هسته عدسی شکل، آن قسمت از **lenticular n. یا lentiform n.** جسم مخطط که در خارج شکمچه سوم واقع است.

هسته حرکتی، هر نوع گردآمدگی **motion n. = kinetoplast** **motor n.** یاخته‌ها در سیستم عصبی مرکزی که مبداء یک عصب حرکتی باشد

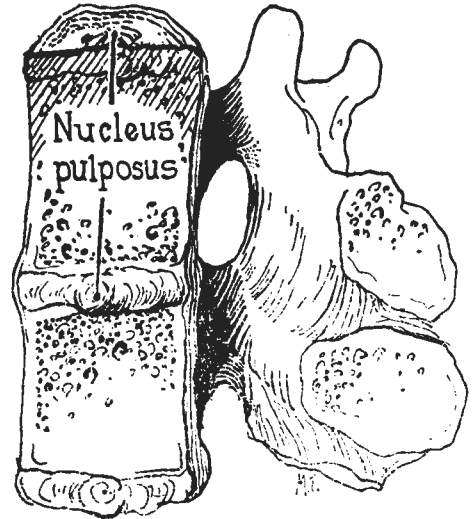
هسته عصبی، گردآمدگی یاخته‌ها **nerve n.** در سیستم عصبی مرکزی که مستقیماً به یک عصب محیطی مربوط باشد.

هسته مبداء، هسته سرمنشاء **nutrition n. = macronucleus** **n. of origin** هر نوع گردآمدگی از سلولهای عصبی که مبداء تارها یا سرمنشاء قسمتی از تارهای یک عصب

محیطی باشد.

هسته چند شکل، نوعی هسته سلولی که دارای شکلی نامنظم یا منقسم **polymorphic n.** به لوبها و پره‌هایی است.

توده پولپ مانند **n. pulposus** است در مرکز یک دیسک بین مهره‌ای (شکل زیر).



هسته هرمی، زائده داخلی هسته زیتونی **pyramidal n.**

هسته مولد، هسته کوچکتر **red n. = n. ruber** موجود تک یاخته دو هسته‌ای که مسئول تکثیر تک یاخته است.

هسته‌های مدور، هسته‌های حلقوی، هسته‌های حلقوی شکلی هستند در لوکوسیت‌های پولی مورفونوکلئر که در مدفوعات بیماران مبتلا به اسهال باسیلی دیده میشوند.

هسته قرمز، توده بیضی شکلی از ماده **ring nuclei یا ringed nuclei** **n. ruber** خاکستری در قسمت جلویی پوشش پایه‌های مغزی است که بداخل قسمت عقبی ناحیه زیر تالاموسی کشیده میشود.

هسته قمرز، توده بیضی شکلی از ماده **roof n. = n. fastigii**

خاکستری در قسمت جلویی پوشش پایه‌های مغزی است که بداخل قسمت عقبی ناحیه زیر تالاموسی کشیده میشود.

هسته قمرز، توده بیضی شکلی از ماده **n. ruber**

خاکستری در قسمت جلویی پوشش پایه‌های مغزی است که بداخل قسمت عقبی ناحیه زیر تالاموسی کشیده میشود.

sacral n. هسته خاجی، توده‌ای از ماده خاکستری در طناب نخاعی در مقابل محل منشأ گیری دومین و سومین اعصاب خاجی.

segmentation n. هسته تقسیمی، هسته تقاطع. بعد از این که تقسیم در آن شروع شده باشد.

sensory n. هسته حسی، هسته انتهائی تارهای يك عصب محیطی آوران یا حسی.

somatic n. = macronucleus

sperm n. هسته اسپرم، پروتوکلئوس نر، بیش هسته نر.

striate n. هسته منقطه، جسم منقطه. هسته دم‌دار و هسته عدسی در مخ با اضافه کپسول داخلی که آنها را از هم جدا میکند.

tegmental n. = 1-n. fastigii

2-n. ruber

terminal nuclei هسته های انتهائی، یاخته‌های عصبی که آکسونهای نوروهای آورنده اولیه در آنها سیناپس میکنند.

triancular n. = cuneate n.

trophic n. = macronucleus

vesicular n. هسته تاولی شکل، هسته‌ای که دارای پرده هسته‌ای قابل رؤیت است و مواد کروماتین آن معمولاً بروشنی در سرتاسر کاریو لنف (**karyolymph**) منتشرند.

n. vestibularis هسته دهلیزی، چهار توده سلولی واقع در کف شکمچه چهارم به نامهای هسته دهلیزی فوقانی هسته دهلیزی جانبی، هسته دهلیزی میانی و هسته دهلیزی تحتانی که شاخه‌های کوتاه بالارو بلند پائین رو قسمت دهلیزی عصب هشتم به آنها منتهی میشوند.

Westphal's n. هسته وستفال،

گروهی از یاخته‌های عصبی کوچک واقع در قسمت نوک‌دار هسته عصب حرکتی مشترک چشم که زوج سوم از اعصاب مغزی است.

yolk n. هسته زرده، آن قسمت از سیتوپلاسم يك تخمک که فعالیت‌های سنتزی که سبب گرد آمدن مواد غذائی در او سهت میشود از آنها

آغاز می‌کردد.

zygote n. هسته زیگوت،

هسته باروری، هسته‌ای که پس از درهم آمختن پیش‌هسته‌های نرو ماده در تخمک گشوده شده بوجود می‌آید.

nuclide

نوکلاید، هر نوع ترکیب اتمی که قادر باشد متغی زنده بماند، معمولاً به ترکیب اتمی که بیش از 10^{-9} ثانیه بتواند پایدار بماند اطلاق میشود.

nudomania

جنون عریانی، اشتیاق مرضی به برهنه بودن، تمایل بیمارگونه به لخت شدن.

nudophobia

برهنه ترسی، ترس مرضی از برهنگی.

nullipara

نازا، زنی که زنده‌زائی نکرده باشد.

nulliparity

نازائی، حالت نازا بودن.

nulliparous

مربوط به نازا بودن.

number

شماره، عده، تعداد، عدد، نمره.

atomic n. شماره اتمی، شماره‌ای که بیان‌کننده تعداد پروتونها در يك هسته اتمی باشد یا بار مثبت هسته که بر حسب بار الکترونی بیان میشود.

Avogadro's n. شماره اواگادرو، تعداد ذرات فرمولی يك ماده معین در يك ملکول گرم از آن ماده.

mass n. شماره توده، شماره‌ای که بیانگر توده يك هسته یعنی تعداد کلی نوکلئونها (پروتونها و نوترونها) در هسته يك اتم یا نوکلاید میباشد.

nummular

شبهه منتهی، سکه.

Numorphan

نام تجارتنی فرآورده‌های هیدروکلرورواکسی مورفون که ضد درد و خواب آور است.

Nupercalnal

نام تجارتنی فرآورده‌های اسید آلفا بوتیل اوکسی سینکونینیک یا هیدروکلرور دی اتیل آمینو - اتیلامید (دی بو کائین) که بیحس کننده موضعی است.

nurse

۱- پرستار ۲- پرستاری کردن ۳- شهر دادن، دایکی.

Community n. پرستار عمومی، پرستاری که بوسیله یک آژانس برای خدمات بهداشتی نیمه وقت خانه‌های ساکنین یک ناحیه نگهداری می‌شود.

dry n. پرستار بچه، بچه گردان، پرستاری که از بچه نگهداری می‌کند ولی به او شپرنمیدهد.

general duty n. پرستار همه جانبه، پرستاری که برای انجام هر نوع وظیفه پرستاری آمادگی داشته باشد.

graduate n. پرستار دوره دیده، پرستار تحصیل کرده، پرستاری که فارغ التحصیل مدرسه پرستاری و دارای دیپلم و پایان نامه در این رشته باشد.

head n. سرپرستار، پرستاری که کارهای پرستاری یک بیمارستان را سرپرستی می‌کند.

hospital n. پرستار بیمارستانی، پرستاری که در بخشی از بیمارستان خدمت می‌کند.

practical n. پرستار آزموده، بهیار، پرستاری که در کار پرستاری بیمار دارای تجربه است ولی فارغ التحصیل مدرسه پرستاری نیست.

private n. پرستار خصوصی، پرستاری که از یک بیمار خاص پرستاری می‌کند.

probationer n. پرستار کارآموز، دانشجوی پرستاری که تازه کار و با اصطلاح نو آموز است و تازه شروع به آموزش رشته پرستاری کرده است.

public health n. پرستار بهداشت عمومی، پرستار دوره دیده و تحصیل کرده‌ای که در خدمت جمعیتی است و بهداشت افراد آن جمعیت را از طریق پرستاری از بیماران آنها در منازلشان و یاد دادن چگونه رعایت نکات بهداشتی به

خانواده ها و کمک به پیشگیری از بیماری ها تأمین می‌کند.

Queen's Nurse در انگلستان به پرستار ناحیه‌ای که دوره پرستاری را در موسسه پرستاری ملکه ویکتوریا گذرانده یا بروش آن موسسه کار می‌کند اطلاق می‌شود.

registered n. پرستار رسمی، پرستار فارغ التحصیلی که از طرف ممتحنین پرستاری ایالتی اجازه کار رسمی داشته باشد.

school n. پرستار مدرسه، پرستار تحصیل کرده‌ای که کارهای تکمیلی یزشکان را در باز دیدهای بهداشتی مدرسه‌ها انجام می‌دهد.

scrub n. پرستار اطلاق عمل که دستکشهای ضد عفونی شده در دست دارد و وسائل جراحی را به دست جراح می‌دهد.

trained n. پرستار تحصیل کرده، پرستاری که از مدرسه پرستاری فارغ التحصیل شده باشد.

visiting n. پرستار عیادت کننده، پرستاری که بوسیله موسسات برای پرستاری بیماران بطور نیمه وقت در منزل استخدام می‌شود. دایه، پرستار شیرده.

nursery

شهر خوارگاه.

day n. شیرخوارگاه روزانه، موسسه‌ای که برای توجه و نگهداری از اطفال در طی روز درست شده.

nutration = nodding

سرچنبانی، جنبش، نوسان.

nutatory

سرچنبانی.

nutrient

۱- غذا دادن. ۲- ماده مغذی.

nutriment

قوت، غذا، خوراک.

nutrilogy

غذاشناسی، تغذیه شناسی، مطالعه غذاها و کاربری آنها در رژیم و درمان.

nutrition

تغذیه، قوت گیری، خوراک گیری، جذب غذا.

nutritious

مغذی، غذایی، غذائی، تغذیه‌ای، قوت دهنده.

nutriture

ارتباط وضع بدن با تغذیه.

Nuttallia

نوتالیا، تیره‌ای از انگل‌های تک یاخته‌ای خون که در اسهال تولید بیماری میکند.

Nuttallielidae

خانواده‌ای از بندپایان (تحت راسته ایکسودیده) که شامل گونه واحدی است بنام نوتالیلاناما.

nuttalliosis

نوتالیوز، ابتلا به انگل نوتالیا.

nux

میوه گردوئی (چون فندق و گردو)، جوز.

کچوله، جوزالمی، تخم‌رسیده و خشک شده **n. vomica** گیاه استریکنوز نوکس و میکاکه بصورت تنتور، اکستره یا شیره به بخاطر خواص تونیک قوی و تحریک‌کنندگی شدیدش مصرف می‌شود و استریکنین از آن بدست می‌آید.

nyctalga

درد شبانه، درد خواب هنگام، دردی که فقط در موقع خواب سراغ شخص می‌آید.

nyctalope

شبکوری.

nyctalopia

شبکوری.

nycterine

شب خیز، شبانه.

nyctohemeral

شبانه روزی.

nyctophilia

تمایل به تاریکی، تمایل به شب، شب‌دوستی.

nyctophobia

شب ترسی، ترس بیمارگونه از تاریکی.

nyctophonía

شب صوتی، ازدست دادن صدا در روز.

nyctotyphlosis

شب کوری.

nycturia

شب شاشی.

Nydrizid

نام تجارتمی فرآورده‌های ایزونیازید.

nyldrin

ترکیبی است که بمنوان گشادکننده رگهای محیطی بکار می‌رود.

nymph

نوجه، نمف، نوزاد تازه از تخم درآمده بعضی از حشرات که از هر لحاظ شبیه شکل بالغ آن حشره است.

nympha

لب کوچک آلت تناسلی زن، شفت صغری.

nymphectomy

برش و برداشتن لب کوچک آلت تناسلی زن.

nymphaea

لبهای کوچک آلت تناسلی زن، شفتین صغری.

nymphitis

التهاب لب کوچک آلت تناسلی زن.

nymphomania

حشری بودن زنان، نمفومانسی، میل جنسی دیوانه‌وار در زن، علاقه مفرط زن به نزدیکی با مرد، جنون جنسی در جنس ماده.

nymphoncus

تورم یا بزرگ شدن لب‌های کوچک آلت تناسلی زن.

nymphotomy

برش جراحی لبهای کوچک آلت تناسلی زن یا برش جراحی کلیتوریس.

nystagmic

مربوط به حرکت تشنجی یا پاندولی کره چشم.

nystagmiform

شبه حالت حرکت پاندولی چشم، نیستاگموس مانند.

nystagmograph

نیستاگموس سنج، دستگاهی که بمنظور اندازه‌گیری و ثبت حرکات کره چشم در نیستاگموس (nystagmus) مورد استفاده قرار می‌گیرد.

nystagmold

شبهه حرکات پاندولی مداوم چشم.

nystagmus

نیستاگموس، حرکت پاندولی یا چرخشی مداوم کره چشم، حرکت موجی، غیر ارادی و ناگهانی و مکرر کره چشم.

aural n. نیستاگموس گوشی،

حرکت چرخشی مداوم کره چشم بعلمت اختلال لابیرنت گوش داخلی.

Cheyne's n. نیستاگموس شین،

حرکت ریتمیک مخصوص در چشم.

disjunctive n. نیستاگموس دور شونده،

نیستاگموسی که در آن چشمها حرکاتی دور شونده نسبت بیکدیگر دارند.

dissociated n. نیستاگموس ناهمگام،

نیستاگموسی که در آن حرکات دو کره چشم هماهنگ نیستند.

labyrinthine n. نیستاگموس لابیرنتی،

حرکات موجی کره چشم بعلمت بیماری دهلیزی.

lateral n. نیستاگموس جانبی،

حرکات افقی چشمها.

miners' n. نیستاگموس معدنچیان، نوعی حرکات مخصوص کره چشم که در معدنچیان بعلمت تاریکی معدن ایجاد میشود.

optokinetic n. نیستاگموس حرکتی،

نیستاگموس ناشی از خیره شدن به یک شیئی متحرک.

rotatory n. نیستاگموس چرخشی،

دوران چشمها در حول محور بینائی.

vertical n. نیستاگموس عمودی،

حرکات بالا و پائین در چشم.

vestibular n. نیستاگموس دهلیزی،

نیستاگموس بعلمت بیماری دهلیزی.

nystatin

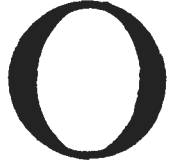
نیستاتین، ماده آنتی بیوتیکی است که از پرورش دادن استرپتومیسس نورسکی بدست میآید و برای درمان عفونتهای ناشی از کاندیدا آلبیکانس بکار میرود.

nystaxis = nystagmus

nyxla

سوراخ کردن یا نیشتزدن.

Semitic	Greek	Latin	Gothic	Modern Roman
○	◻	○	⦿	○
○	○	○	⦿	○
Greek	Medieval		Gothic	Modern Roman



O.

۱ - نشانه شیمیائی اکسیژن .

۲ - مخفف واژه‌های زیر است :

oculus چشم .

ocularis پاینت، پیمانهای است نزدیک نیم لیتر که هشت‌تای آن برابر است با یک گالن.

opening دهانه، دهنه، سوراخ، روزنه .

O-

مخفف (ortho -) .

O₁

۱ - نشانه گاز دواتمی اکسیژن .

۲ - نشانه‌ای است بمعنی هردو چشم .

O₃

نشانه (ozone) .

O.A.R. = Office of Aerospace Research

اداره تجسسات فضائی .

oak

بلوط ، درخت بلوط ، پوست این درخت دارای مقدار زیادی تانن است .

oakum

پس مانده الیاف شاهدانه که سابقاً در جراحی برای ساختن پوششهای جراحی مورد استفاده قرار میگرفت .

oaralgia

تخمندان درد، درد تخمدان .

oaric

تخمدانی، مربوط به تخمدان.

oarlio -

پیشوندی است بمعنای تخمدان ومعنای آن با معنای (ovario -) یکی است .

oarlum

تخمندان .

oases

جمع لغت زیر .

oasis

تکه یا نقطه‌ای ازبافت سالم دریک ناحیه ناسالم وبیمار .

oath

سوگند، قسم ، سوگند خوردن، قسم یادکردن .

o. of Hippocrates یا **hippocratic o.**

سوگندنامه بقراط، بقراط پزشک بزرگ یونانی بوده است که عموماً بنام پدرطب معروف میباشد سوگندنامه بقراط که درمدرسه طب او مرسوم بوده است بقراط زیر است :

« به آپولو شفا بخش سوگند میخورم، به اسکولاپ، سوگند میخورم، به هیژییا سوگند میخورم ، به پاناسه سوگند میخورم وتمام خدایان و الهگان را گسواه میگیرم که نسکات زیر را با تمام توانائی و بینائییم درمدنظر داشته باشم وبه آن

عمل کنم :

کسی که این فن را بمن آموخت چون پدر و مادرم گرامی و عزیز دارم، با او بمشارکت زندگی کنم و در صورت لزوم اندوخته خود را با او تقسیم نمایم، به بچه‌های او بچشم برادری بشکرم، این فن را در صورت تمایل آنها به آنها بیاموزم بدون اینکه حق الزحمه یا نوشته‌ای از آنها بخواهم، قوانین و آموزشهای لازم را فقط به پسران خود و پسران استاد خود و شاگردانی که برای این حرفه ثبت نام کرده و مقررات این حرفه را پذیرفته‌اند تعلیم دهم. من برای خیر و خوبی بیمارانم تا حد توانائی خود برای دقیق خود دستور غذایی و رژیم تجویز خواهم کرد و هرگز به کسی لطمه و ضرری نخواهم زد. بدستور و برای خوشایند احداث ناسی داروی کشنده به کسی نخواهم خورداند و به کسی یاد نخواهم داد راهی را که منجر به مرگش شود. در اختیار هیچ زنی و سهله سقط جنین را نخواهم گذاشت. من خلوص زندگی و فن خود را حفظ و سیانت خواهم کرد. من برای خارج کردن سنگ از بدن بیمار بدن او را نخواهم شکافت حتی اگر نشانه‌های وجود این بیماری در بیمار ظاهر باشد بلکه این کار را به متخصص آن واگذار خواهم کرد. در هر خانه‌ای فقط بخاطر حیر و صلاح بیمارانم پای خواهم گذارد، خود را از هر کار بد عمدی و از هر گونه گول زنی و فریبندگی و بخصوص از لذت جوئی و معاشقه با زنان و یا مردان دور نگاه خواهم داشت. تمام آنچه را که در جریان کار یا خارج کار یا در معاشرت‌هایم با مردم بگویم میخورد و نباید بخارج درز پیدا کند مخفی نگاه خواهم داشت و هرگز آن اسرار را فاش نخواهم کرد. اگر به این سوگندها وفادار بمانم ممکن است از زندگی لذت ببرم و در حرفه‌ام موفق و همواره مورد احترام همه باشم، ولی اگر از آن عدول کنم یا آنرا نقض کنم شکست نصیبم باد.»

OB. = obstetrics

ob -

پیشوندی است بمعانی «در برابر» «در مقابل» «در جلوی» و غیره که بکلمات دیگر می‌چسبد.

obcecation

نیمه کوری .

obdormition

بیحسی و کرختی قسمتی از بدن بعلت فشار وارده بر روی يك عصب .

obducent

پوشش .

obduction

آوبسی مربوط به پزشکی قانونی .

O'Belrne 's sphincter

اسفنکتر ابایرن، رشته‌های عضلانی حلقوی در دیواره روده بزرگ و محل اتصال قولون سیگموئید و رکتوم .

O'Belrne 's tube

لوله ابایرن، لوله خم شونده‌ای است برای تزریق مایعات بدرون خمیدگی روده سینی شکل.

obellac

مربوط به اوبلیون (obellon) .

obelriad

بطرف اوبلیون (obellon) .

obellon

اوبلیون ، نقطه‌ای است روی درز سهمی جمجمه در محل تقاطع این درز با خط ما بین سوراخهای آهیانه‌ای .

Ober 's operation

عمل جراحی اوبر، برش یا شکافتن کپسول مفصلی .

Obermeler's spirillum

اسپریل اوبرمایر، بوریلیار کورنتیس، عامل مسببه تب راجعه که بوسیله شپش منتقل میشود .

Obersteiner - Redlich area

ناحیه ابرشتاینر - ردلیش، منطقه فشرده‌ای است مختص میلین در نقطه‌ای که ریشه عصبی خلفی داخل طناب عصبی میشود .

obese

بسیار چاق .

obesitas = obesity**obesity**

فرهبی، تنومندی، چاقی .

allimentary o. = exogenous o.

فرهبی درونی، چاقی داخلی، **endogenous o.** فرهبی بعلت اختلالات متابولیسم .

چاقی بعلت پر خوری. **exogenous o.**

چاقی بعلت **hyperinsullnar o.**

ترشحات زیاده از حد انسولین که با هیپو گلیسمی و ازدیاد اشتها همراه است .

چاقی بعلت پرکاری غده **hyperinterrenal o.**

فوق کلیوی، چاقی همراه با کار زیادی قسمت قشری (کورتکس) غده فوق کلیوی .

چاقی بعلت افزایش **hyperplasmic o.**

پروتوپلاسم بدن .

چاقی همراه با کم کاری **hypogonad o.**

غدد جنسی .

چاقی بعلت افزایش **hypoplasmic o.**

چربی و آب که با کم شدن پروتوپلاسم بدن مشخص میشود .

چاقی بعلت **hypothyroid o.**

کم کاری غده تیروئید .

simple o. = exogenous o.

obex

ضخیم شدن اپاندیم در زاویه دمی ریشه شکمچه چهارم .

obfuscation

تیرگی ذهن، گهج سازی .

objective

۱ - عینی، بیرونی، خارجی، دارای وجود خارجی، قابل درک بوسیله حواس خارجی . ۲ - هدف مقصود، منظور، سمت مورد توجه . ۳ - عدسی شیئی، عدسی یادستگاهی از عدسهای یک میکروسکپ که نزدیک تر به شیئی مورد آزمایش است .

عدسی شیئی آکروماتیک **achromatic o.** مجمع ملی برای کودکان فلج .

عدسی شیئی که انحراف رنگی دو طول موج را در میکروسکپ اصلاح میکند .

عدسی شیئی آپوکروماتیک، **apochromatic o.**

عدسی شیئی که انحراف رنگی سه طول موج را در میکروسکپ اصلاح میکند .

عدسی شیئی خشک، عدسی شیئی **dry o.**

میکروسکپ که طوری طرح ریزی شده است تا بدون وجود مایع بین نوك آن و شیشه پوشاننده روی نمونه مورد آزمایش مورد استفاده قرار گیرد .

عدسی شیئی فلوریت ، **fluorite o.**

عدسی شیئی میکروسکپ که بجای شیشه بعضی از عدسیهای آن از فلوریت ساخته شده است .

عدسی شیئی غوطه ور، **Immersion o.**

نوعی عدسی شیئی میکروسکپ که نوری طرح ریزی شده است تا بین نوك آن و شیشه پوشاننده نمونه مورد آزمایش بجای اینکه هوا باشد مایع قرار میگیرد، این مایع ممکن است آب یا از روغن مخصوصی باشد .

عدسی **semiapochromatic o.**

نیمه آپوکروماتیک، عدسی که انحراف رنگی مابین دو طول موج و سه طول موج را اصلاح میکند .

obligate

ملزم کردن، مقید، مجبور بودن، اجبار، ناتوانی در منطبق شدن با شرایط گوناگون .

oblique

کج، مایل، اریب، مورب .

obliquity

کجی، تمایل، میل، انحراف، تورب .

کجی لیتزمان، **Litzmann's o.**

ظهور استخوان آهیانه ای پشتی (خلفی) در مجرای زایمانی .

کجی ناگل، ظهور استخوان **Nagele's o.**

آهیانه ای جلوئی (قدامی) در مجرای زایمانی بطوریکه قطر بین دو آهیانه نسبت به حلقه

لکن بحالت مایل قرار گرفته باشد .

Roederer's o. کجی رودرر، ظهور استخوان
پس سری درمجرای زایمانی .

oblongata

پیازه مغز تیره، بصل النخاع .

oblongatal

بصل النخاعی، مربوط به پیازه مغز تیره .

obsession

وسوسه، اشغال ذهن، ایده یا تحریکات ذهنی نا
خواسته که ضمیر را اشغال میکنند و ذهن را تحت
تاثیر قرار میدهند بطوریکه انسان را بکارهای
نا شایسته یا غیر معمول که با معتقدات شخص
منافی است میکشاند .

obsessional

وسوسه ای .

obsessive – compulsive

وسوسه ای – اضطرابی، دارای مشخصات افکار
وسوسه ای و اضطرابات .

obstetric = obstetrical

obstetrical

مربوط به ماماژی .

obstetrician

متخصص ماماژی، قابله .

obstetrics

ماماژی، بخشی از علم طب که با آبستنی و زایمان
سر و کار دارد .

obstipation

یبوست سخت و مقاوم و بهبود ناپذیر .

obstruction

جلوگیری، ممانعت، بند، قض، انسداد .

Intestinal o.

انسداد روده .

obstruent

۱ - مسدودکننده . ۲ - داروی قابض .

obtund

کند کردن، کشتن .

obtundent

داروی آرام بخش، داروی مسکن، مرهم آسا .

obturator

مسدودکننده، غشاء مسدوده، عضله سدادی .

obtuslon

عصب کشی، از بین بردن حس .

occipital

پس سری .

occipitalization

جوش خوردگی اولین مهره گردنی با استخوان

پس سری .

occlut

استخوان پس سری .

occlude

بهم جفت کردن

occlusion

۱ - بسته شدگی، مسدود سازی، جفت شدگی .

۲ - رویهم قرار گرفتن دندانهای بالا و پائین
در موقع بسته بودن دهان یا در خلال حرکات جوشی .

abnormal o. = malocclusion

بدبسته شدن دهان بطوریکه
عمل جویدن انجام نگیرد .

anatomic o. جفت شدگی تشریحی،

جفت شدگی دندانها بطوریکه تمام دندانها در
موقع رویهم قرار گرفتن نمایان شوند و درست
رویهم قرار گیرند .

balanced o. جفت شدگی میزان، رویهم

قرار گرفتن دندانها بطوریکه دندانها نسبت
بهم دارای ارتباط کاری هم آهنگ باشند .

capsular o. جفت شدگی کپسولی،

بستن جراحی کپسول کلیوی برای اصلاح کلیه
شناور .

central o. یا centric o. جفت شدگی مرکزی،

رویهم قرار گرفتن دندانها بطوریکه فکها بحالت
وضعیت نرمال بسته شده باشند .

coronary o. بسته شدگی تاجی، انسداد

کروز، انسداد و بند آمدن جریان خون در یکی
از سرخرگهای قلب .

eccentric o. جفت شدگی خارج از مرکز،

رویهم قرار گرفتن دندانها در موقعیکه فک
زیرین از حالت معمول خود تغییر محل پیدا
کرده باشد .

functional o. جفت شدگی عملی،

رویهم قرار گرفتن کامل دندانها بهنگام جویدن

بطوریکه این عمل در بهترین وضعیت انجام
گردد و ضربه آزار دهنده‌ای ایجاد نکند.

hyperfunctional o. = traumatic o.

lateral o. جفت شدگی جانبی، رویهم

قرار گرفتن دندانها موقعیکه فك زیرین بسمت
راست یا چپ موقعیت مرکزی خود حرکت کند.

mesial o. جفت شدگی میانی، وضعیت

دندانها وقتی که نسبت به حالت نرمال خیلی
میانی باشد.

normal o. جفت شدگی عادی، رویهم قرار

گرفتن دندانها بحالت نرمال و بوضعیت طبیعی.

protrusive o. = enteroclusion

retrusive o. = posteroclusion

traumatic o. جفت شدگی ضربه‌ای، بد رویهم

قرار گرفتن دندانها بطوریکه ارتباط و تماس

رویه‌های جوشی دندانها مستقیماً بعلمت آسیب و

ضربه‌ای باشد که به فك و دندان وارد آمده
است.

occult

پنهان، ناآشکار، ناپیدا، مخفی.

ocellus

عضو ساده حساس بنور، یکی از واحدهای يك
چشم مرکب.

Ochroblum

تیره‌ای از شیزومیسستها (راسته یزودوموناداله)

تحت راسعه یزودومو نادینه خانواده سیدروکپاسه).

ochrodermatosis

حالتی که بازرردی پوست مشخص میشود.

ochrodermia

زرردی پوست.

ochrometer

اکرومتر، دستگاهی است برای اندازه‌گیری

فشار مویرگی.

ochronosis

اکرونوز، تغییر رنگ خاص بافتهای بدن که در

اثر رسوب و ذخیره اجسام آلکاپتون بملل اختلالات

متابولیسمی تولید میشود.

اکرونوزیرونزا، اکرونوزی **o. exogenous**
که بعلمت تماس با مواد زیان‌آور ایجاد شود.

اکرونوز چشمی، تغییر رنگ صلبیه **o. ocular**

به قهوه‌ای یا خاکستری که گاهی ملتحمه و پلكها

رانیز دربر میگیرد، این تغییر رنگ بطور قرینه،

نیمه هلالی یا بصورت ۷ میباشد که در اثر جمع شدن

رنگدانه‌های قهوه‌ای یا خاکستری در صلبیه صورت

میگیرد.

octa-

پیشوندی است بمعنی هشت که بکلمات دیگر

میچسبد.

octad

هشت تائی.

octan

هشت يك، هشت به هشت.

octapeptide

نوعی پپتید که در اثر هیدرولیز آن هشت اسید

آمینه بدست می‌آید.

octaploid

۱- مربوط به یادارای مشخصات اوکتاپلوئیدی

(لغت زیر).

۲- فرد یا یاخته‌ای که هشت دستگاه کروموزومی

داشته باشد.

octaploidy

دارا بودن هشت دستگاه کروموزوم.

octavalent

هشت ظرفیتی.

Octin

نام تجارتي فرآورده‌های ایزومتپتن که دارای

خواص مقلد سمپاتیک و ضد اسپاسم است.

octipara

زنی که هشت بار حامله شده و هر هشت بار نوزاد

سالم زائیده است.

ocul (o)

پیشوندی است بمعنی چشم که بکلمات دیگر

میچسبد.

ocular

۱- چشمی، ۲- عدسی چشمی میکروسکپ.

ocul چشمها.

oculocutaneous

چشمی - پوستی.

oculofacial

چشمی - صورتی.

oculogyration

حرکت کره چشم.

oculogyric

مربوط به حرکت کره چشم.

oculometroscope

تسه چشم بین، وسیله‌ای است برای مشاهده و معاینه ته چشم.

oculomotor

مربوط به حرکات چشم.

oculomotorius

عصب حرکتی چشم.

oculonasal

چشمی - بینی‌ئی، مربوط به چشم و بینی.

oculopupillary

مردمکی.

oculus = eye

O.D.

مخفف جملات زیر است:

Doctor of optometry چشم پزشکی که

فقط نمره عینک تعیین میکند.

oculus dexter چشم راست.

odont(o) -

پیشوندی است بمعنای دندان که با کلمات دیگر

ترکیب میشود.

odontalgia

دندان درد.

phantom o. نورالژی حفره دندان.

odontectomy

خارج کردن دندان، دندان کشی.

odontexesis

پاک کردن، تراشیدن و جلادادن دندان.

odontiasis

رویش دندان یا هر نوع اختلال ناشی از آن.

odontic

دندانی.

odontinoid

تومر مرکب از ماده دندانی.

odontitis

التهاب يك دندان.

odontoblast

یکی از سلولهای بافت هبند که رویه خارجی پولپ دندانی مجاور عاج دندان را تشکیل میدهد.

odontoblastoma

تومر متشکل از ادنتوبلاستها (لنت فوق).

odontoclamis

پیدایش کلاهکی از جنس بافت لثه‌ای بر روی يك دندان روئیده شده.

odontoclasia

شکستگی يك دندان.

odontoclast

يك ياخته غول (ژئان) چند هسته‌ای که در جذب ریشه‌های دندان‌های شیری شرکت دارد.

odontodynia = odontalgia

odontogen

دندان زا، ماده‌ای که تبدیل به عاج دندان میشود.

odontogenesis

دندان‌زائی، منشاءگیری تکامل دندان.

o. imperfecta تشکیل عاج دندان بطور ناقص، که بالنتیجه دندان برنگ غیر عادی نیمه شفاف یا رنگین‌کماني درمیآید.

odontogenetic

مربوط به دندان زائی.

odontogenic

ناشی از يك دندان یا بافت دندانی.

odontogeny = odontogenesis

odontography

شرح و توصیف دندانها.

odontoid

دندانی شکل .

odontollth

رسوب مواد سخت روی دندان، سنگ دندان.

odontology

دندان شناسی، مطالعه علمی دندان.

odontoma

ادنتوما، تومری است ناشی از بافت‌هایی که در تشکیل دندان دخالت دارند.

ادنتوماي آملوبلاستیک، **ameloblastic o.** نوعی نئوپلاسم ناشی از بافت دندانی که با تولید همزمان آملوبلاستوما و یک ادنتوماي مرکب مشخص می‌شود.

ادنتوماي مرکب، تومری **composite o.** محتوی مینا و عاج بشکلی غیر از شکل معمولی مینا و عاج.

ادنتوماي تاجی، تومری که **coronary o.** در تاج یک دندان تولید شده باشد.

ادنتوماي فولیکولی، **follicular o.** کیست دندانی، کیستی که محتوی یک یا چند دندان باشد.

ادنتوماي ریشه‌ای، **radicular o.** تومری که در ریشه یک دندان تشکیل شود.

odontopathy

بیماری دندانی.

odontoperlosteum = periodontim**odontorrhagia**

خونریزی پس از کشیدن دندان.

odontoscope

دندان بین، آئینه‌ای است برای معاینه و مشاهده دندان.

odontosis

تشکیل یا رویش دندانه‌ها.

odontotomy

دندان بری، برش جراحی یک دندان.

odontotrypy

سوراخ کردن دندان.

odynaculis

شنوائی دردناک.

- odynia

پسوندی است بمعنی درد که بکلمات دیگر می‌چسبد.

odynometer

درد سنج، دستگاهی است برای اندازه‌گیری شدت درد.

odynophagia

بلع دردناک غذا، احساس درد در هنگام بلع غذا.

oe-

پیشوندی همانند **o-** که بکلمات می‌چسبد.

oesophagostomiasis

ابتلابه کرم ازوفاگوستوموم (لغت زیر).

Oesophagostomum

ازوفاگستوموم، تیره‌ای از کرم‌های گرد که در روده حیوانات مختلف یافت می‌شود.

Oestrus

استروس، تیره‌ای از مگس‌ها که لارو آنها در حفره‌های بینی و سینوس‌های نشخوار کنندگان انگل واقع می‌شوند.

استروس اویس، گونه منتشر است **O. ovis** که لاروهای خود را در منخرین گوسفند و بز قرار می‌دهد و ممکن است سبب میازیس چشمی در انسان بشود.

Of. = official**official**

رسمی، دارویی که فرمول و مقدار آن مورد تأیید فارماکوپه‌ها باشد.

officialinal

دارویی، طبی

OH

نشانه ین هیدروکسید.

ohm

اهم، واحدی است از مقاومت الکتریکی معادل مقاومت ستونی است از جیوه به سطح مقطع یک میلی‌متر مربع و به طول ۰٫۶۲۵ سانتیمتر.

oidomycosis = candidiasis**oil**

روغن، ماده سوزا یا احتراق پذیری که با آب مخلوط نمی‌شود ولی در اثر محلول است.

allspice o. = pimenta o.

روغن بادام، فرآورده‌ای **almond o.**

از روغن غیر فراری که از هسته بادام یا گونه‌های مختلف «پرونوس آمیکدالوس» بدست می‌آید و بعنوان ملین در نسخه‌های مخلوط‌کردنی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

روغن بادام تلخ، **almond o. bitter**
روغن فراری که از هسته‌های رسیده خشک گیاه «پرونوس آمیکدالوس» یا هسته‌های دیگر حاوی آمیکدالین بدست می‌آید.

روغن بادام. **almond o. expressed**

روغن بادام شیرین. **almond o. sweet**

روغن بادیان رومی. روغن **anise o.**

فراری است که از قطیر میوه رسیده و خشک گیاه «پیمپینلا آنیسوم» یا از گیاه «ایلیسیوم وروم» بدست می‌آید و بعنوان عامل مطبوع کننده برای داروها و بادشکن مورد استفاده قرار می‌گیرد.

روغن هسته **apricot kernel o.**

زردآلو، روغنی است که از هسته‌های مختلف گیاه «پرونوس آرمیناکا» یا «پرونوس پریسکا» بدست می‌آید و بعنوان حامل داروهای توزیعی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

arachis o. = peanut o.

Benne o. = sesame o.

betula o. یا birch o. sweet

روغن درخت غشوشه، روغن درخت گان یا متیل‌سالیسیلات.

روغن کاد، قطران عرعر، **cade o.**

روغن فراری است که از چوب درخت عرعر یا گیاه «ژونپروس اکسی سدروس» بدست می‌آید.

روغن کامفره، لینمان کامفر. **camphorated o.**

روغن زیره سیاه، روغن **caraway o.**

فراری است که از میوه رسیده و خشک شده گیاه «کاروم کاروی» بدست می‌آید و بعنوان عامل مطبوع کننده مورد استفاده قرار می‌گیرد.

روغن هل، روغن فراری **cardamom o.**

که از پندر گیاه «التاریا کارداموموم» بدست

می‌آید و بعنوان عامل مطبوع کننده مورد استفاده قرار می‌گیرد.

cassia o. = cinnamon o.

روغن کرچک، روغن غیر فراری **castor o.** است که از پندر گیاه «ریسینوس کمونیس» بدست می‌آید و بعنوان مسهل مورد استفاده قرار می‌گیرد.

روغن کرچک مطهر، **castor o. aromatic**
روغن کرچک مخلوط با روغن دارچین و روغن میخک، ساخارین، وانیلین و الکل که بعنوان مسهل بکار می‌رود.

روغن سرو، روغن تقطیر شده‌ای است **cedar o.** که از چوب درخت سرو بدست می‌آید و برای تهیه نمونه‌های میکروسکوپی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

روغن شولموگرا، **chaulmoogra o.**

روغن غیر فراری است که از پندر رسیده گیاه «تاراکتوز نوز کورتسی‌سی» یا از گونه‌های «هیدنو کاریوس» بدست می‌آید و در درمان جذام بکار می‌رود.

روغن قازیباغی، روغن **chenopodium o.**

کنوپودیوم، روغن فراری است که از گیاه «کنوپودیوم آمبروزیوس» بدست می‌آید و دارای خواص ضد لرم موثری است.

روغن کلروویددار، **chloriodized o.**

محصولی از منوکلرورید و روغن گیاهی بعنوان نوعی حاجب در پرئوتنگاری رحم ولوله‌های رحمی و نایژه‌ها (برونشها) مورد استفاده قرار می‌گیرد.

روغن دارچین، **cinnamon o.**

روغن فراری است که از برگها و ترکه‌های گیاه «سینامونوم کاسیا» بدست می‌آید و بعنوان عامل مطبوع کننده مورد استفاده قرار می‌گیرد.

روغن سنبل هندی، **citronella o.**

روغن خوشبوئی است که برای دفع حشرات مورد استفاده قرار می‌گیرد.

روغن میخک، روغن فراری است **clove o.**

که از شکوفه‌های خشک شده گیاه «اوژنیا کاریو-فیلوس» بدست می‌آید و بعنوان ضد درد دندان

و بر طرف کننده تهوع و بعنوان اشتها آور مورد استفاده قرار میگیرد.

cod liver o. روغن کبد ماهی کد، روغن غیر فراری که تا قسمتی داستارینه شده (استتارین آن گرفته شده) است، این روغن از کبد ماهی «کادوس مورو» و ماهی‌های نوع دیگر از خانواده گادینه گرفته میشود و بعنوان منبع ویتامینهای A و B مورد استفاده قرار میگیرد.

cod liver o. nondestearinated روغن استتارین دار کبد ماهی کد، روغن کبد ماهی کادوس مورو و سایر ماهی‌های عضو خانواده گادینه بدون اینکه استتارین آن گرفته شده باشد.

corlander o. روغن گشنیز، روغن فراری که از میوه رسیده و خشک شده گیاه «کوریا ندروم ساتیووم» بدست میآید و بعنوان عامل مطبوع کننده مورد استفاده قرار میگیرد.

corn o. روغن ذرت، روغن غیر فرار تصفیه شده‌ای است که از جوانه گیاه «ژئامایس» بدست می‌آید و بعنوان حلال داروها مورد استفاده قرار میگیرد.

cottonseed o. روغن پنبه دانه، روغن غیر فرار تصفیه شده‌ای است که از دانه‌های گیاهان پرورش یافته گونه‌های مختلف «گوسپیوم» بدست می‌آید و بعنوان حلال داروها مورد استفاده قرار میگیرد.

distilled o. = volatile o. روغن خشک، نوعی روغن غیر فرار که در معرض هوا قرار گرفته و ضخیم و سفت و سخت شده است.

essential o. یا ethereal o. = volatile o. روغن اوکالیپتوس،

eucalyptus o. روغن فراری است که از برگ تازه گونه‌های گیاه «اوکالیپتوس» بدست می‌آید و بعنوان عامل مطبوع کننده مورد استفاده قرار میگیرد.

expressed o. یا fatty o. = fixed o. روغن رازیانه، روغن فراری است که از میوه رسیده و خشک شده گیاه فونیکولوم وولگار «بدست می‌آید و بعنوان عامل مطبوع

کننده مورد استفاده قرار میگیرد.

fixed o. روغن غیر فرار، روغن ثابت، ماده غیر فراری که دارای منشأ گیاهی یا حیوانی بوده حاوی مخلوطی از اسیدهای چرب و استرهای آنها است و بصورت جامد، نیمه جامد یا مایع وجود دارد.

flaxseed o. = linseed o. روغن فان، متیل سالیسیلات.
gaultheria o.
ginglill o. = sesame o.
groundnut o. = peanut o.
روغن هارلم، قطران چوب
Haarlem o. درخت عرع.

halibut liver o. روغن کبد ماهی هالیبوت، روغن غیر فراری است که از کبد تازه (یا کبد خوب نگهداری شده) گونه‌های ماهی هالیبوت بدست می‌آید و بعنوان منبع ویتامین A مورد استفاده قرار میگیرد.

heavy o. روغن سنگین، فرآورده روغنی که در اثر عمل اسید سولفوریک روی الکل بدست می‌آید.

hydncarpus o. روغن هیدنوکارپوس، روغنی است که از گونه‌های گیاه «هیدنوکارپوس» بدست می‌آید و شبیه روغن شولموگرا است.

lodized o. روغن یده، فرآورده سترونی است از روغن نباتی یا روغنهای حاوی ۳۸ تا ۴۲ درصد ید کومبینه اورگانیک که در هیسترو سالینگوگرافی بعنوان ماده حاجب مورد استفاده قرار میگیرد.

juniper o. روغن عرع، روغن فراری است که از میوه رسیده و خشک شده گیاه ژونیپروس کمونیس بدست می‌آید.

lavender o. روغن اسطوخودوس، روغن فراری است که از جوانه‌های گیاه «لاواندولا افسینالیس» بدست می‌آید و بعنوان عامل خوشبو کننده مورد استفاده قرار میگیرد.

lemon o. روغن لیمو، روغن فراری است که از پوست تازه لیمو (سیتروس لیمون) بدست می‌آید و بعنوان عامل مطبوع کننده بکار میرود.

linseed o. روغن بذرك ، روغن غیر فراری .
است که از دانه رسیده و خشك گیاه «لینوم اوسپتا تیسیموم» (کتان) بدست میآید .

malze o. = corn o.

mlneral o. روغن معدنی، وازلین، مخلوطی
از هیدروکربنهای مایع که از نفت بدست میآید
و بعنوان عامل نرم کننده و چرب کننده مورد
استفاده قرار میگیرد .

myrlstica o. روغن جوزبویا ، روغن
فراری است که بوسیله بخار از هسته دانه های
رسیده و خشك گیاه «میرستیکا فراگرانس»
(جوزبویا) تقطیر میشود و بعنوان عامل مطبوع
کننده مورد استفاده قرار میگیرد .

nutmeg o. = myrlstica o.

oltve o. روغن زیتون، روغن غیر فراری است که
از میوه رسیده گیاه «اولثا اروپه آ» بدست میآید
و بعنوان ملین مورد استفاده قرار میگیرد .

orange o. روغن نارنج ، اسانس نارنج ،
روغن فراری است که از پوست تازه میوه رسیده
گیاه «سیتروس سینسیس» بدست میآید و بعنوان
عامل مطبوع کننده مورد استفاده قرار میگیرد .

orange flower o. روغن گل نارنج. اسانس
روغن گل نارنج، روغن فراری است که از گل‌های تازه
گیاه «سیتروس آئورانتیوم» بدست میآید و بعنوان
عامل مطبوع کننده و خوشبو کننده مورد استفاده
قرار میگیرد .

peach kernel o. روغن هسته هلو .

peanut o. روغن بادام زمینی، روغن تصفیه
شده و غیر فراری است که از دانه هسته‌های
گونه‌های پرورش یافته گیاه «آراکیوس هیپوگائنه»
یا «آراشیوس هیپوگائنه» (بادام زمینی) بدست میآید
و بعنوان حلال دارو های تزریقی مورد استفاده
قرار میگیرد .

peppermint o. روغن نمناع صحرائی ،
روغن فراری است که از ساقه و برگ گیاه گلداد

تازه «منتا پیریتا» (نمناع صحرائی) بدست
میآید و بعنوان عامل مطبوع کننده مورد استفاده
قرار میگیرد .

persic o. روغن زردآلو، روغنی است
که از هسته‌های گونه های مختلف گیاه «پرونوس
آرمینیاکا» یا «پرونوس پرسیکا» بدست میآید
و بعنوان حاملی برای داروهای تعلیق یافته مورد
استفاده قرار میگیرد .

plimenta o. روغن فلفل فرنگی، روغن
فراری است که از میوه گیاه «پیمنتا افسینالیس»
بدست میآید و بعنوان عامل مطبوع کننده مورد
استفاده قرار میگیرد .

plne o. روغن کاج، روغن فراری است
که از گیاه «پینوس پالوستریس» و گونه های
دیگر بدست میآید و بعنوان برطرف کننده بو و
ضد عفونی کننده مورد استفاده قرار میگیرد .

pine needle o. روغن برگ (سوزنی) کاج،
روغن فراری است که از برگ تازه گیاه «پینوس
موگو» بدست میآید و بعنوان عامل معطر کننده
و مطبوع کننده مورد استفاده قرار میگیرد .

riclnus o. = castor o.

rose o. روغن گل رز ، اسانس گل رز، روغن
فراری است که از گل‌های تازه گونه‌های مختلف
گیاه روزا گرفته میشود و بعنوان عامل معطر کننده
مورد استفاده قرار میگیرد .

rosemary o. روغن اکلیل کوهی ، اسانس
اکلیل کوهی ، روغن فراری است که از جوانه
تازه گیاه «رزمارینوس افسینالیس» بدست
میآید و بعنوان عامل مطبوع کننده و معطر کننده
مورد استفاده قرار میگیرد .

safflower o. روغن کافیشه یا کاجیره ،
مایع روغنی است که از دانه‌های کافیشه یا کاجیره
بدست میآید و بعنوان مکمل رژیم غذایی در
موارد هیپرکلسترولمی (زیادی کلسترول خون)
مورد استفاده قرار میگیرد .

sassafras o. روغن ساسافرا، روغن فراری
است که از ریشه گیاه ساسافراس آلپیدوم بدست

میآید و بعنوان عامل مطبوع کننده مورد استفاده قرار میگیرد (ساسا فراد رختی است در آمریکا که پوست آنرا دم میکنند).

sesame o. روغن کنجد، روغن غیر فرار تصفیه شده ای است که از دانه های گونه های مختلف و پرورش یافته گیاه «سزاموم ایندیشکوم» (کنجد) بدست میآید و بعنوان حلال داروهای تزریقی داخل عضلانی مورد استفاده قرار میگیرد.

spearmint o. روغن نعناع، روغن فراری است که از قسمت های تازه گیاهان گلدار گونه «منتاسپیگاتا» یا «منتاکاردیاکا» بدست میآید و بعنوان عامل مطبوع کننده مورد استفاده قرار میگیرد.

sweet o. = olive o.

tar o. rectified روغن قطران تصفیه شده، روغن فراری است که از قطران کاج بدست میآید و بوسیله بخار تقطیر و تصفیه میشود.

teel o. = sesame o.

theobroma o. روغن ثئوبروم، چربی بدست آمده از دانه های بوداده گیاه «ثئوبروما کاکائو» که در ساختن شیفافا بکار میرود.

thyme o. روغن آویشن، روغن فراری است که از گونه های گلدار گیاه «تیموس ولکاریس» یا «تیموس زئیس» بدست میآید و بعنوان عامل مطبوع کننده مورد استفاده قرار میگیرد.

turpentine o. روغن سفز، روغن فراری است که از نوعی اولفورزین که از گیاه «پینوس بالوستریس» و سایر گونه های گیاه پینوس بدست آمده حاصل میشود و بعنوان محرک موضعی مورد استفاده قرار میگیرد.

volatile o. روغن فرار، ماده فرار و تبخیر شونده ای است بامبداء گیاهی که حاوی هیدروکربن های معطر، الدئیدها، الکلهای، اترها، اسیدها، ترپنها یا کامفرها میباشد.

wheatgerm o. روغن جوانه گندم، روغنی است که از جوانه دانه های گندم بدست میآید و پر از ویتامین E میباشد.

wintergreen o. روغن چمن زمستانه، متهل سالیسیلات.

ointment

مرهم، روغن، فرآورده نیمه مایعی است

برای استعمال خارجی، (روغن های طبی حاوی مواد دارویی هستند که با حامل های مناسبی ممزوج شده اند).

ammoniated mercury o. مرهم یاروغن جیوه آمونیاکال، فرآورده ای از جیوه آمونیاکال، وازلین مایع و روغن سفید که بعنوان ضد عفونی کننده موضعی مورد استفاده قرار میگیرد.

benzoic and salicylic acid o.

مرهم یاروغن اسیدسالیسیلیک و اسید بنزوئیک، فرآورده ای از اسید بنزوئیک و اسید سالیسیلیک بشکلی محلول در آب که بطور موضعی بعنوان عامل ضد قارچ مورد استفاده قرار میگیرد.

calamine o. مرهم یاروغن کالامین، آمیزه ای از کالامین، موم زرد، لانولین آئیدروز و وازلین که بعنوان نوعی محافظ قابض مورد استفاده قرار میگیرد.

chrysarobin o. مرهم یاروغن کریزاروبین، فرآورده ای از کریزاروبین، کلروفرم و روغن سفید که در درمان موضعی ضایعات پزوریازیزی مورد استفاده قرار میگیرد.

hydrophilic o. مرهم یاروغن هیدروفیلیک، نوعی امولسیون روغن در آب که بعنوان حاملی برای ضد عفونی کننده ها و آنتی بیوتیک های موضعی مورد استفاده قرار میگیرد.

polyethylene glycol o. مرهم یاروغن پلی اتیلن گلیکول، مرهمی است که از ترکیب پلی اتیلن گلیکول ۴۰۰۰ و پلی اتیلن گلیکول ۴۰۰ تهیه میشود.

undecylenic acid o. compound

ترکیب مرهم اسیداندسیلنیک، اسیداندسیلنیک و اندسیلنات روی در مرهم پلی اتیلن گلیکول.

white o. مرهم یا روغن سفید، آمیزه ای از موم سفید و وازلین سفید که بعنوان حاملی برای داروهای پوستی مورد استفاده قرار میگیرد.

yellow o. مرهم یاروغن زرد، آمیزه ای از موم زرد و وازلین که بعنوان حاملی برای داروها مورد استفاده قرار میگیرد.

zinc o. یا **zinc oxide o.** مرهم یاروغن .
 روی یامرهم اکسیدروی ، فرآورده‌ای است از
 اکسیدروی و وازلین مایع در روغن سفید که بطور
 موضعی بعنوان قابض و محافظ مسوده استفاده
 قرار میگیرد .

-ol
 پسوندی است که نشانه يك الكل يا يك فنل
 میباشد .

olea
 روغنها .

oleaginous
 چرب ، روغنی .

oleandomycin
 اولئانفندومايسين، نوعی آنتی بیوتیک است که از
 پرورش دادن استرپتومیسس آنتیبیوتیکوس بدست
 میآید و اصولاً در درمان عفونتهای ناشی از
 میکروبیهای گرم مثبت مورد استفاده قرار
 میگیرد .

oleate
 ۱- نمک اسیداولئیک . ۲- محلولی از يك ماده
 در اسیداولئیک .

olecranal
 آرنجی، مربوط به آرنج .

olecranarthritis
 التهاب مفصل آرنج .

olecranarthroceae
 سل مفصل آرنج .

olecranarthropathy
 بیماری مفصل آرنج .

olecranoid
 شبیه آرنج، آرنجی شکل .

olecranon
 آرنج، برجستگی استخوان زندزیرین .

oleoresin
 الئورزین ، عصاره‌ای است حاوی اجزاء مرکبه
 رزینی و روغنی داروکه از طریق تبخیر استون
 اتره یا پرکولاتهای الکلی بدست میآید .

oleotherapy
 روغن درمانی ، درمان بیماری از راه تزریق
 روغن به بدن .

oleothorax
 تزریق داخل جنبی روغن، تزریق روغن به درون
 محوطه جنب .

oleovitamin
 فرآورده‌ای از ویتامینهای محلول در چربی در
 روغن کبد ماهی یا روغن نباتی خوراکی .

oleum = oil
 روغن .

olfactle
 واحد بو .

olfaction
 ۱- عمل بوئیدن . ۲- حس بویائی .

olfactology
 بویائی شناسی .

olfactometer
 بویائی سنج ، وسیله‌ای است برای سنجش حس
 بویائی .

olfactory
 بویائی، مربوط به احساس بو .

ollg(o)
 پیشوندی است به معنای «چندتا» «کمی» «کم»
 «کوچک» که با کلمات دیگر ترکیب میشود .

ollgemia
 کمی حجم خون .

ollgemic
 مربوط به کمی حجم خون .

ollgidria
 کمی ترشح عرق

ollgoblast
 يك اليكوداند روسيت اوليه .

ollgocardia = bradycardia
ollgocholla
 کمی صفرا ، کم صفرائی .

oligochromemia

کمبود هموگلوبین درخون .

oligochylia

کمبود کیل (chyle) ، کم کیلی .

oligochymia

کمبود کیم (chyme) ، کم کیمی .

oligocythemia

کم‌گیی گویچه‌های قرمزخون، کم‌گویچه‌ای .

oligodactylia

بی‌انگشتی ، فقدان مادرزادی يك انگشت دست یا پا .

oligodendria = oligodendroglia**oligodendrocyte**

يك ياخته مربوط به اولیگو داندرولی (لنت زیر) .

oligodendroglia

بافت غیرعصبی با منشاء اکتودرمی که قسمت ساختمان ادونتیمال سیستم عصبی مرکزی را تشکیل میدهد .

oligodendrogloma

تومری است مرکب از الیگوداندرولی (لنت بالا) .

oligodipsia

کم تشنگی، کم عطشی، کم شدن دفعات تشنگی بطور غیر عادی .

oligodontia

کم دندانسی ، کمبود تعداد دندانها بعلت مادرزادی .

oligodynamic

کم قدرتی، کم فعالیتی .

oligogalactia

کم شیری، ترشح ناکافی شیر .

oligogenic

کم ژنی، تولید شده با تعداد کمی ژن. در مورد صفات ارثی معینی گفته میشود .

oligochemia = oligemia**oligohydramnios**

کمبود مایع آمنیون جفت در حاملگی .

oligohydruria

غلظت زیاد از حد ادرار، کمی آب ادرار .

oligolecthal

کم زرده‌ای ، دارای مقدار کمی زرده .

oligomania

مانی ملایم ، اختلال کمی در فعالیتهای ذهنی .

oligomenorrhea

قاعدگی ناقص، قاعدگی منقطع و مختصر .

oligomorphic

دگردیسی کوتاه، گذراندن دوره رشدوشکل گیری محدود و نامتعدد .

oligo-ovulation

تخمک گذاری محدود ، خروج اوول از تخمدان بتمدادی کمتر از تعداد طبیعی .

oligophosphaturia

کمبود فسفاتهای ادرار .

oligophrenia

الیگوفرنی، کم عقلی، کم شعوری، کندذهنی .

phenylpyruvic o. یا**o. phenylpyruvica**

الیگوفرنی فنیل پیروویک ، کم شعوری و کند ذهنی ناشی از ناتوانی مشخص ژنتیکی (ارثی) در تبدیل فنیل آلانین به تیروزین همراه با تجمع فنیل آلانین در مایعات بدن و ترشح مقدار زیادی از متابولیتهای (مواد سوخت و سازی) آن در ادرار (فنیل کتونوری) .

oligoplasma

کمبود پلاسمای خون، کم پلاسمائی .

oligopnea

نفس تنگی ، تنفس کند .

oligoposia

کم ذخیره شدن، مایعات بطور غیر عادی .

oligoposy = oligoposia**oligoptyalism**

کم بزاقی، کم شدن ترشح بزاق .

oligoria

بی‌علاقگی ولایتیدی یا بی‌تفاوتی نسبت به اشخاص یا اشیاء .

oligosaccharide

الیگوساکارید ، نوعی کربوهیدرات که در اثر هیدرولیز با اسید دوتا ده مونوساکارید میدهد.

oligospermia

کمبود اسپرماتوزوئید درمنی .

oligotrichia

کم موئی، کمی مادرزادی رشد مو.

oligotrophia

کم غذائی ، تغذیه ناکافی و نارس .

oligotrophy = oligotrophia**oligozoospermia = oligospermia****oliguria**

کم شدن ترشح ادرار تا حدود مابین ۱۰۰ و ۴۰۰ سانتیمتر مکعب در ۲۴ ساعت .

oliguric

مربوط به کم شدن ترشح ادرار .

ollva = olive**ollvae**

جمع لغت (ollva) .

olivary

زیتونی شکل .

olive

زیتون ، ۱ - میوه درخت «اولگاروپه آ» .
۲ - برجستگی گردی که در طرف جانبی قسمت بالائی هررم پیاز مغز تیره (بصل النخاع) قرار دارد .

- oma

پسوندی است که به انتهای اسامی میچسبد و معنی «تومور» «برجستگی» و «غده» به آنها میدهد .

omagra

نقرس شانه ، نقرس کتف .

omalgia

شانه درد ، درد کتف .

omarthritis

التهاب مفصل شانه .

omasitis

التهاب هزارلا .

omasum

هزارلا ، سومین قسمت معده نشخوارکنندگان .

omental

چادرینه ای .

omentectomy

برش و برداشت چادرینه .

omentitis

التهاب چادرینه .

omentofixation = omentopexy**omentopexy**

ثابت کردن یا تثبیت چادرینه برای برقراری جریان خون پهلویی در هنگام انسداد ورید باب .

omentorrhaphy

بخیه زدن و دوخت و دوز چادرینه .

omentum

چادرینه، چینی از صفاق است که از معده به اعضای شکمی مجاور آن کشیده شده است .

چادرینه معدی - قولونی ، **gastrocolic o.**

چادرینه بزرگ .

چادرینه معدی - کبدی ، **gastrohepatic o.**

چادرینه کوچک .

چادرینه بزرگ ، **greater o.** یا **o. majus**

چینی از صفاق است که به رویه جلویی قولون عرضی چسبیده است .

چادرینه کوچک ، **lesser o.** یا **o. minus**

چینی از صفاق است که خمیدگی کوچک معده و قسمت اول دوازدهه را به «پورتا هپاتیس» متصل میکند .

omitis

التهاب شانه .

omocephalus

ناقص الخلقه بدون دست و باسری ناقص .

omodynia

شانه درد .

omoplata

استخوان یارو، استخوان کتف .

omphalectomy

برش و برداشت ناف .

omphalic

نافی .

omphallitis

التهاب ناف .

omphalocele

فتق نافی، بیرون زدگی قسمتی از روده از نقطه ناقصی در ناحیه نافی دیواره شکمی در هنگام تولد .

omphalonus

تومر ناف .

omphalophlebitis

التهاب سیاهرگهای نافی .

omphaloproptosis

پروپلاس طناب نافی .

omphalorrhagia

خونریزی از ناف .

omphalorrhoea

نشت و نفوذ لنف به ناف .

omphalorrhexis

پارگی ناف .

omphalosite

عجیب الخلقه بدون قلب که پس از قطع ناف زنده نمیماند .

omphalotaxis

جابجا شدگی و تغییر مکان نافی پروپلاسه .

omphalotomy

ناف بری، قطع طناب نافی .

omphalotripsy

جدا کردن طناب نافی از طریق له کردن آن .

onanism

انانیسم، ارتباط جنسی ناکامل و پس نشینی و قطع نزدیکی قبل از رسیدن به اوج لذت جنسی، گاهی بطور غلط این اصلاح را بمعنای اصطلاحی مترادف استمناء بکار میبرند .

Onchocerca

انکوسرکا، تیره ای از کرمهای گرد انکلی از تحت خانواده فیلاریوایده .

O. volvulus گونه ای کرم کاولوولوس، گونه ای که انسان به آن مبتلا میشود و بصورت تومرهائی در بافت همینند زیر جلدی موضع میگیرد .

onchocerciasis

آلودگی به کرمهای گرد تیره انکوسرکا .

oncogenesis

ایجاد تومرها، تولید تومر .

oncogenetic

مربوط به ایجاد تومر .

oncogenic

مولد تشکیل تومر، تومرزا .

oncogenous

ناشی از تومر، تومری .

oncology

تومرشناسی، مجموع دانستیهای مربوط به تومرها .

oncolysis

تخریب یا تحلیل يك نئوپلاسم (neoplasm)

oncolytic

مربوط به تخریب و تحلیل نئوپلاسم .

oncoma

تومر (tumor) .

oncometer

وسيله ای است برای سنجش اندازه احشاء .

oncosis

تشکیل تومرهای متعدد .

oncosphere

انکوسفر، لاروکرم کدو (کرم نواری) در مرحله کروی .

oncotherapy

درمان تومرها .

oncothlipsis

فشارناشی از يك تومر .

oncotic

تورمی، مربوط به تورم .

oncotomy

غده بری، برش يك آبه یا يك تومر .

oncotropic

غده دوستی، ورم دوستی، تومر دوستی، دارای تمایل خاص به تومر و سلولهای تومری .

oneiric

رؤیائی، مربوط به خواب دیدن .

oneirism

دست دادن حالت رؤیا در هنگام بیداری.

oneiroanalysis

تعبیر خواب مصنوعی، رؤیا کاوی، تحلیل و کاوش شخصیت آگاه و ناخود آگاه از طریق تعبیر خوابهایی که بوسیله دارو ایجاد شده اند .

oneirogenic

رؤیا آور، مولد حالتی شبیه خواب دیدن .

oneirology

رؤیاشناسی، دانش مربوط به خواب دیدن .

oneiroscopy

تعبیر خواب، تحلیل رؤیاها بمنظور تشخیص حالت روانی بیمار.

onomania

جنون خرید کردن، اشتیاق دیوانه وار به خرید کردن .

onomatology

نام شناسی، دانش نامها و صورت اسامی و فهرست اصطلاحات و نامگذاریها .

onomatomania

جنون توجه به نامها، دقت و توجه دیوانه وار به واژه ها یا نامها.

onomatophobia

تنفر مرضی و بیمارگونه از کلمه یا نام بخصوصی.

ontogeny

تاریخچه کامل سیر تکاملی يك عضو منفرد.

onychalgia

ناخن درد.

onychatrophia

آتروفی ناخنها، کوچک شدن ناخنها .

onychectomy

برش و برداشتن يك ناخن .

onychia

التهاب بستر ناخن که منتج به افتادن ناخن میشود .

o. lateralis = paronychia

التهاب بدخیم بستر ناخن،
o. maligna التهاب بستر ناخن همراه با اولسراسیون (زخم شدگی) بدبو .

o. parasitica = onychomycosis

onychitis

التهاب ماتریس (matrix) يك ناخن .

onychogenic

مولد ماده ناخن، ناخن زا .

onychograph

وسيله ای است برای ثبت اختلافات فشار خون درمویرگهای نوک انگشتان .

onychogryposis

بلندشدن غیر عادی و پیچیدن ناخنها بطوریکه نمای چنگال مانند بخود میگیرد .

onychoid

ناخن مانند، شبیه ناخن انگشت دست.

onycholysis

شل شدگی یا جدا شدگی يك ناخن از بسترش.

onychomadesis

از دست دادن کامل ناخنها، بی ناخنی .

onychomalacia

نرم شدگی ناخن انگشت دست.

onychomycosis

آلودگی ناخنها به قارچ.

onychopathy

بیماری ناخنها.

onychophagy

ناخن خوری، جویدن ناخن .

onychorrhexis

ترك خوردن خود بخودی و شکنندگی و تردی ناخنها .

onychoschizia

شل شدن ناخن در بسترش.

onychosis

بیماری ناخنها، گرفتاری ناخنها به بیماری یا به بدشکلی .

onychotillomania

جنون ناخن کشیدن یا با ناخن پاره کردن .

onychotomy

ناخن بری، برش جراحی ناخن.

onychotrophy

تغذیه ناخن .

onyx

۱- نوعی هیپوپوین (چرک در اطرافک جلویی چشم). ۲- ناخن .

onyxitis = onychitis**ooblast**

او اوبلاست، یاخته‌ای که يك تخمک از آن ایجاد میشود .

oocyst

او اوسیت ، پرده احاطه کننده زیگوت پس از یکی شدن و آمیزش گامتها .

oocyte

او اوسیت ، یاخته‌ای که از او اوگونیم (oogonium) به هنگام تخمک‌زایی (او اوزنز) بوجود می‌آید .

او اوسیت اولیه ، یاخته‌بزرگ primary o. اولیه (اورپرنالی) است که در آن يك او اگونیم رشد مییابد .

او اوسیت ثانویه ، secondary o. یاخته بزرگی است که از طریق تقسیم میتوزی غیرمساوی يك او اوسیت اولیه بوجود می‌آید.

oogenesis

تخمک‌زایی ، او اوزنز، تولید تخمک ، ایجاد تخمک‌های رسیده از او اگونیم‌ها .

oogonia

او اگونیم‌ها (جمع واژه‌زیر) .

oogonium

او اگونیم، یکی از یاخته‌های اولیه زاینده (زدم) در تخمدان .

oophor (o) -

پیشوندی است بمعنی تخمدان که بکلمات دیگر می‌چسبند .

oophoralgia

تخمدان درد، احساس درد در تخمدان .

oophorectomy

برش و برداشت يك تخمدان .

oophoritis

التهاب تخمدان .

التهاب گوشکی تخمدان ، mumps o. التهاب اوریونی تخمدان، التهاب تخمدان در هنگام ابتلا به اوریون اپیدیمیک .

oophorocystectomy

برش و برداشت يك کیست تخمدانی .

oophorocystosis

تشکیل کیست تخمدانی .

oophorohysterectomy

برش و برداشت تخمدانها و رحم .

oophoroma

تومر بدحیم تخمدان .

oophoron

تخمدان .

oophoropexy

تفییث تخمدان ، ثابت سازی تخمدان .

oophoroplasty

ترمیم جراحی ویلاستیک يك تخمدان .

oophororrhaphy

بخیه و دوخت و دوز تخمدان .

oosperm

تخمک‌گشنیده شده ، تخمک بارور .

ootid

یاخته‌ای که در اثر تقسیم نامساوی میتوزی يك او اوسیت ثانویه بوجود می‌آید و به تخمک تبدیل میشود .

oozoold

فردی که از يك تخمک یعنی در نتیجه تولید مثل جنسی پدید می‌آید .

opacity

۱- پشت پوشی، حجب، حالت حاجب بودن. ۲- يك ناحیه پشت پوش، يك قسمت حاجب .

opening

دهانه ، سوراخ، منفذ، روزنه ، شکاف .

aortic o. سوراخ آئورتی، ۱- روزنه‌ایکه
ازشکمچه بداخل آئورت بازمیشود. ۲- سوراخی
که درحجاب‌حاجز (دیافراگم) وجود دارد
آئورت پائین‌رو از میان آن میگذرد .

duodenal o. of stomach = pylorus
saphenous o. سوراخ صافن ،
سوراخی است در نیام برای عبورسیاهرک صافن
طویل .

o. of stomach anterior = pylorus

operate

۱- عمل (جراحی) کردن ۲ - موضوع يك
تجربه که برخلاف روال عادی روش جراحی
بخصوصی را تحمل کرده باشد .

operation

۱- عمل جراحی . ۲- اثر خاص يك دارو .

Albee's o. عمل خراخی آلبی ، ایجاد
جمود (آنکیلوز) بین مهره های مجاورهم .

Bassini's o. عمل جراحی باسینی،
ترمیم پلاستیک فتق مغبنی .

Billroth's o. = gastrectomy

**Brunschwig's o. = pancreato-
duodenectomy**

Caldwell Luc o. عمل جراحی کالدول-لوك،
سینوس بری ریشه‌ای فکی .

cosmetic o. عمل جراحی زیبایی،
عمل جراحی بمنظور برطرف کردن زشتی‌ها .

Crosby-Cooney o. عمل جراحی
کروزبی-کونی، قراردادن لوله لبه‌دار شیشه‌ای
در درون محوطه صفاقی بمنظور زهکشی مایعات
در آسیت .

Elliot's o. عمل جراحی الیوت،
صلبیه برداری (اسکلرکتومی) بوسیله ترفین
(trephine).

exploratory o. عمل جراحی کاوشی،
بازکردن بدن بمنظور تعیین علت نشانه‌هایی که

توصیف آنها ازراه دیگرغیرممکن است .

Fredet-Ramstedt o. =

pyloromyotomy

Heller 's o. = cardiomyotomy

Holth 's o. عمل جراحی هولت، صلبیه
برداری بوسیله پونچ (punch) .

Kelly's o. یا King's o. =

arytenoidopexy

عمل جراحی کند ولئون ،
برش و برداشت نیام بمنظور درمان الفانتیازیس
(فیل پائی) .

Kraske's o. = proctectomy

Lagrange's o. (اسکلرکتومی) صلبیه برداری
بوسیله قیچی .

Le Forte's o. عمل جراحی لافور ، فرج
برداری جزئی، کولپکتومی جزئی .

McBurney's o. عمل جراحی مک‌بورنی ،
جراحی اساسی بمنظور درمان فتق مغبنی .

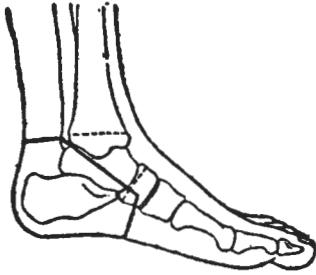
McGill's o. عمل جراحی مک‌گیل ، پروستات
برداری از بالای‌عانه، پروستاتکتومی سوپراپوبیک .

Macewen's o. عمل جراحی ماسون،
قطع فوق کندیلی استخوان ران درموارد دُنو
والکوم .

Marshall-Marchetti o. عمل جراحی
مارشال - مارشتی ، تصحیح جراحی استرس
اینسکانتیننس یا ناتوانی در نگاهداری پیشاب .

Mikulicz-Vladimiroff o.

عمل جراحی میکولیکز-ولادیمیروف، برش ترمیم
استخوانی پاکه در آن استخوان قاب و پاشنه را
برمیدارند وصف جلویی استخوانهای مچ پا را
به انتهای پائینی درشت نی متحد می کنند
سطوح استخوانی هر دو را برمیدارند لذا انتهای
پائین عضو قطع شده، قسمت جلویی پارا تشکیل
میدهد و بیمار روی نوک انگشت راه میرود
(شکل زیر) .



برش ترمیم استخوانی قوزک پا خط ممتد محل
برش را مشخص میکند و خطوط نقطه چین محل
برش استخوانها را نشان میدهد.

Partsch o. عمل جراحی پارش، برداشت
قسمتی از یک کیست دندان.

Pheilster o. عمل جراحی فمیستر، کاربری
یک پیوند رویه‌ای از استخوان مشبک بمنظور
درمان یک شکستگی ثابت جوش نخورده.

Porro's o. عمل جراحی پارو،
هیسترکتومی سزارین.

radical o. عمل جراحی اساسی، عمل
جراحی کامل، عمل جراحی که در آن تمام بافت‌های
گرفتار و بیمار را برمی‌دارند تا درمان کامل انجام
گیرد در این جراحی کوشی برای نگهداری
ساختمانهای بدنی نمیشود.

Ramstedt o. = pyloromyotomy

Ransohoff o. عمل جراحی رانسوف،
برش صلیبی جای زخم (اسکار) ضخیم
شده جنب احشائی.

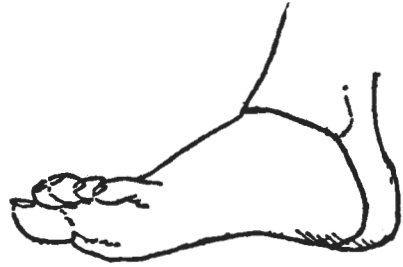
Schede's o. عمل جراحی شد، برش
جنب جداری، دنده‌ها و عضله بین دنده‌ای.

Semb's o. = extrafascial apicolysis

Sistrunk o. عمل جراحی سیسترانک،
نوعی روش جراحی است بمنظور برداشت کیستهای
تیر و گلو سال و سینوسها.

Syme's o. عمل جراحی سیم،

- ۱- قطع پا در محل مفصل قوزک (شکل زیر).
- ۲- برش و برداشت زبان.
- ۳- اورترتومی خارجی.



محل برش پوست در عمل جراحی **Syme**

tagillacotlan o. = rhinoplasty

Talma-Morison o. = omentopexy

Taussig's o. عمل جراحی تاسیگ، برش
و برداشت قسمت میانی لوله رحمی.

Torkildsen's o. =

ventriculocisternostomy

werthelm's o. عمل جراحی ورتایم،
هیسترکتومی کامل (رادیکال هیسترکتومی).

operative

۱- عملی مربوط به عمل جراحی. ۲- مؤثر.

opercula

جمع واژه (operculum).

opercular

کلاهکی، مربوط به سرپوش.

operculum

سرپوش، کلاهک، به چینهایی که از لوبهای پیشانی،
آهانه‌ای و گیجگاهی مغز آمده‌روى (Insula)
قرار میگیرند اطلاق میشود.

dental o.

کلاهک دندان، روپوشی از
بافت لثه‌ای که روی تاج یک دندان در حال رویش
قرار میگیرد.

trophoblastic o. کلاهک تروفوبلاستیک، سروپوش تروفوبلاست که شکاف آندومتریم را که بوسیله بلاستوسیت کاشته شده وجود آمده است می‌بندد.

operon

سیستمی از واحدهای توارثی روی یک کروموزوم که یکی از آنها «یعنی ژن عامل» با جلوگیری کننده در سلول عمل متقابل دارد و فعالیت سایر ژنهای سازنده سیستم را کنترل میکند.

ophiasis

طاسی بصورت خطوط پینچاییج.

ophidiophobia

مار ترسی، ترس بهمار گونه ازمار، ترس مرضی ازمار.

ophidism

مسمومیت از زهرمار.

ophryon

نقطه میانی خط عرضی فوق کاسه چشمی.

Ophthaine

نام تجارتي فرآورده‌ای از هیدروکلروپروپارا کائین که نوعی بیحس کننده موضعی است.

ophthalm(o)

پیشوندی است به معنی چشم که به اول کلمات می‌چسبد.

ophthalmectomy

برداشت جراحی يك چشم، چشم برداری.

ophthalmia

التهاب یا ابتلای شدید چشم.

Egyptian o. = trachoma

التهاب چرکی چشم نوزاد. **o. neonatorum** افتالمی دوره‌ای، التهاب **periodic o.** برگشتی که اول در عنبیه و جسم مژگانی ایجاد شده و علت عمومی کوری در اسب و قاطر است.

افتالمی طاوولی، شکلی **ophlyctenular o.** از التهاب چشم همراه با طاولها یا دانه‌هایی که روی اپیتلیوم قرنیه یا ملتحمه دیده میشوند.

التهاب چشم سالم **sympathetic o.** به دنبال گرفتاری و بیماری چشم دیگر.

ophthalmic

چشمی، مربوط به چشم.

ophthalmitis

التهاب کره چشم.

ophthalmoblennorrhea

التهاب

افتالمی سوزاکی، التهاب چشم در بیماری سوزاک.

ophthalmocele = exophthalmos**ophthalmodynamometry**

تعیین فشار خون سرخرگ شبکیه.

ophthalmodynla

درد عصبی چشم، چشم درد عصبی.

ophthalmo-eikonometer

دستگاهی است برای اندازه گیری و سنجش تصاویر شبکیه‌ای.

ophthalmofunduscope

دستگاهی است برای مشاهده و معاینه ته چشم.

ophthalmography

توصیف چشم و بیماریهای آن.

ophthalmogyric

مسبب حرکات چشم.

ophthalmolith

سنگ در کیسه اشکی، سنگ چشم.

ophthalmologist

چشم پزشك.

ophthalmology

چشم پزشکی، مطالعه چشم و بیماریهای آن.

ophthalmomalacla

نرم شدگی غیر طبیعی کره چشم.

ophthalmometer

وسيله‌ای است برای اندازه گیری و سنجش قدرت انکسار چشم.

ophthalmometry

تعیین قدرت انکسار چشم.

ophthalmomycosis

هرگونه بیماری قارچی چشم.

ophthalmomyotomy

شکافتن جراحی عضلات چشم.

ophthalmoneuritis

التهاب عصب بینائی.

ophthalmopathy

هر گونه بیماری چشمی.

ophthalmophantom

نوعی مدل چشم که برای منظوره‌های توصیفی و تشریحی مورد استفاده قرار میگیرد.

ophthalmophthisis

فرم‌شدگی غیر طبیعی چشم، به (phthisis bulbi) نیز مراجعه فرمائید.

ophthalmoplasty

جراحی پلاستیک چشم.

ophthalmoplegia

فلج عضلات چشم.

o. externa فلج عضلات طرف خارجی چشم.

o. interna فلج عضلات طرف داخلی چشم.

nuclear o. فلج هسته‌ای عضلات چشم،

فلجی که بعلت ضایعه هسته‌های اعصاب حرکتی چشم تولید شده باشد.

partial o. فلج قسمتی از عضلات چشم.

progressive o. فلج پیشرونده عضلات چشم،

فلج تدریجی تمام عضلات چشم.

total o. فلج تمام عضلات چشم مشتمل بر عضلات طرف داخلی و عضلات طرف خارجی چشم.

ophthalmoptosis = exophthalmos

واکنش موضعی ملتحمه

چشم پس از تزریق سموم میکروبه‌های حصیه‌وسل.

ophthalmorrhagia

خونریزی از چشم.

ophthalmorrhoea

تراوش خون از چشم.

ophthalmorrhexis

پارگی کره چشم.

ophthalmoscope

وسیله‌ای است برای رؤیت درون چشم (شکل زیر).

ophthalmoscopy

افتالموسکوپی، معاینه چشم بوسیله افتالموسکوپ.

direct o. افتالموسکوپی مستقیم، مشاهده

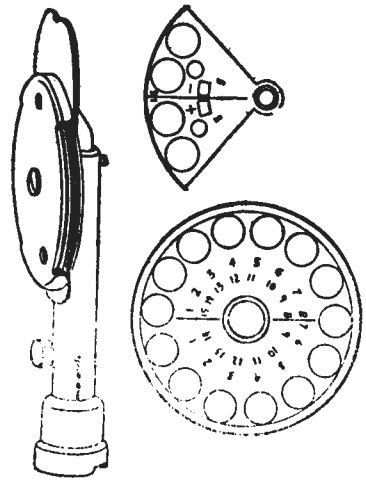
تصویر عمودی آینه.

medical o. افتالموسکوپی پزشکی،

معاینه چشم بوسیله افتالموسکوپ به منظور تشخیص بیماری.

metric o. افتالموسکوپی سنجشی،

معاینه چشم بوسیله افتالموسکوپ به منظور اندازه‌گیری انکسار.



ophthalmosteresis

از دست دادن یک چشم.

ophthalmosynchysis

نشت به درون چشم.

ophthalmotomy

برش جراحی چشم.

ophthalmotrope

چشم مصنوعی که مانند چشم طبیعی حرکت میکند.

ophthalmoxerosis = xerophthalmia

oplan = noscapine

oplanine = noscapine

oplate

۱- تریاک دار، داروی حاوی تریاک. ۲- هر

دارویی که تولید خواب و بیهوشی کند.

oplomania

جنون تریاک، تمایل شدید به تریاک.

opisthion

نقطه میانی حاشیه پائینی سوراخ جلوئی-پائینی

استخوان پس سری.

opisthorchiasis

آلودگی به کرم‌های متعلق به تیره اپیس ترکیس.

Opisthorchis

اپیس ترکیس، تیره‌ای از کرم‌ها که در کبد و مجرای صفراوی پرندگان و پستانداران مختلف و انسان انگل واقع میشوند.

O. sinensis، اپیس ترکیس سیننسیس، گونه‌ای کرم که زیاد در چین زاین، کره، ویتنام و قسمتهای مختلف هند پراکنده است.

opisthotonos

اسپاسم تتانیک که در آن سروپاها بطرف عقب خمیدگی پیدا میکنند.

oplum

تریاک، عصاره شیری خشکانده شده (بوسیله هوا) که از کپسولهای خام برش داده شده گیاه «پاپاوارا سومنیفروم» (خشخاش) بدست می‌آید و حداقل ۹۵ درصد مورفین بدون آب میدهد.

granulated o. تریاک دان دان، تریاکی که بصورت گرد زبری درآمده باشد.

powdered o. گرد تریاک، تریاکی که بصورت پودر بسیار نرمی درآمده باشد.

oplumism

اعتیاد به تریاک.

opocephalus

عجیب‌الخلقه با گوشهای چسبیده، بایک کاسه چشم، بدون دهان و بینی.

opodidymus

عجیب‌الخلقه بادوسر بهم چسبیده و اعضای حسی بهم چسبیده.

opplative

۱- بسته شدن سوراخهای بدن. ۲- پیوست.

opsinogen

اپسین‌زا، ماده‌ای که اپسین تولید میکند.

opsinogenous

اپسین سازی.

opsiuria

زیادتر شدن ترشح ادرار در هنگام ناشتانبست به ترشح آن به‌داز غذا خوردن.

opsogen = apsinogen**opsomania**

تمایل غیر عادی به بعضی از غذاهای خاص.

opsoniferous

حامل اپسین، اپسین‌دار.

opsonification

تلقیح اپسین، رساندن میکربها و سایر مواد سلولی به بیگانه خوار.

opsonic

اپسینی، مربوط به اپسین.

opsonin

اپسینی، نوعی یادتز (آنتی‌بادی) است که میکربها و سایر یاخته‌ها را برای هضم توسط بیگانه خوار آماده میکند.

Immune o. نوعی یادتز است که یک پادکن مخصوص را برای استفاده بیگانه خوار آماده و حساس میکند بدین ترتیب که با پادکن همولوگ ترکیب شده و آنرا جهت هضم توسط بیگانه خوار آماده میسازد این ترکیب چه در بدن وجه در لوله آزمایش قابل تشخیص است.

opsonize

کاربری اپسین، استفاده از اپسین در کارهای درمانی و غیره.

opsonocytophagie

مربوط به فعالیت بیگانه خواری خون در حضور اپسینهای سروم و گویچه‌های سفید همولوگ.

opsonoid

اپسینی که عنصر فعال آن خراب شده باشد.

opsonology

اپسین شناسی، مطالعه در اطراف اپسینها و فعالیت آنها.

opsonometry

اندازه‌گیری ضریب اپسینیک.

opsonophilia

اپسین دوستی. تمایل به اپسینها.

opsonophilic

مربوط به اپسنین دوستی .

opsonotherapy

اپسنین درمانی، درمان بیماری از طریق کاربری واکسنهای میکروبی بمنظور افزایش ضریب اپسونیک .

optesthesia

حس بینائی .

optic

چشمی، مربوط به چشم .

optical

بینائی، مربوط به بینائی .

optician

عینک ساز، فردی که مجاز به تعیین شماره و نوع عینک بمنظور رفع خطاهای انکسار چشم است .

opticianry

عینک سازی .

optician

متخصص علوم مربوط به بینائی .

optociliary

چشمی، مژگانی، مربوط به اعصاب چشمی و مژگانی .

optokinetic

مربوط به حرکات چشم .

optocopyllary

چشمی - مردمکی، مربوط به عصب چشمی و مردمک .

optics

دانش نور و بینائی .

optogram

تصویری که در اثر بینائی بر روی شبکه تشکیل میشود .

optometer

بینائی سنج، دستگاهی است برای اندازه گیری نیرو و درجه بینائی .

optometrist

متخصص اندازه گیری نیروی بینائی .



AN OPTOGRAM

optometry

بینائی سنجی، اندازه گیری نیروهای بینائی و انطباق عدسیها یا منشورها، بمنظور کمک به بینائی چشم و کاربری هر وسیله ای بجز داروها باین منظور .

optostriate

مربوط به تالاموس بینائی و جسم منقط .

O.R. = operating room

طاق عمل .

ora

دهانه ها، دهان ها .

ora

لبه، حاشیه .

o. serrata retinae

حاشیه زیکزاک شبکه چشم .

Orablix

نام تجارتي فرآورده ای از بونا میویدیل که بعنوان ماده حاجب در پرتونگاری از مجرای صفراوی مورد استفاده قرار میگیرد .

orad

پسوی دهان .

orae

لبه ها، حواشی .

oral

دهانی .

Oranixon

نام تجارتي فرآورده‌ای از منفزیل که بمنواسل
کننده عضلات مورد استفاده قرار میگیرد .

orbicular

مدور، گرد، حلقوی .

orbiculare

استخوان حلقوی، استخوانچه گوش .

orbit

کاسه چشم، چشمخانه ، حدقه ، حفره استخوانی
که کره چشم در آن جای دارد.

orbita

چشمخانه ، حفره استخوانی که کره چشم و عضلات،
رگها و اعصاب همراه آنرا در خود جای میدهد.

orbitae

حدقه‌ها ، چشمخانه‌ها .

orbital

چشمخانه‌ای، کاسه چشمی، حدقه‌ای.

orbitale

تحتانی‌ترین نقطه لبه پائینی کاسه چشم .

orbitals

مربوط به کاسه چشم، مربوط به چشمخانه .

orbitonometer

وسیله‌ای است برای اندازه‌گیری مقدار عقب
رفتن کره چشم در موقع فشار وارد آوردن بر رویه
جلوئی آن .

orbitotomy

برش کاسه چشم، حدقه بری .

orcein

ماده قرمز مایل به قهوه‌ای که از (orcinol)
بدست می‌آید .

orchl(o) =

پیشوندی است به معنی «بیضه» که به اول کلمه
می‌چسبند .

orchialgia

بیضه درد .

orchichorea

پهچش یا چرخش بیضه .

orchidectomy = orchlectomy

orchidic

بیضه‌ای، مربوط به بیضه .

orchidoptosis

افتادگی یا شل شدن بیضه .

orchidorrhaphy = orchlopexy

orchidotherapy

درمان با عصاره بیضه .

orchidotomy

برش و زهکشی بیضه ، بیضه بری .

orchlectomy

برش و برداشت بیضه ، بیضه برداری .

orchlepididymitis

التهاب بیضه و اپیدیدیم .

orchlocele

بیروزی زدگی بیضه در اثر فتق ، فتق بیضه .

orchlodynia

بیضه درد .

orchlomyeloma

میلوم (myeloma) بیضه .

orchloncus

تومر بیضه .

orchloneurlagia

بیضه درد، درد عصبی بیضه .

orchlopathy

بیماری بیضه ، هر نوع اختلال در بیضه .

orchlopexy

تشبیت یا ثابت سازی بیضه پائین نیامده در داخل
کیسه بیضه (اسکروتوم) .

orchloplasty

عمل جراحی پلاستیک بیضه .

orchloscheocele

تومر پوست بیضه‌ای همراه با فتق پوست بیضه‌ای .

orchloscirrhus

سفت و سخت شدگی بیضه

orchitic

مربوط به التهاب بیضه .

orchitis

التهاب بیضه .

mumps o.

التهاب بیضه گوشکی.

التهاب بیضه در اثر ابتلا به بیماری تورم غدد بناگوشی یا اریون .

orcinol

ترکیبی است شیمیائی که در گونه‌های زیادی از گلشنکها یافت میشود

order

۱- ترتیب، نظم، ترتیب باروش معین یا بتوالی مناسب . ۲- راسته ، گروهی که در طبقه بندی موجودات زنده پائین تر از دسته و بالاتر از خانواده قرار دارد .

orderly

پرستار مرد بیمارستان که کارهای کلی بخصوص کارهای مربوط به بیماران مرد را انجام میدهد.

ordinate

خط عمودی که در نمودارها برای نشان دادن یکی از فاکتورهای مورد مطالعه کشیده میشود مثل مطالعه درجه حرارت در زمان معین که درجه حرارت را بوسیله خط عمودی نشان میدهند.

O.R.E.F. = Orthopedic Research and Education Foundation

مؤسسه تعلیم و تحقیقات مربوط به شکسته‌بندی.

Oretic

نام تجارتي فرآورده‌ای از هیدروکلروتیازید که بعنوان ادرار آور مصرف میشود.

Oreton

نام تجارتي فرآورده‌های تستسترون.

orexigenic

اشتها آور ، مشهی.

orf

نوعی درماتیت طاولی مسری گوسفندان که قابل سرایت به انسان میباشد.

organ

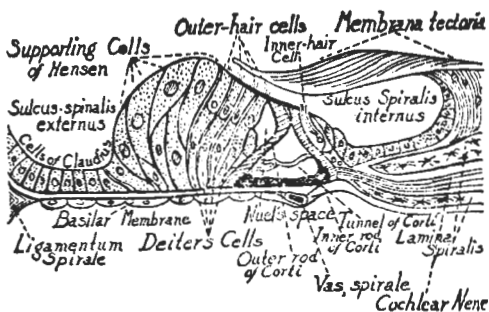
اندام ، عضو، یکی از واحدهای ساختمانی بدن که نقش یا نقشهای ویژه‌ای را برهمه دارد.

acoustic o. = o. of corti

اندام یاخته، عضو سلول، قسمتی از سلول که دارای عمل بخصوصی در زندگی یا در کار تولید مثل و تکثیر یاخته میباشد مثل هسته یا سانتروزوم .

cement o. اندام سیمان ، عضو سیمان ، بافت جنینی است که بعداً لایه سیمان دندان را بوجود می‌آورد.

o. of corti اندام کورتی، عضو کورتی، قسمت انتهائی دستگاه صوتی که در درون فضای نزدبانی میانی گوش داخلی قرار دارد و شامل طنابهای صوتی و یاخته‌های شنوائی و عناصر نگهدارنده آنها میباشد (شکل زیر) .

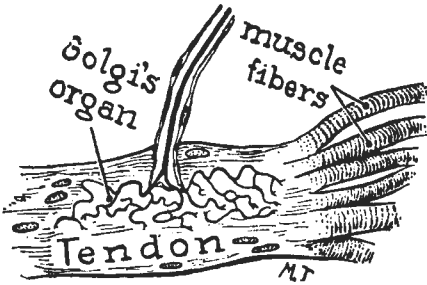


enamel o. اندام مینا، عضومینا، زائده‌ای از اپیتلیوم است که سرپوشی روی پایی دندانی تشکیل میدهد و بعداً مینای دندان از آن بوجود می‌آید .

o. of Girdles = paradidymis

Golgi tendon o. اندام تاندون گلژی، عضو تاندون گلژی ، یکی از انتهاهای عصبی گیرنده مکانیکی (مکانورسپتور) که بصورت رشته‌هایی سری سری با عضلات در تاندونهای عضلات پستانداران مرتب شده‌اند و عمل آنها گرفتن تحریکات مربوط به واکنش طویل شدن

عضلات است (شکل زیر).



gustatory o. اندام چشائی،

عضو چشائی، اندام مربوط به احساس مزه .

Jacobson's o. اندام زاکوبسون،

عضو زاکوبسون، کیسه‌ای است در تیغه بینی که در انسان از بین رفته است و فقط در جنین وجود دارد.

lateral line o's اندامهای خط جانبی،

اعضای حسی در پوست ماهیها و دوزیستیان که حد فاصل اندام لمس و اندام شنوائی هستند .

Meyer's o. اندام مایر، عضومایر، ناحیه‌ای

از پایهای محصور که در طرفین قسمت عقبی زبان قرار دارند .

olfactory o. اندام بویائی، عضو

بویائی، اندامی که به احساس بو مربوط است.

primitive fat o. اندام چربی اولیه،

عضو چربی اولیه، غده داخل کتفی، توده‌هایی از بافت لنفاوی که در ناحیه کردن و ناحیه کتفی جنین پستانداران و گاهی بالغین وجود دارد وظیفه آن احتمالا تجمع چربی و خونسازی است.

o. of Rosenmuller اندام روزنمولر،

عضو روز نمولر، ساختمان کوچکی است که همراه تخمدان وجود دارد و عبارت از لوله‌های مز و نفریک میباشد .

segmental o. اندام قطه‌ای، عضو

قطه‌ای، پرونفرز (pronephros) مز و نفروز

(mesonephros) و متانفرز (metanephros)

با هم .

اندام حسی ، **sensory o's** یا **sense o.**

عضو حسی ، ساختمان ویژه‌ای است که حاوی گیرنده‌های حساس به تحریکات خاصی میباشد.

اندام شوک ، **o. of shock**

اندامی است که در شوک آنافیلاکتیک واکنش نشان میدهد .

اندام هدف ، عضو مقصد، **target o.**

اندامی که تحت تأثیر هورمون خاصی قرار میگیرد.

اندام انتهائی، عضوانتهائی، **terminal o.**

اندامی است واقع در دو انتهای یک قوس عصبی انعکاسی .

اندام تحلیل رفته، عضو تحلیل **vestigial o.**

رفته ، اندامی که قبلا در بعضی از حیوانات اولیه موجود بوده و نقش ویژه‌ای را بعهده داشته ولی

بعلت تغییرات محیطی یا طرز زندگی گونه حیوان آن اندام اهمیت خود را از دست داده و کوچک

شده است و اثر آن بر جای مانده است .

vomer nasal o. = Jacobson's o.

اندام وبر، کیسه پرستاتی . **weber's o.**

اندامهای زوکر کاندل، **o's of zucker kandel**

اعضای زوکر کاندل، دوتوده مدور از یاخته‌های کرومافین در اطراف ریشه سرخرگ روده بندی

نحسانی که قبل از تولد ایجاد میشود و تا هنگام بلوغ بر جای میماند .

organa

اندامها .

organelle

اندامک، عضو کوچک ، اندام کوچک ،

۱ - ذره مخصوصی است متشکل از مواد زنده سازمان یافته که در تمام یاخته‌های فعال یافت

میشود . ۲ - ساختمان کوچکی که در مراحل زندگی یک سلول نقش ویژه‌ای را بعهده دارد مثل

ذره مخصوص سازمان یافته از مواد زنده که در سیتوپلاسم یا در تازک یک تک یاخته وجود دارد.

organic

۱ - عضوی ، عضودار . ۲ - آلی ، مربوط به

ترکیبات کربن ناشی از گیاهان یا حیوانات زنده یا راههای صنایع .

organoclist

کسی که عقیده دارد که نشانه‌های بیماری ناشی از تغییرات عضوی است.

organism

موجود زنده .

pleuropneumonia-like o's گروه

ظاهر آیکشکلی از میکروبهای کاملاً چندشکل قابل عبور از پالا که یکی از گونه‌های آن مسبب پلور و پنومونی در گاو میشود.

organization

سازمان‌بندی، ۱- رویداد سازمان‌دادن یا سازمان گرفتن، بخصوص تبدیل یک توده بی شکل مثل تبدیل لخته خون یا ترشح التهابی به بافت فیبرو. ۲- یک موجود زنده یا بدن سازمان یافته .

organizer

سازمان دهنده، ناحیه مخصوصی از جنین که قادر است تغییر تدریجی سایر نواحی را تعیین کند.

organogenesis

اندام‌زائی، تشکیل بافتها و تبدیل آنها به اندامهای مختلف در جریان تکامل جنینی .

organogeny = organogenesis**organography**

۱- توصیف اندامها. ۲- مشاهده و معاینه اندامهای بدنی بکمک یرتوهای روننگن.

organoleptic

اثر گذاشتن و یا تحت تأثیر قرار دادن یک اندام یا تمام بدن موجود زنده .

organology

اندام شناسی، مطالعه علمی اندامهای گیاهی و حیوانی .

organon = organum**organotherapy**

اندام درمانی، درمان بیماری با تجویز اندام یا حصاره آن.

organotropic

مربوط به اندام دوستی.

organotropism

اندام دوستی، تمایل خاص ترکیبات شیمیائی

یا عوامل بیماری‌زا به بافتها یا اندامهای مخصوص بدن .

organum

قسمت نیمه مستقلی از بدن که نقش ویژه‌ای را بهمه داشته باشد .

orgasm

اوج لذت جنسی .

orientation

جهت‌یابی ، تعیین موقعیت ، تشخیص موقعیت خود نسبت به زمان و مکان.

orientomycin = cycloserine

ماده آنتی‌بیوتیکی است که از استرپتومیسس ارکیداسشوس یا استرپتومیسس گاریفالوس بدست می‌آید و در درمان عفونتهای مجرای ادراری مورد استفاده قرار میگیرد.

orifice

۱- مدخل یا مخرج هر محفظه بدنی .
۲- سوراخ، مثلاً دهانه یا روزنه.

canal o. = root canal o.**duodenal o. of stomach = pylorus**

سوراخ فولیکولهای مو.

pilosebaceous o's

سوراخی است در کف اطاقک پولپ یک دندان که به طرف یک کانال ریشه دندانی راه دارد.

orificia

جمع لغت فیر.

orificium = orifice**origin**

سرچشمه ، منشاء ، مبدأ، مثل منشاء یک عصب یا رگ یا محل اتصال یک عضله بر روی استخوان که در موقع انقباض تقریباً بدون تغییر باقی میماند .

Orlnase

نام تجارتنی فرآورده‌ای از تالپوتامید که داروی هیپوگلیسمی میباشد .

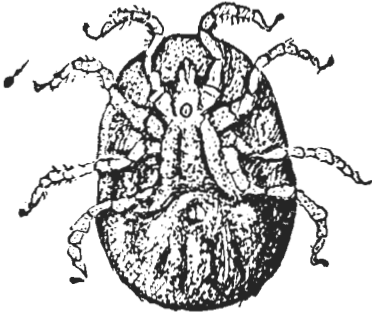
ornithine

نوعی اسید آمینه طبیعی است که اول بار از ادرار و ترشحات ماکیان بدست آمد.

Ornithodoros

ارنیتودوروس ، تیره‌ای از بند پایان (خانواده آرگازیده) .

o. moubata ارنیتودوروس موباتا، کنه‌ای است که ناقل میکرب تب راجعه می‌باشد.



کنه اورنیتو دوروس

ornithosis

نوعی عفونت ویروسی پرندگان است که گاهی به انسان نیز سرایت و نوعی ذات الریه ویروسی حاد تولید میکند نوعی که بوسیله طوطی منتقل میشود معمولاً بنام پستیاکوز معروف است.

orolinguar

دهانی - زبانی ، مربوط به دهان و زبان .

oronasal

دهانی - بینی‌ای، مربوط به دهان و بینی .

oropharynx

حلق دهانی ، قسمتی از حلق در عقب دهان و زبان .

orphenadrine

ترکیبی است که به‌عنوان نوعی آنژی هیستامینیک، ضدلرز و ضداسپاسم و برای شل کردن اسپاسم عضلانی ولرز مورد استفاده قرار می‌گیرد.

orrhology

سرم شناسی .

orrhomeningitis

التهاب پرده سروزی.

orrhoreaction

واکنش سرمی.

orrhorrhea

ترشح آبکی یا سروزی.

orrhotherapy

سرم درمانی

O. R. S. = Orthopedic Research Society

جمعیت تحقیقات مربوط به شکسته بندی.

orth(o)

پیشوندی است بمعانی « راست » « مستقیم » « عادی » « صحیح » و « درست » که بکلمات دیگر می‌چسبند .

ortheses

جمع لغت زیر.

orthesis = orthosis

orthetics = orthotics

orthetist = orthotist

orthoarteriotomy

فشار سرخرگی عادی.

orthobiosis

زندگی درست و بهداشتی.

orthocephalic

دارای ضرب‌عمودی یا قائم بمقدار ۷۵ تا ۷۰ درجه (ضرب‌قائم یعنی ارتفاع حجمه تقسیم بر طول آن ضربدر صد).

orthochorea

حرکات کره‌ای (choreic) درحالت راست ایستادن .

orthochromatic

رنگ پذیری عادی .

orthocrasia

واکنش عادی بدن نسبت به داروها، پروتئین‌ها وغیره .

orthodigram

محیط مرئی يك اندام مثل قلب چنانچه روی پرده فلوئو روسکوپيك دیده میشود.

orthodigraph

دستگاهی است برای استفاده‌های ارتودیاگرافی (لغت زیر).

orthodigraphy

ثبت محیط مرئی یا طرح اندامها آنطور که بوسیله فلوئوروسکوپ دیده میشوند.

orthodontia = orthodontics**orthodontics**

ارتودونسی، شاخه‌ای از دندانپزشکی که به نامنظم بودن دندانها و بدبسته شدن دهان مربوط میشود و به اشکالات صورتی نیز ارتباط پیدا میکند.

ارتودونسی تصحیحی ، **corrective o.**
ارتودونسی که مربوط به تصحیح بدجفت شدن دندانها و «سکل» یا بازمانده مربوط بآن باشد.

ارتودونسی جلوگیری **interceptive o.**
کهنده ، جلوگیری کردن از شرایطی که ممکن است منجر به ایجاد بدجفت شدن دندانها شود.

ارتودونسی نگاهدارنده ، **preventive o.**
ارتودونسی که بمنظور نگهداری کردن حالت درستی جفت شدگی نرمال انجام میشود

orthodontist

متخصص ردیف کردن دندانها.

orthodromic

انتقال یاهدایت ضربانات بسوی جلو یا درجهت عادی و نرمال.

orthogenics = eugenics**orthoglycemic**

دارا بودن مقدار قند بمیزان عادی در خون ، وجود مقدار عادی قند درخون.

orthognathous

دارای ضریب جلو آمدگی فك بمقدار کمتر از ۹۸.

orthograde

صاف نگهداشتن بدن در موقع راه رفتن .

orthometer

وسیله‌ای است برای سنجش بیرون زدگی نسبی دو کره چشم .

orthopedic

مربوط به شکسته بندی، مربوط به ارتوپدی.

orthopedics

شکسته بندی، ارتوپدی، فن و دانش مربوط به جلوگیری، تشخیص و درمان بیماریها و ناهنجاریهای سیستم استخوانبندی.

orthopedist

متخصص شکسته بندی، متخصص ارتوپدی.

orthopercussion

دقه، تم، دقه، کردن درحالیکه بندانتهائی. انگشت عمود بر سطح بدن قرار گرفته باشد .

orthophoria

موازنه و تعادل طبیعی عضلات چشم با توازن عضلانی.

orthopnea

ارتوپنه ، توانائی به تنفس کردن فقط درحالت قائم، تنگی نفس که برای رهائی از آن باید ایستاد یا نشست. این حالت معمولا در آسم قلبی دیده میشود .

orthopsychiatry

بررسی عوامل روانی درونی که در ایجاد شخصیت طبیعی کودکان مؤثرند.

orthoptic

مربوط به تصحیح انحراف محور بینائی.

orthoptics

مطالعه و درمان بی تعادلیهای چشم، درمان دوبینی از طریق تمرین دادن عضلات چشم.

orthoptoscope

وسیله‌ای است برای تمرین دادن عضله چشم بمنظور درمان دوبینی.

orthoroentgenography =**orthodlagraphy****orthorrhachic**

دارای ستون مهره‌ای که عملا انحنائی در ناحیه کمری از خود نشان نمیدهد.

orthoscope

دستگاهی است که انکسار قرنیه‌ای را بکمک يك لایه آب خنثی میکند، این دستگاه درماینات چشم مورد استفاده قرار میگیرد.

orthoscopic

ایجاد دید مستقیم و درست .

orthoscopy

معاينه بوسيله يك ارتوسكوپ.

orthosis

كمر بند ارتوپدی. نوعی بست یا وسیله مربوط به شکسته بندی که به قطعه‌ای از بدن بمنظور محافظت آن قطعه یا کمک به بهبود یا برقراری مجدد کار آن قسمت، بسته میشود.

orthostatic

راست ایستادگی، مربوط به حالت قائم.

orthostatism

حالت شقیقیت و قائم بودن بدن.

orthotic

کمک کننده به محافظت یا به برقراری یا بهبود کاریک قسمت از بدن، مربوط به کاربری کمر بند ارتوپدی.

orthotics

دانش مربوط به بستهای ارتوپدی و کاربری آنها.

ortholst

متخصص بستهای ارتوپدی و کاربری آنها.

orthotonos

اسپاسم تنافیکی که سر، بدن و اندامها را در یک حالت راست و مستقیم و شق ورق ثابت نگه میدارد.

Orthoxine

نام تجاری فرآورده‌های متوکسی فن آمین که دارای اثر شل کننده نای (برونکودیلاتور) است.

orthuria

تکرر طبیعی ادرار، فواصل طبیعی دفع ادرار.

O.S.=oculus sinister

چشم چپ.

Os

نشانه شیمیائی عنصر اسمیوم (osmium).

os¹

دهانه یادهان.

os²

استخوان.

O.S.A.=Optical Society of America

جمعیت بینائی آمریکا.

osazone

هريك از سریهای ترکیباتی که در اثر حرارت دادن قندها با فنیل هیدرازین و اسید استیک بدست می‌آیند.

osche (o)

پیشوندی است بمعنی کیسه بیضه.

oscheltis

التهاب یا آماس کیسه بیضه.

oscheocele

تورم یا تورم کیسه بیضه.

oscheoma

تورم کیسه بیضه.

oscheoplasty

ترمیم پلاستیک کیسه بیضه.

oscillogram

نگاره بدست آمده از دستگاه موج نگار.

oscillograph

موج نگار، نوسان نگار، دستگاهی است برای اندازه گیری نوسانات و امواج.

oscillometer

نوسان سنج، دستگاهی است برای اندازه گیری نوسانات و امواج.

oscillometry

نوسان سنجی، اندازه گیری ار. اشات یا نوسانات بکمک دستگاه مخصوص که معمولاً دارای یک گالوانومتر است.

oscillopsia

نوعی اختلال بینائی که در آن اشیاء ساکن به عقب و جلو نوسان دارند.

oscilloscope

دستگاهی است برای نشان دادن حالت یا موج حاصله از علامت زودگذر یا برگشتی الکتریکی.

Oscillospira

نیره‌ای از شیزومیتها (راسته کاریوفاناله، خانواده اوسیلوسپیراسه).

Oscillospiraceae

خانواده‌ای از شیزومیتها (راسته کاریوفاناله) که بشکل انگلهای غیر بیماریزا در مجرای روده مهره داران یافت میشود.

oscillation

خمیازه، دهان دره.

osculum

روزنه، سوراخ ریز، منفذ

-osis

پسوندی است به معنای « بیماری » « ابتلا » « حالت مرضی » « افزایش غیر طبیعی » که به آخر کلمات می‌چسبد.

osmatic

آزماتیک، بویشی، مربوط به حس بویائی.

osmesthesia

شامه، حس بویائی.

osmics

آزمیکس، دانش مربوط به حس بویائی.

osmidrosis = bromhidrosis**osmium**

آزمیوم، عنصر شیمیائی بشماره اتمی ۷۶ و وزراتمی ۱۹۰۲ دوسه چهارهشت ظرفیتی که فلزی است سخت، سفید آبی رنگ از خانواده پلاتینیوم

osmolality

غلظت حلالیت یک محلول در واحد حلال.

osmolarity

غلظت حلالیت یک محلول در واحد حجم کلی محلول، فشار اسمزی ماده‌ای در محلول آبی (از جمله الکترولیتها در پلاسما خون).

osmole

واحد استاندارد فشار اسمزی که عبارت از مقداری است که بوسیله یک ملکول از محلول در یک لیتر آب بدست می‌آید.

osmometer

۱- وسیله آزمودن حس بویائی.
۲- وسیله‌ای است برای اندازه‌گیری فشار اسمزی.

osmophore

گروهی از اتمها در یک ملکول از یک ترکیب که ایجاد کننده بوی آن ترکیب می‌باشند.

osmoreceptor

۱- انتهای عصب حسی خاصی است که نسبت به

تحریکات حاصله از بوها حساس است. ۲- انتهای عصب حسی خاصی است که با تغییرات فشار اسمزی محیط تحریک می‌شود.

osmoregulation

تنظیم فشار اسمزی درونی یک موجود زنده ساده به فشار اسمزی محیط.

osmoregulator

دستگاهی است برای تنظیم قدرت نفوذ اشعه رنتگن.

osmoregulatory

مربوط به تطبیق فشار اسمزی با فشار اسمزی محیط.

osmose

گذر کردن از خلال یک پرده، تراوش، حلول.

osmosis

اسموز، تراوش آب یا ملکولهای حلال از خلال یک پرده نیمه تراوا، رفتن از طرف رقیق تر به طرف غلیظتر.

osmosly

درجه فشار اسمزی یک محلول که بشکل عددی بیان می‌شود.

osmotic

اسمزی، مربوط به اسمز، مربوط به تراوش مایع از خلال یک پرده نیمه تراوا بطرف مایع غلیظ.

osphresiology

شناسائی بوها و حس بویائی.

osphresimeter

وسیله‌ای است برای سنجش حدت حس بویائی.

osphresis

حس بویائی.

osphretic

شامه‌ای، مربوط به حس بویائی.

ossa

استخوان‌ها.

osselin

ماده حیوانی استخوان.

osseous

مربوط از استخوان.

ossicle

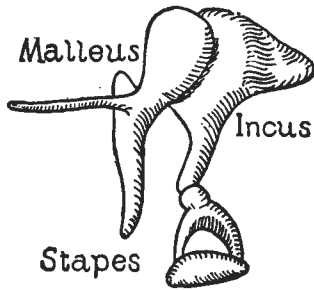
استخوانچه .

Andernach's o's استخوانچه اندرناخ، استخوانهای کره‌می‌شکل.

auditory o's استخوانچه‌های گوش. که عبارتند از سندان، چکش و رکابی.

ossicula

استخوانچه‌ها .



استخوانچه های گوش

ossicular

استخوانچه‌ای، مربوط به استخوان‌های کوچک گوش.

ossiculectomy

برداشت یک یا چند استخوانچه گوش میانی.

ossiculum

استخوانچه .

ossiferous

استخوان‌زا، مولد استخوان .

ossific

ایجاد استخوان، تشکیل استخوان .

ossification

استخوانی‌شدن، استخوان‌سازی.

cartilaginous o. یا **endochondral o.**

استخوان‌سازی در یک غضروف خورده یا سائیده شده .

Intramembranous o. استخوان‌سازی

در یک بافت پیوندی و جانشین شدن بجای بافت مزبور .

perichondral o. استخوان‌سازی دور

غضروفی، استخوان‌سازی در درون پری‌کندریک ساختمان غضروفی .

perlosteal o. استخوان‌سازی دور

استخوانی، تولید شدن صفحات استخوانی متراکم در سطح داخلی ضریع استخوانی که اطراف یک مرکز استخوان‌سازی بافت مزانشیم را احاطه کرده است .

ostalgia

استخوان درد .

oste(o)-

پیشوندی است بمعنی استخوان که به اول کلمات می‌چسبند .

osteanogenesis

نوسازی یا تولید مجدد استخوان.

ostearthritis

التهاب استخوانها ومفاصل.

ostearthrotomy

برش انتهای مفصلی یک استخوان .

ostectomy

برداشت یک استخوان.

osteectomy

جابجاشدگی استخوان .

ostein = ossein

ostellitis

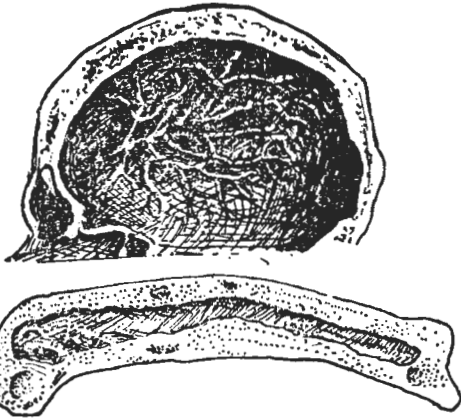
التهاب استخوان.

o. condensans generalisata

نوعی بیماری مادرزادی استخوان است که با ایجاد مناطق عدسی شکل متراکمی در سرتاسر اسکلت بدن و افزایش شکنندگی استخوانها مشخص میشود .

condensing o. = osteosclerosis

التهاب تغییر شکل دهنده **o. deformans** استخوان، نوعی بیماری مزمن مربوط به استخوان بندی بامبدأ نامعلوم که منجر به تغییر شکل پیش‌رونده استخوانها میشود (شکل زیر).



مقطع استخوان جمجمه و استخوان درشت نی که مبتلا به اوستئیت تغییر شکل دهنده بوده اند

o. fibrosa cystica یا o. fibrosa osteoplastica

التهاب پوک کننده استخوان همراه با استحاله فیبری و تشکیل کیستها و پیدایش ندولهای فیبری روی استخوانهای مبتلا، این بیماری ناشی از پرکاری غده پاراتیروئید است.

o. fibrosa cystica generalisata

نوعی اختلال استخوانی است همراه با پرکاری غده پاراتیروئید و باد کلسیفیکاسیون ژنرالیزه استخوانها مشخص میشود.

o. fragilitans، التهاب شکننده استخوان، نوعی بیماری استخوانی ارثی است که استخوانها ترد و شکننده میشوند و معمولاً همراه با آبی رنگ شدن صلیبه و کری ناشی از اسکروز پرده گوش میباشد.

التهاب مزمن استخوان **gummatous o.** همراه با گومهای سیفیلیسی.

parathyroid o. = o. fibrosa

cystica generalisata

التهاب لطیف کننده **rarefying o.** یاریقین کننده استخوان، نوعی بیماری استخوانی است که در آن مواد غیر آلی کاهش یافته و استخوان سخت بصورت استخوان متخلخل و

لطیف در میآید.

sclerosing o. = osteosclerosis

o. tuberculosa cystica یا o. tuberculosa multiplex cystoides

نوعی ضایعه سلی استخوانهای دست و پا که بیشتر در اطفال پیدا شده و با بزرگ شدن انگشت، پنیری شدن بدون ایجاد سکستر و با تغییرات کیستیک استخوانهای دراز مشخص میشود.

التهاب رگی استخوان، التهاب **vascular o.** پوک کننده استخوان که حفرات حاصله آن بوسیله رگهای خونی اشغال میشوند.

ostempyesis

چرک کردن درون استخوان.

osteoarthritis

استئوآرتریت، بیماری مفصلی هیپرتروفیک استخاله ای با علت نامعلوم.

Interphalangeal o. استئوآرتریت

بین انگشتی، ورم مفاصل انگشتان دست همراه با تارهای التهابی تنابوی که منجر به بدشکلی و جمود مفصلی (آنکیلوز) میشود.

osteoarthropathy

بیماری نخافصل و استخوانها.

نوعی استئوآرتریت **hypertrophic o.**

همراه با کج شدگی انگشتان دست و پا و عظم التهابی تنه استخوانهای استوانه ای دست و پا، به این بیماری پولموناری هیپرتروفیک استئوآرتروپاتی یا سکندری هیپرتروفیک استئوآرتروپاتی نیز میگویند.

osteoarthrotomy = ostearthrotomy

osteoblast

یاخته نارس مولد استخوان.

osteoblastoma

تومری که یاخته های آن متمایل به تبدیل شدن به یاخته های استخوانی هستند.

osteocampsia

خمیدگی استخوان، کجی استخوان.

osteocarcinoma

تومر استخوانی مخلوط با کارسینوم (carcinoma)، استئوم آمیخته با کارسینوم.

osteochondritis

التهاب استخوان و غضروف.

o. deformans juvenilis

التهاب تغییر شکل دهنده استخوان و غضروف جوانان، استحاله اپی فیز استخوان بعلت معارضه با جریان خون مشروب کننده آن.

o. deformans juvenilis dorsi

استئوکندروز مهره‌ها.

o. dissecans

التهاب استخوان و غضروف که در آن قطعه‌ای از غضروف مفصلی از اپی فیز استخوان جدا شده و به درون مفصل افتاده است.

osteochondrodystrophia =**osteochondrodystrophy****osteochondrodystrophy**

نوعی اختلال در تشکیل استخوان و غضروف.

familial o.

اختلال استخوان و غضروف که در بین یکسالگی و چهارسالگی ظاهر میشود و باعث کوتاهی قد میگردد، تصور میرود این حالت بوسیله یک ژن پس نشیننده انتقال مییابد.

osteochondrofibroma

تومری است حاوی عناصر استخوانی، غضروفی و الیافی.

osteochondrolysis

التهاب استخوان و غضروف که در آن قطعه‌ای از غضروف مفصلی از اپی فیز استخوان جدا شده و بدون مفصل افتاده است.

osteochondroma

تومر خوش خیم استخوانی حاوی استخوان جلو آمده بالغ که بوسیله غضروف پوشانده شده است.

osteochondromatosis

ایجاد استئوکندرومهای متعدد.

synovial o.

استئوکندروماتوز سینوویال، حالتی است که در آن در پرده سینوویال مفاصل، غلاف تاندون یا کیسه زلالی (بورس) اجسام غضروفی تشکیل میشود و سپس آهکی شدن و استخوانسازای ثانویه صورت میپذیرد.

osteochondropathy

هرگونه حالت مرضی که هم استخوان هم غضروف را گرفتار سازد یا با استخوان سازی داخل غضروفی غیر طبیعی مشخص شود.

osteochondrophyte

تومری از غضروف و استخوان.

osteochondrosarcoma

نوعی استئوسارکوم که حاوی غضروف قابل ملاحظه‌ای است.

osteochondrosis

استئوکندروز، نوعی اختلال مربوط به اپی فیز استخوانی که ناشی از معارضه با جریان گردش خون است، این اختلال بر حسب استخوان مبتلابنامهای گوناگون نامیده میشود.

o. deformans tibiae

پاکمانی، نوعی خمیدگی پا بطوریکه زاویه خمیدگی بطرف خط میانی بدن میریابد.

osteoclasia

استخوان شکنی، شکستن جراحی استخوان بمنظورهای درمانی.

osteoclast

۱- استخوان شکن، وسیله‌ای است که در جراحی برای شکستن استخوان مورد استفاده قرار میگیرد.

۲- یاخته چند هسته‌ای بزرگ که استخوانهای غیر لازم را از بین میبرد و به یاخته استخوان خوار معروف است.

osteoclastoma

تومر سلول « ژئان » استخوان، تومر یاخته‌های غول آسای استخوان.

osteoscope

دردشدید استخوان.

osteoscopic

مربوط به دردشدید استخوان.

osteocranium

جمجمه جنین در دوران استخوانی شدن، از اوائل سومین ماه حاملگی.

osteocystoma

تومر کیستیک در استخوان.

osteocyte

یکی از یاخته‌هایی که در حفره «ای صاف بیضی شکل استخوان» قرار دارند و بوسیله زوائد سیتوپلاسمی بایکدیگر در ارتباطند.

osteodentin

هاجی که شبیه استخوان باشد، عاج استخوانی .

osteodermia

تشکیلات استخوانی در پوست.

osteodynia

استخوان درد.

osteodystrophia = osteodystrophy

نوعی اختلال استخوان بندی **o juvenilis** همراه با پرکاری غده پاراتیروئید که با دکلسیفیکاسیون ژنرالیزه استخوانها مشخص میشود .

osteodystrophy

استئودیسτροφی ، تشکیل غیر طبیعی استخوان .
استخوانسازی ناقص .

استئودیسترفی کلیوی ، حالتی است **o. renal** ناشی از بیماری مزمن کلیوی که با پرکاری غده پاراتیروئید مشخص میشود و در نتیجه استخوان سازی مجدد در استخوانی که قبلاً بطور طبیعی آهکی شده است انجام میگردد.

osteo-epiphysis

ایی فین استخوانی.

osteofibroma

تومر بافت استخوانی و بافت فیبرو.

osteogen

استخوانزا ، ماده نرمی است که استخوان از آن بوجود میآید .

osteogenic

۱- استخوان سازی. ۲- ناشی از استخوان.

osteogenesis

ایجاد استخوان .

o. imperfecta

ایجاد استخوان بطور ناقص، حالت مادرزادی همراه با تغییر در شکل

استخوانبندی بعلت شکل گیری ناقص و آهکی شدن ناقص استخوان.

osteogeny = osteogenesis**osteography**

توصیف استخوانها.

osteohallsteresis

کمبود عناصر معدنی استخوان.

osteoid

استخوان مانند.

osteolathyrlism

اختلالی است مربوط به استخوانبندی در حیوانات که در اثر استفاده از رژیم نخود شیرین یا «لاتیروس ادورتوس» ایجاد میشود.

osteologia = osteology**osteologist**

استخوان شناس.

osteology

استخوان شناسی.

osteolysis

نکروز فاسد یا نکروز نرم استخوان .

osteolytic

مربوط به نکروز نرم استخوان .

osteoma

تومر مرکب از عناصر استخوانی، تومر استخوانی.

o. durum یا **o. eburneum**

تومری که حاوی بافت استخوانی سخت است.

o. medullare

تومر استخوانی که حاوی حفره‌های مغز استخوانی است.

تومر خوش خیم استخوانی حاوی **o. osteoid**

بافت استخوانی شکل که بوسیله استخوان تصلیبی (اسکلوئیتیک) رآکتیو احاطه شده است.

o. spongiosum

تومر استخوانی حاوی استخوان متخلخل.

osteomalacia

نرم استخوانی ، استئومالاسی ، نرمی استخوان بالغ بعلت آهکی شدن ناقص و جذب زیادی کلسیم و فسفات از آن.

Infantile o. یا juvenile o.

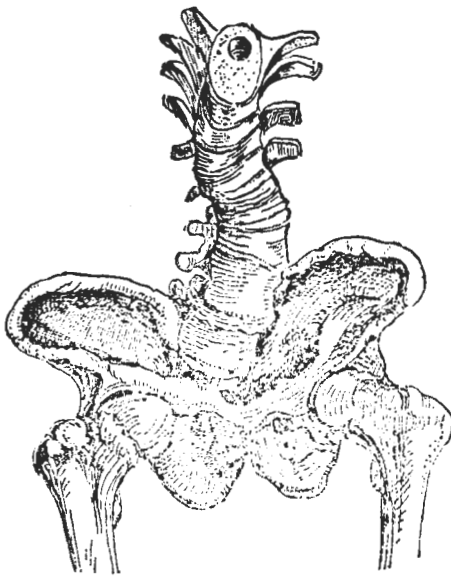
راشی تبسم دیررس .

puerperal o. نرم استخوانی زایمانی ،

نرم استخوانی ناشی از تخلیه ذخائر کلسیم و فسفر استخوانبندی در اثر حاملگی های مکرر و شیردادن زیاد.

renal tubular o. نرم استخوانی

مربوط به لوله های کلیوی، نرم استخوانی ناشی از اسیدوز و هیپرکلسمی اوری.



نرم استخوانی درستون مهره ها ولکن

osteomalacic

مربوط به نرم استخوانی .

osteomalacosis = osteomalacia

osteomatoid

شبه تومراستخوانی، استئوم مانند.

osteomere

واحدی از یک سری ساختمانی استخوانی مشابه مانند مهره ها.

osteometry

استئومتری، اندازه گیری استخوانها .

osteomyelitis

استئومیلیت، عفونت ماده استخوان بوسیله میکرب چرکزا .

Garre's o.

استئومیلیت گاره ،

استئومیلیت تصلبی غیر چرکی.

hemorrhagic o. التهاب پوک کننده

استخوان همراه با استحاله فیبری و تشکیل کیستها و پیدایش ندولهای فیبری روی استخوانهای مبتلا ، این بیماری ناشی از پرکاری غده پارائتیروئید است .

osteomyelodysplasia

حالتی است که بانازک شدن بافت استخوانی استخوانها، افزایش اندازه حفره های مغز استخوانی مشخص میشود و همراه بالوکویبی و تب است.

osteomyelography

معاینه مغز استخوان با اشعه رونتگن.

osteon

استئون، واحد پایه ساختمانی استخوان متر اکم که مشتمل بر یک نال ها و ررس و تیغه های استخوانی متحدالمرکز اطراف آن میباشد.

osteoncus

تومراستخوان.

osteonecrosis

نکروز استخوان.

osteoneuralgia

درد عصبی استخوان.

osteonosis

بیماری استخوان.

osteopath

کسی که کارش درمان بیماریهای استخوانی است.

osteopathia

بیماری استخوانی.

o. condensans disseminata =

osteopokklosis

حالت بدون نشانه ای است که از راه پرتو نگاری در آن بافت استخوانی متخلخل بهم فشرده بطور متعدد دیده میشود که به استخوان ظاهری منقطع داده اند .

osteopathic

مربوط به بیماری استخوانی.

osteopathology

هر گونه بیماری استخوان.

osteopathy

۱- هرگونه بیماری استخوانی ۲- نوعی روش درمانی که متدهای فیزیکی، پزشکی و جراحی معموله تشخیص و درمان را مورد استفاده قرار میدهد ولی به روشهای مکانیکی طبیعی بدن و تصحیح ساختمانهای ناقص بدن از طریق دستکاری استخوانها بیشتر تکیه میکند و اهمیت میدهد.

disseminated condensing o. =

osteopolkilosis

اختلالات سیستم استخوانبندی **hunger o.** که در نواحی قحطی زده دیده میشود، این حالت با کاهش مقدار کلسیم طبیعی استخوان مشخص میشود.

osteopocilla = osteopolkilosis

osteopedion = lithopedion

osteoperiosteal

استخوانی - ضریعی، مربوط به استخوان و ضریع.

osteoperiostitis

التهاب استخوان و ضریع آن.

osteopetrosis

حالت غیر طبیعی نادری است از رشد استخوان بطوریکه سختی فوق العاده و دانسیته زیاد در تمامی استخوانهای اسکلت بدن دیده میشود.

osteophage = osteoclast

osteophlebitis

التهاب سیاهرگ های يك استخوان.

osteophyma

تومر استخوان.

osteophyte

زائده استخوانی یا بیرون زدگی رویشی استخوان.

osteoplasty

جراحی پلاستیک استخوانها.

osteopolkilosis

حالت خال خالی شدن استخوان که از طریق پرتونگاری قابل تشخیص است این حالت ناشی از پیدایش کانوهای اسکرونیك (تصلبی) متعدد در طول استخوان است.

osteopolkilotic

مربوط به حالت خال خالی شدن استخوان.

osteoporosis

استئوپوروز، پوك استخوانی، تخلخل غیر طبیعی استخوان به علت عدم توانائی استئوبلاستها در ته نشستن درماتریکس استخوان.

پوك استخوانی چربی، نوعی **adipose o.** پوك استخوانی که در آن حفره های بزرگ پر از چربی دیده میشود.

از بین رفتن مواد **o. circumscripta** معدنی استخوان بطور موضعی بخصوص در جمجمه.

osteoporotic

مربوط به پوك استخوانی.

osteopsathyrosis

حالت مادرزادی همراه با تغییر در شکل استخوانبندی به علت شکل گیری ناقص و آهکی شدن ناقص استخوان.

osteoradionecrosis

نکروز استخوان در اثر قرار گرفتن زیاد در معرض پرتوافشانی.

osteorrhagia

خونریزی از استخوان.

osteorrhaphy

ثابت سازی قطعات استخوانی بوسیله بخیه یا سیم استخوان دوزی.

osteosarcoma

تومر بدخیمی است که از بافت فیبری غیر ائثراتی استخوان ناشی میشود.

osteosarcomatous

مربوط به تومر بدخیم استخوان.

osteosclerosis

سختی و تصلب غیر عادی استخوان.

o. congenita = achondroplasia

حالتی که در آن نوارهایی **o. fragilis** از استخوان مترام در خط ای فین استخوانهای دراز و یا در لبه استخوانهای کوتاه ایجاد میشود و همراه باشکستگیهای پاتولوژیک مکرر است.

o. fragilis generalisata =

osteopokklosis

o. myelofibrosis حالتی است از فعالیت گویچه قرمز سازی زیاده از حد مغز استخوان که با تغییرات فیبری در رگهای خونی مغز استخوان و کلسیفیکاسیون استخوان مشخص میشود .

osteoseptum

قسمت استخوانی تیغه بینی.

osteosis

تشکیل بافت استخوانی .

osteospongroma

تومر اسفنجی استخوان .

osteostixis

سوراخ کردن جراحی استخوان.

osteosuture = osteorrhaphy

osteosynovitis

التهاب کیسه سینوئیدال همراه با التهاب استخوانهای مجاور آن .

osteosynthesis

جا انداختن انتهای يك استخوان شکسته از راه جراحی باز .

osteotabes

نوعی بیماری که بخصوص در کودکان دیده میشود در این بیماری یاخته های مغز استخوان خراب شده و مغز استخوان از بین میرود.

osteothrombophlebitis

التهاب استخوانهای بی عیب همراه با نوعی ترومبو فلیت پیش رونده سیاهرگهای کوچک.

osteothrombosis

ترومبوز سیاهرگهای يك استخوان .

osteotome

چاقو یا تیغه یا اسکنه ای که برای برش استخوان بکار میرود.

osteotomy

استخوان بری، برش استخوان .

cuneiform o. استخوان بری میخی شکل، برش و برداشت قاشی از استخوان .

linear o. برش خطی استخوان ، اده کردن استخوان .

Macewen's o. برش میخی شکل فوق کندیلی استخوان ران برای تصحیح پائنی که زانوانش بهم نزدیک شده اند .

osteotrite

وسيله ای است برای سوهان کردن استخوان پوسیده .

ostia

دهانها ، منافذ .

ostial

دهانی، منفذی.

ostitis = osteltis

ostium

دهان ، منفذ ، سوراخ .

o. abdominale

دهانه شکمی، انتهای ریشه دار لوله رحم .

o. Internum دهانه درونی، انتهای رحمی لوله رحم.

o. pharyngeum دهانه حلقی، انتهای بینی حلقی لوله استاش .

o. primum سوراخ اولیه، سوراخی است در قسمت پائینی پرده ای که قلب جنین را به دو قسمت راست و چپ تقسیم میکند .

o. secundum سوراخ ثانویه، نقصی است در قسمت بلائی پرده ای که قلب جنین را به دو قسمت راست و چپ تقسیم میکند که پس از ظهور سوراخ قسمت پائینی پرده ظاهر میشود .

o. tympanicum دهانه گوشی، انتهای صماخی لوله استاش.

o. vaginae سوراخ خارجی مهبل.

O.S.U.K. = Ophthalmological

Society of the United Kingdom

انجمن چشم پزشکی انگلستان .

- O.T.** مخفف جملات زیر است ،
occupational therapy درمان اشتغالی .
old terminology نامگذاری قدیمی .
old tuberculin توبرکولین کهنه ،
 محلول سترون و غلیظ شده ای از محصولات کشت باسیل سل که با اضافه کردن گلیسرین و کلروسدیم ایزوتونیک قدرت استاندارد پیدا کرده و گلیسرین آن در حدود ۵۰ درصد است .
- otalgia** گوش درد .
- OTC=over the counter**
 خارج از کنترل ، بدون نسخه ، درمورد داروهائی که از نظر قانون خرید و فروش آنها بدون نسخه آزاد است گفته میشود .
- OTD=organ tolerance dose**
 مقدار قابل تحمل برای عضو (در مورد مقدار تشعشع قابل تحمل برای بافتهای یک عضو طبیعی بکار میرود) .
- otectomy** برداشت بافتهای گوش داخلی ومیانی .
- othelcosis** چرك كردگی گوش .
- othemorrhea** جاری شدن خون از گوش ، خونریزش گوش .
- otiatric** دانش ودرمان بیماریهای گوش .
- otic** گوشى ، مربوط به گوش .
- otitodinia** سرگیجه حاصله از بیماری گوش .
- otitic** مربوط به التهاب گوش .
- otitis** التهاب گوش ، اوتیت .
- avlation o.** التهاب گوش یا اوتیت هوانوردی ،
 التهاب گوش میانی بعلمت تغییرات فشار هوا .
- o. externa** التهاب گوش خارجی .
furuncular o. ایجاد کورک درمتهای خارجی گوش .
- o. interna** التهاب گوش داخلی .
o. labyrinthica التهاب لابیرنت گوش .
o. mastoidea التهاب فضاهای پستانی گوش .
o. media التهاب گوش میانی .
o. media secretory التهاب مخفی گوش میانی ، تجمع بدون دردمایع موکوسی شکل در گوش میانی بعلمت انسداد لوله استاش که باعث کرى انتقالی میشود .
- o. parasitica** التهاب گوش ناشی از میکرب یا انگل .
o. sclerotica التهاب تصلبى گوش ، التهاب گوش یا اوتیتی که باسفت و سخت شدن ساختمانهای گوش مشخص میشود .
- otoantritis** التهاب قسمت (**attic**) صندوق صماخ وحفره زائده پستانی (**attic** عبارتست از قسمتی از حفره گوش میانی که درست بالای مجرای صماخی عصب صورتی قرار دارد) .
- Otoclus** تیره ای از بندپایان (خانواده آرگازیده) که در گوشهای حیوانات مختلف انگل واقع میشود و همچنین انسان را نیز میگززد .
- otoblennorrhea** ترشح ماده موکوسی از گوش ، ترشح ماده مخاطی از گوش .
- Ootocentor** تیرای از کتنه ها که سابقاً بعنوان درماستور طبقه بندی میشد .
- otocephalus** ناقص الخلقه ای که فاقد فك پایین بوده و گوشهای درپائین صورت بهم متحد شده اند .
- otocleisis** بسته بودن گذرگاههای شنوائی .
- otoconia** ماده غبارمانندی است که در لابیرنت غشائی گوش

داخلی وجود دارد .

otocyst

۱- کیسه (وزیکول) شنوائی جنین. ۲- عضو شنوائی بی‌مهرگان.

Otodectes

تیرای از عنکبوتیان ریز که ممکن است در انسان انگل واقع شوند.

otodynia

گوش درد.

otoencephalitis

التهاب مخ در اثر انتقال التهاب از ناحیه گوش میانی .

otoganglion

گانگلیون گوش .

otography

توصیف گوش.

otolaryngology

گوش وحنجره شناسی.

otolith

سنگ گوش، وجود توده سنگی در گوش داخلی مهره داران یاد «اتوسیت» بی‌مهرگان.

otologist

گوش شناس، متخصص گوش شناسی.

otology

گوش‌شناسی ، شاخه‌ای از دانش پزشکی که به گوش و بیماریهای آن مربوط است.

otomassage

ماساژ حفره صماخی واستخوانچه‌های گوش.

Oto-microscope

نام تجارتي نوعی میکروسکپ جراحی که بمنظور بهتر دیدن میدان عمل جراحی در هنگام اعمال جراحی گوش مورد استفاده قرار میگیرد.

Otomyces

تیرای از قارچها که گوش را مبتلا میکند .

otomycosis

عفونت قارچی گوش.

otopathy

هر گونه بیماری گوش .

otoplasty

ترمیم پلاستیک گوش ، عمل جراحی پلاستیک روی گوش.

otopolypus

پولیپ گوش .

otopyorrhea

ترشح چرک از گوش .

otorhinolaryngology

گوش وحلق و بینی شناسی، رشته‌ای از علم پزشکی که به گوش و بینی وحلق مربوط است.

otorhinology

گوش و بینی شناسی، شاخه‌ای از دانش پزشکی که به گوش و بینی مربوط است.

otorrhagia

خونریزی از گوش .

otorrhea

گوش ریزش ، ترشح بلغم از گوش .

otosclerosis

بیماری کانونی اولیه کهسول لابیرنت گوش همراه باوجود استخوان تازه‌ایکه بدون نظم ترتیب یافته واستخوان dense رامیکبرد وگاهی سبب تشبیت استخوانچه رکابی به درپچه بیضی میشود.

otosclerotic

مربوط به ایجاد استخوان در کسول حلزون گوش .

otoscope

گوش بین، وسیله‌ای است برای معاینه گوش.

otoscopy

معاینه درون مجرای بیرونی گوش بوسیله اسپکولوم یادرون بین.

otosteal

مربوط به استخوانچه های گوش.

ototomy

برش جراحی گوش .

ototoxic

دارای اثرسمی روی عصب هشتم یاروی اعضای شنوائی و تعادل .

ototoxicity

خاصیت مسموم‌کنندگی برای اعضاء شنوایی.

Otrivin

نام تجارتي فرآورده های هیدروکلرور گزیلو متازولین که دارای خواص تنگ‌کنندگی رگ است و بمنظور برطرف کردن گرفتگی بینی بکارمیرود .

O.U.

متخفف جملات زیر است:

ocull unitas هر دو چشم باهم.

ocull uterque هر چشم.

ouabain

ترکیب سفید متیلوری است که بنخاطراتر محرکی که بر روی قلب دارد بکارمیرود .

ounce

اونس، واحدوزن برابر ۲۸٫۳۵ گرم برای توزین چیزهای معمولی و یا برابر ۳۱٫۱ گرم برای توزین سیم و زر و دارو.

fluid o. اونس مایع، واحد اندازه‌گیری مایعات برای توزین داروها برابر با ۲۹٫۵۷ سانتیمتر مکعب.

outlay

پیوندسطحی، گرفت یا پیوندی که به سطح عضو یا ساختمانی زده میشود.

outlet

دررو، مخرج، ممر، مفر، راه خروج .

pelvic o. سوراخ تحتانی لگن خاصره.

autlimb

قسمت یا قطعه انتهایی يك دست یا پا.

outpatient

بیمارسرپاڻی.

outpocketing

۱- از توپرگرداندن. ۲- محوطه انتهایی دور از مرکز يك قسمت ساقه‌دار درون يك دهانه که در بافتهای بدنی ساخته شده.

output

بازده، محصول ایجادشده، بازده بدن رامعمولا

با کمیتی در واحد زمان بیان میکنند .

cardiac o. بازده قلب، مقدارخونی که در واحد زمان از قلب بیرون می‌آید، که محصول ضربان قلب در واحد زمان است.

energy o. بازده انرژی، مقدار انرژی که بدن قادر است در هنگام کار یا فعالیت ظاهر سازد .

stroke o. بازده ضربانی، مقدار خونی که در هر ضربان قلب از هر شکمچه خارج میشود.

urinary o. بازده ادراری، مقدار ادراری که از کلیه‌ها ترشح میشود.

ova

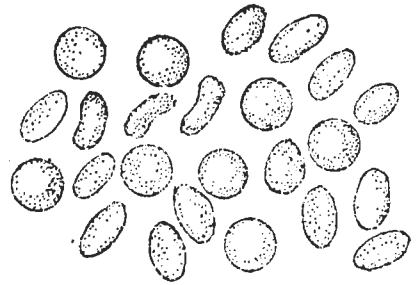
تخمک‌ها، تخم‌ها.

ovalbumin

آلبومین سفیده تخم مرغ.

ovalocyte = ellipocyte

ovalocytosis = elliptocytosis



ovalocytosis

ovaralgia

تخمندان درد، درد تخمدان .

ovarian

تخمدانی، مربوط به تخمدان.

ovariectomy

برداشت تخمدان، تخمدان برداری.

ovariocele

فتق تخمدان .

ovariocentesis

سوراخ کردن جراحی تخمدان .

ovarlocyesis

حاملگی تخمدان.

ovariorrhexis

پارگی تخمدان .

ovariosalpingectomy

برداشت تخمدان ولوله رحمی .

ovariostomy

برش وزهکشی تخمدان .

ovariotomy

برش و برداشت جراحی تخمدان یا برداشت یک تومر تخمدانی .

ovariotubal

تخمدانی - لوله رحمی ، مربوط به تخمدان و لوله رحمی .

ovariitis

التهاب تخمدان .

ovarium

تخمدان .

ovary

تخمدان ، ساختمانی است در بدن جنس ماده که تخمک میسازد ، وقابل انطباق با بیضه در جنس نر میباشد.

تخمدان چندکیستی، **polycystic o.**

تخمدانی که حاوی کیستهای فولیکولی متعدد کوچک پراز هایب سروزی زرد رنگ یا خونی رنگ است.

overbite

بزرگ شدگی لبه‌های ثنائی دندانهای جلوئی بالائی و رسیدن آن‌تازیر لبه‌های ثنائی دندانهای جلوئی پائینی در هنگام بسته شدن دهان.

overcompensation

جبران زیادى، تصحیح اغراقی نقص واقعی یا خیالی بدنى یا روانى.

overjet

جلو آمدن لبه‌های ثنائی دندانهای بالائی جلوئی بر روی قوس پائینی در موقع بسته بودن دهان.

overlay

اضافه شدن اجزاء بعدى بر روی حالت قبلى.

افزایش یک حالت **psychogenic o.**

روانى به حالت روانى یا به نا توانى عضوى با منشاء ضربه‌ای قبلى.

overventilation

افزایش تهویه ، تنفس عمیق و طولانى .

ovi

ریشه لغت (**ovum**) بمعنی تخمک.

o. albumen سفیده تخم مرغ.

o. vitellus زرده تخم مرغ .

ovicide

۱ - تخریب تخمک ۲ - از بین برنده تخمک. ضد تخمک، خراب کننده تخمک.

oviducal

مربوط به لوله رحمی.

oviduct

لوله رحمی، لوله‌ای که تخمک را از تخمدان به رحم میرساند .

oviferous

مولد تخمک یا حامل تخمک.

ovigenesis = oogenesis

ovigenetic

مربوط به تخمک زائی.

ovine

گوسفندى .

oviparous

تخم گذار .

ovisac

فولیکول گراف.

ovist

ممتقد به وجود افراد نسلهای متوالی در درون تخمک مادر .

Ovocyllin

نام تجارتي فرآورده‌ای از استرادیول.

ovoflavin

ریبوفلاوین مشتق از تخم

ovoglobulin

گلوبولین سفیده تخم مرغ.

ovolytic

تجزیه کننده آلبومین تخم مرغ.

ovomucoid

نوعی ماده موسینی شکل حاصله از آلبومین تخم مرغ .

ovotestis

غده جنسی که هم حاوی بافت بیضه و هم حاوی بافت تخمدان باشد.

ovoviviparous

حیوانی که در درون شکم تخم میگذارد و بچه خود را در همانجا بیرون میآورد .

ovula

تخمکها .

ovular

تخمکی، تخمی، مربوط به تخمک .

ovulation

تخمک گذاری، رسیدن و خارج شدن تخمک از تخمدان .

ovulatory

مربوط به تخمک گذاری .

ovule

تخمک .

primitive o. یا **primordial o.**

تخمک نارس اولیه در تخمدان .

ovulum

تخمک .

ovum

تخمک، تخم ، عنصر تولید مثل در جنس ماده که در اثر امتزاج با اسپرم، موجود زنده تازه ای تولید میکند، گاهی این اصطلاح به مراحل سلول جنسی گشوده شده (نطفه) در خلال تقسیم وحتى تا هنگام خروج جنین اطلاق میشود .

alecithal o. تخم بدون زرده .

blighted o. تخمک بادزده ، تخمک گشوده شده یا نطفه منعقد شده ای که تکامل آن متوقف شده باشد .

centrolecithal o. تخمکی که زرده آن در مرکز متمرکز شده و لایه نازکی از سیتوپلاسم آن را احاطه کرده باشد .

holoblastic o. تخمکی که کاملاً تقسیم شده باشد .

Isolecithal o. تخمکی که دارای مقدار کمی

زرده است که در تمامی سیتوپلاسم منتشر میباشد.

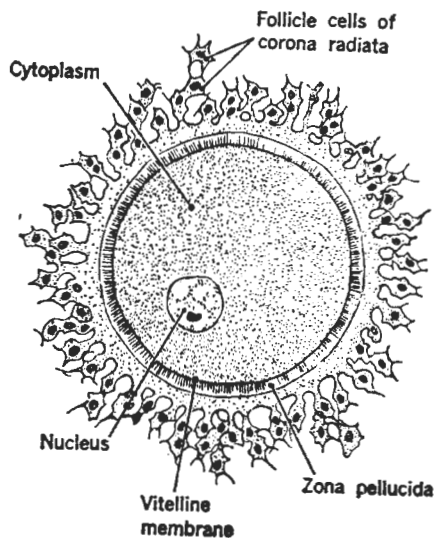
meroblastic o. تخمکی که کاملاً تقسیم نشده باشد .

permanent o. تخمک رسیده و آماده برای گشوده شدن .

primitive o. یا **primordial o.**

تخمک اولیه ، هریاخته تخمکی که در آخر کار در درون فولیکول گراف تبدیل به یک اووسیت میشود .

teleolecithal o. تخمکی که دارای مقدار نسبتاً زیادی زرده است که در یکی از قطبهای تخمک جمع شده .



(تخمک) ovum

oxacid

اسید اکسیژن دار.

oxacillin

نوعی پنیسیلین نیمه صنایعی که نسبتاً در محیط اسیدی پایدار میماند و در برابر پنیسیلناز مقاوم است .

sodium o. اکزامپیلین سدیم، ماده ضد میکروبی است که از راه خوراکی مصرف میشود.

Oxaline

نام تجارتي فرآورده‌ای از اکزتاژائین که بیحس کننده مخاط معدی، ضد اسید و تسکین‌دهنده است.

oxalate

اکزالات، ملح اسید اکزالیک

potassium o. اکزالات پتاسیم، بصورت بلورهای بی‌بو و بی‌رنگ است که بعنوان معرف مورد استفاده قرار می‌گیرد.

sodium o. اکزالات سدیم، گرد بلوری سفید و بی‌بوئی است که سابقاً بعنوان ضد انعقاد در نگهداری خون جهت آزمایشات مورد استفاده قرار می‌گرفت.

oxalemia

ازدیاد اکسالاتها در خون.

oxalism

مسمومیت با اسید اکزالیک یا بایک اکسالات.

oxalosis

اکزالوز، نوعی اختلال متابولیسمی (سوخت و سازی) همراه با رسوب کریستالهای اکسالات در کلیه و سایر بافت‌های بدنی.

oxaluria

وجود اسید اکزالیک یا اکسالاتها در ادرار.

oxanamide

ترکیبی است که بعنوان آرامش بخش مورد استفاده قرار می‌گیرد.

oxethazaine

ترکیبی است که بعنوان بیحس کننده مخاط معده، ضد اسید و تسکین‌دهنده مورد استفاده قرار می‌گیرد.

oxidant

گیرنده الکترون در واکنش اکسیداسیون و احیا.

oxidase

آنزیمی است که در واکنش اکسیداسیون کاتالیزور واقع می‌شود.

cytochrome o. آنزیم کاتالیزور اکسیداسیون است که الکترون‌هایی را که بوسیله سیتوکروم (cytochrome) آورده شده‌اند می‌گیرد.

oxidation

اکسیداسیون، ترکیب شدن یک ماده با اکسیژن.

oxide

اکسید، ترکیبی از اکسیژن با یک عنصر یا با یک ریشه.

oxidize

سبب ترکیب با اکسیژن شدن.

oxidoreductase

آنزیمی است که در انتقال قابل برگشت الکترون‌ها از ماده دیگر کاتالیزور واقع می‌شود.

oxidosi = acidosis**oxime**

ترکیبی که از عمل هیدروکسیلامین روی یک آلدئید یا کتون بدست می‌آید.

oximeter

اکسیژن سنج، وسیله‌ای است برای اندازه‌گیری مقدار اکسیژن.

oxophenarsine

ترکیبی است که بعنوان عامل ضد تریپونم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

OxSORALEN

نام تجارتي فرآورده‌های متوکسالن که در درمان لک‌وپیس بدون علت معلوم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

oxtriphylline

ترکیبی است که بعنوان ادرار آور ملایم، محرک قلبی و گشادکننده رگ و نای مورد استفاده قرار می‌گیرد.

oxyacid = oxacid**oxybenzene = phenol****oxyblepsia**

تیزبینی غیرعادی.

Oxycel

نام تجارتي فرآورده‌های سلولز اکسیده شده.

oxycephalla = oxycephaly

oxycephaly

حالت نوك داربودن فرق سرباضريب قائم ۷۷ يا بيشتر.

oxychloride

عنصر يا ريشه‌ای که با اکسيژن و کلر تركيب شده باشد.

oxychromatic

رنگ‌شدن بارنگهای اسیدی.

oxychromatin

آن قسمت از کرماتين که بارنگهای اسیدی رنگ ميکيرد .

oxycinesia

احساس درد درموقع حرکت .

oxydoreductase

يکي از آنزيمهای سيستم زيماز فرمانتاسيون الکلي که آلدئيدها را ترتيب مجدد ميبخشد .

oxyesthesia

حادث غيرعادی احساسها .

oxygen

اکسيژن، عنصر شيميايي به شماره اتمی ۸ و وزن اتمی ۱۵۹۹۹۴ و ظرفيت ۲ که گازی است بي رنگ ، بي بو که سومين عنصر فراوان جهان است .

کمبود اکسيژن که درتمرينهای **o. debt** سخت پديد ميآيد .

اکسيژن سنگين، نوعی ايزوتوپ **heavy o.** اکسيژن باوزن اتمی ۱۸ .

oxygenase

آنزيمي است که اکسيژن را از هوا ميکيرد.

oxygenation

اشباع شدن از اکسيژن .

قرارگرفتن در معرض **hyperbaric o.** اکسيژن بافشار زياد .

oxygenator

دستگاهی است که بوسيله آن اکسيژن در خلال گردش درخارج بداخل خون وارد ميشود . اين دستگاه درجراحی باز قلب مورد استفاده قرار ميکيرد .

oxygeusia

حادث حس چشائي .

oxyhemoglobin

هموگلبين اکسيژن دار.

oxyhemoglobinometer

اکسی هموگلبين سنج ، دستگاهی است برای سنجش محتوی اکسيژن خون.

oxyhemogram

نمودار خطی مقدار اشباع شدگی خون با اکسيژن که بوسيله دستگاه اکسی هموگراف بدست ميآيد.

oxyhemograph

اکسی هموگراف ، دستگاهی است برای تعيين محتوی اکسيژن خون .

oxyhydrocephalus

هيدروسفالی که در آن فرق سر نوك داراست.

oxyhyperglycemia

حالتی است که در آن مقدار گلوکز در ادرار کم است ولی منحنی تولرانس گلوکز خوراکی که تا حدود ۱۸۰ تا ۲۰۰ ميلي گرم در ۱۰۰ سانتيمتر مکعب بالا رفته بوده دو ساعت نيم پس از خوردن گلوکز به صفر ميرسد .

oxylodide

عنصر يا ريشه‌ای که با اکسيژن ويد تركيب شده است .

oxylalia

تندسخنی، سرعت گفتار .

Oxylone

نام تجارتي فرآورده‌ای از فلوئورومتولون که دارای خاصيت ضدالتهایی پوست است.

oxymetholone

نوعی تركيب استروئيد با اثر آندروژنی و فعاليت آنابولیسمی زياد .

oxymorphone

ترکیبی است که بعنوان نوعی ضد درد مخدر مورد استفاده قرار میگیرد.

oxymyoglobin

میوگلوبین اکسیژن دار.

oxyntic

ترشح ماده اسیدی.

oxyopia

حالت غیرعادی دید، تیربینی غیرعادی.

oxyosis = acidosis**oxyosmia**

حالت زیاد حس بویایی.

oxypathia

۱- حادت احساس. ۲- ناتوانی بدن در دفع اسیدهای اکسیدنشده.

oxyopathy

ناتوانی بدن در دفع اسیدهای اکسیدنشده.

oxyphenbutazone

ترکیبی است که بعنوان یک عامل ضدالتهاب و در درمان بیماریهای مفصلی مورد استفاده قرار میگیرد.

oxyphencyclimine

ترکیبی است که برای انسداد (بلوکه کردن) پاراسمپاتیک مورد استفاده قرار میگیرد.

oxyphenisatin

ترکیبی است که بعنوان تنقیه برای پاک کردن قولون مورد استفاده قرار میگیرد.

oxyphenonium

ترکیبی است که برای بلوکه کردن پاراسمپاتیک مورد استفاده قرار میگیرد.

oxyphil

ساختمان یا عنصری که اساساً با رنگ اسیدی قابل رنگ شدن باشد.

oxyphilic

مربوط به آنچه بارنگهای اسیدی رنگ میشود.

oxyphilous = oxyphilic**oxyphonia**

کیفیت تیز بودن غیرعادی صدا.

oxypurine

یورین محتوی اکسیژن.

oxyrhine

دارای بینی نوک تیز.

oxysalt

ملح یک اسید اکسیژن دار.

oxytetracycline

نوعی ماده آنتی بیوتیک که بزحمت ازاستر - پتومیسس ریموسوس بدست میآید و برضدمیکربهای زیادی بکار میرود.

oxytocic

۱- تسریع کننده زایمان ۲- دارویی که عمل زایمان را تسریع کند.

oxytocin

ماده ای است که از لوب خلفی غده هیپوفیز ترشح میشود یا از طریق صنایع ساخته شده و دارای خاصیت تحریکی در انقباض عضله رحم است.

oxyuriasis

ابتلا به کرم اکسیور، آلودگی به کرمک.

oxyuricide

ضد اکسیور، اکسیورکش، ضد کرمک.

oxyurid

نوعی کرم نخعی شکل که جزو کرمهای تیره اکسیور است.

oxyurifuge

داروی ضد کرمک.

Oxyuris

اکسیور، کرمک، تیره ای از کرمهای انگلی نخعی شکل.

کرمک اسب، اکسیور اسب. o. equi

o. vermicularis کرمک ، کرم سفید
کوچکی است که انگل قسمت فوقانی روده
بزرگ میباشد.

oz. = ounce

ozena

ترشح بدبو از بینی .

ozone

ازن، شکل آلوتروپیک اکسیژن بفرمول O_3

که دارای خاصیت ضد عفونی کنندگی و گند
زدایی است .

ozonometer

دستگاهی است برای اندازه گیری ازن
جو (آتمسفر) .

ozostomia

نفس بدبو، بدبوئی تنفسی .

P

Semitic	Greek		Latin		Gothic	Modern Roman
𐤐	Ϝ	π	ρ	P	𐍆	P
π Greek	ρ	ρ	ρ		𐍆 Gothic	ρ Modern Roman
		Medieval				

P.

- ۱- نشانه شیمیائی عنصر فسفر.
- ۲- مخفف کلمات زیر است ،

position وضعیت، چگونگی، مکان ، موقعیت.
presbyopia پیرچشمی.
proximum نزدیک .
pugillus مشت ، مشتى .
pulse نبض .
pupli مردمک.
pondere ۱- سنجیدن ۲- اندیشه کردن، سبك سنگین کردن .

P₁

نشانه (**parental generation**) بمعنی نسل اول ، نسل پدرمادری .

P₂

مخفف (**pulmonic second sound**) بمعنی دومین صدای ریوی .

p-

نشانه شیمیائی (**- para**) .

P.A.

مخفف (**pulpoaxial**) پولی - محوری .

Pa.

نشانه شیمیائی عنصر پروتاکتینیوم که عنصری

است به شماره اتمی ۹۱ ووزن اتمی ۲۳۱ با ظرفیت ۴ یا ۵ که فلزی است باجلای روشن .

paaj

نوعی التهاب پوست (درماتیت) که دراتر تماس با برگهای گیاه کوبرا کوی قرمز یا گیاه شینوپسیم لورنزیئی در آرژانتین بوجود میآید.

PAB یا **PABA**

پارا آمینوبنزوئیک اسید.

pabular

غذائی .

pabulin

محصول هضم اسید چرب و آلومینوز که پس از خوردن غذا درخون ظاهر میشود.

pabulum

غذا ، خوراک .

Pacatal

نام تجارتي فرآورده ای از مهازین که در پسیکوزها و نوروذهای سخت بعنوان مسکن مصرف میشود.

Pachlonian bodies

اجسام پاکچیونی، زوائد پرزماندندششاء عنكبوتیه که سخت شامه را سوراخ کرده کانالهایی میسازند که مایع مغزی - نخاعی از آن وارد فضای زیر عنكبوتیه شده جذب سیستم وریدی میگردد (آنتونیو پاکچیونی پزشك ایتالیائی ۱۶۶۵ تا ۱۷۲۶) .

pacemaker

راحتما ، پیشقدم ، مثل مرکز تحریکی قلب که در دهلپز راست و معمولاً در گره سینوسی دهلپزی قرار دارد.

artificial p. دستگاهی است که برای تحریک انقباض عضله قلب از راه تحریکات الکتریکی با درجه معین بکار میرود این دستگاه در هنگام فقدان کار طبیعی گره سینوسی- دهلپزی مورد استفاده قرار میگیرد و ممکن است از خارج یا از داخل بدن عمل کند.

cardiac p. پیشقدم گره سینوسی دهلپزی قلب ، زیرا شروع انقباض عضله قلب از آنجا است.
cardiac p. artificial = artificial p. p. of heart = cardiac p.

wandering p. حالتی که در آن محل سرچشمه تحریکات کنترل کننده ضربان قلب از سر گره سینوسی- دهلپزی به قسمت پائینی این گره تغییر مکان میدهد.

pachismus

فلیظ شدگی ، فلیظ سازی ، ستبری ، ضخیم شدگی.

pachulosis = pachylosis

بیماری مزمنی است که در آن پوست ، بخصوص پوست ساق پا خشک و خشن میشود .

pachy-

پیشوندی است که باول کلمات میچسبد و به آنها معنی ضخیم ، کلفت و ستبر میدهد.

pachyacria

حالتی است که با بزرگ شدن قسمتهای نرم دست و پا مشخص میشود .

pachyblepharon

ستبر پلکی ، ضخیم شدگی پلک ، کلفت شدن پلکها .

pachyblepharosis = pachyblepharon**pachycephalla**

ضخامت غیر عادی استخوان جمجمه .

pachycephalic

مربوط به ضخامت استخوان جمجمه ، دارای جمجمه ضخیم .

pachycephalous

دارای جمجمه ضخیم ، مربوط به کلفتی جمجمه .

pachycephaly = pachycephalla**pachychellia**

لب کلفتی .

pachycolia

غلظت غیر عادی ضفرها .

pachychromatic

دارای رشته های کروماتین ضخیم .

pachychymia

غلظت غیر عادی کیم (chyme) .

pachycolpismus

التهاب مزمن مهبل همراه با کلفت شدن دیوارهای آن .

pachydaetyly

بزرگی غیر عادی انگشتان دست و پا .

pachyderma

کلفت شدن غیر عادی پوست .

p. circumscripta یا **p. laryngis**

ضخامت آب دار لوکالیزه ایسی تلیال روی طنابهای صوتی .

p. lymphanglectatica

نوعی انفیلتراسیون و هیپرپلازی بافت همبند پوست که در نتیجه بسته شدن مجاری لنفاوی ایجاد میشود .

p. verrucosa حالتی است که با رویشهای پاپیلوماتو روی طناب صوتی مشخص میشود .

p. vesicae حالت خشکی و ضخامت مخاط مثانه .

pachydermatocole

حالتی است که در آن پوست شل و آویزان میشود .

pachydermatosis

کلفتی مزمن پوست یا روزاسه هیپرتروفیک .

pachydermatous

دارای پوست ضخیم .

pachydermia = pachyderma**pachydermic**

دارای مشخصات کلفتی غیر عادی پوست .

pachydermoperlostosis

ضخیم شدن پوست با ایجاد چینهای زیاد در آن همراه با ایجاد زوائد استخوانی اطراف استخوان .

p. pilcata فرم خانوادگی ضخیم شدن پوست همراه با ایجاد زوائد استخوانی اطراف استخوان که در آن پوست صورت ، گردن ، دستها و پاها ضخیم

شده و چین دار میشوند .

pachyemia

غلظت بودن خون .

pachyglossia

ستبرزبانی، کلفت شدن غیرعادی زبان.

pachygnathous

دارای فك بزرگ .

pachygyria

حالتی که در آن شیارهای مغزی پهن و صاف هستند.

pachyhematous

دارای خون غلیظ .

pachyhemja

غلظت بودن خون.

pachyhymenic

دارای پوست ضخیم، دارای پرده کلفت.

pachyleptomeningitis

التهاب سخت شامه و نرم شامه باهم .

pachylosis

بیماری مزمنی است که در آن پوست ، بنحوصی

پوست پاهای، خشک و خشن میشود .

pachymenia

کلفتی پوست یا پرده .

pachymenic

دارای پوست یا پرده کلفت .

pachymeninges

سخت شامه ها .

pachymeningitis

التهاب سخت شامه .

cerebral p.

پاکی مننژیت مغزی ،

التهاب سخت شامه مغز .

circumscribed p.

پاکی مننژیت محدود،

التهاب درنواحی محدودی از سخت شامه .

external p.

التهاب لایه خارجی سخت شامه .

hemorrhagic internal p.

التهاب محدود و ضخیم شده سطح داخلی سخت شامه .

internal p.

التهاب لایه داخلی سخت شامه .

p. intralamellaris

آب درون سخت شامه ای.

purulent p.

آب روی سخت شامه .

serous internal p.

هیدروسفالوس خارجی .

spinal p.

التهاب سخت شامه اطراف نخاع شوکی .

syphilitic p.

التهاب سخت شامه ناشی از سیفلیس .

pachymeningopathy

بیماری غیر التهابی سخت شامه .

pachymeninx

سخت شامه ، ام الغلیظ .

pachymeter

ضخامت سنج، وسیله ای است برای اندازه گیری

ضخامت اشیاء .

pachynsis

ضخامت ، ستبری . غلیظ شدگی، کلفت سازی.

pachyntic

مربوط به کلفتی پوست، دارای ضخامت پوست .

pachyonychia

ستبر ناخن، کلفت شدگی غیرعادی ناخن ها.

p. congenita

ستبر ناخن مادرزادی ،

اختلال نادر مادر زادی است که با پیدایش

ناخنها چنگالی کلفت در نوزاد مشخص میشود .

pachyostosis

هیپرتروفی استخوانها .

pachyotia

ستبر گوش، کلفتی قابل توجه گوشها .

pachypelviperitonitis

التهاب صفاق لکنی همراه با کلفت شدن صفاق .

pachyperlostitis

التهاب ضریح استخوانهای دراز در هنگام کلفت

بودن غیرعادی استخوانها .

pachyperitonitis

التهاب و کلفت شدن صفاق .

pachypleuritis

التهاب و کلفت شدن پرده جنب .

pachypodous

دارای پاهای کلفت، کلفت پا .

pachysalpingitis

التهاب و کلفت شدگی لوله رحم .

pachysalpingo-ovariitis

التهاب تخمدان و لوله رحمی همراه با ضخیم

شدن آنها .

pachysomia

ضخیم شدگی قسمتهائی از بدن .

pachyvaginitis

التهاب و ضخیم شدگی فشاء مهبل .

pachyvaginitis

التهاب مزمن مهبل همراه با ضخیم شدگی دیواره های مهبل.

pack

۱- درمان با پتویا با پارچه کمپرس، درمان از راه پیچیدن بومار در پتویا پارچه مرطوب یا خشک یا سرد یا گرم. ۲- پارچه‌ای که با فشار متناوب در داخل زخم و یا حفره‌ای از بدن مانند بینی، رحم یا مهبل برای جلوگیری از خونریزی قرار داده میشود.

periodontal p. مخلوطی از گرداگرد اکسیدروی و مایع اوزنول (eugenol) که بعد از اعمال جراحی دور دندانی روی لثه اطراف دندان قرار داده میشود.

packer

وسیله‌ای است برای داخل کردن پارچه یا تامپون بدون مهبل یا محوطه دیگر بدنی.

packing

۱- پر کردن زخم یا محوطه‌ای بوسیله گاز و پارچه و اسفنج یا ماده دیگر ۲- ماده‌ای که برای پر کردن محوطه‌ای از آن استفاده میشود. ۳- درمان با پارچه کمپرسی.

pad

تامپون، بالشک، توده بالش مانند‌ای که از گاز یا پارچه درست شده است و درون آن را چسب یا ماده نرم دیگری گذاشته‌اند و برای جلوگیری از وارد آمدن فشار به قسمت‌های مختلف بدن یا بر روی زخمها بکار میرود

abdominal p. بالشک شکمی، بالشک‌ای است که برای جذب ترشحات زخم‌های شکمی.

dinner p. بالشک‌ای است که روی معده قرار میدهند و بر روی آن مشمع میکشند آنگاه بالشک را بیرون میکشند و فضای خالی در زیر مشمع ایجاد میشود این فضا را برای کنترل!توسع معده بعد از خوردن غذا ایجاد میکنند.

۱- بالشک بزرگی از چربی که در عقب **fat p.** و پائین استخوان کشتک قرار دارد. ۲- پدمکنده، توده‌های منقطعی از چربی که در فضای بین عضله جوشی و سطح خارجی دهان قرار دارد. این

چربیها در اطفال گسترش بیشتری دارد.

بالشتك کلیه، بالشک‌کی است. **kidney p.** که بوسیله کمربندی در محل کلیه‌ها قرار میدهند تا از حرکات کلیه متحرك جلوگیری کند.

بالشتك مالگین، **Malgaigne's p.** بالشک‌هایی از چربی هستند که در مفصل زانو بلافاصله در بالای سطح مفصلی استخوان‌ان و در هر طرف انتهای بالائی استخوان کشتک قرار دارند.

بالشتکی است که با گاز **Mikulicz's p.** تاخوردده درست شده است و برای جلوگیری از خونریزی احشاء در موقع اعمال جراحی مورد استفاده قرار میگیرد.

بالشتکی که سطح آزاد یک دندان **p. occlusal** را میپوشاند.

توده بافتی بالشک **retromolar p.** مانندی که در انتهای دور از مرکز لبه باقیمانده آرواره‌ای قرار دارد.

بالشتك **sucking p.** یا **suctorial p.** مکنده، توده تکه تکه‌ای از چربی که فضای بین عضله جوشی و سطح خارجی شیپوری (بوکسیناتور) را اشغال کرده است و در اطفال بیشتر رشد کرده‌اند.

ورقه لاستیکی که در موقع **surgical p.** اعمال جراحی مایعات را بخارج منتقل میکند.

paе—

پیشوندی است مشابه **pe** که به اول کلمات میچسبد.

Pagitanе

نام تجارتي فر آورده‌ای از سیکریمین که در بیماری پارکینسون بعنوان بلوک کننده پاراسمپاتیک مورد استفاده قرار میگیرد.

-pagus

پسوندی است بمعنی ناقص الخلقه و دوقلو که به آخر کلمات میچسبد.

PAH یا PAHA

پارا آمینو هپوریک اسید.

P.A.H.O. = Pan American Health Organization

سازمان بهداشت پان آمریکائی.

pain

درد ، رنج .

bearing-down p. زیردل درد ، دردی است که درموقع زایمان دست میدهد.

borling p. دردسوراخ کننده ، احساس دردی که درآن ، حالت سوراخ شدن بدن بوسیله مته به انسان دست میدهد.

Brodie's p. درد برودی ، دردی که در اثر چین دادن پوست نزدیک یک مفصل مبتلا به نورالژی احساس میشود.

central p. دردمرکزی ، دردناشی ازوجود ضایعه درسیستم مرکزی عصبی.

Charcot's p's دردهای شارکو ، رماتیسیم بیضه .
dilatating p's دردهای بازکننده ، دردهای مرحله اول زایمان .

excentric p. درد خارجی ، درد در اعضای محیطی که به ضایعه ریشه‌های عصبی خلفی مربوط است.

expulsive p's دردهای بیرون کننده ، دردهای مرحله دوم زایمان .

false p's دردهای کاذب ، دردهای بی اثری که شبیه دردهای زایمانی است ولی منجر به بازشدن خاصه نمیشود .

fulgurant p's دردهای برق آسا ، دردهای لحظه‌ای شدید که با سرعت می‌ایند و میروند این گونه دردها مخصوصا از مشخصات تابس دور سالیس هستند .

girdle p. درد کمربندی ، احساس درد مانند اینکس طنابی یا کمربندی دور کمر را فشارمیدهد .

growing p's دردهای رشد ، دردهای شبه روماتیسمی درجوانان .

heterotopic p. = referred p.

homotopic p. درد همجنس ، دردی که درمحل آسیب حس میشود.

hunger p. درد گرسنگی ، دردی که در موقع گرسنگی احساس میشود و میتواند نشانه‌ای ازاختلال معدی باشد.

Ideogenous p. درد خیالی ، درد ناشی از عقیده مغلوط و نادرست ، درد ذهنی.

Imperative p. درد امری ، نوعی احساس درد مصر که بعداز آستنی روانی برجای میماند.

Intermenstrual p. درد بین قاعدگی ، دردی که بین دو قاعدگی ایجاد میشود و همراه با خارج شدن تخمک از تخمدان است.

Jumping p. درد پرشی ، درد بخصوصی است در بیماریهای مفصلی وقتی که استخوان در اثر قرصه‌ای شدن غضروف بی‌پوشش میشود.

labor p's دردهای زایمان ، دردهای منظمی هستند با شدت روبه افزایش که در اثر تحریک انقباضی رحم درموقع زایمان ایجاد میشوند .

lancinating p. درد نیزه‌ای ، درد شدید و سوزاننده .

lightning p. درد برق آسا ، درد برنده و شدید نیزه‌ای ناشی از آتاکسی حرکتی.

middle p. = intermenstrual p.

mind p. درد روانی ، درد روحی .

osteocopic p. = osteocope

parenchymatous p. درد پارانشیمی ، درد انتهای محیطی عصب.

phantom limb p. درد عضو خیالی ، دردی که حتی پس از قطع اندام از ناحیه آن حس میشود گوئی هنوز آن اندام وجود دارد.

postprandial p. درد بعداز غذا ، درد شکم پس از صرف غذا.

premonitory p's دردهای پیش‌اطخاری ، دردهای ناشی از انقباضات بی‌اثر رحم قبل از شروع زایمان حقیقی.

referred p. درد برگشته ، احساس درد درمحل بیجز محل علت درد ، درد درجائی دورتر از جائی که علت درد در آن قرار دارد.

root p. درد ریشه‌ای ، دردی که از بیماری مربوط به ریشه‌های عصب حس حاصل شده و در نواحی جلدی مرتبط باریشه مبتلا حس میشود.

shooting p. درد برق آسا .

soul p. درد روحی .

spot p's دردهای نقطه‌ای ، دردهائی که درنقاطی از پوست حس میشود .

startling p's دردهای آغاز کننده ، درد واسپاسم عضلانی در مراحل اول خواب.

terebrant p. یا **terebranting p.**

= **boring p.**

wandering p. درد سرگردان، دردی که
بسرعت تغییر محل میدهد.

palnt

رنک ، ۱- ماده‌ای که بمنظور کاربری درسطوح
وروه‌ها ساخته شده باشد. ۲- کاربری ماده‌ای
در ناحیه مخصوصی بمنوان دارو یا محافظ.

رنک کاستلانی، **Castellani's p.**

آمیزه‌ای از فوشین بازی ، فنل ، اسیدبوریک ،
استون و زورسینول که بمنظور ضد عفونی و
گند زدائی پوست و در درمان درماتوفیتوز ،
کچلی وسایر عفونتها بکار میرود .

palat (o) —

پیشوندی است بمعنی « کام » « سقف دهان »
که باول کلمات میچسبد.

palatal

کامها ، مربوط به سقف دهان.

palate

کام ، سقف دهان .

artificial p. کام مصنوعی، ترمیم استخوان
سقف دهانی که شکاف داشته باشد.

bony p. کام استخوانی، قاب سخت کام
سخت که بوسیله قسمت‌هایی ازفک واستخوان کامی
تشکیل شده است.

cleft p. کام شکافته، شکافتگی مادرزادی
خط میانی سقف دهان.

hard p. کامسخت ، قسمت جلوئی
سقف دهان که محوطه دهانی و بینی‌ای را از هم
مجزا میکند و از قاب استخوانی و پرده‌های
پوشاننده تشکیل شده است.

soft p. کام نرم، قسمت عقبی سقف دهان
که تا اندازه‌ای نازوفارنکس و اوروفارنکس
(حلق بینی‌ای و حلق دهانی) را ازهم مجزا
میکند و از رشته‌های عضلانی و مخاط پوشی
تشکیل شده است.

palatine

کامی، مربوط بهسقف دهان.

palattile

التهاب کام، التهاب سقف دهان.

palatognathus

شکافتگی مادرزادی کام سخت وکام نرم.

palatoplasty

ترمیم پلاستیک کام.

palatoplegia

فلج کام، فلج سقف دهان .

palatorrhaphy

بخیه زدن سقف دهان.

palatoschisis

شکافتگی سقف دهان.

palatostaphylinus

رشته‌های عضلانی زبان کوچک.

pale(o) —

پیشوندی است بمعنی « قدیمی » « پیر » که بکلمات
دیگرمیچسبد .

paleogenesis

تظاهر مجدد خصوصیات اجداد.

paleogenetic

دارای منشاء قدیمی.

paleokinetic

مشاهده و توجه به مکانیسم حرکت درحرکات خودکار.

paleontology

دیرین شناسی، مطالعه زندگی در نواحی اولیه
تاریخچه زمین.

paleopathology

مطالعه بیماریها دربدنهای باقیمانده اززمانهای
باستان .

paleostratai

مربوط به قسمت ساده جسم منقطع که بوسله
قسمت داخلی ورننگ پریده هسته عدسی شکل
مشخص میشود.

paleostratum

قسمت ساده‌ای ازجسم منقطع که بتوسط قسمت
داخلی ورننگ پریده هسته عدسی شکل مشخص میشود.

paleothalamus

قسمت میانی تالاموس.

pall(n) —

پیشوندی است بمعانی «دوباره» «تکرار بیماری»
که باول کلمات میچسبد.

pallknesia

تکرار مرضی حرکات .

pallilla

اختلال تکلم که در آن عبارت یا کلمه همراه با تریع تکرار میشود.

pallial

بسیوی عقب ، درجهت عقب .

pallindromia

بازگشت، عود، برگشت.

pallindromic

بازگشتی ، برگشتی.

pallinesthesia

برگشت حس پس از بیحسی یا کوما.

palingenesis

۱ - نوسازی یا ذخیره مجدد .
۲ - تظاهر مجدد خصوصیات اجدادی، آتاریسم.

palingraphia

تکرار کلمات یا حروف در هنگام نوشتن.

pallinphrasia

تکرار کلمات یا عبارات در موقع سخن گفتن.

palladium

عنصر شیمیائی به شماره اتمی ۴۶ و وزن اتمی ۱۰۶٫۴ عنصری است ۲ و ۳ و ۴ ظرفیتی که فلزی است سفید و استیل از خانواده پلاتینیوم و نشانه اختصاری آن Pd است.

pallanesthesia

بیحسی عمقی، فقدان حساسیت استخوانها نسبت به ارتعاشات دیاپازون.

pallesthesia

حس عمقی ، حساس بودن استخوانها نسبت به ارتعاشات دیاپازون.

palliative

آرامده ، مسکن، از بین برنده نشانه‌های بیماری.

pallidal

مربوط به گلبوس پالیدوس ، مربوط به قسمت داخلی ورنک پریده هسته عدسی شکل .

pallidectomy

از بین بردن قسمت داخلی ورنک پریده هسته عدسی شکل از طریق جراحی.

pallidofugal

هدایت امواج از قسمت داخلی ورنک پریده هسته عدسی شکل بطرف خارج.

pallidotomy

ایجاد ضایعه در گلبوس پالیدوس (قسمت داخلی ورنک پریده هسته عدسی شکل) از طریق جراحی.

pallidum

گلبوس پالیدوس یا قسمت داخلی ورنک پریده هسته عدسی شکل.

pallium

ماده خاکستری پوشاننده نیمکره‌های مغزی که بوسیله لایه مجزا کننده‌ای از عناصر سلولی مشخص میشود.

pallor

بی رنگی پوست.

palm

کف دست .

palma

کف دست.

palmae plicatae

چینه‌های منشعب مخاط مهبل.

palmae

جمع لغت (palma).

palmar

کف دستی .

palmaris

کف دستی.

palmus

۱ - طپش قلب، ارتعاش ، لرزش. ۲ - اسپاسم کلونیک عضلات ساق پا که باعث حرکت پرشی میشود.

palpate

لمس کردن.

palpation

ملامسه ، ماینه بادست.

palpebra

پلك .

p. tertius

پلك سوم .

palpebrae

پلكها.

palpebral

پلكی، مربوط به پلك.

palpebralis

پلك .

palpebritis

التهاب پلك.

palpitation

طپش سریع قلب.

palsy فلج.

Bell's p. فلج بل، نوروپاتی عصب صورتی. (فلج صورت) بعلت فشار.

birth p. فلج زایمانی.

bulbar p. فلج صورت ناشی از ضایعه عصب صورتی که منتج به کج شدن صورت میشود.

cerebral p. فلج مغزی، اختلال کیفی حرکتی سمج که قبل از سن سه سالگی بعلت آسیب بدون پیشرفت مغز ظاهر میشود.

Erb's p. فلج ارب، فلج عضلات بازو و سینه در نوزاد بعلت آسیب وارده به ریشه‌های عصبی شبکه بازویی که در موقع زایمان تولید شده.

shaking p. فلج لرزشی، پارالیزی آذیتانت، بیماری پارکینسون، که از فقدان کنترل عضلانی ناشی میشود، حالت چهره بیمار بی‌تغییر و نقاب مانند، حرکت اونا هموار و اعضایش لرزان است و انگشتانش مثل این است که تسبیح میگردانند.

wasting p. آتروفی عضلانی پیشرونده.

paludal مربوط به یا ناشی از مرداب.

paludism مالاریا.

Paludrine نام تجاری فرآورده‌ای از هیدروکلورید پروگوانیل که ضد مالاریا است.

pamagulne naphthoate گردبی بو و زرد رنگی است که ضد مالاریا است.

Pamine نام تجاری فرآورده‌های متاسکوپولامین که بلوکه کننده پاراسمپاتیک است.

Pamisyly نام تجاری فرآورده‌های اسید آمینوسالیسیلیک.

pampliniform پیچک مانند.

pampinocele = varicocele

pan- پیشوندی است بمعنی «تمام» که با کلمات دیگر ترکیب میشود.

panacea داروی همه‌ی دردها.

panagglutinin نوعی آگلوتینین که کاربوسکلهای هر گروهی را آگلوتینه میکند.

pananglitis التهاب تمام پوششهای رگ.

necrotizing p. التهاب منتشر و شدید سرخرگها و سیاهرگها همراه با تظاهرات پوستی واحشائی.

panarteritis پری آرتریت گره‌ای.

panarthritis التهاب تمام مفاصل.

panasthenia = neurasthenia

panatrophny کوچک شدن قسمت‌های زیادی از بدن.

pancarditis التهاب تمامی قلب.

panchromia حالت رنگ پذیری باریک‌های مختلف.

pancolectomy برداشت تمامی روده بزرگ با ایجاد مخرجی از ایلئوم بر سطح بدن.

pancrealgia درد لوزالمعده.

pancreas لوزالمعده.

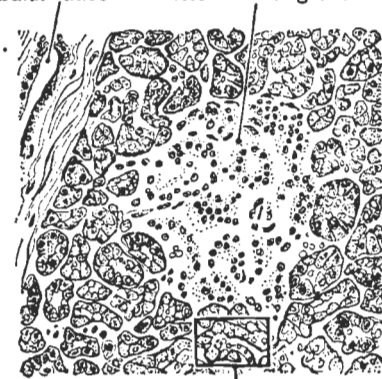
aberrant p. لوزالمعده گمراه، ناحیه جدا شده‌ای از بافت لوزالمعده.

annular p. لوزالمعده حلقوی، لوزالمعده‌ای که در اطراف دوازدهه حلقه‌ای تشکیل داده باشد.

lesser p. لوزالمعده کوچک، قسمت کوچک و مجزائی از لوزالمعده که در پشت سر آن قرار دارد.

ventral p. زائنده‌ای در طرف شکمی روده جنین در زاویه بین دوازدهه و مجرای صغری.

Interlobular duct Islet of Langerhans



Acinous cell with zymogen granules Centroacinar cell

مقطع عرضی لوزالمعده

pancreata

لوزالمعده ها .

pancreatalgia

درد لوزالمعده .

pancreatectomy

برداشت لوزالمعده .

pancreatempyria

کوئزسیون یا احتقان لوزالمعده باعث انسداد مجرای لوزالمعده.

pancreathelcosis

اولسراسیون (زخم شدگی) لوزالمعده .

pancreatic

لوزالمعده، مربوط به لوزالمعده.

pancreatico -

پیشوندی است بمعنی «مجرای لوزالمعده» که به اول کلمات میچسبد.

pancreaticoduodenal

لوزالمعده - دوازدهه ای.

pancreaticoduodenostomy

آناستوموز یا پیوند دادن مجرای لوزالمعده به قسمت دیگری ازدوازدهه.

pancreaticogastrostomy

آناستوموز یا پیوند دادن مجرای لوزالمعده به معده .

pancreaticojejunostomy

عمل آناستوموز یا پیوند دادن مجرای لوزالمعده به روده باریک.

pancreatin

پانکر آتین، عصاره لوزالمعده سگ یا گاو که حاوی آنزیمها، بخصوص آمیلاز لوزالمعده تریپسین و لیپاز لوزالمعده است.

pancreatizm

فعالیت لوزالمعده .

pancreatitis

التهاب لوزالمعده.

acuto hemorrhagic p. التهاب

حادخونریزی دهنده لوزالمعده.

chronic p. فیبروز لوزالمعده .

pancreato -

پیشوندی است بمعنی « لوزالمعده » که با کلمات دیگر ترکیب میشود .

pancreatoduodenectomy

برداشت سر لوزالمعده، قسمتی از مجرای عمومی صفراوی ، و قسمت بیابوری معده ودوازدهه .

pancreatoenterostomy

آناستوموز و پیوند دادن لوزالمعده به روده.

pancreatogenous

ناشی از لوزالمعده .

pancreatography

پرتوننگاری از لوزالمعده .

pancreatolithectomy

خارج کردن سنگ از لوزالمعده .

pancreatolithiasis

پیدایش سنگ در سیستم مجراها یا پارانشیم لوزالمعده .

pancreatolithotomy

برش لوزالمعده بخاطر خارج کردن سنگ از آن.

pancreatolysis

تخریب بافت لوزالمعدی.

pancreatolytic

مربوط به تخریب بافت لوزالمعده یا مخرب بافت لوزالمعده .

pancreatoncus

تومر لوزالمعده .

pancreatotomy

برش جراحی لوزالمعده .

pancreatotropic

دارای اثر خاص روی لوزالمعده .

pancreolithotomy

برش لوزالمعده بخاطر خارج کردن سنگ از آن.

pancreoprivic

محروم از لوزالمعده .

pancreotherapy

کاربری بافت لوزالمعده بمنظورهای درمانی .

pancytopenia

کم شدن غیرعادی تمام عناصر سلولی خون.

pandemic

همه گیری جهانی .

panendoscope

دستگاهی است که قسمت وسیعی از مژانه را میتوان با آن مشاهده کرد.

panesthesia

مجموع تجربیات احساسی.

panesthetic

مربوط به مجموع تجربیات احساسی.

pangenesi s

دکترین متکی بر اینکه هر یاخته پدر و مادر در موقع تولید مثل بصورت ذره کوچکی تظاهر پیدا میکنند .

panhematopenia

کم شدن غیرعادی تمام عناصر سلولی خون.

شکلی از بزرگ طحالی **p. primary splenic**

همراه با کم شدن نامشخص تمام عناصر خون.

panhidrosis

تریق از تمام سطح بدن .

panhypopituitarism

بی کفایتی قسمت قدامی غده هیپوفیز، بیماری سیموند.

panhysterectomy

برداشت تمامی رحم و گردن آن.

panhystero - oophorectomy

رحم برداری و تخمدان برداری با هم .

panhysterosalpingectomy

رحم برداری و لوله برداری کامل.

panhysterosalpingo - oophorectomy

برداشتن رحم، گردن رحم، لوله رحمی، و تخمدانها.

panic

سراسیمگی ، دستپاچگی ، هراس ، حمله حاد اضطراب و نگرانی بی دلیل .

panimmunity

زینهارای کلی ، زینهارای یا مصونیت نسبت به چندین عفونت مختلف.

Panmycin

نام تجارتي فرآورده های تتراسیکلین .

panmyelophthisis

آپلازی عمومی مغز استخوان .

panmyelosis

تکثیر تمام عناصر مغز استخوان.

panneuritis

نوریت عمومی یا نوریت متعدد.

p. epidemica = beriberi**panniculi**

لایه های بافتی.

panniculitis

التهاب نیام چربی دار سطحی.

noacular nonsuppurative p.

التهاب غیر چرکی گره ای نیام چربی دار سطحی، نوعی بیماری است که با پیدایش گره های دردناک در بافت چربی زیر پوستی مشخص میشود .

panniculus

یک لایه بافتی .

بافت زیر پوستی که حاوی مقدار **p. adiposus**

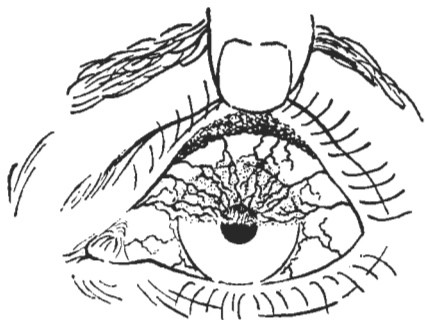
زیادی چربی است .

لایه عضلانی نیام سطحی . **p. carnosus**

pannus

ساختمان پرده ای شکلی است که یا بوسيله رگ

سازی سطحی قرنیه همراه با انفیلتراسیون بافت تراخمی یا بوسیله استقرار اگسودای سلولهای سینویال در سطح داخلی کپسول مفصلی ایجاد میشود . (شکل زیر)



panophobia

ترس از همه چیز ، ترس دائم و مبهم از شیطان ناشناخته .

panophthalmitis

التهاب تمام ساختمان های چشم .

panosteltis

التهاب تمام قسمتهای استخوان .

panotitis

التهاب تمام قسمتها یا ساختمانهای گوش .

Panparnit

نام تجارتنی فر آورده ای از هیدروکلرور کارامیفن که دارای خواص بلوکه کنندگی پاراسمپاتیک است و بعنوان ضد اسپاسم و در درمان پارکینسونیزم بکار میرود .

panphobia = panophobia

panproctocolectomy

برداشت تمامی راست روده و قولون و ایجاد مخرجی از ایلئوم در روی بدن .

pansinusitis

التهاب کلیه سینوس های فرعی بینی .

Panstrongylus

تیره ای از بند پایان (راسته همپتروا) که گونه های مختلف آن ناقل تریا و زرمها هستند .

pantalga

درد تمام بدن .

pantomographic

مربوط به پانتوموگرافی (لغت زیر) .

pantomography

روشی است در پرئوننگاری از قسمتهای بدن که بمنظور رؤیت سطوح خمیده قسمتهای عمیق انجام میشود .

pantophobia = panophobia

pantothenate

ملح اسید پانتوتنیک .

panotropic = pantropic

pantropic

تمایل نسبت به بافتهائی که از هر سه لایه جنینی بوجود آمده اند .

panturbinate

تمام ساختمانهای شلنگ مانند .

panzootic

همه گیری جهانی در حیوانات .

papain

آنزیم پروتئولیتیک متیلوری که از میوه گیاه (papaw) بدست می آید .

papaverine

آلکالوئیدی است که از تریاک بدست می آید یا بطور صناعی ساخته میشود

p. hydrochloride ، هیدروکلرورپاپاورین

ترکیب سفید متیلوری است که بعنوان شل کننده عضلات صاف مورد استفاده قرار میگیرد .

paper

کاغذ .

bibulous p. کاغذ جاذب الرطوبه ، کاغذ خشک کن .

litmus p. کاغذ تورنسل ،

کاغذ آغشته به محلول (litmus) که محلولهای اسیدی آن بر رنگ قرمز بوده و در تشخیص قلیائیت محلولها بکار میرود و محلولهای قلیائی آن نیز بر رنگ آبی بوده و در تشخیص اسیدی بودن محلولها بکار میرود .

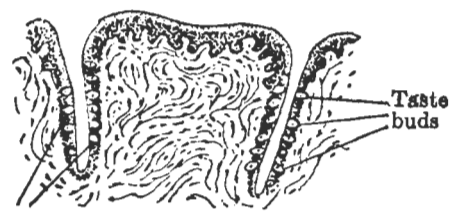
test p. کاغذ معرف ، کاغذ آزمون ،

کاغذهای آغشته به ترکیبات رنگی که تغییرات رنگی آنها مشهود است و بعنوان معرف بکار میروند .

papilla

پایی، يك برجستگی مخروطی كوچك.
circumvallate p. ، پایی محصور ،
 یکی از هشت یا دوازده برجستگی که بشکل
 V درقاعده زبان وجود دارند .
dental p. یا **dentinal p.** ، پایی دندانی ،
 توده كوچکی از مزانشیم متراکم که بوسیله هر
 يك از اعضاء مینائی پوشانده شده است .
duodenal p. ، پایی دوازده‌ه‌ای ،
 برجستگی بزرگ یا كوچك درداخل قسمت دوم
 دوازدهه که انتهای مجرای پانکراس و کبدي
 به آن ختم شده و به دوازدهه میریزند .
filiform p. ، پایی تارمانند ،
 پرزهای نخی شکل زبان، یکی از انواع پایی‌های
 كوچك در دو سوم قدامی سطح پشتی زبان .
foliate p. ، پایی برگ مانند، یکی از چینهای
 مخاطی متوازی حاشیه زبان درمحل اتصال بدنه
 آن باریشه‌اش .
fungiform p. ، پایی قارچی شکل،
 یکی از انواع پایی‌های بزرگ که در طرفین و
 نوک زبان و چندتائی هم در پشت زبان یافت میشوند .
gingival p. ، پایی لثه‌ای ، بالشتک
 سه گوشه لثه که فضای بین رويه‌های نزدیک به
 مرکز دودندان مجاور را پرمیکند .
hair p. ، پایی مو، قسمتی از نسج زیر درم
 که بداخل ریشه مو برجسته شده است .
incisive p. ، پایی ثناپائی، برجستگی مدوری
 در انتهای قدامی خط اتصال دو استخوان کام .
interdental p. = gingival p.
lacrimal p. ، پایی اشکی ، يك برجستگی در
 گوشه داخل چشم که نقطه اشکی بر روی آن قرار دارد
 پایی پستان ، نوک پستان .
mammary p. ، پایی‌های عصبی، پایی‌های
nervous papillae ، پایی‌های عصبی، پایی‌های
 پوست که آنها ای عصب خاصی را میپوشانند .
optic p. ، پایی بینائی ،
 صفحه بینائی ته چشم، لکه کور .
palatine p. = incisive p.
p. pili = hair p.
renal p. ، پایی کلیوی ، نوک هر م‌های کلیوی .
p. spiralis ، پایی مارپیچ ، يك خط مارپیچی

که از اعضاء کورتی «Corti» تشکیل میشود .
tactile p. ، پایی لمسی ، برآمدگیها یا
 پایی لمسی پوست ، پایی‌های لمسی پوست .
urethral p. ، پایی ادراری ،
 برآمدگی مجرای ادراری ، برجستگی كوچکی
 در دهلیز مهبلي در دهانه خارجی مجرای ادرار .
vallate p. = circumvallate p.
vascular papillae ، پایی‌های رگی ،
 پایی‌های کوریوم (**corium**) که حاوی حلقه‌های
 رگهای خونی است .
p. of Vater یا **Vater's p.** ، پایی واتر ،
 آمپول واتر ، پایی بزرگ دوازدهه .



پایی محصور زبان

papillae ، پایی‌ها .
papillary ، مربوط به پایی .
papillectomy ، پایی برداری .
papilledema ، خیز و پر خونی بینائی که معمولا همراه با ازدیاد
 فشار درون جمجمه‌ای است .
papillitis ، التهاب پایی بخصوص پایی بینائی یا لکه کور .
papillo-adenocystoma ، توموری که حاوی عناصر پاپیلوم ، آدنوم و
 سیستوم باشد .
papilocarcinoma ، پاپیلوم بدخیم .
papilloma ، پاپیلوم ، تومر خوش خیمی است ناشی از اپیتلیوم .

- Shope p.** ، پاپیلوم شاپ،
يك ضایعه ویروسی که به خرگوش تلقیح شده باشد.
- papillomatosis**
ایجاد پاپیلومهای متعدد.
- papilloretinitis**
التهاب عصب بینائی وصفحه بینائی .
- papillosphincterotomy**
برش قسمتی از اسفنکتر پایی بزرگ دوازدهه.
- papular**
پاپولی ، مربوط به برجستگی کوچک پوست .
- papulation**
پاپول سازی، ایجاد پاپول
- papule**
پاپول ، ضایعهٔ برجسته گردوسفند در پوست بقطر حداکثر ۵ میلی متر .
- papyraceous**
کاغذی، کاغذ مانند.
- par**
زوج ، جفت.
- para—**
پیشوبدی است بمعنی کنار و مجاور که بکلمات دیگر میچسبند.
- para**
زنی که يك یا چند نوزاد سالم بدنیا آورده است.
p. I = primipara اول زا .
p. II = secundipara دوم زا ،
زنی که دو طفل سالم زائیده است.
- para—agglutinin**
آگلوتینین جزئی، آگلوتینین ناتمام.
- para—anesthesia**
بی حسی قسمت تحتانی بدن.
- para—appendicitis**
التهاب آپاندیس که ساختمانهای اطراف رانین دربر گرفته باشد.
- parablon = parablont**
- parablont**
یکی از دو موجود زنده ای که بایکدیگر همزیستی دارند .
- parablosis**
اجتماع تعاونی دو موجود زنده کاملاً مشخص و

متماین، اتصال فیزیولوژیک یا تشریحی دو حیوان که بکمک عمل جراحی برای تجربیات علمی عملی شده و یا بطور طبیعی بوقوع پیوسته باشد مانند دو قلوبهای سیامی.

dialytic p. جریان یافتن خون دو حیوان از طریق يك دیالیزر بمنظور حذف کردن فاکتورهای مضر از خون یکی از آنها؛ اضافه کردن فاکتورهای اساسی به آن از طریق خون آن دیگری.

parabiotic

مربوط به پارابیوز (لغت فوق).

parablepsia

دید معکوس یا کاذب.

parabulla

انحراف تعادل واراده .

paracarbinoxamine

مشتقی است از پیریدین که دارای اثر ضد هیستامین میباشد .

paracasein

ترکیبی است که از تغییر شکل کازئین در معده تحت تأثیر پپسین یارنین قبل از گوارش کامل ایجاد میشود.

paracesthesia

احساس ناسالمی ، اختلال در احساس سلامت.

paracentesis

پاراسنتز، عمل سوراخ کردن وزه کشی يك حفره بکمک عمل جراحی.

p. abdominalis = peritoneocentesis

p. capitis پاراسنتز و سوراخ کردن جمجمه برای خارج نمودن مایع در میتالایان به هیدروسفالی.

p. cordis پاراسنتز قلبی، سوراخ کردن قلب بکمک عمل جراحی.

p. oculi پاراسنتز چشمی، عمل سوراخ کردن کره چشم.

p. pericardial پاراسنتز برون شاهه ای ، سوراخ کردن حفره پریکارد یا غشاء قلب .

p. pulmonis پاراسنتز ششی، سوراخ کردن ریه.

p. thoracis = thoracentesis

p. tunica vaginalis پاراستنز پوشش واژینال، سوراخ کردن کیسه مخاطی روی بیضه و ابی دیدیم، سوراخ کردن تونیکاواژینالیس .

p. tympani سوراخ کردن پرده صماخ گوش بمنظور خارج نمودن چرک.

p. vesicae سوراخ کردن دیواره مثانه .

paracentetic مربوط به پاراستنز (واژه فوق).

paracephalus جنینی که سر غیرطبیعی یا بدشکل داشته، اعضای حسی ناقص و تنه یا اندامهای ناقص دارد .

paracetaldehyde = paraaldehyde

paracetamol = acetaminophen

parachloramine = meclizine

parachlorophenol ترکیب متبلوری است که بعنوان عامل ضد میکرب موضعی بکار میرود .

paracholla ترشح صفرا بگونه‌ای مختل.

parachordal مجاورمخورد استخوانی حیوانات پست.

parachroma رنگ پریدگی پوست.

parachromatin نوکلئوپلاسم دوک که در هنگام تقسیم بدون کاهش کروموزومی تشکیل میشود .

parachromatopsia رنگ کوری.

parachromophoric ترشح يك ماده رنگی که در داخل همان عضو ترشح باقی بماند .

paracinesia انحراف یا فساد قدرت حرکتی که موجب حرکات عجیب و غیر معمول میشود. در چشم پزشکی عمل نامنظم یکی از عضلات چشم.

paracoccioldomycosis بیماری جلدی ناشی از قارچ.

paracolobactrum تیره‌ای از شیزومیستها (راسته اوبا کتریاله ، خانواده آنتروبا کتریاسه، طایفه اشیشیه) که در روده کوچک حیوانات و انسان یافت میشود .

Paracort

نام تجارتي فرآورده‌ای از پردنیزون.

Paracortol

نام تجارتي فرآورده‌ای از پردنیزولون.

paracusis

اختلال در نظم شنوایی.

p. duplicata = diplacusis

اختلال درجهت یابی صوت، ناتوانی

در تشخیص مبده اصوات .

p. willisiana

قویترین قدرت شنوایی

در هنگام هیپاهوی شدید.

paracysis

حاملگی خارج رحم.

paradental

۱- دارای ارتباط با دندانه‌پزشکی. ۲- دور

دندانی .

paradidymis

جسمی است بر روی طناب منوی در بالای

ابی دیدیم .

Paradione

نام تجارتي فرآورده‌های پارامتادیون که در صرع

کوچک بمنوان ضد تشنج مورد استفاده قرار میگیرد.

paradipsia

عطش غیرعادی نسبت به مایعات .

paradox

گفته مهمل نما، عقیده بظاهر متناقض.

weber's p.

اختلال منطقی و بره

اگر عضله‌ای فقط بقدری کشیده شود که قادر

به انقباض نباشد بازهم میتواند طولیتر شود .

paraffin

پارافین ، مخلوطی از هیدروکربن‌های جامد

که از نفت بدست میآید.

پارافین مایع سبک، مخلوطی

از هیدروکربن‌های مایع نفت.

liquid p.

پارافین مایع ، مخلوطی از

هیدروکربن‌های مایع حاصله از نفت که بعنوان نرم

کننده و مسهل بکار میرود .

paraffinoma

تورمی که در اطراف رسوب پارافین در بافت‌ها

وجود میآید.

Paraflex

نام تجارتي فرآورده‌ای از کلرسوک زون که بعنوان شل‌کننده عضلات بکار میرود.

paragammaclism

تلفظ غلط اصوات حروف «ژ» و «ك» و «ج».

paraganglioma

توموری که یاخته‌های متشکله آن مشابه یاخته‌های کرومافین قسمت مرکزی غده فوق کلیوی باشد

medullary p. = pheochromocytoma
nonchromaffinic p. پاراگانگلیوم غیر

کرومافینی، تومر جسم سباتی به **(chemodectoma)** مراجعه فرمائید.

paraganglia

پاراگانگلیونها، جمع (**paraganglion**).

paraganglion

یکی از توده‌های سلولی کرومافین که نزدیک عقده‌ها و شبکه‌های اعصاب خود کار قرار گرفته‌اند.

parageusia

انحراف حس چشائی.

paraglobulin

گلوبولین ناشی از سرم خون، گویچه‌های خون، لنفوبافت‌های گوناگون.

paraglossa

ورم زبان.

paragonimiasis

ابتلا و آلودگی به کرم‌های کبیدی از جنس پاراگونیموس.

Paragonimus

پاراگونیموس جنسی از کرم‌های بیهن (ترما تودها).

p. westermanii پاراگونیموس وسترمانی، گونه‌ای که در آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی و مرکزی وجود داشته و در ریه انسان و پستانداران خرچنگ خوار جای میگیرد.

paragrammatism

اختلال در گویائی همراه با درهم برهمی در کاربرد و ترتیب کلمات و اشکال دستوری.

paragraphia

نقص خفیف در توانائی بیان افکار از راه نوشتن، ناتوانی در نوشتن افکار خود بطور صحیح.

parahemophilia

حالتی است شبیه هموفیلی ولی بعلمت فقدان يك فاکتور انعقادی دیگر غیر از آنچه مربوط به هموفیلی است ایجاد میشود.

parahormone

ماده‌ای است شبیه هورمون ولی هورمون نیست و دارای اثر هورمونی شکل بر کنترل کار چند عضو درازهم است.

parakeratosis

۱- هرگونه اختلال طبقه شاخی پوست ۲- احتباس هسته‌ها در سلولهای کراتین یا طبقه شاخی که بطور طبیعی در پوره‌های مخاطی حقیقی دیده میشود.

paralalia

اختلال در گویائی بخصوص تولید اصوات ناجور در هنگام سخن گفتن.

paralambdaclism

تلفظ نادرست صدای «ل».

paralbumin

آلبومینی که خواصی غیر از خواص آلبومینهای عادی از خود نشان میدهد.

paralbuminemia

وجود آلبومینهای غیر عادی (پارا آلبومینها) در خون.

paraldehyde

مایع بی‌رنگ و شفاف است که خواب آور و مسکن میباشد.

paralepsy = psycholepsy**paralexia**

ناتوانی خفیف در قدرت خواندن نوشته‌ها.

paralgesia

احساس غیر طبیعی و دردناک.

parallagma

کیفیت روی هم سوار شدن در انتهای شکسته استخوان.

parallax

تغییر محل واضح يك جسم در اثر جا بجاشدن بیننده.

parallergy

مربوط به پار آلرژی. (لغت زیر)

parallergy

زمینه آلرژی بعلمت حساسیت قبلی.

paralogia

آشفتنگی نیروی ذهنی و درك استدلال.

paralysin = agglutinin

paralysis فلج ناشی از ضایعه عصبی.

abducens p. فلج دورکننده، ضایعه عصب

محرکه خارجی چشم که منجر به فلج عضله راست خارجی چشم میشود.

p. of accommodation فلج تطابق،

فلج عضلات مژگانی چشم که منجر به از بین رفتن تطابق میشود.

p. agitans فلج پیری، یک بیماری پیشرونده دوران پیری است که با علائمی چون بی حرکت شدن صورت (صورت ماسک مانند) لرزش، کندی حرکات اراده، راه رفتن سریع، وضعیت فضائی مخصوص و ضعف عضلانی متمایز میگردد.

ascending p. فلج بالارو، فلج نخاعی

که بطرف مغز پیشری میکند.

birth p. فلج زایمانی، فلج نوزاد در اثر

صدمات زایمانی.

brachial p. فلج بازویی، فلج بازو.

brachiofacial p. فلج بازوئی - صورتی

فلج بازو و صورت.

bulbar p. فلج پیازی، فلج ناشی از تغییرات

حاصل در مرکز حرکتی پیاز مغز تیره.

central p. فلج مرکزی،

فلج ناشی از ضایعه مغز یا نخاع.

cerebral p. فلج مغزی، فلج ناشی از ضایعات

داخل جمجمه.

cerebrospinal p. hereditary

فلج ارثی مغزی - نخاعی، یک بیماری ارثی

است که معمولاً در سنین متوسط عمر ظاهر شده و

بافلج تدریجی پیشرونده در دستها یا پاها شروع

گشته و معمولاً یک دست و پای یک طرف یا هر

چهار دست و پا را مبتلی میسازد.

creeping p. فلج خزیدنی، آناکسی حرکتی.

crossed p. فلج متقاطع،

فلج یک طرف صورت و طرف دیگر بدن.

diver's p. فلج غواصان،

بیماری حاصل از کاهش فشار.

Duchenne's p. فلج دوشن،

فلج بولبر (پیازی) پیش رونده.

emotional p. فلج عاطفی، از کار افتادن بعلمت هجوم حالات روانی متضاد و بانیروی مساوی و معادل هم.

facial p. = Bell's palsy

infantile p. فلج اطفال،

پولیومیلیت حاد.

Landry's p. فلج لاندردی،

میلیت حاد بالارونده.

obstetric p. فلج مامائی،

فلج نوزاد در اثر صدمات ناشی از زایمان

pseudobulbar p. فلج پیاز نخاعی کاذب،

فلجی مشابه فلج ناشی از ضایعه بصل النخاع ولی بعلمت ضایعات دماغی.

pseudohypertrophic p. فلج هیپرتروفیک

کاذب، فلج همراه با بزرگ شدن و دژنراساس چربی عضلات میتلی.

spastic p. فلج اسپاسمی، فلج همراه با سفتی

عضلات و شدت بازتابهای عضلانی عمقی.

spinal p. فلج نخاعی،

۱- پولیومیلیت قدامی. ۲- نیم فلجی.

spinal p. spastic فلج اسپاسمی نخاع،

اسکلر و زجاجی مادرزادی نخاع که منجر به آتروفی و سفتی عضلات دست و پاها میگردد.

weber's p. فلج وبر، فلج عصب محرک

مشترک در طرف ضایعه که ایجاد بتوزپلک،

لوجی، زائل شدن انعکاس به نورو تطابق نموده، و با

فلج نیمه بدن در طرف مقابل، افزایش انعکاسهای

عضلانی و کاهش انعکاسهای سطحی همراه است.

paralytic

۱- فلجی ۲- شخص فلج.

paralytogenic

فلج آور، مولد فلج.

paralyzant

۱- فلج کننده ۲- داروی فلج کننده.

paremania

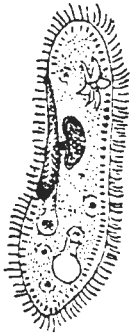
اختلال قاعدگی.

Paramecium

پارامسیوم، جنسی از تک یاخته‌های مژه دار.

paramecium

فردی از رده تک یاخته‌های پارامسیوم (شکل زیر).



پارامیسوم

paramedical

مربوط به علم پزشکی یا کار پزشکی .

peramenia

قاعدگی مختل یا مشکل.

parameter

پارامتر، مقدار ثابت اختتاری که ارزش‌های آن مسائل ریاضی را که وارد آن میشود مشخص میکند .

paramethadion

ترکیبی است که در صرع کوچک بعنوان ضد تشنج مورد استفاده قرار میگیرد.

paramethasone

ترکیبی است که بعنوان یک کورتیکوسترئوئید و با اثر ضد التهابی که دارد مورد استفاده قرار میگیرد.

parametric

پیرامون رحمی، اطراف زهدانی، کنار زهدانی.

parametrisms

اسپاسم دردناک عضلات در رباط یمن .

parametritis

التهاب بافت همبند لگن .

parametrium

بافت همبند لگن، بافت‌های اطراف زهدان.

paramimla

از بین رفتن قدرت طبیعی ایجاد حرکات و اشارات.

paramitome = hyaloplasm (1)

paramnesia

یک خاطره کاذب ناخود آگاه .

paramorphia

غیر طبیعی بودن شکل ظاهری.

paramyoclonus

انقباضات کلونیک و حمله‌ای عضلات.

حالتی که با انقباضات شوک **p. multiplex** مانند ناگهانی مشخص میشود.

paramyotonia

اختلال تونوس عضلانی .

p. congenita = myotonia congenita

paranesthesia = para-anesthesia

para-nitrosulfathiazole

ترکیبی است ضد میکروب.

paranoia

پارانویا، نوعی اختلال ذهنی که با هذیانهای منظم که بصورت سیستمی درآمدہ‌اند و بر زندگی روزانه بیمار اثر دارنده مشخص میشود این هذیانها شامل هر چیزی که در اطراف بیمار باشد میشوند، غالباً جز این سیستم هذیانی بقیه شخصیت بیمار دست نخورده میماند .

paranoliac

شخص مبتلی به پارانویا.

paranomia

نوعی آفازی که در آن اسامی اشیاء مشاهده شده یا لمس شده بخاطر نمیاید .

paranuclein

ماده‌ای شبیه به کروماتین در هسته یاخته‌ها.

paranucleus

جسمی که بعضی از موارد در پروتوپلاسم یاخته نزدیک به هسته دیده میشود.

paraphasia

آفازی متوسط یا خفیف.

paraphemia

بدسخنی. ناجور سخن گفتن .

paraphia

اختلال حس لامسه.

paraphilia

پهان تمایلات جنسی بطریقی که از نظر بیولوژیک واجتماعی نامطلوب باشد .

paraphiliac

شخص مبتلی به پارافیلی (لغت بالا)

paraphimosis

کیفیت جمع شدن پوست پشت حشفه آلت مردی.

paraphobia

ترس خفیف .

paraphrasia

اختلال نظم کلمات در هنگام صحبت کردن.

paraphrenia

پارافرنی، هر يك از بیماریهای روانی که حاوی پارانوید و زوال عقل پیش‌رس باشد. ۲- التهاب حجاب حاجز یا قسمتهای اطراف آن.

پارافرنی سخن گوئی، **p. confabulans** پارافرنی همراه با اظهار خاطرات کاذب.

پارافرنی وسیع، نوعی **p. expansiva** پارافرنی که با توهمات بزرگ منشی و هیجانات خفیف مشخص میشود.

پارافرنی توهمی، نوعی **p. phantastica** پارافرنی که باوهم آزار واذیت بوسیله دشمنان ناشناخته و توهمات غیر عادی و متغیر مشخص میشود.

پارافرنی سیستمیک، **p. systematica** پارافرنی که با پیشرفت تدریجی توهم آزار و اذیت و بزرگ منشی بدون اختلال شخصیت مشخص میشود.

paraplasim

۱- هرگونه روش غیر طبیعی. ۲- واسطه انتقال یا محیط عادی آکسون.

paraplastic

دارای قدرت تشکیل دهنده و ترکیبی غیر طبیعی.

paraplectic

مبتلی به پاراپلژی.

paraplegia

نیمه فلجی، فلج نیمی از بدن، که معمولا به فلج نیمه تحتانی (دوپا) اطلاق میشود.

نیمه فلجی **upper p.** یا **superior p.** بالائی، فلج نیمه بالائی بدن، فلج نیمه فوقانی تنه مشتمل بر دستها، شانه، و معمولا قسمت فوقانی تنه.

paraplegic

هر بوط به فلج نیمه تحتانی بدن.

paraplexus

شبهه مشمبه بطن جانبی مغز.

parapophysis

زوائد عرضی مهره‌های پائین ستون مهره‌ای.

parapoplexy

سکته ناقص، سکته خفیف.

paraprana

کسی که قادر نیست حرکات رابخوبی انجام دهد.

paraprotein

نوعی پروتئین که دارای مشخصات فیزیکی غیر عادی است.

paraproteinemia

وجود یک سرم گلوبولین غیر عادی مثل کری گلوبولین یا ما کرو گلوبولین در خون.

parapsis

اختلال حس لامسه.

pasapsoriasis

یک بیماری مزمن جلدی مشابه پسوریازیس.

parapsychology

مطالعه پدیده های روانی یعنی ارتباطات بین اشخاص و حوادث که ظاهراً بدون مداخله بارز حواس پنجگانه صورت میپذیرد.

parapsychosis

اختلال فکر، انحراف در عمل تفکر.

parareflexia

هرگونه اختلال در انعکاسها.

pararhotacism

تلفظ نادرست صدای «ر».

pararrhythmia

نوعی بی‌نظمی ضربانهای قلب بعلمت ترکیب دو نوع ریتم مختلف.

pararthria

ادای کلمات بطور ناقص.

Parasal

نام تجارتي فرآورده‌های اسید پارآمینوسالسیلیک.

paraslmatism

تلفظ نادرست صدای «س».

parasite

انگل، موجودی که غذای خود را از موجودات زنده دیگر تهیه میکند

انگل اشتباهی، انگلی که در **erratic p.** عضوی از بدن که معمولا در آنجا یافت نمیشود. قرار گرفته باشد.

انگل اختیاری، موجودی **facultative p.** که بطور معمول انگل است ولی قادر به زندگی انفرادی نیز میباشد.

Incidental p. انگل تصادفی ، انگلی که بطور تصادفی در بدن میزبان غیر طبیعی خود قرار گرفته باشد .

obligatory p. انگل اجباری ، موجودی که قادر به زندگی انفرادی نیست.

pathogenic p. انگل بیماریزا، انگلی که واسطه بیمار شدن میزبان قرار میگیرد.

periodic p. یا **sporadic p.** انگل دوره ای، یا انگل پراکنده ، انگلی که بطور متناوب در میزبانی قرار میگیرد و مدت کمی از آن استفاده میکند .

parasitic انگلی.

parasiticide انگل کش، ماده ضد انگل .

parasitism ۱- تداخل زیستی دو دسته موجود زنده متعلق به گونه های گوناگون بنحوی که یکی برای دیگری ضرر و بدون آن قادر بادامه حیات نباشد .
۲- زندگی انگلی ۳- آلودگی انگلی.

parasitogenic انگلی، ناشی از انگل.

parasitologist انگل شناس.

parasitology انگل شناسی .

medical p. انگل شناسی پزشکی، رشته ای از انگل شناسی که درباره انگلهای بیماریزا بحث میکند .

parasitophobia ترس مرضی از انگل .

parasitotropic انگل دوست، دارای تمایل نسبت به انگل.

paraspadias حالتی که با باز شدن دهانه مجرای میزراه در یک طرف آلت مشخص میشود.

Paraspirillum تیره ای از شیزومیستها (راسته یزدوموناداله، تحت راسته یزدومونادینه، خانواده اسپیریلاسه).

paraspasm

اسپاسم هر دو پا .

parasteatosis

اختلال در ترشحات غدد چربی پوست (یا غدد سبابه).

parasternal

کنارجناغی، در کنار جناغ .

parasthenia

کار غیر طبیعی بافت های عضوی .

parasympatholytic

وقفه دهنده پاراسمپاتیک ، ۱- ایجاد اثری مشابه قطع عصب پاراسمپاتیک يك قسمت . ۲- دارای اثر انهدامی بر عصب واگ، وقفه دهنده انتقال موج عصبی واگ .

parasympathomimetic

مقلد پاراسمپاتیک، ایجاد اثری مشابه اثر عصب پاراسمپاتیک بر روی يك قسمت.

parasystole

طولانی شدن غیر طبیعی زمان بین سیستول و دیاستول قلب .

paratenon

بافت چربی متخلخلی که فضای طبقه نیامی زرد پی ها در آن قرار دارد .

paratherapeutic

ناشی از درمان سایر بیماریها .

parathion

يك داروی حشره کش که در انسان احتمال ایجاد سمومیت کشنده دارد.

Parathormone

نام تجارتي فرآورده ای از عصاره پاراتیروئید .

parathyria

هیجانات غیر طبیعی.

parathyroid

غدد پاراتیروئید که چهار عدد بوده و در کنار لوبهای طرفی غده تیروئید قرار دارند.

parathyroidectomy

پاراتیروئید برداری.

parathyroidoma

توموری که از غده ای مشابه بافت پاراتیروئید تشکیل یافته باشد.

parathyroprivia

حالتی که پس از برداشتن پاراتیروئید ایجاد میشود.

parathyroprivic

مربوط به یاناشی از فقدان غده پاراتیروئید.

parathrachoma

ورم ملتحمه شبیه به تراخم .

paratrachosis

موی نابجا ، رشد مودر جای غیر طبیعی .

paratrophy

استحاله دردناک موضعی چربی همراه با ضایعه عصبی.

paratuberculosis

نوعی بیماری مخصوص گاوها که گاهی در گوسفند و بز نیز ظاهر میشود این بیماری با اسهال مصر و مقاوم و از دست دادن سریع وزن مشخص میشود علت این بیماری میکوباکتریوم پاراتوبرکولوزیس است .

paratyphoid

شبه حصبه .

paravaccinia

ضایعه ای بشکل توبرکولهای نیم حلقوی قرمز رنگ که بعضی اوقات بعد از تزریق واکسن دیده میشود ولی ارتباطی با واکسن ندارد.

paravertebral

اطراف مهره ای، نزدیک مهره ها، مجاور ستون مهره ای، جنب مهره ای.

paravitaminosis

فقر ویتامینی بدون وجود علائم آن.

paraxial

اطراف محوری، در امتداد محور، همراه محوری.

Paradrine

نام تجاری فرآورده های هیدروکسی آمفتامین که بعنوان مقلد سمپاتیک، ضد احتقان بینی، بالا برنده فشارخون و میدریاتیک مورد استفاده قرار میگیرد .

paregoric

آمپزه ای از گرد تریاک ، روغن بادیان رومی ، اسیدبنزویک، کامفر و گلیسیرین در الکل رقیق.

parenchyma

پارانشیم ، عنصرهای فعال یا اصلی هر عضو که از زمینه یا چهار چوب آن عضو متمایز باشند.

parenchymal

پارانشیمی، مربوط به پارانشیم.

parenchymatitis

التهاب پارانشیم.

Parenogen

نام تجاری فرآورده ای از فیبرینوزن که برای تشویق و بهبودی انعقاد خون بکار میرود.

parenteral

راه تزریقی، راه غیر خوراکی.

parepildidymis = paradidymis**parergasia**

نوعی بیماری روانی با نشانه هایی چون اختلال حرکات، ناسازگاری و غیره مانند جنون جوانی و پارانو یا .

pareisis

فلج خفیف .

فلج سیفیلیسی، دمانس فلجی، **syphilitic p.**

بیماری مزمنی است مربوط به مخ که با استحاله یاخته های عصبی قشر مخ و از دست دادن نیروی ذهنی و جسمی مشخص میشود، این بیماری از عفونت سیفیلیسی قبلی ناشی میشود .

paresthesia

اختلال حس مانند گزگز و مورمور و غیره .

paretic

فلجی .

paridrosis

هرگونه اختلال در تریق .

paries

دیواره هر قسمت تو خالی مانند قفسه سینه و شکم.

parietes

دیواره ها .

parietal

جداری، دیواره ای ، آهینه ای .

parietography

پرتونگاری دیواره های یک عضو، دیدن دیواره های یک عضو از راه پرتونگاری .

parkinsonism

پارکینسونیسم، حالتی که با سختی و لرزش عضلات مشخص گشته و علامت پارالیزی آذیتان است.

Parnate

نام تجارتي فرآورده‌ای از ترانيل سيپرومين که متوقف کننده مونوآمين اکسيداز و ضد افسردگی است .

paroccliptal

در کنار استخوان پشت سری .

paromomycin

نوعی آنتی‌بیوتیک پایدار که از يك نوع استر-پتوميسس مشتق میشود و ضد آنتامبا، سالمونلا، شيكلا، پروتئوس، آئروباکتر و اشریشیاکولي است .

paromphalocele

فتق مجاور نافی .

paronychia

عفونت نسوج نرم مجاور ناخن .

p. tendinosa

عفونت تاندونی، التهاب عفونی زردیی انگشت دست .

paroophoron

اثری از قسمت ادراری جسم ولف بروی رباط پهن .

parophthalmia

التهاب نسوج پیوندی اطراف چشم .

paropsis

اختلال دید .

parorchidium

جابجاشدن بیضه .

parorexia

انحراف و اختلال عصبی اشتها با پیدایش میل شدید نسبت به برخی از مواد غذایی .

parosmia

تغییر حس بویائی .

parostosis

استخوانی شدن بافتها در خارج از ضریع استخوان .

parotid

بناگوش ، نزدیک گوش .

parotidectomy

برداشتن غده بناگوشی .

parotiditis = parotitis

parotitis

التهاب غده بناگوشی .

contagious p. یا epidemic p.

گوشك، اورپون، بیماری ویروسی است که معمولا غده بناگوشی ولی بعضی اوقات سایر غدد بزاقی و لوزالمعده و بیضه‌ها و تخمدانها را نیز مبتلا میسازد .

parovarian

کنار تخمدانی، مجاور تخمدان، جنب تخمدانی .

parovarum = epophoron

paroxysm

حمله شدید ، حمله يك نشانه بسیاری یا تشدید ناگهانی آن .

paroxysmal

حمله‌ای .

pars

قسمت ، قطعه .

p. mastoidea

قسمت پستانی ، قسمت ماستوئید استخوان گیجگاهی که قسمت نامنظم خلفی آن را تشکیل میدهد .

p. petrosa

قسمت خارهای ، قسمتی از استخوان گیجگاهی است که گوش داخلی در آن قرار گرفته و در کف جمجمه بین استخوان پروانه‌ای و پشت سری واقع شده است .

p. tympanica

قسمت صماخی ، قسمت صماخی - استخوان گیجگاهی که در زیر قسمت صدفی و در جلوی زائده ماستوئید قرار گرفته است .

Parsidol

نام تجارتي فرآورده ای از اتوپروپازین که برای انسداد پاراسمپاتیک و کاهش دادن لرزدر پارکینسونیسم مورد استفاده قرار میگیرد .

partes

قسمتها .

parthenogenesis

بکرزائی ، بوجود آمدن يك موجود جدید از يك تخم گشنیده نشده .

artificial p.

بکرزائی مصنوعی ، بکرزائی بکمک وسایل مصنوعی از قبیل محرکهای شیمیائی یا مکانیکی .

parthogenesis = parthenogenesis

particle

ذره ، جزء یا قطعه بسیار کوچک هر ماده .

disperse p's ذرات پراکنده ،

ذرات معلق موجود در يك محلول کولوئید .

elementary p. ذره اولیه ، یکی از کوچکترین واحدهائی که اتم را تشکیل میدهند و میتوانند مستقلاً وجود داشته باشند.

high-velocity p's ذرات با سرعت زیاد ، ذرات اولیه باردار مثل الکترونها و پروتونها که سرعت و انرژی بیشتری در يك شتاباننده به آنها داده باشند .

ionizing p. ذره یونیزه ، ذره‌ای که مستقیماً در موقع گذر کردن از ماده زوجهای یون تولید میکند .

particulate

مشکل از ذرات مجزا.

parturient

زائو ، زایمانی ، مربوط به زایمان .

parturifacient

دارویی که در هنگام زایمان بکار میرود ، داروی محرک زایمان .

parturiometer

دستگاهی است برای اندازه گیری قدرت فشار زایمانی زهدان .

parturition

زایمان و ضح حمل.

parulis

آبسه لثه .

parumbilical

مجاور نافی .

parvicellular

مشکل از سلولهای کوچک.

PAS یا PASA

اسیدپارا آمینوسالی سلیک که از داروهای ضد سئ اصلی است و بیشتر برای جلوگیری از مقاومت میکروب نسبت به داروهای دیگر بکار میرود.

passin

۱- رنج ، درد ۲- هیجان شدید .

Ileac p. = Ileus

passive

انفعالی ، غیر خودکار ، تمحیلی ، عملی که خود بخود و نه بصورت فعال صورت پذیرد.

paste

خمیر .

pastern

بخلق اسب ، قسمتی از پای اسب که از انگشت اول و دوم ایجاد شده باشد.

Pasteurella

پاستورلا ، جنسی از شیزومیستها که گرم منفی و میله‌ای شکل هستند این باکتریها موجب عفونت خون « سپتیسمی » خونریزی دهنده در حیوانات خون گرم میشوند .

p. pestis پاستورلا پستیس ، عامل طاعون .

p. tularensis پاستورلا تولارنسیس ، عامل مولد تولارمی .

pasteurellosis

آلودگی به باکتریهای جنس پاستورلا.

Pasteuria

تیره‌ای از شیزومیستها (راسته هیفومیکروبیاله ، خانواده پاستور یاسه) که انگل سخت پوستان آب شیرین هستند .

Pasteuraceae

خانواده‌ای از شیزومیستها (راسته هیفومیکروبیاله) که شامل ژانر بلاستوکولیس و پاستوریا است .

pasteurization

پاستوریزاسیون ، قرار دادن مواد در حرارت ۶۰ درجه بمدت نیم ساعت و سرد کردن ناگهانی آن که باعث کشته شدن قسمت اعظم باکتریهای بیماریز او متوقف کردن فعالیت بقیه آنها میشود .

patch

لکه ، يك ناحیه کوچک که با سایر نواحی فرق داشته باشد .

Peyer's p's پلاکهای پی‌یر ، پلاکهای کوچک سفیدی از فولیکول های لنفاوی که در طبقه مخاط و زیر مخاط روده کوچک قرار دارند .

patella

استخوان کشکک .

patellapexy

ثابت کردن کشکک به انتهای پائینی استخوان ران بکمک عمل جراحی .

patellar

کشکی، مربوط به استخوان کشکک .

patellectomy

کشکک برداری.

patelliform

کشکک مانند، کشکی شکل .

patellofemoral

کشکی - رانی .

patency

آشکاری، وضوح، گستردگی، گشودگی .

patent

گشوده، باز، آشکار.

path (o)

پیشوندی است بمعنی «حالت بیمارگونه» «بیماری» «وضع وخیم» که به کلمات دیگر میچسبد.

pathergasia

اختلال فکری در اثر ضایعات عملی یا ساختمانی.

pathergic

مربوط به (pathergy) .

pathergy

۱- حالتی که در آن تجویز یک محرک، بدن را بطور غیر طبیعی برای تحریکات همدی حساس میسازد.
۲- آلرژی نسبت به چند آنتی ژن مختلف.

pathic

مرضی، مربوط به بیماری، بیمارگونه .

Pathilon

نام تجارتي فرآورده های تری دی هگز تیل که بمنوان بلوک کننده پاراسمپاتیک مورد استفاده قرار میگیرد .

patho-anatomy

تشریح از نظر آسیب شناسی.

pathobiology = pathology**pathogen**

میکربهای بیماریزا .

pathogenesis

بیماریزائی .

pathogenetic

بیماریزا .

pathogenic

بیماریزا .

pathogenicity

بیماریزائی .

pathogeny

بیماریزائی .

pathoglycemia

افزایش قند خون در نتیجه بعضی از بیماریها.

pathognomonic

نشانه مشخصه بیماری، علامت شاخص.

pathologic

مربوط به آسیب شناسی.

pathological

مربوط به یا ناشی از بیماری.

pathologist

آسیب شناس.

speech p. متخصص در اختلالات گویائی و زبان

pathology

آسیب شناسی .

behavior p. = psychopathology

cellular p. آسیب شناسی یاخته ای،

آسیب شناسی سلولی.

clinical p. آسیب شناسی کلینیکی،

پاتولوژی که برای حل مسائل کلینیکی بکار گرفته میشود .

comparative p. آسیب شناسی مقایسه ای،

آسیب شناسی که در آن مراحل بیماری انسانی را با بیماری حیوانات دیگر مقایسه می کنند.

experimental p. آسیب شناسی تجربی .

general p. آسیب شناسی عمومی،

مطالعه آسیب شناسی مراحل مختلف بیماری در اعضاء مختلف.

oral p. آسیب شناسی دهان، پاتولوژی مربوط

به حالات مسببه یا تغییرات مرضی آناتومیک یا تغییرات فونکسیونل در ساختمانهای دهان.

pediatric p. آسیب شناسی اطفال،

آسیب شناسی بیماریهای اطفال.

special p. آسیب شناسی خاص، پاتولوژی مربوط به تغییرات حاصله بوسیله بیماریهای خاص یا تغییرات حاصله در یک عضو خاص.

surgical p. آسیب شناسی جراحی، آسیب شناسی بیماریهایی که احتیاج به عمل جراحی دارند.

patholysis انحلال بافتها در اثر بیماری.

pathomania جنون اخلاقی، اختلال روانی.

pathomimesis تقلید بیماری، بیماری ظاهری.

pathomorphism شکل شناسی اشکال غیر طبیعی.

pathonomy علم قوانین بیماریها.

pathophobia ترس از بیماری.

pathophoresis انتقال بیماری.

pathophoric مربوط به انتقال بیماری.

pathopleiosis تمایل به بزرگ کردن و خامت بیماری.

pathopsychology روان بیماری شناسی، روان شناسی بیماریهای روانی.

pathosis حالت بیماری.

pathway مسیر، راه.

biosynthetic p. مسیر سنتزهای زیستی، مراحل آنزیمی در سنتز محصول انتهایی خاص در بدن یک موجود زنده.

-pathy پسوندی است بمعنی بیماری یا حالت مرضی که معمولا به نشانه بیماری غیر التهابی بکار میرود.

patient بیمار، بیمار تحت درمان.

patroclinous از پند به ارث برده.

patulous گسترش، انتشار.

Paveril نام تجاری فرآورده های دی اکسیدین که رگ گشا است.

pavilion شیپورک، اطاق، محفظه.

pavor خوف، واکنش ترس شدید، وحشت.

p. diurnus ترس روزانه.

p. nocturnus ترس شبانه، وحشت اطفال در شب یا در خواب روز.

P.B. = pharmacopoeia Britannica فارماکوپه بریتانیا.

Pb = plumbum نشانه شیمیائی سرب.

P.B.I. = protein-bound iodine ید متصل به پروتئین.

p.c. = post cibum بعد از غذا.

PCG = phonocardiogram نگاره خطی صداهای قلب.

P.C.M.O. = Principal Colonial Medical Officer صاحب منصب عمده پزشکی مستعمراتی.

P.C.V. = packed cell volume حجم مجموعه سلولهای متراکم.

Pd = palladium

p.d. منخف جملات زیر است:

potential difference اختلاف پتانسیل.

prism diopter دیوپتر منشور.

pearl مروارید، ۱- دارویی که بشکل مروارید باشد.

۲- نقل های کوچک دارویی.

epithelial p. مروارید اپی تلیال، دانهائی که در تومور بافت پوششی دیده میشود.

Laennec's p's توده های لانک، کردی از خلط که در آسم پرورشی یافت میشود.

pecazine = mepazine

pebrine

يك بیماری باکتریائی کرم ابریشم .

peccant

ناسالم ، مسبب رفع سلامت .

pectase

مخمری که همراه با پکتوز در میوه جات وجود دارد .

pecten

۱- منطقه باریکی در مجرای مقعدی دور از خط مرزی مخاط رکتوم و پوست مجرا . ۲- حاشیه جلوئی شاخه فوقانی عانه .

خط شانهای ، لبه قدامی و **p. ossis pubis** تیز استخوان عانه .

pectenitis

التهاب (pecten) مقعد ، التهاب ثلث میانی مقعد .

pectenosis

ضخیم شدن يك سوم میانی مقعد .

pectenotomy

برش نواری تنگ کننده در پکتنوز (pectenosis) .

-pectic

صفت پسوند (-pexy) .

pectin

محصول کربوهیدرات خالص شده شیره اسیدی قسمت داخلی پوست لیمو یا قسمت گوشتی سیب که بعنوان ماده جانشین شونده پلاسما و یا بعنوان يك ماده ژله ای یا ایجاد کننده محلول تعلیقی بکار میرود .

pectinase

دیاستازی گیاهی که برای منعقد کردن پکتین بکار میرود .

pectinate

شانهای ، شانه مانند .

pectineal

شانهای .

pectines

جمع لغت (pecten) .

pectiniform

شانهای ، بشکل شانه .

pectoral

۱- سینه ای . ۲- مؤثر در بیماری روی و سینه ای .

pectoralgia

سینه درد .

pectoralis

سینه ای .

pectoriloquy

انتقال اصوات صحبت کردن از طریق جدار قفسه صدی .

pectorophony

تشدید رزنانس صوتی در موقع سمع .

pectose

ماده اصلی میوه های نارس که در هنگام رسیدن مبدل به پکتین میشود .

pectus

سینه ، پستان ، قفسه صدی .

p. carinatum

سینه برجسته ،

برجستگی غضروفی جناغ که بصورت مادرزادی مشاهده میشود .

p. excavatum

سینه تو رفته ،

فرورفتگی غضروفی جناغ که مادرزادی است .

ped-

پیشوندی است به دو معنی (۱) بچه ، طفل . (۲) پا .

pedal

پائی ، مربوط به پایا یاها .

pederasty

بچه بازی ، لواط ، آمیزش جنسی از راه مقعد .

pedes

جمع لغت (pes) .

pediatric

مربوط به بیماریهای کودکان .

pediatrician

متخصص بیماریهای کودکان .

pediatrics

رشته تخصصی بیماریهای کودکان .

pedicellation

رشد پایه تومور .

pedicle

۱- پایه تومور . ۲- زائده ای که جسم مهره را به بال مهره وصل میکند .

pediculate

پایه دار کردن .

pediculation

۱- پایه سازی ۲- آلودگی به شپش .

pediculicide

داروی شپش کش .

pediculoides

جنسی از کک ها .

p. ventricosus = pyemotes ventricosus

pediculophobia

شپش ترسی، ترس مرضی از شپش .

pediculosis

آلودگی به شپش .

Pediculus

جنسی از شپش ها.

p. humanus شپش انسان ، گونه ای که از

خون انسان تغذیه میکند و حامل مهم تب راحمه،

تیفوس و تب خندق (**trench fever**) میباشد،

دو تحت گونه آن سابقاً بنامهای

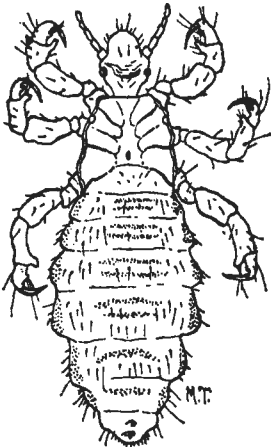
(**p. humanus var. capitis**) شپش سر و

دیگری (**p. humanus var. corporis**)

شپش تن معروف بودند .

p. inguinalis یا **p. pubis**

شپش عانه



پدیکولوس کاپیتیس (شپش سر)

Pedilococcus

تیره ای از شیزومستها (راسته اوباکتر یاله،

خانواده لاکتوباسیلاسه، طایفه استرپتوکوکسه) که در شیرهای میوجات تخمیر شوند یافت میشود.

pediophobia

peditis

التهاب استخوان پای است .

pedodontia = pedodontics

pedodontics

بخش بیماریهای دهان و دندان اطفال .

pedodontist

متخصص بیماریهای دهان و دندان در اطفال .

pedograph

اثر سطح کف پا .

pedomorphism

باقی ماندن خصوصیات طفولیت در شخص بالغ .

pedophilia

اشتیاق و علاقه غیر طبیعی نسبت به اطفال .

peduncle

پایک، ساقه یا پایه .

cerebellar p's پایک های منحنی ای

پایک های منحنی که سه جفت بوده ویل دماغی را

به منحنی متصل میکند .

cerebral p's پایکهای مغزی ،

پایه دماغی .

pineal p. پایک صنوبری، نوار استوانه ای

که در دو طرف غده صنوبری قرار دارد .

peduncular

پایه ای ، پایکی .

pedunculated

پایه دار .

pedunculotomy

قطع پایه یا پایک .

pedunculus = peduncle

Peganone

نام تجارتي فرآورده ای از انوثوئین که در صرع

بزرگ بعنوان ضد تشنج مورد استفاده قرار میگیرد .

pedadophobia

ترس شدید از طاسی .

pelage

موی بدن، موهای تنه اندامها و سر .

PELIOS

pellosis

پورپورا. خونریزیهای کوچک جلدی.

p. hepatis

حالتی که با پیدایش کیست‌های کوچک متعدد پر از خون در کبد مشخص میشود.

pella

پوست، لاپوست، درم، جلد.

pellagra

نوعی بیماری آن‌دیمیک منطقه اروپای جنوبی و امریکای جنوبی و مرکزی است که به علت فقر اسید نیکوتینیک ظاهر میشود و بشکل لکه‌های قرمز عودکننده بر روی پوست بدن همراه با پوسته ریزی، ضعف، اختلال گوارش، تشنج و غیره مشخص میشود.

pellagrin

شخص مبتلا به پلاگر.

pellagroid

شبهه به پلاگر، پلاگرمانند.

pellagrou

پلاگری، مربوط به فقر اسید نیکوتینیک در بدن.

pellet

حب، قرص کوچک.

pellicle

سرجوش یا کف نازکی که بر روی سطح مایعات تشکیل میشود.

pellcula = epidermis

Pelodictyon

جنسی از شیزومیستها (راسته پزودوموناداله، تحت راسته رودوبا کتری اینه. خانواده کلروبا کتریاسه).

Pelonema

جنسی از شیزومیستها (راسته کلامیدوبا کتریاله خانواده پلوپلوکاسه).

Peloploca

جنسی از شیزومیستها (راسته کلامیدوبا کتریاله، خانواده پلوپلوکاسه).

Peloplocaceae

خانواده‌ای از شیزومیستها (راسته کلامیدوبا کتریاله).

pelta

غشاء هلالی شکلی است که در بعضی تازک داران دیده میشود.

pelvic

لگنی

pelvicephalometry

اندازه‌گیری سرچنین نسبت به لگن مادر.

pelvimeter

لگن سنج، دستگاهی برای اندازه‌گیری لگن.

pelvimetry

لگن سنجی، اندازه‌گیری ظرفیت و اقطار لگن.

pelvoileoneocystostomy

قرار دادن یک قطعه جدا شده از ایلئوم بمنظور ایجاد ارتباط جدید بین لگنچه و مثانه.

pelvotomy

لگن بری، ۱- بریدن یا قطع کردن استخوان لگن.

۲- بریدن لگنچه کلیوی.

pelviperitonitis

التهاب صفاق لگن.

pelviroentgenography

پرتونگاری از ارگانهای لگنی.

pelvis

۱- لگن، شامل استخوان بی‌نام خارجی و دنیا لچه.

۲- لگنچه کلیوی.

لگن آدمی شکل، لگن باریک **android p.**

شبهه به لگن مردانه.

لگن آدمی، لگنی که قطر **anthropoid p.**

جلوئی - عقبی آن مساوی یا بزرگتر از قطر عرض آن باشد.

لگن جذب و تحلیل، لگنی که **assimilation p.**

در آن مفصل‌شدگی خاصه با ستون مهره‌ها بالاتر از حد معمول (**high assimilation pelvis**) یا

اینکه پائین‌تر از حد معمول (**low assmilation**)

tion pelvis) میباشد لذا تعداد مهره‌های کمری

زیادتر یا کمتر شده است.

لگن کوتاه، لگنی که **brachypellic p.**

قطر عرضی آن از قطر جلوئی - عقبی آن با اندازه ۱ تا ۳ سانتیمتر بیشتر باشد.

لگن منقبض، لگنی که **contracted p.**

یک قطر مهم آن ۱ تا ۵ سانتیمتر کوتاه باشد.

لگنی که **dolichopellic p.**

دراز و بیضی بوده و قطر جلوئی - عقبی آن بزرگتر از قطر عرضی آن باشد.

false p. لکن کاذب،

قسمتی که بالای خط خاصه ای شانه ای قرار دارد.

flat p. لکن پهن، لکن صاف،

لکنی که قطر قدامی خلفی آن کم باشد.

kyphotic p. لکن گوز،

لکنی که قطر قدامی خلفی لبه آن افزایش یافته

و قطر عرضی دهانه آن نیز کاهش یافته باشد.

frozen p. لکن یخ بسته، حالتی است که در آن

طاقهای (fornices) رحم با ترشحات سفت

شده ای پر شده باشد.

gynecoid p. لکن زنانه با شکل

بیضی مدور که لکن تیمپیکال طبیعی زن است.

infantile p. لکن کودکانه، لکنی که عموماً

منقبض بوده و بیضی شکل است و دارای استخوان

پلندو دیواره ای مایل می باشد.

Inverted p. = split p.

juvenile p. = infantile p.

p. major لکن بزرگ، لکن کاذب.

malacosteon p. لکن خرچنگی،

لکن راشی تسمی، لکنی که بملت نرم استخوانی

تغییر شکل داده.

mesatipellic p. لکنی که

قطر عرض آن مساوی قطر جلویی - عقبی آن یا

اینکه فقط تا یک سانتیمتر از آن بزرگتر است.

p. minor لکن کوچک، لکن حقیقی.

Nagele's p. لکن نازل، لکنی که قطرهای

آن چرخیده و قطر قدامی خلفی آن بصورت قطر

مایل درآمده است.

platypellic p. لکنی که قطر عرضی آن

۳ سانت یا بیشتر از قطر جلویی - عقبی آن

بزرگتر باشد.

platypelloid p. لکنی که نمای جلویی

عقبی آن کوتاه بوده و عرض آن صاف و شکل آن

بیضی باشد.

rachitic p. لکن راشی تسمی،

لکنی که دچار راشی تسم شده باشد.

renal p. لکن کلیوی، لکنچه کلیوی، اتساع

قیفی شکلی است از مهنای که در میان ماده کلیه قرار دارد.

Robert's p. لکن روبرت، لکنی که دارای

یک استخوان خاجی رشد نیافته و اولیه بوده

واقطار عرضی و مایل آن خیلی کوچک شده باشند.

scollotic p. لکن منحرف،

لکن ناشی از اسکولیوز یا انحراف ستون فقرات

بطرفین.

split p. لکن شکافته، لکنی که شکافی

مادرزادی در ارتفاع عانه خود داشته باشد.

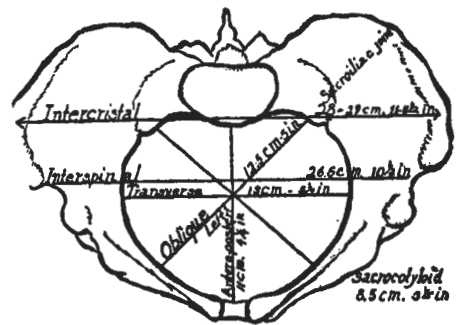
spondylolisthetic p. لکنی که پنجمین

مهره کمری آن بر روی استخوان خاجی بطرف

جلو لغزیده و بداخل لکن جلو آمده باشد.

true p. لکن حقیقی، قسمتی از لکن که

در پایین خط خاصه ای شانه ای قرار دارد.



دیاگرام لکن کاذب و بریم لکنی

pelvospondylitis

التهاب قسمت لکنی ستون مهره ای.

pemphigoid

شبهه به پمفیگوس.

pemphigus

پمفیگوس، نوعی بیماری است که با

طاولهائی بر روی پوست که بعد از بهبودی

رنگدانه هائی از خود باقی میگذارد مشخص میشود.

benign chronic familial p.

حالت وراثتی است که شبهه پمفیگوس و ولکاریس

است ولی خود بخود خوب میشود.

Brazilian p. پمفیکوس برزیلی، حالتی شبیه پمفیکوس فولیاسوس با منشاء نامعلوم که در برزیل بطور آندمیک وجود دارد.

bullous p. پمفیکوس طاوولی، بثورات مزمن ژنرالیزه طاوولی که بطور برجسته در بالغین ایجاد میشود و معمولاً کشنده نیست.

p. erythematous پمفیکوس سرخ، پمفیکوسی که ضایعات آن مشابه لوپوس اریتماتوس مییابد.

p. follicular پمفیکوس متورق، پمفیکوسی که حاوی طاولهای شل و کثیف مییابد و مانند درماتیت پوسته پوسته شونده متفرق است.

p. gangrenous پمفیکوس قانقاریائی، درماتیت گانگرنی کودکان.

hemorrhagic p. یا **p. hemorrhagicus** پمفیکوس خونریزی دهنده، حالتی است که با پیدایش طاولهای پر از خون مشخص میشود.

p. neonatorum پمفیکوس نوزاد، یازرد زخم نوزاد، نوعی زرد زخم طاوولی نوزادان است که در عفونتهای استافیلوکوکوی دیده میشود.

south American p. = Brazilian p.

p. vegetans پمفیکوس جوانه دار، نوعی پمفیکوس طاوولی که طاولهای آن بعداً مبدل به برجستگیهای جوانه‌ای میشوند.

p. vulgaris پمفیکوس وولگاریس، بیماری نادر و عودکننده ای است که با طاولهای سفت و نرم پوستی و مخاطی مشخص شده گاه کشنده است.

wildfire p. = Brazilian p.

penetrance

قدرت نفوذ، نسبت درصد مواردی که یک یا چند ژن صفت یا صفاتی را منتقل میکنند.

penetrometer

۱- دستگاهی است برای اندازه گیری قدرت نفوذ اشعه مجهول ۲- دستگاهی است برای ثبت مقاومت مواد نیمه جامد نسبت به نفوذ.

-penia

پسوندی است بمعنی فقر، نارسائی، که به آخر کلمات میچسبد.

penicillamine

نوعی اسید آمینه است که از طریق فرار دادن پنسیلین در اسیدهای معدنی داغ بدست میآید.

penicillin

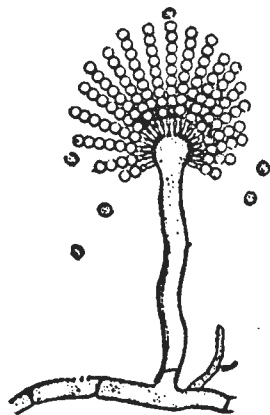
پنسیلین، داروی آنتی بیوتیکی است که از قارچ پنیسیلیوم بدست آمده و رشد و نمو میکروبهای گرم مثبت را متوقف میسازد.

penicillinase

پنسیلیناز، ماده‌ای است که بوسیله باکتریها ترشح شده و باعث وقفه اثر پنسیلین میشود.

Penicillium

پنسیلیوم، جنسی از قارچها (شکل زیر).



penis

آلت جنسی مذکر، آلت نری.

penitis

التهاب آلت مذکر.

penniform

پرمانند، شبیه به پر.

penta

پیشوندی است بمعنی پنج.

pentachlorin = chlorophenothane pentad

پنج ظرفیتی، یک عنصر یارادیکال پنج ظرفیتی.

pentamethazene = azamethonium

pentamethylenediamine

حاصل تجزیه پروتئین‌ها که بوسیله باکتریها در

اثر در کربوکسیله شدن لیزین ایجاد میشود.

pentamethylenetetrazol = pentylenetetrazol

pentapeptide

نوعی پلی‌پپتید که حاوی پنج اسید آمینه است.

pentaploid

۱- دارای مشخصات پنج دستگانه کروموزومی ۲- فردی یا خسته‌ای که دارای پنج دستگانه کروموزومی است.

pentaploidy

حالت دارا بودن پنج دستگانه کروموزومی.

pentapyrrolidinium

ترکیبی است که بعنوان بلوکننده کانکلیونها برای پائین آوردن فشار خون مورد استفاده قرار میگیرد.

pentavalent

پنج ظرفیتی.

penthienate

ترکیبی است که برای سد کردن یا بلوکه کردن پاراسمپاتیک مورد استفاده قرار میگیرد.

Penthrane

نام تجاری فرآورده‌ای از متوکسی فلوران که بعنوان بیهوشی‌دهنده عمومی‌واظریق استنشاقی مورد استفاده قرار میگیرد.

Pentids

نام تجاری فرآورده‌های پنتاسیم پنیسیلین G.

pentobarbital

نوعی باربیتورات کوتاه اثر یا متوسط اثر.

پنتوباربیتال سدیم، ترکیبی است **sodium p.** خواب آور.

pentobarbitone = pentobarbital

pentolininm

پنتولینیوم، ترکیبی است که برای بلوکه کردن عده ها و پائین آوردن فشار خون مورد استفاده قرار میگیرد.

pentolysis

شکسته شدن مولکول پنتوز یا قند پنج ظرفیتی.

pentose

هر گونه قندی که فرمول آن $C_5H_{10}O_5$ باشد.

pentoside

ترکیب یک پنتوز با یک ماده دیگر.

pentosuria

پیدایش پنتوز در ادرار.

Pentothal

نام تجاری فرآورده‌های تیوپنتال که باربیتورات کوتاه اثری است.

pentylenetetrazol

ترکیبی است که بعنوان محرک سیستم عصبی مرکزی مورد استفاده قرار میگیرد.

Pen-vee

نام تجاری فرآورده‌های پنیسیلین v.

peonin

رنگی است که بعنوان معرف محلولهای اسیدی و بازی بکار میرود.

peppermint

برگ خشک و جوانه نعناع صحرائی که خاصیت ضد نفخ و محرک دارد.

peptic = peptic

pepsin

پپسین، آنزیم تجزیه‌کننده پروتئینها که بصورت غیرفعال بوسیله یاخته‌های اصلی دیواره معده ترشح میشود و بوسیله اسید معدی فعال میگردد. فرآورده پپسین معده خوک برای مصارف درمانی مورد استفاده قرار میگیرد.

پپسین ساخارین دار ، **saccharinated p.**

پپسینی است که با گگردلاکتوز خوب سائیده شده و به شکل گرد نرم یکنواخت درآمده باشد.

pepsinogen

پپسینوژن، پپسین اولیه غیرفعال که بوسیله سلولهای اصلی معده ترشح شده و در اثر یون هیدروژن تبدیل به پپسین فعال میشود.

peptic

پپسینی، مربوط به پپسین، هضمی یا گوارشی.

peptid = peptide

peptidase

پپتیداز، دیاستازی است که بعنوان کاتالیزور هیدرولیزکننده پروتئینها اثر مینماید، طرز اثر آن حمله به حلقه‌های پپتیدی است.

peptide

پپتید، مولکول سبکی است که از دو یا چند مولکول اسید آمینه تشکیل یافته و متناسب تعداد آنها دی پپتید، تری پپتید و غیره نامیده میشود.

peptidolytic

خردکننده مولکول‌های پپتید.

Peptococcus

جنسی از شیزومیتها (راسته اوباکتریاله، خانواده میکروکوکاسه).

peptogenic

ایجادکننده پپسین یا پپتون.

peptoid

پپتوئید، محصول هضم پروتئولیتیک که به واکنش بی‌اوره (biuret reaction) جواب نمیدهد.

peptolysis

تجزیه پپسین

peptolytic

تجزیه‌کننده پپسین.

peptone

پپتون، یک محصول حد واسط هضم پروتئین.

Peptostreptococcus

جنسی از شیزومیتها (راسته اوباکتریاله، خانواده لاکتوباسیلئاسه، طایفه استرپتوکوکاسه) که بشکل انگل در روده سکنی میگزینند.

peracidity

افزایش اسیدیته، افزایش حالت اسیدی.

Perandren

نام تجاری فرآورده‌ای از تستسترون.

per anum

از راه مقعد.

Perazil

نام تجاری فرآورده‌های کلرسیکلزین که بعنوان ضد هیستامین مورد استفاده قرار میگیرد.

percept

تصور، تأثیری که در نتیجه تحریک یک عضوی برمنفذ گذارده میشود.

perception

درک، قوه ادراک یا دریافت، احساس، مشاهده، وصول.

depth p.

درک عمقی توانائی شناخت عمق فواصل نسبی اشیاء درفضا.

extrasensory p.

درک هافوق حسی،

اطلاع بدون استفاده از حس‌های پنجگانه، آگاهی بکمک حس ششم.

perceptive

مدرك، ادراکی، درك‌کننده، ویژه ادراك، مربوط به قوه ادراك.

perceptivity

قدرت درك تأثیرات حسی، تأثیرپذیری.

perciplent

۱- ادراکی. ۲- با ادراك.

percolate

صاف شدن، ۱- قراردادن دارو در جریان يك حلال بمنظور جدا کردن قسمت محلول آن. ۲- هرگونه محلولی که باین طریق بدست میآید.

percolation

تراوش، نفوذ، تصفیه، جدا کردن قسمت محلول يك دارو بکمک گذراندن يك حلال از روی آن.

percolator

صافی، لوله‌ای که برای جدا کردن قسمت محلول يك دارو بکمک يك حلال بکار میرود.

Percorten

پرکورتین، نام تجاری فرآورده‌های دزوکسی کورتیکوسترون یا مینرالوکورتیکوئید که در متابولیسم آب و الکترولیتها دخالت میکند.

percuss

دق کردن، مورد دق قراردادن.

percussion

دق.

auscultatory p.

دق گوش دادنی،

دق همراه باسمع.

Immediate p.

دق بی واسطه، دق بدون واسطه، دق مستقیم.

Instrumental p.

دق ابزاری، دق بوسیله ابزاردق یا بکمک چکش.

mediate p.

دق با واسطه،

دق از وراء يك وسیله یا واسطه.

percussor

چکش‌دق، وسیله دق

percutaneous

پوستی، از طریق پوست.

perflation

دمیدن هوا در داخل يك محفظه برای خارج

کردن ترشحات آن.

perforans

سوراخ کننده، بیشتر در مورد سرخرگها سیاهرگها و غیره گفته میشود که قسمتی را سوراخ کرده از آن عبور میکنند.

perforating

سوراخ کردن، عمل سوراخ کردن یا عبور کردن از يك قسمت.

perforation

۱- عمل سوراخ کردن ۲- سوراخ موجود در يك قسمت.

perfrication

روغن مالی، مالش بكمك يك روغن یا پاماد.

perfusion

ریزش، ریختن بداخل، بیشتر منظور از این واژه تزریق قطره قطره مایعات است.

perl-

پیشوندی است بمعنی نزدیک و اطراف، به معنی پیشوند (para-) مراجعه فرمائید.

perilacinous

دور آسینی، اطراف آسین.

Perilactin

پریلاکتین، نام تجارتمی فرآورده های هیدروکلرور سیپرو هتادین که بعنوان آنتی هیستامینیک وضد سروتونین بکار میرود.

periladenitis

التهاب بافت های اطراف غده.

perilanal

دور مقعدی، اطراف مقعدی.

perlanglochollitis

التهاب بافت های اطراف مجاری صفراوی.

perlaortitis

التهاب بافت های اطراف آئورت.

parlapical

اطراف نوك ریشه دندان.

perlappendicitis

التهاب آپاندیس و بافت های مجاور آن.

perlarterial

اطراف سرخرگی، دور سرخرگی.

perlarteritis

التهاب لایه خارجی سرخرگ.

p.gummosa

پری آرتريت گومی، تجمع گوم سیفیلیس در رگ های خونی.

p. nodosa

پری آرتريت گره ای، نوعی بیماری التهابی پوشش سرخرگ های کوچک و متوسط الاندازه همراه با تغییرات التهابی اطراف رگها که با نشانه های عفونت سیستیک مشخص میشود.

perlarthritis

التهاب اطراف مفصل، ورم دور مفصلی.

perlarticular

دور مفصلی، اطراف مفصلی.

perlaxial

حول محوری.

perlaxillary

اطراف حفره زیربغلی.

periblast

قسمتی از پرتوپلاسم یاخته که در خارج از هسته واقع شده است.

peribronchiolitis

التهاب اطراف نایژه ها.

peribronchitis

التهاب يك لوب کامل همراه با برونشیت آن قسمت از ریه و ضخیم شدگی بافت دور نایژه ای.

pericardiac

دور قلبی، مربوط به آبشامه قلب، اطراف قلب.

pericardial

برون شامه ای، مربوط به برون شامه قلب.

pericardicentesis

بزول و سوراخ کردن فضای برون شامه قلب (پریکارد) و بیرون کشیدن مایع آن.

pericardiectomy

قطع آبشامه قلب.

pericardiocentesis

سوراخ کردن و کشیدن مایع آبشامه قلب.

pericardiolysis

آزاد کردن چسبندگی بین آبشامه جداري و احشائي قلب.

pericardiomedastinitis

التهاب برون شامه قلب و میان سینه.

pericardiophrenic

برون شامه‌ای - حجاب حاجزی، مربوط به پریکارد و دیافراگم، مربوط به برون شامه قلب و حجاب حاجز.

pericardioleural

برون شامه‌ای - جنبی، مربوط به آبشامه های قلب و ریه .

pericardiorrhaphy

بخیه زدن پریکارد، دوخت و دوز برون شامه قلب.

pericardiostomy

تولید سوراخ در برون شامه قلب از راه دیواره قفسه سینه بمنظور تخلیه مایع آن.

pericardiosynphysis

چسبندگی بین غشاء های جداری و احشائی برون شامه قلب .

pericardiotomy

برون شامه بری، برش برون شامه قلب.

pericarditic

مربوط به التهاب برون شامه قلب.

pericarditis

التهاب برون شامه قلب ، پریکاردیت.

constrictive p. پریکاردیت منقبض کننده، التهاب منقبض کننده برون شامه قلب، ضخیم شدن التهابی و آهکی شدن برون شامه دل بطوریکه بقلب فشار وارد آورده آنرا منقبض کند و ضربانات آنرا محدود سازد.

dry p. پریکاردیت خشک، التهاب بدون ترشح برون شامه قلب، آهاس بدون تراوش پریکارد.

p. with effusion پریکاردیت تراوش دار، التهاب برون شامه دل همراه با جمع شدن ترشحات سرریزی یا چرکی در فضای پریکاردی.

fibrinous p. یا fibrous p. التهاب مزمن آبشامه قلب همراه با تشکیل نوارهای فیبروز در بین دولایه آن ، این نوارها باعث چسبندگی بین غشاهای پریکارد میشود.

pericardium

برون شامه دل، آبشامه قلب ، پریکارد ، لایه پوشاننده قلب.

adherent p. برون شامه چسبنده، برون شامه‌ای که بطور غیر طبیعی بوسیله بافت فیبری متراکمی به قلب چسبیده باشد.

fibrous p. برون شامه فیبری ، برون شامه لیفی ، لایه خارجی برون شامه دل که حاوی بافت متراکم لیفی باشد .

parietal p. برون شامه جداری قلب، پریکارد جداری ، لایه‌ای از پریکارد که روی قلب نجسبیده است.

serous p. برون شامه سرریزی، قسمت سرریزی درونی برون شامه که شامل دولایه احشائی و دیواری است که فضای ذخیره‌ای یا محوطه پریکاردی را در بر میگیرد.

visceral p. برون شامه احشائی قلب ، پریکارد احشائی ، لایه‌ای از پریکارد که روی قلب چسبیده است .

pericardiosis

بیماری برون شامه قلب .

periceal

دورسکومی ، اطراف روده کور .

pericecilitis

التهاب اطراف روده کور (سکوم) .

pericementum

بافت بین ریشه دندان و آلویول فک.

pericholecystic

دور کیسه صفرائی، واقع در اطراف کیسه صفرا .

pericholecystitis

التهاب بافت‌های اطراف کیسه صفرا.

gaseous p. التهاب گازی بافت‌های اطراف کیسه صفرا یا کوله سیستیت آمفیزمی.

perichondritis

التهاب غشاء خارجی یا پوشش غضروف.

perichondrium

غشاء پوششی غضروف ، لایه‌ای که سطح غضروف را می پوشاند .

perichondroma

تومور پوشش غضروف یا پیری کندر.

perichordal

احاطه کننده نوتوکورد (notochord).

perichoroidal

دور مشیمه‌ای، پوشاننده اطراف مشیمه .

pericollic

دور قولونی، در اطراف قولون.

pericolitis

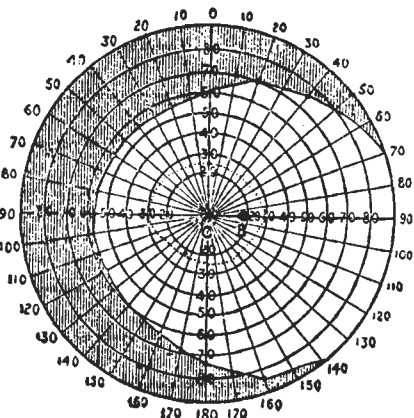
التهاب بافت‌های اطراف قولون.

pericolonitis التهاب بافت‌های اطراف قولون.
pericolpitis التهاب بافت‌های اطراف مهبل.
periconchal دور لاله گوش، در اطراف لاله گوش.
pericorneal اطراف قرنيه‌ای.
pericoronal دور تاجی، در اطراف تاج دندان.
pericranitis التهاب ضریع جمجمه.
pericranium پریوست جمجمه، ضریع استخوانی جمجمه.
pericystitis التهاب بافت‌های اطراف مثانه.
pericyte يك ياخته كوچك جنيني در امتداد مویرگها.
pericytial دور یاخته‌ای، اطراف سلولی.
peridens دندان کناری، دندان اضافی که در خارج از خط میانی قوس دندانی روئیده باشد.
peridesmitis التهاب غشاء پوشش رباط.
peridesmium غشاء پوشش رباط.
perididymis غشاء سخت سفیدی که بیضه را میپوشاند.
perididymitis التهاب غشاء پوشاننده بیضه.
peridiverticulitis التهاب بافت‌های اطراف دیورتیکول یا (diverticulum) روده.
periductal دور مجرایی، اطراف مجرا.
periduodenitis التهاب اطراف دوازدهه.

perilancephalitis التهاب سطح مخ.
perilencephalomeningitis التهاب مننژها و قشر مغز.
perienteritis التهاب غشاء صفاق روده.
perleptheilloma تومور غده فوق کلیوی.
perlesophagitis التهاب بافت‌های اطراف مری.
perifistular دور فیستولی، در اطراف فیستول.
perifolliculitis التهاب اطراف پیازمو.
periganglitis التهاب اطراف گانگلیون (عقدۀ لنفاوی).
perigastric دور معده، در اطراف معده.
perihepatitis التهاب اطراف کبد.
perijeunitis التهاب اطراف روده باریک.
perilabyrinthitis التهاب بافت‌های اطراف لابیرنت.
perilaryngitis التهاب بافت اطراف حنجره.
perilymph مایع بین لابیرنت غشائی و لابیرنت استخوانی گوش داخلی.
perilymphadenitis التهاب بافت‌های گرداگرد يك گره لنفاوی.
perilymphangitis التهاب اطراف رگهای لنفاوی.
perimeningitis = pachymeningitis

perimeter

دستگاهی است برای اندازه گیری میدان بینائی (شکل زیر)



پریمتر چشم راست ناحیه سایه دار نسبت به نور حساس است

perimetrium

پرده سروزی که رحم را میپوشاند .

perimetry

اندازه گیری میدان بینائی.

perimyellitis

التهاب نرم شامه نخاع.

perimyelography

عکس برداری از ستون فقرات بعد از تزریق ماده حاجب به درون فضای تحت عنکبوتیه .

perimyositis

التهاب بافت پیوندی اطراف عضله .

perimysitis

التهاب بافت پیوندی که رشته های عضلات منقطع را بیکدیگر وصل میکند .

perimysium

بافت پیوندی متصل کننده رشته های عضلات منقطع

perinatal

مربوط به دوره ای مابین پایان بیستمین هفته زندگی جنین تا یکماه بعد از تولد.

perineal

میان دوراهی.

perineocele

فتق میان دوراه .

perineoplasty

ترمیم جراحی میان دوراه .

perineorrhaphy

بخیه میان دوراه .

perineotomy

برش میان دوراه

perinephric

دور کلیوی ، اطراف کلیه .

perinephritis

التهاب پوشش صفاقی کلیه .

perinephrium

غشاء اطراف کلیه .

perineum

میان دوراه .

perineuritis

التهاب پوشش یک رشته عصبی .

periocular

دور چشمی ، اطراف چشم.

period

دوره ، فاصله یا جرم زمانی .

childbearing p. دوران بچه آوری، دوره توانائی زن برای حاملگی که تقریباً از بلوغ تا یائسگی طول میکشد .

gestational p. دوران حاملگی، طول مدت حاملگی که در زن حدود ۲۶۶ روز است.

incubation p. دوره نهفتگی ، دوره کمون .

intersystolic p. دوره بین سیستولی، فاصله ای است بین شروع امواج دهلیزی و کاروتیدی که در روی نگاره نبض وداجی ملاحظه میشود.

isoelectric p. دوره ایزوالکتریک، لحظه ای در انقباض عضلانی که گالوانومتر هیچ گونه انحرافی نشان نمیدهد .

latency p. دوره پوشیدگی، دوران بین ستین پنج تا دوازده سالگی که حداثی بین قبل از دوره جنسی و دوران جنسی محسوب میشود .

latent p. دوره پنهان ، زمان گم شده مابین ایجاد تحریک و ظهور واکنش.

menstrual p. **monthly p.** دوره ماهانه ، دوران قاعدگی .

postsphygmic p. دوره پس از نبض، دوران کوتاهی بمدت ۰.۸ ثانیه در زمان انقباض

بطن ها مابین سیستول و باز شدن دریاچه های دهلیزی-بطنی.

presphygmic p. دوره پیش از نبض ،

مدت کوتاهی (۰.۴-۰.۶ ثانیه) در هنگام انقباض بطنی هنگامی که دریاچه‌های بطنی و دریاچه‌های هلالی هر دو بسته می‌باشد.

refractory p. دوره خودسر، دوران

تحریک ناپذیری ، مدت زمان کوتاهی است بعد از مرحله تارکه عصب و عضله بتحریرک پاسخ نمی‌دهد.

safe p. دوره بی‌خطر، روزهایی که در خلال

سیکل ماهانه زنان تصور می‌رود شانس حامله شدن کمتر باشد .

sphygmic p. دوره نبض ، مرحله دوم

انقباض بطنی که در بین دوران باز شدن و بسته شدن دریاچه هائسی هلالی قرار داشته و بمدت ۳۰ / - ۲۱ / . ثانیه بطول میانجامد، در این هنگام است که خون وارد آئورت و سرخرگ ریوی میشود .

periodic

دوره‌ای ، ادواری .

periodicity

نوبتی بودن، نظم ، دوری ، نوبتی . تظاهر یک پدیده در فواصل منظم.

periodontal

دور دندان ، اطراف دندان .

periodontics

رشته‌ای از دندانپزشکی که درباره بیماریهای بافت‌های اطراف دندان صحبت میکند.

periodontist

دندانپزشکی که متخصص در بیماریهای مربوط به بافت‌های اطراف دندان است.

periodontitis

التهاب بافت‌های اطراف دندان .

periodontium

بافت‌های پوشاننده و نگاهدارنده دندان مشتمل بر غشاء اطراف دندان، لثه و استخوان فك.

periodontoclasia

بیماری استحال‌ای و یا منهدم کننده بافت‌های اطراف دندان .

periodontology

مطالعه و شناسائی بافت‌های اطراف دندان و بیماریهای آن .

periodontopathy

نوعی اختلال غیرالتهابی بافت‌های اطراف دندان.

periodontosis

بیماری غیرالتهابی بافت‌های اطراف دندان همراه با جابجا شدن دندان.

perilomphalic

حول ناف.

perilonychium

دور ناخن ، اپی‌درم اطراف ناخن.

perionyxis

التهاب پوست اطراف ناخن .

perloophoritis

التهاب بافت‌های اطراف تخمدان.

perloophoroscalpinitis

التهاب بافت‌های حول تخمدان و لوله زهدان .

perlole

یک لایه صاف و براق در سطح خارجی سم‌حیوانات.

perloptometry

اندازه‌گیری حدت و یا حدود حوزه بینائی.

perlorbita

ضریع استخوان حدقه .

perlorbital

دور حدقه‌ای ، اطراف چشمخانه .

perlorbitis

التهاب ضریع استخوان حدقه .

perlorchitis

التهاب پرده پوشاننده بیضه.

perlosteal

ضریعی، مربوط به ضریع استخوان .

perlosteitis = perlostitis

perlosteo—edema

خیزی ادم ضریع استخوان .

perlosteomyelitis

التهاب تمام استخوان از ضریع تا مغز استخوان.

perlosteophyte

زائده استخوانی بر روی ضریع .

perlosteorrhaphy

بخیه زدن ضریع استخوان.

perlosteotomy ضریع بری ، برش ضریع استخوان.

perlosteum ضریع استخوان .

periostls پریوستیت، التهاب ضریع استخوان.

dental p. = periodontl:ls

diffuse p. پریوستیت منتشر، التهاب منتشر ضریع استخوانهای دراز .

perlostoma زائده استخوانی اطراف استخوان.

perlostosis ایجاد غیرعادی استخوان ضریعی.

perlotic دور گوش، واقع در اطراف گوش.

perlpachymenlgl:ls التهاب بافتهای بین سخت شامه و استخوان.

perlpncreatl:ls التهاب بافتهای دور لوزالمعده .

perlperlcards:ls التهاب بافتهای دور آبشامه قلب.

perlphac:ls التهاب کپسول عدسی چشم.

perlpherad بطرف محیط ، بسوی اطراف.

perlpheral محیطی، اطرافی ، پیرامونی .

perlpheroceptor گیرنده محیطی ، هر کدام از گیرنده های واقع در انتهای محیطی نورون حسی محیطی که تحریکها را دریافت میکنند .

perlphery پیرامون ، محیط اطرافی.

perlphlebl:ls التهاب لایه خارجی سیاهرگ.

perlphoria = cyclophoria

perlphren:ls التهاب حجاب حاجز و ساختمانهای مجاور.

perlplast پروتوپلاسم یاخته که در اطراف هسته قرار دارد .

perlpleural دور جنبی ، اطراف جنب.

perlpleurl:ls التهاب دور جنبی ، التهاب بافت های اطراف جنب.

perlpneumonla = pleuropneumonla - ۲ pneumonla - ۱

perlproct:ls التهاب بافت های دور و بر راست روده و مقعد.

perlprostalc دور پروستاتی ، اطراف پروستات.

perlprostall:ls التهاب قسمت های اطراف غده پروستات.

perlpylephlebl:ls التهاب بافت های اطراف سیاهرگ پورت.

perlpylic دور پورتی ، اطراف سیاهرگ پورت.

perlpyloric دور پیلوری، اطراف باب المعده .

perlrectal دور راست روده ای ، اطراف راست روده.

perlrectl:ls التهاب بافت های اطراف راست روده .

perlrenal دور کلیه ای ، اطراف کلیه.

perlrhnal در اطراف بینی.

perlsalplng:ls التهاب بافت های اطراف لوله زهدان.

perlscopic ایجادیک حوزه وسیع دید .

perlsgmold:ls التهاب صفاق افحنای روده سیگموئید.

perlslnus:ls التهاب قسمت های اطراف سینوسها.

perlspemat:ls التهاب بافت های اطراف طناب منوی .

perlspalnchnlc دور احشائی.

perisplanchnitis التهاب بافت‌های دور احشاء .

perisplenic دور طحالی، اطراف طحالی .

perisplenitis التهاب صفاق اطراف طحال.

perispondylitis التهاب بافت‌های اطراف مهره‌ها .

perissad عنصر یاریشۀ يك ظرفیتی.

peristalsis حرکات دودی لوله گوارش.
حرکت دودی معکوس، حرکت **reversed p.**
دودی که محتویات روده را بطرف بالا براند.

peristaphylline واقع در اطراف زبان کوچک.

peristole قابلیت دیواره‌های مجرای گوارش در احاطه کردن یا در خود نگهداشتن محتویات درون خود پس از بلع غذا .

perisynovial در اطراف سینوویال مفصلی.

peritectomy بریدن يك حلقه از ملتحمه اطراف قرنيه در درمان پانوس (pannus) .

peritendineum ورقه پوششی زردپی.

peritendinitis التهاب ورقه پوششی زردپی .

peritenonitis = peritendinitis

perithelloma تومور لایه فیبری اطراف مویرگ‌ها.

perithellum لایه فیبری اطراف مویرگ‌ها.

perithyroiditis التهاب کیسول تیروئید.

peritomy = peritectomy

peritoneal صفاقی، مربوط به صفاق .

peritonealgia صفاق درد، درد صفاق.

peritoneocentesis سوراخ کردن و زه کشی حفره صفاقی بکمک عمل جراحی .

peritoneoclysis تزریق مایع در حفره صفاقی.

peritoneopathy بیماری صفاق.

peritoneoscope صفاق بین، دستگاهی است برای مشاهده مستقیم صفاق.

peritoneoscopy صفاق بینی، معاینه و آزمایش صفاق به کمک دستگاه صفاق بین .

peritoneotomy صفاق بری، برش صفاق .

peritoneum صفاق، غشاء سروزی که دیواره شکمی و حفره‌های لگنی را میپوشاند (که در اینجا صفاق جداری نامیده میشود) یا اینکه احشاء را در خود میگیرد (که در اینجا صفاق احشائی خوانده میشود) دو لایه صفاق فضای بالقوه‌ای را بنام محوطه صفاقی بوجود می‌آورند .

peritonism شوکی که تظاهرات آن شبیه حالات التهاب صفاق است .

peritonitis التهاب صفاق .

peritonsillar دور لوزه‌ای، اطراف لوزه.

peritonsillitis التهاب بافت‌های دور لوزه .

peritrichous پوشیده از تازک، دارای تازک‌هایی بر روی تمام سطح خود.

perityphilitis التهاب بافت‌های اطراف روده کور .

periueteral دور حالی، اطراف میزنای .

perlureteritis

التهاب بافت‌های اطراف حالب .

perluterine

دور رحمی، اطراف زهدان .

perlvaginal

دورمهبلی، اطراف مهبل .

perivaginitis

التهاب بافت‌های دور مهبل .

perivascular

دوررگی، اطراف رگها .

perivascullitis

التهاب پوشش اطراف رگها .

perivesical

دور مثانه‌ای، اطراف مثانه .

perivescullitis

التهاب بافت‌های اطراف کیسه منی .

perleche

پوسته ریزی و شقاق گوشه لبها .

permanganate

پرمنگنات، ملح اسید پرمنگنیک .

permeability

نفوذ پذیری، نسبت عبور یک ماده از یک قشر
تراواتحت فشار معین .

permeable

تراوا .

perniciolous

تباہ کننده، زیان آور، وخیم، منجر به مرگ کننده .

pernio

سرمازدگی، اریتم دردناک بر روی نوک انگشتان
دست و پا و لاله گوش‌ها در اثر سرما خوردگی .

perniolosis

سرمازدگی چندناحیه از بدن .

pero

لایه خارجی لوب بویائی مغز .

pero-

پیشوندی است بمعنی «بدشکلی»، «تغییرشکل»
که به کلمات دیگر می‌چسبد .

perobranchius

جنینی بادیست وپای تغییرشکل یافته ومعیوب .

perocephalus

جنینی باسر تغییرشکل یافته .

perochirus

جنینی بادیست معیوب .

peromella

تغییرشکل مادرزادی اندامها، بدشکلی مادرزادی
دست و پا .

peromelus

جنینی با اندامهای معیوب وتغییرشکل یافته .

peroneal

نازک نشی .

peropus

جنینی با اندامهای تغییرشکل یافته .

peroral

از راه دهان، به وسیله دهان .

per os

از راه دهان، بوسیله دهان .

peroxidase

اکسیدازی که باعث تجزیه ترکیبات پراکسید
میشود .

peroxide

اکسیدی که مقدار اکسیژن آن بیش از حد معمول
باشد .

perphenazine

ترکیبی از فنوتیازین که بمنوان آرامش بخش و
ضد استفراغ بکار میرود .

per primam intentionem

جوش خوردن زخم یا شکستگی بوسیله دوباره بهم
پیوستن پاره‌ها بدون اینکه گوشت نوبالابیاورد .

per rectum

از راه مقعد .

persalt

نمکی که ریشه های اسیدی آن بیش از ریشه‌های
اسیدی پروتوسالت (protosalt) باشد .

per saltum

به لب .

Persantin

نام تجارتنی فرآورده‌های دی‌پیریدامول که برای
بهبودی پخشیدن به گردش خون کرو نربکار میرود .

per secundam Intentloneum

خوب شدن زخم از راه بالا آوردن گوشت نو.

perseveration

وجود يك جواب يا عقیده در مقابل سوالات مختلف.

persona

آن قسمت از ضمیر آگاه که با واقعیات در تماس است.

personality

شخصیت، مجموعه رفتارها و واکنش‌های اجتماعی، هیجانی و هوشی يك فرد.

شخصیت دوگانه . **alternating p.**

شخصیت مختل، حالتی است **disordered p.** که در آن شخص خیال میکند کس دیگری غیر از خودش است .

شخصیت دوگانه . **double p. dual p.**

شخصیت چندگانه، حالتی **multiple p.** از اختلال هوشیاری که در آن شخص متناوباً یا چند نوع رفتار از خود نشان میدهد و در هر لحظه نیز شخصیت قبلی خود را فراموش میکند .

شخصیت روانی بیماری ، **psychopathic p.**

نوعی تمایل سرشتی به بیماری روانی، شخصیتی است که با کاهش کنترل ارادی و ازدیاد پاسخ و واکنش عاطفی نسبت به محرکها مشخص میشود .

perspiration

۱- عرق کردن، تعریق . ۲- عرق.

عرق نامحسوس ، تعریق **Insensible p.** غیر محسوس.

عرق محسوس، تعریق محسوس **sensible p.** که پوست بدن را مرطوب میکند .

persulfate

سولفاتاتی که مقدار اسید سولفوریک آن بیش از مقدار معمول باشد .

per tertian Intentloneum

خوب شدن زخم در اثر پرشدن آن از بافت.

per tabum

لوله‌ای، از طریق لوله .

pertussis

سیاه سرفه .

pertussoid

۱ - شبه سیاه سرفه . ۲ - سرفه آفلوآنزائی شبیه به سیاه سرفه .

per vaginam

از راه مهبل ، از طریق واژن.

perversion

انحراف، برگشتگی، انحراف از جریان طبیعی. **sexual p.** انحراف جنسی، برگشتگی جنسی .

pervert

منحرف ، خصوصاً از نظر جنسی .

pes

پا، قسمت انتهائی یا ازمج پایه پائین، این واژه به قسمتهای دیگری از بدن که شبیه پا باشند نیز اطلاق میشود .

پای روبرو به بیرون، نوعی بدشکلی یا **p. abductus** که در آن قسمت جلوئی پا منحرف بوده و نسبت به محور قائم بطور جانبی قرار گرفته است.

پای روبرو به درون، نوعی بدشکلی **p. adductus** یا که در آن قسمت جلوئی پا منحرف بوده و نسبت به محور قائم بطور میانی قرار گرفته است.

پای گود، پای کاو، پائی که دارای **p. cavus** قوس طولی بلند باشد .

پای کلاغ ، چین هائی که **p. corvinus** اشعوار از گوشه جانبی چشم به اطراف کشیده شده اند .

بزرگ پائی . **p. gigas**

صافی کف پا . **p. planus**

صاف بودن کف پا . **p. valgus**

peccary

۱- دستگاهی که برای نگاهداری زهدان پاراست روده در مهبل گذاشته میشود . ۲- شیاف مهبلی

pesticide

ضد طاعون.

pestiferous

مولد بیماری عفونی یا واگیردار .

pestilence

۱- بیماری عفونی واگیردار . ۲- همه گیری يك بیماری واگیردار .

pestilential

واگیردار ، عفونی .

pestle

دسته هاون.

-pestal

پسوندی است بمعنی «بطرف» «درجهت» که به آخر کلمات دیگر میچسبد.

petechia

لکه‌های کوچک ناشی از نشت خون.

petechial

مربوط به لکه‌های کوچک ناشی از نشت خون.

pethidine

ترکیبی است که قدرت ضد درد آن از مورفین کمتر بوده ولی موجب تهوع نمیشود.

petit mal

صرع کوچک، که با کمی تیرگی شعور و حرکات کوچک ریتمیک مشخص میشود.

petrichloral

مشتملی است از کلرال که بعنوان خواب آور و مسکن مورد استفاده قرار میگیرد.

petrissage

گرفتن و فشردن عضلات در هنگام ماساژ.

petrolatum

آمیزه تصفیه شده‌ای از هیدروکربونهای نیمه جامد که از نفت بدست میآید و بعنوان پایه روغن‌ها و پمادها مصرف شده و بنام پارافین زرد نیز نامیده میشود.

hydrophilic p. پترولات آب دوست، آمیزه‌ای از کلسترول، الکل، استئاریل، موم سفید و وازلین.

liquid p. آمیزه‌ای از هیدروکربنهای مایع بدست آمده از نفت که بعنوان نرم کننده و مسهل بکار میرود.

liquid p. heavy = liquid p.

liquid p. light پترولات مایع سبک، آمیزه‌ای از هیدروکربن‌های سبک مایع نفت که بعنوان مسهل بکار میرود.

white p. وازلین، آمیزه تصفیه شده و بی رنگ شده‌ای از هیدروکربنهای نیمه جامد بدست آمده از نفت که اساس پماد را تشکیل میدهد.

petroleum

نفت، آمیزه مایعی است از ترکیبات آلی که از چینه‌های بالائی زمین بدست میآید، و اصولاً حاوی هیدروکربنهای پارافینی، آلیشیکلیک یا معطر (آروماتیک) به نسبت‌های مختلف است.

petrolization

نفت ریزی، ریختن نفت بر روی آب مرداب‌ها بمنظور کشتن لارو پشه.

petromastoid

۱- استخوان دور گوش. ۲- مربوط به استخوان‌های ماستوئید و خار.

petrosal

مربوط به استخوان خار کبچکاه.

petrosalpingostaphylinus

عضله بالابرنده شراع الحنك.

petrosectomy

برداشت سلولهای رأس قسمت خارهای استخوان کبچکاه.

petrositis

التهاب قسمت خارهای استخوان کبچکاه.

petrous

خارهای، شبیه سنگ یا صخره.

pexic

مربوط به (pexis).

pexis

تثبیت یک ماده یا ترکیب شیمیائی در یک بافت.

-pexy

پسوندی است بمعنی «ثابت» «تثبیت» «بی حرکت» که به آخر کلمات میچسبد، این پسوند به معنی بی حرکت کردن قسمتی که بطور غیر طبیعی متحرك یا جابجا شده باشد بکار میرود.

peyote

دارویی است که از نوعی کاکتوس مکزیکی بنام آنهالونیم بدست میآید این داروگاهی برای تولید نوعی مسمومیت نشه آور بکار میرود.

pfropfhephtrenia

جنون جوانی در کسی که قبلاً مبتلی به اختلال روانی بوده است.

pg. = picogram

PGA

اسید پتروئیل گلوتامیک ، اسیدفولیک .

pH = hydrogen ion concentration

غلظت یون هیدروژن که نمودار شدت اسیدیته یک محلول است .

phac(o) =

پیشوندی است بمعنی « عدسی » به لغاتی که یا (phako) شروع میشوند نیز مراجعه فرمائید.

phacitis

التهاب عدسی چشم .

phacoanaphylaxis

ناسازگاری نسبت به پروتئین عدسی چشم .

phacocoele

فتق عدسی چشم .

phacocystectomy

در آوردن قسمتی از کپسول عدسی در بیماری آب مروارید .

phacocystitis

التهاب کپسول عدسی چشم .

phacoerysis

در آوردن عدسی چشم در آب مروارید بکمک دستگاه مکنده .

phacoglaucoma

گلوکوم یا آب سبز که بر روی عدسی اثر نموده است .

phacohymentitis

التهاب کپسول عدسی چشم .

phacoid

عدسی شکل .

phacoiditis

التهاب عدسی چشم .

phacoldoscope = phacoscope

phacolysis

انحلال عدسی چشم بکمک عمل جراحی یا بکمک درمان طبی .

phacolytic

مربوط به انحلال عدسی ، حل کننده عدسی .

phacomalacia

آب مروارید نرم .

phacometachoresis

جابجاشدن عدسی چشم .

phacometer

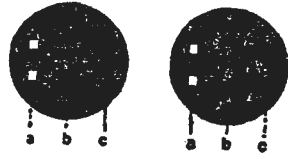
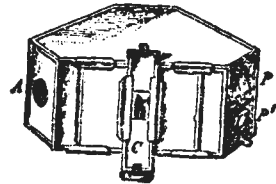
دستگاهی است برای اندازه گیری قدرت عدسی ها .

phacosclerosis

سفت شدگی عدسی چشم ، اسکلروزه شدن عدسی چشم .

phacoscope

دستگاهی است برای مشاهده تغییرات تطابق عدسی چشم (شکل زیر)



a انکسارات ازقرنیه b - رویه جلوئی عدسی .
c - رویه عقبی عدسی . (چپ) دید ازدور (راست) دید از نزدیک .

phacotoxic

مسموم کننده عدسی ، دارای اثر مضر بر روی عدسی ، خراب کننده عدسی .

phacozyrnase

آنزیمی است که از عصاره عدسی چشم بدست می آید .

phag(o) =

پیشوندی است ، بمعنای « بلع » « خوردن » که بکلمات دیگر میچسبند .

phage

باکتری خوار .

phagedena

زخم منتشر و مولد مرگ بافت .

phagedenic

مربوط به زخم منتشر و مولد مرگ نسج .

phagocyte

بیگانه خوار ، هر گونه یاخته‌ای که سبب انهدام میکروب‌ها و یا یاخته‌های مضر میشوند.

phagocytin

نوعی ماده میکروبی که از لولوکوسیت‌های فونترفیل بدست می‌آید.

phagocytoblast

یاخته‌هایی که تبدیل به یاخته بیگانه‌خوار میشوند.

phagocytolysis

لیزه شدن و انهدام یاخته‌های بیگانه خوار.

phagocytolytic

مربوط به یا لیزه کننده یاخته‌های بیگانه‌خوار.

phagocytose

بیگانه‌خواری، احاطه کردن و از بین بردن با کتریها یا سایر اجسام خارجی.

phagocytosis

بیگانه خواری ، بلعیدن ذرات جامد بوسیله یاخته های زنده .

phagodynamometer

دستگاهی است برای اندازه گیری قدرت جویدن غذا.

phagokaryosis

بیگانه خواری تحت تأثیر هسته سلول ..

phagomania

جنون خوردن، اشتیاق بی‌ثبات به غذا و یا آمادگی وسوسه انگیز برای آنچه مربوط به غذا است.

phagothrapy

غذا درمانی، درمان با تغذیه اضافه .

phakoma

توده یا تومور عدسی شکل.

phakomatosis

بیماری توموری متعدد ارثی و خانوادگی که با ایجاد توده‌های عدسی شکل مشخص میشود.

phalangeal

بندانگشتی، مربوط به بندهای انگشتان .

phalangectomy

برداشتن يك بندانگشت.

phalanges

بندهای انگشتان .

phalangitis

التهاب يك یا چند بندانگشت.

phalangosis

رویش چندردیف مژه.

phalanx

بند انگشت.

phallectomy

قطع آلت تناسلی مرد.

phallic

آلتی، ذکری، مربوط به آلت تناسلی مرد.

phalittis

التهاب آلت تناسلی مرد، التهاب قضیب.

phallocampsis

انحنای آلت مرد در هنگام نموظ.

phalldynia

درد آلت مردانه .

phalotomy

آلت‌بری، بریدن آلت مردانه .

phallus

ذکر، آلت مردانه، قضیب.

phaneromania

توجه غیرطبیعی نسبت به بعضی از زوئندی که بر روی سطح خارجی بدن رشد میکند مانند زگیل وغیره .

phanerosis

کیفیت مشهود یا نمو دار شدن.

phanic

مشهود، قابل دیدن ، شفاف.

Phanodorn

نام تجارتي فرآورده‌ای از سیکلوباربتال .

phantasm

هذیان یا توهم بینائی.

phantom

۱- خیال، ظاهر فریبنده . ۲- مدلی از بدن یا قسمت خاصی که بمنظور نمایش دادن یا بمنظورهای دیگر بکار میرود .

در پزشکی هسته‌ای به دستگاهی اطلاق میشود که حالاتی را که در بدن (*In vivo*) انجام میشود تقلید کرده و در نتیجه آن میتوان مقدار تشعشعی را که بدن از يك منبع رادیوآکتیو میتواند دریافت کند دقیقاً تعیین کرد.

anatomic p. فانتومی که در پزشکی اتمی (هسته‌ای) بکار می‌رود و تا آنجا که ممکن است با شکل و ترکیب عضوی که نمایش داده می‌شود مطابقت داده شده است .

basic p. فانتومی که در پزشکی اتمی بکار می‌رود و در یک ترکیب هندسی ساخته شده است و شباهت کمی به عضو مورد نمایش دارد .

intermediate p. فانتومی که در پزشکی اتمی بکار می‌رود و دارای حالت هندسی قوی است ولی شباهت چندی هم به عضو اصلی دارد .

phar.

فهرست دارویی .

pharm.

داروخانه ، دارویی .

pharmacal

مربوط به داروخانه .

pharmaceutical

دارویی .

pharmaceutics

صنعت داروسازی .

pharmacist

داروساز .

pharmacodagnosis

تشخیص دارویی ، مصرف دارو بمنظور تشخیص .

pharmacodynamics

مطالعه در اثرات داروها .

pharmacogenetics

دانش اثرات عوامل ژنتیک روی پاسخ فردی وجود زنده به داروها .

pharmacognosy

مطالعه داروهای خام و اولیه .

pharmacology

داروشناسی، فارماکولوژی، مطالعه داروها، منشاء، فرآورده ها و مصارف درمانی آنها .

pharmacomania

جنون دارویی، علاقه و میل غیرطبیعی به خوردن دارو، جنون دارو خوری .

pharmacopela

فهرست دارویی، کتاب رسمی داروها و فرآورده‌های دارویی .

pharmacophobia

داروترسی، ترس شدید از دارو .

pharmacophore

اتمهایی که در مولکول دارویی اثر درمانی دارند .

pharmacopoeia

فهرست دارویی .

pharmacopsychosis

پسیکوز دارویی، بیماری روانی ناشی از الکل ، داروها یا سموم .

pharmacoradiology

رادیوگرافی از بدن یا عضوی از بدن تحت تاثیر دارویی که امکان این عمل را بخوبی فراهم آورد .

pharmacotherapy

دارودرمانی، درمان بیماری بکمک دارو، درمان دارویی بیماری .

pharmacy

۱- داروسازی . ۲- داروخانه .

galenic p.

داروهای جالینوسی، داروهای اولیه و خام .

pharyng(o) -

پیشوندی است بمعنی « حلق » که بکلمات دیگر می‌چسبد .

pharyngalgia

گلودرد ، درد حلق .

pharyngeal

حلقی .

pharyngectomy

بریدن و خارج کردن قسمتی از حلق .

pharyngemphraxls

انسداد حلق .

pharyngismus

اسهاسم عضلانی حلق .

pharyngitis

التهاب حلق .

p. sicca التهاب خشک گلو، التهاب حلق همراه با کوچک شدن نافذ زیر مخاطی و فقدان ترشحات عادی غدد مخاطی گلو .

pharyngocele

فتق حلق .

PHARYN

pharyngodynia

گلودرد .

pharyngoesophageal

حلقی مروی، مربوط به حلق و مری.

pharyngolaryngitis

التهاب حلق و حنجره .

pharyngology

حلق شناسی، مطالعه علمی درباره حلق.

pharyngomycosis

بیماری قارچی حلق .

pharyngopalatinus

عضله حلقی-کامی.

pharyngoparalysis

فلج عضلات حلق .

pharyngopathy

بیماری حلقی.

pharyngoperistole

باریک بودن مجرای حلق.

pharyngoplasty

جراحی ترمیمی حلق، جراحی پلاستیک روی حلق.

pharyngoplegia

فلج عضلات حلق.

pharyngorhinitis

التهاب قسمت بینی حلق یا نازوفارنکس .

pharyngoscope

حلق بین، دستگاهی است برای مشاهده حلق.

pharyngoscopy

حلق بینی، معاینه حلق .

pharyngospasm

اسپاسم عضلات حلق.

pharyngostenosis

تنگی مجرای حلق .

pharyngotomy

حلق بری، برش حلق .

pharynx

گلو، حلق، حفره عضلانی مخاطی که در عقب حفره-های بینی، دهان و گلو واقع شده با این قسمت‌ها و مری در ارتباط است .

phase

۱- مرحله، نمود، شکل، منظر، صورت، دوره .

۲- درسیستم ناهمگون، ترکیبی که همگون خود می‌باشد و بوسیله يك « دورویه » مقید شده است و از لحاظ مکانیکی از سایر فازهای سیستم قابل تفکیک است (سیستم ناهمگون سیستم یا ساختمانی است که از اجزائی که از لحاظ مکانیکی قابل تفکیک باشند درست شده باشد مثل يك امولسیون).

فاز پیوسته، درسیستم ناهمگون **continuous p.** ترکیبی است که در آن فاز منتشر با مطابقت با حلال دريك محلول حقیقی انتشار یافته باشد .

فاز منتشر، قسمت غیر پیوسته يك **disperse p.** سیستم ناهمگون که دريك محلول حقیقی با محلول مطابقت می‌کند .

phatnorrhagia

خونریزی از حفره دندان.

Phe - mer - nite

نام تجارتي فرآورده‌های نیترات فیل مرکوریک.

Phemerol

نام تجارتي فرآورده های بنزنونیوم که بعنوان ضد عفونی کننده موضعی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

phemitone - mephobarbital**phenacaine**

ترکیبی است که بعنوان بی‌حس کننده موضعی مصرف می‌شود .

phenacemide

فناستیل اورده ای است که بعنوان ضد تشنج در صرع بزرگ مورد استفاده قرار می‌گیرد .

phenadone = methadone**phenaglycodol**

ترکیبی است که بعنوان آرامش بخش بکار می‌رود.

phenanthrene

نوعی هیدروکربن بی‌رنگ متبلور است.

phenate

فئات، کربولات .

phenazocine

ترکیبی است که بعنوان ضد درد بکار می‌رود.

phenelzine

ترکیبی است که بعنوان ضد افسردگی بکار می‌رود.

Phenergan

نام تجارتي فرآورده‌های هیدروکلرور پرومتازین که بعنوان آنتی هیستامینیک بکار می‌رود .

phenethicillin

فنوکسی متیل پنیسیلین .

phenformin

ترکیبی است که از راه دهان و بطور خوراکی بعنوان عامل هیپوگلیسمیک بکار میرود .

phenindamine

ترکیبی است که بعنوان آنتی هیستامینیک بکار میرود .

phenindione

ترکیبی است که بعنوان نوعی ضد انعقاد بکار میرود .

pheniramine

ترکیبی است که بعنوان آنتی هیستامینیک بکار میرود .

phenmetrazine

ترکیبی است که برای کم کردن اشتها بکار میرود .

phenobarbital

ترکیب باربیتوریک اسیدی است که بعنوان خواب آور و مسکن بکار میرود .

منوباربیتال سدیم، ترکیب خواب **sodium p.** آور مسکنی است که از طریق تزریق بکار میرود .

phenocopy

۱- فردی که فتوتیپش تقلید ژنوتیپ دیگری را میکند ولی صفات ممیزه او بوسیله محیط تعیین شده است وارثی نیست. ۲- صف مشخصه و نشان ویژه تقلیدی در یک فرد فتوکپی .

phenol

۱- ترکیب بسیار سمی که بعنوان ضد میکروب بکار میرود. ۲- نوعی ترکیب آلی است حاوی یک یا چند گروه هیدروکسیل که به یک حلقه آروماتیک یا کربن متصل است.

فنل مایع، فنلی که حاوی ده **llquefied p.** درصد آب است و بشکل رقیق برای ضد عفونی پوست بکار میرود .

p. salicylate = phenyl salicylate

phenolphthalein

فنول فتالین، گروه متبلور سفید مایل به زردی است که خاصیت مهلی دارد .

phenolsulfonphthalein

گرومتبلور قرمز رنگی است که برای سنجش

کار کلیه بکار میرود.

phenomenon

پدیده، واقعه یا پدیده قابل رؤیت بخصوص واقعه غیر عادی .

پدیده پائین و بالا، **fall-and-rise p.** کاهش اولیه تعداد باسیلهای سل که پس از شروع شیمی درمانی در خلط مشاهده میشود همراه با ازدیاد بعدی تعداد باسیلهای که دلیل بر بالا رفتن تعداد باسیلهای مقاوم است.

پدیده فلیک، بینائی مه گرفته **Flick's p.** همراه با پیدایش هاله در گرداگرد روشنائی ها در شخصی که از عدسی های تماسی (کونتاک) استفاده میکند .

Huebner-Thomsen-Friedenreich p.

پدیده هوینر - تامسون - فریدنریش، آمادگی گلیوهای قرمز برای انعقاد بوسیله تمام سرمهای عادی انسانی که تحت اثر یک آنزیم میکروبی از یک گیرنده **T** پنهانی معمول در تمام اریتروسیتها قرار گرفته باشند .

پدیده ال . ای ، ایجاد سلول **L.E. p.** از نوتروفیل سالم بکمک قرارداد آن در مجاورت سرم شخص مبتلی که بعنوان تشخیص بیماری بکار میرود .

پدیده رینود، انقباض متقارن **Raynaud's p.** سرخرگهای کوچک دست و پا که منجر به سیانوز و رنگ پریدگی ابتدائی و پرخونی و قرمزی بعدی میشود .

پدیده بازگشتی، پدیده واکنش **rebound p.** معکوسی که با قطع محرک ایجاد میشود .

پدیده دومین دستگاہ ، **second set p.** وقوع واکنش شدید تر اینمولوژیکی در یک گیرنده نسبت به دومین پیوند بافتی از همان نوع دهنده .

phenopropazine = ethopropazine

ترکیب فنوتیازین که برای ایجاد انسداد پاراسمپاتیک و کم کردن لرز در پارکینسونیزم مورد استفاده قرار میگیرد .

phenothiazine

فنوتیازین، نقل های سبز رنگی که خاصیت حشره کش داشته و در دامپزشکی بعنوان داروی ضد کرم بکار میرود .

phenotype

فنوتیپ ، شکل واکسپرسیون ظاهری مربوط به نهادتوارثی يك موجود زنده .

phenotypic

مربوط به فنوتیپ(واژه بالائی).

Phenoxene

نام تجارتي فرآورده ای از کلرفنوگزامین که بعنوان آنتی هیستامینیک و برای کم کردن سفتی عضلانی بکار میرود .

phenoxybenzamine

ترکیبی است که برای بلوکه کردن آندروژن و بمنظور کم کردن فشار خون و بعنوان نوعی گشاد کننده رگها مورد استفاده قرار میگیرد .

phenozygous

دارای صورتی پهنتر و عرضتر از مجسمه .

phenprocoumon

نوعی ضد انعقاد از تیپ کومارین .

phensuximide

گردسفيد متیلوری است که بعنوان ضد تشنج در صرع کوچک مورد استفاده قرار میگیرد.

phenolalanine

ترکیبی است که بعنوان يك عامل آدرنولیتیک برای تشخیص فئوکروموسیتوم بکار میرود .

Phenurone

نام تجارتي فرآورده ای از فناسمید که بعنوان ضد تشنج در صرع بزرگ مورد استفاده قرار میگیرد.

phenyl

فنیل ، ریشه یا رادیکال يك ظرفیتی C_6H_5 .
اسیدآمینه طبیعی است که برای **p. salicylate** رشد طبیعی اطفال و برای موازنه ازت بدن انسان بالغ لازم است .

phenylalanine

فنیل آلانین ، يك اسید آمینه طبیعی که در سال ۱۹۷۹ کشف شد و در سوخت و ساز بدن انسان نقش اساسی دارد، این ماده در کبد مبدل به تیروزین گشته و چنانچه اختلالی در این تبدیل بوجود آید ایجاد نقص عقلی و عقب افتادگی روانی میشود .

phenylbutazone

ترکیبی است که بعنوان ضد درد و ضد تب بکار میرود.

phenylephrine

يك ترکیب مقلد سمپاتیک و تنگ کننده رگها که بشکل ماده متیلورسفيد و بی بو وجود دارد .

phenylic

فنیلی، مربوط به فنیل .

phenylketonuria

وجود مقدار زیاد و غیر عادی اسید فنیل پیروویک و متابولیت های دیگر فنیل آلانین در ادرار بعلت اختلال معین توارثی در جریان متابولیسم و سوخت و ساز بدن این حالت همراه با کند ذهنی است .

phenylketonuric

مربوط به پیدایش مقدار زیادی اسید فنیل پیروویک در ادرار .

phenylmercuric

ترکیبی که حاوی رادیکال C_6H_5Hg- باشد که بعضی از آنها دارای خواص باکتریواستاتیکی و میکروب کشی هستند.

نیترات فنیل مرکوریک، ترکیبی **p. nitrate** از فنل ، جیوه و اسید نیتريك که بعنوان ضد میکروب و بطور موضعی مورد استفاده قرار میگیرد.

phenylpropylmethylamine

ترکیبی است که بعنوان از بین برنده احتقان بینی بکار میرود .

phenylthiocarbamide

ترکیبی است که در تحقیقات ژنتیکی مورد استفاده قرار میگیرد.

phenyltoloxamine

ترکیبی است که بعنوان آنتی هیستامینیک بکار میرود .

phenylurea

ترکیب خواب آوری است که از اوره و آنیلین بدست میآید.

phenyramidol

ترکیب بنزیل الکل است که بعنوان يك آنالژیک پیشنهاده شده است.

phenytoin = diphenylhydantoin

ماده ای است ضد تشنج .

pheochrome

تیره‌رنگ شدن با املاح کروم.

pheochromoblast

یک ساختمان جنینی که منجر با ایجاد فتو کروموسیت ها (واژه زیر) میشود.

pheochromocyte

به‌واژه (chromaffin c's) زیرلفت (cell) مراجعه فرمائید .

pheochromocytoma

فتو کروموسیتوم، توموری که از سلولهای عقده‌ای حقیقی اعصاب سمپاتیک، منشاء گرفته و معمولا در مرکز غده فوق کلیوی و یا عقده‌های سمپاتیک ظاهر میشود.

Ph.G = Graduate in pharmacy

فارغ‌التحصیل داروسازی .

-Phil(o)

پسوندی است ، به معنی شخص یا شیئی که تمایل بخصوصی یا اشتیاق بیمارگونه برای چیزی داشته باشد .

-philia

پسوندی است بمعنای تمایل ، اشتیاق بیمارگونه .

philtrum

شیار عمودی در قسمت میانی لب بالائی.

phimosi

چسبندگی محکم پوست روی سر آلت مذکر بطوریکه نتوان آن را از حشفه جدا کرد.

PHIsoHex

نام تجارתי امولسیون است حاوی هگزاکلروفن که پاک‌کننده است.

phleb(o) -

پیشوندی است بمعنای سیاهرگ که بکلمات دیگر می‌چسبند .

phlebangioma

آنوریزم سیاهرگی.

phlebarterlectasia

اتساع سیاهرگها و سرخرگها.

phlebectasia

اتساع سیاهرگ .

phlebotomy

سیاهرگ بری، قطع و برش سیاهرگ .

phlebemphraxis

انسداد سیاهرگ بعلت لخته یا توده‌ای دیگر.

phleblismus

انسداد و ورم سیاهرگها .

phlebitis

التهاب سیاهرگ .

sinus p.

التهاب یک سینوس مغزی.

phleboclysis

وارد کرد مایع به درون سیاهرگ ، تزریق داخل وریدی .

phlebogram

۱ - ثبت نمودار ضربان سیاهرگی ۲ - عکس رادیوگرافی از سیاهرگ بعد از تزریق ماده حاجب بدون آن .

phlebography

پرتونگاری از سیاهرگها پس از تزریق ماده حاجب در آن .

phlebolith

سنگ سیاهرگ .

phlebology

سیاهرگ شناسی ، رساله‌ای درباره سیاهرگها .

phlebomanometer

دستگاهی است برای اندازه‌گیری مستقیم فشار سیاهرگی .

phlebophlebostomy

آناستوموز و پیوند دو سیاهرگ مثلا متصل کردن سیاهرگ پورت و بزرگ سیاهرگ زیرین یا ورود اجوف تحتانی .

phleboplasty

جراحی ترمیمی سیاهرگ جراحی پلاستیک روی ورید .

phleborrhaphy

بخیه سیاهرگ ، سیاهرگ‌دوزی .

phleborrhexis

پارگی سیاهرگ .

phlebosclerosis

ضخامت و صلابت غیرطبیعی دیواره سیاهرگها .

phlebostasis

۱ - کندگی یا تأخیر جریان خون سیاهرگی ۲ -

خارج شدن موقت يك قسمت از خون بدن از جریان عمومی خون در اثر فشار بر روی سیاهرگهای دست و پا .

phlebothrombosis

ترمبوس سیاهرگی در سیاهرگی که آماس قبلی نداشته است .

phlebotome

رگ‌زن، چاقوی ظریف مخصوص شکافتن ورید.

Phlebotomus

پشه خاکی .

p. papatasi فلپوتوموس پاپاتازی ، پشه خاکی که در هندوستان و کشورهای مدیترانه‌ای وجود داشته و تصور می‌رود که عامل انتقال ویروس نوعی بیماری بنام تب سدروزه یا تب پاپاتازی و ناقل عامل مولد سالک باشد.

phlebotomy

برش سیاهرگ، رگ‌زنی، عمل رگ‌زدن.

phlegm

۱- مخاط . ۲- نام قدیمی برای طبایع تصوری بدن.

phlegmasia

۱- التهاب همراه پاتب .

p. alba dolens

التهاب سیاهرگ رانی .

p. alba dolens puerperarum

التهاب سیاهرگ رانی بمداز وضع حمل.

p. cerulea dolens

ترمبوز برق آسای سیاهرگهای عمقی دست یا پا که همراه با خیز شدید و سیانوز واضح اندام است.

phlegmatic

دارای مزاج تنبل و کند .

phlegmon

التهاب بافت‌های زیر پوستی ، سلولیت، فلکمون.

bronze p.

فلکمون یا سلولیت برونزه ، سلولیت همراه با نقطه‌های برونزی رنگ که در امتداد خط عمل جراحی کلیه پیدا می‌شود .

diffuse p.

فلکمون منتشره ، سلولیت منتشره .

gas p.

فلکمون گازی ، سلولیتی که در آن

گاز تولید می‌شود .

ligneous p. یا woody p.

فلکمون چوبی، سفتی نسوج تحت‌جلدی کردن .

phlegmonous

مربوط به التهاب بافت‌های زیر پوستی .

phlog(o)

پیشوندی است بمعنای آماس التهاب که بکلمات دیگر می‌چسبد .

phlogistic

آماسی ، التهابی، آماس‌دار، آماس‌وار .

phlogoenic

آماس‌زا ، مولد التهاب .

phlogotic

آماسی ، التهابی .

phlorhizin

گلیکوزید تلخی است که از راه مسدود کردن جذب مجدد لوله‌ای گلوکز باعث گلیکوزوری می‌شود.

P.H.L.S. = Public Health Laboratory Service

سرویس آزمایشگاهی بهداشت عمومی (در انگلستان).

phlyctena

طاول بزرگ حاوی مایع لنف یا مایع مخاطی مترشحه از سوختگی یا زخم.

phlyctenoid

تاویل مانند، شبیه به تاویل .

phlyctenosis

هرگونه ضایعه یا بیماری تاوولی.

phlyctenule

تاویل ریز، يك وزیکول کوچک ، گره زخمی قرنیه یا ملتحمه چشم .

phlyctenular

مربوط به وزیکول کوچک .

phlyctenulosis

حالتی که با ایجاد تاویل ریز مشخص می‌شود.

-phobe

پسوندی است بمعنای «هستی» و «وجود» جوهر «ماهیت» تنفر یا ترس مرضی نسبت به چیزی داشتن .

phobia

ترس بی‌اساس، ترس غیرطبیعی و سمج، این نیم کلمه به آخر کلمات دیگر می‌چسبد.

phobophobia

ترس مرضی از ترسهای خویشتن.

phocomelus

چنینی که دست و پای وی بدون واسطه بازو و ساعد یاران و ساق به بدن متصل شده باشد.

phonal

صوتی، صدائی.

phonarteriogram

تراسه یا ننگاره خطی صدا های سرخرگی که از طریق فون آرتریوگرافی بدست می‌آید.

phonarteriography

فون آرتریوگرافی، ثبت صدا های سرخرگی بوسیله فون کاردیوگراف.

phonasthenia

ضعف صدادر اثر خستگی.

phonatlon

ادای حروف صدادار.

phone

کوچکترین واحد صدا.

phoneme

۱- تو هم شنیدن صدا . ۲- کوچکترین واحد صوتی قابل شنیدن.

phonendoscope

گوشی پزشکی که صداها را تشدید میکند.

phonetics

صداشناسی، علم حروف صدا دار.

phonic

صوتی، مربوط به صوت.

phonism

احساس شنیدن در هنگام مشاهده، ملامسه، تفکر یا لمس اشیاء.

phonocardiogram

نگاره بدست آمده از فونوکاردیوگرافی.

phonocardiographic

مربوط به فونوکاردیوگرافی (واژه زیر).

phonocardiography

فونوکاردیوگرافی، رسم (مکانیکی) صدا های قلب.

Intracardiac p. فونوکاردیوگرافی درون قلبی، ثبت صداهائی که بوسیله سوند صدا رسان از یکی از شکمچه‌های قلب به بیرون انتقال می‌یابد.

phonocatheter

سوند صدا، سوندی است که دستگاهی در نوک آن برای گرفتن و منتقل کردن صدا قرار داده‌اند.

phonocatheterization

کاربری سوند صداسان برای تعیین صداهائی که در سیستم گردش خون ایجاد میشوند.

Intracardiac p. تعیین صداها بوسیله سوند صداسانی که برای تشخیص عیوب قلبی به درون قلب وارد کرده‌اند.

phonogram

نمودار ترسیمی اصوات، منحنی نمودار صدا.

phonology = phonetics**phonomassage**

ماساژ گوش میانی.

phonometer

صداسنج، وسیله ای برای اندازه گیری شدت حروف صدادار.

phonomyogram

نمودار اصوات ناشی از انقباض عضلانی.

phoniography

ترسیم منحنی اصوات ناشی از انقباض عضلانی.

phonopathy

بیماری اعضاء تکلم.

phonophobia

صدا ترسی، ترس مرضی از صدا ها یا از بلند صحبت کردن.

phonophore

نوعی گوشی پزشکی تکمیل شده که بر اساس ترمیت گوشی ساخته شده و اصوات را رساتر بگوش میرساند.

phonophotography

نمودار تصویری امواج صوتی.

phonopneumomassage

ماساژ هوائی گوش میانی.

phonopsia

تصویرینائی ناشی از شنیدن اصوات.

phonoreception

گرفتن تحریکات صوتی، صداگیری.

phonoreceptor

صداگیر، گیرنده تحریکات صوتی.

phonorenogram

نگاره صداهاى حاصله بوسیله ضربانات سرخرگ کلموی که بوسیله سوند صدا رسان که از راه حالب (میز نای) بدرون لگنچه کلیه رانده شده است اخذ و ثبت میشود .

-phore

پسوندی است بمعنی ناقل ، حامل، ماده ناقل.

phoresis

ایجاد یون های شیمیائی در داخل بافتها بکمک عبور جریان برق.

phoria

تمايل يك چشم به انحراف محوري بي ثباتی هنگامی که چشم دیگر پوشیده شده باشد.

phorology

ناقل شناسی، مطالعه درباره ناقلین و طرز انتقال بیماری .

phorometer

دستگاهی است برای اندازه گیری هتر و فوری (**heterophoria**) .

phose

حس درك نور، احساس «سوپرکتیو» نور .

phosgen

گاز سمی است بفرمول COCl_2

phosphagen

ترکیبی مثل فسفو کرآتین و فسفو آرژینین که در بافتی که فسفات پرانرژی دارد یافت میشود .

Phosphaljel

نام تجارتي فرآورده ای از زل فسفات آلومینیوم .

phosphatase

فسفاتاز، دیاستازی که بعنوان واسطه عمل هیدرولیز اسید فسفریک استریفیه اثر میکند .

فسفاتاز اسید ، نوعی فسفاتاز که **acid p.**

فعالیت خوب آن در **pH** بین ۳ تا ۶ و میسر است .

فسفاتاز قلیائی ، نوعی فسفاتاز که **alkaline p.**

فعالیت خوب آن در **pH** بین ۸/۶ تا ۹/۴ میسر است .

phosphate

فسفات، ملح اسید فسفریک .

acid p. فسفات اسید ، فسفاتی که يك یادواتم هیدروژن آن بوسیله يك فلز جانشین شده باشد.

ammoniomagnesium p. فسفات آمونیوم متینزیوم، ملح مضاعف آمونیوم و متینزیوم و اسید اورتو فسفریک .

arginine p. = phosphoarginine

calcium p. فسفات کلسیم، ترکیبی است که حاوی کلسیم وریشه فسفات PO_4 اس .

creatine p. = phosphocreatine

earthy p. فسفات خاکی یا قلیائی ، هرگونه فسفاتی که بطور طبیعی در زمین قلیائی یافت شود.

ferric p. فسفات فریک ، گرد سفید مایل به زردی است که در آب یا اسید استیک غیر محلول است.

ferric p. soluble فسفات فریک محلول ، فسفات آهنی که با حضور سیترات سدیم محلول شده است و بعنوان خون ساز مورد استفاده قرار میگیرد .

magnesium p. فسفات منیزیم ، نمك اسید فسفریک که بعنوان يك مسهل یا بعنوان ضد اسید مورد استفاده قرار میگیرد .

normal p. فسفات نرمال ، فسفاتی که سه یا شش اتم هیدروژن آن بایک یا چند فلز جانشین شده باشد .

phosphatemia

فسفاتمی، وجود فسفات در خون .

phosphatic

فسفاتی ، مربوط به فسفاتها.

phosphatide

نوعی استر اسید چرب از يك الكل چند ظرفیتی فسفره . موادى هستند **prothromboplastic p's** که تصور میرود که هم بعنوان ترومبوپلاستین عمل میکند و هم بعنوان آنتی ترومبوپلاستین.

phosphaturia

افزایش فسفات در ادرار .

phosphene

احساس درخشندگی در اثر فشار بر روی کره چشم.

phosphide

ترکیب دوتائی فسفر.

phosphite

فسفیت ، ملح اسید فسفرو .

phosphoarginine

نوعی ترکیب آرژینین اسیدفسفریک که درعضلات بی‌مهرگان یافت میشود .

phosphocreatine

ترکیب کراتین با فسفات که درعضلات وجود داشته و مهمترین منبع انرژی فسفاتی محسوب میشود .

phosphoguanidine

نوعی ترکیب گوآیندین - اسیدفسفریک است که در اثر هیدرولیز فسفات کم انرژی میدهد .

phospholipid

ترکیبی است از یک الکل، اسیدهای چرب و اسید فسفریک که در سلولهای بدن کلیه حیوانات و نباتات وجود داشته و بمقدار فراوان در مغز ، نخاع ، تخم مرغ و باقلا یافت میشود .

phospholipin = phospholipid**phosphonecrosis**

فسفونکروز ، نکروزه درمسمومیت بافسفر.

phosphopenia

کمبود فسفر ، نقص فسفر در بدن .

phosphoprotein

اسید فسفر یکی که حاوی پروتئین بوده و بمنوان ماده اولیه اعضای مصنوعی بکارمیرود .

phosphorated

فسفردار .

phosphorescence

تولید نور بدون ایجادحرارت.

phosphorhidrosis

ترشح عرقی که خاصیت فسفرسانس یا لومینسانس دارد .

phosphorism

مسمومیت بافسفر .

phosphorolysis

جداشدن قند از اسیدفسفریک، ترکیب برگشت پذیر و جدا شدن قند و اسید فسفریک در متابولیسم کربوهیدراتها .

phosphoruria

وجود فسفر در ادرار .

phosphorus

فسفر، عنصر شیمیائی به شماره اتمی ۱۵ و وزن اتمی ۳۰۹۷۳۸ که ۵۳٪ ظرفیتی بوده و بصورت ماده جامد سفیدنرمی است که در حالت خلوص شفاف است .

فسفر بی‌شکل ، **amorphous p. = red p.** فسفری است که بصورت گرد قرمز تیره رنگ وجود داشته و خاصیت سمی ندارد .

metallic p. = rhombohedral p.

شکلی ازفسفر که ازحرارت دادن فسفر معمولی بدست میآید .

فسفر معمولی، فسفرمتعارف، **ordinary p.** نوعی فسفر که بشکل موم جامد بوده و بشدت سمی است .

فسفر ۳۲ یا **radioactive p.** یا **p^{۳۲}** آکتیو ، ایزوتوپ رادیوآکتیو باوزن اتمی ۳۲ که برای درمان لوسمی و اختلالات وابسته به آن بکار میرود .

red p. = amorphous p.

rhombohedral p. = metallic p.

phosphorylase

دیاستازی است که باعث تبدیل گلیکوزن به گلوکز -۱- فسفات میشود .

phosphotransacetylase

آنزیمی است که در جریان انتقال یک گروه استیل بین استیل فسفات و استیل کوآنزیم **A** کاتالیزور واقع میشود .

phosphotransferase

آنزیمی است که در جریان انتقال گروه فسفات کاتالیزور واقع میشود .

phosphuresis

ترشح فسفرازراه ادرار.

phosphuretic

مربوط به ترشح فسفر ازراه ادرار.

phot(o)-

پهشوندی است به معنی « روشنائی » « نور » که بکلمات دیگر میچسبد.

photalgia

درد چشم در اثر نور .

phote

واحد درخشندگی که مساوی با یک لومن (lumen) بریک سانتیمتر مربع میباشد.

photechy

ایجاد خاصیت رادیو آکتیویته در يك ماده غیر فعال بكمك قرار دادن آن جسم در معرض تشعشع.

photlc

نوری ، مربوط به نور .

photism

احساس بینائی در اثر شنیدن ، لمس کردن ، چشیدن ، بوئیدن یا فکر کردن.

photoallergic

مربوط به حساسیت آلرژیک نسبت به نور .

photoallergy

آلرژی به نور ، حساسیت آلرژیک نسبت بنور .

Photobacterium

جنسی از شیزومیتها (راسته پزودوموناداله ، تحت راسته پزودومونادینه ، خانواده پزودوموناداسه) ، که در ماهیهای مرده و سایر حیوانات آب شور و آب دریا یافت میشوند .

photobiology

زیست شناسی نوری ، شاخه ای از زیست شناسی است که درباره اثر نور بر میکربها و موجودات زنده صحبت میکند .

photoblotic

نورزی ، زنده فقط در پرتو نور .

photocatalysis

تشویق یا تحریک يك واکنش بوسیله نور .

photocatalytic

واکنش تحریک شونده بوسیله نور .

photochemistry

فوتوشیمی ، شیمی نور ، مطالعه درباره اثر شیمیائی اشعه نورانی .

photochromogen

همکرمی که در برابر نور رنگدانه دار میشود .

photochromogenic

مربوط به همکرمی که در برابر نور رنگدانه دار میشود .

photocoagulation

تغلیظ ماده پروتئینی بوسیله کاربری کنترل شده اشعه نورانی مثلاً در درمان حالات پاتولوژیک چشم .

photodermatitis

حالت غیر عادی پوست که در آن نور عامل مسببه مهمی است .

photodynamic

مربوط به دانش اثرات فعاله نور .

photodynamics

دانش اثرات فعاله نور .

photodynesis

شروع به جابجاشدن محتویات پروتوپلاسم سلولی در اثر نور .

photodynia = photalgia**photofluorography**

ثبت فتوگرافیک تصاویر فلئوروسکوپیک روی فیلمهای کوچک با استفاده از عدسی .

photogene

ابقاء تصویر هر شبکیه پس از حذف تحریک مولد آن .

photogenic

زائیده نور ، نورزا ، مولد نور ، پاناشی از نور .

photokinetic

حرکت در مقابل تحریک نورانی .

photolysis

تجزیه بكمك نور .

photolyte

ماده ای که بوسیله نور تجزیه میشود .

photolytic

مربوط به تجزیه بوسیله نور .

photomania

شیدائی پامانی ناشی از نور .

photometer

نورسنج . دستگاهی است برای اندازه گیری شدت نور .

photometry

نورسنجی ، اندازه گیری شدت نور .

photomicrograph

تصویر میکروسکپ نوی ، تصویر يك جسم همان گونه که در زیر میکروسکپ مشاهده میشود .

photon

يك ذره (quantum) از تشعشعات الکترومغناطیسی .

photonosis

آفتاب‌زدگی، بیماری ناشی از زیادی اشعه خورشید.

photoperceptive

قادر به درک نور، حساس به نور.

photoperiodicity

تناوب منظم برگشتی به نسبت روشنایی و تاریکی که نشانه گردش سالانه زمین به دور خورشید است که به ریتم پدیده‌های ممین بیولوژیکی که به وسیله تناوب تمیین میشود نیز اطلاق میشود

photophilic

نورگرایی، اشتیاق نسبت به نور، رشد در پرتو نور.

photophobia

عدم تحمل غیر طبیعی نسبت به نور.

photophthalmia

نوعی بیماری چشم در اثر تماس زیاد با انرژی تشعشعی (نور ماوراء بنفش).

photopia

تطابق چشم بانور.

photopsy

تظاهر تصاویری مانند جرقه یا شعله در بیماریهای شبکیه.

photoptarmosis

عطسه ناشی از اثر نور.

photoptometer

دستگاهی است برای اندازه‌گیری حساسیت نسبت به نور.

photoreception

نورگیری، پدیده آشکار کردن انرژی نورانی که معمولاً بین طول موج های ۳۹۰۰ و ۷۷۰۰ آنگسترم یعنی در ردیف نور قابل رؤیت قرار دارند.

photoreceptive

قادر به ادراک نور.

photoreceptor

گیرنده‌های حساس به نور.

photoscan

نمایش دوبعدی اشعه گاما که بوسیله یک ایزوتوپ رادیوآکتیو در بافت بدن منتشر شده، این نمایش بوسیله یک مکانیزم چاپ عکس که یک منبع نورانی را برای نور دادن به یک فیلم فتوگرافیک به کار میگیرد انجام میشود.

photosensitive

حساس نسبت به نور.

photostable

مقاوم در برابر نور، تغییر ناپذیر در مقابل اشعه نورانی.

photosynthesis

فتوسنتز، تشکیل کربوهیدراتها از ترکیب گاز کربنیک و آب تحت تأثیر انرژی نورانی.

photosynthetic

مربوط به فتوسنتز (لغت فوق).

phototactic

مربوط به حرکت آزادانه یک موجود زنده در اثر تحریک نور.

phototaxis

حرکت آزادانه یک موجود زنده نسبت به تحریک نورانی.

phototherapy

نوردرمانی، درمان بیماری بکمک اشعه نورانی.

phototoxic

دارا شدن اثر سمی در اثر قرار گرفتن در معرض روشنایی.

phototrophic

نورگرا، استفاده کننده از نور برای متابولیسم.

phototropic

مربوط به نورگرایی.

phototropism

نورگرایی، خمیدگی بطرف نور در جریان نمو.

photuria

فسفرسانس ادرار.

Phragmidiothrix

جنسی از شیزومیتها (راسته کلامیدو باکتریاله، خانواده کرنوتریکاسه).

phren

۱- روح یا قلب-۲- حجاب حاجز.

phrenalgia

۱- درد حجاب حاجز-۲- مالمیخولیا (ملانکولی).

phrenemphraxis = phrenicotripsy**phrenetic = maniacal****phrenic**

حجاب حاجزی، روحی، مربوط به حجاب حاجز یاروان.

phrenicectomy

برش و برداشت عصب حجاب حاجزی.

phrenicoexeresis

کندن و پاره کردن عصب حجاب حاجزی یکطرف

برای فلج کردن نیمی از حجاب حاجز بمنظور استراحت دادن بهره در سل قاعده ریه .

phrenicotomy

قطع عصب حجاب حاجزی.

phrenicotripsy

عمل له کردن جراحی عصب حجاب حاجز.

phrenitis

هذیان ، جنون .

phrenocardia

نوعی بیماری روانی که با علائم قلبی مشخص میشود.

phrenocolic

حجاب حاجزی - قولونی ، مربوط به حجاب حاجز وقولون .

phrenodynia

درد حجاب حاجز .

phrenology

مطالعه قدرت تفکر و درک بر حسب شکل جمجمه.

phrenopathy

هر گونه بیماری روانی.

phrenoplegia

فلج روانی ، حمله ناگهانی اختلال روانی .

phrenosin

نوعی ماده اصلی مشتق از ماده مغزی .

phrenotropic

مغزگرا ، آنچه اثر اصلی خود را بر مغز و ذهن اعمال کند.

phrynoderma

نوعی بیماری جلدی که احتمالاً ناشی از کمبود ویتامین A میباشد.

phthalein

فتالئین، هر یک از سریهای مواد رنگ کننده از تکثیف انیدرید فتالیک با فنل ها تشکیل میشوند.

phthalsulfacetamide

ترکیب سفید رنگ یا سفید خامه ای متبلوری است که بعنوان ضد عفونی کننده روده ها بکار میرود.

phthalsulfathiazole

گرد متبلور سفید یا سفید مایل بزردی است که بعنوان ضد میکروب در عفونت های روده ای بکار میرود .

phthalsulfonazole =

phthalsulfacetamide

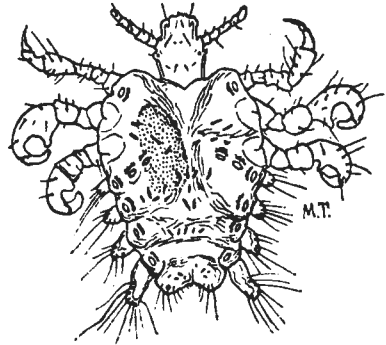
phthirlasis

آلودگی با شپشک .

Phthirus

جنسی از شپشها.

شپش ناحیه شرمگاه ، شپشک یا شپش **P. pubis** زهار که گاه موهای ابرو را نیز آلوده میکند . (شکل زیر) .



phthisiology

سل شناسی .

phthisiophobia

ترس مرضی از بیماری سل.

phthisis

۱- فساد و خرابی بدن ۲- بیماری سل.

p. bulbi

چروکیدگی کره چشم .

miner's p. = anthracosis

pulmonary p.

سل ریوی.

p. ventriculi کوچک شدن و آتروفی غشاء مخاطی معده ولوله گوارشی .

phycochrome

رنگدانه ای که از نوعی سرخس (آلك) بدست میآید .

phycocyanin

نوعی رنگدانه آبی فتوسنتتیک است که در جلبک های سبز متماثل به آبی وجود دارد .

phycocyanogen

رنگدانه آبی حاصل از سرخس آبی .

phycoerythrin

رنگدانه قرمز ناشی از آلك قرمز .

phylactic

مربوط به دفاع بدن در برابر عفونت .

phylaxin

هرگونه پروتئیدی که در حیوانات باعث مصون سازی در مقابل بیماری میشود.

phylaxis

دفاع بدن در برابر عفونت .

phyloquinone = phytonadione**phylogenic**

مربوط به فیلولوژی (واژه زیر) .

phylogeny

رشد تکاملی در موجود زنده .

phylum

انشعاب و تقسیم بندی اولیه گیاهان و حیوانات
بترتیبی که گونه‌های هر دسته دارای اجزای مشترک
باشند .

phyma

تومر پوستی .

phymatosis

بیماری که با داشتن تومورهای پوستی مشخص میشود.

physiatrics

شاخه‌ای از پزشکی که برای تشخیص و پیشگیری
و درمان بیماریها از عوامل فیزیکی مثل نور ،
حرارت ، آب و برق و وسائل مکانیکی استفاده
میکند .

physiatrist

متخصص درمان بیماریها بکمک روشهای فیزیکی.

physic

۱ - پزشکی در زمانی ۲- دارو، خصوصاً مسهل.

physical

بدنی ، طبیعی مربوط به طبیعت یا بدن.

physician

پزشک ، طبیب .

پزشک ملازم ، پزشکی که

در مواقع معین در بیمارستانی حضور مییابد تا
بیماران را ملاقات کند دستورات درمانی برای
آنها صادر کند .

پزشک ساکن ، پزشک تعلیم
گیرنده‌ای که در یک بیمارستان ساکن باشد.

physicochemical

فیزیکو شیمیائی، مربوط به فیزیک و شیمی با هم .

physics

فیزیک، علم فیزیک یا مطالعه در قوانین و پدیده‌های
طبیعی خصوصاً از نظر نیرو و خواص عمومی ماده.

physinosis

بیماری ناشی از عوامل فیزیکی .

physio-

پیشوندی است بمعنی طبیعت و فیزیولوژی.

physiochemical

فیزیوشیمی ، مربوط به فیزیولوژی و شیمی با هم.

physiognomy

۱- قیافه شناسی، تعیین شخصیت فکری و اخلاقی
هر کس از روی صورت. ۲- صورت، سیما.

physiologic

مربوط به باعمل بدن یا فیزیولوژی .

physiology

فیزیولوژی. دانش مربوط به نقش ویژه اعضاء و
قسمتهای مختلف بدن موجودات زنده .

فیزیولوژی یاخته ، مطالعه علمی

پدیده‌هایی که در رشد و ابقاء سلول، نظم خود بخودی
و تقسیم سلولها ، اعمال، متقابل هسته و سیتوپلاسم
و اعمال کلی پروتوپلاسم دخالت دارند.

فیزیولوژی مقایسه‌ای،

فیزیولوژی انواع بسیار مختلف موجودات زنده
و مقایسه آنها با هم .

فیزیولوژی عمومی، فیزیولوژی **general p.**
که به برقراری اصول کلی مکانیسم های عملی
که مراحل زیستی تمام موجودات زنده را با انجام
میرسانند مربوط میشود .

فیزیولوژی **pathologic p.** یا **morbid p.**
مرضی، مطالعه اختلالات کاری یا کار بافتهای بیمار.

فیزیولوژی ویژه ، فیزیولوژی **special p.**
تخصصی، فیزیولوژی که به گروه خاصی از
حیوانات مربوط است مثلاً فیزیولوژی پستانداران
یا حشرات .

physiometry

اندازه گیری اعمال فیزیولوژیک بوسیله روش‌های
فیزیولوژیک یا سولوژیک .

physiotherapist

متخصص در درمان فیزیکی، متخصص فیزیوتراپی.

physiotherapy

فیزیك درمانی، درمان فیزیکی، درمان بیماریها بكمك وسائل فیزیکی.

physique

سازمان بندی رشد و ساختمان بدن .

physis

قطعه ای از استخوان دراز که اصولا به رشد مربوط است .

physohematometra

وجود گاز و خون در حفره زهدان .

physohydrometra

وجود گاز و سرم در فضای زهدان .

physometra

گاز در حفره زهدان .

physopyosalpinx

گاز و چرك در لوله رحم.

physostigmine

فیزوستیگمین، آلکالوئیدی است که از دانه رسیده و خشک گیاه فیزوستیگما و نوسوم تهیه میشود.

p. salicylate و **p. sulfate**

سالیسیلات فیزوستیگمین و سولفات فیزوستیگمین نمکهای فیزوستیگمین هستند که بطور موضعی در کیسه ملتحمه ای چشم بمنظور تنگ کردن دایره مردمک چشم بکار میروند.

phyt(o)-

پیشوندی است بمعنی ، گیاه که بکلمات دیگر میچسبد .

phytalbumin

آلبومین گیاهی .

phytalbumose

آلبوموز گیاهی .

phytobezoar

بزواری (bezoar) که از رشته های فیبری گیاهی بدست آمده باشد .

phytochemistry

فیتوشیمی ، شیمی گیاهی، مطالعه مراحل شیمیائی موجود در گیاهان .

phytodetritus

خرده ریز گیاهی، خرده ریزهائی که از راه تجزیه و فروریختگی گیاهان حاصل میشود .

phytogenous

گیاهی ، مشتق از گیاهان .

phytoglobulin

گلوبولین گیاهی .

phytohemagglutinin

هماگلوآگتینین گیاهی .

phytohormone

هورمون گیاهی .

phytoid

گیاهی شکل ، شبیه گیاه ، مشابه نباتات .

phytomelin = rutin**phytomenadione = phytonadione****phytomitogen**

ماده ای بامنشاء گیاهی که موجب میتوزیس در یاخته های انسان میشود .

phytonadione

نوعی فرآورده ویتامین K که بعنوان عامل پروترومبوژنیک (پیش انمقادی) مورد استفاده قرار میگیرد .

phytoparasite

انگل گیاهی ، گیاه انگل .

phytopathology

۱ - آسیب شناسی گیاهی . ۲ - آسیب شناسی بیماریهای ناشی از شیزومیتها .

phytophotodermatitis

حالت مرضی مربوط به پوست ناشی از تماس با گیاهان مخصوص و سپس قرار گرفتن در معرض نور .

phytoplankton

گیاهان کوچک شناور مخصوصا آنگها که بر روی آب های طبیعی منتشر میباشند .

phytoplasm

پروتوپلاسم گیاهی .

phytosis

بیماریهای ناشی از انگل های گیاهی .

phytosterol

کلیسترول گیاهی، دسته ای از ترکیبات مشابه کلیسترول که در گیاهان یافت میشود .

phytoxin

يك نوع اگزوتوكسين است كه بوسيله گياهان عاليتر ترشح ميشود .

pla

نرم .

p. matter نرم شاهه ، درونی ترین پرده پوشاننده مغز و نخاع .

pla-arachnitis = leptomeningitis

pla-arachnoid

نرم شاهه و عكبوتيه باهم .

plal

مربوط به نرم شاهه ، نرم شاهه ای .

plcrachnitis = pla - arachnitis

plarachnoid = pla - arachnoid

plarrhemia

افزایش چربی و کلسترول خون .

plica

ویار ، اشتیاق بخوردن مواد غیر عادی و غیر معمول .

pliceous

دارای ماهیت قطرانی یا زفت .

plco-

پیشوندی است كه نشانه مقداری معادل ۱۰-۱۲ (يك تریلیونیم) است .

plcocurie

واحدی است مربوط به رادیو آکتیویته كه معادل ۱۰-۱۲ کوری یا ۶-۱۰ میکروکوری است

plcogram

واحد جرم كه معادل با ۱۰-۱۲ گرم یا ۶-۱۰ میکروگرم است .

plcornavirus

نوعی اسید ریبونوکلئیک و ویروس بسیار ریز و بسیار مقاوم كه یکی از گره های متشكله آنتر و ویروسها و کوریزا ویروسها است .

plcount

يك تریلیونیم واحد (۱۰-۱۲) .

picrate

ملح اسید پیکریك .

picrotoxin

ماده عامله ایست كه اذدانه گیاهی موسوم به آنامیر تاكوکولوس بدست میآید بعنوان محرك سیستم

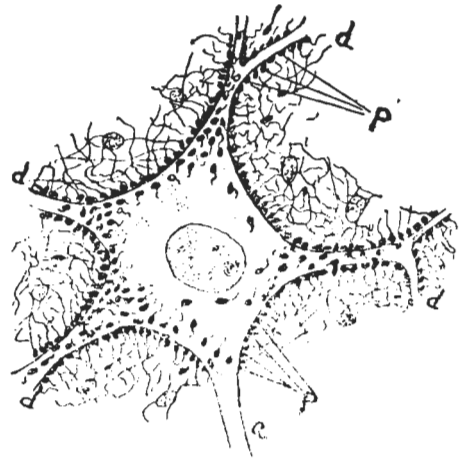
عصبی و بعنوان تریاق درسمومیت های حاصله از باربیتوراتها بكار میرود .

pledra

نوعی بیماری مو است كه در آن دانه هایی بر روی ساقه مظاهر میشود .

pled terminaux

تكمه انتهایی (شكل زیر) .



plesesthesia

حس فشار ، حسی كه با آن محرك های فشاری لمس میشود .

plesimeter

دستگاهی است برای اندازه گیری حساسیت پوست نسبت به فشار .

-plesis

پسوندی است به معنی فشار كه به كلمات دیگر میچسبد و صفت آن **-plesic** است .

plezocardiogram

نگاره یا تراسه خطی تغییرات فشار ناشی از ضربانات قلب بردیواره مری این نگاره از راه مری ثبت میشود .

pligment

رنگدانه ، ماده رنگی ، پیکمان .

رنگدانه های صفراوی ، موادی هستند **plie p's** كه از تجزیه خون حاصل میشوند و بوسيله كبد از گردش خون خارج میگرددند .

respiratory p. رنگدانه تنفسی، ماده‌ای در خون یا مایعات بدن حیوانات که عامل انتقال اکسیژن به طرف سلولها بوده و در مراحل اکسیداسیون سلولی بکار میرود، این ماده مشابه هموگلوبین در انسان است.

pigmentary

رنگدانه‌ای، مربوط به رنگدانه.

pigmentation

رنگدانه دار شدن، پیگمانتاسیون، رسوب ماده رنگی، تغییر رنگ، یا اختلال رنگ یک منطقه در اثر رنگدانه.

hematogenous p. پیگمانتاسیون مربوط به تشکیل خون، رنگی شدن یک قسمت در اثر تجمع مشتقات هموگلوبین مانند همتوئیدین یا هموسیدرین.

malarial p. پیگمانتاسیون مالاریائی، رسوب مواد رنگی خصوصا در کبد و طحال در اثر تجمع رنگدانه قهوه‌ای تیره‌ای که از شکسته شدن گلوبولهای قرمز بوسیله آنکل مالاریا ایجاد میشود.

vagabonds' p. پیگمانتاسیون شپشی، رسوب رنگدانه در جلد در اثر آلودگی به شپش.

pigmented

رنگدانه دار، حاوی رنگدانه.

pigmentogenic

آنچه موجب تشکیل یا رسوب رنگدانه شود.

pigmentolysin

نوعی ماده لیزکننده که باعث انهدام رنگدانه میشود.

pigmentolysis

انهدام رنگدانه.

pilitis

التهاب نرم شامه مغز و نخاع.

pillary

موئی، مربوط به مو.

pile

بواسیر.

sentinel p. بواسیر سنیتل، یک برجستگی از غشاء مخاطی بشکل بواسیر که در انتهای تحتانی شقاق مقعدی وجود دارد.

pileous

مودار.

pileus

۱ - یکی از نیمکره‌های منجمه. ۲ - غشائی که گاه سر نوزاد را در هنگام تولد می پوشاند.

pili

موها.

p. annulati حالتی که در آن موها بشکل باندهای متناوب سفید و سیاه بنظر میرسند.

p. cuniculati موهای نعب زن، موهاییکه بطور افقی در پوست قرار میگیرند.

p. incarnati موهایی که بر میگردند و داخل پوست میشوند.

p. multigemini رشد موهای سفید متعدد از یک فولیکول.

p. torti موهای پیچ خورده، موهای چرخشی.

pili

قرص، حب.

aloe p. حب صبر زرد، قرصی که از ترکیب گردنرم صبر زرد با صابون و آب مقطر تهیه شده است.

asafetida p. حب آنقوزه، قرصی که حاوی آنقوزه، صابون و آب مقطر باشد.

Blaud's p. حب بلود، قرص کربنات آهن.

cathartic p. compound ترکیب ملایم حب کلرومر کورو.

chalybeate p. حب کلرور فرو.

colocynth and jalap p. compound قرصی که حاوی عصاره حنظل و سیکران، صمغ زالاب، عصاره اپتاندرا (**leptandra**) و صمغ پودوفیل میباشد.

enteric-coated p. حب پوشش دار روده، حبی که در ماده‌ای بعنوان پوشش قرار داده شده است و این ماده پوششی فقط در روده‌ها باز میشود.

ferruginous p. یا **ferrous carbonate p.** مخلوط سولفات آهن، کربنات پتاسیم، قند، کتیرا، گلیسیرین، آب مقطر و آلتشا (**althea**).

hexylresorcinol p. حب هکزیل رزورسینول، حبی که حاوی هکزیل رزورسینول است و دارای پوشش مقاومی است که در لوله گوارش حل میشود.

Hinkle's p. ، ترکیب آلومین ، حب هینکل ،
بلادون ، کاسکاراوپودوفیل .

mercurous chloride mild p. compound

قرصی که حاوی عصاره حنظل، کلرور جیوه صمغ
زالاپ ورب ریوند باشد.

vegetable cathartic p. ، حب مسهل گیاهی ،
منخلوط حنظل و قرص زالاب.

pillar

ستونک ، ساختمان محافظ و نگاهدارنده .

p's of the fauces ، ستونکهای گلو ،
چینهای مخاطی دوطرف گلو .

pilleus = pileus

pillon

پای مصنوعی موقت .

pilocarpine

پیلوکارپین ، آلکالوئیدی است که از برگچههای
گیاه پیلوکارپوس زابوراندی و گیاه پیلوکارپوس
میکروفیلوس استخراج میشود .

p. hydrochloride و **p. nitrate**

هیدروکلرور پیلوکارپین و نیترات پیلوکارپین
نمکهای پیلوکارپین که مقلد پاراسمپاتیک و تنگ
کننده مردمک چشم است .

pilocystic

کیستی و مودار .

pilo-erection

راست شدن موها ، شقیق موها .

pilojection

فرو کردن یک یا چند مو به درون کیسه آنورسمی
بمنظور تشویق ایجاد لخته خونی .

pilology

موشناسی ، مطالعه و بررسی مو .

pilomotor

حرکت دهنده مو ، عامل حرکت مو .

pilonidal

دارای یک توده مویایک کانون موئی .

pilose

دارای موهای بلند .

pilosebaceous

مربوط به مو و غدد سبابه .

pilus

مو .

p. annulatus ، حالتی که
نوارهای سیاه و سفید بر روی ساقه موقر دارد .

p. cuniculatus ،
موی نقب زن .

p. incarnatus ،
موی درون رو ،
موهائی که برگشته و داخل پوست شده اند .

p. tortus ۱۸۰ چرخش
موی پیچ خورده ،
درجه ساقه مو .

pimlinodine

ترکیبی است که بمنوان ضد درد خواب آور مورد
استفاده قرار میگیرد .

pin

میخ .

Steinmann p. ، میخی است
که در قسمت انتهائی استخوان شکسته وارد میکنند
تا بتوان دو قسمت را تحت کشش قرارداد ، میخی
که برای ثابت کردن استخوانهای شکسته بکار
میرود .

pinement

نیشکان گرفتن و فشردن گوشت بدن در هنگام
ماساژ دادن .

pineal

۱ - شبیه به میوه مخروطی کاج . ۲ - غده صنوبری .

pinelectomy

بریدن و قطع غده صنوبری .

pinealism

اختلال ترشح غده صنوبری .

pinealoma

تومور غده صنوبری .

pinealopathy

بیماری غده صنوبری .

pinguecula = pingulcula

pingulcula

نقطه زرد رنگ کوچکی روی قرنیه .

pinguiculae

جمع واژه بالائی .

piniform

مخروطی ، بشکل میوه کاج .

pink-eye

چشم ارفوانی ، ورم ملتحمه مسری اپیدمیک ،
کونژوکتیویت مسری همه گیر .

pinna

آن قسمت از گوش که در خارج از استخوانهای
جمعیه قرار دارد ، دهلیز گوش خارجی .

pinocyte

یاخته‌هایی که باعث جذب و هضم مایعات بافتی
میشوند .

pinocytosis

گرفتن و بلع و زیکول‌های مایع بوسیله سلولهای
زنده .

pinocytotic

مربوط به گرفتن مواد مایع بوسیله یاخته زنده .

pinosome

واکوئل کوچک پر از مایعی است که در سیتوپلاسم
یک سلول پس از درهم‌شکسته شدن فرورفتگیهای
کسانال مانند پدید آمده در موقع پینوسیتوز
(pinocytosis) ایجاد میشود.

pint

پاینت ، واحد اندازه‌گیری مایعات در داروسازی
که معادل ۱۶ اونس مایع و یا ۱۷۳٫۳ سانتیمتر
مکعب میباشد .

pinta

نوعی عفونت تریپونمایی که با تغییرات رنگی مشخص
گشته و بیشتر در نواحی کوبا و آمریکای جنوبی
شیوع دارد .

pinworm

کرمک ، گونه‌های آنتروبیوس ورمیکولاریس که
انگل انسان و حیوانات هستند.

pinemia

وجود چربی در خون .

pipamazine

ترکیب فنوتیازین که بعنوان ضد استفراغ بکار
میرود .

Pipanol

نام تجاری فرآورده‌ای از تری‌هگزینفیدیل که
برای بلو کردن یاراسمپاتیک بکار میرود .

pipenzolate

ترکیبی است که برای بلو کردن پاراسمپاتیک
بکار میرود .

pipperazine

ترکیبی است که نمکهای مختلف آنرا بعنوان
ضد کرم بکار میبرند .

piperidone = dihyprylone**piperidolate**

ترکیبی است که برای بلو کردن پاراسمپاتیک
مورد استفاده قرار میگیرد .

piperocaine

پپروکائین، ترکیبی است که بعنوان بی‌حسی‌آور
موضعی مورد استفاده قرار میگیرد .

pipet

۱- پی‌یت، یک لوله شیشه‌ای با جدار ضخیم و یک
مجرای کوچک، این وسیله برای برداشتن مقادیر
جزئی مایعات بکمک مکیدن بکار میرود .

۲- با پی‌یت مایع کشیدن و خارج کردن .

پی‌یت رقیق‌کننده، پی‌یتی است
که قسمت مرکزی آن متسع بوده و میتوان مایعات
را در آن کشیده و با آب رقیق کرد.

پی‌یت مدرج، پی‌یت درجه
بندی شده‌ای است که با آن میتوان مقدار مایعات
را بدقت تعیین نمود.

پی‌یت انتقالی، پی‌یتی که برای
انتقال مقادیر جزئی مایعات از یک ظرف به یک ظرف
دیگر بکار میرود .

pipethanate

ترکیبی است که برای بلو کردن پاراسمپاتیک
بکار میرود .

pipette = pipet**Pipizan**

نام تجاری فرآورده‌ای از پپیرازین که ضد
کرم است .

pipradrol

ترکیبی است که بعنوان محرک سیستم عصبی مرکزی
بکار میرود .

Piptal

نام تجارتي فرآورده‌های متیل بر مورپینتولات که برای بلو که کردن پاراسمپاتیک بکار میرود.

Piroplasma

نام قدیمی جنس با بزیا .

piroplasmosis = babesiosis**plt**

گودی ، فرورفتگی .

auditory p. گودی شنوایی ، فرورفتگی

فنجان ماندنی که در محل گوش جنین قرار دارد بعدها تبدیل به وزیکول شنوایی میشود .

ear p. گودی گوش ، فرورفتگی خفیفی است که

در جلوی حلزون گوش و بالای زبانه گوش قرار داشته و گاهی تبدیل به کیست جلوی گوش مادردادی یافستول میشود .

nasal p. یا **olfactory p.** گودی بویائی ،

فرورفتگی که در محل بویائی جنین وجود داشته بعدها بینی را بوجود میآورد .

plthc

قیر .

black p. قیر سیاه ، ماده آماسزائی که از جوشاندن قیر بدست میآید .

Burgundy p. قیر بورگوندی ، صمغی است معطر و روغنی که در خمیرها (plasters) بکار میرود .

Canada p. قیر کانادا ، صمغ حاصل از شوکران که در خمیرها (پلاستر) بکار میرود .

mineral p. = bitumen

naval p. = black p.

Trinidad p. قیر ترینیداد ، آسفالت تهیه شده از ترینیداد جزایر آنتیل شامل کوبا ، پورتوریکو و غیره .

plthecold

میمون مانند ، شبیه میمون .

plthng

عمل سوراخ کردن مغز یا نخاع در حیوانات آزمایشی .

Pitocin

نام تجارتي محلول اکسی توسین (ماده محرک زایمانی لوب خلفی هیپوفیز) برای تزریق .

Pitressin

نام تجارتي محلول وازوپرسین (ماده بالابرنده فشار خون لوب خلفی هیپوفیز) برای تزریق .

plting

گوده گذاری ، ایجاد فرورفتگی یا فضای خالی .

pltufta

مخاط ، ماده مخاطی چسبنده .

pltuftarigenic

حاصل از ترشحات غده هیپوفیز .

pltuftarism

اختلال عمل غده هیپوفیز .

pltuftary

۱- مخاطی ، مربوط به مخاط . ۲- غده هیپوفیز .

anterior p. هیپوفیز قدامی ، قسمت قدامی غده هیپوفیز و یا ترشحات آن .

posterior p. هیپوفیز خلفی ۱- لوب خلفی

غده هیپوفیز ۲- گردی که از لوب خلفی غده هیپوفیز خشک حیوانات اهلی بدست آمده و در مواد غذائی مصرف میشود

Pitultrin

نام تجارتي عصاره تزریقی لوب خلفی هیپوفیز .

pltyrlasis

پیتیریازیس ، نوعی بیماری جلدی که با تشکیل پوسته های فلسی شکل مشخص میشود .

p. alba پیتیریازیس سفید ، بیماری مزمن همراه با پوسته های جور بجور و کم رنگی پوست صورت .

p. rosea پیتیریازیس قرمز ، نوعی درماتوز ناشی از ویروس است که بوسیله نوعی راش جلدی مشخص میشود و دارای خارش ملایم و متوسط است .

p. rubra پیتیریازیس سرخ ، حالتی است که با تکه های منخلکی شکل که از آنجها شروع شده به تمام بدن منتشر میشوند مشخص میشود و همراه با پوسته پوسته شدن پوست و ریزش مو میباشد .

p. versicolor پیتیریازیس وزیکولی ، نوعی عفونت قارچی پوست که معمولاً قسمت فوقانی تنه و گردن را گرفتار ساخته و ایجاد بثورات ماکولی

ولکه‌های فلس‌دار قرمز قهوه‌ای میکنند.

pityroid

پوسته‌ای ، شبیه سبوس.

plx = pitch**PXU = phenylketonuria****placebo**

داروی کاذب یا بی اثر، ماده‌ی اثری که بمنوان دارو تجویز میشود.

placental

جفتی، مربوط به جفت رحم .

placenta

جفت، عضوی که در اثر رشد و گسترش اوول‌گشیده شده در جدار رحم تشکیل میشود و در مبادلات جنین و مادر دخالت دارد .

p. accreta جفت برون چسب ، جفتی که در محل غیر طبیعی رحم چسبیده و فاقد پرده دسیدوا است یا پرده مزبور ناقص میباشد .

battledore p. جفت چوگانی ، جفتی که طناب نافی آن از کنار جفت خارج شده باشد .

p. circumvallata جفت سنگربندی شده ، جفتی که حلقه دانه‌دار سفیدی آن را احاطه کرده باشد وغشاءهای متصل بجفت در کناره آن چین مضاعف ایجاد نموده باشند .

p. fenestrata جفت پنجره‌ای ، نوعی جفت سرراهی که پرده دسیدوا بطور حلقوی اطراف دهانه داخلی گردن رحم را احاطه کرده باشد.

p. increta جفت درون چسب ، جفتی که بطور غیر طبیعی در دیواره رحم رخنه کرده باشد.

p. membranacea جفت پرده‌ای، جفت بهن جفتی که بطور غیر طبیعی قسمت بزرگی از دیواره رحم را اشغال کرده باشد.

p. nappiformis = p. circumvallata

p. percreta جفت دور چسب ، جفتی که بطور غیر طبیعی چسبیده و دیواره رحم پوشش سرریزی آن را مورد هجوم قرار داده باشد.

p. praevia جفت سرراهی ، که در قسمت تحتانی قطعه زهدان قرار گرفته و بطور کامل یا ناقص مجرای گلوی زهدان را می‌پوشاند .

p. reflexa جفت انعکاسی، جفتی که لبه‌های آن ضخیم شده و بمقرب خود بر گشته است.

p. spuria جفت بدلی ، جفت فرعی فاقد رگهای خونی، جفت فرعی که بدون رگهای خونی بوده و به جفت اصلی متصل است .

p. succenturiata جفت فرعی ، جفت فرعی دارای رگهای خونی، جفت فرعی که دارای رگهای خونی بوده و به جفت اصلی متصل میباشد.

placentation

تشکیل جفت ، وقایع یی در پی که بعد از فرس جنین در رحم بوقوع پیوسته و منجر به تشکیل جفت میشود .

placentalis

عفونت باکتریائی جفت.

placentography

آزمایش جفت بکمک اشعه مجهول .

placentoid

شبیه جفت .

placentologist

جفت‌شناس ، متخصص در شناسائی رحم.

placentology

جفت‌شناسی، شناسائی علمی رشد، ساختمان و کار جفت رحم .

placentolysin

پادتنی که قادر به انهدام یاخته‌های جفت میباشد.

placentoma

سرطان ناشی از احتباس جفت .

Placidyl

نام تجارتنی فرآورده‌ای از آنکلرورینول که بمنوان خواب‌آور و مسکن بکار میرود .

placode

ساختمان پلاک مانند ، بخصوص ضخیم شدگی اکتودرم سطحی در جنین که نشانه محل وجود آمدن بعدی عضو حسی بخصوصی میباشد مانند (**auditory placode**) گوش و (**olfactory placode**) چشم .
پیشی .

pladaroma

تومور نرمی است بر روی پلک .

plaglocephalic

دارای سر غیر متقارن و چرخیده .

plagiocephaly

عدم تقارن و چرخش سر .

plague

طاعون، بیماری حادثه دار عفونی بسیار کشنده ای است که بوسیله میکرب پاستورلاپستیس ایجاد میشود و با التهاب غدد لنفاوی، سپتیسمی و خونریزی پستی وار و منتشره در پوست و بافتهای زیر پوستی واحشاء مشخص میشود .

bubonic p. طاعون خیارکی، طاعونی که در آن گره‌های حاصله در طول رگهای لنفاوی محل عفونت خیزدار، پر خون و همو. از یک و غالباً نکروتیک میشوند.

cattle p. طاعون گاوی، طاعون احشام .

hemorrhagic p. طاعون خونریزی دهنده، شکل سخت طاعون همراه با خونریزی در غشاء مخاطی و پوست.

murine p. طاعون جوندگان، آلودگی جوندگان به پاستورلاپستیس .

pneumonic p. طاعون ذات الریه ای، طاعونی که در آن گذرگاههای هوایی به سختی محققن و پر خون شده همراه با ترشحات خونی در آلوئولها و برونشهاست ولی فیبرین زیادی تشکیل نمیشود در ضمن گره های لنفی برونشیا و نافی نیز گرفتار هستند.

rodent p. طاعون جوندگان.

septicemic p. طاعون سپتیسمیک، طاعونی که در آن میکرب پاستورلاپستیس وارد جریان خون میشود و قبل از اینکه تظاهرات خیارکی یا نشانه‌های ششی ظاهر شوند بیمار میمیرد.

swine p. طاعون خوک، نوعی بیماری اپیدمیک عفونی خوکها که بیشتر مجاری تنفسی و لوله گوارش را مبتلا میسازد .

sylvatic p. طاعون جنگلی، طاعون سنجاب و سایر جوندگان وحشی که سبب انتشار طاعون و سرایت بیماری به انسان میشوند.

plana

سطوح، سطح ها .

plane

سطح، رویه پهن، سطح صاف

axial p. سطح محوری، سطحی که محور آن بامحور طولی بدن موازی باشد مثل محور یک دندان .

axiobuccolingual p. سطح محوری، دهانی، زبانی، سطحی که موازی محور طولی دندان بوده و از سطوح زبانی و دهانی بگذرد.

axiolabiolingual p. سطح محوری لبی، زبانی، سطحی که موازی بامحور طولی دندان بوده و سطوح لبی و زبانی آن دندان را قطع کند.

axiomesiodistal p. سطح محوری- میانی- پستی، سطحی که موازی بامحور طولی دندان بوده و سطوح میانی و خارجی آن را قطع کند .

base p. سطح قاعده‌ئی، یک سطح فرضی که برای نگاهداری دندان مصنوعی تخمین زده میشود.

coronal p. = frontal p.

datum p. سطح مفروضات، یک سطح افقی که اندازه های مجمله از روی آن محاسبه میشود.

equatorial p. سطح خط استوائی، سطحی که بامحور طولی یک بدنه کروری عمود بوده و آنرا به دو قسمت تقریباً برابر بخش میکند.

frontal p. سطح پیشانی، سطحی که از محور قدامی خلفی و راست و چپ گذشته و بر محور پستی شکمی عمود باشد.

horizontal p. سطح افقی، سطحی که با زاویه نود درجه نسبت به سطوح میانی و جبهه‌ای از بدنی بگذرد و آن را به قسمتهای بالائی و پائینی تقسیم کند .

median p. سطح میانی، سطحی که بطور طولی واز جلو به عقب از بدن گذشته و بدن را به دو نیمه چپ و راست تقسیم کند .

nuchal p. سطح پشت گردنی، سطح خارجی استخوان پس سری بین خط منحنی فوقانی و مجرای مهره‌ای یا سوراخ پس سری .

occipital p. سطح پس سری، خارجی ترین سطح استخوان پس سری بالای خط منحنی فوقانی.

orbital p. سطح کاسه چشمی، ۱- سطح کاسه چشمی فک فوقانی ۲- سطحی که از محور بینائی هر یک از دو چشم عبور میکند .

sagittal p. سطح سهمی، سطحی که از محور قدامی خلفی و پشتی شکمی عبور نموده و بر محور راست و چپ عمود می‌باشد.

sternal p. سطح جناقی، سطح قدامی جناغ.

temporal p. سطح گیجگاهی، سطح فرو رفته‌ای در دو طرف جمجمه زیر خط گیجگاهی تحتانی.

transverse p. سطح عرضی، سطحی که از محور پشتی شکمی و چپ و راست عبور کرده و بر محور قدامی - خلفی عمود است.

visual p. سطح بینائی، سطحی که از محور بینائی هر یک از دو چشم می‌گذرد.

planigraphy

سطح نگاری، رادیوگرافی از مقاطع بدن.

plankton

پلانکتون، موجود کوچکی که در کلیه آب‌های طبیعی روی زمین شناور می‌باشد و شامل گم‌زادان، آغازیان و جلبک‌هایی می‌گردد که روی آب در حرکت کنند.

planocellular

متشکل از یاخته‌های پهن.

planoconcave

مستوی مقعر، دارای یک سطح مستوی و یک سطح مقعر.

planoconvex

مستوی محدب، یک رومستوی و یک رومحدب.

planocyte

یاخته‌های سرگردان.

plant

گیاه، نبات.

planta

کف پا.

plantalgia

درد کف پا.

plantar

کف پائی.

plantaris = plantar

plantation

کاشتن، غرس کردن، قراردادن موادی در بدن.

plantigrade

کف روی که از مشخصات بعضی از انواع حیوانات می‌باشد مانند انسان و خرس.

planula

جنین در مرحله‌ای که دارای دو لایه می‌باشد.

planum = plane

plaque

۱- سطح صاف ۲- پلاکت خون.

bacterial p. پلاک میکروبی، اجتماعی از میکروبها که روی رزب مواد در سطح دندان رشد کرده‌اند.

blood p. پلاکت خونی.

dental p. پلاک دندانی، رسوبی از مواد روی سطح دندان.

Plaquetil

نام تجارتي فرآورده‌ای از هیدروکسی کلروکین که برای وقفه دادن به لوپوس اریتماتو بکار میرود.

plasm

پلازم، ۱- پلازما ۲- ماده سازنده (سیتوپلاسم، هیالوپلاسم و غیره).

germ p. پلازم نطفه، یک سری از یاخته‌ها که با تقسیمات بی‌دری تبدیل به گامت میشوند.

plasma

پلازما، قسمت مایع خون که از طریق سانتریفوژ یا سدیماناسیون (ته نشینی قسمتهای جامد آن) بدست می‌آید.

antihemophilic human p. پلاسمائی که تقریباً از بیست نفر دهنده گرفته شده و بعنوان مخزن گلوبولین قندهموفیلی که در پلاسمای تازه وجود دارد تهیه و نگاهداری میشود.

normal human p. پلاسمای طبیعی انسان، پلاسمائی که از خون هشت و یا تعداد بیشتری افراد بالغ گرفته شده و تصور میشود سالم و بدون هر گونه بیماری مسمی باشد و سپس تحت تابش اشعه ماوراء بنفش قرار داده باشند، این پلازما احتمال دارد که ناقل و پرورس هیپاتیت باشد.

plasmacyte

سلول پلازما، یاخته پلازما، یاخته کروی یا بیضی

شکلی است بایک هسته که در مرکز قرار گرفته است و حاوی کروماتین شعاعی شکل خوشه‌ای است این یاخته دارای ناحیه دوره‌سته‌ای روشن و سیتوپلاسمی فراوان و گاهی واکوئل دار است کار این هسته در تحت شرایط گوناگون دخالت در سنتز اشکال مختلف گاما گلبولین است .

plasmacytoma

تومور اولیه غدد لنفاوی که از یاخته‌های افتراق یافته و یا افتراق نیافته پلازما تشکیل شده باشد.

plasmacytosis

وجود سلول پلازما در خون .

plasmagene

ژنی که در جای دیگری بجز کروموسوم قرار دارد مانند ژنی که در پروتوپلاسم واقع باشد.

plasmalogen

اصطلاحی است که به تعدادی از یک گروه فسفولیپیدها که در پلاکتها وجود دارند و در نتیجه هیدروازین آلدئیدهای پرچربی تر میدهند اطلاق میشود .

plasmapheresis

گرفتن خون ، جدا کردن گلبولهای آن بکمک دستگاہ گریز از مرکز تعویض پلازما با محلول لوک (Locke's solution) و تزریق مجدد آنها به بدن .

plasmosome

دانه‌های گلبولهای سفید.

plasmatic

پلاسمائی ، مربوط به پلازما .

plasmotocyte

مونوسیت یا گلبول‌های سفیدتک هسته‌ای.

plasmatorrhexis

ترکیدن سلول در اثر فشار داخلی .

plasmic = plasmatic

plasmin

پلازمین ، آنزیم پروتئولیتیکی است که روی فیبرین دارای اثر مخصوصی است و دارای توانائی خاصی برای حل کردن نخته‌های فیبرینی میباشد .

plasminogen

پلازمینوژن ، پیش‌رو غیرفعال پلازمین که در قسمت بتا گلبولین پلازما وجود دارد .

Plasmochin naphthoate

نام تجارتي فرآورده‌ای از نافتوات پاما کین که در درمان مالاریا بکار میرود .

plasmocyte

گلبول سفید تک هسته‌ای که کروماتین هسته آنها بصورت پره‌های چرخ در شبکه قرار گرفته و بدون نوکلئول میباشد .

plasmodia

پلاسمودیوم ها .

plasmodicidal

پلاسمودیوم کش ، منهدم کننده پلاسمودیوم .

Plasmodium

جنسی از تک یاخته‌ایها با گونه‌های متعدد است که در گویچه‌های قرمز حیوانات مختلف انگل واقع میشوند چهار گونه آن بنامهای پلاسمودیوم فالسپارم ، پلاسمودیوم مالاریه ، پلاسمودیوم اووال ، و پلاسمودیوم ویواکس مسبب چهار فرم مالاریا در انسان هستند .

plasmodium

تک یاخته‌ای از خانواده پلاسمودیوم .

plasmogen = bioplasm

plasmology

شناسائی یا علم بر ذرات کوچک ماده زنده .

plasmolysis

انقباض پروتوپلاسم سلول در اثر از دست دادن آب.

plasmorrhexis = erythrocytorrhexis

plasmoschisis

شکسته شدن سیتوپلاسم یاخته .

plasmosome

هسته حقیقی یاخته .

plasmotroplism

خاصیت جذب و انهدام گلبولهای قرمز بوسیله طحال و مغز استخوان .

plasmozyme = thrombogen

plasome

واحد فرضی پروتوپلاسم زنده .

plaster

مشمع ، که معمولاً حاوی مواد دارویی و پنبه بوده و به پوست چسبیده عمل خود را پروزمیدهد .

adhesive p. مشمع چسبنده ، مشمعی که يك مخلوط چسبنده بآن مالیده شده و برای قرار دادن بر روی پوست مصرف میشود .

dental p. خمیردندانی ، فرآورد های از سنگ گچ که برای قالب گیری ساختمانهای دندانی مورد استفاده قرار میگیرد .

p. of Paris مشمع پاریس ، سولفات کلسیم .

plastic

۱- دارای قابلیت سازندگی بافت . ۲- قابل قالب گیری . ۳- ماده ای که از تراکم شیمیائی یا پولی مریزاسیون بوجود آید .

plasticity

شکل پذیری ، نرمی ، قاب پذیری ، دارای خاصیت پلاستیک .

plastid

هر گونه یاخته یا واحد ساختمانی .

-plasty

پسوندی است بمعنی تشکیل یا ترمیم پلاستیک قسمتی از بدن ، این پسوند به آخر کلمات میچسبد .

plate

صفحه ، يك زائده صاف خصوصا در استخوانها .

approximation p. صفحه نزدیکی ،

صفحه ای از استخوان یا مشابه آن که در جراحی روده بکار میرود .

auditory p. صفحه شنوائی ،

سنگ استخوانی مجرای شنوائی .

axial p. صفحه محوری ، خط اولیه جنین .

bite p. صفحه گازگیری ، صفحه ای از ماده

سختی که برای نگاهداری ماده قالب گیری دندان بکار میرود .

collecting p's صفحه های تجمع ، قسمتی از باطری گالوانیک که از نظر الکتریکی منفی است .

cribriform p. صفحه غربالی ، صفحه مشبك فوقانی استخوان پرویزی .

deck p. = roof p.

dental p. صفحه دندانی ، صفحه ای از جنس صمغ آکريليك ، فلز یا مواد دیگر که با شکل دهان مطابقت داده شده و برای نگهداری دندان مصنوعی بکار میرود .

dorsal p. صفحه پشتی ، برجستگی طولی در دو طرف پشت جنین .

floor p. صفحه کفی ، منطقه طولی شکمی بر روی لوله عصب جنون که هنوز بیکدیگر ملحق نشده است .

foot p. صفحه پا ، قسمت صاف استخوان چکشی .

generating p. صفحه زاینده ، صفحه ای در داخل باطری الکتریکی که فعل و انفعال شیمیائی بر روی آن موثر واقع میشود .

growth p. سطح رشد ، ناحیه ای است بین ابی فیزودیا فیز استخوانهای دراز که رشد طولی از آن ناحیه تامین میشود .

medulary p. = neural p.

muscle p. = myotome

neural p. صفحه عصبی ، نواری ضخیم در منطقه میانی اکتودرم جنین که در اثر رشد و تکامل تبدیل به دستگاه عصبی میشود .

roof p. صفحه سقفی ، منطقه طولی پشتی شیار عصبی که کناره های آن بیکدیگر متصل نشده اند .

sole p. صفحه بالشتک ، يك توده پروتوپلاسمی که انتهای عصب حرکتی در آن قرار دارد .

tarsal p. صفحه پلکی ، ماده شبه غضروفی که باعث سختی پلک ها میگردد .

tympanic p. صفحه صماخی ، صفحه استخوانی که کف و اطراف مجرای شنوائی را احاطه کرده است .

ventral p. = floor p.

platelet

پلاکت ، صفحه کوچک ، دیسک کوچک یا ساختمان پلاک مانند .

blood p. پلاکت خونی ، صفحه گردیابضی شکل مکرروسکپیک یاریزینی است که در خون تمام پستانداران یافت میشود و در عمل انعقاد خون و ایجاد لخته دخالت دارد .

platinectomy

برش و برداشت قسمت صاف استخوان چکشی برای به حرکت انداختن آن بمنظور دردها نگیری .

platinode

صفحات قطب منفی يك باطری الکتریکی .

platinum

پلاتین ، عنصری است بمقدار ۷۸ اتمی و وزن اتمی ۱۹۵/۰۹ بانشانه اختصاری **pl**.

platy -

پیشوندی است بمعنی « صاف » که باول کلمات میچسبد .

platybasia

تغییر شکل استخوان پس سری که در نتیجه فشار خارهمره‌های گردن بر روی آن بوجود آمده است.

platycelous

یک رویه صاف و یک رویه کاوتوگود .

platycephalous

کله صاف ، دارای سر پهن و صاف .

platycoria

حالت انبساط مردمک چشم.

platycrania

مسطح شدن جمجمه .

Platyhelminthes

پلاتلمنتها ، شاخه‌ای از حیوانات بی‌حفره که پهن بوده و از طرفین قرینه هستند و معمولاً بنام کرم‌های پهن یا نواری معروفند .

platyheric

دارای ضریب خاجی بیش از صد (ضریب خاجی عبارتست از پهنای استخوان خاجی تقسیم بر درازای آن ضربدرصد)

platypellic

دارای ضریب لگنی کمتر از ۹۰ (ضریب لگنی یعنی قطر قدامی خلفی لگن تقسیم بر حداکثر عرض سراسری داخلی آن) .

platypodia

صافی کف پا .

Platyrrhina

تحت خانواده‌ای از راسته پرماتانها (تحت راسته آنتروپوئیده) که دارای تیغه بینی پهن و دمی گیرنده هستند و شامل میمونهای دنیای جدید میباشند .

platyrrhine

دارای ضریب بینی بوش از ۵۳ .

platysma

عضله‌ای است در گردن .

pledge

پیمان ، تعهد .

Nightingale p. مرحله‌ای از مراحل اشتغال به پرستاری که بوسیله کمیته‌ای

در سال ۱۸۹۳ میلادی فرموله شده و بوسیله دانشجویان پرستاری در هنگام تشریفات فارغ التحصیلی امضا میشود .

pledget

کمپرس کوچک ، پارچه روی زخم ، لحافک زخم ، کتان زخم .

pleiotropic

مربوط به (pleiotropy) (لغت زیر) .

pleiotropy

۱ - کیفیت تمایل به بافتهای مشتق شده از لایه های زاینده مختلف . ۲ - توانائی یک ژن به تظاهر بصورتهای گوناگون .

pleochromatic

ظاهر ساختن رنگهای گوناگون در شرایط مختلف.

pleochromocytoma

تومور متشکل از بافتهائی که رنگهای گوناگون دارد .

pleocytosis

افزایش لنفوسیتها در مایع نخاع .

pleomastia

چندپستانی، وجود تعدادی پستان بیش از تعداد معمول .

pleomorphic

چندشکل ، به چند شکل کاملاً متفاوت تظاهر کردن.

pleomorphism

چندشکلی ، دارای خاصیت چندشکلی .

pleonasm

قطعات اضافی .

pleonemia

افزایش حجم خون در یک قسمت بدن .

pleonemic

مربوط به افزایش حجم خون در یک قسمت از بدن.

pleonexia

آزبیمارگونه ، حرص مرضی .

pleoptics

روشی است برای تمرین دادن چشم که به منظور

بهرتر کردن بینائی در کسی که مبتلا به ضعف بینائی است بکار گرفته میشود .

plessesthesia

دق همراه بالمس .

plessimeter = pleximeter

plessor = plexor

plethora

آماس رگی ، تورم رگ ، بسیاری ، کثرت ، زیادهی خون ، پرخونی .

plethoric

مربوط به آماس رگ ، مربوط به پرخونی .

plethysmograph

دستگاهی است برای ثبت تغییرات حجم قسمت‌ها و اجزاء .

plethysmography

حجم سنجی ، تعیین تغییر حجم به وسیله دستگاه حجم سنج .

pleur(o) -

پیشوندی است به معنی جنب ، دنده و کنار که به کلمات دیگر می‌چسبند .

pleura

جنب ، غشاء سروزی که روی شش را پوشانده در ناف ریه روی خود برمیگردد و به جدار داخلی قفسه سینه می‌چسبد لایه‌ای که روی ریه را پوشانده است جنب ششی (**pulmonary pleura**) و لایه‌ای که دیواره دیواره قفسه سینه را می‌پوشاند جنب جداری (**parietal pleura**) نامیده میشود .

pleuracotomy = thoracotomy

pleurae

جنب‌ها ، (جمع واژه pleura) .

pleural

جنبی .

pleuralgia

درد جنب ، پهلودرد .

pleurapophysis

دنده یا ماشابه آن .

pleurectomy

قطع قسمتی از پرده جنب .

pleurisy

ذات‌الجنب ، پلورزی ، التهاب جنب که ممکن است فیبرینی (خشک) یا همراه ترشح (مرطوب) ، حاد یا مزمن ، خونی ، چرکی (آمپیم) یا سرو فیبرینو باشد .

adhesive p. = dry p.

ذات‌الجنب حجاب حاجزی ، ذات‌الجنبی که به نقطه‌ای نزدیک دیافراگم محدود باشد .

dry p. پلورزی خشک ، پلورزی همراه با ترشحات فیبرینی خشک .

fibrinous p. ذات‌الجنب فیبرینی ، پلورزی که در آن مایع آماسی از نوع فیبرینو باشد .

plastic p. ذات‌الجنب پلاستیک ، پلورزی که همراه با ترشح مایع نرم و نیمه جامد باشد .

purulent p. = empyema

ذات‌الجنب سروزی ، پلورزی که مایع مترشح آن سرم باشد .

wet p. یا **p. with effusion** پلورزی که با ترشحات سروزی مشخص میشود .

pleuritic

مربوط به پلورزی یا آماس پرده جنب .

pleuritis = pleurisy

pleurocele

فتق بافت ریوی یا پرده جنب .

pleurocentesis

پاراستنوزوسوراخ کردن محوطه جنبی .

pleurocentrum

عناصر اطراف ستون فقرات .

pleurocholecystitis

آماس پرده جنب و کیسه صفرا .

pleuroclysis

تزریق مواد بداخل پرده‌های جنب .

pleurodesis

ایجاد چسبندگی مابین غشاء احشائی و جداری جنب .

pleurodont

دارای دندان‌هایی که یکطرف آن به رویه داخلی عناصر فکی چسبیده است .

pleurodynia

درد عضلات بین دنده‌ای و یا اعصاب جنبی .

epidemic p. یا epidemic diaphragmatic p.

نوعی بیماری همه گیر است که با درد ناگهانی در سینه ، تب و تمایل به عود در روز سوم مشخص میشود .

pleurogenic

واقع در پرده جنب .

pleurography

آزمایش رادیولوژیک ریه .

pleurohepatitis

هیپاتیت همراه با آماس جنب نزدیک به کبد .

pleurolith

مواد سنگی در آبشامه ریه .

pleurolysis

جدا کردن جراحی چسبندگیهای پرده جنب .

pleuroparietopexy

اتصال ریه به دیواره قفسه صدی از طریق چسبندگی بین اغشاء احشائی و جداری جنب .

pleuropericarditis

التهاب آبشامه های قلب و ریه .

pleuropexy

برقرار سازی جراحی چسبندگی بین جنب احشائی و جنب جداری .

pleuropneumonia

۱- پلورزی و پنومونی ، ذات الریه وذات الجنب .
۲- نوعی بیماری بسیار مسری احشام که بوسیله میکرب قابل عبور از پلائی ایجادگشته و قابل انتقال به گوسفند و بز میباشد ولی نمیتوان آن را به حیوانات آزمایشگاهی مانند موش و موش صحرائی منتقل نمود .

pleuropneumonolysis

کولاپس یاروی هم خوابیدن ریه مبتلی به سل بکمک دنده برداری یک طرفه .

pleurorrhea

ترشح جنب .

pleuroscopy

جنب بینی ، آزمایش مستقیم حفره جنبی بوسیله بریدن دیواره قفسه صدی .

pleurosomia

نوعی ناهنجاری تکاملی که بارش ناقص دستها و بیرون زدگی روده ها در یک طرف مشخص میشود .

pleurosomus

جنبین ناهنجاری که دارای دستهای ناقص است و روده هایش از یکطرف بیرون زده اند .

pleurothotonus

خم شدن کزازی بدن به یک طرف .

pleurotomy

بریدن پرده های جنب .

pleurovisceral

جنبی احشائی ، مربوط به جنب و احشاء .

plexal

شبکه ای .

plexiform

شبکه مانند .

pleximeter

۲- صفحه ای که بعنوان واسطه دق بکار میرود .

۲- یک صفحه شیشه ای برای مشاهده وضع پوست در هنگام فشار بر آن .

plexitis

التهاب شبکه عصبی

plexor

چکش دق ، چکشی که برای دق تشخیصی بکار میرود .

plexus

شبکه ، خصوصا شبکه سیاهرگی یا عصبی .

cellac p. = solar p.

شبکه شمیه ای ، اپاندیمی که شکمچه های مغز را میپوشاند و روی ریشه های رگی نرم شامه بر میگردد و در ساختن مایع مغزی نخاعی دخالت دارد .

شبکه کیسه ای ، شبکه عصبی نزدیک **cystic p.** کیسه صفرا .

شبکه اکسندر ، شبکه ای از دسته های **Exner's p.** نخاعی در قشر مغز .

شبکه هلر ، یک شبکه سرخرگی **Heller's p.** است واقع در زیر مخاط روده .

شبکه میسنر ، شبکه عصبی **Meissner's p.** زیر مخاط روده .

molecular p. = Exner's p.

شبکه عصبی ، شبکه مشخصی که **nerve p.** از چندین رشته عصبی نخاعی مهره های مجاور تشکیل یافته باشد .

شبکه خورشیدی ، شبکه ای از **solar p.** عقده ها و اعصابی که احشاء شکمی را تحت تاثیر قرار میدهند .

شبکه صماخی ، شبکه عصبی که **tympenic p.** پوشش مخاطی پرده صماخ ، حجرات هوائی ماستوئید و شیپور استنش را عصب میدهد .

plica

چین ، تاه .

plicae gastricae چینهای معده ، يك سرى
چین‌هائی که درغشاء مخاطی معده قرار دارند .

p. mucosa چین مخاطی .

plicae palmatae چینهای پنجه‌ای ،
گروه‌های طنابها یا برجستگی‌هایی که در گردن
رحم دیده میشوند .

p. polonica يك كلافه موکه پوشیده از
کبره و شپش یا سایر حشرات باشد .

p. semilunaris چین نیمه‌هلالی ،
چین مخاطی درزایه داخلی چشم .

plicae

چینها . (به‌واژه **plica** مراجعه فرمائید) .

plicate

چین‌دار ، تاخورده .

plication

عمل چین دادن یا تازدن بمنظور کوتاه کردن
اندازه يك عضو یا ساختمان بدن .**plicotomy = myringotomy**

plombage

پر کردن یا انباشتن يك حفره یا يك فضا با پارافین .

plug

توبی ، يك توده مسدود کننده .

copulation p. = vaginal p.

Ditttrich's p's توده‌های مسدود کننده
دیتتریش، توده مسدود کننده اولیه برنش در گانگرن
ریه‌ها .

epithelial p. توده مسدود کننده اپیتلیالی ،
توده‌ای از سلولهای اکتودرمی که موقتاً سوراخهای
خارجی بینی جنین را مسدود میکند .

mucous p. توده مسدود کننده مخاطی ، توده
مسدود کننده‌ای که در اثر ترشحات غده مخاطی
گردن رحم ایجاد شده و گردن رحم را در دوران
حاملگی میبندد .

vaginal p. توده مسدود کننده مهبل ،
توده مسدود کننده‌ای که حاوی يك توده اسپرم
منعقد شده است که در مهبل حیوانات پس از جفت‌گیری
تشکیل میشود .

plugger

وسيله ایست برای متر اکم کردن مواد پر کننده
در دندان .

plumbic

سربی .

plumbism

مسمومیت مزمن بعلت جذب سرب یا املاح آن .

plumbum

سرب ، به‌نشانه اختصاری **Pb** .

pluri-

پیشوندی است بمعنی « متعدد » ، « چند » ، « تعداد
زیاد » که بکلمات دیگر میچسبد .

pluriglandular

چندغده‌ای ، عصاره چند غده و یا مؤثر بر روی
چند غده .**plurigravida = multigravida****plurilocular = multilocular****plurimenorrhea**

افزایش توانر قاعدگی .

pluriorificial

مربوط به چند سوراخ بدنی ، مؤثر بر چندین
سوراخ بدنی .**pluripara = multipara****pluriparity = multiparity****pluripotentiality**

توانائی در توسعه یا عمل در چندین جهت مختلف .

plutonium

پلوتونیوم ، يك عنصر شیمیائی است بعدد اتمی
۹۴ که وزن اتمی غالب ایزوتوپ‌های پایدار
آن ۲۴۲ بوده و باعلامت **Pu** مشخص میشود .**Pm = promethium**

علامت اختصاری عنصر پرومیتیم .

P.M.I. = point of maximal impulse

نقطه حداکثر ضربان قلب .

-pnea

پسوندی است بمعنی تنفس که بآخر کلمات
میچسبد .

pneodynamics

نهروی تنفسی ، تحرك تنفسی .

pneumograph

دستگاه ثبت حرکات تنفسی .

pneometer = spirometer

pneoscope = pneumograph

pneum(o)

پیشوندی است به معنی هوا یا گاز و ریه که بکلمات دیگر میچسبد .

pneumarthrogram

فیلم حاصله از پنوم آرتروگرافی (واژه زیر) .

pneumarthrography

پرتونگاری از یک مفصل پس از تزریق اکسیژن یا گاز دیگری در آن .

pneumarthrosis

وجود هوا یا گاز در مفصل .

pneumat(o)-

پیشوندی است به معانی «هوا» ، «گاز» ، «شش» ، «ریه» که بکلمات دیگر میچسبد .

pneumatic

هوائی ، تنفسی .

pneumatocele

۱- فتق بافت ریوی ۲- التهابی که حاوی گاز باشد.

pneumatodyspnea

تنگ نفس ناشی از آمفیزم ریوی .

pneumatogram

نمودار حاصله از عمل پنوماتوگراف (لغت زیر) .

pneumatograph

پنوماتوگراف، دستگاهی برای ثبت حرکات قفسه سینه .

pneumatology

گازشناسی ، دانش و مطالعه در باره گازها، هوا و مصرف درمانی آنها در پزشکی .

pneumatometer = spirometer

pneumatometry

اندازه گیری حرکات تنفسی .

pneumorrhachis

وجود گاز در مجرای مهره ای .

pneumatosis

وجود غیر طبیعی گازها در بدن .

p. cystoides Intestinalis یا p.**cystoides Intestinalium**

حالتی است که با وجود کیسه های نازک پر از گاز در دیواره روده مشخص میشود .

pneumatotherapy

هوا درمانی ، درمان بوسیله هوای فشرده .

cerebral p. هوا درمانی ، تزریق اکسیژن

خالص در فضای عنکبوتیه به منظور درمان بیماریهای روانی .

pneumaturia

وجود گاز یا هوا در ادرار .

pneumoamnios

وجود گاز در مایع آمنیونی (amniotic) .

pneumoangliogram

مخلوطی از تصاویر پرتونگاری بدست آمده از پنوموآنسفالوگرافی و آنژیوگرافی مغزی .

pneumoarthrography

رادیوگرافی مفاصل بعد از تزریق هوا .

pneumocephalus

وجود هوا در بطنی های مغزی .

pneumococcal

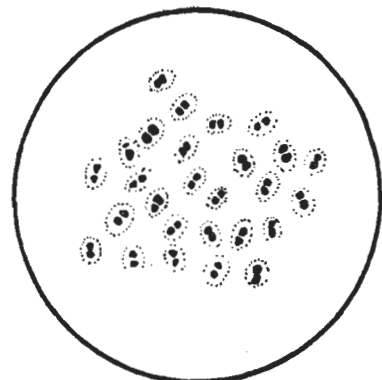
پنوموکوکسی ، مربوط به پنوموکوکسی .

pneumococemia

پنوموکوکسمی ، وجود پنوموکوک در خون .

pneumococci

پنوموکوکها (شکل زیر) .



PNEUMOCOCCI

pneumococcal

پنومو کوکک کش.

pneumococcosis

آلودگی به پنومو کوکک ، عفونت پنومو کوکی .

pneumococcosuria

وجود پنومو کوکک در ادرار .

pneumococcus

پنومو کوکک ، میکروبی است بنام دیپلو کوس پنومونیا که عامل مسبب ذات الریه لوبر میباشد ، این باکتری نوعی کوکسی نسبتا بلند است که در یک انتهای آن یک نقطه وجود دارد و معمولا بصورت دوتائی دیده میشود تا کنون سی و سه گونه مختلف آن از نظر سرم شناسی و رنگ ناپذیری تشخیص داده شده است .

pneumoconiosis

نوعی بیماری ریه که در اثر استنشاق غبارهای معدنی ایجاد میشود .

pneumocranium

وجود هوا در زیرسخت شامه .

pneumocystography

پرتونگاری مثانه بعد از تزریق هوا .

pneumocystotomography

روننگوگرافی مقطع بدنی پس از یر کردن مثانه از گاز .

pneumoderma

آمفیژم زیر جلدی .

pneumoencephalogram

فیلم بدست آمده از راه پنومو آنسفالوگرافی .

pneumoencephalography

پرتونگاری مغز بعد از تزریق هوا یا گاز بداخل بطن های آن .

pneumoencephalomyelogram

نکاره بدست آمده از راه پنومو آنسفالومیلوگرافی (واژه زیر) .

pneumoencephalomyelography

عکسبرداری از مغز و طناب نخاعی پس از تزریق هوا یا گاز بدرون فضای زیر عنکبوتیه .

pneumography

۱- توصیف شش ها ۲- پرتونگاری بعد از تزریق

هوا یا گاز ، بمنظور ایجاد سایه روشن کافی در تصویر .

pneumohemopericardium

وجود هوا و خون در آبشامه قلب .

pneumohemothorax

وجود گاز یا هوا در حفره جنب .

pneumohydrometra

گاز و مایع در رحم .

pneumohydropericardium

وجود هوایا گاز همراه با سرم نفوذی در پرون شامه قلب .

pneumohydrothorax

وجود هوا یا گاز همراه با مایع نفوذی در قفسه سینه .

pneumohydrometra

وجود گاز و مایع در داخل رحم .

pneumohydropericardium

وجود هوا یا گاز همراه با ترشحات سרוزی در داخل آبشامه قلب .

pneumohydrothorax

وجود هوا یا گاز همراه با ترشح مایع در داخل پرده جنب .

pneumohypoderma

وجود هوا در بافت زیر پوستی .

pneumolith

سنگ ششی ، سفت شدگی ریه .

pneumolithiasis

وجود قسمت های سفت شده یاسنگی در ریه ها .

pneumology

شش شناسی ، مطالعه در بیماریهای ریوی و مجاری تنفسی .

pneumomedlastinogram

فیلم حاصله از طریق پنومومد یاستینوگرافی (واژه زیر) .

pneumomedlastinography

پرتونگاری از میان سینه (مدیاستن) پس از تزریق هوا یا گاز .

pneumomedlastinum

وجود هوا یا گاز در بافت پیوندی مدیاستن .

pneumeter = spirometer

pneumomyelography

پرتونگاری از مجرای نخاعی بعد از تزریق هوا یا گاز .

pneumonectasis

آمفیوزم ریه‌ها .

Pneumonectomy

ریه برداری ، برداشت قسمتی از یک ریه یا همه آن که در صورت برداشت همه ریه (total p.) و در صورت برداشت قسمتی از ریه (partial p.) و در صورت برداشت یک لوب ریه (lobectomy) گفته میشود .

pneumonemia

پرخونی ریوی ، احتقان شش .

pneumonia

پنومونی ، ذات‌الریه، التهاب‌حاد باکتریال شش که با ایجاد ترشح از قسمت میان بافتی و سلولی ریه مشخص میشود .

aspiration p. پنومونی یا ذات‌الریه استنشاقی، ذات‌الریه ناشی از استنشاق مواد خارجی بداخل شش .

atypical p. پنومونی یا ذات‌الریه غیر معمولی، ذات‌الریه ویروسی .

bronchial p. = bronchopneumonia

پنومونی یا **congenital aspiration p.** ذات‌الریه تنفسی مادر زادی ، تنگ نفس ایدیوپاتیک (بدون علت معلوم) نوزادان .

double p. پنومونی یا ذات‌الریه دابل ، ذات‌الریه هر دو ریه .

Friedlander's p. یا **Friedlander's**

پنومونی یا ذات‌الریه فریدلاندر، **bacillus p.** نوعی ذات‌الریه که با وجود ترشحات زیاد موكوسی التهابی در يك لوب ریه مشخص میشود. این ذات‌الریه بعلت میکرب کلبسیلا پنومونیا تولید میشود .

hypostatic p. پنومونی یا ذات‌الریه ناشی از ته نشینی، ذات‌الریه ناشی از به پشت خوابیدن طولانی در سالمندان و افراد ضعیف .

Inhalation p. = aspiration p.

interstitial p. پنومونی یا ذات‌الریه بینابینی، شکل مزمن پنومونی همراه با افزایش

بافت بینابینی و کاهش بافت اصلی ریه و تصلب و سفتی ریه .

lipid p. یا **lipoid p.** پنومونی یا ذات‌الریه چربی ، تراکم قطعه‌ای یا منتشر نسج ریه در اثر استنشاق روغن .

lobar p. پنومونی یا ذات‌الریه لوبر، بیماری عفونی حاد ریه در اثر پنوموکوک که با آماس یک یا چند لوب ریه و تراکم آن متمایز میشود .

lobular p. پنومونی یا ذات‌الریه لوبولی، برنکو پنومونی ، بیماری عفونی حادی است ناشی از پنوموکوک که با التهاب یک یا چند لوب ریه مشخص میشود این کیفیت منجر به تراکم نواحی مزبور میشود .

primary atypical p. = virus p.

پنومونی یا ذات‌الریه ویروسی، **virus p.** هر یک از انواع غیر عادی ذات‌الریه که در آن هیچگونه باکتری یافت نمیشود، خصوصاً نوعی برنکو پنومونی که مربوط به نوعی ویروس ناشناس میباشد .

pneumonic

ریوی، مربوط به ذات‌الریه .

pneumonitis

التهاب بافت ریوی .

pneumono-

پیشوندی است بمعنی «ریه» که بکلمات دیگر می‌چسبد.

pneumonocentesis

عمل سوراخ کردن وزه کشی ریه .

pneumocirrhosis

مومی شدن شش ، تشمع ریوی، سیروز ریه .

pneumonoconiosis

بیماری ریوی در اثر استنشاق گردوغبار مانند سیلیسیم ، آسبستوز و یا بریلیوم .

pneumograph

کلیشه رادیوگرافی ششها.

pneumography

رادیوگرافی ششها .

pneumonolysis

عمل جدا کردن پرده جنب از نیام دیواره قفسه صدری .

extrapleural p. پنومونولیز بیرون جنبی، رویهم خواباندن ریه بکمک پرکردن فضای خارج جنب بوسیله هوا، پارافین، روغن و غیره.

Intrapleural p. پنومونولیز درون جنبی، باز کردن چسبندگی موجود بین پرده احشائی و جداری جنب .

pneumonometer = spirometer**pneumonocystis**

بیماری قارچی شش .

pneumonopathy

هرگونه بیماری شش .

pneumonopexy

ثابت نمودن ریه به دیواره قفسه صدری.

pneumonophthisis

سل ریوی .

pneumonorrhaphy

بخیه ریه ، ریه دوزی ، دوخت و دوز شش .

pneumonosis

هرگونه بیماری ریوی .

pneumonotomy

برش ریه .

pneumopericardium

گاز یا هوا در آبهامه قلب .

pneumoperitoneum

۱- تزریق هوا یا گاز بداخل حفره صفاقی ۲- وجود هوا یا گاز در داخل حفره صفاقی .

pneumoperitonitis

التهاب صفاق همراه با ایجاد گاز .

pneumophone

دستگاهی است برای اندازه گیری فشار در گوش میانی .

pneumopleuritis

التهاب ریه و جنب ، ذات الریه و ذات الجنب ، پنومونی همراه با پلوریت .

pneumopyelography

پرتونگاری باماده حاجب از کلیه بعد از تزریق

اکسیژن در داخل لگنچه کلیه .

pneumopyopericardium

هوایا گاز همراه باچرك در داخل حفره پریكارد .

pneumopyothorax

وجود گاز یا هوا همراه باچرك در حفره جنبی .

pneumoradiography

پرتونگاری از هر قسمت بعد از تزریق هوا .

pneumoresection

ریه برداری ، عمل برداشتن قسمتی از ریه .

pneumoretroperitoneum

وجود هوا در فضای خلف صفاقی .

pneumorrhagia

خونریزی از ریه .

pneumosilicosis

رسوب ذرات سیلیس در ریه ها .

pneumotherapy

۱- درمان بیماریهای ریه . ۲- درمان بوسیله هوای فشرده .

pneumothorax

پیدایش هوا یا گاز در محوطه جنبی یا در بین پرده جنب و دیواره سینه، این گاز یا بطور خودبخودی پدید می آید یا اینکه بطور تصادفی و یا بطور مصنوعی و عمدی وارد میشود که در صورت اخیر (**artificial p.**) گفته میشود .

extrapleural p. پنوموتوراکس بیرون جنبی، تزریق هوا یا گاز در فضای بین دیواره قفسه صدری و پرده جداری جنب بمنظور روی هم خواباندن یا کلاپس ریه .

spontaneous p. پنوموتوراکس خودبخودی، دخول خود بخودی هوا بداخل حفره جنب .

pneumotomography

پرتونگاری مقطع بدنی پس از تزریق هوا یا گاز دیگری بدرون ناحیه یا عضوی که بتوان آنرا از راه رونتگنوکرافی رؤیت کرد .

pneumotomy = pneumonotomy**pneumotoxin**

سم ناشی از باکتری ذات الریه .

pneumotropic

ریه دوست، ریه گرا، ۱- متمایل نسبت به بافت ریه .

۲- دارای تمایل اختصاصی نسبت به باکتری پدوموکوک .

pneumotropism

ریه دوستی ، ریه گرایی تمایل يك ماده یا يك میکرب نسبت به بافت ریوی .

pneumoventriculography =

pneumoencephalography

Po. = polonium

pock

جای آبله ، پوستول خصوصا پوستول آبله .

podagra

نقرس .

podalgia

پادرد .

podalic

پایی، انجام داده شده بوسیله پا .

Podangium

جنسی از شیزومستها (راسته میکسو باکتراله، خانواده پلی آنژیاسه).

podarthrits

التهاب مفاصل پا .

podencephalus

نوعی جنین غیر طبیعی که فاقد جمجمه بوده و منز آن به پایه ای متصل است .

podiatrist

متخصص بیماریهای پا .

podiatry

مطالعه و مراقبت از پاها .

podium

باخصوصا پای بچه شیرخوار .

podobromidrosis

تعریق بدبوی پا .

pododynamometer

وسيله ای است برای اندازه گیری قدرت عضلات پا .

pododynia

پادرد .

podology

پاشناسی ، مطالعه درباره پا .

podophyllin

رزین زرد رنگ گیاه پودوفیل که دارای خاصیت مسهلی است .

podophyllum

پودوفیل ، ریزوم و ریشه خشک شده گیاه پودوفیلوم پکتانوم که سابقا بعنوان مسهل مصرف میشد .

poe-

پیشوندی است که بعضی کلمات با آن شروع میشوند، وهمانند پیشوند **pe-** میباشد .

pogoniasis

رشد غیر طبیعی یا اضافی ریش .

pogonion

نقطه قدیمی میانمی چانه .

-polesis

پسوندی است بمعنی «تشکیل» «احداث» «تشکل» که به آخر کلمات میچسبد .

poikillonia

تغییر درمقادیر یونهای خون .

poikiloblast

گلبول قرمز بزرگ هسته دار .

poikilocyte

گلبول قرمز غیر طبیعی از نظر شکل .

poikilocytosis

وجود گلبول قرمز غیر طبیعی (از نظر شکل) درخون .

poikiloderma

حالتی است که با تغییرات رنگدانه ای و آتروفیک در پوست مشخص میشود و به پوست ظاهری ابره ای یا مोजی میدهد .

poikiloplastocyte

پلاکت غیر منظم .

poikiloploid

۱- مربوط به یاداری مشخصات پوئی کیلو پلوئیدی (واژه زیر) . ۲- شخصی که دارای سلولهای مختلف با تعداد مختلف و متفاوت کروموزوم است .

poikiloploidy

حالت دارا بودن تعداد مختلف کروموزوم در یاخته های مختلف .

polkillosmosis

تعدیل و تنظیم یا تطبیق تونیسیته مایع محیطی سلول ، بافت ، عضویا موجود زنده با تونیسیته محیط اطرافی .

polkillosmotic

مربوط به یونی کیلوسمز (وازه بالائی) .

polkilotherm

حیوان خون سرد ، حیوانی که درجه حرارت بدنش تابع محیط باشد .

polkilothermal = polkilothermic

polkilothermic

دارای درجه حرارتی که تابع حرارت محیط باشد مانند حیوانات خوسرد .

point

نقطه ، محل مشخص و محدود .

auricular p. نقطه مرکزی سوراخ مجرای گوش خارجی .

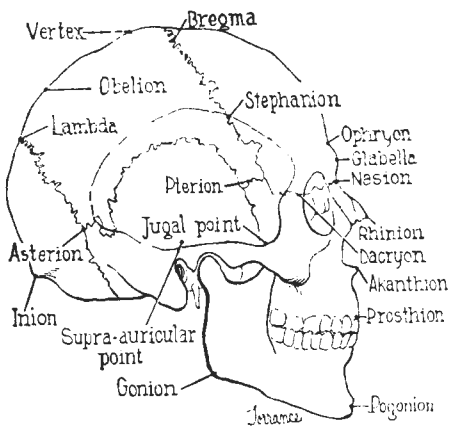
boiling p. نقطه جوش ، درجه حرارتی که در آن مایمی بجوش میآید که در سطح دریا معال ۱۰۰ درجه سانتیگراد یا ۲۱۲ درجه فارنهایت است .

boiling p. normal نقطه جوش عادی ، درجه حرارتی که در آن يك مایع در تحت فشار يك آتمسفر به جوش میآید .

cardinal p's نقاط اصلی ، نقاط شکست نور در طبقات انکساری مختلف چشم .

cardinal p's of Capuron نقاط اصلی کاپورون ، برجستگی خاصه ای شاه ای دمفصل های خاجی خاصه ای لکن .

cranlometric p's نقاط جمجمه سنجی ، نقاطی که برای اندازه گیری جمجمه مبدأ قرار میگیرند (شکل زیر) .



dew p. نقطه شبنم ، درجه حرارتی که در آن شبنم ایجاد میشود .

disparate p's نقاط نابرابر ، نقاطی بر روی دوشبکه چشم که شعاعهای نورانی اثر مشابهی ایجاد نمیکنند .

p's doulourex نقاط دردناک ، نقاط دردناک در امتداد مسیریك عصب دو دردهای عصبی .

far p. نقطه دور ، دورترین نقطه ای که يك چشم در حال استراحت میتواند شئی را بوضوح ببیند .

fixation p. نقطه ثابت ، نقطه ای که برای تطابق چشم دقیقاً میزان گشته و در نتیجه روشن ترین دید را میسر میکند .

freezing p. نقطه انجماد ، درجه حرارتی که در آن مایمی شروع به منجمد شدن میکند که برای آب ، صفر درجه سانتیگراد یا ۳۲ درجه فارنهایت است .

Ice p. نقطه انجماد ، درجه حرارت موازنه بین بخار و هوای اشباع شده از آب تحت فشار يك آتمسفر .

Identical p's نقاط برابر ، نقاط متناظری بر روی دو شبکیه چشم که در آن ها شعاعهای نورانی اثرات مشابهی ایجاد میکنند .

Isoelectric p. نقطه ایزوالکتریک ، غلظتی از اسید یا اسیدیته ای که در آن مهاجرت یونی وجود ندارد .

Isolonic p. نقطه ایزویونیک ، pH محلولی که در آن تعداد کاتیونها مساوی تعداد آنیونها است .

lacrimal p. نقطه اشکی ، سوراخ کوچکی است که با برجستگی خفیفی روی انتهای میانی حاشیه پلك در محل اتصال قسمتهای مژگانی و اشکی آن قرار دارد .

Mc Burneys p. نقطه مک بورنه ، نقطه ای است که در هنگام آماس آپاندیس بسیار دردناک میباشد ، این نقطه در يك سوم خارجی خطی که از خار خاصه ای قدیمی فوقانی به ناف کشیده شود واقع است .

melting p. نقطه ذوب ، درجه حرارتی که در آن درجه جسم جامدی ذوب میشود .

near p. نقطه نزدیک ، نزدیکترین
نقطه ایکه دید مطلق داشته باشد که بهدوصورت
است یکی (**absolute near point**) بمعنی
نقطه نزدیک مطلق که عبارتست از نزدیک ترین
نقطه‌ای که برای يك چشم دید واضح داشته باشد
و (**relative near point**) به معنی نقطه
نزدیک نسبی و آن نزدیکترین نقطه‌ای که برای
هر دو چشم دید واضح دارد .

nodal p's نقاط گرهی ، دونقطه‌ای که بطوری که بطوری
بر روی يك سیستم نوری واقع شده باشند که اگر
شعاعی از یکی بگذرد بطور موازی با آن از نقطه
دیگر نیز بگذرد .

subnasal p. نقطه تحت بینی ، نقطه مرکزی
قاعده خاربینی استخوان فك فوقانی .

pointillage

ماساز بكمك نوك انگشتان .

poise

واحد چسبندگی مطلق ، و آن نیروی چسبندگی
مایعی است که با نیروی معادل يك دین يك
سانتی‌متر مربع از سطح آن مایع را با سرعت يك
سانتیمتر در ثانیه بالا ببرد .

poison

سم ، ماده سمی .

corrosive p. سم‌تپاه‌کنند، سمی که مستقیماً
اثر کرده و بافت را خراب میکند .

poisoning

مسمومیت .

blood p. مسمومیت خون ،
عفونت خون یا سپتیمی .

food p. مسمومیت‌غذائی، بیماری حادی است
که در اثر خوردن غذائی که ذاتا سمی بوده یا
بوسیله بعضی از میکربها آلوده و سمی شده است
به‌وجود می‌آید .

forage p. مسمومیت علوفه‌ای ، نوعی بیماری
حیوانات خصوصاً اسب که در اثر خوردن غذای
تخمیر شده یا کپک‌زده بوجود می‌آید .

ivy p. مسمومیت پیچکی ، درماتیت ناشی از
تماس با پیچك سمی یا گیاه روس توکسیکودندرون .

loco p. = locolism

meat p. مسمومیت از گوشت ، گاسترو
آنتریت حاد ناشی از نوعی باکتری که در گوشت
وجود دارد .

sausage p. = botulizm

مسمومیت از تری‌نیترو
trinitrotoluene p. مسمومیت با **T.N.T.** در کارگران که با
علائمی از قبیل گاستریت و درد شکم و غیره
شناخته میشود .

Polaramine

نام تجارتي فرآورده های دکسکلورفنیرامین
مالکات که بعنوان آنتی‌هستامین مورد استفاده
قرار می‌گیرد .

polarimeter

پلاریمتر ، دستگاهی برای اندازه‌گیری چرخش
نور قطبی‌شده (پلاریزه) .

polarimetry

اندازه‌گیری چرخش نور قطبی شده .

polariscope

دستگاهی برای مطالعه قطبی شدن پاپولار -
یزاسیون نور .

polarity

قطبیت ، دارای خواص متناقضی در دو انتها یا
دو قطب .

polarization

قطبی کردن نور یا جدا کردن شعاعهایی که جهت
نوسانات آنها بایکدیگر موازی میباشند .

polarizer

قطبی کننده نور .

poldine

ترکیبی است که برای بلوکه کردن پازاسماتیک
و کم کردن تشکیل اسید در معده بکار می‌رود .

pole

قطب، ۱- هر يك از انتهای هر محور یا قطب،
مانند دو قطب عدسی چشم یا جنین . ۲- یکی از
دو نقطه‌ای که خاصیت فیزیکی مغایری دارند
مانند قطب‌های الکتریکی و امثال آن .

animal p. قطب حیوانی ، قطبی از تخمک
تلولسیت که غلظت سیتوپلاسم در آن بیشتر است .

anterior p. قطب جلویی ، قطب قدامی ،
انتهای قدامی یا صورتی محور قدامی خلفی چشم.

antigermlinal p. = vegetative p.

cephalic p. قطب سری ، انتهائی از بیضی جنینی که سردر آن واقع شده است.

frontal p. قطب پیشانی ، برجسته ترین قسمت انتهائی قدامی هر يك از نیمکره هاب مغز.

germlinal p = animal p.

negative p. قطب منفی ، قطبی از يك باطری الکتریکی که کمترین پتانسیل را داشته و جریان برق بطرف آن حرکت میکند .

nutritive p. = vegetative p.

occipital p. قطب پس سری ، انتهائی خلفی لوب پس سری مغز .

pelvic p. قطب لگنی ، انتهائی از بیضی جنینی که نه جنین در آن قرار گرفته است .

placental p. قطب جفتی ، قطبی از کوریون که جفت گنبدی شکل در آن واقع شده است .

positive p. قطب مثبت ، قطب مثبت باطری الکتریکی .

posterior p. قطب خلفی ، انتهائی شبکه ای محور قدامی خلفی چشم که معمولا بین نقطه زرد و نقطه کور واقع است .

temporal p. قطب گیجگاهی ، برجستگی انتهائی قدامی لوب گیجگاهی مغز .

twin p. قطب دوگانه ، قسمتی از سلولهای عصبی حاوی رشته ها مارپیچی که از آن نقطه هم رشته های صاف و هم رشته های مارپیچی جدا میشوند .

vegetal p. یا **vegetative p.** یا **vital p.**

قطب گیاهی یا قطب زرده ای ، قطبی از تخمک حاوی ذخیره غذائی میباشد .

poll

قطب ها .

poll(o)

پیشوندی است بمعنی « ماده خاکستری » که بکلمات دیگر میچسبد .

policeman

اِیزاری است که معمولا دارای دسته درازی است و نیغه سفت یا قابل خم شدنی در انتهائی آن وجود دارد از این ابزار برای تمیز کردن لوازم آزمایشگاهی یا تراشیدن ته نشستها استفاده میشود .

polliclnic

پلی کلینیک ، بیمارستان یا تیمارخانه شهر .

pollencephalitis = polloencephalitis

pollencephalomyelitis

بیماری التهابی ماده خاکستری مغز و طناب نخاعی .

polloclastic

منحرب ماده خاکستری سلسله اعصاب .

polloencephalitis

بیماری التهابی ماده خاکستری مغز .

Inferior p. فلج پایزی ، فلج تحتانی ،

فلج بصل النخاع .

polloencephalomeningomyelitis

التهاب ماده خاکستری مغز و نخاع و آبشامه های آنها .

poloencephalomyelitis

التهاب ماده خاکستری مغز و نخاع .

polloencephalopathy

بیماری ماده خاکستری مغز .

**pollomyelencephalitis = polloen-
cephalomyelitis**

pollomyelitis

التهاب ماده خاکستری نخاع .

acute anterior p. پولیومیلیت حاد قدامی ،

بیماری فلج اطفال ، عفونت حاد ویروسی ماده خاکستری نخاع که با علائمی از قبیل تب ، فلج و آتروفی عضلانی مشخص میشود .

ascending p. پولیومیلیت بالارو ،

پولیومیلیتی که بطرف مغز پیشرفت میکند .

bulbar p. التهاب ماده خاکستری بصل النخاع .

pollomyelopathy

بیماری ماده خاکستری نخاع .

polloplasm = protoplasm

poliosis

خاکستری شدن پیش رس موضعی مو .

pollovirus

عامل مسببه پولیو میلیت که بر اساس اختصاص داشتن به پادتن خنثی کننده خاص به سه «سروتیپ» بنام تیپ ۱، تیپ ۲ و تیپ ۳ تقسیم میشود.

polltzerlization

دمیدن هوا به درون مجرای لوله استاس.

pollen

گرده های گیاهان.

pollenogenic

ناشی از گرده گیاهان.

pollenosis

تب یونجه.

pollex

انگشت شست.

p. pedis

شست پا.

pollinosis

واکنش آلرژیک به پولن گیاهان، تب یونجه.

polocyte

جسم قطبی.

polonium

پولونیوم، عنصری است بعدد اتمی ۸۴ که وزن اتمی آن ۲۱۰ و نشانه اختصاری آن Po است.

poloxalkol

نوعی پولیمر اکسی آلکیلن که از لحاظ داروشناسی بی اثر بوده و بعنوان نرم کننده مدفوع بکار میرود.

polus

قطب.

poly-

پیشوندی است بمعنی «چندتا» که بکلمات دیگر می پیوندد.

polyadenia = pseudoleukemia**polyadenomatosis**

آدنوم متعدد در یک قسمت از بدن.

polyadenous

چندغده ای، حاوی غدد متعدد.

polyagglutinability

قابلیت آگلوتینه شدن بوسیله عوامل متعدد.

polyandry

۱- چندشوهری. ۲- اتحاد دو یا چند پیش هسته زربا پرونوکلئوس ماده که منجر به پولی پلوئیدی زیگوت میشود.

Polyangiaceae

خانواده ای از شیزومیستها (راسته میکسوباکتراله، که در خاک و مواد آلی فاسد شده یافت میشود.

polyanglitis

التهاب تعداد زیادی از رگها یا گرفتار شدن پوشش کلیه، گهای خونی.

Polyanglum

جنسی از شیزومیستها (راسته میکسوباکتراله، خانواده پولی آنژیاسه).

polyarteritis

التهاب چند سرخرگ.

p. nodosa

پلی آرتریت گرهی، نوعی بیماری رگی عود کننده منتشر تحت حاد یا مزمن که با آماس نکرورز دهنده کانونی جدار سرخرگهای کوچک یا متوسط و یاسر گچه ها مشخص میشود.

polyarthric = polyarticular**polyarthrits**

التهاب چندین مفصل.

p. rheumatica

تب رماتسمی، رماتسم در عضلی.

polyarticular

چند مفصلی.

polyatomic

چند اتمی، متشکل از چند اتم.

polyauxotroph

موتودی خصوصاً موجود جهش یافته ای نه احتیاج به چند عامل رشد دارد.

polyauxotrophic

مربوط به موجودی که احتیاج به چند عامل رشد دارد.

polybasic

چندبازی، دارای چندین اتم هیدروژن قابل جابجا شدن.

polyblast

یاخته هائی در بافت پیوندی نوساخته که از جنس لوکوسیت و فیبروبلاست نباشد.

Polybrene

نام تجارتي فرآورده ای از بر مور هکن ادیترمین که برای خنثی کردن عمل ضدانقادی هیپارین بکار میرود.

Polyceptor

گیرنده ای که ظرفیت اتصال به چندین مکمل یا (کپلمان) را داشته باشد.

polychemotherapy

شیمی درمانی مرکب تجویز توأم چندین ماده شیمیائی.

polycholia

ترشح بیش از حد صفرا.

polychondritis

التهاب بسیاری از غضروفهای بدن.

chronic atrophic p. یا p. chronica

پلی کندریت **relapsing p. atrophicans** یا

مزمّن کوچک شونده، نوعی بیماری اکتسابی بامنشاء نامعلوم که اصولاً غضروفهای زیادی را مبتلا میسازد و هم حالت مزمّن بودن دارد و هم تمایلی به برگشت.

polychondropathy

به واژه بالائی مراجعه فرمائید.

polychrest

۱- مفید و مؤثر در شرایط گوناگون. ۲- درمانی که در بیماریهای متعددی مؤثر واقع میشود.

polychromatic

چند رنگی.

polychromatophil

چند رنگ پذیر، ماده ای که با رنگهای گوناگون. رنگ می پذیرد.

polychromatophilia

۱- رنگ پذیری بوسیله رنگهای گوناگون. ۲- افزایش یا خسته های بولی کروماتوفیل درخون.

polychromatophilic

مربوط به چند رنگ پذیری، افزایش دهنده بولی- کروماتوفیلی درخون.

polychromemia

زیاد شدن مواد رنگی خون.

polychromia

ازدیاد خاصیت رنگ سازی.

polyclinic

پلی کلینیک، بیمارستان یا درمانگاهی که تمام انواع بیمار را مورد مطالعه و درمان قرار میدهد.

polyclonia

بیماری که بوسیله اسپاسمهای کلونیک زیاد مشخص میشود.

polycoria

چند مردمکی، وجود بیش از یک مردمک.

polycrotism

چند موجی، دارای چندین موج ثانویه در هر ضرب نبض.

polycrotic

مربوط به پلی کروتیسم (واژه بالائی).

polycycline

نام تجارتي فرآورده های هیدروکلرورتتراسیکلین.

polycyesis

چند آبستنی، حاملگی متمدّد، آبستنی چندقلو.

polycystic

چند کیسه ای، دارای تعداد زیادی کیست یا حفره.

polycyte

نوعی گویچه سفید چند قطعه ای بولیمر فونوکلتر با اندازه عادی.

polycythemia

زیاد شدن غیر طبیعی گلبولهای قرمز در جریان خون محیطی.

p. hypertonica

زیاد شدن

گویچه های سرخ خون همراه هیپرتروفی قلب و افزایش فشارخون.

myelopathic. p. primary p. = p. vera

زیاد شدن گلبولهای قرمز یا **arelativ p.** بولی سیتی نسبی، افزایش واضح گویچه های سرخ خون در اثر کاهش مایعات خون.

p. rubra = p. vera

زیاد شدن گلبولهای قرمز یا **secondary p.** بولی سیتی ثانویه، هرگونه افزایش مطلق گویچه های قرمز خون بغیر از پلی سیتی حقیقی.

splenomegalic p. = p. vera

بولی سیتی فشار، شکلی از **stress p.** بولی سیتی نسبی که در افراد فعال و آماده به هیجان دیده میشود در این بولی سیتی چنانکه ازبالا رفتن هماتوکریت خون محیطی استنباط میشود ازدیاد توده گویچه قرمز از حالت عادی مشهودتر است و این به علت کم شدن حجم پلاسما است.

زیاد شدن گلبولهای قرمز یا **p. vera**

پلی سیتی حقیقی، بیماری مزمّن و ایدیوپاتیک خونی که با افزایش مطلق گویچه های خونی و میزان هموگلوبین مشخص میشود.

polycytosis

زیاد شدن سلولهای خون.

polydactylia

چندانگشتی، وجود انگشت اضافی در دست یا پا.

polydentia = polyodontia

polydipsia

تشنگی بیش از حد ، میل مفرط به آب .

polydysspondylism

بدشکلی چندمهره وزین ترکی همراه با کوتاه قدی و کم هوشی .

polyembryony

ایجاد دو یا چند جنین از يك تخمك واحد .

polyemia

زیاد شدن بیش از حد خون بدن .

p. hyperalbuminosa

ازدیاد آلبومین در پلاسمای خون .

p. Polycythemia

ازدیاد گلبول‌های قرمز خون .

p. serosa

زیاد شدن مقدار سرم خون .

polyesthesia

چند حسی ، حالتی که اگر يك نقطه تحریك شود احساس لمس در چند نقطه متفاوت حاصل میشود .

polyesthetic

مؤثر بر چندین حس .

polyethylene

ترکیبی است که از پولیمریزاسیون اتیلن بدست میآید .

p. glycol

پلی اتیلن گلیکول ،

پولیمر متراکم اکسید اتیلن و آب که بصورت مایع (پلی اتیلن گلیکول ۳۰۰ یا ۴۰۰) یا بصورت جامد و مومی شکل (پلی اتیلن گلیکول ۱۵۴۰ یا ۴۰۰۰) در دسترس است این ماده در فرآورده‌های داروئی گوناگون مورد استفاده قرار میگیرد .

polygalactia

ترشح بیش از اندازه شیر .

polygenic

چند زنی ، حاصل از تعداد زیادی زن ، این واژه بیشتر در مورد خواص ارثی بکار میرود .

polyglandular

مؤثر بر تعداد زیادی از غدد .

polygnathus

دو جنون غورغییمی که از راه فك بیگدیگرم متصل باشند .

polygram

چندنگاره ، منحنی حاصل از پولی گراف (لفت زیر) .

polygraph

چندنگار ، دستگاهی برای ثبت خود بخود فشار خون ، نبض ، تنفس و تغییرات مقاومت الکتریکی پوست ، این دستگاه در اذهان عمومی بنام دستگاه دروغ یاب یا دروغ سنج معروف شده است .

polygyny

تعدد زوجات ، ازدواج يك مرد با چند زن .

polygyria

پرشکنجی ، زیاد بودن شکنج‌های مغزی .

polyhedral

چندسطحی ، دارای جوانب یا رویه‌های متعدد .

polyhydrosis

ترشح زیاد عرق .

polyhydramnios

افزایش مایع آمنیوتیک در جریان آبستنی .

polyhydruria

رقوق بودن غیر طبیعی ادرار .

polydrosis = polyhidrosis

polyinfection

آلودگی به میکروبهای مختلف ، عفونت با چند میکروب مختلف .

polykaryocyte

يك یاخته غول آسا که حاوی چند هسته باشد .

Polykol

نام تجارتي فرآورده‌های پولو کسالكول که برای نرم کردن مدفوع بکار میرود .

polyleptic

دارای دوره‌های عود و تشدید .

polymastia

چند پستانی ، وجود غدد پستانی اضافی .

polymelus

جنینی با اندام‌های اضافی .

polymental = polymenorrhea

polymenorrhea

قاعدگیهای متعدد ، تکرر بیش از اندازه قاعدگی ، کم شدن فواصل قاعدگی .

polymer

ترکیبی است معمولا با وزن ملکولی زیاد که از

بهم پیوستن ملکولهای ساده ایجاد شده باشد .

addition p. پولیمر اضافی ، پولیمری که با ترکیب شدگی مجدد و مکرر ملکولهای کوچکتر (مونومرها) تشکیل شود بدون اینکه محصول دیگری تولید شود .

condensation p. پولیمر تفلیظی، پولیمری که با ترکیب مکرر ملکولهای کوچکتر همراه با حذف آب یا سایر ترکیبات ساده تشکیل میشود .

polymeria

وجود قسمت‌های اضافی در بدن .

polymeria

دارای خاصیت پولی‌مریسم (لفت زیر).

polymerism

۱ - ازدیاد تعداد قطعات موجود . ۲ - نوعی ایزومریسم که وزن مولکولی ملکولهای مشکله آن چندین برابر دیگری باشد .

polymerization

ترکیب و تراکم ذرات ، اتحاد و پیوستگی دو یا چند مولکول و ایجاد یک مولکول واحد بدون تولید ترکیب ثانویه دیگر .

polymicrobic

چند میکروبی، مربوط به چندین میکروب بیماریزا یا ناشی از چندین میکروب بیماریزا .

polymorphism

چندشکلی .

polymorphocellular

دارای یاخته‌هایی با اشکال گوناگون .

polymorphonuclear

دارای هسته‌ای که به لوب‌های مختلف تقسیم شده و چند هسته‌ای بنظر برسد .

polymyalgia

درد چندین عضله .

polymorphous

بسیار شکل ، چندشکلی .

polymyoclonus

۱ - لرزش‌های خفیف عضلانی ۲ - نوعی بیماری که با اسپاسم‌های کلونیک پشت سرهم و زیاد مشخص میشود .

polymyopathy

بیماری که در یک زمان چند عضله را گرفتار سازد ، بیماری چند عضله باهم .

polymyositis

التهاب تعداد زیادی از عضلات .

polymyxin

ماده آنتی‌بیوتیکی است که از نوعی باکتری بنام باسیلوس پولی‌میکسیا بدست می‌آید و ترکیبات مختلف آن با حرورف اسم‌گذاری شده‌اند . پولی‌میکسین ب ، ترکیبی است که روی P. B میکروبهای گرم منفی مؤثر است .

polyneptic

مؤثر بر روی مواضع جداگانه و گوناگون .

polyneurial

چندعصبی ، مربوط به تعداد زیادی عصب .

polyneuralgia

درد چندین عصب .

polyneuritis

التهاب چندین عصب مختلف .

polyneuromyositis

التهاب چند عضله باهم همراه با از بین رفتن بازتابها (رفلکسها) ، از دست رفتن حس و پارستزی .

polyneuropathy

مرضی که چندین عصب را مبتلی سازد .

polyneuroradiculitis

التهاب عقده‌های نخاعی و ریشه‌های عصبی و اعصاب محیطی .

polynuclear

۱ - چند هسته‌ای ۲ - دارای هسته چند قسمتی .

polynucleate

چند هسته‌ای ، دارای چندین هسته .

polyodontia

چنددندانی ، وجود دندانهای اضافی .

polyonychia

چندناختی .

polyopia

چندبینی، یک جسم را چندتا دیدن .

polyorchidism

چندبیضه‌ای، چندخایگی، وجود بیش از دو بیضه در یک فرد.

polyorchis

چندبیضه، شخصی که دارای بیضه اضافی می‌باشد.

polyorchism

چندبیضه‌ای، وجود بیضه اضافی، وجود بیش از دو بیضه.

polyorrhmentis

التهاب بدخیم غشاءهای سרוزی.

polyostotic

تأثیر بر چندین استخوان.

polyotia

چندگوشی، وجود بیش از دو گوش.

polyovulatory

تولید چندین تخمک در یک دوره قاعدگی.

polyp

پولیپ، دانه صاف، کروی و پایه داری که از پوست ریا مخاط منشأ گرفته و بداخل یک حفره بدن برجستگی پیدا میکند.

پولیپ آدنومی، **adenomatous p.** پولیپی که دارای دژنراسیون بدخیم است.

پولیپ فیبرینی، پولیپ داخل **fibrinous p.** رحمی که از فیبرین حاصل از احتیاس خون بوجود آمده باشد.

polyparesis

ضعف عمومی عضلات.

polypathia

چند بیماری، وجود چند بیماری باهم.

polypectomy

برداشت جراحی یک پولیپ.

polypeptidase

آنزیمی است که در جریان هیدرولین پلی پپتیدها کاتالیزور واقع میشود.

polypeptide

پولی پپتید، ترکیبی که شامل چند اسید آمینه بوده و بر حسب تعداد آنها بنام های دی پپتید، تری پپتید و غیره نامیده میشود.

polyperlostitis

التهاب ضریع چند استخوان.

بیماری مزمن، **p. hyperaesthetica** ضریع که همراه با درد پوست و قسمت‌های نرم باشد.

polyphagia

پر خوری، زیاده روی در غذا.

polyphalangism

چند انگشتی، دارای انگشت اضافی.

polypharmacy

کاربری توأم چند دارویا تجویز دارو بمیزانی بیش از اندازه متعارف.

polyphasic

چند مرحله‌ای، وجود ذرات غیر متشابه در یک مایع یکنواخت.

polyphobia

ترس و وحشت غیر طبیعی از تعداد زیادی از اشیاء.

polyphrasia

اختلال در فصاحت و روانی گفتار.

polyplastic

۱- متشکل از تعداد زیادی یاخته. ۲- طی کردن مراحل چندین تغییر شکل.

polyplegia

چند فلجی، فلج چندین عضله.

polyplold

۱- دارای خاصیت پولی پلوئیدی (لفت زیر).
۲- فردی اسلولی که دارای خاصیت پولی پلوئیدی باشد.

polyploldy

پولی پلوئیدی، داشتن بیش از دو محل برای استقرار ژن‌های مشابه.

polypnea

تنفس تند، افزایش دفعات تنفس.

polypodia

چند پائی، دارای پای اضافی.

polypoid

پولیپ مانند.

polyposia

زیاد نوشی، آشامیدن مقادیر زیاد مایع بطور مکرر.

polyposis

ایجاد تعداد زیادی پولیپ.

پولیپوز خانوادگی، بیماری **familial p.** خانوادگی که با تظاهر تعداد زیادی پولیپ در قسمت‌های انتهائی روده در زمان طفولیت مشخص میشود.

polyp

پولیپها، جمع لفت (polypus).

polypus = polyp

polyradiculitis

التهاب ریشه‌های عصبی .

polyradiculoneuritis

پلی نوریت حاد عفونی که اعصاب محیطی، ریشه‌های عصب نخاعی و طناب نخاعی را گرفتار کرده باشد.

polyribosome

خوشه‌ای از ریبوسومها در سیتوپلاسم یک سلول .

polysaccharide

پلی ساکارید. قندی که هر مولکول آن دارای تعداد زیادی (بیش از ده عدد) مولکول مونوساکارید باشد.

polysarcous

پر گوشت ، عضلانی ، فربه ، تنومند .

polyscella

چندپایئی . وجود بیش از دوپا .

polysensitivity

حساسیت نسبت به تحریکات گوناگون .

polyserositis

التهاب عمومی پرده‌های سרוزی .

polysinsectomy

برداشت غشاء مخاطی ناسالم از چند سینوس پارانازال .

polysinusitis

التهاب یا آماس چندین سینوس .

polysome = polyribosome**polysomia**

ناهنجاری تکاملی با بدن دوتائی یا سه تائی .

polysomus

جنهنی که دارای دوپا سه تنه میباشد .

polysomy

افزونی یا زیادتی یک کروموزوم ویژه .

polysorbate 80

نوعی استر اولفات سوربیتول و انیدرید آن که با پولیمرهای اکسیداتیلن تغلیط شده و حاوی تقریباً ۲۰ واحد اکسی اتیلن است و به عنوان عامل سطحی (surfactant) به کار میرود .

polyspermia۱- ترشح بیش از اندازه منی .
۲- نفوذ بیش از یک اسپرم بدون تخمک .**polyspermy**

نفوذ بیش از یک اسپرم به تخمک .

polystichia

چندمژه‌ای، دوپاچندردیف مژه بر روی هر پلک .

polystyrene

صفی است که از راه پولیمریزاسیون استیرن که

خودرزین خالصی است از نوع ترموپلاستیک به دست می‌آید و در ساختن پایه‌های دندانی به کار میرود .

polytene

مرکب از رشته‌های زیاد کروماتین .

polyteny

مضاعف شدن مجدد کروموسومات در کروموزوم بدون مجزاشدن و تبدیل یافتن به کروموزومهای دختر جدا جدا .

polythella

دارای نوک پستان اضافی .

polytocous

زادن چندنوزاد باهم .

polytrichia

افزایش مو، رشد مو در محل غیر طبیعی .

polytrophia = overnutrition**polytropic**

مؤثر بر اقسام زیادی از میکربها یا بر چندین قسم بافت .

polyungla

چندناخنی وجود ناخن‌های اضافی بر روی انگشتان دست یا پا .

polyuria

افزایش مقدار ادرار .

polyvalent

چند ظرفیتی .

polyvinylpyrrolidone

پولیمرفرم آلدئید است که بعنوان جانشین شونده پلاسمای موارد استعمال فراوان دارد .

poma

سیب‌ها (جمع لغت pomum) .

pompholyx

نوعی بیماری طاول دار پوستی .

pomphus

منطقه ادم دار محدودی روی پوست که با خارش شدید و معمولاً زود گذر همراه است .

pomum

سیب .

سیب آدم ، برجستگی غضروف **p. adami** تپه‌رئید در جلو کردن .**ponophobia**

ترس غیر طبیعی از درد یا خستگی .

ponos

کالا آزار اطفال به واژه (kala-azar) مراجعه فرمائید .

- pons**
پل ، قسمتی از مغز میانی که بر روی پیاز مغز تیره قرار دارد و با منخچه و قسمت وسطی شکمچه چهارم متانسفال را تشکیل میدهد .
- p. hepatis** پل کبدی ، برجستگی که مانند پلی بر روی قسمتی از شیار طولی کبد واقع شده است .
- p. tarini** کف فضای سوراخ شده عقیبی .
- p. varolii** پل وارول ، پل وارولوس ، عضوی که مغز، منخچه و بصل النخاع را بهم وصل میکنند (کنستانتینو وارولوس کالبد شناس ایتالیائی) .
- pontic** ماده جانشین شونده دندان طبیعی .
- ponticular** مربوط به پروپون (propons) .
- ponticull** جمع لغت زیر .
- ponticulus = propons**
- pontine** پلی، مربوط به پل وارول .
- Pontocain** نام تجارتنی فرآورده‌ای از هیدروکلرورترترائین .
- pontocerebellar** پلی-منخچه‌ای ، مربوط به پل وارول و منخچه .
- popliteal** رگی .
- population** جمعیت ، نفوس ، مردم ، اهالی ، سکنه ، افراد يك جامعه یا طبقه .
- C3 P.** افرادی که دارای نقص فکری یا جسمی میباشند .
- poradentitis** التهاب چرکی گره‌های لنفاوی همراه با ایجاد فیستولهای زهکشی .
- p. nostras** لنفوگرانولوم مغبنی .
- porcelain** آموزه‌ای از کائولن ، فلدهیات ، کوارتز و مواد دیگر که در ساختن دندان مصنوعی، تاجهای ژاکت، ماسکها و روکشها بکار میرود.
- pore** منفذ کوچک مانند منفذ غده عرق.
- porencephalla = porencephaly**
- porencephalitis** ایجاد یا وجود حفره‌های غیرطبیعی در مغز همراه با آماس مغز .
- porencephalous** دارای حفره‌هایی در بافت مغزی .
- porencephaly** ایجاد یا وجود حفره‌های غیرطبیعی در بافت مغز .
- pori** سوراخها ، (جمع وازه (porus) .
- porocele** فتق کیسه بیضه‌ای همراه با ضخامت غشاء پوششی آن .
- porocephalasis** وجود انگل پروسفالوس در بافتها (لغت زیر) .
- Porocephalus** تیره‌ای از جانوران کرمی شکل که شامل گونه‌های پروسفالوس کروتالوس است که انگل مارزنگی و نوعی مار زهر دار آبی میباشد .
- porokeratosis** هیپر تروفی لایه شاخی پوست که پس از مدتی منجر به آنروفی میشود .
- porosis** ایجاد کال استخوانی در دوسر شکسته استخوان .
- porosity** منفذ دار، مختلخل، دارای خلل و فرج .
- porotomy = meatotomy**
- porphin** ساختمان حلقه‌ای اساسی چهار هسته پیرول متصل بهم که در اطراف آن‌ها پرفیرینها، همین و کلروفیل ساخته شده‌اند .
- porphobilinogen** محصول بینابینی در بیوسنتز (heme) .
- porphobilinogenuria** ترشح پورفوبیلینوژن (واژه بالا) در ادرار .

porphyria

نقص سرشتی در متابولیسم یورفیرین که احتمالاً ارثی است در پورفیری متناوب تغییرات مرضی در بافتهای عصبی و عضلانی پدید میآید و در پورفیری مادرزادی حساسیت به نور وجود دارد.

p. cutanea tarda hereditaria حالت غیر عادی متابولیسم یورفیرین که خانوادگی یا ارثی بوده و در آن نظاهاات پوستی قبل از هر چیز دیده میشود .

p. cutanea tarda symptomatica شکل پوستی پورفیری که تصور نمیرود ارثی باشد.

p. erythropoietica شکلی از پورفیری که در آن مقدار زیادی پورفیرین در نور مو بلاستهای مغز استخوان تشکیل میشود .

porphyrin

یکی از گروههای ترکیبات حلقوی پیچیده که از اجزاء مرکبه مهم هموگلوبین، میوگلوبین، سیتوکروم و و کاتالاز است .

porphyrinogen

ترکیب بی رنگ کاملاً هیدروژنه که در اثر اکسیداسیون به شبه پورفیرین تبدیل میشود.

porphyrinopathy

اختلال در متابولیسم پورفیرین، بیماری ناشی از نقص در سوخت و ساز پورفیرین.

porphyrinuria

ترشح نوع غیر عادی یا مقدار غیر عادی پورفیرین در ادرار .

porriqo

کچلی، سغه، سبوسک، یا سایر بیماریهای پوست سر.

p. decalvans طاسی موضعی.

p. favosa = favus اگرما همراه با زرد زخم پوست سر.

porta

دروازه یا راه ورودی.

p. hepatis راه کبدی، شیار عرضی کبد.

portacaval

مربوط به سیاهرگ پورت و سیاهرگ اجوف تحتانی.

portae

درها، بابها، جمع واژه (porta).

portal

۱ - مربوط به دروازه یا مدخل خصوصاً باب کبدی. ۲ - نقطه ورودی هر چیزی.

p. of entry راه ورودی، منفذ و راهی که میکروب یا عامل بیماری از دیگری از آنجا به درون بدن راه مییابد .

porte-polisher

وسیله دستی که یک نوک چوبی را نگهداری میکند این وسیله در ماشین دندان برای کاربری خمیر براق کننده و جلادهنده دندان بکار میرود .

portio

قسمت، بخش.

p. dura عصب صورتی

p. intermedia عصب واسطه‌ای،

رشته‌ای عصبی که عصب صورتی را به عصب شنوایی وصل میکند .

p. mollis عصب شنوایی.

p. vaginalis قسمت مهبل،

قسمتی از رحم که بداخل مهبل برجسته میشود.

portogram

فیلم بدست آمده از پرتونگاری سیاهرگ پورت.

portography

پرتونگاری از سیاهرگ پورت بعد از تزریق ماده حاجب .

portal p. پرتونگرافی بابی، پرتونگاری از

سیاهرگ باب بعد از تزریق مستقیم ماده حاجب در

سیاهرگ روده بندی فوقانی یا یکی از شاخه‌های

آن بکمک باز کردن شکم.

splenic p. پرتونگرافی طحالی،

پرتونگاری از سیاهرگ باب بعد از تزریق ماده

حاجب در داخل طحال بدون باز کردن شکم.

porus

منفذ، سوراخ کوچک .

p. acusticus externus منفذ بیرونی شنوایی،

انتهای خارجی مجرای گوش خارجی.

p. acusticus internus منفذ درونی شنوایی،

مدخل مجرای گوش داخلی بداخل فضای جمجمه.

p. opticus منفذ چشمی،

سوراخی در لایه قریب بالی صلبیه برای عبور سرخرگ

مرکزی شبکیه.

-posia

پسوندی است به معنی آشامیدن که بکلمات دیگر می‌چسبند .

position

وضعیت، حالت، چگونگی، وضع یا طرز قرارگیری بدن، بخصوص وضعیت بدن جنین نسبت به لگن مادر در شروع زایمان (بجندول بعدمراجعه فرمائید).

anatomic p. وضعیت تشریحی،

وضعیتی که در آن بدن انسان راست ایستاده و کف دستها بسوی جلو باشد این وضعیت برای نشان دادن محل و موقعیت ساختمانهای بدنی مورد استفاده قرار میگیرد.

decubitus p. وضعیت استلقاء،

حالتی است که بدن روی سطح افقی دراز می‌کشد و برطبق جنبه سطح ملامسه بدن به وضعیت استلقاء پستی، پهلوئی چپ یا راست و شکمی نامیده میشود.

Fowler's p. وضعیت فولر، وضعیتی که

در آن سر تخت بیمار با اندازه ۱۸ تا ۲۰ اینچ (۴۵/۷۲ تا ۵۰/۸ سانت) بالاتر از سطح تراز است .

genucubital p. وضعیت زانو آرنج،

وضعیتی که بیمار بر روی زانوها و آرنج خود تکیه کرده باشد .

genupectoral p. وضعیت زانو سینه،

وضعیتی که بیمار بر روی زانو و سینه خود بر روی زمین قرار گرفته و دستها را در بالای سر خود قرار میدهد .

knee - chest p. وضعیت زانو- سینه، در این

وضعیت بیمار روی زانوان و آرنجهای خود قرار میگیرد و سرش را روی دستهایش قرار میدهد .

lithotomy p. وضعیت سنگ‌در آوری،

بیمار به پشت می‌خوابد پاهایش به رانها و رانها را به شکم می‌چسباند و از هم دور میکند .

Sims's p. وضعیت سیمس،

وضعیتی است که بیمار بر روی شانه و سینه چپ خود بر روی تخت خوابیده و پا و ران راست و وی بطرف بالا کشیده شده باشد .

Trendelenburg's p. وضعیت ترندلنبورگ،

بیمار به پشت روی سطحی با زاویه ۴۵ درجه قرار میگیرد و پاهای او از لبه تخت آویزان است.

positive

مثبت، بالای صفر، قطعی، مسلم، واقعی، مطمئن .

positron

الکترون با بار مثبت .

posology

علم یا سیستم مقادیر دارویی .

post

حرف اضافه‌ای است بمعنی بعداز، همچنین بعنوان

پیشوندی بمعنای بعداز و پشت . (از نظر زمان و مکان) بکار میرود.

postalbumin

قسمتی از اسپرم که دارای حرکتی الکتروفورزی بین آلپومین و آلفاگلوبولین در PH ۸٫۶ است .

postaurale

خط مرزی آنتروپومتریك عقبی ترین نقطه حلزون گوش .

postcardiotomy

پس از جراحی باز قلب، در نتیجه جراحی باز قلب.

postaxial

پشت محوری .

postcava

سیاهرگ اجوف تحتانی .

postcaval

مربوط به سیاهرگ اجوف تحتانی.

postcibal

پس از غذا .

postclavicular

پشت استخوان ترقوه .

postclimacteric

پس از (بحران) یائسگی یا کاهش فعالیت بیضه.

postcommisure

شیار خلفی دماغ .

postcornu

شاخ خلفی بطن‌های جانبی مغز.

postcyclodialysis

وقوع پس از سیکلودیالیز، متعاقب ایجاد ارتباط بین اطراف قدامی چشم و فضای فوق مشیمیه‌ای که در گلوکوم انجام میشود.

جدول

وضعیت‌های گوناگون جنین در رحم مادر
حالات مربوط به موقعی که جنین با سر می‌آید

تارک سر - نقطه راستا پس سر.

Left occiput anterior (L.O.A.)

پس سری قدیمی (جلوئی) چپ .

Left occiput transverse (L.O.T.)

پس سری، مرضی چپ .

Right occiput posterior (R.O.P.)

پس سری خلفی (عقبی) راست.

Right occiput transverse (R.O.T.)

پس سری عرضی راست.

Right occiput anterior (R.O.A.)

پس سری قدیمی (جلوئی) راست .

Left occiput posterior (L.O.P.)

پس سری خلفی (عقبی) چپ.

صورت - نقطه راستا چانه.

Right mentoposterior (R.M.P.)

چانه ای خلفی (عقبی) راست .

Left mento-anterior (L.M.A.)

چانه ای قدیمی (جلوئی) چپ.

Right mentotransverse (R.M.T.)

چانه ای عرضی راست .

Right mento-anterior (R.M.A.)

چانه ای قدیمی (جلوئی) راست .

Left mentotransverse (L.M.T.)

چانه ای عرضی چپ .

Left mentoposterior (L.M.P.)

چانه ای خلفی (عقبی) چپ .

پیشانی - نقطه راستا پیشانی .

Right frontoposterior (R.F.P.)

پیشانی خلفی (عقبی) راست .

Left fronto-anterior (L.F.A.)

پیشانی قدیمی (جلوئی) چپ .

Right frontotransverse (R.F.T.)

پیشانی عرضی راست .

Right fronto-anterior (R.F.A.)

پیشانی قدیمی (جلوئی) راست.

Left frontotransverse (L.F.T.)

پیشانی عرضی چپ.

Left frontoposterior (L.F.P.)

پیشانی خلفی (عقبی) چپ.

حالات مربوط به موقعی که جنین با پائین تنه می‌آید
نشیمن گماه کامل - نقطه راستا استخوان
خاجی (پاهارویهم بطور ضربدری و رانها چسبیده
به شکم).

Left sacro-anterior (L.S.A.)

خاجی قدیمی (جلوئی) چپ .

Left sacrotransverse (L.S.T.)

خاجی عرضی چپ .

Right sacroposterior (R.S.P.)

خاجی خلفی (عقبی) راست .

Right sacro-anterior (R.S.A.)

خاجی قدیمی (جلوئی) راست.

Right sacrotransverse (R.S.T.)

خاجی عرضی راست.

Left sacroposterior (L.S.P.)

خاجی خلفی (عقبی) چپ .

نشیمن گماه بطور نا کامل - نقطه راستا استخوان
خاجی این حالت همانند حالت بالا است که به آن
صفات پا بجلو، زانو وغیره اضافه میشود.

حالات مربوط به موقعی که جنین بطور عرضی قرار
میگیرد (نمای عرضی)

شانه - نقطه راستا استخوان کتف.

Left scapulo-anterior (L.Sc.A.)

شانه ای قدیمی (جلوئی) چپ.

Right scapulo-anterior (R.Sc.A.)

شانه ای قدیمی (جلوئی) راست.

Right scapuloposterior (R.Sc.P.)

شانه ای خلفی (عقبی) راست.

Left scapuloposterior (L.Sc.P.)

شانه ای خلفی (عقبی) چپ.

پشت با وضعیت
جلوئی یا قدیمی

پشت با وضعیت
عقبی یا خلفی

postdiastolic

پس از دیاستول .

postdicrotic

پس از ایجاد موج دیکروتسم در منحنی نبض نگار .

postencephalitis

عوارضی که بعضی اوقات بعد از بهبودی آنسفالیت همه گیر باقی میماند .

postepileptic

پس از یک حمله صرعی .

posterlor

خلفی ، عقبی .

postero

پیشوندی است بمعنای خلفی، پشتی، خلف، عقب که بکلمات دیگر می چسبند.

posteroanterior

پشتی - جلویی ، از عقب به جلو .

posteroclusion

بدجفت شدن قوسهای دندانانی بطوریکه قوس آرواره ای نسبت به قوس فك بالادر عقب قرار گیرد .

postero-external

عقبی- بیرونی، خلفی- خارجی .

posterolateral

عقبی- پهلوئی، خلفی- جانبی.

posteromedian

عقبی- وسطی، خلفی- میانی .

posterosuperlor

عقبی - بالائی، خلفی- فوقانی .

postesophageal

پشت مری، خلف مری .

postethmoid

پشت استخوان پرویزنی .

postganglionar

پس عقده ای، واقع در پشت گانگلیون .

postgeminum

اجسام چهارگانه عقبی .

postgeniculatum

اجسام زانوئی داخلی .

postglomerular

دور از گلو مریول، پس گروه ای .

posthepatic

مربوط به پس از هپاتیت .

posthioplasty

جراحی ترمیمی پوست اضافی سر آلت .

posthitis

التهاب پوست اضافی سر آلت .

postligation

آنچه پس از بستن رگهای خونی اتفاق افتد ، پس از لیگاسیون .

postmaturity

دیررسی ، بیشتر در مورد جنین هائی گفته میشود که بیش از مدت مقرر در زهدان مادر باقی مانده اند.

postmedian

پشت خط میانی ، پشت صفحه میانی .

postmelotic

متعاقب میوز، وقوع پس از میوز .

postminimus

زائده ای که به اولین بند پنجمین انگشت دست یا پام متصل میشود.

postmitotic

متعاقب میتوز ، مربوط به بعد از میتوز .

post mortem

پس از مرگ .

postmortem

وقوع پس از مرگ .

postnatal

متعاقب تولد ، پس از بدنیا آمدن .

postoblongata

قسمتی از بصل النخاع که در زیر پل مغزی واقع شده است .

postoperative

پس از عمل جراحی .

postoral

در قسمت خلفی دهان.

postpallium

قشر مخ در پشت شیار رولاندو.

postparalytic

پس از یک حمله فلج .

post partum

پس از زایمان .

postpartum

وقوع پس از تولد یا پس از زایمان.

postprandial

پشت پل و ارول .

postprandial

پس از غذا .

postpubescent

پس از بلوغ .

postsynaptic

واقع در پشت سیناپس ، یا وقوع پس از اینکه سیناپس انجام شده باشد .

postulate

شرط اصلی ، لازمه ، مقدمه ، اصل مسلم ، فرض ، مسلم دانستن ، فرض مسلم گرفتن ، مسلم فرض کردن .

Koch's p's اصول مسلم کنخ ، شرح نوع
نمونه مورد آزمایش نیازمند به ثابت کردن
نسبت سببی میکرب داده شده با بیماری داده
شده است .

postural

وضعیتی ، موقعیتی ، مربوط به وضع و حالت بدن.

posture

وضعیت بدن.

postuterine

پشت زهدان .

postvaccinal

پس از واکسیناسیون .

postvermis

سطح زیرین کرینه مخچه .

postvital

پس از وقفه زندگی.

postzygotic

متعاقب بسته شدن نطفه ، آنچه پس از امتزاج گامت‌ها و تشکیل زیگوت اتفاق بیافتد .

potable

قابل نوشیدن ، قابل شرب ، مناسب برای نوشیدن.

potamophobia

ترس مرضی از مقادیر زیاد آب .

potash

کربنات پتاسیم ناخالص .

caustic p.

هیدروکسید پتاسیم .

sulfurated p.

کربنات پتاسیم سولفورده ، مخلوطی از پولی سولفید پتاسیم و تیوسولفات پتاسیم که خاصیت خند انگلی و محرک موضعی دارد .

potassa

هیدروکسید پتاسیم .

potassemia

ازدیاد پتاسیم درخون .

potassic

حاری کربنات پتاسیم ناخالص .

potassium

پتاسیم ، عنصر شیمیائی که شماره اتمی آن ۱۹ و وزن اتمی آن ۳۹/۱ و نشانه اختصاری آن K است.

p. acetate استات پتاسیم ، ترکیبی است که بعنوان قلیائی کننده عمومی و ادراری مصرف میشود .

p. bicarbonate بیکربنات پتاسیم ، نمک متبلور شفاف است که بعنوان ضد اسید معده و ذخیره تازه الکترولیتها در بدن بکار میرود.

p. bismuth tartrate تارترات پتاسیم بیسموت دار ، گردی است سفید و دانه دانه که در درمان سفیلیس بکار میرود .

p. bitartrate بی تارترات پتاسیم ، نمک متبلور سفید رنگی است با خواص مدر ، مهلی و خنک کننده .

p. bromide برهورد پتاسیم ، ماده متبلور بی رنگی است بفرمول KB_3 با خواص ضد اسپاسم و آرام بخش .

p. carbonate کربنات پتاسیم ، ملح نقلی شکل یا متبلور سفید رنگی است با خواص ضد ترشی و ضد التهابی .

p. chlorate کلرات پتاسیم ، نمک متبلور سفید رنگی است که در قدیم بعنوان محلول پاک کننده بکار میرفت .

p. chloride کلرور پتاسیم ، ترکیب سفید

متبلوری است که از راه خوراکی یا از راه داخل رگی بعنوان ذخیره کننده محدود الکترولیت بکار میرود .

p. citrate ستترات پتاسیم ، گرددانه دانه سفید رنگی است که خاصیت خلط آور و معرق دارد .

p. gualacolsulfonat سولفونات گایاکول پتاسیم ، ماده متبلور سفید رنگی است .

p. hydroxide هیدروکسید پتاسیم ، ترکیب سوز آوری است بفرمول KOH که خاصیت میکرب کش و سوزاننده دارد .

p. iodide یدور پتاسیم ، بلورهای شفاف و بی رنگی است که بعنوان خط آور و بعنوان پیشگیری کننده از گواتریکاربامیرود .

p. mercuric oxide اکسید مرکوریک پتاسیم دار ، بلورهای زرد جاذب الرطوبه است که خاصیت میکرب کش قوی دارد .

p. nitrate نیترات پتاسیم ، منشورهای شفاف و بی رنگ و یا گرد متبلور و سفید رنگی است که برای استفاده از یون پتاسیم آن مصرف میشود .

p. nitrite نیتريت پتاسیم ، ترکیبی است که گاهی اوقات بجای نیتريت سدیم بکار میرود .

p. permanganate پرمنگنات پتاسیم ، بلورهای بنفش تیره رنگی است که خاصیت باکتری کش ، اکسید کننده و قابض دارد .

p. phosphate فسفات پتاسیم ، نمکی است که بعنوان مسهل ملایم و ادرار آور مورد استفاده قرار میگردد .

p. sodium tartrate تارترات سدیم پتاسیم ، گرد متبلور سفید رنگی است که خاصیت مسهلی نسبتاً ضعیف دارد .

p. sulfate سولفات پتاسیم ، جسم متبلور سفید رنگ یا نقلی شکلی است که دارای اثر بسیار محرک روی معده و روده است .

p. sulfite سولفیت پتاسیم ، نمک سفید متبلوری است که بعنوان مسهل ملایم و ادرار آور مورد استفاده قرار میگردد .

p. sulfocyanate تیوسیانات پتاسیم ، سولفوسیانات پتاسیم .

p. tartrate تارترات پتاسیم ، ترکیبی است که بعنوان ادرار آور ، معرق و مسهل مورد استفاده قرار میگردد .

p. thiocyanate تیوسیانات پتاسیم ، بلورهای منشوری بی رنگی است که بعنوان معرف شیمیائی در تشخیص آهن ، مس ، نقره و بعضی از آلکالوئیدها بکار میرود و دارای خاصیت گشادکنندگی رگها نیز میباشد .

potency

نیرو، قدرت، توانائی، ظرفیت یا امکان اجرائی.

prospective p. توانائی منتظره ، کلیه امکانات تکاملی يك قسمت جنینی .

potential نهانی، ذخیره ای ، عامل بالقوه ،

۱- غیر فعال اما آماده برای انجام عمل، دارای انرژی غیر فعال ۲- فشار یا نیروی الکتریکی، پتانسیل .

action p. عامل بالقوه کار، پتانسیل کار، اختلاف پتانسیل موقت بین قسمت تحریک شده و تحریک نشده سلول .

blotic p. عامل بالقوه حیاتی ، پتانسیل حیاتی ، قدرت اثری يك جامعه در افزایش جمعیت با توجه به ثابت بودن حد متوسط عمر و کلیه شرایط مناسب .

Injury p. عامل بالقوه مربوط به آسیب ، اختلاف پتانسیل موجود بین الکترودهائی که بر روی قسمت سالم و قسمت معیوب سلول گذاشته میشود .

resting p. عامل بالقوه حالت استراحت ، پتانسیل استراحت استراحت نشان میدهد .

potentiation

افزایش قدرت يك ماده بكمك يك ماده دیگر بطوری که قدرت حاصل ، از جمع دو نیروی مزبور بیشتر باشد .

potion

مقادیر زیاد داروی مایع، دوز زیاد داروی مایع .

pouch

کیسه، جیب، فضا یا محوطه جیب مانند یا کیسه مانند .

abdominovesical p. کیسه شکمی - مثانه ای، يك چپن جیب مانند صفاق که از دیواره شکم به سطح قدامی مثانه امتداد مییابد .

Rathke's p. جیب رتک ، کیسه رتک ، دیورتیکولی در حفره دهانی جنین که بعداً غده هیپوفیز را ایجاد میکند .

poufrage

بودرزی، گردپاشی، کاربرد یك گرد (مثلا بودر نالك و یا asbestos) در سطحی بمنظور پیوستگی پرده‌های مخاطی (مثل دولایه برون‌شامه یا جنب).

poultice

مرهم، ضماد .

pound

پوند، واحد وزن که معادل ۴۵۳۶ گرم یا ۱۶ اونس میباشد، هم‌چنین در سیستم وزنی داروسازی معادل ۳۷۳۲ گرم یا ۱۲ اونس است.

povidone-iodine

فرآورده کمپلکسی که از واکنش ید با پولیمر پولی‌ویتیل‌پیرولیدون بدست می‌آید و بعنوان عامل ضد عفونی ملایم بکار میرود.

powder

گرد، بودر.

aromatic p.

گرد معطر،

گرد زنجبیل، دارچین، هل و جوزمطر.

Dover's p.**dusting p.**

گرد دوور، گرد اپیکا و تریاک .
گردپاشیدنی،
هر گرد جاذب ، ضد عفونی کننده ، قابض یا نرم‌کننده‌ای که برای مصارف خارجی بکار میرود.

effervescent p. compound

گرد جوشان (۱) مخلوطی از بیکربنات سدیم و تارترات پتاسیم و (۲) اسید تارتاریک، که هر یک از آنها در آب حل شوند خاصیت جوشان دارند .

Seldlitz p's

بودر یا گرد سایدلیتز،
آمیزه‌ای از سدیم، بیکربنات، تارترات سدیم پتاسیم دار و اسید تارتاریک که بعنوان مسهل مورد استفاده قرار میگیرد .

power

نیرو، قوه ، توانائی، توان ، قدرت انجام کار .
قوه شمع، شدت روشنائی یك منبع
نورانی که با واحد بین‌المللی شمع بیان میشود.

carbon dioxide-combining p.

توانائی،
وقابلیت پلاسمای خون برای ترکیب شدن با دی اکسید کربن .

defining p.

نیروی مشخص کننده ،

قدرت یك عدسی در ایجاد یك تصویر واضح از یك شیئی .

penetrating p.

فاصله کانونی .

pox

هر بیماری طاول‌دار، آبله .

brick p.

آبله خوکی، شکلی از اریزپلاس‌خوگ.

camel p.

آبله شتر، نوعی بیماری ویروسی

در شتر .

canary p.

آبله فناری، نوعی بیماری ویروسی

در فناری .

carp p.

آبله ماهی قنات، شکل همه‌جاگیر

آبله ماهی در اروپا .

cotton p.

آبله خفیف .

cow p.

آبله گاوی، نوعی بیماری پوستی بشوری

ملایم در گاوان شیرده که معمولاً به ناحیه پستان و نوک پستان حیوان محدود میشود این بیماری

بوسیله ویروس ایجاد میشود .

fish p.

آبله ماهی ، نوعی بیماری ای‌دی‌رمی

هیپریلاستیک با منشأ ویروسی که در ماهی آب

شیرین و ماهی‌نارین دیده میشود .

fowl p.

آبله مرغی، نوعی بیماری ویروسی

مربوط به جوجه ، بوقلمونها ، و پرندگان دیگر

است در این بیماری گره‌های زگیل‌مانندی در

قسمتهای بدون پر سروپای پرندۀ بوجود می‌آید.

glass p.

آبله خفیف .

goat p.

آبله بزى، نوعی بیماری بسیار

عفونی در بزها است که شدت آن کمتر از شدت آبله

گوسفندی است و بوسیله نوعی ویروس که تصور

میرود شبیه ویروس مولد آبله گاوی باشد ایجاد

میشود .

horse p.

آبله اسبی، نوعی بیماری عفونی

طاول‌دار اسبها که بوسیله نوعی ویروس اپیتلیال

دوست ایجاد میشود .

Kaffir p. یا milk p.

آبله خفیف.

monkey p.

آبله میمون، بیماری ملایمی است

شبیه آبله انسان که در بین میمونهای آزمایشگاهی

دیده میشود و بوسیله نوعی ویروس مربوط به ویروس مولد آبله انسان تولید میشود.

mouse p. = ectromella

rabbit p. آبله خرگوشی، نوعی بیماری حاد خرگوشهای آزمایشگاهی که بوسیله یک ویروس کاملاً وابسته به ویروس مولد آبله گاو ایجاد میشود.

Samoa p. یا Sanoga p. آبله خفیف.

sheep p. آبله گوسفندی، نوعی بیماری بسیار عفونی و گاهی کشنده در گوسفندان که بوسیله ویروسی شبیه ویروس مولد آبله گاو ایجاد میشود.

swine p. آبله خوک، نوعی بیماری ویروسی عفونی حاد در خوک که دارای ضایعاتی شبیه ضایعات آبله سایر حیوانات است.

water p. خارش زمینی، خارش است که به علت لاریویکی از کرمهای قلابدار بنام اونسیناریا ایجاد میشود.

wet p. نوعی بیماری شبیه آبله مرغ با ضایعاتی در دهان که مکرراً در اثر خفگی باعث مرگ میشود.

white p. آبله خفیف.

poxvirus

ویروس آبله، یکی از گروههایی که از نظر شکل شبیه هم و از نظر زینتهاری شناسی مربوط به هم هستند و شامل ویروسهای آبله گاو و آبله انسان هستند.

P.P.D = purified protein derivative

مشق پروتئینی خالص.

ppg. = picoplogram

PPLO = pleuropneumonia-like

organisms

میکربهای هستند که از گوسفند، سگ، موش صحرائی، موش و غیره بدست آمده و شبیه عامل بیماریزای بیماری ذات الریه و ذات الجنب گاو میباشند.

p.p.m. = parts per million

قسمت در میلیون.

Pr = praseodymium

علامت شیمیائی عنصر پرازئودیمیوم.

practice

تمرین، کار، پیشه، تجربه، بکارگیری دانش.

dental p. حرفه دندانپزشکی، اشتغال

دندانپزشک بکارهای دندانپزشکی.

family p. پزشکی خانوادگی.

general p. پزشک عمومی.

medical p. پزشکی، طبابت.

practitioner

پزشک دست بکار.

general p. پزشک عمومی، پزشک و جراح.

nurse p. پرستار مجاز.

prae-

پیشوندی است که مشابه پیشوند (pre-) میباشد.

pragmatagnosia

کم شدن قدرت تشخیص اشیاء.

pragmatamnesia

کم شدن قدرت بخاطر آوردن اشکال ظاهری اشیاء، ناتوانی در تشخیص شکل اشیاء.

pramoxine

ترکیبی است که بعنوان بی حسی آور موضعی بکار میرود.

prandial

غذائی، مربوط به یک وعده غذا.

Pranone

نام تجارتي فرآورده های از اتی استرون که استروئیدی است که برای آماده ساختن رحم قبل از حاملگی بکار میرود.

Prantal

نام تجارتي فرآورده ای دیفنانیل که برای بلوکه کردن پاراسمپاتیک و بعنوان شل کننده در اسپاسم معده روده ای مورد استفاده قرار میگیرد.

praseodymium

عنصر شیمیائی است به عدد اتمی ۵۹ و وزن اتمی ۱۴۰/۹۲ که با علامت Pr. مشخص میشود.

praxiology

دانش هدایت و رهبری.

pre-

حرف اضافه ای است بمعنی پیش، جلو، بعضی اوقات نیز بصورت پیشوند بکار میرود.

preagonal

پیش از احتضار، بلافاصله قبل از مرحله احتضار .

prealbumin

یکی از گروههای پروتئینهای سرم که دارای حرکت

الکتروفورزی کمی تندتر از آلبومین در PH

۸/۶ است .

preanesthetic

قبل از بی‌هوشی .

preantiseptic

دوران قبل از پیدایش جراحی باروش ضد عفونی .

preaurale

جلوی گوشی، نشان‌مرزی سفالومتريك و نقطه‌ای

است که اگر خط مستقیمی از آن به نقطه پشت

گوشی رسم کنیم بطوریکه با محور طولی لاله گوش

عمود باشد با قاعده لاله گوش تلاقی خواهد کرد .

preaxial

در جلوی محور بدن .

precancerous

پیش سرطانی ، مرحله قبل از سرطانی شدن .

precava

سیاهرگ اجوف فوقانی .

precaval

مربوط به سیاهرگ اجوف فوقانی .

preceptor

مربی ، آموزنده .

prechordal

واقع در جلوی نوتوکورد .

precliptant

رسوب دهنده ، ماده‌ای که باعث رسوب میشود .

precliptate

۱- رسوب کردن یا رسوب دادن ۲- رسوب .

red p. اکسید قرمز جیوه .

white p. جیوه آمونیاکال .

yellow p. اکسیدزرد جیوه .

precliptation

رسوب .

precliptin

پرسی پیتین ، پادتنی است که در اثر مصون

سازی مصنوعی (واکسیناسیون) در بدن پیدا

شده و میتواند پروتئید ایجاد کننده خود را در

محلول‌ها رسوب دهد .

precliptinogen

آنتی‌ژن حلالی که ایجاد پرسپی‌تین را تحریک

میکند .

precliptinoid

پرسی‌پیتینی است که قدرت فعاله آن بوسیله

حرارت دادن منهدم شده باشد .

precliptophore

گروه فعال موجود در فرمول پرسپی‌تین .

preclinical

۱- قبل از ظهور یا پیشرفت بیماری ۲- قبل از

مطالعه بیماری در بیمار زنده .

preclival

در جلوی سطح شیب دار حفزه خلفی جمجمه که

از سوراخ پس سری تازین ترکی ادامه دارد .

precocity

رشد زودرس و غیرطبیعی روحی یا جسمی .

precognition

آگاهی از پیش، درك مافوق‌حسی از وقایع آینده .

precommissure

رابط قدامی .

preconscious

نیمه‌آگاه ، مرحله قبل از هوشیاری .

preconvulsive

پیش از تشنج .

precordia

ایمی‌گاستر (ناحیه‌ای از شکم که در جلوی معده

واقع است) .

precordial

مربوط به پرکورد .

precordium = epigastrium**precornu**

شاخ قدامی بطن‌های جانبی مغز .

precunel

جمع لغت (precuneus) .

precuneus

برجستگی‌های چهار قلو یا اجسام چهارگانه

در مغز .

precursor

پیشرو، منادی، آنچه که قاعدتاً مقدم بر رویدادی باشد یا تبدیل به چیز دیگری شود، مثل ضایعه ای که پیش از ظهور یک حالت بدخیم بوجود میآید یا ترکیب بینامینی در یک جریان سوخت و سازی یا یک جریان سنتزی .

predation

ارتباط بین دو گروه از دو گونه متفاوت بطوریکه ادامه حیات یکی بدون گرفتن ، کشتن و تغذیه از دیگری امکان نداشته باشد .

predator

غارتگر ، تاراج کننده ، فرد یا گونه ای که به گونه دیگر حمله کرده آنرا میخورد و از بین میبرد تا بتواند به زندگی و بقاء خود ادامه دهد.

pre dentin

عاج نرم و اولیه دندان .

prediabetes

کم شدن تحمل نسبت به قند که ممکن است منجر به بیماری قند شود .

predicratic

وقوع قبل از موج دیگر و تبسم در منحنی نبض نگار.

predigestion

هضم مصنوعی غذا قبل از خوردن آن .

pre disposition

پذیرش خاص نسبت به برخی بیماریها .

prednisolone

پردنیزولون ، فرآورده کورتونی که از هیدرژنه کردن هیدروکورتیزون بدست میآید .

prednisone

پردنیزون ، محصول هیدرژنه کورتیزون .

pre eclampsia

حالت مسمومیت زایمانی که ممکن است منجر به اکلامپسی شود.

pre flagellate

قبل از مرحله تازک ، در مورد پروتوزوئرها بکار میرود .

prefrontal

قسمت مرکزی استخوانی پرویزی .

preganglionic

پیش عقده ای ، نزدیک به مبداء یک گانگلیون.

pregeniculatum

جسم زانوئی خارجی .

pregenital

مربوط به مرحله اولیه رشد نوزاد پیش از آنکه دستگاه تناسلی مورد توجه اساسی قرار گیرد .

preglomerular

پیش گروه های، نزدیک به مبداء گلومرول .

pregnancy

آبستنی، حاملگی، بارداری.

آبستنی داخل حفره شکمی. **abdominal p.**

آبستنی خارج از رحم. **ectopic p. یا extrauterine p.**

آبستنی کاذب، بروز کلیه نشانه های **false p.**

حاملگی بدون وجود جنین.

آبستنی هیdatid ، حاملگی **hydatid p.**

همراه بارش انکورک .

آبستنی بینابینی ، **interstitial p.**

حاملگی لوله ای در قسمتی از لوله که داخل زهدان قرار دارد .

آبستنی مولی ، **molar p.**

تبدیل تخم به انکورک یا مول .

آبستنی متعدد ، **multiple p.**

حاملگی چند قلو .

mural p. = interstitial p.

آبستنی تخمدانی ، آبستنی **ovarian p.**

که روی تخمدان بوجود میآید .

oviducal p. = tubal p.

آبستنی لوله ای ، تشکیل و رشد **tubal p.**

جنین در لوله رحمی .

آبستنی لوله ای **tuboabdominal p.**

تخمدانی ، رشد جنین و منظمات آن بترتیبی که

قسمتی بر روی شرا به های لوله زهدان و قسمتی در

داخل شکم قرار گرفته باشند .

نوعی استروئید اشباع نشده متبلور بایک اتصال

مضاعف سه گروه متیل که هسته پروژسترون را

تشکیل میدهد .

pregnane

نوعی استروئید اشباع نشده متبلور بایک اتصال

مضاعف سه گروه متیل که هسته پروژسترون را

تشکیل میدهد .

pregnenediol

هورمون زنانه‌ایست که از ادرار زن حامله جدا میشود .

pregnant

حامله ، باردار .

pregnene

ترکیبی که هسته شیمیائی پروژسترون را ایجاد میکند .

pregneninolone = ethisterone

نوعی استروئید پیش حاملگی .

pregnenolone

ترکیبی است که بعنوان ضد التهاب مفصل بکار میرود .

pregravidic

پیش از آبستنی .

prehallux

یک استخوان اضافی پا که از سطح داخلی استخوان زورقی جدا شده باشد .

prehemiplegic

قبل از فلج نیمه بدن .

prehensile

قابل گرفتن یا چنگ زدن .

prehension

اخذ، دریافت، درک .

prehyoid

درجلوی استخوان هیوئید (لامی) .

prehypophysis

لوب قدامی غده هیپوفیز .

prelctal

پیش سکنه‌ای وقوع قبل از حمله و تشنج یا سکنه، پیش حمله‌ای .

pre-immunization

پیش‌ایمنی، مصنوعیت مصنوعی که در او ان نوزادی ایجاد شود .

preinsula

قسمت مغزی انسولا (*Insula*) .

preinvasive

پیش حمله‌ای، مرحله پیش از گسترش یا دست‌اندازی، مرحله‌ای که هنوز ضایعه از محل تشکیل بخارج گسترده نشده است .

prelimbic

درجلوی يك لبه یا تیغه .

Preludin

نام تجارتي فرآورده‌های هیدروکلوروفن مترازین که برای کم کردن اشتها بکار میرود .

prealignant

قبل از بدخیمی .

premature

نارس ، قطع شدن سیر تکاملی پیش از مرحله رسیدگی .

prematurity

کیفیت نارس بودن ، بیشتر در مورد جنین‌هایی گفته میشود که قبل از موعد متولد شدن کمتر از ۲۵۰۰ گرم وزن دارند .

premaxillary

جلوی فکی، درجلوی فك .

premedication

تجویز داروهای خواب‌آور اولیه (خواب پایه) قبل از بیهوشی عمومی .

premelotic

پیش از میوز، آنچه پیش از مرحله تقسیم میوز انجام میگردد .

premenarchal

پیش قاعدگی، وقوع قبل از شروع عادت ماهانه در زنان .

premenstrual

پیش از قاعدگی .

premenstruum

دوران قبل از قاعدگی .

premitotic

پیش میتوزی، وقوع قبل از مرحله میتوز ، مربوط به زمان قبل از میتوز .

premolar

دندان آسیای کوچک .

premonocyte = promonocyte**premorbid**

وقوع پیش از گسترش بیماری .

premortal

وقوع پیش از مرگ .

premunition

پیش‌زینهاری، مصنوعیت بوسیله تلقیح واکنس .

premonitive

مربوط به پیش‌زینهارى .

premyeloblast

نوعى پیشرو از میلو سیت .

premyelocyte = promyelocyte**prenarcosis**

خوابى که بطور مقدماتى در بی‌هوشى عمومى - یا موضعى دست‌میدهد .

prenasale

جلوى بینی، نشانه‌مرزى سفا لومتریک و برجسته‌ترین نقطه در سطح میان‌سهمى در بونگ بینی .

prenatal

پیش‌از تولد .

preneoplastic

پیش‌از ایجاد تومور .

preoperative

پیش‌از عمل، قبل‌از جراحى .

preoptic

در جلوى لوب‌هاى بینائى .

preoral

در جلوى دهان، جلو دهانى .

preoxygenation

تنفس عمیق اکسیژن قبل‌از رسیدن به هوای کم‌فشار بمنظور جلوگیرى از بیماری « کاهش فشار آتمسفر »

prepallium

قشر مغز در جلوى شیار رولاندو .

preparalytic

قبل‌از فلج .

prepatellar

در جلوى کشکک .

preprandial

پیش‌از غذا .

prepuce

پوست حشفه، پوستى که روی سر آلت مردى کشیده شده و معمولاً درختنه بریده میشود .

preputial

مربوط به پوست سر آلت مردى .

preputiotomy

برش پوست سر آلت مردى بمنظور بر طرف کردن تنگى پوست حشفه .

preputium = prepuce**presacral**

در جلوى استخوان خاجى .

presby-

پیشوندى است بمعنى « پیرى » که با کلمات دیگر ترکیب میشود .

presbyatry

درمان بیماریهای سنین پیری .

presbycardia

نقص در کار قلب با پیشرفت سال‌همراه با تغییرات پا بسن گذارى بدن بدون هیچ نشانه‌ای از وجود علت دیگری برای بیماری قلبى .

presbycusis

اختلال شنوائى در اثر کیرسن، پیرگوشى .

presbyesophagus

حالتى است که با تغییر در کار تحرکى مری در نتیجه تغییرات استحاله‌ای که با پیشرفت سن بوجود می‌آید مشخص میشود .

presbyophtrenia

اختلال درک موقعیت زمان و مکان و پر حرفى ناشى از کیرسن .

presbyopia

پیرچشمى .

prescription

نسخه، دستور کتبى تهیه و مصرف دارو .

compounded p. by extemporaneous p.

نسخه ترکیبى یا نسخه‌سردستى، نوشته‌ای که پزشک به داروساز میدهد و در آن نام‌ها و مقادیر اجزاء داروئى را که باید با هم ترکیب و برای بیمار مخصوصی پیچیده شوند نوشته است .

magistral p. = compounded p.

نسخه چشمى، دستور برای **ophthalmic p.** تراش عده‌سپهائی که باید بوسیله شخصی که دچار نقص بینائى است مورد استفاده قرار گیرد .

نسخه برای داروهای **precompounded p.** از پیش ترکیب‌شده، نسخه برای داروهای اسپسیالیتة حاضر و آماده .

presentation

نمایش، معرفی، ارائه، ظهور، نمایش نمایا موقعیت يك قسمت از بدن جنین در سوارخ کردن رحم در هنگام زایمان .

breech p. نمای ته ، پرزانتاسیون
ته، نمایش پائین تنه بچه (درمامائی).

cephalic p. نمایش یا نمای سر ،
نمودار شدن سرچنین در هنگام وضع حمل که
ممکن است نمایش ابرو ، فرق سر یا صورت
باشد.

compound p. نمای مرکب، پرزانتاسیون
مرکب، پرولاپس دست و پای جنین به موازات سر
آن در پرزانتاسیون سفالیک یا پرولاپس یک یا
هر دو دست به موازات نمای از ته در شروع زایمان.

placental p. نمای چفتی ،
چفت سراهی، که در قسمت تحتانی قطعه رحم قرار
میگیرد و مجرای گلوئی رحم را بطور ناقص یا کامل
میپوشاند .

transverse p. نمایش یا نمای عرضی ،
پرزانتاسیون عرضی ، نمایش یک طرف بدن
جنین در مجرای گلوئی زاهدان.

presomite
مربوط به جنین قبل از ظاهر شدن سومیتها (somites).

presphenoid
قسمت قدامی تنه استخوان پروانه ای .

presphygmlic
قبل از موج نبض .

presplnal
در جلوی ستون فقرات .

pressor
افزاینده فشارخون و فعالیت وازوموتور .

pressoreceptive
حساس نسبت به تحریک ناشی از فعالیت وازوموتور .

pressoreceptor
گیرنده یا انتهای عصبی که نسبت به تحریک
وازموتور حساس باشد .

pressosensitive = pressoreceptive
pressur
فشار .

arterial p. فشارخون سرخرگی، فشارخون
شریانی .

atmospheric p. فشار هوای جو که

معادل یک کیلوگرم بر سانتیمتر مربع در کنار دریا
میباشد

blood p. فشارخون، فشار ناشی از مقاومت جدار
رگها در مقابل جریان خون .

capillary p. فشار مویرگی، فشار موئینه ای،
فشارخون در مویرگها .

diastolic p. فشار دیاستولیک ، فشارخون
در هنگام دیاستول .

Intracranial p. فشار درون جمجمه ای،
فشار مایع زیر عنکبوتیه ای .

Intraocular p. فشار داخل کره چشم .
negative p. فشار منفی، یا فشاری که کمتر
از فشار جو باشد .

oncotic p. فشار انکوتیک، فشار اسموزی
محلولهای کولوئیدی .

osmotic p. فشار اسمزی، فشاری که بین
دو محلول مختلف الغلظت برای توزیع و انتشار
ویکنواخت شدن موجود است، یا فشار توزیع یک
ماده محلول در مایع حلال .

partial p. فشار جزئی، فشار آنفرادی هر یک
از گازها در یک مخلوط گازی .

positive p. فشار مثبت، فشاری که بیش از فشار
جو باشد .

pluse p. فشار نبض، اختلاف فشار بین فشار
سیستولی و دیاستولی .

systolic p. فشار سیستولیک فشار سرخرگی
در هنگام سیستول .

venous p. فشار سیاهرگی، فشارخون
در وریدها .

presternum = manubrium
چنگال جناغ .

presubiculum
بخشی از شکنج هیپوکامپ بین قسمت بویائی و
قلابی .

presuppurative
قبل از بچرک نشستن .

presynaptic
پیش سیناپسی، واقع در محلی قبل از سیناپس .

presystole
پرسیستول، فاصله ای که درست قبل از سیستول قرار
دارد .

presystolic

پره سیستولیک، قبل از سیستول .

pretarsal

۱ - درجلوی استخوان های تارس یا استخوان های
مج پا ۲ - درجلوی تارس پلک .

pretibial

درجلوی استخوان درشت نی.

prevalence

شیوع، عمومیت، نفوذ، غلبه، استیلا .

preventive

پیشگیری کننده .

prevertebral

درجلوی ستون فقرات .

prevesical

درجلوی مثانه .

previable

پیش از قابلیت زندگی، جنینی که به مرحله
زنده ماندن درخارج از رحم نرسیده باشد.

previtamin

پروویتامین، موادی که قابل تبدیل به ویتامین
میباشند.

prezygotc

پیش نطفه ای، آنچه قبل از یگانگی گامتها و
تشکیل زیگوت اتفاق بیافتد .

prezymogen

موادی که در سلول مبدل به زیموزن (مواد قابل تبدیل
به آنزیم) میشوند.

prilapism

نموظ غیر طبیعی و مداوم آلت.

primaquine

ترکیبی است که بعنوان ضد مالاریا مورد استفاده
قرار میگیرد . .

primate

پریمات، افرادی از حیوانات که در بالاترین رده
پستانداران قرار دارند.

Primates

بالاترین رده پستانداران شامل انسان، برخی از
انواع میمون و غیره .

primer

چاشنی، بکار اندازنده .

prinidone

ترکیبی است که بعنوان ضد تشنج بکار میرود.

primigravida

زنی که برای اولین بار آبستن است، در اولین آبستنی.

primipara

یک زنا، زنی که یک زایمان انجام داده و یک فرزند
سالم بدنها آورده است.

primiparity

حالت زنی که یکبار زائیده است.

primiparous

یک زائی، تازه زنا، برای نخستین بار زاینده .

primordium

مبداء یک عضو یا قسمتی از بدن انسان در مرحله
جنینی، مبداء چنین .

Prinadol

نام تجارتي فرآورده ای از فنازوسین که ضد درد است.

princeps

سرخرگ اصلی، سرخرگ مهم .

principle

۱ - یک ترکیب شیمیائی. ۲ - ماده ای که خواص
اصلی یک دارو مربوط به آن است. ۳ - اصل.

ماده فعاله، آن قسمت از دارو که
به آن خاصیت طبی میبخشد .

antlanemia p. ماده ضد کم خونی، ماده ای
در کبد و بعضی از بافتهای دیگر که در کم خونی
مفرط و زیان آور اثر خونسازی دارند .

pleasure p. اصل خوشی، غریزه یا تمایل
اتوماتیک به احتراز از درد و روی آوردن به خوشی.

proximate p. ماده مستقیم، هر یک از ترکیبات
مشخصی که یک ماده مستقیماً و بسرعت میتواند بدن
تبدیل شود.

reality p. اصل واقعیت، فعالیت مغزی ذهنی
که برای کنترل اصلی خوشی تحت فشار ضرورت یا
خواست و واقعیات انجام میشود تا خوشی ولذت منطبق
با واقعیت باشد.

Priodax

نام تجارتي فرآورده ای از اسید یدو آلفونیک که
در کوله سیستوگرافی از آن استفاده میشود.

Priscol

نام تجارتي فرآورده‌های تولاژولین که سمپا تولیتیک ورگه گشا است .

prism

منشور .

منشورهای مینا (دندان)، هر يك از enamel p. ستون‌هائی که مینای دندان را بوجود می‌آورند.

منشور نیکول، منشوری که از دو قطعه Nicol p. سنگ آهک مخصوصی تشکیل یافته و برای قطبی کردن نور بکار می‌رود.

prismosphere

منشور کروی، منشوری که بایک عدسی کروی توأم شود .

Privine

نام تجارتي فرآورده‌ای از هیدروکلرور نفتازولین.

p.r.n. = pro re nata

برطبق مقتضیات، مطابق شرایط .

pro -

پیشوندی است بمعنای «پیش از» در جلوی «بر له» که بکلمات دیگر می‌چسبند.

proaccelerin = factor V

ماده‌ای است تغییر پذیر در برابر حرارت که در اثر ماندن نیز تغییر پیدا می‌کند این ماده در پلاسمای وجود دارد ولی در سرم وجود ندارد روی هیدروکسید آلومینیوم یا سولفات باریم جذب نمی‌شود و در تشکیل ترومبوپلاستینهای درونی و بیرونی دخالت دارد .

proactivator

پیشرويك فعال کننده، فاکتوری که بایک آنزیم واکنش می‌کند تا يك فعال کننده ایجاد شود .

proamniion

قسمتی از منطقه جنینی در جلو و طرفین سر که تا مدتی بدون مزودرم باقی میماند .

proarrhythmic

۱ - متمایل به ایجاد آریتمی قلبی ۲ - عاملی که متمایل است آریتمی قلبی تولید کند.

proazamine = promethazine**proband = propositus****probang**

میله قابل انعطافی که در يك انتهای آن يك گلوله یا اسفنج قرار دارد.

میل جیب، وسیله دندانپزشکی است pocket p. که دارای تپه قلمی میله‌ای شکلی است بانوک مدور کند، این وسیله برای سنجش عمق و تعیین محیط جیب دور دندان بکار می‌رود.

Pro-banthine

نام تجارتي فرآورده‌های بر مور پروپانتلین که بلو که کننده پاراسمپاتیک است.

probarbital

ترکیب باربیتورات که مسکن و خواب‌آور است.

probe

اسباب استوانه‌ای بلندی که برای جستجوی زخمها و یا حفرات و مجاری طبیعی بدن بکار می‌رود.

probenecid

ترکیب مثبلاور سفیدی است که در درمان نقرس برای تشویق دفع اسید اوریک بکار می‌رود .

procalnamide

ترکیبی است که در درمان آریتمی قلبی بکار می‌رود.

procalne

پروکائین، ماده‌ای است که از ترکیب کلرو اتیل دی اتیل آمین و سدیم آمینو بنزوات بدست می‌آید .

بو تیرات پروکائین، يك ترکیب p. butyrate مؤثر برای بی‌حسی موضعی که خصوصاً برای بی‌حسی سطحی چشم و مخاطها بکار می‌رود.

هیدروکلرور پروکائین، p. hydrochloride گرد سفید تیلور است که بیشتر برای بی‌حسی موضعی و داخل نخاعی و وقفه عصبی بکار می‌رود .

procarboxypeptidase

پیشرو غیر فعال کربوکسی پپتیداز که در مجاورت تریپسین به آنزیم فعال تبدیل می‌شود.

procelous

دارای سطح مقعر در جلو، دارای سطح قدامی کاو، این واژه در مورد مهره‌ها بکار می‌رود.

procephalic

جلوی سر، مربوط به قسمت جلوی سر .

procercoid

مرحله لاروی کرمهای نواری.

process

۱- زائده یا برجستگی خصوصاً زوائد استخوانی،
استطاله ۲ - روش، مرحله .

axis-cylinder p. = axon

basilar p. زائده قاعده‌ای، زائده قدامی
استخوان پس سری که با استخوان پروانه‌ای
مفصل میشود.

capitular p. زائده لقمه‌ای، زائده مهره‌ها که
برای مفصل شدن با دنده بکار میرود.

caudate p. زائده دم‌دار، قسمتی که لوب
راست کبد را به لوب دهم‌دار متصل میکند .

ciliary p's زوائد مژگانی، زوائد مژگانی چشم
که دور عدسی را احاطه میکنند .

coracoid p. زائده غرابی، زائده غرابی
استخوان کتف.

coronoid p. زائده تاج‌مانند ،
۱ - زائده استخوان زند زیرین که در حفره‌ای
به‌مین نام از استخوان باز و مفصل میشود . ۲ -
زائده‌ای در استخوان فك زیرین .

Delters p. = axon

dendritic p. زائده داندردیتی، استطاله
داندردیتی، زائده منشعب‌وشاخه‌شاخه سلول عصبی.

ensiform p. = xiphoid p.

epiphyseal p. = epiphysis
ethmoid p. زائده پرویزنی، زائده‌ای است
در لبه بالائی شاخک پائینی بینی .

falciform p. زائده داس‌مانند، ۱ - زائده‌ای
از نیام پهن ران که اطراف سوراخ صافن را
احاطه میکند، ۲ - داس منخ .

floccular p. = flocculus

frontonasal p. زائده پیشانی- بینی،
زائده صورتی بزرگی است در جنین که بعداً به پیشانی
و برآمدگی بینی تبدیل میشود .

funicular p. زائده طنابی، قسمتی از پرده
غشائی (تونیک‌اواژینالیس) که اطراف طناب‌عنوی
را احاطه میکند .

lacrimal p. زائده اشکی، زائده شاخک
تحتانی بینی که با استخوان اشکی مفصل میشود.

malar p. زائده گونه‌ای، زائده‌ای که توسط

آن استخوان فك فوقانی با استخوان و جنبه‌ای
مفصل میشود .

mamillary p. زائده پستانی، تکمه‌ای است
بر روی زائده مفصلی فوقانی مهره‌های کمری.

mandibular p. زائده آرواره‌ای، یکی از
زاوئدی که در اثر دوشاخه شدن اولین قوس
برانشیال جنین بوجود می‌آید و از طرف شکمی
بالنگه خود جفت‌میشود تا فك زیرین را تشکیل
دهد .

mastoid p. زائده پستانی شکل، زائده پستانی
استخوان گیجگاهی .

maxillary p. زائده فکی، صفحه‌ای
استخوانی است که از زائده پرویزنی شاخک
تحتانی بطرف بالا کشیده میشود .

odontoid p. زائده دندانی شکل، برجستگی
دندانی استخوان محوری که با مهره اطلس مفصل
میشود .

pterygoid p. زائده رجلی، هر يك از بالهای
استخوان پروانه‌ای .

spinous p. زائده خاری، خارمانند، خاردار

xiphoid p. زائده خنجری، زائده خنجری
استخوان جناغ، قطعه تحتانی استخوان جناغ .

zygomatic p. زائده و جنبه‌ای، زائده
و جنبه‌ای استخوان گیجگاهی یا فك فوقانی و یا
استخوان پیشانی که با استخوان و جنبه‌ای مفصل میشود.

processus = process

این واژه بطور رسمی در نامگذاری ساختمانهای
مختلف تشریحی بکار گرفته میشود.

procheilon

برجستگی مرکزی حاشیه مخاطی- پوستی لب بالائی.

prochlorpemazine = prochlorperazine

prochlorperazine
نوعی مشتق فنوتهازین که بعنوان آرامش‌بخش و
ضدتهاوع بکار میرود.

proclidentia

پائین افتادگی، پرولاپسوس، سقوط يك عضو.

proconceptive

کمک یا بهبودی درك .

proconvertin = factor VII

ماده‌ای است مقاوم در برابر حرارت و در اثر

کهنگی و ماندگی نیز خراب نمیشود این ماده در سرم وجود دارد ولی در پلاسما وجود ندارد روی هیدروکسید آلومینیوم و سولفات باریوم جذب میشود و فقط در ایجاد ترمیوپلاستین بهرونی دخالت دارد .

procreation . ایجاد، تولیدمثل.

proctagra . درد راست روده .

proctalgia . درد راست روده .

proctatresia . نقص مقعد، بی سوراخی مقعد .

proctectasia . شل شدگی و اتساع راست روده و مقعد.

proctectomy . رکتوم برداری .

procteuranter . دستگاهی است برای متسع کردن مقعد .

proctitis . التهاب راست روده .

proctocoele . فتق قسمتی از راست روده .

proctoclysis . تزریق آهسته آب در راست روده .

proctocolectomy . برداشت راست روده و قولون .

proctocolonoscopy . رؤیت قسمت داخل رکتوم و بخش تحتانی قولون.

proctocolpoplasty . ترمیم فیستول مهبلی-راست روده ای .

proctocystoplasty . درمان فیستول مثانه ای - راست روده ای.

proctocystotomy . عمل در آوردن سنگ مثانه از راه رکتوم .

proctodeum . يك فرورفتگی اکتودرمی در انتهای تحتانی جنین که منجر به ایجاد مجرای مقعدی میشود.

proctodynia . درد راست روده .

proctogenic . مشتق از مقعد یا رکتوم .

proctology . راست روده شناسی، رشته ای از طب داخلی که مختص تشخیص و درمان بیماریهای رکتوم میباشد، رشته اختصاصی بیماریهای راست روده (رکتوم) .

proctoparalysis . فلج اسفنکتر مقعدی .

proctoperineoplasty . جراحی ترمیمی راست روده و میان دوراه .

proctoperineorrhaphy . بخیه راست روده و میان دوراه .

proctopexy . عمل بستن و ثابت کردن راست روده .

proctophobia . ترس روانی در شخص مبتلی به بیماری رکتوم .

proctoplasty . جراحی ترمیمی رکتوم .

proctoplegia = proctoparalysis

proctoptosis . افتادگی رکتوم .

proctorrhaphy . بخیه راست روده .

proctorrhhea . ترشح مقعدی، ترشح از مخرج .

proctoscope . اسپکولوم مقعد، دستگاهی برای مشاهده مستقیم راست روده .

proctoscopy . مشاهده مستقیم راست روده .

proctosigmoid . راست روده و قولون سیگموئید .

proctosigmoidectomy . برش راست روده و سیگموئید.

proctosigmoiditis . التهاب راست روده و سیگموئید.

proctosigmoidopexy . تثبیت جراحی راست روده و قولون سیگموئید .

proctosigmoidoscopy

مشاهده مستقیم راست روده وسیگموئید .

proctospasm

اسهاسم رکتوم .

proctostat

یک لوله حاوی رادیوم برای کار گذاشتن در داخل رکتوم .

proctostenosis

تنگی رکتوم .

proctostomy

ایجاد مجرا یا سوراخ مصنوعی برای رکتوم .

proctotomy

برش رکتوم .

proctoavotomy

برش در پیچه رکتوم .

procumbent

خوابیده بر روی شکم یا دمر .

procursive

منادی، پیشرو .

procyclidine = tricyclamol

ترکیبی که برای جلوگیری از پاراسمپاتیک بکار می‌رود .

prodrom

علامت اولیه .

product

محصول، فرآورده .

cleavage p. فرآورده شکافتگی، ماده‌ای که از شکستن یک مولکول به ترکیبات ساده‌تر ایجاد شود .

contac activation p. محصول عمل تماس، محصولی از عمل متقابل فاکتوری XII و XI انقاد خون که برای فعال کردن فاکتور IX در خلال ایجاد ترومبوپلاستین درونی فعالیت میکنند .

fission p. فرآورده انشقاق، عنصر ایزوتوپی از عناصر مرکزی جدول تناوبی عناصر که در اثر شکسته شدن یک عنصر رادیواکتیو سنگین بوسیله بمباران ذرات پرانرژی حاصل شده باشد، عنصر حاصل از انشقاق .

Intermediate p. محصول بینابینی، محصولی

که بعنوان مرحله‌ای از توالی معین رخ داده‌ها بوجود می‌آید .

spallation p's فرآورده‌های انشقاق هسته‌ای،

مقدار مختصری از ایزوتوپ‌های عناصر مختلف شیمیایی که در اثر انشقاق هسته‌ای حاصل می‌شوند.

substitution p. فرآورده جانشین شده، ماده‌ای که از جانشینی عنصر یا رادیوکال دیگری بدست آید .

proencephalus

جنینی که مغزش از میان شیار پیشانی بیرون زده باشد .

proenzyme

پیش آنزیم، زیمرزن، پیشرو غیر فعال یک آنزیم .

proerythroblast

پیشرو اولیه گویچه قرمز .

profenamine = ethopropazine**profibrillatory**

متماثل به ایجاد فیبریلاسیون قلبی .

profibrinolysin = plasminogen**proflavine**

گرد قهوه‌ای مایل بقرمز متبلوری است که در درمان زخمهای عفونی بکار می‌رود .

profundus

عمیق .

progeria

پیری زودرس .

progestational

قبل از حاملگی، تغییرات دیواره رحم بعد از تخمک گذاری که رحم را برای جایگزینی تخمک جهت لقاح آماده می‌سازد .

progesteroid

ترکیب پروژسترونی شکل.

progesterone

پروژسترون، نوعی استروئید با فعالیت پیش حاملگی که از تخمدان انسان و حیوانات، قشر غده فوق کلیوی و جفت بدست می‌آید .

progestin

ماده‌ای است با فعالیت بیولوژیکی هورمون خاص جسم زرد که مخاط رحم (آندومتر) را برای نگهداری تخمک گشوده شده (نطفه) مهیا می‌کند.

progestogen

ماده‌ای که موجب تغییراتی در رحم میشود که شبیه (تغییرات پیش‌حاملگی) است که پس از تخمک‌گذاری (اولاسیون) رخ میدهد.

proglottis

نوك زبان.

proglottid

یکی از قطعاتی که بدن يك کرم نواری را بوجود می‌آورند.

proglottis

هریک از بندهای بدن کرم‌های پهن.

prognathic

مربوط به پیش‌آمدگی غیرعادی فك پائین.

prognathism

برجستگی آرواره‌ها.

prognathous

کسی که ضریب برجستگی فك تحتانی وی بیش از ۱۰۳ باشد.

prognosis

پیش‌آگهی، پیش‌بینی جریان احتمالی و نتیجه يك بیماری.

prognostic

پیشگوئی از روی نشانه‌ها.

progranulocyte

گویچه‌ای از خانواده گرانولوسیت‌ها که دارای يك هسته بزرگ بوده و دانه‌های واضحی در سیتوپلاسم آن دیده نمیشود.

proguanil

ترکیبی است ضد مالاریا.

Progynon

نام تجارتي فرآورده‌های استرادیون.

proisystole

انقباض پیش‌رس قلب، ضربه زودرس قلبی.

prolosystolla

وقوع يك سیستول زودرس.

Prolotia

زودرسی جنسی.

projection

۱- برآمدگی، پیش‌آمدگی. ۲- عمل بیرون‌زدن،

قسمت برآمده. ۳- نوعی رفلکس مغزی روانی است که شخص عقده‌های واپس‌زده خود را بدیگری منسوب میکند، عقاید خود را بدیگری نسبت‌دادن.

prokaryocyte

گویچه قرمز نارس که بین کاریوبلاست و کاریوسیت قرار دارد.

prokaryosis

حالت نداشتن هسته حقیقی در این حالت ماده هسته در پروتوپلاسم یاخته پراکنده است.

prokaryotic

مربوط به پروکاریوز (واژه بالائی).

prolabium

قسمت برجسته‌تر و مطلوب فوقانی.

prolactin

هورمونی است که از لوب قدامی غده هیپوفیز ترشح شده و ایجاب شیر را تحریک میکند.

prolamine

یکی از انواع پروتئین‌های ساده‌ای که در آب و الکل خالص غیرمحلول بوده ولی در الکل اتیلیک ۶۰-۷۰ درجه حل میشود، این نوع پروتئین از دانه‌های گیاهی بدست می‌آید.

prolan

هورمون محرک غدد جنسی.

prolapse

پائین افتادگی قسمتی از احشاء.

p. of cord پرولاپسوس یا سقوط بند ناف، خارج شدن قبل از موقع بندناف در هنگام زایمان.

frank p. پرولاپسوس یا افتادگی رحم بحدی که دیواره مهبل نیز پشت و روده و از فرج آویزان شده باشد.

p. of the Iris پرولاپسوس عنبیه، بیرون‌زدن عنبیه از داخل زخم قرنیه.

Morgagni's p. پرولاپسوس مورگانگی، پرسیازی التهابی مزمن مخاط و زیرمخاط حجرات جانبی حنجره در بین طناب‌های صوتی حقیقی و کاذب.

rectal p. یا **p. of rectum** پرولاپسوس یا پائین افتادگی راست روده، بیرون‌زدگی غشاء

مخاطبی راست روده از مقعد .

p. of uterus پرولاپس یا پائین افتادگی رحم، بیرون زدگی رحم از راه سوراخ واژینال .

prolapsus = prolapse

prolepls

بازگشت حمله قبل از موعد مقرر .

proleptic

مربوط به بازگشت حمله پیش از موعد .

proleukemia = leukanemia

proliferation

تکثیر، تولیدمثل یا تزیید اجزاء همانند بخصوص سلولها و کیستهای مرضی .

proliferous

قابل تکثیر .

proligerous

زاینده ، تولیدکننده ، پر بار ، بارخیز .

proline

پرولین، نوعی اسید آمینه طبیعی که در سال ۱۹۰۱ کشف شد.

Prolixin

نام تجارتي فرآورده های فلوفنازین که بعنوان آرامش بخش ضد استفراغ بکار میرود.

Proluton

نام تجارتي فرآورده های پروژسترون .

prolymphocyte

گویچه ای از خانواده لنفوسیت ها که حد واسط بین لنفوبلاست و لنفوسیت است .

promazine

نوعی مشتق فنوتیازین که بعنوان آرامش بخش مورد استفاده قرار میگیرد.

promegakaryocyte

یاخته ای از خانواده ترومبوسیت ها که دارای ساختمان کروماتین و نوکلئول بزرگی در هسته میباشد .

promegaloblast

یاخته ای است که از یک لنفوبلاست به مگالوبلاست تبدیل میشود .

promethazine

نوعی مشتق فنوتیازین که بعنوان آنتی هیستامینیک مورد استفاده قرار میگیرد .

promethestrol

ترکیبی است که بعنوان ماده استروژنیک مورد استفاده قرار میگیرد .

promethium

پرومتیوم، عنصر شیمیائی است بعدد اتمی ۶۱ که وزن اتمی پایدارترین نوع آن ۱۴۵ میباشد و علامت اختصاری آن pm است.

Promin

پرومین، یک ترکیب سولفون اختصاصی که در درمان سل و جذام بکار میرود.

promine

ترکیبی است که در یاخته های حیوانی به وفور یافت میشود و فعالیت آن مربوط به تقسیم یاخته و رشد است .

prominence

برجستگی، برآمدگی.

promonocyte

سلولی از خانواده مونوسیت ها که در حد واسط بین مونوبلاست و مونوسیت قرار داشته و دارای ساختمان کروماتینی بزرگی بوده و حاوی یک یا دو هستک میباشد .

promonotory

برآمدگی، برجستگی.

p. of the sacrum برجستگی فوقانی استخوان خاجی .

Pronestyl

نام تجارتي فرآورده های هیدروکلرور پروکائین-آمید .

promyelocyte

نوعی یاخته میلوئید تک هسته ای بزرگ که در لوسمی دیده میشود.

pronate

درون گرداندن، در حال درون گردان نگاه داشتن.

pronation

چرخش بدن و یا رویه هر یک از اعضاء بطرف پائین مانند قرار دادن کف دست بطرف پائین .

prone

۱- دمر، وارو، بر روی شکم. ۲- حساس، مستعد.

accident-p. چیزی که معمولا در حوادث
محمول است .

pronephrose

ساده ترین و ابتدائی ترین عضو ترشحی در جنین ، با
آنکه این عضو در غالب مهره داران نقشی ندارد
ولی تکامل آن منجر به ایجاد مزونفروز می شود .

promoxolane

ترکیبی است که بعنوان آرامش بخش بکار میرود .

pronograde

افقی بودن بدن در هنگام راه رفتن ، در مورد
چهارپایان اطلاق می شود .

pronormoblast

نامی که به سلولهای اولیه دودمان گویچه های قرمز
اطلاق می شود .

pronucleus

پیش هسته ، یک هسته جنسی است که بعد از لقاح تخمک
ولی قبل از تقسیم شدن آن جدا می شود .

female p. پرونوکلئوس ماده ، یک هسته
جدا شده تخمک است که با پرونوکلئوس یا پیش
هسته سلول نر در تخمک ترکیب می شود و هسته تخم
را بوجود می آورد .

male p. پرونوکلئوس نر ، هسته سر
اسپرماتوزوئید بعد از ورود به تخمک .

prootic

جلوی گوش ، در جلوی گوش .

propadrine

یک آلکالوئید صناعی اختصاصی است که از نظر
ترکیب و عمل شبیه آفدرین میباشد .

propagation

تزايد ، تولید مثل .

propagative

تولید مثل .

propallinal

دارای حرکت و یا جهت قدیمی و خلفی .

propane

پروپان ، هیدروکربنی است بفرمول C_3H_8 که از نفت
جدا می شود .

propanolide = betaproplolactone

propanthelline

ترکیبی است که برای بلوکه کردن (انسداد)
پاراسمپاتیک بکار میرود .

proparacaine

ترکیبی است که بعنوان نوعی بی حسی آور موضعی
بکار میرود .

propedeutics

علوم مقدماتی ، معرفی یا آشنائی به یک علم یا هنر ،
مقدمات علم .

propepsin = pepsinogen

propeptone = hemialbumose

properdin

اوگلوبولینی است که از سرم طبیعی جدا شده و دارای
قدرت تخریب باکتریها و ویروسها میباشد .

prophase

پروفاز ، مرحله اول تقسیم میوزی یا میتوزی .

prophenpyridamine = pheniramine

prophylactic

عامل پیش گیری کننده .

prophylactodontics

رشته ای از دندان پزشکی است که در امر پیشگیری
بیماریهای دهان و دندان بحث میکند .

prophylactodontist

متخصص پیشگیری بیماریهای دهان و دندان .

prophylaxis

پیشگیری از بیماری .

proplodal

ترکیب یدوره که بعنوان منبع ید بکار میرود

proplolactone = betaproplolactone

proplomazine

نوعی مشتق فنوتیازین که برای تقویت کردن
اثر مسکن باربیتوراتها و بعنوان داروی ضمیمه
اثر برای بیهوشی بکار میرود .

Proplonibacteriaceae

خانواده ای از شیزومیتها (راسته او باکتریاله) .

Proplonibacterium

جنسی از شیزومیت های غیر بیماریزا میباشد که
بشکل هیله ای و شپیه با سیل دیفتری بوده ، در
لبنیات خصوصا پنیر های سفت و کهنه دیده
میشود .

proplasmocyte

سلولی از خانواده پلاسموسیت ها است که دارای

یک هسته درشت و یک یادوهستک میباشد .

proplexus

شبكة مشیمیه بطن جانبی مغز .

propions

صفحه نازکی از ماده سفید مغز که از انتهای قدامی هرم مغزی و درست در زیر پل وارول میگردد .

propositi

جمع لغت زیر .

propositus

شخص اصلی که اختلال روحی یا جسمی داشته و بعنوان پایه مطالعات توارثی یا ژنتیکی از او استفاده میشود .

propoxycalne

ترکیبی است که بعنوان بی حسی آورموضی بکار میرود .

propoxyphene =

dextropropoxyphene

proprietary

انحصاری، اختصاصی، تولید و فروش فقط بوسیله فرد یا دستگاه .

proprioceptive

حس عمقی ، دریافت تحریک از داخل بدن .

proprioceptor

یکی از انتهای عصبی خاص در عضلات، تاندونها و مفاصل که نسبت به تغییرات کششی عضله یا تاندون حساس است .

proptometer

دستگاهی است برای اندازه گیری اگزوفتالمی .

proptosis

افتادگی یک عضو بطرف پائین یا جلو .

propulsion

۱- آمادگی برای افتادن به جلو ۲- عمل تند راه رفتن .

propylene glycol

مایع غلیظ پررنگی است که معمولا بعنوان جانشین شونده گلیسرین بکار میرود .

propylenedrine

ترکیبی است که بصورت استنشاقی برای برطرف

کردن کونژسیون (احتقان) مخاط بینی بکار میرود .

propylidone

ترکیبی است که در عکسبرداری از پرورش بعنوان ماده حاجب بکار میرود .

propylparaben

گرد سفیدی است که استر پروپیل اسید پاراهید روکسی بنزوئیک بوده و بعنوان باکتر بو استاتیک و ماده محافظ در فرآورده های دارویی بکار میرود .

propylthiouracil

گرد متبلور سفید رنگی است که از تیوراسیل بدست می آید و در درمان پرکاری تیروئید بکار میرود .

pro re nata

بسته به موقعیت ، بر حسب شرایط .

prorennin

پیش ماده و منادی رنین ، ماده ای که به رنین تبدیل میشود .

prorrhaphy

سبقت ، پیشی ، کیفیت پیشرفته بودن .

prorubricyte = proerythroblast

prosecretin

ماده ای که به سکرترین تبدیل میشود .

prosection

دیسکسیون که دقیقا و با برنامه انجام میشود تا ساختمانهای تشریحی مورد بررسی و نمایش قرار گیرند .

prosector

تشریح کننده، کسی که یک موضوع تشریحی را برای نشان دادن تشریح میکند .

prosencephalon

قسمت جلویی حفره مغزی قدامی در جنین .

prosodemic

انتقال از یک نفر به نفر دیگر .

prosoaster

روده قدامی (در جنین) .

prosopagnosia

ناتوانی در شناخت چهره های مردم دیگر یا چهره خود در آینه .

prosopalgia

درد عصب سه قلو .

prospantritis

التهاب سینوس‌های پیشانی .

prosopectasia

بزرگی بیش از اندازه صورت.

prosoplasia

۱- تفرق غیر طبیعی بافتها ۲ - تکامل از نظر ساختمان و کار .

prosopodiplegia

فلج دوطرف صورت.

prosoponeuralgia

درد عصب صورتی .

prosopoplegia

فلج عصب صورتی .

prosopoplegic

مربوط به فلج عصب صورتی .

prosoposchisis

شقاق مادر زادی صورت.

prosospasm

اسپاسم صورت .

prosoposternodymia

جنین‌های دوقلوی غیر طبیعی که از صورت واستخوان جناغ بیکدیگر متصل شده باشند .

prosopothoracopagus

دوقلو هائی که از طریق سینه ، صورت و گردن بیکدیگر متصل باشند .

prosopotocla

نمای صورت در موقع وضع حمل .

prostatalgia

درد غده پروستات .

prostate

غده وژی ، پروستات ، غده ای است که اطراف گردن مثانه و ابتدای میزراه را در مرد احاطه کرده است .

prostatectomy

پروستات برداری، عمل بریدن و در آوردن پروستات.

prostatic

پروستاتی، مربوط به غده وژی .

prostaticovesiculectomy

برداشت غده پروستات و کیسه‌های منی.

prostatism

بیماری مزمن پروستات .

prostatitis

التهاب غده پروستات .

prostatocystitis

التهاب توأم غده پروستات و مثانه .

prostatocystotomy

بریدن مثانه و پروستات .

prostatodynia

درد پروستات .

prostatolith

سنگ پروستات .

prostatolithotomy

عمل بریدن پروستات بمنظور در آوردن سنگ آن.

prostatomegaly

بزرگ شدگی پروستات ، هیپرتروفی غده وژی.

prostatomyomectomy

عمل در آوردن تومور عضلانی (میوم) پروستات .

prostatorrhoea

ترشح آبکی از پروستات .

prostatotomy

برش جراحی پروستات .

prostatovesiculectomy

پروستات و کیسه منی برداری، عمل برداشتن غده پروستات و کیسه منوی.

prostatovesiculitis

التهاب غده پروستات و کیسه منی .

prosthesis

۱ - ساختن و کار گذاشتن يك قسمت مصنوعی در جای خالی همان قسمت از بدن. ۲ - يك ساختمان مصنوعی که بجای عضو طبیعی بدن مانند چشم، دست و پا یا دندانها کار گذاشته میشود.

cleft palate p. پروتز کام شکافته، وسیله ای است که برای اصلاح سقف دهان در بهماران مبتلا به شکافگی کام بکار میرود.

dental p.

پروتز دندانی، عمل

جانشین کردن دندان مصنوعی بجای دندانها یا قسمت‌های دندانی افتاده یا از بین رفته.

Internal p. پروتز درونی، جانشین ساختما نه‌ای Internal p. خراب شده یا بیمار درون بدن مثل سراسر استخوان‌دندان یا دريچه‌ای برای قلب .

maxillofacial p. پروتز فکی- صورتی، عمل maxillofacial p. جانشین کردن مصنوعی نسوج فك و صورت که در اثر تصادم و یا تومور از بین رفته باشند .

prosthetic

جانشین شونده، مربوط به کاربری اندامهای عارضی بجای اندامهای خراب شده .

prosthetics

پروستتیک، شاخه‌ای از جراحی است که در مورد تعویض اعضاء و کار گذاشتن اعضاء مصنوعی بحث میکند .

prosthetist

جراح متخصص کار گذاشتن اعضاء مصنوعی.

prosthion

پائین ترین نقطه جلوهی لثه بین ثنا یا های مرکزی فك بالائی .

prosthodontics

شاخه‌ای از دندانپزشکی است که به امور تعویض و کار گذاشتن دندان مصنوعی مربوط میشود .

prosthodontist

متخصص ساختن و کار گذاشتن دندان مصنوعی .

Prostigmin

نام تجاری، فرآورده‌های نئوستیگمین که داروی کلینرژیک است که برای بهبود بخشیدن به کار عضله در ضعف خطیر (میاستنی گراو) بکار میرود.

prostration

ضعف و بی حالی شدید .

protactinium

عنصر شیمیائی است به شماره اتمی ۹۱ و وزن اتمی ۲۳۱ که با علامت Pa مشخص میشود.

Protalba

نام تجاری فرآورده‌های پروتوورترین A که ضد زیادی فشار خون است.

protamine

یکی از انواع پروتئین‌های ساده است که در آب

محلول بوده در حرارت منعمقد نمی‌شود و از محلولهای آبی بوسیله افزودن الکل جدا میشود ، این پروتئین بصورت ترکیب با اسید نوکلئیک در اسپرم رسیده ماهی یافت میشود .

Protaminobacter

تیره‌ای از شیزومیتها (راسته پزودوموناداله، تحت راسته پزودومونادینه، خانواده پزودوموناداسه) که در خاک یا آب یافت میشوند .

protandrous

آنچه اول مانند جنس نر عمل کند سپس مانند جنس ماده .

protanopia

کوری نسبت به رنگ قرمز .

protean

تغییر فرم یا اشکال گوناگون بخود گرفتن .

protease = peptidase

protectant

نگهدارنده . محافظ .

Proteace

طایفه‌ای از شیزومیتها (راسته او باکتریاله، خانواده آنترو باکتریاسه)

proteid = protein

protein

پروتئین ، ترکیبی که حاوی کربن، هیدروژن ، اکسیژن ، ازت و معمولاً گوگرد و فسفر میباشد ، عنصر مشخصه این ترکیبات ازت آنها است.

Bence Jones p. پروتئین بنس جونس، نوعی پروتئین است که در ادرار بیماران مبتلی به بیماری مغز استخوان دیده میشود (میلوم متعدد) از خواص این پروتئین آنست که در حرارت های نزدیک به ۶۰ درجه سانتیگراد منعقد میشود البته با افزایش درجه حرارت مجدداً محلول میشود.

پروتئین مرکب، پروتئینی **compound p.** که از هیدرولیز آن پروتئین های ساده تر و مواد غیر پروتئینی بدست آید .

پروتئین دفاعی ، هرگونه **defensive p.** پروتئینی که در بدن ساخته شده و بعنوان محافظ بدن در مقابل بیماری مؤثر باشد .

Immune p's ، پروتئینهای زینهای ،
 پروتئینی که از ترکیب مواد آلبومینی بدن با
 آنزیم‌های بیماریزای باکتریها بوجود آمده باشد.
native p. پروتئین طبیعی ، پروتئین طبیعی
 و تغییر نیافته حیوانی یا گیاهی .
protective p.=defensive p.
serum p. پروتئین سرم ، هرگونه پروتئینی
 که در سرم خون موجود است .
proteinas
 آنزیم خردکننده و تجزیه کننده پروتئین‌ها.
proteinaemia
 افزایش پروتئین در خون .
proteinaic
 پروتئینی ، مربوط به پروتئین .
proteivorous
 پروتئین خواری ، تغذیه با پروتئین .
proteinoqram
 نگاره خطی که نشان دهنده وجود پروتئین‌ها در یک
 محلول مثل سرم خون است.
proteinosi
 تجمع پروتئین در بافتها .
lipid p. اختلالی است در سوخت و ساز چربی
 که با رسوب زرد رنگ آمیزه‌ای از لیپید -
 پروتئین در روی سطح داخلی لبها ، زیر زبان و
 وحلق مشخص میشود .
tissue p.=amyloidosis
proteinauria
 پروتئین در ادرار .
proteoclastic
 تجزیه پروتئین‌ها .
proteolipid
 ترکیبی از پروتئین و چربی که از لحاظ حلالیت
 همانند چربی‌ها است .
proteolipin=proteollipid
proteolysin
 ماده تبدیل کننده پروتئین‌ها به پپتون.
proteolysis
 تبدیل پروتئین‌ها به پپتون.

proteolytic
 تجزیه کننده پروتئین.
proteometabolism
 سوخت و ساز پروتئین .
proteopeptic
 هضم کننده پروتئین‌ها .
proteopexy
 تثبیت پروتئین‌ها در بدن موجودات زنده .
protease
 هر نوع آلبوموز یا موادیگری که در حد واسط
 بین پروتئین‌ها قرار دارند .
proteosuria
 وجود پروتئوز در ادرار .
proteotoxin=anaphylatoxin
proteuria=proteinauria
Proteus
 پروتئوس ، تیره‌ای از شیزومیستها (راسته
 اوباکتریاله ، خانواده آنتروباکتریاسه ،
 طایفه پروتئیه) که معمولا در مواد دفمی و سایر مواد
 گندیده یافت میشود .
prothipendyl
 ترکیبی است که بعنوان آرامش بخش بکار میرود.
prothrombin
 پروترومبین ، ترکیبی است در پلاسماي خون که قابل
 تبدیل به ترومبین میباشد .
prothrombinase=thromboplastin
prothrombinogen=proconvertin
prothrombinogenic
 مشوق ایجاد پروترومبین .
prothrombinokinas=proconvertin
prothrombinopenia
 کمبود پروترومبین در خون .
protistologist
 متخصص زیست شناسی موجودات ذره بینی .
protistology
 زیست شناسی موجودات ذره بینی .
proto-
 پیشوندی است بمعنی «اولین» «اول» که بکلمات
 دیگر میچسبد.

proto-albumose

آلبوموز اولیه، آلبوموز ساده .

protobiology

دانشی که با موجودات ریزتر از باکتریها مانند اولتراویروسها و باکتیروفاژها سروکار دارد.

protoblast

یاخته اولیه، سلول جنینی، یاخته بدون غشاء سلولی.

protoblastic

مربوط به یاخته جنینی، مربوط به یاخته بدون دیواره .

protochloride

آن دسته از کلورهای یک عنصر که حاوی کمترین مقدار کلر باشد .

protochrome

ماده‌ای است مشتق از پروتئین که واکنشی مشابه اورکریم (urochrome) ایجاد میکند.

protocol

نوشته‌ای درباره تاریخچه و درمان بیمار مشخصی که بیشتر جهت مقاصد پزشکی قانونی بنگارش درآمده باشد .

protocooperation

همزیستی بین دودسته موجودات از گونه‌های مختلف بترتیبی که از همکاری یکدیگر استفاده کنند، ولی بدون وجود دیگری نیز قادر بادامه حیات باشند .

protoduodenum

قسمت اول دوازدهه که از روده جنین، بوجود می‌آید .

proto-elastose

محصول گوارش الاستین .

protofibril

اولین رشته درازی که در هنگام تشکیل هر فیبر ظاهر میشود.

protogaster

روده قدامی جنین.

protoglobulose

آلبوموزی که از هضم گلوبولین بدست می‌آید.

protogynous

آنچه اول مانند جنس نر عمل کند و سپس مانند جنس ماده .

protokylol

ترکیبی است که بعنوان مقلد سمپاتیک و گشاد کننده برونش بکار میرود.

protomerite

قسمت جلویی بعضی از تک‌یاخته‌ایهای تیره‌گرارینها.

protomyosinose

آلبوموزی که از هضم میوزین ایجاد میشود.

proton

۱ - يك قسمت یا عضوردش نکرده اولیه ۲- هسته هیدروژن که وزن اتمی آن يك و بار الکتریکی آن نیز يك میباشد.

protonephrol

جمع لغت زیر .

protonephros = pronephros**protoneuron**

اولین نورون در قوس انعکاس عصبی محیطی.

Protophyta

گياه تک‌یاخته‌ای .

protophyte

یک گیاه تک‌سلولی یا عضو گیاهی .

protophytology

مطالعه علمی در شناسایی ساده‌ترین اشکال گیاهان یا (پروتوفیتها).

protoplasm

پروتوپلاسم، ماده کلوییدی غلیظ‌شفاف و لزجی که ساختمان اصلی سلولهای زنده را ایجاد میکند .

protoplasmic

پروتوپلاسمی .

protoplast

پروتوپلاست، یاخته یا واحد ساختمانی موجود زنده .

protoporphyrin

پورفیری که در آن پروتوپورفیرین وجود دارد .

شکلی از پورفیری که **erythropoietic p.**

در آن مقادیر زیادی پروتوپورفیرین آزاد در گویچه‌های قرمز خون، پلاسمای مغز استخوان یافت میشود در این بیماری پوست نسبت به آفتاب حساس است و گاهی کبد نیز دچار آسیب میشود.

protoporphyrin

پروتوپورفیرین، پورفیرینی است که مجموعه آهنی آن با پروتئین متصل گشته و در هموگلوبین و سایر رنگدانه‌های تنفسی دیده می‌شود.

protoporphyrinuria

وجود پروتوپورفیرین در ادرار.

protosalt

ملحی از یک گروه که ریشه مشترک با سایرین داشته و دارای حداقل ماده ترکیبی است.

protospasm

اسپاسمی که از یک نقطه محدود شروع شده و به سایر نقاط توسعه یابد.

prototoxin

قویترین سری سموم.

prototroph

موجود زنده‌ای که احتیاج به عامل رشد نداشته باشد، خصوصاً انواع جهش یافته.

prototrophic

مربوط به موجود زنده‌ای که احتیاج به عامل رشد نداشته باشد.

proverafrine

نوعی آلکالوئید ضد زیادی فشارخون که از گیاه راتروم آلوم بدست می‌آید.

provertebra = somite

protoxide

یکی از انواع اکسیدهای یک عنصر که حاوی کمترین مقدار اکسیژن باشد.

protozoa

تک یاخته‌ایها، موجودات تک یاخته‌ای حیوانی، حیوانات تک سلولی.

protozoa

جمع لغت (protozoon).

protozoacide

منهدم کننده تک یاخته‌ایهای حیوانی.

protozoan

۱ - هر یک از انواع موجودات تک یاخته‌ای.
۲ - مربوط به موجودات تک یاخته‌ای.

protozolas

آلودگی به موجودات تک یاخته‌ای.

protozoology

تک یاخته‌شناسی، مطالعه در مورد تک یاخته‌ایها.

protozoon

تک یاخته موجودی از خانواده تک یاخته‌ایها.

protozoophage

تک یاخته‌خوار، سلولهای بیگانه‌خواری که تک یاخته‌ای‌ها را می‌خورند.

prot action

تمدید، امتداد، کشیدگی، به سمت جلو.

mandibular p.

کشیدگی آرواره به جلو، نوعی ناهنجاری در صورت که در آن پائین‌ترین نقطه خط میانی فک پائینی (ناتیون) نسبت به سطح کاسه چشمی جلو قرار گرفته است.

maxillary p.

کشیدگی فک بالا به جلو، نوعی ناهنجاری صورتی که در آن سوب‌نازیون (subnaslon) نسبت به سطح کاسه چشمی جلو قرار گرفته است.

protractor

دستگاهی است برای خارج کردن اجسام خارجی از داخل زخم.

protrusion

پیش‌رفتگی، پیشامدگی، جلو افتادگی، بیرون افتادگی.

protuberance

برجستگی، یک قسمت برجسته.

protuberantia

برآمدگی.

protuberantiae

برآمدگیها.

Provell

نام تجارتي فرآورده‌ای از پروتووترترین A و B که ضد زیادی فشارخون است.

Provera

نام تجارتي فرآورده‌های استات‌مدروکسی پروژسترون.

provertebra = somite

provirus

مرحله نهانی یک ویروس حیوانی که معادل مرحله پروفاژ است.

provitamin

پروویتامین، موادی که قابل تبدیل به ویتامین می‌باشند.

provocative

تحریک یا تهییج کننده علائم و نشانه‌ها، انمکاس، واکنش یا اثر درمانی.

proximal

درجهت نزدیک به تنه یا مرکز .

proximal

نزدیک به تنه یا مرکز یا خط میانی بدن.

proximalis = proximal**proximate**

فوری ، بسیار نزدیک .

proximo-ataxia

آناکسی قسمت‌های نزدیک به اندامها مانند بازو،
ساعد ، ران یا ساق .

prozymogen = prezymogen**pruriginous**

خارش‌دار ، ازماهیت (prurigo).

prurigo

خارشک ، نوعی بیماری مزمن پوستی که با ایجاد
پاپول‌های کوچک و رنگ پریده ای که دارای
خارش زیادی میباشد مشخص میشود.

p. estivalis خارشک استوائی ، يك بیماری
عودکننده جلدی باضایعات طاوون دار که فقط در
مناطق گرم دیده میشود .

p. ferox خارشک وحشی ، خارش سخت و شدید.

p. mitis خارشک ملایم، پروریکو از انواع ملایم.

p. nodularis خارشک گره‌ای نوعی بیماری
جلدی که با پیدایش تومورهای متعدد بر روی پوست
همراه با خارش شدید متمایز میشود .

p. simplex خارشک ساده ، خارش ملایمی است
همراه با پاپول‌هایی که به عود دوره‌ای متمایل
است .

summer p. = p. estivalis

p. universalls خارشک عمومی ، خارش که تمام
بدن گرفتار آن شده باشد .

pruritogenic

خارش آور .

pruritic

خارشی ، خارش دار .

pruritus

خارش .

p. ani خارش مقعد، خارش شدید در حوال مقعد.

essential p. خارش اسانسیل، خارش اصولی،
خارشی که بدون علت معلومی بوجود آید .

p. senilis خارش پیری، خارش در سنین پیری
بعلت استحاله پوست.

symptomatic p. خارش نشانه‌ای،
خارشی که بطور ثانویه نسبت به حالت
دیگری پدید می‌آید .

p. vulvae خارش فرج، خارش شدید
در قسمت خارجی دستگاه تناسلی زن .

prussiate = cyanide**p. s. = per second**

در ثانیه

psalls = fornix**psalterium = lyra****psammoma**

نوعی تومور (منزیا تخمدان) که حاوی مواد دانه‌دار
میباشد.

psammosarcoma

سارکومی که حاوی مواد دانه‌دار باشد.

pseud(o)-

پیشوندی است بمعنی کاذب که بکلمات دیگر می‌چسبد.

pseudacousma

شنوائی کاذب ، نوعی اختلال شنوائی که در آن نوع
شدت اصوات متفاوت شنیده میشوند .

pseudarthrits

آرتریت کاذب، ابتلاء هیستریک مفاصل .

pseudarthrosis

مفصل کاذبی که بعد از شکستگی هادرمحل شکستگی
ظاهر میشود.

pseudencephalus

جنینی که بجای مغز یک تومور دارد.

pseudesthesia

احساس کاذب، پیدایش حسی بدون وجود محرک
مشخص، مانند احساس درد در يك عضو قطع شده

pseudoacromegaly = acropachyderma

pseudoagraphia
کاذب نویسی، حالتی است که در آن بیمار قادر ،
به کپی‌نوشته دیگران است ولی نمیتواند بطریق
صحیح و معنی‌دار خود بخود چیزی بنویسد.

pseudoallele

یکی از دو یا چند ذنی که بنظر می‌آید آلل (همردیف)
یکدیگر باشند ولی هر يك جای مشخصی را بر روی
کروموزوم اشغال کرده‌اند.

pseudoallelic

مربوط به یزدوآلل (واژه قبلی).

pseudoanemia

کم‌خونی کاذب، حالت رنگ‌پریدگی بدون وجود کم‌خونی.

pseudoaneurysm

آنوریسم کاذب، حالتی شبیه آنوریسم که بعلت بزرگ‌شدگی و پیچیدگی رگ ایجاد میشود.

pseudoangina

آنژین کاذب، يك اختلال عصبی مشابه آنژین.

pseudoangioma

آنژیوم کاذب، يك ترمبوس سپاهرکی که کانا لیزه (مجرائی در آن گشوده) شده باشد.

pseudoapoplexy

سکته کاذب، حالتی شبیه به آپوپلکسی (سکته) ولی بدون خونریزی.

pseudoataxia

آتاکسی کاذب، نوعی عدم هماهنگی عمومی بدن شبیه آتاکسی.

pseudoatheroma

آتروم کاذب، کیست سباسه (غدد چربی پوست).

pseudoblepsis

کاذب‌بینی، نوعی اختلال بینائی که اشیاء بصورت دیگری غیر از آنچه هستند دیده میشوند.

pseudocartilaginous

غضروف کاذب، شبه غضروف.

pseudocast

سهندر کاذب، ایجاد شدن اتفاقی رسوبهای ادراری مشابه سهندرهای حقیقی ادرار.

pseudocele

بطن پنجم منفر.

pseudocholesteatoma

کولستئاتوم کاذب، يك توده شاخی از سلولهای اپی تلیال در حفره گوش میانی که شبیه کولستئاتوم باشد.

pseudochorea

کره کاذب، يك حالت عدم هماهنگی عمومی در حرکات بدن شبیه کره.

pseudochromesthesia

احساس پیدایش تصویر رنگی در هنگام شنیدن صدا.

pseudochromhidrosis

تغییر رنگ عرق بعلت عوامل سطحی مانند، باکتریهای رنگزا یا مواد شیمیائی در روی پوست.

pseudoclide

سنگش میزان صدمه و آسیب به خود بدون تمایل به مردن.

pseudocirrhosis

سیروز کاذب، سیروز یا تشمع واضح کبدی در اثر پریکاریت.

pseudocoarctation

تنگی کاذب، حالتی شبیه تنگ‌شدن بدون اینکه مجرا تنگ‌شده باشد.

p. of the aorta

تنگی کاذب آئورت، ناهنجاری مادرزادی که شبیه تنگی رگ است ولی در آن تنگی رگ وجود ندارد.

pseudocoel

بطن پنجم منفر.

pseudocoloboma

اسکاری بر روی قرنيه شبیه به کلوبوما.

pseudocopulation

جفت‌گیری کاذب، نوعی هم‌آغوشی جنسی که در آن جنس نر جنس ماده را در آغوش گرفته و مایع منی را بر روی تخمک که در حال خروج از بدن جنس ماده میباشد میریزد.

pseudocrisis

حمله کاذب.

pseudocroup

اسپاسم ناگهانی حنجره همراه با شیهق صدا در چون بانگ خروس.

pseudocyesis

حاملگی کاذب.

pseudocyst

کیست کاذب، يك فضای انبساط یافته شبیه به کیست.

pancreatic p.

کومت کاذب لوزالمعده‌ای، تجمعی از شیر لوزالمعده در فضای پشت صفاقی که در نتیجه نکر و زوپاریگی يك مجرای لوزالمعده ایجاد میشود.

pseudodementia

زوال عقل کاذب، يك حالت بی‌علاقگی عمومی شبیه به زوال عقل.

pseudodiphtheria

دیفتری کاذب، حالتی شبیه به دیفتری که در اثر میکوباکتری دیفتری نباشد.

pseudodipsia

تشنگی کاذب.

pseudoedema

ادم کاذب، حالت پف‌کردگی شبیه به خیز.

pseudoemphysema

آمفیزم کاذب، حالتی شبیه به آمفیزم که در اثر انسداد برونش‌ها ایجاد شده باشد.

pseudoephedrine

یکی از ایزومرهای مرئی افرین که به‌عنوان ضد احتقان بینی بکار میرود.

pseudoerysipelas

باد سرخ کاذب، یک بیماری آماسی بافت‌جلدی شبیه به باد سرخ.

pseudoganglion

عقدۀ کاذب، برجستگی بر روی عصب که شبیه به عقدۀ لنفاوی باشد.

pseudogeusesthesia

احساس چشائی کاذب، احساس کاذب چشائی همراه با احساسی با کیفیت دیگر.

pseudogeusia

ذائقۀ کاذب، پیدایش حس ذائقۀ بدون وجود محرک اختصاصی.

pseudoglioma

گلیوم کاذب، تشریحی در زجاجیه شبیه به گلیوم (glioma).

pseudoglottis

گلوت کاذب، فضائی در بین طناب‌های صوتی کاذب.

pseudogout

نقرس کاذب، حالتی است شبیه نقرس ولی در مایع سینوویال ملخ کلسیم بیشتر از کریستال‌های اورات است.

pseudographia

تهیه سمبول‌های نوشته‌شده بی‌معنی.

pseudohaustation

ظاهر شدن کاذب کیسه آب‌نرمال در قولون.

pseudohemophilla

هموفیلی کاذب، پورپورا همراه با کاهش پلاکت‌های خون.

pseudohemoptysis

نفث‌الدم یا هموپتیزی کاذب، خروج خون همراه با خلط بدون داشتن مبداء ربوی.

pseudohereditary

توارث کاذب، پیدایش یک خصیصه در چند نسل پی‌درپی در اثر شرایط محیطی بدون داشتن مبداء ژنتیک.

pseudohermaphrodit

هرمافرودیت کاذب، شخصی که مبتلا به دوجنسی کاذب باشد.

دوجنسی کاذب مؤنث، دوجنسی کاذبی. **female p.** که دارای غدد جنسی تخمدان باشد.

دوجنسی کاذب مذکر، دوجنسی کاذبی. **male p.** که غدد دارای جنسی بیضه باشد.

pseudohermaphroditism

دوجنسی کاذب، کسی که نوع‌غده جنسی‌وی با دستگاه جنسی خارجی و خواص ثانویه جنسی‌وی مطابقت نداشته باشد.

pseudohernia

فتق کاذب، کیسه یا عقدۀ آماسی شبیه به فتق مختنق.

pseudohydrocephalus

هیدروسفالی کاذب، ظاهر بزرگ غیرعادی یک‌سر که اندازه آن نرمال است و این بنظر رسیدن بزرگی آن بعلمت کوچکی صورت‌پدین است.

pseudohydrophobia = hydrophobophobia**pseudohypertrichosis**

باقی ماندن موی ظریف دوران جنینی پس از تولد بعلمت ناتوانی پوست در ریختن آنها.

pseudohypertrophy

هیپرتروفی کاذب افزایش حجم همراه با کاهش عمل عضو.

pseudohypoparathyroidism

کم‌کاری کاذب پاراتیروئید، حالتی است که از لحاظ کلینیکی شبیه کم‌کاری پاراتیروئید است ولی به‌شتر بعلمت نقص پاسخ به هورمون است نه اینکه کمبود هورمون پاراتیروئید.

pseudoleukemia

لوسمی کاذب، بیماری‌هوجکین.

pseudologia

دروغ‌پردازی، نوشتن نامه‌های بی‌نام و نشان به اشخاص برجسته و به خود.

pseudomania

مانی کاذب، نوعی بیماری روانی که بیمار خود را برای جرمی که مرتکب نشده است مقصر میدانند.

pseudomelanosis

ملانوز کاذب، پیدایش رنگدانه در نسوج بعد از مرگ.

دروغ‌پردازی خیالی، تمایل به **p. fantastica** گزافه‌گویی و اغراق‌گویی و دروغ‌بافی درباره خود.

pseudomella

اندام کاذب.

فلج اندام کاذب، احساس **p. paresthetica** کاذب و بیمارگونه فقدان یا فلج اندام.

pseudomembrane

غشاء کاذب، ترشح سفید مایل به خاکستری‌رنگی

که بصورت غشائی در بعضی از بیماریها بر روی مخاط ظاهر میشود .

pseudomembranous

مربوط به غشاء کاذب.

Pseudomonadaceae

پزودوموناداسه ، خانواده ای از شیزومیست ها (راسته پزودوموناداله، تحت راسته پزودومونادینه) که در خاک و آب شیرین یا شور یافت میشوند .

Pseudomonadales

راسته ای از شیزومیست ها که حاوی تحت راسته های رودو با کتری اینه و پزودومونادینه است.

Pseudomonadineae

پزودومونادینه ، تحت راسته ای از شیزومیستها (راسته پزودوموناداله) .

Pseudomonas

پزودوموناس ، جنسی از شیزومیست ها که میکرب های گرم منفی متحرک و میله ای شکل بوده در خاک و آب یافت میشوند این میکرب ها از راسته پزودوموناداله، تحت راسته پزودومونادینه خانواده پزودوموناداسه) میباشد.

pseudomucin

موسین کاذب ، نوعی موسین که در کیست تخمدان یافت میشود .

pseudo-obstruction

انسداد کاذب، حالتی مانند بند آمدن و مسدودشدگی.

انسداد روده کاذب، حالتی است. **Intestinal p.** که پایبوست ، درد کولیکی و تهوع همراه است بدون اینکه دلیل و گواهی برای انسداد در موقع شکافتن شکم و بررسی (لاپاروتومی) بدست آید

pseudopapilledema

بالا آمدگی غیر طبیعی صفحه بینائی .

pseudoparalysis

فلج کاذب ، کاهش نیروی عضلانی بدون فلج حقیقی .

pseudoparaphrasia

تفسیر کاذب ، بی ربطی کامل کلی که در آن بیمار همه چیز را به نام غلط میخواند.

pseudoparaplegia

پاراپلژی کاذب ، فلج کاذب پاها بدون از بین رفتن انعکاس ها .

pseudoparasite

انگل کاذب ، انگل های اختیاری ، انگل های که معمولاً بصورت انگلی زندگی میکنند ولی قادر به زندگی مستقل نیز میباشد .

pseudoparesis

پارزی کاذب ، کاهش کاذب نیروی عضلانی در بیماری هیستری.

pseudopelade

ریزش موضعی مو همراه با ایجاد سیکا ترپس های کوچک سفید رنگ.

pseudophakia

نقص در تکامل عدسی کریستالین بطوریکه جای آن بوسیله بافت غیر طبیعی دیگری اشغال شده باشد .

pseudophthisis

سل کاذب ، لاغری وضعی که در اثر سل نباشد .

pseudoplegia

فلج هیستریک ، فلج کاذب .

pseudopodium

پای کاذب ، در آمیب ها .

pseudopolyp

پولیپ کاذب، باریکه هیپر تروفیه ای از غشاء مخاطی شبیه یک پوایپ .

pseudopolyposis

پولیپ های کاذب متعدد در قولون و راست روده بعلمت التهاب دیر پا .

pseudopregnancy

حاملگی کاذب .

pseudo-pseudohypoparathyroidism

حالتی است شبیه کم کاری کاذب پاراتیروئید ولی میزان کلسیم و فسفر سرم خون طبیعی است .

pseudopsia = pseudoblepsisthyroidism

pseudopterygium

ناخنک کاذب ، ضایعه ای شبیه به ناخنک .

pseudoptosis

پتوز کاذب، حالتی شبیه به پتوز (-پائین افتادگی).

pseudorabies

هاری کاذب، بیماری بسیار مسری و ویروسی در گاوها

است که گاهی بصورت عفونت ناشناخته درخوك پیدا میشود و بعضی اوقات به سگها و گربه ها نیز سرایت میکند .

pseudorickets

راشی تیسیم کاذب ، استئودیستروفی کلیوی .

pseudoscarlatina

مخملک کاذب ، يك حالت عفونی همراه با تب و عوارض پوستی شبیه به مخملک .

pseudosclerosis

تصلب کاذب ، استحالہ کبدي- هسته عدسی همراه بالرزش وسختی عضلات ، اختلال هیجانان و صغر عصب بینائی .

pseudoscrotum

دوجنسی کاذب، قسمت جامدی با يك خط تقارن میانی شبیه اسکروتوم جنس نر که سوراخ ورودی مهبل ماده را میگیرد .

pseudosmia

بوی کاذب، احساس بوبدون وجود محرک بویائی .

pseudostoma

ارتباط واضح بین سلولهای آندوتلیال رنگه شده.

pseudosyphilis

سیفیلیس کاذب، حالتی شبیه به سیفیلیس اما بدون وجود ترپونم سیفیلیس.

pseudotabes

تابس کاذب، نوعی بیماری شبیه با آتا کسی حرکتی.

pseudotetanus

کزاز کاذب ، نوعی انقباض دائمی عضلات که در اثر کلستریدیوم کزاز نباشد .

pseudotuberculosis

سل کاذب ، حالتی شبیه به بیماری سل بدون وجود باسیل کبخ.

pseudotyphoid

حصه کاذب ، تب حصه ای کاذب، مرضی که علائم تیفوئید را نشان میدهد ولی باسیل تیفوئید و ضایعات اختصاصی بیماری مزبور در آن یافت نمیشود .

P.S.G.B.I. = Pathological Society of Great Britain and Ireland

جامعه آسیب شناسان بریتانهای کبیر و ایرلند .

p.s.i. = pounds per square inch

پوند بر اینچ مربع .

psilocin

ماده وهم آوری است که کاملاً به پسیلوسیین (واژه زیر) وابسته است .

psilocybin

ترکیب متیلور وهم آوری است که از گونه های قارچها جدا میشود .

psillosis

۱- اسپرو (sprue) . ۲- ریزش مو .

psittacosis

پسیتاکوز، نوعی بیماری ویروسی که بوسیله پرندگان خانواده طوطی انتقال مییابد.

psodymus

جنین ناهنجاری که دارای دوسر و دودن متصل بهم باشد .

psoltis

التهاب عضله کمر (عضله پسواس) و غلاف آن.

psora

۱- (scabies) . ۲- (psoriasis) .

psorelcosis

زخم حاصل از جرب.

psoriasis

داء الصدف، پسوریازیس، نوعی درماتوز پاپولی- پوسته پوسته ای برگشتی مزمن همراه با پلاکها یا پاپولهای فلس مانند خاکستری نقره ای رنگه.

psorosis

خارش دار .

P.S.P. = phenolsulphonphthalein

psych(o)

پیشوندی است بمعنی « روان » « روح » « ذهن » که به کلمات دیگر میچسبد .

psychalgia

درد روانی ، دردی که متشاء هیستریک یا روانی داشته باشد مثل سر درد ناشی از نوراستنی ۲- درد ناشی از عمل جراحی روی مغز یا مربوط به عمل.

psychalgic

مربوط به درد روانی .

psychalla

حالت بهمار گونه‌ای است که در آن صداهائی بگوش میرسد و اشباهی به چشم میخورد .

psychoanalysis = psychoanalysis**psychanopsia**

کوری روانی .

psychasthenia

نوعی نوروزعملی (فونکسیونل) که با اضطراب، ترس‌های مرضی و وسوسه مشخص میشود .

psychataxia

یک حالت اختلال روانی همراه با اغتشاش فکری، تشنج و عدم توجه به اطراف .

psyche

روان، روح .

psychoclampsia

شیدائی حاد، مانی حاد.

psychedelic

مربوط به آزادی از اضطراب و همراه با انبساط، تغییرات شخصیتی خوش آیند و خلاقیت زیاد نمونه‌های فکری، این واژه در مورد داروهائی هم که اینگونه اثرات را دارند بکار میرود .

psychiatric

مربوط به روانپزشکی .

psychiatrist

روان پزشک، متخصص روانپزشکی .

psychiatry

روانپزشکی .

descriptive p. روانپزشکی توصیفی،

روانپزشکی که بر روی مشاهده و مطالعه عوامل خارجی قابل دیدن، شنیدن یا احساس کردن پایه‌گذاری شده است .

dynamic p. روانپزشکی دینامیک،

مطالعه رویدادهای عاطفی، منشاء آنها و مکانیسم‌های ذهنی رهبری‌کننده آنها .

psychic

روانی، روحی .

psychics

روانشناسی .

psycho-allergy

حساسیت روانی، حالتی است از حساسیت به کلمات به ویژه، ایده‌های بخصوصی، اشخاص بخصوصی و سمبولهای دیگری از نمونه‌های احساسی .

psychoanalysis

روانکاوی، تحلیل روانی .

psychoanaleptic

محرک روانی .

psychobiological

مربوط به زیست‌شناسی روانی (واژه‌زیر) .

psychobiology

زیست‌شناسی روانی، مطالعه در ارتباط بین بدن و روان در تشکیل و چگونگی شخصیت .

psychocoma

بهت مالمخولیائی، بهت ناشی از مالنلولی .

psychocutaneous

مربوط به ارتباط بین عوامل روانی و هیجانی با بیماریهای پوستی .

psycodellc = psychedelic**psychodiagnosis**

تشخیص روانی، استفاده از آزمونهای روانشناسی در تشخیص بیماری .

psychodrama

نوعی تکنیک مربوط به روانپزشکی که بیمار باید کارهائی مفایر کارهای روزمره خود انجام دهد .

psychodynamics

بررسی نیروهای روانی، دانش درباره عمل روانی .

psychodysleptic

موجب ایجاد حالتی وهمی در ذهن .

psychogalvanometer

نوعی گالوانومتر برای ثبت آشفتگی الکتریکی ناشی از فشارهای احساسی .

psychogenesis

رشد روانی .

psychogenic

روانی، عقلانی، دارای منشاء روانی .

psychogeriatrics

روانشناسی و روان‌درمانی افراد مسن .

psychognesis

مطالعه در افعال روانی .

psychogram

روان نگاره ، جدول خصوصیات شخصیت .

psychokinesis

تأثیر روح بر ماده بدون واسطه نیروی جسمی .

psycholepsy

حمله خفیفه وقت ، اختلال حواس ، تاکیکاردی و کوری که در اشخاص نوروتیک یا هیستریک بروز میکند .

psycholeptic

اعمال اثر انبساطی بر روی ذهن .

psychologic

مربوط به روانشناسی .

psychology

روانشناسی ، معرفت الروح ، مطالعه علمی پدیده ها و رفتار های روانی .

روانشناسی حالات غیر عادی ، **abnormal p.**

مطالعه در انحرافات یا اختلالات روانی .

روانشناسی تحلیلی ، **analytical p.**

روانشناسی به روش تفتیش درون .

روانشناسی حیوانات ، **animal p.**

مطالعه در افعال روانی حیوانات .

روانشناسی اطفال ، **child p.**

روانشناسی کلینیکی ، استفاده **clinical p.**

از دانش و تکنیکهای روانشناسی بمنظور درمان

افراد مبتلا به مشکلات عاطفی .

روانشناسی جنائی ، مطالعه در **criminal p.**

اعمال روانی جنایتکاران .

روانشناسی درونی ، آن قسمت **depth p.**

از روانشناسی که بیشتر به پدیده های درونی

روان توجه دارد تا به پدیده های ظاهری و رفتاری .

روانشناسی نیروئی ، مکتبی از **dynamic p.**

روانشناسی که نیروهای روانی را مبنای پدیده های

روانی میداند .

روانشناسی تجربی ، **experimental p.**

مطالعه در اعمال روان بکمک انجام آزمایشات

اختصاصی .

روانشناسی ژنتیک ، آن قسمت **genetic p.**

از روانشناسی که به رشد روانی فرد در آن در

میان جمعیت بحث میکند .

gestalt p. = gestaltism

روانشناسی فیزیولوژیک ، **physiologic p.**

شاخه ای از روانشناسی است که در قسمت اعصاب

مورد مطالعه قرار گرفته و درباره ارتباط بین اعمال

روانی و عصبی صحبت میکند .

روانشناسی اجتماعی ، روانشناسی که **social p.**

زندگی روانی را از نقطه نظر اجتماعی مورد توجه

قرار میدهد .

psychometrician

کارشناس روانی ، متخصص اندازه گیری کار و

زمان لازم در هر عمل روانی .

psychometrics

اندازه گیری توانائی ذهنی و فیزیولوژیک ، کفایت ،

استعدادها و کاربردنی .

psychometry

روان سنجی ، اندازه گیری کار انجام شده و

زمان مصرف شده در هر عمل فکری و روانی .

psychomotor

مربوط به حرکات ارادی .

psychoneurosis

اختلال فکری با میداء روانی که نشانه های

بیماریهای عملی را در اعصاب ایجاد میکند

psychoneurotic

مبتلی به پسیکونوروز (لغت فوق) .

psychonomy

علم قوانین فعالیت روانی .

psychopath

بیمار روانی ، کسی که شخصیت بیمار دارد .

بیمار روانی جنسی ، شخصی که **sexual p.**

رفتار های جنسی خود را بصورت ضد اجتماعی

و جنایتکارانه بروز میدهد .

psychopathic

مربوط به بیماری روانی .

psychopathology

مطالعه علمی اختلالات روانی و هیجانی .

psychopathy

هر گونه بیماری روانی ، بیماری روحی .

psychopharmacologic

مربوط به روان داروشناسی، مربوط به داروشناسی روانی .

psychopharmacology

روان داروشناسی، مطالعه اثر داروها بر روی فکر و روان، فارماکولوژی روانی .

psychophylaxis

بهداشت روانی .

psychophysics

دانش ارتباط پدیده‌های روانی با علل و مظاهر آنها.

psychophysiologic

مربوط به فیزیولوژی روانی .

psychophysiology

فیزیولوژی روانی، مطالعه علمی درباره ارتباط بین عوامل روانی و فیزیولوژیک .

psychoplegic

عاملی که باعث کاهش تحریک پذیری مغز میشود.

psychoprophylactic

مربوط به پیشگیری روانی (واژه زیر) .

psychoprophylaxis

پیشگیری روانی، آموزش روان تنی بمنظور از بین بردن احساس درد در هنگام زایمان.

psychorrhea

افکار نامربوط، جریان فکری که قسمت‌های مختلف آن بهم مربوط نباشند .

psychorrhythmia

تکرار غیر ارادی اعمال روانی گوناگون .

psychosensory

درک و تفسیر تحریکات حسی .

psychoses

جمع واژه (psychosis) .

psychosexual

مربوط به قسمت روانی یا هیجانی غریزه جنسی .

psychosis

پریشان روانی، پسیکوز، اختلال شدید عاطفی و تهییجی همراه با آشفتگی شخصیت و از دست دادن تماس با واقعیت که اغلب همراه با خیالات باطل، توهمات یا افکار فریبنده است یک فرق

آن بانوروز در اینستکه در نوروز روح تحت تأثیر عوامل محیطی قرار میگیرد .

affective p. پریشان روانی یا پسیکوز تأثیری، پسیکوزی که با اختلال شدید حالت و رفتار یا احساسات هیجانی مشخص میشود .

alcoholic p. پریشان روانی یا پسیکوز الکلی، اختلال دماغی که در اثر نوشیدن زیاد مشروبات الکلی تولید میشود .

depressive p. پریشان روانی یا پسیکوز ملال انگیز، پسیکوزی که با افسردگی و دپرسیون ذهنی، ملانکولی، دلسردی، بی کفایتی و احساس تقصیر و گناه مشخص میشود .

drug p. پریشان روانی یا پسیکوز دارویی، اختلال روانی سمی در اثر مصرف بعضی از داروها.

exhaustion p. پریشان روانی یا پسیکوز خستگی، اختلال روانی ناشی از بعضی وقایع خسته کننده و کسل کننده مانند عمل جراحی .

functional p. پریشان روانی یا پسیکوز عملی، نوعی اختلال روانی که در اثر بیماریهای جسمی یا نواقص جسمی نباشد .

gestational p. پریشان روانی یا پسیکوز آبستنی، نوعی اختلال روانی که در هنگام حاملگی دیده میشود .

Involuntional p. پریشان روانی یا پسیکوز قهقرائی، نوعی اختلال روانی که در سنین متوسط عمر بروز کرده و معمولاً همراه با تحولات سنی است و با نشانه‌هایی از قبیل تشنج، افسردگی، محکوم ساختن خویش و بعضی اوقات بصورت واکنش‌های پارانوئید مشخص میشود .

Korsakoff's p. پریشان روانی یا پسیکوز کورساکوف، نوعی اختلال روانی که در اثر الکلیسم مزمن پدید آمده و با نشانه‌هایی از قبیل اختلال درک موقعیت زمان و مکان، حساسیت نسبت به محرکات خارجی، اغتشاش خاطرات و توهم مشخص میشود.

پریشان روانی شیدائی، پسیکوزی **manic p.** که با تزلزل عاطفی مشخص میشود .

پریشان روانی **manic-depressive p.** یا پسیکوز شیدائی - افسردگی، نوعی اختلال

روانی خوش‌خیم که با علائمی از قبیل عدم تعادل هیجانی، نوسانات شدید روحی و تمایل به عود بیماری مشخص گشته و بیشتر در انواع «مانیا کودپرسیو» و مختلط و انواع همراه با بهت و گنجی دیده میشود.

organic p. پریشان‌روانی یا پسیکوز عضوی. اختلال روانی ناشی از ضایعات سلسله اعصاب مرکزی مانند فلج عمومی.

paranoid p. یا **paranoiac p.** پریشان‌روانی یا پسیکوز پارانوئائی، پسیکوزی که در آن بیمار خیال میکند دیگران توطئه چیده‌اند که او را آزار دهند.

periodic p. پریشان‌روانی یا پسیکوز دوره‌ای، حالتی است که در آن دوره‌های متناوب دپرسیون و افسردگی یا مانیا خفیف بطور منظم در شخصی که ظاهراً از سلامت روانی برخوردار است دیده میشود.

polyneuritic p. = Korsakoff's p. senile p. پریشان‌روانی یا پسیکوز پیری، زوال عقل پیری همراه با تمایل به داستانسزائی، کم شدن حافظه و از یاد بردن رویدادهای نزدیک و تحریک‌پذیری.

situational p. پریشان‌روانی یا پسیکوز موقعیتی، اختلال روانی ناشی از محیط غیر قابل تحملی که بیمار نتواند آن را تحت کنترل خود درآورد.

psychosolytic از بین برنده نشانه‌های بیماری روانی.

psychosomatic روان‌تنی، واژه‌ای است نمودار اثرات متقابل جسم و روان، بیشتر شامل ناراحتی‌های جسمی میشود که تا حدودی علت روانی دارند.

psychosomimetic = psychotomimetic psychosurgery عمل جراحی روی مغز بمنظور درمان اختلالات عاطفی و روانی.

psychotherapy روان‌درمانی.

psychotic مربوط به اختلال روانی.

psychotogenic مولد پریشان‌روانی.

psychotomimetic مقلد پریشان‌روانی، تولیدکننده نشانه‌هایی شبیه نشانه‌های پریشان‌روانی.

psychotonic محرک روانی، تقویت‌کننده روحیه.

psychotropic مؤثر بر روان، محرک روحیه.

psychr (o)- پیشوندی است بمعنی سرما و سرد که بکلمات دیگر می‌چسبد.

psychralgia احساس سرمای دردناک.

psychrometer رطوبت‌سنج، دستگاهی است برای اندازه‌گیری رطوبت‌هوا.

psychrophile موجودی که در درجه حرارت ۱۵ تا ۲۰ درجه سانتیگراد بهتر رشد میکند.

psychrophilic مربوط به موجودی که در درجه حرارت ۱۵ تا ۲۰ درجه سانتیگراد بهترین رشد را داراست.

psychrophilic متمایل نسبت به درجه حرارت پائین، بیشتر در مورد باکتری‌هایی گفته میشود که بهترین شرایط زندگی آنها بین ۱۵ تا ۲۰ درجه سانتیگراد میباشد.

psychrophobia ترس مرضی از سرما.

psychotherapy سرما‌درمانی، درمان بیماری بکمک تجویز سرما.

Pt. = platinum نشانه شیمیائی عنصر پلاتین.

pt. = pint

PTA = plasma thromboplastin antecedent

مقدمه ترمبوپلاستین پلاسما.

ptarmic

مسبب عطسه .

ptarmus

عطسه اسپاسمی .

PTC = plasma thromboplastin**component**

جزء ترکیب دهنده ترمبوپلاستین پلاسما .

pterin

ترکیب بی رنگ یا زرد رنگی که در بال پروانه یا شب پره ها و در نسوج بدن ماهی ها و پستانداران وجود داشته و در محلول های خنثی خاصیت فلورسانس دارد .

pterion

نقطه الحاق استخوانهای پیشانی ، آهیانه ، گیجگاهی و پروانه ای .

pterygium

ناخنک چشم یا انگشت ، لکه بالی شکلی از بافت همبند ضخامت یافته که بر روی قرنیه پیشرفت کند ، (شکل زیر) . یا گسترش غیر طبیعی و چسبندگی کونیکول بر روی قسمت انتهائی ناخن .
پلشرشته بافتی از ناحیه پستانی . **p. coll**

**pterygold**

بالماتند .

pterygomaxillary

رجلی فکی مربوط به زائده پتريگوئيد و فك فوقانی .

pterygopalatine

رجلی - کامی ، مربوط به زائده پتريگوئيد (رجلی) و استخوان کام .

ptilosis

ریختن مژه ها .

ptomaine

پتومائین ، ماده اصلی موجود در بافتهای تخمیر یافته یا در حال تخمیر .

ptosls

پائین افتادگی غیر طبیعی يك عضو خصوصاً افتادگی پلك فوقانی در اثر فلج .

-ptosls

پسوندی است به معنی «پائین افتادگی» که بکلمات دیگر میچسبد .

ptotic

پائین افتادگی .

PTT = partial thromboplastin time

زمان ترومبلاپلاستین ناتمام .

ptyalagogue

بزاق آور ، محرك ترشح بزاق .

ptyalectasis

۱ - گشاد شدگی مجرای بزاقی ۲ - اتساع جراحی مجرای بزاقی .

ptyalin

پتیا لین ، دیاستاز موجود در ترشحات بزاق .

ptyallogen

مولد پتیا لین ، ماده ای که تبدیل به پتیا لین میشود .

ptyalism

ترشح بیش از حد بزاق ، سهلان بزاق .

ptyaloccele = ranula**ptyalogenic**

متشکل از بزاق .

ptyaloreaction

واکنش بزاقی ، واکنشی که در اثر بزاق یا بر روی بزاق انجام میگردد .

alptyorrhoea = ptyalism**Pu = plutonium**

نشانه شیمیائی پلوتونیوم .

pubarche

اولین وحله نمایان شدن مو در شرمگاه .

puberal

مربوط به بلوغ .

puberty

بلوغ یا دورانی از حیات که با تکامل آثار ثانویه جنسی مشخص میشود .

pubes

۱- ناحیه زهاریاموهای زهار. ۲- جمع لنت (pubis) بمعنی عانه .

pubescence

۱- بلوغ ۲- کرکهای بدنی جنین.

pubescent

۱- بالغ . ۲- کرک دار.

pubic

زهاری ، عانه ای .

pubiotomy

قطع استخوان عانه ، عانه بری .

pubis

استخوان عانه .

pubofemoral

عانه ای-رانی، مربوط به استخوان عانه و ران .

puboprostatic

عانه ای- پروستاتی ، مربوط به عانه و پروستات .

pubovesical

عانه ای- مثانه ای، مربوط به عانه و مثانه .

pubenda

جمع لنت (pudendum) .

pubendal

وابسته به عورت یا شرمگاه .

pudendum

شرمگاه ، عورت ، قسمت خارجی دستگاه تناسلی .

pubic = pudendal**puericulture**

هشتر تربیت اطفال .

puerile

طفولیت ، کودکی ، مربوط به کودک یا کودکان .

puerillism

برگشت فکرو روان به دوران طفولیت .

puerpera

زائو ، زنی که تازه زائیده است .

puerperal

زایمانی ، مربوط به بعد از زایمان .

puerperalism

عارضه ای که در هنگام وضع حمل واقع میشود ، وضع غیر طبیعی در جریان زایمان .

puerperium

دوران استراحت بعد از زایمان .

Pulex

جنسی از ککها که گونه های چندی از آن ناقل میکرب طاعون هستند .

P. Irritans پولکس ایریتانس ، گونه بسیار منتشری که بمنوان کک انسانی که حیوانات اهلی را هم مانند انسان مبتلا میکند شناخته شده است (شکل زیر) .

**pulicide**

ماده کک کش .

pulicosis

التهاب پوست در اثر گزش کک .

pullulation

رشد کردن بوسیله جوانه زدن و غنچه در آوردن .

pulmin

ماده ای است که پلاسمین و تریپسین را متوقف میکند این ماده فقط در ریه گاو یافت میشود .

pulmo - aortic

ریوی - آئورتی .

pulmometer

ریه سنج ، دستگاهی برای اندازه گیری ظرفیت ریوی .

pulmometry

ریه سنجی، اندازه گیری ظرفیت ریوی.

pulmonary

ریوی، مربوط به ریه .

pulmonectomy

ریه برداری .

pulmonic

ریوی .

pulmonitis

التهاب ریه ، ذات‌الریه .

pulmohepatic

کبدی- ریوی .

pulmonologist

متخصص ریه ، ریه‌شناس .

pulmonology

ریه شناسی ، دانش مربوط به تشریح، فیزیولوژی و آسیب‌شناسی ششها.

pulmonoperitoneal

ریوی - صفاقی .

pulmotor

دستگاهی برای اکسیژن دادن به ریه‌ها .

pulp

بافت‌های حیوانی یا گیاهی نرم و آب دار .

coronal p. پولپ تاجی ، آن قسمت از پولپ دندان که در قسمت تاج حفره پولپ قرار دارد .

dental p. پولپ دندان، ماده پررنگ و نرمی که در داخل دندان وجود دارد.

digital p. پولپ انگشتی بالشتک نرمی که بر روی سطح کف دستی یا کف پائی اولین بند انگشت‌ها قرار دارد.

tooth p. = dental p.

white p. پولپ سفید، ورقه‌هایی از بافت لنفوای که سرخرگهای طحال را احاطه میکند.

pulpa = pulp**pulpa**

پولپ ها .

pulpal

پولپی .

pulpalgia

درد پولپ دندان.

pulpactomy

عمل برداشتن پولپ دندان، پولپ برداری.

pulpefaction

تبدیل به پولپ .

pulpitides

التهاب پولپ‌های دندان.

pulpitis

التهاب پولپ بدنبال تشکیل حفره در آن .

pulpoaxial

پولپی - محوری ، مربوط به دیواره های پولپی و محوری حفره دندان .

pulpobuccoaxial

پولپی- دهانی - محوری، مربوط به دیواره‌های پولپی، دهانی و محوری حفره دندان .

pulpodistal

پولپی - پشتی ، مربوط به دیواره‌های پولپی و پشتی حفره دندان .

pulpodontics

شاخه ای از دندانپزشکی که به تشخیص و درمان بیماریهای پولپ دندان ارتباط دارد.

pulpolabial

پولپی - لبی . مربوط به دیواره‌های پولپی و لبی حفره دندان .

pulpolingual

پولپی - زبانی ، مربوط به دیواره‌های پولپی و زبانی حفره دندان .

pulpolinguoaxial

پولپی - زبانی- محوری ، مربوط به دیواره‌های پولپی، زبانی و محوری حفره دندان .

pulpomesial

پولپی - میانی ، مربوط به دیواره‌های پولپی و میانی حفره دندان .

pulpotomy

برش حفره پولپ دندان .

pulpy

نرم، به قوام یا نرمی پولپ دندان .

pulsatile

دارای ضربان منظم .

pulsation

ضربان مرتب مثل ضربان نبض.

pulse

نبض، ضربانی که بعلمت جهش خون در اثر نیروی انقباض قلب در رگ ایجاد میشود .

abdominal p. نبض شکمی، نبض آئورت شکمی .

abrupt p. نبض تند، نبضی که بسرعت بدست میخورد .

anacrotic p. نبض یک دانه ای، نبض موج دار، نبضی که دارای یک دانه در شاخه صعودی منحنی نبض نگار باشد .

ardent p. نبض تیز، نبضی که فقط به یک نقطه انگشت ضربه میزند .

bigeminal p. نبض دو قلو، یادودندانه ای، نبضی که دو ضربه پی در پی زده و سپس یک فاصله نسبتاً طولانی بدون ضربان میماند و همین دوره را مرتباً تکرار میکنند .

catacrotic p. نبض دندانان ای، نبضی که در شاخه نزولی نبض نگار دندانان تولید کند.

cordy p. نبض طنابی، نبض سخت و شدید.

Gorrigan's p. نبض گوریکان، نبض جهنده، نبض لرزنده ای که کاملاً پر شده و ناگهان خالی میشود .

dicrotic p. نبض چکش، نبضی که یک موج برگشت شدید دارد .

full p. نبض پر، نبضی که در آن حجم موج خون زیاد باشد .

hard p. نبض سخت، نبض سفت و پر فشار .

hyperdicrotic p. نبض دوضربه ای، نبضی که دندانان آئورتی را در پائین خط قاعده ای منحنی نبض نگار نشان میدهد. این علامت مخصوص تخلیه شدید است .

jerky p. نبض پرشی، نبضی که بطور ناگهانی و مشخص متسع میشود .

paradoxical p. نبض متناقض، نبضی که

در هنگام دم ضعیف تر گشته و در هنگام بازدم قوی تر میشود .

نبض تند، نبضی که یک ضربه سریع به انگشت میزند و فوراً میگذرد.

نبض کوبنده، قرمز شدن بستر ناخن در هر سیستول که در نارسائی آئورت دیده میشود .

radial p. نبض زنداعلائمی، نبضی که از روی سرخ رگ زنداعلائمی احساس میشود .

Riegel's p. نبض ریگل، نبضی که در هنگام تنفس کوچکتر میشود .

thready p. نبض نخعی شکل، نبض خیلی ضعیف و موئی شکل که بسختی حس میشود .

نبض سه دندانان ای، نبضی که در منحنی نبض نگار سه موج در هر ضربان نشان میدهد.

نبض موج، نبضی که احساس تشدید موج را بوجود آورد .

unequal p. نبض نامساوی، نبض ناماهنگ که در آن بعضی از ضربانها خیلی قوی و بعضی خیلی ضعیف میباشد .

vagus p. نبض واگی، نبض کندی که در اثر تاثیر صلب واگ بر روی قلب بوجود میآید .

نبض جهنده .

water-hammer p. نبض سفت،

نبض کم فشار و سفت .

pulsimeter

نبض سنج، دستگاه اندازه گیری فشار نبض .

pulsus

نبض .

p. bigeminus = bigeminal pulse

نبض تند، نبض سریع و ناگهانی، نبض سریع منقطع .

p. differens نبض متفاوت، نابرابری نبضی که در مرحله های متقابل طرفین بدن مشاهده میشود .

p. paradoxus = paradoxical pulse نبض متناقض .

نبض کند، نبض آند در اثر طولانی شدن مدت ضربان قلب .

- p. tardus** نبض تاخیری، نبضی که بطور غیر طبیعی کند باشد .
- pultaceous** خمیر مانند، نرم .
- pulverulent** گردی، گردمانند، پودرمانند .
- pulvinar** قسمت خلفی داخلی تالاموس بصری .
- pumice** سباده، سنگ پا، مساده ای است متشکل از سیلیکاتهای آلومینیوم، پتاسیم و سدیم که در دندانپزشکی بعنوان وسیله ساینده یا جلا دهنده مورد استفاده قرار میگیرد .
- pump** تلمبه .
- air p.** تلمبه باد، تلمبه ای که برای تخلیه یا وارد کردن هوا با فشار بکار میرود .
- blood p.** تلمبه خون، ماشینی است که برای سوق دادن خون از میان لوله های دستگاههای خارج جسمی مورد استفاده قرار میگیرد .
- breast p.** تلمبه شیردوش، اسبابی است برای دوشیدن شیر .
- dental p.** تلمبه دندانپزشکی، مکنده ای که در داخل دهان قرار میدهند تا در هنگام اعمال دندانسازی ترشحات بزاق را از محیط خارج کند .
- stomach p.** تلمبه یا پمپ معدی، تلمبه ای است برای تخلیه محتویات معده .
- puncta** نقاط، نقطه ها .
- p. dolorosa** نقاط دردناک در مسیریک عصب .
- p. vasculosa** نقاط رگی، نقاط ریز قرمزی که در سطح مقطع ماده سفید معن دیده میشوند .
- punctate** منقوط، نقطه نقطه .
- punctiform** نقطه مانند .
- punctum** نقطه .

- p. caecum** نقطه کور .
- p. lacrimale** نقطه اشکی، سوراخ مجرای اشکی در لبه پلك .
- p. luteum = macula lutea** نقطه استخوان ساز .
- p. ossificationis** مراکز استخوان ساز .
- p. proximum** نقطه نزدیک .
- p. remotum** نقطه دور .

puncture

۱ - بزل، عمل سوراخ کردن يك عضو بدن بوسیله يك سوزن بلند بمنظور خارج کردن مایع یا بافت برای آزمایشات میکروسکپی . ۲ - زخمی که در اثر يك جسم نوک تیز ایجاد شده باشد .

clsternal p. بزل مخزنی، بزل حفره ما بین منبجه و بصل الخناخ از راه رباط پس سری اطلسی .

lumbar p. بزل کمری، بزل نخاع از راه مهره های کمری .

spinal p. بزل نخاعی، بیرون کشیدن مایع نخاع .

sternal p. بزل جناغی، بیرون کشیدن مغز استخوان از قسمت بالائی استخوان جناغ سینه بوسیله سوزن بزل .

P.U.O. = pyrexia of unknown origin

تب با منشاء نامعلوم .

pupil

مردمک .

Argyll Robertson p. مردمک آرگیل - روبرتسون، مردمکی که منقبض بوده و به اعمال تطابق جواب میدهد ولی نسبت به نور حساس نمیشد .

Hutchinson's p. مردمک هوجینسون، عدم هماهنگی دو مردمک بطوری که یکی متسع و یکی منقبض باشد .

pupilla = pupli**pupillary**

مربوط به مردمک چشم .

pupillatonia

نقص در واکنش مردمک نسبت به نور .

pupillometry

مردمک‌سنجی، اندازه‌گیری قطر یا عرض مردمک چشم .

pupilloplegia

فلج مردمک .

pupilloscopy = skiascopy**pupillostatometer**

دستگاه اندازه‌گیری فاصله بین دو مردمک.

pupillotonia

واکنش انقباضی شدید در مردمک مانند واکنش مردمک در سندرم آدی .

purgation

تسهیل تخلیه مدفوع، موجب تخلیه آزاد مدفوع .

purgative

۱- ملین ۲- مهمل.

purge

۱- داروی مهملی، مهمل ۲- تسهیل در تخلیه مدفوع .

purine

پورین، ترکیب متبلوری است بفرمول $C_5H_4N_4$ یا یکی از ترکیباتی که بعنوان بازترکیبی در مواد اسید اوریک، آدنین، گزانتین، گوانیدین، هیپوگزانتین و تئوبرومین یافت می‌شود .

Purinethol

نام تجارتي فرآورده‌ای از مرکابتوپورین که بتوان متوقف‌کننده نوسازی نابجا مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Purodigln

نام تجارتي فرآورده‌ای از دی‌یتوکسیرمتیلور.

purpura

پورپورا، عارضه‌ای که با پیدایش لکه‌های ارغوانی بر روی پوست و مخاطها مشخص می‌شود.

allergic p. یا anaphylactic p.

پورپورای حساسیتی، شکلی از پورپورای با مبداء نامعلوم که با زیاد شدن نفوذپذیری مویرگ و یک یا چند نشانه آلرژیک مشخص می‌شود.

p. annularis telangiectodes

یک دسته از نقاط پورپورائی که در یک منطقه حلقوی مجتمع گشته و با عروق سطحی متسع همراه باشند.

p. fulminans

پورپورای برق‌آسا، نوعی پورپورای غیر ترمبوسیتوپنیک که اصولاً در کودکان دیده می‌شود و معمولاً به دنبال یک بیماری عفونی پدید می‌آید و اغلب همراه با ترمبوزهای سخت خارج رگی و گانگرن است .

p. hemorrhagica

پورپورای خون‌ریزی‌دهنده، پورپورای ترمبوسیتوپنیک بدون علت معلوم.

Henoch's p. پورپورای هینوخ پورپورا همراه با اختلال گوارشی .

p. hyperglobulinemic

پورپورای هیپر گلوبولینمیک، پورپورا همراه با ایجاد یک نوع پروتئین غیر طبیعی در سرم که معمولاً در میلیوم متعدد دیده می‌شود .

malignant p. پورپورای وخیم، منتزیت مغزی- نخاعی همه گیر .

nonthrombocytopenic p.

پورپورای غیر ترمبوسیتوپنیک، نوعی پورپورا بدون اینکه تعداد پلاکت‌های خون کاهش یابد.

Schonlein-Henoch p.

پورپورای شونلین- هینوخ، پورپورای ایدیوپاتیک که ممکن است نشانه‌های مفصلی و نشانه‌های روده‌ای با حمله شکم درد همراه آن باشد .

thrombocytopenic p.

پورپورای ترمبوسیتوپنیک، نوع بسیار شدید پورپورا که با خون‌ریزی فراوان از مخاطها و کاهش قابل ملاحظه پلاکت‌ها توأم بوده و علائم عمومی شدیدی بظهور می‌رساند .

thrombotic thrombocytopenic p.

پورپورای ترمبوسیتوپنیک همراه با ترمبوز سرخ‌گچه‌های انتهائی و مویرگ‌ها .

purpureaglycoside

نوعی گلیکوزید قلبی که از برگ‌های گیاه دیژریتالیس پورپورا آبدست می‌آید.

ترکیب متبلور سمی است که بعنوان مقوی **p.C** قلب بکار می‌رود .

PURPUR

purpuric

مربوط به پورپورا ، پورپورائی .

purpurin

ماده قرمزرنکی است درادرار .

purulence

چرکی، چرکزا .

purulent

حاری چرک، چرکدار .

puruloid

چرکمانند .

pus

چرک ، مایع غلیظی است مرکب از گویچه‌های سفیدپولی‌مورفونوکلئز زنده و نکروتیک همراه با خرده‌های بافت نکروتیک که تا اندازه‌ای بوسیله آنزیم‌های رهاشده از لوکوسیت‌های مرده هضم و آبکی شده‌اند و سایر محصولات تجزیه‌ای بافتی که بطوراختصاصی در عفونت‌های ناشی از میکروب‌های معین تولید میشود.

pustula = pustule

pustulae

جمع واژه (pustula).

pustulant

مولد پوستول یا طاول چرکدار .

pustular

پوستولی، مربوط به پوستول .

pustulation

ایجاد پوستول .

pustule

پوستول، طاول چرکی پوست که قطر آن در حدود پنج میلیمتر باشد.

پوستول بدخیم، سیاه‌زخم.

pustulosis

عارضه‌ای که به‌مات وجود پوستول مشخص میشود .

putamen

قسمت خارجی و تیره‌تر هسته عدسی شکل مغز.

putrefaction

گندیدگی، تعفن، عفونت، پوسیدگی، فساد، فساد

و تجزی مواد حیوانی یا گیاهی به وسیله عمل میکروبها.

putrefactive

عفونت آمیز، تعفنی، فاسدکننده .

putrescent

در حال تخمیر، تخمیر شده .

putrescine = tetramethylene-diamine

PVP = polyvinylpyrrolidone

pyarthrosis

چرک در فضای مفصلی.

pyc-

پیشوندی است که بعضی از کلمات با آن شروع میشوند، به کلماتی که با (pyc-) شروع میشوند مراجعه فرمائید .

pyel (o)

ریشه لغت بمعنی لکنجه کلیوی .

pyelectasis

کشادشدگی لکنجه کلیه .

pyelephlebitis = pylephlebitis

pyelitic

مربوط به التهاب لکنجه کلیه .

pyelitis

التهاب لکنجه کلیوی .

p. cystica

التهاب مزمن لکنجه همراه با ایجاد کیست.

pyelocallectasis

کشادشدگی واتساع لکنجه و کالیس‌های کلیه.

pyelocystitis

التهاب لکنجه کلیوی و مثانه .

pyelogram

فیلمی که از کلیه نگاری بدست می‌آید.

pyelography

عکس برداری از کلیه و حالب بمداز وارد کردن ماده حاجب در داخل آنها .

ascending p. = retrograde p.

p. by elimination = intravenous p.

عکس برداری از کلیه پس از تزریق ماده حاجب در جریان خون تا بوسیله کلیه دفع شود .

پیلوگرافی داخل سیاهرگی، intravenous p.

عکس برداری از کلیه و حالبها بعد از تزریق داخل وریدی ماده حاجبی که از کلیهها ترشح میشود. پیلوگرافی برگشتی، **retrograde p.** عکس برداری از کلیهها بعد از تزریق ماده حاجب به داخل لگنچه از راه حالبها .

pyelollocutaneous

لگنچه ای - روده ای - پوستی، مربوط به لگنچه کلیه، ایلوم و پوست.

pyelolithotomy

بریدن لگنچه کلیه بمنظور خارج کردن سنگ.

pyelometer = pelvimeter

pyelometry

۱ - اندازه گیری لگنچه کلیه.
۲ - (pelvimeter).

pyelonephritis

التهاب کلیه و لگنچه .

p. bacillosa bovim

التهاب چرکی لگنچه و کلیه در گاوها .

pyelonephrosis

بیماری مربوط به کلیه و لگنچه آن .

pyelopathy

(هرگونه) بیماری کلیوی.

pyelophlebitis

التهاب سیاهرگهای لگنچه کلیه .

pyeloplasty

جراحی ترمیمی لگنچه کلیه ، جراحی پلاستیک لگنچه کلیه .

pyelostomy

برش لگنچه کلیه و زهکشی آن.

pyelotomy

برش لگنچه کلیه .

pyemesis

استفراغ چرک.

pyemia

چرک خونی ، پیدایش چرک در گردش خون که نوعی سپتی سمی خطرناک است که در آن باکتریهای موجود در خون در اعضاء دور دست منفذ ، کلیه ، ریه ، قلب جای گرفته رشد می کنند و دملهای متعدد بوجود می آورند.

pyemic

مربوط به وجود چرک در خون .

Pyemotes

جنسی از عنکبوتان ریز (mites).

P. ventricosus

گونه ای که در حشرات مختلف انگل واقع میشود و گاهی سبب نوعی درماتیت در انسان بنام (straw itch) میشود.

pyencephalus

آبسه مغز.

pygal

کفلی، لمبری، مربوط به کفله .

pygalgia

کفل درد.

pygodidymus

چنین ناهنجاری که دارای دو لگن و دو سرین باشد.

pygomelus

چنین ناهنجاری که دارای یک اندام اضافی بر روی سرین باشد.

pygopagus

دوقلو هائی که از قسمت سرین بیکدیگر متصل باشند.

pykn (o) -

پیشوندی است بمعنی ضخیم، متراکم، مکرر.

pyknemia

غلظت شدگی خون .

pyknic

خپله، دارای هیكل کوتاه و ستبر.

pyknolepsy

حملات افزایشنده صرعی شکل در اطفال.

pyknometer

۱ - دستگاهی است برای اندازه گیری ضخامت یک قسمت. ۲ - دستگاه اندازه گیری غلظت و وزن مخصوص ادرار.

pyknomorphous

دارای قسمتهای رنگ پذیر در جسم سلولی که بطور متراکم پهلوی یکدیگر قرار گرفته اند.

pyknophrasia

آلمفتی صدا .

pyknosis

ضخیم شدگی و چروکیدگی هسته سلول بعد از مرگ آن.

pyknotic

مربوط به پیکنوز (واژه بالائی).

pylemphraxis

بند آمدن سیاهرک پورت، انسداد ورید باب.

pylephlebotasis

کشادشدن سیاهرگ پورت، انساع ورید باب .

pylephlebitis

التهاب سیاهرگ پورت، آماس ورید باب .

pylethrombophlebitis

ترمبوز و آماس سیاهرگ پورت یا ورید باب .

pylethrombosis

ترمبوز سیاهرگ پورت یا ورید باب .

pyloralgia

درد واسپاسم باب المعده .

pylorectomy

بریدن باب المعده .

pyloric

باب المعده مربوط به باب المعده .

pyloroduodenitis

التهاب باب المعده و دوازدهه .

pyloromyotomy

بریدن اسفنکتر باب المعده .

pyloroplasty

جراحی ترمیمی باب المعده، جراحی پلاستیک پیلور .

pyloroscopy

مشاهده باب المعده .

pylorospasm

بند آمدن غیر عضوی مجرای باب المعده .

بند آمدن مادرزادی پیلور ، **congenital p.**

بند آمدن عملی باب المعده در اطفال از اول تولد.

بند آمدن انعکاسی پیلور ، **reflex p.**

بند آمدن غیر عضوی پیلور در اثر عوامل خارج معده .

pylorostenosis

تنگی باب المعده ، تنگی پیلور .

pylorostomy

سوراخ کردن پیلور از راه جدار شکم .

pylorotomy

۱- بریدن معده . ۲- بریدن عضله باب المعده .

pylorus

باب المعده .

pyo-

پیشوندی است بمعنی چرك كه بكلمات ديگر ميجسبد .

pyocalix

وجود چرك در كاليس های كليه .

pyocele

تجمع چرك در اطراف بيضه ها .

pyocella

وجود چرك در حفره شكمی .

pyocephalus

آبسه مغز .

pyochezia

چرك در مدفوع .

pyococcus

ميكروكوكوس چركزا .

pyocolpos

چرك در مهبل

pyocyanase

ماده ضد باكتري كه از كشت باسيل پيوسيانيك بدست مي آيد .

pyocyanin

رنگدانه ای بفرمول $C_{14}H_{14}NO_2$ كه در چرك آبی رنگ وجود دارد .

pyocyst

كيست چربي .

pyoderma

بیماری چرکی پوست .

پيودرم قانقاريائی ، **p. gangrenosum** ، زخمهای مشخص پوست وروده همراه باصغروصاف شدن زبان و آنمی هيپوكرم .

pyodermatitis

التهاب پوست در اثر عفونت چركزا .

pyodermatosis

هرگونه بیماری چرکی پوست .

pyodermia = pyoderma

pyofecia

چرك در مدفوع .

pyogenesis

توليد چرك .

pyogenic

چرك زرا .

pyohemia = pyemia**pyohemothorax**

چرك و خون در حفره جنب .

pyoid

چرك مانند ، شبه چرك .

pyolabyrinthitis

چرك در لابیرنت گوش ، چرك مجرای حلزونی .

pyometra

تجمع چرك در زهدان .

pyometritis

التهاب چركی زهدان .

pyonephritis

التهاب چركی کلیه .

pyonephrolithiasis

چرك و سنگ در کلیه .

pyonephrosisانهدام چركی بافت پارانشیم کلیه همراه با از
بهر رفتن کامل یا تقریباً کامل عمل کلیه .**pyonychia**

عفونت باکتریائی چین‌های اطراف ناخن .

pyo-ovarum

آبسه تخمدان .

pyopericarditis

التهاب چركی آبشامه قلب .

pyopericardium

چرك در آبشامه قلب .

pyoperitoneum

چرك در حفره صفاقی .

pyoperitonitis

التهاب چركی صفاقی .

pyophthalmitis

التهاب چركی چشم .

pyophysometra

چرك و گاز در زهدان .

pyoplasia

حرکت چرك از نقطه‌ای به نقطه دیگر .

pyopneumocholecystitis

التهاب کیسه صفرا همراه با چرك و گاز .

pyopneumohepatitis

آبسه کبدی همراه با چرك و گاز در درون حفره آن .

pyopneumopericardium

چرك و گاز در آبشامه قلب .

pyopneumoperitonitis

التهاب صفاق همراه با چرك و گاز .

pyopneumothoraxپیدایش ترشحات چركی و گاز یا هوا در درون
حفره جنبین .**pyopolesis = pyogenesis****pyoptysis**

خارج کردن خلط چركی .

pyopyelectasis

گشادشدگی لگنچه کلیوی همراه با چرك .

pyorrhoea

پیوره ترشح فراوان چرك .

پیوره آلوتولی ، التهاب

چركی پیوسته دندانانی همراه با تکروز و پیشرونده

آلوتولها و شل شدن دندانها

pyosalpingitis

التهاب لوله رحم همراه با ایجاد چرك .

pyosalpingo-oophoritis

التهاب چركی لوله رحمی و تخمدان .

pyosalpinx

تجمع چرك در لوله زهدان .

pyosis = suppuration**pyospermia**

چرك در مایع منی .

pyostatic

وقفه چرك .

pyostomatitis

التهاب چركی غشاء مخاطی دهان .

pyothorax

آمپیم ، تجمع چرك در قفسه صدری .

pyourachus

چرك در مجرای اوراک .

pyoureter

چرك درمیز نای، چرك در حالب .

pyovesiculosis

چرك در كيسه منی .

pyoxanthine

رنگك دانه قهوه‌ای رنگی كه از چرك پیوسیانین بدست می‌آید .

pyoxanthose

رنگك دانه زردی كه در چرك وجود دارد .

pyramid

هرم، زائده هرمی شكل ، ساختمان هرمی شكل .

p. of the cerebellum هرمی زائده

منچه ، قسمت مرکزی زائده هرمی شكل تحتانی منچه .

p. of Ferrein هرم فرن ، یکی از

دنباله های داخل قشری هرمهای مالپيگی در کلیه .

Lalouette's p. هرم لالوت ، لوبسوم

غده تیروئید .

p of light هرم نور، انعكاس سه گوشه‌ای

كه روی پرده صماخ دیده میشود .

malpighian p. زائده هرمی مالپيگی ،

هرمهای قسمت مرکزی کلیه .

p's of the medulla ، هرمهای پياز ،

مغز تیره، دو طناب قدامی و دو طناب خلفی بصل النخاع .

petrous p. هرم خاره ای ، قسمت خاره ای

استخوان گیجگاه .

renal p. هرم کلیوی ، هرم های مالپيگی .

p. of the thyroid هرم تیروئید ، لوب

سوم غده تیروئید .

p. of tympanum هرم صماخی ، يك

قسمت مرتفع در گوش میانی كه حاوی استخوان ركابی میباشد .

Wistar's p's هرمهای ویستار ، استخوانهای

شب پرهای - كرنه ای .

pyramidal

هرمی .

pyramides

هرمها .

pyramis = pyramid

pyranisamine = pyrillamine

pyrathiazine

تركيب فنوتیازین كه بعنوان آنتی هیستامینيك

بكار میرود .

pyrazinamide

آمیداسید پیرازینوئيك كه بعنوان عامل متوقف

كننده سل بكار میرود .

pyretic

تبی ، مربوط به تب .

pyrethrum

گل خشك شده گل‌های گوناگونی از نوع کریزانتموم

كه خاصیت جشره كش دارد .

pyretic

مربوط به تب .

pyretogenesis

مبداء تب ، ایجاد تب .

pyretogenous

تب زا .

pyretolysis

تب بر .

pyrethotherapy

تب درمانی ، درمان بیماری بكمك ایجاد تب

مصنوعی .

pyrexia

تب ، افزایش درجه حرارت بدن .

pyrexial

تبی مربوط به تب .

pyrexilogenic = pyrogenic

Pyribenzamine

نام تجارتي فرآورده های تری پلنلنمین كه آنتی

هیستامینيك است .

pyridine

پیریدین، ترکیبی است که از روغن استخوان و باقطران ذغال سنگ بدست میآید .

pyridostigmine

ترکیبی است که بمنوان جلوگیری کننده کلینسترآز در درمان ضعف خطیر عضلانی (میاستنی گراو) بکار میرود .

pyridoxine

ترکیبی از ویتامین B کمپلکس که بعضی اوقات برای درمان تهوع و استفراغ مربوط به حاملگی و در بیماری حاصله از تشعشع که نشانه‌های آن سردرد ، بی اشتها ، استفراغ ، تهوع و اسهال است مورد استفاده قرار میگیرد .

pyridoxol = pyridoxine**pyrilamine**

ترکیبی است که بمنوان آنتی هیستامینیک مورد استفاده قرار میگیرد .

pyrimethamine

ترکیبی است که بمنوان ضد مالاریا مورد استفاده قرار میگیرد .

pyrimidine

ترکیبی آلی است که شکل اصلی بازهای پیر-یمیدین میباشد .

pyroborate

نمک اسید پیروبوریک .

pyrogen

تب آور ، عامل مولد تب .

تب آور میکروبی ، عامل
bacterial p. میکروبی تب آور .

pyrogenic

تب آوری، تب زائی .

pyroglobulin

نوعی گلوبولین خون که در اثر گرمادادن از سرم خون رسوب میکند .

pyroglobulinemia

پیدایش ترکیب گلوبولین غیر عادی در خون که در اثر حرارت رسوب میکند .

pyrolligneous

بدست آمده از راه تقطیر مخرب چوب .

pyrolysis

تجزیه يك ماده در درجه حرارت زیاد و بدون حضور اکسیژن .

pyromania

ترس و وسواس بیمار گونه و مرضی در روشن کردن آتش .

pyrometer

گرماسنج ، دستگاهی است برای سنجش درجات خیلی بالای گرما .

Pyronil

نام تجارتي فرآورده‌ای از پیروبوتامین که بمنوان آنتی هیستامینیک مورد استفاده قرار میگیرد .

pyronine

آنیلین قرمز که در رنگ آمیزی بافتها مورد استفاده قرار میگیرد .

pyrophobia

آتش ترسی، ترس بیمارگونه و مرضی از آتش .

pyrophosphate

پیروفسفات ، نمک اسید پیروفسفوریک .

pyrosis

احساس سوزش در مری و معده همراه با ترش کردن .

pyrotic

سوزاننده .

pyrotoxin

سم تب ، سمی که در هنگام تب در بدن تولید میشود .

pyroxylin

محصولی است که از اثر آمیزش اسید نیتريك و اسید سولفوریک بر روی پنبه بوجود میآید و حاوی تترانیترات سلولز است .

pyrrobutamine

ترکیبی است که بمنوان آنتی هیستامینیک (ضد هیستامین) مورد استفاده قرار میگیرد .

pyrrole

پیرول ، ترکیبی است که در قطران ذغال سنگ و قطران های حاصل از تقطیر مواد زائد حیوانی بدست میآید .

pyrrolidine

نوعی باز ساده بفرمول تترامتیلن ایمین که میتوان از تنباکو بدست آورد یا از پیرون تهیه کرد .

pyruvate

نمک یا استراسید پیروویک .

pyrvinium

ترکیبی است که بعنوان ضد کرم مورد استفاده قرار میگیرد .

pyuria

چرك شاشی , وجود چرك در ادرار .

PZI=protamine zinc Insulin

پروتامین روی و انسولین ، انسولین همراه با پروتامین روی که اثر آن در بدن پایدار تر از انسولین محلول میباشد .

Semitic	Greek	Latin	Gothic	Modern Roman
ϕ	ϙ	Q	𐌚	Q
ϕ	ϙ	Q	𐌚	Q
	Medieval		Gothic	Modern Roman



Q

نشانه (**electric quantity**) بمعنی مقدار برق .

qcepo

نوع تکمه‌ای یا توپر کولی لیشمانیازیس پوستی .

q.d.

مخفف (**quaque die**) بمعنی هر روز .

Q fever

تب کیو، تب ریکتزیائی که باعث نوعی ذات‌الریه میشود ، عامل آن کوکسیلا بورنتی است .

q.h.

مخفف (**quaque hora**) بمعنی هر ساعت .

q.i.d.

مخفف (**quater in die**) بمعنی روزی چهار بار .

q.l.

مخفف (**quantum libet**) بمعنی به میل خود .

Q.N.S.=Queen's Nursing Sister

پرستار فارغ التحصیل از آموزشگاه پرستاری ملکه .

Q.P.

مخفف (**quanti-Pirquet reaction**)

بمعنی واکنش کمی پیر که ، واکنش پیر که عکس عملی است که پس از تلقیح سم با سول سل در پوست ایجاد میشود در بیماران مسلول شدیدتر از افراد سالم است و در واکنش کمی پیر که همین

واکنش برای نشان دادن شدت و فعالیت عفونت سل مورد استفاده قرار میگیرد .

q.p.

مخفف (**quantum placeat**) بمعنی به اختیار .

q.q.h.

مخفف (**quaque quarta hora**) بمعنی هر چهار ساعت یکبار .

Qq.hor.

مخفف (**quaque hora**) بمعنی هر ساعت .

Q.R.Z.

مخفف (**Quaddel Reaktion Zeit**) بمعنی زمان واکنش برجستگی کبیری .

q.s.

مخفف (**quantum satis**) بمعنی مقدار کافی .

q. suff

مخفف (**quantum sufficit**) بقدر کافی .

qt.

مخفف (**quart**) بمعنی کوارت که پیمانه‌ای است در حدود یک لیتر که چهارتای آن برابر است با یک گالن .

quack

پزشک متظاهر ، کسی که با زبان بازی و تقلب خود را در امر تشخیص و درمان بیماریها متبحر نشان میدهد و وانمود میکند روش خاصی برای درمان بیماریها در اختیار دارد ، حاذق نما .

quackery

تظاهر ، چاقول بازی ، تظاهر به حاذق بودن
در امر طبابت .

quacksalver

کسی که مدعی است دارای مهارت خاصی در درمان
بیماریها باروش پزشکی مخصوص بنخود ومرهم و
داروی مخصوص به خود میباشد .

quader

لوبول چهارگوش یا لوبول پرکونئوس .

quadrangle

۱ - چهار گوش . ۲ - اصطلاحی است از بلاک
برای دستگاه دندانپزشکی که دارای چهار زاویه
درمیانه ای است که به آن دسته یا تنه با قسمت تیغه
وصل میشود .

quadrangular

چهار گوشه .

quadrant

۱ - ربع دایره . ۲ - يك چهارم ، مثلاً يك چهارم
سطح شکمی یا يك چهارم پرده گوش .

ناحیه ای است در سطح شکمی **Wilder's q.**
پایه های مغزی گربه .

quadrantal

مربعی شکل ، مربعی .

quadrantanopia

بینائی ناقص یا کوری برای يك چهارم میدان
دید که این قسمت فاقد دید به وسیله يك شعاع عمودی
و يك شعاع افقی محدود است .

quadrantanopsia = quadrantanopia**quadrat**

تکه نمونه زاست گوشه یا معمولاً چهار گوش که
در مطالعات مربوط به اسکولوزی مورد استفاده
قرار میگردد ، بخصوص تکه ای با اندازه يك متر
مربع ، به تکه های بزرگتر اغلب
(**major quadrat**) گفته میشود .

quadrata

چهار گوش ، مربع .

quadratipronator

عضله مربع درون گرداننده .

quadratus

چهار گوشه ، مربع .

quadri-

پیشوندی است بمعنی چهار یا چهارلا یا چهارگانه
که بکلمات دیگر میچسبد .

quadriceps

چهار بازی ، دارای چهار تم هیدرژن قابل تمویض .

quadriceps

چهار سر .

quadricepsplasty

ترمیم پلاستیک پارگی عضله چهار سر ران .

quadriceptor

جسم واسطه ای که دارای چهار گروه بهم پیوسته
است .

quadricepsplid

۱ - چهارلثی ، در مورد دندان یا دريچه آئورتی
بالتهای اضافی ، بکار می رود . ۲ - دندان چهارلثی .

quadrigitate

چهار انگشتی .

quadrigenina

چهار گانه ها .

quadrigeninal

چهار تائی ، چهار گانه ، چهارلا ، چهار قسمتی .

quadrigeninum

چهار گانه .

quadrigeninus

چهار گانه ، چهارلا ، چهار تائی ، چهار قسمتی .

quadrilateral

۱ - چهار بر ، چهار طرفی ، چهار پهلو ، چهار
جانبی . ۲ - دارای چهار جنبه یا چهار جنبه .

چهار جنبه سلسوس ، که میگوید **Celsus'q.**
چهار نشانه اصلی التهاب (انفلاماسیون) عبارتند
از قرمزی ، تورم ، داغی و درد .

quadrilocular

چهار حفره ای ، چهار محوطه ای ، چهار گودالی .

quadripara

چهار بار زائیده ، زنی که چهار بار بچه سالم بدینها
آورده است .

quadripartite

چهار قسمتی .

quadriplegia

فلج هر چهار دست و پا .

quadripolar

چهار قطبی .

quadrisect

چهار قطعه کردن .

quadrisection

تقسیم به چهار قسمت ، بخش کردن به چهار بخش .

quadriltubercular

چهار تکمه‌ای ، دارای چهار برجستگی کوچک .

quadrlurate

هر اورات هیپراسید مثل اورات‌های ادرار انسان .

quadrivalent

چهار ظرفیتی .

quadroon

چهاررگه ، بچه حاصله از ازدواج يك سفید پوست و يك دورگه ، کسی که يك چهارم خون سیاه پوست در او باشد .

quadruped

۱- چهارپا . ۲- حیوان چهارپا ، ستور .

quadrupl.منخف (**quadruplicate**) بمعنی چهاربار بیش از .**quadruplet**

يك قلو از چهار قلوها ، یکی از چهار قلوها .

Quain's fatty heart

قلب چرب کوئین ، استحاله چربی عضله قلب . (سر ریچارد کوئین پزشک انگلیسی ۱۸۱۶ تا ۱۸۹۸) .

quale

چگونگی يك چیز ، بخصوص چگونگی يك احساس یا جریان ادراکی دیگر .

qualimeter

کیفیت سنج ، وسیله‌ای است برای اندازه‌گیری شدت پرتوهای رونتگن .

qualitative یا qualitive

کفیتی ، کیفی ، چونی .

quanta

جمع لغت (quantum) .

quantimeter

دستگاهی است برای اندازه‌گیری کیفیت یا چگونگی پرتوهای رونتگن که بوسیله لامپ مولد تولید میشود .

quantitative

کمی ، مقداری ، چندی .

quantitive = quantitative**quantivalence**

ظرفیت شیمیایی ، قدرت اتمی یا ترکیبی يك عنصر یا رادیکال که بر حسب تعداد اتمهای هیدروژن قابل ترکیب با آن بیان میشود .

quantivalent

دارای ظرفیت شیمیایی ، مربوط به ظرفیت شیمیایی .

quantumکوانتم ، واحداً بزرگی بر حسب تئوری کوانتوم که عبارتست از «hv» که در آن h مقدار ثابت پلانک یعنی ۶.۶۲۷×۱۰^{-۲۷} فرکانس ارتعاشی است که انرژی همراه آن بوجود می‌آید .کوانتوم نور ، مقدار روشنایی (انرژی ششمشی) معادل با فرکانس زمانهای نوری ۶.۶۲۷×۱۰^{-۲۷} ارگ .**quantum libet**

بمقدار دلخواه .

quantum satis

يك مقدار کافی .

quantum sufficit

بمقدار کافی .

quarantine

قرنطینه ، ۱- دوره‌ای (معمولاً چهل روز) که در آن مسافری را که از نقاط مشکوک و آلوده می‌آیند در محلی نگهداری میکنند . ۲- محلی که در آنجا اشخاص را بمنظور بازرسی بهداشتی معطل میکنند . ۳- معطل کردن و جلوگیری و جدا کردن موقت اشخاص مظنون به آلودگی . ۴- محدودیتهایی که در مدخل یا محل خروج محل یا ساختمانی که در آن موردی از بیماری مسری وجود دارد برای ورود و خروج قائل میشوند .

quart

کوآرت ، یکچهارم گالن (مادل ۹۴۶ سانتیمتر مکعب).

quartan

چهاریک ، ۱- برگشت پس از سه روز ۲- نوعی تب متناوب که پس از سه روز دوباره ظاهر میشود .
چهاریک دوگانه ، نوعی تب چهاریک **double q.** که در آن برگشت تب متناوباً بطورشدید و نسبتاً ملایم صورت میگیرد .

چهار یک سه گانه ، تبی که حمله تب **triple q.** در آن هرروز صورت میگیرد زیرا بیمار به سه نوع مختلف از آنکل چهار یک مبتلا است .

quarter

آن قسمت از سم اسب که بین پاشنه و انگشت (نوک سم) قرار دارد .

شکافی است در قسمت کوآرت **false q.** سم اسب که از بالا تا پائین سم کشیده میشود .

چربی ، پوست و سایر قسمتهای **fifth q.** کم ارزش حیوان ذبح شده .

quartile

نقطه میانی هر نیمه از سری های متغیر .

quartipara = quadripara

quartilparous = quadriparous

quartisect

به چهار قسمت تقسیم کردن .

quartilsternal

هر بوط به چهارمین قطعه استخوانی جناغ که در برابر چهارمین فضای بین دنده ای قرار دارد.

quartz

کوارتز ، دی اکسید سیلیس ، که جزء ترکیبی اصلی سنگ ریگی است .

quassation

خرد کردن داروها یا کاهش دادن آنها به تکه های کوچک .

Quassia

تیره ای از درختهای تلخ گرمسیری که چوب آنها اولین بار در قرن هجدهم در درمان تبها مورد استفاده قرار میگرفت .

Quat. یا quat.

مخفف (**quattuor**) بمعنی چهار .

quater in die

چهاربار در روز ، روزی چهاربار .

quaternary

۱- چهارمین . ۲- چهارتائی .

Quatrefages'angle

زاویه آهیانه ای ، زاویه ای که در اثر اتصال خطوطی که از انتهای قطر عرضی زیگوماتیک و قطر عرضی بزرگ پیشانی میگذرند بوجود میآید .

quebrabunda

نوعی بیماری گرمسیری اسهال خوک که بی شباهت به بریبری نیست .

quebrachitol

نوعی قند با ترکیب ۱- متیل اینوزیتول که از کوئبراکو بدست میآید و بجای قند در دیابتها پیشنهاد شده است .

Queckenstedt's test

آزمون ککنش تت، که در جریان بزل مایع نخاع عملی میشود . با فشار و داج داخلی فشار مایع نخاع بالا میرود اگر بالاتر فت نشانه مانعی در سر راه جریان نخاعی میباشد (هانس ککنش تت پزشک آلمانی متوفی ۱۹۱۸) .

quelicin

نام تجارتي فرآورده ای از سوکسینیل کولین .

Quenu-Wayo operation =

quenuthoracoplasty

quenuthoracoplasty

عمل جراحی کوئنو که در آن دنده هارا بمنظور کمک به تورفتن دیواره سینه در آمپیم برمیدارند (آمپیم جمع شدن چرک در فضای نسجی یا حفرات توخالی بدن) .

quercetin

قسمت بدون کربوهیدرات ملکول گلیکوزید روتین و سایر گلیکوزیدها که بمنظور کم کردن تری غیر طبیعی مویرگی بکار میرود .

querciform

تانوفرم ساخته شده باتانن بلوط .

Quercus

تیره‌ای از درختان خانواده بلوطها که منبع موادی هستند که سابقا در طب بکار میرفت .

Quervain's disease ، بیماری کوروین ،

التهاب و تروکیسه سینوویال دردناک بعلت تنگی نسبی و ترعومی فلاف دور کننده شست دست .

quick

۱ - تند ، سریع . ۲ - زنده . ۳ - حامله و قادر به احساس حرکات جنین .

quickening

اولین حرکات قابل تشخیص جنین در رحم که معمولا از شانزدهمین هفته تا هجدهمین هفته بارداری ظاهر میشوند .

quiglla

نوعی بیماری عفونی شبیه جذام که در برزیل دیده میشود .

quillala

خشک شده قسمت داخلی پوست درخت کیلایا ساپوناریا که سابقا در پزشکی بمنظور اثر سوزاننده موضعیش بکار میرفت .

Quillaja

تیره‌ای از درختان روزاسه بنام کیلایا ساپوناریا که گونه‌ای مربوط به جنوب آمریکا است .

quinacrine

کیناکرین ، نام شیمیائی ۶-کلرو-۹- (۳-دی اتیل آمینو -۱- متیل بوتیل آمینو) - ۲- متوکسی آکریدین ، که بعنوان داروی ضد مالاریا و ضد کرم مصرف میشود .

quinabarbitone

ترکیب باربیتوریک است که بعنوان مسکن و خواب آور مورد استفاده قرار میگیرد .

quinamicline

نوعی آلکالوئید مصنوعی است بفرمول $C_{11}H_{22}N_2O_2$ که از کینامین بدست میآید .

quinidine

کینیدین ، ایزومر است بر کینین که از گونه‌های مختلف سنکوناوهیبی‌دهای آنها بدست میآید یا اینکه از کینین تهیه میشود و در درمان آریتمی‌های قلبی بکار می‌رود .

quinine

کینین ، مهمترین آلکالوئید پوست درخت گنه گنه که فرمول آن $C_{20}H_{24}N_2O_2 + 3H_2O$ است که بصورت بلورهای ریز سفید یا گرد بی شکل ، بی بو ، با طعم تلخ وجود دارد ، این آلکالوئید داروی اختصاصی تمام انواع مالاریا است و بشکل یکی از نمکهای محلول خودش بکار می‌رود .

q. and urea hydrochloride هیدرو کلرور اوره و کینین ، ملح مضاعف کینین و هیدرو کلرور اوره که در درمان مالاریا و در درمان تزریقی بواسیر و واریس مورد استفاده قرار میگیرد .

q. bismuth iodide یدور بیسموت کینین ، ترکیبی است از کینین و یدور بیسموت که در درمان سیفلیس مورد استفاده قرار میگیرد .

q. bisulfate بی سولفات کینین ، نمک گنه گنه متبلور بی رنگی است و از سولفات معمولی بسیار محلول تر است .

q. dihydrochloride دی هیدرو کلرور کینین ، آلکالوئیدی است از گنه گنه بفرمول : $C_{20}H_{24}N_2O_2 \cdot 2HCl$ که از راه داخل رگی بعنوان درمان فوری عفونتهای شدید مالاریائی در مالاریای مغز یا در موقعی که خوردن کینین سبب استفراغ و تهوع میشود مورد استفاده قرار میگیرد .

q. ethylcarbonate اتیل کربنات کینین ، ترکیب متبلور سفیدی است که در اثر عمل اتیل کلرو کربنات روی کینین بدست میآید و مانند کینین مصرف میشود .

q. hydrobromide هیدرو برومور کینین ، نمکی است که برای تجویزات هیپو درمی بکار میرود .

q. hydrochloride هیدرو کلرور کینین ، نمک سفید رنگی است که از لحاظ طعم و کاربری شبیه سولفات است .

q. salicylate سالیسیلات کینین ، نمکی است بصورت سوزنهای باریک سفید که دارای خواص ضد تب و ضد درماتسمی است .

q. sulfate سولفات کینین ، نمک سفید متبلوری است که بیشتر از سایر نمکهای آلکالوئید گنه گنه بمتوان داری معالجه بکار میرود .

q. tannate تانات کینین، گرد زرد رنگی است که در سیاه سرفه و اسهال مورد استفاده قرار میگیرد .

quininism = cinchonism

quininize = cinchonize

تحت اثر و نفوذ گنه گنه یا یکی از آلکالوئیدهای آن در آوردن .

quinoid

حای گروه کروماتوفوریک .

quinometry

استاندارد کردن آلکالوئیدهای کینین .

quinone

۱- ماده ای است بفرمول $CO(CH=CH)_2CO$ که بصورت بلورهای زرد طلائی وجود دارد و از طریق اکسیده کردن اسید کینیک بدست میآید.
۲- هر نوع مشتق بنزن که در آن دو اتم هیدروژن جای خود را با دو اتم اکسیژن عوض کرده اند .

quinovin

کلیکوزید تلخی است بفرمول $C_{26}H_{56}O_9$ که از گنه گنه بدست میآید .

quinovose = isorhodeose

قندی است به نام د - گلوکومیتیلوز که از پوست درخت گنه گنه بدست میآید .

quinoxin

نیتروزوفنول بفرمول $C_6H_4(NO)OH$ که ماده بی رنگ متبلوری است که در اثر عمل اسیدهای نیترو روی فنولها بدست میآید .

Quinq.

مخفف (**quinque**) بمعنی پنج .

Quinquaud's disease

بیماری کوئین کود ، نوعی فولیکولیت چرکزیای پوست سر که تولید لکه های نامنظم طاسی در سر میکند این بیماری بنام آکنه دکالوانس نیز خوانده میشود ، (چارلز امیل کوئین کود پزشک فرانسوی ۱۸۴۱ تا ۱۸۹۴) .

quinquacaspid

۱- پنج لثی . ۲- دندان پنج لثی ، دندان پنج قطعه ای .

quinetubercular

پنج تکه ای ، پنج تکه ای ، پنج برجستگی دار .

quinquevalent

۱- پنج ظرفیتی . ۲- دارای پنج ظرفیت مختلف .

quinquina

گنه گنه .

quinsy

آبسه دور لوزه ای .

lingual q.

التهاب چرکی لوزه زبانی .

Quint.

مخفف (**quintus**) بمعنی پنج .

quintan

پنج يك ، هر پنج روز یکبار .

quintessence

جوهر ، لب ، خلاصه ، زبده ، عصاره بسیار غلیظ هر ماده .

quintipara

پنج بارزائیده ، زنی که پنج بار حامله شده و تا بحال پنج بچه سالم زائیده باشد .

quintisternal

پنجمین قسمت استخوان جناغ یا آن قسمت که بالای غضروف خنجر قرار دارد و با پنجمین فضای بین دنده ای مجاور است .

quintuplet

یک قلو از پنج قلوها .

quittor

شقاق ، زخم فیستولی بر روی سم اسب که مابین پاشنه و پنجه قرار میگیرد .

simple q.

شقاق ساده ، التهاب موضعی که منجر به پوست انداختن و ایجاد چرک در بالای سم اسب میشود .

skin q.

قرحه بسیار دردناکی است مربوط به پوست در بالای سم اسب .

subhorny q.

التهابی که از نواری تاجی شروع شده و تا زیر سم امتداد مییابد و در بافت حساسه سم اسب ایجاد چرک میکند .

tendinous q.

حالتی است در اسب که در التهاب تاندونهای ساق پا و لیکمانهای مفصل سراپت میکند .

quoad vitam

تا آنجا که به زندگی مربوط میشود .

Quotane

نام تجارتي فرآورده های هیدروکلروردي متیزوکين که بعنوان بیجسی آور موضعی مصرف میشود .

quotid.

مخفف (**quotidie**) بمعنی روزانه .

quotidian

۱- روزانه ، هرروز . ۲- نوعی تب مالاریائی متناوب که هرروز عود میکند .

double q. دوپك ، تبي که دوروز یکبارعود میکند .

quotient

بهر ، خارج قسمت .

achievement q. بهر قابلیت ، مقداردرصدی که از تقسیم معیار آموزش طفل بر توانائی هاو قابلیت اوبدست میآید .

albumin q. بهرآلبومین ، ضریب آلبومین ، مقدار آلبومین پلاسماي خون بخش بر مقدار آلبومینی که درخون ظاهر میشود .

Ayala's q. ضریب آیالا ، ضریبی است درآزمایش فشار مغزی نخاعی که از راه تقسیم مقدار فشار پس ازکشیدن ۱۰ سانتیمتر مکعب از مایع مغزی نخاعی بر مقدار فشاری که قبل از کشیدن این مقدار مایع داشته است وضرب کردن

این خارج قسمت بر عدد ۱۰ بدست میآید ، درحالت عادی این عدد ۵۰۵ تا ۶۰۵ است . اگر کمتر از ۵ باشد دلیل بر ذخیره کم مایع است که درحالات انسداد زیر غشاء عنكبوتیه ایجاد میشود ، اگر عدد بدست آمده بیشتر از ۷ باشد دلیل بر ذخیره زیادی مایع مغزی نخاعی است که ممکن است در اثر مننژیت تراوشی یا هیدروسفالی ایجادشود .

caloric q. ضریب گرمائی ، خارج قسمت حرارت حاصل (بر حسب کالری) به مقدار اکسیژن مصرف شده (بر حسب میلی گرم) در مراحل سوخت و سازی بدن ضریب گرمائی نامیده میشود .

Dq. نسبت گلوکز به ازت درادرار .

growth q. ضریب رشد ، نسبت کل انرژی غذائی که بمنظور رشد مصرف شده است .

Intelligence q. ضریب هوش ، سن عقلانی تقسیم بر سن حقیقی ضرب درصد .

protein q. ضریب پروتئین ، مقدار گلبولین پلاسماي خون تقسیم بر مقدار آلبومین آن .

rachidian q. = Ayala's q. ضریب تنفسی ، نسبت حجم انهدرید کربنیک خارج شده بر حجم اکسیژن وارد ریه شده در مدت معین .

splioal q. = Ayala's q.

q.v. مخفف (**quantum vls**) بمعنی مقدار دلخواه .

R

Semitic	Greek		Latin		Gothic	Modern Roman
𐤓	Ρ	ρ	R	R	𐍚	R
	ρ	Τ	R	Ꝛ	Ꝛ	r
	Greek		Medieval		Gothic	Modern Roman

R.

نشانه ومخفف کلمات زیر است :

organic radical ریشه آلی (درفرمولهای شیمیائی).

Rankine درجه رانکین (به scale مراجعه فرمائید).

Reaumur درجه رئومور (به scale مراجعه فرمائید).

remotum دور .

respiration تنفس .

Rickettsia ریکتزیا .

right راست .

Behnken's unit واحد بنکن (به unit مراجعه فرمائید).

roentgen رونتگن ، اشعه x .

rough خشن (در مورد کلماتی های میکروبی بکار میرود).

regression coefficient ضریب برگشت.

+R.

نشانه (Rinne's test positive) بمعنی تست دین مثبت (به واژه test مراجعه فرمائید).

-R.

نشانه (Rinne's negative) به معنی تست دین منفی (به واژه test مراجعه فرمائید).

R/.

نشانه (recipe) به معنی بدهید .

r.

سابقا نشانه رونتگن بود ولی حالا دیگر رونتگن را بانشانه R. نمایش میدهند.

Ra.

نشانه شیمیائی عنصر رادیوم (radium).

Raabe's test

تست راب ، (برای آلبومین) ادرار را صاف کرده واردلوله آزمایش میکنند ویک تکه بلور اسیدتری کلر استیک بداخل آن میاندازند آلبومین بصورت حلقه سفیدی در اطراف این تکه بلور ظاهر میشود، ممکن است اسید اوریک نیز حلقه ای شبیه این را درست کند ولی حلقه درست شده از اسید اوریک واضح نیست .

rabbitting

جفت کردن ، جا انداختن ، درهم قرار دادن و جفت کردن یا جا انداختن سطوح استخوانی که بطور دندانان ای شکسته شده باشد .

rabbia = rabies

rabelalsin

نوعی گلکوکوزید سمی که از گیاه رابلا ایزیا فیلپیننسیس که از درختان نواحی فیلپین است بدست میاید ومحرك قلب میباشد .

rablate

هار ، مبتلا به هاری.

rabc

مربوط به هاری.

rabcidal

ضد هاری ، از بین برنده ویروس مولدهاری .

rabd

هاری ، متیلا به هاری .

rables

هاری ، بیماری عفونی ویروسی خاص حیوانات معینی است که بخصوص سگها و گرگها به آن مبتلا میشوند این بیماری از راه تلقیح مستقیم مثل گاز حیوان مبتلا به انسان سرایت میکند ، پس از يك دوره کمون (نهفتگی) که از يك تا شش ماه طول میکشد بیماری با بقراری ، افسردگی روحی و تورم غدد لنفاوی ناحیه گزش شروع میشود ، خفگی و تنگ نفس اسپاسمی همراه با اسپاسمهای کنزازی متناوب تزایدی بخصوص اسپاسم عضلات تنفسی و بلع که در موقع کوشش بیمار برای نوشیدن آب یا آب خیالی افزایش مییابد دیده میشود ، معمولاً تب ، اختلال حواس ، استفراغ ، ترشح زیاد بزاق غلیظ و آلومینوری نیز وجود دارد ، این بیماری معمولاً کشنده است و مرگ پس از دو تا پنج روز فرامیرسد . از مشخصات بیماری وجود اجسام سیتوپلاسمی (اجسام نکری) در مغز است .

r. canine

هاری سگ .

هاری خاموش ، هاری بی سرو صدا ، **dumb r.**

هاری ناگهانی ، نوعی هاری که نشانه اولیه آن فلج بوده و حیوان هیچ نوع علامتی که دال بر شرارت یا تمایل به گاز گرفتن باشد از خود نشان نمیدهد .

r. felina

هاری گربه .

هاری آتشین ، هاری سخت ، **furlous r.** نوعی هاری که در آن هیجان بسیار مشخصی به بیمار دست میدهد .

هاری فلجی ، نوعی هاری **paralytic r.**

که فلج از نشانه های مشخص آن بوده که معمولاً از نوع فلج نخاعی بالاروست .

sullen r. = dumb r.

rabletic

مربوط به هاری.

rabific

مولدهاری .

rabiform

شبه هاری .

rabigenic

مولد هاری .

RaBrS

برمورادایوم .

race

نژاد .

racemase

آنزیمی است که در میکروبهای مختلف موجود بوده و در جریان را سمیناسیون مخلوط اسید لاکتیک راست بروچپ بر کاتالیزور واقع میشود .

racemate

آمیزه متساوی الملکولی ازدوایزومر قرینه که بعلت وجود تعداد مساوی ملکول راست بروملکول چپ بر در محلول ظاهراً بی اثر هستند .

raceme

آرایش خوشه ای .

racemic

بی اثر ، مرکب ازدوایزومر قرینه .

racemization

قرینه سازی ، نیمی از ملکولهای يك ترکیب ظاهراً فعال به ملکولهایی که درست شکل مقابل نیمه دیگر را داشته باشند بنحوی که قدرت چرخش آن ترکیب کاملاً از بین برود و حانت توازن ساکنی بین ملکولهای متساوی راست بروچپ بر آن بوجود آید .

racemose

خوشه ای شکل ، انگوری ، خوشه وار .

racephedrine

مخلوط بی اثر افدرین که بعنوان مقلد سمپاتیک مورد استفاده قرار میگردد .

rachi-

پیشوندی است بمعنی نخاعی که بکلمات دیگر میچسبد .

rachial=rachidial**rachialbuminimeter**

دستگاهی است برای اندازه گیری مقدار آلبومین موجود در نمونه های مایع مغزی - نخاعی .

rachialbuminimetry

اندازه گیری مقدار آلبومین موجود در مایع نخاعی .

rachialgia

نخاع درد ، دردستون مهره ای .

rachianalgesia=rachlanesthesia**rachlanesthesia**

بیهوشی نخاعی ، بیحسی نخاعی ، بیهوشی ناشی از تزریق داروی بیهوشی آور بدون مجرای نخاعی .

rachicentesis

بزل نخاع ، فرو کردن سوزن بدخل مجرای نخاعی برای بیرون کشیدن مایع نخاعی .

rachidial

نخاعی ، مربوط به نخاع ، مربوط به ستون مهره ای .

rachidian

مربوط به ستون مهره ای ، مربوط به نخاع .

rachigraph

پشت نگار . وسیله ایست برای ثبت محیط مرئی ستون مهره ها و پشت .

rachilysis

درمان مکانیکی انحنای ستون مهره ها بکمک کشش و فشار با هم .

rachio-

پیشوندی است بمعنی « خار » « ستون مهره ای » « نخاعی » که بکلمات دیگر میچسبد .

rachlocampsis

انحنای ستون مهره ای .

rachlocentesis

بزل ستون مهره ای ، سوراخ کردن ستون مهره ها بمنظور بیرون کشیدن مایع نخاعی .

rachlochysis

نشت و نفوذ يك مایع بدون مجرای مهره ای .

rachlocyphosis=kyphosis**rachlodynia**

مهره درد ، درد دستون مهره ای .

rachlokyphosis=kyphosis**rachlometer**

انحناسنج ، دستگاهی است برای اندازه گیری انحنای ستون مهره ای .

rachiomylitis

التهاب طناب نخاعی .

rachlopagus

دوقلو هائی که از پشت دريك سطح سهمی بهم چسبیده اند .

rachio paralysis

فلج عضلات ستون مهره ای .

rachlopathy

بیماری ستون مهره ای .

rachloplegia

فلج نخاعی .

rachioscoliosis

انحنای جانبی ستون مهره ها .

rachiotome

مهره بر ، وسیله ای است برای بریدن مهره ها .

rachiotomy

مهره بری ، برش يك مهره یا ستون مهره ای .

rachipagus

ناقص الخلقه دوتائی که از پشت بهم چسبیده باشند .

rachlresistance

حالتی که در آن تزریق داروی بیهوشی آور از راه درون نخاعی کم اثریابی اثر است .

rachlresistant

عدم حساسیت غیر طبیعی در برابر داروهای بیهوشی آور درون نخاعی .

rachis

ستون مهره ای .

rachisagra

درد یا نقرس ستون مهره ها .

rachischlisis

شقاق مادر زادی ستون مهره‌ای .

r. partialis شقاق قسمتی از ستون مهره‌ای .

r. posterior ضایعه‌ای در ستون مهره‌ها

که در نتیجه یکی نشدن کامل قوس‌های مهره‌ای در خط وسط، بوجود می‌آید این ضایعه گاهی خیلی وسیع بوده بطوری که سبب فتق نخاع و پرده‌های مننژ میشود گاهی هم خیلی خفیف است و بطوریکه فقط در رادیوگرافی تشخیص داده میشود.

r. totalis شکاف یا فیسور سرتاسری در ستون مهره‌ای.

rachisensibility

حساسیت نخاعی، حالتی است که با حساس بودن غیرعادی به بیهوشی نخاعی مشخص میشود.

rachisensibile

حساس در برابر بیهوشی نخاعی.

rachitic

نرم استخوان، راشی تیسمی، مربوط به نرم استخوانی، مبتلا به نرم استخوانی.

rachitis

۱- نرم استخوانی، راشی تیسم (به **rickets** مراجعه فرمائید). ۲- بیماری التهابی ستون مهره‌ای.

r. foetalis annularis ضخیم شدن

حلقوی استخوانهای دراز پیش از تولد.

r. foetalis micromellica نقص در

رشد طوکی استخوانهای جنین .

r. tarda راشی تیسم تأخیری.

rachitism

راشیتیسیم، تمایل به نرم استخوانی.

rachitogenic

مولد نرم استخوانی، راشیتیسیم‌زا.

rachitome

وسيله برنده‌ای است که برای باز کردن مجرای نخاعی مورد استفاده قرار میگیرد.

rachitomy

باز کردن جراحی یا تشریحی مجرای مهره‌ای.

racial

نژادی.

raclage

تخریب یا از بین بردن چیزی از طریق مالش.

raclement = raclage**rad**

منخفف (**radix**) به معنی ریشه.

rad

واحدی است برای اندازه گیری مقدار تشعشع یونیزه جذب شده که معادل است با انرژی صدارگ در هر گرم از ماده جذب شونده در بافتها .

radectomy

ریشه‌بری، برش و برداشت قسمتی از ریشه یک دندان.

Rademacher's system

روش رادماخر، عقیده مبنی بر اینکه برای هر بیماری باید درمان خاصی وجود داشته باشد .

radesyge

نوعی بیماری قرچه‌ای پوست که سابقاً در اسکاندیناوی متداول بود.

radia

ردیا، دومین مرحله رشد کرم پهن (نواری) در هنگامی که از حالت اسپروسیست خارج شده ولی هنوز به مرحله سرکاریا نرسیده است.

radiality

پرتوپذیری، آمادگی برای نفوذ اشعه رونتگن یا تشعشعات دیگر.

radiable

پرتو پذیر، آماده برای آزمایش بوسیله اشعه رونتگن.

radial

بطرف استخوان زنده‌زبرین.

radial

۱- زنداعلائی، مربوط به زنده‌زبرین. ۲- شعاعی.

radialis

زنداعلائی، مربوط به استخوان زنده‌زبرین.

radian

رادیان، درافتا لومتری قوسی که طول آن معادل شعاع خمیدگی آن است و آن قوسی است معادل ۵۷۲۹۵ درجه.

radiant

- ۱- تابان، درخشان، پرتو افکن، شعاع گستر.
- ۲- کانون پرتو افکنی، ماده رادیو آکتیو.

radiate

- ۱- پرتو افکندن، متشمع شدن. ۲- پرتووار بیرون دادن.

radiathermy

دیاترمی با موج کوتاه .

radiatio

پرتووار، شعاعی، ساختمانی که از عناصر پرتو مانند و متباعد تشکیل شده باشد، این اصطلاح در نامگذاری تشریحی برای نشان دادن مجموعه‌ای از رشته‌های عصبی که قسمت‌های مختلف مغز را بهم مرتبط میکنند بکار میرود.

radiation

۱- پرتو گستری، تشمع. ۲- ساختمانی که از عناصر پرتو مانند درست شده باشد، بخصوص ناحیه‌ای از سیستم عصبی مرکزی که از رشته‌های دور شونده یا شعاعی تشکیل شده است ۳- انرژی تشعشی، انرژی منتقل شونده از فضا مثل تشمع الکتروماگنتیک .

شعاع گستری صوتی، **acoustic r.**

ناحیه رشته‌ای که از هسته زانویی میانی منشأ گرفته و بطور جانبی گذر میکند و در شکنج‌های عرضی گنجگاهی لوب گنجگاهی منتهی میشود.

شعاع گستری **r. of corpus callosum** جسم پینه‌ای، رشته‌های جسم پینه‌ای که پرتووار به تمام قسمت‌های غیر بویائی قشر مغز. گسترده شده‌اند.

تشمع ذره‌ای، **corpuscular r.**

ذراتی که در هنگام تجزیه هسته‌ای به بیرون پرتاب میشوند این ذرات شامل ذرات آلفا و بتا، پرتون‌ها، نوترون‌ها، پوزیترون‌ها، و دئوترون‌ها هستند.

تشمع الکتروماگنتیک، **electromagnetic r.**

نوعی انرژی است که با ماده همراه نبوده و در فضا بوسیله امواج (امواج الکتروماگنتیک) منتشر و منتقل میشود و در تمام فواصل با سرعت

3×10^{10} سانتیمتر یا 186284 مایل در ثانیه حرکت میکند ولی از لحاظ طول موج از طول موج 10^{11} سانتیمتر (امواج الکتریکی) تا طول موج 10^{-12} سانتیمتر (اشعه سوزاننده) ردیف شده است و شامل امواج رادیو، مادون قرمز، نور قابل رؤیت و ماوراء بنفش، اشعه ایکس و اشعه گاما میباشد. ●

r. illness بیماری تشمع، نوعی اختلال عضوی حاد محدود بخود است که بعلت اثر اشعه ایکس یا اشعه گاما یا سایر اشکال خطرناک تشعشی ایجاد میشود.

infra - red r. تشمع مادون قرمز، آن قسمت از طیف تشمع الکتروماگنتیک که ردیف طول موج آن ما بین 7700 و 120000 آنکسترم میباشد.

interstitial r. تشمع بینابینی، انرژی رها شده بوسیله رادیوم یا زادونی که مستقیماً در درون بافت قرار داده شده است.

ionizing r. تشمع یونیزه، تشمع ذره‌ای یا الکتروماگنتیک که مستقیماً یا غیر مستقیم قادر است در موقع عبور از ماده تولید یون کند.

شعاع‌های بینائی، ناحیه رشته‌ای که رشته‌های آن از جسم زانویی جانبی منشأ گرفته و از قسمت پشتی هسته عدسی شکل کپسول داخلی گذر میکند و به ناحیه منحط رویه میانی لوب پس سری در هر طرف شیار پاشنه‌ای منتهی میشود.

شعاع‌های هرمی، رشته‌های **pyramidal r.** هستند که از ناحیه هرمی به طرف کورتکس کشیده میشوند .

سیستم رشته‌ای که تالاموس **r. striothalamica** و ناحیه هیپوتالاموس را بهم متصل میکند .

شعاع‌های پوششی، رشته‌های **tegmental r.** هستند که بطور جانبی از هسته قرمز اشعه وار پخش شده‌اند .

شعاع‌های تالاموسی، رشته‌های **thalamic r.** هستند که از رویه جانبی تالاموس منشأ گرفته از کپسول داخلی میکنند و بطرف قشر مغز میروند.

ultraviolet r. اشعه ماوراء بنفش، آن قسمت از طیف تشعشع الکترومگنتیک که طول موج آن بین ۱۸۰۰ و ۳۹۰۰ آنگستروم تغییر میکند .

radical

۱- اساسی ، اصلی ، ذاتی ، غریزی ، ابتدائی ، از بین برنده کلیه جوانب ممکنه يك جریان مرضی . ۲- ریشه ، گروهی از آنها که در ترکیبات شیمیائی وارد و خارج میشوند بدون اینکه ساختمانشان بهم بخورد .

radices

ریشه ها .

radicle

کوچکترین شاخه‌های رگ یا عصب .

radicotomy = rhizotomy

radiculalgia

نورالژی یا درد ریشه‌های عصب .

radicular

ریشه‌ای .

radiculitis

التهاب ریشه‌های عصبی نخاع .

radiculoganglionitis

التهاب ریشه‌های عصبی خلفی نخاع و عقده‌های آن‌ها .

radiculomedullary

ریشه‌ای - نخاعی ، مؤثر بر ریشه‌های عصبی و طناب نخاعی .

radiculomeningomyelitis

التهاب ریشه‌های عصبی ، مننژها و طناب نخاعی .

radiculomyelopathy

بیماری ریشه‌های عصبی و طناب نخاعی .

radiculoneuropathy

بیماری ریشه‌های عصبی و اعصاب نخاعی .

radiculopathy

بیماری ریشه‌های عصبی .

radlectomy

ریشه‌کشی ، کندن ریشه‌یک دندان .

radll

اشعه ، پرتوها .

radio-

پیشوندی است بمعنای « پرتوگستری » « تشعشع » « رادیوم » « زنداعلائی » که بکلمات دیگر می‌چسبد این پیشوند وقتی به اول نام يك عنصر شیمیائی بچسبد نام حاصله نشانه ایزوتوپ رادیو آکتیو آن عنصر است .

radioactinium

ماده‌ای است که از تجزیه آکتینیوم بدست می‌آید .

radioactive

جسمی که از خود پرتو مجهول بیرون داده تأثیرات الکتریکی تولید کند .

radioactivity

پرتوافشانی ذره‌ای یا تشعشع الکترومگنتیکی که در نتیجه تجزیه هسته‌ای صورت می‌گیرد و از خواص طبیعی تمام عناصر شیمیائی که شماره اتمی آنها بالاتر از ۸۳ است میباشد و میتوان این خاصیت را به سایر عناصر القاء کرد .

artificial r. پرتو افشانی مصنوعی، پرتو افشانی القائی ، خاصیت رادیو آکتیویته‌ای که از راه بیماری درمان يك عنصر بتوسط ذرات سریع حرکت در آن عنصر بوجود می‌آید .

Induced r. پرتوافشانی القائی ، به‌دلت فوق .
مراجعه فرمائید .

radioautogram

خودنگاره ، فیلمی که از اوتورادیوگرافی بدست می‌آید .

radioautography

خودنگاری ، ثبت تشعشع ساطع از خود بافت در روی فیلم حساس مخصوصاً بعد از داخل کردن مواد رادیو آکتیو بداخل آن برای منظورهای خاص .

radiobicipital

زنداعلائی - دوسری ، مربوط به استخوان زند زبرین و عضله دوسر بازو .

radiobiologist

متخصص رادیوبیولوژی ، متخصص زیست شناسی پرتوی .

radiobiology

زیست‌شناسی پرتوی، شاخه‌ای از دانش مربوط به اثرات نور و اشعه‌ماوراء بنفش و اشعه یونیزه بر روی بافت زنده یا موجودات زنده.

radicalcium

ایزوتوپ رادیوآکتیو کلسیم بقومول Ca^{45} که نیمه عمر آن ۱۰۸ روز است و بعنوان تراسه در مطالعه سوخت و ساز کلسیم در بدن بکار میرود.

radiocarbon

ایزوتوپ رادیوآکتیو کربن، ایزوتوپی به جرم ۱۴ یا (C۱۴) که در بسیاری از روشهای تشخیصی و تجسسات فیزیولوژیک مورد استفاده قرار میگیرد نیمه عمر آن ۵۵۶۸ سال است و وسیله‌ای است برای تعیین عمر بیشتر مواد و اشیاء قدیمی و باستانی.

radio carcinogenesis

تشکیل سرطان بعلت اثرات تشعشعی.

radiocardiogram

نگاره خطی بدست آمده از رادیو کاردیوگرافی.

radiocardiography

رادیو کاردیوگرافی، قلب نگاری پرتوی، ثبت خطی اختلافات غلظت یک ایزوتوپ رادیوآکتیو در یکی از حفره‌های انتخابی قلب بر حسب زمان، ایزوتوپ رادیو آکتیو را معمولا از راه داخل سیاهرگی تزریق میکنند.

radlocarpal

زنداعلائی - مچی، مربوط به استخوان زنده برین و استخوان مچ دست.

radiochemistry

رادیوشیمی، رشته‌ای از شیمی که مربوط است به رادیونوکلیدها (radionuclides) و خواص و موارد استعمال آنها.

radlocurable

علاج پذیر با تشعشع.

radiode

دستگاهی است برای کسار بری درمانی مواد رادیو آکتیو.

radiodermatitis

واکنش پوستی در برابر مقدار زیاد تشعشع ذره‌ای یا یونیزه.

radiodiagnosis

تشخیص بکمک اشعه x یا اشعه گاما.

radiodontics

شاخه‌ای از دندانپزشکی که مربوط به عکسبرداری و رادیوگرافی از دندانها و ساختمانهای دهانی همراه آنها است.

radiodontist

متخصص عکسبرداری و پرتونگاری از دندانها.

radioecology

دانش مربوط به اثرات تشعشع بر روی گونه‌های گیاهان و حیوانات در حال اجتماع طبیعی یا اکوسیستم‌ها.

radioelectrocardiogram

تراسه بدست آمده از رادیو الکترو کاردیوگرافی.

radioelectrocardiograph

دستگاهی است که در رادیو الکترو کاردیوگرافی (لغت زیر) از آن استفاده میشود.

radioelectrocardiography

الکترو کاردیوگرافی که در آن تحریکات بوسیله پرتو افکنی امواج رادیو از موضوع پدستگاه ثبت منتقل میشود.

radio - element

عنصر رادیو آکتیو.

radioencephalogram

۱- نگاره یا تراسه ای که تغییرات غلظت ایزوتوپ رادیو آکتیو تزریق شده در گردش خون مغزی را نشان میدهد. ۲- نگاره بدست آمده از رادیو آنسفالوگرافی.

radioencephalography

الکترو آنسفالوگرافی بوسیله ثبت تحریکات از راه پرتو افکنی امواج رادیو از موضوع به دستگاه ثبت.

radiogram

پرتونگاره، تصویر ساختمانهای درونی بدن که از اثر اشعه x یا اشعه گاما بر روی فیلم حساس مخصوص بدست می‌آید.

radiograph

پرتونگار، فیلم حاصله از پرتونگاری.

radiography

پرتونگاری، رادیوگرافی، عکسبرداری از ساختمانهای درونی بدن بوسیله اثر اشعه x یا اشعه گاما بر روی فیلم مخصوص.

radiohumeral

زنداعلائی-بازوئی، مربوط به استخوان زندزبرین و استخوان بازو.

radio - immunity

زینهای پرتوی، حالتی است از کاهش حساسیت به تشعشع که گاهی از تشعشع دادن مکرر ناشی میشود.

radio - iodine

ایزوتوپ یدرادیو آکتیو باید ۱۳۱ که مکرراً در تحقیقات مربوط به تیروئید و در درمان گواتر توکسیک مورد استفاده قرار میگیرد.

radioisotope

ایزوتوپ رادیو آکتیو، که در اثر پرتاب کردن پرتوهای ذره‌ای یا الکترو ماگنتیک تجزیه میشود.

radiologist

پرتوشناس.

radiology

پرتوشناسی، رشته‌ای از دانش پزشکی است که مربوط است به بکارگیری انرژی تشعشعی در تشخیص و درمان بیماری.

radiolucency

خاصیت هدایت انرژی تشعشعی مثل پرتوهای x یا پرتوهای گاما.

radiolucent

هادی پرتوهای تشعشعی.

radiometer

پرتوسنج، دستگاهی است برای اندازه‌گیری قدرت نفوذ انرژی تشعشعی.

radiomimetic

مقلد پرتوفاکنی، مولد اثراتی مشابه اثرات تشعشعات یونیزه.

radion

ذره تشعشعی، ذره‌ای که از ماده رادیو آکتیو پرتاب میشود.

radionecrosis

نکروز تشعشعی، مرگ بافت بعلمت تأثیر انرژی پرتوی.

radioneuritis

التهاب عصب تشعشعی، نوریت تشعشعی، نوریت (neuritis) حاصله از اثر انرژی تشعشعی.

radionuclide

نوکلید (nuclide) رادیو آکتیو، نوکلیدی که با پرتاب کردن پرتوهای الکتروماگنتیکی یا ذره‌ای تجزیه میشود.

radiopacity

پشت پوشی تشعشعی، کیفیت یا خاصیت جلوه‌گیری کردن از عبور انرژی تشعشعی، مثل اشعه x یا اشعه گاما.

radiopaque

پشت پوش، حاجب تشعشع.

radioparent

گذردهنده تشعشعی، آنچه انرژی تشعشعی را از خود عبور دهد.

radiopathology

آسیب‌شناسی تشعشعی، علم شناخت اثرات تشعشعی بر روی بافتهای بدن.

radiopelvimetry

لگن‌سنجی تشعشعی، اندازه‌گیری لگن خاصره از طریق عکس‌برداری با اشعه x.

radio phosphorus

نوعی ایزوتوپ رادیو آکتیو فسفر که بصورت P^{32} نمایش داده میشود در درمان سرطان پوست، هیپرکراتوزها و سایر حالات پوستی و در آزمون‌های مختلفه مربوط به تعیین حجم گویچه‌های قرمز خون و کفایت جریان خون بکار رفته است.

radioreceptor

گیرنده تشعشعی، گیرنده‌ای که بوسیله انرژی تشعشعی تحریک میشود.

radioscopy = fluoroscopy**radiosensibility**

حساسیت تشعشعی، حساسیت نسبت به پرتوفاکنی.

radiosensitive

حساس نسبت به تشعشع.

radiosodium

نوعی ایزوتوپ رادیو آکتیوسدیم که بصورت Na^{22} نمایش داده میشود و در مطالعات زمان گردش خون و اندازه گیری مایع خارج سلولی بکار رفته است.

radiosurgery

جراحی تشعشی، درمان جراحی با استفاده از رادیوم.

radiotelemetry

مسافت سنجی، اندازه گیری بر اساس علائم فرستاده شده بوسیله امواج رادیو از شیئی مورد نظر به دستگاه ثبت کننده.

radiotherapy

پرتو درمانی، رادیوتراپی، درمان بیماریها بکمک پرتو افکنی.

Interstitial r. درمان بینابینی، درمان با تجویز عنصر رادیو آکتیوی که در وسیله ای (مثل سوزن) قرار داده شده باشد بطوریکه این وسیله را مستقیماً بدون بافتها فرو میکنند.

Intracavitary r. پرتو درمانی درون حفره ای، درمان بیماری از طریق قرار دادن عنصر رادیو آکتیو در درون يك حفره طبیعی بدن.

radiotoxemia

مسمومیت تشعشی، مسمومیتی که در اثر انرژی تشعشی پدید آمده باشد.

radiotransparent

عبور دهنده انرژی تشعشی، آنچه مانع عبور انرژی تشعشی مثل اشعه x نشود.

radiotropic

تحریک شونده بوسیله تشعشع.

radio-ulnar

زنداعلائی - زنداسفلی.

radium

رادیوم، عنصر شیمیائی به شماره اتمی ۸۸ و وزن اتمی ۲۲۶ دو ظرفیتی که فلزی است سفید درخشان و متشعشع یا پرتو افکن، علامت اختصاری آن Ra است.

radius

۱ - شعاع، پرتو، نیم قطر، خط شعاعی ۲ - زند اعلی، زند زیرین.

شعاع ثابت. خط مستقیمی که از نقطه (hormion) به نقطه (Inlon) وصل شود.

radix

ریشه.

radon

رادون، عنصر شیمیائی به شماره اتمی ۸۶ و وزن اتمی ۲۲۲ که سنگین ترین گاز شناخته شده میباشد و نشانه شیمیائی آن Rn است.

raffinase

آنزیمی است که رافینوز (raffinose) را تجزیه میکند.

raffinose

قندی است که بنام مایتوز نیز معروف است و در پنبه دانه و در ملاس یا شیره چغندر وجود دارد.

rage

خشم، غضب، غیظ، جنون، شهوت، طغیان، جوش.

sham r. خشم ساختگی، حالتی است شبیه خشم که در حیوانات قشر برداری شده یا در بعضی از حالات مرضی در انسان دیده میشود.

rale

خس خس سینه، رال، صدای تنفسی غیر عادی که در صمغ ریه ممکن است شنیده شود.

amphoric r. رال بطری وار، صدائی شبهه صدای دمیدن در بطری، صدای موزیکالی است شبهه جلنگ جلنگ زنگ که ممکن است در صمغ ریه شنیده شود.

clicking r. رال تیک کننده، صدای کوتاه و خشکی است که در اوائل بیماری سل ریه در صمغ بگوش میخورد.

dry r. رال خشک، صدای سوت مانند، موزیکال یا جیع مانند و شبهه صدای لولای در است که در آسمو برونشیت در صمغ شنیده میشود.

moist r. رال مرطوب، صدائی است که بعلت وجود مایع در لوله های تنفسی ایجاد میشود.

R.A.M.C. = Royal Army Medical Corps
گروه پزشکی ارتش پادشاهی .

raml
شاخه ها .

Rambacterium
جنسی از شیزومیتها (راسته اوباکتریاله ، خانواده لاکتو باسیلاسه ، طایفه لاکتوباسیله) که در مجرای روده یافت میشود و گاهی با عفونتهای چرکی همراه است .

ramification
شاخه شاخه‌گی ، انشعاب .

ramify
شاخه‌شاخه‌شدن ، از هم دور شدن ، واگرا شدن .

ramisectomy = rhizotomy
ramittis
التهاب ریشه عصب .

ramose
شاخه شاخه ، شاخه‌دار ، منشعب .

ramus
شاخه ، مثل شاخه‌عصب ، شاخه سیاهرگ یا شاخه سرخرگ .

r. communicans
شاخه ارتباطی ، شاخه‌ای است از عصب نخاعی که از قسمت میانی خارج شده و به عقده‌های خودکار میرود .

dorsal r.
شاخه پشتی ، شاخه‌ای که از عصب نخاعی درست از محل اتصال ریشه‌های پشتی و شکمی جدا میشود .

ventral r.
شاخه شکمی ، ادامه عصب نخاعی پس از اینکه به شاخه پشتی و شاخه ارتباطی تقسیم شده باشد که سرانجام به شاخه‌های جانبی و شکمی تقسیم میشود .

range
دامنه ، ردیف ، سلسله ، رشته ، صف ، رسائی ، محیطه ، حدود تغییرات ، بالا و پائینی .

r. of accommodation
دامنه تطابق ، میزان تفاوت دیوپتری بین تطابق چشم برای نزدیک‌ترین نقطه و دورترین نقطه قابل دیدن .

ranine
مربوط به تومور کیستیک زیر زبان یا مربوط به سطح زیرین زبان ، زیر زبانی .

ranula
تومور کیستیک زیر زبان .

raphe
ستیخ ، خط اتصال دو نیمه یک عضو یا یک قسمت قرینه مثل خط کام یا خط گلو ، خط پیامنژ تهره یا پل .

rapport
رابطه ، نسبت ، تماس ، رابطه و هماهنگی میان بیمار و پزشک .

rarefaction
رفت ، کاسته شدن از تراکم عنصری یا ترکیبات شیمیائی بافتی مثلاً کم شدن مواد سازنده استخوان در بعضی بیماریها .

Rastinon
نام تجارתי تولبو تامید .

rash
دانه ، بشور پوستی ، جوش ، ضایعاتی که از پوست بیرون میریزند .

diaper r.
جوش کهنه بچه ، درماتیتی که در پروپای اطفال در محل بستن کهنه ایجاد میشود .

drug r.
جوش دارویی ، راشهایی که در اثر خوردن دارو در فرد حساس بوجود میآید .

heat r. = miliaria rubra mulberry r.
راش توتی شکل ، بشورات مخصوص تب تیفوس که شبیه بشورات سرخک است .

nettle r.
ارش‌گزنه ، کهپر .

serum r.
بشورات سرمی ، بشوراتی که پس از تزریق سرم های ضد سم روی پوست ظاهر میشوند .

taoth r. = strophulus
بشورات واکسنی ، سرخی پوست واریتمی که پس از واکسیناسیون ایجاد میشود .

wildfire r. = strophulus

rate
میزان ، اندازه ، نسبت ، پایه ، درجه ، تندى ، سرعت ، اندازه‌گیری پدیده متغیری نسبت به یک مهباز .

attack r. میزان اصابت. میزان بروز
مراحل تازه‌ای از یک بیماری ویژه.

basal metabolic r. میزان سوخت و

سازپایه، میزان متابولیسم بازال، درجه سوخت
و سازبندن درحالت استراحت که بوسیله سنجش
مقدار اکسیژن مصرف شده یا از طریق محاسبه
گرمای حاصله بدست می‌آید.

birth r. میزان تولد، تعداد متولدین
در عرض یکسال که اگر برای کل جمعیت حساب
شود (**crude birth rate**) یعنی میزان
ناخالص تولد و اگر نسبت به تعداد زنان و دختران
جامعه حساب شود (**refined birth rate**)
یعنی میزان ناخالص تولد و اگر نسبت به تعداد
زنان حامله‌شونده حساب شود (**true birth rate**)
یعنی میزان حقیقی تولد گفته میشود.

case r. = morbidity r.

میزان موارد مرگ و میر،
case fatality r. تعداد مردگان از یک بیماری ویژه.

death r. میزان مرگ و میر، تعداد
مردگان در شماره معینی از اشخاص (۱۰۰۰ یا
۱۰۰۰۰ یا ۱۰۰۰۰۰) در یک ناحیه معین و در
یک سال معین.

dose r. میزان کار بری، مقدار دارویا هر
عامل درمانی که باید در درواحد زمان بکاربرد.

erythrocyte sedimentation r.

میزان ته نشینی گویچه قرمز، میزان رسوب
گویچه‌های قرمز خون در یک لوله عمودی در
واحد زمان.

fatality r. میزان کشندگی، تعداد
مردگانی که بعلت شرایط خاص یا بیماری
مخصوصی از بین می‌روند این اصطلاح بعنوان
تعداد مطلق یا نسبی مرگهائی که در میان افراد
میتلا به بیماری یا کسانی که گرفتار شرایط خاص
شده‌اند پیش می‌آید بکار میرود.

growth r. میزان رشد، بیانی است
برای نشان دادن میزان افزایش اندازه یک
موجود زنده در واحد زمان.

heart r. میزان ضربان قلب، تعداد
انقباضات شکمچه‌های قلب در واحد زمان.

metabolic r. میزان سوخت و ساز، بیانی
است برای مقدار اکسیژنی که بوسیله یاخته‌های
بدن مصرف میشود.

morbidity r. میزان ناخوشی، میزان
شیوع ناخوشی در محلی.

mortality r. = death r.

pulse r. میزان نبض، تعداد ضربان نبض
در یک سرخرگ محیطی در واحد زمان که معمولا
۷۲ تا ۸۰ مرتبه در دقیقه در یک شخص بالغ است.

respiration r. میزان تنفس، تعداد
حرکات دیواره سینه در واحد زمان که نشانه‌دم
و بازدم است که معمولا ۱۶ تا ۲۰ مرتبه در دقیقه
در یک شخص بالغ است.

sedimentation r. میزان ته‌نشینی، میزان
رسوب گویچه‌های قرمز خون در یک لوله عمودی
در واحد زمان.

ratio

نسبت.

arm r. نسبت بازوی، عددی است که نسبت
بلندی بازوی بلندتر یک کروموزوم میتوزی را
به بازوی کوتاه‌تر آن بیان میکند.

cardiothoracic r. نسبت قلبی-سینه‌ای،
نسبت قطر عرضی قلب به قطر داخلی قفسه سینه
در عسریض ترین نقطه‌اش درست در بالای قبه
حجاب حاجز.

sex r. نسبت جنس، تعداد زنان یک جمعیت
نسبت به مردان آن که معمولا تعداد زنان در
برابر هر یک هزار مرد تخمین زده میشود.

rational

معقول، معقولانه.

rationalization

توجه، موافق دلائل عقلی تعبیر کردن، با استدلال
عقلی تفسیر کردن، از حیث تولید و مصرف به حالت
موازنه در آوردن، یک جریان ذهنی که بوسیله
آن فرد اعمال و رفتار خود را از راه توسل به
بها نه‌های قابل قبول برای عرف و برای شخص
خویش توجه میکند و به این ترتیب خود را در
دروغ گفتن محق مبیند.

Rau-sed

نام تجارتي فرآورده‌ای از رزوبین.

Rauwiloid

نام تجارتي فرآورده‌های آلرزو کسلون که عصاره‌خالص گیاه روولفیا سرپنتینا می‌باشد و برای پایین آوردن فشارخون و آهسته کردن ضربان قلب و به عنوان آرامش بخش به کار میرود.

Rauwolfia

جنسی از بته‌های بالا رونده که اصولاً در آسیا روئیده میشوند و تعداد زیادی آلکالوئید باخواص طبی و دارویی از آن‌ها بدست می‌آید.

rauwolfia

آلکالوئیدی است که از بته‌های گیاهان جنس روولفیا بدست می‌آید.

روولفیا سرپنتینا، ریشه **r. serpentina** خشک شده گیاه روولفیا سرپنتینا که گاهی با قطعات ریزوم (ساقه زیرزمینی) و قسمتهای دیگرش بعنوان ضدزبیدی فشارخون مورد استفاده قرار میگیرد.

ray

پرتو، شعاع.

پرتو با خواص شیمیائی، **actinic r.** پرتو نورانی که قادر به ایجاد تغییرات شیمیائی است.

پرتوهای آلفا، هسته‌های **alpha r's** هلیوم سریع حرکت که از مواد رادیو آکتیو پرتاب میشوند.

پرتوهای بکرل، **Becquerel's r's** پرتوهای ساطع شونده از رادیوم، اورانیوم و سایر مواد رادیو آکتیو.

پرتوهای بتا، پرتوهای با سرعت **beta r's** متوسط و قدرت متوسط.

border r's = grenz r's

پرتوکانند، پرتوی است شبیه اشعه **cathode r.** رونتگن ولی حاوی الکتریسیته منفی است و به وسیله آهن ربا منحرف میشود.

پرتوهای آسمانی، تشعشعات نافذی **cosmic r's** که ظاهراً از میان فضای بین سیاره‌ها و از هر جهت حرکت میکنند.

پرتوهای دلتا، اشعه بتای ثانویه که **delta r's** دریک گازدر اثر عبورذرات آلفا تولید میشود.

پرتوانگشتی، یکی از انگشتان **digital r.** دست یا پاواستخوان کف دستی یا کف پائی مربوط به آن که بدنبال هم بشکل اشعه هستند.

پرتوهای گاما، تشعشع الکتروما **gamma r's** گنتیک باطول موجهای بین ۰.۰۲ تا ۱۰/۱۰ آنکستروم.

پرتوهای گرنتز، تشعشع **grenz r's** الکتروما گنتیک باطول موجهای ۱ تا ۵ آنکستروم.

پرتوهای هرتز، امواج الکتروما **hertzian r's** گنتیک باطول موجی بزرگتر از موج نور که در انتقال بی‌سیم علامت و اصوات و مخابرات از آن استفاده میشود.

پرتوهای مادون قرمز، **infra red r's** پرتوهائی که در زیر قسمت قرمز طیف نورقرار دارند و قابل رؤیت نیستند و طول موج آنها بین ۷۷۰۰ تا ۱۲۰۰۰۰ آنکستروم است.

پرتومیانی، دنباله‌دهته‌ای از **medullary r.** توبولهای (لوله‌های ریز) هرم مالپیک کلیه که تا قسمت قشری کلیه کشیده شده‌اند.

Milikan r's = cosmic r's

roentgen r's = x-r's

transition r's = grenz r's

پرتوهای ماوراء بنفش، **ultraviolet r's** انرژی نورانی که پرتوی آن در بالای قسمت بنفش طیف نورقرار دارد و طول موج آن مابین ۳۹۰۰ تا ۱۸۰۰ آنکستروم است.

پرتوهای ایکس، اشعه ایکس، **x-r's** پرتوافشانی الکتروما گنتیک که طول موج آن مابین ۰/۰۵ تا ۵ آنکستروم متغییر است (حاوی اشعه گرنتز نیز میباشد) اشعه ایکس دارای قدرت نفوذ زیادی است و درعکسبرداری از اعضا و ساختمانهای بدن و همچنین در درمان بعضی از ضایعات بدخیم از آن استفاده میشود.

پرتوهای ایکس **x-r's diagnostic** تشخیصی، اشعه **x** باطول موجهای ۰/۱۲ تا ۰/۳ آنکستروم که برای تشخیص بیماریها از آن استفاده میشود.

پرتوهای ایکس **x-r's therapeutic** درمانی، اشعه درمانی ایکس، پرتوهای **x** باطول موج ۰/۰۵ تا ۱۲ ر. آنکستروم که در درمان بیماریها از آن استفاده میشود.

Rb=rubidium

RBC

نشانه جملات زیر است.

red blood cells گویچه‌های قرمزخون.

red blood (cell) count شمارش گویچه‌های قرمزخون.

R. B. E. = relative biological effect -
iveness

تأثیر بیولوژیک نسبی، تأثیرات انواع دیگر پرتو افشانی بر روی بدن که با پرتو افشانی یک رادیانت از اشعه گاما یا اشعه رونتگن مقایسه میشود.

R. C. M. = Royal College of Midwives
کالج سلطنتی ماماها.

R. C. N. = Royal college of Nurslug

R. C. O. G. = Royal college of
Obstetriclans and Gynaecologists
کالج سلطنتی متخصصین بیماریهای زنان و ماماها.R. C. P. = Royal College of Physiclans
کالج سلطنتی پزشکان.R. C. S. = Royal College of Surgeons
کالج سلطنتی جراحان.R. D. S. = respiratory distress
syndrome
سندرم تنگ نفس، به واژه (syndrome)
مراجعه فرمائید.

Re=rhenium

reaction

واکنش، عکس العمل، انفعال، برگشت، نتیجه، اثر.

Abderhalden's r. واکنش ابدرهالدن،
تولید آنزیمهای هضم کننده پروتئینهای خارجی
که به درون جریان خون راه یافته اند، بوسیله بدن.adjustment r. واکنش تعدیل،
واکنشی که در اثر تغییر موقعیت یا محیط پیش
میآید، این واکنش گاهی بعنوان ندرعی اختلال
شخصیت زودگذر تلقی میشود.alarm r. واکنش آگاهی از خطر، واکنش
اخطار، اولین مرحله و مرحله دفاعی واکنش
استرسی.anxiety r. واکنش اضطرابی، نوعی واکنش
عصبی است که با دریافتها و درک نادرست یا تشویق
و ناراحتی مشخص میشود.bluret r. واکنش بیوره، اگر بیوره محلول
در آب را همراه با محلول فلهینگ حرارت دهم
بنفش رنگ میشود.

Calmette's r. = ophthalmic r.

Cannizzaro's r. واکنش کانیزارو، در
اثر تماس آلدئید با بافت حیوانی آلدئید تجزیه
شده و یک ملکول آن احیا میشود و به الکل مربوطه
تبدیل میشود ملکول دیگر آن اکسیده شده و به
اسید مربوطه تبدیل میشود.Casoni's r. واکنش کازونی، تشکیل پایول
سفید روی پوست پس از تزریق مایع کیست هیداتید
که در این صورت آنرا واکنش مثبت به حساب
میآوردند.chain r. واکنش زنجیره ای، واکنش تکثیر خود
بخود رویداد شیمیائی که در آن هر گاه یک رادیکال
آرادمندم شود یک رادیکال جدید به جای آن ایجاد
میشود.clitochol r. واکنش سیتوکل، نوعی آزمون
فلوکولاسیون سریع که در آن از عصاره کلاسترول
دارتفلوظ شده عضله قلب به عنوان پادگن (آنتی
ژن) استفاده میشود.conversion r. واکنش تبدیل، واکنش
برگردانی، کم شدن یا تغییر یافتن کار حسی یا
حرکتی که عکس العملی است ناشی از اضطراب.
واکنش متقاطع، واکنشی که بین
یک پادگن و یک پادگن (آنتی ژن و آنتی کور)
در گونه‌های خیلی نزدیک به هم (ولی نه یکسان)
یجاد میشود.defense r. واکنش دفاعی نوعی واکنش
ذهنی که از انزیمهای خود آگاه ذهن رانده
سند به اصطلاح از نظر دور مانده است و برای
عس شخص و برای آن قسمت از شخصیت که در
تماس آگاهانه با واقعیت است یعنی برای (اگو)
قابل پذیرش نیست.

r. of degeneration ، واکنش استحالهای
پاسخ ندادن عضله به تحریکات فارادیک و پاسخ
ندادن عصب به تحریکات گالوانیک و فارادیک .

delayed-blanch r. واکنش سفیدتأخیری ،
لکه سفیدی که ۵ تا ۱۰ دقیقه پس از تزریق بین
پوستی استیل کولین یا متاکولین به جای قرمزی
حاصله از تزریق پدیدار میشود و ۱۵ تا ۳۰
دقیقه پایدار میماند این حالت در موارد ابتلا به
بیماری آلرژی خانوادگی مشاهده میشود .

depressive r. واکنش فروبرنده ، واکنش
ملال انگیز ، پاسخی است به کمبودی در پیرامون
یا به استرس و فشار که با پژهردگی و غمزدگی
بیمارگونه یا مالپخولیا (ملانکولی) مشخص
میشود .

dissociative r. واکنش تجزیه کننده ،
نوعی واکنش عصبی که در آن فراموشی ، نسیان ،
خوابگردی (راه رفتن در خواب) ، یا خورد شدن
شخصیت دیده میشود .

dysocial r. واکنش غیر اجتماعی ، بی توجهی
یک شخص نسبت به قوانین عادی رفتار اجتماعی .

Erlich's diazo r. واکنش دیازوی ارلیش ،
رنگ قرمز تیره ای که در بعضی از بیماریها پس
از اضافه کردن معرف دیازوبه ادرار بیمار حاصل
میشود .

Herxheimer r. یا Jarisch-

Herxheimer r.

واکنش هرکسهایمیریا واکنش یاریش هرکسهایم ،
تشدید نشانه های بیماری سیفیلیس پس از آغاز
درمان بیماری .

Immunologic r. واکنش زینهارشناسی ،
پاسخ بدن موجود زنده به عناصری که بمنوان عنصر
خارجی شناخته شده اند ، این پاسخ در برابر عناصر
خارجی که وارد بدن میشوند به صورت تولید
یاخته های پلاسما ، لئوسیتها و پادگنها (آنتی-
ژنها) که تولیدشان منجر به رد مواد خارجی از
بدن میشود بروز میکند .

Involuntional psychotic r. واکنش
روانی برگشتی ، واکنش روانی قهقرائی ، واکنشی
است که در اواخر ماهانه عمر تولید میشود و همراه
با افسردگی شدید و گاهی افکار هذیانی است .

lengthening r. واکنش کشنده ، درازشدگی
انمکاسی عضلات بازکننده که باعث خم شدن یک
عضو میشود .

luetin r. = Noguchi's r.

واکنش مورو ، بثورات ودانه های **Moro's r.**
قرمزی بر روی پوست پس از مالش با پاماد
توبر کولین .

واکنش موش - **Much-Holzmann r.**
هولتزمان ، ممانعت از اثرات همولیتیک زهر مار
کبراروی گویچه های قرمز که در درمانس زودرس
یاجنون جوانی و جنون مانیاک - دپرسیو دیده
میشود .

واکنش نقطه نزدیک ، **near-point r.**
انقباض مردمک در هنگام خیره نگریستن به
نقطه ای نزدیک .

واکنش نوفلد ، تورم کپسولهای **Neufeld r.**
پنوموکوک در زیر میکروسکوب پس از آمیخته
شدن با آنتی سرم مخصوص .

واکنش نوگوشی ، ۱- واکنش **Noguchi's r.**
واسرمن تعدیل شده برای تشخیص بیماری سیفیلیس .
۲- تزریق یک قطره لوتجین در زیر پوست بیمار
مبتلا به سیفیلیس ایجاد پاپول مشخصی میکند .

واکنش چشمی ، واکنش **ophthalmic r.**
موضعی ملتحمه چشم پس از چکاندن توکسینهای
حاصله از میکرب های حصبه وسل .

واکنش لوزالمعدی ، **pancreatic r.**
آزمون تشخیص بیماری لوزالمعدی (دونونه از
ادرار را که به یکی از آنها کلرور مرکوریک
اضافه کرده اند پس از افزودن اسید کلریدریک
به مدت ده دقیقه میجو شانند و پس از خنثی کردن
اسید اضافه به وسیله کربنات سرب با آزمون فنیل
هیدرازین امتحان میکنند اختلاف حجم ته نشین
دولوله نمودار بیماری لوزالمعدی است) .

واکنش پیرکه ، پیدایش یک **Pirquet's r.**
پاپول با هاله قرمز ۲۴ تا ۴۸ ساعت پس از داخل
کردن دو قطره کوچک توبر کولین کهنه از طریق
ایجاد شکافهای کوچک ورین در پوست .

Prausnitz - Kustner r. واکنش
پروژنیتز کوستنر، ازدیاد حساسیت موضعی ناشی
از تزریق داخل پوستی سرم یک شخص مبتلا به
آلرژی.

psychotic depressive r. واکنش
افسردگی روانی، دپرسیون و در خود فرورفتگی
سخت غیر بازگشتی ناشی از بیماری روانی شدید.

Schult-Charlton r. واکنش شولتز
چارلتون، محو شدن دانه‌های مخمک در محل
تزریق آنتی توکسین (ضد سم) مخمک.

serum r. = seroreaction

stress r. واکنش فشار، واکنش استرسی،
اختلال در توازن و نظم اعمال بدنی ناشی از استرس
و فشار ناگهانی.

Well-Felix r. واکنش وایل - فلیکس،
آگلوتیناسیون باسیلهای متعلق به گروه پروتئوس
که دو ادرار و مدفوعات افراد سالم قرار دارند به
وسيله سروم خون بیمار آن تیپوسی.

Wernicke's r. واکنش ورنیکه، واکنش
ویژه ای است مربوط به مردمک چشم مبتلایان به
نیمه کوری (همی آنوپیی) وقتی که در معرض نور
قرار گیرند.

Wildbolz r. واکنش وایدبولز، اگر شخصی
مبتلا به بیماری سل باشد تزریق چند قطره از
ادرار او به داخل پوستش سبب تولید واکنش
موضعی میگردد.

Wolff-Eisner r. = ophthalmic r.

واکنش گزانتوپروتیک،
ایجاد رنگ نارنجی در اثر حرارت دادن پروتئینها
با اسید نیتریک.

Reactrol

نام تجارتي فرآورده ای از هیدروکلرور کلمیزول
که بمنوان ضد آلرژی و آنتی هیستامینیک مورد
استفاده قرار میگيرد.

reagent

معرف، ماده ای که برای تولید واکنش شیمیایی
به کار گرفته میشود.

معرف **diazo r. Ehrlich's diazo r.**
دیازو یا معرف ارلیش دیازو، آمیزه ای از محلول
آبکی نیتريت سدیم، اسید سولفانيليك و اسید
هیدروکلریک.

معرف **Millon's r.** محلول آبکی
جیوه که در اسید نیتريك دود کننده حل
شده باشد.

معرف **Nessler's r.** مخلوط کلرور
مرکوریک، یدور پتاسیم، و پتاس محلول در آب،
این محلول برای اندازه گیری مقادیر مختصر
آمونیاک بکار میرود.

reagin

پادتن (آنتی بادی) یا ماده ای که در تثبیت
مکمل و آکسیو نهایی مشابه همانند یک پادتن عمل
میکند.

reamer

برقو، گشادکن، وسیله ای است که در دندانپزشکی
برای باز کردن مجاری ریشه مورد استفاده قرار
میگیرد.

recapitulation

دوره مختصر، تکرار رؤوس مطالب، تکرار تکاملی،
تکرار تکامل و رشد یک فرد در مراحل تکاملی که
گونه‌ها گذرانده‌اند.

receiver

ظرفی است برای جمع آوری گاز یا مایع مقطر.

receptacula

مخازن، ظروف.

receptaculum

مخزن، ظرف.

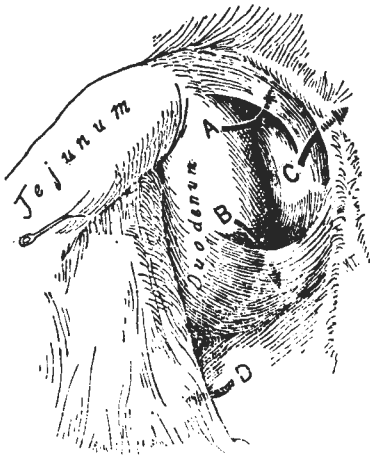
مخزن کیلوس، اتساع انتهای پائین **r. chyl**
قنات صدری.

receptor

گیرنده، انتهای عصب حسی که تحریکات را
گرفته و آنها را به سیستم عصبی مرکزی هدایت
میکند.

recess

طاقچه، گودی، فرورفتگی.



گودیها یا طاقچه های دوازدهه

- A** - گودی بالائی دوازدهه **B** - گودی پائینی دوازدهه.
- C** - گودی پارادوئودنال. **D** - گودی چادرینه ای - دیواره شکمی .

recessive

مغلوب، عقب رونده ، آنچه تمایل به عقب کشیدن و واپس زده شدن داشته باشد ، در ژنتیک خصیصه ارثی که وقتی در برابر خصیصه غالب قرار گیرد به صورت مخفی مانده و ظاهر نمیشود مگر آنکه به وسیله هر دو عضو يك دستگاہ کروموزمی همولوگ حمل شود .

recessus

طاقچه، گودی ، فرورفتگی .

recidivation

۱ - عود بیماری ، برگشت بیماری ۲ - تکرار جرم .

recidivism

برگشت گزائی، گرایش به برگشت ، گرایش به تکرار جرم .

recidivist

برگشت گرا، کسی که تمایل به برگشت به عمل قبلی خود دارد بخصوص کسی که جرمی مرتکب شده ویس از مجازات و تنبیه دوباره میل به تکرار جرم دارد .

recipe

نسخه، دستور العمل برای ترکیب اجزاء مرکبه يك فرآورده خاص.

reciprocation

معاوضه ، مبادله ، ازد و سو حرکت کردن ، عمل متقابل کردن .

recompression

برگشت فشار محیطی به حالت نرمال پس از اینکه بدن تحت تأثیر فشاری کمتر از فشار عادی بوده است.

recon

واحد توارثی بخش ناپذیر .

recrement

آبگونه ای که از خون دفع و دوباره در خون جذب میشود .

recrementitious

مربوط به بزاق یا آبگونه ای که از خون دفع و دوباره در خون جذب میشود

recrudescence

عود ، برگشت مجدد نشانه های بیماری پس از تخفیف موقتی آن .

recrudescent

عود کننده .

rect(o)-

پیشوندی است به معنی «راست روده» که بکلمات دیگر میچسبد .

rectal

راست روده ای .

rectalgia = proctalgia

rectectomy

برش و برداشت راست روده .

rectification

تصفیه ، اصلاح ، تصحیح ، رفع .

rectified

تصفیه شده ، اصلاح شده .

rectitis = proctitis

rectocele

فتق راست روده به درون مهبل .

rectocolitis

التهاب راست روده و قولون .

rectolabial

راست روده ای - لبی، مربوط به راست روده و لب بزرگ فرج ، در ارتباط با راست روده و لب بزرگ فرج .

rectopexy = proctopexy

rectoplasty = proctoplasty

rectoscope = proctoscope

rectosigmoid

قسمت انتهائی قولون سیگموئید و قسمت نزدیک به مبداء راست روده .

rectosigmoidectomy

برش و برداشت قولون رکتوسیگموئید (قسمت پائینی قولون و قسمت بالائی راست روده).

rectostomy = proctostomy

rectourethral

راست روده ای - پیشابراهی .

rectouterine

راست روده ای - رحمی ، مربوط به راست روده و زهدان .

rectovaginal

راست روده ای - مهبلی .

rectovesical

راست روده ای - مثانه ای ، مربوط به راست روده و مثانه .

rectovestibular

راست روده ای - دهلیزی ، مربوط به راست روده و دهلیز مهبل .

rectovulvar

راست روده ای - فرجی . مربوط به راست روده و آلت تناسلی زن .

rectum

راست روده ، قسمت انتهائی روده بزرگ .

rectus

راست ، مستقیم .

recumbent

تکیه دهنده ، درازکش ، خوابیده ، لمبیده .

recurrence

عود ، برگشت .

recurrent

برگردنده ، راجعه ، عودکننده .

red

قرمز ، سرخ .

cholera r. قرمز کلرا ، رنگدانه قرمزی است که از میکرب ویبریوکوما بدست می آید .

Congo r. قرمز کنگو ، گرد قرمز تیره

یا متمایل به قهوه ای و بعنوان رنگ دارویی بکار میرود .

phenol r. قرمز فنل ، فنل سولفون فتالین .

scarlet r. قرمز مخملی ، رنگ آزرکه سبب تحریک بهبودی زخم می شود .

redia

ردیا ، دومین یا سومین مرحله لاری بعضی از انگل های ترمانود که در بدن میزبان حلزون تولید میشوند .

rediae

ردیاه ، جمع واژه (redia)

redintegration

برقراری مجدد .

Redisol

نام تجارتي فرآورده ای از ویتامین B_{۱۲} متبلور .

redox

اکسیداسیون و احیاء .

reduce

۱- جا انداختن . ۲- کم کردن ، پائین آوردن
۳- احیا کردن ، از اکسیژن محروم کردن .

reductant

اجیا شونده ، ماده ای که درواکنش اکسیداسیون و احیاء الکترون از دست میدهد .

reductase

آنزیمی است که در فعل و انفعالات شیمیائی دارای اثر احیا کننده میباشد .

reduction

۱- جا اندازی استخوان وغیره . ۲- احیاء ، ازدست دادن اکسیژن یا بدست آوردن هیدروژن ، ازدست دادن بار مثبت یا بدست آوردن بار منفی .

closed r. جا اندازی بسته ، جا انداختن استخوان شکسته بدون اینکه موضع را بشکافند و فقط از طریق دستکاری ازرو استخوان راجامی اندازه اندازی و روی موضع را به منظور جلوگیری از حرکت گچ میگیرند .

open r. جا اندازی باز، جا انداختن قطعات شکسته استخوان بعد از باز کردن موضع به وسیله عمل جراحی و مشاهده مستقیم همراه با ثابت کردن درونی و بیرون آن.

reduplication

تکرار، ناهنجاری تکاملی که منجر به ایجاد عضو یا قسمت دوتائی میشود به طوریکه این دو قسمت در یک نقطه به همدیگر متصلند و مانند تصویر آینه روبروی هم قرار میگیرند.

reflection

بهبود، بازیافت، جبران.

refine

تصفیه کردن، پالودن، پاک کردن، تصفیه شدن.

reflection

بازگردانی، بازتابش، انعکاس، برگشتگی.

reflector

بازتاب دهنده، منعکس کننده، وسيله‌ای که امواج نور یا صدا را منعکس میکند.

reflex

۱- برگردنده (به خود)، بازگشت کننده (به سوی خود)، منعکس (شونده)، واکنش دار ۲- انعکاس، بازتاب ۳- پاسخ خودکار به یک محرک، این پاسخ فقط به نسبتهای تشریحی (آناتومیک) نوروهای واقع در حوزة تحریک وابسته است.

abdominal r. بازتاب شکمی، رفلکس شکمی. انقباض عضلات راست شکم و انحراف خط سفید پس از ضرب زدن به پوست شکم.

accommodation r. بازتاب تطابق، رفلکس تطابق، تنظیم جهت محور بینائی، اندازه مردمک و تحدب عدسی هنگامی که شخص چشمان خود را به یک نقطه به فواصل گوناگون خیره میکند.

Achilles r. = triceps surae r.

بازتاب مقعدی، رفلکس مقعدی. انقباض کسوتاه مدت عضلات اسفنکتر در هنگام لمس پوست اطراف مقعد.

ankle r. = triceps surae r.

بازتاب بابینسکی، رفلکس بابینسکی. باز شدن شست و سایر انگشتان پا در موقع تحریک کنار خارجی کف پا.

biceps r. بازتاب عضله دوسر، رفلکس عضله دوسر، کشیده شدن تاندون عضله دوسر بازو در اثر ضربه زدن بر روی زردپی آن همراه با منبسط بودن بازو و ساعد.

carotid sinus r. بازتاب سینوس سیات، رفلکس سینوس کاروتید. نشان دادن ضربان قلب از طریق فشار دادن سرخ رگ سیات در محل غضروف انگشتی.

cliliospinal r. بازتاب مژگانی - نخاعی، رفلکس مژگانی نخاعی، متسع شدن یا باز شدن مردمک چشم در همان طرفی که از پوست گردن نیشگون گرفته شود، (نیشگون گرفتن یا خراش دادن پوست یک طرف گردن باعث باز شدن مردمک چشم همان طرف میشود).

clasp - knife r. بازتاب چاقوی ضامن دار، رفلکس چاقوی ضامن دار، دراز شدگی انعکاسی عضلات باز کننده که باعث خم شدن یک عضو میشود.

conditioned r. بازتاب شرطی، رفلکس شرطی، انعکاسی که در اثر تجربه قبلی حاصل میشود.

convergency r. بازتاب همگرائی، رفلکس همگرائی، تقارب و بهم نزدیک شدن محورهای بینائی در اثر خیره شدن به نقطه‌ای نزدیک.

corneal r. بازتاب قرنیه‌ای، رفلکس قرنیه‌ای، هنگامی که قرنیه را به نرمی لمس کنیم یا پلکهای همان چشم ناگهان بسته میشود که در این صورت (**direct corneal r.**) رفلکس مستقیم قرنیه خوانده میشود یا پلکهای چشم دیگر ناگهان بسته میشود که در آن صورت (**consensual corneal r.**) رفلکس تطابقی قرنیه گفته میشود.

cremasteric r. بازتاب پوست بیضه‌ای، رفلکس پوست بیضه‌ای، تحریک کردن و نوازش پوست داخلی ران از بالا به پائین سبب انقباض عضله کرماستر و در نتیجه بالا رفتن بیضه همان طرف میشود.

deep r. بازتاب عمیق، رفلکس عمیق، انمکاسی. که در نتیجه تحریک ساختمانهای عمیق بدن مانند تحریک زردپی (تاندون) یا ضریع يك استخوان حاصل میشود.

embrace r. = Moro r.

gag r. بازتاب دهان بند، رفلکس حاصل از چپاندن چیزی در دهان، در اثر لمس و تحریک عقب زبان یا دیواره حلق کام نرم بالا میرود و حالت تهوع و (اغ زدن) دست میدهد.

gastrocolic r. بازتاب معدی - قولونی، رفلکس معدی - قولونی، تحریک شدن تخلیه قولون در اثر پرشدن معده.

gastroileac r. بازتاب معدی - ایلئوسکالی، رفلکس معدی - ایلئوسکالی، شل شدن دریچه ایلئو - سکال در اثر تحریک غذای درون معده.

grasp r. بازتاب گرفتن، رفلکس گیره، خم شدن یا محکم بسته شدن انگشتان دست یا پا به هنگام تحریک کف دست یا کف پا.

Hoffmann's r. بازتاب هوفمان، رفلکس هوفمن، خم شدن و بهم نزدیک شدن شست و انگشت اشاره به هنگام خم کردن کامل بند انتهائی انگشت وسطی به وسیله آزمایش کننده و رها کردن ناگهانی آن.

knee r. = quadriceps r.

light r. بازتاب روشنائی، رفلکس نور، انقباض و جمع شدگی مردمک چشم به هنگام تاباندن نور به چشم که اگر مردمک همان چشمی که نور را به آن تابانده اند تنگ شود (**direct light r.**) رفلکس مستقیم به نور و اگر مردمک چشم دیگر تنگ شود (**indirect or consensual light r.**) یا رفلکس غیرمستقیم به نور خوانده میشود.

Magnus - DeKleijn r. = tonic neck r.

Mayer's r. بازتاب مایر، رفلکس مایر، نزدیک شدن شست به کف دست در اثر فشار دادن انگشت اشاره بطرف پائین.

Mendel - Bechterew r. بازتاب مندل

بچترو، رفلکس مندل - بچترو، خم شدن انگشتان پا به طرف کف یا به هنگام ضربه زدن به قسمت بیرونی پشت پا.

Moro r. بازتاب مورو، رفلکس مورو، خم شدن رانها و زانوان کودک، باز شدن و سپس بسته شدن انگشتان دست او همراه با باز شدن بازوها و سپس بسته شدن آنها چنانکه گوئی چیزی را در آغوش میگیرد به هنگام برداشتن ناگهانی نقطه اتکاء او و یا ایجاد صدای بلند در نزدیکی او.

myotactlc r. = stretch r.

Oppenheim r. بازتاب اینهایم، رفلکس اینهایم، خم شدن انگشت بزرگ پا به طرف عقب در اثر فشردن ساق پا با فشار به طرف پائین روی حاشیه جلویی درشت نی.

patellar r. = quadriceps r.

perianal r. = anal r.

pharyngeal r. = gag r.

pillomotor r. بازتاب محرك مو، رفلکس محرك مو، انقباض عضلات راست کننده مو به هنگام ضربه زدن به پشت گردن و یا ناحیه زیر بغلی.

plantar r. بازتاب کف پائی، رفلکس کف پائی، خم شدن پا به هنگام ثابت نگهداشتن و محکم گرفتن قوزک پا و فشردن یا خراشیدن حاشیه جانبی کف پا از پاشنه بسوی انگشتان.

pupillary r. بازتاب مردمکی، رفلکس مردمکی، در اثر تحریکات مختلف از قبیل تغییرات شدت نور یا تغییر نقطه خیرگی یا تحریکات تهییجی، مردمک چشم بزرگ و کوچک میشود.

quadriceps r. بازتاب عضله چهارسر، رفلکس عضله چهارسر، انقباض عضله چهارسر ران و کشش ساق یا به هنگام ضربه زدن به زردپی (تاندون) عضله چهارسر در محل بین استخوان کشکک و تنگمه استخوان درشت نی.

quadrupedal extensor r.

بازتاب یارفلکس باز کننده چهار دست و پا، کشش بازوی خمیده نیمه فلج به فرض قرار گرفتن به حالت چهار دست و پا.

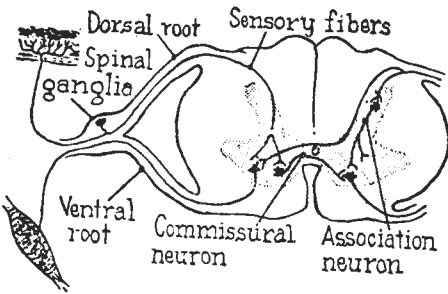
red r. بازتاب قرمز، رفلکس قرمز، هنگامی که بوسیله افتالموسکوپ با فاصله‌ای به اندازه يك فوت (۳۸/۳ سانت) یا کمتر به درون چشم نگاه کنیم معمولاً مردمک را به رنگ قرمز روشن میبینیم

righting r. بازتاب تصحیح کننده، رفلکس تصحیح کننده، توانائی وضعیت درست بخود گرفتن به هنگامی که بیمار از چنین وضعیتی منحرف شده بوده.

spinal r. بازتاب نخاعی، رفلکس نخاعی، هر عمل انعکاسی که از يك مرکز نخاعی گذر کند.

triceps r. بازتاب عضله سه سر، رفلکس عضله سه سر، هنگامی که به زردپی (تاندون) عضله سه سر بازو مستقیماً ضربه‌ای وارد آوریم شکم عضله منقبض میشود و بازو کمی کشش پیدا میکند.

triceps surae r. کشش کف پائی پادر اثر زدن ضربه‌ای بر روی زردپی یا وتر آشپل در حالیکه بیمار زانوهای خود را روی تخت یا صندلی قرار داده است و پاهایش از لبه تخت یا صندلی آویزان باشند.



قوس ساده بازتاب یا انعکاس نخاعی

startle r. = Moro r.

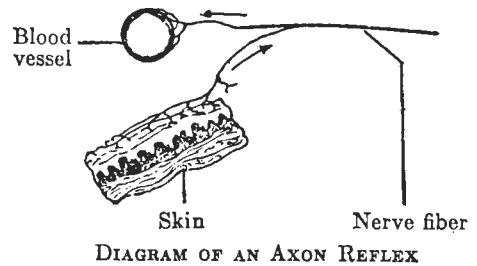
stretch r. بازتاب کش دادن، رفلکس کشش، انقباض انعکاسی يك عضله در پاسخ به کشش طولی انفعالی.

sucking r. بازتاب مکش، رفلکس مکش، پیدایش حرکات میکدنی در لبهای نوزاد به هنگام لمس لبها یا پوست نزدیک دهان او.

superficial r. بازتاب سطحی، رفلکس، رویه‌ای، انعکاسی که به هنگام تحریک انتهای عصبی سطحی مثلاً در پوست ایجاد میشود.

tendon r. بازتاب زردپی، رفلکس تاندونی، انقباض يك عضله به علت ضربه زدن روی زردپی (تاندون) آن.

tonic neck r. بازتاب قوی گردنی، رفلکس قوی گردنی، گرداندن سریع و شدید سر به يك سو سبب باز شدن بازوی همان طرف و گاهی پای همان طرف و جمع شدن دست و پای طرف مقابل میشود.



reflexogenic

مولد انعکاس، تولید کننده بازتاب.

reflexograph

وسيله ثبت بازتاب، دستگاه ثبت کننده عمل انعکاسی.

reflexometer

بازتاب سنج، وسیله‌ای است برای اندازه گیری نیروی لازم برای کشیدن ناگهانی عضله که منجر به انقباض انعکاسی آن میشود.

reflux

جریان برگشتی.

refract

شکستن، تجزیه کردن، معیون کردن خطاهای انکسار بینائی.

refraction

۱- انکسار، شکست نور، تغییر جهت نور هنگامی که از محیطی به محیطی دیگر که چگالی دیگری دارد وارد میشود. ۲- تعیین چرخش و تغییر مسور بینائی در اثر عیب انکساری هر يك از محیطهای درونی چشم.

double r. انکسار مضاعف ، انکساری که در آن پرتوهای برخوردی به دو پرتو منکسر شده تقسیم میشوند.

dynamic r. انکسار دینامیک، انکسار چشم به هنگام استراحت.

static r. انکسار ساکن، انکسار چشم هنگامیکه تطابق آن فلیج باشد.

refractionist

متخصص تعیین کردن خطاهای انکساری چشم .

refractive

انکساری مربوط به شکست نور.

refractometer

انکسار سنج، وسیله‌ای است برای اندازه‌گیری نقائص بینائی.

refractory

سرکش، گردن‌کش، سرسخت، دیرگداز، صعب‌العلاج، مقاوم به درمان.

refrangible

شکستن، قابل انکسار.

refresh

تازه کردن، نیروی تازه دادن (به)، از خستگی بیرون آوردن.

refrigerant

خنک‌کننده، تب‌نشان، مبرد، فرونشاندنده تب و تشنگی.

refrigeration

خنک‌سازی، کار بری سرما به منظور درمان بیماری.

refusion

انتقال و برداشت موقتی خون و برگرداندن دوباره آن به گردش خون.

regeneration

پیدایش نو، تولد تازه، تجدید، ترمیم یافت، اعطای حیات تازه، ترمیم و تجدید طبیعی عضو یا قسمت از دست رفته یا آسیب دیده‌ای از بدن.

regimen

برهمن، دستور غذا، رژیم غذایی.

regio=region

region

ناحیه، قسمت ویژه‌ای از بدن.

abdominal r's نواحی شکمی، بخشهایی که بطور قراردادی از ترسیم دوخط عمودی و دوخط افقی فرضی بر روی جدار شکم بوجود می‌آیند این بخشها شامل قسمتهای اپی‌گاستری، هیپوکندر راست و هیپوکندر چپ، مغربی راست و مغربی چپ پهلوی راست و پهلوی چپ، عانهای، یازهارای و ناف میباشند.

basilar r. ناحیه قاعده‌ای، قاعده جمجمه.
cephylactic r. ناحیه بی‌دفاع، ناحیه عفونی که به وسیله عوامل دفاعی بدن به علت حدت عامل عفونت‌زا قابل دفاع نباشد.

extrapolar r. ناحیه خارج قطبی، آن قسمت از بدن که بیرون از نفوذ قطبهای الکترو تراپی قرار میگیرد.

facial r's نواحی صورتی، نواحی که صورت را بطور فرضی به آن بخش میکنند این نواحی شامل ناحیه دهانی، ناحیه زیر چشمی، ناحیه چانه‌ای، ناحیه بینی، ناحیه لبی، ناحیه چشمی، ناحیه بنا گوش - جوشی (گوشه فك) و ناحیه گونه‌ای میباشند.

motor r. ناحیه حرکتی، شکنجهای پیشانی بالارو و آهیانه‌ای مغز.

parietotemporal r.=sensory r.

نواحی سینه‌ای، نواحی که سطح قدامی یا رویه جلوئی قفسه سینه را به آنها تقسیم کرده‌اند این نواحی شامل ناحیه زیربغلی، ناحیه زیرچنبری و ناحیه پستانی میباشند.

perineal r. ناحیه میان دوراهی، رویه پائینی تنه که شامل ناحیه مقعدی و ناحیه ادراری-تناسلی میباشند.

precordial r. ناحیه جلوی قلبی، قسمتی از رویه جلوئی بدن که قلب و گودی معده را میپوشاند.

prefrontal r. ناحیه پیش‌پیشانی، آن قسمت از لوب پیشانی مغز که در جلوی شیارهای پیش مرکزی قرار دارد.

sensory r. ناحیه حسی، قسمتی از قشر مغز که در طرفین ناحیه حرکتی قرار دارد.

regional

ناحیه‌ای.

registrant

ثبات، پرستاری که نام پرستاران آماده به کار را در دفاترهای ثبتی ثبت می‌کند.

registrar

۱- مدیر بایگانی، ثبات. ۲- در بیمارستانهای انگلستان متخصص رزیدنتی که بعنوان آستان متخصص اصلی کار می‌کند.

registration

ثبت، نام نویسی، در دندانپزشکی ثبت کردن نسبت‌های فک حاضر یا فک مورد نظر به منظور انتقال دادن و پیاده کردن آن نسبتها به یک آرتیکولاتور برای فراهم کردن ساخت متناسبی از یک پروتز دندانی.

registry

دفترخانه رسمی، ثبت، بایگانی ثبت.

nurse's r. بایگانی ثبت پرستاران، اداره‌ای که صورت اسامی پرستاران آماده به کار را نگهداری می‌کند.

Regitine

رژیتین، نام تجارتي فرآورده‌ای از فتولامین که به عنوان عامل آدرنولیتیک به منظور تشخیص فشور کرموسیتوم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

regression

۱- برگشت، سیرقه‌رانی. ۲- فروکش نشانه‌های یک بیماری. ۳- در بیولوژی گرایش نسل‌های بی‌درپی به اعتدال. ۴- عقب‌نشینی دفاعی و پس رفت بسوی حالت اولیه رفتار یا بمراحل اولیه تکامل.

atavistic r. پس‌رفت آتاویسمی، مرحله‌ای است که در آن ذهن و نیروی تفکر به میزان منطقی

و انتقادی کار نمی‌کند و به یک روش تفکر ابتدائی سیر نزولی پیدا می‌کند.

regressive

برگشت‌کننده.

regurgitant

برگرداننده.

regurgitation

برگردانی، برگشت غیرعادی خون به طرف قلب یا برگشت غذا از معده بطرف دهان یا پس زدن خون از دریچه‌های قلبی.

aortic r. برگردانی آئورتی، پس زدن خون از آئورت بدون شکمچه چپ در نارسائی دریچه محافظ ردی آن.

rehabilitation

نوآوانی، برقرار سازی تجدید، قواعد مورد کسانیکه دارای ناتوانی جسمی و یا سایر ناتوانیها میباشند.

rehabilittee

موضوع نوآوانی.

rehalation

تنفس دوباره.

rehydration

آب‌گیری مجدد، ذخیره آب و مایعات در بدن یا در ماده‌ای که بی‌آب شده بوده است.

reimplantation

جایگزینی مجدد، کاشت مجدد، دوباره به جای خود برگشتن، برگشت مجدد یک ساختمان بدنی به محلی که از آنجا به جای دیگر منحرف شده بوده.

reinfction

عفونت دوباره، عفونت ثانویه به وسیله همان عامل عفونی قبلی.

reinforcement

تجدید قوا، نیروی امدادی، تقویت.

r. of reflex تقویت بازتاب، افزایش شدت انعکاس از طریق سرگرم کردن بیمار در حین انجام آزمایشی انعکاسی.

reinnervation

عصب دادن دو باره ، ترمیم نیازهای عصبی يك عضو از طریق آناتوموزو پیوند اعصاب زنده و سالم .

relapse

برگشت، عود، به حال نخستین برگشتن، برگشت یا اشتداد جریان بیماری.

relaxant

شل کننده، سست کننده.

relaxation

سست سازی، کاهش سختی.

relaxin

ریلاکسین، هورمونی است که در پستانداران حامله ترشح میشود و موجب شل شدن ارتفاق عانه و مفصل خاجی- خاصره ای میشود.

Releasein

نام تجارتي فرآورده ای از ریلاکسین (به واژه بالائی مراجعه فرمائید).

reline

آسترنو انداختن، ترمیم سطح کناره بافتی يك دندان با ماده نو به منظور رسیدن به يك تناسب دقیق.

rem

مقداری از تشمع و پرتو افشانی یونیزه که دارای اثری بیولوژیکی معادل يك رادیان اشعه ایکس باشد.

remedial

درمان بخش، جبرانی.

remedy

درمان، چاره، علاج، دارو، جبران، درمان کردن، علاج کردن.

درمان ویژه، درمان اختصاصی، **specific r.** درمانی که بدون تردید بر روی بیماری بخصوص موثر است .

remission

تسکین موقتی، بهبودی یا تخفیف یافتن نشانه های يك بیماری.

remittent

فاصله دار ، دائم غلط ، دارای دوره های تخفیف اشتداد .

ren

کلیه.

r. mobilis

کلیه متحرك و ناپایب

renal

کلیوی، مربوط به کلیه.

renes

کلیه ها.

reniform

کلیه مانند، کلیوی شکل.

renin

رنین، آنزیمی است که بملت ایسکمی یا کم خونی کلیه ها در اثر کاهش فشار نبض در سرخرگ کلیوی و از کلیه ترشح شده و هیپر تانسینوزن را به هیپر تانسین تبدیل میکند.

renipelvic

مربوط به لگنچه کلیوی.

reniportal

مربوط به سیستم پورت کلیه.

renipuncture

برش جراحی کپسول کلیه.

rennet

فرآورده معده گوساله که شیر را منعقد می کند.

rennin

آنزیمی است از شیر معده که در جریان تبدیل کازئین از شکل محلول به شکل غیر محلول کاتالیزور واقع میشود، فرآورده ای از معده گوساله که برای منعقد کردن پروتئین شیر جهت تسهیل در هضم آن بکار میرود.

renninogen

پیش آنزیمی است در غدد معده که بعداً به رنین (واژه بالائی) تبدیل میشود.

renogastric

کلیوی - معده، مربوط به کلیه و معده.

renography

مطالعه و بررسی کلیه به کمک اشعه رنتگن.

renó - intestinal

کلیوی - روده ای، مربوط به کلیه و روده.

renopathy

بیماری کلیه، هر نوع بیماری مربوط به کلیه

renoprial

من موط به يقان عمل كليه، نامي از اينجا ميگيرند

بيش و پيش كليه

reovirus

رئوويروس، نامي از نوعي از ويروسهاي رئوويروسهاست

rep - roentgen - equivalent - physical

مقادير فزيولوژيكي، مساوي راديوايوني است

repair

تعمير، خرد كردن، اعاده و اصلاح و مرمت

به ترتيب، خرد كردن يا ترميم

در جهت بازگشت به حالت طبيعي يا اصلاح

plastic r. اصلاح پذير، انعطاف پذير

تغيير پذير، انعطاف پذير، انعطاف پذير

مستقيم، مستقيم يا انعطاف پذير

repellent

دفع كننده، دور كننده، دور كننده

دفع كننده، دور كننده، دور كننده

repercussion

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

repantation

توبه، توبه، توبه، توبه

replication

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

repolarization

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

repositor

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

repression

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

enzyme

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

repressor

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

reproduction

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

تكرار، تکرار، تکرار، تکرار

reproductive

دوباه بوجود آورنده، دارای فوه تکثیر، وابسته به توالدوتناسل .

rescinnamine

آلکالوئیدی است که از گونه‌های مختلف گیاه روولفیا بدست میاید وبعنوان پائین آورنده فشار خون بالا آرامش بخش مورد استفاده قرار میگیرد.

resection

قطع، برداشت يك قسمت از بدن ویا قسمت بزرگی از يك عضو از طریق جراحی .

gastric r. قطع معدی، برداشت قسمتی از معده .

root r. = apicoectomy

submucous r. قطع زیر مخاطی، برداشت قسمتی از دیواره میانی یا تیغه بینی منحرف پس از کنار زدن غشاء مخاطی آن.

transurethral r. قطع از راه پیشابراه، برداشت غده پروستات با وسیله‌ای که از مجرای پیشابراه (**urethra**) میگذراندند .

wedge r. قطع سه گوش، برداشت توده مثلثی شکلی از بافت مثلاً در مورد تخمدان .

window r. قطع پنجره‌ای، برداشت قسمتی از دیواره یا تیغه منحرف بینی پس از کنار زدن غشاء مخاطی آن .

resectosope

وسيله‌ای است برای قطع غده پروستات از طریق پیشابراه .

resectoscopy

برداشت پروستات از طریق پیشابراه .

reserpine

رزرپین، آلکالوئید فعالی است مشتق از روولفیا سرپنتینا که بعنوان داروی ضد زیادی فشار خون و آرامش بخش مورد استفاده قرار میگیرد .

reserve

۱- ذخیره، اندوخته، ذخیره کردن ۲- موادی که به هنگام اضطرار مورد استفاده قرار میگیرند.

اندوخته قلیائی، **alkaline r.** یا **alkali r.** ترکیبات با اصطلاح ضربه گیری که در خون وجود

دارند و قادرند اسیدیته را خنثی کنند.

اندوخته قلبی، نیروی ذخیره **cardiac r.** قلب، توانائی بالقوه قلب در انجام کار فوق العاده در مواقع ضروری.

reservoir

مخزن، انبار، محل ذخیره .

biological r. مخزن بیولوژیکی، حیوانات حامل میکرب بیماریزا که گرچه این میکربها برای خودشان ضرری ندارند ولی به وسیله آنها به انسان یا حیوان دیگر انتقال مییابند و تولید بیماری میکنند .

r. of infection مخزن عفونت، منبعی از میکربهای بیماریزا در نزد میزبانهای دائمی یا حاملین سالم که به وسیله این میزبانها یا حاملین میکرب به همه جا پراکنده میشود و تولید بیماری میکند .

r. of Pacquet مخزن پکه، اتساع انتهای پائینی قنات صدری .

r. of virus مخزن ویروس، میزبان بدلی و تناوبی یا حامل یاسیو و مجهول نوعی ویروس که ویروس را به اشخاص حساس به آن ویروس، منتقل میکند در نتیجه نشانه‌های کلینیکی عفونت در شخص حساس ظاهر میشود .

resident

پزشک مقوم، زیدنت، پزشکی که بعد از دوره کارورزی برای آموزش بیشتر در بیمارستان اقامت میکند .

residuum

باقی مانده، پس مانده .

r. ovaril باقی مانده تخمدانی، گرد تخمدان خشک شده گاو، گوسفند یا خوک که جسم زرد آنرا قبلاً برداشته باشند .

resin

انگم، صمغ، رزین، ۱- ماده بی شکل سفت و تردی است که از درختان و گیاهان ترشح میشود.

۲- رسوبی که در اثر آمیختن يك الکل با آب بدست میآید .

acrylic r's رزینهای آکریلیک ، محصولات ،
که از پولیمیزاسیون اسید آکریلیک یا اسید
متاکریلیک یا مشتقات آنها بدست میآید این مواد
در ساختن جانشین شونده های پزشکی و دندان
مصنوعی و غیره بکار گرفته میشوند .

activated r. یا **autopolymer r.** =
self-curling r.

heat-curling r. رزین محتاج به حرارت ،
صمغی که برای پولیمریزه کردن آن باید آنرا
حرارت داد .

ion-exchange r. رزین یون عوض کن ،
پولیمر نسا محلول ترکیبات آلی ساده با وزن
ملکولی زیاد که قادر است یونهای متصل به خود
را بایونهای محیط پیرامون خود تعویض کند .

podophyllum r. رزین پودوفیل ، گرد بی
شکلی است که از راه تصفیه پودوفیل با الکل
بدست میآید و در درمان زگیلهای زهروری (زگیلهای
ناشی از ارتباط جنسی) مورد استفاده قرار
میگیرد .

quick-cure r. = **self-curing r.**

self-curing r. رزین خودساز ، هر صمغی
که بتواند با افزودن يك فعال کننده و يك
کاتالیست پولیمریزه شود بدون اینکه نیازی به
حرارت دادن داشته باشد .

synthetic r. رزین سنتتیک ، صمغ صنعتی ،
ماده بی شکل آلی سفت یا نیمه جامدی است که
از راه پولیمریزاسیون ترکیبات ساده تولید
میشود .

Resinat

نام تجارتي فرآوردهای پولی آمین متیلن رزین
که به عنوان ضد اسید معدی مورد استفاده قرار
میگیرد .

resistance

مقاومت ، ایستادگی ، تاب ، دوام ، نیروی رودرروئی
یا خشی کنندگی مثل معانعت يك هادی یا ناقل
از گذر کردن برق یا انرژی دیگر یا یک ماده یا
توانائی يك موجود زنده در ایستادگی کردن
در برابر يك عامل زیان آور ، در مطالعات مربوط

به تنفس این اصطلاح بیانی است برای نشان دادن
مانعی از بافتهای مجرای تنفسی که جلوی عبور
هواری میگیرد .

age r. مقاومت سنی ، حالتی است از کم شدن
ظاهری استعداد به عفونت ، و مقاومت بدن در برابر
وامل عفونی که گاهی در افراد مسن مشاهده
میشود .

environmental r. مقاومت محیطی ،
مجموعه عوامل فیزیکی و زیستی که از تولید
مثل و تزاید يك گونه حیوانی به میزان حدا کثرش
جلوگیری میکند .

essential r. مقاومت اساسی ، مقاومت
اسانسیل ، مقاومت يك باطری ، الکتريکی نسبت
به قابلیت انتقال .

peripheral r. مقاومت محیطی ، مقاومت
رگهای کوچک خونی بخصوص مویرگها در برابر
جریان خون .

resolution

۱- رفع حالت بیماری ، فرونشینی حالت مرضی .
۲- درك فاصله دو نقطه مجاور هم ، در کار با
میکروسکپ کوتاهترین فاصله ای رامیگویند که
دو شیئی نزدیک بهم دارند و میتوان این فاصله را
تشخیص داد .

resolvent

مرفع کننده ، فرو نشاننده ، محلل ، تجزیه
کننده .

resonance

۱- طنین ، پیچش صدا ، ت موج یا ارتعاش یا
انعکاس صدا . ۲- کیفیت صوتی که با دق حفره
حاری هوا به گوش میرسد

skodalc r. طنین اشکودائی ، تشدید صدا
با کیفیت طبلی متناقض در قسمت بالای قفسه سینه
در حالیکه قسمت پائینی ریه کاملاً به وسیله نشت
ذات الجنبی فشرده شده و حجم قسمت بالائی آن
نیز کاهش یافته است .

tympanic r. طنین طبلی ، انعکاس صدای
طبل مانند ای که در اثر دق کردن يك محوطه پر از
هوا تولید میشود .

tympanic r. طنین طبلی شکم ، صدای ویژه ای است که در اثر دق کردن شکم نفخ کرده به گوش میرسد .

vesicular r. طنین کیسه ای ، طنین حبابچه ای ، رزنانس طبیعی ریوی .

vocal r. طنین صوتی ، ارتعاشات صوتی که هنگام سمع سینه بیمار با گوشی (وقتی به ادمیکوئیم عددچهل و چهار را تکرار کند) به گوش میرسد .

resonant

طنین انداز ، دارای صدای شدید و پرطنین در موقع دق کردن .

resonator

۱- مشدد ، اسباب ارتعاش و تشدید صدا . ۲- مدار تشدید ، يك مدار الکتریکی که ایجاد نوساناتی با فرکانس معینی در آن سبب میشود تا مدار مشابه را نیز با همان فرکانس به نوسان در آورد .

resorcIn = resorcInol

resorcInism

مسمومیت مزمن از رزورسینول .

resorcInol

رزورسینول ، ترکیبی است که بعنوان ضد عفونی کننده موضعی مورد استفاده قرار میگیرد .

مونو استات رزورسینول ، **r. monoacetate** ، هایمی است غلیظ و زرد رنگ یا زرد کهربائی که بعنوان محرک موضعی ، ضد میکرب و ضد قارچ مورد استفاده قرار میگیرد .

resorcInolphthaleIn

رزورسینول فتالین ، گرد قرمز - نارنجی رنگی است به فرمول $C_{20}H_{12}O_5$ که در صنعت رنگ سازی بکار گرفته میشود .

resorption

جذب مجدد ، جذب و از بین بردن ترشحاتی که در بدن صورت گرفته مثل جذب مجدد بعضی از عناصر از ادرار به وسیله کلیه یا جذب کال استخوانی پس از شکستگی و جذب مجدد ریشه های دندانها ی شیری .

respirable

قابل تنفس .

respiration

دم زدن ، تنفس ، مبادله اکسیژن و دی اکسید کربن در بدن که در مراحل زیر صورت میگیرد .
۱- در ریه . ۲- بین یاخته و پیرامون آن . ۳- در سوخت و ساز سلولی .

abdominal r. دم زدن شکمی ، فروردن و بیرون دادن هوا به درون ششها با کمک حرکات عضلات شکم و حجاب حاجز .

artificial r. دم زدن مصنوعی ، تنفس مصنوعی ، تنفسی که از طریق مصنوعی و به روشهای مختلف انجام میگیرد مثل روش «Eve» (در این روش غریق را روی يك تخت بر روی شکم میخوابانند و دستهای او را متناوباً بالا و پائین میبرند یا روش شافر «Schafer» (در این روش غریق را بر روی شکم میخوابانند و متناوباً بر روی دنده های پائینی او فشار وارد میاورند) یا روش سیلوستر «Silvester» (در این روش غریق را بر روی شکم میخوابانند و بازوهای او را به طرف بالای سرش میکشند به گونه ای که ششها پر از هوا بشود) یا روش تحریک عصب حجاب حاجزی از طریق کاربری جریان برق یا روش دهان به دهان (در این روش دهان را به دهان غریق گذاشته مرتب و منظمأ نفس عمیق میکشند و نفس خود را به درون ششهای غریق میدهند و برای اینکه هوا از بینی او خارج نشود سوار اخیهای بینی او را بادست می بندند در این روش سر غریق باید به طرف بالا عقب قرار گیرد اگر دهان باز نشد از طریق بینی غریق نفس را وارد ریه اش میکنند در مورد کودکان باید به آرامی نفس را بداخل دهان غریق دمید) .

Blot's r. دم زدن بیوت ، تنفس سریع و کوتاه . پامکت های چندثانیه ای .

Cheyne-Stokes r. دم زدن شین - استوکس ، تنفسی که با تغییرات ریتمیک شدت وضع مشخص میشود .

cogwheel r. دم زدن چرخ دندانه ای ، تنفسی است که به وسیله دم جهنده و تند مشخص میشود .

cogwheel r. دم زدن چرخ‌دندانه‌ای تنفسی است که به وسیله دم جهنده و تند مشخص می‌شود.

cutaneous r. دم زدن پوستی، عبور طبیعی گازها و بخارات از راه پوست.

electrophrenic r. دم زدن برقی-حجاب حاجزی، القاء تنفس از راه تحریک الکتریکی عصب حجاب حاجز.

external r. دم زدن بیرونی، تبادل دی اکسید کربن و اکسیژن ما بین محیط اطراف و جریان خون.

Internal r. دم زدن درونی، تبادل اکسیژن و دی‌اکسید کربن ما بین جریان خون و باخته‌های بدن.

paradoxical r. دم زدن متناقض، تنفسی که در آن يك شش یا قسمتی از يك شش در خلال دم از هوا خالی می‌شود و به هنگام باز دم از هوا پر می‌شود.

tissue r. = Internal r.

respirator

۱- دستگاهی است برای تعدیل کیفیت هوای تنفسی. ۲- وسیله‌ای است برای ابقاء تنفس مصنوعی.

culrass r. تنفس دهنده جوشنی، دستگاهی است که در سینه قرار می‌گیرد و چون زرهی فقط قسمت سینه را در بر می‌گیرد و تنفس مصنوعی می‌دهد.

Drinker r. تنفس دهنده درینکر، دستگاهی است که برای ابقاء تنفس مصنوعی به مدت طولانی که عموماً ریه آهنی نامیده می‌شود.

respiratory

تنفسی، مربوط به دم زدن.

respirometer

تنفس‌سنج، دستگاهی است برای تعیین ماهیت تنفس.

response

پاسخ، هر عمل یا تغییری که در برابر تحریک معینی از بدن سر بزند.

reticulocyte r. پاسخ‌ریتیکولوسیت، افزایش ریتیکولوسیتها در خون محیطی در پاسخ تحریک مغز استخوان (ریتیکولوسیت، گلبول‌سرخ جوان در خون که هنوز آثار هسته در آن باقی است).

rest

۱- استراحت، آرامش، رفع خستگی، وقفه.

۲- باقی مانده بافت‌های جنینی در بدن انسان بالغ. ۳- تکیه‌گاهی برای نگهداری دندان مصنوعی.

غده آدرنال فرعی.

adrenal r.

Incisal r. یا **lingual r.** یا **occlusal r.**

تکیه‌گاه دندان مصنوعی، قسمت فلزی متصل به دندان مصنوعی است که برای ثابت نگهداشتن دندان مصنوعی به دندان سالم تکیه داده می‌شود.

suprarenal r. = adrenal r.

بقایای یا خسته‌های اپیتلیال **Walthard cell r's** سنگ فرشی در تخمدان.

restenosis

تنگی برگشتی، بخصوص تنگی مجدد دریچه قلبی پس از تصحیح جراحی حالت اولیه.

تنگی برگشتی کاذب، تنگی برگردنده **palse r.** پس از شکست تقسیم پیوندگاه دریچه قلبی در وراء ناحیه برش ستونک‌های گوشی.

restibrachium

پایک زیرین منخرجه.

restiform

طنابی شکل.

restlm

ماده چربی بیولوژیکی غیر تب زاو غیر سمی است که دارای اثر تحریکی روی سیستم رتیکولو - آندوتلیال می‌باشد.

restls

پایک زیرین منخرجه.

restoration

۱- اعاده، بهبود، دوباره برقراری، برگشت به حالت عادی. ۲- برقراری مجدد تمام یا نیمی از يك قسمت بدن یا دستگاهی که به جای آن قسمت قرار داده می‌شود.

restorative

۱- مشوق اعاده سلامتی. ۲- داروی درمانی که به اعاده سلامتی کمک کند.

restraint

نظارت سخت ، جلوگیری ، نگهداری ، توقیف ، منع ، قید ، خودداری ، اجباری

نظارت شیمیائی ، نظارت و **chemical r.** مسکن و آرامش بخش .
کنترل رفتار بیمار روانی به وسیله داروهای

نظارت مکانیکی ، کنترل **mechanical r.** رفتار بیمارروانی به وسیله لوازم مکانیکی .

resuscitation

زنده کردن ، احیاء ، تجدید حیات .

resuscitator

زنده کننده ، دستگاهی است برای به راه انداختن تنفس در شخصی که نفسش قطع شده است .

retainer

نگهدارنده ، وسیله ای است که دندان یا قسمتی از دندان مصنوعی را در حالت مناسب نگه میدارد .

retardate

کندذهن ، عقب افتاده فکری .

retardation

دیر کرد ، کندی ، تأخیر ، تعویق ، عقب افتادگی ذهنی یا تکاملی .

retching

تقلای شدید غیر ارادی برای استفراغ کردن .

rete

شبهه ، معمولاً به شبهه پیوندی سرخرگها یا سیاهرگهای کوچک یا مجاری کوچک دیگر اطلاق میشود .

r. malpighii = r. mucosum

شبهه عجب ، شبهه مویرگی **r. mirabile** بخصوص ناشی از یک تنه واحد .

شبهه مخاطی ، داخلی ترین **r. mucosum** لایه اپی درم .

شبهه بیضه ای ، شبهه ای است که **r. testis** در قسمت میانی بیضه از لوله های منی بر درست میشود .

retention

احتیاس ، نگهداری ، پافشاری موادی که طبیعتاً باید از بدن دفع شوند به مانند در بدن همچنین

ابقاء یک دندان مصنوعی در وضعیت مناسب در دهان .

retia

شبهه ها .

reticula

جمع واژه (**reticulum**) .

reticular

شبهه ای .

reticulated = reticular**reticulation**

شبهه سازی ، تشکیل شبهه .

reticulemia

پیدایش تعداد زیادی گویچه قرمز نارس در خون .

reticulin

نوعی اسکالروپروتئین که در بافت پیوندی یافت میشود این ماده از نظر ترکیبی کاملاً به ضروف وابسته است

reticulitis

التهاب نگاری (معدده دوم) نشخوارکنندگان .

reticulocyte

یاخته بدون هسته ای است از سری گویچه های قرمز که ظاهراً از گویچه قرمز قابل تمایز نیست ولی پس از رنگ آمیزی ویژه دانه ها یا شبهه منتشر از رشته چه ها در درون آن مشاهده میشود .

reticulocytogenic

تشکیل دهنده رتیکولوسیتها (واژه بالائی) .

reticulocytopenia

کمبود رتیکولوسیتها در خون .

reticulocytosis

ازدیاد رتیکولوسیتها در خون .

reticuloendothelioma

تومر سیستم رتیکولو آندوتلیال .

reticuloendotheliosis

هیپرپلازی بافت رتیکولو آندوتلیال .

reticuloendothelial

رتیکولو آندوتلیال ، تورینه ای - پوششی ، سری های یاخته ای خاصی که در قسمت های مختلف بدن به طور پراکنده وجود دارند و رنگهائی را که

در موجود زنده تزریق میشود به خود میگیرند و باکتریها و اجسام خارجی را که در جریان خون هستند نیز میبلعند این یاختهها بهطور عمده در مغز استخوان ، طحال ، کبد و عقدههای لنفاوی وجود دارند .

reticuloendothellium

بافت سیستم رتیکولو آندوتلیال ، بافت دستگاه تورینه ای - پوششی.

reticuloma

تومری متشکل از سلولهای با مبداء رتیکولو آندوتلیال (مونوسیتها).

reticulopenia = reticulocytopenia

reticulopodium

پای کاذب منشعب نخشکل .

reticulosarcoma

سارکوم متشکل از یاختههای رتیکولوم.

reticulosis = reticulocytosis

reticulum

۱- شبکه کوچک، تورینه . ۲- نگاری ، دومین معده نشخوار کنندگان .

endoplasmic r.

شبکه درون سیتوپلاسمی ، دستگاهی از حفرات پرده پوشیده در سیتوپلاسم یاخته که بهدوشکل دیده میشود یکی شکل دانه دانه یا سخت رویه و دیگری شکل بدون دانه یا نرم رویه .

sarcoplasmic r.

شبکه ای از لوله های ریز نرم رویه که میوفیبریلهای رشته های عضلانی منقطع را احاطه کرده است.

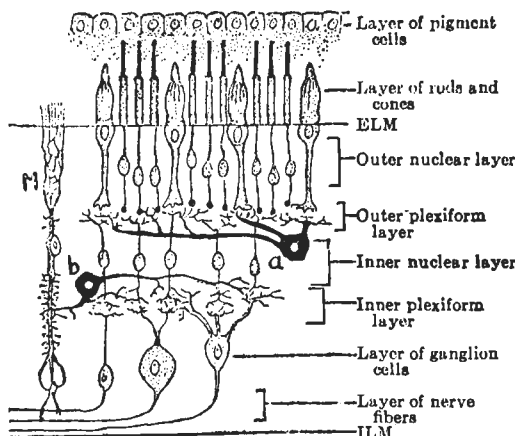
stallate r.

شبکه ستاره ای ، قسمت نرم میانی عضو میفای دندان در حال رشد .

retiform = reticular

retina

شبکیه ، درونی ترین پوشش کره چشم که حاوی عناصر عصبی برای دریافت و انتقال محرکات بینائی است (شکل بالا سمت راست) .



لایه های شبکیه چشم

ELM - عضو محصور کننده خارجی. ILM - عضو

محصور کننده درونی M - رشته نگهدارنده مولی

a یاخته آماکرین. b یاخته افقی .

retinacula

جمع واژه زیر.

retinaculum

ساختمان یا دستگاهی که چیزی را در جای خود نگهدارد مثلاً یک ساختمان تشریحی یا یک وسیله جراحی .

r. morgagni چین مورگانی ، برآمدگی ناشی از به هم آمدن قطعات در پیچه ایلتوسکال .

r. peroneorum inferius نواری است که از روی تاندون ها یا زردپی های خارج استخوان پاشنه میگذرد .

r. peroneorum superius رباط یا لیگمان حلقوی خارجی قوزک پا .

r. tendinum ساختمان تاندونی محدود کننده مثل یک رباط حلقوی .

Wettbrecht's r. رشته های نگهدارنده ای که به گردن استخوان ران چسبیده اند.

retinal

شبکیه ای ، مربوط به شبکیه چشم .

retine

ماده ای که به فراوانی در یاخته های حیوانی پراکنده است و قادر است از تقسیم سلول ورشد ممانعت کند.

retinene

رنگدانه‌ای است که تحت تأثیر نور به رودوپسین تبدیل می‌شود .

retinitis

التهاب شبکیه چشم .

r. circinata یا **circinate r.** التهاب

جنبه‌ای شبکیه ، التهاب شبکیه همراه با نقطه های سفید درخشنده در اطراف لکه زرد یادیسک که منظره‌ای شبیه حلقه گل دارد .

r. disciformis التهاب صفحه‌ای شکل شبکیه ، رتینیت همراه با تشکیل توده زرد رنگی در ناحیه لکه زرد .

r. exudativa یا **exudative r.** التهاب ترشحاتی شبکیه ، رتینیت همراه با پیدایش نواحی ترشحاتی در زیر رگهای شبکیه‌ای .

r. pigmentosa التهاب رنگدانه‌ای شبکیه ، رتینیت همراه با رنگدانه دار شدن ، کوچک شدن و تصلب شبکیه .

r. proliferans التهاب تکثری شبکیه ، رتینیت همراه با تشکیل نوارهای بافت پیوندی در زجاجه .

retinoblastoma

گلیوم (glloma) شبکیه .

retinochoroiditis

التهاب شبکیه و مشیمیه چشم .

retinoid

شبکیه مانند ، شبیه شبکیه .

retinomalacia

نرم شدگی شبکیه .

retinopapillitis

التهاب شبکیه‌رپایی چشم .

retinopathy

هر نوع بیماری غیرالتهابی شبکیه .

retinoschisis

۱- شکافتگی مادرزادی شبکیه . ۲- شکافتگی لایه‌های شبکیه‌ای همراه با تشکیل سوراخها به علت تغییرات استحاله‌ای ناشی از بالا رفتن سن .

retinoscope = skiascope**retinoscopy = skiametry****retinosis**

هر نوع حالت استحاله‌ای (دژنراتیو) شبکیه چشم .

retinotoxic

دارای اثر سمی بر روی شبکیه ، خراب کننده شبکیه .

retisolution

تجزیه و تلاشی دستگاه گلزی .

retort

قرع وانبیق ، ظرف تقطیر .

retothelioma

تومر متشکل از رتیئولو آندوتلیوم .

retothellum = reticuloendothellum**retractile**

جمع شدنی ، تویردنی .

retraction

قبض ، تو بردن ، تو کشیدن ، انقباض .

retractor

منقبض کننده ، وسیله‌ای است برای باز نگه داشتن لبه‌های زخم .

retribution

کیفر ، تلافی ، مکافات ، پذیرش یا تحمیل ناخود آگاه عملی به تلافی خوبی یا بدی .

retro-

پهشوندی است بمعنی «عقب» ، «پشت» ، «خلف» ، که به کلمات دیگر می‌چسبد .

retroaction

عمل معکوس ، عمل برخلاف ، عطف به ماسبق .

retroauricular

پشت گوش .

retrobulbar

پشت کره چشمی .

retrocecal

پشت روده کور .

retrocedent

برگشت کننده .

retrocervical

پشت گردن رحم .

retrocession

برگشت، عقب نشینی، واگذاری مجدد.

retrocolic

پشت قولونی.

retrocollic

پشت گردنی.

retrocollis

پیچش اسپاسمی گردن که سبب کشیده شدن سر به عقب میشود.

retrocurvive

دارای نشانه عقب روی، مشخص به قدم برداشتن به طرف عقب.

retrodevlation

کجی به عقب، خمیدگی به سوی عقب، انحراف به عقب.

retrodisplacement

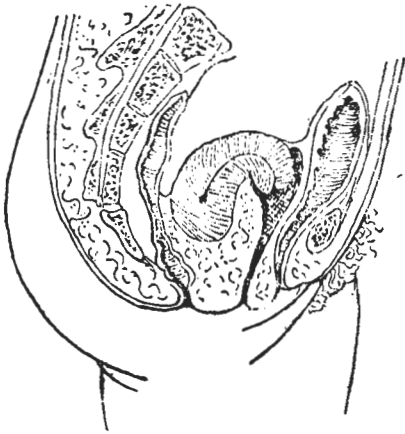
جابجاشدگی به طرف عقب.

retro-esophageal

پشت مری، پشت سرخ نای.

retroflexion

برگشتگی.



RETROFLEXION OF UTERUS

retrogasserian

مربوط به ریشه خلفی عقده گاسر.

retrognathia

استقرار فکها در عقب سطح جلوئی پیشانی.

retrognathic

دارای فک زیرین عقب رفته.

retrograde

برگشت کننده، قهقرائی، روبه انحطاط گذاردن، تنزل کننده.

retrography

وارونه نویسی.

retroinfection

ابتلای مادر در اثر سرایت عفونت از جنینی که در رحم دارد، سرایت عفونت از جنین به مادر.

retroinsular

واقع در پشت جزیره ریل (جزیره ریل: قسمت مجزائی از قشر مغز که در شیار سیلوویوس قرار دارد).

retrolabyrinthine

پشت لابیرنت گوش.

retrolental

پشت عدسی چشم.

retrolingual

پشت زبانی.

retromammary

پشت پستانی.

retromandibular

پشت آرواره ای.

retromastoid

پشت زائده پستانی استخوان کیجگاه.

retromorphosis

برگشت به اشکال اولیه، کاتابولسم.

retro nasal

پشت بینی ای، مربوط به قسمت پشتی بینی.

retro-ocular

پشت چشمی، عقب چشم.

retroparotid

پشت غده بناگوشی.

retropatellar

پشت کشککی، پشت استخوان کشکک.

retroperitoneal

پشت صفاقی.

retroperitoneum

فضای پشت صفاقی .

retroperitonitis

التهاب در فضای پشت صفاقی .

retropharyngeal

پشت حلقی .

retropharyngitis

التهاب قسمت عقبی حلق .

retroplasia

تغییر و تبدیل یاخته به اشکال ابتدائی تر .

retroposed

پس رفته ، عقب رفته .

retroposition

جا به جاشدگی به طرف عقب ، تغییر مکان به سوی عقب .

retropulsion

۱- راندن به عقب ، مثل حرکت سر جنین در موقع زایمان . ۲- تمایل به راه رفتن عقب عقبی همانگونه که در بعضی از بیماران مبتلابه تابس دورسالیس مشاهده میشود .

retrotarsal

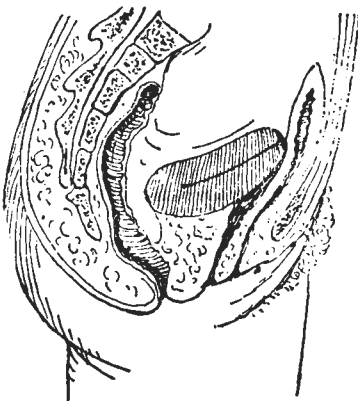
پشت تارسی ، واقع در پشت تارس چشم (تارس چشم ، صفحه ای از بافت همبند متراکم که در هر پلک یافت میشود و به آن شکل میدهد) .

retro-uterine

پشت زهدان ، در پشت رحم .

retroversion

چرخش تمامی یک عضو به سوی عقب (شکل زیر) .



RETROVERSION OF UTERUS

reversal

نقض ، برگشت ، واژگون سازی ، واژگونی ، برگشت یا تغییر در جهت معکوس .

برگشت حالت جنسی ، تغییر حالات sex r . جنسی از حالتی به حالت دیگر ، تغییر جنسیت .

revulsant

۱- پس زنده خون از ناحیه ای به ناحیه دیگر .
۲- دارویی که باعث پس زدن خون از ناحیه ای به ناحیه دیگر میشود .

revulsion

پس زدن خون از ناحیه ای به ناحیه دیگر .

revulsive

۱- پس زنده خون از ناحیه ای به ناحیه دیگر .
۲- دارویی که باعث پس زدن خون از ناحیه ای به ناحیه دیگر میشود .

Rezipas

نام تجارتي فر آورده ای از پارا - آمینوسالسیلیک اسید .

R.F.A. = right fronto - anterior

پیشانی - جلوئی راست (یکی از وضعیتهای جنین نسبت به لگن مادر) .

R.F.N. = Registered Fever Nurse

پرستار تحصیل کرده در مراقبت تب بیمار .

R.F.P. = right frontoposterior

پیشانی عقبی راست (یکی از وضعیتهای جنین نسبت به لگن مادر) .

R.G.N. = Registered General Nurse

پرستار تحصیل کرده و دارای پروانه کار .

Rh.

نشانه شیمیائی عنصر (rhodium) رودیوم .

Rh

ارهاش ، عامل خونی که اول بار از خون نوعی میهون به نام «رزوس» جدا شد ، این عامل در خون هشتاد و پنج درصد تمام انسانهای روی زمین نیز وجود دارد این افراد را Rh مثبت میخوانند به پانزده درصد بقیه که این عامل در خون نشان نیست Rh منفی میگویند ، اگر خون افراد Rh مثبت را به بدن اشخاص Rh منفی منتقل کنند پادتنی در خون آنها تولید میشود که سبب خراب شدن خون میگردد ، این حالت در مورد زنان باووداری که

خون آنها **Rh** منفی است ولی جنین **Rh** مثبتی در رحم دارند نیز بروز میکند و منجر به ایجاد واکنش همولیتیک درخون جنین میشود ، به این عارضه اریتروبلاستوز جنینی ویرقان خفیف میگویند.

rhabd(o)

پیشوندی است به معنی «میله» «میله‌ای شکل» که به کلمات دیگر میچسبد .

Rhabdittis

جنسی از کرم‌های «نماتود» انگلی .

rhabdium

یک رشته عضلانی ارادی .

rhabdocyte = metamyelocyte

rhabdoid

میله‌ای شکل.

Rhabdomonas

جنسی از شوزومیسیتها (راسته پزودوموناداله ، تحت راسته رودوبا کتری اینه، خانواده تیوروداسه).

rhabdomyoblastoma

تومری که سلولهای آن متمایل به تغییر یافتن به سلولهای عضلانی منخطط میباشد .

rhabdomyolysis

تجزیه رشته‌های عضلانی منخطط همراه با ترشح هموگلوبین در ادرار .

rhabdomyoma

تومری است حاوی رشته‌های عضلانی منخطط.

Rhabdonema = rhabdittis

rhabdosarcoma

سارکوم حاوی رشته‌های عضلانی منخطط .

rhachi-

پیشوندی است به معنای « ناحیه نخاعی» که به کلمات دیگر میچسبد .

rhacoma

۱- تراش پوست ، برداشت قسمتی از پوست .
۲- اسکروتوم آویزان ، پوست بیضه آویزان.

rhagades

شقاقهای دردناک پوست .

rhaphe = raphe

rhenium

عنصر شیمیائی به شماره اتمی ۷۵ و وزن اتمی ۱۸۶٫۲ یک ، دو ، سه ، چهار و پنج ظرفیتی که فلزی است سفید نقره‌ای براق ، نشانه شیمیائی این عنصر **Re** میباشد .

rheo-

پیشوندی است به معنی «جریان» «ریزش» «جاری شدن» که به کلمات دیگر میچسبد .

rheobase

رئوباز ، حداقل نیروی جریان برق که برای ایجاد تحریک لازم است .

rheocardiogram

ثبت خطی یا ننگاره بدست آمده از راه رئوکار- دیوگرافی .

rheocardiography

رئوکار دیوگرافی ، ثبت تغییرات حاصله در خلال سیکل قلبی در مقاومت کلی نسبت به جریان برق متناوب که از بدن فرستاده میشود .

rheochord = rheostat

rheometer

۱- گولوانومتر. ۲- اسبابی است برای سنجش سرعت جریان خون .

rheonome

دستگاهی است برای تعیین اثر تحریکی بر روی یک عصب .

rheophore = electrode

rheoscope

جریان یاب ، دستگاه تعیین کننده وجود جریان برق .

rheostat

رئوستا ، دستگاه تنظیم مقاومت در یک مدار الکتریکی .

rheostosis = melorheostosis

rheotaxis

جهت‌گیری یک جسم طویل در یک جریان مایع به گونه‌ای که محور طولی آن با جهت جریان موافق و موازی باشد ، اگر این جسم در همان جهت جریان مایع حرکت کند نشانه منفی است و اگر در خلاف جهت جریان حرکت کند نشانه مثبت است .

RHEOTO

rheotome

کلید قطع جریان برق.

rheotrope

کلید معکوس کننده جریان برق.

rheum

ریزش ترشحات آبکی از بینی، چشمان یا زخمها.

rheumathritis

روماتیسم مفصلی.

rheumatalgia

درد روماتیسمی.

rheumatic

روماتیسمی.

rheumatid

ضایعه پوستی حاصله از روماتیسم.

rheumatism

روماتیسم، اصطلاح غیر اختصاصی که گروههای مختلفی از بیماریها و سندرمها را در بر میگیرد که جنبه مشترك آنها وجود آشفتهگی یا بیماری در نسج همبند و در نتیجه وجود درد، سفتی، تورم در عضلات و مفاصل است. گروههای عمده آن تب روماتیسمی، التهاب روماتیسمی مفصل، آرتریت روماتوئید، اسپوندیلیت آنکیلوز دهنده، روماتیسم خارج مفصلی، استئو آرتریت و غیره است.

acute articular r.

روماتیسم حاد مفصلی، بیماری یا اختلال خاصی که بیشتر در کودکان دیده میشود تمایل به عود دارد و نشانه های آن پولی آرتریت متحرك مفاصل بزرگ، تب و التهاب قلب در عرض سه هفته پس از يك آنژین استرپتوکوکی است گاهی در اشکال غیر تپیک علائم دیگر جز ضایعه قلبی جزئی و ناچیز هستند ولی التهاب قلب سبب بروز ضایعات دائمی در آن میشود.

Inflammatory r. = acute articular r.

روماتیسم عضلانی، روماتیسم muscular r. عضلات ارادی و ساختمانهای رشتهای آنها.

nonarticular r.

روماتیسم غیر مفصلی، یا خارج مفصلی، که نسوج نرم را در بر میگیرد و شامل فیبروزیت، لومباگو و غیره است.

روماتیسم مغلوب، حملات palindromic r. مکرر التهاب مفصل و پری آرتریت بدون ایجاد تب.

rheumatoid

شبه روماتیسم، روماتیسم مانند.

r. arthritis

آرتریت روماتوئید، بیماری با علت مجهول که به وسیله پلی آرتریت مزمنی که مفاصل کوچک محیطی را مبتلا میکند، کسالت عمومی و تغییر شکل بعدی مفاصل مشخص میشود.

rheumatologist

متخصص بیماریهای روماتیسمی.

rheumatology

روماتیسم شناسی.

rheumatosis

نوع اختلال ناشی از روماتیسم.

rheumic

مربوط به ترشحات آبکی بینی، چشم و زخمها و غیره.

rhexis

پارگی يك رگ خونی یا يك عضو.

rhlgosis

درک سرما.

rhln(o)-

پیشوندی است به معنی «بینی» «ساختمان بینی شکل» که به کلمات دیگر میچسبد.

rhlnal

مربوط به بینی.

rhlnalgia

بینی درد.

rhlnencephalon

ریننسفال، قسمتی از مغز که مربوط به حس بویائی است مشتمل بر لوب بویائی ماده سوراخ دار جلویی، شیار زیر جسم پینه ای و ناحیه اطراف لوب بویائی است.

rhlnesthesia

حس بویائی.

rhlnneuryster

کیسه قابل انبساطی است برای بستن سوراخ بینی.

rhlnion

انتهای پائینی در زبین استخوانهای بینی.

rhinitis

رینیت ، التهاب پرده مخاطی بینی .

allergic r. یا **anaphylactic r.**

رینیت آلرژیک یا رینیت آنافیلاکتیک ، تب یونجه ، تب علفی .

atrophic r. رینیت آتروفیک ، التهاب غشاء مخاطی بینی همراه با تحلیل رفتگی و کوچک شدن غشاء مخاطی و غدد آن .

r. caseosa رینیت پنیتری ، التهاب غشاء مخاطی همراه با ترشحات پنیتری بدبو .

fibrinous r. رینیت فیبری ، التهاب غشاء مخاطی بینی همراه با ایجاد غشاء کاذب .

hypertrophic r. رینیت پر سازی ، التهاب غشاء مخاطی بینی همراه با هیپر تروفی آن .

membranous r. رینیت غشائی ، التهاب مزمن غشاء مخاطی بینی همراه با ترشحات فیبری .

purulent r. رینیت چرکی ، التهاب مزمن غشاء مخاطی بینی همراه با ایجاد چرک در آن .

vasomotor r. رینیت محرك رگ ، تب یونجه ، تب علفی ، التهاب حاد راجعه ملتحمه همراه با زکام که به دنبال آن برنشیت و آسم ایجاد میگردد و معمولا به علت حساسیت نسبت به یونجه میباشد .

rhinoantritis

التهاب غشاء مخاطی بینی و جیب فکی .

rhinocanthectomy = rhinomectomy

rhinocele

شکمچه لوب بویائی منفذ .

rhinocephalus

عجیب الخلقه ای که بینی آن شبیه خرطوم باشد .

rhinocleisis

بسته شدن مجرای بینی .

rhinodacryolith

سنگ اشکی در مجرای بینی .

rhinodynia

بینی درد ، درد در ناحیه بینی .

rhinogenous

منشاء گرفته از بینی .

rhinolalia

تودماغی حرف زدن به علت نقص یا بیماری مربوط به گذرگاههای بینی .

r. aperta تودماغی حرف زدن به علت گشادگی زیاد گذرگاههای بینی .

r. clausa تودماغی حرف زدن به علت تنگی زیاد گذرگاههای بینی .

rhinolaryngitis

التهاب غشاء مخاطی بینی و حنجره .

rhinolith

سنگ بینی .

rhinolithiasis

تشکیل سنگ بینی .

rhinologist

بینی شناس .

rhinology

بینی شناسی ، مجموعه دانستنیهای مربوط به بینی و بیماریهای آن .

rhinometer

بینی سنج ، دستگاه اندازه گیری بینی .

rhinomycosis

عفونت قارچی بینی .

rhinonecrosis

نکروز استخوانهای بینی .

rhinopathy

هر گونه بیماری مربوط به بینی .

rhinopharyngitis

التهاب (**nasopharynx**) ، التهاب قسمت بالای حلق .

rhinopharyngocele

تومور تورم قسمت بالای حلق .

rhinophonia

صدای تودماغی .

rhinophore

میله باریک توخالی برای باز کردن مجرای بینی و امکان ادامه تنفس .

rhinophyma

احتقان یا کنژیسیون گره ای و بزرگ شدن بینی .

RHINOP

rhinoplasty

ترمیم جراحی بینی ، جراحی پلاستیک بینی .

rhinopolypus

پولیپ (**polyp**) بینی .

rhinorrhagia

خونریزی شدید از بینی .

rhinorrhea

ترشح شدید مخاطی از بینی .

rhinosalpingitis

التهاب غشاء مخاطی بینی ولوله استاوش.

rhinoscleroma

تصلب نسج تنفسی (اسکلروما) که بینی نیز به آن مبتلا شده باشد .

rhinoscope

بینی بین ، اسپکولوم مخصوص معاینه بینی.

rhinoscopy

معاینه بینی ، دیدن درون بینی به وسیله اسپکولوم.

rhinosporidiosis

عفونت قارچی مخاط بینی ، چشم ، گوش و حلق و گاهی اعضای تناسلی خارجی که به وسیله بروز پولیپهای مداوم مشخص میشود .

Rhinosporidium

تیره ای از قارچهای انگل انسان .

rhinostegnosis

بسته شدن گذرگاههای بینی .

rhinotomy

برش دادن درون بینی .

rhinovirus

یکی از گروههای ویروسی که همراه با سرما خوردگی معمولی در بینی یافت میشود .

Rhinocephalus

تیره ای از کنه ها (خانواده ایکسودیده) که شامل ۴۶ گونه میباشد مثل گونه ریپیسفالوس دیستینکتوس در ریپیسفالوس سانگوئینوس .

Rhizobaceae

خانواده ای از شیزومیستها (راسته اوباکتریاله).

Rhizobium

تیره ای از شیزومیستها (راسته اوباکتریاله خانواده ریزوبیاسه) این میکروبها میله ای شکل گرم منفی خالکزی بوده و به صورت همزیستی با ریشه بعضی از گیاهان تیره نخود زندگی میکنند و با کمک گیاه میزبان مقدار ازت هوای جو را تثبیت میکنند .

rhizoblast

رشته چه ظریفی است که دانه اصلی هسته یک تک یاخته را به هم متصل میکند .

rhizode

ریشه موئین، رشته ریشه ای شکلی مثل پیش رفتگی مشتق از یک کلنی میکروبی به درون محیط کشت.

rhizodontropy

تثبیت کردن یک تاج مصنوعی بر یک ریشه دندان.

rhizodontropy

سوراخ کردن ریشه یک دندان به منظور خارج شدن مواد ضایع شده آن .

rhizoid

ریشه مانند .

rhizome

ریزوم ، ساقه زیرزمینی بعضی از گیاهان.

rhizomelic

مربوط به مفاصل ران و شانها (ریشه های اندامها).

rhizomeningomyelitis

التهاب یا آماس ریشه های عصبی ، مننژها و طناب نخاعی .

rhizoneure

یاخته عصبی تشکیل دهنده یک ریشه عصبی.

Rhizopoda

ریشه پایان ، قسمتی از تک یاخته ها که شامل آمیبها هستند .

rhizopodia

جمع واژه زیر .

rhizopodium

پای کاذب رشته ای ظریف تر از فیلوپودیوم (**filopodium**) که با انشعاب و شاخه شاخکی و پیوند (آناستوموز) شاخه های مشخص میشود.

rhizotomy

ریشه بری ، بریدن ریشه عضو یا قسمتی با عمل جراحی بخصوص ریشه خلفی اعصاب نخاعی.

rhod(o)-

پیشوندی است به معنی قرمز که با کلمات دیگر ترکیب میشود .

rhodium

رودیوم ، عنصر شیمیائی به شماره اتمی ۴۵ و وزن اتمی ۱۰۲٫۹۰۵ و به ظرفیتهای ۲ و ۳ و ۴ و ۵ که فلزی است سفیدنقره‌ای از خانواده پلاتینوم و نشانه شیمیائی آن Rh است.

Rhodnius

جنسی از بندپایان (راسته همپترا) که گونه‌های آن طبیعتاً آلوده به تریپانوزومها هستند.

Rhodobacteriineae

تحت‌راسته‌ای از شیزومیستها (راسته پزودوموناله) شامل خانواده‌های آتیوروداسه ، کلروباکتریاسه و تیوروداسه که میکربهای گرم منفی کروی ، میله‌ای ، واوی یافتنی شکلی حاوی رنگدانه هستند و در آبهای تازه ویا اماکن دریائی دیده میشوند .

rhodocyte = erythrocyte**rhodogenesis**

پیدایش نووتولید مجدد رودوپسون (rhodopsin) پس آنکه در اثر تابش نور سفید شده بوده است .

Rhodomicrobium

جنسی از شیزومیستها (راسته هیفومیکروبیاله خانواده هیفومیکروبیاسه) که میکربهای بیضی شکلی هستند که بوسیله رشته هائی بهم متصلند و به صورت کلتی هائی که برنگ عنابی روشن تا قرمز نارنجی میباشد رشد میکنند .

rhodophane

رنگدانه قرمزی است که از یاخته های مخروطی شبکیه چشم بدست میآید.

rhodophylaxis

خاصیت فرضی اپی تلیوم شبکیه مبنی بر اینکه این اپی تلیوم قادر است نیروی ارغوانی شبکیه‌ای را

محافظت کرده و آنرا افزایش دهد و رنگ آنرا پس از سفیدشدن دوباره بازگرداند .

rhodoporphyrin

نوعی پورفیرین که از کلروفیل بدست میآید .

Rhodopseudomonas

جنسی از شیزومیستها (راسته پزودوموناداله تحت راسته رود و باکتری اینه ، خانواده آتیو-روداسه) که میکربهائی هستند متحرک کروی یا میله‌ای شکل .

rhodopsin

ارغوان‌شبکیه، رودوپسین، رنگدانه قرمز ارغوانی قطعه خارجی یاخته‌های میله‌ای شکل شبکیه چشم.

Rhodospirillum

جنسی از شیزومیستها (راسته پزودوموناداله ، تحت راسته رود و باکتری اینه ، خانواده آتیو-روداسه) که میکربهائی متحرک و مارپیچی شکل هستند .

Rhodotheca

جنسی از شیزومیستها (راسته پزودوموناداله ، تحت راسته رود و باکتری اینه، خانواده تیوروداسه) که میکربهائی هستند کروی شکل با کپسولی عریض .

rhombencephalon

مغز عقبی ، شامل پیاز مغز تیره ، پل و منخچه .

rhombocele

گشادشدگی و اتساع انتهائی مجرای نخاعی.

rhomboid

لوزی شکل .

لوزی میکائیل ، ناحیه **Michaells' r.** العاسی شکلی است در روی منظر عقبی لکن خاصره.

rhomboldeus = rhomboid**rhonchal**

مربوط به رال (rale) خشک و خشن لوله‌های نایژه ای .

rhonchial = rhonchal**rhonchus**

رال (rale)-خشک و خشن در لوله‌های نایژه‌ای.

rhotacism

تلفظ نادرست حرف «ر» .

rhubarb

ریوند ، ریواس ، ساقه زیرزمینی و ریشه خشک شده گیاه « رُوم افسیناله » که به صورت عصاره مایع یا تنتور معطر بعنوان مسهل مورد استفاده قرار میگیرد.

bastard r. ریواس ، ریواس .

China r. ریوند چینی .

dried root of r. ریوند .

yellow r. ریوند خراسانی .

Rhus

اسم سابق جنسی از درختان و بوته ها که بیشتر آنها سمی هستند و اکثرشان در حال حاضر به جنس « توکسیکو دندرون » طبقه بندی شده اند.

R. diversiloba بلوط سمی .

R. toxicodendron گیاهی ، پیچک سمی ، است که در نزد اشخاص مستعد سبب درماتیت شدیدی میشود (شکل زیر) .

R. venenata سماق سمی ، گونه ای است که اگر با پوست افراد حساس تماس پیدا کند باعث التهاب پوست شدیدی میشود .



rhyphagy

کثافت خواری ، نجاست خواری.

rhyphobia

ترس بیمارگونه از کثافات .

rhythm

وزن ، سجع ، نوافق ، ریتم ، نظم واقعه ، رویداد منظم ، حرکت یا عمل متناوب با فواصل منظم مثل تغییرات انرژی ، تنبیه الکتریکی ، انقباض عضلانی و غیره .

biological r. نظم یاریتم بیولوژیکی ، نظم برقراری که در پدیده های خاص زیستی موجودات زنده وجود دارد .

cantering r. = gallop r.

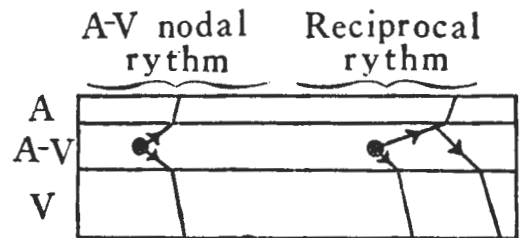
circadian r. نظم یاریتم دوره ای ، برگشت یافوق مکرر منظم در سیکل های تقریباً بیست و چهار ساعته از یک نقطه معین به نقطه دیگر مثل فعالیت های معین بیولوژیکی که در آن فاصله زمانی بدون توجه به تاریکی ثابت شب یا سایر مواقع و شرایط روزانه اتفاق می افتد .

coupled r. نظم یاریتم جفتی ، ارتباط غیر طبیعی ما بین ضربان نبض و ضربان قلب بنحوی که انقباضات دیگر قلب باعث ایجاد نبض در مج دست نشود .

gallop r. نظم یاریتم چهار نعل ، نوعی سیکل قلبی همراه با صدای تشدید و بارز که در هنگام گوش دادن به قلب شبیه صدای چهار نعل اسب میباشد .

sinus r. نظم یاریتم سینوسی ، ریتم طبیعی قلب که از تحریکات منظم گره سینوسی - دهلیزی منشاء میگیرد .

ventricular r. ریتم یا نظم شکمچه ای ، انقباضات شکمچه ای قلب که در بلوک کامل قلب ایجاد میشود .



CARDIAC RHYTHMS

rhythmicity

موزونی ، حالتی از انقباض منظم .

rhytidoplasty

جراحی پلاستیک بمنظور برطرف کردن چین و چروکهای پوست .

rhytidosis

چین و چروک، مثل چین و چروک شدن قرنیه چشم.

rib

دنده ، هر يك از دوازده زوج استخوان منحنی که از ستون مهره ها بطرف جلو بسوی جناغ سینه کشیده شده اند .

abdominal r's = asternal r's = false r's

دنده گردنی ، دنده غیر طبیعی **cervical r.** و اضافی که گاهی اوقات از مهره های گردنی روئیده میشود .

دنده های کاذب ، پنج دنده پائینی **false r's** که در دو طرف پائین ستون مهره ها قرار دارند ولی مستقیماً از جلو به جناغ متصل نمیشوند .

دنده های شناور ، دو زوج **floating r's** دنده پائینی که فقط به مهره های پشتی اتصال دارند .

دنده لغزشی ، دنده ای که **slipping r.** غضروف اتصالی آن مکرراً جابجا شده باشد .

دنده های حقیقی ، هفت زوج دنده **true r's** بالائی که در طرفین ستون مهره ها قرار گرفته و از جلو نیز به جناغ سینه می چسبند .

vertebral r's = floating r's

دنده های مهره ای - **vertebrocostal r's** دنده ای سه جفت دنده کاذب بالائی که در طرفین ستون مهره ها قرار گرفته و از جلو به غضروف های دنده ای چسبیده اند .

vertebrosternal r's = true r's**riboflavin**

ریبوفلاوین ، نوعی ویتامین محلول در آب که یکی از ویتامینهای گروه **B** کمپلکس میباشد و بصورت گرد متیلور زرد رنگی بدست می آید این ویتامین در سوخت و ساز تمام یاخته های بدن دخالت دارد .

ribonuclease

آنزیمی است که در جریان دپلمیریزاسیون اسید

ریبونوکلئیک کاتالیزور واقع میشود .

ribose

نوعی آلدوپنتوز که در اسید نوکلئیک خمیر ترش یافت میشود و از مشخصات آنست (اسید ریبونوکلئیک) .

ribosome

ریبوسوم ، ذره تحت ریزی بی (سومیکروسکوپیك) حاوی اسید ریبونوکلئیک، در سیتوپلاسم سلول که گاهی کاملاً همراه باشبکه کوچک آندوپلاسمیک میباشد .

R.I.C. = Royal Institute of Chemistry

مؤسسه سلطنتی شیمی .

rice

برنج ، دانه های گیاه اوریزا ساتیوا که همان برنج معمولی خوراکی است .

گرد برنج ، گرد لطیف **r. polishings** زرد رنگی است که از قسمتهای عمیق برنج جدا می کنند و در درمان کمبود ویتامین **B** مورد استفاده قرار میدهند .

ricinism

مسمومیت ناشی از تنفس یا بلع ذرات سمی یا (ریسین) دانه کرچک .

Ricinus

کرچک ، تیره ای از گیاهان افوریاسه .

درخت کرچک ، گیاهی که **R. communis** از دانه های آن روغن کرچک بدست می آورند .

rickets

نرم استخوانی ، راشی تیسم ، نوعی بیماری دائر کمبود ویتامین **D** و مواد غذایی که در کودکان دیده میشود و با اختلال در استخوان سازی و تغییر شکل استخوانهای بدن مشخص میشود .

fetal r. = achondroplasia**renal r. = renal osteodystrophy**

به اژه **(osteodystrophy)** مراجعه فرمائید .

نرم استخوانی دیررس ، نرم **tardy r.**

استخوانی تأخیری ، بیماری شبیه نرم استخوانی که در شخص بالغ ایجاد میشود .

Rickettsia

ریکتزیا ، تیره‌ای از میکروتاوبیوتها (راسته ریکتزیاله خانواده ریکتزیاسه طایفه ریکتزیه) این میکرب بوسیله شپش ، کک ، کنه و موش بانسان وسایر حیوانات منتقل میشود وبیماریهای مختلفی تولید میکند ، ریکتزیاموجود ذره بینی میله‌ای شکل گرام منفی است که مسکن عادی آن دریاخته‌های روده بند پایان است بعضی از آنها برای پستانداران بیماریزا هستند و گروه بیماریهای تیفوسی را سبب میشوند اندازه آنها از باکتریها کوچکتر و از ویروسها بزرگتر است بسیاری از خواص فیزیولوژیک آنها شبیه باکتریها است اما مانند ویروسها اجباراً آنکل درون یاخته‌ای هستند نام ریکتزیاز نام هوارد ریکتس آسیب شناس امریکائی گرفته شده است .

R. conorii ریکتزیاکونوری ، عامل مولد تب دکمه‌ای .

R. prowazekii ریکتزیاپرووازکی ، عامل مولد تیفوس همه گیر .

rickettsia

میکربی از تیره ریکتزیها .

Rickettsiaceae

خانواده‌ای از میکروتاوبیوتها (راسته ریکتزیاله) که مشتمل بر طایفه‌های ارلی شیه ، ریکتزیه و ولواشیه میباشد .

rickettsiae

ریکتزیها ، جمع واژه (**rickettsia**) .

rickettsial

ریکتزیائی ، مربوط به ریکتزی ، ناشی از ریکتزیها .

Rickettsiales

ریکتزیاله ، راسته‌ای از میکروتاوبیوتها که هم در مهره داران وهم در بی مهره گان آنکل واقع میشود .

rickettsialpox

نوعی بیماری تیدار همراه با بشورات تاولی ، پاپولی که بوسیله ریکتزیها ایجاد میشود .

rickettsicidal

ریکتزیاکش ، از بین برنده ریکتزی .

Rickettsiae

ریکتزیه ، طایفه‌ای از میکروتاوبیوتها (راسته ریکتزیاله ، خانواده ریکتزیاسه) .

Rickettsiella

ریکتزیلا ، تیره‌ای از میکروتاوبیوتها (راسته ریکتزیاله ، خانواده ریکتزیاسه ، طایفه ولباشیه) .

rickettsiosis

آلورگی به ریکتزی .

Ricolesia

ریکولزیا ، تیره‌ای از میکروتاوبیوتها (راسته ریکتزیاله ، خانواده کلایدیاسه) .

ridge

برجستگی خطی یا برآمدگی تیغ مانند ، مثل آنچه در استخوانها یا بافتنهای دیگر در جنین دیده میشود .

dental r. تیغه دندان ، هر نوع برآمدگی تیغ مانند ، مثل خطی که روی تاج دندان وجود داشته باشد .

germ r. تیغه ژرم ، تیغه نطفه ، تیغه جرثومه ، برآمدگی اپیتلیال روی مزونفروز جنینی که تبدیل به اندامهای جنسی میشود .

mammary r. برجستگی پستانی ، ضخامت اکتودرمی در جنین ابتدائی که در طول آن بعداً غدد پستانی ایجاد میشود .

oblique r. تیغه مایل ، برآمدگی خطی متغیر که بطور مایل سطح جوشی دندان آسیای فوقانی را قطع میکند .

ridging

حیوانی که يك بیهضه اش را برداشته باشند .

R.I.F. = right iliac fossa

سوراخ خاصه‌ای راست .

rigidity

سختی ، محکمی ، صلابت ، سفتی ، شکنندگی .

clasp-knife r. سفتی چاقوی ضامن دار ، ازدیاد کشش در بازکننده‌های يك مفصل در هنگامیکه بدون اراده خم شوند .

cogwheel r. سفتی چرخ دندانه دار ،
کشتش دريك عضله ولرزش مختصر آن در هنگام
کشیدن غیر ارادی آن .

decerebrate r. سفتی غیر طبیعی و سختی
عضلات در حیوانات آزمایشگاهی بعلمت قطع
ساقه مغز .

rigor

لرز ، سفتی .

r. mortis سفتی و سختی عضلات بدن که
تاده ساعت پس از مرگ ایجاد شده و سه تا چهار
روز باقی میماند .

rim

دوره ، زهوار ، کناره ، لبه ، حاشیه .

bit r. یا occlusion r. یا record r.

حاشیه ای است که در پایه های دندان مصنوعی موقتی
یاهمیشگی برای ثبت تناسبات فکی آرواره ای
و برای استقرار دندانها درست میکنند.

rima

چاک ، ترك ، شكاف .

r. glottidis چاک بین طنابهای صوتی .

r. oris سوراخ دهان .

r. palpebrarum شكاف پلکی .

r. pudendi چاک بین لبهای کوچک فرج .

rimae

چاکها ، شكافها .

Rimifon

نام تجارتي فرآورده ای از ایزونیازید .

rimula

ترك كوچك، شقاق كوچك .

rimulae

شقاقهای کوچک ، نرکهای کوچک .

rinderpest

طاعون گاوی .

ring

حلقه .

abdominal r. external حلقه شکمی

بیرونی ، سوراخی در آپونوروز عضله مایل
خارجی که محل عبور طناب منوی یاربابط گرد
میباشد .

abdominal r. internal حلقه شکمی
درونی ، سوراخی است در نیام عرضی برای عبور
طناب منوی یاربابط گرد .

Bandl's r. = retraction r. pathologic

benzene r. حلقه بنزنی ، يك شش ضلعي
بنزنی که کلیه مشتقات بنزن در اثر جابجا شدن
هیدروژن متصل به کربن های آن ایجاد میشود .

constriction r. حلقه انقباضی ، ناحیه
ضخیم شده ای از عضله رحم در خلال زایمان واقع
در بالای يك نقطه فرورفته از بدن جنین یا در نقطه ای
درست زیر آن .

retraction r. pathologic

حلقه انقباضی مرضی ، اشکالی است در زایمان
طولانی که بانقص درشل شدن و اتساع رشته های
حلقوی رحم در دهانه داخلی گردن رحم پدید می آید
و مانع خروج نوزاد از زهدان میشود .

retraction r. physiologic حلقه

انقباضی فیزیولوژیک ، حدفاصل قسمت منقبض
مالائی و قسمت متسع یائینی رحم حامله .

tympanic r. حلقه صماخی ، حلقه استخوانی
که قسمت استخوان گیجگاهی را در موقع تولد
تشکیل میدهد و بعداً صفحه صماخی از آن بوجود
می آید .

umbilical r. حلقه نافی ، سوراخی است در دیواره
شکم جنین برای عبور سیاهرگ و سرخرگهای نافی .

vascular r. حلقه رگی ، نوعی ناهنجاری
مادرزادی در قوس آئورت و شاخه های آن بطوریکه
رگها حلقه ای را در اطراف نای و سرخ نای تشکیل
میدهند و باعث فشار کم و بیش زیادی به آنها
میشود .

ring-bone

استخوان حلقوی ، بزرگ شدگی قسمتی از استخوان
پاسترن در اسب .

ringworm

کچلی ، نوعی بیماری پوستی است که بانکه های
حلقوی شکلی مشخص میشود این بیماری بعلمت
قارچهای مختلف (در ماتوفیتها) ایجاد میشود .

boneycomb r. = favus

Tokelau r. = tinea imbricata

R.I.P.H.H. = Royal Institute of Public Health and Hygiene
انستیتوی سلطنتی بهداشت عمومی.

Risa

نام تجارتي فرآورده ای از سرم آلومین رادیویده.

ristocetin

نوعی ماده آنتی بیوتیک مشتق از کشت نوکار-
دیالوریدا که در درمان عفونتهای حاصله از
کوکسیهای گرم مثبت بکار میرود.

risus

خنده .

r. sardonius خنده مسخره آمیز، سیمای
پوزخندی ناشی از اسپاسم عضلات صورت .

Ritalin

ریتالین، نام تجارتي فرآورده های متیل فنیدات
که ضدافسردگی و ضد خواب و محرک پسیکوموتور
ملایمی است .

riziform

برنج مانند، شیبه دانه های برنج .

R.L.L. = right lower lobe

لوب پائینی راست .

R.M.A. = right mento-anterior

وضعیت جنینی چانه ای - جلوئی راست .

R. M. N. = Registered Mental Nurse

پرستار تحصیل کرده در رشته بیماریهای روانی

R.M.P. = right mentoposterior

وضعیت جنینی چانه ای - عقبی راست .

R.M.P.A. = Royal Medico-Psychological Association
جامعه سلطنتی پزشکی - روانی.

R.N. = Registered Nurse

پرستار تحصیل کرده ، پرستار دارای پروانه کار.

Rn

نشانه شیمیائی عنصر (radon) رادون.

RNA = ribonucleic acid

ریبونوکلیک اسید، نوعی اسید نوکلئیک که در
کلیه یاخته های زنده وجود دارد و در اثر هیدرولیز
به آدنین، گوانین، سیتوزین، اوراسیل، ریبوز
واسیدفسفیک تبدیل میشود و اینها موادی هستند
که در سنتز و ساخته شدن پروتئین دریاخته نقشهائی
را به عهده دارند .

قسمی **RNA** که دارای **messenger RNA**
وزن ملکولی متوسط و میانه است و نقش ویژه آن
انتقال اطلاعات توارثی از **DNA** به سیستم پروتئین
سازی یاخته است.

ار.ان.آی غیر اختصاصی **ribosomal RNA**
که در ریبوسومها وجود دارد و اغلب همراه با
نسبتهای مساوی از پروتئین است.

soluble RNA یا transfer RNA

قسمی **RNA** با وزن ملکولی کم که نوعی اسید
آمینه اختصاصی را از یک آنزیم فعال به یک ریبوسوم
انتقال میدهد تا عمل سنتز یک پلی پپتید اختصاصی
امکان پذیر گردد .

R.N.M.S. = Registered Nurse

for the Mentally Subnormal

پرستار تحصیل کرده در رشته مربوط به افراد
کندهن و عقب افتاده فکری .

R.O.A. = right occipito-anterior

وضعیت جنین به شکل پس سری جلوئی راست .

roaring

خرخر کردن اسب در موقع دم و گاهی اوقات در
موقع بازدم .

Robalate

نام تجارتي فرآورده های آمینواسات دی هیدرو-
کسی آلومینیوم که ضداسید است .

Robaxin

نام تجارتي فرآورده های متوکاربامول که شل
کننده عضله است .

Roccal

نام تجارتي فرآورده ای از کلروربنزالکونیوم
که میکروب کش و گندزدا است.

rod

میله، توده راست و باریکی از ماده ، به ویژه یکی

از اجسام میله‌ای شکل شبکیه چشم که حاوی رود-سین است .

Corti's r's میله‌های کورتی ، ساختمانهای سفت ستونی شکلی هستند که در دیف را در عضو کورتی گوش تشکیل میدهند.

enamel r. میله‌مینا ، یکی از ساختمانهای میله‌ای شکل که مینای دندان را تشکیل میدهند.

Heidenhain's r's ، میله‌های هیدنهاین ، شیارهای اپیتلیالی میله‌ای شکل توبولهای کلیه.

rodenticide

چوننده کش، ماده یا عامل از بین برنده چوندگان.

rodalgia = erythromelalgia

roentgen

رنتگن واحد ویژه‌ای است که در بیان مقدار پرتو های x یا اشعه گاما بکار میرود و آن معادل مقدار پرتوئی است که بتواند در ۱۲۹۳/۰۰۰ گرم از هوا آنقدر انشقاق هسته‌ای بوجود آورد که یونهای هوا حامل يك واحد الکترواستاتیک الکتریسته شوند ، وجه تسمیه آن از نام ویلهلم کونراد رونتگن ۱۹۲۳-۱۸۴۵ که اشعه رونتگن را در سال ۱۸۹۵ کشف کرد گرفته شده است .

roentgenism

بیماری ناشی از اثرات شدید پرتوهای x .

roentgenkymogram

فیلم بدست آمده از راه رونتگن کیموگرافی .

roentgenkymograph

دستگاهی که برای رونتگن کیموگرافی مورد استفاده قرار میگیرد .

roentgenkymography

روش است برای ثبت خطی حرکات يك عضو به وسیله پرتوهای x.

roentgenogram = radiogram

roentgenography

پرتوننگاری ، عکسبرداری از ساختمانهای درونی بدن به وسیله عبور پرتوهای x از خلال بدن و اثر آن بر روی فیلم حساس مخصوص .

body-section r. پرتوننگاری مقطع بدنی، روشی است برای عکسبرداری از ساختمانهای بدنی که در سطح بخصوصی از بدن و در پشت قسمت های دیگر قرار گرفته و نمیتوان تصویر آن را به وضوح گرفت .

mass r. پرتوننگاری گروهی ، عکسبرداری با اشعه رونتگن به سرعت از تعداد زیادی از اشخاص.

miniature r. پرتوننگاری مینیاتوری، عکسبرداری بر روی فیلمهای کوچک به منظور مطالعه بعضی از بیماریها .

mucosal relief r. پرتوننگاری برجسته مخاطی ، روشی است که میتوان به کمک آن مخاط روده را آشکارا عکسبرداری کرد و به وجود ضایعات آن پی برد.

serial r. پرتوننگاری پی در پی ، عکسبرداری با فاصله‌های معین از ناحیه بخصوصی از بدن .

spot film r. پرتوننگاری نقطه به نقطه، عکسبرداری از هر نقطه دلخواه و در هر زمان مورد نظر در هنگام معاینه فلورئوروسکوپیك .

roentgenologist

پرتونگار ، متخصص در عکسبرداری از قسمتهای مختلف بدن به وسیله اشعه رونتگن.

roentgenology

پرتوشناسی ، مطالعه علمی کاربری تشخیصی و درمانی اشعه رونتگن.

ryentgenolucent

شفاف و قابل عبور برای اشعه x.

roentgenometry

پرتوسنجی ، اندازه گیری پرتوهای رونتگن .

roentgenopaque

حاجب و غیر قابل عبور برای اشعه x.

roentgenoscopy = fluoroscopy

roentgenotherapy

پرتودرمانی ، درمان بیماری به وسیله اشعه رونتگن.

Rollcton

نام تجارتي فرآورده‌ای از آمیز و مترادین که ادار آور است .

rolltetracycline

ترکیبی از تتراسیکلین که به شکل درون سیاهرگی یا درون عضلانی تزریق میشود .

rombergism

تمایل بیمار به نوسان و حرکت موجی به هنگام ایستادن در حالیکه پاها به هم چسبیده و چشمهایش بسته باشد .

Romllar

نام تجارتي فرآورده‌های هیدروپرمور دکسترو - متورفان که ضدسرفه است .

rongeur

فورسپس یا انبرك برای گرفتن و کندن.

room

طاق .

delivery r. طاق زایمان .

labor r. طاق قبل از زایمان .

operating r. طاق عمل .

recovery r. طاق بهبود ، اطافی

است مجاور طاق عمل یا کنارطاق زایمان که بلافاصله بیمار یا زائورا به آنجا منتقل میکنند و برای مراقبت های بعد از عمل یا بعد از زایمان مجهز است .

root

۱- ریشه گیاهان . ۲- ریشه اعضای بدنی یعنی آن قسمت از عضوی مثل دندان یا ناخن که در زیر بافتها مخفی است .

nerve r. anterior ریشه عصبی جلوئی ، ریشه اعصاب نخاعی که شامل رشته های وایران (حرکتی) که از قسمت جلوئی طناب نخاعی سر بر آورده اند و با رشته های ریشه عقبی عصب نخاعی را تشکیل میدهند ، ریشه های جلوئی ریشه حرکتی یا ریشه شکمی نیز خوانده میشوند .

nerve r. posterior ریشه عصبی عقبی ، ریشه عصبی خلفی ، ریشه های حسی اعصاب نخاعی که از رشته های آوران (حسی) که از یک عصب نخاعی سر بر آورده اند تشکیل شده و به قسمت پشتی - جانبی طناب نخاعی وارد میشوند ، به ریشه های عقبی ریشه پشتی و ریشه حسی نیز میگویند .

R.O.P. = right occipitoposterior

وضعیت جنین به شکل پس سری عقبی راست .

rosacea

روزاسه ، نوعی بیماری مربوط به بینی و گونه ها است که با ضایعات آکنه مانند ، گشادشدگی مویرگها مشخص میشود و گاهی به هیپرتروفی بینی (**rhinphyma**) منجر میشود این بیماری باعث سرخی قسمتهائی از صورت میشود که به سبب اتساع مزمن مویرگهای سطحی و عظم فولیکولهای چربی است و در زمان بعد از یائسگی بیشتر دیده میشود .

rosaniline

روزانیلین ، ماده ای است که از قطران ذغال سنگ بدست میآید و ماده اساسی بعضی از رنگها و رنگ کننده ها است .

rosary

تسبیح ، ساختمانیه که شبیه رشته تسبیح باشد . تسبیح راشی تسیمی ، برجستگی **rachitic r.** های تسبیحی شکل پی در پی که در طول غضروفهای دنده ای در بیماری نرم استخوانی پدیدار میشوند .

roseola

دانه های قرمز رنگ ، قرمزی .

r. choleric بثوراتی که گاهی در بیماری وبا دیده میشود .

epidemic r. = rubeola

r. infantum نوعی بیماری ویروسی حاد مخصوص کودکان است که همراه با تب و بثورات لکه ای (پاپولر) یا لکه ای برجسته قابل لمس (ماکولوپاپولر) میباشد .

syphilitic r. بثورات نقطه ای سرخ رنگ که در شروع سیفیلیس درجه دو به جز دست و صورت در سایر جاهای بدن دیده میشود .

r. typhosa بثورات جلدی حصبه یا تب تیفوس .

r. vacinia راشهائی که گاهی پس از واکسیناسیون پدیدار میشود .

rosette

گل و بته ای ، هراسختامتی که شبیه گل رز باشد .

rozin

صمغ جامدی است که از گونه های کاج بدست میآید و در تهیه پمادها و ضمادها مورد استفاده قرار میگیرد .

Rossiella

تیره ای از تک یاخته ای ها که در خون بعضی از حیوانات انگل واقع میشوند .

rostellum

قسمت قلاب دار سر کرماها .

rostra

زوائد منقاری شکل .

rostral

۱ - منقاری شکل . ۲ - در جهت انتهای جلوئی بدن .

rostrato

منقاردار ، نوکدار .

rostrum

زائده منقاری شکل.

rot

۱ - پوسیدگی، فساد . ۲ - نوعی بیماری، مخصوص گوسفند .

rotation

چرخش ، گردش.

rotenone

ترکیبی سمی که از ریشه گروهی گیاهان چوبی بقولاتی که درهند شرقی میرویند گرفته میشود و برای از بین بردن حشرات و کشتن عوامل جربزا مورد استفاده قرار میگیرد.

rotula

۱ - استخوان کشکک . ۲ - قرص مکیدی.

rotular

کشککی، مربوط به استخوان کشکک .

rotz

بیماری مسمشه در اسب .

roughage

مواد زبری مثل سیوس، غلات، فیبرهای سبزیجات و میوه که به عنوان ماده محرک عمل تغلیه روده ها را تسریع میکنند .

rouleau

مجموعه لوله ای شکلی از گویچه های قرمز خون که چون ستونی از سکه ها رویهم قرار گرفته باشند .

rouleaux

جمع واژه بالائی .

roundworm

کرم گرد، انگلی از جنس آسکاریدها.

roup

نوعی بیماری عفونی طیور .

R.P.F.=renal plasma flow

جریان پلاسمای کلیوی.

rpm.=revolutions per minute

تحول در دقیقه، حرکت انتقالی در دقیقه، انقلاب در دقیقه .

R.Q.=respiratory quotient

ضریب تنفسی .

-rrhachia

پسوندی است به معنی «حالت مایع نخاعی» که به کلمات دیگر میچسبد .

-rrhachis

پسوندی است به معنی طناب نخاعی که به کلمات دیگر میچسبد.

-rrhage

پسوندی است به معنی «ریزش»، «تراوش زیاد» که به کلمات دیگر میچسبد.

-rrhagia

پسوندی است به معنی «ترشح فراوان» که به کلمات دیگر میچسبد .

-rrhaphy

پسوندی است بمعنی بخیه که به کلمات دیگر میچسبد .

-rrhea

پسوندی است به معنای ترشح فراوان که به کلمات دیگر میچسبد .

-rrhexis

پسوندی است به معنای «پارگی» که به کلمات دیگر میچسبد .

R.R.L.=Registered Record Librarian

کتابدار بایگان تحصیل کرده .

R.S.A.=right sacro-anterior

ضعیت جنین به شکل خاجی - جلوئی راست.

R.Sc.A.=right scapulo-anterior**R.S.C.N.=Registered Sick Children's****Nurse**

پرستار تحصیل کرده در رشته کودکان بیمار .

R.Sc.P.=right scapulo posterior

ضعیت جنین به شکل کتفی-خلفی راست، یا کتفی-عقبی راست .

R.S.M. = Royal Society of Medicine
R.S.N.A. = Radiological Society of
North America
 جمعیت پرتونگاری آمریکای شمالی .

R.S.P. = right sacroposterlor
 وضعیت جنین به شکل خاجی - عقبی راست .

R.S.T. = right sacrotransverse
 وضعیت جنین به شکل خاجی - عرضی راست .

R.S.T.M.H. = Royal Society of tro-
Pical Medicine and Hygiene
 جمعیت سلطنتی طب و بهداشت گرمسیری .

R.U = rat unit
 واحد موش .

Ru = ruthenium

rubber-dam
 سد لاستیکی، جدار لاستیکی، ورقه‌ای از لاستیک
 خام نازک که به وسیله دندانپزشکان به منظور
 جدا کردن یک دندان از مایعات دهان در خلال
 درمان مورد استفاده قرار میگیرد .

rubedo
 قرمزی پوست .

rubefacient
 ۱ - قرمز کننده پوست .

rubella
 سرخچه، بیماری، سرشتی بسیار ملایمی است که به
 وسیله نوعی ویروس ایجاد میشود و با تب و نوعی
 بشورات زودگذر شبیه اگزانتهم سرخک مشخص
 میشود این بیماری در مراحل اولیه حاملگی
 ممکن است اتفاق بیافتد و ناهنجاریهای جدی در
 جنین در حال رشد به وجود آورد .

r. scarlatinosa نوعی سرخچه مخملکی، بیماری
 همراه با بشورات گل‌ودرد و پوسته ریزی
 تا اندازه‌ای شبیه مخملک ولی خیلی ملایم تر
 از آن .

rubeola = measles

rubeosis
 قرمزی .

r. Iridis قرمزی عنبیه، حالتی است که با
 تشکیل رگها و بافت پیوندی نوبرروی رویه
 عنبیه چشم مشخص میشود این حالت در مبتلایان
 به دیابت مکرر دیده میشود .

rubescent
 قرمزی پیشرونده، قرمز شونده .

rubidium
 روبیدیوم، عنصر شیمیایی به شماره اتمی ۳۷ و وزن
 اتمی ۸۵٫۴۷ یک و دو سه و چهار ظرفیتی که
 فلزی است فلزاتی نرم و سفید نقره‌ای رنگ که
 نشانه اختصاری آن **Rb** است .

rubor
 سرخی، قرمزی، یکی از نشانه‌های اصلی التهاب .

Rubramin
 نام تجاری فرآورده‌های ویتامین B_{۱۲} .

rubriblast
 یاخته‌ای از سری گویچه‌های قرمز که دارای ساختمان
 کروماتینی ظریفی در هسته خود میباشد و هستک
 آن نیز آشکار است .

rubricyte
 یاخته‌ای از سری گویچه‌های قرمز که دارای
 ساختمان کروماتینی معینی در هسته خود میباشد
 ولی هستک آن قابل تشخیص نیست .

rubrospinal
 مربوط به هسته قرمز و طناب نخاعی .

rubrum
 قرمز .
r. scarlatinum مخملک .

rudiment
 ۱ - اندام رشد نکرده، عضو رشد نکرده .
 ۲ - مبداء جنینی اندامهای بدن .

rudimentary
 ابتدائی، مقدماتی، ناقص، رشد نکرده .

ruqa
 چین، تاه، لبه .

rugae
 چینها، لبها .

rugose

چین‌دار ، چروکیده ، لبه‌دار .

rugosity

۱- چین‌خوردگی ، چیزداری ، موجی .
۲- لبه ، چینه .

R.U.L. = right upper lobe**rule**

قانون . قاعده ، آئین .

Arey's r. قانون آری ، فرمول ارتباط ما بین طول ، جنین ومدت حاملگی .

Bastedo's r. قانون باستدو ، مقدار کاربری دارو در کودکان که از راه ضرب کردن مقدار کاربری آن دارو در بزرگسالان در سن کودک و اضافه کردن عدد ۳ به آن وتقسیم کردن عدد حاصله بر عدد ۳۰ بدست می‌آید .

Clark's r. قانون کلارک ، مقدار کاربری دارو در کودک که از راه ضرب کردن مقدار کاربری بزرگسال در وزن کودک به پوند و تقسیم کردن عدد حاصله بر عدد ۱۵۰ به دست می‌آید .

Fried's r. قانون فرید ، مقدار کاربری دارو در طفل کمتر از دوسال که از راه ضرب کردن ماههای سن طفل در مقدار کاربری بزرگسال و تقسیم عدد حاصله بر عدد ۱۵۰ به دست می‌آید .

Nagele's r. قانون ناگل ، (برای پیشگویی روز وضع حمل) سه ماه از اولین روز آخرین قاعدگی کم میکنند و هفت روز به آن اضافه میکنند .

Young's r. قانون یونگ ، مقدار کاربری دارو در کودکان که از راه ضرب کردن مقدار کاربری بزرگسال در تعداد سالهای سن کودک و تقسیم کردن عدد حاصله بر مجموعه سن کودک و عدد ۱۲۵ به دست می‌آید .

rumen

شکمبه ، سیرابی ، معده اول نشخوارکنندگان .

rumenitis

التهاب شکمبه نشخوارکنندگان .

ruminant

نشخوار کننده ، حیوانی که دارای معده‌ای با

چهارحفره است این معده چهار قسمتی به ترتیب به نامهای (rumen) شکمبه ، (reticulum) نگاری ، (omasum) هزارلاد (abomasum) شهردان نامیده میشوند ، غذاهای گوارده نشده درموقع استراحت حیوان از شکمبه بالا آمده و دوباره جویده میشوند .

rumination

۱- نشخوار . ۲- اندیشه دائمی بر روی یک موضوع ثابت .

rump

کفل ، ناحیه سرینی ، کفل اسب ، دمگاه .

rupia

پشورات مربوط به دوره سوم سیفیلیس که همراه با ایجاد طاول است .

rupture

۱- گسیختگی ، پارگی ، قطع ۲- پاره کردن قطع کردن ، گسیختن ۲- فتق .

rush

حرکت سریع ، یورش ، حمله ، یورش کردن ، تندجاری شدن ، شتاب ، طغیان ، ریزش .

peristaltic r's حرکات سریع دودی روده که محتویات روده را تا ۲۰ الی ۵۰ سانتیمتر قبل از خروج میراند .

rut

مستی ، شور ، شهوت ، هنگام شورومستی ، دوره فعالیت بیضه در بعضی از حیوانات نر که با دوره طلب حیوان ماده از همان گونه مطابقت دارد .

ruthenium

عنصر شیمیائی به شماره اتمی ۴۴ ووزن اتمی ۱۰۱٫۰۷۰۷ صفر ، یک ، دو ، سه چهار ظرفیتی که فلزی است سخت وسفیدرنگ از خانواده پلاتینیوم ونشانه اختصاری آن Ru است .

rutherford

واحد تجزیه رادپو آکتیو که نشان دهنده تجزی یکمیلیون ذره در ثانیه است .

rutin

روتین ، گرد بی‌طعم زردمایل به‌سبزی است که از جودوسرو سایر منابع به‌دست می‌آید و برای کم کردن شکنندگی مویرگها مورد استفاده قرار می‌گیرد .

rutoside = rutin

rye

چاودار ، گندم سیاه ، گیاه « سکاله سربراله »

ودانه‌های مغزی آن .

ergotized r. = spurred r.

spurred r. سکاله ، چاوداری که به‌قارچ

«کلاویسپس پوریوره‌آ» آلوده شده و از آن ارگو

(**ergot**) به‌دست می‌آورند .

rye—grass

تلخه .

Semitic	Greek		Latin		Gothic	Modern Roman
W	Ϝ	Σ	Ϝ	S	𐍊	S
σ, s	ς	S	s	𐍆	S	S
Greek		Medieval		Gothic	Modern Roman	

S

S.

۱- نشانه شیمیائی (sulfur) به معنی گوگرد.
۲- مخفف کلمات زیر است :

semis نصف ، نیم ، نصفه ، نیمه .
sacral خارجی .
signa نشان ، علامت . اثر ، اشاره .
smooth کلنی (colony) .
sinister چپ .
subject موضوع ، تابع ، ذهن ، جوهر ، اساس .
supravergence تمایل به بالا ، حرکت یک چشم به سوی بالا نسبت به چشم دیگر .

Svedberg unit of sedimentation coefficient

واحد سود برگ برای ضریب سدیمانتاسیون که معادل ۱۰-۱۳ ثانیه است.

S.A.

مخفف (secundum artem) بمعنی مطابق هنر.

Saathoff's test

آزمون ساتوف ، برای ثابت کردن وجود چربی در مدفوع ، اگر مدفوع را با سودان (sudan) پیامیزیم و حرارت دهیم قطرات چربی درون آن به رنگ زرد تا قرمز درمیآیند .

saber-legged

پاشمشیری ، دارای مفصل خرگوشی بازوایه ای

بسته تر از معمول بطوریکه پاهای عقبی اسب خوب زیربدن قرار گرفته باشند.

Sabin's vaccine

واکسن سابین ، واکسن خوراکی متشکل از سه نوع پولیوویروس زنده رقیق شده که در بافت کلیه میمون کشت داده شده اند .

sablnism

مسمومیت از ابله (savin) .

sablnol

نوعی الکل ترین به فرمول $\text{CH}_2(\text{OH})\text{C}_6\text{H}_4\text{CH}_2(\text{CH}_3)$ که از گیاه ژونیپروس سابینا به دست میآید.

Sabouraud's agar

آگار سابوراد ، که آگاهی خوراکی است محتوی پیتون شاسانی و مالٹوزیا مانیت .

Sabouraudia

تحت جنسی است از تریکوسپرون .

Sabouraudites

نام جنسی است که برای بعضی از گونه های میکروسپورون ، تریکونیتون و غیره پیشنهاد شده است .

sabulous

ریگ دار ، شن دار ، سنگ دار .

sabulum

يك توده كوچك .

saburra

اختلاط معده ياروده ، بدبوئی و ناپاکی معده ، دهان يادندان .

saburral

مربوط به ناپاکی و بدبوئی معده يادهان .

sac

كيسه ، ساك .

abdominal s. كيسه شكمی ، كيسه ای سروزی . در جنين كه بعدها محوطه شكمی را بوجود می آورد .

air s's. كيسه های هوائی ، آلوئولهای ریوی .

allantole s. كيسه آلانتوئیدی ، قسمت متسع آلانتوئیس كه قسمتی از جفت رادر بیشتر پستانداران تشكيل میدهد .

alveolar s's كيسه های آلوئولی ، غذاهائی كه مجاری آلوئولی بداخل آنها باز میشود و آلوئولها با آن مرتبط میشوند .

amnlotic s. = amnion

aneurysmal s. كيسه آنوریسمی ، اتساعی از لایه های پوششی يك سرخرگ در آنوریسم كيسه ای .

aortic s. كيسه آئورتی ، كيسه ای است كه در جنين پستانداران در آئورت شكمی وجود دارد و از آن يك رشته قوسهای آئورتی جدا میشود .

chorlonic s. كيسه كوریون ، پرده خارجی كيسه جنینی در پستانداران .

conjunctival s. كيسه ملتحمه ای ، فضائی كه بين ملتحمه كره چشمی و ملتحمه پلكی وجود دارد .

dental s. كيسه دنداننی ، لایه فیبری محكمی از مزانشیم كه عضو مینانی و پایی دنداننی را احاطه میکند .

dural s. كيسه سخت شاهه ای ، زائده سخت شاهه در انتهای دمی طناب نخاعی .

embryonic s. كيسه جنینی ، بلاستولای كيسه ای با جداره نازك كه در مراحل نمو اكثر پستانداران و انسان دیده میشود .

enamel s. كيسه مینائی ، عضومینائی در خلال مرحله ای كه در آن لایه بیرونی آن كيسه ای را تشكيل میدهد كه تمامی ماده دنداننی را میپوشاند .

endolymphatic s. كيسه آندولنفاتيك ، انتهای مغزی بن بست و پهن مجرای آندولنفاتيك .

eplolc s. كيسه چادرینه ای ، كيسه كوچك چادرینه .

gestation s. كيسه آبستنی ، كيسه ای كه جنين را در دوران حاملگی در بر میگیرد .

greater s. of peritoneum كيسه بزرگ صفاق ، صفاق محوطه صفاقی .

heart s. كيسه قلب ، پريكارد ، برونشامه ، آبشامه قلب .

hernial s. كيسه فتقی ، كيسه ای از صفاق كه حلقه فتقی روده را در بر میگیرد .

Hilton's s. كيسه هیلتون ، كيسه حنجره ای ، جیب حنجره ای .

lacrimai s. كيسه اشکی ، انتهای بالائی گشاد شده مجرای بینی - اشکی .

laryngeal s. كيسه حنجره ای ، از نو برگشتگی جانبی غشاء مخاطی بين چين های صوتی و دهلیزی كه نزديك زاویه غضروف تیروئید میرسد .

Lower's s's كيسه های لوئر ، قسمتهای كيسه ای سیاهرگ و داج خارجی در محل خروج سیاهرگ از جمجمه .

omental s. كيسه چادرینه ای ، كيسه كوچك چادرینه .

pleural s. كيسه جنبی ، محوطه جنب .

serous s. كيسه سروزی ، كيسه ای است كه از جنب ، برونشامه ، قلب ، و صفاق درست شده است .

splenic s. کیسه طحالی ، کشیدگی کیسه چادرینه‌ای بطرف چپ و به پشت رباط معدی ، طحالی وگاهی تاطحال .

tear s. = lacrimal s.

vitelline s. = yolk s.

yolk s. کیمسه زرده، یکی از پرده‌های خارج جنینی که با روده میانی مرتبط است این کیسه در مهره داران پست تر از پستانداران حقیقی حاوی توده زرده میباشد .

sacbrood

بیماری عفونی مربوط به لاروهای زنبور عسل که بوسیله نوعی ویروس ایجاد میشود.

saccate

۱- کیسه‌ای شکل . ۲- درون کیسه‌ای.

saccharoscope

نوعی ساکاریمتر (یا قندسنج) تخمیری.

saccharase = invertase

saccharate

نمک اسید ساکاریک.

saccharated

قنددار.

saccharephidrosis

وجود قند در عرق بدن

saccharide

یکی از سریهای کربوهیدراتها که شامل قندها میباشد، ساکاریدها به مونو ساکاریدهای ساکاریدها، تری ساکاریدها و پلی ساکاریدها تقسیم میشوند این تقسیم برحسب تعداد گروه ساکاریدهای ($C_6H_{10}O_5$) متشکله آنها میباشد .

sacchariferous

قنددار .

saccharification

تبدیل بقند شدن .

saccharimeter

قندسنج ، ساکاری متر ، دستگاهی است برای تعیین نسبت قند در یک محلول، این دستگاه همان یولاریمتر است که نسبت قند را از طریق تعداد

درجاتی که در آن محلول مورد آزمایش سطح پلاریزاسیون را میچرخاند تعیین میکند یا هیدرو متری است که نسبت قند را از طریق تعیین وزن مخصوص محلول معین میکند .

Einhorn's s. ساکاریمتر ، اینهورن ، نوعی ساکاریمتر تخمیری است (شکل زیر) .

fermentation s. قند سنج تخمیری ، نوعی ساکاریمتر است که به شکل لوله خمیده مدجری ساخته شده که یک طرف آن بسته است مقدار قند ادرار را از طریق گازی که در ته لوله پس از افزودن خمیر ترش به ادرار در آنجا جمع میشود تعیین میکنند.

Lohnstein's s. قند سنج لونشتین ، ساکاریمتر لونشتین، دستگاهی است برای انجام آزمون تخمیر کمی قند در ادرار .



EINHORN'S SACCHARIMETER

saccharin

ساکارین ، نام شیمیائی ۲ ، ۳ - دی هیدرو-۳-اگزوبنزیسوسولفونازول که بعنوان ماده شیرین بدون کالری بکار میرود .

calcium s. ساکارین کلسیم ، یک ماده شیرین کننده صناعی است .

saccharine

قندی، شیرین .

saccharinol = saccharin

saccharinum = saccharin

saccharo-

پیشوندی است بمعنی قندی که بکلمات دیگر می چسبد .

saccharobiose = disaccharose

sacchaarocoria

تنفراز قند .

saccharogalactorrhea

ترشح شیری که محتوی مقدار زیادی قند باشد .

saccharolytic

تجزیه کننده قند، قادر به تجزیه قند از راه شیمیائی .

saccharometabolic

مربوط به سوخت و ساز قند .

saccharometabolism

سوخت و ساز قند .

saccharometer = saccharimeter

Saccharomyces

تیره ای از قارچهای آسکومیست که موجودات تک یاخته ای بیضی یا کروی شکلی هستند که از راه جوانه زنی و وجود آسکوسپورها و فقدان رشته های میسلالی شناخته میشوند .

Busse's s. ساکارمیسس بوس، نوعی که در بیماری که دچار گره های استحاله ای در استخوان ها و اعضای داخلی بوده است مشاهده شده است .

S. cantilel گونه ای که نوعی بلاستومیکوز حاره ای (تروپیکال) تولید میکند .

S. ellipsoideus ساکارمیسس بیضی ، شکلی که از مخمر شراب بدست می آید و سلولهای بیضوی تولید میکند این قارچ بشکل مجرد یا بصورت زنجیرهای منشعب مشاهده میشود و باعث تخمیر الکلی در شراب میگردد .

S. exiguus شکلی که در مخمر آبجودیده میشود و بصورت سلولهای تنها و بیضی شکل یا بشکل زنجیرهای منشعب وجود دارد و سبب تخمیر بدمدی در آبجو میشود .

S. galacticolus گونه ای است که از شیر بدست می آید و بصورت سلولهای بیضی دیده میشود این قارچ باعث تخمیر شیر مگر گردد .

S. granulomatosus نوعی که باعث ایجاد تومورهای گرانولوماتو (دانه دانه ای) درخوک میشود .

S. guttulatus گونه ای که قادر است گلوکز را به الکل تبدیل کند .

S. hansenli گونه ای که قندها را به اسید اگزالیك تبدیل میکند .

S. hominis (pyemia) گونه ای که در پیمی عفونی مزمن دیده میشود و برای حیوانات بیمارینا است .

S. mycoderma گونه ای که از لیکورهای تخمیر شونده و ادرار دیابتیک بدست می آید که در آن باعث تولید تخمیر خفیف شده و بصورت سلولهای استوانه ای یا بیضی شکل دیده میشود که زنجیرهای منشعبی درست میکند .

Saccharomycetes

خانواده ای از آسکومیستها که اعضای آن معمولا تک یاخته ای هستند و دارای دانه ها و آسکوسپورها میباشند .

saccharomycetic

مربوط به قارچهای مخمر، ناشی از وجود قارچهای مخمر .

saccharomycetolysis

تجزیه ساکارومیستها .

saccharomycosis

۱- هر نوع حالت بیماری ناشی از قارچهای مخمر .
۲- نوعی بیماری پوستی که در آن گره های پراز ساکارومیستها دیده میشود .

saccharorrhoea = glycosuria

saccharosan

نوعی قند بی آب .

saccharose = sucrose

saccharosuria

پیدایش ساکاروز در ادرار .

Saccharum

جنس از گیاهان علفی .

S. officinarum

نیشکر .

saccharum

شکر ، بخصوص نیشکر یا سوکروز .

acernum s. canadense

شکر افرا .

- s. lactis** . شکرشیر، لاکتوز .
- s. ustum** . کارامل .
- saccharuria = glycosuria**
- saccliform** کیسه‌ای شکل ، کیسه مانند .
- saccular** کیسه‌ای شکل ، کیسه مانند .
- sacculated** کیسه‌ای ، کیسه‌دار .
- sacculation** ۱ - کیسه ، جیب . ۲ - کیفیت کیسه‌دار بودن ، کیسه‌داری .
- s's of colon** کیسه‌های بودن قولون ، کیسه‌ها یا فرورفتگی‌هایی که در دیواره قولون به علت تجمع رشته‌های عضلانی مدور به فواصل یک تادوسانتیمتری ایجاد میشود .
- saccule** کیسک ، کیسه کوچک .
- sacculi** کیسک‌ها ، کیسه‌های کوچک .
- sacculocochlear** کیسکی - حلزونی ، مربوط به کیسک و حلزون گوش .
- sacculus** کیسک ، کیسه کوچک ، این اصطلاح در نامگذاری رسمی تشریحی بخصوص قسمت کوچکتر از دو قسمت لایبرنت غشائی دهلیز که بامجرای حلزونی در گوش ارتباط دارد اطلاق میشود .
- s. communis = utriculus**
- s. laryngis** کیسک خنجره‌ای ، دیورتیکول یا کیسه کوچکی است که از جلوی شکمچه خنجره‌ای بطرف بالابین چین دهلیزی بطور میانی و عضله تیروآریتنوئید و غضروف تیروئید بطور جانبی کشیده میشود .
- saccus** کیسه .
- s. conjunctivae** کیسه ملتحمه ای ، فضای بالقوه‌ای است که بوسیله ملتحمه دربین

- پلکها و کره چشم ایجاد شده است .
- s. endolymphaticus** کیسه آندولنفی ، انتهای پهن مغزی مجرای آندولنفاتیک .
- s. lacrimalis** کیسه اشکی ، انتهای بالائی - متسع مجرای بینی - اشکی .
- Sachs's disease** به واژه (**disease**) مراجعه فرمائید .
- Sachs's test** آزمون ساکس ، جفت در آب شناور اگر وضعیت افقی بنحود بگیرد بی‌عیب و کامل است اگر وضعیت عمودی یا مایل بنحود بگیرد ناقص است .
- Sachs's-Georgi test** به واژه (**test**) مراجعه فرمائید .
- sacrad** به سوی استخوان خاجی .
- sacral** مربوط به استخوان خاجی .
- sacralgia** خاج درد ، درد استخوان خاجی .
- sacralization** جوش خوردن پنجمین مهره کمری با قطعه اول استخوان خاجی بطوریکه استخوان خاجی شش قطعه‌ای به نظر میرسد .
- sacrarthrogenic** ناشی از بیماری مفصل خاجی .
- sacreotomy** برش و برداشت استخوان خاجی در سرطان راست روده .
- sacriplex** شبکه خاجی .
- sacro-** پیشوندی است به معنی «خاجی» که به کلمات دیگر می‌چسبد .
- sacro-anterior** خاجی - جلوئی ، وضیت استخوان خاجی به طرف جلو .
- sacrococcygeal** خاجی - دنباله‌ای .

sacrococcyx

استخوان خاج و استخوان دنبالچه باهم.

sacrocoxaigia

درد استخوان خاج و دنبالچه .

sacrocoxitis

التهاب مفصل ساکروایلیاک ، التهاب مفصل خاجی خاصه ای .

sacrodynia

درد ناحیه خاجی .

sacro-illac

مربوط به استخوان خاجی و خاصه ، خاجی - خاصه ای .

sacro-illitis

التهاب مفصل خاجی - خاصه ای .

sacroilisthesis

حالتی است که در آن استخوان خاجی نسبت به پنجمین مهره کمری در جلو قرار گرفته است.

sacro-lumbar

خاجی - کمری .

sacroperineal

خاجی - میان دوراهی .

sacroposterior

خاجی - عقبی ، وضعیت استخوان خاج به طرف عقب.

sacropromontory

برآمدگی استخوان خاجی که در محل اتصال قسمت فوقانی استخوان خاجی با آخرین مهره های کمری ایجاد میشود .

sacrosciatic

خاجی - ورکی ، مربوط به استخوان خاج و استخوان ورک .

sacrospinal

خاجی شوکی ، خاجی - ستون مهره ای .

sacro-tomy

برش جراحی انتهای تحتانی استخوان خاجی .

sacrotransverse

خاجی - عرضی . وضعیت و جهت استخوان خاجی چنین در پرازاناسیون ته .

sacro-uterine

خاجی - رحمی .

sacrovertebral

خاجی - مهره ای .

sacrum

استخوان خاجی ، استخوان مثلثی شکلی است که بین آخرین مهره کمر و دنبالچه قرار دارد و متشکل از پنج مهره بهم جوش خورده است و در هر طرف با استخوان خاصه مفصل میشود .

sactosalpinx

کشادشدگی لوله رحمی ملتهب با ترشحات مهبوس .

saddle

زین .

sadism

سادیسیم ، لذت بردن از رنج دیگران ، نوعی انحراف جنسی که در آن شخص از آزار دادن و رنج دادن به طرف مقابل یا همجنس خود لذت میبرد (این نام از نام مارکی دوساد متولد ۱۷۴۰ و متوفی ۱۸۱۴ گرفته شده است).

anal s. سادیسیم مقعدی ، تظاهرات سادیسیمی انحراف جنسی که به صورت تجاوز به زور به پسران، خودیستندی و خست و تنگ چشمی بروز میکند .

oral s. سادیسیم دهانی ، شکل سادیسیمی لذت جنسی دهانی که با وهمها و هوسهای جویدن، گاز گرفتن و غیره تظاهر میکند.

sadist

گرفتار سادیسیم ، سادیسیمی .

sadistic

مربوط به سادیسیم .

sadomasochistic

دارای مشخصات سادیسیم و ماسوکیسیم باهم ، (ماسوکیسیم یا مازوخیزم، انحراف جنسی که در آن لذت جنسی با مورد بدرفتاری قرار گرفتن کتک خوردن و تحقیر شدن بدست میآید اصطلاح مازوخیسیم از نام لئوپولد فن ساشر مازوخ نوولیس اتنریشی متولد ۱۸۳۶ و متوفی ۱۸۹۵ گرفته شده است) .

Saff

نام تجارتي فرآورده‌ای از روغن کاجیره که
بمعنای رژی می درهپیر کولسترولی بکار میرود.

Safflor

نام تجارتي فرآورده‌ای از روغن کاجیره .

safrene

نوعی هیدروکربن به فرمول $C_{10}H_{16}$ که از درخت
سافراس بدست می‌آید.

safrol

ماده روغنی فراری است که متیلن اتر آلیدی
اکسی بنزن است و از روغن درخت سافراس
بدست می‌آید .

safrosin

اثوزین آبی رنگ.

safu

نوعی بیماری پوست که در بین اهالی جزایر ترك
(دریاهای جنوب) دیده میشود و ممکن است
شکلی از بیماری پهان (yaws) باشد.

safura = ancylostomiasis**sagittal**

سهمی شکل، شبیه خدنگ .

sagittalis

سهمی ، قرار داشتن در جهت درز سهمی.

sago

نوعی نشاسته که اصولاً از مغز گونه‌های مختلف
خرما بدست می‌آید.

sagur

نوعی مازوی قابض که از درخت گز هندی شرقی
به دست می‌آید .

sajina

نوعی گیاه مربوط به هند شرقی که نام علمی آن
مورینکاپتر یگوسپرما میباشد و در درماتیسیم و
دیسهپسی از آن استفاده میشود .

S.A.L. = secundum arfls leges

برطبق قوانین هنری.

sal = salt

نمک آمونیاک ، کلرور
آمونیم .

استات پتاسیم .

کربنات سدیم .

کربنات آمونیم .

Sala's cells

پاخته‌های سالا، سلولهای ستاره ای شکل بافت
پهنندی که رشته‌های تشکیل دهنده انتها های
عصب حسی را که در برون شامه قلب قرار دارند
تشکیل میدهند .

salamander

سمندر، حیوانی است شبیه بز میچه که در آزمایشهای
مختلف از آن استفاده میشود .

salamanderin

نوعی باز می که از پوست گونه‌ای از سمندرها
بدست می‌آید.

salicylamide

نام شیمیائی او - هیدروکسی بنز آمید که بمعنای
ضد درد بکار میرود .

salicylanilide

ترکیبی است که از طریق حرارت دادن آمیزه‌ای
از اسید سالیسیلیک ، آنیلین و تری کلرور فسفر
بدست می‌آید.

salicylase

آنزیمی است که سالیسیل آلدهید را به اسید
سالیسیلیک تبدیل میکند .

salicylate

نمک اسید سالیسیلیک ، سالیلات.

salicylated

آنچه که با اسید سالیسیلیک اشباع شود .

salicylazosulfapyridine

ترکیبی است از اسید سالیسیلیک که در درمان کولیت
اولسروی مزمن مورد استفاده قرار میگیرد.

salicylide

نمک خشک اسید سالیسیلیک .

salicylism

نشانه‌هایی که در نتیجه مسمومیت با اسید سالیسیلیک
ایجاد می‌شود.

salicyltherapy

سالیسیل درمانی ، درمان با اسید سالیسیلیک و
املاح آن .

salifiable

نمک‌زا ، قدرت ترکیب بایک اسید و تولید نمک.

salimeter

نمک سنج ، دستگاهی است جهت تعیین غلظت محلول نمکی .

saline

نمکی ، از نوع نمک .

saliva

بزاق ، ماده آنزیم داری که به وسیله غدد بزاقی ترشح میشود .

salivary

بزاقی ، مربوط به بزاق .

salvant

مولد بزاق ، آنچه که باعث افزایش بزاق شود.

salvation

۱ - ترشح بزاق ۲ - زیادبودن ترشح بزاق ، سیلان بزاق .

salenders

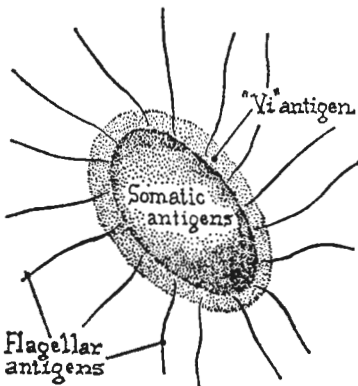
نوعی اکزما که در بالای ساق و نزدیک زانوی اسب پیدا می شود .

salmlac

کلرور آمونیوم.

Salmonella

سالمونلا ، جنسی است از شیزومیستها (راسته - اوپاکتریاله ، خانواده آنتر و باکتریاسه ، قبیله سالمونله) شامل باسیلهای تیفوئید و پاراتیفوئید و باکتریهای که معمولا برای حیوانات پایین تر بیماریزا و قابل انتقال به انسان می باشد.



سالمونلاتیفوزا

salmonella

میکربی از جنس سالمونلا .

salmonelleae

سالمونله ، قبیله ای است از شیزومیستها (راسته اوپاکتریاله ، خانواده آنتر و باکتریاسه).

salmonellosis

ابتلا به میکرب سالمونلا ، عفونت سالمونلایی.

salping(o)-

پیشوندی است بمعنی لوله (لوله استاش یا لوله رحمی) که به کلمات دیگر میچسبد .

salpingectomy

لوله برداری ، برش لوله رحمی .

salpingemphraxis

۱- انسداد لوله رحمی ۲- انسداد لوله استاش.

salpingian

لوله ای ، مربوط به لوله رحمی یا مجرای شنوائی.

salpinglon

نقطه ای است روی نوک استخوان خار و در سطح تحتانی آن .

salpingitis

التهاب لوله رحمی ۲- التهاب لوله استاش .

salpingocele

فتق لوله رحمی .

salpingocystis

حاملگی لوله ای .

salpingography

پرتونگاری از لوله های رحمی پس از تزریق ماده حاجب به درون رحم .

salpingolithiasis

سنگ لوله رحمی ، وجود رسوب آهکی در دیواره لوله رحم .

salpingolysis

از بین بردن چسبندگیهای لوله رحمی.

salpingo-oophorectomy

لوله و تخمدان برداری ، قطع لوله رحم و تخمدان.

salpingo-oophoritis

التهاب لوله رحمی و تخمدان .

salpingo-oophorocele

فتق لوله رحم و تخمدان.

salpingo-ovarioltripsy

قطع لوله رحمی، تخمدان و سازمانهای ضمیمه آنها.

salpingopexy

تثبیت لوله رحم.

salpingoplasty

ترمیم پلاستیک لوله رحم.

salpingoscope

لوله بین، دستگاهی است برای معاینه حلق بینی (نازوفارنکس) و لوله استاش.

salpingostaphylinus

عضله کشنده سقف کام.

salpingostomy

۱- ایجاد فیستول در لوله رحمی برای زهکشی
۲- بازکردن مجرای لوله رحمی بوسیله عمل جراحی.

salpingotomy

برش جراحی لوله رحمی.

salpinx

لوله، ۱- لوله رحمی ۲- لوله استاش.

salt

نمک، ملح، ۱- کلرورسدیم ۲- حاصل ترکیب یک فلز با یک ریشه اسیدی ۳- مهمل نمکی.

acid s. نمک اسیدی، ملح اسیدی، ملحی است که تعدادی از اتمهای هیدروژن قابل تعویض در ملکول آن باقی مانده و خاصیت اسیدی دارد.

baker's s. ملح نانوايان، نمک نانوايان، کربنات آمونیوم.

basic s. نمک بازی، ملح قلیایی، ملحی است که در ملکول خود داری عامل OH بوده و خاصیت قلیایی دارد.

bile s's نمک های صفراوی، املاح صفراوی، ترکیباتی که در کبد ساخته شده و به هضم و جذب چربیها و ویتامینهای محلول چربی کمک میکنند.

buffer s. نمک سپر، ملح تامپون، ملخی است در خون که میتواند اسید یا قلیایی زیاد را جذب کند.

common s. ملح عادی، نمک معمولی، نمک معمولی، کلرورسدیم.

double s. نمک دوتائی، ملح مضاعف، ملخی است که در آن اتمهای هیدروژنهای اسید با دو فلز جانشین شده باشند.

Epsom s. نمک ایسوم، سولفات منیزیم.

Glauber's s. ملح گلوبر، نمک گلوبر، سولفات سدیم.

haloid s. ملح هالوئید، نمک هالوئید، املاح دوتائی هالوژنها مانند کلرید، ید، برم و فلور.

neutral s. یا **normal s.** ملح خنثی، نمک خنثی یا طبیعی، ملخی است که در آن تمام اتمهای هیدروژن با فلز جانشین شده اند.

Rochelle s. ملح روشل، نمک روشل، تارترات سدیم و پتاسیم.

smelling s. ملح خوشبو، نمک بودار، کربنات آمونیوم معطر.

saltation

جهش ۱- حالت رقص ماندگی که در بیماری کوره وجود دارد ۲- در علم ژنتیک به تغییرات ناگهانی گونهها (موتاسیون) گفته میشود.

salubrious

سالم، مایه تندرستی.

saluresis

نمک شاشی، وجود مقدار زیادی کلرورسدیم در ادرار.

saluretic

ناشی از نمک ادراری.

salutary

صحت بخش، سودمند.

salvarsan

گردزرد کم رنگی است که محتوی ۳۰ تا ۳۲ در صد آرسنیک است و بصورت داخل وریدی در سیفیلیس، پیمان و عفونتهای تک یاخته ای مورد استفاده قرار میگیرد.

salve

پماد .

Salyrgan

نام تجارتي فرآورده مرساليل .

samarium

ساماریوم ، عنصری است شیمیایی با عدد اتمی ۶۲ و وزن اتمی ۱۵۰٫۳۵ . دوسه ظرفیتی که فلزی است درخشان و برنگ نقره‌ای روشن ، نشانه اختصاری آن Sm است .

sanative

شفا بخش ، ترمیم کننده .

sanatorium

آسایشگاه ، بیمارستان مسلولین ، مؤسسه‌ای است جهت درمان افراد بیمار بخصوص بیمارستان بیماران ناقه و کسانی که شدیداً بیمار نیستند .

sanatory

شفا بخش ، صحت بخش .

sand

شن ، ماده‌ای که از دانه‌های ریزشنی ترکیب شده است .

شن منز ، توده‌ای است از ماده brain s. دانه دار که در نزدیکی جسم صنوبری قرار دارد .

Sandril

نام تجارتي فرآورده رزیرین که پائین آورنده زیادای فشار خون است .

sane

عاقل ، دارای عقل سالم .

sangui-

پیشوندی است بمعنی خون که به کلمات دیگر می‌چسبد .

sangulcolous

خون زی ، زندگی درخون .

sangulfaclent

تولید خون .

songulmotor

مربوط به جریان خون .

sangularia

ساقه زیرزمینی خشکیده گیاهی است بنام دسانگو

ئیناریا کاندانسیس ، که محرك موضعی و عطسه آور است .

sanguine

۱- دموی ، امیدوار ، خوش‌بین ، دلگرم .

۲- خونی ، مربوط به خون . ۳- قرمز ، سرخ .

sanguineous

خونی ، دموی ، قرمز ، پر خون .

sanguinolent

دارای رنگ و طعم خون .

sanguirenal

خونی - کلیوی ، مربوط به خون و کلیه .

sanguis

خون .

sanguivorous

خونخوار ، به‌حشراتی که از خون تغذیه میکنند گفته میشود .

sanies

چرك و خون ، خونابه ، ترشح بدبویی از زخم که محتوی سرم ، چرك و خون می‌باشد .

sanious

چرك و خونی ، خونابه دار .

sanlopurulent

خون - چرکی ، ترشعی که محتوی چرك و خون و سرم باشد .

sanloserous

خونی - سرری ، ترشعی که محتوی سرری ، چرك و خون باشد .

sanitarium

سازمانی است که در پیش‌برد بهداشت کار می‌کند .

sanitary

بهداشتی ، آنچه مربوط به بهداشت است .

sanitation

اقدامات بهداشتی .

sanitization

بهداشتی کردن .

santize

تمیز و استریل کردن .

sanity

سلامت عقل ، سلامتی .

santonin

لاکتونی است که از گل گیاهی بنام «آرتمیزیانا» بدست آمده و بعنوان ضد کرمهای روده بکار میرود.

sap

شیره، مایع آبکی بافتهای گیاهی یا حیوانی.

cell s. = hyaloplasm

nuclear s. = karyolymph

sapid

خوش مزه، دارای طعم.

sapo

صابون.

s. durus صابون جامد، صابون سفت.

s. mollis صابون نرم.

s. mollis medicinalis صابون نرم طبی.

saponaceous

صابونی، دارای خواص صابون.

saponification

صابونی شدن، تبدیل چربی یا روغن به صابون بعلت ترکیب با مواد قلیایی.

saponin

ساپونین، ماده گلیکوزیدی که از گیاهان مختلف بدست آمده و در اثر حرکت دادن آن با آب کف تولید میکند.

sapophore

گروهی از آنها که در يك ملکول باعث طعم ویژه آن میشود.

sapphism = lesbianism

سافیزم، شهوترانی زنها نسبت به یکدیگر، همجنس پرستی زنها.

sapr(o)-

پیشوندی است به معانی پوسیده، گندیده و مواد فاسد که به کلمات دیگر میچسبد.

sapremia

مسمومیت ناشی از جذب مواد گندیده، وجود مواد گندیده در خون.

saprogen

گندزا، ماده‌ای است که باعث گندیدگی و فساد می شود.

saprogenic

مولد فساد و گندیدگی.

saprogenous

آنچه که در اثر گندیدگی و فساد تولید شود.

saprophilous

گند دوست، زندگی روی مواد بیجان.

saprophyte

سaprofیت، موجودات زنده گیاهی مانند مخمرها، کپکها و باکتریها که مواد غذایی مورد احتیاج خود را مستقیماً از جدار یاخته حیوانات یا گیاهانی که مرده و در حال تجزیه هستند بدست میآورند.

saprophytic

سaprofیتی، مربوط به سaprofیت.

Saprosira

جنسی از شیزومستها (راسته اسپروکتالها، خانواده اسپروکتاسه).

saprozole

گندزی، حیوانات، بخصوص تک یاخته‌هایی که روی مواد آلی گندیده زندگی میکنند.

sarc(o)-

پیشوندی است به معنی «گوشت» که به کلمات دیگر میچسبد.

Sarcina

جنسی است از شیزومستها (راسته اوباکتریالها، خانواده میکروکوکاسه که در آب و خاک بصورت سaprofیت زندگی کرده و بندرت در ضایعات و بافتهای بیمار چشم میخورند).

sarcitis

التهاب بافت عضلانی.

sarcoidenoma

آدنوسارکوم، تومر غددی که با سارکوم همراه باشد.

sarcoblast

یاخته اولیه‌ای که تبدیل به یاخته عضلانی میشود.

sarccarcinoma

توموری که مرکب از سارکوم و کارسینوم باشد .

sarccocele

تورم گوشتی بیضه .

sarccocysts

نوعی انکل انسانی که در بافتهای عضلانی یافت میشود .

sarccocyte

طبقه میانی آکتوپلاسم تک یاخته ایها .

sarccode = protoplasm**Sarccodina**

سارکودینا ، تحت شاخه ای از تک یاخته ایها که شامل تمام آمیبها است و پاداشتن پوشش بسیار قابل انعطاف که باعث حرکت پروتوپلاسم در تمام جهات می گردد مشخص می شود .

sarccogenic

مولد گوشت .

sarccold

۱- گوشت مانند ، شبه گوشت ، گوشتی . ۲- تومور سارکوم مانند .

سارکوکئیدبوك ، سارکوکئیدوز ، **Boeck, s. s.** اختلالی است که بسیاری از بافتها را دچار ساخته و با تشکیل گره‌هایی از سلولهای اپیتلیوئید مشخص میشود .

سارکوکئیدداریر-روسی ، **Darier-Roussy s.** حالتی است که اغلب در زنها پیداشده و با تشکیل گره‌های عمقی سخت و بدون زخم پوست که غالباً در انتهایا یافت میشوند مشخص میشود .

سارکوکئید خوش خیم **multiple benign s.** متعدد ، حالتی است که با پیدایش گره‌هایی روی پوست مشخص شده و علت آن پراسازی سلولهای بافت همبند در اطراف رگهای خونی میباشد این ضایعات شبیه ضایعات سلی است .

سارکوکئید شومن ، **Schaumann's s.** نوعی سارکوکئید است که به وسیله شومن بنام لمفوکرا نولوماتوز خوش خیم خوانده شده است .

سارکوکئید اسپیکر - **Spiegler-Fendt s.**

فندت ، سارکوکئیدی است در بافت زیر جلدی ، بصورت توده‌های سلولی محدود که محتوی یاخته‌های رتیکولولنفوسیت بوده و احتمالاً لنفوسوم منفرد است .

sarccoldosis

اختلالی است که بسیاری از بافتها را دچار ساخته و با تشکیل گره‌هایی از یاخته‌های اپیتلیوئید مشخص میشود .

sarccolemma

پوششی است که رشته های عضلانی مختلط را می پوشاند .

sarccoleukemia

نوعی سرطان خون که سلولهای آن از نوع لنفو سارکومی باشد .

sarccology

مطالعه علمی درباره بافتهای نرم بدن .

sarccolysis

تجزیه و تخریب بافتهای نرم .

sarccolyte

یاخته‌ای است که در تخریب بافتهای نرم دخالت دارد .

sarccoma

سارکوم ، توموری است که از مشتقات بافتهای مزانشیمی است و غالباً شدیداً بدخیم می باشد .

سارکوم آبرنتی ، **Abernethy's s.** آبرنتی ، توموری است محدود ، از جنس چربی که در تنه ایجاد میشود .

سارکوم حفره‌ای ، سارکوم **alveolar s.** آلوئولی ، سارکومی است که در یک فضای حفره‌ای قرار دارد .

سارکوم آملوبلاستیک ، **ameloblastic s.** نوع بدخیم فیبروم آملوبلاستیک .

سارکوم **botryoid s. یا botryoides** خوشه انگوری ، نوعی سارکوم مهبلی .

سارکوم استخوانی ، **osteogenic s.** سارکومی است که در استخوان پیدا شده و از یاخته‌های استخوانی بافت استخوان ساز سرچشمه میکیرد .

reticulocyte s. یا **reticuloendo-**
thelial s. یا **reticulum cell s'** سارکوم
یاخته‌های شبکه‌ای، نوعی لنفوم بدخیم که در آن
عناصر مزانشیمی اولیه‌ای که به سلولهای شبکه‌ای
تبدیل شده‌اند فراوان است.

Rous s. سارکوم روزه، نوعی سارکوم جوجه‌ها
که ناشی از یک عامل ویروسی است.

sarcomagenesis

ایجاد سارکوم، سارکوم سازی.

sarcomatoid

سارکوم مانند، شبه سارکوم.

sarcomatosis

سارکوماتوز، حالتی که با پیدایش سارکومهای
متعدد مشخص میشود.

sarcomatous

سارکومی، دارای طبیعت سارکومی.

sarcomere

سارکومر، واحد طول رشته عضلانی، بین دو نواری.

sarcomphalocoele

تومور گوشتی ناف.

sarcoplasm

سارکوپلاسم، سیتوپلاسم رشته عضلانی منقطع که
بین میوفیبریلها راپر می‌کند.

sarcopeletic

تولید عضله، عضله سازی.

sarcoptes

جنسی از عنکبوتیان ریز (mites) که بسیار
پراکنده هستند، از گونه‌های معروف آن اسکا بیه
است که در انسان ایجاد جرب یا گال میکند،
انواع مختلف دیگر آن در حیوانات مختلف ایجاد
جرب می‌کند (شکل زیر).

sarcosis

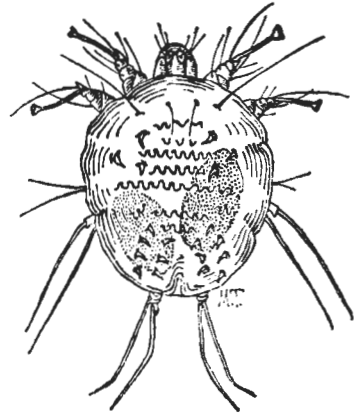
۱- تولید تومورهای گوشتی متعدد. ۲- افزایش
غیر طبیعی گوشت.

sarcosome

قسمت تیره تر و قابل انقباض رشته عضلانی.

Sarcosporidia

سارکوسپوریدیا، راست‌ای است از تک‌یاخته‌ایهای



SARCOPTES SCABIEI

انگلی که در عضلات گاو و گوسفند و سایر
حیوانات پیدا میشود.

sarcosporidiosis

آلودگی به سارکوسپوریدیا.

sarcostosis

استخوانی شدن بافت‌های عضلانی.

sarcostyle

رشته‌چه‌ای از رشته عضلانی اولیه.

sarcous

گوشتی، مربوط به گوشت یا بافت عضلانی.

sat

اشباع شده.

satellite

قمری، همراه. ۱- سیاهرگی که همیشه سرخرگ
همنام خود را همراهی میکند. ۲- ضایعه مختصری
که در نزدیکی ضایعه اصلی وجود دارد. ۳- توده
کروماتینی که بوسیله رشته‌ای به کروموزوم اصلی
چسبیده است.

satellitosis

اجتماعی از هسته‌های آزاد سلولی گردا گرد
یاخته‌های کانکلیون قشر مخ در فلج عمومی یا
(general paresis).

saturated

اشباع شده. ۱- اشغال تمام ظرفیت‌های عناصر یک
ترکیب که (saturated compound)
گفته میشود.

۲ - انحلال حد اکثر مقدار ماده قابل حل در یک حلال که (**saturated solution**) گفته میشود .

saturation

سیری ، اشباع ، حالتی که در آن حلال نمی تواند مقدار بیشتری از ماده محلول را در خود حل کند .

saturnine

سربی ، مربوط به سرب .

saturnism

مسمومیت با سرب .

satyriasis

میل جنسی سیری ناپذیر در جنس مذکر .

satyromania = satyriasis**saucerization**

ایجاد فرورفتگی مختصری در سطح فوقانی مهره (شبیه نعلبکی) که نشانه شکستگی ناشی از ضربه می باشد همچنین در درمان زخمها به عمل گود کردن زخم گفته میشود .

sauriderma

نوعی ایکتیوز (**Ichthyosis**) .

saurlosis

کرائوزوفولیکولوس ، حالت ارثی نادری که با پیدایش رویشهای زگیلی و پاپولر ، غالباً بطور قریبه روی تنه ، زیر بغل ، گردن و صورت مشخص میشود .

saw

اره ، آلتی است که در جراحی استخوان به کار میرود .

saxitoxin

نوعی ماده سمی است که در صدفها و در کپه ایهای سمی وجود دارد .

Sb = antimony = stibium**S.B.P. = Society of Biological****psychiatry**

انجمن روان پزشکی بیولوژیک .

SC = scandium**scab**

۱ - لخته یا دلمه روی زخم . ۲ - آنچه

که بادلمه یا لخته پوشیده شود .

scabicide

ضد جرب عاملی که باعث درمان جرب میشود .

scabies

جرب ، بیماری پوستی واگیری که عامل مسببه آن (**sarcoptes scabiei**) میباشد .

scabieticide = scabicide**scabiophobia**

ترس مرضی از جرب .

scabrities

تفلس و خشونت ، زبری .

scala

ساختمان نردبانی شکل .

s. media فضای نردبانی میانی ، فضائی است در گوش که بین پرده ریسنر (**Reissner**) و پرده بازیلر قرار دارد .

s. tympani نردبان صماخی ، قسمتی از حلزون که زیر تینه ماریچی قرار دارد .

s. vestibuli نردبان دهلیزی ، قسمتی است از حلزون که در بالای تینه ماریچی قرار دارد .

scale

۱ - فلس ، ورقه نازک یا جسم متراکم صفحه ای شکلی که از سلولهای پوششی درست میشود . ۲ - درجه ، میبار ، مبنای سنجش ۳ - برداشتن قشر یا مواد دیگر از روی یک سطح مثل جرم گیری مینای دندان .

absolute s. درجه مطلق ، میزان الحرارة مطلق ، نوعی مقیاس جهت تمیین درجه حرارت است که در آن بجای صفر ، صفر مطلق قرارداده شده است .

Baume s. مقیاس بومه ، وسیله ای است جهت نشان دادن غلظت مایعات .

Celsius s. درجه سلسیوس ، گرماسنجی است که صفر آن در نقطه انجماد و درجه ۱۰۰ آن در نقطه جوش آب می باشد .

centigrade s. درجه سانتیگراد ، گرماسنج سانتیگراد ، میزان الحرارة ای است که به صد قسمت تقسیم شده است و صفر و ۱۰۰ آن مطابق میزان الحرارة سلسیوس میباشد .

Fahrenheit s. درجه فارنهایت، گرماسنج
فارنهایت، میزان الحرارة ای است که
در آن نقطه انجماد آب معادل درجه ۳۲ و نقطه
جوش معادل درجه ۲۱۲ می باشد.

French s. درجه فرنج، مقیاس فرنج،
وسيله ای است جهت اندازه گیری وسایل لوله ای
مانند سوند، کاتتر و غیره که هر واحد آن معادل
۰.۳۳ میلیمتر قطر است، مثلاً ۱۸ فرنج
معادل ۶ میلیمتر قطراست.

Kelvin s. درجه کلونین، گرماسنج
کلونین، میزان الحرارة مطلق است که در آن
واحدهای اندازه گیری مانند میزان الحرارة
(**celsius**) بوده ولی نقطه انجماد آب را در
درجه ۲۷۳.۱۵ قرار داده اند.

Rankin s. درجه رانکین، گرماسنج
رانکین، میزان الحرارة مطلق است که در آن
واحدهای اندازه گیری مانند میزان الحرارة فارنهایت
بوده و نقطه انجماد آب را در درجه ۴۵۹.۶۷
قرار داده اند.

Reaumur s درجه رئومور، گرماسنج
رئومور، میزان الحرارة ای است که در آن نقطه
انجماد آب روی درجه صفر و نقطه جوش روی درجه
۸۰ می باشد.

temperature s. گرماسنج، میزان الحرارة،
مقیاسی است که برای تعیین درجه حرارت بکار
میرود، در این میزان الحرارة یکطرف صفر مطلق
(باتناسب نقطه انجماد آب و نقطه جوش آن)
در نظر گرفته شده و فاصله بین آنها بدرجات
مساوی تقسیم شده است.

scaleneotomy

قطع و برداشتن عضلات نردبانی.

scalenotomy

قطع عضلات نردبانی.

scaler

وسيله ای است در دندان پزشکی که برای جدا
کردن سنگ از دندان بکار میرود.

scall

بیماری کبیره دار مثل کچلی.

scalp

پوست سر تمامی پوشش سر غیر از صورت، مناطقی
از سطح سر که معمولاً بامو پو شده است.

gyrate s. چپن خوردگی،
پوست، تمام سر یا قسمتی از آن که نمودار شکنج های
نهمگرمه های مغزی است.

scalpel

اسکالپل، چاقوی جراحی، چاقوی راستی است
که لبه تیغه آن محدب می باشد.

scalpriform

شبه اسکنه.

scaly

فلسی، پوسته دار.

scan = scintiscan

scandium

عنصری است شیمیایی با عدد اتمی ۲۱ و وزن
اتمی ۴۴.۹۵۶ سه ظرفیتی که فلزی است نرم و
سفید نقره ای.

scanning

۱- بادقت نگاه کردن، نگاه دقیق به قسمتهای
مجزا. ۲- باقطع سخن گفتن. گویائی منقطع.
تقطیع رادیوایزوتوپ،
radioisotope s. تهیه یک تصویر دومی از پرتو افشانی یک ماده
ایزوتوپ رادیو آکتیو که در یکی از بافتهای بدن
مانند مغز، کلیه یا غده تیروئید متمرکز شده
باشد.

scapha

فرورفتگی خمیده ای است که حلزون (**holix**)
و آنت هلیکس (**anthelex**) را در گوش خارجی
از هم جدا می کند.

scaphocephalla = scaphocephaly

scaphocephalic

مربوط به جمجمه زورقی.

scaphocephaly

جمجمه زورقی، شکلی از جمجمه که بیش از حد
معمول طولیل و باریک است و معمولاً با عقب ماندگی
عقلی همراه میباشد.

scaphold

ناوی ، زورقی ، قایقی شکل .

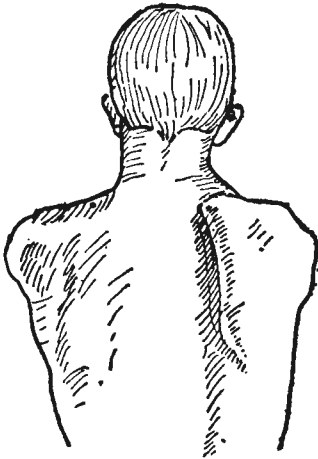
scapholditis

التهاب استخوان ناوی .

scapula

کتف .

winged s. کتف بالی ، کتفی که لبه های مهره‌ای وزایه پائینی آن برآمده باشد (شکل زیر).



WINGED SCAPULA

scapulaigla

کتف درد ، درد استخوان کتف .

scapular

کتفی ، مربوط به کتف .

scapulectomy

کتفی برداری ، قطع و برداشتن استخوان کتف .

scapuloclavicular

کتفی - ترقوه‌ای ، کتفی - چنبری .

scapulopexy

ثابت نگه داشتن استخوان باعمل جراحی .

scapulothoracic

کتفی - سینه‌ای ، مربوط به کتف و قفسه صدری .

scar

جای زخم ، داغ زخم ، نشان زخم ، نسج سفید لینی که در پایان التیام زخم بخصوصی در پوست برجای میماند .

scarification

ایجاد خراشهای سطحی و مختصر در پوست ، مثلاً در تلقیح آبله .

scarificator

وسیله‌ای است برای خراش دادن پوست .

scarifier

دستگاهی است که چند نوک تیز دارد و جهت ایجاد خراش در پوست بکار میرود .

scarlatina

مخملک ، عفونت حاد مسری ناشی از استرپتوکوک همولیتیک که معمولاً با عفونت گلو شروع شده با تب و بثورات مخصوصی به صورت دانه‌های قرمز برجسته به استثنای دوردهان مشخص میشود .

s. anginosa نوعی مخملک که با گلودرد شدید همراه است .

s. haemorrhagica مخملک خونریزی دهنده ، نوعی مخملک است که در آن خون از رگها بداخل پوست و مخاط نشن میکند .

s. maligna مخملک بدخیم ، نوعی مخملک است که دارای نشانه‌های شدید است و رخوت ایجاد میکند .

scarlatinai

مخملکی ، مربوط به مخملک .

scarlatinella

مخملک ملایم ، مخملک خفیف بدون تب .

scarlatiniform

مخملک مانند ، مخملکی شکل ، شبه مخملک .

SCAT= sheep cell agglutination test

آزمون آگلوتیناسیون یاخته‌های گوسفند .

scatacratia

بی اختیاری مدفوع .

scatemia

توکسمی روده‌ای .

scatology

مدفوع شناسی ، مطالعه و تجزیه مواد دفعی .

scatophagy

مدفوع خواری .

scatocopy

امتحان مدفوع .

scatter

پراکنده کردن ، پخش و انتشار اشمه مجهول بوسیله شیئی که اشمه از آن عبور میکند .

پراکنده کردن به عقب ، انتشار **back s.** اشمه \times بطرف عقب .

scattergram

نوعی جدول آماری که در آن ارزشها به صورت نمادهای جدا جدا رسم میشود .

Sc.D=Doctor of Science

دکتر در علوم .

schema

طرح ، خلاصه ، ترتیب .

schindylesis

نوعی مفصل که در آن يك استخوان در شکاف استخوان دیگر قرار میگیرد .

schist(o) -

پیشوندی است به معنی «شکاف» « بریدگی » که به کلمات دیگر میچسبد .

schistasis

شکاف ، بخصوص شکافی که بطور مادرزادی در قسمتی از بدن موجود باشد .

schistocella

شقاق مادرزادی در شکم .

schistocephalus

سرشکافدار ، ناقص الخلقه ای که جمجمه اش شکاف داشته باشد .

schistocormus

تنه شکافدار ، ناقص الخلقه ای که تنه اش دارای شکاف باشد .

schistocyte

قطعه ای از یک گویچه قرمز خون که معمولاً در کم خونی همولیتیک درخون دیده میشود .

schistocytosis

ازدیاد سیتوسیتها (واژه بالائی) درخون .

schistoglossia

زبان شکافدار .

schistomelus

اندام شکافدار ، ناقص الخلقه ای که یکی از اندامهایش دارای شکاف باشد .

schistoprosopus

صورت شکافدار ، ناقص الخلقه ای که صورتش دارای شکاف باشد .

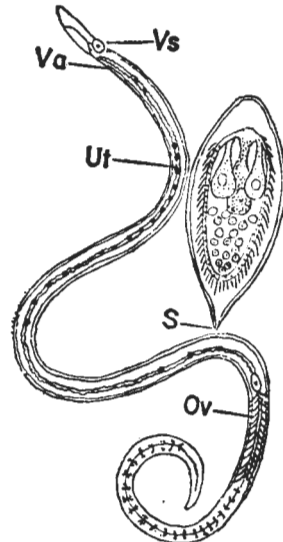
Schistosoma

شیستوزوما ، جنسی از ترماتودها گرمهای پهن یا نواروی بدون بند که شامل گونه های مختلف انگلی می باشد ، این گونه ها انگل خونی در انسان و حیوانات اهلی هستند .

s. haematobium شیستوزوما هماتوبیوم ، گونه ای است که در آفریقای شمالی ، مرکزی و غربی و خاور نزدیک بومی بوده و در شبکه های سیاهرگی کبد مثانه ، پروستات و رحم یافت می شوند (شکل زیر) .

s. japonicum شیستوزوما ژاپونیکوم ، گونه ای است که از نظر جغرافیایی در خاور دور یافت شده و اصولاً در سیاهرگ روده بندی بالائی زندگی می کند ، به علاوه در سیاهرگ روده بندی پائینی و ورید باب نیز یافت میشود .

s. mansoni شیستوزوما مانسونی ، گونه ای است که در آفریقا و قسمتی از آمریکای جنوبی منتشر بوده و در خون ورید باب بیمار بخصوص در سیاهرگ روده بندی پائینی یافت میشود .



schistosomiasis

آلودگی با کرمهای جنس شیستوزوما .

schistosomus

جنین ناهنجاری که شمکش شکاف داشته باشد.

schlsthorax

اختلالی است که با وجود شکاف در سینه یا استخوان جناغ مشخص میشود .

schiz—

پیشوندی است به معنی « تقسیم شده » « تقسیم » به لغاتی که با **schist(o)** شروع میشوند نیز مراجعه فرمائید .

schlaxon

آکسون تقسیم شده ، آکسون عصبی است که به دوشاخه تقریباً مساوی تقسیم شده است.

schizogenesis

تولید مثل و تکثیر بوسیله نصف شدن .

schizogenic

مربوط به تقسیم غیر جنسی.

schizogony

شیزوگونی ، اسکیزوگونی ، تکثیر غیر جنسی انگلهای اسپوروزوئر (اسپوروزوئیت) که توسط تقسیم های مکرر در بدن میزبان انجام گرفته و باعث ایجاد مروزوئیت میشود .

schizogyria

شکنج تقسیم شده ، حالی که در آن شکنجهای مغز دارای فرورفتگیهای گوه مانند یا سه گوش است .

schizoid

شبه اسکیزوفرنی (جنون جوانی مانند)، به حالتی گفته میشود که در آن شخصیت غیر اجتماعی ، و درون گرا میشود همچنین به افرادی که حالت فیزیکی نظیر اشخاص مبتلی به زوال عقل زودرس دارند اطلاق میشود به اعتقاد کرسمر افراد این گروه استعداد ابتلای به اسکیزوفرنی دارند.

schizomycete

متعلق به طبقه شیزومیستها (واژه زیر) .

schizomycetes

شیزومیستها ، طبقه ای از موجودات گیاهی که معمولاً فاقد رنگدانه برای فتوسنتز بوده و بوسیله تقسیم مستقیم تکثیر می یابند.

schizomycosis

هر نوع بیماری که در نتیجه شیزومیستها ایجاد شود.

schizont

مرحله ای است در رشد انگلهای مالاریا در تمقیب تروفوزوئیت که هسته آن بتعداد زیادی هستک تقسیم میشود .

schizonychia

ناخن شکاف دار ، شکاف ناخن.

schizophasia

گفتار غیر قابل درک یا بی معنی .

schizophrenia

شیزوفرنی، جنون جوانی، اختلال روانی مزمنی است که با از دست دادن همگامی اجتماعی، خود-گرائی، دمدمی مزاجی و انجام کار بی جا و غیر مقتضی مثلاً به علت وهم و خیال و فریب و دلخوشی بی اساس مشخص میشود، این بیماری نخستین بار در ۱۸۹۶ بوسیله کریلین تعریف شد و بلولر در ۱۹۱۱ نام اسکیزوفرنی را بر آن نهاد، شروع بیماری که معمولاً در جوانی یا آغاز بزرگسالی است ممکن است ناگهانی یا تدریجی باشد، بلولر چهار نوع عمده آنرا تعریف کرده است، ۱- نوع ساده که در آن بیمار از خود بیخود، تنها و بی فعالیت است. ۲- اسکیزوفرنی کاتاتونیک یا کاتاتونوی، که با مراحل متناوب تحریک و بهت مشخص میشود و با سفتی عضلانی خاصی همراه است ۳- نوع پارانوئید که با هذیان همراه است. ۴- نوع هیفرنیک که با رفتار ابلهانه و بی هدف و پرگوئی مشخص میشود.

schizophrenic

مربوط به جنون جوانی .

schizophrenosis

به هر نوع بیماری از گروه زوال عقل زودرس گفته میشود .

Schizophyceae

طبقه‌ای از موجودات گیاهی (پروتوفیت) که هم کلروفیل و هم فیکوسیانین دارند و بنام آلگهای آبی-سبز خوانده میشوند و شباهت زیادی به باکتریها دارند.

sehizotrichia

شکاف‌مو، موخوره، ایجادشکاف در انتهای موها.

schwannoglioma = schwannoma**schwannoma**

تومرناشی از غلاف شوآن.

sclage

حرکت اره مانند در ماساز.

scletic

ورکی، مربوط به استخوان ورك.

sciatlca

سیاتیک، درد والتهاب عصب سیاتیک.

science

دانش، علم.

applied s. دانش عملی، علم عملی، علم تحقیقاتی، جستجوی علمی برای پیشرفت یک اثر خاص.

pure s. دانش مطلق، علم خالص، جستجوی علمی بدن توجه به اثراقتصادی وفوری آن.

scientific

علمی، مربوط به دانش.

scientist

دانشمند، کسی که در راه کشف ودرک قوانین علمی به تحقیق می‌پردازد.

scleropia

نوعی اختلال بینایی که در آن بنظر میرسد اشیاء را هاله یا سایه‌ای فراگرفته باشد.

scintigram

نمودار خطی ذراتی که بوسیله یک «سینتیسکانر» پس از تجویز یک ایزوتوپ رادیو آکتیو ثبت میشود.

scintilliascope

دستگاهی است برای نشان دادن اشعه رادیوم.

scintillation

۱ - پرتاب شدن ذرات باردار. ۲ - نوعی توهم بینایی که در آن شخص جرقه‌های نورانی می‌بیند.

scintiscan

ترسیمی است دوبعدی از اشعه گاما که از مواد رادیو ایزوتوپ خارج شده است این ترسیم تمرکز این اشعه را در بافت‌های مختلف مانند مغز، کلیه و غیر نشان میدهد.

scintiscanner

سینتیسکانر، دستگاهی است که برای ثبت میزان تراکم ایزوتوپ گاما در بافتها بکار میرود.

sclrrhold

زره مانند، شبه زرهی، همانند زره.

sclrrhoma = sclrrhus**sclrrhosarca = scleroderma****sclrrhus**

سخت، زرهی، سفت، از نوع کانسر سفت.

sclrrhus

کانسر سفت، کانسر سختی که در آن بافت‌های همینند فراوان باشند.

scler(o)-

پیشوندی است به معنی «سخت» «صلبیه چشم» که به کلمات دیگر می‌چسبند.

sclera

صلبیه، پوشش سفید رنگ سختی که تقریباً پنج ششم خلقی کره چشم را پوشانیده است در جلو باقرینه و در عقب با غلاف خارجی عصب باصره یکی میشود.

blue s. صلبیه آبی رنگ، صلبیه‌ای که بطور غیر طبیعی آبی رنگ میباشد، حالتی است ارثی و بوسیله زن غالب منتقل میشود معمولاً با شکنندگی استخوانها همراه است.

scleradenitis

التهاب تصلبی یک غده.

scleral

صلبیه‌ای، مربوط به صلبیه چشم.

sclerectasia

اتساع صلبیه، حالتی است که در آن صلبیه تورم و برآمدگی غیر طبیعی پیدا میکند.

sclerectomy

صلبیه بری ، برش صلبیه ، عمل برداشتن قسمتی از صلبیه .

scleredema

خیز پوست همراه باسفتشگی آن .

s. Adulorum یا Buschke's s.

اسکلرادم بالنهن یا اسکلرادم بوسک ، نوعی تصلب پوست و بافتهای زیر پوستی که بخصوص سر، گردن ، تنه و بندرت اندامها را گرفتار میکند .

s. neonatorum اسکلرادم نوزاد ، حالتی است که با تصلب منتشر ، بدون ادم رپیه مانند بافتهای زیر پوستی در چند هفته اول زندگی مشخص میشود .

sclerema = scleredema

s. adiposum یا s. neonatorum

اسکلرمای چربی یا اسکلرمای نوزادان ، حالتی است که با انتشار سریع و غیر خیزی سفتی پیه مانند بافتهای زیر پوستی در اولین هفته های زندگی نوزاد مشخص میشود .

scleriasis = scleroderma

scleritomy

برش عنبیه و صابیه ، برش صلبیه و عنبیه دراستاو فیلوم قدامی .

scleritis

التهاب صلبیه .

scleroblastema

بافت جنینی مولداستخوان .

sclerochoroiditis

التهاب صلبیه و مشیمیه .

sclerocornea

صلبیه و مشیمیه به صورت واحد .

sclerodactylla

تصلب پوست انگشتان .

scleroderma

اختلال مزمنی که با فیبروز کلارژن پیشرونده بسیاری از اعضاء و دستگاهها مشخص و معمول از پوست شروع میشود .

Circumscribed s. اسکلرودرمی

محدود ، نوعی اسکلرودرمی که مناطق محدودی از پوست را گرفتار میسازد .

s. neonatorum اسکلرودرمی نوزاد ،

حالتی است که با تصلب منتشر ، بدون خیز و رپیه مانند بافتهای زیر پوستی در چند هفته اول زندگی مشخص میشود .

sclerodermittis

التهاب و تصلب پوست .

sclerogenous

تصلب زا ، تولید بافت یا مواد سخت.

sclerolittis

التهاب صلبیه و عنبیه .

sclerokeratitis

التهاب صلبیه و قرنیه .

sclerokeratolittis

التهاب صلبیه ، قرنیه و عنبیه .

scleroma

اسکلروم ، نقاط متصلب که بخصوص در بافتهای بینی و حنجره پیدا میشود .

respiratory s. اسکلروم تنفسی ، حالتی

است که در آن گرانولومهای آبی متمایل به قرمز رنگی در مخاط مجاری تنفسی فوقانی پیدا میشوند ، قسمتهای گرفتار بتدریج بزرگتر شده و بالاخره سفت و عاجی میشوند .

scleromere

قسمتی از اسکلت .

scleromyxedema

نوعی لیخن میگزدمی که با بشورات گرهی و تصلب قشر پوست مشخص میشود .

scleronyxis

سوراخ کردن صلبیه .

sclero-oophoritis

التهاب تصلبی تخمدان .

sclerophthalmia

دست اندازی صلبیه به قرنیه بطوری که فقط قسمت مرکزی قرنیه آزاد بماند .

scleroplasty ترمیم پلاستیک صلبیه .

scleroprotein پروتئینی است که دارای ساختمان و عمل مانند پروتئین بوده و در حلالهای ممولی پروتئینها حل نمیشود.

sclerosarcoma نوعی تومور فیروز لته یا اپولیسیفت و گوشتی.

sclerose سفت شدن، باعث سفت شدنگی.

sclerostis تصلب، سفتی، تصلب رستی بخصوص سفتی ناشی از التهاب.

amyotrophic lateral s. تصلب آمیوتروفیک جانبی، تصلب ستونهای جانبی و ماده خاکستری، جلویی نخاعی.

dental s. تصلب دندانسی، تغییرات ناقصه قهقرائی در ماده دندانسی تا کلیعی شدن مجاری دندانگی که باعث پیدایش مناطق شغافی در آن میشود (دندان شغاف).

disseminated s. تصلب منتشره اسکروز . متعدد .

dorsal s. تصلب پشتی، نوعی تصلب که ستونهای پشتی طناب نخاعی را گرفتار میسازد
lateral s. تصلب طرفی، عبارتست از نخاعی که بخصوص راههای حرمی متقاطع را گرفتار میسازد.

Mnackeborg's s. تصلب مونکبرگی، اسکروز موتیکبرگی، آرتریتو اسکروز - موتیکبرگی، نوعی تصلب سرخرگهاست که در آن دیواره میانی رگها شبیه استخوان میشود.

multiple s. تصلب متعدد، اسکروز متعدد، نوعی تصلب منقبض و نواحی که در آن نقاط متعددی تصلب پیدا میکنند.

tuberos s. تصلب تکمهای، اسکروز توبروز، بیماری خانوادگی که در آن تومورهای متصل روی سطوح بطنهای طرفی منقبض میشود و با حملههای صرعی و اختلالات روانی همراه است.

scleroskeleton

به قسمتی از استخوانهای اسکلت که از استخوانی شدن ناندونفها و لیگامانها بوجود میآیند اطلاق میشود.

sclerostenosis تضییی است که با انقباض و جمع شدنگی همراه باشد.

sclerostomy صلبیه بری، برش و زخمگی صلبیه.

sclerotherapy تصلب درمانی، درمان بواسوس بوسیله تزریق مواد اسکلروزان (صلبیزا) بداخل وریدهای بواسیری .

sclerolithx تصلب مو، سفت شدنگی و خشکی موها.

sclerotic ۱- سخت یا سفت شدنگی، مبتلا به اسکروز . صلبیه .

sclerotica = sclera سوراخ کردن صلبیه .

sclerolitis = scleritis توده سفتی که بوسیله قارچها ایجاد میشود.

sclerolium

۱- چاقوی مخصوصی است که برای بریدن صلبیه بکار میرود ۲- منطقهای از استخوان که از یک عصب منفرد نخاعی هصب میگردد . ۳- یکی از نودهای جفت بافت مزانشیمی که از قسمت شکمی طرفی یک سویت بوجود آمده و ابتدا مهره و دندهها را میسازد .

sclerotomy برش صلبیه، اسکروتومی .

S.C.M. = State Certified Midwife ماماگی که گواهی رسمی ایالتی دارد .

scocology گرم شناسی .

scolex

اسکولکس ، اندام چسبنده کرمهای پهن که معمولاً در قسمت جلو، رأس یا قسمت انتهایی آنها قرار دارد.

scoll (o) —

پیشوندی است بمعنی خمیده یا پیچدار که به کلمات دیگر میچسبد.

scollokyphosis

خمیدگی توأم طرفی و خلفی ستون مهرهها .

scolorachitic

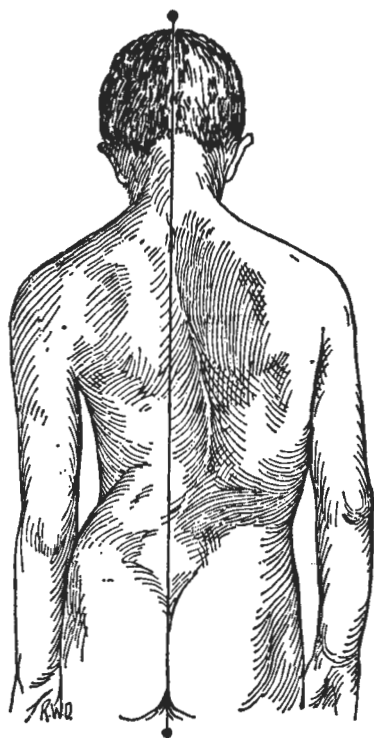
حالت توأم اسکولیوز (خمیدگی ستون مهرهها به یک طرف) و نرم استخوانی.

scoliosiometry

اندازه گیری انحنای ستون مهرهها.

scoliosis

اسکولیوز ، خمیدگی طرفی ستون مهرهها (شکل زیر) .



SCOLIOSIS

scoliotic

اسکولیوزی ، مربوط به خمیدگی طرفی ستون مهرهها .

scolopsia

وجود درزی بین دو استخوان که امکان حرکت یکی از آنها را بر روی دیگر فراهم می آورد.

scopolamine

اسکوپولامین، آلکالوئیدی است که از گیاهان مختلف بدست آمده و جهت ایجاد انسداد در اعصاب پاراسمپاتیک و ایجاد دپرسیون در سیستم مرکزی عصبی بکار میرود.

scopophilia

۱- اشتیاق بیمارگونه به دیده شدن . ۲- تمتع جنسی از نگاه به دستگاه تناسلی.

scopophobia

ترس بیمارگونه از دیده شدن.

-scopy

پسوندی است بمعنی امتحان کردن که به آخر کلمات میچسبد.

scoracratia

براختیاری مدفوع.

scorbutic

اسکوربوتی، ناشی از کمبود ویتامین C.

scorbutigenic

فولد اسکوربوت.

scorbutus = scurvy**scordinemia**

خمیازه کشیدن و تمدد دادن.

score

خط، بریدگی، نشان، چوبخط، حساب، امتیاز ، درجه بندی بر اساس کسب امتیازات خاص، شاخص عددی.

شاخص یا امتیاز آپگار ، بیان **Apgar s.** عددی از نوزاد ۰ تا ۱۰ ثانیه بعد از تولد که بر مبنای سرعت ضربان قلب، تنفس، تونسیته، عضلات و تحریک پذیری رفلکسها و رنگ قرار دارد.

scotochromogen

رنگ زائی در تاریکی، به موجودات ذره بینی گفته میشود که رنگ دانه‌های آنها در تاریکی افزایش می‌یابد.

scotochromogenic

مربوط به رنگ زائی در تاریکی.

scotodinia

نوعی سرگیجه که با سر درد و ته‌مات بینائی همراه است.

scotogram

۱- فیلمی است که با اشعه مجهول گرفته شده است. ۲- اثری که در تاریکی بوسیله مواد مخصوصی روی صفحه عکاسی تولید میشود.

scotoma

اسکوتوم، (بروز) لکه کور در میدان بینائی که ممکن است طبیعی یا غیر طبیعی باشد.

absolute s.

اسکوتوم مطلق، ناحیه‌ای که در دامنه بینائی که در آن درک روشنائی کاملاً از بین رفته باشد.

annular s.

اسکوتوم حلقه‌ای، ناحیه دایره‌ای تاریک که پیرامون نقطه تثبیت را فرا گرفته است.

arcuate s.

اسکوتوم کمانی، ناحیه کمانی شکلی از کاهز، بینائی که از محلی نزدیک نقطه کور سر بر آورده و به سوی آن کشیده میشود.

central s.

اسکوتوم مرکزی، ناحیه‌ای با کاهش بینائی که با نقطه تثبیت منطبق میباشد و با دید مرکزی تداخل میکند.

color s.

اسکوتوم رنگی، منطقه‌ای در میدان بینائی که در آن قدرت دید رنگها کاهش یافته و از بین رفته است.

motile s's.

اسکوتوم‌های متحرک، وجود اسکوتوم‌های مثبت (**positive s.**) در میدان بینائی که باعث وجود نقاط کدر در جسم زجاجیه می‌باشد و با حرکت این اجسام اسکوتوم نیز تغییر مکان خواهد داد.

negative s.

اسکوتوم منفی، اسکوتومی است که بصورت یک لکه سفید یا شکاف در میدان بینائی ظاهر میشود.

peripheral s. اسکوتوم محیطی، منطقه‌ای فاقد بینائی که در نقطه تثبیت دور بوده و نسبت به آن محیطی قرار گرفته است.

physiologic s.

اسکوتومی اسکوتومی است که منطبق بر صفحه بینائی بوده در آن گیرنده‌های حساس بنور وجود ندارند.

positive s.

اسکوتوم مثبت، اسکوتومی است که بصورت لکه تاریکی در میدان بینائی ظاهر میشود.

relative s.

اسکوتوم نسبی، اسکوتومی است که در آن احساس نور فقط کاهش یافته است و یا از بین رفتن احساس نور فقط در مورد بعضی از طول موجها صدق می‌کند.

ring s.

اسکوتوم حلقه‌ای، منطقه‌ای است حلقوی در اطراف نقطه تثبیت که در آن بینائی کاهش یافته است.

scintillating s.

اسکوتوم برق زن، حالتی است که در آن تیرگی بینائی همراه با احساس نورانی بصورت خط شکسته در جلو چشم وجود دارد.

scotomagraph

اسکوتوم نگار، دستگاهی جهت تثبیت اسکوتوم.

scotometer

اسکوتوم سنج، وسیله‌ای است جهت اندازه‌گیری اسکوتوم.

scotometry

اسکوتوم سنجی، اندازه‌گیری اسکوتوم.

scotomization

تولید اسکوتوم، پیدایش اسکوتوم با لکه‌های کور بخصوص نقاط کور مغزی.

scotophilia

عشق به تاریکی، تاریکی دوستی.

scotophobia

ترس مرضی از تاریکی.

scotopia

عادت دادن چشم به تاریکی.

scotopic

مربوط به تطبیق چشم به تاریکی.

scours

اسهال نوزاد حیوانات.

black s. اسهال سیاه، دیسانتری حاد در حیوانات.

white s. اسهال سفید اسهال درگوساله نوزاد.

scr. = scruple

واحد سنجش برابر ۲۰ گندم.

scratches

التهاب اگزما می پای اسب.

screatus

حملات شدید سرفه.

screen

۱- توری محافظ. ۲- آزمایش کردن.

Bjerrum s. پرده زروم،

پرده چهارگوش بزرگ و سیاه رنگی است که دارای نشانه مرکزی برای ثابت نگهداشتن با یک دستگاه اندازه گیری میدان دید «**camplimeter**» میباشد و جهت اندازه گیری میدان بینائی بکار میرود.

fluorescent s. پرده فلوروسان،

صفحه ای است بر روی فلوروسکپ که با بلورهای فسفات کلسیم پوشیده شده و باعث دیده شدن ساختمانهای داخلی بدن با اشعه مجهول میشود.

tangent s. = Bjerrum s.

screening

امتحان دسته جمعی، معاینه و امتحان تعداد زیادی از افراد برای آشکار کردن بیماری ویژه ای از قبیل سل یا دیابت.

multiple s. یا **multiphasic s.**

انجام امتحانات گوناگون روی یک جمعیت بمنظور کشف یا بررسی چند بیماری مختلف.

scrobiculate

گود، حفره دار.

scrobiculus

گودی، حفره.

s. cordis فرورفتگی معدی، فرورفتگی جلوی قلبی.

scrofula

ختازیر، سل غدد لنفاوی و استخوان همراه با آبسه هایی که بکندی پیشرفت میکنند.

scrofulodrema

بیماری پوستی از نوع ختازیری.

scrofulosis

استعداد مزاجی به ختازیر، مستعد ابتلا به ختازیر.

scrofulous

ختازیری.

scrotal

مربوط به پوست بیضه.

scrotoctomy

برش قسمتی از پوست بیضه.

scrotilis

التهاب پوست بیضه.

scrotocele

نوعی فتق مغبنی که تا داخل پوست بیضه کشیده میشود.

scrotoplasty

ترمیم پلاستیک پوست بیضه.

scrotum

پوست بیضه، کیسوی محتوی بیضه.

lymph s. پوست بیضه لنفی، گشادشدگی رگهای لنفی پوست بیضه که در بیماری فیلاریازیس (**filariasis**) دیده میشود.

scruple

واحد سنجش که برابر است با ۲۰ گندم.

S.C.S. = Society of Clinical Surgery

جامعه جراحی بالینی.

scurf

پوسته، شوره سر، ماده سبوس مانندی که منشاء اپیدرمیک دارد.

scurvy

اسکوربوت، بیماری کمبود اسید اسکوربیک، بیماری است که عامل آن کاهش ویتامین C بدن بوده با ضعف، کم خونی، لثه اسفنجی و خونریزی پوستی مخاطی مشخص میشود.

land s. = thrombopenic purpura

scute
صفحه‌ای است استخوانی که حفره صماخی فوقانی را از حشرات ماستوئید جدا میکند.

scutiform
پوشش مانند، سپر مانند.

scutula
دل‌های کچلی.

scutulum
دل‌های کچلی.

scutum
پوشش سخت و محافظ، سپر، مثل صفحه کیتینی روی اسکلت خارجی یک بندپا.

scybala
توده‌های سختی از مواد مدفوعی.

scybalous
مربوط به توده سفت و سختی از مواد مدفوعی.

scybalum
توده سخت و سفتی از مواد دفعی.

scyphoid
فنجانی، پیاله‌ای شکل.

scytoblastema
پوست اصلی.

SD = streptodornase

S.D.
منخفض جملات زیر است:

skin dose مقدار کاربری (دوز) پوستی.

standard deviation انحراف استاندارد

S.E. = standard error
اشتباه استاندارد.

Se = selenium

searcher
کاوشر، جستجوکننده، دستگاہی است که در امتحان مثانه برای یافتن سنگ بکار میرود.

sea sickness
دریاگرفتگی، بیماری دریا، بیماری است که در اثر حرکت و مسافرت با کشتی پیدا میشود.

seat worm

کرم نشیمن، کرم‌های گونه آنتریدیوس ورمیکولاریس.

sebaceous

چربی‌دار، مربوط به چربی.

sebiferous = seblparous

seblparous

ترشح یا تولید چربی.

S.E.B.M. = Society for Experim-

ental Biology nad Medicine

انجمن بیولوژی تجربی و پزشکی.

sebolith

سنگ غدد چربی.

seborrhagia = seborrhea

seborrhea

شدت فعالیت غدد چربی در پوست سر، صورت و ناحیه جناغ سینه، اینگونه پوستها مستعد ابتلاء به طاسی، درماتیت سبورئیک و جوش و غرور جوانی و غیره می‌باشد.

s. capillitii

چربی پوست سر.

s. nigricans

چربی با پوسته‌های سیاه.

s. sicca

سبوره خشک، نوع شایعی از

سبوره که با تشکیل پوسته‌های خاکستری مایل به قهوه‌ای مشخص میشود.

seborrhelic

سبوره‌ای، مبتلا به چربی زیاد پوست، چربی‌دار.

seborrhoid

بثورات سبوره‌ای.

sebum

ترشح روغنی غدد چربی که مجرای آنها بداخل پیاز مو باز میشود.

secale

چاودار، گندم سیاه.

s. cornutum = ergot

secobarbital

نوعی باربیتوریک که مدت اثر آن کوتاه یا متوسط است.

sodium s. سکوباریتال سدیم، نوعی ترکیب خواب آور برای مصارف خوراکی یا غیرخوراکی.

Secondal

سکونال، نام تجاری فرآورده‌های سکوباریتال.

secreta

ترشحات.

secretagogue

مولد ترشح.

secretin

سکرتین، هورمونی است که به وسیله مخاط دوازدهه ترشح شده و باعث تحریک ترشح شیره لوزالمعده و صفرا میشود.

secretion

ترشح، ۱ - خارج شدن موادی که از نظر شیمیایی در سلول تغییراتی پیدا کرده و این مواد در جای دیگری از بدن و در روند های بخصوصی فعالیت میکنند. ۲ - موادی که از یک سلول یا عضو خارج میشود.

antilytic s. ترشح ضدلیزه شدن، بزاقی است که در غده تحت فکی در اثر تحریک عصب ترشح میشود (و با بزاق ترشح شده در نتیجه قطع عصب تفاوت دارد).

external s. ترشح بیرونی، ترشحاتی که از یک مجرا خارج شده و روی یک سطح بیرونی یا درونی از بدن میریزد.

Internal s. ترشح درونی، ترشحاتی که از مجرائی خارج نمیشود بلکه به وسیله رگها وارد خون میشود.

paralytic s. ترشح فلجی، ترشح غده بدناز فلج ناقطع عصب.

secreto-inhibitory

متوقف کننده ترشح.

secretomotory

محرك ترشح.

secretor

ترشح کننده، به شخصی گفته میشود که دارای خون گروه **A** یا **B** بوده، بزاق و سایر ترشحاتش محتوی ماده اختصاصی **A** یا **B** می باشد.

secretory

ترشحاتی.

sectio=section**section**

۱ - عمل قطع کردن ۲ - مقطع برش.

abdominal s. = laparotomy

برش سزارین، خارج کردن نوزاد از راه شکافی که در دیواره شکم و رحم داده میشود.

frontal s. قطع پیشانی، سطحی که بدن را از راست به چپ باز اویزه ای قائم بر سطح میانی بدن قطع کند.

frozen s. قطع یخ زده، نمونه میکروسکوپی که از بافت های یخ زده بوسیله میکروتوم تهیه شده باشد.

perineal s. قطع میاندراهی، برش پیشابراه از خارج.

pitres s's مقاطع پیترس، یک سری از شش مقطع عمودی که بطور عرضی در قسمت های مخصوص از مغز داده میشود.

saemisch's s. مقطع سمیش، نوعی عمل جراحی که برای درمان عوارض قرنیه ای بکار میرود.

sagittal s. قطع سهمی، قطعی از بدن است که منطبق یا موازی با درز سهمی باشد.

serial s's قطعات پی در پی، قطعات پی در پی که در بافت شناسی جهت امتحانات میکروسکوپی بکار میرود.

sigaultian s. قطع ارتفاع عانه ای، برش اتصال عانه ای.

vaginal s. قطع مهبل، برشی که از راه دیواره مهبل بداخل حفره شکمی داده میشود.

sectiones

برشها.

sectioning

برش، قطع، برش قطعات نازکی از بافت که جهت مطالعه میکروسکوپی بکار میرود.

sector

قطاع دایره ، منطقه‌ای از يك دایره که بین يك قوس و اشعه‌ای که آن قوس را مهار میکنند محدود باشد.

sectorial

برش، عمل بریدن.

secundigravida

زنی که برای بار دوم حامله شده باشد.

secundines

بعد از تولد.

secundipara

زنی که دو بار حامله شده و نوزاد قابل زندگی به بار آورده است.

S.E.D. = shin erythema dose

دوز پوستی اریتم زا ، مقدار اشعه‌ای که سبب اریتم پوست شود.

Sedamyl

سدامیل ، نام تجارتي فرآورده های استیل کاربرومال که داروئی است مسکن.

sedation

نسکین.

sedative

مسکن، آرامش بخش، ۱- متعادل کننده فعالیت و هیجان. ۲- درمانی که حالت هیجانسی را متعادل کند.

cardiac s. مسکن قلبی، داروئی است که نیروی قلب را کاهش دهد.

nerve s. مسکن اعصاب، مسکن عصبی، خواب آور.

sediment

رسوب، بخصوص رسوبی که خودبخود تولید شود.

sedimentation

رسوبسازی، ته نشینی.

seed

۱- منی ۲- بذر، اجسام ریزی که از گیاه بوجود آمده و محتوی جنین برای تولید يك فرد جدید می باشد.

cardamom s. دانه هل، تخمه هل، خشکیده تخم رسیده گیاه التاریا- کارداموموم که بمنوان عامل مطبوع کننده بکار میرود.

plantago s. تخم بارهنگ ، خشکیده دانمهای رسیده گیاهی بنام پلانتاگو (بارهنگ) که بمنوان مسهل بکار میرود.

plantain s. byssillum s. = plantago s.

دانه رادون، تخمه رادون ، **radon s.** محافظه کوچکی است که مقداری رادون را در آن قرار داده و در پرتو درمانی وارد بافتهای بدن میکنند.

segment

قطعه، بخش، قسمت، بند، حلقه.

bronchopulmonary s. قطعه برنشی -

ریوی، یکی از تحت قسمتهای کوچکتر از لوب ریه که بوسیله دیواره‌ای از بافت همبند از سایر قسمتها جدا شده و مجرای هوایی آن شاخه‌ای از برنش است که به آن لوب وارد شده است.

segmental

قسمت قسمت، قطعه قطعه، بند بند.

segmentation

تقسیم به چند قطعه، حلقه، بند، حالت بند بندی داشتن، قسمت بندی شدگی.

seismesthesia

درک حسی ارتعاشات حاصله در يك محیط آبکی یا هوا .

seismocardiogram

سزموکاردیوگرام، منحنی‌های سزموکاردیوگرافی (لغت زیر).

seismocardiography

سزموکاردیوگرافی، ثبت امواج و ضربانهای قلبی بطور مجزا که در نتیجه منحنی‌هایی با فرکانس بین ۴ و ۵ و ۳۳-۴۰ دور در ثانیه بدست می آید.

seismotherapy

موج درمانی، درمان بیماریها بوسیله امواج مکانیکی .

seizure

حمله ناگهانی، مانند حمله يك بیماری .

psychomotor s. حمله پسیکوموتور، يك

حمله اختلال روانی یا حرکتی که ظاهراً متضمن هدف ولی خشن بوده و از هماهنگی ناچیزی برخوردارند.

selenium

سلینیوم ، عنصری است با عدد اتمی ۳۴ و وزن اتمی ۷۸٫۹۶ دو و چهار و شش ظرفیتی که به چندین شکل آلوتروپیک وجود دارد و نشانه اختصاری آن Se است.

s. sulfide سولفید سلینیوم، گردی است نارنجی روشن، غیر محلول و در داروهای جلدی جهت درمان درماتوز سبورئیک مورد استفاده قرار میگیرد.

Selenomonas

جنسی است از شیزومیستها (راسته پسودومونا-دالها تحت راسته پسودومونادینه ، خانواده اسپیرلاسه).

self

خودی، خویش، نامی است که به ترکیبات فطری و ذاتی یک موجود زنده داده اند و معنی اینست که بدن در برابر این ترکیبات ایجاد پادتن (آنتی بادی) نمی کند.

selfing

لقاح با خود، لقاح متقابل بین پروگلوتیدهای مختلف (بندهای مختلف) یک کرم نواری.

self-suspension

همل آویزان کردن بدن بوسیله سروریزر بتل به منظور کاهش ستون مهره ای.

selfwise

رشد بافت کاشته شده، بر طبق محلی که از آنجا کنده شده بوده، در مورد انتقال بافتها در مرحله گاسترولا بکار میرود.

sella

فرورفتگی زینی شکل.

s. turcica زین ترکی، فرو رفتگی ویژه ای است در روی رویه بالائی استخوان شبیره که غده هیپوفیز را در خود جای میدهد.

sellae

فرورفتگیهای زینی شکل.

sellar

مربوط به فرورفتگی زینی شکل.

semantics

علم کلام، مطالعه معانی کلمات و قوانین کاربری آنها ، مطالعه نسبت بین زبان و معنی و مفاد آن.

semelography = symptomatology**semelotic**

۱- مربوط به نشانهها . ۲- نشانه ای که ویژه بیماری معینی باشد.

semelotics = symptomatology**semel**

یک مرتبه، یک بار.

semelincident

آنچه که شخص را فقط یکبار گرفتار کند.

semelparity

یکبارزائی، حالتی است در یک فرد زنده که در تمام عمرش فقط یکبار میزاید.

semen

منی، مایمی که در موقع انزال از مجرای تناسلی مرد خارج میشود و محتوی ترشح غدد مجاری تناسلی و اسپرماتوزوئید میباشد .

semenuria

خروج منی به وسیله ادرار.

semi

پیشوندی است به معنی «نیم» ، «نیمه» ، «نصف» ، «نصفه» که به آخر کلمات میچسبند.

semicanal

نیمه مجرا ، شیار یا گودالی که از یک جانب باز باشد.

semiflexion

نیمه خمیدگی، حالت یک اندام بین خمیدگی و کشیدگی.

Semikon

نام تجارتنسی فرآورده های متاپیریلن که ضد آلرژی است .

semilunar

نیمه هلالی.

semimicroanalysis

تجزیه نیمه میکروسکوپی، تجزیه شیمیائی بر پایه ۰.۱ تا ۰.۲ گرم آزماده تحت مطالعه.

seminal

مره‌وط به‌منی.

semination = insemination**seminiferous**

منی‌بر، برنده منی و همچنین تولیدکننده منی.

seminologist

منی شناس، متخصص در مطالعه منی و اسپر -
ماتوزوئید.

seminology

منی شناسی، مطالعه علمی منی و اسپر ماتوزوئید.

seminoma

سمنوم، کارسینوم مجاری منوی، تومور بدخیم
بیضه.

تومور (دیس ژرمینوم) تخمدان. **ovarian s.**

semipermeable

نیمه تراوا، در مورد غشائی گفته میشود که فقط
بعضی از ملکولها را از خود عبور میدهند.

semis

نصف (با علامت اختصاری **ss** نشان داده میشود).

semisulcus

نیمه شیار، فرو رفتگی که با فرورفتگی مشابه
خودش شیاری میسازند.

semisupination

حالت نیمه برون‌گرداندن.

semisynthetic

نیمه صناعی، آنچه که قسمتی از آن بطور صناعی
و قسمتی بطور طبیعی ساخته شده باشد.

Semoxydrine

سموکسیدرین، نام تجارتی فرآورده‌ای از
متامفتامین.

senescence

پیری، پیرشدگی.

senile

وابسته به پیری، پیر، پیرانه، کهولت.

senilism

پیری زودرس.

senility

کبر سن، پیرشدگی، کهولت.

senna

سنا، خشکیده برگ‌های گیاه کاسیا اکوتیفلورا
که به صورت‌های شربت، عصاره آبکی یا ترکیبات
پودری بعنوان مسهل بکار میرود.

senopia

اصلاح قدرت بینائی در افراد مسن.

sensation

حس، احساس، اثری که از راه هدایت جریانات
عصبی بوسیله اعصاب برنده به مراکز احساس
ایجاد میشود.

cocombitant s. = secondary s.

حس پوستی، احساس پوستی،
cutaneous s. احساسی است که بعلمت تأثیر تماس، حرارت و
غیره روی پوست ایجاد میشود.

حس کمربندی، احساس کمربندی
girdle s. احساسی است که در نتیجه فشار و تنگی (مانند
اثر کمربند) ایجاد میشود.

حس‌های اسرارآمیز،
gnostic s's

حس‌هایی که با اعضای تازه تکامل یافته احساس
میشوند مثل احساس لمس ملایم، حس‌های ظریف
عصبی و مفصلی و حس ارتعاشی در تاندونها.

حس اولیه، احساس اولیه،
primary s. احساسی است فوری که مستقیماً در نتیجه تحریک
ایجاد میشود.

حس بازتابی، یا **referred s.** یا **reflex s.**
احساس انعکاسی، احساس راجعه، احساسی است
که در محلی غیر از محل تحریک تولید میشود.

حس ثانویه، احساس ثانویه،
secondary s. احساسی است که بدون ایجاد تحریک و بدنبال
احساس اولیه ایجاد میشود.

حس باطنی، احساس ذهنی،
subjective s. احساسی است که در خود موجود ایجاد شده و ناشی
از تحریک خارجی نیست.

sense

حس، احساس، نیروئی است ذهنی که به وسیله آن
حالات و خواص اشیاء درک میشود، گرسنگی،
تشنگی، ضعف، درد و غیره از انواع آن می‌باشند.

color s. حس رنگ، احساس رنگ، توانایی یا نیروی تمیز و تفکیک رنگها.

kinesthetic s. = muscular s.

light s. حس نور، حس روشنایی، نیرو یا استمداد تشخیص میزان روشنایی.

muscle S. یا muscular s. حس عضلانی، استمداد یا توانایی تشخیص حرکات عضلانی.

posture s. احساس وضعی، حس وضعیت، نوعی احساس عضلانی است که باعث تشخیص وضعیت و حالت تمام یا قسمتهای مختلف بدن میشود.

pressure s. احساس فشار، حس فشار، نیرو یا توانایی تشخیص اثر فشار در روی بدن.

sixth s. حس ششم، احساس عمومی هوشیاری و آگاهی بر تمام بدن.

space s. احساس فضائی، حس فضای، نیرو یا توانایی درک موقعیت نسبی و ارتباط اشیاء در فضا.

special s. احساس ویژه، حس اختصاصی، یکی از پنج حس بنیادی، شنوایی، بویایی، چشائی یا لمس.

stereognostic s. حس تشخیص حجم، توانائی درک شکل و قوام (سفتی و نرمی).

temperature s. حس گرما، حس حرارت، توانائی درک درجات مختلف حرارت.

sensibility

حساسیت، تأثیر پذیری، حس تشخیص، آگاهی.

epicritic s. حساسیت دقیق، تأثیر پذیری نسبت به تحریکات ملایم لمس و حرارت که اعضای آن در پوست متمرکزند.

protopathic s. حساسیت پروتوپاتیکی، حساسیت در مقابل تحریکات شدید درد و حرارت که میزان درک آنها پائین و از نظر لوکالیزاسیون فقیر بوده و از پوست و احشاء شروع میشوند و بعنوان عامل دفاعی در مقابل تغییرات مرضی در نسوج عمل میکنند.

somesthetic s. حساسیت جسمی، احساس پیکری، حساسیت در مقابل تحریکاتی که از گیرندههای جسی سوماتیک میرسند.

splanchnesthetic s. حساسیت احشائی، حساسیت در مقابل تحریکاتی که از گیرندههای احشائی میرسند.

sensibilization

۱- عمل حساس تر کردن. ۲- حساس شدن.

sensibilizer = amboceptor

sensible

نمایان، محسوس، قابل درک، احساس کردنی.

sensitizing

حساسیت زاء، به آنتی ژنی که دارای اثر حساس - کننده روی بدن باشد اطلاق میشود.

sensitive

حساس، مستعد تغییر، ۱- قدرت جواب دادن به تحریک. ۲- جواب دادن غیر عادی و شدید نسبت به تحریک.

sensitivity

حساسیت.

sensitization

حساس شدن، مانند حساس شدن یک یا خسته در مقابل عمل مکمل (بطور کلی افراد ممکن است نسبت به اثرات مختلف مانند مواد غذائی شیمیائی، گرده گیاهان، داروها، سرم و غیره حساس شوند).

sensitized

حساس شده.

sensomobile

حساس برای حرکت، حرکت در جواب تحریک، حالتی است که در آن در جواب تحریک حرکت ایجاد میشود.

sensomotor = sensorimotor

sensoparalysis

فلج اعصاب حساسه یک قسمت.

sensorial

حسی، مربوط به تمرکز حسی.

sensorimotor

حسی-حرکتی.

sensorium

۱- مرکز حسی، مرکز عصب حساسه. ۲- حالت فرد از نظر هوشیاری یا آگاهی روانی.

مرکز حس عمومی، قسمتی **s. commune** از قشر مغز که گهرنده و متعادل کننده تمام جریانات عصبی است که به مراکز عصبی میرسند.

sensory

حسی، مربوط به مراکز حواس.

sentient

درک کننده (به وسیله حواس)، با ادراک.

sepsis

عفونت، حالت مرضی که در نتیجه پیدایش میکروبهای بیماریزا و محصولات آنها ایجاد میشود.

septa

پیشوندی است به معنی هفت که به کلمات دیگر میچسبد.

septal

دیواره‌ای، جداری.

septan

هفت روزه، هفت روز یکبار.

septate

دیواره‌دار، آنچه که بوسیله دیواره تقسیم شود.

septectomy

دیواره برداری، برداشتن قسمتی از دیواره بینی.

septic

عفونی.

septicemia

سپتی سمی، گندخونی، حالت مرضی که در نتیجه ورود و تکثیر میکروبهای بیماریزا در جریان خون ایجاد میشود.

Bruce's s. = brucellosisسپتی سمی پوشیده سبب، **cryptogenic s.** سپتی سمی مرموز، وجود میکرب در جریان خون بدون علت معلوم.**fowl s.**

سپتی سمی پرندگان، نوعی گندخونی در مرغان خانگی که با اسهال و پر خونی مجاری گوارشی و پیدایش مایع خونی و زرد رنگ در روده باریک مشخص میشود.

سپتی سمی خونریزی **hemorrhagic s.** دهنده، نوعی بیماری عفونی حیوانات است که عامل آن یکی از گونه‌های پاستورلا می باشد.سپتی سمی زایمانی، **puerperal s.** نوعی سپتی سمی که در آن کانون عفونت ضایعه یکی از مخاطها است و این ضایعه در موقع تولد نوزاد ایجاد شده است.**septicemic**

مربوط به وجود میکرب در جریان خون.

septicopyemiaنوعی سپتی سمی که با وجود چرک در خون همراه باشد، سپتی سمی همراه با **(pyemia)**.**septipara**

هفت‌زا، به زنی اطلاق میشود که هفت بار حامله شده و نوزاد سالم زائیده است.

septivalent

هفت ظرفیتی.

septotomy

دیواره بری، برش دیواره میانی بینی.

septula

دیواره‌های کوچک، تیغه‌های کوچک.

septulum

دیواره با تیغه کوچک.

septum

دیواره، جدار، جداره، تیغه.

جدار یاد دیواره **atrioventricular s.** دهلیزی-شکمچه‌ای، جزئی از قسمت پرده‌ای دیواره بین شکمچه‌ای قلب است که ما بین شکمچه چپ و دهلیز راست قلب قرار دارد.جدار بیژلو، دیواره بیژلو، **Bigelow's s.** لایه‌ای از بافت استخوانی سفت که در گردن استخوان ران قرار دارد.جدار رانی، دیواره رانی، لایه‌ای **crural s.** است که حلقه رانی را مسدود میکند.جدار مینائی، دیواره مینائی، **enamel s.** ادامه هسته مینائی که بطور قائم قرار گرفته هسته مینائی را به ساختمانهای خارجی دندان وصل میکند، پات ماختمان موقتی است که پیش از تشکیل مینا از بین میرود.

Interalveolar s. جدار بین آلئولی، دیواره بین حفره‌ای، یکی از صفحات استخوانی نازکی که حفرات دندانها را در فکین از یکدیگر جدا میکند.

Interatrial s. جدار بین دهلیزی، دیواره بین دهلیزی، دیواره‌ای است که دهلیز راست و چپ قلب را از یکدیگر مجزا میکند.

Interdental s. = interalveolar s.

Interventricular s. جدار بین شکمچه‌ای، دیواره بین بطنی، دیواره‌ای است که بطنهای قلب را از یکدیگر مجزا میکند.

s. luclidum دیواره سفید، ۱- دیواره‌ای است که بین بطنهای طرفی مغز وجود دارد. ۲- طبقه شاخی پوست.

nasal s. تیغه بینی، دیواره بینی، دیواره‌ای است که بین دو حفره بینی قرار دارد.

s. pectiniforme جدار شانه‌ای، دیواره شانه‌ای شکل، دیواره‌ای است که جسم غاری را (از بافت‌های اطراف) مجزا میکند.

placental s. جدار پلاستائی، دیواره جفتی، بافت تروفوبلاستی است که کوتیلدونهای جفت را از یکدیگر مجزا میکند.

rectovaginal s. جدار رکتومی - مهبل، دیواره راست روده‌ای- مهبل، بافتی است که بین راست روده و مهبل قرار دارد.

s. scroti جدار کوسه بیضه، دیواره کوسه بیضه، دیواره‌ای است که بین دو حفره پوست بیضه قرار دارد.

septuplet یکی از هفت موجودی که در یک زایمان متولد میشوند.

sequela جای زخم، دنباله، بازمانده، حالت غیر طبیعی که بعد از حالت یا واقعه قبلی باقی‌ماند، رضایه یا اثری که بعد از یک بیماری باقی‌ماند.

sequelae جای زخمها، سکلها.

sequester سکستر، جدا کردن یا جدا شدن غیر طبیعی قطعه کوچکی از یک قسمت بدنی.

sequestra سکسترها، جمع واژه (sequestrum).

sequestration ۱- جدا شدن یا جدا کردن غیر طبیعی جزئی از یک کل مانند جدا شدن قسمتی از یک استخوان در نتیجه ضایعات مرضی، یا جدا شدن قسمتی از جریان خون بطور طبیعی یا به علت گذاردن شریان بند. ۲- جدا سازی یک بیمار، منفرد کردن بیمار. جدا شدگی شش، قطع **pulmonary s.** ارتباط بافت ریه از درخت برنشی سیاهرگ - های ریوی.

sequestrectomy سکستر برداری یا در آوردن سکستر.

sequestrum سکستر، تکه استخوان مرده که از استخوان زنده جدا شده و در داخل نسوج باقی مانده باشد.

serapheresis تولید سرم از راه جدا کردن لخته پلاسما از طریق پلاسما فرز (پلاسمافرز یعنی جدا کردن گلبولها از خون بوسیله سانتریفوژ).

Serenium نام تجارسی فرآورده‌ای از اتوکسازن که برای از بین بردن درد که با عفونت مزمن مجرای ادراری همراه است بکار میرود.

Serflin نام تجارتهی فرآورده زررین که پائین آورنده فشارخون زیاد میباشد.

serial رشته‌ای، مسلسل، ردیفی، نوبتی، دوری، ترتیبی.

sericeps کیسه‌ای است ابریشمی که در کشیدن سر جنین بکار میرود.

series رشته، سلسه، سری، ردیف، ترتیب، توالی، گروه

یادسته‌ای از وقایع، اشیاء و مواد که بطور منظم و بصورت يك زنجیر مرتب شده باشند، در الکتريسته مدارهای مختلط يك جریان که بدنبال هم بسته شده ومدار واحدی تشکیل می دهند.

aliphatic s. ترتیب آلیفاتیک، سری آلیفاتیک، ترکیباتی که فرمولی با سری زنجیرهای باز داشته باشند.

aromatic s. ردیف معطر، رشته معطر، سری معطر، ترکیباتی که از بنزن مشتق میشود

erythrocytic s. ترتیب گویچه‌های قرمز، سری گلبولهای سرخ، دسته‌هایی از سلولهای در حال رشد که به گلبول سرخ تبدیل میشوند.

fatty s. ردیف چربی، رشته چربی، سری چربی، متان و مشتقات آن و نیز هیدروکربنهای همانند آن.

homologous s. ردیف همگون، سری جور، دسته‌ای از ترکیبات که هر قسمت آن از قسمت قبلی فقط در مورد ریشه CH_2 اختلاف داشته باشند.

leukocytic s. ترتیب گویچه‌های سفید، سری گلبولهای سفید، دسته‌ای از سلولهای در حال رشد که بتدریج به گلبولهای سفید تبدیل میشوند.

serine

نوعی اسید آمینه طبیعی.

serocolitis

التهاب پوشش سروزی قولون.

seroculture

کشت سرمی، کشت همکری در سرم خون.

serodiagnosis

تشخیص سرمی، تشخیص بیماری از راه واکنش-های سرمی.

sero-enteritis

التهاب پوشش سروزی روده باریک.

sero-enzyme

آنزیمی است در سرم خون.

serofibrinous

آنچه که با اگزودای سروزی و رسوب فیبرین مشخص میشود.

seroglobulin

گلوبولین سرم خون.

serohemorrhagic

آنچه که با سرم و خون مشخص شود.

serohepatitis

التهاب صفاق کبد.

sero-immunity

زینهارى و مصونیتی که بوسیله آنتی سرم ایجاد شود.

serolactescent

شبه شیروسرم.

serolemma

پرده‌ای است که بعداً سروزوکوریون را بوجود می‌آورد.

serolipase

لیپازی است که از سرم خون بدست می‌آید.

serologic

مربوط به سرم شناسی.

serologist

سرم شناس.

serology

سرم شناسی، مطالعه واکنشهای پادگن - پادتن در خارج از بدن.

serolysin

لیزینی است که از سرم خون بدست می‌آید.

seroma

تومور سرومی، بجمع مایعات خونی - سروزی در بدن و ایجاد توده توموری.

seromembranous

سروزی- پرده‌ای، متشکل از پرده‌های سروزی.

seromucous

غشائی- مخاطی، سروزی- موکوسی.

seromuscular

غشائی - عضلانی، مربوط به پوشش سروزی و عضلانی روده باریک.

Seromycin

سرومیسین، نام تجارتي فرآورده‌های سیکلوسرین.

seronegativity

حالتی که در آن نتیجه امتحان سرم شناسی منفی است .

seroperitoneum

وجود مایع درحفره صفاقی.

serophyte

موجودی که درمایعات بدن رشد کند .

seroplastic = serofibrinous**seropneumothorax**

ارتشاح مواد سروزی، هوا یا گازدرحفره جنبی.

seropositivity

کفایت مثبت شدن آزمایش‌های سرمی.

seroprognois

پیش بینی سرمی ، پیش بینی بیماری توسط واکنشهای سرمی.

seroprophylaxis

پیشگیری سرمی، کاربری سرم جهت پیشگیری از بیماریها.

seropurulent

سروزی- چرکی.

seropus

سرومی - چرکی ، سرومی که با چرک مخلوط شده باشد.

seroreaction

واکنش سرمی، ۱- هر نوع واکنشی که در سرم رخ دهد. ۲- بیماری سرمی.

serosa

هر نوع پرده سروزی، غشاء .

serosamucin

پروتئینی است که دراکزوداهای غشاء های التهابی وجود دارد.

serosanguineous

سرمی- خونی، مخلوط سرم و خون.

seroscopy

امتحان تشخیص سرم.

seroserous

سروزی، مربوط به دوسطح غشاء .

serositis

التهاب پرده سروزی.

serosity

صفت مایعات سروزی.

serosynovitis

التهابغشاء سینوویال بهمراهی تجمع سرم در آن.

serotherapy

سرم درمانی، مصرف درمانی سرمها.

serothorax = hydrothorax**serotonin**

سروتونین ، ماده ای است تنگ کننده رگ که بهوسیله سلولهای نقره دوست روده باریک ترشح میشود ، این ماده بوسیله پلاکتها جذب شده و وارد جریان خون میشود.

serotoxin

سم موجود در سرم.

serotype

سروتیپ، تیپ يك میکروب که از روی پادتنهای موجود در آن یا از روی طبقه بندی بر اساس پادتنهای مزبور مشخص شده است.

serous

سروز، سرومی، مربوط به سروزیا سرم.

Serpasil

سپازیل، نام تجارتي فرآورده های رزربین که پائین آورنده فشارخون بالااست.

serpiginous

خزنده، مارپیچ.

serpigo

بثورات حلقوی یا مارپیچی، بثورات متصل بهم، بثورات پیوسته.

serrated

دندان دندانه.

Serratia

سراشیا، جنسی ازشیزومیست (راسته اوباکترياله خانواده آنتروباکترياسه، طایفه سراتیه).

Serratiaeae

طایفه ای از شیزومیستها (راسته اوباکترياله ،

خانواده آنتروباکتریاسه) که بطورسارپروفیتدوی گیاهان مرده یا مواد حیوانی زندگی میکنند .

serration

دندانه (داربودن).

serrefine

فورسپس کوچک فنری که معمولاً از سیم ساخته میشود و برای نزدیک هم کردن لبه‌های زخم یا بستن سررگهائی که در جراحی بریده میشود مورد استفاده قرار میگیرد (شکل زیر).



SERREFINE

serrulate

دارای دندانه‌های کوچک.

serum

سرم، مایمی است که پس از حذف لخته انعقادی و فیبرینوژن خون برجای میماند.

Foshay's s. سرم فوشی، سرمی است برای درمان تولارمی (tularemia).

muscle s. سرم عضله، پلاسمای عضلانی فاقد میوزین (myosin).

sesamoid

کنجدی، شبیه دانه‌های کنجد.

sesamoiditis

التهاب استخوانهای کنجدی پای اسب.

sesqui-

پیشوندی است بمعنی یک و نیم که به کلمات دیگر میچسبند.

sesquioxide

ترکیبی است از سه قسمت اکسیژن و دو قسمت از عنصر دیگر.

sesquialt

نمکی است که محتوی سه قسمت از یک اسیدبادو قسمت از یک قلیا می‌باشد.

sessile

چسبیده، بی پایه، بی ساقه.

setaceous

شبه موی ریز.

sex

جنسیت، نر و مادگی، صفت مشخصه بیشتر حیوانات و گیاهان که بر پایه نوع گامت‌هایی که بوسیله غدد جنسی تولید میشوند قرار دارد ، تولید تخمک (ماکروگامت) مخصوص نوع ماده و تولید اسپرم (میکروگامت) مخصوص نوع نر است.

chromosomal s. یا genetic s.

جنسیت کروموزومی ، جنس ژنتیک ، به‌دسته‌ای (مؤنث یا مذکر) اطلاق میشود که جایگیری یک فرد در آن دسته بر اساس وجود یا فقدان کروموزوم y در اسپرم بوجود آورنده آن فرد باشد .

gonadal s.

جنسیت گونادی، به‌طبقه‌ای گفته میشود که جای‌گیری یک فرد در آن طبقه بر پایه نوع بافت گونادی (تخمندان یا بیضه) آن فرد استوار باشد.

morphologic s.

جنسیت شکلی، جنس مورفولوژیک، به‌حالتی گفته میشود که تمیین‌کننده جنس اعضاء تناسلی خارجی باشد.

nuclear s.

جنسیت هسته‌ای ، به‌حالتی گفته میشود که تمیین‌کننده جنس، وجود یا فقدان کروماتین جنسی در سلول‌های سوماتیک (پیکری) باشد .

psychologic s.

جنسیت روانی، جنسی که بر پایه تمایلات و رفتارهای جنسی استوار باشد.

sex-linked

وابسته به جنس، قابل انتقال بوسیله زنه‌های موجود روی کروموزم جنسی (x یا y).

sexology

جنس شناسی ، مطالعه علمی جنس و ارتباط آن از نقطه نظر بیولوژی .

sexopathy

بیماری جنسی ، اختلال حالات جنسی .

sextan

هر پنج روز یکبار، رجعت‌شش‌روزه .

sextipara

شش زاء، زنی که شش بار حامله شده و نوزاد قابل زنده ماندن بدنیا آورده است.

sextuplet

یکی از شش قلوهای يك زایمان، یکی از شش نوزادی که در يك زمان متولد شده باشند.

sexual

جنسی، مربوط به نرومادگی.

sexuality

جنسیت، ۱- خواص اعضاء جنسی مؤنث یا مذکر
۲- سرشت يك فرد نسبت به حالات جنسی و رفتار خویش.

S.G.O. = Surgeon - General's Office

اطاق کارسرجراح نظامی (در ارتش یا نیروی دریایی).

SGOT = serum glutamic oxaloacetic transaminase

ترانس آمیناز سرم گلوتامیک اوگزالواستیک.

SGPT = serum glutamic pyruvic transaminase

ترانس آمیناز سرم گلوتامیک پیرویک.

shadow-casting

دادن پوششی از طلا، کروم یا سایر فلزات به ساختمانهای اولترا میکروسکپی برای روشن تر کردن آنها در زیر میکروسکپ.

shaft

تنه، ساقه، جسم طویل استوانه‌ای، مانند فاصله بین دو سر استخوان در استخوانهای طویل.

shank

درشت‌نی یا لبه تیز آن.

sheath

غلاف، پوشش.

arachnoid s. غلاف عنكبوتیه، پرده‌ای است که بین نرم شامه و سخت شامه عصب بینائی فرعی هستند قرار گرفته است.

crural s. = femoral s.

dentinal s. پوشش دندان، طبقه‌ای از عاج

دندان که بلا فاصله مجاور مجرای دندانی قرار دارد.

dural s. پوشش سخت شامه‌ای، پوشش خارجی عصب بینائی.

femoral s. پوشش رانی، غلاف رانی، ورقه‌نیامی مخصوصی که رگهای رانی را پوشانیده است.

Henle's s. پوشش هنله، ورقه‌ای است که يك رشته مجزای عصبی را در خارج نوریل می پوشاند.

Hertwig's s. پوشش هر توویک، طبقه‌ای از پوشش اپی‌تلیالی که جوانه دندانی را احاطه میکند.

lamellar s. پوشش تیغه‌ای، پوشش يك عصب یا پوشش دسته‌ای از رشته‌های عصبی.

Mauthner's s. پوشش مونتس، آگزیلما، ورقه تیره‌ای است که نوروفیبریل‌های مرکزی و مواد سیتوپلاسمی که يك سلول عصبی را بوجود می‌آورد پوشانیده است.

medullary s. یا myelin s. پوشش میلین، پرده‌ای که آکسون یاخته‌های عصبی میلین دار را میپوشاند.

perivascular s. پوشش دوررگی، لوله لنفاتیك وسیعی است که اطراف رگهای خونی کوچک را گرفته است.

plal s. پوشش نرم شامه‌ای، نرم شامه‌ای که عصب بینائی را پوشانیده است.

root s. پوشش ریشه، لایه‌ای درمی‌پیازمو.
s. of Schwann پوشش شوآن، غلاف شوآن، نوریلیم، غلافی است که یاخته عصبی را میپوشاند.

synovial s. پوشش سینوئال، غلافی است که حفره استخوانی محل عبور تاندون (وتر) را می پوشاند.

sheet

شمد، ملافه، ورقه، تنک، صفحه، تخته، پهنه، ورق.

draw s. شمد کشیدنی ، ملافهای است که تا کرده و در زیر بدن بیمار قرار میدهند به طوریکه میتوان آنرا باحد اقل زحمت دادن به بیمار از زیر او بیرون کشید .

shleld

سهر ، پوشش ، حامی ، پشتیبان .

Buller's s. سهر بولر ، صفحه‌ای است که جهت پوشش و محافظت چشم بکار میرود .

embryonic s. سهر جنینی ، پوشش جنینی ، صفحه‌ای دولایه که جنین از آن بوجود می‌آید .

nipple s. سهر نوک پستان ، پوشش نوک پستان ، غلاف محافظ نوک پستان ، وسیله است که بکارحفاظت نوک پستان میرود .

phallic s. سهرذکر ، محافظ قضیب ، دستگاهی است که درموقع اعمال جراحی ، اعضاء تناسلی خارجی مرد را حفظ میکند .

shift

تغییر مکان ، انتقال ، تغییر جهت ، نوبت کار ، عوض ، تدبیر ، چاره ، گریز .

chloride s. تغییر مکان کلرور ، تمویض کلرورکربنات بین پلاسما و گلبولهای سرخ که جهت حفظ تعادل بین کربنات و یونهای کلردر پلاسما و گلبولها انجام میگردد .

s. to the left تغییر مکان به چپ ، نوعی تغییر در فرمول خونی است که در آن نوتر و فیلهای جوان نسبت به سایر سلولها فزونی می یابند .

s. to the right تغییر مکان به راست ، نوعی تغییر در فرمول خون که در آن نوتر و فیلهای پیر فراوانتر از سایر سلولهای سفید میشوند .

Shigella

شیکلا ، جنسی از شیزومست هادر (راسته اوباکتر یاله ، خانواده آنتروباکتریاسه ، طایفه سالمونله) که باعث دیسانتری میشود .

shigella

شیکلا ، هریک از میکروبهای جنس شیکلا .

shigellosis

ابتلا به میکرب شیکلا .

shln

ساق پا ، کناره برآمده استخوان درشت نی وساق .

saber s. ساق شمشیری ، تحدب مشخص لبه قدامی استخوان درشت نی که در سیفیلیس مادرزادی دیده میشود .

shingles = herpes zoster**shlvor**

لرز ، ۱ - لرزش خفیف ۲ - لرزیدن خفیف مثلا از سرما .

shivering

لرزش ، ۱ - تکانهای غیر ارادی بدن مثلالدراثر سرما ۲ - کره یاده الرقص عضلات ران و کپل اسب .

shock

شوک ، تکان ، هول ، صدمه ، ضربت ، تلاطم ، تصادم ، فروافتادن اعمال ویژه بدنی که معمولا همراه با کم شدن حجم خون دیده میشود ولی گاهی به علل دیگر نیز این حالت تولیدوبعضی اوقات به مرگ منجر میشود حالت شوک به وسیله رنگ پریدگی و تری پوست ، کاهش یافتن فشار خون ، نبض تند و ضعیف ، کم شدن تعداد تنفس ، ناراحتی ، بیقراری و گاهی بیهوشی مشخص میشود .

allergic s. شوک حساسیت ، شوک شدیدی است که در نتیجه تزریق دوباره سرم یا یکنوع پروتئین و بعلت آنافیلاکسی ایجاد میشود .

anaphylactic s. = allergic s.

Insulin s. شوک انسولین ، شوک شدیدی است که در اثر مصرف بیش از حد انسولین و در نتیجه کاهش قند خون ایجاد میشود ، نشانه‌های آن شامل لرزش ، تعریق ، سرگیجه ، دوبینی تشنج و کولایس میباشد .

Irreversible s. شوک غیر قابل برگشت ، نوعی شوک است که در آن علائم با درمان از بین نرفته به مرگ می انجامد

serum s. = anaphylactic s.

shell s. شوک بمباران ، شوک انفجار ،

از دست دادن کنترل اعصاب و ایجاد نشانه های روانی که در زمان جنگ در افراد دیده میشود.

shoulder

شانه ، محل مفصل شدن بازو به تنه ، محل اتصال استخوانهای کتف و استخوان چنبر.

frozen s. شانه منجمد، به حالتی اطلاق میشود که در آن حرکات مفصل شانه بعلت فیروز محدود شده باشد.

show

نشان دادن ، ظاهر شدن خون قبل از زایمان یا قاعدگی .

shunt

۱- به خط دیگری انداختن ، چرخاندن به یک طرف.
۲- منحرف شدن ، مجرایی که بطور مصنوعی یا غیر طبیعی بین دو مجرای اصلی ایجاد شده و باعث تغییر مسیر خون میشود . ۳- دوراهی، انشعاب موازی ، جسمی هادی که در دو نقطه یک جریان برق را بهم متصل میکند بطوریکه قسمتی از جریان مدار اصلی را دریافت دارد .

left-to-right s. تغییر جهت چپ به راست، وارد شدن خون سیستمیک به درون جریان خون ریوی.

portacaval s. تغییر جهت بایی - اجوفی ، نوعی تغییر جریان خون که بوسیله سیاهرگ باب با سیاهرگ اجوف تحتانی و یا بوسیله طحال برداری و پیوند سیاهرگ طحالی با سیاهرگ کلیوی چپ انجام میگردد.

right-to-left s. تغییر جهت راست به چپ، وارد شدن جریان خون ریوی بداخل جریان خون سیستمیک.

Si-silicon**siagonagra**

درد فک بالائی .

slal(o)-

پیشوندی است بمعنی «بزاقت» «غدد بزاقی» که به کلمات دیگر میچسبد .

slaladenitis

التهاب غدد بزاقی .

slaladenoncus

تومور غدد بزاقی.

slalagogic

بزاق آور .

slalagogue

ماده بزاق آور ، ماده محرك ترشح بزاق ، عاملی که باعث افزایش ترشح بزاق میشود .

slalactasia

اتساع مجاری بزاقی .

slaline

بزاقی ، مربوط به بزاق .

slalismus

ازدیاد ترشح بزاق.

slaladenectomy

قطع و برداشتن غدد بزاقی .

slaloadenitis

التهاب غدد بزاقی.

slaladenotomy

برش غدد بزاقی .

slaloaerophagy

بلع بزاق و هوا .

slaloanglectasis

اتساع مجاری بزاقی.

slaloanglitis

التهاب مجاری بزاقی .

slaloangiography

عکسبرداری از مجاری بزاقی بمد از تزریق ماده حاجب .

slaloccele

تومور کبستهک زیر زبان .

slalodochlitis

التهاب مجاری بزاقی .

slalodochoplasty

ترمیم پلاستیک مجاری بزاقی.

slaloductitis

التهاب مجرای استنون .

slalogenous
مولد بزاق ، تولیدکننده بزاق .

slalogue
عاملی که باعث ازدیاد ترشح بزاق شود.

slalography
عکسبرداری از مجاری و غدد بزاقی .

slalolith
سنگ بزاقی .

slalolithiasis
تشکیل سنگ بزاقی .

slalolithotomy
عمل در آوردن سنگ بزاقی ، سنگ بزاقی برداری .

slalology
بزاق‌شناسی ، مطالعه بزاق .

slaloma
نومور غدد بزاقی .

slalorrhea
زیاد شدن بزاق .

slalosis
کم شدن ترشح بزاق .

slalosis
جریان بزاق .

slalostenosis
تنگی مجاری بزاقی .

slalossyrlnx
۱- فستول بزاقی. ۲- سرنگی که با آن مجاری بزاقی راشتشومیدهند.

slalotic
مربوط به جریان بزاقی .

slb
نزدیکی خونی ، قرابت خونی ، يك گروه از افرادی که از جد مشترکی بوجود می‌آیند .

sibllant
رال خشك .

sibling
خواهر و برادر ، داری اجداد مشترك ، يك فرد

از دسته‌ای که همه از والدین مشترکی بوجود آمده اند.

half s. نیمه مشترك ، مشترك در یکسی
از اجداد پدری یا مادری ، فردی از يك خانواده که فقط در یکی از والدین با افراد آن خانواده مشترك باشد.

sibship
گروهی از افراد که والدین مشتركی دارند.

siccative
۱- خشك کننده، رطوبت گیر. ۲- عاملی که باعث خشکی شود.

sicklemla
بموازه (sickle cell a.) زیرلنت (anemia)
مراجعه فرمائید.

sickling
ازدیاد گلبولهای سرخ داسی شکل در خون.

sickness
ناخوشی، بیماری، مرض.

African sleeping s. = African trypanosomiasis

air s. بیماری هوا ، هوا گرفتگی ،
۱- بیماری ناشی از حرکت با هواپیما. ۲- بیماری ارتفاع در اثر کم شدن فشار اکسیژن.

altitude s. ناخوشی بلندی ، بیماری ارتفاع ، اختلالی است که در اثر کاهش فشار اکسیژن هوا (مثلا در ارتفاعات) ایجاد میشود.

aviation s. = air s.
calsson s. = decompression s.

ناخوشی ناشی از حرکت، بیماری ماشین، اختلالی است که در نتیجه مسافرت با اتومبیل یا سایر وسایط نقلیه بوجود می‌آید.

decompression s. ناخوشی کم شدن فشار، بیماری کاهش فشار، مجموعه علائمی است که در نتیجه کاهش ناگهانی فشار هوای محیط و در اثر پیدایش حبابهای ازت در خون و بافتها ایجاد میشود .

falling s. = epilepsy

green s. = **chlorosis**

ناخوشی ناشی از شیر، بیماری
milk s. ، مسومهت حیوانات بوسه پله گیاهی بنام آنجبار
 (گل مار) و انتقال این مسومیت از راه شیر
 به انسان که با استفراغ یا یبوست و لرزهای
 عضلانی مشخص میشود.

monthly s. = **menstruation**

ناخوشی صبحگاهی ،
morning s. ، بیماری صبح ، حالت استفراغی است که در اوائل
 حاملگی وجود دارد.

motion s. ، بیماری ، بیماری

حرکت ، اختلالی است که در نتیجه حرکت و
 بخصوص در مسافرتهاى مختلف با اتومبیل ،
 هواپیما و کشتی و غیره ایجاد میشود نشانه‌های آن
 تهوع و ضعف میباشد.

mountain s. ، بیماری کوهستان ، کوه
 گرفتگی ، تهوع و تنگی نفسی که در ارتفاعات
 زیاد عارض میشود.

ناخوشی ناشی از پرتو
radiation s. ، بیماری تشعشع ، سندرمی شامل سر درد ،
 بی‌انتهاهی ، تهوع ، استفراغ و اسهال است که
 گاهی در پرتو درمانی بروز میکند.

ناخوشی سر ، بیماری سرمی ،
serum s. ، بیماری حاودخود محدودی است که ببالشواکسهای
 آلرژیک در نتیجه تزریق پروتئین خارجی یا
 آلرژن بوجود می‌آید.

ناخوشی خواب ، بیماری ،
sleeping s. ، بیماری است که با خواب بیشتر و لذت‌رزی
 مشخص شده و عامل آن عفونت تک یا خفته‌ای یا
 مگس‌ن‌س است.

ناخوشی ترمیق ، بیماری ،
sweating s. ، تب همه‌گیری است که با
 ترمیق و تشکيل یا بول و پوست‌مالشخص میشود.

S.I.D. = Society for Investigative

Dermatology

انجمن تحقیقی پوست شناسی.

sidebone

سخت شدن غضروفهای بالای پائنهٔ اسب که
 اغلبی بپلت رسوب املاح کلسیمی میباشد.

side-effect

اثر جانبی ، عارضهٔ جانبی ، پیدایش اثری بعین
 آنچه که مورد نظر است بخصوص پیدایش اثری
 مخالف، اثر مورد نظر در سایر بافت‌های بدن.

Siderobacter

جنسی از شیزومیتها (راستهٔ پسرودوموناداله ،
 تحت راستهٔ پسرودومونادینه ، خانوادهٔ سیدرو -
 کاپسایه) .

Siderocapsa

جنسی از شیزومیتها (راستهٔ پسرودوموناداله ،
 تحت راستهٔ پسرودومونادینه خانوادهٔ سیدرو -
 کاپسایه) .

Siderocapsaceae

خانواده‌ای از شیزومیتها (راستهٔ پسرودوموناداله ،
 تحت راستهٔ پسرودومونادینه) .

Siderococcus

جنسی او شیزومیتها (راستهٔ پسرودوموناداله ،
 تحت راستهٔ پسرودومونادینه خانوادهٔ سیدرو -
 کاپسایه) .

siderocyte

گویچه قرمزی است که محتوی آهن غیر همو -
 گلوبینی باشد.

sideroderma

تنبین رنگ پوست پوست بصورت بزوزه که به علت
 اختلال متابولیسم پوست ایجاد میشود.

siderodromophobia

ترس مرضی از مسافرت باره‌آه آهن.

siderofibrosis

فیبروزی که با رسوب آهن همراه باشد.

siderogenous

مولد آهن، آهن‌زا.

Sideromonas

جنسی است از شیزومیتها (راستهٔ پسرودوموناداله ،
 تحت راستهٔ پسرودومونادینه ، خانوادهٔ سیدرو -
 کاپسایه) .

Sideronema

جنسی است از شیزومیتها (راسته پسودو - مونا داله ، تحت راسته پسودومونادینه ، خانواده سیدروکاپسایه).

sideropenia

کاهش آهن خون.

sideropenic

مربوط به کاهش آهن خون.

Siderophacus

جنسی است از شیزومیتها (راسته پسودو - مونا داله ، تحت راسته پسودومونادینه ، خانواده کالوبا کتراسه).

siderophilin = transferrin**siderophilous**

آهن دوست، متمایل به جذب آهن.

siderophore

ماکروفاژی که حاوی هموسدرین باشد.

siderosis

رسوب غیرطبیعی آهن و رنگدانه‌های آهن.

Siderosphaera

جنسی از شیزومیتها (راسته پسودوموناداله ، تحت راسته پسودومونادینه ، خانواده سیدرو - کاپسایه).

sigmatism

تلفظ نادرست حروف «س» در هنگام سخن گفتن.

sigmoid

۱ - آنچه که شبیه حروف C یا S باشد .
۲ - قسمت انتهایی قولون از حدود ستیغ خاصه‌ای تاراست روده.

sigmoidectomy

برش و برداشت قسمت سیگموئید قولون.

sigmoiditis

التهاب قولون سیگموئید.

sigmoidopexy

تثبیت روده سیگموئید.

sigmoidoproctostomy

پیوند یا آناستوموز قولون سیگموئید به راست روده .

**sigmoidorectostomy = sigmoido-
proctostomy****sigmoidoscope**

سیگموئید بین ، وسیله‌ای است برای معاینه و مشاهده قسمت درونی قولون سیگموئید.

sigmoidoscopy

سیگموئیدبینی ، مشاهده و معاینه قسمت درونی قولون سیگموئید به وسیله سیگموئیدوسکوپ .

sigmoidosigmoidostomy

پیوند و آناستوموز دو قسمت از قولون سیگموئید که قبلاً بریده شده بوده‌اند.

sigmoidostomy

ایجاد فیستول در قولون سیگموئید ، شکافتن سیگموئید.

sigmoidotomy

برش قولون سیگموئید.

sigmoidovesical

سیگموئیدی - مثانه‌ای.

sign

نشانه، نشان، علامت، اثر، عارضه فیزیکی یا جسمی آشکاری که مکرراً همراه یک بیماری دیده شده و ظهور آن را دلیل بر پیدایش آن بیماری میدانند.

Abadie's s. نشانه آبادی، فقدان درد عمقی در نتیجه فشار روی تاندول آشیل.

Babinski platysma s. نشانه بابینسکی در عضله پوستی گردن، حالتی است که در موقع باز کردن شدید دهان عضله پوستی گردن انقباض حاصل نمی‌کند.

Babinski toe s. نشانه انگشت پای بابینسکی، خم شدن شست پا به عقب و باز شدن سایر انگشتان در نتیجه تحریک حاشیه طرفی کف پا.

Babinski trunk-thigh s. نشانه تنه‌ای رانی بابینسکی، بالا رفتن اندامی که هیپرتونی و پازری دارد در موقعی که بیمار با قرار دادن دستها در روی سینه میخواهد خود را از حالت خمیده راست کند.

Beavor's s. نشانه بی‌ور، حائتی است که در فلج قسمت تحتانی عضله راست‌شکم پیدا میشود در این حالت کوشش برای منقبض نمودن عضله راست شکم باعث کشیده شدن ناف بطرف بالا میشود.

Biernacki's s. نشانه بیرناکی، فقدان درد در نتیجه فشار روی ناحیه زنداسفلی.

Blumberg's s. نشانه بلومبرگ، درد ناگهانی شدید و پایداری که در قسمتی از شکم پیدا شده و نمودار التهاب صفاق میباشد.

Branham's s. نشانه برانهام، کاهش سرعت نبض و قطع سوفل در نتیجه فشار روی فستول سرخرگی - سیاهرگی.

Braunwald s. نشانه برنوالد، پیدایش نبض ضعیف بجای نبض قوی که بلافاصله بعد از انقباض پیش رس بطنها اتفاق میافتد.

Broadbent's s. نشانه برودبنت، کشش دنده‌های یازده و دوازده چپ و فضای بین آنها به‌سوی عقب‌درهرضربان قلب که در نتیجه چسبندگی بین قلب و دیافراگم دیده میشود.

Brudzinski's s. نشانه برودزینسکی، خم شدن مفاصل زانوران در نتیجه خم کردن تحمیلی کردن.

Cardarelli's s. نشانه کاردارلی، پیدایش ضربانی همزمان نبض در مجرای حنجره‌ای - برنشی که در موقع انحراف حنجره سمت چپ و فشارروی غضروف تیروئید و در نتیجه آنورسم آئورت دیده میشود.

Chaddock's s. نشانه شادوک، خم شدن شست یا بطرف پشت یا موقعی که پارا پدورقوزک طرفی و در امتداد پشت پا بطور جانبی حرکت سریع میدهند.

Chadwick's s. نشانه شادویک، ارغوانی شدن دهلیز و دیوارهٔ مهبل در نتیجه احتقان که گاهی علامت حاملگی است.

Chlaidtli s. نشانه چیلایثی‌دیتی، قرار گرفتن قوسی از روده بین کبد و دیافراگم.

Chvostek's s. نشانه شووتسک، انقباض عضلات صورت در اثر وارد نمودن ضربه به شاخه‌های عصب صورتی.

Cullen's s. نشانه کولن، پیدایش رنگ آبی در اطراف ناف که گاهی در خونریزیهای داخل صفاقی (مانند پاره شدن لوله رحمی در حاملگی نابجا) دیده میشود.

Dalrymple's s. نشانه دالریمپل، باز شدن غیر طبیعی شکاف پلکی در اکزوفتالمی.

Delbet's s. نشانه دلبه، برقرار ماندن تغذیه بافتی که بعد از یک آنورسم سرخ‌رک محیطی قرار دارند و نماینده وجود رگهای جانبی کافی باشد.

de Musset's s. نشانه دوموست، حرکات منظم سر که در نتیجه ضربان سرخ‌رگهای کاروتید ایجاد میشود و از علائم نارسائی آئورت است.

Erb's s. نشانه ارب، افزایش تحریک پذیری اعصاب محیطی در افزایش کلسیم خون.

Ewart's s. نشانه اوارت، ماتته روی قسمتی از سینه که در نتیجه فشردگی ریه‌چپ در پریکاردیت با مایع دیده میشود.

flag s. نشانه پرچم، تغییرات رنگ مودر کواشور کورموقمی که از نارنجی به سیاه میل میکند.

Friedreich's s. نشانه فردریک، رویهم خوابیدن سیاهرگ‌های گردنی در زمان دیاستول که در چسبندگیهای پریکارد دیده میشود.

Graefe's s. نشانه گراف، تأخیر حرکت پلک فوقانی بطرف پائین در موقعی که شخص بطرف پایین نگاه میکند این حالت در اکزوفتالمی دیده میشود.

halo s. نشانه‌هاله، اثر هاله مانند‌ی که در رادیوگرام سر جنین بین چربیهای زیر پوست و جمجمه جنین دیده میشود، و علامت مرگ داخل رحمی جنین می‌باشد.

harlequin s. نشانه دلک، قرمز شدن نیمه تحتانی و خمیده بدن و سفید شدن نصف فوقانی آن که در نوزاد به علت اختلال موقتی وازموتور دیده میشود.

Hegar's s. نشانه هگار، نرم شدگی محسوس کردن رحم و تنگه آن که در اوائل حاملگی دیده میشود.

Hoffman's s. نشانه هوفمن، خم شدن و نزدیک شدن شست دست وانگشت نشانه، موقمی که امتحان کننده انگشت مہانی بیمار را کاملاً خم و ناگهان باز میکند.

Homans' s. نشانه هومانس، پیدایش درد و ناراحتی در پشت زانو در اثر خم کردن پا بمقرب که در ترمبوز ساق پا دیده میشود.

Hoover's s. نشانه هوور، ۱- در حالت طاق باز خوابیدن در صورتی که بیمار بخواهد پای مبتلا به پارزی خود را بلند کند پاشنه پای سالم خود را روی زمین فشار میدهد.
۲- کاهش اتساع ریتین در نتیجه اختلال حرکت دیافراگم.

Joffroy's s. نشانه ژوفرای، فقدان یا وجود مختصری چین در روی پیشانی موقمی که شخص بطرف بالا نگاه میکند این حالت در اگروفتمالی دیده میشود.

Kernig's s. نشانه کرینگ، محدودیت در باز کردن زانو موقمی که بیمار طاق باز خوابیده و رانها را نسبت به بدن عمودی نگاه داشته است.

Klippel-Feil s. نشانه کلیپل-فیل، نزدیک شدن و تماس شدن شست دست موقمی که انگشتان بیمار را که بطور غیر طبیعی بی حرکت و جمع شده باز کنند.

Lasegue's s. نشانه لازک، تشدید درد در پشت و ساق در موقمی که پارا بطور پاسیو و در حالت کشیده بودن زانو از روی بستر بلند میکند.

Leri's s. نشانه لری، فقدان خمیدگی

طبیعی باز و هنگامیکه دست در ناحیه مچ بطور پاسیو خم میکنند.

Lhermitte's s. نشانه لر میت، پارستزی بازو، تنه و ساقها که در نتیجه خم کردن گردن پیدا میشود.

Litten's s. نشانه لیتن، سایه ای خطی در روی کنار تحتانی سینه که در دم عمیق چند فضای بین دنده ای را بطرف پائین و در بازدم عمیق بطرف بالا طی میکند.

Macewen's s. نشانه ماسون، حالتی که درد قجمجمه در پشت محل اتصال استخوانهای پیشانی یا گیجگاهی و آهیانه ای روزنانس بیش از معمول احساس میشود علت آن هیدروسفالی یا آبسه مغز می باشد.

Moebius's s. نشانه موبیوس، عدم کفایت تقارب چشمی، از علائم چشمی ترو-توکسکوز (پرکاری شدید تیروئید) می باشد.

Musset's s. نشانه موس، پرش سر در هر ضربان قلب به علت ضربان سرخرگهای کاروتید در بی کفایتی آئورت.

Naunyn's s. نشانه نونین، حساسیت عمقی در زیر دنده ها که در انتهای دم در طرف راست پیدا میشود.

Nikolsky's s. نشانه نیکولسکی، حالتی است که در آن روی پوست باسانی و با یک آزرده گی مختصر جدا میشود.

Oliver's s. نشانه اولیور، ضربان قابل لمسی که با فشار مختصر ففروف انگشتری بطرف بالا در حالیکه بیمار ایستاده دهان را بسته و چانه را بطرف بالا گرفته است احساس میشود، این ضربان بوسيله نای و بعلت اتساع یا آنورسم آئورت منتقل میشود.

Oppenheim's s. نشانه اپنهایم، مالش شدید ساق در روی استخوان درشت نی از بالا به پائین باعث خم شدن شست پا بمقرب میشود.

Patrick's s. نشانه پاتریک، در حالیکه بیمار طاق باز خوابیده و ران و زانو

ناشده باشد و یا بوسیله قوزك طرفی روی کشكك پای مقابل قرار گیرد. انحرافی طرفی زانو بعلت دردمحدود میشود.

Romberg's s. نشانه رومبرگ، علامت علامت آنآکسی که در آن بیمار نمیتواند با چشم بسته پاها را بهم بچسباند و راست بایستد.

Rossolimo's s. نشانه روسولیمو، خم شدن انگشتان پا یا دست بعلت وارد نمودن ضربه به کف پایا دست.

setting-sun s. نشانه غروب آفتاب، انحراف کره چشم بطرف پائین بطوریکه قرنيه در زیر پلك تحتانی پنهان گردد. در افزایش فشار داخل جمجمه یا تحریک پایه مغز دیده میشود.

Stellwag's s. نشانه استلواگ، کاهش تعداد دفعات یا بهم آمدن ناقص پلك ها که در تیروتو کسپکوز دیده میشود.

string s. نشانه نخ، ۱- سایه خطی که در رادیو گرافی بابالمده تنگ یا ایلئیت منطقه ای بعلت عبور جریان خیلی باریکی از ماده حاجب دیده میشود ۲- بشکل نخ در آمدن لوله هائی که در باز کردن بافت بیضه دست نخورده دیده میشود و در آنها فعالیت اسپرم سازی وجود دارد.

Struempell pronation s. نشانه درون گرداندن اشترومپل، بدرون گردیدن دست با تا کردن پاسمو (تحمیلی) ساعد.

Struempell radialis s. نشانه زنداعلائی اشترومپل، خم شدن دست بطرف عقب در نتیجه مشت کردن آن.

Struempell tibialis s. نشانه درشت نثی اشترومپل، خم شدن انگشتان با بعقب و نزدیک شدن پا در نتیجه خم کردن زانو و ران در حالیکه بیمار نسبت بآن مقاومت میورزد.

Throockmorton's s. نشانه تروک مورتون، خم شدن شست یا بطرف عقب در نتیجه وارد کردن خراش در طرف خارج آن (طرفی که در محازات انگشت دوم است).

Tinel's s. نشانه تینل، ایجاد حس خارش یا سوزش در نتیجه دق مسیریك عصب آزرده که احتمالاً نقطه شروع استحاله را در عصب معین میکند.

Troisler's s. نشانه تروازیه، وجود ندول درشتی بالای ترقوه چپ که در کارسینوم احشاء دیده میشود.

Trousseau's s. نشانه تروسو، تولید انقباضات تتانیک در دست در نتیجه فشار روی بازو و ایجاد کم خونی در آن.

Turner's s. نشانه ترنر، تغییر رنگ پوست شکم در التهاب حاد لوزالمده.

Wartenberg's s. نشانه وارتنبرگ، ۱- حالت دور شدن انگشت کوچک دست که در فلج زنداسفلی دیده میشود.

۲- کاهش یا فقدان حرکات پاندولی دست در موقع راه رفتن.

water-silk s. نشانه ابریشم لغزان، احساسی که شبیه لغزش دو سطح ابریشمی در روی یکدیگر است و درفتق هنگامیکه انگشت وسط را در امتداد مجرای مغبنی به جلو و عقب ببرند احساس میشود.

signature

امضاء، طرز کاربری دارو که در زیر نام دارو در نسخه به توسط پزشك برای بیمار نوشته میشود.

silica

سیلیس، دی اکسید سیلیسیم.

silicate

سهلیکات، یکی از ترکیبات اسید سهلیک با يك باز.

silicatosi

بیماری ریوی در نتیجه استنشاق غبار سیلیکات.

silicon

سیلیکون، عنصری است شیمیائی با عدد اتمی ۱۴ و وزن اتمی ۲۸.۰۸۶ چهار ظرفیتی که عنصر نسبتاً بی اثری است که از نظر فراوانی دومین عنصر فراوان پوسته زمین میباشد و نشانه اختصاری آن **Si** است.

s. carbide کربور سیلیسیم ترکیبی است از سلیسیوم و کربن که در دندانپزشکی بعنوان ساینده بکار میرود.

silicosis

سلیکوز، بیماری ریوی در نتیجه استنشاق ذرات ریز سیلیس.

Silicote

نام تجارتي فرآورده‌های متیکون که ماده متشکله دارویی میباشد.

silicotic

مربوط به یا مبتلا به بیماری سلیکوز (silicosis).

silicotuberculosis

عفونت سلی در ریه مبتلا به سلیکوز (silicosis).

silkosis

عارضه‌ای است که گاهی به دنبال کاربری بخیه‌های ابریشمی پیش می‌آید و همراه با تشکیل شدن سینوسهائی است.

silver

نقره، عنصری است شیمیائی با عدد اتمی ۴۷ و وزن اتمی ۱۰۷٫۸۷۰ يك دودر فیتی که فلزی است چکش خوار و لوله شونده به رنگ سفید درخشنده، این فلز فراوانترین فلز قلیائی است و ششمین عنصر فراوان پوسته زمین میباشد، نشانه اختصاری آن **Ag** است.

نقره کلوئیدی، فرآورده **colloidal s.** نقره‌ای که در آن نقره بمقدار کم و بصورت یون آزاد وجود دارد.

یدورنقره، گرد زرد رنگی است **s. iodide** که در سیفیلیس و بیماریهای عصبی و همچنین بطور موضعی در زرم ملتحمه به کار میرود.

نیترات نقره، ترکیبی است **s. nitrate** بلوری سفید یا بیرنگ که بعنوان سوزاننده ضد عفونی کننده موضعی به کار میرود.

نیترات نقره **s. nitrate toughened** سخت، مخلوطی از نیترات و کلرور نقره.

پروتئین نقره، نقره‌ای **s. protein**

که بوسیله ترکیب با پروتئین یا در حضور پروتئین بصورت کولوئیدی درآمده است و میکرب کش فعال با اثر محرک موضعی و قابض می‌باشد.

Simonsiella

تیره‌ای از شیزومیستها (راسته کاریوفاناله ، خانواده کاریوفاناسه).

simul

همزمان با.

Simullum

تیره‌ای از پشه‌های گزنده.

Sinaxar

نام تجارتي فرآورده‌ای از امیترا مات که شل کننده عضلات است.

sinclital

مربوط به قسمت بالا و جلوی سر.

sinclput

قسمت بالا و جلوی سر.

sinew

وتر، رباط، تاندون یا طناب لیفی.

وتر تراوش دار، **weepny s.** تومور کیستیک روی رباط (تاندون) یا نیام (آپونورز).

Singoserp

نام تجارتي فرآورده‌ای از سیروسینگوپین که بعنوان ضد فشار زیاد خون بکار میرود.

singultus

سکسکه.

sinister

چپ، در طرف چپ.

sinistr(o)

پیشوندی است بمعنی چپ، طرف چپ که به کلمات دیگر می‌چسبد.

sinistrad

به سوی چپ، بچپ.

sinistral

چپی، مربوط به طرف چپ.

sinistrality

برتری عضو طرف چپ (دراعضاء جفت).

sinistral

بهرتر شنیدن با گوش چپ، بهتر بودن شنوایی گوش چپ.

sinistocardia

تغییر مکان قلب بطرف چپ.

sinistrocerebral

متمرکز در نیمکره چپ مغز.

sinistrocular

برتر بودن چشم چپ.

sinistrocularity

برتری چشم چپ.

sinistroyratton

چرخش به سمت چپ.

sinistromanual

چپ دست.

sinistropedal

چپ پا، بیشتر بکار بردن پای چپ.

sinistrotorsion

چرخش به سمت چپ.

sinoatrial

سینوسی - دهلیزی، مربوط به سینوس وریدی و دهلیز قلب.

sinoauricular

سینوسی - دهلیزی.

sinobronchitis

التهاب مزمن سینوسهای مجاور بینی که با حملات راجعهٔ برونشیت همراه است.

Sintrom

نام تجارتي فرآورده‌ای از آسینوکوما رول که ضد انعقاد است.

sinuitis = sinusitis**sinuous**

پیچاپیچ، موج.

sinus

جیب، سینوس، حفره، ۱- فرورفتگی یا حفره‌ای در استخوان یا محوطه‌گشاد شده‌ای برای خون

سیاهرگی مثل سینوسهای منز. ۲- مجرای فیستول غیرطبیعی که مربوط به تراوش چرك باشد.

جیب‌های فرعی **accessory's of nose** بینی، سینوسهای فرعی بینی.

جیب‌هوا، سینوس هوایی، حفره‌ای **air s.** در استخوان که محتوی هوا باشد.

جیبهای مقعدی، سینوسهای **anal s's** مقعدی، حفرات کیسه مانند که در مخاط قسمت انتهایی مجرای مقعدی وجود دارد.

جیبهای آئورتی، سینوسهای **aortic s's** آئورتی، حفراتی در ریشه آئورت که هر یک در مقابل یکی از لکه‌های نیمه هلالی دریچه آئورت قرار دارند.

جیب برانشی، سینوس **branchial s.** برانشی، نوعی فیستول برانشی که بسطح بدن باز شود.

جیب سباتی، سینوس کاروتید، **carotid s.** حفره‌ای است که از اتماع قسمت نزدیک (پروکسیمال) سرخرگی کاروتید اصلی بوجود می‌آید، در دیوارهٔ آن گیرنده‌هایی وجود دارد که با تغییرات فشارخون تحریک میشوند.

جیب غاری، سینوس **cavernous s.** غاری، دومجرای سیاهرگی نامنظم که بین لایه‌های سخت شامه مغز در هر طرف تنه استخوان پروانه‌ای وجود داشته در خط وسط بیکدیگر می‌پیوندند.

جیب مغزی، سینوس مغزی **cerebral s.** یکی از بطنهای مغزی.

جیب گردش خونی، سینوس **circular s.** جریان خون، مجرای سیاهرگی که از دو سینوس غاری و سینوسهای داخل غاری قدیمی و خلفی درست شده و هیپوفیز را دور میزند.

جیب دنباله‌ای، **coccygeal s.** سینوس دنباله‌ای، سینوس یا فیستولی که درست در مجاور نوک استخوان دنباله‌ای ایجاد شود.

جیب تاجی، سینوس **coronary s.** اکلیلی، انتهای متسع سیاهرگ قلبی را گویند که به وسیله سیاهرگ‌های کوچکتری خون

سیاه‌رگی عضله قلب را زهکشی کرده و وارد دهلیز راست میکند .

dermal s. جیب جلدی ، سینوس پوستی ، سینوس مادرزادی که از سطح بدن شروع شده و از بین اجسام مهره‌ای و مهره مجاور عبور کرده، وارد مجرای نخاعی میشود .

athmoidal s. جیب پرویزنی ، سینوس پرویزنی ، تجمع حفرات (۱۷ تا ۴) حفره در هر طرف (دو استخوان پرویزنی که بامشاهای (فضاها) میانی فوقانی و بالاترین مشاهای حفرات بینی ارتباط حاصل میکند .

frontal s. جیب پیشانی ، سینوس پیشانی ، یکی از سینوسهای مجاور بینی که در استخوان پیشانی قرار داشته و بامشاهای میانی حفره بینی ارتباط حاصل میکند .

Intercavernous's جیب درون غاری ، سینوس داخل غاری ، مجرانی که دو سینوس غاری را بهم وصل میکند و یکی از جلو و دیگری از عقب قیف هیپوفیز عبور میکند .

lactiferous s's یا **lacteal s's** جیب‌های شیری ، سینوسهای شیری اتساع مجاری شیری بلافاصله قبل از اتصال آنها به نوک پستان .

lymphatic s's جیبهای لنفاوی ، سینوسهای لنفاوی ، فضاها بیچیده و نامنظمی که در داخل بافتهای لنفاوی وجود دارد .

marginal s. جیب حاشیه‌ای ، سینوس حاشیه‌ای گشاد شدگهائی بن بستنی از فضای بین ویلوزیته‌ای در محیط جفت .

maxillary s. جیب فکی ، سینوس فکی ، یکی از دو سینوسی که در تنه استخوان فك فوقانی قرار داشته و بداخل مآی میانی حفره بینی باز میشود .

occipital s. جیب پس سری ، سینوس پشت سری ، سینوس سیاه‌رگی که بین طبقات سخت شامه مغز قرار داشته و در امتداد خط میانی منحنی بطرف بالا میرود .

oral s. = stomodeum

paranasal s's جیبهای اطراف بینی ،

سینوسهای مجاور بینی، حفراتی است محتوی هوا، دارای يك لایه مخاطی که در استخوانهای جمجمه قرار داشته و با حفرات بینی ارتباط دارند شامل سینوسهای پرویزنی، پیشانی، فکی و شب‌پره‌ای می باشند .

petrosal s. inferior جیب خارهای پائینی، سینوس خارهای پائینی، مجرای سیاه‌رگی که از سینوس غاری شروع شده و وارد سیاهرگ وداج داخلی میشود .

petrosal s. superior جیب خارهای بالائی، سینوس خارهای فوقانی، سینوسی است که از سینوس غاری شروع شده و وارد سینوس عرضی میشود .

pilonidal s. جیب مودار، سینوس چرکی که محتوی مومی باشد و اصولاً در ناحیه دنباله‌ای ایجاد میشود .

s. pocularis جیب فنجان‌ی شکل، حفره کوچک کوری است که در بافت پروستانی قرار دارد .

prostatic s. جیب پروستانی، سینوس پروستانی، زائده خلفی طرفی که بین برجستگی منوی و دیواره پیشابراه قرار دارد .

s's of pulmonary trunk جیبهای تنه سرخرگ ششی، سینوسهای تنه شریان ریوی، فضاهائی که بین دیواره تنه سرخرگ ریوی ولته‌های در پیچه آن وجود دارد .

renal s. جیب کلیوی، سینوس کلیوی، زائده‌ای است در بافت کلیوی که بوسیله امتداد کیسول فیروز پوشیده شده و توسط رگهای کلیوی اشغال شده است و سبب اتساع قسمت فوقانی حالب نیز میشود .

sacrococcygeal s. = pilonidal s.

sagittal s. inferior جیب سهمی پائینی، سینوس سهمی تحتانی، سینوس سیاه‌رگی کوچکی در سخت شامه که به درون سینوس مستقیم وارد میشود .

sagittal s. superior جیب سهمی بالائی،

سینوس سهمی فوقانی، یکی از سینوسهای سیاهرگی موجود در سخت شامه مغز است که وارد محل التقای سینوسها میشود.

sigmoid s. جیب سیگموئید، سینوس سیگموئید، یکی از سینوسهای سیاهرگی سخت شامه در هر طرف که با سینوس مستقیم امتداد یافته و وارد سیاهرگ و داج داخلی همان طرف میشود.

sphenoidal s. جیب پروانه‌ای، سینوس پروانه‌ای، یکی از دو سینوسی که در تنه استخوان پروانه‌ای وجود داشته و بداخل بالاترین مایه حفره بینی در همان نظر باز میشود.

sphenoparietal s. جیب پروانه‌ای - آهیانه‌ای، سینوس پروانه‌ای - آهیانه‌ای یکی از سینوسهای سیاهرگی سخت شامه مغز.

s's of spleen جیب‌های طحالی، سینوس‌های طحالی مجاری سیاهرگی گشاد شده در بافت طحال.

straight s. جیب مستقیم، یکی از سینوسهای سیاهرگی سخت شامه مغز که از اتصال سیاهرگهای بزرگ مغز و سینوس سهمی تحتانی بوجود می‌آید و وارد محل التقای سینوسهای مغزی میشود.

tarsal s. جیب تارسی، سینوس تارسی، فضائی است بین استخوانهای قاپ و پاشنه.

tentorial s. جیب خیمه‌ای، سینوس خیمه‌ای، سینوس چادرینه‌ای یا سینوس مستقیم.

terminal s. جیب انتهائی، سینوس انتهائی، سیاهرگی که منطقه رگی بلاستودرم را دور میزند.

transverse s. of dura mater جیب یاسینوس عرضی سخت شامه، سینوس سیاهرگی بزرگی که در هر طرف جمجمه قرار دارد.

transverse s. of pericardium جیب یاسینوس عرضی پریکارد، گذرگاهی است در کیسه پریکارد که در پشت تنه آئورت و سرخرگ ریوی و در جلوهلین چپ و ورید اجوف فوقانی قرار دارد.

tympanic s. جیب صماخی، سینوس صماخی، زائده عمیقی در دیواره میانی حفره صماخی.

urogenital s. جیب اداری تناسلی، سینوس اداری تناسلی، فضائی است که از تقسیم کلوآک در جنین اولیه بوجود می‌آید، قسمت اعظم دهلیز فرج را در زن و پیشابراه را در مرد می‌سازد.

uterine s's جیبهای زهدانی، سینوسهای رحمی، مجاری سیاهرگی که در زمان حاملگی در دیواره رحم وجود دارد.

uteroplacental s's جیبهای زهدانی - جفتی سینوسهای رحمی - جفتی، فضاهای پرخونی که بین جفت و سینوسهای رحمی قرار دارند.

s. of venae cavae جیب سیاهرگ اجوف، سینوس ورید اجوف، قسمت خلفی دهلیز راست که سیاهرگهای اجوف فوقانی و تحتانی در آن باز می‌شوند.

s. venosus جیب سیاهرگی، سینوس وریدی، مخزن سیاهرگی عمومی در جنین اولیه که بدیوار خلفی دهلیز اولیه می‌چسبد.

venous s's of dura mater جیبها یا سینوسهای سیاهرگی سخت شامه، مجاری عرضی جهت خون سیاهرگی که یک سیستم پیوندی در بین لایه‌های سخت شامه مغز تشکیل میدهد، خون را از مغز گرفته و بداخل سیاهرگهای فرق سر یا سیاهرگهای عمقی قاعده جمجمه میریزند.

venous s. of sclera جیب سیاهرگی صلبیه، سینوس وریدی صلبیه، مجرای حلقوی در محل اتصال صلبیه و قرنیه که ماده زلالیه از اطاق قدامی چشم به درون آن وارد میشود.

s. vertebrales longitudinales جیب طولی ستون مهره‌ها، مجاری سیاهرگی بین پرده‌های پوشاننده طناب نخاعی.

sinusal

جیبی، سینوسی، حفره‌ای.

sinusitis

سینوزیت، التهاب سینوسها.

sinusoid

جیب مانند، فضای کوچک و نامنظمی که دیواره‌های نازک داشته و شروع سیستم سیاهرگی را در بعضی از اعضاء مانند طحال، کبد، مغز استخوان و بسیاری از غدد تشکیل میدهد.

sinusotomy

برش سینوس .

siphon

سیفون ، ۱- لوله خمیده‌ای که دارای دوبازوی نامساوی بوده و برای کشیدن مایع از طرفی به طرف دیگر بکار میرود . ۲- کشیدن مایع از طرفی به طرف دیگر بوسیله لوله خمیده‌ای که دارای دوبازوی نامساوی باشد .

siqua

واحدپیرکه (Pirquet) برای محاسبه سطح جذب روده ها که معادل مربع طول تنه (از فرق سر تا کف صندلی) است.

sirenomelus

ناقص الخلقه‌ای که ساقهایش با هم یکی شده و پا ندارد .

-sis

پسوندی است بمعنی حالت که به کلمات دیگر می‌چسبند .

sister

نرس مسغول بخش بیمارستان (در انگلستان).

sitleirgla

بی اشتغالی هیستریک .

sitology = siltology**sitology**

تغذیه شناسی، علم غذا و تغذیه.

sitomania

۱ - گرسنگی بیش از اندازه یا اشتیاق مرضی نسبت به غذا . ۲ - جوع دوره‌ای ، گرسنگی ادواری .

sitophobia

ترس مرضی از غذا خوردن .

sitosterol

یکی از گروههای استرولی که رابطه نزدیک با استرولهای گیاهی داشته و با حروف یونانی و گاهی اعدادشان داده میشوند این گروه یکی از فرآورده های اشباع شده بتاستیوسترول بوده بعنوان عامل ضد کلسترول بکار میرود.

sitotherapy

غذا درمانی ، درمان بوسیله غذا و رژیم .

sitotropism

گرایش تحت اثر غذا ، گرایشی که علت آن غذا باشد .

situs

محل یا موقعیت .

situs inversus viscerum

تغییر مکان طرفی احشاء قفسه سینه و لکن .

SK = streptokinase**skatole**

ترکیبی است که از فساد پروتئینها تولید شده و در ایجاد بوی مخصوص مدفوع دخالت دارد .

skatoxyli

محصول اکسید شده اسکاتول که در بعضی بیماریهای روده بزرگ در ادرار یافت میشود.

skeln

شکل نخ مانندی که در مراحل اولیه میتوز دیده میشود .

skelaigla

ساق درد ، درد ساق پا .

skeletization

اسکلتی شدن ، ۱ - لاغری شدید ، ۲ - جدا کردن قسمت های نرم از اسکلت .

skeletogenous

اسکلت سازی ، تولید ساختمان یا بافتهای اسکلتی .

skeletology

اسکلت شناسی ، مطالعه علومی که با اسکلت ارتباط دارد .

skeleton

استخوان بندی ، اسکلت ، چهار چوب استخوانی بدن حیوان که بافتهای نرم و اعضاء را نگه میدارد .

استخوان بندی اندامهای **appendicular s.** فوقانی و تحتانی همراه با شانه و لکن .

استخوان بندی محوری ، اسکلت **axial s.** محوری ، استخوانهایی که سر و تنه را میسازند .

dermal s. استخوان بندی پوستی، اسکلت پوستی، ساختمانهای پوستی سطحی که در پوست بسط پیدا میکنند و از غضروف بعمل نمی آیدند .

somatic s. استخوان بندی تنه‌ای، اسکلت بدنی، مجموعه استخوان بندی محوری و ضمیمه تمام استخوانهای بدن.

visceral s. استخوان بندی احشائی، اسکلت احشائی، عناصر سفت در احشاء یا اعضاء نرم بعضی حیوانات .

skeletal

اسکلتی، مربوط به استخوان بندی .

skentils

التهاب دوغده‌ای که در داخل مثای پیشا برآهن قرار دارند .

skeocytosis

پیدایش گلیولهای سفید نارس درخون .

skeptophylaxis

تولید مصونیت موقتی نسبت به یک سم در اثر تجویز مقدار کم آن .

skla-

پیشوندی است بمعنی سایه، (بخصوص که بوسیله اشعه ایکس ایجاد شود) .

sklameter

وسيله‌ای ای است جهت اندازه گیری شدت اشعه ایکس .

sklametry

تماشای مردمک در زیر نوری که به چشم تابانده میشود، منظور از اینکار تعیین اشتباهات انکساری چشم می باشد .

sklscope

۱ - فلوروسکپی . ۲ - وسیله ای است که در اسکیمتری بکار میرود .

sklscopy = sklametry

skin

پوست، جلد، طبقه پوشاننده و محافظ خارجی بدن .

elastic s. = cutis hyperelastica

پوست کشدار، حالت ارثی است که در آن قابلیت

ارتجاع پوست زیاد و مفاصل بیش از حد معمول شل هستند .

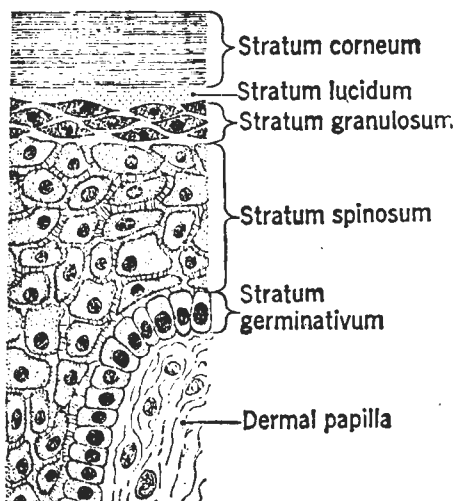
false s. = epidermis پوست کاذب، اپیدرم، طبقه خارجی و بدون رگ پوست .

lax s. = cutis laxa پوست شل، حالتی که در آن پوست شل و قابلیت ارتجاع آن کم است و هنگامیکه کشیده شود بزودی بحالت اول بر نمیگردد .

marble s. = cutis marmorata پوست مرمری، پیدایش دانه‌های رنگین در روی پوست که گاهی در نتیجه سرما پیدا میشود .

sallor's s. پوست ملاح، آتروفی و کوچک شدن پوست در نتیجه تابش زیاد آفتاب به آن .

true s. = corium



مقطع پوست

Sklodan

نام تجارتي فرآورده‌های متیودال که حاوی یداست .

skler(o)-

پیشوندی است بمعنی سفت و سخت که به آخر کلمات میچسبد .

skot(o)-

پیشوندی است با معانی مشابه معانی پیشوند skot(o) که به آخر کلمات میچسبد .

skull

جمجمه، اسکلت استخوانی سر که شامل استخوانهای پرویزنی، پیشانی، لامی، اشکی، بینی، پشت سری، کامی، آهیانه‌ای، شب‌پره‌ای، گیجگاهی و گردنه‌ای و همچنین شاخکهای بینی، فک تحتانی، فک فوقانی و تیغه بینی می‌باشد.

جمجمه برجی، **steeple s.** یا **tower s.** کسی سفالی، جمجمه‌ای است که ارتفاعش بوش از معمول باشد به (**oxycephaly**) مراجعه فرمائید.

S.L.E. = systemic lupus erythema-tosus

لوپوس اریتماتوی سیستمیک، یکی از بیماریهای کلاژن است.

sleep

خواب، حالت سکون و توقف طبیعی یا مصنوعی فعالیت‌های حسی و حرکتی، حالتی که در آن بدن و روان در حال استراحت بوده و فعالیت‌های ارادی متوقف شده‌اند.

خواب‌سرد، کاهش فعالیت‌های حسی و حرکتی در نتیجه کاهش شدید حرارت بدن.

خواب برزخ، خواب نیمه **twilight s.** روش، حالتی بین خواب و بیداری که در نتیجه تزیق مرفین و اسکوپولامین ایجاد میشود.

slide

تیغه، تکه ای از شیشه یا ماده شفاف دیگر که نمونه‌های تهیه شده جهت آزمایش میکروسکوپی را روی آن قرار میدهند.

sling

قلاب، بند برای بستن دست آسیب‌دیده به گردن، باندی که جهت آویزان کردن و تقویت یک قسمت بکار میرود.

slough

پوست انداختن، توده‌ای از بافت مرده در نسج زنده یا نسج مرده‌ای که از بافت زنده مشتق میشود.

slows = milk sickness**sluge**

لجن، لای، تعلیقی از ذرات جامد یا نیمه‌جامد در یک مایع که خود آن مایع ممکن است مایع حسنده حقیقی باشد یا نباشد.

لجن فعال شده، لجنی است **activated s.** از فاضل آب تهویه شده که محتوی باکتریهای اکسیدکننده بوده و میتواند باعث اکسیداسیون مواد اضافه شده شوند.

لجن بی‌آب، لجن خشک **dewatered s.** لجنی است که آب آنرا گرفته باشند.

sludging

ته‌نشینی، لجن سازی، ته‌نشین کردن ذرات جامد در یک تعلیق.

تن‌نشین سازی خون، آگلوتینه **s. of blood** شدن داخل‌رگی گلبولهای سرخ به صورت توده‌های نامنظم که باعث اختلال جریان خون میشود.

Sm = samarium**smallpox**

آبله، بیماری عفونی حادی است که به وسیله نوعی ویروس تولید میشود و با استفراغ، دردهای کمری، بثوراتی که اول پا پولی (برجستگی کوچک پوست با حدود مشخص) بوده سپس وزیکولی (تاولی) شده و بالاخره پوستولی (گنده تاولی) میشوند مشخص میشود در ضمن دارای تبی است که با تسکین موقتی مشخص میشود این تب با ظهور بثورات پوستی آغاز شده و تا وقتی این بثورات تاولی شوند ادامه مییابد، دوره نهفتگی بیماری در حدود دوازده روز است و بثورات آن عبارتست از انفیلتراسیون سلولها (ارتشاح یاخته‌ها) به درون پوست و این سلولها تبدیل به مایع میشوند و سپس چرک ایجاد میشود. این بثورات در حدود سه یا چهار روز پس از نشانه‌های مقدماتی تب‌ورز با ایجاد نقاط کوچک قرمز بر روی پیشانی، صورت و منج دستها تشکیل میشوند و سپس به صورت پاپولها یا برجستگی‌های نرم مدوری که در زیر پوست مانند ساقچه حس میشوند در می‌آیند. این بثورات به تمام بدن پخش میشوند و در حدود سومین روز پاپولها به صورت تاولهایی که نوکشان فرورفتگی نافمانندی دارد تغییر شکل میدهند. این تاولها بتدریج به صورت پوستولها (گنده تاولها) در می‌آیند

که بزرگتر شده و خشک و از هم پاشیده میشوند و پوسته‌های نرم زرد رنگی را تشکیل میدهند که دارای بوی نفرت‌آور بخصوصی است. پس از یک هفته پوسته میریزند و جای آنها گود برجای میماند.

black s. = hemorrhagic s.

bovine s. = vaccinia

Canadian s. آبله اسب.

coherent s. آبله بهم چسبیده، نوعی

آبله که در آن تاولها لبه به لبه بهم چسبیده‌اند ولی درهم نرفته‌اند.

confluent s. آبله درهم رفته، شکل منحنی از آبله که در آن تاولها کم و بیش درهم رفته‌اند.

discrete s. آبله جدا، شکلی از آبله که در آن تاولها کم و بیش جدا از هم باقی میمانند.

equine s. آبله اسب.

hemorrhagic s. آبله خونریزی دهنده، شکلی از آبله که در درون تاولها یا از سطح مخاطی خونریزی مشاهده میشود.

Inoculation s. آبله مایه کوبی، آبله‌ای که قصداً از راه انتقال دادن و بروس آبله از یک بیمار به یک شخص سالم قبل از کشف آبله کوبی به منظور مصون کردن اشخاص سرایت داده میشود.

malignant s. آبله بدخیم، شکل سخت و بسیار کشنده آبله خونریزی دهنده.

mild s. = alastrim

modified s. = varioloid

ovine s. = ovinia

Sanaga s. = alastrim

smear

گسترش، فروتی، آنچه که جهت آزمایش میکروسکوپی تهیه شده باشد، معمولاً ماده مورد آزمایش را با کفاره یک لام دیگر بصورت ورقه نازکی پخش میکنند.

smegma

ترشحات غلیظ و بدبوئی که اصولاً در اطراف

دستگاه تناسلی بیرونی دیده میشود این ترشحات حاوی یاخته‌های اپیتلیال متورق میباشد.

smog

مخلوطی از دود و مه.

**S.M.P. = Society of Medical Psych-
oanalysts**

جامعه پزشکان روان‌کاو.

Sn = stannum

Snap

صدای شلاق و طپانچه، بشکن، صدای زیر و کوتاه.

opening s. صدای دهانه، صدای روزنه، صدای زیر و کوتاه مدتی که درست بعد از شروع صدای دوم قلب شنیده میشود.

snare

زه، حلقه، حلقه‌ای سیمی جهت خارج نمودن پولپها یا تومورهای پایه دار دیگر.

Snow

برف، مخلوط یخ زده‌ای که شامل ذرات با بلورهای جدا از هم می‌باشد.

carbon dioxide s. برف دی اکسید کربن، ماده‌ای که بوسیله تبخیر سریع مایع اکسید کربن ایجاد میشود، بطور موضعی در بیماریهای پوستی مختلف بکار میرود.

snowblindness

کورگی برف، کاهش موقت بینائی بعلمت ضایعات سطحی سلولهای قرنیه که خود در نتیجه تابش اشعه ماوراء بنفش از روی برف می‌باشد.

**S.N.S. = Society of Neurological
Surgeons**

جامعه جراحان اعصاب.

snuffles

ترشح بینی، ترشح نزله‌ای از مخاط بینی که در سیفلیس مادرزادی دیده میشود.

soap

صابون، ماده جامد یا مایعی که از اختلاط روغن یا چربی باقلیاً بدست آمده و به همراهی آب جهت پاک نمودن چربی یا کثافات بکار میرود.

green s. صابون سبز، صابون مایعی که از صابونی شدن روغنهای گیاهی بجز روغن نارگیل

روغن هسته خرما با هیدروکسید پتاسیم بدون خارج کردن گلیسرین و با اضافه کردن اسید اولئیک، گلیسرین و آب بدست میآید .

hard s. صابون سفت ، نوعی صابون که از سود و روغن زیتون بدست آمده و بصورت گرد سفیدمایلی به زردمی باشد .

medicinal soft s. صابون نرم طبی ، فرآورده‌ای از روغن گیاهی ، اسید اولئیک-هیدروکسید پتاسیم ، گلیسرین و آب که بعنوان پاک‌کننده پوست بکار می‌رود .

soft s. صابون نرم ، نوعی صابون پتاسیم که نرم است .

sociologist

جامعه‌شناس.

sociology

جامعه‌شناسی ، مطالعه علمی ارتباطات و پدیده‌های اجتماع .

sociometry

شاخه‌ای از جامعه‌شناسی که با اندازه‌گیری رفتار-های انسانی ربط دارد .

sociopathy

بیماری اجتماعی ، اختلال در عادات اجتماعی .

socket

گودال. حفره ، حفره‌ای که سرعضوی متحرك در آن قرار می‌گیرد.

dry s. گودال خشك ، حالتی که بعد از کشیدن دندان و بازشدن استخوان بعلمت التهاب حفره استخوانی ایجاد شده و بادرد شدیدی همراه است .

tooth s's حفرات دندانی ، حفراتی در فک فوقانی و تحتانی که محل قرار گرفتن دندانها می‌باشند .

soda

سودا ، قلیا ، کربنات سدیم .

baking s. سود پختن ، بی کربنات سدیم .

caustic s. سود سوزآور ، قلیای ممرق ، هیدروکسید سدیم .

s. lime سودای آهکی ، قلیای آهکی ،

مخلوطی از هیدروکسید کلسیم و هیدروکسید سدیم یا پتاسیم یا هر دو که اکنون بعنوان جاذب‌دی‌اکسید کربن در دستگاههای آزمایش متابولیسم ، بیحسی استنشاقی و اکسیژن درمانی بکار می‌رود .

sodic

سدیم‌دار ، محتوی سدیم .

sodium

سدیم، عنصر شیمیائی به شماره اتمی ۱۱ و وزن اتمی ۲۲٫۹۸۹۸ یکظرفیتی، فراوان‌ترین فلزات قلیائی است و ششمین عنصر فراوان پسته زمین است این عنصر کاتیون اصلی مایعات خارج سلولی بدن می‌باشد و نشانه اختصاری آن **Na** است .

s. acetate استات سدیم ، ماده قلیائی‌کننده ادراری و عمومی .

s. acetrizoate آسترین و آت سدیم ، ماده‌ای است که بعنوان حاجب اشعه ایکس در آنژیو کار دیوگرافی و رادیو سکپی مجاری صفراوی و ادراری مورد استفاده قرار می‌گیرد .

s. acid phosphate فسفات اسید سدیم ، هیپوفسفات سدیم .

s. alginate آلژینات سدیم ، ماده‌ای است که از جلبک دریائی قهوه‌ای بدست آمده و در فرموله کردن فرآورده‌های داروشناسی مورد استفاده قرار می‌گیرد .

s. aminosalicylate آمینوسالسیلات- سدیم، ترکیب ضد میکربی که در سل مورد استفاده قرار می‌گیرد .

s. ascorbate اسکوربات سدیم ، ویتامین ضد اسکوربوت که از راه غیردانه‌ی بکار می‌رود .

s. benzoate بنزوات سدیم ، گرددانه‌دار یا متیلور ، سفید و بدون بوئی که در آزمایشات تعین عمل کبد مورد استفاده قرار می‌گیرد .

s. bicarbonate بیکربنات سدیم، ترکیبی است ضد اسید .

s. biphosphate بی‌فسفات سدیم ، ترکیب بلوری سفید یا بیرنگی که بعنوان اسید‌کننده ادرار مورد استفاده قرار می‌گیرد .

s. bisulfite بی‌سولفیت سدیم ، ترکیبی است که مانع عمل اکسیدکننده‌ها می‌شود .

s. borate برات سدیم ، ترکیب متبلوری که در فرآورده های دارویی بکار میرود

s. bromide برومورسدیم ، سست کننده سیستم عصبی مرکزی .

s. caprylate کاپریلات سدیم ، ملح سدیم اسید کاپریلیک که در درمان عفونتهای قارچی پوست مورد استفاده قرار میگیرد .

s. carboxymethyl cellulose کربکسی متیل سلولز سدیم ، ملح سدیم کربوکسی متیل اتر سلولز که بعنوان مسهل با خاصیت افزایش حجم مورد استفاده قرار میگیرد .

s. chloride کلرورسدیم ، نمک معمولی ، گرد سفید کریستالی که اجباراً در رژیم غذایی وجود دارد ، گاهی جهت بالابردن الکترولیت های بدن بصورت محلول های داخل وریدی تجویز میشود .

s. citrate سیترات سدیم ، ترکیبی است بلوری که بعنوان ضد انعقاد در انتقال خون مورد استفاده قرار میگیرد .

s. colistimethate کلیستی متات سدیم ، ترکیب ضد میکروبی که معمولاً بصورت داخل عضلانی به کار میرود .

s. cyclamate سیکلامات سدیم ، ترکیبی است که بعنوان عامل شیرین کننده بکار میرود .

s. fluoride فلوئورورسدیم ، گرد سفید بیرنگی است که جهت کاهش پوسیدگی های دندان در آب آشامیدنی میکنند و یا بصورت موضعی بدن دندان میمانند .

s. folate فولات سدیم ، ترکیبی است که در کم خونیه و کنترل اسهال در بیماری اسپرو (sprue) مورد استفاده قرار میگیرد .

s. glucosulfone گلوکوسولفون سدیم ، ترکیبی است که در درمان جذام وسل به کار گرفته میشود .

s. glutamate گلوتامات سدیم ، نمک یک سدیمی اسید (ال-گلوتامیک) است که در درمان آنسفالوپاتی های ناشی از بیماری کبدی مورد استفاده قرار میگیرد .

s. hydrate یا **s. hydroxide** هیدروکسید ، سدیم ، ماده قلیائی قوی و سوزاننده ای است که در بسیاری از تبدیلات شیمیائی و داروسازی مورد استفاده قرار میگیرد .

s. hypochlorite هیپوکلریت سدیم ، ماده ای است که بعنوان ضد بو ، ضد میکروب و سفید کننده مورد استفاده قرار میگیرد .

s. indigotindisulfonate اندیکوتین دی سولفونات ، ترکیبی است که در آزمو نه های عملی کلیه مورد استفاده قرار میگیرد .

s. iodate یدات سدیم ، نمکی است که بخصوص در بیماری های سطوح مخاطی مورد استفاده قرار میگیرد .

s. iodide یدورسدیم ، ترکیبی است که به عنوان منبع ید مورد استفاده قرار میگیرد .

s. iodipamide یدی پامید سدیم ، ترکیب آلی ید که محلول در آب بوده و در عکسبرداری از مجاری صفراوی مورد استفاده قرار میگیرد .

s. iodohippurate یدوهیپورات سدیم ، ترکیبی است که بعنوان ماده حاجب در رادیو - گرافی مجاری ادراری مورد استفاده قرار میگیرد .

s. iodomethamate یدومتامات سدیم ، گردی است سفید ، بدون بو که بعنوان ماده حاجب در رادیو گرافی مجاری ادرار مورد استفاده قرار میگیرد .

s. lactate لاکتات سدیم ، ترکیبی است که به صورت محلول جهت جبران کمبود الکترولیتها و مایعات بدن بکار گرفته میشود .

s. lauryl sulfate لوریل سولفات سدیم ، عاملی است با فعالیت سطحی که در ترکیب خمیر های دندانای مورد استفاده قرار میگیرد .

s. liothyronine لیوتیرونین سدیم ، نمک ال - ۳ - ۳ - ۵ - تری یدوتیرونین سدیم که در درمان کم کاری تیروئید ، نارسائی متابولیسیم و در بعضی اختلالات زنانگی مورد استفاده قرار میگیرد .

s. methicillin متی سیلین سدیم ، نمک پنسیلین نهمه صنعتی است که بصورت غیر خوراکی مصرف میشود .

s. morrhuate مروآت سدیم، نمک سدیم اسیدهای چرب روغن، کبد ماهی که بعنوان عامل اسکروزان دردردمان سیاهرگهای واریسی مورد استفاده قرار میگیرد.

s. nitrate نیترات سدیم، ماده ای است که بعنوان معرف و همچنین در بسیاری از کارهای صنعتی مورد استفاده قرار میگیرد.

s. nitrite نیتريت سدیم، ترکیبی است که بعنوان پادزهر در مسمومیت با سیانید مورد استفاده قرار میگیرد.

s. oxacillin اکزاسیلین سدیم، نمک پنوسیلین نیمه صناعی است که بصورت خوراکی مصرف میشود.

s. para-aminohippurate پاراآمینو هیپورات سدیم، ترکیبی است که در مطالعات و اندازه گیری جریان پلاسمائی موثر کلیه و تعیین قدرت عمل ترشح لوله ای مورد استفاده قرار میگیرد.

s. para-aminosalicylate = s. aminosalicylate

s. perborate پربورات سدیم، ترکیبی است که بعنوان اکسید کننده و گندزدای موضعی مورد استفاده قرار میگیرد.

s. peroxide پراکسیدسدیم، گرد سفید رنگ محلول در آب که بعنوان سفید کننده دندان و بصورت پماد دردردمان آکنه مورد استفاده قرار میگیرد.

s. phosphate فسفات سدیم، نمک دانه دار سفید یا بدون رنگی که بعنوان مسهل مورد استفاده قرار میگیرد.

s. polystyrene sulfonate سولفونات پلی استیرن سدیم، رزینی است که دارای خاصیت تعویض یون بوده و جهت خارج کردن یون پتاسیم از بدن مورد استفاده قرار میگیرد.

s. propionate پروپیونات سدیم، ترکیبی است که در عفونتهای قارچی مورد استفاده قرار میگیرد.

s. psyllate پسیلیات سدیم، یاسیلیات سدیم، نمک سدیم اسیدهای چرب مایع که بعنوان عامل اسکروزان مورد استفاده قرار میگیرد.

s. salicylate سالیسیلات سدیم، با خاصیت ضد درد.

s. sulfanilate سولفانیلات سدیم، ترکیبی است که در نزه های حاد بینی مورد استفاده قرار میگیرد.

s. sulfate سولفات سدیم، ترکیبی است که بعنوان مسهل نمکی مورد استفاده قرار میگیرد.

s. sulfocyanate = s. thiocyanate

s. sulfoxone سولفو کسون سدیم، ترکیبی است که دردردمان جذام مورد استفاده قرار میگیرد.

s. tetradecyl sulfate سولفات تترادسیل سدیم، ترکیبی است جامد، سفید، بدون بو و مومی که بشکل محلول اسکلزوزان مورد استفاده قرار میگیرد.

s. thiocyanate تیوسیانات سدیم، ترکیب سفید یا بیرنگ، بدون بو، بلوری با طعمی نمکی و خنک کننده ای است که بعنوان معرف و گشادکننده مورد استفاده قرار میگیرد.

s. thiosulfate تیوسولفات سدیم، ترکیبی است که به صورت داخل وریدی بعنوان پادزهر در مسمومیت با سیانید مورد استفاده قرار میگیرد.

sodoku

نوعی عفونت راجعه که به وسیله میکرب اسپریلوم مینوس که در نتیجه گزش موش آلوده ایجاد میشود بوجود میآید.

sodomy

نزدیکی جنسی بین انسان و حیوان، این واژه گاهی در مورد ارتباط جنسی بین دو مرد نیز به کار برده میشود.

softening

عمل نرم کردن. نرم شدگی، شل شدگی.

red s. نرم شدگی قرمز، نوعی استحاله مغز و نخاع.

white s. نرم شدیدگی سفید ، استعماله
چربی ماده مغز بطوریکه منطقه آزرده کم خون
وسفید میشود.

sol

سول، محلول کولوئیدی مایع .

sold s. سول جامد ، یک سیستم کولوئیدی
که در آن جسم متفرق و ماده حامل آن هر دو جامد
باشند .

sol. = solution

solarization

تماس با آفتاب و اثرات ناشی از آن .

solation

عمل مایع شدن یک ژل .

solenoid

مارپیچی که در اثر عبور جریان برق تبدیل به
مغناطیس شود .

solenonychia

لوله ای شدن طولی ناخن .

Solganal

نام تجارتنی فرآورده ای از آرتنیوگلوکز که در
درمان آرتريت روماتوئید مورد استفاده قرار
میگیرد .

solid

جامد ، توپر ، ماده یا نسج سفت .

solubility

قابل حل بودن ، قابلیت انحلال .

solum

کف، پائین ترین قسمت .

solute

ماده محلول ، ماده ای که جهت ایجاد محلول در
حلال حل میشود .

solution

محلول، ۱- فرآورده مایعی از یک یا چند ماده
شیمیائی قابل حل که معمولا در آب حل شده است
۲- رویداد و پدیده انحلال ، حل شدن ، عمل حل-
شدن ، ازهم پاشیدگی .

aluminum acetate s. محلول استات آلومینیوم
آلومینیوم، فرآورده ای از رسوب استات آلومینیوم
و اسید استیک متبلور که بعنوان گندزدا و قابض
در روی پوست مورد استفاده قرار میگیرد .

aluminum subacetate s. محلول سوب-
استات آلومینیوم ، محلولی از اکسید آلومینیوم
و اسید استیک که بعنوان گندزدا و قابض در روی
پوست مورد استفاده قرار میگیرد .

ammonia s. محلول آمونیاک ، مایعی
استشفاف و بدون رنگ با واکنش قلیائی .

ammoniacal silvers nitrate s. محلول
نترات نقره آمونیاکی ، محلولی از نترات
نقره ، آب مقطر و محلول آمونیاک غلیظ که بعنوان
محافظ دندان مورد استفاده قرار میگیرد .

ammonium hydroxide s. =

ammonia s.

محلول غیر ایزوتونیک ،
anisotonic s. محلولی که فشار اسمزی آن با محلول استاندارد
مورد نظر اختلاف داشته باشد .

محلول گندزدا ، فرآورده ای
antiseptic s. از اسید بوریک ، تیمول ، کلروتیمول ، ماننول ،
اوکالیپتول ، سالیسیلات متیل ، روغن آویشن
و الکل در آب خالص که بعنوان ضدباکتری مورد
استفاده قرار میگیرد .

محلول آبی ، محلولی که در آن
aqueous s. آب بعنوان حلال بکار رفته است .

محلول سپر ، محلول تامپون ،
buffer s. محلولی که در برابر تغییرات غلظت یونی
هیدروژن خود به هنگام اضافه کردن اسید یا قلیا
مقاومت محسوسی از خود نشان می دهد .

Burrow's s. = aluminum acetate s.

محلول
calcium hydroxide s. هیدروکسید کلسیم ، محلول آبی Ca(OH)_2
که در فرمولای اطفال و در درمان اختلاف معدی
مورد استفاده قرار میگیرد .

محلول کاربول فوشن ،
carbolfuchsin s. مخلوطی است از فوشین بازی ، اسید بوریک ،
فنول ، زور سینول ، استون و الکل در آب
خالص که بعنوان عامل ضدقارچ بکار میرود .

محلول
colloid s. یا colloidal s. کولوئیدی ، فرآورده ای که شامل ذرات ریز
معلق یک ماده در یک حلال میباشد .

s. of contiguity ، ازهم پاشیدگی تماس ،
جدائی ساختمانهائی که قبلامجاور هم بوده اندمانند
در رفتگی یا تغییر مکان .

s. of continuity ، قطع یا پاره گی ،
ساختمانهائی که قبلا در مجاورت هم بوده اند
مانند شکستگی یا پارگی بافتها واستخوانها .

contrast s. محلول سایه روشن ، محلول
کنتر است ، محلولی است که نسبت به اشعه مجهول
حاجب بوده و در عکسبرداری از اعضاء بدن و
نمایان نمودن آنها مورد استفاده قرار می گیرد .

Dakins s. محلول داکین ، محلولی است آبی
از ترکیبات کلر و سدیم که بعنوان میکرب کش
مورد استفاده قرار می گیرد .

dilute s. محلول رقیق ، محلولی که فقط
حاوی نسبت کمی از ماده حل شده باشد .

Dobell's s. محلول دو بیل ، محلولی که
دارای برات سدیم ، بیکر بنات سدیم گلیسیرین و
فصل است و ماده غیر محرکی برای شستشوی غشاءهای
مخاطی میباشد .

Donovan's s. محلول دونوان ، محلولی
از یدورجیوه و آرسنیک .

Fahling's s. محلول فهلینگ ، شامل
(۱) ۳۴۶۶ گرم سولفات مس در ۵۰۰ سانتیمتر
مکعب (۲) ۱۷۳ گرم تارترات سدیم و پتاسیم
بلوری و ۵۰ گرم هیدروکسید سدیم در ۵۰۰ سانتی
متر مکعب آب ، در موقع کاربری بمقدار مساوی از
محلولهای ۱ و ۲ مخلوط می کنند .

formaldehyde s. محلول فرمالدئید ،
آلدئید فورمیک ، محلولی از ۳۸ درصد فرمالدئید
که برای جلوگیری از پلی مریزاسیون به
آن ماننول اضافه میکنند بعنوان گندزدا مصرف
می شود .

Fowler's s. محلول فولر ، مایع روشن ،
و بی رنگی که هر صد سانتی متر مکعب آن
محتوی ۰۹۵ تا ۱۰۵ گرم (As₂O₃) میباشد .

gold Au-198 s. محلول طلای رادیو
آکتیو ، محلول کوئولیدی ، استریل غیر پیروزن

از طلای رادیو آکتیو ۱۹۸ که برای متوقف کردن
نئوپلاسمها و رویشها مورد استفاده قرار می گیرد .

Hartmann's s. محلول هارتمن ،
محلولی که محتوی کلرور سدیم ، لاکتات سدیم و
فسفات کلسیم و پتاسیم است و از راه خوراکی
در درمان اسیدوز آلکالوز مورد استفاده قرار
می گیرد .

hyperbaric s. محلول هیپر باریک ،
محلولی است که وزن مخصوص آن از محلول
استاندارد متعارف بیشتر باشد .

hyperosmotic s. یا **hypertonic s.**
محلول هیپر تونیک ، محلولی که فشار اسمزی آن
از محلول استاندارد مورد نظر بیشتر باشد .

hypobaric s. محلول هیپو باریک ،
محلولی که وزن مخصوص آن از محلول مورد نظر
کمتر باشد .

hiposmotic s. یا **hipotonie s.** محلول
هیپو تونیک محلولی که فشار اسمزی آن از محلول
مورد نظر کمتر باشد .

Iodine s. محلول یدید ، محلولی که با آب
خالص درست شدن و هر ۱۰۰ سانتی متر مکعب
محتوی ۱۰۸-۲۲ گرم یدو ۲ تا ۲۶۶ گرم یدور
سدیم میباشد .

Iodine s. strong محلول یدقوی ، محلولی
که در هر سانتیمتر مکعب آن ۴۰۵-۵۰۵ گرم ید
و ۹/۵-۱۰/۵ گرم یدور پتاسیم وجود داشته باشد .

Isobaric s. محلول ایزو باریک ،
محلولی که وزن مخصوص آن با محلول استاندارد
متعارف برابر باشد .

Isotonic s. محلول ایزو تونیک ،
محلولی که فشار اسمزی آن برابر فشار اسمزی
محلول استاندارد مورد نظر باشد .

lead subacetate s. محلول سواستاب
سرب ، محلولی از استات و مونوکسید سرب در آب
مقطر که قابض و مسکن موضعی است .

Locke's s. محلول لاک ، محلولی از
کلرور سدیم ، کلرور کلسیم ، کلرور پتاسیم ،
بیکر بنات سدیم و دکستروز .

Lugol's s. = Iodine s. strong

محلول سیسترات **magnesium citrate s.** مینزیوم، فرآورده‌ای است از کربنات مینزیوم اسید سیتریک بدون آب و بیکربنات پتاسیم و مواد خوش طعم کننده که بمنوان مسهل مورد استفاده قرار میگیرد.

محلول خردکننده، محلولی که **molar s.** هر لیتر آن محتوی یک مولکول گرم ماده فعال باشد.

محلول چشمی، محلولی است **ophthalmic s.** استریل، عاری از ذرات خارجی که جهت تقطیر در چشم مورد استفاده قرار میگیرد.

محلول سرم **sodium chloride s.** فیزیولوژی، محلولی آبی از کلرورسدیم که فشار اسمزی آن معادل سرم خون است.

محلول رینگر، محلولی از **Ringer's s.** کلرورسدیم، پتاسیم و کلسیم در آب خالص که محلولی فیزیولوژیک میباشد.

محلول نمکی، **salte s.** یا **saline s.** محلولی از کلرورسدیم در آب خالص.

محلول کرزول **saponated cresol s.** صابونی شده، آمیزه‌ای از کرزول، روغن گیاهی (بغیر از روغن نارگول و روغن هسته خرما)، الکل، هیدروکسید پتاسیم و آب تصفیه شده که به عنوان ضد عفونی کننده و گندزدامورد استفاده قرار میگیرد.

محلول اشباع شده، **saturated s.** محلولی که در آن حداکثر مقدار ممکن از ماده حل شده وجود دارد.

محلول اسکروزان، محلولی **sclerosing s.** که محتوی ماده محرکی بوده و باعث انسداد مجاری مانند مجاری سیاهرگهای واریسی یا حفره کیسه فتق میشود.

محلول **sodium hypochlorite s.** هیپوکلریت سدیم، محلولی محتوی ۴-۶ درصد هیپوکلریت سدیم که بمنوان گندزدابکار میرود.

محلول **sodium phosphate P-32 s.**

فسفات سدیم با فسفر ۳۲، محلولی که محتوی فسفات رادیو آکتیو بصورت فسفات سدیم بوده و بصورت خوراکی یا داخل وریدی بمنوان کمک تشخیصی یا عامل ضد نئوپلاسم و ضد پلی سیتی مورد استفاده قرار میگیرد.

محلول استاندارد، محلولی **standard s.** که محتوی مقدار ثابتی از ماده حل شده می باشد. محلول فوق اشباع، **supersaturated s.** محلولی که مقدار ماده حل شده در آن در شرایط عادی بیش از مقداری است که حلال بتواند در خود حل کند.

محلول آهکی سولفور، **sulfurated lime s.** محلولی از آهک و گوگرد تصفیه شده در آب که بمنوان ضد جرب مورد استفاده قرار میگیرد.

محلول آزمایش، هر نوع محلول **test s.** استاندارد که در آزمایشات، بکار میرود.

محلول ولمینکس، **Vlemnckx's s.** محلول نارنجی شفاف از آهک گوگردار که در ضایعات پوستی مورد استفاده قرار میگیرد.

محلول حجم سنجی، **volumetric s.** محلولی که محتوی مقدار خاصی از حلال در واحد حجم می باشد.

solvent

۱- گدازننده، محلل، ۲- آب کننده، ۳- تحلیل برنده، ضعیف کننده، ۴- مایعی که در آن ماده دیگری (حل شونده) حل میشود تا محلولی به وجود آید.

soma

بدن.

Soma

نام تجارتي فرآورده های کاریزوپرودول که به عنوان ضد درد وشل کننده عضلات مورد استفاده قرار میگیرد.

somal

بدنی، مربوط به بدن.

somasthenia

ضعف بدنی، ضعف بدنی همراه کم خوابی و کم اشتهائی.

somat (o)-

پیشوندی است بمعنی بدن که به کلمات دیگر میچسبید.

somatalgia بدن درد .

somatesthesia آگاهی پیکری ، درک بدنی .

somatic پیکری، بدنی، جسمی، مربوط به بدن .

somatization بدنی شدن، جسمی شدن، تبدیل و تغییر رویدادها یا حالات ذهنی و روانی به نشانه‌های بدنی .

somatoblast هستویلاستی که در پروتوپلاسم یاخته در خارج هسته پیدا میشود .

somatochrome یاخته عصبی که جسم سلولی آن باسانی رنگ پذیراست .

somatoderm لایه سوماتیک مزودرم .

somatodidymus دوناقص الخلقه‌ای که بدن آنها بهم چسبیده است .

somatogenic ناشی از بدن، آنچه که از بدن سرچشمه بگیرد .

somatology بدن شناسی، مطالعه علوم راجع به بدن .

somatome تن بر ۱ - وسیله‌ای است جهت بریدن بدن جنین. ۲ - یک سومیت (somise) .

somatometry بدن سنجی، اندازه‌گیری اندازه‌های بدن .

samatopagus دوناقص الخلقه‌ای که ازتنه بهم چسبیده‌اند .

somatopathic اختلالات بدنی .

somatoplasm مواد بدنی .

somatopleure آکتودرم و مزودرم سوماتیک .

somatopsychic روان تنی، مربوط به تن و روان .

somatopsychosis

هر نوع بیماری روانی که با نشانه‌های بیماری بدنی همراه باشد .

somatoschlsis

شکافتن بدن مهره‌داران .

somatoscropy

امتحان بدن .

somatosexual

بدنی-جنسی ، مربوط به تن و صفات جنسی .

somatotherapy

درمان تن ، درمانی که منظور از آن شفای بیماری‌های جسم باشد .

somatotonia

نوعی زمینه بدنی که در آن فعالیت عضلانی و اعتماد به نیروی جسمی زیاد است و نموداری از مزومورف (mesomorph) می‌باشد.

somatotopic

مربوط به مناطق مخصوصی از بدن ، شرح سازمان-بندی مناطق حرکتی مغز ، کنترل حرکات قسمت‌های مختلف بدن که در نواحی مخصوصی از قشر مغز متمرکز می‌باشد .

somatotrophic

مربوط به هورمن رشد .

somatotrophin

هورمن رشد .

somatotropic

مربوط به هورمن رشد .

somatotropin

هورمن رشد .

somatotype

شکل مخصوص ساختمان بدن .

somatotyping

طبقه بندی افراد بر طبق نوع ساختمان بدنی .

Sombulex

نام تجارتي فرآورده‌ای از هگزوباربیتال .

somesthesia

حساسیت به احساس‌های بدنی .

somesthetic

مربوط به حساسیت به احساسهای بدنی .

somite

قطعه ، یکی از يك جفت قطعه‌ای که در امتداد ستون فقرات جنین مهره داران از تقسیم هر ضی مزودرم بوجود می‌آید.

somnambule

خواب‌گرد، کسی که در خواب راه می‌رود .

somnambulism

خواب‌گردی، راه رفتن در خواب ، حالت تجزی شعور که در آن خواب رفتن و حرکت کردن توأم میشوند، این حالت در کودکان طبیعی تلقی میشود ولی در بزرگسالان ممکن است شالوده هیستریک داشته باشد .

somnifacient

مسبب خواب .

somniferous

خواب‌آور .

somniloquism

سخن گفتن عادت‌ی در خواب .

somnipathy

هر نوع اختلال خواب .

somnolence

خواب‌آلودگی .

somnolentia

۱- خمودگی، خواب ناکامل. ۲- خواب افراد مست .

Somnos

نام تجارتي فرآورده‌های کلرال هیدراته .

sonarography

تقطیع ماوراء صوتی که تصویری دوبعدی به دست میدهد که مطابق مقاطع روشن رویه‌های آکوستیک در بافتها است .

sonitus = tinnitus**sonometer**

صدا سنج ، وسیله‌ای است برای آزمودن شدت وحدت شنوائی .

sophistication

تقلب در (ساختن) غذا یا دارو .

sophoretin = quercetin**sophorin = rutin****sopor**

کوما، اغماء یا خواب عمیق .

soporific

تولیدکننده خواب عمیق .

soporose

همراه با اغماء یا خواب عمیق.

Soranglaceae

خانواده ای از شیزومیست‌ها (راسته میکسو باکتریاله) .

Sorangium

تیره‌ای از شیزومیست‌ها (راسته میکسو باکتریاله خانواده سوراثریامه) .

sorbefacient

۱ - آشامنده ، جذب کننده . ۲- عامل مشوق جذب .

sorbitol

نوعی الکل متیلودرش آبه که از درخت سوربوس اوکوپاریابه دست می‌آید .

sordes

مواد بدبوئی که در تبه‌های خفیف روی لب و دندان جمع میشوند .

s. gastricae

غذای مانده در معده، غذای هضم نشده در معده .

sore

زخم، ریش، جراحت.

زخم سرما، تبخال، ضایعه تبخالی cold s. در روی لب .

Delhi s. یا Natal s. یا Oriental s.

زخم دلهی، زخم فانتال، زخم شرقی، سالک، لیشمانیوز پوستی .

pressure s.

زخم فشار، زخمی که بملت فشار ممتد روی قسمتی از بدن ایجاد شود.

sonorlation

رشد پستان در زمان بلوغ .

sorption

۱- ادخال آب در يك مایع کولوئید. ۲- پدیده عبور از غشاهای مثل جذب مواد از روده‌ها و یادفع مواد از مخاط معده و روده‌ها .

S.O.S. = si opus sit

در صورت لزوم .

sotheria

برانگیخته شدن حس امنیت و محافظت بدون اینکه این حس تناسمی با تحریک حاصله از عامل خارجی داشته باشد .

souffle

سوفل، سوت، صدای ملایمی شبیه به وزش که در سمع بگوش می‌رسد .

cardiac s.

سوفل قلبی، هر نوع صدای قلبی که خاصیت صوتی شبیه به دمیدن یا وزیدن داشته باشد

fetal s.

سوفل جنینی، سوفلی که گاهگاه در روی رحم آبستن شنیده میشود و احتمالاً ناشی از فشار روی طناب نافی است.

funic s. یا funicular s.

سوفل بندی، صدای فرفرش در آبستنی که همزمان با ضربان قلب جنین و بعلمت فشار بر سیاهرگ نافی است.

mammary s.

سوفل پستانی، سوفلی است که گاهی در روی دو مین، سومین یا چهارمین فضای بین دنده‌های زن حامله یا تازه زائیده میشود، علت آن تغییر نیروی جریان خون از سرخرگ پستانی داخلی میباشد .

placental s.

سوفل جفتی ، سوفلی است که بنظر میرسد بوسیله جریان خون جفت ایجاد میشود .

uterine s.

سوفل زهدانی ، صدائی است که بعلمت گذر کردن جریان خون از سرخرگهای رحم حامله ایجاد میشود .

sound

۱- صدا ، احساسی که در نتیجه تحریک گوش بوسیله انرژی موجی مکانیکی با فرکانس بین

بسیار تا بیست هزار در ثانیه تولید میشود . ۲- سوند ، میله ، میل زدن ، مهله توخالی که وارد مجاری و حفرات بدن میکنند و بخصوص جهت از بین بردن تنگی ها و یا آشکار نمودن جسم خارجی مورد استفاده قرار میگیرد. ۲- سالم ، درست، بی‌عیب.

entotic s.

صدای داخل گوشی، صدائی است که از خود گوشی سرچشمه میگیرد مانند وزوز گوش .

friction s.

صدای مالش ، صدائی است که در نتیجه مالش دو سطح بر روی یکدیگر تولید میشود .

heart s's

صدای قلبی ، صداهائی که در نتیجه کار قلب تولید میشوند صدای اول صداتی است بم و طولانی که در سیستول بطنی تولید میشود و صدای دوم صدائی است تیز و کوتاه که در هنگام بسته شدن دریچه‌های نیمه هلالی تولید میشود .

hippocratic s.

صدای بقراطی ، صدای تند شلپ شلپ .

percussion s.

صداهای دق، هر نوع صدائی که در نتیجه دق ایجاد شود .

physiologic s's

صداهای فیزیولوژیک ، صداهائی هستند که در موقع گرفتن مجرای گوش شنیده میشوند ، علت آن عبور خون از داخل رگها در خود گوش یا در نزدیکی آن و همچنین در نتیجه انقباضات متناوب و ملایم عضلات مجاور گوش می‌باشد.

respiratory s.

صدای دم زدن، صدای تنفس، هر نوع صدائی که در سمع روی مجاری تنفسی شنیده میشود .

succussion s's

صداهای شلپ‌شلپ، صداهای مخصوصی که در نتیجه حرکت معده گشاد شده یا هیدروپنوموتوراکس شنیده میشود .

to-and-fro s.

صدای پس و پیش، صدای نوسانی یا ناشی از حرکات نوسانی ، صدای مالشی مخصوصی که در پریکاردیت و التهاب پرده‌های جنب شنیده میشود .

urethral s. سوند یا میله پیشابراهی ، اسبابی است استوانه‌ای که جهت تجسس و اتساع پیشابراه بکار میرود .

white s. صدای سفید ، صدائی است که از اختلاط تمام فرکانسهای قابل شنیدن درست میشود .

space

فضا، وسعت، جا، فاصله، مدت، حفره.

apical s. حفره رأسی ، فضای رأسی ، ناحیه‌ای بین دیواره حفره دندانی و نوک ریشه دندان .

axillary s. حفره زیر بغلی ، فضای زیربغلی .

bregmatic s. ناحیه ملاجی جلوئی، فضای برگماتیک، جاندانه قدامی.

cardiac s. ناحیه قلب، فضای قلبی، فضائی است در رویه سینه که روی قلب قرار دارد .

cartilage s's حفره‌های غضروفی ، فضاهای غضروفی ، فضاهائی در غضروف شفاف که محتوی یاخته‌های غضروفی است .

cell s's فواصل یاخته‌ای، فضاهای سلولی ، فضاهائی در ماده بین سلولی بافت همبند که سلولهای بافت همبند را دربر گرفته‌اند.

corneal s's فواصل قرنیه‌ای ، فضاهای قرنیه‌ای، فضاهائی در بین تینه‌های ماده مخصوص قرنیه که محتوی یاخته‌های قرنیه‌ای و ماده بین سلولی میباشند .

cupola s. حفره فگنبدی، فضای گنبدی، فضائی است در بالای حفره سماخی .

Czernak's s's = Interglobular s's

dead s. حفره مرده، فضای مرده،

۱- فضائی در بافت که بعد از عمل جراحی خالی باقی مانده و از خون یا سرم پر میشود ۲- قسمتی از مجاری تنفسی (مجاروی و فضاها در آلونولها) که با هوا پر شده و در تبادل اکسیژن و گاز کربنیک شرکت ندارند .

epidural s' فاصله روی سخت شامه‌ای،

فضای روی سخت شامه‌ای ، فضائی است که بین سخت شامه و جدار داخلی مجرای ستون فقرات یا جمجمه وجود دارد.

escapement s's فواصل آزاد، فضاهای آزاد، فضاهائی هستند که باعث باقی ماندن مواد در بین دندانها میشوند.

haversian s. = haversian canal به واژه (canal) مراجعه فرمائید .

Intercostal s. فاصله بین دنده‌ای ، فضای بین دنده‌ای، فضائی است که بین دودنده مجاور وجود دارد .

interglobular s's فواصل بین کروی ، فضاهای بین گلوبولی، فضاهای نامنظمی در داخل عاج دندان .

Interpeaucular s. فاصله بین پایه‌ای، فضاهای بین پایه‌ای، فضائی است در اطراف ساقه مغز و راههای بصری .

Interpleural s. = mediastinum

Intervillous s. حفره بین ویلوزیته‌ای، فضای بین پسری ، فضای غاری در جفت که پرزهای کوریونی در آن قرار گرفته و محل گذر کردن خون مادری است .

Kiernan's s's حفره‌های کیرنان ، فضاهای کیرنان، مثلثی در شیارهای بین لوبولهای کبد که محتوی شاخه‌های بزرگ بین لبولی، ورید باب، سرخرگ کبدی و مجرای کبدی می‌باشند .

Larrey's s's فواصل لاری، فضاهای لاری ، فضاهائی موجود در بین قسمتهائی از حجاب حاجز که به جناغ سینه و دنده‌ها می‌چسبند.

lymph s's حفرات لنف ، فضاهای لنفی ، فضاهای گشوده‌ای در بافت همبند و سایر بافتها که از لنف پر می‌باشند و بخصوص در مغز و مننژها وجود دارد .

Meckel's s. حفره مکمل، فضاهای مکمل ، تورفتگی در سخت شامه که عقده گاسر را در خود جای میدهد .

mediastinal s. = mediastinum

medullary s. حفره مغز استخوانی، فضای مغزی، حفره مرکزی و فضاهائی که بین نینه-های استخوانی وجود داشته و از مغز استخوان پرمی باشند.

palmar s. حفره کف دستی، فضای کف دستی، فضای نیامی بزرگی در کف دست که بوسیله دیواره فیبروز به حفرات بین کف دست و کف دستی تقسیم میشود.

parasinoidal s's حفرات کنار سینوسی، فضای کنار سینوسی، فضاهائی در سخت شامه که در امتداد سینوس طولی فوقانی قرار داشته و گیرنده خون سیاهرگی می باشند.

perineal s's حفرات میان دوراهی، فضاهای میان دوراهی، فضاهای طرفین نیام تحتانی پرده ادراری-تناسلی که فضای عمقی بین این نیام و نیام عمقی، و فضای سطحی بین این نیام و نیام سطحی میان دوراه قرار دارند.

perivascular s. فضای دورگی، فضای لنفی در دیواره سرخرگها.

plantar s. فاصله کف پائی، فضای کف پائی، فضای نیامی در کف پا که بوسیله دیوارهایی به فضاهای کف پائی میانی، کناری و وسطی تقسیم میشود.

pneumatic s. حفره هوائی، فضای هوائی، قسمتی از استخوان که دارای سلولهای محتوی هوا می باشد.

Poiseuille's s. فاصله پوازوئیه، فضای پوازوئیه، قسمتی از مجرای يك لوله در محیط آن که حاوی جریان مایع نمی باشد.

retrobulbar s. حفره عقب کره چشمی، فضای عقب کره چشمی، فضای است که در عقب نیام کره چشمی قرار داشته و محتوی عضلات، رگها و اعصاب چشمی می باشد.

retroperitoneal s. فاصله عقب صفاقی، فضای خلف صفاقی، فضای است بین صفاق و جدار عقبی شکم.

retropharyngeal s. حفره عقب حلقی،

فضای خلف حلقی فضائی است در پشت حلق که محتوی بافت حفره ای می باشد.

Retzius s. حفره رتزیوس، فضای رتزیوس، فضای حفره مانندی که بوسیله برگشت صفاق و التصاق عانه ای و مثانه درست شده است.

subarachnoid s. فاصله زیر عنکبوتیه، فضای تحت عنکبوتیه ای، فضائی است بین عنکبوتیه و نرم شامه.

subdural s. فاصله زیر سخت شامه ای، فضای تحت سخت شامه ای فضائی است بین سخت شامه و عنکبوتیه.

subgingival s. فاصله زیر لثه ای، فضای تحت لثه ای، فضائی است بین لثه و سطح دندان

submaxillary s. فاصله زیر فکی، فضای تحت فکی، مثلث زیر فکی، فضائی است که استخوان فك تحتانی در بالا، قسمت میانی عضله دو بطنی در پشت، زائده نیزه ای در زیر و خط میانی گردن در جلو آن قرار دارد.

subphrenic s. فاصله زیر حجاب حاجزی، فضای تحت حجاب حاجزی، فضائی است بین حجاب حاجز و اعضاء مجاور.

subumbilical s. فضای زیر ناف، فضای تحت ناف، فضای مثلثی که در زیر ناف قرار دارد.

Tenon's s. فاصله تنون، فضای تنون، فضای لنفی بین صلیبه و کپسول تنون.

thiocyanate s. فاصله تیوسیانات، فضای تیوسیانات، فضائی که بوسیله مایع خارج سلولی اشغال شده است، این فضا بوسیله تزریق داخل وریدی تیوسیانات سدیم تخمین زده میشود.

web s's فواصل پرده انگشتی، فضاهای پرده ای، مناطقی از بافت همبند و چربی که در بین قاعده انگشتان وجود دارد.

span

وجب، چشمه، دهانه، پهنا، فاصله، اندازه، فاصله بین نوک انگشت میانی دست راست و چپ موقعی که با نوها کاملاً باز باشند.

span(o)—

پیشوندی است بمعنی « کمی » « کمایی » « کم »
که به کلمات دیگر میچسبند .

spanemia

فقرالدم ، کمی یارقت خون .

spanogyny

کمی تعداد زنان ، کاهش درموالید مؤنت .

spanomenorrhea

کم شدن ترشحات قاعدگی ، کاهش قاعدگی .

spanopnea

کم تنفسی ، حالت عصبی همراه با آهستگی و عمیق
بودن تنفس و احساس تنگی نفس .

sparganosis

آلودگی به لاروهای مهاجر گرم نواری .

spargana

لاروهای مهاجر گرم نواری .

sparganum

لارومهاجر گرم نواری .

spargosis

- ۱- پرشدن و منبسط شدن غده پستانی از شیر .
- ۲- فیل پائی الفانتیازیس .

Sparine

نام تجارتي فرآورده های پرومازین که به عنوان
آرامش بخش به کار میرود .

spasm

انقباض ناگهانی ، شدید و غیر ارادی يك یا چند
عضله که همراه با درد و اختلال کار عضلات است
و همچنین به تنگ شدن موقتی و ناگهانی مجاری
بدن نیز اطلاق میشود .

carpopedal s. انقباض ناگهانی یا اسپاسم
دست و پائی ، اسپاسم دست و پایا شست دست و شست
پا که در تئانی ، راشی تیسیم و انقباض حنجره دیده
میشود .

clonic s. انقباض ناگهانی یا اسپاسم
کلونیک ، اسپاسم پشت سرهم ، اسپاسمی که بلافاصله
بعد از آن عضله شل شود .

cynic s. = risus sardonius

به واژه (risus) مراجعه فرمائید .

habit s. انقباض ناگهانی یا اسپاسم عادی ،
اسپاسمی که به واسطه عادت ایجاد شده است .

Intention s. انقباض ناگهانی یا اسپاسم
تصمیمی ، اسپاسم عضلانی که به هنگام کوشش در
اجرای حرکات ارادی تولید میشود .

massive s. انقباض ناگهانی یا اسپاسم
وسیع ، حمله ای که با انقباض بیشتر عضلات بدنی
مشخص میشود .

mimic s. اسپاسم تقلیدی ، انقباض غیر
ارادی عضلات صورتی .

mixed s. اسپاسم آمیخته ، اسپاسم مخلوط ،
تشنجی که حرکات تاکننده و بازکننده را باهم
داشته باشد

myopathic s. انقباض ناگهانی یا اسپاسم
میوپاتیك ، اسپاسمی که با بیماریهای عضلانی
همراه است .

nodding s. انقباض ناگهانی یا اسپاسم
اشاره سر ، اسپاسم مزمن عضله جناغی- چنبری -
پستانی که باعث حرکات سر میشود .

saltatory s. انقباض ناگهانی یا اسپاسم
رقص مانند ، اسپاسم کلونیک عضلات ساق پا
که پرشهای خاص یا حرکات فتر مانند تولید
میکند .

tetanic s. انقباض ناگهانی یا اسپاسم
کزازی ، اسپاسم دائمی که در کزاز دیده میشود .

tonic s. انقباض ناگهانی یا اسپاسم تونیک ،
اسپاسمی که در آن سختی عضلانی مدتی باقی
میمانند .

toxic s. انقباض ناگهانی یا اسپاسم سمی ،
اسپاسم ناشی از مسمومیت ، اسپاسمی که بوسیله سم
ایجاد میشود .

spasmodic

اسپاسمی ، از نوع اسپاسمی .

spasmolysis

برطرف شدن اسپاسم .

spasmolytic

برطرف کننده اسپاسم ، ضد اسپاسم .

spasmophemia = stuttering

spasmophilla

گرایش یا تمایل مرضی به تشنج .

spasmodic

نوعی پتومائین سمی که از میکرب کلوسترییدیوم
تثانی به دست می‌آید .

spasmus = spasm

s. nutans = nodding spasm

به واژه (spasm) مراجعه فرمائید .

spastic

اسپاسمی ، مربوط به اسپاسم .

spasticity

حالت‌سفتی و اسپاسمی .

spatia

فضاها .

spatium = space

spatula

مرهم گذار، قاشقک، ابزار کاردمانندی بالبه‌های
کندک‌ه برای ساختن خمیر و ضماد و گسترده‌ن مرهم
ها روی پوست مورد استفاده قرار می‌گیرد .

spatulation

مرهم کشی، مخلوط کردن مواد بطوریکه بصورت
یکنواخت درآیند و سپس یهن کردن آن روی یک
سطح صاف بوسیله قاشقک.

spay

برداشتن تخمدانها ، بی تخمدان کردن .

**SPCA = serum prothrombin conversion
accelerator**

محرك و مبدل پروترومبین سرم .

specialist

متخصص ، کسی که در کار ویژه‌ای ماهر باشد ،
پزشکی که معلوماتش محدود به تشخیص درمان
یک رشته از طب یا بیماریهای یک عضو باشد .

specialty

تخصص ، رشته محدودی که شخصی در آن مهارت
دارد .

species

گونه ، نامی در دسته بندی موجود است زنده که نسبت

به جنس فرعی بوده و نسبت به زیر گونه یا وارته
بالاتر قرار دارد .

تیپ گونه ، نوع گونه ، گونه اصلی **type s.**
که جنس را از روی آن دسته بندی میکنند.

specific

۱ - گونه ای، مربوط به گونه . ۲ - دارای اثر
خاص . ۳ - اختصاصی ، دارویی که مخصوص یک
بیماری است . ۴ - درسرم شناسی به تمایل خاص
پادزهر به پادتن مربوطه ، اطلاق میشود .

specificity

ویژگی، صفت یا حالت اختصاصی بودن .

به میزبان اختصاصی عادت داشتن، **host s.**
عادت طبیعی یک انگل خاص به یک گونه یا به یک
جنس از میزبان خاص.

specimen

نمونه ، مقدار کمی از یک ماده یا جسم که برای
تعیین نوع همه آن ماده برداشته میشود ، مانند
مقدار کمی از اذرار برای تجزیه یا تنک‌های از
بافت برای آزمایش ریزینی .

corrosion s.

نمونه تحلیل رفتگی ،
نمونه ای است که ساختمان خاصی مانند رگهای
خونی رانشان میدهد و پس از تزریق مداوم یک
ماده در آن دستخوش تغییر و انهدام ناشی از آن
ماده شده است.

spectacles

عینک .

spectrocolorimeter

وسيله ای است برای آشکار کردن کوری رنگ.

spectrometry

طیف سنجی ، تعیین محل خطوط در یک طیف .

spectrophobia

آینه ترسی، ترس مرضی از آینه‌ها یا دیدن انکاس
یک آینه .

spectrophotometer

۱ - دستگاهی برای اندازه گیری حس نور به وسیله
یک طیف . ۲ - وسیله ای است برای تعیین مقدار
مواد رنگی در محلول بوسیله اندازه گیری میزان
نوری که از آن میگذرد .

spectrophotometry

کاربری و استفاده از اسپکتروفتومتر (واژه بلائی).

spectroscope

طیف‌نما ، وسیله‌ای است جهت به ط و تجزیه طیفها .

spectroscopy

طیف‌نمایی ، استفاده ازطیف‌نما .

spectrum

بیناب ، طیف ، نمایش يك ردیف انتشاری مثل دامنه فعالیت يك آنتی بیوتیک باشد نوعی تشعشع در کاری که خاص صفات مختلفه آن است مثل طول موج ، تواتر و انرژی و غیره .

absorption s. بیناب جذبی ، طیف جذبی ، طیفی است که بوسیله عبور اشعه از يك واسطه جذب کننده بدست آمده و شامل فواصل یا خطوطی است که نماینده طول موجهایی میباشد که در طیف واسطه جذب کننده روشن خواهد بود .

antibacterial s. بیناب ضد میکربی ، طیف ضد میکربی ، دسته‌ای از موجودات ذره بینی که يك ماده آنتی بیوتیک روی آنها مؤثر است .

chromatic s. بیناب رنگی ، طیف رنگی ، قسمتی ازطیف الکترومغناطیسی که شامل طول موجهای ۷۷۰۰ تا ۳۹۰۰ آنکستروم بوده در چشم سالم ایجاد احساس رنگ میکنند .

electromagnetic s. بیناب الکترو-مغناطیسی ، طیف الکترومغناطیسی ، دسته‌ای از انرژی الکترومغناطیسی حدفاصل اشعه کیهانی تا امواج الکتریکی شامل اشعه گاما ، اشعه مجهول ، اشعه ماوراء بنفش ، نور قابل دید ، اشعه مادون قرمز امواج رادیویی با طول موجهای ۱۰۱۱ تا ۱۰-۱۲ سانتیمتر .

fortification s. = scintillating scotoma
به واژه (**scotoma**) مراجعه فرمائید .

prismatic s. بیناب منشوری ، طیف منشوری ، طیفی است که در نتیجه عبور نور از منشور ایجاد میشود .

solar s. بیناب خورشیدی ، قسمتی ازطیف الکترومغناطیسی که شامل امواج و نوسانات صادره از خورشید میباشد .

speculum

وسيله‌ای است برای باز کردن یکی از حفرات بدن به منظور بهتر دیدن آن .

bivalve s. اسپکولوم دولته‌ای یا دو قسمتی .
Sims's s. نوعی اسپکولوم سیمس ، نوعی اسپکولوم دولته‌ای است که برای معاینه مهبل و گردن رحم بکار میرود .

speech

سخن ، کلام ، نطق .

esophageal s. سخن سرخنایی ، تکلم مروی ، نوعی سخن گفتن از راه ایجاد ارتعاش در ستون هوایی موجود در مری در مقابل فشار عضله تنگ کننده تحتانی حنجره می باشد که بعد از حنجره برداری به بیمار آموخته میشود .

explosive s. سخن منفجر شونده ، تکلم تهاجمی ، تکلم ناگهانی و شدید کلمات .

mirror s. سخن آینه‌ای ، تکلم آینه‌ای ، نوع اختلال بیان که در آن کلمات به طور معکوس بیان میشوند .

scanning s. یا staccato s. سخن بریده ، تکلم مقطع ، تکلمی که در آن سیلابهای لغات به وسیله مکتهای مشخصی مجزا میشوند .

sperm

اسپرم ، (منی) ، یاخته‌های تناسلی مرد که در نتیجه ترکیب با تخمک فرد جدیدی را بوجود می‌آورد .

spermaceti

ماده مومی شکلی است که از سر اسپرمانوزوئید بدست می‌آید و بعنوان امولسیون کننده در کرم سرد (**cold cream**) مورد استفاده قرار میگیرد .

spermacrasia

ضعف منی .

spermatemphraxis

بسته بودن راه خروج منی .

spermatie

مربوط به منی ، منوی .

spermatid

یاخته های کروی که از تقسیم میتوزی اسپر -
ماتوسیت های ثانوی ایجاد شده و خود مولد اسپر -
ماتوزوئیدی باشد.

spermatitis

التهاب مجرای خروج منی.

spermato یا spermo

پیشوندی است به معنی دانه که بخصوص به منی
عنصر تناسلی مرد بکار میرود.

spermatoblast = spermatid**spermatocele**

تجمع کپسلیک منی در آلجوئینه.

spermatocectomy

برش اسپرماتوسل .

spermatocid

اسپرم کش، مخرب اسپرماتوزوئید .

spermatocyst

کیسه منی.

spermatocystectomy

برش و برداشت کیسه منی.

spermatocystitis

التهاب کیسه منی .

spermatocystotomy

برش کیسه منی.

spermatocyte

یاخته ای که در رویداد اسپرماتوزنز (اسپرم
سازی) از اسپرماتوگونونی (spermatogonium)
به وجود می آید .

اسپرماتوسیت اولیه، یاخته
اولیه بزرگی که اسپرماتوگونونی از آن بوجود
می آید .

اسپرماتوسیت ثانویه ،
یاخته ای که از راه تقسیم میتوزی از اسپرماتوسیت
اولیه بوجود می آید.

spermatogenesis

اسپرم سازی ، ایجاد اسپرماتوزوئید بالغ از
اسپرماتوگونونی .

spermatogonia

جمع واژه زیر.

spermatogonium

اسپرماتوگونونی، پیکر، از یاخته های اولیه و غیر
مشخص تناسلی که در جدار لوله های منی سازبیشه
وجود دارند .

spermatoid

منی واره ، منی مانند ، شبه منی

spermatolysin

لایزینی که سبب لیزه شدن و تخریب اسپرماتوزوئید
شود .

spermatolysis

لیزه شدن اسپرماتوزوئید ، خراب شدن اسپر
ماتوزوئید .

spermatolytic

خراب کننده اسپرماتوزوئید ، مربوط به انهدام
اسپرم .

spermatopathia

غیرطبیعی بودن منی .

spermatorrhea

منی ریزش ، خروج غیر ارادی منی.

spermatoschesis

توقف اسپرم .

spermatospore = spermatogonium**spermatotoxin**

مسموم کننده اسپرماتوزوئید ، سمی که سبب
خراب شدن اسپرماتوزوئید شود.

spermatozoa

اسپرماتوزوئیدها، یاخته های جنسی نر که در منی
موجود هستند .

spermatozoicide

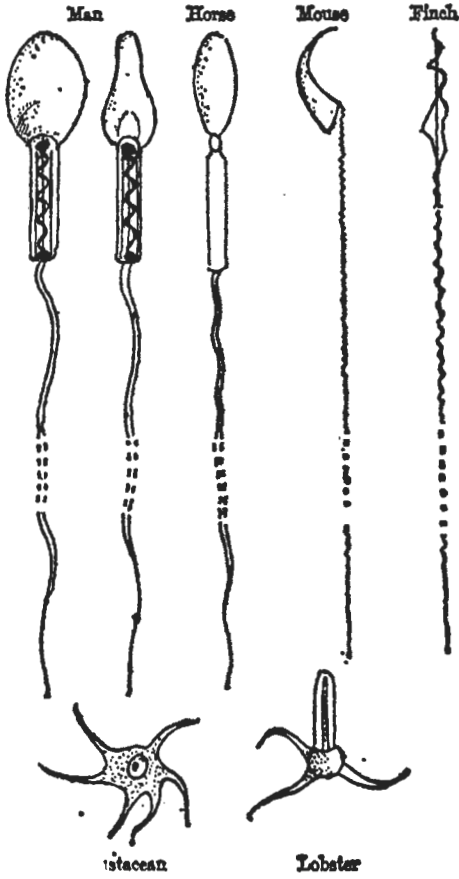
اسپرم کش ، عاملی که سبب خراب شدن اسپرم
شود .

spermatozoon

جرم منی ، عامل اصلی منی ، اسپرماتوزوئید ،
یاخته جنسی و توالد و تناسلی مرد و جنس نر که
در بیشه ها تولید و با مایع منی خارج میشود .

spermatozoal

اسپرماتوزوئیدی ، مربوط به یاخته جنسی نر .



اسپرماتوزوئیدهای حیوانات مختلف

spermaturia

اسپرم شاشی ، وجود اسپرم در ادرار ، پیدایش اسپرم در ادرار .

spermectomy

برش و برداشت طناب منوی .

spermiation

اسپرم گذاری ، خارج شدن اسپرماتوزوئید بالغ از یاخته‌های سرتولی بیضه (مانند تخمک گذاری یا اوولاسیون در جنس ماده) .

spermicide

اسپرم کش ، عاملی که باعث انهدام اسپرماتوزوئید شود .

spermicidal

اسپرم کشی .

spermiduct

مجرای اسپرم ، مجرای انزالی و مجرای خروج منی با هم .

spermine

لکومائینی که از منی و سایر مواد حیوانی بدست می‌آید .

spermioocyte

یاخته اولیه بزرگی که اسپرماتوگونی از آن بوجود می‌آید .

spermiogenesis

مرحله دوم تشکیل اسپرماتوزوئید که در اثر آن اسپرماتیدها به اسپرماتوزوئید تبدیل می‌شوند .

spermogram

اسپرم نگاره ، دیاگرامی است از یاخته‌های مختلفه‌ای که در جریان اسپرم‌سازی بوجود می‌آیند .

spermioteleosis

رشد متری اسپرماتوگونی از مراحل متعدد تا اسپرماتوزوئید رسیده .

spermioteleotic

مربوط به رشد متری اسپرماتوگونی .

spermist

کسی که معتقد است که افراد نسل‌های متوالی کاملاً در اسپرم پدران خود مستر و متشکل می‌باشند .

spermioblast = spermatid

spermolith

سنگ مجرای منوی .

spermoneuralgia

درد عصبی طناب منوی .

spermophlebotasia

واریس سیاهرگ‌های منوی .

spermoplasm

پروتوپلاسم اسپرماتیدها .

SPF = specific-pathogen-free

اصطلاحی است در مورد حیوانات آزمایشگاهی که از شر میکروب‌های بیماری‌زای خاص در امان شناخته شده‌اند .

sp.gr. = specific gravity

وزن مخصوص.

sphacelate

گرفتار قانقاریا .

sphacelation

مردگی نسج یا قانقاریا .

sphacellism

روند یا حالت قانقاریا .

sphaceloderma

قانقاریای پوست .

sphacelous

قانقاریائی .

sphacelus

پوست اندازی ، توده‌ای از بافت گمانگر نه .

Sphaerophorus

جنسی از شیزومیسیت‌ها (راستهٔ اوباکتریالها ، خانواده باکتریوداسه) که در بافت‌های مرده بصورت عامل ثانوی یافت می‌شود .

Sphaerotilus

جنسی از شیزومیسیت‌ها (راستهٔ کلامیدوباکتریاله خانواده کلامیدوباکتریاسه) .

sphenion

نقطه‌ای در زاویه شب‌پره‌ای استخوان آهیانه‌ای .

spheno -

پیشوندی است به معنی «سه گوش» استخوان شب‌پره‌ای ، که به کلمات دیگری می‌چسبند .

sphenocephalus

جنین ناقص الخلقه‌ای با سر گوه‌ای .

sphenoid

گوه‌ای ، سه گوش ، شب‌پره‌ای .

sphenoidalitis

التهاب جیب‌یاسینوس شب‌پره‌ای .

sphenoidotomy

برش سینوس شب‌پره‌ای .

sphenomaxillary

شب‌پره‌ای - فکی ، مربوط به استخوان فک زیرین .

sphenopalatine

شب‌پره‌ای - کامی ، مربوط به استخوان شب‌پره و

استخوان کام .

sphenotresla

خرد کردن قاعده چمچمه جنین .

sphenotribe

وسپله‌ای است برای خرد کردن قاعده چمچمه جنین .

sphere

کره .

attraction s. = centrosome

segmentation s. = 1. morula

2. ablastomere

sphero-

پیشوندی است به معنای «گرد» «کروی» که با کلمات دیگری ترکیب می‌شود .

sphrocyte

نوعی گویچه قرمز کوچک کروی پرازهموگلوبین بدون قسمت رنگ پریده مرکزی معمولی .

spherocytic

مربوط به اسفروسیت (واژه بالائی) .

spherocytosis

شکلی از کم‌خونی همولیتیک ارثی که در آن یاخته‌های خونی کروی قرمز در خون یافت می‌شود .

spheroid

کروی ، جسم کروی شکل .

spheroidal

کروی ، کروی شکل ، مانند کره .

spheroma

تومر کروی شکل .

spherometer

کره‌سنج ، دستگاهی است برای سنجش و اندازه‌گیری میزان خمیدگی یک رویه .

spheroplast

شکل کروی یک باکتری که در یک محیط هیپرتونیک تحت شرایطی که باعث از بین رفتن قسمتی یا تمامی دیواره سلولی شود به وجود می‌آید .

sphincter

(عضله) تنگ‌کننده ، ضيقه ، اسفنکتر ، عضله حلقه‌ای شکلی که یک سوراخ طبیعی را تنگ می‌کند و یا آنرا می‌بندد .

cardiac s. تنگ‌کننده کاردیا ، رشته‌های

عضلانی اطراف سوراخ مری که به درون معده باز می‌شود .

Henle's s. تنگ کننده هنله ، اسفنکتر هنله، حلقه‌ای از رشته‌های عضلانی که میز راه پروستاتی را احاطه کرده است .

O'Belrne's s. تنگ کننده او براین ، اسفنکتر او براین ، نواری عضلانی که در محل اتصال قولون سیگموئید و راست روده قرار دارد .

Oddi's s. تنگ کننده ادی ، اسفنکتر ادی، غلاف رشته‌های عضلانی که گذرگاه های همراه صفراوی و لوزالمعده را در جایی که آنها از دیواره دوازدهه عبور می‌کنند محاصره می‌کند .

pyloric s. تنگ کننده پیلور ، اسفنکتر پیلور ، ضخامت دیواره عضلانی معده در دور و بر محل باز شدن آن به دوازدهه .

sphincteralgia درد در یک عضله تنگ کننده . اسفنکتر درد .

sphincterismus اسپاسم یک عضله تنگ کننده ، اسپاسم اسفنکتر .

sphincteritis التهاب یک عضله تنگ کننده ، التهاب اسفنکتر .

sphincterolysis جداشدگی عنبیه از قرنیه در چسبندگی جلویی .

sphincteroplasty جراحی پلاستیک روی اسفنکتر برای ترمیم آن.

sphincterotomy اسفنکتربری، برش اسفنکتر .

sphingolin نوعی لوکومائین (leukomalne) ماده مغز .

sphingolipid فسفولیپیدی که محتوی اسفنگوزین بوده و در بافت مغز و اعصاب بمقدار فراوان وجود دارد .

sphingolipidosis حالتی است که با جمع شدن غیر طبیعی اسفنگولیپیدها (واژه بالائی) مشخص میشود .

sphingomyelin گروهی از فسفولیپیدها که در اثر تجزیه به اسید

فسفریک، کلین، اسفنگوزین و اسید چرب تبدیل میشوند .

sphingosine نوعی آمینو الکل بازی که در اسفنگو میلین وجود دارد .

sphygmic نبضی، مربوط به نبض .

sphygmobolometer فشارخون سنج، دستگاهی است برای ثبت فشارخون.

sphygmochronograph نبض نگار خودکار .

sphygmodynamometer وسیله‌ای است برای اندازه گیری قدرت ضربان نبض .

sphygmogram نبض نگاره، نگاره‌ای که بوسیله نبض نگار بدست آمده است .

sphygmograph نبض نگار ، دستگاهی است جهت ثبت حرکات نبض سرخرگی .

sphygmoid نبض مانند .

sphygmology نبض شناسی، مطالعه علمی درباره نبض .

sphygmomanometer فشارسنج، وسیله‌ای است جهت اندازه گیری فشار خون سرخرگی .

sphygmometer نبض سنج ، وسیله‌ای است جهت اندازه گیری نبض .

sphygmoplethysmograph نبض نگاری است که منحنی تغییرات حجم آن را نیز نشان میدهد .

sphyngmoscope وسیله‌ای است که ضربانات نبض را میتوان با آن دید .

sphyngmotonometer دستگاهی است برای اندازه گیری قابلیت ارتجاع دیواره سرخرگ .

sphyractomy

برش و برداشت استخوانچه چکشی .

sphyrotomy

برش استخوانچه چکشی .

spica

نواربندی بشکل عدد 8 .

spicula

سوزنها .

spiculum

سوزن، جسم سوزن یامیخ مانند .

spider

۱- عنکبوت، بندپائی ازطبقه آراکنیده . ۲-
خال عنکبوت مانند .

black widow s. عنکبوت سیاه و بیوه، نوعی

عنکبوت است از گونه لاترودکتوس مکتاس که
گزش آن مسمومیت شدیدی تولید میکند .

spignet=aralia

آرالیا، خشکیده ساقه وریشه گیاهی بنام آرالیا-
راسموزا که بمنظور جزء تسکینی در شربتها
بکارمیروود .

spiloma

خال .

spiloplaxia

لکه قرمزی که درجذام پیدا میشود .

spina

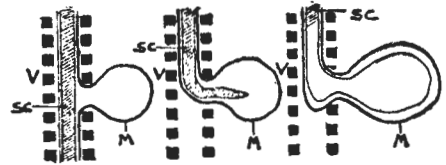
خار ، در اصطلاحات تشریحی به زائده نازک و
استوانه‌ای که در بسیاری از استخوانها وجود دارد
اطلاق میشود .

s. bifida اسپینا بیفیدا ، ضایعه‌ای در ستون
فقرات که در نتیجه یکی نشدن کامل قوس‌های
مهره‌ای در خط وسط می‌باشد. این ضایعه گاهی
خیلی وسیع بوده بطوریکه باعث فتق نخاع و
پرده‌های منتهی می‌شود گاهی نیز خیلی خفیف می‌باشد
بطوریکه فقط در رادیوگرافی تشخیص داده میشود
(شکل زیر) .

s. ventosa اسپینا ونتوزا، ضایعهٔ سلی
استخوانهای دست و پا که بیشتر در اطفال پیدا شده
و با بزرگ شدن انگشت، پهنی شدن و ایجاد سگستر
مشخص میشود .



SPINA BIFIDA

**spinae**

خارها .

spinal

خاری، مربوط به ستون فقرات، مربوط به زائده
خارمانند .

spinalgia

درد ناحیه ستون فقرات .

spinat

خارمانند، شبه خار .

spindle

دوگ، جسم بلندی که دوسر باریک و وسط ضخیم
دارد ، مانند شکلی که در تقسیم سلولی بوسیلهٔ
رشته‌های پروتوپلاسمی بین سانتیولیوها و استوای
یاخته ایجاد میشود .

achromatic s. دوگ آکروماتیک، شکل دوگ
مانندی که در موقع تقسیم میتوزی در هسته یاخته
از آکرومین درست میشود .

Krukenberg's s. تیرگی،
دوگ کروکنبرگ، تیرگی،
دوگی شکل قهوه‌ای قرمز در قریه .

muscle s. دوک عضلانی، یکی از گیرنده‌های مکانیکی که بین رشته‌های عضلات منقطع وجود داشته و گیرنده تحریکاتی است که در نتیجه انمکاسهای کششی ایجاد میشود .

nuclear s. دوک هسته‌ای .

tendon s. دوک وتری، یکی از گیرنده‌های مکانیکی که در وتر عضلات منقطع پستانداران وجود داشته و گیرنده تحریکات کششی است .

tigroid s's اجسام نیسل، ذرات کروماتین مانند‌ای که در جسم سلول عصبی وجود دارد .

spine

۱- خار ، نوک . ۲- ستون فقرات .
alar s. یا **angular s.** خارمشتی ،
زائده خارمانند استخوان شب‌پره‌ای .

bamboo s. ستون مهره‌های خیزرانی ،
بهم چسبیدن مهره ها به عات اسپوندیلایت روماتوئید .

bifid s. یا **cleft s.** یا **cloven s.**
به‌واژه (**s. bifida**) زیرلنت (**spina**) مراجعه فرمائید .

deltoid s. خاردرالی‌شکل ،
خاردرلتوئید ، توبر کول‌دلتوئید ، دکمه دلتوئید برجستگی است در روی استخوان ترقوه که محل چسبیدن عضله‌دالی می‌باشد .

mental s. خارچانه‌ای ، دکمه‌ای است
در روی حاشیه تحتانی برجستگی چانه‌ای فك .

nasal s. anterior خاربینی قدامی ،
زائده‌ای است در هر طرف فك فوقانی در حاشیه تحتانی سوراخ قدامی بینی .

nasal s. posterior خاربینی خلفی ،
زائده‌ای است در قسمت میانی و محل اتصال دو استخوان کام که محل چسبیدن عضله شراع الحنك می‌باشد .

neural s. خارعصبی ، زوائدخاری‌مهره‌ها .

palatine s. خارکامی ، یکی از برجستگی‌های سطر زیرین زوائدکامی فك بالائی .

poker s. ستون مهره‌ای سیخ ، ستون

فقرات غیر قابل انعطاف که در نتیجه آرتروز روماتوئید مهره‌ها ایجاد می‌شود .

s. of the pubis ، خارعانه‌ای ،
زائده انتهای خارجی ستیغ عانه‌ای .

rigid s. ستون مهره‌سخت ، ستون مهره کم انعطاف .

s. of the scapula خارکتفی ، حاشیه برجسته‌ای که در سطح خلفی کتف وجود دارد .

sciatic s. خارورکی .

s. of the sphenoid ، خار شب‌پره‌ای ،
زائده‌ای است بطرف عقب که روی زاویه تحتانی بال بزرگ استخوان شب‌پره قرار دارد .

s. of the tibia ، خار درشت‌نی ،
زائده‌ای است بطرف بالا که در روی سراسخوان درشت‌نی قرار دارد .

trochlear s. خار قرقره‌ای ، فرورفتگی در روی سطح کاسه چشمی استخوان پیشانی که محل چسبیدن قرقره عضله‌مایل فوقانی می‌باشد .

spinifugal

گریز از نخاع ، هدایت یا حرکت در جهتی که از نخاع دور شود .

spinipetal

نخاع‌گرا ، حرکت بطرف نخاع .

spinitis

التهاب نخاع .

spinobulbar

نخاعی- بصل‌النخاعی ، مربوط به نخاع و پیازمز تیره .

spinocellular

مربوط به پاخته‌های خاردار پوست .

spinocerebellar

نخاعی - منخچه‌ای ، مربوط به نخاع و منخچه .

spinocortical

نخاعی- قشری ، مربوط به نخاع و اعصاب محیطی .

spinous

خاری .

spintharoscope

دستگاهی است برای مشاهده کردن پرتوهای رادیوم .

spradentitis

التهاب غدد عرق .

spradenoma

آدنوم غدد عرق .

spiral

۱- مارپیچی . ۲- جسمی که در اطراف يك نقطه یا محوری پیچد .

Curschmann's s's اسپیرالهای کورشن ، رشته‌های حلقوی از مومین که در خلط بیماران مبتلی به آسم دیده می‌شود .

spreme

دسته‌ای از رشته‌چه‌های کروماتینهای حلقوی که در میتوز تشکیل می‌شوند .

spirilla

جمع (spirillum) .

Spirillaceae

اسپیریلاسه ، خانواده‌ای از شیزومیست‌ها (راسته پسودوموناداله ، تحت راسته پسودومونادینه) .

spirillicidal

خراب‌کننده اسپیریلا .

spirillicide

اسپیریلیل‌کش ، عاملی که باعث انهدام اسپیریلا شود .

spirilliform

مارپیچ مانند .

spirillolysis

خراب شدن اسپیریلا .

spirillosis

بیماری‌ای که عامل آن اسپیریلاست .

spirillotropism

علاقتمندی به اسپیریلا ، گرایش به اسپیریلا .

spirillotropic

متمایل به اسپیریلا .

Spirillum

جنسی از شیزومیست‌ها (راسته پسودوموناداله ، تحت راسته پسودومونادینه ، خانواده اسپیریلاسه) .

spirillum

۱- يك میکروب نسبتا شکننده و مارپیچی شکل .
۲- میکروبی از تیره اسپیریلاها .

spirit

۱- مایع معطر یا فراد . ۲- محلولی از مواد فرار در الکل .

عرق سنگین ، فرآورده‌ای که **proof s.** ۵۰ درصد حجم آن C_2H_5OH باشد .

rectified s. = alcohol

Spirochaeta

اسپیروکت ، جنسی از شیزومیست‌ها (راسته اسپیریوکتاله ، خانواده اسپیریوکتاسه) که در آب تازه یا لجن آب دریا یافت می‌شود .

Spirochaetaceae

اسپیروکتاسه ، خانواده‌ای از شیزومیست‌ها (راسته اسپیریوکتاله) که در روده مولوسکهای دوکپه‌ای و در آب راکد ، آب شهرین یا آب شور یافت می‌شود .

spirochetal

اسپیروکتی .

Spirochaetales

اسپیروکتاله ، راسته‌ای از شیزومیست‌ها .

spirochete

۱- باکتری پیچ‌دار ، نام عمومی که به موجودات راسته اسپیریوکتالها اطلاق می‌شود . ۲- موجودی از جنس اسپیریوکتا .

spirocheticidal

مربوط به اسپیریوکت‌کش .

spirocheticide

اسپیروکت‌کش ، عاملی که سبب از بین رفتن اسپیریوکتها شود .

spirochetolysis

انهدام اسپیریوکتها .

spirochetosis

ابتلا به اسپیریوکت ، آلودگی با اسپیریوکت .

spirogram

نگاره‌ای از حرکات تنفسی .

spirograph

دستگاهی برای ثبت حرکات تنفسی .

spiroid

مارپیچ مانند .

spirolacton

دسته‌ای از ترکیبات شیمیایی که دارای عمل مخالف آلدوسترون می‌باشند .

splimeter

نفس سنج، دستگاهی است جهت اندازه گیری مقدار هوای دمی و بازدمی.

splimetry

نفس سنجی، اندازه گیری حجم هوای تنفسی.

spronolactone

یکی از اسپرولاکتونها که از راه دهان خیلی موثر است و بعنوان مدرمورد استفاده قرار میگیرد.

spissated

غلیظ شده.

splanchn(o)—

پیشوندی است بمعنی «احشاء» «عصب احشائی» که به کلمات دیگر میچسبد.

splanchnapophysis

عنصری استخوانی مانند فك زیرین که بادستگاه گوارش ارتباط دارد.

splanchnectopia

غیرطبیعی بودن محل استقرار احشاء.

splanchnemphraxis

انسداد یکی از احشاء بخصوص روده.

splanchnesthesia

احساس احشائی.

splanchnesthetic

مربوط به احساس احشائی.

splanchnic

احشائی.

splanchnicectomy

قطع قسمتی از عصب احشائی.

splanchnicotomy

برش عصب احشائی.

splanchnoblast

حالت ابتدائی احشاء.

splanchnocele

فتق یکی از احشاء.

splanchnocele

قسمتی از سلوم (coelom) که حفرات احشائی از آن ایجاد میشود.

splanchnodlastasis

تمهیر مکان یکی از احشاء.

splanchnodynia

درد احشاء، درد اعضاء درون شکم.

splanchnography

تشریح توصیفی احشاء.

splanchnolith

سنگ روده.

splanchnologia = splanchnology**splanchnology**

احشاء شناسی، مطالعه علمی یا توصیف احشاء مانند دستگاه گوارش، دستگاه تنفس و غیره.

splanchnomegaly

بزرگی غیرطبیعی احشاء.

splanchnopathy

بیماری احشاء.

splanchnopleure

آنتودرم و مزودرم احشائی.

splanchnoptosis

پائین افتادگی احشاء.

splanchnosclerosis

تصلب احشاء.

splanchnoskeleton

ساختمانهای اسکلتی مربوط به احشاء.

splanchnotomy

تشریح احشاء.

splanchnotribe

دستگاهی است جهت فشردن روده بمنظور بستن مجرای آن.

splayfoot

پای یهن، پائی که بخارج چرخیده باشد.

spleen

طحال، سهرز، عضوبزرگ غده ماندندی که در قسمت بالائی حفره شکمی در طرف چپ و جانی نسبت به انتهای قلبی معده قرار دارد.

سهرز فرعی، طحال فرعی، توده accessory s. کوچکی از بافت طحالی که در قسمت دیگری از بدن جز محل طحال قرار گرفته است.

sago s. سهرزپنیری ، طحال پنیری ، طحالی
است که دچار استحاله آمیلوئید شده و در آن
کورپوسکولهای مالپیگی شبیه دانه‌های شن
می‌باشند .

splen (o)-

پیشوندی است به معنی طحال که به کلمات دیگر
می‌چسبد.

splenadenoma

آدنوم طحالی، پراسازی پولیپهای طحالی .

splenalgia

سهرزدرد، درد طحال .

splenculus

طحال فرعی .

splenectasis

بزرگی طحال .

splenectomy

طحال برداری .

splenectomy

وجود طحال درمحل غیرطبیعی .

splenecosis

زخم طحال .

splenemia

احتقان طحال .

splenic

طحالی .

splenicterus

التهاب یرقانی طحال .

splenitis

التهاب طحال .

splenium

کمپرس یا نواربندی و بانداپیچی .

s. corporis callosi انتهای گردعقیبی جسم
پینه‌ای، انتهای مدورخلفی جسم پینه‌ای .

splenization

طحالی شدن ، تبدیل بافتی مانند بافت ریه به
بافتی شبیه طحال .

splenoblast

سلولی که بمدها به (splenocyte) تبدیل می‌شود.

splenocolic

طحالی- قولونی، مربوط به طحال و قولون .

splenocyte

یاخته تک هسته‌ای (هونوسیت) که مخصوص بافت
طحالی است .

splenodynia

درد طحال، طحال درد .

splenogenous

ناشی ازطحال، آنچه درطحال ساخته شود .

splenography

۱- رادیوگرافی طحال . ۲- توصیف طحال .

splenohepatomegaly

بزرگی طحال و کبد .

splenoid

طحال مانند .

splenolysin

لیزینی که باعث انهدام بافت طحال شود .

splenolysis

انهدام بافت طحالی بوسیله لیزین .

splenoma

تومورطحالی .

splenomalacia

نرمی غیرطبیعی طحال .

splenomegaly

بزرگ طحالی، عظم طحال .

congestive s. بزرگ طحالی احتقانی ،

بزرگی احتقانی طحال، عظم طحال و کبد همراه
با آسیت، استفراغ مکررخونی و خستگی پذیری.

hemolytic s. بزرگ طحالی، همولیتیک ،

یرقان همولیتیک ، بزرگی همولیتیک طحال ،
بزرگی طحال ناشی ازهمولیز .

siderotic s. بزرگ طحالی آهنی، بزرگی

سیدروتیک طحال، عظم طحال همراه با رسوب آهن
و کلسیم در آن .

splenometry

طحال سنجی، سنجش اندازه طحال .

splenomyelogenous

آنچه که درطحال و مغز استخوان بعمل آید، متشکل درطحال و مغز استخوان .

splenomyelomalacia

نرم شدگی طحال و مغز استخوان .

splenoncus = splenoma**splenonephroptosis**

پائین افتادگی طحال و کلیه .

splenopancreatic

طحالی - لوزالمعده ای، مربوط به طحال و لوزالمعده.

splenopathy

بیماری طحالی .

splenopexy

تثبیت طحال با عمل جراحی .

splenoptosis

پائین افتادگی طحال .

splenorenal

طحالی کلیوی.

splenorrhagia

خونریزی ازطحال .

splenorrhaphy

دوخت و دو زطحال، بخیه طحال .

splenosis

وجود تعدادی توده های بافتی طحال در قسمتهای دیگر بدن که در نتیجه کاشته شدن خود بخود این بافت بوجود آید .

pericardial s. اسپلنوزدور قلبی، بسط عمدی بافت طحال بین پریکارد و عضله قلب به منظور افزایش جریان خون بافت قلب .

splenotomy

طحال بری، برش طحال .

splint

۱- تخته شکسته بندی، آتل، جسم سفت یا قابل انعطافی که جهت تثبیت قسمت متحرک یا تغییر مکان یافته بکار میرود. ۲- تومور کوچکی است در امتداد استخوان کف پائی کم باعث لنگی می شود.

Agnew's s. اسپلینت آگنیو، آتل آگنیو، هسته ای است که برای شکستگی استخوان کشکک یا کف پائی بکار میرود .

airplane s. اسپلینت هوائی، آتل هوائی، آتلی است که عضو مورد عمل را در هوا بطور آویزان نگهدارد .

anchor s. اسپلینت لنگری، آتل لنگری، آتلی است که در شکستگی استخوان فک بکار میرود و دارای حلقه ای فلزی است که روی دندانها قرار گرفته و بوسیله میله ای نگهداری میشود .

Angle's s. اسپلینت آنکله، آتل آنکله، آتلی است جهت محکم کردن دندانهای تحتانی در مقابل دندانهای بالائی که در شکستگی فک بکار میرود، سیمهای آن را بوسیله بانندی که به دندانها سیمان مینمایند نگهداری میکنند.

Balkan s. اسپلینت بالکان، آتل بالکان، آتلی است که در درمان شکستگی استخوان ران جهت کشش مداوم بکار میرود.

coaptation s's اسپلینت هم آهنگ کننده، آتل هم آهنگ کننده، آتل کوچکی است که جهت جا افتادن قطعات در مجاور عضو شکسته قرار میدهند .

Denls Browne s. اسپلینت دنیس برون، آتل دنیس برون، آتلی است که جهت تصحیح پای گریزی بکار میرود و شامل دو صفحه پائی فلزی است که بوسیله میله ای متقاطع بهم وصل میشوند .

dynamic s. اسپلینت دینامیک، آتل دینامیک، دستگاهی است تقویت کننده یا محافظ که جهت تسهیل یا ایجاد حرکت در یک قسمت یا قسمت مجاور آن بکار میرود .

Fredjka اسپلینت فردکا، آتل فردکا، آتلی است که جهت دور کردن سران در در رفتگی مادرزادی آن بکار میرود .

functional s. = dynamic s.

اسپلینت تایلور، آتل تیلور، **Taylor s.**

شامل يك نوار افقی که دور لگن رامیکیر دوميله‌های طرفی خلفی دارد که جهت کشش روی اندامهای تحتانی بکار میرود .

Thomas s. اسپیلیتس توماس ، آتل توماس ، **Thomas s.** دوميله مدور آهنی که در انتهای فوقانی بوسيله حلقه یا نیم حلقه بیضوی آهنی بهم متصل بوده و در انتهای تحتانی بشکل حرف **W** خم میشود و جهت کمک به حرکت اندامهای تحتانی بکار میرود .

splinting

۱ - بکار بردن آتل یا درمان بوسيله استعمال آتل . ۲ - درد دندانپزشکی مصرف جسمی که باعث اتصال دویا چند دندان بهم میشود . ۳ - سختی عضلات که به منظور اجتناب از درد در نتیجه حرکت می‌باشد .

spodo-

پیشوندی است به معنی «از دست دادن مواد» تلف کردن، که به کلمات دیگر می‌چسبند .

spodogenous

آنچه که بعلت تجمع مواد دفعی در يك عضو ایجاد شود .

spodogram

طرحی که از خاکستر کردن بافت با مواد دیگر در زیر میکروسکپ بدست می‌آید .

spodophagous

مصرف مواد دفعی بدن .

spondyl(o)

پیشوندی است بمعنی مهره، ستون فقرات که به کلمات دیگر می‌چسبند .

spondylalgia

درد مهره .

spondylarthritis

التهاب يك یا چند مفصل بین مهره‌ای ،

spondylexarthrosis

درد رفتگی مهره .

spondylitis

التهاب مهره‌ها .

s. ankylopoletica یا **ankylosing s.** یا **s. deformans = rheumatoid s.**

s. infectiosa ، التهاب مهره عفونی ، اسپوندیلیت عفونی ، التهاب مهره با منشاء عفونی .

Kummell's s. التهاب مهره کومل ، اسپوندیلیت کومل ، نوعی التهاب مهره‌ای که علت آن ناشناخته، بوده و یا فاصله زیادی بین صدمه وارد شده به مهره و ایجاد اسپوندیلیت وجود داشته است در این موارد مهره‌ها روی هم خوابیده و فاصله بین مهره‌ها نیز کم شده است .

Marie-Strumpell s. = rheumatoid s. muscular s. ، التهاب مهره عضلانی ،

اسپوندیلیت عضلانی، حالت مرضی مهره در نتیجه ضعف عضلانی بدون وجود عفونت حقیقی .

posttraumatic s. = Kummell's s.

التهاب مهره روماتوئید ، اسپوندیلیت روماتوئید ، حالتی است که شروع آن مخفیهانه بوده و بیشتر در مردها و در سنین ۲۰ تا ۴۰ دیده میشود ، نشانه‌های آن درد و اختلال حرکت در مفاصل خارجی- خاصه‌ای، بین مهره‌ای و دنده‌ای- مهره‌ای می‌باشد .

traumatic s. ، التهاب مهره ضربه‌ای ، اسپوندیلیت ضربه‌ای ، اسپوندیلیتی است که در نتیجه ضربه به مهره ایجاد میشود .

s. tuberculosa ، التهاب مهره سلی ، اسپوندیلیت سلی ، سل مفاصل بین مهره‌ای .

s. typhosa ، التهاب مهره حصبه‌ای ، اسپوندیلیت حصبه‌ای، درد مهره‌ها که گاه بعد از حصبه پیدامیشود .

spondylizema

تغییر مکان مهره از بالا به پائین در نتیجه انهدام مهره پائین .

spondylocace

سل مهره .

spondylodymus

دو ناقص الخلقه دو قلو که از ستون فقرات بیکدیگر چسبیده‌اند .

spondylodynia

درد مهره .

spondylolisthesis

تغییر مکان مهره بطرف جلو که معمولا مهره تحتانی چهارمین، ناپنجمین مهره کمری میباشد.

spondylolysis

انهدام مهره .

spondylopathy

بیماری مهره .

spondyloptosis = spondylolisthesis**spondylopyosis**

چرکی شدن مهره .

spondyloschisis

وجود شکاف مادر زادی در قوس مهره‌ای - اسپینا - بیفیدا .

spondylosis

حالتی است که باتنگ شدگی فضاهای بین مهره‌ای و لب به لب شدن بدنه مهره‌ها که روی ریشه‌های عصبی میچسبند مشخص میشود .

rhizomelic s. اسپوندیلوز ریشه‌ای، التهاب مهره تنه‌ی شکل دهنده که بر حرکات مفصل ران و شانه‌ها اثر میگذارد .**spondylosyndesis**

ایجاد جمود مفصلی از راه جراحی بین مهره‌های مجاور هم .

sponge

اسفنج، توده‌ی جذبی مانند گازی پنبه‌ای که گاز بیج شده باشد، به اسکلت رشته‌ای - ارتجاعی بسیاری از حیوانات زیر دریائی نیز اسفنج میگویند

gelatin s. absorbable

اسفنج ژلاتین قابل جذب، ماده‌ی ژلاتینی استریل، قابل جذب و قابل حل در آب که در کنترل خونریزی مویرگی بکار میرود .

spongi (o)

پیشوندی است بمعنی اسفنج و اسفنجی مانند که به کلمات دیگر میچسبند .

sponylform

اسفنج مانند .

spongloblast

یاخته‌ای جنینی که زوائد آن شبکه‌ای تشکیل میدهند که تبدیل به نورگلی میشود .

spongloblastoma

توموری که محتوی اسپونژیوبلاست باشد .

spongocyte

سلول نورگلی .

spongloid

اسفنج مانند .

spongoplasm

شبکه‌ای از فیبریلها که در ماده سلولی پخش هستند.

spongy

اسفنجی، دارای منظره اسفنج مانند .

Spontinنام تجاری فرآورده لیوفلیزه ریستوستین **DA** که آنتی بیوتیکی است ضد کوسکی‌های گرم مثبت.**sporadin = trophozolte****sporangia**

جمع واژه زیری .

sporangium

وزیکول مدوری که محتوی اسپورهای کونیدیا است و معمولاً در کپک قارچ‌ها دیده میشود .

spore

هاگ، اسپور، یاخته تناسلی تک یاخته‌ای گیاهان کریپتوگامیک .

sporocidal

مربوط به اسپورکشی .

sporocide

اسپورکش، عاملی است که باعث خراب شدن اسپور میشود .

sporidia

جمع واژه زیری .

sporidium

تک یاخته در یکی از مراحل اسپوری .

sporiferous

اسپورزا، حامل اسپور .

sporoblast

یکی از اجسامی که از تقسیم سلولی در کوکسیدیوم بوجود می‌آید .

sporocyst

۱- هر کیسه‌ای که محتوی اسپورها یا سلولهای تناسلی باشد. ۲- پوششی که در اطراف اسپور-بلاست در ضمن رشد و تبدیل آن به اسپور پیدا میشود .

Sporocytophaga

جنسی از شیزومیستها (راسته میکزوبا کتراله خانواده میکزوکوکاسه).

sporogenic

مولد اسپور .

sporogony

مرحله سوم دوره زندگی انگل اسپوروزوئری (تک‌یاخته‌ای) بخصوص دوره زندگی انگل مالاریا در معده و بدن پشه .

sporont

تک یاخته بالغ در دوره زندگی جنسی .

sporophore

قسمت اسپورزای یک موجود ذره بینی.

sporoplasm

پروتوپلاسم یاخته‌های تناسلی .

sporo-trichosis

آلودگی و ابتلا به قارچ اسپوروتریکوم .

Sporotrichum

جنسی از قارچها .

Sporozoa

اسپوروزوآ، تحت شاخه‌ای از تک‌یاخته‌ها که از اشکال کاملاً انگلی بوده و قادر به هم‌ضم مواد غذایی نیستند و به مواد قابل حل سلولی در محیط خود وابستگی دارند .

sporozoan

۱- اسپوروزوئری، مربوط به اسپوروزوئرها ۲- یکی از افراد تحت شاخه اسپوروزوئرها .

sporozolte

فرم آلوده کننده انگل اسپوروزوئری که دوره تولید

مثل غیر طبیعی (شیزوگونی) را در بدن میزبان می‌گذرانند .

sporozoon

فردی از تحت شاخه اسپوروزوئرها .

sport

فردی که بعلت انحراف از حالت طبیعی دارای خواصی است که در هیچک از والدین او وجود ندارد .

sporulation

هاگ گذاری، تولید اسپور .

sporule

اسپور کوچک .

spot

نقطه، لکه .

blind s. نقطه کور، لکه کور، محل ورود عصب بینائی به کره چشم .

cold s. نقطه سرما، نقطه سرد، درجه‌ای از حرارت که احساس سرما میشود .

focal s. نقطه کانونی، نقطه کانونی، منطقه‌ای از هدف یک لوله اشعه ایکس که اشعه از آنجا منتشر میشود .

germinal s. لکه ژرمنیال، هستک تخم گشوده میشود .

hot s. نقطه گرما، نقطه گرم، درجه‌ای از حرارت که احساس گرما میشود .

hypogenetic s's نقاط خواب آور، مناطقی سطحی هستند که تحریک آنها باعث خواب میشود .

Koplik's s's لکه‌های کوپلیک، نقاط قرمز روشن غیر منظمی که مرکز آنها سفید آبی رنگ بوده و در مخاط دهان مشخص کننده شروع سرخک می‌باشند .

Marlotte's s. = blind s.

pain s's نقاط درد، نقاطی در روی پوست که با تحریک آنها فقط احساس درد ایجاد میشود .

Roth's s's نقاط روت، نقاط مدور یا بیضی سفید رنگی که گاهی در شبکیه در شروع آندوکار-دیت میکروبی تحت حاد دیده میشود .

Soemmerring's s. نقطه سومرینک ، منطقه ،
رنکدانه‌دارای از شبکیه که در طرف گیجگاهی
لکه بینائی قرار گرفته است .

Tardieu's s's نقاط تاردیو ، نقاط
اکه‌موزی که بعد از مرگ در نتیجه خفگی در زیر
جنب‌دیده میشود .

yellow s. نقطه زرد ، لکه زرد ، منطقه‌ای
از شبکیه که حداکثر حدت بینائی را دارد .

sprain

پیچش یک مفصل همراه با پارگی نسبی بعضی از
رابطهای آن .

spray

پاشیدن گرد دارویی یا اسپایی که برای افشاندن
آن مورد استفاده قرار میگیرد .

sprue

۱- برفک. ۲- بیماری مزمنی که بازخم‌دهان ،
سوء هضم ، اسهال ومدفوع چرب‌کاهش وزن و کم
خونی مشخص میشود .

spur

برآمدگی ، برآمدگی در روی یک استخوان.
calcaneal s. برآمدگی پاشنه‌ای ،
برجستگی استخوان در روی سطح تحتانی استخوان
پاشنه که اغلب باعث درد در موقع راه رفتن
میشود .

sputum

خلط ، موادی که از ریه ومجاری تنفسی و از راه
دهان دفع میشوند .

s. cruentum=bloody s.

moss-agate s. خلط عقیقی ، خلط
خاکستری کدر ، زلاتهنی ، نقطه نقطه که کم و
بیش گلوبولر نیز می‌باشد .

nummular s. خلط سکه مانند، خلطی که
بصورت دیسک‌مانندوگاهی شبیه سکه می‌باشد .

rusty s. خلط زنگ زده ، خلطی که در
نتیجه خون یا رنکدانه های خونی رنگ گرفته
باشد .

SQ

زیر پوستی .

squalene

هیدروکربن غیر اشباع شده‌ای که در روغن کبد
بسیاری از ماهیهای درنده مانند کوسه ماهی وجود
دارد .

squama

فلس ، ساختمان نازک و صفحه مانند .

squame

فلس یا توده فلس مانند .

squamoparietal

مربوط به قسمت فلسی استخوان گیجگاه و استخوان
آهیانه‌ای .

squamous

فلس دار ، پوسته پوسته شونده .

squatting

حالت چمباتمه زدن ، وضعیتی است که در آن
مفاصل زانووران تا شده کپل روی پاشنه‌ها قرار
دارد ، گاهی در زایمان بکار میرود .

squill

پیاز عنصل ، ورقه‌های داخلی پیاز سفید گیاهی
بنام (اورژینه آ - ماری تیما) که بعلت اثرش
روی قلب مصرف میشود .

squint= strabismus**S.R.**

مخفف جملات زیر است :

sedimentation rate میزان ته‌نشینی ،
درجه سیکمانتاسیون .

sigmoid reaction واکنش سه‌گموئید ،
واکنش روده سینی شکل .

Sr= strontium

استرونیوم ، عنصری است شیمیائی .

S.R.N.= State Registered Nurse

پرستاری که مدرک رسمی ایالتی داشته باشد .

sRNA= transfer RNA (soluble RNA)

اسید ریو نوکلئیک محلول .

ss.= semis

نصف .

S.T. 37

اس - تی ۳۷، نشانه تجارتنی محلول هکزیل زوروسینول .

STA = serum thrombotic accelerator

تسریع کننده سرم ترمبوتیک .

stability

استحکام ، ثبات ، پایداری .

stabilization

تثبیت، محکم سازی .

stable

استوار ، محکم ، ثابت .

stactometer

قطره چکان، قطره سنج .

stadia

مراحل .

stadium

مرحله .

s. decrementl

مرحله کاهش،

مرحله کاهش تب.

s. incrementl

مرحله افزایش ،

مرحله بالا رفتن تب .

staff

۱- وسیله ای است که بتوان راهنمای برش وارد پیشابراه میکنند. ۲- کارمندان پزشک و جراح یک بیمارستان. ۳- عصا.

s. of Esculapius

عصای اسکولاپس ،

میله ای است که ماری دور آن پیچیده است و نشانه خدای درمان است همچنین نشان رسمی جامعه اطباء آمریکا میباشد (شکل زیر)



STAFF OF AEscULAPIUS

attending s. پزشکان ملازم ، گروه
پزشکی راهنما پزشکان و جراحانی که به یک بیمارستان وابسته اند و رهبری عملیات آن را بر عهده دارند .

consulting s. پزشکان مشاور ، هیئت مشاوره، پزشکان و جراحانی که در یک بیمارستان مرتبا ویزیت نکرده بلکه گاهی جهت مشاوره پزشکی حاضر میشوند.

s. of Wrisberg ، عصای ریسبرگ ،
منظره طبیعی حنجره درلارنکوسکپی.

stage

۱- مرحله ، دوره یا مرحله محدودی از سیر تکاملی یک بیماری یا رشد یک موجود . ۲- سکوی میکروسکپ که لام را جهت مطالعه روی آن قرار میدهند .

algid s. مرحله یخ ، مرحله ای است که بانبض نامنظم حرارت کمتر از طبیعی و علائم مختلف عصبی مشخص میشود.

ambibolic s. مرحله میانه ، حالتی است بین شدت و نزول حمله .

cold s. مرحله سرد ، دوره لرزوسر مادر حمله مالاریا .

eruptive s. مرحله بثوری، دوره ای است که در آن بثورات ظاهر میشوند .

expulsive s. = second s.

مرحله اول ، (درزایمان) زمانی **first s.** است که در آن سرچنهن فیکسه شده و گردن درجم کاملا باز شده است .

مرحله چهارم ، مرحله چهارم **fourth s.** (درزایمان) مرحله ای است بین خروج جفت و احساس رضایت مادر از زائیدن .

مرحله داغ ، مرحله تب در حمله **hot s.** مالاریا .

مرحله قبل از بثورات ، **pre-eruptive s.** مرحله بعد از شروع عفونت و قبل از پیدایش بثورات در بیماری عفونی بثوری.

مرحله تب زا ، مرحله **pyrogenetic s.** حمله تب .

second s. مرحله دوم ، مرحله دوم (در زایمان) زمانی است که در آن جفت از رحم خارج میشود .

third s. مرحله سوم ، هنگامی است که در جریان زایمان جفت از زهدان خارج میشود .

stain

رنگ ، ماده ای است که جهت ایجاد رنگ در بافتها یا سلولها بمنظور تسهیل مطالعه میکروسکوپی بکار میرود .

acid s. رنگ اسیدی ، رنگی است که برنده آن اسید بوده و تمایل به موادقلیائی موجود در نمونه مورد آزمایش دارد .

basic s. رنگ بازی ، رنگی است که حامل آن ماده قلیائی بوده و تمایل به عناصر اسیدی موجود در نمونه مورد آزمایش دارد .

contrast s. رنگ کنتراست ، ماده ای است که برای رنگ کردن عناصری که در دفعه اول رنگ نگرفته اند و بمنظور ایجاد کنتراست بهتر بین دودسته عناصر فوق مورد استفاده قرار میگیرد .

differential s. رنگ متمایز کننده ، رنگی است که جهت تسهیل تمایز عناصر مختلف در نمونه مورد استفاده قرار میگیرد .

gram's s. رنگ گرم ، رنگ آمیزی خاصی برای تمایز میکروبها ، آنها که این رنگ را نگاهدارند گرم مثبت و آنها که این رنگ بر رویشان اثری نکنند گرم منفی نامیده میشوند .

metachromatic s. رنگ متاکروماتیک ، رنگی است که در عنصر مورد امتحان رنگی بجز رنگ خودش ایجاد کند .

neutral s. رنگ خنثی ، رنگی که نه اسیدی و نه قلیائی است .

nuclear s. رنگ هسته ای ، ماده ای که منحصراً هسته یاخته را رنگ کند .

port-wine s. رنگ شراب قرمز ، ضایعه ای پوستی که هم سطح پوست بوده رنگ قرمز تیره ای دارد ، علت آن اتساع واژیداد مویرگهای پوست میباشد .

protoplasmic s. رنگ پروتوپلاسمی ، ماده ای است که منحصراً پروتوپلاسم را رنگ کرده و غالباً اسیدی است .

tumor s. رنگ تومور ، منطقه ای از افزایش دانسیته در رادیوگرافی که در نتیجه تجمع ماده حاجب در رگهای غیر طبیعی می باشد . بیشتر در مرحله مویرگی و وریدی آرتریوگرافی دیده شده و احتمالاً علامت تومور است .

staining

رنگ آمیزی ، رنگ دادن مصنوعی به بافتها ، موجودات ذره بینی و یاخته های دیگر بمنظور تسهیل امتحان میکروسکوپی .

interavital s. = vital s.

رنگ آمیزی فوق زنده ، رنگ آمیزی فوق حیاتی ، رنگ آمیزی بافتهای زنده ای که از بدن برداشته شده اند .

vital s. رنگ آمیزی زنده یا حیاتی ، رنگ آمیزی با ماده ای که در موجود ذره بینی زنده نفوذ و تأثیر کند .

stalagmometer

وسيله ای است برای اندازه گیری کشش سطحی بوسیله شمارش تعداد قطرات موجود در مقدار معینی از مایع .

stammering = stuttering

standstill

توقف حرکت مثل توقف حرکات قلب که (cardiac standstill) یا توقف حرکات سینه که (respiratory standstill) نامیده میشود .

stannum = tin

stanolone

ترکیبی است که بعنوان ماده آندروژنی بکار میرود .

stanozolol

ترکیب استروئیدی که بمنظور بهبود اشتها و ازدیاد وزن بکار میرود .

stapedectomy

برداشتن استخوانچه رکابی .

stapedial

مربوط به استخوانچه رکابی.

stapediolysis

متحرک نمودن استخوانچه رکابی در عمل جراحی اتواسکلروز.

stapedioplasty

تعویض استخوانچه رکابی با ماده‌ای که بتواند امواج صوتی را از استخوانچه سندانی به درجه بیضی منتقل کند.

stapediotomy

قطع تاندون عضله رکابی.

stapediovestibular

رکابی-دهلیزی، مربوط به استخوانچه رکابی و دهلیز گوش.

Staphillin

نام تجارتي فرآورده دی‌متوکسی‌فنیل پتسیلین سدیم.

staphyl(o)-

پیشوندی است بمعنی خوشه، زبان کوچک که به کلمات دیگر می‌چسبد.

staphylectomy

قطع زبان کوچک.

staphyledema

ورم زبان کوچک

staphylin

ماده لیزوژنیک که از استافیلوکوکهای فعال بدست آمده و از رشد میکرب دیفتری جلوگیری می‌کند.

staphylline

۱- شراع الحنکی . ۲- خوشه مانند ، خوشه انگوری.

staphyllon

نقطه‌ای در خط میانی حاشیه عقبی کام.

staphyllitis

التهاب زبان کوچک.

staphyloangina

گلو درد ملایمی بسا پرده کاذب در نتیجه استافیلوکوک.

staphylococfide

۱- منهدم کننده استافیلوکوک. ۲- عاملی که باعث انهدام استافیلوکوک شود.

staphylococemia

وجود استافیلوکوک در خون.

staphylococcosis

آلودگی با استافیلوکوک.

Staphylococcus

استافیلوکوک ، جنسی از شیزومیتها (راسته اوباکتریاله، خانواده میکروکوکاسه).

staphylococcus

استافیلوکوک ، میکرب کروی شکلی که اجتماع خوشه‌های انگوری دارد.

staphylococcal یا staphylococcl

مربوط به استافیلوکوک، استافیلوکوکی.

staphyloidalysis

سست شدن زبان کوچک.

staphylokinase

کیناز میکربی که بوسیله دسته‌های مخصوصی از استافیلوکوکها ترشح میشود.

staphylolysin

ماده‌ای است که بوسیله استافیلوکوکها ایجاد شده و ایجاد همولیز می‌نماید.

staphylooma

بیرون زدگی صلبیه یا قرنيه.

anterior s. استافیلوم جلوئی، استافیلوم قدامی، بیرون زدگی کروی قرنيه.

s. corneae استافیلوم قرنيه، تورم و نازک شدگی قرنيه.

posterior s. یا s. posticum استافیلوم خلفی ، بیرون زدگی صلبیه بطرف عقب در قطب خلفی کره چشم.

staphyloncus

تومور زبان کوچک.

staphyloptosis

شل شدن زبان کوچک.

staphyloschisis

شقاق زبان کوچک و شکاف کام.

staphylocomy

پوشش زرد رنگی یا سفید رنگی

star

ستاره یا ستارگان

daughter s. = amphlaster

mother s. = monaster

ستاره‌های دورباز، ستاره‌های

ستاره‌های دورباز، ستاره‌های

ستاره‌های دورباز، ستاره‌های

ستاره‌های دورباز، ستاره‌های

starch

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

animal s. = glycogen

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

starvation

و گرسنگی، گرسنگی، گرسنگی

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

stasiphobia

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

-stasis

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

stat. = stasim

state

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

نشاسته، نشاسته‌های

station

ایستگاه، ۱ - محل ثابت ۲ - روش ایستادن.
چگونگی ایستادن.

statistics

آمار، ۱ - حقایق عددی مربوط به یک موضوع
بنحصوص.

۲ - علمی که مربوط به جمع آوری و دسته بندی
حقایق عددی باشد.

vital s. آماری حیاتی، حقایق عددی در
باره تولد، بیماری و مرگ انسانها.

statoconia

جمع ذرات آهکی ریزی در پرده زلاتین ماکولای
گوش داخلی.

statocyst

یکی از کیسه های موجود در لابیرنت که نگهداری
تبادل مکانیکی را با آنها نسبت میدهند.

statolith

جسم جامد یا نیمه جامدی که در کیسه های موجود
در لابیرنت حیوانات وجود دارد.

statometer

دستگاهی است برای اندازه گیری میزان
اکزوفتالمی.

status

حالت یا موقعیت.

s. asthmaticus حالت آسمی، حمله
طولانی و مقاوم بدردمان آسم.

s. epilepticus حالت صرعی، حملات
صرعی متوالی و مداوم.

s. lymphaticus حالت لنفاوی، حالتی
است که با بزرگی تیموس وطحال و بافت های
لنفاوی مشخص می شود.

s. thymicolymphaticus حالت تیموسی-
لنفاوی، حالتی است شبیه حالت لنفاوی که با
بزرگی بافت های لنفادنوتید و تیموس همراه است.

s. verrucosus حالت زگیلی، حالت
زگیل مانند قشر منقز که به علت بی ترتیبی توروبلاستها
پسوده و در نتیجه شیار های سطح منقز نامنظم
می شوند.

staurion

قطع درزهای میانی و عرضی کام.

stauroplegia

فلج متقاطع نیمه بدن.

steapsin=lipase

لیپاز.

stear(o)-

پیشوندی است بمعنی چربی که به کلمات دیگر
می چسبد.

stearate

استارات، ترکیبات اسید استاریک.

stearin

استارین، ماده ای است بلورین، جامد و سفید با
فرمول $C_{37}H_{75}(C_{15}H_{31}COO)_3$ که از
چربی بدست می آید.

stearodermia

پوست چرب، بیماری پوستی که غدد چربی آنرا
گرفتار می کند.

stearopten

محتویات جامد یک روغن فرار.

steat(o)-

پیشوندی است بمعنی چربی، روغن، که به کلمات
دیگر می چسبد.

steatadenoma

آدنوم غدد چربی پوست.

steatitis

التهاب بافت چربی.

steatocele

تورم چربی پوست بیضه.

steatocryptosis

اختلال عمل غدد چربی پوست.

steatogenous

تولید چربی.

steatolysis

تحلیل چربی.

steatolytic

تحلیل برنده چربی.

steatoma

۱ - لیپوم (تومور چربی)، ۲ - توده چربی که در
غدد چربی پوست انبار می شود.

steatomatosis

پودایش کیستهای چربی متعدد.

steatonecrosis

بسه واژه (**fatty n.**) زیرلفت (**necrosis**)
مراجعه فرمائید.

steatopathy

بیماری غدد چربی.

steatopygia

چاقی شدیدکپل.

steatorrhea

چربی ریزش، وجود چربی زیاد در مدفوع.

steatosis

۱ - بیماری غدد چربی ۲ - استحالہ چربی.

stechiology = stolchlology**stechimetry = stolchlometry****Steclin**

نام تجارتي فرآورده‌های هیدروکلرور
تتراسیکلین.

stegnosis

۱- توقف ترشح ۲- تنگی.

stegnotic

مربوط به توقف ترشح.

Stegomyia

تیره‌ای از پشه‌ها.

Stelanglum

جنسی از شیزومیسیت‌ها (راسته میکروباکتریاله،
خانواده آرکانژیاسه).

Stelazine

نام تجارتي فرآورده‌های تری‌فلوئوپرازین که
بعنوان آرام‌بخش بکار میرود.

stella

ستاره.

stellate

ستاره‌ای، بشکل ستاره.

stellectomy

قطع قسمتی از عقده ستاره‌ای.

stellula

توده کوچک، ستاره مانند.

stellulae of Verheyen

ستاره‌ورهاین، سیاهرگهای ستاره‌ای، سیاهرگهای کوچکی هستند
در سطح کلیه که خون قسمت سطحی قشر کلیه را
جمع‌آوری میکنند.

Stenediol

نام تجارتي فرآورده‌های متاندریول که آنابولیزان
است.

steno-

پیشوندی است بمعنی باریک، بهم‌فشرده شده که
به کلمات دیگری چسبند.

stenocardia

آنژین صدری.

stenocephaly

باریکی جمجمه یا سر.

stenochoria = stenosis

تنگی.

stenocorlasis

انقباض مردمک.

stenopele

دارای شکاف یا مدخل تاریک.

stenosed

باریک‌شده، تنگ.

stenosis

تنگی، ضیق، تنگ شدن، تنگی یک مجرا.

aortic s. تنگی آئورت، تنگ شدن
آئورت و مقاومت در برابر عبور جریان خون از
بطن چپ که ممکن است در زیر دریچه، خود
دریچه یا بالای دریچه آئورت باشد.

mitral s. تنگی دریچه میترال، تنگی
دریچه‌ای که بین دهلیز و بطن چپ قلب وجود دارد.

pulmonic s. تنگی ریوی، تنگی و مقاومت
در برابر عبور جریان خون از بطن راست که در
نتیجه فشار مستولی در بطن راست بیش از تنه ششی
خواهد بود.

pyloric s. تنگی باب‌المعده، انسداد
هیپرتروفیک باب‌المعده.

tricuspid s. تنگی دریچه سه‌لته قلب.

stenostomia تنگی دهان.

stenothermal—stenothermic

stenothermic مربوط به مقاومت در برابر درجات محدودی از حرارت.

steno thorax تنگی و باریکی قفسه سینه.

stenotic باریکی و تنگی.

stent هر چیز که ساختمان آن از توده **Stent** درست شود (توده **Stent** مادهٔ رزینی که می‌تواند تبدیل به مادهٔ سختی شود). ۲- قالبی که برای نگهداری یک پیوند در محل خود از توده (**Stent**) می‌سازند.

stephanion نقطه‌ای در روی جرمه که محل درز تاجی و خط گه‌جگاهی استخوان پیشانی باشد.

Sterane نام تجاری فرآورده‌های پردنیزولون.

sterco— پیشوندی است به معنی «مدفوع» که به کلمات دیگر می‌چسبد.

stercobilin بیلیروبین موجود در مدفوع.

stercoraceous شامل مواد مدفوعی.

stercorolith سنگ مدفوعی.

stercoroma تودهٔ تومورمانندی از مواد مدفوعی در راست روده.

stercus مدفوع، کود.

stercoral یا **stercorous**

مربوط به مدفوع.

stereo—

پیشوندی است بمعنی «جامد» «سه بعدی» «تغییر-ناپذیر» «تشبیه شده» که به کلمات دیگر می‌چسبد.

stereoarthrolysis

ایجاد مفصل متحرک جدید از یک مفصل جمود یافته.

stereoauscultation

سمع به وسیله دو گوشی روی دو قسمت مختلف سینه.

stereochemistry

شاخه‌ای از علم شیمی که مربوط به ارتباط فضائی اتم‌ها در ملکولها می‌باشد.

stereochemical

مربوط به شیمی فضائی.

stereocinefluorography

فیلمبرداری از فلورونوروسکی استرئوسکوپیک.

stereocephalotoma

استرئوآنسفالوتوم وسیله‌ای است که بتوان راهنما در استرئوآنسفالوتومی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

stereocephalotomy

تولید ضایعات کاملاً محدودی در گانگلیونهای زیر قشری یاراههای باریک آن بوسیله الکترودهائی که جهت و موقعیت آنها در فضا کاملاً بوسیله راهنماهای مکانیکی معین شده است.

stereognosis

قابلیت تشخیص اندازه و شکل اشیاء جامد بوسیله حس لامسه.

stereoisomer

ترکیبی که استرئوایزومریسم را نشان دهد.

stereoisomerism

ایزومریسمی که در آن ترکیبات ایزومردارای یک فرمول ساختمانی بوده ولی اتمهای آنها از نظر بخش فضائی مختلف هستند.

Stereo—orthopter

وسیله‌ای است برای تصحیح لوجی.

stereoplasm

قسمت جامد پروتوپلاسم.

stereoroentgenography

تهیه عکس استرئوسکوپیک در رادیوگرافی.

stereoscopic

سه‌بمدی، دارای عمق، عرض، ارتفاع.

stereospecific

شکل خاص بنخودگرفتن در مقابل محیط یا محیط‌های معین.

stereotaxic

مربوط به موقعیت فضائی.

stereotaxis

حرکت جهت‌یابی یک موجود در جواب تحریکی که از تماس با جسم جامد حاصل می‌شود.

stereotactic

مربوط به استرئوتاکسی (واژه بالائی).

stereotropism

گرایش در نتیجه تماس با جسم جامد یا سفت.

stereotypy

تکرار مداوم و لاشموراعمال یا لغات.

sterile

عقیم، استریل، ۱- فاقد میکروبهای بیماریزا.
۲- غیر قابل بارور کردن یا شدن.

sterility

سترونی، فقدان توانائی تولید مثل.

sterilization

عقیم‌سازی، ۱- عمل نابارور کردن یک فرد
۳- انهدام کلیه میکروبهای بیماریزا و محصولات آنها.

sterilizer

دستگاهی است که جهت عاری نمودن وسائل، لباس و غیره از میکروبهای بیماریزا و محصولات آنها بکار میرود.

Sterisil

نام تجاری فرآورده‌ای از هگزتیدین که ضد میکرب، ضد قارچ و ضد تریکوموناس است.

stern(o)-

پیشوندی است بمعنی «جناغ سینه» که به کلمات دیگری چسبید.

sternalgia

درد استخوان جناغ.

sternebra

یکر از قسمت‌های سازنده استخوان جناغ در حیوانات.

sternoclavicular

جناغی - چنبری، مربوط به استخوان جناغ و ترقوه.

sternoclavicularis = sternoclavicular**sternocleidomastoid**

جناغی - چنبری - پستانی، مربوط به استخوان جناغ ترقوه وزائده پستانی.

sternocostal

جناغی - دنده‌ای.

sternodymia

بهم‌چسبیدن دو جنین بوسیله جدار قدامی سینه.

sternodymus

جنین‌های دوقلوئی که بوسیله جدار قدامی سینه بهم چسبیده باشند.

sternohyoid

جناغی - لامی.

sternoid

جناغی شکل.

sternomastoid

جناغی - پستانی، مربوط به استخوان جناغ وزائده پستانی.

sternopagus = sternodymus**sternopericardial**

جناغی - پریکاردی، مربوط به استخوان جناغ و پریکارد.

sternotomy

برش استخوان جناغ.

sternothyroid

جناغی - درقی، مربوط به استخوان جناغ وغده تیروئید.

sternum

جناغ، ورقه استخوانی که قسمت میانی دیواره قدامی سینه را مه‌سازد.

sternal

جناغی .

sternutatory

۱- مولده عطسه ۲- عاملی که باعث عطسه میشود.

steroid

استروئید، نام عمومی ترکیباتی که شامل استروئولها (کلسترل) و بسیاری از هورمونهای قشری فوق کلیه و غدد جنسی میشود، ملکول پیچیده‌ای که دارای چهار حلقه بهم پیوسته محتوی اتمهای کربن می‌باشد که سه‌تای آنها دارای شش اتم و چهارمی دارای پنج اتم کربن می‌باشد.

steroidogenesis

استروئیدسازی، مثلاً بوسیله غده فوق کلیه.

sterol

استرول، الکل جامدی که منشاء حیوانی یا گیاهی داشته و دارای خواص چربیها می‌باشد.

sterolytic

حل‌کننده استروئولها.

Sterosan

نام تجارتي فرآورده‌های کلرو کینالدول که ضد میکرب و ضد قارچ است.

stertor

خرخر، تنفس صدادار.

stertorous

خرخری .

steth(o)-

پیشوندی است بمعنی «سینه» که به کلمات دیگر می‌چسبد.

stethalgia

درد جدار سینه.

stethogoniometer

دستگاهی است جهت اندازه‌گیری انحناء قفسه سینه .

stethoscope

کوشی، وسیله‌ای است که در پزشکی برای گوش دادن بکار میرود.

stethoscopy

امتحان با استتوسکوپ.

stethospasm

اسپاسم عضلات سینه .

STH=somatotropic hormone

هورمون سوماتوتروپ، هورمون (محرک) رشد.

sthenic

قوی، مشخص به فعالیت فوق معمول .

sthenophotic

قادر به دیدن در نور قوی .

stibamine

آمینوفنیل استیپامات سدیم که در درمان کالآ آزار به کار میرود .

stibialism

مسمومیت با آنتیمون .

stibium=antimony**stiles**

جمع واژه (sty).

stigma

داغ، نشان، ۱- نشانه حالت غیرطبیعی یا حالت مرضی ۲- لکه یا اثری در روی پوست .

نشان گیوفریدا- **Gluffrida-ruggeri s.**

روژیری، کم عمق بودن غیر طبیعی حفره دوری .

stigmata

نشانه‌ها .

s. of degeneracy، نشانه‌های فساد،

علامت فساد، اختلالات بدنی که در افراد دژنره دیده میشود .

hysterical s. نشانه‌های هیستریکی، نشان

هیستریکی، علائم بدنی که شاخص هیستری است.

malpighian s.، نشانه‌های مالپیقی،

نشان مالپیقی، نقطه‌ای که سیاهرگهای کوچک طحال وارد سیاهرگهای بزرگتر آن میشوند.

s. maydis=zea (غله هندی)

که سابقاً بعنوان مدر مصرف میشد .

stigmaterol

استرولی که از دانه‌های بقولات بدست آمده و تبدیل

به پروژسترون و ذاکسی کورتیکوسترون میشود.

stigmatic

نشانه‌ای.

stigmatization

تولید استیگما .

stigmatosis

بیماری پوستی که بالک‌های زخمی مشخص می‌شود.

stilalgin = mephenesin

گردی است سفید بلورین که بعنوان شل‌کننده عضلات منقطع بکار می‌رود.

stilbestrol

گرد سفید بلوری بفرمول $C_{18}H_{20}O_2$ که بعنوان ماده استروژنی مصرف می‌شود.

Stilbetin

نام تجارتي فرآورده دی‌اتیل‌استیل‌بسترول.

stilet

ماندورن، میله‌سیمی فلزی که برای بازنگاهداشتن لوله‌های داخلی بعضی ابزارهای طبی بکار می‌رود.

stillbirth

تولد نوزاد مرده، زایمان نوزاد مرده.

stillborn

نوزاد مرده، مرده زائیده شده.

stimulant

محرک ۱ - تولید تحریک ۲ - عاملی که باعث تحریک شود.

alcoholic s. محرک الکلی، محرکی است که ماده اصلی آن اتیل‌الکل می‌باشد.

cardiac s. محرک قلبی، محرکی که عمل قلب را افزایش می‌دهد.

cerebral s. محرک مغزی، محرکی که باعث افزایش فعالیت مغز می‌شود.

diffusible s. محرک انتشاری، محرکی که تاثیرش آنی ولی گذران است.

general s. محرک عمومی، محرکی که روی تمام بدن اثر می‌کند.

hepatic s. محرک کبدی، محرکی است که فعالیت کبد را افزایش می‌دهد.

spinal s. محرک نخاعی، محرکی است که از راه نخاع تاثیر می‌کند.

vascular s. محرک رگی، محرکی است که اعصاب تنگ‌کننده هر قدر تحریک می‌کند.

stimulate

تحریک کردن، تحریک فعالیت عمده در یک قسمت.

stimulation

تحریک، انگیزش، عمل تحریک، حالت تحریک شده.

audio-visual-tactile s. تحریک شنوایی-بینایی-لمسی، تحریک همزمان احساسات شنوایی، بینایی و لمسی.

stimulon

فاکتوریا عامل پروتئین که در نتیجه عمل متقابل دو ویرس ایجاد می‌شود و تولید مثل آنها را تحریک می‌کند.

stimulus

محرک، عمل یا تاثیری که تولید عکس‌العمل فونکسیونل یا تروفیک در یک گیرنده هر ماده یا بافت تاثیر پذیر کند.

adequate s. محرک کافی، محرک خاصی که گیرنده نسبت به آن کاملاً حساس باشد.

chemical s. محرک شیمیایی، محرکی که باروندهای شیمیایی تاثیر می‌نماید.

electric s. محرک الکتریکی، برق گالوانیک یا سایر جریان‌ات برقی که در بافت‌های حساس بتواند ایجاد تحریک کند.

heterologous s. محرک ناچور، محرکی است که روی تمام اعصاب حساسه اثر کند.

homologous s. محرک جور.

mechanical s. محرک مکانیکی، محرکی است که از راه مکانیکی تولید تحریک کند.

thermal s. محرک حرارتی، ابزار تحریک حرارتی.

threshold s. محرک آستانه‌ای، محرک یا قدرتی که ممکن است تاثیر بکند یا نکند، کمترین تحریکی که موثر واقع می‌شود.

sting

نیش، نیش‌زدن، وارد کردن سم (بیوتوکسین) به بدن به‌وسایل مکانیکی.

stippling

نقطه‌کاری، منظره نقطه‌دار مانند، منظره شبکه‌در صورتی که دارای نقطه‌های تاریک و روشن باشد، همچنین منظره نقطه‌دار گلبولهای سرخ‌در بازوفیلی.

stirrup

استخوانچه رگابی .

stitch

۱- دردناگهانی ۲- حلقه‌ای که در دوخت و دوز درست میشود .

stochastic

دارای قدرت حدس ماهرانه، ورود از روی حدس.

stolchology

عنصرشناسی، دانش عناصر بخصوص، فیزیولوژی عناصر سلولی بافت .

stoichologic

مربوط به عنصرشناسی.

stoichometry

عنصرسنجی، دانش ارتباط عددی عناصر شیمیائی و ترکیبات و قوانین ریاضی تغییرات شیمیائی .

stoichometric

مربوط به عنصرسنجی .

stoke

واحد چسبندگی جنبشی، مربوط به مایمی است که چسبندگی يك پوئیز (Poise) و دانسیته يك گرم در سانتیمتر مکعب داشته باشد.

stoma

دهان، سوراخ دهان مانند ، بخصوص مدخلی که با برش درست شده و بمنظور زهکشی با مقاصد دیگر بازنگاه داشته شده است .

stomal

دهانی .

stomach

معدۀ، کیسه عضلانی-مخاطی که بین مری دوازدهه قراردادد .

hourglass s. معدۀ ساعت شنی ، معدۀ ای است که شبیه ساعت شنی شده باشد . (تنک شدن وسط معدۀ).

leather-bottle s. معدۀ مشک مانند ، معدۀ ای است که در نتیجه پر سازی جدار حفره آن تنک شده باشد .

powdered s. پودر معدۀ ، پودر خشک و بدون چربی دیواره معدۀ خوک که در درمان کم خونی بکار میرود .

stomachal

معدی .

stomachalgia

درد معدۀ .

stomachic

محرک معدۀ .

stomat (o)-

پیشوندی است بمعنی دهان که به کلمات دیگر میچسبد .

stomatalgia

درد دهان .

stomatitis

التهاب عمومی مخاط دهان .

aphthous s. التهاب دهان آفتی، استوماتیت آفتی، التهاب ویروسی مخاط دهان همراه با پیدایش طاول .

gangrenous s. التهاب دهان قانقریائی ، استوماتیت قانقریائی، التهاب مخاط دهان همراه با تخریب بافت آن.

herpetic s. التهاب دهان تبخال، استوماتیت تبخال، عفونت حاد مخاط دهان بملت ویروس تبخال .

mercurial s. التهاب دهان جیوه‌ای ، استوماتیت جیوه‌ای ، نوعی التهاب مخاط دهان که در نتیجه مسمومیت با جیوه پیدا میشود.

mycotic s. التهاب دهان قارچی ، استوماتیت قارچی ، نوعی ورم مخاط دهان در نتیجه قارچ.

ulcerative s. التهاب دهان زخمی ، استوماتیت زخمی ، نوعی التهاب مخاط دهان با زخمهای سطحی .

Vincent's s. یا **ulceromembranous s.** استوماتیت ونسان، آنژین ونسان، التهاب لثه و مخاط دهان با ایجاد زخم و غشاه کاذب و درد.

stomatodynia

دهان درد.

stomatogastric

معدی-دهانی، مربوط به معدۀ و دهان.

stomatography

توصیف دهان.

stomatology

دهان شناسی ، مطالعه آنچه که درباره دهان وجود دارد .

stomatomalacia

نرم شدن ساختمانهای دهان .

stomatomycosis

بیماری قارچی دهان.

stomatonecrosis

نکروزدهان، نوما، التهاب قانقرايائی دهان که در کودکان ناتوان، معمولاً بدنبال بیماریهای بشوری پدیدار شده و اغلب مهلك است.

stomatopathy

بیماری دهان .

stomatoplasty

ترمیم پلاستیک دهان .

stomatorrhagia

خونریزی ازدهان .

stomocephalus

جنینی که دهانش رشد نکرده باقی مانده باشد.

stomodeum

فرورفتگی اکتودرمی که در طرف راسی جنین قرار داشته و بعداً قسمت قدامی آن را بوجود میآورد.

stomoschisis

شقاق دهان .

Stomoxys

جنسی ازمگسها.

s. calcitrans استوموکسیس کالسی ترانس، مگس معمولی که مزاحم انسان و حیوانات و قادر به انتقال سیاه زخم، کزاز و کم خونی عفونی اسب میباشد .

-stomy

پسوندی است به معنی «ایجادیک مدخل یا ایجاد ارتباط» که به کلمات دیگر میچسبند.

stone

۱ - سنگ ۲ - واحد وزن ، معادل ۱۴ پوند انگلیسی.

stool

مدفوع.

lenteric s. مدفوع غذائی، مدفوعی که محتوی مواد هضم نشده باشد.

rice water s. مدفوع آب برنجی، نوع مدفوع آبی که محتوی قطعات کوچک مخاط نکروزه اپیتلیوم مخاطی بوده شاخص بیماری وبا است.

storax

نوعی بلسان که از تنه درخت گیاهی از جنس لیکودامبار بدست می آید، بطور موضعی در جرب بکار میرود.

stosstherapy

درمان بیماری بوسیله دوز منفرد و شدید دارو و یا بوسیله مصرف دوز شدید با دوره های کوتاه.

strabismometer

لوچی سنج، وسیله ای است برای اندازه گیری لوچی.

strabismus

لوچی ، عمل ناهماهنگ دو کره چشم بطوریکه محورهای دید در چشم نتوانند در محل شئی مورد دید بهم برسند.

comitant s. لوچی هماهنگ، نوعی لوچی که در آن زاویه انحراف محور بینائی چشم لوچ تغییر نمی کند.

convrgent s. لوچی همگرا، لوچی به سوی هم (شکل زیر).

divergent s. لوچی واگرا، لوچی دور از هم (شکل زیر).



لوچی واگرا



لوچی همگرا

horizontal s. لوجی افقی، نوعی لوجی که در آن محور بینائی چشم لوج در سطح افقی انحراف پیدا میکند.

noncomitant s. لوجی ناهم‌آهنگ، نوعی لوجی که در آن زاویه انحراف در موقعیتهای مختلف یکسان باقی نمی‌ماند.

vertical s. لوجی قائم، نوعی لوجی که در آن محور بینائی چشم لوج در سطح قائم انحراف پیدا میکند.

stracotomy

قطع وترعضلات چشم ودرمان لوجی.

strain

کشش. زور، ۱- تقلای زیاد ۲- پالودن صاف کردن. ۳- کشش بیش ازحد عده‌ای از عضلات ۴- کوشش زیاد. ۵- گروهی از موجودات که در یک‌گونه قرار داشته و با بعضی خواص مانند پرگنه صاف یا خشن مشخص میشوند.

پرگنه خشن، نوعی از **r s.** یا **rough s.** میکربها که اجتماعشان کولونیهای تیره، با سطح ناهموار و حاشیه ناهنظم بوجود می‌آورد، رشد آنها در محیط مسایع باعث فقدان کپسول و کاهش ویرلانس میشود.

پرگنه صاف، نوعی از **s s.** یا **smooth s.** میکربها که اجتماعشان کولونیهای با سطح صاف و حاشیه منظم ایجاد میکند، کشت آنها ویرولانس شدیدی را نشان میدهد.

پرگنه وی‌آی، نوعی از باسیلهای **VI s.** تیفوئید هستند که کپسول دار و ویرولان (دارای فعالیت بیماری‌زایی) میباشند.

stralt

گذرگاه باریک.

گذرگاههای لگن، **s's of the pelvis** معا بر لگن، مدخل فوقانی و تحتانی لگن حقیقی.

stramonium

خشکیده برگ‌وگل یا میوه داتورا استرامونیم که برای بلوک پاراسمپاتیک بکار میرود.

strangles

۱- بیماری عفونی اسبها که با التهاب چرکی غشاءهای مخاط تنفس مشخص میشود. عامل آن استریتوکوک آسی میباشند. ۲- حالتی درخوکها که با عفونت غدد لنفاوی و آبسه‌های کپسول‌دار در ناحیه حلقی مشخص میشود.

strangulation

۱- خفگی ۲- اختناق، قطع جریان خون یک عضو در اثر فشار، مثلاً فتقی که اختناق پیدا کرده است، (فتن مختنق).

strangury

سوزش ادرار، عسر البول، ادرار کردن دردناک و کند.

strap

باند، باندپیچی، باندپیچی با نوار چسبیده.

stratiform

طبقه طبقه، مطابق.

stratigraphy

روشی از عکسبرداری با اشعه ایکس که طبقات مختلف بدن نشان داده میشود البته در روش استراتی‌گرافی لوله اشعه مجهول رافقط در یک جهت حرکت میدهند.

stratosphere

خارجی‌ترین لایه جو زمین که بین ارتفاعات ۸ تا ۱۰ میل قرار گرفته است.

stratum

قشر، لایه، توده ورقه‌مانندی از بافت با ضخامت یکسان که در اصطلاحات تشریحی برای تعیین لایه‌های مجزای بافتها یا اعضاء مثل پوست، مغز، شبکیه و غیره بکار میرود.

لایه شاخی، خارجی‌ترین **s. corneum** لایه پوست.

لایه دانه‌دار، ۱- لایه‌ای **s. granulosum** از پوست که در زیر لایه شاخی قرار دارد. ۲- یکی از طبقات شبکیه ۳- یکی از لایه‌های قشر مخچه ۴- طبقه سلولی دیواره فولیکول تخمدان.

لایه شفاف. **s. lucidum**

یا *s. malpighii* یا *s. mucosum* یا *s. spinosum*

طبقه عمقی اپیدرم، عمقی ترین لایه اپیدرم، داخلی ترین لایه پوست.

طبقه ای از رشته های ماده روی تالاموس.

streak

لایه، برگه، نوار.

anglioid s's نوارها یا طبقات آنژیوئید.

meningeal s. خط محتمنی که با کشیدن جسمی سخت یا ناخن روی پوست ایجاد می شود معمولا در بیماری های عصبی و منزی مشاهده میشود.

primitive s. لایه اولیه، نوار محوری ضخیمی که روی صفحه جنینی بطرف دم ایجاد میشود.

strephosymbolla

اختلالی در تکلم که در آن بین حروف متشابه متقابل اشتباه رخ داده و در ضمن تمایل به کند صحبت کردن وجود دارد.

strepogenin

استروئو جنین، ماده ای که در کازئین و بعضی پروتئین های دیگر یافت شده و بهترین شرایط رشد را برای حیوان فراهم میکند.

strepto-

پیشوندی است بمعنی «پیچیده» که به کلمات دیگر میچسبند.

Streptobacillus

جنسی از شیزومیسیت ها (راسته اوباکتریاله، خانواده باکتریوئاسه).

streptobacillus

یکی از موجودات جنس استرپتوباسیلوس.

Streptococceae

قبیله ای از شیزومیسیت ها (راسته اوباکتریاله، خانواده لاکتوباسیلاسه).

streptococemia

وجود استرپتوکوک در خون.

streptococcolysin = streptolysin**streptococcosis**

آلودگی با استرپتوکوک.

Streptococcus

استرپتوکوک، جنسی از شیزومیسیت ها (راسته اوباکتریاله، خانواده لاکتوباسیلاسه، قبیله استرپتوکوکسه).

streptococcus

استرپتوکوک، موجودی از جنس استرپتوکوک.

streptocyte

جسم آمیبی شکلی که در طاول های بیماری یا و دهان وجود دارد.

streptodermatitis

التهاب استرپتوکوکی پوست.

streptodornase

ماده ای که بوسیله استرپتوکوک همولیتیک ایجاد شده و کاتالیزور تجزیه اسیددزا کسی ریبونوکلئیک می باشد.

streptokinase

آنزیمی است که بوسیله استرپتوکوک تولید شده و کاتالیزور تبدیل پلاسمینوژن به پلاسمین می باشد.

s. —streptodornase استرپتوکنیاز - استرپتودورناز، مخلوطی از آنزیمهایی که بوسیله استرپتوکوک همولیتیک تولید میشود بعنوان عامل حل کننده فیبرین و پروتئین بکار میرود.

streptoleukocidin

سمی است از استرپتوکوک که باعث انهدام گلبولهای سفید میشود.

streptolysin

استرپتولیزین، لیزینی است که بوسیله استرپتوکوک تولید شده و باعث همولیز (حل گلبولهای سرخ) میشود.

Streptomyces

استرپتومیسس، جنسی از شیزومیسیت ها (راسته آکتینومیسیتاها) که در خاک زندگی میکنند و بعضی از انواع آن نیز بیماریزا است.

Streptomycetaceae

خانواده‌ای از شیزومستها (راسته آکتینومستاله) که اول در خاک زندگی میکند و بعضی از گونه‌های آن انگلی هستند.

streptomycin

استریتومايسين، آنتی بیوتیکی است که از گونه‌های استریتومیسس بدست می‌آید.

streptonilvicin = novoblocin**Streptosporangium**

جنسی از شیزومستها (راسته آکتینومستاله، خانواده آکتینوپلاناسه) که در آب و خاک یافت میشوند.

streptothricin

آنتی بیوتیکی است که بر باکتریهای گرم منفی و گرم مثبت مؤثر است.

stress

۱- فشار ضربه. ۲- مجموعه فنومنها یا پدیده‌های بیولوژیکی غیر اختصاصی که به وسیله عوامل زیان آور خارجی ایجاد میشوند این فنومنها شامل صدمه و دفاع میباشد.

stretcher

برافکار، تخت روان، وسیله‌ای جهت حمل و نقل بیمار یا زخمی.

strla

رگه، خط، شمار، خیاره. **s. pinealis** خط صنوبری، پایه جلویی غده پینئال.

strlae

خطها، رگه‌ها، ۱- خطها ۲- ساختمان نواری یا باند مانند، در اصطلاحات تشریح جهت بیان رشته‌های عصبی که طول اجتماع کرده‌اند بکار میرود.

s. acusticae خط شنوایی، خطوط شنوایی.

atrophic s. یا s. atrophicae

خطهای کوچک شده، خطوط صغریافته، خطوط غیر طبیعی در روی پوست که پس از از بین رفتن کشش ایجاد میشود مثلاً در شکم زن حامله یا در پرکاری قشر غده فوق کلیوی ملاحظه میشود.

s. gravidarum خطهای حاملگی، خطوط حاملگی، که در حاملگی ایجاد میشود.

s. longitudinales laterales

خطهای طولی طرفی، خطوط طولی طرفی، دوخط سفیدی که در سطح فوقانی جسم پینه‌ای دیده میشود.

s. medullares

خطهای پیاز مغز تیره. خطوط بصل النخاعی، خطوط سفیدی که در کف بطن چهارم وجود دارند.

strlate

خطدار، شیاردار.

strlation

خط، شیار بندی، ۱- صفت خطدار بودن ۲- خط یا یک سری خطوط.

Strlatran

نام تجارتي فرآورده امپیل کامات که آرامش بخش است.

stricture

تنگی، تنگی غیر طبیعی یک مجرا یا معبر.

stricturetome

تنگی بر، وسیله است جهت باز کردن مجرای تنگ.

stricturetomy

تنگی بری، برش یک مجرای تنگ.

strldor

خرخر، صدای خشن.

s. dentium دندان قروچه، صدای دندانی، صدایی که از سایش دندانها بخصوص در شب در خواب ایجاد میشود.

strldulous

خرخری، مربوط به صدای خشن.

strlocerebellar

جسم مختلطی- منچه‌ای، مربوط به جسم مختلط و منچه.

strobila

کرم نواری، کرم نواری کامل و بالغ (شامل اسکولکس، گردن و بندها).

stroboscope

وسيله‌ای است برای مطالعه حرکات بی دربی حیوانات.

stroke

ضربه، حمله، حمله شدید و ناگهانی، کلمه عامیانه برای پارگی رگهای مغزی که نشانه‌های شدیدی ایجاد میکند.

apoplectic s. = apoplexy

heat s. غش گرما، حالتی است که در نتیجه مجاورت با گرمای شدید ایجاد میشود.

little s. حمله کوچک، خونریزی، مختصر داخل مغزی که اغلب علائم آن مختصراً هیچ است.

stroma

استروما، بستر بافت، بافتی که ماده بینابینی اسکلت یا شبکه یک عضو را میسازد.

stromal یا stromatic

استرومائی.

stromuhr

وسيله‌ای است جهت اندازه‌گیری حجم خون.

Strongyloides

استرونژیلوئید، جنسی از کرم‌های انگلی نمائود.

S. stercoralis استرونژیلوئید مدفوعی، گونه‌ای است که در روده انسان و پستانداران دیگر بخصوص در نواحی حاره و تحت حاره یافت میشود.

strongyloidiasis

آلودگی با استرونژیلوئید.

strongyloidosis = strongyloidiasis**strongylosis**

آلودگی با استرونژیلوس.

Strongylus

جنسی از نماتودهای انگلی، استرونژیلوس.

strontium

استرنسیوم، عنصری است شیمیائی با عدد اتمی ۳۸ و وزن اتمی ۸۷٫۶۲ دوز فیتی که به سه فرم آلیو تروپیک وجود دارد و نشانه اختصاری آن Sr است.

s. bromide بروموراسترنسیوم، ماده بلوری، بدون بو، تلخ که جهت جانشینی برموز پتاسیم پیشنهاد شده است.

s. salicylate سالیسیلات استرنسیوم، ملح متبلوری است بصورت گرد شیرین و بدون بو که در اسید سالیسیلیک درمانی مصرف میشود.

strontluresis

عمل مجزاکردن استرنسیوم از بدن از راه کلیه.

strontluretic

مجزاکننده استرنسیوم از ادرار.

strophulus

بثورات پاپولی در اطفال.

struma

گواتر، بزرگی غده تیروئید.

Hashimoto's s. یا s. lymphomatosa

گواتر هاشیموتو، بیماری پیشرونده غده تیروئید همراه با استحاله عناصر اپی‌تلیال و جانشین شدن آنها بوسیله بافت لنفاوی و فیبروز.

s. maligna گواتر بدخیم، کارسینوم غده تیروئید.

s. ovarii گواتر تخمدانی، تومور تخمدانی محتوی ید.

Riedel's s. گواتر ریدل، ضایعه التهابی، فیبروز مزمن همراه با هیپرپلازی (پرسازی) که معمولاً یک و گاهی هر دو لوب غده تیروئید و در مواردی حنجره و سایر بافتهای مجاور را گرفتار میسازد.

strumectomy

تیروئید برداری، برداشتن غده تیروئید.

strumitis = thyroiditis**strumoderma = scrofuloderm****strumous = scrofulous****strychnine**

استریکنین، آلکالوئیدی است که از دانه گیاه استریکنونز نوکس و میکا بدست می‌آید.

strychninomania

پسیکوزیا جنون یا هانی ناشی از استریکنین.

strychnism

مسمومیت با استریکنین.

S.T.S. = serologic test for syphilis

آزمون سرمی برای (تشخیص) سیفیلیس.

stump

ریشه ، بیخ ، باقیمانده عضوی که قسمت انتهائی آنرا قطع نموده‌اند.

stupe

ضمد گرم ، کمپرس ، پارچه یا اسفنجی که گرم و مرطوب بوده و دارو را جهت مصرف خارجی به آن میمالند.

stupefacient

بهت آور، ۱- کرخت کننده یا بهت آور. ۲- ماده‌ای که باعث رخوت و سستی شود .

stupefactive

مولد خواب یا کرختی ، خواب آور یا مولد بهت .

stupor

کرختی، بیحسی، بی شعوری کامل یا ناقص، حالت رخوت و بیحرکتی با کاهش جواب به تحریکات.

stuttering

لکنت ، نوعی اختلال تکلم که در آن قسمتی از لغت یا تمام آن مکرراً ادا شده، اصوات و مکثها طولانی میشوند.

sty

گل مره، التهاب غده پلکی.

التهاب غده میبومیوس. **melbomian s.**

التهاب غدد زیس. **zeisian s.**

styl(o)-

پیشوندی است به معنی « نیزه » « میخ چوبی » « زائده نیزه‌ای استخوان گیجگاهی ».

stylold

نیزه‌ای، نوکدار و تیز مثل نوک مداد یا نیزه.

styloiditis

التهاب بافت‌های اطراف زائده نیزه‌ای .

stylomastoid

نیزه‌ای- پستانی. مربوط به زائده نیزه‌ای وزائده پستانی استخوان گیجگاهی.

stylomaxillary

نیزه‌ای- فکی، مربوط به زائده نیزه‌ای استخوان گیجگاهی و استخوان فک زبرین.

stylus

۱- چاقو، کارد ۲- فرآورده دارویی بشکل قلم (قلم سوزاننده).

stype

تامپون پنبه‌ای.

stypsis

قابض، دارای عمل جمع کننده.

styptic

۱- جلوگیری از خونریزی بوسیله ماده قابض ۲- داروی قابض.

Stypven

نام تجارتي فرآورده زهر افمی که بعنوان عامل بندآورنده خون مصرف میشود.

styramate

ترکیبی است که بعنوان شل کننده عضلات منقطع بکار میرود.

styrol

هیدروکربن مایعی است که از صمغ اشتراکس یا بطور صنعتی از بنزن و اتیلن بدست می‌آید.

styronc

الکل سینامیک.

Suavitil

نام تجارتي فرآورده‌ای از بناکتینین که بلوکه کننده پاراسمپاتیک است .

sub

حرف اضافی به معنی « زیر ».

subabdominal

زیر شکمی، پائین شکم.

subacetate

استات بازی، سواستات.

subacid

کم اسیدی ، دارای خاصیت اسیدی ضعیف.

subacromial

زیر اخرمی.

subacute

تحت حاد.

subalimantation

نارسانی تغذیه.

subaponeurotic

زیرنیامی.

subarachnoid

زیر عنکبوتیه ای.

subarachnoiditis

التهاب سطح زیرین پرده عنکبوتیه.

subareolar

زیر پستانکی، واقع در زیر نوک پستان.

subastragalar

زیر قابی، واقع در زیر استخوان قاپ.

subastringent

قابض ملایم.

subaural

زیر گوشی.

subaurale

مرز آنتروپومتریك، پائین ترین نقطه حاشیه تحتانی لبول گوش هنگامی که شخص مستقیماً به جلو نگاه میکند.

subcapsular

زیر کپسولی، واقع در زیر کپسول بخصوص کپسول منخ.

subcarbonate

کربنات قلیائی.

subcartilaginous

زیر غضروفی، ۱- واقع در زیر غضروف ۲- نیمه غضروفی.

subchronic

نیمه مزمن، حالت بین مزمن و تحت حاد.

subclavian

زیر ترقوه ای.

subclavicular

مربوط به زیر ترقوه ای.

subclinical

تحت کلینیکی، تحت بالینی، بدون نشانه‌ها و تظاهرات بالینی.

subconjunctival

زیر ملتحمه ای.

subconscious

نیمه هوشیار، دارای آگاهی ناقص و در عین حال قابل بیاد آوردن بوسیله تحریک ذهن یا تداعی.

subconsciousness

۱- نیمه هوشیاری ۲- قسمتی از فعالیت فکری که پائین تر از سطح احساس در موقع هوشیاری است.

subcoracoid

زیرغرابی، واقع در زیر زائده غرابی.

subcortex

زیر قشر.

subcortical

زیر قشری.

subcostal

زیر دنده ای.

subcostalgia

درد زیر دنده ای، درد اعصاب زیر دنده ای.

subcostalis

زیر دنده ای.

subcranial

زیر جمجمه ای.

subcrepitant

آنچه که تا اندازه ای خواص کریپیتان (خش خش) داشته باشد.

subculture

کشت میکروبی که از یک کشت دیگر بدست آمده است.

subcutaneous

زیر پوستی.

subcuticular

زیر کوتیکولی (کوتیکول = روپوست، قسمت شاخی پوست).

subdelirium

هذیان ملایم.

subdiaphragmatic

زیر حجاب حاجزی.

subdural

زیرسخت شامه‌ای.

subencephalon

زیرمغزی، شامل پل مغزی، بصل النخاع، اجسام چهارقلو

subendocardial

زیرپوشش درونی قلب.

subendothelial

زیر آندوتلیومی.

subepidermal

زیرروپوستی، زیراپی‌درمی.

subepithelial

زیر اپی‌تلیائی.

subfamily

تحت خانواده، نامی در رده بندی است که بصورت فرعی نسبت به خانواده وبالاتر قبيله قرار می‌گیرد.

subfascial

زیر نیامی.

subfebrile

تب خفیف .

subfertility

کمی قدرت باروری نسبت به حد طبیعی.

subfrontal

زیرپیشانی، واقع در زیر لوب یا شکنج پیشانی.

subglenoid

زیر حفره دوری.

subglossal

زیر زبانی.

subgrondation

فرورفتگی يك قطعه استخوانی در زیر استخوان دیگر.

subhepatic

زیر کبدی.

subhyoid

زیر لامی، واقع در زیر استخوان لامی.

sudiculum

زیر بنا یا ساختمان تقویت کننده.

subiliac

زیر خاصه‌ای.

subillum

پائین‌ترین قسمت خاصه.

subinfection

عفونت ملایم.

subinvolution

بازگشت ناکامی به حد اول.

sublodge

سوب‌یدور، یدوری که محتوی کمترین مقدار ید باشد.

subjacent

واقع در زیر.

subject

موضوع، ۱- انسان یا حیوانی که مورد درمان یا مورد تجزیه قرار می‌گیرد. ۲- جسد یا جسمی که برای تشریح بکار می‌رود.

subjective

ذهنی، خودی، آنچه که مربوط به خود شخص بوده و قابل احساس برای دیگران نیست.

subjugal

زیر استخوان گونه.

sublatio retinae

کنده شدن شبکیه.

sublesional

واقع در زیر ضایعه، زیر ضایعه‌ای.

sublethal

ناکافی برای ایجاد مرگ.

sublimate

تصعید کردن.

sublimation

تصعید، ۱- تبدیل مستقیم جسم جامد به گاز. ۲- در روان‌پزشکی تغییر تمایلات ناپسند و هدایت آنها در مجرای انسانی و اجتماعی.

subliminal

در حدی پائین‌تر از آستانه احساس یا درک، در زیر آستانه شعور آگاه.

sublingual

زیر زبانی.

sublinguitis

التهاب غده زیر زبانی.

sublumbar

زیر کمری، در زیر ناحیه کمری.

subluxation

دررفتگی ناقص.

submammary

زیر غدد پستانی.

submaxilla

فک زیرین.

submaxillaritis

التهاب غده زیر زبانی.

submaxillary

زیر فکی.

submental

زیر چانه ای.

submetacentric

دارای سانترومری که کاملاً مرکزی نیست.

submicron

سوب میکرون، ذره ای که با میکروسکپ معمولی دیده نمیشود ولی با اولترا میکروسکپ قابل مشاهده میباشد.

submicroscopic

آنقدر کوچک که قابل مشاهده با میکروسکپ باشد، کوچکتر از حد رؤیت با میکروسکپ.

submorphous

نیمه متشکل، حالتی بین بی شکلی و تبلور.

submucosa

زیر مخاطی، بافت حفره ای که در زیر مخاط وجود دارد.

submucous

زیر پرده مخاطی.

subnarcotic

خواب آور ملایم.

subnasale

زیر بینی، نقطه ای که در آن نیخه میانی بینی در سطح بین سهمی با لب فوقانی قرار گرفته است، محل تلاقی دیواره میانی بینی و لب بالائی.

subnatant

۱- واقع در زیر یا کف چیزی. ۲- مایعی که در زیر لایه ای از مواد راسب غیر قابل حل قرار میگیرد.

subneural

زیر عصبی، واقع در زیر عصب یا آکسن.

subnormal

کمتر از طبیعی، زیر طبیعی، پائین تر از حد طبیعی.

subnormality

حالت کمتر از طبیعی، کمتر از حد طبیعی یا کمتر از حد متعارف مثل (mental subnormality) در کم عقلی که با ضریب هوشی کمتر از ۶۹ مشخص میشود.

subnucleus

سوب نوکلئوس، قسمتی از هسته یا هسته ثانوی.

suboccipital

زیر پشت سری، واقع در زیر استخوان پشت سری.

suboperculum

قسمتی از شکنج پشت سری که روی لوب انسولا قرار دارد.

suborbital

زیر کاسه چشمی.

suborder

تحت راسته، نامی است در دسته بندی که نسبت به یک راسته فرعی و بالاتر از خانواده قرار دارد.

suboxide

سو اکسید، هر نوع اکسیدی که حداقل اکسیژن را دارا باشد.

subpapular

نیمه پایولی، حالتی که قطعاً پایولی نباشد.

subpatellar

زیر کشکی.

subpericardial

زیر پر پیکاردی.

subperiosteal

زیر ضریعی.

subperitoneal

زیر صفاقی.

subpharyngeal

زیر حلقی.

subphrenic

زیر حجاب حاجزی.

subphylum

تحت شاخه، ناهمی است در طبقه بندی که نسبت به شاخه فرعی است و بالاتر از کلاس قرار دارد.

subplacenta

زیر جفتی، قسمتی از دسیدوا که تمام دیواره رحم بجز محل قرار گرفتن تخم را میپوشاند.

subpleural

زیر جنبی.

subpontine

زیر پلی، زیر پل مغز.

subpreputial

زیر پوست حشفه.

subpubic

زیر استخوان عانه.

subpulmonary

زیر ششی.

subretinal

زیر شبکیه‌ای.

subsalt

نمک قلیایی.

subscapular

زیر کتفی.

subscription

قسمتی از نسخه که مربوط به ترکیب اجزاء دارویی است.

subserous

زیر سروز، واقع در زیر پرده سروز.

subspinal

زیر خاری، نقطه مشخصه‌ای جهت اندازه گیریهای جمجمه‌می باشد و عبارتست از عمیق‌ترین نقطه خط میانی روی پیش فك که بین خار قدامی بینی و پروستیون (پائین‌ترین نقطه قدامی لثه بین دندانهای پیش میانی فك فوقانی) قرار دارد.

substage

قسمتی از میکروسکپ که در زیر میدان قابل دید میکروسکپ قرار میگیرد.

substance

جسم، ماده، چیز، جوهر، اساس، اصل، ذات، ماده اصلی.

agglutinable s. جسم قابل بهم چسبیدن، ماده قابل آگلوتیناسیون، ماده‌ای است که در نتیجه ترکیب با آگلوتینین ایجاد آگلوتیناسیون (دلعه) میکند.**agglutinating s. = agglutinin**
α -s. یا alpha s. = reticular s.
antidiuretic s. = antidiuretic hormone**autacold s. = autacold**
β -s. یا beta s. = Heinz - Ehrlich bodies
به‌واژه (body) مراجعه فرمائید.**black s. = substantia nigra**
به‌واژه (substantia) مراجعه فرمائید.**cement s.** ماده سیمانی، ماده بین سلولی بعضی از بافتها مانند بافت آندوتلیومی.**chromophil s. = Nissl s.**
colloid s. ماده کولوئیده، ماده ژله مانند، که در استحاله کولوئیدی ایجاد میشود.**cytotoxin s. = cytolysin**
depressor s. ماده دپرسور، ماده‌ای که باعث کاهش فعالیت یا کاهش فشار خون شود.**dotted s.** ماده دانه دانه دار، ماده‌ای که قسمت اعظم سیستم عصبی مرکزی مهره داران را میسازد.**gray s.** ماده خاکستری، بافت عصبی که از جسم سلولهای عصبی، رشته‌های عصبی بدون میلین و بافت پشتیبان ساخته شده است.**ground s.** ماده بینابینی، ماده یکنواخت اصلی یک بافت یا یک عضو که عناصر اختصاصی بافت را در خود جای میدهد.

hemolytic s. ماده همولیز کننده ، ماده‌ای که در سرم خون وجود داشته و باعث انهدام گلبول‌های سرخ‌خونی که بآن اضافه‌شود می‌گردد .

Interfibrillar s. of Flemming = hyaloplasm.

Interspongloplastic s. = cytochylema

Interstitial s. = ground s.

ماده بینائی .

medullary s. ماده مغزی ، ۱- ماده سفید سیستم عصبی مرکزی که شامل آکسون و ورقه‌های میلینی آنها می‌باشد . ۲- ماده نرم مغز مانند‌ی که در بعضی قسمت‌ها مانند استخوان ، کلیه و غده فوق کلیوی وجود دارد .

Nissl s. ماده نیسل ، ماده کروماتین مانند‌ی که بصورت دانه دارد در سیتوپلاسم یاخته‌های عصبی وجود دارد . این ماده محتوی اسیدریبو نوکلئیک بوده و با رنگهای بازی برنگ آبی درمی‌آید .

no-threshold s's مواد بدون آستانه ، که در خون وجود داشته و نسبت به مقدار مطلق خود در خون وارد ادراک میشوند .

prelplold s. ماده قبل از چربی ، بافت عصبی استحاله یافته‌ای که هنوز تبدیل به چربی نشده است .

pressor s. ماده پرسور ، تنگ کننده رگها ، ماده‌ای که باعث بالا رفتن فشار خون میشود .

reaction s. ماده عکس‌العمل ، ماده‌ای است که در بدن یک حیوان جهت ایمنی در مقابل محصولات یاخته‌ای حیوان دیگر ساخته میشود .

reticular s. ماده مشبک ، توده نخمانند شبکه شکلی که در گلبولهای سرخ پمد از رنگ- آمیزی حیوانی دیده میشود .

Rolando's gelatinous s. =

substantia gelatinosa

به‌واژه (substantia) مراجعه فرمائید .

Rollett s. secondary s. ماده ثانویه رولت ، لایه‌ای از ماده شفاف که بصورت طبقه‌ای نازک در طرفین صفحات کرور قرار می‌گیرد .

sarcous s. ماده سارکوز ، مواد خلل فرج‌دار قسمتهائی که سارکوستیل در آن تقسیم میشود .

sensibilizing s. یا **sensitizing s. = amboceptor**

Soemmerring's gray s. =

substantia nigra

به واژه (substantia) مراجعه فرمائید .

threshold s's مواد آستانه‌دار ، موادی مانند قند و نمک که در خون وجود داشته و فقط موقمی که مقدار آنها از حد معینی (آستانه) بیشتر شود وارد ادراک میشوند .

thromboplastic s. = zymoplastic s.

tigroid s. = Nissl s.

transmitter s. ماده ناقل ، ماده‌ای شیمیائی (مدیاتور) که باعث ایجاد فعالیت در بافت تحریک‌پذیر میشود .

white s. ماده سفید ، بافتی که قسمت اعظم آن از رشته‌های میلین‌دار ساخته شده و قسمت‌های مغز و نخاع را تشکیل میدهد .

white s. of Schwann = myelin

zymoplastic s. جسم دلمساز ، ماده‌ای است در بافتهای بدن که انعقاد خون را تسریع میکند .

substantia

جسم ، ماده ، در نامگذاری تشریحی برای نام اجزاء مرکبه بافت‌های مختلف و ساختمانهای گوناگون بدنی از این اصطلاح استفاده میشود .

s. alba = white substance

ماده سفید .

s. ferruginea برجستگی رنگدانه‌داری در زاویه فوقانی کف بطن چهارم می‌باشد .

s. gelatinosa جسم ژلاتینی ، ماده ژلاتینی ، ماده‌ای است که سرشاخ خلفی و اطراف مجرای مرکزی نخاع را احاطه میکند .

- s. grisea** ماده خاکستری.
- s. nigra** جسم سیاه، ماده سیاه، لکه سیاهی است که در قطع ساقه مغز دیده میشود.
- s. propria = lamina propria** به واژه (lamina) مراجعه فرمائید.
- substernal** زیر جناغی، واقع در زیر استخوان جناغ.
- substrate** ترکیبی که کاتالیزر تغییرات شیمیائی آن يك آنزیم باشد.
- substructure** قسمت پشتیبان یا زیرین يك عضو، دندندانپزشکی قسمتی از دندان کار گذاشته شده که در بافتهای فك فرو میرود.
- subsylian** واقع در زیر شیاریسیلویوس.
- subtarsal** زیر پلکی، واقع در زیر پلك.
- subtelocentric** دارای جسم مرکزی با موقعیت تقریباً دور از مرکز.
- subthalamie** زیر تالاموسی.
- subthalamus** زیر تالاموس، قسمتی از هیپوتالاموس که بین تالاموس و پوشش مزانسفال قرار گرفته است.
- subtle** ظریف، دقیق، ۱- خیلی ظریف مثل گرد. ۲- خیلی حاد مثل درد.
- subtribe** تحت قبیله، نامی است در طبقه بندی موجودات که نسبت به قبیله فرعی بوده و بالاتر از جنس قرار دارد.
- subtrochanteric** زیر تروکانتری، واقع در زیر برجستگی بزرگ استخوان ران.

subtympanic

زیر صماخی، ۱- واقع در زیر صندوق صماخ. ۲- صماخ مانند.

subungual

زیر ناخن.

suburethral

زیر پیشابراهی.

subvaginal

زیر مهلی.

subvertebral

زیر مهره‌ای، واقع در طرف شکمی مهره.

subvitrile

نقص قدرت تناسلی مرد، دارای رجولیت ناقص.

subvitaminosis

کمبود ویتامین.

subvitrinal

زیر زجاجیه‌ای.

subvolution

عمل جراحی جهت زیر و رو کردن يك زبانه بمنظور جلوگیری از چسبندگی آن (زبان، قسمتی از پوست که از بافتهای زیرین جدا شده و فقط قسمتی از آن جهت تغذیه چسبیده باقی مانده است).

subzonal

زیر منطقه‌ای، واقع در زیر منطقه شفاف.

Sucaryl

نام تجارتي ماده شیرین بدون کالری.

succagogue

۱- مولد ترشح غده‌ای ۲- عاملی که باعث ترشح غده‌ای شود.

succi

ترشحات بدنی.

succinylcholine

ماده‌ای است که بعنوان شل کننده عضلات منقطع بکار میرود.

succinylsulfathiazole

ماده ضد میکروبی که در عفونتهای روده‌ای بکار میرود.

succorrea

ازدیاد يك ترشح طبیعی.

succus

ترشح ، هر نوع ترشحي که از بافت زنده بدست آید.

s. entericus ترشح روده‌ای.

s. gastricus ترشح معده‌ای.

succussion

شلپ‌شلپ، صدائی که از برخورد مایع و هوا در یکی از حفرات بدن ایجاد شود .

Sucostrin

نام تجارتي فرآورده سوکسینیل کوئین.

sucrase = Invertin**sucroclastic**

شکننده قند، تجزیه‌کننده قند.

sucrose

سوکروز، قندی است که از چغندر و نیشکر بدست می‌آید ، دی‌ساکاریدی است که در بدن به لولوز و دکستروز تبدیل میشود.

suction

عمل مکیدن، مکش، خارج نمودن مایع بوسیله دستگاه مکند.

posttussive s. صدائی که بلافاصله بعد از سرفه آزریه بگوش میرسد.

suctorian

نك باخته‌ای از تحت شاخه سیلیوفورا، که با وجود مژه فقط در مرحله ابتدائی رشد و وجود شاخك حساس در حیوان بالغ که نسبت به حرکت غذا حساس می‌باشد مشخص میشود.

Sudafed

نسام تجارتي فرآورده‌های هیدروکلرورپسود و افدرین.

sudamen

حباب سفیدی که بعلت احتباس عرق در طبقه شاخی پوست ایجاد میشود.

sudamina

جمع واژه بالائی.

Sudan

سودان ، ماده‌ای است که بمنوان رنگ بکار میرود.

سودان ۳ . رنگ قرمزی که جهت **S.III** رنگ آمیزی با سیل سل بکار میرود.

sudanophilia

سودان دوستی، حالتی در آن گلبولهای سفید محتوی ذرات ریزی هستند که با سودان قرمز با آسانی رنگ میگیرند.

sudanophilous

سودان دوستی، سهولت رنگ‌پذیری با سودان.

sudarlum

حمام تعریق.

sudation

تعریق، ۱- عمن عرق کردن ۲- تعریق زیاد.

sudatoria

عرق مفرط.

sudatorium

حمام هوای گرم، حمام تعریق، حمام برای عرق کردن.

sudogram

نموداری که مقدار تعریق قسمتهای مختلف بدن را پس از تزریق ماده رنگی که از راه عرق دفع میشود نشان میدهد.

sudokeratosis

کراتوز مجاری عرق .

sudomotor

مؤثر بر غدد عرق.

sudor

عرق تعریق.

s. anglicus = miliary fever به‌واژه (fever) مراجعه فرمائید.

s. cruentus ترشح عرق قرمز.

sudoral

عرق‌دار، آنچه که با تعریق زیاد مشخص شود.

sudoresis

تعریق مفرط.

sudorific

مغرق، عاملی که باعث تعریق شود.

sudoriparous

عرق‌زائی، ترشح یا تولید عرق.

suet

پیه، چربی سفتی که در شکم حیوانات وجود دارد.

mutton s. یا prepared s.

پیه آماده، چربی که از شکم گوسفند بدست آمده و بوسیله ذوب و تصفیه خالص شده است.

suffocation

خفگی، اختناق، توقف تنفس، خفگی در نتیجه توقف تنفس.

suffusion

پرسازی، انتشار.

sugar

قند، هیدروکربن ساده‌ای که در بافت‌های حیوانی و گیاهی وجود دارد.

قند چغندر. ساکاروزی که از ریشه چغندر بدست می‌آید.

beet s. نیشکر.

cane s. قند دیابتی، قند بیماری
diabetic s. قند، قندی که در ادرار مبتلایان به دیابت یافت
میشود.

fruit s. = levulose

grape s. = dextrose

invert s. آمیزه طبیعی دکستروز و لولوز.

llver s. قند کبد، دکستروز است که از کبد بدست می‌آید.

malt s. = maltose

milk s. = lactose

muscle s. = inositol

starch s. = dextrin

suggestibility

تلقین پذیری، تمایل به تحت تأثیر تلقین دیگران.

suggestible

تلقین‌پذیر، متمایل به اقدام در جهت تأثیر تلقین دیگران.

suggestion

تلقین، القاء يك ایده به شخصی که بدون دلیل منطقی آن را بپذیرد.

hypnotic s. تلقین هیپنوتیک، تلقین به شخصی که در خواب مصنوعی است.

posthypnotic s. تلقین بعد از خواب، تلقینی که در حین خواب مصنوعی به شخص میشود تا بعد از بیدار شدن از خواب مصنوعی بآن عمل نماید.

suggillation

اکیموز، خون مردگی، ارتشاح خون از رگها بداخل بافتها.

suicide

خودکشی.

psychic s. خودکشی روانی، خودکشی بدون بکاربردن هیچگونه عامل فیزیکی.

Sulamyd

نام تجارتي فرآورده سولفاستامید.

sulcate

شیاردار.

sulcation

شیارسازی، ایجاد شیار، حالتی که با داشتن شیار مشخص میشود.

sulci

شیارها.

s. cutis شیارهای پوستی.

sulcus

شیار، در اصطلاحات تشریحی به فرورفتگی خط ماندشبیبه آنچه که شکنجهای مغزی را از یکدیگر جدا میکند اطلاق میشود.

s. centralls شیار مغزی، شیار رولاندو، شیاری است که بطور مایل سطح فوقانی طرفی نیمکره مغز را طی کرده و لوبهای پیشانی و آهیانه‌ای را از یکدیگر مجزا میکند.

gingival s. شیار لثه‌ای، شیاری است که بین سطح دندان و کناره آزاد لثه وجود دارد.

- Harrison's s.** شیارهارپسون، شیاری است که دوائر فشار دیافراگم روی قفسه سینه ایجاد میشود.
- Jacobson's s.** شیار ژاکوبسون، شیاری است در گوش میانی که محتوی شاخه‌های شبکه صماخی می‌باشد.
- scleral s.** شیارصلبیه‌ای، شیاری است سطحی در روی سطح خارجی کره چشم در محل اتصال صلبیه وقرنیه
- triradlate s.** شیارکاسه چشمی.
- sulfacetamide**
سولفاستامید، عاملی است ضد میکرب که بخصوص در عفونتهای مجاری ادراری بکار میرود.
- sodium s.** ترکیب ضد میکربی است که بطور موضعی به شکل پماد و محلول بکار میرود.
- sulfadiazine**
سولفادیازین، سولفامیدی است ضد میکرب که خیلی زود جذب و بآسانی نیز دفع میشود.
- sodium s.** سولفادیازین سدیم، سولفامیدی است ضد میکرب که بصورت محلول ۵ درصد داخل وریدی تزریق میشود.
- sulfadimetine = sulfisomidine**
- sulfadimidine = sulfamethazine**
- sulfadimethoxine**
سولفامیدی است ضد میکرب که بسرعت جذب و آهسته دفع میشود، در عفونتهای مجاری ادراری و سایر عفونتها بکار میرود.
- sulfaethidole**
سولفامیدی است که بعنوان عامل ضد میکربی بکار میرود.
- sulfafurazole = sulfisoxazole**
- sulfaguanidine**
سولفاگوانیدین، سولفامیدی که بخصوص در عفونتهای روده‌ای مورد استفاده قرار میگیرد.
- sulfamerazine**
سولفامرازین، سولفامیدی است ضد میکرب و زود جذب که معمولاً بصورت مخلوط با سولفامتازین و سولفادیازین مورد استفاده قرار میگیرد.

sulfamethazine

سولفامتازین، سولفامیدی است ضد میکرب که بآسانی استیله میشود، معمولاً بصورت مخلوط با سولفادیازین و سولفامرازین مورد استفاده قرار میگیرد.

sulfamethizole

سولفامیدی است ضد میکرب که بخصوص در عفونتهای مجاری ادراری مورد استفاده قرار میگیرد.

sulfamethoxazole

سولفامیدی است ضد میکرب که در عفونتهای مجاری ادراری و سایر عفونتها مورد استفاده قرار میگیرد.

sulfamethyldiazine =**sulfamerazine****sulfamethylthiadiazole =****sulfamethizole****Sulfamezathline**

نام تجارتي فرآورده سولفامتازین.

Sulfamylon

نام تجارتي فرآورده‌های مافتید که ضد عفونی کننده سطحی است.

sulfanemia

کم‌خونی ناشی از مصرف سولفامیدها.

sulfanilamide

نمک سولفانیلید.

sulfanilamide

سولفامیدی است که در انگلستان بطور صنعتی ساخته شده و برینومو کک و استافیلوکک موثر است.

sulfarsphenamine

ترکیب آرسنیک‌داری است که قبلاً در درمان سیفلیس مصرف میشد.

Sulfasuxidine

نام تجارتي فرآورده‌های سوکسینیل سولفاتیازول.

sulfatase

آنزیمی است که کاتالیزور تجزیه استرهای سولفات می‌باشد.

sulfate

سولفات، نمک اسید سولفوریک.

cupric s. سولفات مس، ترکیب مس داری است که بعنوان قارچ کش و استفراف آور مورد استفاده قرار میگیرد.

ferrous s. سولفات آهن، ترکیب آهن داری است که در درمان آنمی ناشی از کمبود آهن بکار میرود.

sulfathalidine

نام تجارتي فناليل سولفاتيازول.

sulfathiazole

سولفامیدی است. که در سال ۱۹۳۹ در آمریکا ساخته شد.

sulfhemoglobin = sulfmethemoglobin

sulfhemoglobinemia

وجود سولف هموگلوبین در خون.

sulfhydryl

ریشه يك ظرفیتی SH.

sulfide

سولفید، ترکیب دوتائی گوگرد دو ظرفیتی بطوری که در این ترکیب هر گوگرد با دو اتم فلزیك ظرفیتی یا دو ریشه آلی يك ظرفیتی ترکیب میشود.

sulfinyprazole

ترکیبی است که در نقرس جهت دفع اسیداوریک بکار میرود.

sulfisomidine

ترکیبی است نزدیک به سولفامتازین که در درمان عفونت های مجاری ادراری بکار میرود.

sulfisoxazole

ترکیبی است ضد میکرب که بصورت خوراکی، غیر خوراکی و موضعی به کار میرود.

sulfite

سولفیت، نمک اسید سولفورو.

sulfmethemoglobin

ترکیب هموگلوبین وهیدروژن سولفورو.

sulfobromophthalein

ترکیبی است که محتوی برم و گوگرد بوده و بصورت نمک دوسدیمی در آزمایش های عملی کبد به کار میرود.

sulfonamide

نام عمومی مواد ضد میکربی است که از پارا-آمینوبنزن - سولفونامید (سولفانیلامید) مشتق میشوند.

sulfonamiduria

سولفامیدشاشی، وجود سولفامید در ادرار.

sulfone

ترکیبی است آلی از نوع R_4SO_2 یا R_3SO_2 که بوسیله اکسیداسیون سولفید بدست میآید.

sulfonethylmethane

ماده بیرنگ بلوری با اثر خواب آور.

sulfonmethane

ترکیبی است با خاصیت خواب آور ملایم.

Sulfonol

نام تجارتي سوسپانسیون خوراکی تری سولفا - پیریمیدین.

sulfoxide

۱- ریشه دو ظرفیتی $SO = 2$ - ترکیبی آلی از نوع R_2SO یا $R.SO.R$ که مابین سولفید و سولفون قرار داشته و از اکسیداسیون مرکاپتان بدست میآید.

alkyl s. سولفو کسید آلکیل، نوعی سولفو کسید که در آن ریشه آلی از نوع الکیل میباشد.

dimethyl s. دی متیل سولفو کسید، نوعی سولفو کسید که در آن ریشه آلی از نوع متیل می باشد.

sulfoxone

ترکیبی است که از دایسون مشتق میشود.

sodium s. سولفو کسون سدیم، ماده ضد میکربی که در جذام بکار میرود.

sulfur

گوگرد، عنصری است شیمیائی با عدد اتمی ۱۶ و علامت اختصاری S.

دی اکسید گوگرد، گازی است **s. dioxide** بدون رنگ، غیر قابل اشتعال که بعنوان ضد اکسیداسیون و در داروسازی بکار میرود.

s. lotum = washed s.

precipitated s. گوگرد راسب شده، گرد
ظریف زرد رنگی است که بصورت پماد بعنوان
ضد اسکا پیه بکار میرود.

s. sublimatum یا sublimed s. گوگرد
تصفیه شده، گردی است زرد رنگ، بلوری که
بعنوان قارچ کش، انگل کش و عامل کراتولیتیک
بکار میرود.

washed s. گوگرد شسته شده، گرد نرم
بلوری زرد رنگی که بدون طعم و بو بوده و مانند
گوگرد تصفیه شده به کار میرود.

sulfurated

سولفورده، آنچه که با گوگرد ترکیب شده باشد.

sulfuret = sulfide

sulph- پیشوندی است که بعضی
کلمات با آن شروع میشوند به کلماتی که با
(sulf) شروع میشوند مراجعه فرمائید.

Sul-spansion

نام تجارتي فرآورده ای از سوسپانسیون سولفا-
اتی دول.

sunburn

آفتاب زدگی، سوختگی در نتیجه آفتاب، ضایعه
پوستی همراه با سرخی و ایجاد ضایعات وزیکولی و
طاوولی که بعلمت تابش اشعه ماوراء بنفش خورشید
تولید میشود.

sunstroke

آفتاب زدگی، حالتی است که بعلمت زیاد قرار
گرفتن در معرض اشعه آفتاب ایجاد شده و با
بالا رفتن حرارت پوست، تشنج و اغماء مشخص
میشود.

super-

پیشوندی است بمعنی «بالا» «زیاد» که به اول کلمات
میچسبد.

superalimentation

پر خوری.

superalkalinity

قلیائیت زیاد.

superaurale

بالاترین نقطه در روی حاشیه بالائی حلزون
گوش خارجی.

supercilia

موهای ابرو.

supercillum

ابرو، برجستگی افقی که در محل اتصال پیشانی و
پلک بالائی وجود دارد.

supercillary

ابروئی.

superclass

فوق طبقه، نامی است در رده بندی موجودات که
نسبت به شاخه فرعی بوده و بالاتر از کلاس قرار
دارد.

super-ego

سوپراگو، ابرمن، قسمتی از ضمیر که از خود و من
مشتق شده و بیشتر بصورت لاشعوری و حاکم بر
من عمل می کند.

superexcitation

تحریک فوق العاده، تحریک شدید.

superfamily

فوق خانواده، نامی است در رده بندی
که نسبت به راسته فرعی است و بالاتر از خانواده
قرار گرفته است.

superfatted

زیاد چرب، ترکیبی که چربی آن بیش از مقدار
قابل ترکیب با ماده قلیائی موجود می باشد.

superfecundation

لقاح اضافی، سوپرفکونداسیون، گشوده شدن دو
تخمک که در یک زمان آزاد شده اند بوسیله اسپرم
دو پدر متفاوت.

superfemale

فوق مونث، موجود ماده ای که یاخته هایش بیش
از حد طبیعی کروموزوم X دارند.

superfetation

تشکیل جنین اضافه، لقاح یک تخمک در زمانی
که جنین در حال رشد در رحم وجود دارد.

superficial

سطحی.

superficials = superficial**superficies**

رو، روکار، سطح خارجی.

superimpregnation

لقاح متوالی دوتخمک.

superinduce

القاء اضافی، فراهم کردن آنچه که قبلاً نیز وجود داشته است.

superinfection

عفونت اضافی، پیدایش میکروبی بجز میکروب اولیه عفونت در طی درمان.

superinvolution

پس رفتن و کوچک شدن زیاده از حد (مثلاً در انوولوسیون رحم بعد از زایمان).

superjacent

واقع در بالا.

superlactation

ترشح اضافی شیر، ترشح بیش از حد شیر.

superlethal

فوق کشنده، بیش از مقداری که لازم برای مرگ باشد.

supermaxilla

فک زبرین. فک فوقانی.

supermedial

فوق میانی، واقع در بالای حد وسط.

supermicroscope

میکروسکوپ الکترونی.

supermotility

افزایش حرکت، حرکت زیاد، پرحرکتی (بیش ازحد).

supernatant

شناور، ۱- آنچه که در بالا یا نوك چیزی قرار گیرد ۲- مایعی که روی طبقه‌ای از مواد راسب غیرمحلول قرار گرفته است.

supernumerary

زیادی، بیش از اندازه، بیش از تعداد عادی.

supernutrition

تغذیه اضافی، تغذیه بیش از حد لازم.

superphosphate

سوپرفسفات، فسفات اسیدی.

super-regeneration

تولید زیادی، ایجاد بافت، عضویا قسمتهای زیادی در نتیجه نوسازی (رژنراسیون).

supersalt

فوق نمک، ملح حاوی اسید اضافی.

supersaturate

فوق اشباع، افزایش ماده حل‌شدنی به حلال بیش از مقداری که میتواند حل کند.

superscription

عنوان، چیزی که در بالا نوشته شود مانند اولین قسمت از چهار قسمت اصلی نسخه.

supersecretion

ترشح زیادی، ترشح بیش از اندازه.

supersoft

فوق نرم، بیش از حد نرم، به نوعی اشعه ایکس که دارای طول موج بلند و قدرت نفوذی کم است اطلاق میشود.

supersonic

فوق صوت، دارای سرعتی مافوق سرعت صوت سیرمتر از ۷۲۰ مایل یا (۱۰۰۰ کیلومتر) در ساعت در هوا.

supersphenoid

فوق شب پره، واقع در بالای استخوان شب پره‌ای.

superstructure

لایه‌روئی یا قسمت قابل رؤیت يك ساختمان.

super-tension

کشش فوق‌العاده.

supervirulent

دارای حدت فوق‌العاده.

supinate

در حالت طاق باز قرار دادن.

supination

برون‌گرداندن، در حال برون‌گردان نگه داشتن.

supine

برون گردان، طاق باز.

supine

بر پشت خوابیده، طاق باز.

suppository

شیاف، جسم جامد مخروطی شکلی که محتوی دارو است و جهت مصرف دارو از راه مقعد بکار میرود.

glycerin s. شیاف گلیسرین، شیافی است که از مخلوط گلیسرین و استارات سدیم ساخته شده و جهت تخلیه روده به کار میرود.

suppressant

متوقف کننده ترشح، عاملی که باعث وقفه در ترشح، خروج یا دفع مواد ترشحي شود.

suppression

جلوگیری، توقیف، فرونشانی ۱- توقف ناگهانی ترشح. خروج یا دفع ۲- راندن ارادی افکار مزاحم، تهدید کننده من یا اگو.

suppurant

چرکی، ۱- مولد چرک ۲- عاملی که باعث چرکی شدن شود.

suppuration

تولید چرک، تشکیل یا ترشح چرک.

suppurative

چرکی.

supra-

پیشوندی است بمعنی «بالای» که به اول کلمات دیگر میچسبد.

supra-acromial

بالای اخرمی، واقع در بالای استخوان اخرمی.

supra-auricular

بالای حلزونی، بالای لاله گوش.

suprabulge

سطوح جونده یا جفت شونده دندان.

supracerebellar

بالای منچه ای، واقع در سطح فوقانی منچه.

suprachoroid

بالای مشیمیه ای، سطح خارجی مشیمیه.

supraclavicular

بالای ترقوه ای

supraclulsion

بیرون زدگی دندان نسبت به سطوح جونده دیگری دندانهای طبیعی.

supracommissure

یکی از شیارهای مغزی که در جلوساقه جسم صنوبری قرار دارد.

supracondylar

بالای لقمه ای.

supracostal

بالای دنده ای.

supracotyloid

بالای حقه ای، واقع در بالای حفره حقه ای.

supracranial

بالای جمجمه ای، واقع در سطح فوقانی جمجمه.

supradaphragmatic

بالای حجاب حاجزی.

supra-epicondylar

بالای فوق لقمه ای.

suprahyoid

بالای لامی، واقع در بالای استخوان لامی.

supraliminal

بالا تراز آستانه احساس، بیش از آستانه احساس.

supralumbar

بالای کمری، واقع در بالای ناحیه کمری.

supramalleolar

بالای قوزکی.

supramaxilla

فک زبرین، فک فوقانی.

supramaxillary

مربوط به فک فوقانی.

supramentale

بالای چانه ای نقطه مبداء یا شاخص اندازه گیری

جمجمه که در قسمت وسط چانه قرار دارد.

supranormal

فوق طبیعی، بیش از حد طبیعی.

supra-occlusion = supraclusion

supraorbital

بالای کاسه چشمی.

suprapelvic

بالای لگنی، واقع در بالای لگن خاصره، واقع در بالای لگنچه کلیه.

suprapontine

بالای پلی، واقع در بالای پل مغزی.

suprapubic

بالای عانه‌ای بالای استخوان شرمگاه.

suprarenal

بالای کلیوی (فوق کلیوی).

suprarenalism = adrenalism

اختلالاتی که در نتیجه کارغده فوق کلیوی پدید می‌آید.

Suprarenin

نام تجارتي فرآورده بی‌تارتات ایپی‌نفرین .

suprascapular

بالای کتفی.

suprascleral

روی صلبیه‌ای، واقع در سطح خارج صلبیه.

suprasellar

بالای زمین واقع در بالای زمین ترکی.

suprasonic

فوق صوتی، مربوط به امواجی که فرکانس آنها بیش از فرکانس امواج صوتی باشد.

supraspinal

بالای مهره‌ای.

suprasternal

بالای جناغی.

supratrochlear

بالای قرقه‌ای.

supravaginal

بالای مهبل، واقع در سطح خارجی یا در بالای یک غلاف بخصوص مهبل.

supraversion

افزایش غیرطبیعی طول دندان.

sura

نرمه‌ساق ، ماهیچه‌ساق .

sural

مربوط به ماهیچه ساق .

suramin

ترکیب غیر فلزی که اولین بار در درمان عفونت‌های تنگ‌یاخته‌ای در انسان بکاررفته است.

sodium s. سوراامین سدیم، ترکیبی که در عفونت‌های تریپانوزومی و فیلاریائی موثر است.

surdimutitas

کروالی.

surditas

کری.

Surfacalme

نام تجارتي فرآورده‌های سیکلومتی‌کائین.

surface

رویه ، سطح، قسمت خارجی یا بیرونی یک جسم جامد.

anterior s. رویه جلویی، سطح قدامی.

articular s. رویه مفصلی، سطح مفصلی، سطحی از استخوان یا غضروف که با سطح استخوانی دیگر مفصل شود.

dorsal s. رویه عقبی، سطح خلفی.

extensor s. رویه بازکننده، سطح اکستنسور یا سطح بازکننده سطحی از مفصل یک اندام (مانند زانو) که عمل بازشدن در جهت آن انجام میشود.

flexor s. رویه تاکننده، سطح فکسور، (سطح تاکننده) سطحی از مفصل یک اندام (مانند زانو) که حرکت تا شدن بسوی آنست.

Inferior s. رویه زیرین، سطح تحتانی، سطحی که پائین‌تر قرار گرفته است.

lateral s. رویه طرفی، سطح طرفی، سطحی که در طرف کناره بدن قرار دارد.

medial s. رویه میانی، سطحی که در طرف خط وسط بدن است.

posterior s. رویه عقبی، سطح خلفی، سطحی که بطرف عقب بدن در انسان و طرف دم در چهارپایان می‌باشد.

رویه بالائی، سطح فوقانی. **superior s.**
 رویه شکمی، سطح شکمی، **ventral s.**
 سطح قدامی در انسان و پائین‌ترین سطح (نزدیک به شکم) در چهارپایان.

surfactant

۱- فعال در روی سطح. ۲- عامل فعال سطحی.

surgeon

جراح.

surgery

۱- عمل، جراحی. ۲- اتاق جراحی، اتاق عمل.

عمل **antiseptic s.** یا **aceptic s.**
 جراحی مطابق روش ضد عفونی و در شرایط و محیط عاری از میکروب با وسائل گندزدائی شده.

عمل دندان، جراحی دندان، **dental s.**
 قسمتی از دندانپزشکی که مربوط به اعمال و جراحی، درمان صدمات و نقائص دندان است.

عمل بزرگ، جراحی بزرگ. **major s.**
 به اعمال جراحی وسیع و خطرناک اطلاق میشود.

عمل کوچک، جراحی کوچک، **minor s.**
 اعمال جراحی کم اهمیت که مرگ و میر خیلی کم داشته و در خارج بیمارستان انجام میشود.

عمل جراحی موثر، جراحی **operative s.**
 عملی، نوع جراحی که روی بدن انسان و با وسائل خاص انجام شده و شامل برش، قطع و غیره روی اعضاء یا قسمتهای بدن می‌باشد.

عمل دهان، جراحی دهان، قسمتی **oral s.**
 از پزشکی که با تشخیص بیماریها، اعمال جراحی، درمان بیماریها و نقائص دهان و لثهها ارتباط دارد.

عمل شکسته‌بندی، جراحی **orthopedic s.**
 ارتوپدی، به اعمال جراحی که به ترمیم و تصحیح تغییر شکل‌های دستگاه عضلانی- استخوانی بدن مربوط است گفته میشود.

عمل پلاستیک، جراحی پلاستیک، **plastic s.**
 به اعمال جراحی که به ترمیم قسمتهای ضایعه‌دیده بدن، تصحیح تغییر شکل و تأمین وظیفه عضو آسیب دیده مربوط است گفته میشود.

جراحی دامپزشکی. **veterinary s.**

surgical

مربوط به جراحی.

Surlital

نام تجارتي فرآورده‌های تها میلال که باربیتوراتی خیلی کوتاه اثر است.

surrogate

جانشین، قائم‌مقام، شیئی یا شخصی که جای شیئی یا شخص دیگری را میگیرد یا داروئی که بجای داروئی دیگر بکار میرود.

sursumduction = sursumversion

sursumvergence = sursumversion

sursumversion

چرخش بطرف بالا، بخصوص چرخش چشمها.

susceptibility

حساسیت، فقدان قدرت مقاومت بدن در مقابل عوامل زیان آور مثل میکربها.

susceptible

حساس، آماده ابتلاء به بیماری.

suscltate

تهییج کردن، تحریک به فعالیت شدید کردن.

suscltation

تهییج، تحریک به فعالیت شدید.

suspension

تعلیق، سوسپانسیون، فرآورده‌ای از ذرات بسیار ریز و غیر قابل حل یک ماده که در مایعی بحالت تعلیق در آمده‌اند.

تعلیق کولوئیدی، سوسپانسیون **colloid s.**
 کولوئیدی، نوعی سوسپانسیون که در آن ذرات معلق بسیار ریز هستند.

trisulfapyrimidines oral s.

سوسپانسیون خوراکی تری سولفاپیریمیدین، فرآورده‌ای جهت مصرف خوراکی که محتوی سولفادiazین، سولفامرازین و سولفامتازین میباشد.

suspensoid

سوسپانسیون مانند، تعلیقی شکل، سیستم کولوئیدی که شبیه سوسپانسیون میباشد ولی ذرات آن آنقدر ریز

هستند که پایدار بوده رسوب نمی کنند دارای حرکات
براونی هستند.

suspensory

۱ - معلق ، آنچه که باعث نگاهداری يك
قسمت میشود . ۳ - بیضه بند ، بانداژ یا
وسيله ای که جهت نگاهداری بیضه ها بکار میبرند.

suspirious

تنگی نفس.

sustentacular

پشتیبانی، نگاهداری.

sustentaculi

جمع وازه زیر.

sustentaculum

نگاهدارنده، نگاهداری.

susurrus = murmur

وزوز، سوفل، سوت.

sutura

درز، بخیه، بخیه زدن در اصطلاحات تشریحی به
مفصلی گفته میشود که در سطح مفصلی بوسیله بافت
فیبر و بهم چسبیده باشد، و در نتیجه هیچگونه
حرکتی در آن مشاهده نشود، مثل مفاصل بین
استخوان های جمجمه .

s. dentata درز دندانه ای، درز یا مفصل
دندانه دندانه، بهم چسبیدن استخوانها بوسیله
زوائد دندانه مانند.

s. harmonia درز یکنواخت، بهم چسبیدن
ساده استخوانها.

s. limbosa درزهایل، بهم چسبیدن
استخوانها در یک سطح مورب.

s. notha درزی که در آن دو سطح زبر
استخوانی بیکدیگر چسبیده اند.

s. plana درزیپهن، نوعی درز که در آن دو
سطح ساده استخوانی بطوری پهلوی یکدیگر
قرار میگیرند که با هم چسبندگی ندارند.

s. serrata = s. dentata

درز تفلسی، نوعی درز که
در آن حاشیه مورب استخوانها روی یکدیگر
قرار میگیرند.

s. vera درز حقیقی، درزی که در
آن هیچگونه حرکتی بین استخوانهای تشکیل
دهنده وجود ندارد.

suturae

درزها.

sutural

بخیه ای، مربوط به بخیه.

suturation

عمل بخیه زدن.

suture

دوخت و دوز، درز، بخیه، ۱- خط محل یکی شدن دو
استخوان جمجمه. ۲- بخیه یا يك سری دوخت
که جهت نزدیک کردن حاشیه يك زخم جراحی
یا زخم اتفاقی زده میشود. ۳- موادی که جهت
بستن يك زخم یا بخیه مورد استفاده قرار
میگیرند.

absorbable s. دوخت و دوز یا بخیه قابل
جذب، موادی است که کناره های يك زخم را با
آن بخیه میزنند و این ماده بوسیله مایعات بافتی
جذب و ناپدید میشود.

apposition s. دوخت و دوز یا بخیه عطف،
بخیه ای است سطحی که برای نزدیک کردن کامل
حاشیه زخم پوستی بکار میرود.

approximation s. دوخت و دوز یا بخیه
نزدیک شدگی، برای نزدیک کردن بافت های عمیق
بکار میرود.

basilar s. دوخت و دوز یا بخیه قاعده ای،
به درز محل یکی شدن زائده قاعده ای استخوان پشت
سری و شب پره ای گفته میشود.

buried s. دوخت و دوز یا بخیه پنهان شده،
بخیه ای است که در بافت های عمیق زده شده و بوسیله
پوست پنهان شده است.

catgut s. نخ دوخت کاتگوت، نخ بخیه
کاتگوت، ماده ای است که از بافت زیر مخاطی
روده گوسفند سالم بدست آورده و جهت بخیه زدن
بافتها مورد استفاده قرار میگیرد .

coaptation s. = apposition s.

cobblers's. دوخت و دوزیا بخیه کوبلر،
بخیه زدن با نخ‌ئی که در هر دو انتها از سوزن عبور
کرده است.

continuous s. دوخت و دوزیا بخیه ممتد،
دوختی که در آن تمام بخیه‌ها با یک نخ و بدون
انقطاع دوخته میشوند.

cornal s. درز تاجی، محل اتصال
استخوانهای پیشانی و آهیانه‌ای.

Czerny s. یا Czerny—Lembert s.

بخیه چرنی یا چرنی لمبرت، بخیه‌ای است که
در دوخت و دوز روده بکار میرود.

dry s. دوخت و دوزیا بخیه خشک، بخیه
حاشیه زخم بوسیله چسب.

evertling s. دوخت و دوزیا بخیه پشت و رو،
نوعی بخیه که بوسیله آن لبه‌های زخم پشت و رو
میشوند.

false s. درز کاذب، خطی که از جسیدن
دو لبه استخوانی بدون بافت فیبری بوجود
می‌آید.

Gely's s. دوخت و دوز یا بخیه گلی،
بخیه ممتد برای زخمهای روده بوسیله نخ‌ئی که
در هر دو انتها سوزن دارد.

glover's s. دوخت و دوز یا بخیه
دستکشی، بخیه‌ای که در آن پس از هر بخیه سوزن
از قوس نخ بخیه قبل عبور می‌کند.

Halsted's s. دوخت و دوز یا بخیه هالستد،
بخیه‌ای که در زخمهای روده‌ای بکار میرود.

harelip s. دوخت و دوز یا بخیه لب
شکری، بخیه پیچیده‌ای جهت ترمیم لب شکری.

hemostatic s's دوخت و دوز یا بخیه‌های
هموستاتیک، بخیه‌هایی است که جهت بند آوردن
خون زده میشود.

Interrupted s. دوخت و دوزیا بخیه منقطع،
نوعی بخیه که در آن هر بخیه بوسیله تکه‌ای نخ
ویک سوزن جداگانه زده میشود.

Intradermic s. دوخت و دوزیا بخیه داخل
پوستی، بخیه‌ای که موازی حاشیه زخم ولی در زیر
سطح پوست زده میشود.

Inverting s. دوخت و دوزیا بخیه معکوس،
نوعی بخیه که در آن حاشیه زخم معکوس میشود.

Jobert's s. دوخت و دوز یا بخیه ژوبر،
بخیه‌ای جهت زخمهای عرضی روده.

lambdoid s. درز لامبی، درزی است که بین
استخوانهای پشت سری و آهیانه‌ای وجود دارد.

Lembert's s. دوخت و دوزیا بخیه لمبرت،
بخیه‌ای برای زخمهای روده.

lock—stitch s. دوخت و دوز یا بخیه ممتد
هموستاتیک که در جراحی روده بکار میرود.

loop s. = Interrupted s.

mattress s. دوخت و دوزیا بخیه تشکی،
بخیه ممتدی که از عقب و جلو زخم عبور میکند.

nonabsorbable s. دوخت و دوزیا بخیه
غیر قابل جذب، بخیه بوسیله نخ‌ئی که غیر قابل جذب
است و در بافت باقی میماند.

noose s. = Interrupted s.

pin s. دوخت و دوز یا بخیه سنجاقی، نوعی
بخیه که در آن نخ از سنجاقهایی که در کنار زخم
کار گذاشته شده است عبور میکند.

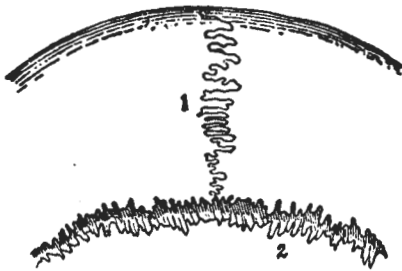
purse—string s. نوعی دوخت و دوز
معکوس که در آن بخیه‌ها ابتدا باز بوده و بعد
محکم میشود.

relaxation s. دوخت و دوزیا بخیه شل
کننده، بخیه‌ای که در خطی خارج از بخیه‌های لبه
زخم قرار داشته بکار کم کردن فشار وارد به لبه
زخم می‌خورد.

retention s. دوخت و دوزیا بخیه احتیاسی،
بخیه‌ای که با فشار در زخمهای شکم بکار برده
شده و در بخیه مقدار زیادی بافت گرفته میشود.

sagittal s. درز سهمی، درزی است که
بین استخوانهای آهیانه‌ای وجود داشته و جمجمه
را طولاً و بدو قسمت تقسیم میکند.

subcuticular s. دوخت و دوزیا بخیه
زیر پوستی، بخیه‌ای است که در آن بخیه‌ها را
موازی سطح پوست ولی در زیر پوست میزنند.
superficial s. دوخت و دوزیا بخیه سطحی،
بخیه‌ای است که به قسمت سطحی پوست زده شده و
بافتهای عمقی را دربر نمیگیرد.
tension s. = relaxation s.
twisted s. = harellp s.
uninterrupted s. = continuous s.



درز جمجمه‌ای

Suvren

نام تجارتي فر آورده کاپتودیامین که ضد هیستامین
و سداتیو است.

suxamethonium = succinylcholine**swab**

میله برداشت، میله‌ای است که مقداری گاز یا پنبه
در یکطرف آن پیچیده شده است و آن را جهت
برداشتن نمونه از ترشحات سطح بدن و غیره و
همچنین برای مالیدن دارو بکار میبرند.

swage

قالب، قالب کردن، ۱ - شکل دادن فلز. ۲ - قالبی
که جهت شکل دادن به فلز تحت تاثیر فشار بکار
میرود.

sweat

عرق، عرن کردن.

sweeny

صفر عضلات شانه اسب.

swelling

تورم، بزرگ‌شدگی یا افزایش غیر طبیعی بافتها
همراه با تجمع اکزودای پروتئین دارد در آنها.

cloudy s. تورم ابری، تورم سلول همراه با
پیدایش دانه‌هایی در سیتوپلاسم آن که در عفونت‌های
ملایم و بسیاری حالات دیگر بروز میکنند.

white s. تورم، سفید، تورمی است که در
نتیجه التهاب سلولی مفصل ایجاد میشود

sycephalus = syncephalus**sycoma = condyloma**

ضایعه برجسته پوست.

sycosiform

سیکوزمانند (لفت زیر).

sycolis

سیکوز، التهاب فولیکولهای مو همراه با ایجاد
طاوهای چرکی، بخصوص درموهای ریش.

s. barbae سیکوز ریش، التهاب
فولیکولهای موهای ریش.

lupoid s. سیکوز لوپوئید، سیکوز
عمیق، مزمن و اسکارزای ریش.

Sycotrol

نام تجارتي فر آورده هیدروکلور بی‌پتانات که
بلو که‌کننده پاراسماتیک است.

syllapsiology

بخشی از طب که مربوط به باروری و حاملگی
است

syllapsis = pregnancy**sybiology**

همزیستی شناسی، مطالعه علمی همزیستی و
موجوداتی که باینصورت زندگی میکنند.

symbiont

همزیست، موجودی که با موجود گونه دیگر
همزیستی دارد.

symbiosis

همزیستی، زندگی تعاونی، اجتماع بیولوژیک دو
فرد یا دو گروه از گونه‌های متفاوت که ممکن است
بصورت متوالیسم یا تعاونی (**mutualism**)
کومنسالیسم یا هم‌خوراکی (**commensalism**)
پارازیتیسم یا انگلی (**parasitism**) تظاهر
کند.

sybiotic

مربوط به همزیستی.

Symbiotes

جنسی از میکرو تاتوبیوتها (راسته ریکتزیالها، خانواده ریکتزیاسه، قبيله وولباچیه).

symblepharon

چسبندگی پلکها.

symblepharopterygium

چسبندگی پلکها همراه با پیشرفتگی ملتحمه در روی قرنیه.

symbolism

نمادگرایی، سمبولیسم، حالت روانی که در آن بیمار هر واقعه ای را مظهر افکار خویش مینداند.

symbolophobia

ترس مرضی از اینکه مبادا اعمال شخص معانی سمبولیک داشته باشد.

symmelus

ناقص الخلقه ای که پاهایش بهم چسبیده باشد.

symmetry

قرینه، تناسب، به حالت دوشی که هم شکل و یک اندازه بوده و در جهت مقابل یکدیگر در دو طرف یک صفحه، خط یا نقطه قرار گرفته باشد گفته میشود.

bilateral s. قرینه دوطرفی، حالت بدنی که شکل نامنظم دارد (مانند بدن انسان یا حیوانات نزدیک به انسان) که بایک برش بخصوص میتوان آن را بدو نیمه مشابه تقسیم کرد.

radial s. قرینه اشعه ای، حالت بدن مدوری که سطح بالائی و پائینی قابل تشخیص داشته میتوان آن را بوسیله برش صفحه ای از سطح فوقانی به تحتانی که از مرکز عبور کنند به نیمه های مساوی تقسیم کرد.

spherical s. قرینه کروی، حالت بدن کاملاً مدوری که میتوان آن را بدو نیمه مساوی تقسیم کرد.

sympathectomize

محروم کردن از اعصاب سمپاتیک.

sympathectomy

برش یا قطع اعصاب سمپاتیک.

chemical s. سمپاتیک برداری شیمیائی، سمپاتکتومی شیمیائی، قطع جریانات عصبی در اعصاب سمپاتیک بوسیله داروها.

periarterial s. سمپاتیک برداری دور سرخرگی، سمپاتکتومی دور شریانی، برداشتن تکه ای از یک سرخرگ که محتوی اعصاب سمپاتیک است.

sympathetic

۱ - مربوط به همفکری یا مولود هم فکری.

۲ - مربوط به دستگاه عصبی سمپاتیک.

sympatheticomimetic =**sympathomimetic****sympatheticoparalytic**

فلج کننده سمپاتیک.

sympatheticotonia = sympathicotonia**sympatheticotonic**

تقویت کننده و محرك عصب سمپاتیک.

sympathicoblast

یاخته جنینی که یاخته عصبی سمپاتیک رامی سازد.

sympathicoblastoma

توموری که محتوی یاخته های سمپاتیکوبلاست باشد.

sympathicolytic = sympatholytic**sympathicomimetic = sympathomimetic****sympathiconeuritis**

التهاب اعصاب سمپاتیک.

sympathicotonia

حالت تحریک اعصاب سمپاتیک که با اسپاسم

رگی و بالا رفتن فشارخون مشخص میشود.

sympathicotonic

تقویت کننده و محرك اعصاب سمپاتیک.

sympathicotripsy

له کردن عصب، عقده، یا شبکه سمپاتیک، بوسیله

عمل جراحی.

sympathicotropic

سمپاتیک گرا، علاقمند به دستگاه عصبی سمپاتیک.

sympathicus

سیستم عصبی سمپاتیک.

sympathin

ماده رابطی که در انتهای محیطی اعصاب سمپاتیک ترشح میشود.

s. E سمپاتین E، سمپاتین محرکی که باعث انقباض رگی میشود.

s. I سمپاتین I، سمپاتین متوقف کننده ای که باعث اتساع رگها میشود.

sympathism = suggestibility

تلقیق پذیری.

sympathoblast = sympathicoblast**sympathoblastoma =****sympathicoblastoma****sympathogonia**

جمع واژه زیر.

sympathogonium

یاخته جنینی که تبدیل به یاخته سمپاتیک میشود.

sympathogonioma

توموری است که از یاخته های سمپاتوگونیوم تشکیل شده است

symptholytic

فلج کننده سمپاتولیتیک، فالج سمپاتیک، قطع کننده عبور جریانات عصبی از رشته های پس عقده ای به اعضاء یا بافت های محل اثر، توقف انقباضی عضلات صاف و ترشح غدد.

sympathoma = sympathicoblastoma**sympathomimetic**

مقلد سمپاتیک، آنچه که باعث ایجاد اثری مشابه با اثر جریانات عصبی رشت های پس عقده ای اعصاب سمپاتیک شود.

sympathy

۱ - همدردی، دلسوزی، همفکری، موافقت، اثری که بعلت بیماری قسمتهای دیگر بدن روی يك عضو گذارده میشود. ۲ - ارتباطی که بین جسم و روح وجود داشته باعث اثر یکی بر دیگری میشود. ۳ - اثری که يك فرد روی دیگری میگذارد مانند اثری که در هیپنوتیزم دیده میشود.

sympalangism

جمود مفاصل نزدیک (پروکزیمال) انگشتان.

symphyseal

التصاقی، مربوط به التصاق و ارتباط.

symphyseal = symphyseal**symphyslectomy**

برش یا قطع التصاق عانه ای.

symphysion

نقطه میانی حاشیه خارجی زائده آلوئولر فک زیرین.

symphysiorrhaphy

بخیه و دوخت و دوز التصاق پاره شده.

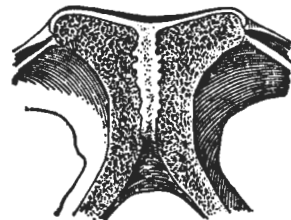
symphysiotomy

برش التصاق عانه ای جهت آسان کردن زایمان.

symphysis

التصاق، نوعی مفصل که در آن دوسر استخوان ها بوسیله صفحه رشته ای غضروفی محکم بیکدیگر چسبیده اند (شکل زیر).

pubic s. التصاق عانه ای، محل اتصال تنه استخوان های عانه در سطح میانی.



SYMPHYSIS

sympodia

بهم چسبیدگی اندامهای تحتانی.

symptom

نشانه، تظاهراتی عملی یا عضوی از يك بیماری که خود بیمار از آن آگاه میشود.

نشانه های ترك، علائم محر و میت، نشانه هایی که در نتیجه قطع ناگهانی يك محرك عادت ای ایجاد میشود (مانند ترك ناگهانی تریاک).

Anton's s. نشانه آنتون، علامت آنتون، امتناع بیمار از تشخیص کوری خویشتن.

cardinal s's نشانه‌های اصلی. علائم اصلی، علائم مربوط به نبض، درجه حرارت و تنفس.

dissociation s. نشانه تجزی، علامت تجزی، بیحسی نسبت به درد، حرارت و سرما بدون اینکه حس لمس آسیب دیده باشد.

halo s. نشانه هاله، علامت هاله، دیدن حلقه‌هایی در اطراف یک منبع نور که نشانه گلوکوم است.

objective s. نشانه عینی، علامت عینی (ابژکتیو)، نشانه‌ای است که برای دیگران نیز قابل درک باشد مانند رنگ پریدگی، نبض تند، تنفس تند، بی‌تابی و غیره.

signal s. نشانه اخطار، احساس یا حرکت خاصی که نشانه تهدید به حمله غش می‌باشد.

subjective s. نشانه ذهنی، علامت سوبژکتیو، علامتی است که فقط خود بیمار آن را احساس می‌کند مانند درد، خارش، سرگیجه و غیره.

symptomatic

نشانه‌ای، علامتی.

symptomatology

نشانه‌شناسی، علامت شناسی، قسمتی از پزشکی که مربوط به شناسایی نشانه‌های مرضی است.

symptomatolytic

محوکننده نشانه‌ها.

symptosis

لاغری تدریجی تمام بدن یا قسمتی از آن.

sympus

ناقص‌الخلقه‌ای که پاها و ساق‌های بهم چسبیده باشند.

Synalar

نام تجارتي فرآورده فلوسینولون استوناید.

synalgia

دردی که در یک محل بروز کند ولی از محل دیگری منشاء گرفته باشد.

synalgic

مربوط به سینالژی (واژه بالا).

synanastomosis

پیوند چندرگ، آناستوموز چندرگ.

Synanglum

جنسی از شیزومیست‌ها (راسته میگزوباکتریالها، خانواده پلی‌آنژیاسه).

synanthema

بثورات موضعی یا گروهی.

synapsis

پیوندگاه، سیناپس، ارتباط عملی دو عصب، ناحیه برخورد پروتوپلاسمی.

axodendritic s. ارتباط آکسونی-داندردیتی، ارتباطی است که بین آکسون یک عصب و داندردیت عصب دیگر وجود دارد.

axodendrosomatic s. ارتباط آکسونی-داندردیتی-تنه‌ای، ارتباطی است که بین آکسون یک عصب و داندردیت و جسم سلولی عصب دیگر وجود دارد.

axosomatic s. ارتباط آکسونی-تنه‌ای، ارتباط بین آکسون یک عصب و جسم یاخته‌ای عصب دیگر.

synapsis

پیوند، یکی شدن، عمل مجزا و جفت شدن کروموزوم‌های همانند پیش‌هسته نر و ماده در شروع میتوز.

synaptic

سیناپسی، پیوندی مربوط به پیوند یا اتحاد کروموزوم‌های همانند پیش‌هسته نروماده.

synaptology

پیوندشناسی، مطالعه ارتباطات سیناپسی بین اعصاب.

synarthrodia = synarthrosis

synarthrodial

مربوط به مفصل بی حرکت.

synarthrophysis

جمودپیش‌رونده مفصل.

synarthrosis

مفصل بی حرکت ، نوعی مفصل که در آن دو سر استخوان بوسیله بافتهای رشته‌ای به یکدیگر می‌چسبند.

syncanthus

چسبندگی کره چشم ، چسبندگی کره چشم به ساختمانهای کاسه چشم.

syncephalus

دوقلوی يك سر، ناقص الخلقه دوقلوئی که سرهایشان با هم یکی شده دارای يك صورت و چهار گوش هستند .

Synchilla

چسبندگی مادرزادی لبها.

synchiria

حالتی که در آن تحریک در یکطرف بدن موجب احساس در هر دو طرف میشود.

synchondrectomy

برش و برداشت جراحی سین کندروز (واژه زیر).

synchondrosis

نوعی مفصل غضروفی که در آن غضروفها قبل از سن بلوغ استخوانی شده‌اند.

synchondrotomy

برش مفصل سین کندروز (واژه بالائی).

synchronism

همزمانی، وقوع همزمان.

synchysis

نرم شدن یا آب شدن جسم زجاجیه چشم.

نرم‌شدگی غیر طبیعی جسم
s. scintillans زجاجیه همراه با وجود ذرات کلسترول و سایر مواد در آن.

synclitism

وضع سر جنین موقعی که سطوح آن با لگن مادر منطبق باشد.

synclonus

انقباض يك زمانه ، لرزش عضلانی یا انقباض کلونیک عضلات باهم.

syncopal

سنکوپ، مربوط به سنکوپ، مربوط به غش.

syncope

بی‌هوشی، غش، ضعف، سنکوپ، ۱- کاهش ناگهانی قدرت. ۲- کاهش هوشیاری در نتیجه کم‌خونی مغز.

سنکوپ انگشتی، کاهش قدرت **digital s.** ناگهانی و موقتی انگشتان.

Syncurline

نام تجارتي فرآورده برده‌ور دکامتونوم.

syncytial

مربوط به سن‌سیتوم (دو واژه پائین‌تر).

syncytolysin

نوعی یادتن (آنتی‌بادی) که سینسیتوم (**syncytium**) را خراب میکند.

syncytoma

توموری است که در آن یاخته‌های سن‌سیسیال بزرگ در دیواره رحم ارتشاح یافته‌اند.

s. malignum = choriadenoma

syncytium

۱- یاخته بزرگ با هسته‌های متعدد. ۲- خارجی-ترین لایه جنینی جفت که از یاخته‌های اپی‌تلیال درست شده است.

syndactylla = syndatylly**syndactyly**

وجود پرده بین انگشتان که باعث چسبیدن آنها به یکدیگر میشوند.

سینداکتیلی چهار دست‌وپا، **quadruple s.** حالتی که در آن انگشتان دستها و پاها دچار چسبندگی و پرده می‌باشند.

syndectomy

بریدن يك قطعه دایره‌ای از ملتحمه در درمان پانوس.

syndesis

آنکیلوزیا جمود مصنوعی.

syndesm(o)-

پیشوندی است به معنی بافت همبند، رباط که به کلمات دیگر می‌چسبند.

syndesmectomy

قطع رباط.

syndesmectopia

رباط نابجا.

syndesmitis

۱- التهاب رباط ۲- ورم ملتحمه .

syndesmology

رباط شناسی، مطالعه علمی یا توصیف رباطات و سایر ساختارهای مفصلی .

syndesmoma

تومور رباط همبند .

syndesmoplasty

ترمیم پلاستیک رباط .

syndesmosis

نوعی مفصل که در آن دو استخوان شرکت کننده بوسیله بافت همبندی- رشته‌ای که تشکیل یک پرده بین استخوانی داده‌اند بهم می‌چسبند .

syndesmotomy

لیگمان بری .

syndrome

سندروم، مجموعه‌ای از نشانه‌ها که از علت واحدی ناشی شده باشند یا طوری باهم و به طور مشترک پدید آیند که ماهیت کلینیکی مشخصی را تشکیل دهند.
acute organic brain s. سندرم عضوی واحد
مغز، علائم مغزی شدیدی که در شخص طبیعی از نظر روانی پدید آید .

Adams Stokes s. استوک- سندرم آدامس- حملات ناگهانی بیهوش با یا بدون تشنج که در بلوکهای قلبی بروز میکند .

Adie's s. سندرم آدی، ناماساوی بودن مردمکها
از نظر اندازه، مردمک بزرگتر معمولاً میوتونیک بوده و در مقابل نور مستقیم مداوم عکس العمل غیر طبیعی نشان میدهد .

adiposogenital s. = Frolich's s.

سندرم فوق کلیوی - تناسلی، پرکاری قشر غده فوق کلیوی که باعث هرما فردیسم کاذب و پیدایش نشانه‌های مردی در زن میشود معمولاً در موقع تولد وجود داشته و باعث پیدایش بلوغ زودرس در مرد میشود .

Albright's s. سندرم آلبرایت، بیماری غیر قرینه استخوانها (التهاب فیبرو کوستیک

استخوانها)، رنگدانه دار شدن ملانینی پوست و پیش رسی جنسی در زن می‌باشد .

سندرم آلد ریخ، اگرزهای مزمن، **Aldrich's s.** التهاب مزمن و چرکی گوش میانی، کم خونی و پورپورای ترمبوسیتوپنیک که بصورت صفت وابسته به جنس منلوب بوسیله زن بی علامت به فرزند پسر منتقل میشود .

سندرم آمیوستاتیک، **amyostatic s.** مجموعه‌ای از نشانه‌های که در آن حرکت عضلات غیر ارادی زیاد شده است .

سندرم آشر، کوچک شدن **Ascher's s.** پوست پلک فوقانی آدنوم غده تیروئید و پرسیازی پرده‌های مخاطی، بافت‌های زیر پوستی و لب بالائی .

سندرم آولی، فلج یکطرفه حلق **Avell's s.** و شراع الحنک همراه با فقدان احساس درد و حرارت در طرف مقابل، در نتیجه ضایعه‌ای که معمولاً هسته آمیگدال و یا واگ و عصب فرعی نخاعی را گرفتار ساخته است .

سندرم بانتی، عظم، احتقانی **Banti's s.**طحال .

سندرم باسن- **Bassen-Kornzweig s.** کورنزیویگ، نورپاتی آناکسک پیشرونده همراه با التهاب رنگدانه دار و آتیپیک شیکه و گرفتاری ماکولاییدایش گلبولهای سرخ با پایهای کاذب یا شکل نامنظم و کنگره دار (آکانتوسیت) در خون .

سندرم بندیکت، فلج یکطرفی **Benedikt's s.** عصب محرك مشترك چشم (زوج سوم) بالرزهای خشن اندامهای طرف مقابل که در نتیجه ضایعه مغز میانی است .

Bloch-Sulzberger s. = Incontinent pigmenti

سندرم بلوک سلولز برگر، اختلالی است رنگدانه‌ای که بالکتهائی در روی پوست در نتیجه رسوب زیاد ملانین مشخص میشود .

سندرم بونوی- **Bonnevie-Ullrich s.** اولریخ، حالتی است که با پتریژیوم کولی (نواری

از بافت که از ناحیه پستانی به ناحیه جناغی کشیده شده است) خیز در نتیجه اتساع رگهای لنفاوی در دستها و پاها، ازدیاد فاصله بین دو چشم، قامت کوتاه و اختلالات پیشرونده دیگر مشخص میشود.

Boullaud's s. سندرم بوئی لود، اختلال مفصلی حاد التهاب پوششهای درونی و بیرونی قلب.

Bouveret's s. سندرم بورت، تاکیکاردی دهلیزی که علت روشنی نداشته بصورت حمله‌ای بروز میکند.

brain s. سندرم مغزی، اختلال روانی همراه با ضایعات عضوی مغز که بدسته‌های سندرم حاد مغزی (اگر ضایعه قابل برگشت باشد) و سندرم مزمن مغزی (اگر قابل برگشت نباشد) تقسیم میشود.

Brock's s. = middle lobe s.

Brown-Sequard s. سندرم براون-سکارد، حالتی است ناشی از فشار یا قطع یکطرفی نخاع که بعلت تومور، التهاب یا ضربه ایجاد میشود فلج حرکتی و فقدان حس لمس، حس ارتعاشی در طرف ضایعه دیده و فقدان حس حرارت و درد در طرف مقابل از علائم آن است.

Burnett's s. = milk-alkali s.

Caffey's s. سندرم کافی، پرسیازی (هیپرپلازی) قشر استخوانها و تورم بافت‌های نرم روی آن.

carpal tunnel s. سندرم امتداد استخوانهای مچ دست، درد و پارستزی در انگشتان و دست که گاهی تا بازو نیز میرسد، علت آن فشار عصبیانی در مچ دست می‌باشد.

Cestan's s. یا **Cestan-Chenals s.**

سندرم سستان، سندرم سستان چتر، بیحسی صورت و تنه، فلج حرکات طرفی و هم‌آهنگ چشم‌ها همی-پلژی متقاطع که بعلت ضایعه راه‌های هرمی ایجاد میشود.

Charcot's s. سندرم شارکو، تصلب آمیوتروفیک طرفی.

chromosomal s. سندرم کروموزومی، مجموعه‌ای از علائم (اختلالات مادرزادی یا اختلالات بیوشیمیائی) که احتمالاً در نتیجه نابجائی بعضی از کروموزومها بروز میکند.

Clarke-Hadfield s. سندرم کلارک-حاد، خردپیکری لوزالمعدی، اختلال رشد همراه با کوچکی پانکراس و بزرگی کبد.

Claude's s. سندرم کلود، فلج یکطرفه عضلات چشم، بیحسی متقابل نیمه بدن و گاهی آتاکسی که در ضایعه مغز میانی دیده میشود.

Conn's s. = aldosteronism

Costens s. = temporomandibular s.

سندرم کریگلر-ناجار، پرقان غیر همولیزی خانوادگی در نوزادان با پیدایش مقدار زیادی بیلیروبین غیر کنتر و گه در خون و کرن ایکتروس، که ممکن است کشنده باشد.

crush s. سندرم ضربه، شوک ملایم تا شدید، وجود میوگلوبین در ادرار، نفروز لوله‌های تحتانی که در نتیجه له شدگی بافت‌های نرم میباشد.

Cruveilhier-Baumgarten s. سندرم کروویه-بومگارتن، بزرگی طحال ازدیاد فشار خون باب و باز بودن ورید نافی.

cubital tunnel s. سندرم امتداد زند زیرین، درد در امتداد طرف زند اسفلی دست و ساعد و ناتوانی دست که در نتیجه فشار عصب زند اسفلی در آرنج ایجاد میشود.

Cushing's s. سندرم کوشینگ، حالتی که اغلب در زنها دیده میشود در نتیجه افزایش ترشح هورمون‌های قشر غده فوق کلیوی بوده و با ضعف، چاقی صورت، گردن و تنه مشخص میشود.

defibrination s. سندرم عدم انعقاد، عدم انعقاد خون در نتیجه تجزیه مواد ترومبو پلاستیک و کمبود فیبرینوزن یا انهدام فیبرین ایجاد شده و غالباً بعد از شوک یا در اختلالات زایمانی دیده میشود.

Down's s. سندرم داوین، صورت مغولی، اختلالات رشد اسکلت، اختلالات چشمی و قلبی

وعقبماندگی روانی که معمولا با سه کروموزومی بودن کروموزوم ۲۱ می باشد.

Dubin—Johnson s. سندرم دووین-

جانسون ، یرقان مزمن ایدیوپاتیکی که متناوبا شدید وخفیف شده ودریاخته های کبدی رنگدانه های قهوه ای پیدا میشود.

dumping سندرم دامپینگ، مجموعه ای از

نشانه ها که گاهی باسهال نیز توأم است بعد از خوردن غذا در بیمارانی که معده برداری شده اند دیده میشود. این نشانه ها شامل تهوع، بیحالی، عرق کردن، طپش قلب، درجات متفاوت سنکوپ واغلب احساس گرما است.

effort s. = neurocirculatory

asthenia

ضعف عصبی-عضلانی، نوروزی است که باخستگی زودرس، ناراحتی تنفس و درد ناحیه قلب مشخص میشود.

Ehlers—Danlos s. سندرم الیر- دانلوس،

نشانه ها چهارگانه ای که شامل قابلیت بازشدن شدید مفاصل ازدیاد خاصیت ارتجاعی پوست، شکنندگی پوست وتومور کاذب بعد ازضربه می باشد.

Eisenmenger's s. سندرم آیزن منگر،

تغییر محل آئورت بطرف راست، نقص دیواره میانی قلب، هیپرپلازی بطن راست واتساع قیف و سرخرک و سیاهرک ششی.

Ellis—van Creveld s. = chondro—ectodermal dysplasia

بهوازه (**dysplasia**) مراجعه فرمائید.

Faber's s. = Hayem—Faber s.

سندرم فابری، اختلال ژنتیکی که با حملات متناوب تب، دردهای سبک و اختلالات حسی پوست در اندامها، وجود پروتئین در ادرار هماتوری و ضایعات پوستی مشخص میشود.

Fanconi's s. سندرم فانکونی، حالتی

است که با پیدایش اسید آمینه در ادرار، کلیکو زوری کلیوی، کاهش فسفاتهای ادرار مشخص میشود.

Felty's s. سندرم فلتی، آرتریت روما توئید همراه باعظم طحال وکبد وکاهش گلبولهای سفید خون.

Frollich's s. = adiposogenital dystrophy

سندرم فرولیش، سندرم آدیپوزوژنیتال، حالتی است که با ضایعات هیپوفیز وهیپوتالاموس همراه بوده وبا چاقی قبل از بلوغ وعقبماندگی رشد جنسی مشخص میشود.

Gardner's s. سندرم گاردنر، پولیپهای

متعدد قولون و راست روده، تومورهای متعدد استخوانی در استخوان های صورت و اختلالات رشد.

general adaptation s. سندرم سازش

عمومی، سندرم آدپتاسیون، تمام عکس عملهای غیر اختصاصی بدن در هنگام مقابله با استرس.

Gradenigo's s. سندرم گرادنیگو، فلج

یکطرفه عصب محرک خارجی چشم (زوج IV)، درد شدید در منطقه ای که بوسیله شاخه چشمی عصب سه قلو عصبی میگردد، در التهاب گوش داخلی، سینوس پستانی یا هردو دیده میشود.

Gullain—Barre s. = Infectious polyneuritis

سندرم گیلن- باره، پلی نوریت عفونی.

Hallervorden—Spatz s. سندرم

هالروردن- اسپاتز، حالت مرگبار خانوادگی با میداه ناشناخته که با نشانه های عصبی و اختلالات عقلی مشخص میشود.

Hamman—Rich s. سندرم هامان- ریچ،

فیبروز منتشر و بینابینی ریه.

Hand—Schuller—Christian s. سندرم

هند- شولر- کریستیان، نوعی لیپوئیدوز کلسترول که با نقص در استخوان های غشائی اگزوفتالمی ودیابت بهمزه مشخص میشود.

Hayem-Faber s. سندرم هیم- فابر، کم خونی شدید میکروسیتی و هیپوکرومی و گاهی کم خونی آپلاستیک که همراه با کمبود اسیدمعدنه دیده میشود.

Horner's s. سندرم هورنر، تنگ شدن مردمک، گود رفتن چشم، تنگ شدن شکاف پلکی، پر خونی گونه، عدم تعریق در صورت که در نتیجه فقدان عصب گیری سمپاتیک می باشد.

Hurler's s. سندرم هورلر، اختلالی ژنتیک که با کدورت قرنیه، بزرگی طحال و کبد، عقب ماندگی روانی، تغییرات اسکلت و قامت کوتوله مشخص میشود.

hyaline membrane s. سندرم یرده شفاف، اختلال تنفسی ایدیوپاتیک نوزاد، (سندرم هیالن ممبران).

jugular foramen s. سندرم سوراخ وداجی، فلج عصب زبانی- حلقی، واگ و اعصاب فرعی نخاعی که در نتیجه ضربه یا ضایعه در ناحیه سوراخ وداجی ایجاد میشود.

Kartagener's s. سندرم کارتاژنر، التهاب مزمن سینوسهای صورتی، اتساع پرنشها و معکوس بودن احشاء از نظر محل.

Klinefelter's s. سندرم کلاین فلتر، حالتی است که با اختلالات کروموزومی در جنس نر، بیضه های کوچک، فیبروز هیالن لوله های منی برو افزایش گسونادوتروفینهای ادرار مشخص میشود.

Klippel-Fell s. سندرم کلیپل فل، کوتاهای گردن همراه با پائین بودن رستنگاه مودر پشت گردن و کاهش تعداد مهره های گردنی یا وجود چند نیمه مهره که بهم چسبیده اند.

Kacher's s. سندرم کوشر، کاهش گلبولهای سفید خون در نتیجه کم شدن گرانولوسیتها با افزایش نسبی یا مطلق گلبولهای سفید تک هسته ای، افزایش ملایم اتوزینوفیلها که گاهی با تیرو توکسیکوز همراه است.

Launols's s. سندرم لانواز، غول پیکری در نتیجه پرکاری غده هیپوفیز.

Laurence-Moon-Biedl s. سندرم لورنس- مون - بیدل، وجود انکشتان اضافی چاقی، عقب ماندگی روانی، التهاب رنگدانه دار شبکیه و کم کاری غدد تناسلی.

Lerliche's s. سندرم لریش، خستگی کفلهای رانها یا عضلات ساق یا بعد از فعالیت، رنگ- پریدگی پاها، فقدان نبض شریانی در اندامهای تحتانی که در انسداد آئورت انتهائی دیده میشود.

Libman-Sacks s. سندرم لیبمن ساکس، التهاب زگیلی و بدون میکرب پوشش درونی قلب.

Lichthelm's s. سندرم لیختیم، کم خونی که با استحاله نخاع و اختلالات متمددرکتی وحسی همراه است.

Lightwood's s. = renal tubular acidosis

سندرم لایتوود، اسیدوز لوله ای کلیه، اسیدوز متابولیکی که در نتیجه اختلال جذب مجدد بیکربنات بوسیله لوله های کلیوی ایجاد میشود.

Lowe's s. سندرم لو، سندرم کاسه چشمی - مغزی- کلیوی.

Lutembacher's s. سندرم لوتمبراخ، تنگی دریچه میترال با منشاء روماتیسمی همراه با سوراخ بودن دیواره بین دهلزی.

Mc Ardle's s. سندرم مک آردل، بیماری عضلانی در نتیجه ناتوانی عضلات منقط در مصرف گلیکوزن خاص عضلانی.

Maffucci's s. سندرم مافوسی، دیسکوندرو- پلازی همراه با تومورهای رگی متعدد در انتهای استخوانها.

malabsorption s. = cellac disease

سندرم سوء جذب، بیماری سلیاک، حالت اسهالی ارضی یا هتابولیک.

**Marchiafava-Micheli s. = noct-
urnal paroxysmal hemoglobinuria**

سندرم مارکیافاوا - میشلی، هموگلوبین اوری حمله‌ای شبانه، نوعی هموگلوبینوری در نتیجه همولیزی که بطور خودبخودی و حمله‌ای پیداشده با کم‌خونی، کاهش گلبولهای سفید خون و گاهی-کاهش پلاکتها نیز همراه است.

Marfan's s. سندرم مارفان، طویل بودن بیش از حد اندامها، بخصوص انگشتان دست و پا با تغییر محل عدسی چشم و بعضی اختلالات دیگر.

Marie's s. سندرم ماری، مجموعه‌ای از نشانه‌ها در نتیجه ترشح بیش از حد هیپوفیز قدامی که با آکرومگالی همراه است.

middle lobe s. سندرم لوب میانی، آتلکتنازی لوب میانی ریه راست و پنومونیت مزمن در نتیجه فشردگی برنش بوسیله غدد لنفاوی سلی در ناف ریه.

Mikulicz's s. سندرم میکولیکز، ارتشاح لنفوسیتی مزمن و بزرگ‌شدگی غدد اشکی و بزاقی، که همراه با سارکوئیدوز، لنفوم بدخیم یا بیماری کلاژن دیده میشود.

milk-alkali s. سندرم شیر-قلیائی، افزایش کلسیم خون بدون افزایش کلسیم یا کاهش فسفات ادرار، آلكالوز ملایم و سایر علائمی که در نتیجه مصرف طولانی شیر و مواد قلیائی قابل جذب و به مدت طولانی ایجاد میشود.

Milkman's s. سندرم میلک‌مان، بیماری عمومی استخوانی که با پیدایش نوارهای شفاف متعدد ناشی از جذب استخوان، در استخوانهای پهن و طویل مشخص میشود.

Morel-Moore s. یا morgagni's s. سندرم مورل-مور، سندرم مورگانی، هیپرستوز

پیشانی داخلی، تراکم ورقه داخلی استخوان پیشانی همراه با سردرد، خستگی و نشانه‌های دیگر.

Munchausen s. سندرم مونکوزن، حالتی است که در آن بیمار خواهان بستری شدن در بیمارستان جهت درمان بیماری حاد تصوری خود میباشد و تاریخچه آن را بصورت غم‌انگیز و حق بجانب ولی دروغ بیان میدارد.

nephrotic s. سندرم نفروتیک، حالتی است که با خیزش‌دید، وجود پروتئین زیاد در ادرار کاهش آلبومین خون و حساسیت به عفونتها مشخص میشود.

oculocerebrorenal s. سندرم چشمی- مغزی- کلیوی، راشی تیسیم همراه با گلوکوم، عقب ماندگی روانی و اختلال جذب بعضی مواد در لوله‌های کبد.

orofacial-digital s. سندرم دهانی- صورتی- انگشتی، حالتی که با هیپرتروفی لگام زبان، کم‌هوشی، لرزش و ناهنجاری‌های دست مشخص میشود.

Pancoast's s. سندرم پانکوست، ۱- سایه رادیولوژیک در قله ریه، درد عصبی بازو، صغر عضلات بازو و دست و سندرم هورنر که در تومور قله ریه دیده میشود. ۲- اوستئولیز در قسمت خلفی یک یا چند دنده که گاهی مهره‌های مربوطه را نیز گرفتار میکند.

Parinaud's s. سندرم پارینو، فلج حرکات چشم بطرف بالا بدون اینکه در تقارب اختلالی ایجاد شده باشد.

Parinaud's oculoglandular s.

سندرم چشمی غده‌ای پارینو، ورم ملتحمه یک طرفی که بعد از بزرگی مزمن غده پاروتید و عقده‌های لنفاوی قدامی گردن ایجاد میشود.

Peutz-Jeghers s. سندرم پوتز- چیگرز، پولیپهای معدی- روده‌ای بارنکدانه‌دار شدن ملانینی پوست و مخاطها.

pickwickian s. سندرم پیک ویک، چاقی
بامنشأ داخلی، چرت زدن، کاهش تهویه ریوی و
افزایش گلبولهای سرخ.

Pierre Robin s. سندرم پیر روبن،
کوچکی غیرطبیعی فک زیرین که همراه باشکاف
کام و پائین افتادگی زبان دیده میشود.

PlummerrVinson s. سندرم
پلومروینسون، اشکال در بلع، آتروفی مخاط دهان،
زبان وحلق و مری، کمبود آهن پلاسما و اغلب
کم خونی.

postcommissurotomy s. سندرم
پس از کمیسوروتومی، تب، درد قفسه سینه،
پنومونیت و بزرگی قلب که غالباً بعد از کمیسو-
روتومی (برش محل التصاق دریچه های قلب) دیده
میشود.

postgastroctomy s.=dumping s.
postirradiation s. سندرم پس از
پرتو تابشی، نشانه هایی که در نتیجه تابش اشعه مجهول،
گامانوترونهای شتابدار و کند ایجاد میشود
شدت نشانه ها بستگی به مقدار اشعه منبسط
دارد.

postpericardectomy s. سندرم پس
از برداشتن پریکارد، تب، درد قفسه سینه و نشانه های
التهاب جنب یا پریکارد که پس از باز کردن
پریکارد دیده میشود.

Putnam-Dana s. سندرم پوتنام-
دانا، کمخونی همراه با استحاله نخاع.

respiratory distress s. سندرم ناراحتی
تنفسی، حالتی است در نوزاد که با اشکال حاد
تنفسی مشخص شده و غالباً در نوزادان نارس،
نوزاد مادرهای دیابتی یا نوزادانی که بوسیله عمل
سزارین متولد شده اند دیده میشود.

Riley-Day s. سندرم ریلی-دی،
دیس آنونومی فامیلیال، حالتی است که با اختلالات
اشکی، لکه های پوستی، حالت هیجانی و ضعف
بازتابها مشخص میشود.

rubella s. سندرم سرخچه، مجموعه ای
از اختلالات مادرزادی در نتیجه گرفتاری مادر در
مراحل اول حاملگی به سرخچه که شامل، آب
مروارید، کری، ضایعات قلبی، کوچک بودن سر
و عقب ماندگی روانی می باشد.

scalenus anticus s. سندرم نردبانی
قدامی، نشانه هایی که در نتیجه فشارشیکه بازویی و
سرخرگ زیر ترقوه ای بوسیله عضله نردبانی قدامی
ایجاد میشود.

Schaumann's s. سندرم شومن، حالت
سیستمیکی که غدد لنفاوی، چشمها، غدد بزاقی،
پوست، شبکیه، چشم، کبد و طحال را گرفتار
میسازد.

Sezary reticulosis s. سندرم رتیkulوز
سزاری، قرمزی شدید و سراسری پوست که با
ریزش موضعی مو، خیز، هپیرکراتوز و تغییراتی
در ناخنها و رنگدانه دار شدن پوست همراه است.

Sheehan's s. سندرم شیهان، کم کاری
غده هیپوفیز که در زنها بعد از خونریزی شدید یا
شوگ در موقع زایمان ایجاد شده و با کاهش شیر،
کم شدن موهای بدن و قطع قاعدگی همراه
است.

shoulder-hand s. سندرم دست و شانه،
اختلالی است در اندام فوقانی که با درد و سفتی
شانه، تورم و درد دست همان طرف مشخص شده
و بعضی اوقات بعد از انفارکتوس عضله قلب دیده
میشود، ولی بیشتر علل دیگری دارد.

Siemen's s. سندرم سیمن، نقص مادر-
زادی روپوست.

Sjogren's s. سندرم اسجوگرن، التهاب
خشک قرنیه و صلیبیه، التهاب خشک حلق، بزرگ
شدن غدد پاروتید و پلی آرتريت مزمن.

Stein-Leventhal s. سندرم اشتین
لونتال، آمنوره ثانوی و فقدان تخمک گذاری
همراه با تخمدانهای کیسه ای و طرفی، در حالی که
ترشح هورمون محرک فولیکول ۱۷ کتوستروئید
طبیعی است.

Stevens-Johnson s. سندرم استیونس-جانسن، بیماری سیستمیکی که با تب و ضعف همراه بوده و تظاهرات بالینی مهم آن ضایعات پوست و مخاط می باشد.

Stewart-Morel s. سندرم استوارت-مورل، هیپر استوز داخلی پیشانی.

Stewart-Treves s. سندرم استوارت-تروز، لنفانژیو سارکومی که در بازوی خیزدار به مدار عمل جراحی رادیکال سرطان پستان ایجاد میشود.

stiffman s. سندرم اسپاسم و سفتی پیشرونده عضلانی.

Sturge-Kallscher-Weber s.
=nevold amentia

Sturge-Weber s. سندرم استورژ-وبر، خال رگی در امتداد شاخه های بالائی و میانی عصب سه قلو، گلوکوم در همان طرف و وجود خال روی نرم شامه.

subclavian steal s. سندرم دزدی زیر چنبری، نقص جریان خون مغز در نتیجه مکیده شدن خون مغز به اندام فوقانی هنگامیکه سرخرگ زیر چنبری طرف ضایعه دیده قبل از انشعاب سرخرگ مهره ای مسدود شود.

Taussig-Bing s. سندرم توسیگ-بینگ، ترکیبی از سوار شدن یک سرخرگ ریوی بزرگ روی هر دو بطن، تغییر محل آئورت و نقص دیواره بین دو بطن.

temporomandibular joint s. سندرم مفصل گیجگاهی-فکی، ووز گوش، سرگیجه، ناراحتی گوش و سایر نشانه ها که در نتیجه ضایعات مفصل گیجگاهی فکی ایجاد میشود.

testicular feminization s. سندرم تأنیت بیضوی، نوعی هرmafrodisم کاذب مردها که در آن دستگاه تناسلی خارجی و صفات ثانوی جنسی شبیه زن است ولی رحم و لوله های رحمی وجود نداشته و بجای آنها بیضه وجود دارد.

transfusion s. سندرم ترانسفوزیون،

حالتی که گاهی در دوقلوهای يك تخمکی که دارای بدن ناف مشترک هستند در نتیجه عدم تساوی جریان خون ایجاد میشود و در آن یکی از دوقلوها بزرگ و خیزدار و دیگری کوچک و دزیدرانه (کم آب) است.

Treacher-Collins s. = mandibulo-facial dysostoss

سندرم تریچر-کولینز، دیس استوز فکی-صورتی، حالت مادرزادی که با هیپوپلازی استخوان های صورت، تغییرات گوش، بزرگی دهان و تغییر شکلهای دیگر مشخص میشود.

Turner's s. سندرم ترنر، انسان تلیسم جنسی، گردن کوتاه، کوبیتوس والگوس در زن که در نتیجه اختلالات کروموزومی است.

van der Hoeve's s. سندرم واندرهوهو، اختلال ژنتیکی که با قرنیه آبی، کری و شکستگی استخوانها مشخص میشود.

Vernet's s. = jugular foramen s.

سندرم ویلارت، فلج يك طرفی عصب زبانی-حلقی، واك، اعصاب فرعی نخاع و زیر زبانی که در نتیجه ضایعه ای در سطح خلفی غده پاروتید ایجاد میشود.

Waardenburg's s. سندرم واردنبرگ، کری مادرزادی، آنومالی پلکها، ابروان یاریشه بینی با رنگدانه دار شدن غیر طبیعی جسم مژگانی و موهای فرقس.

Waterhouse-Friderichsen s. سندرم واتر هوس فریدریکسن، خونریزی داخل غده فوق کلیوی، شوک شدید و معمولا مرگ ناگهانی که اغلب در عفونتهای شدید یا مصرف بیش از حد داروهای ضد انعقاد اتفاق می افتد.

Weber-Christian s. سندرم وبر-کریستیان، حملات راجعه تب، پیدایش ندولهای غیر چرکی در بافت زیر پوست.

Werner's s. سندرم ورنر، پیری زودرس همراه با خاستگی شدن وریش موها، ضخیم و سخت شدن پوست شبیه اسکالرو درمی در اندامهای تحتانی و بالاخره زخمهای مزمن.

Wernicke's s. سندرم ورنیکه، حالتی که در کمبود حاد تیامین و معمولاً در الکلیک‌ها دیده میشود نشانه‌های آن را میتوان بر اساس سلسله اعصاب مرکزی توجیه کرد.

Willebrand's s. سندرم ویلبراند، حالت خونریزی که با طولانی‌شدن زمان سیلان و طبیعی بودن زمان انعقاد و پلاکتها مشخص میشود

Wolff-Parkinson-White s. سندرم ولف-پارکینسون-وایت، اختلال عمل قلب در تاکیکاردی حمله‌ای، که در الکتروکاردیوگرافی فاصله P-R کوتاه و QRS پهن نشان داده میشود.

Zollinger-Ellison s. سندرم زولینجر-الیسون، زخم معده نابجا و شدید که با ازدیاد شدید اسید پپتیک معده همراه بوده و در تومورهای غده پانکراس از نوعی که نه از یاخته‌های بتا و نه از یاخته‌های جزایر لانگرهانس باشد دیده میشود.

syndromic

مربوط به سندرم، سندرمی

Syndrox

نام تجارتي فرآورده‌های متامفتامین. که منقبض کننده رگهاست و برای بالا بردن فشار خون و تحریک فعالیت مغزی به کار میرود.

synechia

چسبندگی، مانند چسبندگی جسم مژگانی به قرنیه یا عدسی.

annular s. یا circular s. چسبندگی حلقوی، چسبندگی کامل حاشیه جسم مژگانی به عدسی.

anterior s. چسبندگی قدامی، چسبندگی جسم مژگانی به قرنیه.

t. pericardii چسبندگی پریکاردی، نوعی چسبندگی پریکارد که در آن حفره پریکارد مسدود میشود.

posterior s. چسبندگی خلفی، چسبندگی جسم مژگانی به کپسول عدسی.

total s. چسبندگی کامل، چسبندگی کامل سطح جسم مژگانی به عدسی.

s. vulvae چسبندگی فرج، حالتی مادرزادی یا اکتسابی که در آن لبهای کوچک در خط وسط با هم یکی شده و فقط سوراخ کوچکی در زیر کلیتوریس جهت خروج ادرار و احتمالاً خون قاعدگی باقی مانده است.

synechia

چسبندگی‌ها.

synechotomy

از بین بردن چسبندگی.

synechology

مطالعه محیط زنده دریك توده.

synencephalocoele

آنسفالوسل همراه با چسبندگی به قسمت‌های مجاور.

synencephalus

دوقلوهای يك سر، ناقص الخلقه‌ای دوقلوبا دودن يك سر.

syneresis

به هم چسبیدن، به هم چسبیدن ذرات حالت متفريق ذل و در نتیجه جدا شدن ماده برنده (مدیوم) آن همان طوری که در لخته شدن خون اتفاق می افتد.

synergetic

مربوط به عمل همکاری، مربوط به (synergy).

synergic

مربوط به همکاری، مربوط به (synergy).

synergism

سینرژیسم، عمل مشترک عوامل بطوری که مجموعه عمل آنها از جمع جبری اثرات هر يك از عوامل بیشتر باشد.

synergist

عضله یا ماده‌ای که با عضله یا ماده دیگر همکاری می کند.

synergistic

سینرژستی، مربوط به (synergism).

synergy

سینر (عمل) همکاری.

synesthesia

پیدايش يك احساس دريك محل در نتیجه تحريك محل ديگر، همچنين به حالتی گفته میشود که محرك يك احساس، احساس ديگری ایجاد کند مانند اینکه صوت ایجاد احساس رنگ کند.

synesthesialgia

سینستزی (synesthesia) دردناک.

syngamy

نوعی تولید مثل در پروتوزوئرها که در آن دو فرد (گامتها) بطور دائم بهم چسبیده و هسته آنها یکی میشود.

syngensis

۱- منشاء يك فرد از منشائی که از والدین زوج ایجاد شده باشد نه از يك فرد، ۲- حالتی که فرد از والدین معمولی بعمل آمده است.

synizesis

انقباض مردمک چشم.

synkaryon

هسته چسبیده، هسته ای که از بهم چسبیدن دو پیش هسته بوجود آید.

Synkayvite

نام تجارتي فرآورده های متادایوم سدیم دی فسفات.

synknesis

انقباض غیر ارادی يك عضله که همگام با عضله ديگر انجام میگردد.

synnenrosis

پیوند رباطی.

synonychia

چسبیدگی ناخن، بهم چسبیدن ناخنهای دو یا چند انگشت در پولی داکتیکی.

synophthalmus = cyclops

ناقص الخلقه ای که يك حفره چشمی دارد.

Synophylate

نام تجارتي فرآورده های تئوفیلین سدیم گلی سینات.

synorchism

چسبیدگی بیضه، بهم چسبیدگی مادرزادی بیضه ها.

synosteology

مفصل شناسی، مطالعه مفصل.

synosteotomy

قطع مفصل، مفصل بری.

synostoses

جمع واژه (synostosis).

synostosis

بهم چسبیدگی طبیعی یا غیر طبیعی دو استخوان بوسیله مواد استخوانی.

synotia

چسبیدگی گوش، اختلالاتی در رشد بصورت چسبیدن گوشها یا قرار گرفتن آنها در خط میانی-شکمی در قسمت فوق گردن.

synotus

گوش چسبیده، ناقص الخلقه ای که دچار چسبیدگی گوش باشد.

synovectomy

سینوویال بری، برش پرده سینوویال.

synovia

مایع زلالی، مایع شفات و چسبنده ای که بوسیله پرده سینوویال ترشح شده و در حفرات مفصلی، بوزسها و پوششهای تاندونی یافت میشود.

synovial

مربوط به مایع زلالی.

synovialis

غشاء زلالی، پرده سینوویال.

synovialoma

توموری که از غشاء زلالی (پرده سینوویال) سرچشمه گرفته باشد.

synovianalysis

تجزیه ماده زلالی، امتحان آزمایشگاهی ماده زلالی (سینوویا) جهت تشخیص بیماری مفصل.

synovloma = synovialoma**synovitis**

التهاب غشاء زلالی (پرده سینوویال) که معمولاً بخصوص در حرکت دردناک بوده و با تورم مواج

در نتیجه تجمع مایع در حفره سینوویال مشخص می شود .

dry s. سینوویت خشک، نوعی التهاب غشاء زلالی که ارتشاح مایع در آن مختصر باشد.

purulent s. سینوویت چرکی، التهاب غشاء زلالی همراه با ارتشاح چرک در آن.

serous s. سینوویت سروز، نوعی التهاب غشاء زلالی که همراه با ارتشاح مقدار زیادی مایع باشد.

s. sicca=dry s.

simple s. سینوویت ساده، نوعی التهاب غشاء زلالی که با ارتشاح مایع شفاف یا کمی کدر همراه باشد.

tendinous s. سینوویت وتری، التهاب پوشش تاندون.

synovium

پرده سینوویال، غشاء زلالی.

synthermal

هم حرارت، دارای یکدوع حرارت.

synthesis

ترکیب، ایجاد یک ماده از ترکیب چند عنصر که به طور مصنوعی و یا در طبیعت انجام میشود.

- ۱- درپسیکوفیز یولوژی **distributive s.** پدیده به ضمیر آگاه بازگرداندن فعالیتها یا تجربیاتی که دچار تجزی یا عدم پیوستگی شده اند.
- ۲- عمل ساختن مواد شیمائی بوسیله ترکیب جزئیات آنها. ۳- نیمه آگاه.

synthetase

آنزیمی که کاتالیزور واکنشهای لازم جهت ترکیب مواد در بدن می باشد.

synthetic

صناعی، ترکیبی، سنتزی.

Synthroid

نام تجارتي فرآورده سدیم لووتیروکسین.

Sntyoctlon

نام تجارتي محلول ساختگی اکسیتوسین.

syntonlc

مربوط به یک شخصیت کامل و پایدار.

Syntropan

نام تجارتي فرآورده فسفات آمپروتروپین که ضد اسپاسم است.

syntrophoblast

لایه محیطی و ضخیم تروفوبلاست که در آن هسته بصورت توده سیتوبلاسمی معمولی قرار گرفته است.

syntropic

هم جهت، چرخش در یک جهت.

syntropy

ارتباط چند عامل مانند ارتباط بعضی خواص فیزیکی یا بیماریها نسبت به وسط یا شیوع سایر بیماریها.

synulotic

۱- تولید سیکاتریس (جای زخم) ۲- عاملی که باعث ایجاد سیکاتریس (جوشگاه) شود.

synxenic

پیوستگی با تعداد معینی از گونه های میکربی.

syphilid

ضایعه پوستی در نتیجه سیفلیس.

syphilis

سیفلیس، نوعی بیماری زهروی است که عامل آن تریونم پالیدوم بوده و باعث ایجاد ضایعات متعدد بدنی و پوستی میشود.

congenital s. سیفلیس مادرزادی، سیفلیسی است که درموقع تولد وجود دارد.

latent s. سیفلیس پنهان، مرحله ای از سیفلیس که بعد از مرحله اول و دوم است و هیچگونه علامتی وجود ندارد.

primary s. سیفلیس اولیه، اولین مرحله سیفلیس.

secondary s. سیفلیس ثانویه، دومین مرحله سیفلیس.

tertiary s. سیفلیس مرحله سوم، به سیفلیسی گویند که ضایعات پوستی را ایجاد کرده باشد.

syphilitic

سیفیلیسی، مربوط به سیفیلیس.

syphiloderm

بیماری پوستی سیفیلیس.

syphilogenesis

بسط سیفیلیس.

syphilography

مقاله‌ای درباره سیفیلیس.

syphiloid

۱- سیفیلیس مانند. ۲- بیماری شبیه سیفیلیس.

syphilologist

متخصص سیفیلیس شناسی.

syphilology

سیفیلیس شناسی، دانستن معلوماتی درباره سیفیلیس، آسیب شناسی و درمان آن.

syphiloma

توموری با منشاء سیفیلیس.

syphilopathy

هر نوع پدیده یا تظاهرات سیفیلیس.

syphilophobia

ترس مرضی از سیفیلیس.

syphilophobic

رویش سیفیلیسی.

syring(o)-

پیشوندی است بمعنی لوله فیستول که به اول کلمات می‌چسبد.

syringe

سرنگ، وسیله‌ای است برای وارد کردن مایعات بدن یا یکی از حفرات بدن.

chip s. سرنگ چپ، سرنگ ظریفی است که برای هدایت هوا به داخل حفرات بدنی بمنظور خارج کردن قطعات جدا شده بکار میرود.

dental s. سرنگ دندان، سرنگ کوچکی با نوک خمیده که در کارهای دندانپزشکی بکار میرود.

hypodermic s. سرنگ هیپودرمیک، سرنگی است که برای تزریقات زیرپوستی بکار میرود.

Luer's s. یا Luer-Lok s. سرنگ

لوئر- لوک، سرنگی است شیشه‌ای برای تزریقات وریدی و زیرپوستی.

syringectomy

فیستول برداری.

syringitis

التهاب لوله استنشاق.

syringoadenoma

آدنوم غده عرق.

syringobulbia

پیدایش حفرات پرازمایع در بصل‌النخاع و پل مغز.

syringocarcinoma

سرطان غده عرق.

syringocele

فتق نخاع از سوراخ استخوانی در اسپینا بیفیدا.

syringocoele

مجرای مرکزی نخاع.

syringocystadenoma

آدنوم غده عرق.

syringocystoma

تومور کیسه‌ای غده عرق.

syringoma

تومور غده عرق.

syringomeningocele

مننگوسلی است که شبیه سیرنکومیلوسل باشد.

syringomyelia

پیدایش حفرات پرازمایع در نخاع.

syringomyelitis

التهاب نخاع و ایجاد حفره در آن.

syringomyelocoele

پیرون زدگی نخاع همراه با کانال مرکزی پراز مایع نخاعی از سوراخ استخوانی.

syringotomy

برش فیستول.

syrosingopline

گرد بلوری سفید یا زرد مایمی که بعنوان ضد فشار خون بکار میرود.

syrup

شربت، محلول غلیظی از قند مانند سوکروز در آب یا مایعات آبی دیگر و یک ماده مطبوع کننده و ماده دارویی.

acacia s. شربت آکاسیا، ماده‌ای که محتوی آکاسیا، بنزوات سدیم، سوکروز، و تنطور و انیل و آب مقطر است.

simple s. شربت ساده، شربت که از آب خالص و سوکروز بدست آمده است.

systaltic

انقباضی، انقباض و انبساط متناوب.

system

دستگاه، جهاز، مجموعه، رشته، سلسله. ۱- یک دستگاه یا یک سری از قسمت‌های مربوط بهم (شیمی، عضو، اورگانسم) که بمنظور معینی با هم کار میکنند یا عملی انجام میدهند که هر یک بتنهائی قادر به انجام آن نیستند. ۲- مکتب یا روشی که بر اصول خاص استوار است.

alimentary s. سیستم گوارش، دستگاه گوارش، دستگاهی که باعث هضم و جذب غذا در بدن میشود.

biological s. سیستم زیست‌شناسی، دستگاه بیولوژیک، دستگاهی است که از مواد زنده تشکیل شده است و ممکن است مجموعه‌ای از ملوکوها تا مجموعه‌ای از موجودات زنده را در بر داشته باشد.

cardiovascular s. سیستم قلبی رگی، سیستم قلبی عروقی، قلب و رگهای خونی را گویند که بوسیله آنها خون در بدن گردش میکند.

centrencephalic s. سیستم مرکز مغزی، دستگاه مرکز مغزی، نورونهای در مرکز ساق مغز از تالاموس تا بصل النخاع است که دو نیمکره مغز را بهم ربط میدهند.

chromaffin s. سیستم کرومافین، دستگاه کرومافین، سلولهای از بدن که بخوبی با املاح کروم رنگ میگیرند.

circulatory s. سیستم دورانی، دستگا دورانی، به مجاری مخصوصی که مواد غذایی را به نقاط مختلف بدن میرسانند اطلاق میشود (اغلب محدود به رگهای خونی است).

digestive s. سیستم گوارش، دستگاه گوارش، به قسمتی از بدن که باعث هضم و جذب غذا میشود گفته میشود.

dosimetric s. سیستم مقداری، سیستم دوزسنج، طرحی است از دوزهای دقیق یا تعیین شده.

ecological s. = ecosystem

endocrine s. سیستم درون تراد، دستگاه درون ریز، غدد مترشحه داخلی، به غددی اطلاق میشود که ترشحات خود را مستقیماً بداخل خون میریزند، شامل غده هیپوفیز، پاراتیروئید، تیروئید و غده فوق کلیوی است، اعضای دیگری مانند پانکراس بیضه و تخمدانها نیز مقداری از ترشحات خود را بداخل خون میریزند.

genitourinary s. = urogenital s.

Golgi s. سیستم گلژی، دستگاه گلژی، مجموعه نامنظمی از غشاهای موازی و حفرات کوچک در سلول که بنظر میرسد فعالیت ترشحي آن را عهده دار باشد.

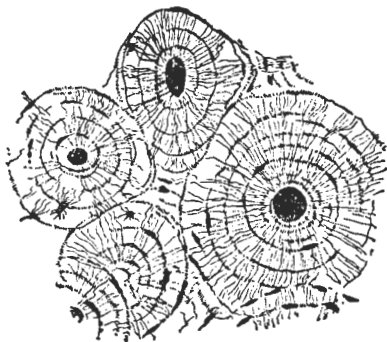
haversian s. سیستم هاورسی، شامل یک مجرای هاورس، تیغه‌های استخوانی دور آن که واحد متشکله امتخوانهای متراکم است (شکل زیر).

hematopoietic s. سیستم خونساز، دستگاه خونساز، به بافت‌هایی گفته میشود که در کارخونسازی دخالت دارند.

heterogeneous s. سیستم ناهجور، دستگاه ناهجور، دستگاهی یا ساختمانی که از قسمت‌های مجزا (مانند یک امولسیون) ساخته شده باشد.

homogeneous s. سیستم یکنواخت، دستگاه یکنواخت، دستگاه یا ساختمانی است

که نتوان بطریقه مکانیکی آنرا از هم مجزا کرد
(مانند يك محلول).



سیستم هاورس

limbic s. ، سیستم دستگاه لیمبیک ،
سیستمی از ساختمانهای مغزی که در تمام پستانداران
وجود دارد، از نظر فیلوژنتیک شامل بخش قدیمی
(آرکی پالیوم و مزوپالیوم) و هسته‌های اولیه مربوط
به آن می‌باشد.

lymphatic s. سیستم لنفی، دستگاه
لنفای، به رگهای لنفای و بافتهای لنفای یا
شبه لنفای گفته می‌شود .

masticatory s. سیستم جونده،
تمام ساختمانهای نرم و استخوانی صورت و دهان
که در عمل جویدن دخالت میکنند و همچنین
رگها و اعصاب مربوط به آنها را دستگاه جونده
مینامند.

metric s. سیستم متریک ، دستگاه
متریک ، دستگاه اندازه‌گیری که بر مبنای متر
استوار بوده و تمام واحدهای آن مضاربی از ده
می‌باشند.

muscular s. سیستم عضلانی ، دستگاه
عضلانی، عضلات بدن بطور کلی که عموماً محدود به
عضلات مخطط و ارادی می‌باشد.

nervous s. سیستم عصبی، دستگاه
عصبی ، اعضای از بدن که ارتباط موجود را با

محیط پیرامون خود برقرار میسازد، شامل سیستم
عصبی مرکزی و محیطی می‌باشد.

nervous s. autonomic سیستم عصبی
خودکار، دستگاه عصبی خودکار، قسمتی از دستگاه
عصبی که کار آن تنظیم فعالیت عضله قلب عضلات صاف
و غدد مربوط است.

nervous s. central سیستم عصبی
مرکزی ، دستگاه عصبی مرکزی، مغز و نخاع.

nervous s. parasympathetic سیستم
عصبی، پاراسمپاتیک دستگاه عصبی پاراسمپاتیک،
قسمتی از دستگاه عصبی خودکار که رشته‌های پیش
عقدده‌ای آن بوسیله اعصاب زوج ۱۰ و ۹، ۸، ۳ از مغز
و بوسیله اولین، دومین و سومین عصب خاجی از
دستگاه عصبی مرکزی خارج میشوند، رشته‌های
پس‌عقدده‌ای آن در قلب عضلات صاف و غدد گردن
و سر و احشاء قفسه صدری، شکم و لگن پخش
میشوند .

nervous s. peripheral سیستم
عصبی محیطی، دستگاه عصبی محیطی، تمام عناصر
سیستم عصبی (اعصاب و عقدده‌ها) که خارج از مغز
و نخاع قرار دارند.

nervous s. sympathetic سیستم
عصبی سمپاتیک، دستگاه عصبی سمپاتیک، قسمتی
از دستگاه عصبی خودکار که رشته‌های پیش‌عقدده‌ای
آن از اجسام سلولی در قفسه سینه و اولین ،
دومین و سومین قسمت نخاع سرچشمه می‌گیرند
و رشته‌های پس‌عقدده‌ای آن در قلب، عضلات صاف
و غدد تمام بدن پخش میشوند.

portal s. سیستم پورت، دستگاه بابی،
به دستگاهی گفته میشود که در آن خون از یک
دسته مویرگ جمع‌شده وارد رگهای بزرگ گردیده
و قبل از ورود به جریان خون عمومی بدن دوباره
وارد یک سری مویرگ میشود مانند آنچه که
در غده هیپوفیز و کبد وجود دارد.

respiratory s. سیستم تنفسی، دستگاه
تنفس، به لوله‌ها و حفراتی اطلاق میشود که باعث
رسانیدن گازها به خون میشوند.

reticuloendothelial s. سیستم رتیکیولوآندوتلیال ، به یاخته‌ها و بافت‌هایی گفته میشود که در تمام بدن پخش بوده و علاقه مفراطی به جذب مواد رنگی غیر سمی داشته و خاصیت ریزه‌خواری شدید دارند، شامل سلولهای موجود در طحال، غده لنفاوی ، سلولهای کوپفر کبد ، سلولهای درون پوش مغز استخوان و کلاهما توسیتهای می‌باشند.

skeletal s. سیستم اسکلتی، دستگاه اسکلتی ، شبکه استخوانی که پشتیبان سایر بافت‌های بدن بوده و حرکت را ممکن میسازد.

stomatognathic s. سیستم دهانی - فکی ، دستگاه دهانی - فکی، به ساختمان های دهان و فك گفته میشود که مجموعاً کارهای جویدن بلع، تنفس و تکلم را انجام میدهند.

urogenital s. سیستم تولید مثل ، دستگاه تولیدمثل، اعضای که تولید و ترشح ادرار و تولید مثل را بعهده دارند.

vascular s. سیستم رگی ، دستگاه رگی ، به رگهای بدن بخصوص رگهای خونی گفته میشود .

vasomotor s. سیستم ازوموتور، دستگاه ازوموتور ، به قسمتی از سیستم عصبی که کنترل قطر رگها را عهده دار است گفته میشود.

systema = system

دستگاه، سیستم.

systematic

مبنی بر يك روش معین، اصولی، منظم، مرتب .

systemic

سیستمی، منظم، قاعده‌دار، مرتب.

systole

سیستول ، انقباض یا دوره‌های انقباضی قلب بخصوص انقباض بطنها.

aborted s. سیستم سقط شده ، به سیستمی که قابل درك از راه نبض نباشد گفته میشود علت آن برگشت خون از دریچه میترال

(رگورژیتاسیون میترال) می‌باشد.

arterial s. سیستول سرخرگی، انقباض ریتمیک شریان.

atrial s. یا auricular s. سیستول دهلیزی ، انقباض دهلیز که در نتیجه آن خون وارد بطن میشود ، زمان آن قبل از سیستول حقیقی یا سیستول بطنی است.

catalectic s. سیستول سقط شده یا ناقص .

ventricular s. سیستول بطنی، انقباض بطنها که در نتیجه آن خون وارد آئورت و سرخرگ ریوی میشود.

systolic

سیستول، مربوط به سیستول، انقباضی.

systemma

انقباض اسپاسمودیک یا چنگ شدن (کرامپ) عضلات ساق پا.

Sytobex

نام تجارتي فرآورده‌های خوراکی ویتامین B۱۲ متبلوری.

syzygy

مقارنه، قران ، تقابل، ۱- به هم پیوستگی و در هم آمیختگی اعضاء بدون ازدست دادن اصلیت .
۲- موجود ریزبینی، حیوانی که تصور میرود از در هم آمیخته شدن چند لاروانکلی تشکیل شده باشد.

Szabo's test

آزمون سابو، (برای تعیین وجود HCl در محتویات معده)، به مایع مضمون معرفی محتوی قسمتهای مساوی از محلول ۰.۵ درصد تارترات سدیفوریک و نیوسانات آمونیوم اضافه می‌کنند اگر HCl رجود داشته باشد این معرف از زرد کم رنگ به قرمز متمایل به قهوه‌ای تغییر رنگ میدهند.

sze-giao-han

نام چینی برای ویروسی که مولد آنسفالیت کاومیش است.

Szent-Gyorgyi reaction

واکنش چنت ژورژی ، رنگ بنفش تیره‌ای که در اثر مخلوط کردن محلول ۱ درصد اسید اسکوربیک با محلول سولفات فرو ایجاد میشود این رنگ در اثر احیاء با هیپوسولفیت سدیم محو میشود.

(چنت ژورژی بیوشیمیست مجارستانی مقیم آمریکا است که در سال ۱۸۹۴ متولد شد و به خاطر جدا کردن اسید آسکوربیک و بررسی در انقباضات عضله معروف شد و جایزه نوبل پزشکی و فیزیولوژی در سال ۱۹۳۷ میلادی به او تعلق گرفت) .

<i>Semitic</i>	<i>Greek</i>		<i>Latin</i>	<i>Gothic</i>	<i>Modern Roman</i>
+	X	T	T	ᚱ	T
τ	τ	T	τ	t	t
<i>Greek</i>		<i>Medieval</i>		<i>Gothic</i>	<i>Modern Roman</i>

T

T. مخفف کلمات زیر است:

temperature درجه‌گرما، درجه‌گرمای درونی بدن.

thoracic سینه‌ای.

(intra-ocular) tension کشش یا فشار

کره چشم (فشار درون کره چشمی با نشانه **Tn** مشخص می‌شود اگر **T+1** و **T+2** و غیره باشد نشانه درجات افزایش فشار درون کره چشمی است و اگر **T-1** و **T-2** و غیره باشد نشانه کاهش آن است.

t. مخفف (**temporal**) به معنی گیجگاهی.

T-1824 آبی اوان، گرد بی‌بو سبز، سبز مایل به آبی یا قهوه‌ای رنگی است که به منظور تمییز حجم خون از راه داخل وریدی تزریق می‌شود.

TA. مخفف (**alkaline tuberculin**) به معنی توبرکولین قلیائی، ماده‌ای است که از میکرب

سل از راه گرفتن عصاره آن با محلول یکدهم نرمال سودا بدست می‌آید و بیشتر همانند توبرکولین اوریشنال است.

T.A. مخفف (**toxin-antitoxin**) به معنی زهر - پادزهر.

Ta. نشانه شیمیائی عنصر (**tantalum**) تانتالوم.

tabacn گلیکوزیدی است که در تنباکو یا توتون وجود دارد.

tabacism مسمومیت از گرد تنباکو.

tabacosis مسمومیت از تنباکو به ویژه از راه استنشاق گرد آن به نوعی از پنوموکونوز ناشی از گرد تنباکو نیز گفته می‌شود.

tabacum تنباکو، توتون.

tabagism

حالتی است که در اثر استعمال زیاد از حد تنباکو ایجاد میشود که به آن نیکوتینسم نیز میگویند.

tabanid

تابانید، خرمگس متعلق به خانواده تابانیده که جنس تابانوس آن معروف است سایر جنسهای آن عبارتند از کریسوس، گونیوس، سیلویوس، همتوپودا، ودیاکلروس، بیشتر گونه‌های این مگسها گازهای دردناکی از انسان و حیوانات میگیرند و بعضی از آنها ناقلین مکانیکی بیماریها هستند.

Tobanus

تابانوس، جنسی از مگسهای گاز گیرنده یا گزنده که مگس اسب نیز نامیده میشوند این مگسها ناقل تریپانوزومها و سیاه زخم به حیوانات هستند.

T. atratus تابانوس آتراتوس، مگسی است معمولی در آمریکای شمالی.

T. bovinus تابانوس بووینوس، خرمگس احشام در آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی.

T. dilaenlatus یا **T. fasciatus** یا **T. gratus** مگسهای سودان که خیلی مزاحم انسان و چهارپایان هستند.

tabardillo

تیفوس موشی.

tabatiere anatomique

حفره واقع در پشت دست و قاعده شست بین تاندونهای عضله بازکننده دراز شست و عضله بازکننده کوتاه شست.

tabefaction

تحلیل رفتن بدن، تابس، لاغری.

tabella

قرص دارویی.

tabes

لاغری و تحلیل رفتگی بدن، هزال و کوچک شدن پیشرونده بدن یا قسمتی از بدن.

abortive t. = rudimentary t.

cerebral t. = dementia**paralytica**

cervical t. تابس دورسالیسی که در آن اول دستها گرفتار میشوند.

diabetic t. تابس دیابتی، نوعی نوریت محیطی که در بیماران دیابتی دیده می‌شود و همراه با نشانه‌های آن کسی حرکتی است.

t. dorsalis تابس دورسالیسی یا تابس پشتی، استحاله ستونهای پشتی طناب نخاعی و تنه‌های عصبی حسی همراه با تحلیل رفتگی و لاغری، این بیماری با حملات درد شدید،

ناهماهنگی، اختلال حسی، فقدان رفلکسها، حملات اختلال عملی اعضاء مختلفه بدن مثل

معدده، حنجره و غیره مشخص میشود در ضمن اختلالات تغذیه‌ای گوناگون به ویژه اختلال تغذیه‌ای مربوط به استخوانها و مفاصل، ضعف در نگاهداری

پیشآب یا احتباس پیشاب، ضعف قوای جنسی و غیره نیز مشاهده میشود، سیر بیماری معمولاً آهسته

است ولی پیشرونده میباشد و اگر چه ممکن است موقتا متوقف شود ولی درمان کامل خیلی بندرت اتفاق میافتد، این بیماری پس از سن میانه اتفاق

میافتد و در مردان بیشتر دیده میشود به این بیماری تصلب خلف نخاعی سیفیلیسی نیز میگویند.

t. ergotica تابس ارگوتی، حالتی است شبیه تابس دورسالیسی ولی در اثر ارگوتیسم تولید میشود.

t. infantum تابس کودکان، تابسی که در اطفال همراه با سیفیلیس مادرزادی مشاهده میشود.

t. inferior تابس تحتانی، تابس دورسالیسی که پاها را گرفتار میسازد.

Interstitial t. تابس بینابینی، تابسی که با تکثیر اولیه نور گلی‌ها به علت ضخیم شدگی مزمن رگهای خونی ستونهای خلفی مشخص میشود.

marantic t. تابس کللیل برنده، تابس دورسالیسی که بالاغری مفرط مشخص میشود.

t. mesenterica یا **t. mesaralca** تابس روده بنددی، سل غدد روده بنددی در کودکان

که منجر به اختلالات گوارشی و لاغری بدن میشود.

monosymptomatic s. تابس يك
نشانه‌ای، تابس دورسالیسی که فقط يك نشانه از خود بروز میدهد.

spasmodic t. تابس اسپاسمی، تصلب
طرفی طناب نخاعی.

t. superior = cervical t.
vessel t. تابس رگی، تابس که به علت
آندآرتريت از بين برنده که در رگهای اصلی
خون رساننده به ستونهای خلفی نخاع ایجاد میشود
تولید شود.

tabescent
لاغرشونده، تحلیل رونده.

tabetic
تابسی، مربوط به تحلیل رفتگی.

tabetiform
تابس مانند، تابس شکل.

tablature
جداشدگی استخوانهای اصلی ججمه به صفحات
درونی و بیرونی.

table
طبقه، صفحه، ساختمانی که سطح پهنی دارد.
Inner t. طبقه درونی، صفحه داخلی، لایه
داخلی استخوانهای ججمه.

operating t. تخت عمل جراحی، تخت
عمل، تخت مخصوصی است که بیمار جهت جراحی
روی آن میخواهد.

outer t. طبقه بیرونی، صفحه خارجی،
لایه خارجی استخوانهای پوشاننده ججمه.

vitreous t. = Inner t.
Water t. طبقه آب، سطح فوقانی، وغیر
قابل نفوذی که آبهای زمینی روی آن قرار
دارند.

tablet
قرص، مقدار معینی دارو بصورت جامد که با یا
بدون ماده برنده می باشد.

buccal t. قرص دهانی، قرصی است
که به آهستگی حل میشود و آن را در کسسه مخاطی
بین چانه و فك نگه میدارند.

coated t. قرص روکش دار، قرصی
است که بخاطر خوشمزه شدن یا دیر هضم شدن با
ماده دیگری پوشانیده شده است.

enterico-coated t. قرص روپوش دار
روده ای، قرصی است که با ماده مخصوص پوشانیده
شده و قبل از عبور از معده باز نمیشود.

nitroglycerin t. قرص نیترو گلیسرین،
فرآورده ای از گلیسرین تری نترات که بشکل
قرص خوراکی در آنژین صدری مصرف میشود.

sublingual t. قرص زیر زبانی، قرصی
است که بسرعت حل شده و آنرا زیر زبان قرار
میدهند.

trisulfapyrimidines t's قرصهای
تری سولفا پیریمیدین، قرصهائی که محتوی
سولفادیازین، سولفامرازین و سولفامتازین
می باشند.

taboparesis
فلج تابس، تابس که با فلج همراه باشد.

tabophobia
ترس مرضی از تابس و لاغرشدگی.

tabular
قرص مانند، شبیه قرص.

Tacaryl
نام تجارتي فرآورده های متدیلازین که بعنوان
آنتی هیستامینیک مورد استفاده قرار میگیرد.

Tabce
نام تجارتي فرآورده های کلروتریپانین که ترکیبی
استروژنیک است.

fache
لکه، لك، لکه های مختلفه پوستی مثل:
(tache blanche) به معنی لکه سفید یا نقطه
سفید **(tache bleuatre)** به معنی لکه آبی
یا نقطه آبی و **(tache noir)** به معنی لکه
سیاه یا نقطه سیاه، در ضمن به بزرگ شدگی مختصر

رشته چه يك عصب حرکتی در روی يك عضله
نیز اطلاق میشود مثل (**tache motrice**)
و غیرو.

tachetic

لکه‌ای.

tachogram

نگاره‌ای که بوسیله تاکوگرافی (واژه زیر) تهیه
شده است.

tachography

ثبت حرکت و سرعت جریان خون.

tachy-

پیشوندی است به معنی «سریع» «سرعت» که به
کلمات دیگر می‌چسبند.

tachycardia

سرعت ضربانات قلب، افزایش ضربانات قلب.

atrial t. سرعت ضربانات دهلیزی،

تاکیکاردی دهلیزی، سرعت ضربانات قلب در
حدود ۱۴۰—۲۲۰ که در نتیجه ایجاد جریان
عصبی از يك كانون قابل تحريك و نابجای دهلیزی
بروز میکند.

ectopic t. سرعت جریان نابجا،

تاکیکاردی نابجا، تندی ضربانات قلب در نتیجه
ایجاد تحريك از نقطه‌ای واقع در خارج از گره
سینوسی-دهلیزی.

essential t. سرعت ضربان اصلی،

تاکیکاردی اصلی، تاکیکاردی حمله‌ای در نتیجه
اختلال عملی اعصاب قلب.

orthostatic t. سرعت ضربان ایستادن،

تاکیکاردی اورتوستاتیک، تاکیکاری در نتیجه
قائم کردن قامت از يك حالت خمیده.

paroxysmal t. سرعت ضربان حمله‌ای،

تاکیکاردی حمله‌ای، نوعی است که ناگهانی
شروع و ختم میشود.

ventricular t. سرعت ضربان شکه به‌ای،

تاکیکاردی بطنی، ضربانات، سریع و منظم قلب
در نتیجه ایجاد تحريك از يك كانون یا حلقه‌ای در
سیستم هدایتی بطن.

tachycardiac

مربوط به سرعت ضربان قلب.

tachygenesis

تسریع و توالی مراحل که در اجداد (در تکامل
جنین) طی شده است.

tachylalia

سرعت تکلم.

tachymeter

سرعت‌سنج، وسیله‌ای برای اندازه‌گیری سرعت
حرکت.

tachyphagia

سریع‌خواری، خوردن سریع.

tachyphasia

تکلم سریع.

tachyphrasia

روانی شدید تکلم، سرعت‌گفتار.

tachyphrenia

فعالیت روانی بیش از حد.

tachyphylactic

مربوط به (**tachyphylaxis**).

tachyphylaxis

۱- کاهش عکس‌العمل نسبت به يك ماده در نتیجه
توزیقات مکرر از مقادیر کم آن. ۲- کاهش
جواب به يك تحريك در نتیجه تحریکات ملامب
و مکرر.

tachypnea

تنفس سریع.

tachypragia

تندی عمل.

tachypsychia

تندی روندهای روانی.

tachyrythmia = tachycardia**tachysterol**

ترکیبی است که در نتیجه اشعه دادن به ارگوسترول
بدست می‌آید.

tachysystole

تندی غیرطبیعی سیستول.

Tacosal

نام تجارتي فرآورده ای ازدی فنهل هیدانتوئین که ضد تشنج است.

tactile

لمس کردنی، مربوط به حس لامسه.

tactometer

لمس سنج، وسیله ای است جهت سنجش حساسیت لمسی.

tactus = touch

t. eruditus لمس تجربه ای، حساسیت لمسی که در اثر تمرین کسب میشود.

tactual

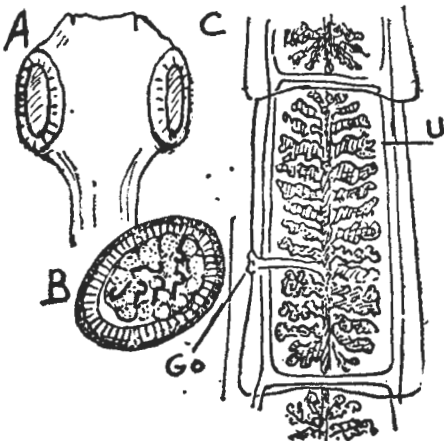
حسی، لمسی، مربوط به حس لمس.

Taenja

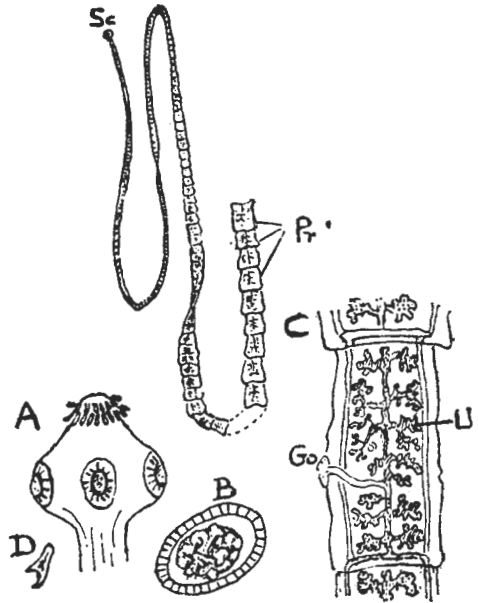
تنیا، جنسی از کرم های پهن.

t. echinococcus تنیا ائینو کوکوس، ائینو کوکوس گرانولوزوس، کرم پهن کوچکی در سگها و گربه ها که لارو آن ممکن است در پستانداران ایجاد تومور یا کیست هیداتید کند.

t. Saginata تنیا سازیناتا، گونه ای از کرم های پهن بطول ۱۲-۲۵ فوت (۳۶۰ تا ۵۶۰ سانتیمتر) که شکل بالغ آن در روده انسان و لارو آن در عضلات و بافت های دیگر گاو یافت میشود (شکل زیر).



T. Sollum تنیاسولیوم، کرم پهن خوگ که انکل شایع افرادی است که از گوشت خام یا نیم پز خوگ مکرر تغذیه میکنند کرم بالغ معمولاً شش تا ده فوت (صد و هشتاد تا سیصد سانتیمتر) طول و هشتصد تا نهصد بند دارد (شکل زیر).



taenia = tenia

taeniacide = teniacide

taeniafuge = teniafuge

Taeniarhynchus

جنسی از کرم های پهن.

Tagathen

نام تجارتي فرآورده ای از سمیرات کلروتین.

Taka - diastase

نام تجارتي يك آنزیم تجزیه کننده نشاسته است که از عمل يك قارچ روی سبوس گندم بدست می آید و بعنوان هضم کننده بکار میرود.

talbutal

بار بهتوریک کوتاه تا متوسط الاثر.

talc

تالک، سیلیکات هینزیم آبدار طبیعی که گاهی با

مقدار کمی سیلیکات آلومینیوم مخلوط بوده و در فرآورده های دارویی مورد استفاده قرار میگیرد.

talcosis

حالتی که در اثر استنشاق پودر تا لک ایجاد می شود .

talcum = talc**talipes**

بدشکلی مادرزادی پا که شکل یا وضعیت آن از حالت طبیعی خارج شده باشد

t. calcaneus چلاقی پاشنه ای، خمیدگی به طرف پشت پا (شکل زیر).

t. calcaneovalgus چلاقی پاشنه ای باز، خمیدگی پا به طرف پشت و خارج.

t. calcaneovarum چلاقی پاشنه ای بسته، خمیدگی پا به طرف پشت و داخل .

t. cavus چلاقی مقعر، چلاقی بعلت گودی زیاد کف پا (شکل زیر).

t. equinovalgus چلاقی پای اسبی باز.

t. equinovarus چلاقی پای اسبی بسته.

t. equinus چلاقی پای اسبی (شکل زیر).

t. valgus چلاقی باز، چرخش پا به طرف بیرون (شکل زیر).

t. varus چلاقی بسته، چرخش پا به طرف درون (شکل زیر).

talpomanus = clubhand**talocalcanean**

قایی، پاشنه ای.

talocrural

قایی- ساقی، مربوط به قاپ و استخوانهای ساق.

talonid

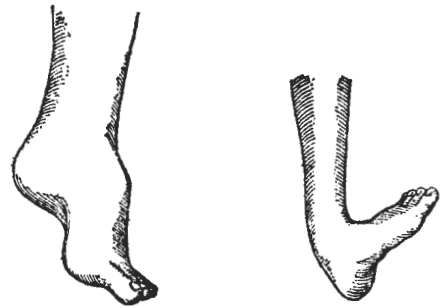
قسمت خلفی دندان آسمای پائینی.

talus

قاپ، یکی از استخوانهای پاشنه پا.

tambour

طبلك، وسیله طبیل مانندی است که برای انتقال حرکات دريك دستگاه ثبات بکار میرود.



A

B



C



D



E

A = t. equinus B = t. calcaneus

C = t. varus D = t. valgus E = t. cavus

tampon

بسته ای از پارچه اسفنج با مواد دیگر که در جراحی بکار میرود، تامپون.

tamponade

۱- فشار روی يك قسمت در نتیجه يك روند یا تولوژيك یا بعنوان جلوگیری از خونریزی. ۲- وسیله ای که جهت جلوگیری از خونریزی داخلی بکار میرود.

ballon t. تامپوناد بالون، وسیله ای است با سه لوله توخالی و دو بالن قابل باد کردن، (لوله سوم جهت تخلیه لخته های خون است) که جهت جاوگیری از خونریزی های مری مورد استفاده قرار میگیرد.

Cardiac t. یا heart t. تامپوناد قلبی، فشرده شدن قلب در نتیجه ریختن خون بداخل پریکارد.

esophogastric t. تامپوناد معدی - مروی، جلوگیری از خونریزی واریسهای مری بوسیله دستگاه قابل باد کردن شامل دو بالن که یکی سوسیس مانند (لوله‌ای شکل) بوده در مری دیگری کروی شکل و در معده جای میگیرد.

Tandearil

نام تجارتي فرآورده‌ای از اوكسی فن بوتازون که ضد التهاب است و در درمان بیماریهای مفصل مورد استفاده قرار میگیرد.

tank

تانك، مخزن مصنوعی جهت ذخیره مواد مایع. تانك هوبارد، تانکی است **Hubbard t.** که در آن میتوان تمرینات را در زیر آب انجام داد.

tannate

تانات، نمك اسید تانیك.

tannin

اسید تانیك.

tantalum

عنصر شیمیائی با عدد اتمی ۷۳ و نشانه اختصاری **Ta**، جسمی است غیر سوزان و نرم که در جراحی در ضایعات استخوانهای جمجمه و بافتهای دیگر بکار میرود.

tantrum

بدخلقی شدید.

tap

۱- وزش ملایم و سریع . ۲- تخلیه مایع بوسیله پاراسنتز.

Tapazole

نام تجارتي فرآورده‌ای از متیمازول که دارویی است آنتی تیروئید.

tape

نوار.

adhesive t. نوار چسبنده، نواری است از پارچه یا مواد دیگر که يك روی آن از ماده چسبناکی پوشیده شده است.

tapelnocephalic

جمجمه پهن یا فشرده (با ضریب قائم کمتر از ۷۲).

tapelnocephaly

پهن‌شدگی یا فشرده‌گی جمجمه.

tapeta

جمع واژه (tпетum).

tapetum

يك ساختمان پوشاننده یا يك لایه سلولی.

لایه شفاف، اپیتلیوم درخشنده **t. lucidum** کورویید چشم حیوانات که باعث خاصیت درخشندگی چشم آنها در تاریکی میشود.

tapeworm

کرم نواری، یکی از کرمهای سستود انگل روده.

کرم کدوی خوکی، کرم کدو **armed t.** نوع خوکی، تنیاسولیوم.

کرم کدوی گاوی، کرم کدو نوع **beef t.** گاوی، تنیاساژیناتا.

دی بوتریوسفالوس لاتوس، **broad fish t.**

گونه‌ای از کرمهای نواری که در انسان، سگ، گربه و سایر گوشتخواران ماهیخوار دیده میشود.

دیبیلیدیوم کانیتوم، کرم کدوی سگ. **dog t.**

کرم کدوی هیداتید، کرم نواری **hydatid t.** کوچکی که در سگها و گرگها یافت شده و لارو آن در پستانداران ایجاد کیست هیداتیک میکند.

تنیاسولیوم، کرم کدوی خوکی. **pork t.**

تنیاساژیناتا، کرم کدوی **unarmed t.** گاوی.

taphophilia

گورستان دوستی، تمایل مرضی بگورستان.

taphophobia

ترس مرضی از گورستان.

tapotement

دستکزدی بصورت وارد آوردن ضربات سبک در مابالتاز.

tar

قیر، قطران، ماده چسبنده و سیاهی که از چوب درختان مختلف یا از ذغال سنگ به دست میآید.

قطران ذغال سنگ، محصولی که در **coal t.** اثر تقطیر مخرب ذغال سنگ قیردار به دست میآید

و در شکل پماد یا محلول برای درمان اکزما مورد استفاده قرار میگیرد.

قطران اردج، روغن فراری که **juniper t.** از چوب درخت سروکوهی به دست میآید.

قطران کاج، محصولی از تقطیر **pine t.** منخرب چوب پینوس یا ولتریس یا سایر گونه‌های کاج بدست می‌آید و به عنوان محرک موزعی یا عامل ضد میکرب مورد استفاده قرار میگیرد.

Taraxacum

جنسی از گیاهان با گل مرکب.

taraxacum

خشکیده ریشه و ساقه یکی از گونه های تارا کسا کوم.

tare

۱- وزن ظرفی که در آن جسمی را وزن می‌کنند.
۲- توزین يك ظرف بمنظور كسر مقدار آن از وزن کلی ظرف و ماده محتوی آن.

target

هدف، نشانه، قسمتی از لوله اشعه مجهول که محل برخورد الکترونها و خروج اشعه ایکس می‌باشد.

tars(o)

پوشوندی است بمعنی حاشیه پلك و مچ پا که به کلمات دیگر میچسبد.

tarsalgia

درد مچ پا.

tarsalia

استخوانهای مچ پا.

tarsalls

مچ پائی.

tarsectomy

۱- قطع يك چند تا از استخوانهای مچ پا. ۲- قطع غضروف پلك.

tarsitis

التهاب قسمت غضروفي پلك.

tarsoclasia

شکستن استخوانهای مچ پا در جراحی.

tarsomalacia

نرم‌شدگی غضروف مچ پائی.

tarsometatarsal

مچ پائی- کف پائی.

tarsophyma

هر نوع تومور مچ پائی.

tarsoplasty

ترمیم پلاستیک غضروف پلكی.

tarsoptosis

سقوط مچ پا، پای پهن.

tarsorrhaphy

دوخت و دو زخم غضروف پلكی.

tarsotomy

برش غضروف تارسی پلك

tarsus

مچ پا. ۱- هفت استخوان بنامهای قاپ، پاشنه، لاوی میخی جانبی، میخی وسط، میخی داخلی و تاسی که مفصل بین پا و ساق را تشکیل میدهند.
۲- صفحه غضروفي که اسکلت پلك (فوقانی یا تحتانی) را تشکیل میدهند.

tarsal

مربوط به تارس.

tartar

۱- رسوب خمزه‌های شراب، بی‌تارتات پتاسیم
خام. ۲- رسوب روی دندانها.

tartrate

نمک اسید تارتريك.

tattooing

خال کوبی، ایجاد رنگ دائمی در روی پوست یا قرنيه، پوشاندن لکه‌های سفید.

taurine

يك اسید متیلور آمینو اتیل-سولفونيك اسید از صفرا.

taurocholate

نمک اسید تروکوليك.

taurocholemla

وجود اسید توروکوليك در خون.

tautomer

ترکیب شیمیائی که قادر به نشان دادن توتومریسم باشد.

tautomeric

۱- عمل فرستادن آکسون به ماده سفید همان طرف
نخاع. ۲- عمل نشان دادن.

tautomerism

تعادل دینامیک بین دو ایزومری که خود بخود
قابل تبدیل هستند.

taxis

گرایش ۱- حرکت جهت یابی موجود متحرک در
مقابل یک تحریک، که ممکن است بطرف محرک
(مثبت) یا در جهت عکس (منفی) باشد. ۲- بکار
گرفتن نیرو در جا انداختن عضویا اندام جا بجا
شده یا در رفته.

coughing t. تاسکس سرفه‌ای، دستکاری
برای جا انداختن فتق هنگامی که بیمار سرفه
میکند.

taxon

طبقه‌بندی خاصی که در آن موجودات زنده بر
مبنای بعضی کیفیات عمومی بصورت گونه، جنس،
خانواده، راسته و طبقه تقسیم میشوند.

taxonomic

مربوط به اصول طبقه‌بندی، مبنی بر اصول طبقه
بندی.

taxonomy

طبقه‌بندی، دسته‌بندی موجودات به طبقات مناسب
با نامگذاری صحیح.

Tb = terblum

tb
مخفف کلمات زیر است.

tuberculosis

سل.

tubercle bacillus

باسیل سل.

TBP = bithlonol

گردکریستالیزه سفید یا سفید مایل به خاکستری
که بعنوان گندزدای موضعی بکار میرود.

Tc = technetium

TCID = tissue culture infective dose
مقدار فاسد کننده کشت بافت، مقداری از عامل

بیماریزاکه باعث ایجاد تغییرات مرضی در کشت
بافت شود.

TCID50 = median tissue culture**Infective dose**

مقدار متوسط آلوده کننده کشت بافت، مقداری از
عامل بیماریزاکه باعث ایجاد تغییرات مرضی در
۵۰ درصد سلولهای کشت بافت گردد.

Te = tellurium**TEA = tetraethylammonium****tea**

۱- جای، فرآورده آشامیدنی آبکی که از خیسانده
یا دم کرده گیاهان یا مواد دیگر بدست می‌آید.

جای سینه‌ای، خیسانده یا
pectoral t. دم کرده آبکی گیاهان خلط‌آور و مسکن و مواد
معطر.

TEAB = tetraethylammonium**bromide****TEAC = tetraethylammonium****chloride****tease**

از هم باز کردن، کنار زدن بافتها با یک سوزن
ظریف جهت امتحان میکروسکپی ساختمان بافتی
زیر آنها.

teat

نوک پستان، نوک غده‌های پستانی.

technetium

عنصر شیمیائی با عدد اتمی ۴۳ و علامت اختصاری
Tc و وزن اتمی ۹۹ سه و چهاروشش و هفت ظرفیتی
اولین عنصری که به‌طور مصنوعی تهیه شد.

technic = technique**technician**

متخصص فنی، شخصی که در انجام کارهای فنی ماهر
باشد.

technique

فن، روش، روش و جزئیات اجرائی یک پدیده
مکانیکی یا عمل جراحی.

tectonic

مربوط به جراحی پلاستیک.

tectorial

سقفی، پوششی.

tectorium

غشاء کورتی، پرده‌ای است که اعضاء کورتی را میپوشاند.

tectum

ساختمان سقف مانند.

t. of midbrain سقف مغز میانی، قسمت خلفی مغز میانی.

teeth

دندانها.

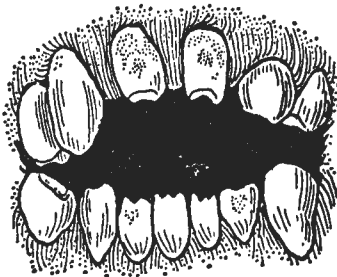
accessional t. دندانهای آسیای دائمی، دندانهای جلوسی، دندانهایی که در قوس دندانی پس از روئیدن پایدار باقی میمانند.

auditory t. دندانهای گوش، برجستگی‌های دندان مانند در حلزون گوش.

deciduous t. دندانهای شیری، ۲۰ دندان اولیه که پس از چند سال افتاده و جای خود را به ۳۳ دندان دائمی میدهند.

eye t. دندانهای چشمی، دندانهای نیش بالائی مربوط به دندان در آوردن اولیه.

Hutchinson t. دندانهای هوجینسون، دندانهای بالبه باریک و دنداندار که در سیفیلیس مادرزادی مشاهده میشوند.



HUTCHINSON'S TEETH

Incisor t. دندانهای پیش، دندانهای ثنایا، چهار دندان جلویی بالا و پائین.

milk t. = deciduous t.

molar t. دندانهای آسیای بزرگ، سه دندان که در طرفین هر فک عقب‌ترین قسمت را اشغال کرده‌اند.

natal t. دندانهای نوزادی، دندانهایی که بطور ناقص در دوران جنینی رشد میکنند و در هنگام تولد روی لثه‌ها دیده میشوند.

permanent t. ۳۲ دندانهای دائمی، دندانی که پس از افتادن دندانهای شیری به جای آنها میرویند.

premolar t. دندانهای آسیای کوچک، دودندان در طرفین هر فک که بین دندانهای آسیا و نیش قرار دارند.

primary t. دندانهای اولیه، شیری.

stomach t. دندانهای معدی، دندانهای نیش پائینی در دندانهای شیری.

successional t. دندانهای وراثتی، دندانها پی‌درپی، تعدادی از دندانهای دائمی که در جای دندانهای شیری روئیده باشند.

temporary t. دندانهای موقتی، شیری.

Wisdom t. دندانهای عقل، آخرین دندان آسیا در طرفین هر فک.

teething

دندان در آوری، رویش دندان از لثه‌ها.

tegmen

بام، ساختمان پوشاننده.

tegmenta

پوششها، پوستها.

tegmental

پوشش.

tegumentum

پوشش.

tegument

پوست، پوشش طبیعی.

tegumental

پوستی.

tegumentary

پوستی.

telchopsia = scintillating scotoma

به واژه (scotoma) مراجعه فرمائید.

T-1824 = Evans blue

آبی اوان، گردبدون بو، سبز، سبزمایل به آبی
با قهوه‌ای رنگی که بعنوان کمک به تشخیص در
تعیین حجم خون بکار میرود.

telodnylia

زردپی درد، درد تاندون.

tela

ساختمان یا بافت پرده‌ای، در نامگذاری
ساختمانهای شطرنجی بکار میرود.

t. conjunctiva = connective tissue

به واژه (tissue) مراجعه فرمائید.

t. elastica = elastic tissueبافت
ارتجاعی.**t. subcutanea**بافت همبند زیرپوستی
یا نیام سطحی.**tela**

ساختمانهای پرده‌ای.

telaigla

درد راجعه.

telanglectasia

بروز ضایعات کانونی بعلت اتساع مویرگها،
سرخ‌رگچه‌ها و یا سیاهرگهای کوچک معمولا در
پوست یا مخاط.

telangictasis

اتساع رگهای محیطی بصورت لکه‌های قرمز به
اندازه‌های مختلف.

تلائژیکتازی عنکبوتی، شبکه‌ای Spider t.
کانونی از سرخ‌رگچه‌های گشاد شده که اشعه‌وار
در محیط یک جسم مرکزی قرار میگیرند.

telanglitis

التهاب مویرگها.

telangioma

تومور خوش‌خیم رگهای خونی نوساز.

telangiosis

بیماری مویرگها.

tele—

پیشوندی است بمعنی « دور » « موثر از دور »
« پایان » « انتها » که به کلمات دیگر میچسبد.

telecardiography

ثبت تغییرات الکتریکی قلب بطریقی که جریانات
مربوطه بوسیله سیمهای تلفن به دستگاه گیرنده
که در فاصله دوری از شخص قرار دارد هدایت
میشوند.

telecardiophone

دستگاهی است که صداهای قلب را در فاصله‌ای
از بیمار قابل شنیدن می‌کند.

teleceptive

مربوط به ازدور گیرنده.

teleceptor

دور گیرنده، گیرنده‌ای که تحریکات را از فاصله
دور میگیرد.

teleclinesia = telekinesis**telecurletherapy**

درمان با رادیوم بطوری که منبع اشعه دور از بدن
قرار گیرد.

teledlastolic

مربوط به آخرین مرحله انبساط قلب.

telefluoroscopy

انتقال تلویزیونی تصاویری که بوسیله فلوروسکوپی
به دست آمده است.

telekinesis

حرکت دادن ازدور، حرکت دادن یک شیئی بدون
تماس با آن (قدرتی که طبق ادعای بعضی اشخاص
می‌توانند جسمی را بدون دست زدن به آن حرکت
دهند).

telemetry

دورسنجی، اندازه‌گیری یک شیئی از فاصله دور،
اطلاعات کسب شده که بوسیله نشانه‌های رادیویی
منتقل میشوند.

telencephalic

تلانسفال، مربوط به قسمت بیشتر مغز جلوئی.

telencephalon

قسمت اعظم مغز جلوئی که بخصوص شامل نیمکره های مغزی و همچنین منطقه مجاور قسمت قدامی بطن سوم و قسمت قدامی هیپوتالاموس است.

teleneurite = telodendron**teleneuron**

نورونی است که جریانات عصبی در آن متوقف میشود.

teleological

غائی، هدف غائی تکامل.

teleology

حکمت علل غائی، دانش شناخت علل غائی.

teleomitosis

میتوز کامل شده.

teleonomic

دارای ارزش نهائی.

teleonomy

اعتقاد براینکه هر ساختمان یا عمل عضوی بر مبنای یک نتیجه گیری نهائی استوار است.

teleorganic

ضروری و لازم برای زندگی.

Telepaque

نام تجارتي فرآورده اسید پوپانوئیک.

telepathy

انتقال حساسیت، ارتباط فکری از طریق وراء حسی، ارتباط دل به دل.

teleradiography

پرتونگاری از دور، عکسبرداری بطریقی که دور بین اشعه ۱۸۰ تا ۲۱۰ سانتیمتر از موضوع فاصله داشته باشد.

telergy = automatism

خودکاری، اجرای اعمال بدون دخالت اراده.

teleroentgenography

عکسبرداری بطریقی که دور بین اشعه رونتگن ۱۸۰ تا ۲۱۰ سانتیمتر از موضوع فاصله داشته باشد.

telesthesia

۱- احساس از راه دور ۲- درک وراء حسی.

telesystolic

پایان سیستولی، مربوط به پایان سیستول.

teletherapy

دور درمانی، درمان بوسیله اشعه یونیزه ای که دور از بدن قرار دارد.

telethermometer

دستگاهی است جهت تعیین حرکت بدن از فاصله دور.

telluric

۱- مربوط به عنصر تلوریوم. ۲- دارای منشاء زمینی، ناشی از خاک

tellurium

عنصر شیمیائی با عدد اتمی ۵۲ و نشانه اختصاری Te و وزن اتمی ۱۲۷٫۶۰ دو و چهار و شش ظرفیتی که عنصر درخشان سفید نقره ای رنگی است.

telo-

پیشوندی است به معنی «انتهای» که به کلمات دیگر میچسبد.

teloblast

قطعه ای کروی دزانت های نوار رویشی.

telocentric

دارای سانترومردیکی از انتهای های کروموزومهای در حال جفت شدن.

telodendria

جمع واژه زیر.

telodendron = telodendron**telodendron**

یکی از شاخه های ظریف و انتهائی آکسون.

telogen

مرحله خاموش یا مرحله ساکن سیکل رشد مو که پس از مرحله رشد پیاپی موقرار دارد در این مرحله موبصورت چماقی درآمده و رشد بیشتری ندارد.

telognosis

تشخیص از راه دور، تشخیص بر مبنای انتقال

تصویر رادیوگرافی توسط ارتباط رادیومی یا تلفونی به کلینیک یا مرکز تشخیص.

teloleclthal

دارای زرده متمرکز در یکی از قطبین.

telolemma

پوشش يك صفحه انتهائی حرکتی.

telomere

شاخه‌ای از کروموزوم که دارای خواص مخصوص قطبی بوده و پس از خورد شدن به قطعات دیگر نمی‌چسبد.

telophase

تلوفاز، آخرین مرحله تقسیم هسته یاخته در میتوز.

TEM=triethylene melamine

تری اتیلن ملامین.

Temaril

نام تجارتي فرآورده‌های تارتات تری‌مپرازین که بعنوان آرامش بخش مورد استفاده قرار می‌گیرد.

temperament

طبع، مزاج، حالت، خواص فیزیکی و طرح روانی فرد.

lymphatic t. طبع لنفاوی، مزاج لنفاوی، حالتی است که در آن پوست ظریف و بی‌رنک، موها روشن، بافتها نرم و شل هستند و به عقیده فیزیولوژیستهای قدیمی در اثر غلبه لنف یا بلغم ایجاد میشود.

melancholic t. طبع ملالکولی، مزاج مالمخولیائی، حالتی است که با غلبه صفرای سیاه (فرضاً از طحال ترشح میشود) مشخص شده و ایجاد مالمخولیا و بد خلی می‌کند (اعتقاد قدما).

nervous t. طبع عصبی، مزاج عصبی، حالتی است که با غلبه عناصر عصبی و فعالیت یا حساسیت بیش از حد مغز مشخص میشود.

phlegmatic t. بلغمی مزاج، مزاج بلغمی.

sanguineous t. طبع خونی، مزاج خونی، حالتی است که با بشره ظریف و سرخ، رشد عضلانی زیاد، سیاهرگهای بزرگ و نبض پر قوی مشخص میشود.

temperature

درجه حرارت، حرارت یا سرمای بدن که با گرماسنج اندازه‌گیری میشود.

absolute t. درجه حرارت مطلق، درجه حرارتي است که از صفر مطلق (۲۷۳٫۱۵- درجه سانتیگراد یا ۴۵۹٫۶۷- درجه فارنهایت) شروع شود.

critical t. درجه حرارت بحرانی، درجه حرارتي است که در آن گاز تحت فشار به مایع تبدیل میشود.

normal t. درجه حرارت عادی، حرارت بدن انسان سالم (۳۷ درجه سانتیگراد یا ۹۸٫۶ درجه فارنهایت).

temple

گیجگاه، ناحیه طرفی جمجمه در بالای استخوان و جنه‌ای.

tempolabile

تابع متغییر با زمان، عدم ثبات در جریان زمان، شامل تغییر در جریان زمان.

temporal

گیجگاهی، شقیقه‌ای.

temporomandibular

گیجگاهی - آرواره‌ای، مربوط به استخوان گیجگاهی و فک زیرین.

temporomaxillary

گیجگاهی - فکی، مربوط به استخوان گیجگاه و فک بالا.

temporo - occipital

گیجگاهی، پشت‌سری.

temporospatial

فضائی-زمانی، مربوط به فضا و زمان.

temporosphenoid

گیجگاهی - شب‌پره‌ای.

tempostabile

پایداری در جریان زمان، تغییر نکردن با گذشت زمان.

Temptra

نام تجارتي فرآورده‌های استامینوفن که ضد درد و ضد تب است.

tenaculum

وسيله جراحی، برای گرفتن و نگهداشتن يك قسمت.

tenalgia

زردی درد، درد تاندون.

tenderness

نازکی، تردی، حالت حساسیت غیرطبیعی نسبت به فشار یا لمس.

حساسیت برگشتی، احساس rebound t. درد در نتیجه رفع فشار روی يك ناحیه.

tendines

زردی‌ها، تاندون‌ها.

tendinitis = tenonitis**tendinoplasty = tenoplasty****tendinosuture = tenorrhaphy****tendinous**

مربوط به یا متشکل از زردی‌ها.

tendo

زردی، تاندون، وتر، در اصطلاحات تشریحی بکار میرود.

زردی آشیل، t. Achillis یا t. calcaneus تاندون آشیل.

tendolysis

عمل آزاد کردن زردی‌ها از چسبندگی‌ها.

tendon

زردی، وتر، تاندون، طناب فیروز متشکل از بافت همبند که در امتداد رشته‌های عضلانی قرار داشته و عضله را به استخوان و غضروف می‌چسباند.

زردی t. calcaneal یا t. Achille's آشیل، تاندون آشیل، یا تاندون پاشنه‌ای، تاندون نیرومندی که در پشت پاشنه پا قرار داشته و عضله سه سر ساق را به استخوان پاشنه می‌چسباند.

tendovaginal

تاندونی-غلافی، مربوط به زردی و غلاف آن.

tenectomy

برش تاندون، زردی بری.

tenesmus

تنسم، فشار دردناک و بی‌حاصل برای خارج کردن مدفوع یا ادرار.

tenia

۱- باند یا نوار پهنی از بافت همبند. (این اصطلاح در اصطلاحات تشریحی برای نشان دادن ساختمان‌های مختلف بکار میرود). ۲- یکی از افراد جنس کرم کدو.

teniae

نوارها.

نوارهای قولونی، سه نوار ضخیم t. coll شده به نامهای (تنیالیبرا، تنیامز و کولیکا و تنیا اومنٹالیس) که از رشته‌های طولی لایه عضلانی روده بزرگ تشکیل شده و از ریشه آپاندیس کرمی شکل به طرف راست روده کشیده شده‌اند.

tenacidae

ضد تنیا، دارویی که سبب مرگ کرمهای نواری میشود، تنیاکش.

tenafuge

دارویی برای دفع کرمهای نواری.

tenalasis

آلودگی به کرمهای نواری.

teno-

پیشوندی است به معنی «تاندون» «زردی» که به کلمات دیگر می‌چسبد.

tenodesis

تاندون دوزی، دوختن انتهای تاندن به استخوان.

tenodynia

زردی، درد تاندون، درد وتر.

tenomyoplasty

ترمیم پلاستیک تاندون و عضله.

tenomyotomy

برش تاندون و عضله، برش زردی و عضله.

tenanectomy

برش قسمتی از تاندون.

tenonitis

۱- التهاب تاندون ۲- التهاب کپسول تنون.

tenontitis

التهاب تاندون، التهاب زردپی.

tenonto-

پیشوندی است بمعنی تاندون و زردپی که به کلمات دیگر می‌چسبند.

tenontodynia

درد تاندونها، زردپی درد.

tenontography

توصیف کتبی تاندونها.

tenontology

زردپی‌شناسی، تاندون‌شناسی.

tenontothecitis = tenosynovitis**tenophyte**

رویش استخوانی در تاندون.

tenoplasty

ترمیم پلاستیک تاندون.

tenoreceptor

گیرنده تاندونی، عصب گیرنده‌ای که در زردپی قرار دارد.

tenorrhaphy

دوخت و دووز تاندون، زردپی‌دوزی.

tenositis = tenontitis**tenostosis**

تبدیل تاندون به استخوان.

tenosuspention

عملی است که در دررفتگی مکرر مفصل شانه انجام میشود در این عمل توسط نواری از تاندون نازک نخی طویل، سراسخوان بازو را به زائده اخروی وصل میکنند.

tenosuture = tenorrhaphy**tenosynovectomy**

قطع غلاف تاندون.

tenosynovitis

التهاب تاندون و غلاف آن.

tenotomy

برش تاندون در امتداد محور طولی.

graduated t. برش قسمتی از تاندون در امتداد محور طولی.

tenovaginitis = tenosynovitis**Tensilon**

نام تجارسی محلول کلرور ادرافونوم که آنتاگونیست کورار است و عامل تشخیص ضعف خطیر عضلانی میباشد.

tenslon

کشش، امتداد، تمدد، حالت تحت کشش یا تحت فشار بودن.

gaseous t. کشش گازی، قابلیت انبساط یا تمایل به انبساط گاز.

Intraocular t. کشش درون چشمی، فشار داخل چشمی.

premenstrual t. کشش پیش از قاعدگی، دسته‌ای از نشانه‌ها شامل، عدم ثبات هیجانی، تحریک پذیری که گاهی ۱۰ روز قبل از شروع قاعدگی بروز میکند.

surface t. کشش سطحی، فشار یا مقاومتی که تمامیت یک سطح را حفظ میکند.

tissue t. کشش بافتی، حالت تعادل بین بافتها و یاخته‌ها که از فعالیت بیش از حد هر قسمت جلوگیری میکند.

tensometer

کشش سنج، دستگاهی جهت تعیین قدرت کشش مواد.

tent

روپوش، چادر، خیمه، فتیله، ۱- جسم مخروطی و قابل انبساطی که جهت گشاد کردن یک سوراخ بکار میرود. ۲- پرده‌ای که جهت محدود کردن انتشار گاز یا بخارهای درمانی روی بیمار کشیده میشود.

oxygen t. چادراکسیژن، چادری است که جهت تجویز اکسیژن بکار میرود.

sponge t. فتیله اسفنجی، جسم مخروطی شکل از اسفنج فشرده.

steam t. ، چادر بخار ، چادر بخار ، روپوش بخار ، چادری است که روی بستر کشیده میشود و از داخل آن بخار معمولی یا بخارهای دارویی عبور میکند.

tentacle

شاخک حساس ، عضو استوانه‌ای شلاق مانند که در جانوران بی‌مهره برای احساس یا حرکت بکار میرود.

tentigo

تمایل شهوی شدید، تمایل شهوانی مرضی.

tentoria

روپوشها، سقفها.

tentorial

سقفی، پوششی، روپوشی.

tentorium

سقف یا هراسختمان پوشاننده.

tephrosis

خاکستر سازی یا مرده‌سوزانی.

tera—

پیشوندی است به معنی «هیولائی» (غولی) و در نامگذاری واحدهائی به مقادیر ۱۰^{۱۲} (یک تریلیون یا میلیون میلیون) بکار میرود.

teracurle

تراکوری ، واحد رادیوآکتیویته بمقدار یک تریلیون (۱۰^{۱۲}) کوری.

teras

ناقص الخلقه، جنین غول یا ناهنجار.

terata

ناقص الخلقه‌ها.

teratic

ناقص الخلقه‌ای.

teratism

جنین غولی.

terato—

پیشوندی است بمعنی غول، غولی، هیولائی.

teratoblastoma

تراتوبلاستوما، تراتوم.

teratocarcinoma

تراتوکارسینوما، تراتوم.

teratogen

ناقص الخلقه‌ساز، عاملی (ماده یا اثری) که باعث نقص فیزیکی در جنین در حال رشد شود.

teratogenesis

ناقص الخلقه‌سازی، ایجاد نقص فیزیکی یا تغییر شکل در جنین در حال رشد.

teratogenetic

مربوط به ناقص الخلقه‌سازی.

teratogenic

مربوط به (teratogen)، ناقص الخلقه‌ساز.

teratogenous

آنچه که از باقیمانده‌های تکامل جنینی بوجود آید .

teratogeny — teratogenesis**teratoid**

غول مانند، عجیب الخلقه‌ای شکل.

teratology

شاخه‌ای از علم جنین‌شناسی که رشد غیر طبیعی جنین و تغییر شکل‌های مادر زادی را مطالعه میکند.

teratoma

تومور مرکب، که شامل عناصر سلولی و مشتق از بیش از یک لایه رویشی اولیه بوده و هیچکدام از بافتهای موجود در آن مربوط به محل ایجاد تومور نیستند.

cystic t. ترانوم کیسه‌ای، نئوپلاسم کوچکی که پوشش پوستی داشته و محتوی ترشحات پشمیری خاص می‌باشد، منشاء آن از پر سازی سلولهای ازبرون پوست است که قدرت ایجاد هر نوع بافتی را دارند.

teratophobia

ترسی مرضی از بدنیا آوردن جنین ناهنجار.

teratosis

حالت يك غول، چگونگی جنین ناهنجار.

terbium

عنصر شیمیائی به شماره اتمی ۶۵ و وزن اتمی

۱۵۸۹۲۴ سه و چهار ظرفیتی که فلزی کمیاب
برنگ نقره‌ای چکش‌خوار و به نشانه **Tb** است.

terchloride = trichloride

terebene

آمیخته‌ای از هیدروکربن‌های روغن سقر که
گندزدا، محرك و خلط‌آور است.

terebinth = turpentine

terebriation

پدیده سوراخ کردن.

teres

گرد، دایره‌ای.

Terfonyl

نام تجارتي فرآورده‌های سولفامتازین سولفادیازین
و سولفامرازین.

ter in die = three times a day

سه بار در روز.

term

مدت، دوره، اصطلاح، بیان، (در جمع معنی شرایط
و مناسبات میدهد).

terminal

نهایی، انتهائی، پایان، انتها، آخر.

terminatio

انتها، در اصطلاحات تشریحی جهت نامیدن انتهاهای
عصبی آزاد بکار میرود.

terminations

انتهاها.

termini

۱- اصطلاحات. ۲- انتهاها.

terminology

مجموعه اصطلاحات، سیستمی از اصطلاحات علمی
یا فنی، دانش و شناخت بررسی ترتیب و ساختمان
اصطلاحات.

terminus

۲- لغت، اصطلاح. بیان. ۲- انتها.

ternary

۱- سومین، ۲- سه‌عنصره.

teroxide = trioxide

terpene

هر نوع هیدروکربنی که دارای فرمول $C_{10}H_{16}$
باشد.

terpin

ماده‌ای است که تحت تأثیر اسید نیتريك روى
روغن سقر و الکل تهیه میشود.

هیدرات ترپین، ترکیب بلوری، **t. hydrate**
تلخ و بدون رنگی که بعنوان خلط‌آور مورد
استفاده قرار میگیرد.

Terramycin

نام تجارتي فرآورده‌های اکسی‌تتراسایکلین.

terror

وحشت، حمله ترس شدید، حمله وحشت.

وحشت روز، **day t.** یا **daytime t.**
عکس‌العمل، ترس شدید اطفال در خواب بهنگام
روز.

وحشت شب، **night t.** یا **night time t.**
عکس‌العمل ترس شدید در کودک در خواب شب.

tertian

سه روز در میان، سه‌یک.

tertiary

سومین، ردیف سوم.

tertigravida

زنی که برای سومین بار آبستن شده است.

tertipara

سوم‌زا، به‌زنی اطلاق میشود که سه بار حامله شده و
فرزند سالم بدنیا آورده است.

Tessalon

نام تجارتي فرآورده‌ای از بنزونات که ضدسرفه
است.

tessellated

مشخص به مربع‌های کوچک.

test

آزمون، تست، آزمایش، امتحان، محك، روش
بی بردن به وجود یا عدم وجود یا خاصیت ویژه
و یا حالت و چگونگی.

agglutination t. آزمون یا تست آگلوتیناسیون، آزمایشی است که نتیجه آن بستگی به آگلوتیناسیون، میکربها با یاخته‌ها دارد، در تشخیص بعضی عفونتها، بیماریها و آرتريت روماتوئید مورد استفاده قرار میگیرد.

Allen-Dolsey t. آزمون یا تست آلن-دوزی، آزمونی است که برای نشان دادن فعالیت استروژنیک مورد استفاده قرار میگیرد.

Almen t's آزمون‌ها یا تستهای آلمن، آزمایشهایی است که جهت نشان دادن آلومین خون یا دکستروز در محلولهایی مانند ادرار مورد استفاده قرار میگیرد.

alpha t. آزمون یا تست آلفا، آزمون روانی جهت تعیین هوش و استعداد، این آزمون در کسانی که قادر به خواندن نوشته‌های انگلیسی باشند قابل اجرا میباشد.

angiotensin-Infusion t. آزمون یا تست انفوزیون آنژیوتنسن، آزمایشی است که برای تعیین نقش تنگی سرخرگ کلیوی در تولید فشارخون مورد استفاده قرار میگیرد.

aptitude t. آزمون یا تست استعداد و گنجایش، آزمونی است که برای تعیین قدرت انجام کار و مهارت مورد استفاده قرار میگیرد.

Aschheim-Zondek t. آزمون یا تست آشیم زوندک، یکی از تستهای حاملگی است که بر مبنای اثرات تزریق ادرار زن حامله به موش در تخمدانهای موش ماده نابالغ ایجاد میشود، اگر زن حامله باشد تخمدانهای موش متورم شده و خونریزی میکند و در آن فولیکولهای پیشرس پیدا میشود.

association t. آزمون یا تست تداعی، این تست بر اساس واکنشهای متداعی استوار است و معمولاً با ذکر لغاتی به بیمار و لغاتی که در برابر آن در ذهن او ایجاد میشود ارزش یابی میشود.

autohemolysis t. آزمون یا تست اتوهمولیز، تعیین همولیز خود بخودی در نمونه

خونی که در شرایط خاص نگهداری شده است و برای نشان دادن بعضی حالات همولیتیک مورد استفاده قرار میگیرد.

Babcock's t. آزمون یا تست بابکوک، آزمونی است برای تعیین مقدار چربی شیر.

Benedict's t. آزمون یا تست بندیکت، آزمایش کمی یا کیفی برای تعیین قند (گلوکز یا دکستروز) و اوره محلولها، این آزمون بشکل های زیر انجام میشود. ۱ - برای دکستروز، دوست گرم سیترات سدیم یا پتاسیم و دوست گرم کربنات سدیم متبلور و یکصد و بیست و پنج گرم سولفاسیان پتاسیم رادرهشتمصد سانتیمتر مکعب آن جوش حل می کنند پس از سرد شدن و صاف کردن هیجده گرم سولفات مس محلول در صد سانتیمتر مکعب آب را به آن می افزایند، حجم کلی را به یک لیتر میرسانند، به پنج سانتیمتر مکعب از این معرف در لوله آزمایش هشت الی ده قطره محلول مورد آزمایش را اضافه کرده و برای یک الی دو دقیقه میجوشانند و میگذارند تا به آهستگی سرد شود، در صورت وجود دکستروز، محلول مورد آزمایش از رسوب قرمز، زرد یا سبز پر میشود.

۲- برای اوره، اوره به SO_4Zn و SO_4HK وسیله به کربنات آمونیوم تبدیل میشود، حالت قلیائی پیدا میکند و سپس بطریق معمول تقطیر میشود.

bentounite t. آزمون یا تست بنتونیت، یکنوع آزمون فولکولاسیون است که در آرتريت روماتوئید بکار میرود در این آزمون از ذرات حساس شده بنتونیت استفاده میشود.

beta t. آزمون یا تست بتا، نوعی آزمون روانی برای تعیین هوش و استعداد است و به جای آزمون آلفا در کسانی که به زبان انگلیسی آشنائی ندارند مورد استفاده قرار میگیرد.

Binet-Simen t's آزمونها یا تستهای بینه و سیمون، تستهایی است که برای تعیین هوش تا دوازده سالگی بکار میرود، نتیجه آن بصورت عددی است و تحت عنوان ضریب هوشی بدست می آید، ضریب هوشی مساوی است با سن عقلی بخش بر سن حقیقی ضرب در صد.

biologic t's آزمون‌ها یا تست‌های زیست شناسی، آزمونی هستند که برای انجام آنها از موجودات زنده استفاده میشود.

blanche t. آزمون سفید، سفیدشدگی بافت‌هایی که در دست‌نسبت به دندان‌های پیشین میانی فك بالا در سطح زبانی قرار دارند پس از يك كشش لب بالا، این حالت دلیل بر مقاومت چسبندگی يك لگام فیبروز سخت است که ممکن است با بسته شدن طیمی فضای بین دندان‌ها معارضه کند.

Bourdon's t. آزمون یا تست بوردون، آزمونی است روانی بر مبنای دقت و زمان لازم برای پاک کردن یا قلم زدن لغات یا اعدادی که به بیمار گفته میشود.

breeding t's آزمون‌ها یا تست‌های تربیتی، تربیت نسل‌های پسی در پسی موجودات به منظور تحقیق ژنتیک.

calmette t. آزمون یا تست کالمت، واکنش موضعی ملتحمه چشم در نتیجه تقطیر سم میکربهای مولد حصبه وسل.

caloric t. آزمون یا تست گرمائی ۱- در اختلال تعادل دستگاه دهلیزی، جهت سقوط بیمار بستگی به تغییرات هوقمیت سرد دارد ۲- شستشوی گوش طبیعی با آب گرم (۱۱۰ الی ۱۲۰ درجه فارنهایت) باعث نیستاگموس چرخشی بطرف گوش مورد بحث و شستشوی آن با آب سرد سبب ایجاد نیستاگموس بطرف مقابل میشود. در صورتی که لایبرنت خراب باشد نیستاگموس ایجاد نمیشود.

Casoni's t. آزمون کاسونی، تست کازونی، آزمونی است برای تشخیص بیماری هیداتیک، برای انجام آن مقداری از مایع کیست را داخل پوست تزریق میکنند پا پول سفیدی ایجاد میشود که افزایش اندازه آن نماینده مثبت بودن تست است.

chautard's t. آزمون شوتارد، آزمونی است برای یافتن استون در ادرار.

Chedlak t. آزمون شدیاک، تست شدیاک، تست لخته و فلو کولاسهون در سیفلیس.

chromatin t. آزمون کروماتین، تست کروماتین، تعیین جنس ژنتیک فرد از روی کروماتین جنسی یاخته‌های بدن.

cis-trans t. آزمون یا تست سیس ترانس، آزمونی است در ژنتیک میکربی برای تعیین اینکه دو نسل میکربی موتاسیون یافته، در يك یاخته هاپلوئید یا در یاخته‌ای که یکبار آلودگی عفونی داشته است فقط در يك زن وجود دارد یا در زن‌های مختلف، این آزمایش بر اساس عمل دیپلوئید یا یاخته‌ای که دو بار آلودگی عفونی داشته است و زن‌های هم‌ردیف متفاوت دارد انجام میشود.

Clark t. آزمون یا تست کلارک، خونریزی از گردن رحم در نتیجه میل زدن که نمودار سرطان ته رحم است.

coin t. آزمون یا تست سکه، قراردادن يك سکه روی دیوارهٔ جلوئی قفسهٔ صدی و دق با سکهٔ دیگر در روی آن و گوش دادن به ریه در قسمت عقبی در همان زمان، اگر صدائی شبیه صدای زنگ به گوش برسد نشانه وجود هوا در جنب است.

Coombs s. آزمون یا تست کومیس، آزمونی است برای تعیین وجود پادتن روی سطح گویچه‌های قرمز.

Diek t. آزمون یا تست دیک، آزمونی است برای تعیین حساسیت شخص نسبت به مخملمک، در عمل مقدار کمی از سم استریتوکوک را داخل پوست تزریق میکنند در صورتیکه پوست در محل تزریق قرمز شود شخص نسبت به مخملمک حساس است.

Donnath-Landsteiner t. آزمون یا تست دونات - لاندشتاینر، نوعی آزمایش خون است که در تشخیص هموگلوبینوری سرد بکار میرود، انجام آن بر این پایه استوار است که خون چنین بیمارانی محتوی ایزوواوتوهمولیزین است و فقط در درجات پائین حرارت (۲ الی ۱۰ درجهٔ سانتیگراد) همولیزین بروز میکند.

double - blind t. آزمون یا تست دابل بلایند، مطالعه اثرات يك داروی ویژه که شخص مورد آزمایش و آزمایش کننده هیچکدام نمیدانند که ماده مصرف شده داروی فعال است یا بی اثر.

euglobulinlysis t. آزمون یا تست اوگلوبولین، آزمونی است برای تعیین فعالیت فیبرینولیتیک خون که در آن زمان لازم برای حل لخته محتوی اوگلوبولین راسب پلاسما و ترمیم اگزوزن را تعیین میکنند.

Flocculation t. آزمون یا تست فلوکولاسیون، آزمونی است که نتیجه آن از روی مقدار مواد راسب یا لخته تعیین میشود.

Frel t. آزمون یا تست فری، آزمونی است برای تشخیص لنفوگرانولوم مغبنی و در آن یادگنی را که از جنین جوجه آلوده بدست آورده اند داخل پوست تزریق می کنند اگر پاپول برجسته قرمز رنگی در محل تزریق پیدا شود تست مثبت است.

Friedman t. آزمون یا تست فریدمان، یکی از آزمونهای حاملگی است که بر پایه اثرات تزریق ادرار زن حامله روی تخمدانهای خرگوش ماده غیر آبستن قرار دارد، وجود فولیکولهای خونین در سطح تخمدان نشانه آزمایش مثبت است.

glucose-tolerance t. آزمون یا تست تحمل گلوکز، آزمایشی است که بر اساس توانایی بدن در تجزیه هیدروکربنها بکار میرود، در این آزمایش پس از خوردن یا تزریق داخل وریدی مقدار زیادی قند (گلوکز) میزان خون وریدی را در فواصل معین اندازه میگیرند.

qualac t. آزمون یا تست گایاک، آزمونی است برای تعیین وجود خون در یک لکه.

Guenzburg t. آزمون تست گنزبرک، آزمونی است برای تعیین اسید کلریدریک آزاد معده دو گرم فلوروگلوکوسین و یک گرم وانیلین رادر سی سانتیمتر مکعب الکل حل میکند، دو قطره

از این محلول را با دو قطره از شیر صاف شده معده مخلوط کرده و حرارت میدهند، رنگ قرمز روشن وجود اسید کلریدریک آزاد و رنگ قهوه ای قرمز تا قهوه ای، فقدان آن را ثابت میکند.

Haagensen t. آزمون یا تست ها جنسن، مشاهده طرح و شکل پستان به منظور بررسی تغییرات بدخیمی آن در حالیکه زن بطرف جلو خم شده باشد.

Ham t. آزمون یا تست هام، آزمونی است که در کم خونی همولیتیک مادرزادی یا اکتسابی مورد استفاده قرار میگیرد.

Heaf t. آزمون یا تست هیف، آزمون داخل جلدی برای تعیین حساسیت نسبت به باسیل سل، قطره ای از ماده P.P.D را روی پوست قرار میدهند و با فشار نوك سوزن آن را داخل پوست میکنند.

Heller t. آزمون یا تست هلر، ۱- برای تعیین وجود آلومین در ادرار، در این آزمایش اسید نیتريك سرد را در ته لوله آزمایش ریخته و ادرار را روی آن میریزند حلقه سفیدی از آلومین در محل برخورد پیدا میشود. ۲- برای تعیین وجود خون در ادرار، محلول هیدروکسید پتاسیم را به ادرار اضافه کرده حرارت میدهند فسفاتها رسوب می کنند و در صورت وجود خون در ادرار این رسوب قرمز خواهد بود. ۳- برای تعیین وجود کستروز در ادرار محلول هیدروکسید پتاسیم را به ادرار اضافه می کنند وجود قند باعث بروز رسوب قهوه ای یا قرمز میشود.

Hinton's t's آزمونهای هینتون، آزمونهای سرمی برای تشخیص سیفیلیس.

histidine loading t. آزمون یا تست علاوه کردن هیستیدین، آزمونی است برای تعیین نقصان اسید فولیک.

Holmgren t. آزمون یا تست هولم گرن، آزمونی است برای تعیین کوری رنگ که در آن دسته ای از ریسمانهای رنگارنگ را به شخصی مورد آزمایش داده و یک يك رنگها را از او سوال می کنند.

Huhner t. آزمون یا تست هونر، تعیین تعداد اسپرما توزوئید در ترشحاتی که دو ساعت بعد از نزدیکی از گردن رحم بدست آمده است.

human orthrocyte agglutination t. آزمون یا تست آگلو تیناسیون گلبولهای قرمز انسان، از تستهای آرتریت روماتوئید است که در آن سرم بیمار مبتلا، گلبولهای انسان Ph مثبت را که با پادتن ضد Ph فاکامل حساس شده است آگلو تینه می کند.

Inkblot t. = Rorschach t.

Intracutaneous t. آزمون یا تست داخل جلدی، آزمونی است که در آن پادزهر را وارد لایه های پوست نموده و عکس العمل آن را مشاهده می کنند.

kahn t. آزمون یا تست کان، نوعی آزمون سرومی برای تشخیص سیفلیس، که در آن به سه دهم سانتیمتر مکعب از سرم غیر فعال پنج صدم سانتیمتر مکعب آنتی ژن رقیق شده اضافه کرده سه دقیقه تکان میدهند و یکسب آن را درسی وهفت درجه سانتیگراد نگهدارند پیدایش رسوب نشانه مثبت بودن آزمایش میباشد.

Kline t. آزمون یا تست کلین، آزمون سرومی تشخیص سیفلیس که نوعی آزمون رسوبی میکروسکوپی میباشد.

Koh t. آزمون یا تست کو، آزمونی است برای تعیین اختلالات هیجانی اطفال.

Kolmer t. آزمون یا تست کولمر، نوعی آزمون مثبت مکمل است که در تشخیص سیفلیس با عفونتهای دیگر مورد استفاده قرار میگیرد.

Kuhlmann t's آزمون های یا تستهای کولمان، آزمونهای تعیین هوش در اطفال.

Kurzrok-Miller t. آزمون یا تست کورزروک-میلر، آزمونی آزمایشگاهی است برای تعیین سازگاری ترشحات مخاطی گردن رحم و اسپرما توزوئید.

Kveim t. آزمون یا تست کویم، آزمون داخل جلدی برای تشخیص سارکوئیدوز، در این

آزمایش آنتی ژنی را که از بافتهای سارکوئیدی انسان بدست آمده است داخل پوست تزریق میکنند آزمایش وقتی مثبت است که پاپول قرمز ارغوانی رنگ پس از یک هفته ایجاد شده و از نظر بافت-شناسی شبیه دانه های توبرکولوئید سارکوئیدوز باشد.

Lange colloidal gold t. آزمون یا تست طلای کولوئیدی لانژ، آزمونی است که در قدیم برای تعیین نسبت آلبومین به گلوبولین در مایع نخاعی مورد استفاده قرار می گرفت.

latex-fixation t. آزمون یا تست ثبوت لاتکس، آزمون سرمی برای یافتن فاکتور روماتوئید، که در تشخیص آرتریت روماتوئید مورد استفاده قرار میگیرد.

laffmann-Beam t. آزمون یا تست لفمان-بیم، نوعی آزمون تغییر یافته که برای تعیین چربی در شیر انسان مورد استفاده قرار میگیرد.

lysis time t. آزمون یا تست زمان لیز، آزمونی است برای تعیین فعالیت فیبرینو-لیتیک خون.

Mentoux t. آزمون یا تست مانتو، آزمون داخل جلدی برای تعیین حساسیت نسبت به باسیل سل، در این آزمایش از تزریق مکرر محلول P.P.D. که بتدریج غلظت آن را تا ایجاد یک عکس العمل افزایش میدهند استفاده میشود.

Master '2-step' exercise t. آزمون یا تست ورزش دو پله ای ماستر، آزمون جریان خون کرونر است که در آن از بیمار قبل و بعد از اینکه چند بار از دو پله با ارتفاع ۲۲ سانتیمتر بالا و پائین رفت الکتروکار دیوگرافی بعمل می آید.

Moloney t. آزمون یا تست مولونی، برای حساسیت تأخیری نسبت به سم دیفتری برای این آزمایش ۰.۲ cc از سم میکرب دیفتری در ۱ cc سانتیمتر مکعب را داخل پوست تزریق می کنند، بعد از ۲۴ ساعت پیدایش منطقه ای قرمز و سفید

بقطر بیش از یک سانتیمتر در محل تزریق نشانه تست مثبت می‌باشد.

multiple-puncture t. آزمون یا تست چندسوزنی، نوعی آزمون داخل جلدی است که در آن ماده مورد مصرف (مثل توبرکولین) را با فشارچند سوزن وارد پوست میکنند.

neutralization t. آزمون یا تست خنثی سازی، آزمونی است برای تعیین قدرت خنثی سازی یک ماده که در آن اثر ماده مورد آزمایش را روی خواص بیماریزائی میکرب مربوطه تعیین میکنند.

Nickerson-Kveim t. = Kveim t.

آزمون یا تست غیرشفاهی، آزمونی است روانی که در آن از گویائی استفاده نمی‌کنند.

osmoticresistance t. آزمون یا تست مقاومت اسمزی. آزمونی است برای تعیین آزاد سازی فاکتور ۳ از پلاکت‌ها، که برای تشکیل ترمبویلاستین داخلی لازم است، روش آن مقایسه قدرت منع انعقاد بوسیله پلاکت‌های معلق در آب مقطر و پلاکت‌های معلق در آب نمک می‌باشد.

Pandy t. آزمون یا تست پاندی، آزمایش گلوبولین مایع نخاعی.

Pap t. یا **Papanicolaou t.** آزمون پاپانیکولا، تست پاپانیکولا، آزمایش یاخته‌های متفلس از گردن رحم با روش خاص، به منظور تشخیص زودرس سرطان گردن رحم.

partial thromboplastin time t.

آزمون یا تست زمان جزئی ترمبویلاستین، آزمون انعقاد یک مرحله‌ای برای نشان دادن نقصان ترکیبات دستگام ترمبویلاستین داخلی.

patch t. آزمون یا تست پارچه، آزمونی است برای حساسیت زیاد، برای انجام این آزمون ماده مورد بحث را به پارچه یا کاغذ نازکی آلوده نموده و روی پوست قرار میدهند. پس از برداشتن پارچه یا کاغذ مزبور از روی پوست واکنش بدن را در آن محل مورد بررسی قرار میدهند.

paternity آزمون یا تست پدری، تعیین گروه خونی مادر، فرزند و شخصی که خود را پدر فرزندی معرفی میکند، به منظور نفی رابطه پدری.

performance t. آزمون یا تست اجرائی، یکی از آزمونهای هوش است که در آن شخص مورد آزمایش باید تکه‌هایی از کاغذ یا اشیاء دیگر را بطور مناسب بهم جفت کند.

phlorizin t. آزمون یا تست فلوریزین، یکی از آزمونهای عملی کلیه است که در آن مخلوط پنج تا ده گرم کربنات سدیم و فلوریزین را به صورت تزیر جلدی تزریق میکنند در کلیه سالم نیم ساعت بعد قند در ادرار ظاهر میشود، در کلیه نارسا فقط مقدار کم و در کلیه بیمار اصولاً قند وارد ادرار نمی‌شود.

plinter-patterson t's آزمونها یا تستهای پینتر یا ترسون، دسته‌ای از آزمونهای عملی است که در آن از یک تابلوی نمونه استفاده میشود.

plasmacrit t. آزمون یا تست بلاسماکریت، آزمایش تشخیص سیفیلوس که در آن از پلاسما لوله‌های میکروهما توکریت استفاده میشود.

prothrombin consumption t.

آزمون یا تست مصرف پروترومبین، آزمونی است برای اندازه گیری تشکیل ترمبویلاستین داخلی، که در آن مقدار پروترومبین سرم باقیمانده بعد از انعقاد کامل را تعیین میکنند.

Quick hippuric acid excretion t.

آزمون یا تست ترشح اسید هیپوریک کوئیک، اندازه گیری اسید هیپوریک ادرار بعد از خوردن مقدار استاندارد اسید بنزوئیک، این آزمون در قدیم به عنوان آزمون عملی کبد بکار میرفت.

Quick one-stage prothrombin time t.

آزمون یا تست یک مرحله‌ای زمان پروترومبین کوئیک روشی است برای تعیین وضع کمپلکس پروترومبین خون که در کنترل درمان با مواد ضد انعقادی مورد استفاده قرار میگیرد.

Quick tourniquet t. آزمون یا تست بازوبند کوچک، تخمین شکنندگی مویرگها، که در آن جریان خون دست را از راه قرار دادن بازوبند سفت در روی بازو قطع کرده و پس از مدت زمان معینی تعداد پتشی‌های موجود در ناحیه محدودی از سطح ناشونده ساعد را می‌شمارند.

Rinne t. آزمون یا تست رینه، یکی از آزمایشهای شنوایی که در آن مدت احساس صدای دیاپازونهای با فرکانس ۲۵۶ و ۵۱۲ و ۱۰۲۴ را از راه هوا و استخوان مقایسه میکنند در عمل ساقه دیاپازون مرتش را روی زائده پستانی استخوان گیجگاهی و سپس بفاصله ۲۵ سانتیمتر در جلوی گوش قرار میدهند، در صورتی که مدت زمان شنوایی از راه هوا بیش از راه استخوانی باشد آزمون رینه مثبت، و در صورت عکس آزمون رینه منفی است در صورتیکه زمان شنوایی از راه دوراه مساوی باشد رینه مساوی است.

Roberts t. آزمون یا تست روبرت، آزمون است برای تشخیص آلومین در ادرار.

Rorschach t. آزمون یا تست رورشارش، آزمون هوشیاری است که در ضمن عناصر هیجانی شخصیت را نیز اندازه گیری میکند، در عمل کارتهای مختلفی که روی آنها لکه‌های قرینه جوهر سیاه و رنگی پخش شده به بیمار داده و از او میخواهند آنچه می‌بیند تعریف کند.

Rosenbach t. آزمون یا تست روزنباخ، تعیین همولیزین سرد، با ایجاد هموگلوبینوری در نتیجه فرار دادن دست یا پای بیمار در آب سرد.

Rose-Waalar آزمون یا تست روز-والر، نوعی آزمون آگلوتیناسیون کویچه‌های قرمز کوسفند برای تشخیص فاکتور روما توئید.

Rubin t. آزمون یا تست روبین، آزمایشی است برای تعیین وضعیت لوله‌های رحمی که در آن با دمیدن گاز انیدرید کربنیک به درون رحم وضع لوله‌های آنرا از نظر انسداد یا گشودگی در روی منحنی بررسی میکنند.

Rubner t. آزمون یا تست روبنر، آزمون است برای تعیین وجود لاکتوز در ادرار.

Sachs-Georgi t. یا **Sachs-**

آزمون ساش-جورجی یا **Witebsky t.** آزمون ساش-ویتبسکی، آزمونهای سرولوژیکی برای تشخیص سیفلیس.

Schlick t. آزمون یا تست شیک، آزمون تعیین حساسیت نسبت به دیفتری، در این آزمایش مقداری از سم دیفتری معادل یک پنجم حداقل مقدار کشنده محلول در آب نمک را داخل پوست تزریق میکنند وجود $\frac{1}{3}$ واحد ضد سم در هر سانتیمتر مکعب خون شخص مورد آزمایش سم تزریق شده را خنثی میکند در صورتی که مقدار ضد سم کمتر از آن باشد التهابی در محل تزریق پیدا می‌شود و در نتیجه میتوان میزان مصونیت شخص را نسبت به دیفتری ارزش یابی کرد.

Schiller t. آزمون شیلر، تست شیلر، آزمون است برای تشخیص زود رس سرطان گردن رحم، در این آزمایش رحم را با محلول پدیدوره رنگ میکنند، نقاط سرطانی به خود رنگ نمی‌گیرند.

Schilling t. آزمون شیلینگ، تست شیلینگ، آزمون است برای تشخیص کم‌خونی وخیم اولیه (تعیین جذب ویتامین B_{۱۲} از مده و روده)، در این آزمایش مقداری ویتامین B_{۱۲} رادیو آکتیو از راه خوراکی و مقدار زیادی ویتامین B_{۱۲} غیر رادیو آکتیو از راه غیر خوراکی وارد بدن کرده و سپس درصد رادیو آکتیویته را در ادرار اندازه می‌گیرند، در صورتی که مقدار رادیو آکتیویته ادرار کم و در آزمایش بعدی با تجویز خوراکی ویتامین B_{۱۲} همراه با فاکتور داخلی زیاد باشد نشانه کم‌خونی وخیم اولیه است.

Schwabeck t. آزمون یا تست شواباخ، یکی از آزمونهای شنوایی که در آن با دیاپازونهای ۲۵۶، ۵۱۲، ۱۰۲۴ و ۲۰۴۸ هرتز مدت احساس شنوایی از راه استخوانی در بیمار و شخص معاینه کننده مقایسه میشود.

serologic t. آزمون سرمی، تست سرمی، آزمون است که در آن سرم خون مورد امتحان قرار می‌گیرد.

sheep cell agglutination t. آزمون یا تست آگلوتیناسیون یاخته‌های گوسفند ، آزمون‌ی است برای تشخیص آرتريت روماتوئید که در آن گویچه‌های قرمز گوسفند که با گاماگلوبولین خرگوش حساس شده است توسط سرم بیمار آگلوتینه میشوند.

sickling t. آزمون یا تست داسی، آزمون‌ی است برای نشان دادن هموگلوبین غیر طبیعی S ویدیده داسی شدن گویچه‌های قرمز در کم‌خونی داسی‌شکل.

single-blind t. آزمون یا تست سینکل بلایند، آزمون‌ی است که در آن فقط آزمایش کننده از ماهیت و فعال یا بی اثر بودن ماده مصرف شده با خبر است ولی شخص مورد آزمایش از آن بی‌خبر می‌باشد.

Sinder match t. آزمون یا تست کبریت سیندر ، آزمایش قدرت تهویه ریوی است که در آن شخص سعی میکند شعله‌ای را که بفاصله ۱۵ سانتیمتر از دهانش قرار دارد با هوای بازدمی خاموش کند، بدون آنکه لبهایش را باهم تماس دهد.

Strauss t. آزمون یا تست اشتراوس، آزمون‌ی است برای تعیین وجود اسیدلاکتیک در شیره معده.

Terman t. آزمون یا تست ترمان ، آزمون‌ی است برای تعیین قدرت عقلانی عمومی (این آزمون همان آزمون پینه و سیمون است که توسط استاندارد فورد تعدیل شده است.)

Thorn t. آزمون یا تست تورن، آزمون عملی غده فوق کلیوی که بر پایه کاهش گلبولهای سفید اتوزینوفیل خون پس از تزریق هورمون محرک غده فوق کلیوی استوار است.

thromboplastin generation t. آزمون‌ی است برای تعیین اختلال در تشکیل ترمبوپلاستین داخلی و در نتیجه عوامل مشکله آن.

tine tuberculin t. (Rosenthal) آزمون فشاری با فشار بر نقاط متعدد پوست بوسیله

یک صفحه فولادی که روی آن چهار دندان ه دو میلیمتری نصب شده و بر روی پوست فشرده میشود این دانه‌ها را با توپر کولین کهنه خشک آغشته میکنند و معمولاً روی بطن عضله بازومیفشارند.

tolerance t. آزمون تحمل، تست تحمل، ۱- آزمایش ایجاد فعالیت بدنی برای تعیین کیفیت جریان خون . ۲- آزمایشی است برای تعیین قدرت بدن در متابولیزه کردن یک ماده یا تحمل یک دارو.

tourniquet t. آزمون یا تست تورنیکه، آزمون‌ی است که در آن بازو بند محکمی روی یکی از اندامها قرار میدهند ، مانند آزمون تعیین شکنندگی مویرگها یا تعیین حالت جریان خون جانبی.

T.P.A. t. = Treponema pallidum agglutination test

T.P.C.F. t. = Treponema pallidum complement fixation test

T.P.I. t. = Treponema pallidum immobilization test

T.P.I.A. t. = Treponema pallidum immune-adherence test

آزمون‌هایی میباشد که مستقیماً به وجود عامل مسببه بیماری بستگی دارند و برای تشخیص بیماری سیفلیس مورد استفاده قرار میگیرند.

tuberculin t. آزمون توپر کولین، تست توپر کولین، آزمون‌ی است برای پیدا کردن سل در افراد، در عمل پنج میلیگرم توپر کولین زیر پوست تزریق میکنند. در اشخاص سالم و بدون آلودگی تغییری ایجاد نمیشود ولی در افرادی که با میکرب تماس قبلی داشته‌اند تب خفیف و قرمزی و تورم در محل تزریق پیدا میشود.

two-stage prothrombin t. آزمون یا تست پروترومبین دمر حله‌ای، یکی از روشهای تعیین مقدار پروترومبین پس از تبدیل ترومبو-پلاستین بافتی و فاکتور V به ترومبین.

Uffelmann t. آزمون یا تست آفلمان، آزمون‌نی است برای تعیین وجود اسید لاکتیک در معده.

Van den Bergh t. آزمون یا تست وان‌دن‌برگ، آزمون‌نی است برای تعیین مقدار بیلیروبین خون.

Waalar-Rose t. = sheep cell agglutination t.

Wassermann t. آزمون یا تست واسرمن، آزمون‌نی است برای تشخیص سیفیلیس.

Watson-Schwartz t. آزمون یا تست واتسون-شوارتز، آزمون‌نی است برای تشخیص پورفیری حاد.

Weber t. آزمون یا تست وبر، یکی از آزمون‌های شنوائی است که در آن دیاپازون مرتعش را روی خط وسط جمجمه قرارداد و توجه میکنند که بیمار صدرا در خط وسط جمجمه یا در یکی از گوشها بهتر احساس میکند.

Widal t. آزمون یا تست ویدال، آزمون‌نی است برای تشخیص حصبه که در آن از آگلوتیناسیون باسیل حصبه توسط سرم بیمار استفاده میشود.

test meal

خوراک آزمون‌نی، غذای آزمایشی، غذا یا غذاهائی که به منظور تعیین طرز کار مجاری گوارشی یا تغذیه‌ای به بیمار خورانده میشود.

Boas' t. m. خوراک آزمون‌نی بوآس، غذای آزمایشی بوآس، یک قاشق غذا خوری آرد جو دوسر که در یک کوارتر (حدود یک لیتر) آب حل کرده و آنقدر میجوشانند تا به یک پانیت (حدود نیم لیتر) برسد.

Dock's t. m. خوراک آزمون‌نی داک، غذای آزمایشی داک، همان غذای آزمایشی اولد (واژه زیر) است که در آن بجای نان از یک تکه بیسکویت گندم استفاده میشود.

Ewald's t. m. خوراک آزمون‌نی اولد، غذای آزمایشی اولد، دو برش نان خشک همراه با در حدود ۳۰۰ سانتیمتر مکعب آب.

Fischer's t. m. خوراک آزمون‌نی فیشر، غذای آزمایشی فیشر، همان غذای اولد، (واژه بالا) است که یک چهارم پوند (حدود ۱۱۰ گرم) گوشت بدون چربی کامل خرد شده و پخته و کم ادویه به آن اضافه میکنند.

Klemperer's t. m. خوراک آزمون‌نی کلمپرر، غذای آزمایشی کلمپرر، غذائی است شامل هفتاد گرم نان و پانصد سانتیمتر مکعب شیر.

Leube-Riegel t. m. خوراک آزمایشی، لوب-ریگل، غذائی است شامل حدود سیصد و پنجاه سانتیمتر مکعب سوپ صد و بیست گرم گوشت چرخ کرده و شصت گرم نان سفید و صد و هشتاد سانتیمتر مکعب آب.

motor t. m. خوراک آزمون‌نی حرکتی، غذا یا نوشابه‌ای که عبورش از معده، باب المعده و رودها بوسیله اشعه مجهول قابل مشاهده باشد.

schmidt-strassburger t. m. خوراک آزمایشی اشمیت-اشتراسبرگر، غذائی است برای امتحان تحریک معده.

test type

تایپ آزمایشی، حروف الفباء چایی به اندازه‌های گوناگون که برای امتحان بینائی مورد استفاده قرار میگیرد.

Snellen's t. t. تایپ آزمایشی اسنلن، حروفی که اندازه‌های مشخص داشته برای آزمایش بینائی مورد استفاده قرار میگیرد و طوری انتخاب شده است که در فاصله‌معیّن تمام حرف تحت زاویه ۵ درجه و هر یک از تقسیمات آن تحت زاویه یک درجه دیده میشود. (شکل سمت چپ صفحه بعد).

testectomy

بیضه‌برداری، اخته‌سازی.

testes

بیضه‌ها.

testibrachium

پایه فوقانی منجه.

testicle = testis

E

T B

D L N

P T E R

F Z B D E

O E L Z T C

L P O R F D Z

snellen's test type

testicular

بیضه‌ای.

testiculoma

توموری که محتوی بافت بیضه باشد.

testis

بیضه، خایه، تخم (شکل سمت راست بالا).

cooper's Irritable t. بیضه تحریک پذیر

کوپر، بیضه‌ای که گرفتار نورالژی (درد عصبی شده) باشد.

ectopic t. بیضه نابجا، بیضه‌ای که در محل طبیعی خود نباشد.

retained t. undescended t. بیضه

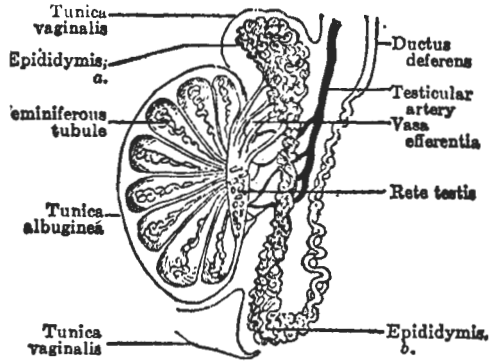
پائین نیامده، بیضه‌ای که در شکم یا مجرای مغبنی باقی مانده و به درون بورس بیضه نرسیده باشد.

testitis

التهاب بیضه.

testold

۱- بیضه مانند. ۲- بیضه رشد نکرده.



TESTIS, EPIDIDYMIS, AND DUCTUS DEFERENS
a, Globus major; b, globus minor

testosterone

هورمونی است که به وسیله بیضه در جنس نر ساخته میشود و سبب بروز و ابقاء صفات و خصیصه جنسی ثانویه در مرد میگردد. این ماده به صورت یک ترکیب شیمیائی به طور صنعتی ساخته شده یا به صورت عصاره از بیضه گاو گرفته میشود و مصارف درمانی دارد.

ethinyl t. = pregnenolone

methyl t. = methyltestosterone

t. propionate پروپیونات تستوسترون، گرد بلوری سفید رنگی است که به عنوان عامل درمانی جان شین شونده در مرد ها و در بسیاری موارد در زن ها مصرف میشود.

Testryl

نام تجارسی سوسپانسیون تستوسترون بلوری خالص.

tetaniform

کز امانند، شبیه کزاز.

tetanism

هیپرتونی مداوم عضلات.

tetanization

عمل تولید انقباضات یا نشانه های مربوط به تتانی.

tetanize

تولید کردن نشانه‌ها یا انقباضات کزاز در عضله یا در موجود زنده.

tetanode

مرحله تحریک نشده تتانی.

tetanoid

کزازمانند.

tetanolysin

نوعی سم خونی که بوسیله میکرب کزاز تولید میشود.

tetanophilic

کزازگرا، گرایش به سم کزاز.

tetanospasmin

جزئی از سم کزاز که سم عصبی بوده و بیماریزایی آن در درجه اول اهمیت قرار دارد.

tetanus

کزاز، ۱- بیماری عفونی حاد و کشنده‌ای که عامل آن سم نوعی میکرب بنام کلستریدیوم تتانی است و با انقباضات تشنجی عضلات منقطع که اول از عضلات جوشی (کلید شدن دهان) شروع میشود مشخص میگردد. ۲- انقباض متداوم یک عضله بدون فواصل انبساطی.

Idiopathic t. کزاز بدون علت معلوم،
کزاز ایدیوپاتیک، نوعی است که علت آن ناشناخته مانده باشد.

Infantile t. یا t. neonatorum

کزاز نوزاد، کزازی است که در آن عفونت از بند ناف به طفل سرایت میکند.

puerperal t. کزاز زایمانی، کزازی است که پس از ضرب به ایجاد میشود.

tetany

تتانی، سندرمی است که با خم شدن سریع مچ دست و پا (اسپاسم کارپوپدال)، گرفتگی عضلات، کرامپ و تشنج، گاهی حملات خورخورد مشخص میشود و علت آن متابولیسم غیر طبیعی کلسیم، کم کاری پاراتیروئید، کمبود ویتامین D، آلکالوز و خوردن مواد قلیائی است.

duration t. تتانی طولانی، انقباض تتانیک مداوم در پاسخ جریان دائمی قوی که به ویژه در عضلات استحال یافته دیده میشود.

gastric t. تتانی معده، شکل شدید تتانی در نتیجه بیماری معده که با اشکال در تنفس و اسپاسم دردناک اندامها مشخص میشود.

perventilation t. تتانی تهویه شدید، تتانی در نتیجه دم و بازدم شدیدی که مدتی ادامه یابد.

Latent t. تتانی مخفی، نوعی تتانی که در نتیجه تحریک الکتریکی یا شومیائی پدید آید.

تتانی مربوط به پاراتیروئید،
parathyroid t. تتانی در نتیجه قطع یا کم کاری غده پاراتیروئید.

تتانی مربوط به تیروئید،
thyroprival t. نوعی تتانی در نتیجه کم کاری یا قطع تیروئید.

tetarcone = tetartocone**tetartanopia**

۱- کم شدن بینائی در یک چهارم دید. ۲- نوعی نقص در تشخیص رنگها.

tetartanopsia = tetartanopia**tetartocone**

پایه خلفی داخلی دندان دوپایه پائینی.

tetra-

پیشوندی است بمعنی «چهار» که به اول کلمات میچسبد.

tetrabasic

چهار ظرفیتی، دارای چهار اتم هیدروژن قابل جانشین شدن.

tetrabrachius

چهار بازو، ناقص الخلقه‌ای که دارای چهار بازو باشد.

tetracaine

ماده جامد مومی سفید یا زرد روشن که بعنوان بیحس کننده موضعی، و همچنین بصورت پماد نیم درصد در چشم بکار میرود.

t. hydrochloride هیدروکلرورتتراکائین، گرد سفید بلوری که بعنوان بیحس کننده موضعی به

شکل محلول داخل نخاعی و همچنین بصورت موضعی در چشم، بینی و حلق مورد استفاده قرار میگیرد.

tetrachloride

ترکیبی از یک ریشه چهار کلری.

tetrachloroethylene

مایع روشن بی رنگ با خاصیت ضد کرم.

tetracrotic

دارای چهار برجستگی در نگاره نبض نگار برای یک ضربان نبض.

tetracycline

تتراسیکلین، ترکیب شیمیائی شامل چهار حلقه بنزن، که در اصل آنرا از میکروبهای خاکزی بدست آوردند این ماده بشدت روی ریکتزیاها، بسیاری از باکتریهای گرم مثبت و بعضی ویروسها موثر است چندین ترکیب نزدیک به این ماده در اثر کشت گونه‌های مختلف استرپتومیسس یا از راه نیمه صناعی بدست آمده است.

t. hydrochloride هیدروکلرور

تتراسیکلین، ترکیبی است ضد آمیب، ضد باکتری و ضد ریکتزیا.

Tetracyn

نام تجارتنی فرآورده‌های تتراسیکلین.

tetrad

۱- عنصر چهار ظرفیتی. ۲- دسته‌ای از چهار جسم یا واحد مشابه، مجموع چهار چیز.

tetradactyl

چهار انگشتی، وجود چهار انگشت روی یک دست یا یک پا.

tetraethylammonium

ریشه $(C_2H_5)_4N$ که بمنوان عامل و قفه دهنده گانگلیونی در ترکیبات مختلفی مثل برموتران ایل آمونیوم و کلروتران ایل آمونیوم مورد استفاده قرار میگیرد.

tetraethylthiuram disulfide

گرسفید یازرد روشنی است که در درمان معتادین به الکل بکار میبرد.

tetragenous

چهار زائی، تقسیم بدسته‌های چهار تائی، ایجاد دسته‌های چهار تائی.

tetragonum

چهار وجهی، شکل یا جسم چهار لبه.

t. lumbale چهار ضلعی کمری، چهار ضلعی که

به وسیله چهار عضله کمری ایجاد میشود.

tetrahydrozoline

ماده مقلد سمپاتیك که بطور موضعی در بینی بعنوان ضد احتقان بکار می‌رود.

tetralodophthalein = Iodothalein

یک ترکیب یددار.

tetralodothyronine = thyroxine

tetralogy

سری یا دسته چهار تائی.

t. Fallot تترالوژی فالوت، مجوعه‌ای از چند نقص مادرزادی قلب که اغلب در بالغین یافت شده و شامل تنگی سرخ‌رگ ریوی، بازبودن دیواره بین دو بطن، بزرگ شدن بطن راست و تغییر محل آئورت بطرف راست میباشد.

tetramerlc

دارای چهار قسمت.

tetramethylenediamine

محصول تجزیه میکروبی پروتئینها که از دکربوکسیلاسیون اورنیتین بدست می‌آید.

tetranopsia

کوروی یک چهارم میدان بینائی.

tetraodontoxin

سمی که از ماهیهای تحت ترا راسته ترا اودونتوئیده بدست می‌آید.

tetraparesis

نوعی ضعف عضلانی که هر چهار اندام را گرفتار کرده باشد.

tetraplegia

فلج هر چهار اندام.

tetraploid

۱- دارای خواص تتراپلوئیدی. ۲- یاخته یا موجودی که دارای چهار دسته کروموزوم باشد.

tetraploidy

حالت یاخته یا فردی که دارای چهار دسته کروموزومی ($4n$) می باشد.

tetrapus

ناقص الخلقه‌ای که دارای چهار پا باشد.

tetrasaccharide

قندی که هر ملکول آن در موقع تجزیه ایجاد چهارم ملکول مونوساکارید میکند.

tesrascelus

ناقص الخلقه‌ای که دارای چهارساق یا باشد.

tetrasomy

وجود دو کروموزوم اضافی از یک نوع در یک سلول دیپلوئید ($2n+n$).

tetraster

شکلی در میتوز که در آن هسته چهار قسمت می شود.

Tetrastoma

جنسی از کرمهای پهن که در ادرار یافت می شود.

tetratomic

چهار اتمی، ۱- دارای چهار اتم در یک ملکول،
۲- دارای چهار اتم هیدروژن قابل تعویض، ۳-
دارای چهار گروه هیدروکسیل.

tetravalent

چهار ظرفیتی.

tetroxide

ترکیب دو تائی که دارای چهار اتم اکسیژن در یک ملکول باشد.

tetter

نوعی بیماری طاولی پوست.

textiform

شبکه مانند.

textoblastic

مولد بافت بالغ.

textoma

توموری متشکل از یاخته‌های بافتی کاملاً تمایز یافته.

textural

مربوط به سرشت بافتها.

TGT = thromboplastin generation**test**

آزمونی است برای تعیین نقص عوامل ترومبو-پلاستین داخلی.

Th = thorium**thalamencephalon**

قسمتی از دی آنسفال که شامل تالاموس، متاتالاموس و اپی تالاموس است.

thalami

تالاموها.

thalamic

تالاموسی.

thalamocoele

بطن سوم.

thalamocortical

تالاموسی-قشری، مربوط به تالاموس و قشر مغز.

thalamolenticular

تالاموسی - عدسی، مربوط به تالاموس و هسته عدسی.

thalamus

تالاموس، یکی از دو توده خاکستری رنگ بزرگی که در طرفین بطن سوم قرار دارند.

thalassemia

تالاسمی، نوعی کمخونی یا آنمی همولیتیک ارثی و ژنتیکی مشخص با حدود فامیلی و نژادی که بر پایه شدت کلینیکی و انواع یا نوع هموگلوبین محتوی گویچه‌های سرخ به چند دسته تقسیم شده است مثلاً در تالاسمی ماژور که شدیدترین شکل بیماری است هموگلوبین F بسیار زیاد میشود در تالاسمی مینور یا شکل نشان دار بیماری میزان هموگلوبین A_2 از حالت عادی بالاتر میرود و مطالعات بیشتر نشان داد که چند نوع تالاسمی میتواند وجود داشته باشد که بر طبق عواملی که سنتز زنجیرهای پلی پپتیدی هموگلوبین را کنترل میکنند، ظاهر میکنند به تالاسمی، آنمی کولی آنمی مدیترانه‌ای آنمی اریترو بلاستوتیک کدوکان و آنمی اریترو بلاستیک خانوادگی نیز میگویند.

thalassophobia

دریا ترسی، ترس مرضی از دریا.

thalassoposia

دریا درمانی، درمان بوسیله آب دریا، مسافرت دریائی و استفاده از هوای دریا.

thalidomide

ترکیب مسکن و خواب آوری که کاربری آن در اوائل حاملگی سبب اختلالات رشد جنین بخصوص در اندامها (دیسملی) میشود.

thallium

عنصر شیمیائی به شماره اتمی ۸۱ و وزن اتمی ۲۰۴٫۳۷ یک وسه ظرفیتی فلزی است بسیار نرم و چکش خوار، به نشانه اختصاری **Tl**.

thanato-

پیشوندی است به معنی مرگ که به کلمات دیگر میچسبد.

thanatobiologic

مر بوط به زندگی و مرگ.

thanatognomic

نشانه نزدیک شدن به مرگ.

thanatoid

مرگ مانند.

thanatomania

جنون خودکشی.

thanatophobia

مرگ ترسی، ترس مرضی از مرگ.

thebaine

یکی از آلکالوئیدیهای تریاک که سمی، بلوری و مسکن و دارای خواص مشابه استریکنین میباشد.

thebaism

مسمومیت از تریاک.

theca

پوشش.

t. cordis = pericardium

t. folliculi کپسول فولیکول گراف.

t. vertebrales پرده‌های پوشاننده یا

مغزهای طناب نخاعی.

thecae

پوشها.

thecodont

جایگیری یا تثبیت دندان در حفره اش.

thecoma

تومور تخمدانی محتوی سلولهای کپسول فولیکول گراف.

rhecostegnosis

انقباض پوشش زردپی (تاندون).

thellieria

تیلیریا، جنسی از انگل‌های تک یاخته ای کوچک.

thellieriasis

ابتلاء و آلودگی به تیلیریا.

thelne

آلکالوئید جای، ایزومر کافئین.

thelalgia

درد نوک پستان.

thelarche

آغاز رشد پستان در هنگام بلوغ.

theloplasty

ترمیم پلاستیک نوک پستان.

thelarethism

شق شدن یا نعوظ نوک پستان.

thelitis

التهاب نوک پستان.

thellum

نوک پستانی شکل، برجستگی کوچک شبیه نوک پستان.

thelorrhagia

خونریزی از نوک پستان.

thelyblast = femlnonucleus

thelygenic

آنچه که فقط نوزاد ماده بوجود آورد.

thelyplasty = theloplasty

thenad

بطرف برجستگی تنار، یا به طرف کف دست.

thenal

مربوط به قسمت گوشتی کف دست در قاعده شست

thenar

قسمت گوشتی کف دست در قاعده شست.

thyndiamine

ماده‌ای است که بعنوان آنتی‌هیستامینیک بکار می‌رود.

Thenylene

نام تجارتي فرآورده‌ای از هیدرو کلروم تا پیریلن که برای درمان آلرژی‌های ناشی از هیستامین مورد استفاده قرار می‌گیرد.

theobromine

آلکالوئیدی است که از دانه‌های رسیده و خشک گیاهی به نام تئوبروما کاکائو بدست می‌آید و به عنوان ادرار آور و شل‌کننده عضلات صاف مورد استفاده قرار می‌گیرد این ماده به شکل‌های تئوبرومین کالسیوم سالیسیلات، تئوبرومین سدیم استات و تئوبرومین سدیم سالیسیلات در دسترس قرار دارد.

Theoglycate

نام تجارتي فرآورده تئوفیلین سدیم گلیسینات.

theomnina

چنون مذهبی، به ویژه نوع اختلال روانی که در آن بیمار خود را ملهم از خدا یا صاحب مقام الهی میدانند.

theophylline

تئوفیلین، آلکالوئیدی است که از راه صناعی یا از جای بدست می‌آید و به عنوان شل‌کننده عضلات صاف و ادرار آور مورد استفاده قرار می‌گیرد و این فرآورده به اشکال تئوفیلین اتانولامین، تئوفیلین متیل گلو کامین، تئوفیلین-سدیم استات و تئوفیلین سدیم گلیسینات در دسترس قرار دارد.

t. chollnate = oxtriphyllyne

t. ethylenediamine = aminophylline

theory

نظریه، تئوری.

Adler's t. نظریه آدلر، تئوری آدلر، نورزها برای جبران احساس خود کم‌بینی در شخص ظاهر میشوند.

cell t. نظریه یاخته‌ای، تئوری سلولی، تمام موجودات زنده از سلول تشکیل شده و فعالیت سلول برای ادامه زندگی ضروری است.

clonalselection l. of immunity

پدیده‌های ایمنی خاص در دوره جنینی تعیین شده و با تکثیر یاخته‌ها طرح‌ریزی میشوند.

cohnheim's t. نظریه کنهایم تئوری کنهایم، تومورهای حقیقی در نتیجه اختلالات رشد جنین بوجود می‌آید.

Ehrlich's side-chain (lateral-chain) t.

نظریه یا تئوری زنجیر طرفی ارلیخ (در مصنوعیت و سیتولوز) سیتوپلاسم یاخته‌های بدن محتوی ملکولهای پیچیده آلی است، که شامل یک دسته مرکزی پایدار است و زنجیرهای طرفی (کناری) ناپایدار از آنها یا گروه‌های اتمی (گیرنده‌ها یا رسپتورها) به آن می‌چسبند، که تغییرات شیمیائی عادی پروتوپلاسم را به عهده دارند و مرکز پایدار ملکول دست نخورده باقی میماند، زنجیرهای طرفی محتوی یک دسته اتم به نام (گروه هاپتوفور) است که قابل اتحاد با گروه‌های مشابه یا هاپتوفور در سموم با کتریها و یاخته‌های خارجی دیگر میباشند در صورتیکه زنجیرهای طرفی بوسیله یاخته‌های خارجی رده شده هستند مرکز پایدار حرکت کرده و زنجیرهای طرفی جدید (اجسام واسطه‌ای)، طبق خاصیت اصلی آنها میسازد (اونی‌سپتورها یا آمیوسپتورها)، انواع اونی‌سپتورها به وسیله ضد سمها نشان داده شده و اثر خود را با گرفتن سم بوسیله گروه هاپتوفور بر وز میدهند، انواع آمیوسپتورها بوسیله سیتولیزین‌ها و با کتریها نشان داده شده و دارای دومیل ترکیبی است، یکی با یاخته‌های خارجی و دیگری با ماده‌ای بنام مکمل، ترکیب نهائی یا (ادیمنت) است که بطور طبیعی در شیرهای بدن وجود دارد،

هنگامیکه مکمل به وسیله (آمپوسپتور) با
یاخته‌های خارجی ترکیب شود قادر است بوسیله
گروه سم‌آنزیمی (گروه زیموئوکسیک) باعث
انحلال آنها شود.

germ t. نظریه ژرم، تئوری جرم، ۱- کلیه
موجودات از یک یاخته ایجاد میشوند. ۲- بیماریهای
عفونی دارای منشاء میکربی هستند.

Hering t. نظریه هرینگ، تئوری هرینگ،
احساس رنگها بستگی به ماده بینائی موجود در
شبکیه دارد که برای رنگهای سیاه، سبز و آبی از
راه کاتابولیسیم تغییر شکل می‌دهد.

neuron t. نظریه نورون، سیستم عصبی
شامل تعداد زیادی نورون است که با هم متصل
نیستند بلکه مجاور یکدیگر قرار گرفته‌اند.

preformation t. نظریه یا تئوری تشکیل قبلی
افراد نسل‌های بعد در یاخته تولید مثلی یکی از والدین
کاملاً طرح‌ریزی و مشخص شده‌اند.

quantum t. نظریه کوانتوم، تئوری
کوانتوم، میزان تشعشع و جذب انرژی با فرکانس
تشعشع تغییر می‌کند.

undulatory t. یا wave t. نظریه یا
تئوری موجی، نور، الکتروسیسته و گرما بصورت
امواج در اثری که تمام فضا را پر کرده است
انتشار پیدا میکنند.

Young-Helmholtz t. نظریه یا تئوری
یانگ-هلمهولتز، درک رنگها بستگی به سه دسته
گیرنده‌های شبکیه‌ای دارد که بارنگهای قرمز،
سبز و بنفش تحریک میشوند.

Thephorin

نام تجارتي فرآورده‌های تارترات فنیندپامین که
ضد هیستامین است.

therapeutic

درمانی.

therapeutics

درمان‌شناسی، علم معالجه، طب دارویی.

therapist = therapist

therapist

درمان‌شناس، متخصص در علوم درمانی.

physical t. درمان‌شناس فیزیکی، کسی که در
در تکنیک درمان فیزیکی ماهر است و بتواند
درمانهائی را که بوسیله طبیب دستور داده میشود
انجام دهد.

speech t. درمان‌شناس گویائی، شخصی
که بتواند برای رفع اختلالات تکلم به بیمار
کمک کند.

therapy

درمان.

anticoagulant t. درمان ضد انعقادی،
کاربری دارویی که انعقاد پذیری خون را مهار
واز ایجاد لخته بدون اینکه خطر خونریزی در
بین باشد جلوگیری کند.

collapse t. کولاپس درمانی، کولاپسو
بیحرکت کردن ریه در درمان بیماریهای آن.

electroconvulsive t. یا

electroshock t.

الکترو شوک درمانی، ایجاد تشنج بوسیله عبور
جریان برق ازمغز که در اختلالات روانی مورد
استفاده قرار می‌گیرد.

fever t. تب درمانی، ایجاد تب‌های شدید
بوسیله میکرب یا به طریق فیزیکی به منظور
درمان بیماریها مانند فالج مترقی.

Immunosuppressive t. درمان ضد

ایمنی، درمان با عواملی که ایجاد پادتن را متوقف
می‌کنند، در بیماران مبتلا به بیماریهای اتوایمون
(**autoimmune**) یا بیماری‌هایی که عضوی به آنها
پیوند شده مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Insulin shock t. شوک انسولین درمانی،
درمان با شوک انسولینی، ایجاد اغماض هیپو-
گلیسمیک با تجویز انسولین که در درمان بعضی
اختلالات تأثیری مورد استفاده قرار می‌گیرد.

milieu t. محیط درمانی، (در روانپزشکی)
درمان بیمار بوسیله تغییر محیط.

nonspecific t. درمان غیر اختصاصی،
درمان بیماری با عواملی که دارای اثر عمومی
روی فعالیت یاخته‌ای می‌باشند.

occupational t. شغل درمانی، پیشنهاد
بعضی کارها به بیمار در دوره نقاحت به منظور پیش
افتادن بهبودی.

physical t. فیزیکی درمانی، درمان فیزیکی،
بکاربردن عوامل و روشهای فیزیکی به منظور
نو توانی و حفظ فعالیت طبیعی بدن بعد از بیماری
یا صدمات بدنی، این روشها شامل ماساژ، تمرینهای
ورزشی، آب درمانی و استفاده از انرژیها مثل (درمان
با الکتریسته، درمان با نورخورشید و درمان با
ماوراء صوت) می باشند.

replacement t. =

substitution t.

serum t. سرم درمانی، کاربری سرم در
درمان بیماریها، کاربری سرم افراد ایمن و
بخصوص حیوانات مصونیت یافته در درمان
بیماریها.

shock t. شوک درمانی، وقفه فعالیت مغز
با وسایل مختلف (انسولین، جریان برق یا عوامل
دیگری در درمان اختلالات روانی).

specific t. درمان اختصاصی، درمان بوسیله
دارویی که مستقیماً روی عامل بیماریزا اثر میکند،
مانند مصرف کینین در درمان مالاریا.

speech t. سخن درمانی، بکاربردن
روشهای خاص برای تصحیح اختلالات گویائی.

substitution t. درمان جانشینی، تجویز
عصاره غدد یا هورمونها، منظور جبران کمبود
ترشحات داخلی.

vaccine t. واکسن درمانی، تزریق بقایای
موجود در کشت یک میکروب بمنظور ایجاد
مصونیت یا تغییر دوره بیماری، ایجاد مصونیت
آکتیو از راه تزریق میکروب یا فرآوردههای
میکروبی یک بیماری.

therm

واحد گرما. ۱- کالری کوچک ۲- واحد انگلیسی
حرارت.

thermo-

پیشوندی است به معنی گرما که با کلمات دیگر
میچسبد.

thermal

گرمائی، حرارتی، مربوط به گرما.

thermalgesia

احساس دردناکی که از گرما یا حرارت ایجاد
می شود.

thermalgia = causalgia

thermanalgesia

فقدان حساسیت نسبت به گرما.

thermanesthesia

نا توانی در تشخیص گرما و سرما.

thermatology

گرمایشناسی، مطالعه گرما بعنوان عامل درمانی.

thermelometer

گرماسنج الکتریکی برای سنجش تغییرات مختصر
حرارت.

thermesthesia

درد گرما یا سرما

thermesthesiometer

وسيله ای است برای اندازه گیری حساسیت نسبت
به گرما.

thermhyperesthesia

افزایش حساسیت به گرما (درجات حرارت بالا).

thermhypesthesia

کاهش حساسیت طبیعی نسبت به گرما.

thermic

حرارتی مربوط به گرما.

thermistor

نوعی گرماسنج مقاومتی که تغییرات جزئی درجه
گرما را اندازه گیری میکند.

Thermoactinomyces

جنسی از شیزومیتها (راسته آکتینومیتاله،
خانواده استرپتومیتاسته).

thermobiosis

گرمایستی، قدرت زندگی در حرارت زیاد.

thermobiotic

گرمازی.

thermocautery

سوزاندن به وسیله سیم یا وسیله نوک دار داغ شده.

thermochemistry

بخشی از فیزیکوشیمی که تغییرات ناشی از واکنش های شیمیائی را مورد بحث قرار میدهد.

thermocoagulation

انقباض بافت بوسیله جریان پرفرکانس.

thermocouple

یک زوج هادی الکتریکی غیرمشابه (مانند پلاتین و پلاتین-رودیوم) که طوری به هم وصل شده که تحت تاثیر گرما ایجاد جریان الکتریسیته میکند و در اندازه گیری تفاوت دمنبع درجه گرما مورد استفاده قرار میگیرد.

thermodiffusion

انتشار گرمائی، انتشار بوسیله حرارت.

thermoduric

قادر به تحمل گرما می باشد.

thermodynamics

ترمودینامیک، دانشی که مربوط به گرما و انرژی و تبدیل آنها بیکدیگر و مسائل وابسته به آنها است.

thermoexcitatory

تهییج یا تحریک تولید گرما در بدن.

thermogenesis

گرمازائی، تولید گرما در موجودات.

thermogenetic یا thermogenic

گرمازا، مربوط به گرمازائی

thermogenics

دانش ایجاد گرما.

thermogram

گرما نگاره، فیلمی که از ترموگرافی (واژه بعد از واژه زیر) بدست آمده است.

thermograph

گرمانگار، دستگاهی است برای ثبت تغییرات گرما.

thermography

گرما نگاری، روشی است برای تهیه نمودار حرارت سطح بدن که در بعضی حالات به منظور تشخیص مورد استفاده قرار میگیرد.

thermohyperalgesia

احساس درد خیلی شدید ناشی از گرمای زیاد و حرارت شدید.

thermohyperesthesia

حساسیت فوق العاده نسبت به گرما.

thermolnactivation

غیرفعال شدن در برابر گرما تخریب قدرت عمل در اثر گرما.

thermolnhibitory

تأخیر یا توقف در تولید گرما می باشد.

thermolabile

متغیر با گرما، ناپایدار در برابر گرما.

thermology

گرماشناسی، دانش حرارت و گرما.

thermoluminescence

تولید نور بوسیله یک ماده موقمی که گرما می آید بالامیرود.

thermolysis

۱- تجزیه به وسیله گرما. ۳- اتلاف حرارت بدن از راه تشمع.

thermolytic

مربوط به تجزیه به وسیله گرما، تجزیه شونده به وسیله گرما.

thermomassage

ماساژ بوسیله گرما.

thermomastography

کاربری ترموگرافی بمنظور نشان دادن ضایعات پستان.

thermometer

گرما سنج، میزان الحرارة، دماسنج وسیله ای است برای تعیین درجه حرارت (در عمل از ماده ای که در مقابل حرارت تغییر حجم میدهد استفاده میشود و از روی درجه بندی دستگاه میتوان مقدار حرارت را فهمید).

Celsius t.

گرما سنج سلسیوس، گرما سنجی است که در آن نقطه ذوب یخ صفر و نقطه جوش آب ۱۰۰ درجه است.

clinical t. حرارت سنج کلینیکی،

گرما سنج بالینی، گرماسنجی است که برای تعیین حرارت بدن انسان مورد استفاده قرار میگیرد.

Fahrenheit t. گرماسنج فارنهایت، گرما سنجی است که در آن نقطه ذوب یخ (نقطه انجماد آب) ۳۲ و نقطه جوش آب ۲۱۲ درجه است.

fever t. = clinical t.

mercurial t. حرارت سنج جیوه‌ای، گرماسنج جیوه‌ای، نوعی است که ماده قابل انبساط آن جیوه است.

metallic t. حرارت سنج فلزی، نوعی است که ماده قابل انبساط آن فلزی بغیر از جیوه است.

oral t. دما سنج دهانی، گرما سنج دهانی، نوعی گرما سنج بالینی است که مخزن جیوه آن را زیر زبان قرار میدهند.

Reaumur 's t. حرارت سنج رئومور، گرما سنج رئومور، نوعی است که در روی آن نقطه انجماد آب صفر و نقطه جوش آب ۸۰ درجه قرار داده شده است.

recording t. حرارت سنج ثبت، گرما سنج ثبت، وسیله حساسی است که حرارت محیط را مرتباً ثبت میکند.

rectal t. حرارت سنج رکتومی، گرما سنج مقعدی، نوعی گرما سنج بالینی است برای اندازه گیری درجه حرارت بدن که آن را در مقعد قرار میدهند.

resistance t. حرارت سنج مقاومتی، گرما سنج مقاومتی، نوعی است که در آن از مقاومت الکتریکی فلزها برای تعیین حرارت استفاده میشود.

self-registering t. = recording t.

veterinary t. حرارت سنج دامپزشکی، گرما سنج دامپزشکی، نوعی است که برای اندازه گیری حرارت بدن حیوانات مورد استفاده قرار میگیرد.

thermometry

گرما سنجی، اندازه گیری حرارت.

thermophile

گرمادوست، به موجودی اطلاق میشود که در گرمای پنجاه و پنج تا پنجاه و شش درجه سانتیگراد بهتر رشد میکند.

thermophilic

گرما دوستی.

thermophobia

گرما ترسی، ترس مرضی یا عدم تحمل نسبت به گرما.

thermophore

دستگاهی است برای بکاربردن حرارت در درمان بیماریها.

thermopile

پیل حرارتی، تعدادی کوپل حرارتی (ترموکوپل) که به منظور افزایش حساسیت نسبت به تغییرات حرارت یا تبدیل حرارت به جریان برق به طور سری به هم بسته شده اند.

thermoplacentography

بکارگیری ترموگرافی برای تعیین محل چسبندگی جفت.

thermoplegia

گرما زدگی یا آفتاب زدگی.

thermopolypnea

افزایش تعداد تنفس در نتیجه گرمای زیاد.

thermoreceptor

گیرنده گرمائی، انتهای عصبی که به تحریکات گرما حساس باشد.

thermoreistance

مقاومت به گرما، آنچه که نه باسانی ونه بشدت تحت تاثیر حرارت قرار گیرد.

thermoreistant

مقاوم به گرما.

thermostable

ثابت در برابر گرما

thermostasis

ابقاء گرما، حفظ حرارت، مانند آنچه که در حیوانات خون گرم دیده میشود.

thermostat

ترموستات، دستگاهی که در سیستم حرارتی به منظور حفظ گرما در یک سطح معین به طور خودکار مورد استفاده قرار میگیرد.

thermosteresis

محروریت از حرارت.

thermosyaltic

انقباض در نتیجه تحریک حرارتی.

thermotactic

مربوط به ترموتاکی (واژه زیر).

thermotaxic

مربوط به ترموتاکی (واژه زیر).

thermotaxis

۱- ترموتاکی، ۱- تنظیم طبیعی گرمای بدن
۲- حرکت آزادانه یک موجود زنده متحرک تحت تأثیر گرما.

thermotherapy

گرما درمانی، کاربری درمانی حرارت.

thermotics

دانش مربوط به گرما، شناسائی حرارت.

thermotolerant

قادر به تحمل گرما، مقاوم به گرما.

thermotonometer

دستگاهی است برای اندازه گیری انقباض که در نتیجه گرما در عضلات تولید میشود.

thermotropism

ماده سمی که باعث حرارت در بدن تولید میشود.

thermotoxin

گرماگرا.

thermotropic

گرماگرائی، حرارتگرائی، گرایش یافته زنده بطرف حرارت تحت تأثیر تحریک حرارتی.

Theruhistlin

نام تجارتي فرآورده های ایزوتیپندیل که به عنوان آنتی هیستامینیک مورد استفاده قرار میگیرد.

thesaurismosis

نوعی اختلال سوخت و سازی که در آن بعضی مواد به مقدار بیش از حد طبیعی در بعضی باخته ها انباشته میشوند.

thesaurosis

حالتی که در نتیجه ذخیره بیش از حد مواد طبیعی یا مواد خارجی در باخته های بدن ایجاد میشود.

thi (o)-

پیشوندی است به معنی گوگرد که به کلمات دیگر میچسبد.

thiabendazole

ماده ضد کرم گسترده طیفی که برای دفع کرم

آنکیلوستوم و استرونژیلوئید مورد استفاده قرار میگیرد.

thiamazole = methimazole**thiamine**

یکی از ویتامینهای B کمپلکس که در بسیاری از غذاها وجود دارد، همچنین بصورت آزاد در خون و مایع نخاع یافت میشود.

t. hydrochloride یا **t. mononitrate**

هیدرورکلرور تیامین یا مسونونیترات تیامین، ترکیباتی هستند که در درمان آویتامینوز بکار میروند.

phosphorylated t. یا **t. pyrophosphate**

شکل فعال تیامین است و در بعضی از واکنشهای متابولیسم مواد قندی بعنوان (کوفاکتور) دخالت میکند.

thiamylal

یک باریتوریک فوق العاده کوتاه اثر.

تیوباربیتال سدیم ترکیبی است **sodium t.** که بصورت داخل وریدی بعنوان بیحسی عمومی بکار میرود.

thiemia

وجود گوگرد در خون.

thigh

ران.

thigmesthesela

حس لمس

thigmocyte

پلاکت خونی.

thigmatactic

مربوط به تیمموتاکی (واژه زیر).

thigmatoxic

مربوط به تیمموتاکی (واژه زیر).

thigmataxis

حرکت یک اورگانسیم آزاد و متحرک در قبال تحریک لمسی.

thigmatropic

مربوط به گرایش ناشی از تحریک لمسی.

thigmatropism

گرایش تحت تأثیر تحریک لمسی.

thimerosal

يك تركيب جيوه دار كه بعنوان ضد ميكروبموضعی مورد استفاده قرار ميگيرد.

thimethaphan = trimethaphan**thinking**

اندیشگی، تفکر، تصور، عمل مرتب کردن تصاویر و دريافتها در مغز.

تفكریسي مهار، تخیل، تفكری **derelict t.** كه در آن خیال آزادانه جولان ميكند.

Thiobacillus

تيوباسیل، جنسی از شیزوميستها (راسته پزودوموناداله تحت راسته پزودومونادينه، خانواده. تيو باكترياسه

Thiobacteriaceae

خانواده ای از شیزوميستها (راسته پزودوموناداله تحت راسته رودوباكتري اينه) كه تركيبات كوگریدی را اكسید ميكنند.

Thiobacterium

جنسی از شیزوميستها (راسته پزودوموناداله تحت راسته پزودومونادينه، خانواده تيوبو باكترياسه) كه در آب شيرين يا شور و درخاك يافت ميشوند.

thiobarbiturate

تيوباربیتورات، ترکیبی كه از تراكم اسید مالونيك و تيوره بدست همآيد و تفاوت آن با باربیتوريكها داشتن يك اتم كوگرید است.

Thiocapsa

جنسی از شیزوميستها (راسته پزود و موناداله، تحت راسته رودوباكتري اينه خانواده تيوروداسه).

thiocyanate

نمکی است كه از نظر تركيب شبیه سيانات است ولی بجای اكسيژن كوگرید دارد.

Thiocystis

جنسی از شیزوميستها (راسته پزودوموناداله تحت راسته رود و باكتري اينه، خانواده تيوروداسه).

Thiodictyon

جنسی از شیزوميستها (راسته پزودوموناداله، تحت راسته رودوباكتري اينه خانواده تيوروداسه).

thiodiphenylamine = phenothiazine**Thiolmerin**

نام تجارتي فرآورده های مرکا پتومرین سدیم كه ادرار آوراست.

thiomersalate = thimerosal**thionine**

رنگ ارغوانی كه برای رنگ زدن هسته مورد استفاده قرار ميگيرد.

thiopectic

مربوط به تثبيت كوگرید.

thiopedia

جنسی از شیزوميستها (راسته پزودوموناداله، تحت راسته رودوباكتري اينه خانواده تيوروداسه).

thiopental

باربیتوريك فوق الماده کوتاه اثر رسمی است.

تيوپنتال سدیم، نمك سدیم **sodium t.** تيوپنتال كه بعنوان بیهی بصورت داخل وریدی يا از راه مقعد مصرف ميشود.

thiopentone = thiopental**thiopexy**

تثبيت كوگرید.

thiophil

كوگرید دوست، به موجودی گفته ميشود كه در مجاورت كوگرید بخوبی رشد ميكند ويا برای رشد خود احتیاج به كوگرید دارد.

thiophilic

كوگرید دوستی.

Thioplaca

تيوپلوكا، جنسی از شیزوميستها (راسته بگكيا توآله، خانواده بگكيا توآسه).

Thioplycoccus

جنسی از شیزوميستها (راسته پزودوموناداله تحت راسته رودوباكتري اينه خانواده تيوروداسه).

thiopropazate

نوعی تركيب فنوتيازیلی كه بعنوان آرام بخش مورد استفاده قرار ميگيرد.

Thiorhodaceae

خانواده ای از شیزوميستها (راسته پزودوموناداله،

تحت‌داسته رود با کتری‌اینه) که در محیط سولفید دار یافت میشوند.

thloridazine

نوعی ترکیب فنوتیازینی که بعنوان آرام بخش مورد استفاده قرار میگیرد.

Thlosarcina

جنسی از شیزومیستها (راسته پزودوموناداله، تحت راسته رود و با کتری‌اینه، خانواده تیوروداسه).

Thlospira

جنسی از شیزومیستها (راسته پزودوموناداله، تحت راسته پزودومونادینه، خانواده تپوبا کتریاسه).

Thlospirillopsis

جنسی از شیزومیستها (راسته بگیا تو آله، خانواده بگیا تو آسه).

Thlospirillum

جنسی از شیزومیستها (راسته پزودوموناداله تحت راسته رود و با کتری‌اینه، خانواده تیوروداسه).

thlo-tepa

ترکیبی است که بعنوان ضد نئوپلاسم مورد استفاده قرار میگیرد.

Thloteca

جنسی از شیزومیستها (راسته پزودوموناداله، تحت راسته رود و با کتری‌اینه، خانواده تیوروداسه).

Thlothix

جنسی از شیزومیستها راسته بگیا تو آله، خانواده بگیا تو آسه).

thiouracil

یکی از مشتقات تیوروره که در درمان پرکاری تیروئید بکار میرود.

thiourea

ترکیبی است که از جانشین شدن گوگرد بجای اکسیژن اوره بفرمول $CS(NH_2)_2$ به دست می‌آید.

Thlovulum

جنسی از شیزومیستها (راسته پزودوموناداله تحت راسته پزودومونادینه، خانواده تیوبا کتریاسه).

Thloxokon

نام تجارتي فرآورده‌ای از استروژنات سدیم که به عنوان ماده حاجب به کار میرود.

thloxotropic

مربوط به (thloxotropy).

thloxotropism = thloxotropy**thloxotropy**

خاصیت بعضی از مواد زله‌ای که با تکان دادن مایع شده و دوباره بحالت جامد بر میگردد.

thlopsencephalus

ناقص‌الخلقه‌ای که نقص جیمجه‌ای دارد.

thonzylamine

ترکیبی است که بعنوان آنتی هیستامینیک مورد استفاده قرار میگیرد.

thoracalgia

درد قفسه سینه.

thoracectomy

برش دیواره قفسه سینه همراه با قطع قسمتی از دنده‌ها.

thoracentesis

یونکسیون و آسپیراسیون قفسه سینه.

thoracic

مربوط به قفسه سینه.

thoracoacromial

سینه‌ای-اخرمی، مربوط به قفسه سینه و استخوان اخرمی

thoracobronchotomy

برش نای از راه قفسه سینه.

thoracoautery

جداسازی چسبندگیهای ریه با کوتر.

thoracoceloschisis

فیسور یا شقاق قفسه سینه و شکم.

thoracocentesis = thoracentesis**thoracocylitis**

تفهمبر شکل قفسه سینه.

thoracocyrtsosis

انحناء غیر طبیعی در قفسه سینه.

thoracodelphus

ناقص الخلقه‌ای که در آن اعضاء بدن در پائین قفسه سینه مضاعف است.

thoracodidimus = thoracopagus**thoracodynia**

درد قفسه سینه.

thoracogastroschisis

اختلال رشد در نتیجه بسته شدن دیواره بدن در خط وسط که شکم و قفسه سینه هر دو را گرفتار می‌کند.

thoracograph

تورکوگراف، دستگاهی است برای ثبت حرکات قفسه صدری.

thoracolumbar

مربوط به قفسه صدری و مهره‌های کمری.

thoracolysis

جدا سازی بافت‌هایی که ریه را به قفسه سینه می‌چسبانند (بمنظور ایجاد کلاپس در ریه).

جدا سازی دور قلبی، **t. praecordiac** جدا سازی چسبندگی‌هایی که باعث فشار بر قلب میشوند.

thoracomelus

ناقص الخلقه‌ای که در آن اندام یکی از دوقلوها به قفسه سینه چسبیده است.

thoracometer = stethometer

وسيله‌ای است برای اندازه‌گیری محیط سینه یا مقدار اتساع قفسه سینه.

thoracomyodynia

درد عضلات قفسه سینه.

thoracopagus

ناقص الخلقه دوقلویی که از ناحیه قفسه صدری بهم چسبیده باشند.

thoracopathy

بیماری هر يك از اعضاء درون قفسه سینه.

thoracoplasty

ترمیم پلاستیک قفسه سینه، تغییر شکل جراحی قفسه سینه با برداشتن دنده‌ها و در نتیجه فرورفتن دیواره قفسه سینه و ریه مجاور آن به درون.

thoracopneumoplasty

جراحی پلاستیک قفسه سینه و ریه.

thoracoschisis

فیسور (شقاق) دیواره قفسه سینه.

thoracoscopy

معاینه درونی قفسه سینه.

thoracostenosis

بهم‌فشرده‌گی غیر طبیعی قفسه سینه.

thoracostomy

برش دیواره قفسه صدری و حفظ سوراخ ایجاد شده.

thoracotomy

برش دیواره قفسه سینه.

thorax

قفسه سینه، این قسمت بین گردن و شکم قرار داشته و بوسیله مهره‌ها، دنده‌ها و جناغ سینه محدود میشود.

Thorazine

نام تجاری فرآورده‌های هیدرو کلرور کلر - پرومازین که آرام‌بخش و ضد استفراغ است.

thorium

عنصر شیمیائی به شماره اتمی ۹۰ و به وزن اتمی ۲۳۲٫۰۳۸ چهار ظرفیتی که فلزی است سفید نقره‌ای و درخشان به نشانه اختصاری **Th**.

thoron

ایزوتوپ رادیو آکتیورادون.

Thorotrast

نام تجاری ماده حاجبی که در رادیوگرافی بکار میرود.

thoroughpln

اتساع کپسول سینوویال در قسمت فوقانی و پشت سم اسب.

threadworm

کرم نخعی، کرم‌های نماتود مثل آنتریبیوس و رمیکولاریس (کرمک).

thremmatology

دانش قوانین ارت و گوناگونی.

threonine

یکی از اسیدهای آمینه طبیعی که برای متابولیسم بدن انسان ضروری است.

threpsology

مطالعه علمی تغذیه.

threshold

آستانه، حدی که افزایش آن سبب بروز اثر شود مثل تحریکی که باعث ایجاد احساس میشود یا میزان غلظت یک ماده در پلاسما که در حد بالاتر از آن از کلیه دفع میشود (آستانه کلیوی) و غیره.

thrill

لرزش، لرزشی است که درسمع یا لمس احساس می شود.

diastolic t. لرزش دیاستولی، لرزشی است که در فشار سنجی پیشرفته آئورت و در زمان دیاستول در ناحیه جلو قلب احساس میشود.

hydatid t. لرزش هیداتید، لرزشی است که در دوق کیست هیداتیک احساس میشود.

presystolic t. لرزش پیش سیستولی، لرزش قبل از سیستول، لرزشی است که بلافاصله قبل از سیستول در نوک قلب احساس میشود.

purring t. لرزش خرخر، لرزشی است شبیه خرخر گربه در موقع خواب.

systolic t. لرزش سیستولیک، لرزشی است که در تنگی آئورت، تنگی سرخرک ریوی و آنوریسم آئورت بالارونده، در زمان سیستول و در ناحیه جلو قلب احساس میشود.

thrix

مو.

t. annulata موی حلقوی، حالتی است که در آن موی بصورت حلقه‌هایی بدور خود می پیچد.

-thrix

پسوندی است به معنی مو که به آخر کلمات می پیچسد.

throat

۱- گلو، حلق. ۲- فاصله بین دهان و حنجره. ۳- منظره جلویی گردن.

thromb(o)-

پسوندی است به معنی «لخته» «ترمبوس» که به آخر کلمات می پیچسد.

thrombase = thrombin**thrombasthenia**

ضعف پلاکتها، اختلال عملی پلاکت‌های خون.

Glanzmann's t. ضعف پلاکتی گلانزمان، نوعی اختلال پلاکت‌های خون است که در آن پلاکتها به آسانی خورد شده و خونریزی ازغشاء های مخاطی بدن بچشم می خورد.

thrombectomy

ترمبوس برداری، لخته برداری، در آوردن لخته از رگ‌های خونی با عمل جراحی.

medical t. لخته برداری پزشکی، اضمحلال لخته بوسیله آنزیمها.

thrombin

آنزیمی است که از پروترومبین بدست آمده و کاتالیزورتبدیل فیبرینوژن به فیبرین می باشد این ماده بصورت فرآورده ای از پروترومبین گاوی بدست می آید که بعنوان عامل ایجاد لخته مورد استفاده قرار میگیرد.

thromboanglitis

التهاب دیواره رگ همراه با ایجاد لخته در مجرای آن.

t. obliterans ترومباانژیت مسدودکننده، ترومباانژییتی است که در آن دیواره رگ روی لخته ایجاد شده فشار آورده و مجرای رگ را مسدود میکند.

thromboarteritis

التهاب سرخرک و تشکیل لخته.

thromboclasia

انحلال لخته.

thromboclastic

مربوط به انحلال لخته.

thrombocystis

کیسه لخته، کیستی است که گاهی بدور لخته ایجاد می شود.

thrombocyte پلاکت.

thrombocythemia ازدیاد پلاکتهای خون.

essential t. hemorrhagic t.

ترمبوسیتمی خونریزی دهنده، سندرم بالینی همراه با خونریزیهای خودبخود خارجی یا داخل بافتی و افزایش فوقالعاده پلاکتهای خون محیطی.

thrombocytin = serotonin

thrombocytocrit وسیله ای است جهت شماردن پلاکتها.

thrombocytolysin فاکتور VIII.

thrombocytolysis تخریب پلاکتها.

thrombocytopathy هر نوع اختلال کیفی پلاکتها.

thrombocytopenia کاهش تعداد پلاکتهای خون محیطی.

thrombocytopenesis تولید پلاکتها.

thrombocytopenic مربوط به تولید پلاکتهای خون.

thrombocytosis زیاد شدن شماره پلاکتهای خون.

thromboelastogram نگاره ای که بوسیله ترمبوالاستوگرافی (واژه زیر) بدست می آید.

thromboelastograph دستگاهی است که در مطالعه سختی خون یا پلاسما در موقع انعقاد مورد استفاده قرار میگیرد

thromboelastography تعیین سختی خون یا پلاسما در موقع انعقاد بوسیله ترمبوالاستوگراف.

thromboembolism بسته شدن یک رگ خونی در نتیجه اخته ای که از محل ایجاد خود جدا شده و به حرکت در آمده است.

thromboendarterectomy عمل خارج کردن لخته مسدود کننده رگ همراه با برش قسمتی از لایه داخلی سرخرگ مسدود.

thromboendarteritis التهاب لایه درونی سرخرگ همراه با ایجاد لخته.

thrombogen پروترومبین، نوعی گلیکوپروتئین موجود در پلاسما که پیش و ترومبین است و به ترومبین تبدیل میشود.

thrombogenesis لخته زائی، ایجاد لخته.

thrombogenic لخته زاء، موجد لخته.

trombold لخته مانند، شبیه ترمبوس.

thrombokinas = thromboplastin
thrombokinesis عمل لخته شدن خون.

thrombolympangitis التهاب یا انفلاماسیون یک رگ لنفی به علت یک ترومبوس.

thrombolysis انحلال لخته.

thrombolytic حل کننده لخته.

thrombon پلاکتهای خون محیطی و پیشروهای آنها، پلاکتها و اجزای آنها.

thrombopathy = thrombocytopenia
thrombophilia تمایل به ایجاد ترمبوس.

thrombophlebitis ایجاد لخته های خونی در سیاهرگ همراه با پیدایش تغییرات التهابی در دیواره سیاهرگ.

t. migrans ترمبو فلبیت مهاجر، حالتی برگشتی است که رگهای مختلف به طور همزمان یا در فواصل زمانی گرفتار آن میشوند.

thromboplastic موجد-پلاکت، تشکیل لخته در خون.

thromboplastid = thrombocyte**thromboplastin**

یکی از فاکتورهای ضروری ایجاد ترومبوسین و جلوهگیری ازخونریزی.

thromboplastinogen

فاکتور VIII.

thrombopoiesis = thrombocytopoiesis**thrombopoietic**

مربوط به تشکیل ترومبوسین.

thrombosed

گرفتار ترومبوسین، لخته دار.

thrombosin = thrombin**thrombosinuitis**

ترومبوسین التهاب سینوس سخت شامه‌ای.

thrombosis

تشکیل لخته درون قلب یا رگهای خونی.

propagating t. ترومبوسین پیشرونده ،

لخته پیشرونده‌ای که از محل اولیه تشکیل خود دراز شده به رگهای دیگر میرسد.

thrombostenin

ماده‌ای است که از پلاکتها آزاد شده و برای جمع شدن و سفت شدن لخته لازم است.

thrombostasis

بند آمدن خون یک قسمت از بدن به علت ایجاد لخته در آنجا.

thrombus

لخته، ترومبوس، توده جامدی است که در زمان حیات درون قلب یا رگها بوجود می‌آید مواد سازنده آن از اجزاء خون است.

mural t. لخته دیواره‌ای،

دیواری، لخته‌ای است که بیکطرف دیواره رگ چسبیده و مانع عبور خون نمیشود.

occluding t. لخته مسدودکننده،

مسدودکننده، لخته‌ای است که تمام مجرای رگ را فرا گرفته و از گذر کردن خون جلوگیری می‌کند.

parietal t. = mural t.**thrush**

برفک، عفونت مخاط دهان که عامل آن کاندیدا آلبیکانس) است و با نقاط سفید، منتشر و سطحی واقع در یک زمینه قرمز، مرطوب و التهابی مشخص می‌شود.

thrypsis

شکستگی خرد شده.

thulium

عنصر شیمیائی با شماره اتمی ۶۹ و وزن اتمی ۱۶۸٫۹۳۴ دو سه ظرفیتی نادرترین فلزروی زمین است و علامت اختصاری آن Tm است.

thumb

شست دست.

thym(o) -

پیشوندی است به معنای غده تیموس، روان، ذهن یا عواطف و روح یا هیجانان که به کلمات دیگر می‌چسبند.

thymectomy

تیموس برداری، برداشتن غده تیموس.

thymelcosis

زخم غده تیموس.

thymergasia

نوعی پسیکوز واکنشی یا تائری مانند پسیکوز مانیاک-دپرسیو.

thymergasic یا thymergastic

مربوط به تیمرگاز یا (واژه بالائی).

-thymia

پسوندی است به معنی حالت روان، «روحیه» که به کلمات دیگر می‌چسبند.

thymic

تیموسی، مربوط به تیموس.

thymicolymphatic

تیموسی- لنفاوی، مربوط به غده تیموس و عقده های لنفاوی.

thymidine

ترکیبی است که از جگر بدست می‌آید.

thymine

نوعی بازپریمیدین که از اسید نوکلئیک بدست

آمده و در درمان کمخونی و خیم و اسهال شرق دور
مورد استفاده قرار میگیرد.

thymitis

التهاب غده تیموس.

thymocyte

لنفوسیتی که از غده تیموس مشتق میشود.

thymogenic

دارای منشأ هیستریک یا عاطفی.

thymol

ترکیب بلوری سفید یا بیرنگی است که بعنوان
ضد کرم، ضد میکروب و ضد قارچ بکار میرود.

یدورتیمول، مخلوطی از مشتقات **t. iodide**
ید دار تیمول که در حدود ۴۰ درصد دارد
و به عنوان گندزدای ملایم مورد استفاده قرار
میگیرد.

thymolysis

تخریب یافت تیموس.

thymolytic

مخرب یافت تیموس.

thymoma

تومور غده تیموس.

thymopathic

مربوط به بیماری غده تیموس.

thymopathy

بیماری غده تیموس.

thymopsyche

روندهای تأثیری روان.

thymotoxin

سم تیموس، ماده‌ای که اثرات زیان‌آور روی تیموس
دارد.

thymus

تیموس، غده‌ای است دارای دولوب و بدون مجرا
که درون قفسه صدری درست در بالای قلب قرار
دارد.

thymusectomy

تیموس برداری، عمل برداشتن غده تیموس.

thy(o)-

پیشوندی است بمعنی تیروئید که به کلمات دیگر
میچسبد.

thyroadenitis

التهاب غده تیروئید.

thyroaplasia

رشد ناقص تیروئید.

thyroarytenoid

درقی-طرحه‌الی، مربوط به غده تیروئید و غضروفهای
طرحه‌الی.

thyrocalcitonin

توموری است که از غده تیروئید مشتق شده و
دارای اعمال پائین‌آورنده کلسیم و فسفر خون و
همچنین دارای اهمیت فیزیولوژیک در حفظ میزان
کلسیم خون می‌باشد.

thyrocardiac

تیروئیدی-قلبی، مربوط به غده تیروئید و قلب.

thyrocarditis

اختلال قلبی همراه با پرکاری تیروئید یا ناشی
از آن.

thyrocele = goiter

thyrochondrotomy

برش غضروفهای تیروئید.

thyrocricotomy

برش غشاء انگشتری-درقی.

thyrodesmic = thyrotropic

thyroepiglottic

تیروئیدی-ایپگلوتی، مربوط به غده درقی و
غضروف اپی‌گلوت.

thyrogenic

ناشی از تیروئید.

thyroglobulin

نوعی گلیکوپروتئینید دار که در کولوئید حفرات
غده تیروئید وجود دارد.

thyroglossal

تیروئیدی-زبانی، مربوط به غده درقی و زبان.

thyrohyal

تیروئیدی - لاهی، درقی - لاهی، مربوط به غضروف درقی واستخوان لاهی.

thyrohyoid

تیروئیدی - لاهی، مربوط به غده تیروئید یا غضروف تیروئید واستخوان لاهی.

thyroid

۱- سپر، سپرمانند، شبیه سپر. ۲- غده تیروئید، غده درقی. ۳- فرآورده دارویی که از گردتمیز و خشک شده غده تیروئید حیوانات اهلی خوراکی بدست آمده و بعنوان داروی جان نشین شونده مصرف می شود.

thyroidectomize

محروم کردن از تیروئید، برداشتن غده تیروئید.

thyroidectomy

تیروئید برداری.

تیروئید برداری پزشکی، **medical t.** تیروئید برداری طبی، عمل کاستن فعالیت غده تیروئید بوسیله دارو.

thyroidism

حالت مرضی در نتیجه اختلال عمل تیروئید یا مصرف بیش از حد عصاره تیروئید.

thyroiditis

التهاب غده تیروئید.

chronic t. یا **chronic fibrous t. = Riedel's struma**

ضایعه التهابی، فیبروزدهنده، مزمن و پرمسازی که معمولاً یکی و گاهی هردولوب تیروئید و همچنین نای و سایر بافت‌های مجاور را گرفتار می کند.

یا **chronic lymphadenoid t.** یا **Hashimoto's t. = struma lymphomatosa**

تیروئیدیت هاشیموتو، بیماری پیشرونده غده تیروئید که با استحاله عناصر اپیتلیال و جان نشین شدن بافت‌های لنفوئیدی و فیبروز همراه است.

thyroidotomy

برش غده تیروئید.

thyroidine

ماده ید داری که از غده تیروئید بدست می آید.

thyrolysin

ماده مخرب بافت تیروئید.

thyrolytic

مربوط به ماده مخرب تیروئید.

thyromimetic

مقلد تیروئید، ایجاد اثراتی شبیه هورمون غده تیروئید.

thyroparathyroidectomy

برداشتن غده تیروئید و پارا تیروئید.

thyropenia

کم کاری غده تیروئید.

thyrophyma

تومور تیروئید.

thyroprival

حالتی است که در نتیجه برداشتن یا کاهش فعالیت تیروئید بروز می کند.

thyroptosis

پائین افتادگی تیروئید، تغییر مکان تیروئید مبتلی به گواتر بطرف پائین.

thyrosis

هر نوع بیماری که در نتیجه اختلال عمل تیروئید بروز کند.

thyrotomy

۱- برش غضروف تیروئیدی. ۲- عمل بردیدن غده تیروئید.

thyrotoxic

مربوط به فعالیت سمی تیروئید.

thyrotoxicosis

حالتی که در نتیجه پرکاری تیروئید ایجاد می شود.

thyrotoxin

سم سلولی مخصوص بافت تیروئید.

thyrotrophic = thyrotropic**thyrotrophin = thyrotropin****thyrotropic**

۱- محرک غده تیروئید ۲- مربوط به تیروترنریسم.

thyrotropin

هورمونی است که از قسمت قدامی غده هیپوفز ترشح شده و محرک غده تیروئید است.

thyrotropism

تیروئیدگرایی، تمایل به تیروئید، نوعی سرشت آندوکرینی که در آن تیروئید برتری دارد.

thyroxine

هورمون غده تیروئید بفرمول $5^{\circ} 3^{\circ} 5^{\circ} 3^{\circ}$ -
تتراید و تیرونین.

Ti = titanium**tibia**

استخوان درشت نی.

tibial

درشت نگی، مربوط به درشت نی.

tibialis = tibial

ساقی.

tibiofemoral

ساقی- رانی.

tibiofibular

ساقی- نازک نگی.

tibiotarsal

ساقی- پاشنه ای، مربوط به ساق و پاشنه پا.

tic

تیک، اسپاسم عادت، انقباض اسپاسمی و غیر ارادی
رشته های عضلانی بخصوص عضلات صورت.

t. douloureux تیک دردناک، درد عصبی
عصب سه قلو.

tick

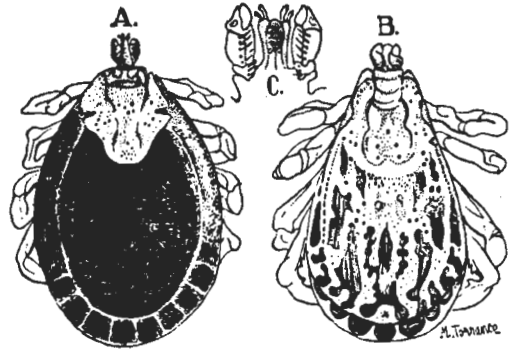
کنه، بندپای از راسته آکارینا (تحت راسته
ایکسو دینه) که با پوست چرم مانند، اندازه
بزرگ و سایر خصوصیات پیکری مشخص میشود.

Gulf Coast t. کنه سواحل خلیج،
آمبلیوما ساکولاتوم نوعی کنه که در ممالک
متحده و آمریکای مرکزی و جنوبی فراوان است.

hard-bodied t. کنه سخت تن، فردی از
خانواده ایکسودیده که در تمام مراحل رشد اسکوتوم
(پوشش محافظ) دارد.

Lone Star t. کنه لون استار، گونه ای از
کنه ها که در ممالک متحده آمریکای مرکزی و
جنوبی منتشر و ناقل تب دانه دار کوه های خضره ای
است.

softbodied t. کنه نرم تن، فردی از
خانواده آرگازیدیه که در هیچیک از مراحل رشد
خود اسکوتوم (پوشش محافظ) ندارد.



کنه درماستور آندرسونی **A** ماده **B** نر **C**
سر کنه با هیپوستوم، شلیسرها و پالپ

t. i. d. = ter in die سه بار در روز.

Tigan

نام تجاری فرآورده های هیدروکلرورتری
متوبنزامید که ضد استفراغ است.

tigrolysis

۱- تخریب کروماتین هسته سلولی. ۲- از بین
رفتن اجسام نیسل در سلول عصبی.

tilmus

چنگ زدن غیر ارادی بستر.

timbre

کیفیت موزیکال یک صدایاتون.

time

وقت، زمان، فرصت.

bleeding t. زمان سیلان، مدت زمانی که
پس از سوزن زدن نرمه گوش خونریزی ادامه پیدا
می کند.

circulation t. زمان جریان خون، مدت
زمان لازم برای جریان یافتن خون بین دو نقطه
معلوم.

clotting t. یا **coagulation t.** زمان
انقباض، زمان لخته، مدت زمان لازم برای لخته
شدن یک قطره خون.

decalcification t. زمان کلسیم گیری،
مدت زمان لازم برای تشکیل لخته پس از افزودن
یون کلسیم به پلاسما یعنی از پلاکت که برای تعیین
چگونگی عمل هموستاتیک خون انجام میشود.

Inertia t. زمان سستی، مدت زمان لازم برای مغلوب‌ساختن سستی عضله پس از دریافت تحریک ازعصب.

persistence t. زمان پایداری، زمان مقاومت، مدت زمانی که از شروع انقباض بطن تا شل شدن آن طول میکشد.

reaction t. زمان واکنش زمان‌عکس- العمل، مدت زمانی که از شروع تحریک تا ایجاد واکنش طول میکشد.

timopathy

حالتی که با ترس بهبوده یا نگرانی مشخص می‌شود.

Timovan

نام تجارتنی فرآورده هیدروکلورپروتی پندیل که به‌عنوان آرامش‌بخش بکارمیرود.

tin

قلع، عنصرشیمیائی به‌شماره اتمی ۵۰ ووزن اتمی ۱۱۸٫۶۹ دوچه‌ارظر فیتی که فلزی است چکش خوار و به دویا سه‌شکل آلوتروپیک وجود دارد که درحالت سردبودن به‌رنگ‌سفید تاخاکستری ودرحالت گرم بودن ازسیاه به‌سفید تغییرمیکند، نشانه اختصاری آن Sn است.

tinct. = tincture

tinctorial

رنگی، رنگ‌زده.

tincture

تنتور، محلول الکلی یا هیدروالکلی که از یک داروی حیوانی یا گیاهی یا ازیک ماده شیمیائی تهیه شود.

belladonna t. تنتوربلادن، فرآورده ای ازبرگ‌گياه بلادن محلول درآب یا الکل.

benzoin t. compound تنتوربنزوئین مرکب، مخلوطی ازگرد حسن لبه (بنزوئین)، صبرزرده‌صمغ استراک وبلسان‌تلومحلول درالکل.

camphorated opium t. پارگوریک، مخلوطی ازگرد تریاک، روغن بادیان رومی‌اسید بنزوئیک‌کامفر وگلیسرین محلول درالکل.

cardamom t. compound تنتورهل مرکب، فرآورده‌ای ازگرد دانه هل، دارچین، زیره سیاه وقرمزدهانه درکلیسین والکل.

digitals t. تنتوردیژیتال، فرآورده‌ای ازگرد دیژیتال محلول درالکل وآب.

green soap t. تنتورصابون مایع، مخلوطی ازصابون پتاسیم روغن اسطوخودوس والکل.

Iodine t. تنتورید، مخلوطی ازید ویدور سدیم درالکل وآب.

lemon t. تنتورلیمو، ماده‌مطبوعی است که ازله‌کردن پوسته زرد خارجی لیمو ترش در الکل بدست می‌آید.

nitromersol t. تنتورنیترومرسول، نیترو-مرسول، هیدروکسیدسدیم والکل دریک محلول آب والکل.

opium t. تنتورتریاک، محلول الکلی تریاک، که هرصدسانتیمترمکعب آن ۰٫۹۵ تا ۱٫۰۵ گرم گرم مرفین خشک دارد.

sweet orange peel t. تنتورپوست لیموشیرین، فرآورده مطبوعی است که ازله‌کردن پوسته خارجی میوه تازه سیتروس سیننسیس (لیمو) درالکل بدست می‌آید.

thimerosal t. تنتورتیمروسال، (تیمروسال)، منواتانولامین، استون، محلول اتیلن دیامین با الکل وآب که بعنوان ضد میکرب بکارمیرود.

tolubalsam t. تنتوربلسان‌تلو، بلسان‌تلو محلول درالکل.

vanilla t. تنتوروانیل، فرآورده‌ای است ازتکه‌های کوچک وانیل ودانه‌های سوکروز در الکل.

Tindal

نام تجارتنی فرآورده‌ای ازدی مالقات استوفنازین که به‌عنوان آرام‌بخش مورد استفاده قرارمیکرد.

tinea

کچلی، بیماری پوستی درنتیجه عفونت قارچی از (تریکوفیتون یا مھکروپوروم).

t. barbae کچلی ریش، عفونت قارچی نقاط مودار صوت و گردن که عامل آن تریکوفیتون است.

t. capitis کچلی سر، عفونت قارچی سر.

t. circinata کچلی حلقوی، عفونت قارچی که مناطق مدور قرمز رنگی در روی تنه و اندامها ایجاد میکند.

t. cruris کچلی ران، عفونت قارچی پوست سطح داخل رانها.

t. favosa کچلی فاووسی، فاووس، نوعی کچلی سر که عامل آن تریکوفیتون شوئن لاینی بوده و ایجاد توده های مومی شکل برجسته ای میکند.

t. kerion کچلی پوست سر، نوعی عفونت قارچی التهابی و چرکی شدید که بخصوص پوست سر و نقاط مودار صوت را گرفتار میسازد.

t. pedis کچلی پا، عفونت قارچی سطحی و مزمن پوست پا.

t. profunda کچلی عمقی، نوع عمیق و چرکی عفونت قارچی تنه و اندامها.

t. sycosis = t. barbae

t. versicolor کچلی قرمز رنگ، نوعی عفونت قارچی پوست که معمولاً قسمت فوقانی تنه و گردن را گرفتار ساخته و ایجاد بشورات ماکولر و لکه های فلس دار قرمز قهوه ای میکند.

tingible

رنگ پذیر.

tinnitus

وزوز، صدائی در گوشها که گاهی بوسیله دیگران نیز شنیده میشود.

t. aurium وزوز گوش، احساس سوبیشکتیو صدا در گوشها.

tintometer

رنگسنج، دستگاهی است برای تعیین نسبت مواد رنگی در یک مایع مانند خون.

tintometry

رنگ سنجی.

tirefond

وسيله ای است شبیه پیچ در بطری بازکن که برای

بالاکشیدن قسمتهای فسرو رفته استخوان مورد استفاده قرار میگیرد.

tissue

بافت، نسج، دسته یا لایه ای از یاخته های مشابه که با هم اعمال ویژه ای را انجام میدهند.

adenoid t. بافت آدنوئید، بافت همبند با شبکه ای که یاخته های لنفوئید را در خود جای میدهند.

adipose t. بافت چربی، بافت همبندی که از یاخته های چربی واقع در شبکه ای از بافت حفره ای درست شده است.

areolr t. بافت حفره ای، بافت همبندی که از رشته های درهم پیچیده فراوان درست شده است.

bony t. بافت استخوانی.

cancellous t. بافت مشبک، بافت اسفنجی دوسر استخوان طولیل.

cartilaginous t. بافت غضروفی.

chordal t. بافت طنابی.

chromaffin t. بافت کرومافین، بافتی است که با املاح کرم برنگ زرد یا قهوه ای در میآید، مانند بافت قسمت مغزی غده فوق کلیه و عقده های سیستم عصبی سمپاتیک.

cicatricial t. بافت جوشگاهی، بافتی که مستقیماً از جوانه گوشتی بوجود آمده است.

compact t. بافت متراکم قسمت خارجی و سفت استخوان.

connective t. بافت پیوندی، بافت استرومائی (بستر نسجی) یا غیر پارانشیمی بدن، که ماده بینابینی بسیاری از اعضاء بدن را تشکیل میدهد.

elastic t. بافت الاستیکی، بافت ارتجاعی، بافت همبندی که از رشته های زرد ارتجاعی ساخته شده است.

endothelial t. بافت درون پوش، بافت همبندی خاصی که فضاهای سرورزی و لنفوئید را پوشانیده است.

epithelial t. بافت برون پوش، نام عمومی برای بافتهایی که از مزوبلاست مشتق نشده اند.

erectile t. بافت نعوظی، نسج اسفنجی که موقع پرشدن ازخون حجیم و سفت میشود.

extracellular t. بافت خارج سلولی، تمام بافتها و مایعات بدن که درخارج یاخته‌ها قرار دارند.

Fatty t. بافت چربی.

fibrous بافت رشته‌ای، بافت همبند عمومی بدن که از رشته‌های موازی سفید یا زرد ساخته شده است.

gelatinous t. بافت ژلاتینی.

glandular t. بافت غده‌ای، شکل خاصی از بافت اپیتلیال.

granulation t. بافت دانه‌ای، جوانه‌گوشتی، بافتی که در ترمیم زخما بوجود آمده و شامل یاخته‌های بافت همبند و رگهای جوان است.

Indifferent t. بافت جنینی تمایز نیافته.

interstitial t. بافت بینابینی، بافت همبندی که بین عناصر یاخته‌ای یک ساختمان قرار دارد.

lymphadenoid t. بافت لنفاد نوئید، بافت غدد لنفاوی، طحال، مغز استخوان. لوزتین و رگهای لنفاوی.

lymphoid t. بافت لنفوئید.

mesenchymal t. یا mucous t. بافت مزانشیمی یا مخاطی، بافت همبند جنینی عصبه، بافت عضلانی.

muscular t. = muscle myeloid t. بافت مغزی. مغز استخوان قرمز.

nervous t. بافت عصبی.

osseous t. بافت استخوانی.

podophyllous t. بافت پودوفیلی، بافتی که سطح داخلی سم حیوانات را میپوشاند.

reticular t. یا rectiform t. بافت مشبک، تورمانند، بافت تورینه.

scar t. = cicatricial t. بافتهای سخت، بافت غضروفی رشته‌ای و استخوانی.

skeletal t. بافت اسکلتی، بافتهای

استخوانی و تری، رشته‌ای و غضروفی که اسکلت و ضما آن را تشکیل میدهند.

splenic t. بافتطحالی، پولیپطحال.

subcutaneous t. بافت زیر پوستی، طبقه بافت همبند شلی که مستقیماً در زیر پوست قرار دارد.

titanium

عنصر شیمیائی با شماره اتمی ۲۲ و وزن اتمی ۴۷٫۹۰ دوسه، چهار ظرفیتی که فلزی است سفید و درخشان با نشانه اختصاری **Ti**.

t. dioxide دی اکسید تیتانیوم، گرد سفیدی که در پماد و لوسیون به منظور حفظ پوست از اشعه خورشید مورد استفاده قرار میگیرد.

titler

عیار، تیترا، مقداری از یک ماده که برای ایجاد واکنش در مقابل مقدار معینی از ماده دیگر لازم است.

titration

تعیین عیار، تعیین مقدار بوسه مقایسه با محلول استاندارد شده.

titrimetry

عیار سنجی، تجزیه بوسه تعیین عیار.

TL = thallium

TLC

مخفف جملات زیر است.

tender loving care مراقبت و توجه با لطف و صمیمیت و مهربانی.

thin layer chromatography

کروماتوگرافی با لایه و قشر نازک.

total lung capacity ظرفیت کلی شش.

Tm

حداکثر لوله‌ای (در ترشح کلیه).

Tm = thullum

TNT = trinitrotoluene

tobacco

تنباکو، فرآورده برگ گیاهی بنام نیکوتینا تا با کوم که به مقدار زیاد کشت میشود، از این گیاه آلکالوئیدهای متعدد و از جمله نیکوتین بدست می‌آورند.

Toclase

نام تجارتي فرآورده‌های سیترات کاربردناپنتان که ضد سرفه است

toco —

پیشوندی است به معنی «زایمان» «وضع حمل» که به کلمات دیگر می‌چسبند.

tocology

دانش مربوط به زائیدن و هنر ماماگی.

tocomania

جنون نفاسی، دیوانگی زایمان.

tocometer = tokodynamometer**tocopherol**

ترکیبی است که از روغن جوانه گندم بدست می‌آید و دارای خاصیت ضد عقیمی است.

آلفاتوکوفرول، ترکیب بپولوزیک **alpha t.** فعالی است که از روغن جوانه گندم و بطریق صنعتی بدست می‌آید.

tocophobia

ترس مرضی از زایمان.

toe

انگشتان پا.

انگشت پای چکشی، تغییر **lammer t.** شکل پادرن نتیجه خمیدگی انقباضی مفصل بین انگشتی پروکزیمال و باز بودن کامل مفصل بین انگشتی کف پائی.

انگشت پای مورتون، حالت **Mortons t.** دردناک انگشتان سوم و چهارم پا در نتیجه ضخامت شاخه عصبی حساسه‌ای که آنها را عصب می‌دهد.

انگشت پای کبوتری، خمیدگی **pigeon t.** دائمی انگشتان بطرف داخل.

انگشتان پای پرده‌دار، انگشتانی **webbed t's** هستند که قاعده آنها بوسیله رشته‌های بافتی بطور غیرطبیعی بهم وصل هستند.

Tofranil

نام تجارتي فرآورده‌های هیدروکلرورایمپرامین که به عنوان انرژی‌بخش روانی به کار می‌رود.

toilet

شستشو و پانسمان زخم.

toko —

پیشوندی است بمعنی زایمان که به کلمات دیگر می‌چسبند.

tokodynamograph

نگاره‌ای که از راه توکودینامومتر (واژه زیر) به دست می‌آید.

tokodynamometer

توکودینامومتر، وسیله‌ای است برای اندازه‌گیری و ثبت میزان قدرت انقباضات رحم در بیرون راندن محتوی خود.

tolazoline

تولازولین، ترکیبی است که بعنوان فالج‌سمپاتیک و متسع‌کننده رگها مورد استفاده قرار می‌گیرد.

tolbutamide

یکی از مواد پائین آورنده قند خون که از راه خوراکی مؤثر است.

tolerance

تحمل، قدرت تحمل بدون آزردن شدن، یا آسیب دیدن. تحمل دارو، کاهش تأثیر پذیری نسبت **durg t.** به ماده‌ای که بطور طبیعی جواب ایمنولوژیک ایجاد می‌کند.

tolonium

ترکیبی است که برای کاهش تمایل به خونریزی در بعضی زمین‌های خونریزی دهنده بملت افزایش مواد شبیه هیپارین در خون مصرف می‌شود.

Tolserol

نام تجارتي فرآورده‌های مغنژین که به عنوان شل‌کننده عضلانی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

toluene

تولوئن، هیدروکربن به فرمول C_7H_8 .

toluidine

ترکیبی است که از احیاء نیترو تولوئن به دست می‌آید.

tomatin

آنتی‌بیوتیکی است که از برك و ریشه گوجه‌فرنگی حاصل می‌شود.

- tome

پسوندى است بمعنى «وسيله برش» «قطعه» كه به
كلمات ديگر ميجسبد.

tomentum

شبهه‌اى از رگهاى خونى كوچك در نرم شامه و
قشر مغز.

- tomo

پسوندى است به معنى «برش» كه به كلمات ديگر
ميجسبد.

tomogram

تصويرى كه از راه توموگرافى (واژه زير) به
دست مي‌آيد.

tomography

توموگرافى، عكس بردارى از طبقات مختلف بدن
بوسيله نوعى لوله اشعه مجهول كه در يك جهت و
معمولاً با مسير منحنى حركت ميكند.

tomomania

۱- تمايل به انجام جراحى غير لازم. ۲- تمايل
هيستريك به تحمل جراحى.

- tomy

پسوندى است به معنى «برش» «قطع» كه به كلمات
ديگر ميجسبد.

tone

۱- تنوس، حالت عادى ككش و قوام قسمتى از بدن
۲- نواخت، كيفيت خاص صدا.

tongue

زبان.

bifid t. زبان دوشاخه، زباني است كه شكاف
طولى داشته باشد.

black t. زبان سپاه، طويل شدن و سپاه شدن
پايپه‌اى زبان.

blue t. زبان آبي، نوعى بيمارى گاو و گوسفند
در آفريقاى جنوبى كه با زخمهاى فركروزي زبان
مشخص ميشود.

geographic t. زبان جغرافيايى، زباني
است كه روى آن لكه‌هاى برهنه‌اى كه با اپتيليوم
ضخيم احاطه شده‌اند وجود دارد.

halry t. زبان مودار، زباني است كه پايپه‌اى

آن طويل و شبیه موشده‌اند.

raspberry t. زبان تمشكى، زباني است
كاملاً قرمز و متورم و بدون پوشش كه چند روز
بعد از شروع مضمك ديده ميشود.

Sandwith's bald t. زبان بدون پرزساندويت،
زبان صافى كه در پلاك ديده ميشود.

strawberry t. زبان توت
فرونگى، زباني كه داراى پايپه‌اى بلند
و قارچ مانند قرمز باردار بوده در اوائل مضمك
ديده ميشود.

trombone t. زبان ترومبون، (ترمبون)،
شبهورى است كه قسمت مياني آن کوتاه و بلند
ميشود (حركت غير ارادى زبان شامل خارج و
داخل شدن مكرر آن).

tongue - tie - ankyloglossia

tonic

مقوى، ۱- مولد و نگاهدارنده تونيسيته (حالت
انقباضى فيزيولوژيك) ۲- در حال ككش.

۳- داروئى كه تونيسيته را محفوظ يا پايدار
نگه مى‌دارد.

cardiac t. تونيك قلبى، مقوى قلب، عاملى
كه باعث تقويت عمل قلب شود.

general t. تونيك عمومى، مقوى عمومى، عاملى
كه باعث تقويت تمام دستگاههاى بدن ميشود.

hematic t. تونيك خون، عاملى كه باعث
تصحیح كيفى خون ميشود.

intestinal t. تونيك روده، تقويت
روده‌اى، عاملى كه باعث تقويت مجارى روده‌اى
ميشود.

nervine t. تونيك عصبى، تقويت عصبى،
عاملى كه باعث تصحيح تونيسيته دستگاه عصبى شود.

stomachic t. تونيك معدى، مقوى معده،
عاملى كه باعث كمك به اعمال هضمى شود.

vascular t. تونيك رگى، مقوى عروقى،
عاملى كه باعث تصحيح تونيسيته رگها شود.

tonicity

حالت تونيسيته يا ككش، قابليت ارتجاع طبيعى
(در ماهيچه)، صدا و آهنگ.

tono -

پيشوندى است به معنى «تونيسيته» «تنوس» و

کشش که به کلمات دیگر میچسبند.

tonoclonic

دارای حالت انقباضی مداوم و انقباضها و انبساط - های مکرر.

tonofibril

یکی از رشته‌های ظریف سلول اپیتلیال.

tonogram

نگاره‌ای که از تونوگرافی (واژه بعد از واژه زیر) حاصل می‌شود.

tonograph

تونومتر ثابت.

tonography

تونوگرافی، ثبت تغییرات فشار داخل کره چشم بوسیله قراردادن وزنه معلومی روی آن.

tonometer

دستگاهی است برای اندازه‌گیری کشش یا فشار بخصوص فشار داخل کره چشم.

tonoplast

پرده‌ای است که واکوئل داخل سلولی را احاطه میکند.

tonoscope

وسيله‌ای برای معاینه سر یا جمجمه بوسیله صدا.

tonsil

بادامک، لوزه، توده کوچک و کروی بافتی، بخصوص بافت لنفاوی، معمولاً بطور عموم به لوزه‌های کامی اطلاق می‌شود.

t. of cerebellum بادامک منحنی، لوزه منحنی، توده کروی بافتی در سطح تحتانی منحنی.

faucial t. = palatine t.

lingual t. بادامک زبانی، لوزه زبانی، توده‌ای از بافت لنفاوی در قاعده زبان.

Luschka's t. = pharyngeal t.

بادامک کامی، لوزه کامی، توده کوچک بافت لنفاوی که بین ستونهای لوزه‌ای در طرفین حلق قرار دارد.

pharyngeal t. بادامک حلقی، لوزه حلقی، بافت لنفاوی منشری که در سقف و دیواره خلفی حلق قرار دارد.

tonsilla = tonsil

tonsillae

لوزه‌ها، بادامک‌ها.

tonsillar

لوزه‌ای.

tonsillectomy

لوزه برداری.

tonsillitis

التهاب لوزه.

follicular t. التهاب فولیکولی لوزه، التهابی که بخصوص فولیکولهای لوزه را دچار سازد.

pustular t. التهاب تاولی بادامک، التهاب چرکی لوزه، نوعی التهاب که با تولید کانونهای چرکی همراه است.

suppurative t. = quinsy

tonsilloadenoidectomy

برداشت بافتهای لنفاوی گلو و حلق و بینی (برداشت لوزتین و آدنوئیدها).

tonsillolith

سنگ لوزه.

tonsillotomy

برش لوزه.

tonus

تونوسیته، حالت طبیعی انقباض ملایم عضلات منخط که تا قبل از دست خوردگی عصب آن بهمان حال وجود دارد.

tooth

دندان.

artificial t. دندان مصنوعی، دندانی که از چینی یا سایر ترکیبات صناعی به تقلید از دندان طبیعی ساخته می‌شود.

azze t. = molar t.

azze t. = molar t.

دندان دوپایه، یکی از دندانهای آسیای کوچک.

canine t. یا **cuspid t.** دندان نیش یا دندان يك پايه، سومین دندان از خط میانی هر فك.

Impacted t. دندان ناجور، دندانی که نحوه جایگیری آن در فك طوری است که قادر به رشد یا نگهداری موقعیت طبیعی خود در موقع بسته شدن دهان نیست.

peg t. دندان چنگک، دندان میخ‌چوبی، دندانی که کناره‌هایش در بالا به هم نزدیک شده باشند.

postpermanent t. دندان پس از دندان دائمی، دندانی که پس از کشیدن دندان دائمی برآید.

predeciduous t. دندان‌پیش‌ازدندانهای شیری، ساختمان ایی تلیال شاخی که روی فك در کناره زائده‌های آلولوئی به وجود می‌آید.

top(o)- پیشوندی است به معنی فضا یا منطقه خاص که به کلمات دیگر می‌چسبند.

topagnosia ۱- عدم تشخیص محل لمس. ۲- ناتوانی در تشخیص محیط‌های آشنا.

topectomy قطع منطقه محدودی از بافت مغز.

topesmesia توانائی تشخیص محل تحريك لمسی، توانائی لوکالیزاسیون حس لمس.

tophaceous شنی، شن‌دار.

tophus ۱- رسوب‌اورات در بافت اطراف مفاصل بیماران نقرسی. ۲- سنگ دندان.

t. syphiliticus توفوس سیفیلیسی، تورم استخوانی در نتیجه پریوسیت سیفیلیسی.

topical موضعی، مربوط به يك نقطه خاص.

Topitracin نام تجارتي فرآورده‌ای از باسپتراسین که آن‌تی-بیوتیک است.

topogra

درد ثابت یا کانونی.

topoanesthesia

ناتوانی در تشخیص محل تحريك لمسی.

topographic

شرح مناطق خاص، مربوط به طرح برداری بدن.

topography

توصیف خاص يك قسمت یا ناحیه از بدن.

toponarcosis

بیحسی موضعی.

toponeurosis

نوروز موضعی، نوروز محدود در يك ناحیه

torcular Herophilli

چرخش هرופیل، فرورفتگی در استخوان پشت-

سری که محل التصاق تمدادی از سینوس‌های سیاه-

رگی است.

tori

برآمدگی‌ها.

torpid

مربوط به تنبلی، ناشی از تنبلی.

torpor

تنبلی، کندی.

t. retinae تنبلی شبکیه، کندی شبکیه،

حالتی است که در آن پاسخ شبکیه نسبت به نور

کند است.

torston

تاب، عمل چرخیدن، حالت چرخیده.

torsive

چرخشی.

torsiversion

چرخش دندان به وضعیت غیر طبیعی در حول محور

طولی.

torso

تنه، بدن با استثنای سر و اندامها.

torticollis

کج گردنی، انقباض عضلات گردنی همراه با چرخش

گردن (شکل زیر).

tortipelvis

اختلالی است که با انقباض عضلانی لگن و چرخش مخصوص ستون مهره‌ای و کفل مشخص می‌شود.



TORTICOLLIS

Torula

جنسی از قارچها، کریپتوکوکوس.

T. histolytica تودولاهستولی تیکا،

گونه‌ای از قارچهای مخمر مانند که همه جا منتشر است و برای انسان بیماریزا است.

toruloid

گره‌دار، شبیه دانه تشبیح، تسبیحی.

torulosis

آلودگی با قارچهای جنس کریپتوکوکوس.

torulus

برآمدگی کوچک.

t. tactilis برجستگی‌های کوچکی در کف

دست و پا که از عصب حسی غنی می‌باشند

torus

برآمدگی.

totipotentiality

توانایی رشد یاخته در تمام جهات و تبدیل به تمام انواع یاخته‌ها.

totipotent

مربوط به توانایی رشد یاخته در تمام جهات.

touch

دست زدن به، لمس کردن، خوردن به، تماس کردن با، لمس، دست زدن، برخورد، تماس.

tourniquet

وسيله‌ای است برای فشار روی رگهای خونی. تورنیکه موقتی، تورنیکه‌ای **provisional t.** است که شل روی اندام مربوطه قرار میدهند تا در موقع لزوم آن را سفت کنند.

toxalbumin

نوعی آلبومین سمی با منشاء میکربی و غیره.

toxalbumose

آلبوموزسمی.

Toxascaris

جنسی از کرمهای نخی شکل انگلی.

T. leonina توکسا کاریس لئونینا، گونه‌ای

است که در شهر و بید و سایر حیوانات یافت میشود.

toxemia

مسمومیت، وجود مواد سمی در خون که ساخت، یاخته‌های بدن یا میکربها است.

مسمومیت حاملگی، حالت **t. of pregnancy**

مرضی در زنده‌ای آستن که شامل استفراغ و خیم، پره اکلامپسی و اکلامپسی است.

toxenzyme

آنزیم سمی.

toxic

سمی.

toxic (o) —

پیشوندی است به معنی «سم» «سمی» که به کلمات دیگر می‌چسبد.

toxicant

۱- سمی، زهری ۲- ماده سمی.

toxicide

ضد سم، دارویی که بتواند اثر سم را خنثی کند.

toxicity

سمیت، کمیت یا میزان زهر آگین بودن.

Toxicodendron

جنسی از گیاهان که گاهی آنها را جزء گیاهان «روس» شامل پیچک سمی و غیره دسته بندی میکنند.

toxicoderma

بیماری پوستی ناشی از سم.

toxicogenic

دارای مبداء سمی.

toxicohemia = toxemia**toxicoid**

شبه سم.

toxicologist

زهرشناس، سم شناس.

toxicology

زهرشناسی، سم شناسی.

toxicomania

میل شدید به سموم و داروهای مخدر.

toxicomucin

ماده سمی که از باسیل سل حاصل میشود.

toxicopathic

مربوط به بیماری ناشی از مصرف سم.

toxicopathy

حالت بیماری ناشی از کاربری و مصرف سم.

toxicoplectic یا toxicopexic

مربوط به یا ناشی از تشبیت سم، خنثی کننده سم.

toxicopexy

خنثی سازی سم، تشبیت زهر.

toxicophidia

مجموعه مارهای سمی، مارهای زهر دار به طور کلی.

toxicophobia

ترس مرضی از زهر.

toxicophylaxin

فیلاکسینی که سموم میکروبا را خنثی میسازد (فیلاکسین، پروتئید تدافعی در حیوانات که باعث ایجاد مصونیت میشود).

toxicosis

حالت بیماری در نتیجه مسمومیت.

toxiciferous

انتقال یا تولید سم.

toxigenic

مسمومیت‌زا، معلول یا مولد سموم.

toxigenicity

مسمومیت زائی، خاصیت تولید سموم.

toxi-infection = toxoinfection**toxin**

زهر، سم، بخصوص مواد پروتئینی یا پروتئین‌های درهم آمیخته که بوسیله بعضی گیاهان، جانوران و میکروبهای بیماریزا تولید شده و برای موجودات زنده دیگر سمی است.

animal t. = zootoxin

زهرهای میکروبی، سموم

باکتریائی، سمومی که بوسیله باکتریها ایجاد شده و شامل اگزوتوکسین‌ها، آندوتوکسین‌ها و آنزیمهای سمی باشند.

Birkhaugs t. زهر بریکهاگ، سم صاف شده

استرپتوککی که از بیماران مبتلا به آندوکاردیت و تب روماتیسمی جدا شده است و برای انجام آزمون پوستی در تب روماتیسمی مورد استفاده قرار میگیرد.

botulinus t.

زهر بوتولینوس، سم

بوتولینوس، یکی از ۵ اگزوتوکسین قابل تمایز از نظر مصونیت زائی (انواع A تا E) که بوسیله میکرب کلستریدیوم بوتولینوم ایجاد میشود.

dermonecrotic t. زهر نکروزه‌نده جلد،

سم نکروز دهنده پوست، اگزوتوکسینی که بوسیله بعضی میکروبا ایجاد شده و در تلقیح داخل پوستی نکروز موضعی وسیعی ایجاد میکند.

Dick t. = erythrogenic t.

زهر دیفتری، سم دیفتری،

diphtheria t. فرآورده سمی که از رشد میکرب کورینه باکتریوم دیفتریا حاصل میشود و بمنظور نشان دادن واکنش پوستی و یا بصورت خنثی بمنظور کنترل آزمایش مزبور مورد استفاده قرار میگیرد.

desentery t.

زهر دیسانتری، سم

دیسانتتری، سمی است که از میکروبهای گونه‌های مختلف شیکلا حاصل میشود.

erythrogenic t.

زهر قرمزی آور، سم

میکروبی که در اثر تزریق داخل پوستی ایجاد واکنش اریتما تومی کند.

extracellular t. زهر خارج یاخته‌ای، سم

خارج سلولی، سمی است که از میکرب خارج شده و در محیط کشت یافت میشود.

fatigue t. زهر ناشی از خستگی، سم خستگی، سمی که در نتیجه انقباض عضلانی ایجاد میشود.

Intracellular t. زهر درون یاخته‌ای، سم داخل سلولی، سمی است که در پیکر میکروب وجود دارد ولی در کشت یافت نمیشود.

plant t. زهر نباتی، سم گیاهی، اگرز و تکسینی که بوسیله بعضی گیاهان ایجاد میشود.

scarlatinal t. = erythrogenic t.

soluble t. = exotoxin

tetanus t. زهر کزاز، سم کزاز، اگرز و توکسینی است که بوسیله میکرب کلستری دیوم تتانی ایجاد میشود و شامل تتانولیزین و تتانواسپاسمین میباشد.

toxin - antitoxin

زهر - ضد زهر سم، ضد سم، ماده‌ای خنثی که مخلوط سم و ضد سم دیفتری است.

toxinfection

عفونت بوسیله سموم یا عوامل سمی دیگر.

toxipathic

مربوط به عمل بیماری‌زایی سموم از هر منشائی که باشد.

toxipathy

بیماری در نتیجه مسمومیت.

toxisterol

ایزومر سمی ارگوسترول.

toxitherapy

سم درمانی، کاربری درمانی سموم.

Toxocara

توکسوکارا، جنسی از کرمهای نخی شکل انگلی که بسیاری از حیوانات و گاهی انسان را آلوده میکند.

T. canis توکسوکارا کانیس، نوعی که در سگ شایع است.

T. cati توکسوکارا کاتیس، نوعی که در گربه شایع است.

toxocarlasis

آلودگی با کرمهای جنس توکسوکارا.

toxoid

شبه سم، سمی است که بوسیله حرارت یا مواد

شیمیائی اثر بیماری‌زایی خود را از دست داده ولی قدرت پادتن سازی خود را حفظ کرده است.

alum-precipitated t. شبه سم راسب شونده با آلوم، نوعی توکسوئید دیفتری یا کزاز که بوسیله زاج سفید راسب گردیده است.

diphtheria t. شبه سم دیفتری، توکسوئید دیفتری، فرآورده استریل از کشت کورینه باکتریوم دیفتریا که بوسیله فورمالدئید اثر سمی خود را از دست داده است و بمنظور ایجاد مصنوعیت اکتیو بکار میرود.

tetanus t. شبه سم کزاز، توکسوئید کزاز، فرآورده استریل از کشت کلستری دیوم تتانی که بوسیله فورمالدئید اثر سمی خود را از دست داده است و بمنظور ایجاد مصنوعیت اکتیو بکار میرود.

toxopeptone

نوعی پپتون سمی.

toxopexic = toxicopexic

toxophilic

زهر گرا، سم دوست، سم گراه.

toxophore

گروهی از آنتهای ملکول توکسین که ایجاد اثر سمی میکنند.

toxophorors

تولید زهر، تولید اثر سمی.

toxophylaxin = toxicophylaxin

Toxoplasma

جنسی از انگلهای تک یاخته در انسان، پستانداران دیگر و بعضی پرندگان که دارای یک گونه به نام توکسوپلازما گوندی است که معمولاً از مادر به فرزند در رحم یا زمان تولد انتقال پیدا میکند.

toxoplasmin

آنتی زنی است که برای آزمون توکسوپلازما سوز داخل پوست تزریق میشود.

toxoplasmosis

آلودگی به تک یاخته توکسوپلازما.

Toxothrix

جنسی از شیزومیتسها (راسته کلامید و با کتریاله، خانواده کلامید و با کتریاسه).

T.P.R. — temperature 'puls' respiration

حرارت، نبض، تنفس.

trabecula

اصطلاحی است که در اصطلاحات تشریحی بکار میرود و به رشته‌ها و نوارهای بافت همبندی نگاهدارنده يك عضو بخصوص رشته‌هایی که از کپسول عضوبداخل آن میروند گفته میشود.

trabeculae

جمع واژه بالائی.

trabecular

مربوط به رشته‌ها و نوارهای بافت همبندی نگارنده يك عضو.

trabeculate

دارای ترابکول‌های رشته‌های متقاطع.

trabs

تیر، نورد، میله، ستاج.

t. cerebri = corpus callosum**tracer**

جهت‌یاب مثل، ۱- وسیله تشریحی برای جدا جدا کردن رگها و اعصاب. ۲- دستگاه مکانیکی که بوسیله آن محیط يك شئی یا جهت وداننه حرکت يك قسمت ثبت میشود. ۳- ماده‌ای که بوسیله آن میتوان سیر يك ماده را در بدن تعقیب کرد.

جهت‌یاب رادیوآکتیو، **radioactive t.** ایزوتوپ رادیوآکتیوی که آن را در يك ترکیب شیمیائی وارد کرده و بوسیله آن متابولیسم، پخش و دفع ماده مزبور را در بدن مطالعه میکنند.

trachea

نای، تراشه، مجرائی است که حنجره را به برنشه وصل میکند.

tracheaal

مربوط به نای.

tracheaectasy

گشادشدگی نای.

trachealgia

نای درد، درد تراشه.

tracheitis

التهاب نای.

trachel(o) —

پیشوندی است به معنی «گردن» ساختمان گردن مانند «بخصوص گردن رحم که به کلمات دیگر میچسبد.

trachelagra

نقرس گردن.

trachelectomy

قطع گردن زهدان.

trachelematoma

هماتوم عضله جناغی-چنبری-پستانی.

tracheismus

اسپاسم عضلات گردن.

tracheitis

التهاب گردن زهدان.

trachelocystitis

التهاب گردنه مثانه.

trachelodynia

درد گردن، گردن درد.

trachelomyitis

التهاب عضلات گردن.

trachelopexy

تثبیت گردن زهدان.

tracheloplasty

ترمیم پلاستیک گردن زهدان.

trachelorrhaphy

دوخت یا بخیه گردن زهدان.

trachelotomy

برش گردن زهدان.

tracheo —

پیشوندی است به معنی «نای» که به کلمات دیگر میچسبد.

tracheo-aerocele

فتق نائی (تراشهای) محتوی هوا.

tracheobronchial

نای- نایزای، مربوط به تراشه و برنشه.

tracheobronchiomegaly

اتساع غیرطبیعی نای و نایژه.

tracheobronchoscopy

نای و نایژه بینی، معاینه و مشاهده قسمت‌های درونی نای و نایژه‌ها (تراشه و برونشها).

tracheocele

۱- پیش‌آمدگی فتقی مخاط نای. ۲- گواتر.

tracheo-esophageal

نائی- مروی، مربوط به تراشه و مروی.

tracheofissure

برش نای.

tracheolaryngotomy

برش حنجره و نای.

tracheomalacia

نرم‌شدگی غضروفهای نای.

tracheopathy

بیماری نای، بیماری تراشه.

tracheopharyngeal

نائی- حلقی، مربوط به تراشه و حلق.

tracheophony

صدائی که درسمع نای شنیده میشود.

tracheoplasty

ترمیم پلاستیک تراشه و نای.

tracheopyosis

التهاب چرکی نای.

tracheorrhagia

خونریزی از نای.

tracheorrhaphy

دوخت و دووزنای، بخیه نای.

tracheoschisis

فیسور نای.

tracheoscopy

نای بینی، معاینه سطح داخلی نای.

tracheostenosis

تنگی نای.

tracheostomize

بازکردن نای، تراکتوستومی کردن.

tracheostomy

تراکتوستومی، ایجاد سوراخی در نای از راه کردن همراه بالوله گذاری، به منظور تسهیل عبور هوا یا کشیدن ترشحات.

tracheotome

دستگاهی است برای بریدن نای.

tracheotomy

نای بری، برش نای بمنظور جستجو، درآوردن جسم خارجی، نمونه برداری بافتی یا برداشتن یک ضایعه موضعی و غیره.

Inferior t. نای بری پائینی، تراکتوتومی تحتانی، برش نای در قسمت تحتانی آن.

superior t. نای بری بالایی، تراکتوتومی فوقانی، برش نای در بالای تنگه تروئید.

trachitis

التهاب نای.

trachoma

تراخم، ررم دانه دارومسری ملتحمه چشم.

trachychromatic

دارای کروماتینی که بشدت رنگ پذیر است.

trachyphonia

خشونت صدا.

tracing

تراسه، نگاره ای که بوسیله کپی، یا دستگاهی که قادر به تولید نگاره قابل دید از حرکات باشد، بدست می آید.

tract

راه، مجرا، دسته ای از بافتها یا اعضاء بخصوص دسته ای از رشته های عصبی که دارای مبداء عمل و اختتام مشترك باشند، یا تعدادی از ساختمانهای تشریحی که بصورت يك سری و دارای عمل مشترك هستند.

allmentary t. راه غذایی، مجرای گوارش.

biliary t. راه صفراوی، مجرای صفراوی، کبد و کیسه صفرا و مجاری مختلف آنها.

digestive t. راه گوارش، مجرای گوارش.

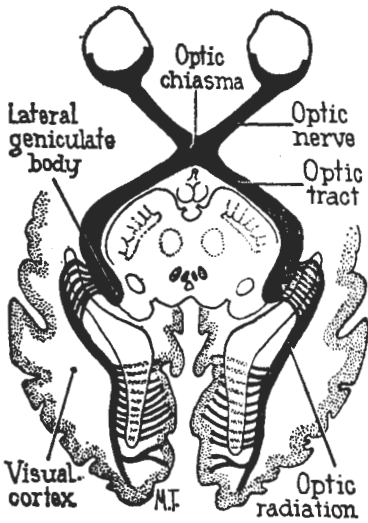
مجرائی است که از دهان تا معده ادامه دارد.

gastrointestinal t. — مجرای ممدی

روده‌ای، ممده و روده‌ها، قسمتی از مجرای گوارشی که از باب‌المده شروع و به مقعد ختم میشود.

Intestinal t. راه روده‌ای، مجرای روده‌ای، روده‌های کوچک و بزرگ با هم.

optic t. راه‌های بینائی، راه‌های بصری (شکل زیر).



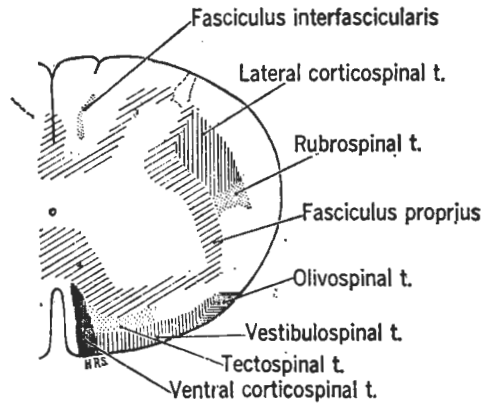
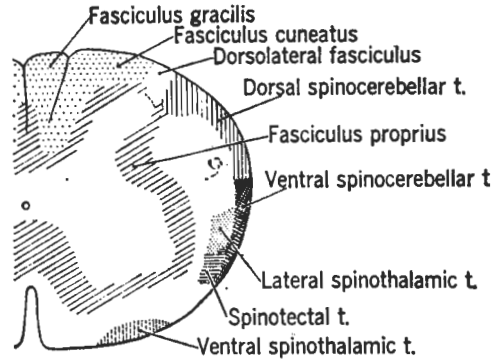
OPTIC TRACT

pyramidal t's راه‌های هرمی، مجاری هرمی، مجموعه رشته‌های عصبی که از مغز شروع و از راه نخاع به سلول‌های حرکتی واقع در شاخ قدامی میرسند.

respiratory t. راه تنفسی مجرای تنفسی، به اعضائی اطلاق میشود که هوا را به ریه‌ها برده و با گازهای خون تعویض میکنند، از بینی شروع و به آلئول‌های ریه ختم میشوند.

urinary t. راه ادراری، مجرای ادراری، یا به اعضائی که ادرار را ساخته و دفع میکنند، یا به کلیه‌ها حالبا مثانه و پیشابراه اطلاق میشود.

uveal t. راه اووای، قسمت رنگدانه‌دار چشم که شامل عنبیه، جسم مژگانی و مشیمه است.



راه‌های منزونخاع

traction

کشش، انقباض، فشار.

axis t. کشش محوری، کشش در امتداد یک محور مانند کشش در امتداد محور لکن در مامائی.

elastic t. کشش الاستیکی، کشش ارتجاعی، کشش بوسیله قدرت ارتجاعی یا بوسیله دستگاه ارتجاعی.

skeletal t. کشش اسکلتی، کشش قسمتی از بدن که بوسیله دستگاهی روی یکی از استخوانها ثابت میشود.

skin t. کشش جلدی، کشش پوستی، کشش قسمتی از بدن بوسیله دستگاهی که روی سطح بدن تثبیت میشود

tractotomy

قطع عرضی یک دسته عصبی در سیستم عصبی مرکزی.

tractus

راه، مجرا، در اصطلاحات تشریحی به دسته‌ای از رشته‌های عصبی در سیستم عصبی مرکزی اطلاق میشود.

tragacanth

ترشحات خشک‌شده گیاه گونه آستراگالوس گومیفر یا سایر گونه‌های آستراگال که به منظور ایجاد حالت تعلیق در داروها بکار می‌رود.

tragal

زبان‌ه گوشی، مربوط به زبان‌ه گوش.

tragi

زبان‌ه‌های گوش، جمع واژه (tragus).

tragomaschalla

تعریق بد بوی زیربغل.

tragophonia = egophony**tragopodia = knock-knee**

تغییر شکلی است که در آن فاصله بین زانوهای کم و فاصله بین مچهای پا زیاد شده است.

tragus

زبان‌ه گوش، برجستگی غضروفی که در جلو سوراخ خارجی گوش قرار دارد، همچنین جمع این واژه به رویش مو در دهلیز گوش خارجی و زبان‌ه گوش اطلاق میشود.

trait

نشان ویژه، صفت مشخصه، خط، اثر.

Tral

نام تجارتي فرآورده‌های متیل سولفات هگزنوسیکلیوم که ضد اسپاسم است.

trance

خواب عمیق یا غیرطبیعی.

Trancopal

نام تجارتي فرآورده‌ای از کلرزانون که شل کننده عضلات و آرام‌بخش است.

tranquillizer

آرام‌بخش، عاملی که روی حالت هیجانی تاثیر کرده و بدون تاثیر در هوشیاری باعث آرامش بیمار میشود.

major t. آرام‌بخش قوی، دارویی است که در درمان علائم پسیکوتیک مورد استفاده قرار می‌گیرد.

minor t. آرام‌بخش ضعیف، دارویی است که در درمان علائم ملایم هیجانی، کشش یا پسیکونوروز مورد استفاده قرار می‌گیرد.

trans-

پیشوندی است به معنی «از میان» «در امتداد» «ماورای» که به کلمات دیگر می‌چسبد.

transabdominal

در امتداد دیواره شکم یا از میان حفره شکم.

transacetylation

واکنش شیمیائی که در آن ریشه استیل منتقل میشود.

transacylase

آنزیمی که کاتالیزور انتقال ریشه استیل است.

transacylation

واکنش شیمیائی که در آن انتقال ریشه آسیل بین اسیداستیک و اسیدهای کربوکسیلیک بالاتر انجام میشود.

transamidase

آنزیمی که کاتالیزور انتقال گروه آمید از یک ملکول به ملکول دیگر است.

transaminase

آنزیمی که کاتالیزور انتقال گروه آمین از یک ملکول به ملکول دیگر است.

glutamic-oxalacetic t. آنزیمی که بطور طبیعی در سرم و بسیاری از بافتها وجود دارد، درصدمات بافتی وارد سرم میشود و بخصوص در انفارکتوس قلب و ضایعات کبدی غلظت آن به حد اکثر میرسد.

glutamic-pyruvic t. آنزیمی است که بطور طبیعی در بدن وجود دارد در سرم بیماران مبتلا به صدمات حاد کبد غلظت آن بالا میرود.

transamination

تعویض قابل برگشت گروه‌های آمین بین اسید آمینه‌های مختلف.

transanimation

احیاء بیمارخفه شده بوسیله دهان به دهان.

transaortic

ازراه آئورت.

transatrial

ازراه دهلیز، انجام شده ازراه دهلیز.

transaudient

قابل نفوذ با امواج صوتی.

transcausal

قابل نفوذ نسبت به اشعه حرارتی.

transcervical

ازراه گردن، انجام شده ازسوراخ گردن.

transduction

انتقال يك عامل ژنی از يك یاخته به یاخته دیگر.

transduodenal

ازراه دوازدهه، ازراه اثنی عشر.

transection

برش یا مقطع عرضی.

transepidermal

ازراه ایی درم، درامتداد ایی درم.

transfaunation

انتقال انگلهای حیوانی از يك میزبان به میزبان دیگر.

transferase

آنزیمی که کاتالیزور انتقال يك گروه شیمیائی از يك ملکول به ملکول دیگر است، این گروه شیمیائی در ضمن انتقال حالت آزاد نخواهد داشت.

transference

۱- انتقال يك علامت یا اختلال از يك قسمت به قسمت دیگر. ۲- در روانپزشکی انتقال يك اختلال از شخصی به شخص دیگر یا از يك ایده به ایده دیگر، بخصوص انتقال کششهای هیجانی از بیمار به روانپزشک.

transferrin

نوعی گلوبولین سرمی که آهن را گرفته و انتقال میدهد.

transfix

سوراخ کردن، چندبار سوراخ کردن.

transfixion

عمل سوراخ کردن.

transformation

عمل سوراخ کردن جمجمه جنین.

transformer

دستگاه تبدیل، دستگاه القائی برای تبدیل جریان برق بایک ولتاژ مغناطیسی بدون حرکت مکانیکی.

ترانسفورمر سر بسته، **closed-core t.**

نوعی دستگاه تبدیل است که فاصله میانه آن را مواد مغناطیسی (معمولا آهن) پر کرده فضای هوائی وجود ندارد.

ترانسفورمر پائین بر، **step-down t.**

دستگاه تبدیلی است که برای کاهش ولتاژ در مبداء جریان مورد استفاده قرار میگیرد.

ترانسفورمر بالا بر، دستگاه **step-up t.**

تبدیلی است که برای افزایش ولتاژ در مبداء جریان مورد استفاده قرار میگیرد.

transfusion

انتقال خون، عمل وارد کردن خون یا مایعات دیگر بداخل رگهای خونی.

انتقال خون سرخرگی، عمل **arterial t.**

وارد کردن خون یا مایعات دیگر به درون سرخرک.

انتقال خون مستقیم، انتقال مستقیم **direct t.**

خون از دهنده به گیرنده.

انتقال خون تبادل، تعویض **exchange t.**

عمل خارج کردن تدریجی خون و وارد کردن تدریجی خون دهنده تا موقعیکه مقدار زیادی از خون شخص گیرنده باین ترتیب عوض شود.

انتقال خون جنینی- **fetomaternal t.**

مادری، عبور خون جنین از جفت بداخل جریان خون مادر.

انتقال خون داخل **intra-peritoneal t.**

صفاقی، انفوزیون خون بداخل حفره صفاق، بطوریکه گاهی در اطفال قبل از تولد انجام میشود.

انتقال خون داخل رحمی، **intrauterine t.**

انتقال خون بداخل حفره صفاقی طفل قبل از تولد برای جلوگیری از اریتر و بلاستوز جنینی.

Immedisae t. انتقال خون بی واسطه
یا مستقیم.

Indirect t. انتقال خون غیر مستقیم، انتقال
خونی که قبلا در محل مناسبی ذخیره گردیده است.

mediate t. = indirect t.

placental t. انتقال خون. جفتی، برگشت
خون موجود در جفت به بدن طفل بعد از تولد و قبل
از بستن بند ناف

replacement t. یا **substitution t.**
انتقال خون جانشین شونده.

venous t. انتقال خون سیاهرگی، عمل وارد
کردن خون یا مایعات دیگر از راه سیاهرگ.

transilliac

بین خاصره‌ای، بین دو خاصره‌ای، واقع در امتداد
دواستخوان خاصره.

transillumination

عمل عبور دادن نور قوی از يك ساختمان بدنی
(مانند بیضه) به منظور مشاهده محتویات آن.

translateral

کنار به کنار، در رادیوگرافی به حالتی اطلاق میشود
که بیمارطاق باز خوابیده و اشعه بطور افقی بر او
می‌تابد.

translocation

انتقال بین دو محل، عمل جسییدن قطعه‌ای کروموزوم
به کروموزوم ناهم‌جور

reciprocal t. انتقال دو
جانبه، تمویض دو جانبه قطعات کروموزوم‌های
شکسته، که در آن قطعه‌ای از يك کروموزوم با
قطعه کروموزوم دیگری یکی میشوند.

translucent

نیم شفاف، آنچه که نسبت به اشعه نورانی بمقدار
کمی قابل نفوذ باشد.

transmigration

۱- دی‌ایندر، عبور گویچه‌های خون از جدار عروق
به نسج مجاور. ۲- تغییر مکان از يك کنار به کنار
دیگر بدن.

transmission

انتقال، سرایت، مانند سرایت بیماری از شخصی
به شخص دیگر.

transmutation

تبدیل، تغییر شکل. ۱- تغییر تکاملی يك گونه به
گونه‌ای دیگر ۲- تبدیل يك عنصر شیمیائی به عنصر دیگر.

transorbital

از راه کاسه چشمی، آنچه که از راه کاسه چشم
انجام شود.

transovarial

از راه تخمدانی، مربوط به انتقال از مادر به فرزند
از راه تخمک.

transpalatal

از راه کامی، آنچه که از راه سقف دهان یا کام
انجام شود.

transpeptidase

آنزیمی که کاتالیزور انتقال گروه پپتید از يك
ملکول به ملکول دیگر است.

transphosphorylase

آنزیمی که کاتالیزور انتقال گروه فسفات از
يك ملکول دیگر است.

transpirable

قابل ترشح، دفع عرق (بدن).

transpiration

ترشح، نفوذ، دفع هوا، بخاریا عرق از پوست.

transplacental

از راه جفت.

transplant

۱- پیوند، قطعه‌ای از بافت که در پیوند زدن بکار
میرود. ۲- انتقال دادن بافت از يك قسمت به
قسمت دیگر.

transplantation

عمل پیوند زدن، پیوند بافت از فردی به فرد دیگر
یا از قسمتی به قسمت دیگر بدن همان شخص.

transport

انتقال دادن، حمل کردن، حرکت دادن مواد
در سیستم بیولوژیک، بخصوص وارد شدن به سلول
و خارج شدن از آن و یا حرکت در امتداد لایه‌های
اپیتلیال.

active t. حمل فعال، حرکت مواد در سیستم

بهولوژیکی که مستقیماً با صرفاً انرژی متابولیک انجام شود.

transposition

جابجاشدگی، تغییر مکان بسمت مقابل، در ژنتیک انتقال یکجانبه‌ای که در آن قطعاتی از یک کروموزوم به کروموزوم دیگر می‌چسبند.

transsegmental

امتداد در طول قطعات.

transseptal

از میان دیواره‌ای، گسترش از قطعه‌ای به قطعه‌ی دیگر، آنچه که از راه یا در امتداد یک دیواره (سپتوم) انجام شود.

trans-sexualism

میل ارادی یک شخص به تمویض تشریحی جنس، میل به تغییر جنسیت.

transsphenoidal

از راه شب پرده‌ای، آنچه که از راه استخوان شب پرده‌ای انجام شود.

transtemporal

از میان لوب گیجگاهی، از این سوبه آنسوی لوب گیجگاهی.

transthalamic

از میان تالاموس.

transthoracic

از میان حفره قفسه سینه، یا در امتداد دیواره قفسه سینه.

transthoracotomy

برش در امتداد قفسه سینه.

transtracheal

از راه دیواره نای، آنچه که از راه دیواره نای انجام شود.

transtympanic

از راه پرده صماخی یا گوش میانی.

transudate

ماده‌ای که از پرده‌ای خارج شده است.

transudation

عبور سرم یا مایعات دیگر بدنی از راه یک پرده یا سطح بافتی.

transureteroureterostomy

پیوند انتهای دور قسمت نزدیک یک حالب به حالب طرف مقابل.

transurethral

از راه پیشابراه.

transvaginal

از راه مهبل.

transvector

ناقل، موجودی که سمی با منشاء دیگر را انتقال می‌دهد.

transventricular

از راه بطن، آنچه که از راه بطن انجام شود.

transversalis = transverse**transverse**

از پهنا، عرضی، امتداد از یک کنار به کنار دیگر، حالت قائمه نسبت به محور طولی

transversectomy

قطع زوائد عرضی مهره‌ها.

transversus = transverse**transvestism**

عمل پوشیدن لباسهای مخصوص جنس مخالف.

transvestite

شخصی که لباسهای جنس مخالف را میپوشد.

tranlycypromline

ترنلیپین است که بعنوان متوقف‌کننده مونوآمین اکسیداز و همچنین بعنوان ضد افسردگی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

trapezium

شبه ذوزنقه، چهارپهلوی.

Trasentine

نام تجارتي فرآورده‌های آدی‌فنین که بلوکه‌کننده پاراسمپاتیک یا ضداسپاسم است.

trauma

ضربه، ضایعه‌ای که در اثر عوامل مکانیکی و فیزیکی ایجاد شود.

psychic t.

ضربه روانی، ضربه شعور ناخودآگاه بوسيله

شوک هیجانی که ممکن است اثرات مداوم ایجاد کند .

traumat-

پیشوندی است به معنی ضربه، ضغطه که به کلمات میچسبد.

traumatic

ضربه‌ای، ضغطه‌ای، مربوط به صدمات خارجی .

traumatism

بیماری که در نتیجه ضربه و صدمات فیزیکی و مکانیکی بوجود آید، حالت مرض ناشی از آزردهی یا زخمی که از نیروئی شدید پدید آمده باشد .

traumatology

ضربه شناسی، دانش مربوط به زخم‌هایی که در نتیجه ضربه یا خشونت ایجاد میشود، رشته‌ای از جراحی که بکار زخمها و ناتوانیهای ناشی از آزردهی‌ها میپردازد.

traumatopnea

عبور هوا از زخم دیواره قفسه سینه .

tray

سینی، ظرف پهن سینی مانند برای انتقال مواد مختلف .

سینی امپرسیون،

در دندانپزشکی به ظرف فلزی دوره داری اطلاق میشود که در موارد قالبگیری فك و دندان را نگهداری میکند.

treatment

علاج، درمان.

active t. علاج یا درمان فعال،

درمانی که مستقیماً متوجه عامل بیماری می‌باشد.

causal t. علاج یا درمان سببی،

درمان علتی، درمانی که بمقابله با علت بیماری بپردازد.

conservative t. علاج یا درمان احتیاطی،

۱- درمانی که متوجه حفظ نیروهای حیاتی بیمار است تا هنگامیکه درمان اساسی روشن شود
۲- جراحی احتیاطی .

empiric t. علاج یا درمان تجربی،

درمان از روی تجربه، درمانی که اثر مثبت آن بطور تجربی ثابت شده است .

envelope t. علاج یا درمان پوششی ،

درمان سوختگی بوسیله پوشش پارچه‌ای روغن داری که هیچگونه منفذی بجز سوراخ خروج و دخول مایعات ندارد.

expectant t. علاج یا درمان نشانه‌ای،

درمان علامتی، درمانی که فقط باعث رفع علائم گردد و بهبود بیماری اصلی موکول به نیروی طبیعی بدن شود.

Kenny t. علاج یا درمان کنی،

نوعی درمان فلج اطفال که در آن بیمار را در پارچه پشمی گرم و مرطوب مالش میدهند منظور از این کار تمرین پاسیو عضلات و تربیت دوباره آنها است که پس از تسکین کامل درد انجام میشود .

light t. علاج یا درمان بانور،

نوردرمانی، درمان بیماریها با اشعه درمانی.

organ t. علاج یا درمان عضوی.

تجویز درمانی اعضاء حیوانات یا عصاره آنها.

palliative t. علاج یا درمان تسکینی ،

درمانی که فقط درد و ناراحتی بیمار را تسکین میدهد و درمان کننده نیست .

Preventive t. prophylactic t.

علاج یا درمان پیشگیری ، درمانی که هدف آن پیشگیری از بروز بیماری میباشد.

rational t. علاج یا درمان منطقی، درمانی

که بر پایه علمی شناسائی بیماری و عمل داروها استوار است.

Sippy t. علاج یا درمان سیپی،

تجویز مواد قلیائی بمنظور خنثی کردن اسید معده در زخم معده.

specific t. درمان اختصاصی،

درمان ویژه ، درمانی که مخصوص بیماری مورد نظر است.

supporting t. علاج یا درمان تقویتی،

درمانی که بمنظور حفظ قدرت بدنی بیمار تجویز میشود .

symptomatic t. = expectant t.

tree

۱- درخت. ۲- ساختمان تشریحی یا شاخه‌های

شبه درخت.

bronchial t. درخت نایژه‌ای،
درخت برونشی، برونشها و ساختمانهای شاخه‌ای
آنها .

trehalose

قندحاصله از ترنجبین و شیرخشت و مانند آنها یا
ارگو .

Trematoda

ترماتودا ، طبقه‌ای از کرمهای انگل که شامل
کرمهایی باپوشش بدون سلول میباشد مثل کپلک
بیلارزییاو غیره .

trematode

فردی ازردهٔ ترماتودها .

trembles

بیماری شیر، مسمومیت حیوانات بوسیله گیاهی
بنام گل مارکه ازراه شهر به انسان منتقل شده و
ایجاد استفراغ یبوست و لرزشهای عضلانی
میکند .

tremophobia

ترس مرضی از لرزش .

tremor

لرزش، تکان، حرکت غیر ارادی در نتیجه انقباضات
متناوب عضلات متقابل که ممکن است بطور طبیعی
یا مرضی رخ دهد .

coarse t. لرزش، گسترده ،

لرزش وسیع، نوعی لرزش ملایم که تعداد زیادی
از رشته‌های عضلانی را دچار ساخته است .

fibrillary t. لرزش رشته‌ای، انقباض
متناوب و سریع دسته‌های کوچکی از رشته‌های
عضلانی .

fine t. لرزش کم دامنه ، لرزش ظریف،
لرزشی که ارتعاشات سریع دارد .

Flapping t. = asterixis

forced t. تکان تحمیلی، حرکتی که
بعد از یک حرکت ارادی پیدا میشوند علت آنها
تحریک متناوب مراکز عصبی است .

Intention t. لرزش قصدی، لرزشی است کم
هنگام کار ارادی شروع یا شدیدتر میشود .

vollitional t. لرزش ارادی، لرزش تمام بدن
در موقع حرکات ارادی، در اسکله و زمتعدد .

tremulous

لرزش، تکان .

trepan = trephine**trepanatio = trephination****trephination**

بصرف نوعی مته بخصوص برای سوراخ کردن
دایره‌ای شکل در جمجمه یا صلبیه .

trephine

۱- مته مخصوصی که برای سوراخ کردن دایره‌ای
یاد کمه مانند بافتهای سخت مانند جمجمه بکار
میرود . ۲- ایجاد سوراخ .

trepidant

رعشه‌ای .

trepidation

رعشه، ۱- لرزش یا حرکات موج ۲- هیجان عصبی
وترس .

treponema

جنسی از شیزومیستها (راسته اسپیروکتاله خانوادهٔ
تریپونماتاسه) که تعدادی از آنها انگل و بیماریزا
برای انسان و تعدادی انگل حیوانات هستند ،
شامل تریپونما پالیدوم عامل سیفلیس و تریپونما
پرتنو عامل بیماری پیمان در انسان می‌باشند .

treponema

فردی از موجودات جنس تریپونماتاسه .

Treponematacese

خانواده‌ای از شیزومیستها (راسته اسپیروکتاله)
که معمولا انگل مهره داران بوده و بعضی از آنها
بیماری را هستند .

treponematosis

تریپونماتوز، آلودگی به انگل‌های جنس
تریپونماها .

treponemoidai

تریپونماکش

trepopnea

حالتی که در آن تنفس بیمار در حالت خمیده
خیلی راحت تر است .

trappe

افزایش تدریجی انقباض عضلانی در اثر تحریک مکرر و سریع.

trials

سوراخ، عمل سوراخ کردن.

tri-

پیشوندی است بمعنی «سه» که به کلمات دیگر میچسبد.

triacetate

تری استات، استاتی که ۳ ملکول رادیکال اسید استیک دارد.

triacetin

کلیسرین تری استات که بعنوان عامل ضدقارچ بکار میرود.

triacetyloleandomycin

گرد بلوری، سفید، بدون بو که بعنوان آنتی بیوتیک مصرف میشود.

triad

سه گانه، مجموع سه چیز، ۱- عنصر سه ظرفیتی. ۲- گروهی متشکل از سه جسم مشابه یا ترکیبی که از سه واحد تشکیل شده باشند.

adrenomedullary t. تریاد مغز غده فوق کلیه، سه نشانه‌ای که بوسیله فعالیت مغز قده فوق کلیه ایجاد میشود و شامل تاکیکاردی، تنگی رگها و ترمریق می‌باشند.

Becks t. نشانه‌های سه گانه بک، بالا رفتن فشار سیاهرگی، پائین افتادن فشار سرخرگی و قلب کوچک و خاموشی که نشانه‌های فشار بر قلب میباشد

Dieulafoys t. تریاد دیولافوی، حساسیت پوستی، انقباضات عضلانی و حساسیت روی نقطه ماک بورنه که در آپاندیسیت دیده میشوند.

Salts t. تریاد سینت، فتق هیاتال، دیورتیکول قولون و سنگ صفرا باهم.

trikaldekaphobia

ترس مرضی از عدد سیزده.

triamcinolone

نوعی ترکیب پردنیزولون که بعنوان استروئید ضد التهاب مورد استفاده قرار میگیرد.

triangle

سه گوشه، مثلث، شکل یا منطقه سه گوش.

carotid t. inferior سه گوشه یا مثلث کاروتیدی پائینی، سه گوشه‌ای است بین خط میانی گردن در جلو، عضله جناغی پستانی و بطن قدامی عضله کتفی-لامی.

carotid t. superior سه گوشه یا مثلث کاروتیدی بالائی، سه گوشه‌ای است بین بطن قدامی عضله کتفی-لامی در جلو، بطن خلفی عضله دو بطنی در بالا و عضله جناغی، پستانی در عقب.

cephalic t. سه گوشه یا مثلث رأسی، در سطح قدامی خلفی جمجمه و بین خطوطی ممتد از پشت سر به بیسانی و چانه و از چانه به پیشانی قرار دارد.

codmans t. سه گوشه یا مثلث کودمان، فضای مثلثی در کلیشه رادیوگرافی استخوان هنگامیکه ضریع تومور استخوانی بلند شده باشند.

digastric t. سه گوشه یا مثلث دو بطنی، مثلث تحت فکی فوقانی.

t. of elbow سه گوشه یا مثلث آرنج، سه گوشه‌ای است بین عضله برون گرداننده دراز، درون گرداننده گرد و استخوان بازو.

t. of election سه گوشه یا مثلث انتخاب، مثلث کاروتید فوقانی.

facial t. سه گوشه یا مثلث صورتی، سه گوشه‌ای است که سه گوشه‌های آن عبارتند از نقطه میانی حاشیه قدامی سوراخ استخوان پشت سری، نقطه میانی درز پیشانی-بینی و نقطه آلوئولی.

Farabeufs t. سه گوشه یا مثلث فارابوف، مثلثی است در قسمت فوقانی گردن بین ورید و دایجی داخلی، عصب صورتی و عصب زیرزبانی.

femoral t. = Inguinal t.

frontal t. سه گوشه یا مثلث پیشانی، سه گوشه‌ای است که بین دو انتهای قطر پیشانی و فاصله بین دو ابرو قرار گرفته است.

Hesselbachs t. سه گوشه یا مثلث هسلباخ، فضای مثلثی شکلی است که بین وتر پرو پارت، عضله راست شکم و سرخ رگ اپیکاستریک قرار دارد.

Iliofemoral t. سه گوشه یا مثلث خاصه‌ای. رانی، مثلثی است که از خط فلاتن (nelaton's line) خط بین خار خاصه‌ای فوقانی و برجستگی بزرگ استخوان ران و خط بین تروکانتر (برجستگی) بزرگ و برجستگی و رگی تشکیل شده است.

Infraclavicular t. سه گوشه یا مثلث زیر تر قوه‌ای، مثلثی است بین استخوان تر قوه در بالا، حاشیه فوقانی عضله سینه‌ای بزرگ در داخل و حاشیه قدامی عضله دالی شکل در خارج.

Inguinal t. سه گوشه یا مثلث منبئی، منطقه مثلثی شکلی است بین کناره داخلی عضله خیاطه، وتر پرو پارت و کناره خارجی نزدیک کننده طویل.

langenbecks t. سه گوشه یا مثلث لانجنبیک، مثلثی است که رأس آن خار خاصه جلوئی بالائی، قاعده آن گردن تشریحی استخوان ران و کناره خارجی آن قاعده خارجی تروکانتر بزرگ می باشد.

lessers t. سه گوشه یا مثلث لسر، مثلثی است بین عصب زیر زبانی در بالا و دو بطن عضله دو بطنی در دو طرف آن.

lumbocustoabdominal t. سه گوشه یا مثلث کسمری - دنده‌ای - شکمی، مثلثی است. بین عضله مایل خارجی، دنده‌ای خلفی تحتانی و راست کننده مهره و مایل خلفی.

Macewens t. سه گوشه یا مثلث میسون، فضای مثلثی بین حاشیه خلفی تحتانی ریشه استخوان گونه‌ای و حاشیه خلفی فوقانی مجرای خارجی گوش.

t. of necessity = Inferior carotid t.
t. of neck anterior سه گوشه یا مثلث گردنی

قدامی، دو مثلث کاروتیدی و مثلث تحت فکی با هم مثلث گردنی قدامی رامی سازند.

t. of neck posterior سه گوشه یا مثلث گردنی خلفی، مثلث پشت سری و مثلث تحت تر قوه‌ای با هم مثلث گردنی خلفی رامی سازند.

occipital t. سه گوشه یا مثلث پشت سری، سه گوشه‌ای است بین عضله جناغی-پستانی در جلو عضله ذوزنقه‌ای در عقب و عضله کتفی - لامی در پائین.

occipital t. inferior سه گوشه یا مثلث پشت سری تحتانی، سه گوشه‌ای است که خط بین دوزائده پستانی قاعده آن و برجستگی خارجی استخوان پشت سری رأس آن را تشکیل میدهند.

pawllks t. سه گوشه یا مثلث پاولیکس، منطقه‌ای از دیواره قدامی مهبل که با مثلث مثانه‌ای منطبق است.

petits t. سه گوشه یا مثلث پتیت، فضای مثلثی بین ستیخ خاصه‌ای، عضله پشتی بزرگ و عضله مایل خارجی شکم.

scarpa's t. = Inguinal t. سه گوشه یا مثلث تحت تر قوه‌ای، فضای مثلثی بین استخوان تر قوه، عضله جناغی-چنبری- پستانی و عضله کتفی لامی.

submaxillary t. سه گوشه یا مثلث تحت فکی، فضای مثلثی بین استخوان فک تحتانی در بالا، بطن خلفی عضله دو بطنی و عضله نزه‌ای لامی در پائین و خط میانی گردن در جلو.

suboccipital t. سه گوشه یا مثلث زیر پشت سری فضائی است بین عضله راست رأسی بزرگ خلفی و عضلات مایل فوقانی و تحتانی.

suprameatal t. = Macewen's t. triangularis مثلثی، سه گوشه‌ای.

Triatoma جنسی از بند پایان (راسته همیپترا) که گونه‌های مختلف آن شامل تریاتوما پروتراکتا و تریاتوما سانگوئیسوگا است و معمولاً آلوده به تریاتومانوزوما می باشند.

triatomic

سه‌اتمی، ۱- ملکول ۳ اتمی . ۲- محتوی ۳ اتم هیدروژن قابل تعویض . ۳- محتوی ۳ گروه هیدروکسیل.

tribe

قبیله، نامی در رده‌بندی که پائین‌تر از خانواده یا تحت فامیل و بالاتر از جنس یا تحت قبیله قرار دارد.

triboluminescence

تولید نور باماده‌ای که در اثر مالش تبدیل به‌گرد میشود.

tribranchius

سه‌بازو، ناقص‌الخلقه‌ای که دارای سه بازو می‌باشد .

tribromoethanol

گرد بلوری سفیدی که بمنظور ایجاد بیهوشی عمومی از راه مقعد مصرف میشود.

Triburon

نام تجارتي فرآورده‌های کلرورتری کلوسی سونیوم که به‌عنوان ضد میکرب پوستی و ضد عفونی زخمها و به عنوان عامل ضد تریکو مونا س مورد استفاده قرار می‌گیرد.

tricephalus

سه سر، ناقص‌الخلقه سه‌سر.

trich (o) —

پیشوندی است بمعنی مو که به کلمات دیگر می‌چسبد .

trichanglectasis

اتساع مویرکها، گشادشدگی مویرکها.

trichiasis

۱- رویش نابجای مژگان بطوری که باقرنیه و ملتحمه کره چشمی برخورد پیدا کند. ۲- پیدایش رشته‌های موماند در ادرار.

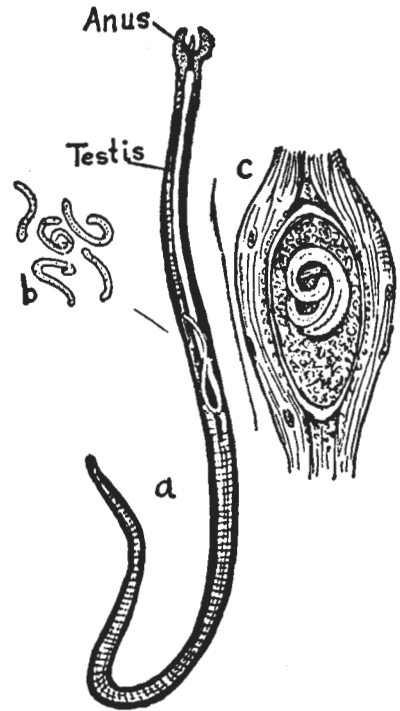
trichina

تریشین، یکی از افراد جنس تریشینلا.

Trichinella

جنسی از انگلهای نماتود.

T. spiralis تریشینلای مارپیچی، گونه‌ای که در عضلات منقطع بسیاری از حیوانات یافت میشود، در انسان نیز شایع است و علت آن خوردن گوشت نیم پخته خوک آلوده می‌باشد (شکل زیر).

**trichinosis**

آلودگی با کرم تریشینلا.

trichinous

آلوده به کرم تریشینلا.

trichion

نقطه‌ای که صفحه سهمی مجعنه خط رویش موراً تقاطع میکند.

trichloride

ترکیب دو ظرفیتی که محتوی سه‌اتم کلر در هر ملکول باشد .

trichlormethiazide

ترکیبی است که بعنوان مدر و پائین آورنده فشار خون و درمان خیز مصرف می‌شود .

trichloroethylene

مایع شفاف و فراری که بعنوان بیهوشی دهنده استنشاقی در جراحیهای کوتاه مدت به کار میرود .

trichlorophenol

ماده ای است که بعنوان گندزدای خارجی به کار میرود .

trichlorthiazide

ترکیبی است که بعنوان مدر، پائین آورنده فشار خون و درمان خیز به کار میرود .

trichoanesthesia

فقدان حساسیت مو.

trichobacteria

میکروبهای تازکدار.

trichobezoar

توده متراکمی از مودرمعه .

trichocardia

منظره موداری در روی قلب که در نتیجه پریکاردیت اگزوداتیو پیدا میشود.

trichocephalasis = trichuriasis**Trichocephalus = Trichuris****trichoclasia**

شکنندگی مو.

trichocryptosis

بیماری پیازمو.

trichodynia

احساس درد هنگام لمس موها.

trichoepithelloma

تومور پوستی با مبداء ریشه کرکهای جنین.

trichoesthesia

حساسیت مودرلمس.

trichogenous

تحریک رشد مو.

trichoglossia

زبان مودار، زبانی که بعلت ضخیم شدن پاینها مودار بنظر می رسد.

trichoid

مومانند.

trichology

موشناسی.

trichome

ساختمان مومانند، ساختمان رشته ای.

Trichomonas

تریکوموناس، جنسی از انگلهای تک یاخته ای.

T. hominis تریکوموناس هومانیس، گونه ای که در دهان و روده های انسان یافت می شود .

T. tenax تریکوموناس تناکس، گونه ای که در دهان یافت میشود.

T. vaginalis تریکوموناس واژینالیس، گونه ای که در ترشحات مهبل وجود دارد (شکل زیر) .

**trichomoniasis**

آلودگی با تریکومونا.

trichomycosis

بیماری قارچی مو.

t. favosa = favus**trichonocardiasis**

بیماری موی زیر بغل و عانه که عامل آن نوکارد یا تنوئیس می باشد.

trichonodosis

حالتی که با گره دار شدن موها مشخص میشود.

trichopathy

بیماری مو.

trichophobia

ترس مرضی از مو.

trichophytic

تریکوفیتونی، مربوط به تریکوفیتون.

trichophytid

بثورات عمومی در نتیجه آزرزی نسبت به تریکوفیتون.

trichophytin

صاف شده کشت تریکوفیتون که در آزمایش عفونت تریکوفیتومی بکار میرود.

trichophytobezoar

توده متراکمی از مو و رشته‌های گیاهی درممنه.

Trichophyton

تریکوفیتون، جنسی از قارچها که عامل بسیاری از بیماریهای پوست و ضمام آن می‌باشند.

trichophytosis

عفونت در نتیجه قارچهای جنس تریکوفیتون.

t. barbae کچلی ریش.

t. capitis کچلی سر.

t. corporis کچلی بدن.

t. cruris کچلی ران.

t. unguis کچلی ناخن،

عفونت قارچی ناخنها در نتیجه قارچهای گونه تریکوفیتون.

trichoptilosis

موخوره، شکاف انتهای موها.

trichorrhexis

شکنندگی مو.

t. nodosa شکنندگی گره‌ای مو، حالتی که

باتسکتکی‌ها و شذافهای متعدد در قشر سطحی مومشخص میشود و منظره‌ای بادانه‌های سفید به‌مو میدهد که در آن محلها موبآسانی میشوند.

trichorrhexomania

حالت مرضی که در آن بیمار موهای خود را با فشار ناخن می‌شکند.

trichoschisis

موخوره.

trichoscopy

معاینه مو.

trichosiderin

رنگدانه قهوه‌ای آهن‌داری که در موهای قرمز طبیعی یافت میشود.

trichosis

بیماری مو.

Trichosporon

جنسی از قارچها که مود آلوده میکند.

trichosporosis

عفونت در نتیجه قارچ.

trichostasis—splulosa

تشکیل تویی‌های شاخی محتوی مودرفولیکولهای موهای سر.

trichostrongylasis

آلودگی با کرمهای نماتود جنس تریکوسترونژ-یلوس.

trichostrongylosis =**trichostrongylasis****trichostrongylus**

تریکوسترونژیلوس، جنسی از انگلهای نماتود که انسان و حیوانات را آلوده میکنند.

trichotillomania

حملات مرضی که در آن بیمار موهای خودش را می‌کند.

trichotomous

سه قسمت شده، آنچه که به سه قسمت تقسیم شده است.

trichroism

موقعیت یا ماهیتی که در سه جهت متفاوت سه رنگ مختلف ایجاد خواهد کرد.

trichroic

دید طبیعی برای هر سه رنگ اصلی.

trichromatopsia

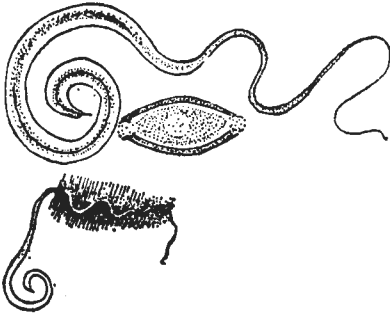
سه رنگی، ۱- مربوط به سه رنگ. ۲- قادر به تشخیص فقط سه رنگ از هفت رنگ طیف.

trichuriasis

ابتلاء به تریشوریس.

trichuris

جنسی از نماتودها که انگل روده‌ها هستند و یکی از گونه‌های آن تریشوریس تریشورادر انسان و بسیاری از گونه‌های دیگر آن در پستانداران مختلف یافت میشود (شکل زیر).

**tricipital**

۱- سه سر. ۲- سه سری، مربوط به عضله سه سر.

triclobsonium

ترکیبی است که بعنوان عامل ضد میکرب در عفونت‌ها و زخمهای پوستی و همچنین بعنوان ضد تریکومونا مورد استفاده قرارمیکیرد.

Tricofuron

نام تجارتي فرآورده‌های فورازولیدون که ضد میکرب موضعی و ضد تک یاخته است.

Tricoloid

نام تجارتي فرآورده‌های تریسیکللامول که بلوک کننده پاراسمپاتیک است.

tricornute

سه شاخگی، دارای سه شاخک یا سه زائده.

tricrotic

سه موج.

trierotism

سه موجی، حالتی که در آن در هر ضربان نبض سه موج نبض روی منحنی نبض نگار رسم میشود.

tricuspid

سه لته، دارای سه گوشه یا سه لت.

tricyclamol

ترکیبی است که به منظور بلوکه کردن پاراسمپاتیک مورد استفاده قرارمیکیرد.

tridactylism

سه انگشتی، وجود فقط سه انگشت در دست یا پا.

tridentate

سه دندانهای، دارای سه دندان.

tridermic

سه لایه‌ای، حاصل از سه لایه اکتودرم، مزودرم و آندودرم.

tridihexethyl

ترکیبی است که به منظور بلوکه کردن پاراسمپاتیک مورد استفاده قرارمیکیرد.

Tridione

نام تجارتي فرآورده‌های تریمتادیون که ضد تشنج است.

triethylamine

پتوماینی است که از تخمیرهای بدست میآید.

triethylenemelamine

گردبلوری، سفید و شدیداً سمی که بعنوان عامل ضد نتوپلاسم مورد استفاده قرارمیکیرد.

triethylenethiophosphoramidate

= thio-tepa

trifid

سه قسمتی، تقسیم به سه جزء.

trifluoperazine

ترکیب فنوتیازینی که بعنوان آرام بخش مورد استفاده قرارمیکیرد.

triflupromazine

یکی از ترکیبات فنوتیازین که بعنوان آرام بخش مورد استفاده قرارمیکیرد.

trifluoromethylthiazide =

flumethiazide

ترکیب سولفامیدی که بعنوان مدرودفشارخون مورد استفاده قرارمیکیرد.

trifurcation

عمل سه شاخه شدن، تقسیم به سه شاخه.

trigeminy

سه قلوئی، سه تائی، حالت سه تائی، بخصوص در نبض که سه ضربه سریع و پشت سرهم اتفاق افتد.

triglyceride

ترکیبی شامل سه ملکول اسید چرب که با گلیسرین استریفیه شده باشند، نوعی چربی خنثی که ذخیره معمولی چربی انسان را تشکیل میدهد.

trigocephalus

ناقص الخلقه ای با پیشانی مثلثی.

trigona

سه گوشه ها.

trigonal

۱- مثلثی، سه گوش. ۲- مربوط به يك مثلث.

trigone

سه گوشه. مثلث.

سه گوشه مثانه، مثلث مثانه. **t. of bladder**

سه گوشه مولر، مثلث مولر، **Mullers t.** قسمتی از توبرسینروم (**tubercinereum**) که روی تقاطع بصری قرار دارد.

سه گوشه بویائی، مثلث **olfactory t.**

بویائی، فضای مثلثی از ماده خاکستری که بین ریشه راههای بویائی قرار دارد.

سه گوشه مثانه ای، مثلث **vesical t.**

مثانه ای، ناحیه مثلثی در دیواره مثانه که سه گوشه آن را داخل حالبها و پیشابراه تشکیل میدهند و در همین محل رشته های عضلانی به مخاط چسبیده اند.

trigonectomy

قطع مثلث مثانه ای

trigonalid

سه پایه اول دندان آسیای تحتانی.

trigonitis

التهاب مثلث مثانه.

trigonocephalic

دارای سر سه گوشه.

trigonocephaly

سه گوشه بودن سر، سه گوشه بودن سر در نتیجه خمیدگی شدید استخوان پیشانی در خط وسط.

trigonum

سه گوشه، مثلث، در نامگذاریهای تشریحی برای نشان دادن بسیاری از نواحی یا ساختمانهای مثلثی شکل به آنها اطلاق میشود.

trihexinol

ترکیبی است که به منظور بلو که کردن پاراسمپاتیک و درمان اسهال مورد استفاده قرار میگیرد.

trihexyphenidyl

ترکیبی است که به منظور بلو که کردن پاراسمپاتیک مورد استفاده قرار میگیرد.

trihybrid

نوزاد والدینی که از نظر سه صفت مندلسی باهم تفاوت دارند.

trilodothyronine

ترکیبی که در غده تیروئید وجود دارد و از اتحاد مونوید و تیروزین و دی یدو تیروزین بوجود میآید.

trilobe

دستگاهی که دارای سه شاخه بوده و به منظور خارج کردن سنگ مثانه مورد استفاده قرار میگیرد.

Trilafon

نام تجارتي فرآورده های پرفنازین که آرام بخش و ضد تهوع است.

Trilene

نام تجارتي فرآورده ای از تری کلرواتیلن که به عنوان بیهوشی دهنده استنشاقی در جراحیهای کوتاه مدت به کار میرود.

trilobate

سه لوبه، دارای سه لوب.

trilocular

سه خانه ای، سه حفره ای.

trilogy

ترکیبی از سه عنصر یا سه نشانه.

t. of fallot تریلوژی فالوت، مجموعه تنگی سرخرگ ریوی، بازبودن دیوارهٔ بین‌دو دهلیز و پیرسازی یا هیپرتروفی بطن راست قلب.

trimanual

سه دستی، انجام شده یا کامل شده با سه دست.

trimensual

سه ماه یکبار.

trimeprazine

ترکیبی است که بعنوان آرام بخش مورد استفاده قرار میگیرد.

trimester

یک دوره سه ماهه.

trimethadione

ترکیب بلوری سفید که بعنوان ضد تشنج مورد استفاده قرار میگیرد.

trimethaphan

ترکیبی که بعنوان بلو که کننده عقده‌ای و پائین آورنده فشار خون مورد استفاده قرار میگیرد.

trimethidinium

ترکیبی است که در انسداد عقده‌ها و به عنوان عامل ضد زیادی فشار خون مورد استفاده قرار میگیرد.

trimethobenzamide

یک ترکیب ضد استفراغ.

trimethylene = cyclopropane**Trimeton**

نام تجارتي فرآورده‌های مالئات فنیرامین که به عنوان داروی آنتی هیستامینیک مورد استفاده قرار میگیرد.

trimorphous

سه شکلی، ماده‌ای که به سه شکل مختلف متبلور شود.

trinitrate

نیترات‌تی که دارای سه ریشه اصلی اسید نیتریک است.

trinitrin

مایع روغنی بدون رنگ یا زرد رنگ بفرمول

$C_2H_5N_2O_4$ که بخصوص در آنتزین صدی مورد استفاده قرار میگیرد.

trinitroglycerol

تری نیترات گلسپرل.

trinitrophenol

منشورهای زرد رنگ پریده یا پولکهای زرد رنگی که ضد میکرب، آنتی سبتیک، و محرک رشد ایی تلیال است.

trinitrotoluene

ماده‌ای با قدرت انفجاری شدید از مشتقات تولوئن که گاهی باعث مسمومیت شغلی میشود.

triocephalus

ناقص الخلقه‌ای که اعضاء بینائی، بویائی و شنوائی ندارد.

trilolism

علاقه جنسی به سه فرد یا عمل جنسی با سه نفر از هر دو جنس.

triorchidism

سه بیضه‌ای، وجود سه بیضه در یک شخص.

triose

سه قندی، قندی که محتوی سه ملکول کربن است.

trioxide

ترکیب دو ظرفیتی که در هر ملکول خود سه اتم اکسیژن دارد.

tripara = tertipara**triparanol**

ترکیبی که به منظور کاهش کلسترول سازی مورد استفاده قرار میگیرد.

tripelennamine

ترکیبی که بعنوان آنتی هیستامینیک مورد استفاده قرار میگیرد.

tripeptide

پپتیدی که از سه اسید آمینه بوجود آید.

triphalangism

سه بندی، وجود سه بند در انگشتی که بطور طبیعی دو بند دارد.

triphasic

سه مرحله‌ای، دارای سه مرحله.

triplegia

فلج سه اندام .

triplet

۱- یکی از سه فردی که در یک دوره حاملگی بوجود میآیند . ۲- ترکیبی از سه شیئی یا سه ماهیت که با هم عمل میکنند مانند سه عدسی یا سه نوک کشتو تید.

triplex

سه گانه یا سه برابر .

triploid

۱- مربوط به حالتی که مجموعه کامل ۳ کروموزوم وجود دارد . ۲- فرد یا یاخته‌ای که دارای سه دسته کروموزوم است .

triploidy

حالتی که در آن سه دسته کروموزوم وجود دارد.

triplokoria

وجود سه مردمک در یک چشم .

triplopla

سه بینی ، سه مردمکی ، نوعی اختلال بینائی که اشیاء سه تائی دیده میشوند .

tripoding

سه پایه‌ای ، بکار بردن سه نقطه اتکاء ، مانند حالتی که در افراد فلج برای تغییر وضعیت از نشسته به ایستاده اختیار میشود.

tripoli

ماده ساینده ملایمی که در دندانپزشکی به منظور سفید کردن دندانها مورد استفاده قرار میگیرد.

triprolidine

ترکیبی است که بعنوان آنتی هیستامینیک مورد استفاده قرار میگیرد.

tripsy

پیشوندی است به معنی لهیدگی و فشار برای نشان دادن عمل جراحی که در آن یک ساختمان را عمداً له میکنند مورد استفاده قرار میگیرد.

tripus

سه پا ، ناقص الخلقه‌ای که سه پا دارد.

trisaccharide

قندی که در تجزیه هر ملکول آن سه ملکول مونو

ساکارید ایجاد میشود.

trismold

۱- شبیه اسپاسم عضلات جوشی (تریوموس مانند)
۲- حالتی که شبهه کزاز، نوزادان است.

trismus

تریوموس، انقباض کزازی عضلات جوشی .

t. nascentium یا t. neonatorum

کزاز نوزادان .

trisomic

دارای سه کروموزوم .

trisomy

وجود سه کروموزوم بجای یک جفت کروموزوم طبیعی .

trisplanchnic

مربوط به سه حفره بزرگ احشائی .

tristichia

وجود سه ردیف مژه روی یک پلک .

tristimania

مالینخولیا، نوعی روان پریشانی که با اندوه شدید مشخص میشود .

trisulcate

سه شیاری ، دارای سه شیار یا سه چروک .

trisulfate

ترکیب دو ظرفیتی که در آن سه گروه سولفات (SO₄) در یک ملکول وجود دارد .

trisulfide

ترکیب دو ظرفیتی که در آن سه اتم گوگرد وجود دارد .

tritanopia

نوعی نقص بینائی که در آن فقط رنگهای قرمز و سبز احساس میشود .

tritiate

درمان با تریتیوم (واژه زیر).

tritium

تریتیوم ، ایزوتوپ هیدروژن H₃ ، گازی است رادیوآکتیو که از بمباردمان برلیوم توسط یونهای دوتریوم در دستگاه سیکلوترون بدست

میآید ، نیمه عمر آن ۳۱ سال و بعنوان اندیکاتور در مطالعات متابولیک مورد استفاده قرار میگیرد.

tritocone

مخروط سوم ، برآمدگی انتهائی دندان پیش آسیای بالائی.

tritoconid

برآمدگی انتهائی دندان پیش آسیای یائینی.

triturable

قابل سائیدن .

triturate

۱ - تبدیل کردن به پودر بوسیله سایش . ۲ - ماده‌ای که با مالش تبدیل به پودر نرمی شود .

triturallon

سایش ، نرم سازی ، ۱ - تبدیل به گرد بوسیله مالش . ۲ - ماده گرد شده .

triturator

ساینده ، دستگاهی که میتواند ماده‌ای را دائما بساید .

trivalent

سه ظرفیتی ، دارای سه ظرفیت .

trixenic

مرتبط با سه فرد از گونه‌های موجودات ذره‌بینی.

trocar

تروکار ، میله باریک داخل سوزن ، اسباب نوک‌تیزی که همراه یک کانول برای کشیدن مایعات مورد استفاده قرار میگیرد.

Duchennes t. تروکار دوشن ، وسیله‌ای است برای بافت برداری از قسمت‌های عمیق بدن.

trochanter

برجستگی‌های پهن و وسیعی روی انتهای استخوان ران ، یکی بنام برجستگی بزرگ یا (**greater trochanter**) در روی انتهای فوقانی سطح طرفی و دیگر برجستگی کوچک یا (**lesser trochanter**) که روی حاشیه خلفی قاعده گردن استخوان ران قرار دارد .

trochanteric یا **trochanterian**

تروکانتری ، مربوط به تروکانتر (واژه بالائی).

troche

قرص‌مکدنی ، برآورده طبعی برای حل درد هان ، شامل ماده فعاله که بامقداری قند و موسیلاژ یا عصاره میوه مخلوط شده است.

trochlea

قرقره ، ساختمانهای قرقره مانندی که بسیاری از ساختمانهای استخوانی یاوتری از روی آن عبور میکند یا با آن مفصل میشوند .

trochlear

قرقره‌ای .

trochocardia

تغییر مکان قلب در نتیجه چرخش روی محور خودش .

trochocephalla

پیوند غیر طبیعی یا زودرس استخوانهای پیشانی و آهیانه‌ای .

trochoid

گردنده ، قرقره‌ای ، محوری ، قرقره مانند .

trochoides

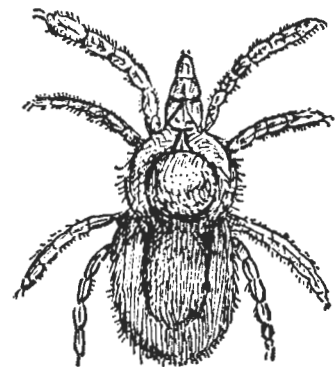
مفصل محوری .

troinitrate

ترول نیترات ، ترکیبی که بعنوان گشاد کننده رگها بکار برفته است .

Trombicula

جنسی از تیره عنکبوتیان که انتشار گسترده‌ای داشته و شامل گونه‌های مختلفی هستند که در بین آنها گونه های ترومبیکولا آکاموشی (شکل زیر) ، ترومبیکولا آلفرد دوززی ، ترومبیکولا آنومنالیس و ترومبیکولا باناتاس از همه فراوان تر میباشند .



ترومبیکولا آکاموشی

trombiculiasis

آلودگی باحشرات جنس ترومبیکولا.

Trombiculidae

خانواده‌ای از عنکبوتیان با انتشار جهانی که مهره داران را آلوده می‌کنند.

Tromexan

نام تجارتي فرآورده‌ای از اتیل بیسکوم استات که ضد انعقاد است.

Tronothane

نام تجارتي فرآورده‌های پراموکسین که بیحسی دهنده موضعی است.

troph(o)-

پیشوندی است به معنی «غذا» «تغذیه» که به کلمات دیگر می‌چسبد.

trophectoderm

ابتدائی ترین تروفوبلاست.

trophedema

بیماری مزمنی است که باخیزدائمی پاها و ساقها همراه است.

trophema

خون مغذی مخاط زهدان.

trophesy

نقص تغذیه در نتیجه اختلال عصب تغذیه‌ای.

trophic

تغذیه‌ای، مربوط به تغذیه.

-trophic

پسوندی است به معنی تغذیه «تحريك» «محرک» که به کلمات دیگر می‌چسبد.

trophoblast

یاخته‌های محیطی بلاستوسیت، که جفت و پرده‌های تغذیه کننده و محافظ موجود زنده در حال رشد را می‌سازند.

trophoblastoma = choriocarcinoma

تومری که از پرسازی بدخیم ایی تلیوم ویلوزیته های جفت بوجود می‌آید.

trophodermatoneurosis =**erythredema polyneuropathy**

حالتی که با تحريك پذیری شدید، ناراحتی و

درد اندامها و ارغوانی شدن دست و پا مشخص میشود.

trophology

تغذیه شناسی، علم تغذیه بدن.

trophoneurosis

۱- هر نوع بیماری عصبی فونکسیونل در نتیجه اختلال تغذیه‌ای. ۲- (trophesy)

trophoneurotic

مربوط به اختلال تغذیه عصبی.

trophonosis

هر نوع بیماری باعلل تغذیه‌ای.

trophonucleus = macronucleus

هسته بزرگتر در موجود تک یاخته‌ای که عمل تغذیه را بعهده دارد.

trophopathy

هر نوع اختلال تغذیه.

trophoplast

جسم پروتوپلاسمی دانه دار.

trophospungium

۱- شبکه‌ای درستیوپلاسم بعضی یاخته‌ها که وسیله جریان مواد غذائی دریاخته است. ۲- پوشش داخلی و پررگ رحم که بین دیواره رحم و تروفوبلاست قرار می‌گیرد.

trophotaxis

حرکت جهت یابی موجود زنده درقبال تحريك مواد غذائی.

trophotherapy

تغذیه درمانی، درمان بیماریها بوسیله رژیم غذائی.

trophotropism

حرکت جهت دار موجودزند بطرف موادغذائی، نوعی شیمیوتروپیسم است که در آن عامل تحريك ماده غذائی است.

trophozolite

مرحله فعال و متحرک و تغذیه انگلهای اسپور-وزوئر.

tropia

انحراف محور بینائی يك چشم درحالیكه چشم دیگر ثابت است.

-tropic

پس‌وندی است بمعنی «چرخش بطرف» كه به كلمات دیگر میچسبد .

tropine

تروپین ، يك آلکالوئید متبلور مشتق از آتروپین .

tropism

گرایش، تروپسم، جواب رویشی يك موجودغير متحرك به يك تحريك خارجي ، كه ممكن است گرایش بطرف تحريك باشد (گرایش مثبت) یا فرار از تحريك باشد (گرایش منفي)، همچنین بعنوان ریشه لغت با ریشه لغات دیگر كه نشان دهنده نوع تحريك هستند تركيب میشود مانند فتوتروپسم (نورگرائی) ، همچنین برای نشان دادن علاقه خاص يك ماده بيك قسمت بكارمیرود مثل نوروتروپسم كه گویای علاقه خاص يك ماده به عصب است.

tropopause

لایه‌ای از آتمسفر كه تروپوسفر را از استراتوسفر جدا میکند .

troposphere

نزدیکترین لایه آتمسفر به زمین كه بیشترین پدیده های جو در آن رخ میدهد، ارتفاع آن در خط استوا به‌سی تا چهل هزار پا و در قطبین کمتر است .

troxidone = trimethadione**T.R.U. = turbidity reducing unit**

واحد کاهش کدورت و تیرگی.

truncal

تنه ای .

truncate

شاخه زدن ، ناقص کردن ، از بین بردن اندامها یا شاخه‌ها .

truncus

تنه ، (در اصطلاحات تشریحی بكار میرود) .

تنه سرخرگی ، تنه شریانی ، **t. arteriosus** سرخرگی كه به قلب جنین وصل شده و بعد اقوس آئورت و سرخرگ ریوی را بوجود می‌آورد.

تنه بازوئی - **t. brachiocephalicus** رأسی ، رگی است كه از قوس آئورت جدا شده و سرخرگ كاروتید اصلی راست و تحت ترقوه‌ای راست را بوجود می‌آورد .

t. cellac = cellac trunk

به لغت (trunk) مراجعه فرمائید .

t. pulmonalis = pulmonary trunk

به واژه (trunk) مراجعه فرمائید .

trunk

تنه ، قسمت اصلی ، مانند قسمت اصلی بدن كه سر اندامها بآن می‌چسبند، یا ساختمان بزرگتر (مثل رگ یا عصب) كه ساختمانهای کوچکتر از آن منشعب میشوند.

تنه سلیاك ، سرخرگی است **cellac t.** كه از آئورت شكمی جدا شده و سرخرگهای ممدی چپ ، كبدی وطحالی را بوجود می‌آورد.

تنه ششی ، تنه ریوی ، **pulmonary t.** سرخرگی است كه از مخروط سرخرگی بطن راست سرچشمه گرفته و سرخرگهای ریوی راست و چپ را میسازد.

truss

دستگاهی است برای جا انداختن فتق .

try-in

جا گذاشتن مقدماتی دندان مصنوعی برای تعیین خوبی یا بدی آن.

tryptaflavine

گرد قرمز قهوه‌ای كه به منظور گندزدائی زخم مورد استفاده قرار میگیرد.

trypanocidal

تریپانوزوم کش، مخرب تریپانوزوما.

tripanolsis

اضمحلال تریپانوزوماها.

trypanolytic

مضمحل کننده تریپانوزوماها .

trypanoplasma

جنسی از انگل‌های پروتوزوئر .

Trypanosoma

تریپانوزوما، جنسی از انگل‌های تک یاخته‌ای که در خون حیوانات و انسان یافت شده و شامل صدها گونه است که تمام آنها انگل خون و لنف مهره‌داران و بی‌مهرگان می‌باشند.

t. cruzi تریپانوزوما کروزئی، گونه‌ای است که بیماری شاگاس را تولید می‌کند.

T. gambiense تریپانوزوما گامبینس، عامل بیماری خواب و کاشکسی نواحی حاره در انسان.

T. rhodesiense تریپانوزوما رودزیانس، (رودزیائی) عامل تریپانوزومیاز آفریقائی .

trypanosome

فردی از جنس تریپانوزوماها.

trypanosomiasis

آلودگی با تریپانوزوماها که با تب، کم‌خونی و اریتم مشخص می‌شود.

African t. تریپانوزومیاز آفریقائی، بیماری کشنده‌ایست که عامل آن تریپانوزوما رودزیانس است و سیستم عصبی مرکزی را گرفتار می‌سازد، بیمار دچار خوت و چرت می‌شود.

American t. یا **Brazilian t.** یا

South American t. =

Chagas' disease

به واژه (**Chagas' d.**) زیرلفت (**disease**) مراجعه فرمائید.

trypanosomicide

تریپانوزوم‌کش عاملی که باعث انهدام تریپانوزوماها می‌شود .

trypanosomid

بثورات پوستی تریپانوزومیاز.

tryparsamide

گرد سفید بلوری که در درمان تریپانوزومیاز مورد استفاده قرار می‌گیرد .

trypsis = trephlation**trypsin**

تریپسین، آنزیمی که عملاً کاتالیزور تجزیه تمام انواع پروتئین‌ها می‌باشد و از فعال شدن تریپسینوژن در روده‌ها بدست می‌آید.

تریپسین متبلور، آنزیم **crystallized t.** حل‌کننده پروتئین‌ها که بصورت بلوری از عصاره لوزالمعده گاو بدست می‌آید.

trypsinize

تحت اثر تریپسین قرار دادن.

trypsinogen

فرم غیرفعال و پیش درآمد تریپسین که از لوزالمعده ترشح می‌شود.

tryptic

تریپسینی، مربوط به تریپسین، ناشی از تریپسین .

tryptophan

یکی از اسیدهای آمینه طبیعی که برای متابولیسم انسان ضروری است.

tryptophanase

آنزیمی که کاتالیزور تجزیه تریپتوفان به آندول اسیدپیروویک و آمونیاک است.

T.S. = test solution

محلول آزمایش .

tsetse

تسه، نوعی مگس آفریقائی که ناقل تریپانوزوماها است.

T.S.H. = thyroid-stimulating hormone

هورمون محرک غده تیروئید، هورمونی است که از هیپوفیز قدامی ترشح شده، ترشح هورمونهای غده تیروئید را تحریک می‌کنند.

T.U. = tuberculin unit

واحد توبرکولین.

Tuamine

نام تجارتنی فرآورده‌های توامینوهپتان که مقلد سمپاتیک است.

tuaminoheptane

ترکیبی است که بعنوان مقلد سمپاتیک در احقان مخاط بینی مصرف میشود.

tuba = tube**Tubadil**

نام تجارتي فرآورده توبوکورارین که به عنوان شل کننده عضلات مورد استفاده قرار میگیرد.

tubae

لوله‌ها.

tubal

لوله‌ای.

Tubarine

نام تجارتي فرآورده توبوکورارین که شل کننده عضلات است.

tube

لوله.

auditory t. لوله شنوائی، مجرای تاریکی که گوش میانی را به حلق بینی (نازوفارنکس) وصل میکند.

Chaoui t. لوله شاول، لوله‌ای است که در اشعه مجهول درمانی مورد استفاده قرار میگیرد

لوله‌های جمع کننده ، **collecting t's** ، لوله‌های ادراری کلیه مجاری کوچک ترشحي و جمع کننده‌ی هستند که از يك پرده قاعده‌ای و يك لایه پوشش اپیتلیال ساخته شده و بافت اصلی کلیه را میسازند.

لوله کولیدج، نوعی لوله **coolidge t.** اشعه مجهول که کاتد آن مارپیچی از تنگستن واقع در يك لوله مولیبدن می‌باشد.

لوله دبوو، لوله بزرگی است **Deboves t.** برای شستشوی معده .

لوله زهکشی، لوله‌ای است که **drainage t.** در جراحی برای تسهیل خروج مایعات مورد استفاده قرار میگیرد.

لوله دورهام، ۱- لوله مفصل **Durhams t.** داری است که در تراکتوستومی مورد استفاده قرار میگیرد. ۲- لوله آزمایشی که برای تعیین تولید

گاز بوسیله میکربها، مورد استفاده قرار میگیرد. لوله استاش، لوله‌ای است که **eustachian** صندوق صماخ را به حلق بینی (نازوفارنکس) وصل میکند .

Fallopian t. = uterine t.

لوله تغذیه‌ای، لوله‌ای است **feeding t.** برای وارد کردن غذا به معده .

لوله تخمیر، لوله خمیده **fermentation t.** ایست که یکطرف آن راست و مسدود بوده و برای نشان دادن تولید گاز بوسیله میکربها یا سایر مواد تحت مطالعه، درست شده است .

لوله گیسلر، نوعی لوله **Gesslers t.** اشعه مجهول که محتوی گاز بسهار رقیقی است.

Intubation t. = tracheostomy t.

لوله جوت، نوعی لوله **Jutto t.** دوازدهه‌ای برای شستشو و کشیدن مایع و تغذیه .

لوله کمپتون - **Kimpton-Brown t.** براون، لوله‌ای است برای انتقال غیر مستقیم خون .

لوله لیستر، لوله هیپوکلریت **Lyster's t's** کلسیم که برای تصفیه آب آشامیدنی مورد استفاده قرار میگیرد.

لوله میلر - آبوت، **Miller-Abbott t.** لوله روده‌ای دومجرائی برای تشخیص و درمان ضایعات انسدادی روده کوچک .

لوله نفروستومی، **nephrostomy t.** لوله‌ای است که از راه دیواره شکم و به منظور زهکشی مستقیم ادرار وارد لکنجه کلیوی میکنند.

لوله عصبی، لوله اپیتلیالی **neural t.** که بوسیله چین خوردن صفحه عصبی در جنین اولیه درست میشود .

otopharyngeal t. = austachian t.

لوله ریل، لوله لاستیکی نازکی **Ryle's t.** که برای خوردن غذای آزمایشی مورد استفاده قرار میگیرد .

لوله اطمینان، قسمت بالائی **safety t.** و بازلوله استاش که بوسیله آن فشار هوا در دو طرف پرده صماخ متعادل میشود .

Schachowa's t. لوله سکا کوآ، قسمت ماریچی لوله مولدادرار .

Sengstaken-Blakemore t. لوله سنگستیکین - بلاکومور، دستگاهی است که برای فشار آوردن روی واریسهای پاره شده مری بمنظور جلوگیری از خونریزی مورد استفاده قرار میگیرد .

stomach t. لوله معده ، لوله‌ای است که بمنظور تغذیه یا شستشوی راه مری وارد معده میکنند .

test t. لوله آزمایش ، لوله شیشه‌ای نازکی است که يك سر آن مسدود بوده و برای انجام آزمونهای شیمیائی وسایر کارهای آزمایشی به کار میرود .

thoracostomy t. لوله توراکوستومی ، لوله‌ای است که در پنوموتوراکس خود بخود به منظور تسهیل انبساط دوباره ریه از راه قفسه صدری برای تخلیه هوا وارد حفره جنبی می کنند .

tracheostomy t. لوله تراکوستومی ، لوله خمیده‌ای است که در تراکوستومی از راه سوراخ کردن وارد نای میکنند .

uterine t. لوله زهدان، لوله رحم ، لوله استوانه‌ای است که از گوشه رحم شروع شده و به تخمدان‌ها منظر می‌رود، عمل آن رساندن تخمک از تخمدان به رحم و هدایت اسپرما توزوئید در جهت عکس است .

vacuum t. لوله خلا، لوله شیشه‌ای است که هوای آن تخلیه شده است .

Wangensteen t. لوله وانگنستین ، دستگاه مکنده‌ای است که برای تخلیه گاز و مایعات معده وروده به لوله دوازده متصل میشود .

tuber

تورم یا برآمدگی .

t. cinereum برآمدگی سینروم ، منطقه‌ای از سطح تحتانی مغز قدامی (قسمتی از مغز که از سه حفره اول مغز بوجود می‌آید) که محل اتصال ساقه هیپوفیز است .

tubercle

برآمدگی ، گره ، ۱- گره مدور و کوچکی که با سیلهای سل ایجاد می‌کنند . ۲- گره یا برآمدگی کوچک ، بخصوص در روی استخوان که محل اتصال وتر است .

anatomic t. = dissection t.

برآمدگی پنیری ، گره پنیری **caseous t.** یا کازئوز، توبرکول سلی که دچار استحاله پنیری گردیده است .

darwinian t. برآمدگی داروینی، گره داروینی ، برجستگی که گاهی روی حلزون گوش خارجی دیده میشود .

dissection t. برآمدگی تشریحی ، رویش زگیل مانندی که گاهی روی دست کسانی که بافتها را تشریح میکنند دیده میشود .

Farres t's برآمدگیهای فار ، گره های فار ، گره‌هایی که در روی کبد سرطانی دیده میشود .

fibrous t. برآمدگی فیبروز ، گره فیبروز ، گرهی که منشاء میکربی داشته و محتوی عناصر بافت همبندی است .

genial t. برآمدگی زنجی ، دکمه های زنجی ، دوبرجستگی کوچک در دو طرف خط وسط و در سطح داخلی استخوان فك پائینی .

Ghons t. برآمدگی گان ، گره گان ، ضایعه اولیه سل در اطفال .

Lisfrancs t. برآمدگی لیسفران، برجستگی است در روی اولین دنده که محل اتصال عضله نردبانی قدامی است .

Lowers t. برآمدگی لاور ، گره لاور ، گرهی است در دهلیز راست که بین مدخل ورید اجوف پائینی و بالائی قرار دارد .

lymphoid t. برآمدگی لنفوئیدی، گره لنفوئیدی، ضایعه سلی که محتوی یاخته‌های لنفاوی است .

miliary t. برآمدگی ارزنی ، گره ارزنی، گره های کوچکی که در سل ارزنی در بسیاری از قسمت‌ها و اعضاء بدن بچشم می‌خورد .

Scalene t. = Lisfranc's t.

supraglenoid t. برآمدگی یادکمه فوق
دوری، دکمه‌ای در روی استخوان کتف که محل
اتصال سرطویل عضله دوسراست .

zygomatic t. برآمدگی گونه‌ای، دکمه
گونه‌ای، برجستگی کوچکی است در روی استخوان
گونه‌ای و در محل اتصال ریشه قدامی آن.

tuberculated

گره‌دار، پوشیده از گره‌ها یادکمه‌ها.

tubercullid

توبر کولید، ضایعات پوستی که علامت حساسیت
مفرط (هیپرسانسیتیویته) شخص در سل فعال
است.

papulonearotic t. توبر کولید پاپولو
نکروتیک، حالتی از پاپول یا ندولهای عمیق که
با مرکز نکروزه یا زخمی مشخص میشود.

tuberculigenous

سل زائمی، تولید سل .

tubercullin

پروتئین یا مشتق پروتئینی که از کشت میکرب
سل یا (میکربا کتریوم توبر کولوزیس) بدست
می‌آید و برای آزمایش داخل پوستی بمنظور
تعیین حساسیت نسبت به عامل بیماری مورد استفاده
قرار میگیرد.

old t. توبر کولین کهنه، محلول استریل
و غلیظ شده‌ای از محصولات کشت باسیل سل که با
اضافه کردن گلیسرین و کلرورسدیم ایزوتونیک
قدرت استاندارد پیدا کرده و گلیسرین آن در
حدود پنجاه درصد است.

t. P.P.D یا purified protein derivative t.

محصول پروتئینی خالص شده میکرب سل، محلول
استریلی از محصولات کشت باسیل سل که در مایع
مخصوص حل شده و شامل پروتئین بدون مواد
خارجی است.

tubercullitis

التهاب توبر کول.

tuberculocele

سل بیضه .

tuberculoide

کشنده باسیل سل، عاملی که باعث انهدام باسیل
سل شود.

tuberculofibroid

مربوط به توبر کولی که استحاله فیبروئید پیدا
کرده است .

tuberculoid

سل مانند، شبیه سل.

tuberculoma

توده نومورمانندی که از بزرگ‌شدگی يك توبر کول
پنیری شده بوجود آمده است.

tuberculomania

حالتی که در آن شخص عقیده دارد مبتلا به سل
شده است.

tuberculophobia

ترس مرضی از سل.

tuberculosilicosis

سیلیکوز همراه با سل.

tuberculosis

سل، بیماری عفونی که عامل آن میکوبا کتریوم
توبر کولوزیس است و با تشکیل گره‌های
(توبر کول) در بافت مشخص میشود.

avian t. سل پرندگان، نوعی سل که
بیماری از پرندگان را دچار میسازد.

t. of bones and joints سل استخوان
و مفصل، سلی که استخوانها و مفاصل را در بر گرفته
باشد که سبب تولید آرتریت استروموس یا اورم سفید
و آبسه‌های سرد میشود .

bovine t. سل گاوی، عفونت سلی گاو که
عامل آن میکوبا کتریوم بوویس میباشد.

disseminated t. سل منتشر ،
سل ارزنی حاد .

hematogenous t. سل خون‌زا، عفونتی
است که از کانون اولیه توسط جریان خون به
اعضاء دیگر بدن سرایت کرده است .

t. indurativa سل سخت، سل مزمن
پوست که با گره‌های سفت و سخت مشخص میشود.

t. of lungs سل ریوی، عفونت ریه‌ها
به علت ابتلا به میکوباکتریوم توبرکولوزیس که
با ایجاد حفره‌هایی درشها همراه با برونکو-
پنومونی یا پنومونی فیبروئید مشخص میشود و به
دنبال آن اختلال تنفسی، سرفه، خلط چرکی و
هموپتوزی تولید میشود.

t. luposa سل لوپوسی، سل پوستی که
با تشکیل ندولهای قهوه‌ئی رنگ در روی کوریوم
مشخص میشود، لوپوس وولگاریس.

miliary t. acute سل ازرنی حاد،
شکل حادی از سل که گره‌های ریزی در اعضای
بدن تشکیل میشود و این حالت به علت انتشار
باسیل‌ها از راه خون به تمام بدن است.

tuberculoitic

.سلی.

tuberculous

. سلی .

tuberculum

برآمدگی، دکمه یا برجستگی کوچک، در اصطلاحات
تشریحی به برجستگی کوچک در روی استخوان
اطلاق میشود.

t. acusticum برآمدگی شنوائی، به
اجتماع یاخته‌های عصبی در پشت هسته فرعی شنوائی
اطلاق میشود.

t. arthriticum برآمدگی مفصلی،
دانه‌های نقرسی مفصل.

t. dolorosum برآمدگی دردناک، دکمه
دردناک، گره یا ندول دردناک.

tuberosis

تر بروز، حالتی که با پیدایش ندولها مشخص
میشود.

t. cutis pruriginosa =

prurigo nodularis

نوعی بیماری پوستی مزمن که با تشکیل ندولهای
قرمز، سخت و جدا از هم و خارش شدید مشخص
میشود.

tuberositas

برجستگی، زائده، در اصلاحات تشریحی برای
نشان دادن برجستگیهای استخوانی که محل
اتصال عضلات می‌باشند بکار میرود.

tuberosity

برجستگی یا زائده.

tubo-

پیشوندی است به معنی «لوله» که به کلمات دیگر
میچسبد.

tubocurarine

آلکالوئیدی است که از گیاهی بنام کوندرو-
ندرون تو منتوزوم بدست می‌آید و بعنوان شل
کننده عضلات مخطط مورد استفاده قرار
میگیرد.

tuboligamentous

لوله رحمی - رباطی، مربوط به لوله رحم و رباط
پهن.

tubo-ovarian

لوله‌ای - تخمدانی، مربوط به لوله رحم و
تخمدان.

tuboperitoneal

لوله رحمی - صفاقی، مربوط به لوله رحم و
صفاق.

tuborrhoea

ترشح لوله استاژ.

tubo-uterine

لوله رحمی - زهدانی، مربوط به لوله رحم و
زهدان.

tubule

توبول، لوله کوچک.

لوله‌های جمع کننده کوچک،
collecting t's مجاری انتهائی نفرونها که در قله هر
مهای کلیوی باز میشوند.

لوله‌های کوچک دندانی،
dentinal t's ساختمانهای لوله‌ای در دندان.

لوله کوچک فرن قسمتی از لوله
Ferrelins t. ادرار سازه که در قشر کلیه قرار دارد.

galactophorous t's یا **lactiferous t.**

لوله‌های کوچک شیری، لوله‌هایی هستند که شیر را از سلولهای مترشحه منتقل میکنند.

mesonephric t's

لوله‌های، کوچک مزونفریک، لوله‌هایی هستند که مرنفروز یا کلیه موقتی را در حیوانات آمنیون دار میسازند.

metanephric t's

لوله‌های کوچک متانفریک، لوله‌هایی هستند که کلیه دائمی را در حیوانات آمنیون دار میسازند.

renal t's

لوله‌های کلیوی، لوله‌های کوچکی که از یک پرده قاعده‌ای و یک ردیف یاخته اپیتلیال ساخته شده‌اند، این لوله‌ها بافت اصلی کلیه را بوجود آورده و مسئول ساختن، جمع‌آوری و هدایت ادرار میباشند.

segmental t's

لوله‌های کوچک قطعه‌ای لوله‌های مزونفریک.

seminiferous t's

لوله‌های کوچک منی‌ساز، لوله‌های بوضه.

urinary t's

لوله‌های کوچک ادراری، لوله‌های کلیوی.

tubul

لوله‌های کوچک.

tubulorrhexis

پارگی لوله‌های کلیه.

tubulus

لوله کوچک، مجرای کوچکی که در بسیاری از ساختمانها یا اعضاء یافت میشود.

tuft

گروهه، خوشه، دسته، کلافه، بخصوص کلافه‌ای از مویرگها.

malpighian t.

گروهه مالپیگی، کلافه‌ای از مویرگها که در انتهای متسع لوله کلیوی قرار گرفته است.

tularemia

تولارمی، بیماری خرگوش و چونندگان دیگر که شبیه طاعون است و عامل آن پاستورلاتولارنسیس است و قابل انتقال به انسان میباشد.

tumefacient

تورم‌زا.

tumefaction

تورم، پف‌کردگی.

tumescence

احتقان و تورم، بخصوص احتقان اعضاء تناسلی.

tumor

برآمدگی، ورم، غده، تومور، تورم یا بزرگی، بخصوص که در نتیجه رشد بیش از حد و مرضی بافت به وجود آید.

Abrikossoff's t.

برآمدگی یا تومور ابریکوسوف، توموری است مدور و خوش‌خیم که از مخاط لب یا سایر ساختمانهای دهان بوجود آمده و محتوی مقدار زیادی یاخته‌های دانه‌دار با هسته مدور میباشد.

t. albus

برآمدگی یا تومور سفید، تورم سفیدرنگی است که در نتیجه التهاب سلی مفصل بوجود می‌آید.

benign t.

برآمدگی یا تومور خوش‌خیم، توموری است که بعد از برداشتن عود نمیکند.

Brenner t.

برآمدگی یا تومور برنر، تومور فیبر و اپیتلیوم خوش‌خیم تخمدان.

carotid body t.

برآمدگی یا تومور جسم کاروتید، توده مدور و سختی که در محل دوشاخه شدن شریان کاروتید اصلی بوجود می‌آید.

compound t.

برآمدگی یا تومور مرکب، برآمدگی یا تومور کپسولی،

cystic t.

توموری است که محتوی چند حفره می‌باشد.

desmoid t.

توموری است از بافت فیبر و که حد فاصل بین فیبروم خوش‌خیم و فیبروسارکوم بدخیم قرار دارد.

erectile t.

برآمدگی یا تومور قابل نعوظ، توموری است که از بافت نعوظی درست شده است.

Ewing's t.

تومور بدخیم استخوانی که از منز استخوان شروع شده و اغلب در استخوانهای دراز دیده می‌شود.

false t. برآمدگی یا تومور کاذب ،
توده تومور ماندی که در نتیجه نشت خون از
دیواره رگها ، نشت مایع از جدار رگها ،
اکینوکوکوس یا احتباس مواد چربی بوجود
می آید .

fibroid t. برآمدگی یا تومور فیبروئید ،
توموری که قسمت اعظم آن از بافت رشته ای یا
نسوج لیفی است .

fibroplastic t. برآمدگی یا تومور فیبرو
پلاستیک، نوعی از اسرارکوم با یاخته های دورگی است.

follicular t. برآمدگی یا تومور
فولیکولر، کیست سباسه ، فولیکول چربی متسع.

glomus t. برآمدگی یا تومور رگی ،
تومور قرمز آبی، مدور، سخت کوچک و دردناکی
که معمولاً در انتهای دور انگشتان دست یا پا
در پوست یا بافتهای عمقی بوجود می آید .

granulosa t. برآمدگی یا تومور گرانولوزا،
تومور تخمدانی که از پرده گرانولوزا سرچشمه
می گیرد .

heterologous t. برآمدگی یا تومور
ناهمجور ، توموری که بافت آن با بافت محل رشد
آن متفاوت است.

homologous t. برآمدگی یا تومور
همجور ، توموری که بافت آن شبیه بافت محل رشد
خود میباشد .

hylic t. برآمدگی یا توموری که از بافت
نرم چربی بوجود آمده است.

Infiltrating t. برآمدگی یا تومور ارتشاحی،
توموری است که در بافت اطراف نفوذ میکند.

Krompecher's t. برآمدگی یا تومور
کرومپچر، زخمی که در روی بافت کارسینومائی
یا اپیتلومائی بوجود می آید.

Krukenberg's t. برآمدگی یا تومور کروز
کنبرگ، فیبروسارکوم تخمدان که استحال میگزومی
پیدا کرده است.

Leydig cell t. برآمدگی یا تومور سلول
لیدیک، توموری است که از یاخته های لیدیک
بیه بوجود می آید.

malignant t. برآمدگی یا تومور بدخیم،
توموری است که دائماً رشد کرده و بالاخره باعث
مرگ میشود.

mixed t. برآمدگی یا تومور مخلوط،
توموری که محتوی انواع مختلف یاخته های مشتق
از لایه های اولیه نطفه می باشد.

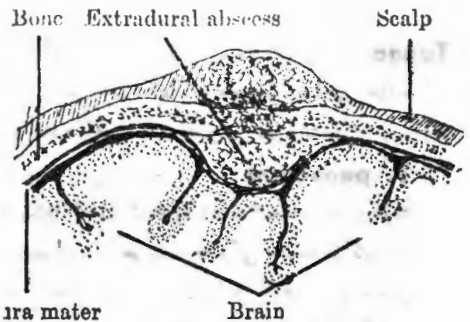
mucous t. یا **muscular t. = myoma**
برآمدگی یا تومور اورگانوئید،
(شبه عضوی)، توموری که از بافتهای مرکب بوجود
آمده و شبیه یک عضواست.

papillary t. = papilloma

pearl t. = cholesteatoma

phantom t. برآمدگی یا تومور کاذب ،
تورم شکم یا سایر قسمتهای بدن که علت ساختمانی
نداشته بلکه عامل آن نورز است .

Pott's puffy t. برآمدگی یا تومور پوف کرده
پوت، ورم محدودی در پوست سر که دال بزرگ اوستییت
یا یک آبسه خارج سخت شامه ای است (شکل زیر).



sand t. برآمدگی یا تومور شنی، تومور
(منزجی یا تخمدانی) که محتوی مواد دانه دار
است .

sebaceous t. برآمدگی یا تومور چربی،
تومور غدد چربی.

simple t. برآمدگی یا تومور ساده ،
توموری که فقط یک نوع یاخته دارد.

teratogenous t. یا teratoid t. =

teratoma

theca cell t. برآمدگی یا تومور یاخته تک، تومور فیبروئید تخمدان که محتوی مناطق زرد رنگ چربی است.

true t. برآمدگی یا تومور حقیقی، هر نوع توموری که از تکثیر یاخته‌ها بوجود آید.

turban t. برآمدگی یا تومور عمامه‌ای، تومور قهوه‌ای یا صورتی رنگ خوشه‌ای و پایه‌دار که معمولاً در روی پوست سر و گاهی هم در تنه و اندامها پیدا میشود.

Wilms's t. برآمدگی یا تومور ویلمز، کارسینوم جنینی کلیه.

tumorcidal

مربوط به انهدام یاخته‌های سرطانی.

tumorigenesis

تومورزائی.

tumorigenic

تومورزا.

tumultus

فعالیت ارگانیک شدید.

Tunga

تونگا، جنسی از ککها که مخصوص نواحی حاره و تحت حاره آمریکای جنوبی می‌باشند.

T. penetrans تونگا پنترانس، جنسی از ککها است که به انسان، سگ، خوک سایر حیوانات و مرفان خانگی حمله میکنند، کک ماده باردار در پوست پا و گاهی زیر ناخن مسکن گزیده و باعث خارش شدید و حتی گاهی قطع خود بخودی انگشت میشود.

tungsten

تونگستن، عنصر شیمیائی با شماره اتمی ۷۴ و وزن اتمی ۱۸۳٫۸۵ دوسه، چهار، پنج و شش ظرفیتی که فلزی است خاکستری استیل ناسفید قلمی.

tunic

پوشش.

Bichat's t. پوشش پیشا، به پوشش داخلی رگها اطلاق میشود.

tunica

پوشش، در اصطلاحات تشریحی برای نشان دادن پرده پوششی يك عضو یا لایه مجزائی از دیواره يك ساختمان توخالی مانند رگهای خونی بکار میرود.

t. adnata oculi قسمتی از ملتحمه که با کره چشم تماس دارد.

t. adventitia = t. extima

۱- صلبیه. ۲- پوشش فیبری بیضه یا تخمدان.

t. extima پوشش بیرونی رگهای خونی.

t. intima پوشش درونی رگهای خونی.

t. media پوشش میانی رگهای خونی.

t. mucosa پوشش مخاطی بسیاری از ساختمانهای لوله‌ای.

t. muscularis پوشش عضلانی، پوشش یا لایه عضلانی که ملتحمه زیر مخاطی را احاطه میکند.

t. propria پوشش مخصوص، پوشش یا لایه خاص يك قسمت.

t. ruyshiana طبقه مشیمیه‌ای که در مویرگها در زیر تیغه قاعده‌ای قرار دارد.

t. serosa پوشش سروزی، پرده‌ای که دیواره خارجی حفرات بدن را می‌پوشاند.

t. vaginalis پوشش واژینالیس، پرده سروزی است که کتاره‌ها و جلو بیضه وایی دیدیم را می‌پوشاند.

t. vasculosa پوشش رگی، پوشش یا لایه‌ای که رگهای خونی فراوان دارد.

tunicin

ماده‌ای است شبیه سلولز که از بافتهای بعضی حیوانات پست بدست می‌آید.

tunnel

نقب، مجرا، تونل، سوراخ دایره‌شکلی که در يك جسم جامد وجود دارد، یا مجرای خطی که در زیر يك سطح قرار دارد.

carpal t. توئل مج دستی، مجرای معج دستی، مجرای استخوانی فیبری که محل عبور عصب مبدیان (مهبانی) وترهای تاکننده است.

Cortl's t. توئل کورتی، مجرای کورتی، مجرائی است که بوسیله قوسهای کورتی ساخته شده است.

flexor t. = carpal t.

turbidimeter

کدورت سنج، دستگاهی است برای اندازه گیری کدورت محلولها.

turbidimetry

کدورت سنجی، اندازه گیری کدورت مایعات.

turbidity = cloudiness

تیرگی، کدورت.

turbinal = turbinate

turbinate

۱- فرفره مانند. ۲- شاخک بینی.

turbinectomy

قطع شاخک بینی.

turbinotomy

برش شاخک بینی.

turgescence

تورم یا اتساع يك قسمت.

turgescient

ایجاد تورم.

turgor

حالت تورم، احتقان.

turnsickness

سرگهجه، گیج خوردن.

turpentine

اولفورزین سفی که از کاج پینوس پالوستریس و سایر گونه های کاج بدست آمده بعنوان محرك موضعی گاهی در باماداها مورد استفاده قرار میگیرد.

Canada t. ترپنتین کانادا، اولفورزین مایمی که از درخت آبس بالساما در کانادا وماگین بدست میآید.

turricephaly

جمجمه بلندنوکدار.

tussal یا tussive

سرفه ای.

tussis

سرفه.

t. convulsiva = pertussis

tutamen

پوشش یا ساختمان محافظ.

tutamina

پوششها، ساختمانهای حفاظت کننده

t. cerebri پوششی مغزی، شامل مو، پوست

سر، جمجمه و پرده های مغز (منزها).

t. oculi پوشش چشمی ضنائم محافظ چشم

مانند پلك و مزه.

Tween

نام تجارتي مشتقی از پلی اکسی آلکان، سوربیتولی که به عنوان امولسیون کننده و پاک کننده مورد استفاده قرار میگیرد.

Tween 80 نام تجارتي پلی سوربات ۸۰

twin

دوقلو، نوام، همزاد، یکی از دونوزادی که از یک حاملگی به وجود میآید.

allantoid - anglopagous t's دوقلوهای

که فقط رگهای خونی بدن آنها آنها بهم چسبیده است.

binovular t's = dizygotic t's

دوقلوهای بهم چسبیده،

دوقلوهای يك تخمکی که بهم چسبیده اند.

dizygotic t's دوقلوهای دو تخمکی،

دوقلوهای که از دو تخمک مجزا شنیده شده در يك زمان بوجود آیند.

enzygotic t's = monozygotic t's

دوقلوهای مساوی، دو جنین

بارشد مساوی که در يك حاملگی بود آیند.

fraternal t's یا heterologous t's
-dizygotic t's

Identical t's=monozygotic t's
monozygotic t's دوقلوهای يك تخمکی
درموجودی که از يك تخمک بوجود آیند.

omphalo-anglopagous t's=
allantoido-anglopagous t's

similar t's=monozygotic t's
unequal t's دوقلوهای نامتساوی، دوقلوهای
که رشد نامساوی داشته و یکی از آنها کاملاً یا
نسبتاً سازمان بدنی پیدانکرده اند.

unlovar t's=monozygotic t's

twinning

دوقلویی، ۱- تولید ساختمان یا قسمتهای مشابه
بوسیله تقسیم. ۲- تولید دو یا چند جنین مشابه
در زهدان.

twitch

ناگهان کشیدن، جمع شدن، انقباض، کشش
ناگهانی، انقباض کوتاه مدت عضله منقطع در
اثر تحریک یکباره عصب.

twitching

انقباض یگانه یا يك سری انقباض درعضله.
انقباضات تروسو، انقباض Trousseau's t.
کوتاه و مکرر عضلات صورت.

tychastics

مطالعه حوادث صنعتی.

Tylenol

نام تجارتي فرآوردههای استامینوفن که ضد درد
و ضد تب است.

tyllon

نقطه‌ای است درخط میانی حاشیه قدامی شیار
بینائی.

tyloma

مینچه یا پینه.

tylosis

تشکیل پینه.

tympanectomy

قطع پرده صماخی.

tympanic

صماخی، مربوط به پرده صماخ.

tympanism=tympanites

tympanites

اتساع طبل مانند شکم، نفخ روده در اثر تراکم
گاز.

tympanitic

مربوط به اتساع طبل مانند شکم.

tympanitis

التهاب صندوق صماخ، التهاب گوش میانی، التهاب
صماخ.

tympanal

صماخی.

tympanoacryloplasty

بستن حفره پستانی بوسیله مواد آکریلیک درعمل
جراحی.

tympanohyal

قسمتی ازقوس لامی جنینی که بازمانده نیزه‌ای
جوش میخورد.

tympanomastoiditis

التهاب گوش میانی و یاخته‌های پستانی.

tympanoplasty

ترمیم پرده صماخ و برقرار کردن اتصال آن بادریچه
بیضی بوسیله استخوانچه‌ها.

tympanosclerosis

اسکلروز صماخ، حالتی که باپیدایش توده‌های
سختی ازبافت همبند در اطراف استخوانچه‌های
حفره صماخی مشخص میشود.

tympanotomy

برش پرده صماخ.

tympanous

طبلی، اتساع در اثر گاز.

tympanum

گوش میانی، صماخ، قسمتی ازحفره گوش میانی
در استخوان گیجگاهی که نسبت به پرده صماخ در
قسمت وسط قرار دارد.

tympany

آزای طبلی.

type

رقم، نمونه، تیپ، نوع، صفت غالب یا عمومی
موارد خاص يك بیماری مشخص یا يك ماده.

نمونه یا تیپ آستنیک، تپهی که
از نظر سرشت فیزیکی با اندامهای دراز، تنه
کوچک، سینۀ پهن و عضلات ضعیف مشخص میشود.

نمونه یا تیپ ورزشکار، تپهی
که از نظر سرشت فیزیکی باشانهای پهن، سینۀ
وسیع، شکم پهن، گردن ضخیم و رشد کامل عضلانی
مشخص میشود.

تیپهای خونی، انواع خونی،
دسته بندی که در آن میتوان خونها را بر مبنای
آگلوتینوزنهای Rh-Hr, P.M-N و غیره تقسیم
بندی کرد.

نمونه یا تیپ پیک نیک، تپهی
که از نظر سرشت فیزیکی با بدن مدور، سینۀ
بزرگ، شانهای ضخیم سر پهن و گردن کوتاه
مشخص میشود.

نمونه یا تیپ
سمپاتیوتون، تپهی است که با سمپاتیوتونی
مشخص میشود (سمپاتیوتونی حالت تحریک
شده سیستم سمپاتیک که با اسپاسم رگی و بالا رفتن
فشار خون مشخص میشود).

نمونه یا تیپ واگوتونیک،
تپهی که با نقص فعالیت غده فوق کلیوی، نبض
کند، تحمل زیاد به قند و رفلکس چشمی قلبی
مشخص می شود.

typembryo

جنین در مرحله ای از رشد که خواص گروهی خود را
بتواند نشان دهد.

typhl(o)-

پیشوندی است بمعنی «کور» «کور» که به کلمات
دیگر میچسبد.

typhlectasis

اتساع روده کور.

typhlitis

التهاب روده کور.

typhlocolitis

التهاب روده بزرگ (کولیت) در ناحیه روده کور.

typhlocliditis

التهاب دریچه ایلتوسکال.

typhlohepatitis

نوعی التهاب روده و کبد در بوقلمون.

typhlolexia

قدان قدرت درک نوشته ها.

typhlosis

کوری.

typhlotomy

برش روده کور.

typhoid

حصه، بیماری عفونی که معمولاً در اثر غذا و شیر و
آب آلوده سرایت میکند. عامل آن سالمونلاتیفی
است کسانی که این باکتری را در کیسه صفرادارند
و نشانه ای از بیماری نشان نمی دهند حاملین
میکروب هستند و آن را با مدفوع خود خارج میکنند
دوره کمون بیماری ۱۰ تا ۱۴ روز است آن تدریجی
و پیشرونده است. عامل بیماری به بافتهای لنفاوی
از جمله پلاکهای پیر در روده حمله می کند و مدفوع
با خون آلوده میشود، دانه های خاصی به نام لکه
سرخ عدسی (تاش روزه لانتیکولر) در پایان هفته
اول آن پدید می آیند.

typhomania

هذیانی که با تیفوس با تب تیفوئید همراه است.

typhopneumonia

ذات الریه همراه با تیفوئید.

typhosepsis

مسمومیت عفونی که در تیفوس دیده میشود.

typhotoxin

یتومائین کشنده‌ای که از کشت باسیل تیفوئید بدست می‌آید .

typhus

تیفوس، بیماری حاد عفونی که با تب شدید، بثورات پوستی و سردرد سخت مشخص میشود و اغلب در جنگها ، قحطی‌ها و فاجعه‌ها و بلایای طبیعی به وسیله شمش، کنه و غیره انتشار پیدا می‌کند عامل این بیماری ریکتزیا پرووازکی است.

endemic t. = murine t.

تیفوس همه گیر، نوع کلاسیک **epidemic t.** تیفوس است که عامل آن ریکتزیا پرووازکی است و بوسیله شمش تن از انسان به انسان منتقل میشود.

تیفوس موشی، بیماری عفونی که **murine t.** عامل آن ریکتزیا تیفی است و از موش به انسان به وسیله کک موش و شپش موش سرایت میکند.

petechial t. = epidemic t.

t. recurrens = relapsing fever به واژه (fever) مراجعه فرمائید .

تیفوس ناشی از خاک، بیماری **scrub t.** عفونی ملایمی است که عامل آن ریکتزیا توستوسو گاموشی است و بوسیله حشره‌ای بنام چیگر منتقل میشود و با تب ناگهانی ، ضایعات پوستی اولیه و پیدایش بثورات در روز پنجم مشخص میشود .

تیفوس سیدرانس، نوع بدخیم و **t. siderans** کشنده تیفوس .

tropical t. = scrub t.

tying

تعمین نوع.

گروه بندی خون بر حسب **t. of blood** آگلو تینین‌های مختلفی مثل **M-N-P Rh-Hr**

tyramine

محصول دکربوکسیلاسیون تیروزین که اثر آن همانند ولی ضعیف تر از تیروزین و شبیه اثر اپسی نفرین و نوراداپی نفرین است.

tyrocidin

پلی پپتید حلقوی که در تیروتریسمین پیدا میشود.

tyrogenous

آنچه که از نیر سرچشمه میگیرد.

tyroid

دارای قوام پنیری.

tyroma

توده پنیری (کازئوز) ،

tyromatosis

استحاله پنیری.

tyrosilluria

وجود محصولات سوخت و ساز تیروزین در ادرار.

tyrosine

اسید آمینه طبیعی که جزو ضروریات هر رژیم غذایی است در بسیاری از اعضاء بدن یافت شده و در بعضی بیماریها بخصوص در آنرونی زرد حاد کبد در ادرار پیدا میشود.

tyrosinosis

حالتی که با اختلال سوخت و ساز و تیروزین مشخص میشود در آن ماده واسطه‌ای بنام پاراهیدروکسیل پیزوویک اسید در ادرار پیدا شده و خاصیت احیاء کنندگی آنرا تغییر میدهد.

tyrosinuria

وجود تیروزین در ادرار .

tyrosis

استحاله پنیری.

tyrothricin

ماده‌ای است که از رشد یکی از باسیلهای خاک بنام باسیلوس برویس بدست می‌آید و اصولا محتوی دو ماده بنام گرامیسیدین و تیرو سیدین است و بنام آنتی بهوتیک مورد استفاده قرار میگیرد .

tyrotoxin

سمی که در اثر فعالیت باسیلها در شیر و پنیر پیدا می‌شود .

tyrotoxism

مسمومیت از وجود سم در شیر و پنیر .

tysonitis

التهاب غدد تیسون (Tyson) .

Tyvld

نام تجارسی فرآورده ایزونیازید که ضد سل است .

Tyzine

نام تجارسی فرآورده‌های هیدروکلرورتتراهیدین روزولین که مقلد سمپانیک است و برای باز کردن بینی مورد استفاده قرار می‌گیرد .

tzetze = tsetse

U

Semitic	Greek		Latin	Gothic	Modern Roman.
𐤅	ϣ	Υ	V	𐌹	U
υ	υ	Ϝ	u	𐌺	u
Greek		Medieval		Gothic	Modern Roman

U.

- ۱- مخفف (**unit**) به معنی واحد، یکه، میزان،
- ۲- نشانه شیمیائی (**uranium**) اورانیوم.

U235

ایزوتوپ اورانیوم به شماره جرم ۲۳۵.

uarthritis

نقرس ناشی از ازدیاد اسید اوریک در بدن.

uaterlum

یک فرآورده طبی برای کاربری در گوش.

uberous

قابل تکثیر.

uberty

باروری.

UBI.=ultraviolet blood Irradiation

پرتوافکنی ماوراء بنفش بر خون، درمانی است که در آن خون بیمار را خارج میکنند و پس از اینکه آن را در معرض نور ماوراء بنفش قرار دادند دوباره وارد بدنش میکنند.

Ucko's test

آزمون یا تست اوکو، روش اصلاح شده برای اجرای تست تاکانا-آرا: واکنش رسوبی ناشی از اثر چپوه بر سرم بیماران کبدی.

udder

پستان گاو

Udranszky's test

آزمون یا تست اودرانسکی، (برای اسیدهای صفراوی)، ۱- یک سانتیمتر مکعب از محلول ماده مظنون را بر میداریم یک قطره از محلول یک دهم درصد فورفورول در آب را بر آن اضافه میکنیم آن را در اسیدسولفوریک قوی و سرما قرار میدهیم، اگر صفرا وجود داشته باشد رنگ قرمز متمایل به آبی ایجاد میشود.

۲- یک سانتیمتر مکعب از ماده مظنون را بر میداریم یک قطره از محلول آبکی ۵٪ در صد فورفورول به آن میافزاییم یک سانتیمتر مکعب اسیدسولفوریک غلیظ به آن اضافه میکنیم اگر رنگ ارغوانی (سورتی) ایجاد شد دلیل بوجود تیروزین است.

udruj

صمغ یا انگمی است درختد شرقی که مصرف طبی دارد.

UFA=unesterified fatty acids

اسیدهای چرب استریفیه نشده.

uffelmann's test

آزمون یا تست اوفلمان ، (برای تعیین وجود اسید لاکتیک در محتویات معده) به مقداری از موادی که از معده گرفته چند قطره معرف شامل سه قطره از محلول کلرور فریک ، ۳ قطره از محلول غلیظ فتل و ۲۰ سانتیمر مکعب آب اضافه میکنیم، اگر اسید کلرئیدریک وجود داشته باشد این ماده بی رنگ میشود در صورتی که وجود اسید لاکتیک آنرا زرد رنگ میکند.

Uhlenhuth's test

آزمون یا تست اولن هوتز ، تست سرم ، (برای خون ، گوشت ، اسپرم و غیره) آنتی ژن سرم خون انسان را چندین بار به فواصل مختلف به خرگوش تزریق میکنند ، نمونه مظنون را در محلول فیزیولوژیک نمک حل میکنند و آن را به سرم خرگوشی که تزریقات فوق را به آن انجام داده اند اضافه می کنند ، اگر نمونه مظنون از همان گونه بوده باشد بدون آنتی ژن قبلی خرگوش را زینهار کرده بوده لذا مخلوط حاصل تیره و ابری خواهد شد .

uhthoff's sign

نشانه اوتھوف، نیستاگموسی که در اثر اسکروز متعدد مغزی - نخاعی ایجاد میشود (نیستاگموس = حرکت پاندولی یا چرخشی مداوم کره چشم) .

ulxi

گیاه مریستمیکاپلانی سپرما، گاهی طبی مربوط به امریکای جنوبی است .

ula

لته .

ulaganactesis

سوزش یا خارش لتهها .

ulalgia

لته درد .

ulatrophia = ulatrophly

ulatrophly

چروک خوردگی لتهها ، فرو رفتگی لته ، نوعی پری سمنو کلازی که با کاهش حجم وجهه لتههای لهای یا سیمانی همراه با بیرون آمدن سیمان دندان مشخص میشود .

afunctional u. چروک خوردگی غیر عملی لتهها ، آتروفی لته به علت بدبسته شدن دندانها به طور مادرزادی .

atrophic u. = ischemic u.

calcle u. چروک خوردگی و کوچک شدن لته به علت وجود سنگ بزاق .

Ischemic u. آتروفی و کوچک شدن لته به علت آتروفی لته ناشی از خوب تغذیه نشدن رگها .

traumatic u. آتروفی ضربه ای لته ، آتروفی و کوچک شدن لته به علت ضربه شدید مثلا پیچ و پا وارده به وسیله ناخن و غیره به آن .

ulcer

زخم ، قرحه ، اولسر ، فقدان ماده ای در روی سطح پوست یا مخاط که باعث تجزیه و فساد و نکروز بافتها میشود .

Aden u. اولسر آدن ، زخم آدن ، ۱ - نوعی زخم شرقی یا لیشمانیوزیستی (یالک) ۲ - اولسر یا زخم مناطق گرمسیری .

adherent u. اولسر چسبیده ، زخم چسبنده ، نوعی زخم پوست که ته آن به نهای زیر جلدی میچسبد .

Allingham's u. اولسر آلینگهام ، زخم آلینگهام ، فیسور مقعد .

amputating u. اولسر جدا کننده ، زخم جدا کننده ، زخمی که قسمتی را در برگرفته باشد و بافتهای استخوانی را خراب کند .

anamite u. اولسر آنامی ، زخم آنامی ، نوعی زخم دیر علاج آندمیک در هندوچین که احتمالاً همان فورونکول شرقی است .

anastomotic u. اولسر پیوندی ، زخم دهان به دهانی ، زخم روده دوازدهه که بصورت عارضه ای که پس از جراحی از گاسترو آنتروستومی که برای همالجه زخم اثنی عشر انجام شده بروز میکند .

Annam u. اولسر آنام ، زخم آنامی ، زخم آندمیک در قسمتهای گرمسیر آنها که شبیه لیشمانیوزیستی (سالک) میباشد .

arrosion u. اولسر آزاردهنده ، نوعی زخم آزار دهنده در مجرای تنفسی ، که معمولاً سلی است.

arterial u. اولسر سرخرگی ، نوعی زخم پوست که ناشی از بیماری سرخرگ است.

atheromatous u. اولسر آترومی ، زخم آترومی ، فقدان ماده‌ای در دیواره یک سرخرگ یا در آندوکارد که باعث خراب شدن و ایجاد یک پینه آترومی یا آبسه میشود .

atonic u. اولسر ضعف ، زخم مربوط به ضعف ، زخم مزمنی است همراه با دانه های ناسالم .

autochthonous u. = chancre Bouveret's u. اولسر بوورت ، زخم بوورت ، زخمی که در تب تیفوئید (حصه) در حلق درست در بالا و طرف خارجی لوزه ایجاد میشود .

callous u. = indolent u.

carious u. زخم قانقاریائی .

chancroidal u. = chancroid

Chiclero u. سالک .

chrome u. اولسر کروم ، زخم کروم ، زخمی است که به وسیله کروم یا نمکهای کروم ایجاد میشود و در دباغان و کسانیکه با کروم سروکار دارند دیده میشود .

chronic u. = indolent u.

chronic undermining u. زخم نادر مزمنی در پوست است که در آن لبه‌های زخم تحلیل رفته و بروی خود برمیگردد این زخم در اثر ابتلا به استرپتوکوککهای همولیتیک تولید میشود .

Clarke's u. اولسر کلارک ، زخم کلارک ، زخم تحلیل رفته‌ای در گردن رحم .

Cochin-China u. = anamite u.

cockscomb u. اولسر تاج خروسی ، زخم تاج خروسی ، زخمی است با جوانه‌های کوندیلومی .

cold u. اولسر سرد ، زخم سرد ، زخم کوچک غیر التهابی در دست و پا که گاهی قانقاریائی میشود و به علت تغذیه ناقص ایجاد میشود همراه با سردی سطح زخم میباشد .

concealed u. اولسر مخفی ، زخم پنهان ، التهاب مخرب که بعضی از بافتهای داخلی را مبتلا میسازد .

constitutional u. اولسر سرشتی ، زخم مزاجی ، زخمی است که نظاهر موضعی از یک بیماری عمومی بدست میدهد مثل سل یا چرک در خون .

corroding u. اولسر تحلیل برنده ، زخم تحلیل برنده ، زخمی که بایک پدیده قانقاریائی منتشر میشود .

corrosive u. اولسر خوردنده ، زخم تپا ، کننده ، استوماتیت قانقاریائی ، التهاب دهان قانقاریائی .

crateriform u. اولسر توگود ، زخم توگود ، اپیتلیومای سرعت در حال رشد مخروطی صورت که یک زخم توگود آتش فشانی مانند در نوک آن دیده میشود .

creeping u. = serpiginous s.

Cromble's u. اولسر کرومبی ، زخم کرومبی ، زخم اشته در بیماری برفک .

Cruveilhier's u. اولسر کروویلهایر ، زخم کروویلهایر ، اولسر معده ساده .

Curling's u. اولسر کورلینگ ، زخم کورلینگ ، زخم اثنی عشر همراه با سوزش شدید در سطح بدن .

Cushing's u. اولسر کوشینگ ، زخم کوشینگ ، زخم معده همراه با ضایعات واضح یا غیر واضح سیستم عصبی مرکزی .

cystoscopic u. اولسر یا زخم مثانه به علت آسیب ناشی از مثانه بین یا سیستوسکوپ .

decubital u. یا decubitus u. اولسر یا زخم استلقا ، زخم ناشی از فشار مداوم در بیماری که باید به مدت طولانی در تخت دراز بکشد .

dendritiform u. یا dendritic u. اولسر داندردیتی شکل ، زخم داندردیتی شکل ، زخم قرنیه که در جهات مختلف شاخه دوانده باشد .

dental u. اولسردندانی، زخم دندانی،
زخمی است درمخاط دهان که ناشی از گازگرفتن
یا اثر دندان شکسته تیز میباشد.

Dieulafoy's u. اولسردولافوی، زخم
دولافوی، شکلی از زخم معده حاد همراه با سائیدگی
یا تحلیل رفتگی مخاط.

diphtheritic u. اولسردیفتری، زخم
مربوط به دیفتری، زخمی است که رویه آن
تماما یا تا قسمتی بوسیله غشاء دیفتری پوشیده شده
باشد.

duodenal u. اولسردودنال، زخم
دوازدهه، زخمی است شبیه زخم معده ولی در روده
دوازدهه قرار دارد.

Dyak hair u. اولسرموی دیاک، زخم
موی دیاک، زخم کاملاً محدودی است در روده که
در اثر ابتلاء به آمیب (آمیباز) تولید میشود.
پایه این زخم به طور دریش مانند و از نسوج مقاومتر
میباشد.

elusive u. = Hunner's u.

endemic u. اولسر آندمیک، زخم
بومی، هرگونه زخمی که در یک منطقه بخصوص
شایع باشد مثل سالک.

erethistic u. = Irritable u.

Fenwick-Hunner u. = Hunner's u.
fissurated u. اولسرفیسوری، زخم شقاقی
شده، شکل عمیق و کم و بیش خطی اولسر.

fistulous u. اولسرفیستولی، زخم ناسوری،
انتهای سطحی زخم شده یک فیستول.

follicular u. اولسرفولیکولی، زخم
فولیکولی، زخم کوچکی در روی غشاء مخاطی
که از یک فولیکول لنفاوی منشاء میگیرد.

fungous u. اولسر قارچی، زخم قارچی،
زخمی که بوسیله برجستگی دانه دانه‌ای قارچی
رنگ پریده در سطح پوست پوشیده شده باشد.

Gaboon u. اولسر گابون، زخم گابون،
نوعی از زخم مناطق حاره که در کنگوی فرانسه
افریقا دیده میشود.

gastric u. اولسر معده، زخم معده
زخم شدگی آستر مخاطی معده.

girdle u. اولسر حلقوی، زخم حلقه‌ای،
نوعی زخم سلی که در طول دیواره بشکل حلقه
منتشر میشود.

gouty u. اولسرنقرسی، زخم نقرس، زخم
سطحی که روی مفصل مبتلابه نقرس پدید میآید.

gummatous u. اولسر گومی، زخم کوفتی،
نوعی گوم سطحی باز شده.

gwallar u. سالک.

kard u. = chancre

healthy u. اولسر شفا یابنده، زخمی که
تمایل به شفا یافتن دارد، چنین زخمی همراه با
ترشحات سرریزی بوده قره ز رنگ بدون برجستگی
بالیه‌های صاف میباشد.

hemorrhagic u. اولسر خونریزی دهنده،
زخم خونریزی دهنده، زخمی که گاهی از آن خون
جاری میشود.

Hunner's u. اولسر هونر، زخم هونر،
ضایعه‌ای است که در التهاب مثانه بینابینی مزمن
ایجاد میشود و تمام لایه‌های دیواره مثانه را در
بر میگیرد و بصورت لکه‌های کوچک قرمز متمایل
به قهوه‌ای در روی مخاط مثانه ظاهر میشود این زخم
تمایل به شفا یافتن سطحی دارد و بطور آشکار
قابل تشخیص نیست.

hypopyon u. اولسر هیپوپایون، زخم هیپوپایون،
زخم قرنیه.

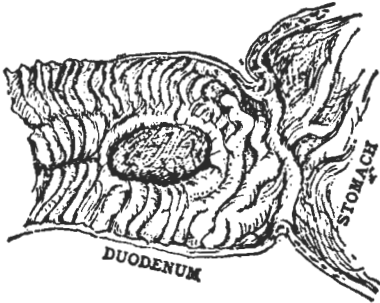
Indolent u. اولسر سست، زخم سست، زخمی
بایک لبه سفت و برجسته و پایه بدون گرانول که
معمولاً در ساق پای ایجاد می‌شود و معمولاً بدون درد
است.

Irritable u. اولسر سوزنده، زخم محرک
زخمی است که رویه و دور آن قرمز، حساس و
دردناک است.

marginal u. اولسر حاشیه‌ای، زخم حاشیه‌دار،
زخمی است که در محل گاستروژوژونستومی
(محل پیوند معده باروده ژوژونوم)، پدید
میآید.

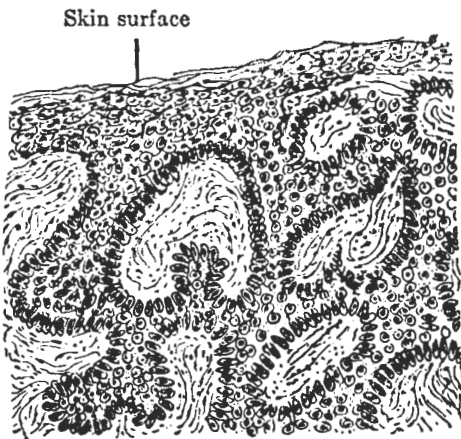
penetrating u. اولسر نافذ، زخم نفوذ کنند ، ضایعه اولسراتیوی است که دیواره عضو مجاور را نیز گرفتار میسازد.

peptic u. اولسر پپتیک، زخم معده یا دوازدهه، زخمی که در غشاء مخاطی معده یا دوازدهه ایجاد میشود (شکل زیر).



phagedenic u. اولسر خوره‌ای، زخم خوره‌ای، ضایعه نکروزدهنده‌ای که در آن بافت بطور زیادی خراب میشود.

rodent u. اولسر خورنده، زخم خورنده، زخم کارسینومی یا اپیتلیومی (شکل زیر).



SECTION OF A RODENT ULCER

serpiginous u. اولسر جابجا شونده، زخم دونده، زخمی که در جای خود شفا مییابد و در جای دیگر پدید آید.

stercoraceous u. اولسر کودی، زخم کودی، زخم قولون که بعلت تحریک مدفوع در آنجا تولید میشود.

trophic u. اولسر تغذیه‌ای، زخم تغذیه‌ای، زخمی که بعلت نقص در تغذیه قسمتی از بدن بوجود میآید.

tropical u. اولسر قاره‌ای، زخم مناطق حاره، ۱- نوعی زخم پوست انداز که معمولاً در پاها تولید میشود این زخم مخصوص مناطق حاره است ۲- سالک

tuberculos u. اولسر سللی، زخم سللی، زخمی که بعلت باسیل سل تولید میشود.

varicose u. اولسر واریسی، زخم واریسی، زخمی که بعلت وجود واریس در سیاهرگ ایجاد میشود.

venereal u. = chancre

veneroid u. اولسر آمیزشی مانند، زخم آمیزشی، بیماری که با ایجاد زخم‌هایی در اطراف آلت تناسلی زنی که در معرض بیماریهای مقاربتی نبوده است تولید میشود، این زخم شبیه شانکر یا شبه شانکر است.

Welander's u. = veneroid u.

Yemen u. = tropical u.

Zambesi u. اولسر زامبسی، زخم زامبسی، زخمی است بومی که در بین کارگران دره زامبسی دیده میشود این زخم در ساق پا و روی پا تولید میشود و با نشانه‌های سرشتی همراه نیست این زخم بوسیله لاروهای مگس از جنس دیپتروس که بزیر بافت جلدی نقب میزند ایجاد میشود.

ulcerate

تولید زخم.

ulceration

تشکیل زخم

ulcerative

زخمی، اولسر دار.

ulcerogangrenous

زخمی - فانتقاریائی.

ulcerogenic

ایجادکننده زخم، زخم آور.

ulcerous

زخمی، اولسری، ازماهیت يك زخم.

ulcus = ulcer**u. cancrorum = rodent ulcer**

به واژه (ulcer) مراجعه فرمائید.

u. hypostaticumزخم رسوبی، زخم ناشی از
پرخونی رسوبی .**u. molle cutis = chancroid****u. serpens = serpiginous ulcer**

به واژه (ulcer) مراجعه فرمائید.

u. ventriculi

زخم معده .

u. vulvae acutumزخم حاد و سریع‌الرشد
آلت تناسلی زن.**ulectomy**زخم برداری ، برداشتن يك زخم از طریق
جراحی .**ulemorrhagia**

خونریزی ازگومهای سیفیلیسی .

ulerythema

بیماری اریتمی همراه با تشکیل جای زخم.

u. ophryogenesتشکیل برآمدگی سخت
در اطراف فولیکولهای موهای ابرو.**uletic**

مربوط به گوم .

uliginous

تیره یا چسبنده و لزج، لجنی.

ulitis

التهاب گوم.

ulna

استخوان زندزیرین.

ulnad

بسوی زندزیرین.

ulnae

زندهای زیرین.

ulnar

مربوط به زندزیرین، زنداسفلی.

ulnaris = ulnar**ulnocarpal**

زنداسفلی - مچی.

ulnoradialزنداسفلی - زنداعلائی، مربوط به زندزیرین و
زندزیرین .**ulocace**

زخم شدگی گومها.

ulocarcinoma

کارسینوم گومها .

uloglossitis

التهاب گومها و زبان .

uloidجای زخمی شکل، ولسی نه ناشی از هر آسیب
پوستی .**uloncus**

تورم گومها.

ulorrhagia

خونریزی ازگومها.

ulorrhea

خونریزش ازگومها.

ulosis

ایجاد جای زخم.

ulotic

مربوط به ایجاد جای زخم .

ulotomy

۱- برش بافت جای زخمی . ۲- برش گومها .

ulotrichous

دارای موهای پشمی .

Ultandrenنام تجارتنی فرآورده‌ای از فولواکسی مسترون که
بمعنوا آنابولیک درددرمان‌تسکینی بعضی کانسرها
مورد استفاده قرار میگیرد.**ultimum**

آجل، آخری، غائی، اصلی، اولیه.

ultra-پیشوندی است به معنی ماوراء ، وافزونی و زیادتی
که باول کلمات می‌چسبد.

ultrabrachycephalic

دارای ضریب مغز بیش از ۹۰ (ضریب مغز عبارت است از حداکثر عرض جمجمه بخش برحداکثر طول آن ضربدر ۱۰۰) .

ultracentrifugation

قرار دادن مواد در معرض نیروی گریز از مرکز مساری ۲۰۰ هزار تا ۴۰۰ هزار بار بیشتر از قوه ثقل .

ultrafiltration

تراوش از یک فیلتری که قادر است ذرات بسیار ریز (اولترامیکروسکوپیک) را از خود عبور دهد.

ultralgation

لیمکاسهون یک رنگ در نقطه پشت ناحیه یک شاخه.

ultramicropipet

پیهتی که مقدار بسیار کمی مایع (۰۰۰۲ ر. تا ۰۰۰۵ ر. سانتیمتر مکعب) را می‌توان با آن برداشت.

ultramicroscope

میکروسکپ مخصوصی بازمینه تیره برای مشاهده ذرات کلوتیدی.

ultramicroscopic

۱- مربوط به اولترامیکروسکپ ۲- ذره بسیار ریزی که با میکروسکپ نوری معمولی دیده نشود.

ultramicroscopy

کاربری و استفاده از اولترامیکروسکپ

Ultran

نام تجارتي فرآورده‌های فناگیکودل که بعنوان آرامش بخش مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ultrasonic

فوق صوتی، ماوراء ردیف قابل شنوایی، مربوط به امواج صوتی است که فرکانس آنها بیش از ۲ هزار سیکل در ثانیه باشد.

ultrasonics

دانش مربوط به انرژی شعاعی مکانیکی باتوانر بیش از ۲۰۰۰۰ سیکل در ثانیه .

ultrasonometry

وراء صوت سنجی، اندازه گیری خواص فیزیکی معین مایعات به وسیله اولتراسوند (واژه یائینی).

ultrasound

وراء صوت، انرژی شعاعی مکانیکی باتوانر بیش از ۲۰۰۰۰ سیکل در ثانیه .

ultrastructure

ساختمان بسیار ریز، ترتیب ساختمانی ریزترین ذرات متشکله یک ماده .

ultraviolet

ماوراء بنفش.

ultravirus

اولتر او ویروس، عامل بیماریزای بسیار بسیار ریز.

umb. = umbilicus**umbilectomy = omphalectomy****umbilical**

نافی .

umbilicated

نافی شده ، دارای نقاط فرورفته شبیه ناف.

umbilication

نافی شدگی، فرورفتگی شبیه ناف .

umbilicus

ناف .

umbo

برآمدگی، قوز.

umbones

برآمدگیها، قوزها.

unciform

چنگکی، چنگکی شکل.

Uncinaria

نامی که سابقا به کرمهای قلابدار اطلاق میشد.

uncinariasis = ancylostomiasis**uncinate = unclform****unclpressure**

فشار بایک چنگک بمنظور متوقف کردن خونریزی .

unconscious

۲- بی‌خبر، ناخود آگاه ، بیهوش، از خود بیخود، بی‌اختیار ۲- ناحیه یا فعالیت مغزی که ایده‌های اولیه یا ایده‌های پذیرفته نشده در آنجا از دسترس آگاهی حس روانی پنهان شده‌اند.

collective u. ناخودآگاهی جمعی، آن
قسمت از ناخودآگاهی که بطور فرضی برای بشر
عمومیت دارد.

unco-ossified

یکی نشده بایک استخوان .

unctlon

۱- پماد ۲- کاربری پماد.

unctuous

چرب یاروغنی.

uncus

پیشامدگی میانی قسمت جلوئی شیار پاراهیو
کامپی .

undifferentiation

فقدان تغییر پذیری عادی.

undine

ظرف شیشه‌ای کوچکی برای شستشو دادن چشم
(شکل زیر) .



AN UNDINE

undulation

توج، جنبش نوسانی .

ung. - unguentum

پماد .

ungual

ناختی، مربوط به ناخن‌ها .

unquent

پماد.

unguenta

پمادها.

unquendum

پماد .

unguiculate

چنگال‌دار، چنگالی شکل.

unguinal

ناختی، مربوط به ناخن.

unguis

ناخن .

uagula

وسيله‌ای است برای پیرون کشیدن جنین مرده.

ungulate

سم‌دار.

unguligrade

راه رفتن یادویدن روی نوک انگشتان، راه رفتن
نوک انگشتی که از مشخصات بعضی از چهارپایان
سم‌دار است .

uni-

پیشوندی است بمعنی يك که باول کلمات می‌چسبند.

uniauxial

يك محوری .

unicellular

تك یاخته‌ای، يك سلولی.

uniceptor

گیرنده‌ای بایک گروه متشکله واحد.

unicornous

يك شاخی.

unidirectional

يك جهتی .

uniglandular

يك غده‌ای .

unigravida

يك‌زا، زنی که برای بار اول حامله شده بزاید.

unilateral

يك طرفی.

unilocular

يك حفره‌ای، يك حجره‌ای، يك قسمتی.

uninucleated

يك هسته‌ای.

unilocular

يك چشمی .

union

اتحاد، یگانگی، وحدت، پیوند، سازش، اتصال
به هم جوش خوردن بافت‌هایی که در اثر صدمه از هم
مجزاشده بوده‌اند جوش خوردن دو سراسنخوان
شکسته یادولبه يك بریدگی.

Immediate u. جوش خوردگی فوری،
شفایافتن و بهم جوش خوردن در اولین فرصت.

unilobular

ناشی از يك تخمک، يك تخمکی .

unipara

زنی که برای اولین بار آبستن شده و نوزاد سالمی
بدنیا آورده است .

uniparous

يك زائی، يك زایشی.

unipolar

يك قطبی .

unipotent = unipotentia**unipotentia**

يك نیروئی، یاخته‌هایی که قادرند فقط يك رده
یاخته به وجود آورند

unit

۱- واحد، یکه، جزئی از يك کل که همان یا مشابه
تمام آن کل باشد. ۲- میزان، مقدار معین بخصوصی
از هر چیزی که بتوان سنجش آن چیز از لحاظ
فعالیت، ابعاد، ظرفیت، حجم و غیره شناخته شده
است .

Allen - Doisy u. = rat u.

واحد آنکسترم، واحد
طول موج که معادل يك ده هزارم میکرون میباشد.

Behnen's u. واحد بنکن، واحدی است
از مقدار کاربری پرتوهای رونتگن، و آن مقدار
پرتوئی است که وقتی در ۱ سانتیمتر مکعب هوا در
گرمای ۱۸ درجه سانتی‌گراد و فشار ۷۶۰ میلی‌متر
جیوه به کار گرفته میشود به اندازه‌ای قابلیت
انتقال الکتریك تولید کند که مساوی يك واحد

الکترواستاتیک باشد که با جریان اشباع اندازه
گیری شود.

British thermal u.

واحد حرارتی
انگلیسی، واحدی است از گرما و آن مقدار
حرارتی است که لازم است تا گرمای يك پوند
آب ۳۹ درجه را به ۴۰ درجه سانتیگراد برساند
معمولاً این مقدار معادل ۲۷۲ کالری تلقی میشود
و نشانه اختصاری آن **B.T.U.** میباشد.

u. of capacity = farad

واحدگره، مقدار داروئی بر حسب
وزن بدن يك گربه که قادر باشد پس از تزریق
آهسته به داخل رگ حیوان، آن را بکشد.

C.G S. u. واحد سی، اس، هر واحدی در
سیستم سانتیگراد در ثانیه .

Clauberg u. واحد کلایبرگ، واحدی است
برای سنجش میزان فعالیت پروژستین.

Collip u. واحد کولپ، واحد مقدار کاربری
عصاره پاراتیروئید.

coronary care u. بخش اورژانس قلب،
به بخش مخصوصی از بیمارستان گفته میشود که
مجهز و دارای طرح بخصوصی است و حاوی چند
اطاق محرمانه است که امکانات لازم را برای
مشاهدات دائمی و درمان اضطراری بیماری که
گرفتار انفارکتوس میوکارد باشد در اختیار
دارد .

craw u. واحد خرچنگ آب شیرین، مقداری
از ورتوروم ویرید که در تست سبب متوقف شدن
قلب خرچنگ نوع «دافنیا ماگنا» شود.

u. of current = ampere

واحد برق، آمپر، کولومب
u. of electricity فاراد، اهم، ولت، وات.

u. of electromotive force = volt

واحدهای الکترواستاتیک،
سه‌ستمی از واحدها که بر پایه تعیین اساسی يك
واحد بار الکتریکی تعیین میشود و معادل مقدار
باری است که بار مشابه خود را در فاصله يك
سانتیمتری با نیروی يك دین دفع کند.

enzyme u. واحد آنزیم، مقداری از یک آنزیم که تحت شرایط معینی بتواند یک میکرو-مول از ماده اصلی را در دقیقه یا یک میکرواکی و الان از یک ماده اصلی را که در آن بیش از یک اتصال شیمیائی باشد تغییر شکل دهد.

u. of force واحد نیرو، مقدار نیروئی که قادر باشد یک جسم یک گرمی را با سرعتی برابر یک سانتیمتر در ثانیه به حرکت در آورد.

Hanson u. واحدها نسون، واحدی است برای سنجش میزان فعالیت غده پاراتیروئید.

u of heat واحد گرما، به واژه (calorie) مراجعه فرمائید.

Intensive care u. بخش مراقبتهای شدید، بخشی از بیمارستان که دارای وسائل و امکانات خاصی است که برای مراقبت و درمان بیماران نادرى که نیازمند به توجهات خاص و کارهای اضطراری میباشد آماده است.

International u. واحد بین المللی، واحدی که به وسیله کنفرانس بین المللی برای یک شکلی فرمولها تعیین شده باشد.

Lf u. واحد فلز، آن مقدار از توکسین یا توکسوئید دیفتری که اگر با یک واحد استا ندارد آنتی توکسین آمیخته و در لوله آزمایش فرار گیرد حداکثر سرعت فلوکولاسیون را داشته باشد.

light u. واحد روشنائی، که مساوی است با یک لومن در فوت و معادل ۱۰۷۶۴ میلی فوتواست.

motor u. واحد حرکتی، واحد فعالیت حرکتی ناشی از یک سلول عضبی حرکتی و رشته های عضلانی که عصبها را دریافت میدارند.

mouse u. واحد موش، حداقل مقدار هورمون فحل را که قادر باشد سبب ایجاد دژنراسیون اپی تلیوم وازن یا (استحاله مشخص در یاخته های پوششی مهبل) موش اخته (تخمندان برداری شده) بشود.

Oxford u. واحد اسکفورد، واحدی است برای مقدار مصرف پنی سیلین و آن مقداری است که اگر در ۵۰ سانتیمتر مکعب آب گوشت حل شود

تواند از رشد استافیلوکوک طلائی جلوگیری کند.

u. of quantity = coulomb

rat u. واحد موش صحرائی، رقیق ترین مقدار هورمون فحل را که در سه تزریق به فواصل چهار ساعته در طول روز اول بتواند سبب شاخی شدن و فلس فی شدن اپیتلیوم مهبل یک موش اخته (تخمندان برداری شده) بالغ شود.

u. of resistance = ohm

Somogyi u. واحد سوهوگی، آن مقدار از آمهلاز که بتواند ۱۰۵ میلی گرم نشاسته را در دقیقه در گرمای ۳۷ درجه سانتیگراد تجزیه کند.

Svedberg u. واحد اسویدبرگ، واحدی است که بیان کننده سرعت حرکت ملکولهای در حال ته نشین شدن در هر واحد میدان ته نشینی که معادل $10^{-13} \times 10$ سانتیمتر ثانیه در دین گرم است میباشد.

Thayer-Dolsy u. واحد تایدولسی، واحدی است برای میزان فعالیت ویتامین K که معادل یک میکروگرم ویتامین K_۱ خالص میباشد.

toxic u. یا toxin u. واحد سمی، کمترین مقدار زهری که یک خوکچه هندی ۲۵۰ گرمی را در ظرف سه یا چهار روز بکشد.

tuberculin u. واحد توبر کولین، ۲ صدهزارم میلی گرم ازمشتق پروتئینی توبر کولین محلول در یکدهم سانتیمتر مکعب که قدرت آن معادل یک ده هزارم محلول توبر کولین کهنه باشد.

U.S.P. u. واحدی است که در فارماکوپه آمریکا برای بیان قدرت داروها و فرآورده های دیگر به کار میرود.

Voegtlin u. واحد ووگتلین، مقدار انقباضی که در رحم ایزوله شده خوکچه هندی در اثر ۵ میلی گرم فرآورده گرد شده استاندارد هیپوفیز خلفی پدید میآید.

unitary

واحدی، مربوط به واحد.

Unitensen

نام تجارتي فرآورده‌های کرپتنامین که مخلوطی از آلکولوئیدهای وراتروم و پیرید است و برای پائین آوردن فشارخون بالا مورد استفاده قرار میگیرد.

unterminal = monoterminal**univalent**

یک ظرفیتی.

unof. = unofficial**unofficial**

غیررسمی، آنچه رسماً تأیید نشده باشد.

unphysiologic

غیر فیزیولوژیک، ناهماهنگ باقوانین فیزیولوژی.

unsaturated

اشباع نشده، نداشتن حالت ترکیبی لازمه عدم وجود تمام ماده قابل حل درمحلول به‌طورکامل.

unsex

خاچه، خنثی، آغا، اخته کردن.

urachal

اوراکی، مربوط به (urachus).

urachus

اوراک، مجرانی است درجنین که ازمثانه به ناف کشیده شده و معمولاً این مجرای پس از تولد بچه بسته میشود.

uracil

دی هیدروکسی پیریمیدین اورئیک که از اسید نوکلئیک به دست میآید.

uracrasia

ادرارمختل، اختلال ادراری.

uracratia

نا توانی در نگهداری ادرار، بی اختیاری ادراری.

uragogue

عاملی که باعث افزایش ترشح ادرار شود، ادرار آور.

uraniscollala

نقص درسخن گفتن به علت وجود شکاف درسقف دهان.

uraniscolitis

التهاب سقف دهان، التهاب کام.

uraniscus

سقف دهان، کام.

uranium

اورانیوم، عنصرشیمیائی به شماره اتمی ۹۲ و وزن اتمی ۲۳۸.۰۳، چهار، پنج و شش ظرفیتی، فلزی است سنگین به رنگ سفید نقره‌ای، نشانه اختصاری آن U میباشد.

uranophobia

آسمان ترسی، ترس مرضی از آسمان.

uranoplasty

جراحی پلاستیک سقف دهان.

uranorrhaphy

بخیه و دوخت و درزسقف دهان.

uranoschisis

کام شکافته، سقف دهان شکاف دار.

uranostaphyloschisis

فیسورکام، ترک یا شقاق کام نرم و کام سخت.

urarthrits

آرتریت نقرسی، التهاب مفصل نقرسی.

urate

نمک اسید اوریک.

uratemia

وجود نمکهای اسید اوریک (اوراتها) درخون.

uratic

مربوط به اوراتها، یا مربوط به نقرس.

uratolysis

تجزیه و خردشدگی اوراتها.

uratolytic

مربوط به تجزیه اوراتها، تجزیه کننده اوراتها.

uratoma

سنگی که ازجنس نمکهای اسید اوریک باشد، سنگ اوراتی که به آن (tophus) نیز گفته میشود.

uratosls

اندوخته شدن اوراتها در بافتهای بدن، رسوب نمکهای اسید اوریک در بافت.

uraturia

وجود اوراتها درادرار، وجود نمکهای اسید اوریک درادرار.

urcelform

کوزه مانند، شبیه کوزه .

ur-defense

عقیده‌ای است مبنی بر تمامیت روانی فرد .

urea

اوره ، ترکیب متبلوری است که محصول انتهایی اصلی سوخت و ساز اسید آمینه در بدن است و گاهی فرآورده دارویی آن برای ایجاد دیورز (ادرار آور) مورد استفاده قرار می‌گیرد .

ureagenetic

اوره‌زا ، تولید کننده اوره .

ureal

اوره‌ای ، مربوط به اوره .

ureameter

اوره سنج ، وسیله‌ای است برای سنجش میزان اوره ادرار .

ureametry

اوره سنجی ، سنجش میزان اوره در ادرار .

ureapolesis

اوره سازی ، تشکیل اوره .

ureapoletic

اوره ساز .

urease

آنزیمی است که در جریان تجزیه اوره و تبدیل آن به آمونیاک و دی اکسید کربن کاتالیزور واقع می‌شود .

urecchysis

نفوذ ادرار به درون بافت سلولی .

Urecholine

نام تجارتي فرآورده های بتانکول که بعنوان عامل پاراسمپاتیک و برای درمان نفخ شکم یا احتباس ادرار مورد استفاده قرار می‌گیرد .

uredema

خیز ادراری ، ورمی که بعلمت نشت و نفوذ ادرار به داخل بافتها تولید می‌شود .

uredo = urticaria**urelde**

ترکیبی است از اوره یا یک اسید یا یک آلدئید که باز دست دادن آب تولید می‌شود .

urelcosis

زخم شدگی مجرای ادراری .

uremia

اندوختگی موادی که معمولا باید از ادرار دفع شوند در خون ، بخصوص حالت مسمومیتی که در نفریتها و چرکی شدن دستگاه ادراری دیده می‌شود این حالت با تهوع ، استفراغ ، سرگیجه ، تشنجات و کم‌آمشنخص می‌شود .

uremic

مربوط به اورمی (واژه بالائی) .

uremlgenic

ناشی از اورمی .

ureolysis

تجزیه یا خردشدگی اوره و تبدیل آن به دی اکسید کربن و آمونیاک .

ureolytic

تجزیه کننده اوره .

ureometer = ureameter**ureometry = ureametry****ureopolesis = ureapoesis****ureosecretory**

مربوط به ترشح اوره .

ureotellc

دارای اوره بعنوان محصول اصلی ترشحي متابولیسم (سوخت و ساز) ازت ، ترشح اوره بعنوان ماده اصلی حاصل از سوخت و ساز ازت .

-uresis

ترشح ادرار .

uresis

پیشوندی است بمعنای «ترشح ادراری از» که با آخر کلمات می‌چسبد .

ureter

میزنای ، حالب ، عضلولوله‌ای که از کلیه به مثانه کشیده شده و ادرار را از کلیه به مثانه می‌رساند .

ectopic u. میزنای نابجا ، حالت نابجا ، حالیایی است که ب عوض اینکه در دیواره مثانه باز شود بجای دیگری باز شده است، معمولا این نوع حالها از قسمت بالائی کلیه مضاعف منشاء گرفته و در زنها به پیشابراه ، مهبل یا رحم و در مردها بیکی از مجاری ادراری یا تناسلی در بالای اسفنکتر خارجی باز میشوند .

ureter(o)- پیشوندی است به معنی «میزنای» «حالب» که به اول کلمات می‌چسبد .

ureteralgia میزنای درد ، حالب درد .

ureterectasis بادکردگی میزنای ، اتساع حالب .

ureterectomy میزنای برداری ، قطع و برداشت حالب .

ureteritis التهاب میزنای ، التهاب حالب .

ureterocele فتق میزنای به درون مثانه .

ureterocelelectomy برداشت فتق حالب .

ureterocolostomy آناستوموز یا پیوند میزنای به قولون .

ureterocutaneostomy ایجاد دهانه‌ای برای میزنای در سطح پوست بدن .

ureterocystoneostomy پیوند میزنای در دیواره مثانه در مرحله‌ی بجز محل اولیه آن .

ureterocystoscope مثانه - میزنای بین ، سیستوسکوپ یا مثانه بینی که دارای سوندی است که وارد حالب میشود .

ureterocystostomy = ureterocystoneostomy

ureterodialysis پاره شدگی میزنای .

ureteroduodenal مربوط به یادارتباط بامیزنای و دوازدهه، حالی- اثنی عشری .

ureteroenterostomy آناستوموز یا پیوندیک یا هر دو میزنای به دیواره روده .

ureterography پرتونگاری ازمیزنای پس از تزریق ماده حاجب به درون آن .

ureteroheminephrectomy برش و برداشت قسمت بیمار یا ضایع کلیه مضاعف و میزنای مربوط به آن .

ureterolleostomy آناستوموز یا پیوند حالبها به قوس مجزائی از ایلئوم که از دیواره شکم به خارج مربوط است .

ureterolith سنگ حالب ، سنگ میزنای .

ureterolithiasis تشکیل سنگ در میزنای .

ureterolithotomy برش حالب بمنظور برداشت سنگ .

ureterolysis ۱- پارگی میزنای . ۲- فلج میزنای . ۳- جراحی میزنای بمنظور جدا کردن چسبندگیهای آن .

ureteromeatotomy برش مدخل میزنای در دیواره مثانه .

ureteroneocystostomy = ureterocystoneostomy

ureteroneopyelostomy = ureteropyeloneostomy

ureteronephrectomy برش و برداشت یک کلیه و میزنای .

ureteropathy بیماری میزنای ، بیماری حالب .

ureteropelvioplasty = ureteropyeloplasty

ureteroplasty جراحی پلاستیک میزنای .

ureteropyelitis

التهاب میزنای ولکنجه کلیه.

ureteropyelography

پرتونگاری از میزنای ولکنجه کلیه

ureteropyeloneostomy

ایجاد يك ارتباط تازه ما بین يك میزنای ولکنجه کلیه از طریق جراحی.

ureteropyelonephritis

التهاب میزنای، لکنجه کلیه و کلیه.

ureteropyeloplasty

جراحی پلاستیک میزنای ولکنجه کلیوی.

ureteropyelostomy = ureteropyeloneostomy**ureteropyosis**

التهاب چرکی میزنای، التهاب چرکی حالب.

ureterorectal

حالبی - راست روده‌ای، مربوط به یاد ارتباط با میزنای و راست روده.

ureterorrhagia

خونریزی از حالب.

ureterorrhaphy

بخیه و دوخت و دور میزنای.

ureterosigmoidostomy

آناستوموز یا پیوند يك حالب (میزنای) به قولون سیکموئید.

ureterostomy

ایجاد يك محل خروج تازه برای میزنای.

اوره تروستومی پوستی، **cutaneous u.** پیوند میزنای بسطح بدن.

ureterotomy

میزنای بری، برش حالب.

ureteroureterostomy

آناستوموز یا پیوند جراحی دو قسمت يك حالب که قبلاً زهم جدا شده بودند یا آناستوموز یا پیوند قسمتی از يك میزنای به میزنای دیگر.

ureterovaginal

حالبی - مهبل، مربوط به میزنای و مهبل.

ureterovesical

حالبی - مثانه‌ای، مربوط به میزنای و شاشدان.

urethan

ترکیبی است متشکل از استریفیکاسیون اسید کاربامیک که ماده‌ای است بیرنگ، متبلور یادان دان که بعنوان عامل ضد سرطان (آنتی نیوپلاستیک) مورد استفاده قرار میگیرد.

urethane = urethan**urethr(o) =**

پیشوندی است به معنی «میزراه»، «پیشابراه» که به اول کلمات می‌چسبد.

urethra

میزراه، پیشابراه، گذرگاهی است که ادرار بوسیله آن از مثانه بخارج مویزد.

urethral

پیشابراهی، میزراهی، مربوط به پیشابراه.

urethralgia

میزراه درد، درد پیشابراه.

urethratresia

بی‌سوراخی پیشابراه.

urethrectomy

برش و برداشت پیشابراه، میزراه برداری.

urethremphraxis

بسته شدگی میزراه، انسداد پیشابراه.

urethrisms

اسهاس مزمن میزراه.

urethritis

التهاب پیشابراه.

التهاب کیستیک پیشابراه، **u. cystica** التهاب میزراه همراه با تشکیل کیستهای تحت مخاطی متعدد.

التهاب سوزاکی پیشابراه، **gonorrhoeal u.** عفونت سوزاکی میزراه.

التهاب نقرسی پیشابراه، **gouty u.** اورتریت ناشی از نقرس.

التهاب غیر اختصاصی، **nonspecific u.** پیشابراه، اورتریت ساده

u. petrificans التهاب تحجری پیشابراه ،
اورتریت همراه باتشکیل مواد آهکی و سنگی
در دیواره میزراه .

simple u. ، التهاب ساده پیشابراه ،
التهاب میزراه که ناشی از عفونت خاصی نباشد .

specific u. التهاب اختصاصی پیشابراه ،
التهاب میزراه ناشی از عفونت و آلودگی به
میکرب فیسریاگونوره .

u. venerea = gonorrhoea

urethrocele

فتق میزراه ، پرولاپس پیشابراه زن ازراه‌مثنای
اداری .

urethrocystitis

التهاب پیشابراه و پیشابدان ، التهاب میزراه
و مثانه .

urethrocytogram

نگاره حاصله ازعکسبرداری پیشابراه و پیشابدان ،
فیلمی که ازعکسبرداری میزراه و مثانه حاصل
میشود .

urethrocytography

پرتونگاری و عکسبرداری از پیشابراه و
پیشابدان ، پرتونگاری و عکسبرداری از میزراه
و مثانه .

urethrodynia = urethralgia

urethrography

پرتونگاری و عکسبرداری از پیشابراه .

urethrometry

۱ - تعیین مقاومت قطعات مختلف پیشابراه در
برابر جریان معکوس مایع در آن . ۲ - اندازه
گیری پیشابراه ، اندازه‌گیری میزراه .

urethropenile

پیشابراهی - ذکری ، مربوط به میزراه و آلت
تناسلی مرد .

urethroperineal

پیشابراهی - میان‌دوراهی ، مربوط به میزراه و
پرینه .

urethroperineoscrotal

پیشابراهی - میان‌دوراهی - اسکروتومی ، مربوط
به میزراه - میان‌دوراه و کیسه بیضه .

urethropexy

تصحیح جراحی بی اختیاری فشاری ادرار در
زنها از راه تثبیت و فیکسه کردن پیشابراه به
التصاق عانه و نیام عضله راست‌شکم .

urethropraxia

انسداد پیشابراه ، بسته شدگی میزراه .

urethrophyma

تومر میزراه ، تومری درپیشابراه .

urethroplasty

جراحی پلاستیک پیشابراه .

urethrorectal

پیشابراهی - راست روده‌ای ، مربوط به میزراه
ورکتوم .

urethrorrhagia

خونریزی از میزراه .

urethrorrhaphy

بخیه و دوخت و دوز فستول پیشابراه .

urethrorrhea

ترشحات غیرطبیعی از پیشابراه .

urethroscope

میزراه‌بین ، وسیله‌ای است برای مشاهده و معاینه
درون پیشابراه .

urethroscopy

میزراه بینی ، معاینه پیشابراه .

urethroscrotal

پیشابراهی - اسکروتومی ، مربوط به یادارتباط
بامیزراه و کیسه بیضه .

urethrospasm

اسپاسم بافت عضلانی پیشابراه .

urethrostaxis

تراوش خون از میزراه .

urethrostenosis

تنگی میزراه .

urethrostomy

ایجاد دهانه تازه‌ای در پیشابراه مرد بمنظور

بیرون کشیدن ادرار از مثانه بوسیله سوند.

urethrotome

وسيله‌ای است برای بریدن تنگی های میزراه .

urethrotomy

میزنای‌بری ، برش پیشابراه .

urethrotigonitis

التهاب میزراه ومثلث مثانه .

urethrovaginal

پیشابراهی - مهبلی ، مربوط به میزراه ومهبل.

uretic

مدر، ادرار آور ، مشوق ترشح ادرار .

urhidrosis

ترشح عرقی که حاوی مقادیر زیادی اوره‌وسایر مواد زائدازتی باشد .

-uria

پسوندی است ، به معنای « وضعیت ادرار » که به آخر کلمات می‌چسبد .

uricacidemia

وجود اسید اوریک درخون .

uricaciduria

ازدیاد اسیداوریک ادرار .

uricase

آنزیمی است که در اولین مرحله تجزیه اسید اوریک کاتالیزور واقع میشود .

uricemia = uricacidemia

uricocholla

وجود اسیداوریک درصفرا .

uricolysis

تجزیه اسیداوریک .

uricolytic

تجزیه کننده اسیداوریک .

uricometer

اسیداوریک سنج ، وسیله‌ای است برای سنجش اسید اوریک ادرار .

uricopolesis

ایجاد اسید اوریک .

uricopoietic

موجداسید اوریک .

uricosuria

ترشح اسید اوریک در ادرار .

uricosuric

مربوط به ترشح اسیداوریک در ادرار .

uricotelic

دارای اسیداوریک بعنوان ماده مترشحه اصلی سوخت وسازازت .

uricoxidase

آنزیمی است که باعث اکسیده شدن اسیداوریک میشود .

urlesthesis

محرک طبیعی دفع ادرار .

urin(o)-

پیشوندی است بمعنی ادرار که به اول کلمات می‌چسبد .

urina = urine

urinal

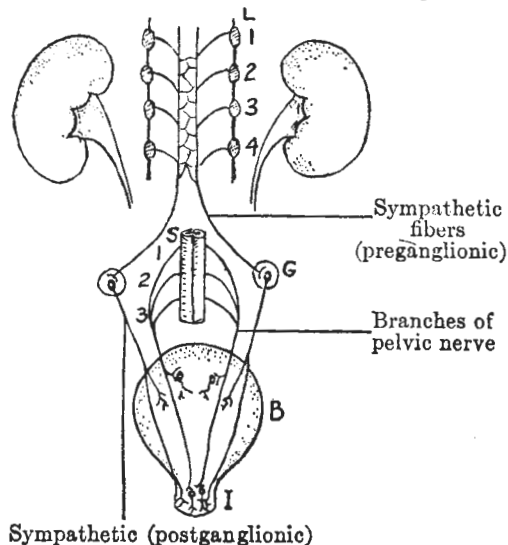
ظرف ادرار .

urinalysis

تجزیه ادرار .

urinary

ادراری .



دستگاه ادراری

urinate

ادرار کردن .

urination

عمل ادرار کردن .

urine

پیشاب، ادرار، مایعی است که بوسیله کلیه‌ها ترشح میشود و در مثانه یا پیشابدان جمع شده و سپس بوسیله پیشابراه به خارج دفع میشود.

residual u. پیشاب باقیمانده، ادرار باقیمانده، پیشابی که پس از ادرار کردن در پیشابدان باقی میماند.

urinemla = uremia**urinferous**

هدایت یا انتقال ادرار.

urlnparous

ترشح ادرار .

urinogenital = urogenital**urinogenous**

ناشی از پیشاب ازمناش ادراری .

urinology = urology**urinoma**

کیسه حاوی ادرار .

urinometer

ادرار سنج، پیشاب سنج، وسیله‌ای است برای تعیین وزن مخصوص پیشاب .

urinometry

پیشاب سنجی، تعیین وزن مخصوص پیشاب.

urinophilous

پیشاب دوست، متمایل به ادرار موجود ذره بینی که در ادرار بهتر رشد میکند یا در اثر شستشو در آبهای کثیف به معنای ادراری حمله میکنند.

urinoscopy = uroscopy**urinous**

حاوی ادرار یا شبیه ادرار.

uriposla

شاش خوری، ادرار آشامی.

urisolvent

حلال اسید اوریک .

Urtione

نام تجارسی فرآورده‌های متناهمین که بعنوان آنتی‌سپتیک ادراری مورد استفاده قرار میگیرد

uro-

پیشوندی است به معنی ادرار و دستگاه ادراری که به اول کلمات می‌چسبد .

uroanthelone = urogastrone**urobillin**

رنگدانه قهوه‌ای رنگی است که در اثر اکسیداسیون اوروبیلینوژن ایجاد میشود .

urobillinicterus

قهوه‌ای شدن رنگ پوست بعلمت ذخیره اوروبیلین در آن .

urobillinogen

ترکیب بیرنگی است که در روده در اثر احیاء بیلی روبین تشکیل میشود .

urocele

انساع کیسه بیضه همراه بانشت ادرار.

urochesia

ترشح پیشاب از راه راست روده .

urochrome

محصول تجزیه هموگلوبین که وابسته با رنگ دانه‌های صفراوی است و در پیشاب یافت میشود و مسئول رنگ زرد ادرار است .

uroclepsla

بی‌اختیاری در دفع ادرار.

urocrisla

تشخیص بیماری از راه معاینه پیشاب.

urocrisis

کریز یا حمله‌ای که با دفع مقدار زیادی پیشاب مشخص میشود .

urocriterlon

بی‌بردن بوجود بیماری بر اساس آزمایش پیشاب .

urocyanogen

رنگدانه آبی در ادرار که بخصوص در بیماران مبتلا به وباده میشود .

urocyanosis

آبی بودن رنگ ادرار.

urocyst

پیشابدان، مثانه .

urocystitis

التهاب پیشابدان، التهاب مثانه .

urodialysis

قطع نسبی پیشاب.

urodynia

درد همراه بادفع پیشاب .

uro-edema

خیزادراری، ادم ناشی از نشت پیشاب .

uroenterone = urogastrone**uroerythrin**

رنگدانه قرمزپیشاب .

urofuscohematin

وجود رنگدانه قرمز متمایل بقهوه‌ای در ادرار که در بعضی بیماری‌ها دیده میشود.

urogastrone

ماده‌ای است که از ادرار انسان و پستانداران دیگر گرفته میشود و قادر است ترشح معده را متوقف کند.

urogenital

ادراری-تناسلی، مربوط به دستگاه پیشاب و دستگاه تناسلی.

urogenous

مولد پیشاب .

uroglaucln

رنگدانه آبی رنگی که از پیشاب بدست آید.

urogram

نگاره‌ای که در اثر عکسبرداری از قسمتهای مختلف مجاری ادراری بدست می‌آید .

urography

پرتو نگاری از قسمتهای مختلف مجاری ادراری .

ascending u. یا **cystoscopic u.** =
retrograde u.

descending u. یا **excretion u.**

intravenous u. یا **excretory u.**

اوروگرافی پماین رونده اوروگرافی ترشچی یا اوروگرافی داخلی وریدی پرتونگاری از مجاری ادراری پس از تزریق داخل رگی ماده حاجبی که سرعت با پیشاب دفع میشود.

retrograde u. اوروگرافی بالارونده،

یا معکوس، پرتونگاری از مجاری ادراری پس از تزریق ماده حاجب به درون مثانه از طریق پیشاب راه .

urogravimeter = urinometer

urohematin

ماده رنگدانه‌ای پیشاب .

urohematoporphyrin

هما توپور فیرینی که در پیشاب یافت میشود.

urokinase

ماده‌ای است که از ادرار انسان و سایر پستانداران جدا میشود و مانند آنزیمی در تجزیه پلاسمینوژن و فعال کردن سیستم فیبرینولیتیک عمل میکند.

urollith

سنگ پیشاب ، سنگ در ادرار یا در مجرای ادراری .

urollithiasis

تشکیل سنگهای ادراری .

urollithology

سنگ ادرارشناسی، مجموعه دانستنیهای مربوط به سنگهای ادراری .

urologic

مربوط به دانش دستگاه ادراری .

urologists

متخصص و کاردان مجاری ادراری .

urology

شناسائی دستگاه ادراری، شاخه‌ای از دانش پزشکی که بادستگاه ادراری درزن و دستگاه ادراری - تناسلی مرد سروکار دارد.

uroluteln

رنگدانه زردی که از پیشاب جدا میشود.

uromancy = uroscopy**uromelanin**

رنگدانه سیاهی که از پیشاب به دست میآید.

uromelus

عجیب الخلقه‌ای که اندامهایش به هم چسبیده است

urometer = urinometer**uroncus**

بادکردگی ناشی از احتباس یا نشت پیشاب.

uronephrosis

اتساع لکنجه کلیوی و توبولهای کلیه در اثر تجمع پیشاب.

uropathogen

عاملی که باعث بیماری مجرای ادراری شود.

uropathy

بیماری مجرای ادراری.

اوروپاتی انسدادی، **obstructive u.**

بیماری مجرای ادراری ناشی از انسداد و بند آمدگی.

uropenia

نارسائی ترشح پیشاب.

uropepsin

آنزیم پپسین مانندی که در پیشاب یافت میشود.

urophanic

ظاهر شدن در ادرار، ظاهر شونده در پیشاب.

uropoiesis

ترشح پیشاب از محلی غیر طبیعی.

uropolesis

تشکیل پیشاب.

uropoietic

مربوط به ادرار سازی.

uroporphyrin

پورفیرینی که در پیشاب یافت میشود.

uroporphyrinogen

ترکیب اچاشده بی رنگی است که آماده است تا در اثر اکسیده شدن به اوروپورفیرین تبدیل شود.

uropsammus

شن ادراری.

uropyonephrosis

بادکردگی لکنجه کلیوی و توبولهای کلیه در اثر تجمع ادرار و چرک.

uropyoureter

تجمع پیشاب و چرک در حالب.

urorrhagie

پیشاب ریزی، ترشح زیاد پیشاب.

uorrhœa

پیشاب ریزش، دفع بی اختیار ادرار.

urorrhodin

رنگدانه سرخ رنگی که از ادرار بدست میآید.

urorrhodinogen

ماده رنگزائی است در پیشاب که در اثر تجزیه به رنگدانه سرخ رنگی تبدیل میشود.

urorubin

رنگدانه قرمزی که از ادرار به دست میآید.

urorubrohæmatin

رنگدانه قرمزی است که گاهی در پیشاب یافت میشود.

urosaccharometry

تعیین میزان قند پیشاب.

urosacin = urorrhodin**uroscheocele = urocele****uroschesis**

احتباس یا وقفه در ترشح پیشاب.

urosemiology

مطالعه و بررسی پیشاب به منظور تشخیص بیماری، شناخت نشانه‌های بیماری در پیشاب.

urosepsin

سم ناشی از عفونت ادراری در بافتها.

urosepsis

مسمومیت عفونی ناشی از باقی ماندن و جذب مواد ادراری.

urosis

بیماری مربوط به اعضای ادراری.

urotoxia

۱- مسمومیت عفونی ناشی از باقی ماندن و جذب مواد ادراری . ۲- حالت سمیت پیشاب .

urotoxic

مربوط به سمیت ادرار.

Urotropin

نام تجاری فرآورده‌ای از متنامین که به عنوان ضد عفونی کننده مجاری ادراری مورد استفاده قرار میگیرد.

uroureter

بادکردگی میزنای (حالب) در تجمع پیشاب.

uroxanthin

رنگدانه زرد رنگی که از ادرار به دست میآید.

Urtica

گزنه ، تیره‌ای از گیاهان.

urticaria

کهیر، واکنش رگی پوست که با ظاهر شدن زود گذر لکه‌های کم برجسته‌ای که از پوست اطراف خود سرخ تریارنگ پریده تر هستند اغلب همراه با خارش شدید میباشند مشخص میشود، کهیر ممکن است ناشی از علل مختلفه باشد (مثل آلرژن‌ها، اعمال مختلف، و هیجان).

کهیر طاولی، **u. bullosa** یا **bullous u.** نوعی کهیر که بیشتر در خردسالان رخ میدهد و همراه با خروج ناگهانی طاولهائی میباشد.

کهیر **u. factitia** یا **factitious u.** ساختگی، کهیر مصنوعی، حالتی است که در آن ضایعات پوستی دایرمانش، نیشگان یا خراش و فشار تولید شده باشد نه خود بخود.

کهیر غول آسا، **u. gigantea** یا **giant u.** خیزرگی - عصبی، ادمی است که به طور ناگهانی در قسمتی از پوست یا مخاط ظاهر میشود.

کهیر خونریزی دهنده، **u. hemorrhagica** نوعی پورپورا همراه با ضایعات کهیری و خارش.

کهیر دارویی **u. medicamentosa** کهیری که در اثر مصرف دارو پدید آید.

کهیر پاپولی، **u. papulosa** یا **popular u.**

نوعی واکنش آلرژیک نسبت به نیش بعضی از حشرات همراه با تظاهرات ضایعاتی که حاوی پاپولهای مقاوم التهابی، سفت، قرمز یا قهوه‌ای است.

کهیر نوری، کهیری که **u. photogenica** در اثر تشعشع الکتروماگنتیک با طول موج قابل دید پدید میآید.

کهیر رنگدانه دار، نوعی **u. pigmentosa** درها توز کاملاً مشخص که معمولاً در یکسالگی تولید میشود و همراه با فقط یک یا دو یا چند ما کول زرد رنگ تا قهوه‌ای مایل به قرمز با اشکال مختلف است، این ضایعات معمولاً خود بخود بهبود مییابند.

کهیر خورشیدی، کهیر ناشی از **solar u.** تأثیر باندهای معینی از طیف تشعشع الکتروماگنتیک خورشیدی.

urticarial

کهیری.

urtication

۱- شلاق خوردن قسمتی از بدن به وسیله گزنه‌ها.
۲- احساس سوزش مثلاً در اثر فرورفتن گزنه‌ها به بدن.

USAEC=United States Atomic**Energy Commission**

کمیسیون انرژی اتمی ایالات متحده.

USAN=United States Adopted**Name**

نام غیر رسمی هر نوع دارو که به وسیله شرکت سازنده آن و موسسه‌ای به نام (USNA Council) به دارویی داده میشود این موسسه به جامعه پزشکان آمریکا، جامعه داروسازان آمریکا و جامعه فارماکوپه آمریکا وابستگی دارد.

U.S.M.H.=United States**Marine Hospital**

بیمارستان نیروی دریائی ایالات متحده.

U.S.P.=United State Pharmacopela

فارماکوپه ایالات متحده.

U.S.P.H.S.=United state**Public Health Service**

خدمات بهداشت عمومی ایالات متحده.

ustulation

خشك كردن ماده‌ای با گرما .

ustus

سوخته .

U.S.V.B. = United States Veterans Bureau

اداره افراد زخمی از کارافتاده و بازنشسته ایالات متحده .

uter(o)-

پیشوندی است به معنی «رحم» «زهدان» که به اول کلمات می‌چسبند .

uteralgia

زهدان درد، درد رحم .

uterectomy = hysterectomy**uterine**

زهدانی، مربوط به رحم .

uteritis

التهاب زهدان، التهاب رحم .

uteroabdominal

زهدانی - شکمی، مربوط به رحم و شکم .

uterocervical

زهدانی - گردنی، مربوط به رحم و گردن رحم .

uterofixation = hysteropexy**uterogenic**

تشکیل شده در زهدان .

uterogestation

آبستنی - زهدانی .

uterography

معاینه و بررسی زهدان با اشعه ایکس .

uterolith

سنگ زهدان .

uteromania = nymphomania**uterometer**

زهدان سنج، وسیله‌ای است برای اندازه‌گیری رحم .

utero - ovarian

زهدانی - تخمدانی، مربوط به رحم و تخمدان .

uteropexy = hysteropexy**uteroplacental**

زهدانی - جفتی، مربوط به جفت و رحم .

uteroplasty

جراحی پلاستیک زهدان .

uterorectal

زهدانی - راست روده‌ای، مربوط به رحم و رکتوم یا در ارتباط با محوطه رحمی و راست روده .

uterosacral

زهدانی - خاجی، مربوط به رحم و استخوان خاج .

uterosalpingography

پرتونگاری از زهدان و لوله‌های رحمی .

uterosclerosis

تصلب زهدان، سفت و سخت شدگی رحم .

uteroscope

زهدان بین، وسیله‌ای است برای مشاهده و معاینه درون رحم .

uterotome = hysterotome**uterotomy = hysterotomy****uterotonic**

ازدیاد تونیسیته عضله زهدان .

uterotropic

زهدان دوست، دارای تمایل به رحم، آنچه تأثیر اصلی خود را بر زهدان بگذارد .

uterotubal

زهدانی - لوله‌ای، مربوط به رحم و لوله‌های رحمی .

uterovaginal

زهدانی - مهبل، مربوط به رحم و مهبل .

uterovesical

زهدانی - پیشابدانی، مربوط به رحم و مثانه .

uterus

زهدان، رحم، عضو توخالی در پستانداران ماده که جنین در آن پرورش می‌یابد .

u. bicornis

زهدان دوشاخه .

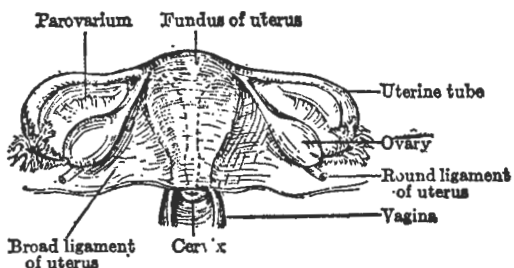
u. cordiformis

زهدان قلبی شکل .

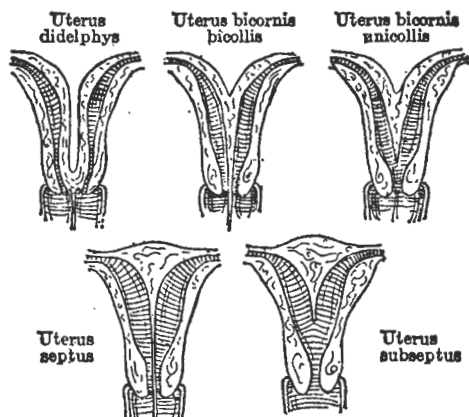
u. duplex

زهدان دو تایی .

gravid u. زهدان باردار، رحم حاوی جنین.
u. masculinus گوشک پرستاتی.
u. unicornis زهدان یک شاخه‌ای.



THE UTERUS, UTERINE TUBES, AND OVARIES



CONGENITAL MALFORMATIONS OF THE UTERUS (SEMIDIAGRAMMATIC)

utricle

گوشک، قسمت بزرگ دو قسمت لایرنت غشائی گوش داخلی.

prostatic u. یا **urethral u.** گوشک پرستاتی، یا گوشک پیشابراهی، کوسه کوچک کوری که درماده پرستات وجود دارد.

utricular

۱- مثانه مانند. ۲- مربوط به گوشک.

utriculitis

التهاب گوشک پرستاتی.

utriculosaccular

مربوط به گوشک گوش داخلی و قسمت تحتانی دهلیز گوش داخلی.

utricle = utricle

u. hominis یا **u. masculinus** یا

گوشک پرستاتی،

کیسه کوچک کوری که درماده پرستات وجود دارد.

uve(o) -

پیشوندی است به معنی «مجموعه عنبیه، جسم مژگانی و مشیمیه» که به اول کلمات میچسبد.

uvea

مجموعه عنبیه، جسم مژگانی و مشیمیه.

uveal

مربوط به مجموعه عنبیه، جسم مژگانی و مشیمیه.

uveitis

التهاب مجموعه عنبیه، جسم مژگانی و مشیمیه.

heterochromic u. نوعی التهاب مجموعه عنبیه، جسم مژگانی و مشیمیه که در آن چشم مبتلا رنگش با رنگ چشم سالم فرق میکند.

sympathetic u. التهاب مجموعه عنبیه جسم مژگانی و مشیمیه که در پی ابتلاء مشا به چشم دیگر پدید میآید.

uveitic

مربوط به التهاب مجموعه عنبیه، جسم مژگانی و مشیمیه.

uveoparotitis

نوعی تب عفونی که با التهاب غده بناگوشی و التهاب مجموعه عنبیه، جسم مژگانی و مشیمیه همراه است.

uveoplasty

جراحی پلاستیک مجموعه عنبیه، جسم مژگانی و مشیمیه.

uveoscleritis

التهاب مجموعه عنبیه، جسم مژگانی و صلبیه چشم.

uviform

انگوری شکل.

uviofast = uviorestant

uviometer

وسیله‌ای است برای اندازه‌گیری و سنجش پرتوهای ماوراء بنفش.

uvioresistant

مقاوم به پرتوهای ماوراء بنفش.

uvlosensitive

حساس به پرتوهای ماوراء بنفش.

uvula

زبان کوچک، زبانچه.

u. of bladder زبانچه پیشابدان، برآمدگی مدوری است در گردن مثانه که در اثر همکرائی رشته‌های عضلانی که در پیشابراه یا میزراه ختم میشوند تولید میشود.

u. cerebelli زبانچه منخچه، لبولی از منخچه که حدعقی شکمچه چهارم را تشکیل میدهد.

uvulae

زبانچه‌ها.

uvular

زبانهای، مربوط به زبان کوچک.

uvuectomy

زبانبرداری، برش و برداشت زبان کوچک.

uvulitis

التهاب زبان کوچک.

uvuloptosis

شل‌شدگی و پانندول ماندگی زبان کوچک.

uvulotome

زبانچه‌بر، وسیله جراحی برای برش زبان کوچک.

uvulotomy

زبانچه‌بری، برش جراحی زبان کوچک.

uzara

ریشه يك گیاه آفریقائی که به وسیله بومیان برای درمان اسهال و دیسانتری مورد استفاده قرار می‌گیرد.

<i>Etruscan</i> V	<i>Latin</i> V	<i>Gothic</i> 𐍅	<i>Modern Roman</i> V
<i>Medieval</i> V		<i>Gothic</i> 𐍆	<i>Modern Roman</i> V

V

V.

- ۱- نشانه شیمیائی عنصر (**vanadium**) .
- ۲- مخفف کلمات زیر است .

Vibrio تیره‌ای از میکروبهای خانواده اسپیریلاسه ، که به شکل میله‌های کوتاه با کمی خمیدگی، متحرک، گرم منفی که تک‌تک یا ته به ته قرار میگیرند این میکروبها که ۳۳ گونه دارند عامل مسببه بیماری وبا و التوروشبه و بامیباشند.

visión بینائی ، دید .
visual aculty حدت بینائی، تیزبینی .

v.

مخفف کلمات زیر است :

vena سیاهرگ .
volt ولت ، واحد نیروی الکتروموتیو .

VT.

مخفف (**tidal volume**) به معنی حجم جذر و مدی .

V.A.

مخفف (**Veterans Administration**)
به معنی اداره افراد زخمی و بازنشسته و ازکار افتاده .

Va.

مخفف (**visual aculty**) به معنی حدت بینائی، تیز بینی .

V. and T. - volume and tension

حجم و فشار نبض .

vaccligeous

واکسن زا ، مولدواکسن .

vaccln = vaccine

vacclna = vacclnia

vacclnable

قابل واکسن زدن .

vacclnal

واکسنی، مربوط به واکسن، دارای اثر پیشگیری کننده .

vacclnate

تزریق کردن واکسن به منظور ایجاد زینهای و ایمنی .

vacclnation

عمل تزریق واکسن به منظور ایجاد زینهای و ایمنی که در اصل در مورد مایه کوبی آبله به کار میرفت ولی حالا برای تمام موارد واکسن‌هایی و ازه را بکار میبرند .

smallpox v. ، مایه کوبی برضد آبله ،
آبله کوبی .

vaccinationist

کاردان و متخصص تزریق واکسن و مایه کوبی .

vaccinator

۱- تلقیح کننده ، آبله کوب . ۲- وسیله واکسن
زدن .

vaccine

واکسن ، سوسپانسیونی از میکربهای (پاکتری ،
ویروس یاریکتزیا) کشته یا ضعیف ورقیق شده
که به منظور پیشگیری ، بهبودی یا درمان بیماریهای
عفونی تزریق میکنند .

anthrax v. واکسن سیاه زخم ، کشتهای
میکرب سیاه زخم را از راه قرار دادن آنها در
۴۲ درجه سانتیگراد به مدت های مختلف تضعیف
مینمایند و به اسب ، گاو ، گوسفند و بز به منظور
زینهار کردن آنان به سیاه زخم تزریق میکنند .
این واکسن یک واکسن سه تائی است ، واکسن
نمره ۱ ضعیفترین آنها است و برای تزریق اول
به کار میرود واکسن نمره ۲ و نمره ۳ به ترتیب
قوی تر هستند و پس از فواصل دوازده روزه تزریق
میشوند .

antirabic v. = rabies v.

antityphoid v. = typhoid v.

autogenous v. ، واکسن از خود به خود ،
واکسنی است که از میکربهایی که به تازگی از زخم
یا ناحیه ضایعه دیده بیماری تهیه شود و برای
درمان به خودش تزریق شود .

bacterial v. ، واکسن میکربی ،

سوسپانسیون استاندارد شده ای که از میکربهای
تضعیف شده یا کشته از راه زیر جلدی یا داخل
عضلانی یا داخل پوستی به منظور زیاد کردن
زینهاری بیمار در برابر میکرب تزریق میشود ،
یا گاهی به منظور اثرات پیروژنتیک در درمان
بعضی از بیماریهای غیر عفونی به کار میرود .

BCG v. واکسن ب ثز (واکس باسیل
کالمت و گرن) فرآورده ای است برای مایه کوبی

پروفیلاکتیک خردسالان برضد سل ، این واکسن
شامل کشتهای زنده باسیلهای سل گاوی است
که بیش از یک دوره چندساله در صفرای گلیسرین
دارگاو رشد داده شده بطوریکه حدت آن خیلی
کم میشود ، اصولا این واکسن را از راه دهان
میدهند این فرآورده را حالا از راه زیر جلدی
تجویز میکنند .

Calmette's v. = BCG v.

cholera v. واکسن وبا ، نوعی واکسن
میکربی که از راههای مختلف از کشتهای
ویبریوکلرا تهیه میشود و به عنوان پیشگیری مورد
استفاده قرار میگیرد .

Cox v. واکسن کوکس ، واکسن تب
تیفوس که حاوی یک سوسپانسیون ریکتزیا های
تیفوس اپیدمیک کشته میباشد که از راه کشت
کیسه زرده تهیه میشود .

glycerinated v. ، واکسن گلیسرینه ،
ماده واکسنی که به وسیله گلیسرین خالص شده
است .

hydrophobia v. = rabies v.

measles virus v. ، واکسن سرخک ،
فرآورده ای است که از ویروس مسیبه سرخک به
دست میآید برای این کار ویروس را در کلیه
میمون یا جنین جوجه پرورش میدهند و آنرا غیر
فعال یا تضعیف میکنند این واکسن را برای ایجاد
زینهاری در برابر سرخک به کار میبرند .

mixed v. = polyvalent v.

mumps v. ، واکسن اوریون ، سوسپانسیون ،
استریل ویروس اوریون که در تخم مرغ جنین دار
پرورش داده شده و به وسیله نورماوراء بنفش یا
فورمالدئید غیر فعال شده است این واکسن را
برای ایجاد ایمنی فعال برضد اوریون به کار
میبرند .

pertussis v. ، واکسن سیاه سرفه ،
سوسپانسیون استریل میکربهای کشته شده
بوردتلایر تومس در محلول کلروردسیدیم ایزوتونیک
یا یک محلول دیگر .

plague v. واکسن طاعون، نوعی واکسن میکروبی که از کشتهای پاستورلاپستیس به دست آمده و به عنوان پیشگیری به کار میرود.

poliomyelitis v. attenuated

واکسن رقیق شده پولیومیلیت، ماده‌ای است حاوی انواع زنده و پرورهای پولیومیلیت که احتمالاً حدت خود را از دست داده‌اند و باید در ایجاد ایمنی برضد این بیماری بدون ایجاد خطر فلجی که از ابتلاء طبیعی حاصل میشود مفید باشد.

polyvalent v. واکسن پلی‌والان، نوعی واکسن میکروبی که از کشتهای بیش از یک سوش میکروبی یا چندگونه میکروبی تهیه میشود.

rabies v. واکسن‌های، موادی که از نخاع خرگوشی که در اثر تزریقات زیرسخت شامه‌ای ویروس فیکسه شده به دست می‌آید و برای جلوگیری از هاری در کسانیکه ویروس هاری وارد بدنشان شده است به کار میرود.

Sabin's oral polio v.

واکسن فلج خوراکی سابین، نوعی واکسن خوراکی که حاوی سه نوع پولیوویروس زنده تضعیف شده که در کلیه میمون کشت و پرورش داده شده‌اند میباشد.

Salk v. واکسن ساک، واکسنی است حاوی سه نوع ویروس پولیومیلیت که با اینکه به وسیله فورمالین غیر فعال شده‌اند ولی هنوز دارای توانائی تولید مقاومت در برابر بیماری میباشند.

Sauer's v. واکسن ساوور، نوعی واکسن سیاه سرفه که از سوشهای تازه و ایزوله شده بوردتلاپر توسیسی به دست می‌آید و برای زینهار کردن خردسالان برضد سیاه سرفه به کار میرود.

Semple v. واکسن سمپل، نوعی واکسن ضد هاری که از محلول ۴ درصد مغز خرگوشی که ویروس هاری به او تقلیح شده بوده و با ۵ درصد فنل مخلوط شده است تهیه میشود.

sensitized v. واکسن حساس شده، واکسنی است حاوی میکروبهائی که در سرم اختصاصی زینهای خود قرار داشته‌اند چون واکسنی گویا سبب فاز منفی نمی‌شوند ولی فقط یک واکنش مختصر موضعی تولید کرده و تشکیل آنتی بادی (پادتن) را امکان پذیر مینماید، به این واکسن، سروباکترین نیز می‌گویند.

smallpox v. واکسن آبله، فرآورده‌ای است از لثف حاصله از طاولهای آبله‌گاو یا از (ویروس کشت داده شده) که برای ایجاد ایمنی، برضد آبله به کار میرود.

Sobernheim's v. واکسن سویرنهایم، واکسنی است شامل باسیلوس آنتراسیس حاد مخلوط با آنتی‌سرم، این واکسن برای زینهای بخشی‌گاو برضد سیاه زخم به کار میرود.

Spencer-Parker v. واکسن اسپنسر پارکر، واکسنی است که برضد تب نقطه‌ای کوه‌های روکی به کار میرود، این واکسن از کته‌های آلوده زمینی تهیه میشود.

staphylococcus v. واکسن استافیلوکوک، واکسنی میکروبی است که از یک یا چند سوش استافیلوک تهبه میشود.

streptococcus v. واکسن استرپتوکوک، نوعی واکسن میکروبی است که از کشتهای استرپتوکوک تهیه میشود.

TAB v. نوعی واکسن پلی‌والان که شامل باسیلهای کشته تیفوئید، باسیل A پاراتیفوئید و باسیل B پاراتیفوئید است.

triple v. واکسن سه‌گانه، نوعی واکسن میکروبی که از کشتهای سه‌گونه مختلف میکروبه تهیه شده باشد.

tuberculosis v. = BCG v.

واکسن تیفوئید، سوسپانسیون استریلی از کشتهای کشته میکروب سالمونلا تیفوزا در محلول فیزیولوژی نمکی که به عنوان پیشگیری برضد تب تیفوئید به کار می‌رود.

tyhoparatyphoid v. = TAB v.

univalent v. واکنشی که حاوی فقط يك نوع میکرب در کشت خالص است .

Weigl v. واکن ویکل، واکن تب تیفوس که از طریق وارد کردن ریکتزیا در کتوم شپش و سپس نرم کردن روده شپش در محلول فنل دار کلرور سدیم تهیه میشود .

vacinia

آبله گاوی ، بیماری ویروسی گاوها که معمولا فقط با بثورات خفیف پوست در پستان و نوک پستان تظاهر میکند، این بیماری قابل سرایت به انسان است ، معمولا پس از آبله کوبی در انسان نوعی بثورات سرخک مانند ایجاد میکند .

v. gangrenosa = progressive v.

generalized v. واکنشیای ژنرالیزه ، آبله گاوی عمومی ، حالتی است از ایجاد ضایعات منتشره آبله گاوی بین مروح که ناشی از حساسیت به آبله کوبی است و منجر به تولید آنتی بادیهای خنثی کننده میشود .

progressive v. واکنشیای پیشرونده ، آبله گاوی پیشرونده ، آبله گای که در آن بیمار نمیتواند آنتی بادی تولید کند و در نتیجه نکروز منتشره ای در محل کوبیدن آبله ، ضایعات متاستازی نکروزی در سراسر بدن ایجاد و بالاخره به مرگ منجر میشود .

vaccliniform

شبهه آبله گاوی ، آبله گاوی مانند .

vaccinola

بثورات ثانویه تاولی که پس از آبله کوبی تولید میشود .

vaccinoid

آبله گاوی تبدیل یافته ، آبله گاوی تغییر شکل یافته .

vacclinothrapy

واکسن درمانی ، معالجه با واکنشهای میکربی .

vacuolation

ایجاد واکوئلها ، واکوئل سازی .

vacuole

حباب ، حفره توخالی ، واکوئل ، حفره توخالی کوچکی در پروتوپلاسم یاخته .

contractile v. واکوئل جمع شونده ، حفره کوچکی که در بیشتر تک یاخته ها دیده میشود و منظمآ از آب پروتوپلاسم اطرافی پر میشود و در پیرامون تک یاخته خالی میشود .

food v's واکوئلهای غذایی ، حفره های کوچکی در پروتوپلاسم تک یاخته ها و سایر حیوانات ساده غذا وارد آن میشود و در آن حضم میشود .

vacuolization = vacuolation**vacuome**

دستگاه واکوئلی در تک یاخته که بارنگ قرمز خنثی رنگ میگردد .

vagal

مربوط به عصب واگ ، مربوط به (vagus) .

vagina

۱ - مهبل ، مجرای تناسلی زن که از فرج تا گردن زهدان امتداد دارد و در هنگام نزدیکی زن و مرد آلت تناسلی مرد در آن وارد میشود .
۲ - غلاف ، در نامگذاری های تشریحی بیشتر بافت های پوشاننده بکار میرود .

vaginal

مهبل ، مربوط به مهبل ، مربوط به مجرای تناسلی زن ، پرده پوششی بیضه یا هر نوع پوشش دیگر .

vaginalectomy

برش پرده پوششی بیضه .

vaginitis

التهاب پرده پوششی بیضه .

vaginate

غلاف دار ، پوشیده .

vaginismus

اسپاسم دردناک مهبل ، انقباض عضلات مهبل همراه با درد که سبب نزدیکی دردناک میشود .

vaginitis

۱- التهاب مهبل. ۲- التهاب غلاف.

v. adhaesiva = senile v.

contagious granular v. = v. verrucosa

diphtheritic v. التهاب دیفتیریتهیک مهبل،

التهاب مهبل ناشی از دیفتیری.

emphysematous v. التهاب آمفیزمی مهبل،

نوعی التهاب مهبل که با تشکیل گاز در لایه‌ها یا

شبهه‌های بافت پیوندی مشخص می‌شود.

glandular v. التهاب غده‌ای مهبل، التهابی

که فقط غدد مهبل را دربر می‌گیرد.

granular v. التهاب دانه‌دار مهبل، شایعترین

نوع التهاب مهبل که در آن پاپیله‌ها بزرگ شده و

تحت نفوذ یاخته‌های کوچک قرار می‌گیرند، یا

به عبارت دیگر ارتشاح سلولی پیدا می‌کنند.

senile v. التهاب مهبل به علت سالخوردگی،

التهاب مهبل که در سنین پیری پدید می‌آید و با

تشکیل لکه‌های پوست رفته که اغلب به رویه‌های

مقابل خود می‌چسبند و سبب انسداد مجرای مهبل

میشوند مشخص می‌شود.

v. testis = perididymitis

v. verrucosa التهاب زگیلی مهبل، نوعی

التهاب عفونی مهبل در گاوه که در کشورهای

اروپائی شایع است.

vagino - abdominal

مهبل - شکمی، مربوط به مهبل و شکم.

vaginocele = colpocele**vagino-cutaneous**

مهبل - جلدی، مربوط به مهبل و پوست یا در ارتباط

با مهبل و پوست بدن.

vaginodynia

مهبل درد، درد مجرای تناسلی زن.

vagino-fixation = colpopexy**vagino-genic**

ناشی از مهبل.

vagino-gram

نگاره حاصله از پر توئنگاری از مهبل.

vaginography

پر توئنگاری از مهبل.

vagino-labial

مهبل - لبی، مربوط به مهبل و لب فرج.

vaginometer

وسيله‌ای است برای اندازه‌گیری مهبل، دستگاه

اندازه‌گیری مجرای تناسلی زن.

vaginomycosis

بیماری قارچی مهبل.

vagino-pathy

بیماری مهبل.

vagino-perineal

مهبل - میان‌دوراهی، مربوط به مهبل و پرینه.

vagino-perineorrhaphy

بخیه و دوخت و دو زمهبل و میان‌دوراه.

vagino-perineotomy

برش مهبل و میان‌دوراه.

vagino-peritoneal

مهبل - صفاقی، مربوط به مجرای تناسلی زن و

صفاق.

vagino-pexy = colpo-pexy**vagino-plasty = colpo-plasty****vagino-scopy = colpo-scopy****vagino-tomy = colpo-tomy****vagino-vesical**

مهبل - پیشابدانی، مربوط به مهبل و مثانه.

vagitis

التهاب عصب واگ.

vagitus

گریه طفل.

v. uterinus

گریه بچه در زهدان.

vagolysis

خراب کردن شاخه‌های مری عصب واگ برای از بین

بردن اسپاسم دهانه معده.

vagolytic

منحرب واگ، (پاراسمپاتولیتیک).

vagomimetic

مقلدعصبواک، دارای اثری شبیه به اثر حاصله از تحریک عصب واگ.

vagosympathetic

عصب واگ و سمپاتیک گردنی باهم.

vagotomy

برش جراحی رشته‌های عصب واگ.

واگوتومی دارویی، قطع **medical v.**

انتقال امواج عصبی رشته‌های عصبواک بوسیله استفاده از دارو.

vagotonia

تحریک پذیری عصب واگ که با نااستواری وازو- موتور، تعریق، اختلال در حرکت روده‌ها و اسپاسم عضلات مشخص می‌شود.

vagotonic

مربوط به تحریک پذیری عصبواک، محرک عصبواک.

vagotonin

فرآورده هورمونی از لوزالمعده که باعث افزایش توئیستیه واگی و کندشدن قلب و افزایش ذخیره کلیکوزن در کبد می‌شود.

vagotropic

محرک عصبواک.

vagotropism

واگ دوستی، متمایل به عصبواک، تمایل داروبه عصبواک.

vagovagal

ناشی از تحریکات آوران و واپرانی که هر دو به واسطه عصبواک منتقل می‌شوند.

valence

۱- ظرفیت، توانایی یک اتم به ترکیب با سایر اتمها، نیروی ترکیبی اتم هیدروژن بعنوان واحد انتخاب شده است و ظرفیت اتمهای سایر عناصر معادل تعداد اتمهای هیدروژنی است که میتواند با آن ترکیب شود. ۲- بیانی است برای تعداد محلهای واکنشی روی سطح مولکولهایی که آنتی ژنهای همگن و آنتی بادی با آن ترکیب خاص انجام می‌گیرد.

valethamate

ترکیبی است که برای بلوک پاراسمپاتیک مورد استفاده قرار می‌گیرد.

valgus

خمیدگی، کجی، معمولاً این واژه را برای بیان تغییر شکلی بکار می‌برند که در آن عضوی از خط وسط بدن خمیدگی پیدا کرده و یا بخارج زاویه‌ای پیدا کرده باشد.

valline

اسید آمینه طبیعی است که برای سوخت و ساز بدن انسان ضروری است.

vallate

فنجانی شکل، دارای حاشیه برجسته.

vallecula

فرورفتگی یا حفره.

v. cerebelli فرورفتگی منخچه‌ای، شیاری است طولی در منخچه.

v. sylvii فرورفتگی سیلوویوس، فرورفتگی که بوسیله شیار سیلوویوس در قاعده مغز تشکیل می‌شود.

v. unguis فرورفتگی ناخنی، فرورفتگی است در ریشه ناخن.

valleculae

فرورفتگیها.

Vallestril

نام تجارتمی فرآورده‌ای از متالستریل که ترکیبی است استروژنیک غیر استروئیدی.

Valmid

نام تجارتمی فرآورده‌ای از ایپینامات که ترکیبی است بفرمول $C_9H_{12}NO_2$ و بعنوان دپرسان سیستم عصبی مرکزی بکار می‌رود.

value

ارزش، کفایت.

ارزش آستانه، **threshold v.** یا **liminal v.** شدت یک تحریک که اثری قابل توجه تولید کند.

valva

دریچه.

valvae

دریچه‌ها .

valve

دریچه ، چین فشائی دريك مجرا یا گذرگاه که از برگشت جریان ماده‌ای که در آن جاری است جلوگیری میکند .

aortic v. دریچه آئورتی، دریچه‌ای است سه‌لته‌ای که در محل شروع آئورت از شکمچه چپ قلب قرار دارد .

Bauhin's v. دریچه بوهین، دریچه ایلئوسکال، دریچه‌ای است که در محل بین ایلئوم و سکوم قرار دارد .

Beraud's v. دریچه برود، چینی است در محل شروع مجرای نازولا کریمال یا اشکی - بینی .

bicuspid v. = mitral v.

cardiac v's دریچه قلبی، دریچه‌هایی هستند که جریان خون را در قلب تنظیم میکنند .

coronary v. دریچه کرونری، دریچه‌ای است در مدخل سینوس کرونری به دهلیز راست قلب .

Hasner's v. دریچه هاسنر، چین غشائی در محل سوراخ بینی‌ای مجرای بینی - اشکی .

Helster's v. دریچه هیستر، چینی مارپیچی است در غشاء مخاطی آستر پوشاننده قسمت پرو گزیمال مجرای کیسه صفرا .

Houston's v. دریچه هستون، قسمت میانی سه‌چین عرضی غشاء مخاطی رکتوم .

Ileocecal v. یا Ileocolic v. دریچه ایلئوسکال ، دریچه‌ای است که در محل باز شدن ایلئوم به سکوم یا باین تهی روده وروده کور قرار دارد .

Kerckring v's دریچه‌های کر کرینگ، چینهای دائمی عرضی هستند که به داخل لومن روده کوچک پیش رفته‌اند و شامل مخاط و زیر مخاط میباشد .

mitral v. دریچه میترال، دریچه‌ای است که در محل باز شدن دهلیز چپ به شکمچه چپ قرار گرفته است .

pulmonary v. دریچه ششی ، دریچه‌ای است که در مدخل تنه سرخرگ ششی که از شکمچه چپ قلب خارج میشود قرار دارد

Pyloric v. دریچه پیلور ، باب‌المده، چین برجسته‌ای از غشاء مخاطی که در محل اتصال معده و دوازدهه قرار گرفته است .

semilunar v's دریچه‌های نیمه‌هلالی، دریچه‌هایی هستند که از قطعات نیمه‌هلالی یا از لته‌های نیمه‌هلالی درست شده‌اند و در مدخل آئورت و مدخل تنه ششی که از شکمچه‌های قلب خارج میشوند قرار دارند .

thebesian v. دریچه تیبسیوس، چینی است از آندروکاردیادرون شامه قلب در محل باز شدن سینوس کرونری در دهلیز راست قلب .

tricuspid v. دریچه سه‌لته‌ای، دریچه‌ای که در محل باز شدن دهلیز راست و شکمچه راست قرار دارد .

v. of Varolius = ileocecal v.

v. of Vieussens دریچه ویوسانس ، لایه سفیدی است که پایه‌های بالائی منخچه را به هم متصل کرده و سقف شکمچه چهارم را میسازد .



دریچه‌های سیاهرگی

valvotomy

دریچه‌بری، برش يك دریچه و جداسازی اتصالات لته‌ها برای گشاد کردن سوراخ آن .

mitral v. برش دریچه میترال ، شکافتن
اتصالی لتهای دریچه مابین دهلیز چپ و شکمچه
چپ قلب و گشادتر کردن سوراخ آن.

valvula
دریچه کوچک .

valvulae
دریچه‌های کوچک .

v. conniventes چین های مخاطی
عرضی در دوره کوچک

valvular
مربوط به دریچه کوچک .

valvulectomy
برش و برداشتن دریچه ، دریچه برداری .

valvulitis
التهاب يك دریچه ، بخصوص التهاب دریچه قلب .

valvuloplasty
جراحی پلاستیک يك دریچه ، بخصوص ترمیم پلاستیک
دریچه قلب .

valvulotome
دریچه بر ، وسیله ای است برای بریدن دریچه .

valvulotomy = valvotomy

vanadium
عنصر شیمیائی بشماره اتمی ۲۳ و وزن ۵۰٫۹۴۲
دو ، سه ، چهار ، پنج ظرفیتی که فلزی است درخشان
و سفید .

vanadiumism
مسمومیت از فلز وانادیوم .

Vancocin
نام تجارتي فرآورده ای از وانکومايسين که ضد
میکرب است .

vancomycin
وانکومايسين ، ترکیبی است ضد میکرب که از
گونه های باسیل های خاک (استروپتومیسس)
بدست می آید .

vanilla
میوه رسیده کاملاً رشد کرده گونه های گیاه وانیلا
که بعنوان ماده مطبوع کننده بکار میرود .

vanilla

اتیل وانیلین .

vanillin

وانیلین ، ماده مطهر قابل متبلوری که بعنوان
ماده مطبوع کننده مورد استفاده قرار میگیرد .
اتیل وانیلین ، بلورهای ظریف **ethyl v.**
سفید یا کمی زرد رنگ که مزه و بوی آن شبیه
وانیل است و بعنوان ماده مطبوع کننده مورد
استفاده قرار میگیرد .

vanillism

التهاب پوست و خارش ناشی از دست زدن به
وانیل .

Vanogel

نام تجارتي سوسپانسیون آبکری ژل هیدرواکسید
آلمینیوم .

vapor

بخار .

vaporization

تبخیر ، تبدیل به بخار کردن .

vapotherapy

بخار درمانی ، استفاده درمانی از بخارات .

varicella = chickenpox**varices**

واریسها .

variciform

واریس مانند .

varicoblepharon

تومر واریسی پلک .

varicocele

اندوختگی کپستیک خون در طناب منوی .

varicocelelectomy

برش و برداشتن واریکوسل .

varicography

مشاهده سیاهرگهای واریسی بوسیله اشعه ایکس .

varicomphalos

تومر واریسی ناف .

varicophlebitis

عفونت سیاهرگهای واریسی .

varicosity

۱ - واریس . ۲ - کیفیت بزرگ بودن و گشادشدگی .

varicotomy

واریس بری ، برش يك واریس یا يك سیاهرگ واریسی .

varicula

واریس ملتحمه چشم .

Varidase

نام تجارتي فرآورده‌های استرپتو کینازو استرپتو دورناز .

variole

آبله .

v. hemorrhagica آبله خونریزی دهنده ، نوعی آبله که همراه با خونریزی از ضایعات آن میباشد .

v. major = malignant smallpox

v. millaris آبله ارزنی ، نوعی آبله همراه با دانه های تاوولی بسیار ریز .

v. minor آبله خفیف ، شکل ملایمی از آبله که دارای مرگ ومیر کمتری است .

variolate

آبله ای .

variolation

کاربری یا تلقیح پوسته ها یا تاوولهای خشک شده آبله برای ایجاد زینهای یا ایمنی در برابر عفونت طبیعی که بوسیله ویروس آبله ایجاد میشود .

varioloid

عفونت و ابتلاء به ویروس آبله بدون ایجاد نشانه های شدید در شخصی که قبلاً مایه کوبی شده است چنین شخصی میتواند آلودگی را بدیگران انتقال دهد و در آنها بیماری کشنده ایجاد نماید .

variolous

آبله ای ، مربوط به آبله .

variolo-vaccinia

نوعی بیماری که درگوساله ها در اثر آبله کوبی ایجاد میشود .

varix

واریس .

واریس آنوریسمی ، **aneurysmal v.**

نوعی واریس که ناشی از ارتباط مستقیم يك سرخرگ با سیاهرگ مجاورش بعلمت يك زخم ایجاد میشود .

arterial v. واریس سرخرگی ، نوعی بزرگ شدگی و اتساع سرخرگ .

v. lymphaticus واریس لنفاوی ، بزرگ شدگی و اتساع رگ لنفی .

varollan

مربوط به پل واروس .

varus

خمیدگی ، کجی ، این واژه معمولاً برای رساندن حالت زاویه داری بطرف خارج از خط میانی بدن بکار میرود .

vas

رگ .

v. aberrans رگ نابجا ، ۱ - يك لوله کور که گاهی با آیدیدیم یا مجرای و ابران مرتبط میباشد . ۲ - هر نوع رگ غیر طبیعی .

v. deferens رگ و ابران .

v. lymphaticum رگ لنفاوی ، رگی که لنف در آن جریان دارد .

vasa

رگها .

v. afferentia رگهای آوران ، رگهایی که مایمی را بطرف قسمتی از بدن میاورند .

v. brevia رگهای کوتاه ، شاخه های کوچکی از سرخرگ طحالی که بطرف معده میروند .

v. efferentia رگهای و ابران ، رگهایی که مایمی را از يك قسمت بدن دور کنند .

v. previa رگهای سرداهی ، منظره

رگهایی که مربوط به بندناف بوده و در جلو قسمت پرزانتاسیون چنین در دهانه زهدان دیده میشود .

v. recta رگهای مستقیم ، لوله‌های مستقیمی هستند که بوسیله توبولهای منی ساز تشکیل میشوند .

v. vasorum رگهای رگی ، رگهایی که خون را در پوشش خارجی و میانی رگهای بزرگتر بجزریان می‌اندازند .

v. vorticosa سیاهرگهای حلقوی مشبیه .

vasal رگی .

vas(o)- پیشوندی است به معنی رگ خونی «مجرای و ابران» که به اول کلمات می‌چسبند .

vascular رگی ، مربوط به رگ یا پر از رگ .

vascularity حالت رگ دار بودن .

vascularization رگ دار شدن .

vascularize رگ گرفتن .

vasculature ۱- سیستم رگی بدن یا قسمتی از بدن . ۲- رگ دار شدن ناحیه خاصی از بدن .

vasculitis التهاب یک رگ .

vasectomy رگ برداری ، برش و برداشت یک مجرای و ابران .

vasifactive ایجاد رگهای جدید .

vasiform رگ مانند .

vasitis التهاب مجرای و ابران .

vasoconstriction تنگ شدن رگی ، کاهش قطر رگ خونی .

vasoconstrictive مربوط به تنگ شدن رگی .

vasoconstrictor

۱- تنگ کننده رگ . ۲- هر چیز که در جهت کاهش قطر رگهای خونی اثر کند .

vasocorona

مجموعه سرخرگهایی که پرتووار از نخاع به پیرامون آن می‌روند .

vasodentln

آن قسمت از عاج دندان که دارای رگهای خونی است .

vasodepression

کم شدن قدرت انقباضی رگها یا کلاپس .

vasodepressor

۱- کاهش دهنده قدرت جریان خون . ۲- عاملی که سبب تضعیف قدرت انقباضی رگها شود .

Vasodilan

نام تجارتي فرآورده های هیدروکلرور ایزو-کسزوپرین که بعنوان گشاد کننده رگ و شل کننده زهدان مورد استفاده قرار می‌گیرد .

vasodilatation

گشادشدگی رگهای خونی .

vasodilation

افزایش کالیبر یا قطر رگهای خونی .

vasodilator

۱- گشاد کننده رگ . ۲- عصب یا عامل یادارویی که باعث گشاد شدن رگهای خونی شود .

vaso-epididymostomy

پیوند یا آناستوموز مجاری و ابران و اپیدیدیم .

vasoganglion

یک عقده رگی یا شبکه رگی .

vasography

پرتونگاری از رگهای خونی .

vasohypertonic

زیاد کننده تونسیته رگهای خونی .

vasohypotonic

کم کننده تونسیته رگهای خونی .

vasolnert

بی اثر بر کالیبر رگهای خونی .

vaso-inhibitor

۱- وقفه دهنده اعصاب حرکتی رگها . ۲- عاملی که سبب توقف کار اعصاب وازو موتور شود .

vaso-inhibitory

مربوط به وقفه دهنده گی اعصاب حرکتی رگها .

vasoligation

بستن مجرای وایران .

vasomotion

تغییر در قطر یا کالیبر رگهای خونی .

vasomotor

مؤثر بر قطر یا کالیبر رگهای خونی .

vasomotorium

دستگاه وازوموتور (حرکت رگهای) بدن .

vasoneuropathy

حالتی که ناشی از نقص توأم رگی و عصبی بوده و در نتیجه ، اثر همزمان یا عمل متقابل همزمان رگی و سیستم عصبی .

vasoneurosis = angioneurosis**vaso-orchidostomy**

آناستوموز یا پیوند آیدیدیم به انتهای مجرای وایران .

vasoparesis

فلج اعصاب وازوموتور .

vasoparalyn

ماده محلول در آبی است که از لب عصبی یا لب خلفی غده هیپوفیز بدست می آید این ماده میتواند فشارخون را بالا ببرد در عمل جذب مجدد آب بوسیله توبولهای کلیه دخالت نکند .

vasopressor

عاملی که سبب انقباض بافت عضلانی مویرگها و سرخرگها شود .

vasopuncture

سوراخ کردن یا پونکسیون مجرای وایران بیضه .

vasoreflex

بازتاب یا رفلکس رگهای خونی .

vasorelaxation

کاهش فشار رگی .

vasoresection

قطع یا برش مجرای وایران بیضه .

vasorrhaphy

بخیه یا دوخت و دوز مجرای وایران بیضه .

vasosection

قطع یک رگ یا چند رگ بخصوص قطع مجرای وایران بیضه .

vasosensory

رشته های حسی عصبی رگها .

vasospasm

اسپاسم رگ .

vasospasmolytic

جلوگیری کننده از اسپاسم رگها ، از بین برنده اسپاسم رگها .

vasospastic

مربوط به اسپاسم رگ .

vasostimulant

محرك عمل وازوموتور ، محرك حرکت رگ .

vasothrombin

نوعی فاکتور فیبرین که از یاخته های آندوتلیال رگها منشاء میگیرد و در تشکیل ترومبین شرکت دارد .

vasotomy

برش مجرای وایران .

vasotonic

تنظیم کننده تونسیته رگ .

vasotrophic

مؤثر بر تغذیه از راه تغییر کالیبر رگهای خونی .

vasotropic

محرك رگ ، تأثیر کننده بر روی رگ و موجب منقبض شدن یا منبسط شدن آن .

vasovasostomy

پیوند دوسریاره شده مجرای وایران بیضه .

vasovesiculectomy

برش و برداشت مجرای وایران بیضه و کیسه منی .

vasovesiculitis

التهاب مجرای وایران بیضه و کیسه منی .

Vasoxyl

نام تجارتي فرآورده‌های هیدروکلرور متوگرامین که به عنوان عامل بالا برنده فشار خون و مقلد سمپاتیک مورد استفاده قرار می‌گیرد.

vastus

بزرگ .

V.C.

حدت بینائی رنگ .

V-clilin

نام تجارتي فرآورده های پنسیلین v.

V.D.=venereal disease

بیماری آمیزی .

V.D.G.=venereal disease-gonorrhea

بیماری زهري - سوزاك .

V.D.H.=valvular disease of the heart

بیماری دریچدای قلب .

VDM=vasodepressor material

ماده شل کننده رگ .

V.D.R.L.=Venereal Disease Research Laboratory

آزمایشگاه تجسس بیماریهای آمیزی .

V.D.S.=venereal disease-syphills

بیماری آمیزی - سیفیلیس .

vection

انتقال مکانیکی میکروبهای بیماری از یک شخص آلوده به یک فرد سالم .

vectls

اهرم خمیده‌ای که برای ایجاد کشش روی سرجین در زایمان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

vector

حامل ، ناقل ، بردار ، منتقل کننده ، مثل (۱) يك «بندپا» که يك تک یاخته انگلی را از يك مخزن بیولوژیکی یا از يك موجود آلوده به موجود دیگری (مثل حیوان یا انسان) منتقل میکند یا (۲) يك کمیت ناقل .

vectorcardiogram

نگاره‌ای که معمولاً يك فتوگراف است از حلقه‌ای

که روی موج نگاردر وکتوکاردیوگرافی بدست می‌آید .

vectorcardiography

از راه ایجاد يك حلقه روی يك موج نگارثبت جهت و وضعیت نیروی الکتروموتیو لحظه به لحظه قلب در يك سیکل کامل .

vegan

گیاه خواری که کلیه پروتئینهای حیوانی را از رژیم غذایی خود حذف کرده باشد .

veganism

طرفداری از رژیم گیاهی ، گیاهخواری ، وحذف کلیه پروتئینهای حیوانی از رژیم غذایی .

vegetal

گیاهی .

vegetarian

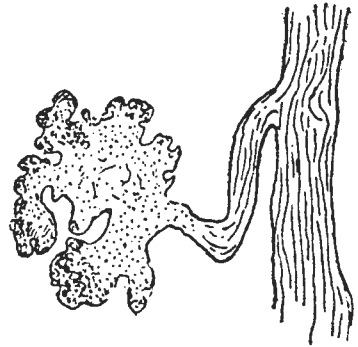
گیاه خوار .

vegetarianism

گیاه خواری .

vegetation

وژتاسیون ، رویش گیاهی شکل (شکل زیر).



وژتاسیون روی دیواره آئورت

vegetative

مربوط به رشد و تغذیه ، رویشی .

vegeto-animal

گیاهی - حیوانی .

vehicle

حامل ، بخصوص ترکیبی که حامل يك دارو باشد .

vell

- ۱ - يك ساختمان پوششی. ۲ - تکه‌ای کیسه
آنا تومیك که گاهی صورت نوزاد را پوشانده است.
۳ - خشونت خفیف صدا، خشکی خفیف صدا.

Veillonella

جنسی از شیزومیستها (راسته اوباکتریاله، خانواده
نیسریاسه) که به عنوان انگل‌های غیر بیماریزا در
دهان روده و مجرای ادراری- تناسلی و مجرای
تنفسی انسان و سایر حیوانات یافت میشود.

vein

سیاهرگ، ورید، رگی که در آن خون بطرف قلب
جریان دارد.

سیاهرگ‌های آوران، afferent v's

سیاهرگ‌هایی که خون را به طرف يك عضو می‌برند.

سیاهرگ‌های آلانتوئیدی، allantolic v's

رگ‌های زوجی که آلانتوئید را همراهی کرده و از
روده اولیه خلفی خارج میشوند و به تنه جنین
اولیه وارد می‌گردند. این رگ‌ها بعداً سیاهرگ
نافی را تشکیل می‌دهند.

سیاهرگ‌های آبکی، aqueous v's

گذرگاه‌های ریز بینی شبیه رگ خونی در سطح
چشم که حاوی مایع زلالیه یا خون رقیق میباشد.

سیاهرگ‌های اصلی، رگ‌های cardinal v's

زوج مختلف (قدامی، عمومی و خلفی) در جنین
اولیه.

سیاهرگ مرکزی، سیاهرگی که central v.

محوریک عضو را اشغال کرده باشد.

سیاهرگ بیرون دهنده، emissary v.

سیاهرگی که از يك سوراخ جمجمه گذر کرده و
خون را از يك سینوس مغزی بطرف يك رگ خارج
جمجمه‌ای بکشانند.

سیاهرگ‌های hypophyseoportal v's

پرت هیپوفیزی، سیستمی از سیاهرگ‌های کوچک
که مویرگ‌های هیپوتالاموس را به مویرگ‌های
سینوزوئیدی لب قدامی هیپوفیز مرتبط میکنند.

سیاهرگ‌های پس‌کاردینالی، postcardinal v's

رگ‌های زوجی در جنین اولیه که خون را از نواحی
دهی بطرف قلب بر میگرداند.

سیاهرگ‌های پیش‌کاردینالی، precardinal v's
رگ‌های زوجی هستند که خون را از ناحیه سر جنین
به طرف قلب می‌برند.

سیاهرگ‌های پولپی، سیاهرگ‌های pulp v's
هستند که خون سینوس‌های سیاهرگی طحال را می‌برند.

سیاهرگ‌های زیر کاردینالی یا subcardinal v's

سیاهرگ‌های زیر کاردینالی یا سیاهرگ‌های سوپرا
کاردینالی، رگ‌های زوجی در جنین هستند که
متناوباً جاعوض کرده و سیاهرگ‌های پس‌کاردینالی
را تشکیل می‌دهند.

سیاهرگ‌های زیر لوبولی، sublobular v's

شاخه‌های فرعی سیاهرگ‌های کبدی که سیاهرگ‌های
مرکزی لوبولهای کبدی را دریافت می‌دارند.

سیاهرگ‌های تراپکولی، trabecular v's

سیاهرگ‌هایی هستند که در مسیر تراپکولهای طحال
قرار دارند و از سیاهرگ‌های پولپ تراپکولی بوجود
می‌آید.

سیاهرگ نافی، سیاهرگی umbilical v.

است که در بند ناف قرار دارد و خون را از جفت
به جنین حمل میکند.

سیاهرگ واریسی، varicose v.

سیاهرگ گشاد شده یا شل شده که بخصوص در پا
دیده میشود.

سیاهرگ وسالیوسی، vesallan v.

سیاهرگ بیرون دهنده‌ای است که سینوس غاری را
در جمجمه با شبکه سیاهرگی رجلی مرتبط میکند.

سیاهرگ‌های زرده، vitelline v's

سیاهرگ‌های اولیه جنین در حال رشد که با کیسه
زرده در ارتباط هستند.

vela

پوششها.

Velacycline

نام تجارتي فرآورده‌های رولی تتراسیکلین که
نوعی تتراسیکلین است و از راه داخل رگی یا
داخل عضلانی تزریق میشود.

velamen

پرده، شامه، پوشش.

velamina

پوششها، پرده‌ها.

velar

پوششی.

Velban

نام تجارتي فرآورده‌ای ازسولفات وین بلاستین که بعنوان عامل جلوگیري کننده از نوسازی مرضی مورد استفاده قرار میگیرد.

vellication

اسپاسم یا گرفتگی عضله.

vellus

موهای ظریف سطح بدن که پس از کرکهای جنینی میرویند و تا زمان بلوغ برجای میماند.

velopharyngeal

شراع الحنکي-حلقی، مربوط به قسمت‌های شراع الحنکي وحلق.

velum

پوشش، لفافه، پرده.

v. Interpsitum سقف غشائی شکمچه سوم.

medullary v. پوشش پياز مغز تیره،

یکی از دو قسمت (پوشش زیرپياز مغز تیره و پوشش روی پياز مغز تیره) که از ماده سفید مغز عقبی بوده و ستف شکمچه چهارم را تشکیل میدهند.

v. palatinum پوشش کامی، قسمت

وابسته به کام نرم که حاوی شراع الحنک و قوسهای کامی - زبانی و کامی - حلقی میباشد.

VEM=vasoexcltor material

ماده محرک رك.

vena

سیاهرک.

v. cava Inferlor بزرگ سیاهرک زیرین،

سیاهرگی است که خون قسمت پائین بدن را به قلب می‌رساند.

v. cava superior بزرگ سیاهرک زبرین،

سیاهرگی است که خون قسمت‌های بالائی بدن را به قلب می‌رساند.

venae comitantes سیاهرگهای همراه،

سیاهرگهای همراه سرخرگها.

venacavography

پرتونگاری از وریداجوف تحتانی.

venectasia=phlebectasia**venectomy=phlebectomy****venenation**

مسمومیت.

veneniflc

تولید سم.

venenosa

مارهای سمی.

venenous

سمی.

venereal

آمیزی.

venereologist

متخصص بیماریهای آمیزی، دانش بیماریهای

آمیزی.

venerealogy

شناخت بیماریهای آمیزی، دانش بیماریهای

آمیزی.

venereophobia

ترس مرضی از ابتلاء به بیماریهای آمیزی.

venerupin

سمی است که از بعضی مولوسکهای ژاپنی بدست

میآید.

venery

آمیزش، نزدیکی، مقاربت، جماع، جفت گیری.

venesection

رگ زنی.

veniplex

شبكة سیاهرگی.

venipuncture

سوراخ کردن جراحی سیاهرک.

venisuture=phleborrhaphy**venoclysis**

تزریق يك مایع دارویی یا غذائی به درون

سیاهرک.

venogram = phlebogram

venography = phlebography

venom

زهر، سم .

Russell's viper v. ، زهر آفی روسل ،

زهر آفی روسل که درخارج از بدن و بصورت اینویتر و بعنوان ترومبوپلاستین داخلی عمل میکنند و برای تعیین نارسائی های فاکتور انعقادی **x** خون مفید است .

venomization

زهر دار کردن بوسیله زهر آفی .

venomotor

تنظیم کننده گشاد شدن و تنگ شدن سیاهرگها .

veno-occlusive

مربوط به انسداد و گرفتگی سیاهرگها ، مسدود کننده سیاهرگ .

venosclerosis

تصلب سیاهرگ .

venosity

۱- صفت مشخصه خونی سیاهرگی . ۲- ازدیاد خون و ریدی يك قسمت از بدن .

venostasis

جلوگیری از برگشت خون بطرف قلب از راه ایجاد فشار و بستن سیاهرگهای دست و پا .

venostat

دستگاهی است برای ایجاد توقف خون سیاهرگی .

venotomy = phlebotomy

venous

سیاهرگی ، مربوط به سیاهرگ .

venovenostomy = phlebophlebostomy

vent

سوراخ . مخرج ، مانند سوراخی که چرک از آن خارج میشود یا مانند سوراخ مقعد .

venter

شکم ، شکم مانند ، رویه جلوئی یا پائینی بدن .

ventilation

۱- تهویه . ۲- در روانپزشکی بحث آزاد درباره مسائل یا شکایات شخص .

ventr(o)-

پیشوندی است بمعنی شکم که به اول کلمات می چسبد .

ventrad

به طرف شکم .

ventral

۱ - مربوط به شکم . ۲- به طرف شکم یا واقع در روی سطح شکمی .

ventralls = ventral

ventricle

شکمچه ، بطن .

v. of Arantius

شکمچه آرانتیوس ، انتهای پائینی شکمچه چهارم مغز .

fifth v.

شکمچه پنجم ، فضای باریکی است بین لایه های سپتوم لوسیدوم یا دیواره شفاف .

fourth v.

شکمچه چهارم ، حفره میانی واقع در مغز میانی که حاوی مایع مغزی - نخاعی است .

v. of larynx

شکمچه حنجره ، فضائی است بین طنابهای صوتی حقیقی و کاذب .

lateral v's

شکمچه های جانبی ، بطن های طرفی ، حفره هایی هستند در مغز جلوئی که در نیمکره مغز یکی از آنها وجود داشته و حاوی مایع مغزی - نخاعی هستند .

left v.

شکمچه چپ ، اطاقك پائینی سمت چپ قلب که خون اکسیژن دار را بداخل آئورت پمپ میکند و این خون از راه آئورت بتمام بافت های بدن میرسد .

Morgagni's v.

شکمچه مورگانی ، شکمچه حنجره ، فضائی است بین طنابهای صوتی حقیقی و کاذب .

v. of myelon

شکمچه نخاع ، بطن نخاع ، مجرای مرکزی طناب نخاعی .

pineal v.

شکمچه صنوبری ، حفره ای است در زیر یا داخل جسم صنوبری .

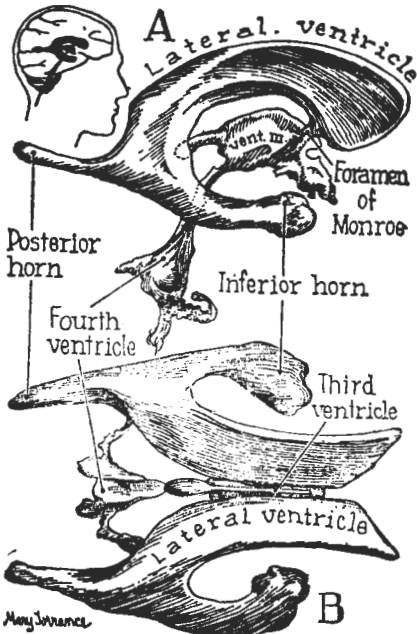
right v.

شکمچه راست ، اطاقك پائینی سمت راست قلب که خون سیاهرگی را به داخل

تنه ششی پمپ میکند و از سرخرگهای ششی این خون به مویرگهای ریه میرسد .

third v. شکمچه سوم ، حفره‌ای است میانی در مغز جلوئی که حاوی مایع مغزی - نخاعی است.

Verga's v. شکمچه وردگا ، فضای اتفاقی است که گاهی بین جسم پینه‌ای و مثلث دماغی (بین کالوسوم و فورنیکس) قرار دارد .



شکمچه مغز

A - نمای جانبی . B - نمای پشتی .

ventricornu

شاخ بطنی ماده خاکستری نخاع .

ventricornual

مربوط به شاخ بطنی ماده خاکستری نخاع .

ventricular

شکمچه‌ای ، بطنی .

ventriculitis

التهاب شکمچه‌های مغز .

ventriculoatriostomy

ایجاد گذر گاهی از طریق جراحی که بتواند مایع مغزی - نخاعی را زهکشی کرده و از یک شکمچه مغزی به دهلیز راست بریزد این عمل بمنظور درمان هیدروسفالی انجام میشود .

ventriculocisternostomy

قراردادن لوله‌ای که بتواند مایع مغزی - نخاعی را از بطن طرفی مغز به فئات بزرگ یا ماگنا - سیسترنا یا به فضای تحت عنکبوتی گردن برساند .

ventriculocordectomy

قطع طنابهای صوتی .

ventriculogram

نگاره حاصله از پرتونگاری شکمچه‌های مغزی .

ventriculography

پرتونگاری شکمچه‌های مغزی پس از وارد کردن هوا در آنها .

ventriculomastoidostomy

جراحی مغز بمنظور زهکشی مایع مغزی - نخاعی از شکمچه جانبی مغز بطرف غار زائده پستانی که در درمان هیدروسفالی انجام میگردد .

ventriculometry

سنجش فشار داخل جمجمه‌ای .

ventriculomyotomy

برش رشته‌های عضلانی تنگ کننده در درمان تنگی زیر آئورتی .

ventriculonector

دسته رشته‌های دهلیزی - بطنی .

ventriculopuncture

سوراخ کردن یا پونکسیون شکمچه جانبی مغز .

ventriculoscopy

مشاهده ومایانه درون شکمچه‌های مغزی .

ventriculoseptopexy

تصحیح جراحی نقص دیواره بین دو شکمچه قلب .

ventriculoseptoplasty

ترمیم پلاستیک دیواره بین بطنی قلب .

ventriculostomy

ایجاد ارتباطی بین یک شکمچه مغزی برای زهکشی مایع مغزی - نخاعی بمنظور درمان هیدروسفالی .

ventriculosubarachnoid

شکمچه‌ای - تحت عنکبوتیه‌ای ، مربوط به شکمچه‌های مغز و فضای زیر عنکبوتیه .

ventriculotomy

شکمچه بری ، برش شکمچه قلب بمنظور ترمیم عیوب قلبی .

ventriculovenostomy

ایجاد ارتباطی از يك شکمچه مغزی به سیاهرک
وداج داخلی برای درمان هیدروسفالی.

ventriculus

۱ - شکمچه. ۲ - معده .

ventricumbent

ناشدگی بروی شکم ، خمیدگی بطرف جلو .

ventriduct

انتقال و برده شدن بطرف شکم.

ventriflexion

خمیدگی بطرف شکم، خمیدگی بطرف سطح
شکمی.

ventrimeson

خط میانی روی سطح شکمی.

ventripyramid

هرم شکمی پیازمز تیره .

ventrofixation

تثبیت یکی از احشاء بطرف دیوار شکمی .

ventrohysteropexy

تثبیت رحم بدیواره شکم، تثبیت زهدان به جدار
شکم .

ventroscopy

روشن کردن محوطه شکمی بمنظور مشاهده معاینه
درون آن .

ventrose

شکم دار .

ventrosuspension

آویزان بودن از دیواره شکم ، آویخته بودن
از جدار شکم مثل تثبیت و آویختن رحم بجدار
شکم .

ventrotomy

برش و باز کردن حفره شکمی .

venula

سیاهرکچه، سیاهرک کوچک، یکی از سیاهرکهای
کوچکی که خونرا از شبکه مویرگی گرفته وبا
سیاهرکهای کوچک دیگر یکی شده سیاهرکهارا
تشکیل میدهند .

venulae

سیاهرکچهها ، وریدهای کوچک.

venular

سیاهرکچه ای ، مربوط به وریدهای کوچک.

venule

سیاهرک کوچک.

Veralba

نام تجارتي فرآورده های پروتوورائین B و A
که ضد فشار خون است.

veratrine

آمیزه ای از آلکالوئیدهای گیاه ورائتروم ریبرید.

Veratrum

جنسی از گیاهان که در آمریکای شمالی گونه
ورائتروم ویرید آن وجود دارد و در اروپا گونه
ورائتروم آلبوم آن این گیاهان منبع آلکالوئیدهایی
هستند که برای درمان اختلالات فشارخون مورد
استفاده قرار میگیرند .

verbigeration

تکرار غیر عادی کلمات و جملات بی معنی.

verbomania

پر حرفی غیر طبیعی، جنون پر حرفی .

verdigris

آمیزه ای از اسات های قلیائی مس .

verge

حلقه .

anal v.

حلقه مقعدی، سوراخ مقعد.

vergeture

خط یا نواری که بخصوص در روی پوست دیده
شود .

Veriloid

نام تجارتي فرآورده های آلکالوئید که ضد فشار
خون است .

vermicide

کرم کش .

vermicular

کرمی شکل .

vermiculation

حرکت کرمی شکل .

VERMIC

vermiculous

۱ - کرمی شکل . ۲ - آلودگی به کرم .

vermiform

کرم مانند .

vermifugal

دفع کننده کرمهای روده .

vermifuge

عاملی که کرمها را دفع کند .

vermillionectomy

برش حاشیه قرمزلب .

vermin

انگل حیوانی خارجی .

vermination

ابتلاء به انگلهای حیوانی خارجی (از قبیل شپش وغیره)

verminosis

آلودگی به کرم .

verminous

مربوط به انگل حیوانی خارجی .

vermis

ساختمان کرمی شکل ، کرم .

v. cerebelli کرمینه منچه ، قسمت میانی
منچه ما بین دو نیمکره آن .

vernix

جلا ، ورنی .

v. caseosa جلای پنیری ، ماده چربی
که بدن جنین را می پوشانده ماده غیر جلدی که
پوست جنین را می پوشاند .

verruca

۱ - زگیل ، ضایعه ای پوستی است که منشاء
ویروسی داشته و معمولاً کوچک ، گرد و برجسته
بارویه ای خشک و خشن میباشد . ۲ - رویش زگیل
مانندی روی سطح بدن یا هر سطحی مانند سطح
درونی قلب .

v. acuminata پاپیلوم ویروسی که گاهی
روی پوست یا رویه های مخاطی دستگاه تناسلی
میرود .

v. necrogenica زگیل نکروس دهنده ،

ضایعه گره ای که در روی دست اشخاص اتو پسی
کننده پیدا میشود .

v. peruana یا **v. peruviana** =
veruga peruana

v. plana زگیل پهن ، زگیلی است که
برجستگی آن کم است و گاهی بطور متعدد در
کودکان تولید میشود .

v. plantaris زگیل کف پائی ، نوعی
تومور اپیدرمی یا برون پوستی ویروسی که در کف
پا ایجاد میشود .

verrucliform

زگیل مانند .

verrucose یا verrucous

زگیلی .

verruca

زگیل .

v. peruana تومور همانژیوم مانند
یا ندولی است که در بیماری کاریون دیده میشود
(بیماری کاریون نوعی بیماری عفونی است که
بیشتر در دره کوههای پرودر بولیوی و در کلمبیا
مشاهده میشود . این بیماری بایک تب حاد و کم
خونی شروع میشود و بعداً ضایعات پوستی دانه ای
ظاهر میشوند . علت بیماری بارتونلا باسیلیفورمیس
میباشد که بوسیله پشه خاکی منتقل میشود) .

version

چرخش ، به ویژه چرخاندن جنین با دست در
موقع زایمان .

bipolar v. چرخش دو قطبی ، چرخاندن
جنین بطوریکه در آن هر دو قطب جنین دستکاری
میشود .

Braxton Hicks v. چرخش براکستون
هیکس ، روش مخلوط بیرونی و درونی برای
تغییر دادن وضعیت جنین در رحم .

cephalic v. چرخش سری ، چرخاندن
جنین بطوریکه سر آن بیرون بیاید .

combined v. چرخش مخلوط ، چرخاندن
بیرونی و درونی با هم .

external v. چرخش بیرونی ، چرخاندن
از طریق دست کاری خارجی ، چرخاندن جنین
بوسیله دست کاری آن از خارج .

Internal v. چرخش درونی ، چرخاندن
چنین از طریق وارد کردن دست یا انگشتان
بدون کردن رحم .

pelvic v. چرخش لگنی ، چرخاندن
چنین از راه دست کاری قسمت ته چنین .

podalic v. چرخش پائی ، تغییر دادن
وضع چنین از وضعیت ناجور تر به وضعیت
پرزانتاسیون پائی .

spontaneous v. چرخش خودبخودی ،
چرخشی که خودبخود و بدون کمک دست انجام
میشود .

vertebro(o)-

پیشوندی است بمعنی «مهره» «ستون مهره‌ای» که
بکلمات دیگر می‌چسبند .

vertebra

مهره .

basilar v. مهره قاعده‌ای ، پائین ترین
مهره کمر .

cranial v. مهره جمجمه‌ای ، یکی از
قطعاتی که بادیگران یکی شده استخوانهای کاسه
سرو صورت را می‌سازد .

v. dentata مهره دندانه‌ای ، دومین مهره
گردنی یا مهره محور .

v. magnum مهره بزرگ ، استخوان‌خاجی .

odontoid v. مهره دندانی ، دومین مهره
گردنی یا آگزیس .

v. plana مهره پهن ، حالتی است از التهاب
مهره‌ها یا اسپوندیلیت که در آن بدنه مهره تبدیل
به صفحه تصلب یافته‌ای شده است

cervical v. = sternebra

vertebrae

مهره‌ها .

cervical v. مهره‌های گردنی ، هفت مهره
که به جمجمه نزدیک هستند و با هم اسکلت گردن
را تشکیل می‌دهند .

coccygeal v. مهره‌های دنباله‌ای ،
سه قطعه تا پنج قطعه‌ای که در پائین ترین قسمت

ستون مهره‌ها قرار داشته و بهم چسبیده و دنباله
را بوجود می‌آورند .

dorsal v. مهره‌های پشتی ، مهره‌های
سینه‌ای ، دوازده قطعه از مهره‌های ستون فقرات
که بین مهره‌های گردنی و مهره‌های کمری قرار
دارند .

false v. مهره‌های کاذب ، مهره‌هایی هستند
که معمولاً بوسیله قطعات رابط بهم وصل میشوند
مانند مهره‌های خاجی دنباله‌ای .

lumbar v. مهره‌های کمری ، پنج قطعه
از مهره‌های ستون فقرات که بین دوازدهمین
مهره پشتی و استخوان خاجی قرار دارند .

sacral v. مهره‌های خاجی ، قطعه‌ای از
ستون فقرات که معمولاً از پنج مهره تشکیل شده
و در زیر مهره‌های کمر قرار دارند و از چسبیدن
آنها بهم استخوان خاجی بوجود آمده است .

thoracic v. مهره‌های سینه‌ای ، دوازده
قطعه از مهره‌های ستون فقرات که بین مهره‌های
گردنی و کمری قرار دارند این مهره‌ها به دنده‌ها
چسبندگی داشته و قسمتی از دیواره پشتی قفسه
سینه را تشکیل می‌دهند .

true v. مهره‌های حقیقی ، به مهره‌هایی
گفته میشود که در طول عمر هیچ‌گاه بهم نمی‌چسبند
مثل مهره‌های گردنی ، مهره‌های سینه‌ای و مهره
های کمری .

vertebral

مهره‌ای ، مربوط به مهره .

vertebrarium

ستون مهره‌ای ، ستون فقرات .

vertebrate

۱- مهره‌دار . حیوان دارای ستون مهره‌ای .

vertebrectomy

برش و برداشتن يك مهره .

vertebrochondral

مهره‌ای - غضروفی ، مربوط به مهره و غضروف
دنده .

vertebrocostal

مهره‌ای - دنده‌ای .

vertebrosternal

مهرای - جناغی .

vertex

فرق سر ، تارك .

verticalis

عمودی ، قائم .

verticillate

پیچدار ، تاب خورده .

vertigo

سرگیجه ، دوران ، احساس چرخش یا حرکت در خویشتن (سرگیجه سوئز کیتو) یا احساس چرخش محیط اطرافی (سرگیجه آبژکتیو) .

سرگیجه گوشی ، **auditory** یا **aural v.** نوعی سرگیجه ناشی از اختلال گوش داخلی .

سرگیجه مرکزی، سرگیجه ناشی از **central v.** اختلال سیستم عصبی مرکزی .

سرگیجه مغزی ، سرگیجه **cerebral v.** ناشی از بعضی بیماریهای مغزی .

سرگیجه آنسفال، احساس **encephalic v.** حرکت بافتهای درون جمجمه .

سرگیجه صرع، سرگیجه ای **epileptic v.** که بدنبال حمله صرع بروز میکند .

سرگیجه اصلی، سرگیجه بدون **essential v.** علت روشن .

سرگیجه معدی، سرگیجه ای **gastric v.** که همراه با بیماریهای معده بروز میکند .

سرگیجه هیستریکی ، **hysterical v.** سرگیجه ای است که درهیستری دیده میشود .

سرگیجه لابیرنتی ، **labyrinthine v.** سرگیجه ای که همراه با بیماری لابیرنت گوش داخلی است .

سرگیجه نقرسی ، سرگیجه ای **lithemic v.** که در نقرس و زیادی اسیداوریک خون ایجاد میشود .

سرگیجه اوپژکتیو ، **objective v.** سرگیجه عینی، احساس حرکت اشیاء ساکن محیط شخص نسبت به او .

سرگیجه چشمی ، سرگیجه **ocular v.**

ناشی از بیماریهای چشمی .

سرگیجه عضوی ، سرگیجه ناشی **organic v.** از ضایعه مغزی یا نخاع شوکی .

سرگیجه پیرامونی ، **peripheral v.** سرگیجه ناشی از تحریکات اعصاب محیطی .

سرگیجه وضعیتی ، **positional v.** سرگیجه ای است که در هنگام قرار دادن سر در وضعیت خاص ایجاد میشود این سرگیجه ممکن است بعلمت اختلال مربوط به گوش (سر-گیجه گوشی) یاد ر اثر ضایعه سیستم عصبی مرکزی که معمولا در ساقه مغز ایجاد شده است تولید شود (سرگیجه مرکزی) .

یا **special-sense v. = aural v.** یا **ocular v.**

سرگیجه ذهنی ، سرگیجه **subjective v.** سوئزکتیو، احساس حرکت بیمار نسبت به محیط اطرافی .

سرگیجه مسمومیتی ، سرگیجه **toxemic v.** ناشی از بعضی از مسمومیتهای خون .

vertiginous

سرگیجه ای .

vertigraphy

پرتونگاری مقطع بدنی .

verumontanitis

التهاب ارتفاع جبلی ، التهاب ورمونتانوم .

verumontanum

ارتفاع جبلی ، برجستگی مدوری است در کف قسمت پروستاتی پیشابراه .

ves.

مثانه .

vesallanum

استخوان کنجدی در وتر عضله نعلی یا در زاویه بین استخوان مکعبی و پنجمین استخوان کف پائی .

vesic

آبدانک ، تاول

vesic(o)-

پیشوندی است به معنی «تاول» «مثانه» «پیشابدان» که به اول کلمات می چسبید .

vesica . مثانه .
v. felleae . کیسه صفرا .
v. urinaria . مثانه ، پیشابدان
vesicae . مثانه ها .
vesical . مثانه ای .
vesicant
 ۱ - تاول زنا . ۲ - عامل ایجاد کننده تاول .
vesication
 تواید تاول ، تاول زدگی .
vesicle
 ۱ - کیسه کوچک ، کیسک . ۲ - تاول .
air v. کیسه هوایی ، کیسه های کوچکی
 است دریافت ریه که در موقع وارد شدن هوا به
 درون شش ها هوا وارد آنها میشود .
allantoic v. کیسه آلانئوئید ، قسمت
 توخالی و داخلی آلانئوئید .
auditory v. کیسه شنوایی ، کیسه بیضی
 شکلی است که از حفره شنوایی در جنین اولیه
 تولید شده و بعدها قسمت های گوش را ایجاد
 میکند .
Baer's v. = graafian v.
blastodermic v. = blastocyst
brain v's primary کیسه های مغز اولیه ،
 سه ناحیه متصل در انتهای مغزی لوله عصبی
 جنین که بوسیله سه فشردگی مجزا شده اند .
cerebral v. کوسه مغزی ، اتساع کانال
 عصبی جنینی که در آنجا مغز تشکیل میشود .
chorionic v. کیسه کوریونی ، تخمک
 در حال رشد در موقع خارج شدن آن به آندوم -
 متریوم زهدان .
compound v. کیسه مرکب ، کیسه ای که
 بیش از یک حفره داشته باشد .
ear v. = auditory v.
encephalic -v's = brain v's

germinal v. کیسه زایا ، هسته پراز مایع
 اووسیت در آخر مرحله پروفاز در تقسیم میوزی .

graafian v. = graafian follicle

lens v. کیسه عدسی . کیسه ای است
 که در جنین از گودی عدسی تولید میشود و بعدها
 عدسی چشم را بوجود میآورد .

olfactory v. کیسه بویائی ، قسمتی از کیسه
 مغزی که در آنجا لب بویائی و راههای بویائی
 ایجاد میشود .

optic v. کیسه چشمی ، برآمدگی
 روی هر طرف کیسه مغزی قدیمی جنین اولیه که
 از آن قسمتهای ادراکی مربوط به بینائی بوجود
 میآید .

otic v. = auditory v.

pituitary v. = Rathke's pouch

Purkinje's v. = germinal v.

seminal v's کیسه های منوی ، ساختمانهای
 لوبوله زوجی که نزدیک مثانه در مرد قرار دارد
 و به مجرای و ابرام متصل میشود .

umbilical v. کیسه ناف ، قسمتی از کیسه
 زرده که در خارج از بدن جنین قرار گرفته است .

vesicöcele

فتق مثانه .

vesicocervical

مثانه ای - گردنی ، مربوط به مثانه و گردن
 زهدان .

vesicoclysis

عمل داخلی کردن مایع به درون مثانه .

vesicocolonic

مثانه ای - قولونی .

vesicoenteric = vesicointestinal

vesicointestinal

مثانه ای - روده ای .

vesicoperineal

مثانه ای - میان دوراهی .

vesicoprostatic

مثانه ای - پروستاتی .

vesicopubic

مثانه‌ای - عانه‌ای .

vesicosigmoidostomy

تولید کردن ارتباط دائمی مابین مثانه و قولون
سیگموئید .

vesicospinal

مثانه‌ای - ستون مهره‌ای .

vesicotomy

مثانه بری ، برش مثانه .

vesico-uterine

مثانه‌ای - زهدانی ، مربوط به مثانه و رحم .

vesicovaginal

مثانه‌ای - مهبل .

vesicula=vesicle**vesiculæ**

کیسه‌ها .

vesicular

کیسه‌ای .

vesiculation

ایجاد کیسه ، تولید تاول .

vesiculectomy

برش و برداشت کیسه بخصوص کیسه منوی .

vesiculiform

کیسه مانند ، کیسه‌ای شکل .

vesiculitis

التهاب کیسه منوی .

vesiculocavernous

کیسه‌ای - غاری .

vesiculogram

نگاره حاصله از پرتونگاری کیسه‌های منوی .

vesiculography

پرتونگاری از کیسه‌های منی .

vesiculopapular

وزیکولی - پاپولی ، مشخص به تاول‌ها و
پاپول‌ها .

vesiculopustular

مشخص به تاول‌ها و گنده تاول‌ها .

vesiculotomy

برش يك کیسه ، بخصوص کیسه منوی .

vesiculotympanic

کیسه‌ای - صماخی .

Vesprin

نام تجارتي فرآورده‌های تریفولوپرومازین که
بممنون آرامش بخش مورد استفاده قرار می‌گیرد .

vessel

۱- رگ . ۲- ظرف شیشه‌ای یاسفالی که در
آزمایشگاه مورد استفاده قرار می‌گیرد .

absorbent v's رگهای جاذب ، رگهای
لنفای و شیری .

blood v. رگ حونی .

collateral v's رگهای جانبی ، مجاری

فرعی که درموقع بسته شدن رگهای اصلی خون
را به منطقه مورد نظر میرسانند .

hemorrhoidal v's رگهای بواسیری .

سیاهرگهای واریسی راست روده .

lymph v's رگهای لنفاوی ، رگهای لنفی ،

مجاری که در آن لنف جریان دارد .

nutrient v's رگهای تغذیه‌ای ، رگهایی

هستند که مواد غذایی را به بافتهای مخصوص
میرسانند مثل سرخ‌رگهایی که به ماده استخوان
و پادپیواره رگهای بزرگ وارد میشوند .

vestibule

دهلیز

v. of aorta دهلیز آئورت ، فضای کوچکی

است که در ریشه آئورت قرار دارد .

v. of ear دهلیز گوش ، حفره‌ای است که

درمدخل حلازون گوش داخلی قرار دارد .

v. of mouth دهلیز دهان ، قسمتی از محوطه

دهانی که از یکطرف بدن‌داناها ولته‌ها یا لبه‌های
باقیمانده آلوتولی و از طرف دیگر به لبها
(دهلیزلی) و گونه‌ها (دهلیزدهانی) محدود
میشوند .

v. of nose دهلیز بینی ، قسمت جلویی

حفره بینی .

- v. of pharynx** دهلیز حلق ، گذرگاہی
است بین گلو و حلق .
- v. of vagina** دهلیز مهبل ، فضائی است
بین لبهای کوچک فرج که پیشابراه و سوراخ
مهبل در آنجا باز میشوند .
- vestibuloplasty**
تغییر شکل جراحی مخاط قسمتی از لثه ها که با
دهلیز دهانی ارتباط دارند .
- vestibulotomy**
برش دهلیز گوش .
- vestibulo-urethral**
دهلیزی - پیشابراهی ، مربوط به دهلیز فرج
و پیشابراه .
- vestibulum = vestibule**
- vestige**
اثر ، بقایای ساختمانی که در مراحل پیشین رشد
موجود فعالیت داشته است .
- vestigia**
آثار .
- vestigial**
اثری ، مربوط به بقایای ساختمانی که در مراحل
پیشین رشد موجود فعالیت داشته است .
- vestigulum = vestige**
- veterinarian**
دامپزشک .
- veterinary**
دامپزشکی .
- V.F.**
مخفف جملات زیر است :
- visual field** میدان بینائی .
- vocal fremitus** لرزش صوتی .
- vla**
راه ، مجرا .
- viability**
قدرت زیست ، نیروی حیاتی .
- viable**
قابل زیست .

Vladril

نام تجارتي فرآورده ای از هیدروکسی دیون
سدیم که بعنوان آنستتیک پایه مورد استفاده قرار
میگیرد .

viae

راهها - مجاری .

primae v.

مجاری گوارشی .

secundae v.

مجاری شهری و خونی .

vial

بطری کوچک .

vibesate

نوعی پلاستیک پولیوینیل که برای پوشاندن
زخمها و سایر ضایعات سطحی بطور موضعی و
بصورت اسپری مورد استفاده قرار میگیرد .

vibex

خون مردگی خطی .

vibices

خون مردگیهای خطی .

vibratile

لرزان ، مرتعش .

vibrator

لرزاننده ، وسیله ای است که در درمان لرزشی
مورد استفاده قرار میگیرد .

vibratory

لرزش پذیر ، ارتعاشی ، لرزش دار .

Vibrio

جنسی از شیزومیتها (راسته یزودوموناداله
تحت راسته یزودومونادینه ، خانواده اسپریلاسه) .

vibrio

فردی از تیره ویبریویاسایر میکروبیهای مارپیچ
متحرک .

cholera v. ویبریون وبا ، عامل مسیبه
بیماری وبا .

vibriocidal

ضد ویبریون ، از بین برنده ممبریوبا .

vibrissa

موئی که در دهلیز بینی انسان یا در اطراف بینی
حیوان رشد میکند .

vibrissae

موهائی که در دهلیز بینی انسان یا در اطراف بینی حیوان رشد میکند .

vibrocadiogram

نگاره حاصله از ویبریوکاریوگرافی .

vibrocadiography

ثبت خطی ارتعاشات دیواره سینه که با فرکانس نسبتاً زیاد بوسیله عمل قلب ایجاد میشود .

vibrotherapeutics

کاربری درمانی وسائل ارتعاشی .

viburnum

فرآورده ای از پوست گونه های مختلف گیاهان ویبورنوم که بصورت بوته در آمریکا میروند .
ویبورنوم اوپولوس، خشکیده **v. opulus**
پوست گیاه ویبورنوم اوپولوس که در درمان اختلالات عملی زهدان مورد استفاده قرار میگیرد.

ویبورنوم پرونیفولیوم، **v. prunifolium**
پوست خشکیده ریشه یا ساقه گیاه ویبورنوم پرونیفولیوم یا گیاه ویبورنوم روفیدولوم که سابقاً بعنوان مسکن رحمی مورد استفاده قرار میگرفت.

Vicia

جنسی از گیاهان که مشتمل بر ماش و باقلا میباشد .

ویسیافابا، گونه ای **V. faba (V. fava)**
که باقلاها یا کرده آن ممکن است موجب مسمومیت شود .

videognosis

تشخیص کسلیتیکی از راه انتقال تلویزیونی رادیوگرافیها .

vigilambulism

حالتی شبیه راه رفتن در خواب که در بیداری اتفاق میافتد به این حالت ، حالت دو شخصیت یا چندشخصیتی نیز میگویند .

vigor

زور ، نیرومندی ، زورمندی ، قوت ، شدت ، مجموعه ای از صفات موجودات زنده که بصورت رشد سریع ، باروری و تولید مثل زیاد اندازه بزرگ و طول عمر مشخص میشود .

نیروی هیبرید ، حالتی است که **hybrid v.**
باقویتر بودن اولین نسل از والدین با گونه های مختلف و توانائی تولید مثل و باروری زیادتر اولین نسل ، هیبرید مشخص میشود .

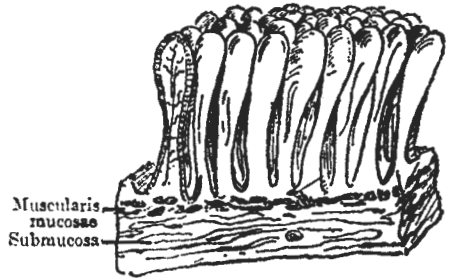
villi

پرزها .

پرزه های کریونی ، **chorionic v.**
برجستگی های نخ مانندی که بطور یکنواخت در رویه خارجی کوریون پیدا میشوند .

پرزه های روده ای ، **intestinal v.**
برآمدگی های نخ مانند متعددی که رویه آستر مخاطی روده کوچک را پوشانده اند .

پرزه های سینوویال ، **synovial v.**
برآمدگی های استوانه ای شکلی که از رویه غشاء سینوویال به درون حفره مفصلی کشیده میشوند .



پرزه های مخاط روده کوچک

villiferous

پرپرژ .

villikinin

هورمونی است که پرزه های روده را فعال میکند .

villitis

التهاب بافت پرزی تاج ماده کف پائی پای اسب .

villoma

تومر پرزی بخصوص در راست روده .

villose

پوشیده شده از موهای نرم .

villositis

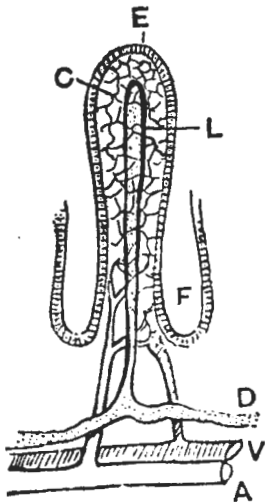
نوعی بیماری میکربی که با تغییرات پرزهای جفتی همراه است .

villosity

۱- حالت پرزداری ، پرزدار بودن. ۲- پرز.

villus

پرز ، برجستگی کوچک رگ داری است که فرضا از سطح آزاد يك غشاء تشكيل شده است.



مقطع طولی پرز روده

A - سرخرگ دیواره روده C - شبکه مویرگی
 D - رگ لنفی E - اپی تلیوم رویه F - کریبت
 L - لیبر کون L - مجرای کیلوس بر V - سیاهرگ
 دیواره روده .

villusectomy=synovectomy

Vlnactane

نام تجارتي فرآورده ای از ویومايسين که آنتی بیوتیکی است که از يك گونه استرپتوميسيس بدست آمده و برای درمان سل مورد استفاده قرار میگیرد .

vinbarbital

نوعی باربیتورات کوتاه اثر یا متوسط اثر.

وين باربیتال سدیم ، ترکیبی sodium v. است که بعنوان کاهش دهنده فعالیت دستکاه عصبی مرکزی مورد استفاده قرار میگیرد .

vinblastine

آلکالوئیدی است مشتق از گیاه وینکاروزا که بعنوان ضد نشوپلاسم مورد استفاده قرار میگیرد .

vincula

ساخته های نواری شکل .

v. tendinum نوارهای وتری ، رشته هائی که بند انگشتان را به وترهای تاکننده اتصال میدهند .

vinculum

يك نوار یا ساختمان نواری شکل .

vinegar

سرکه ، ۱- محلول اسیداستیک ضعیف ۲- دارویی مرکب از اسیداستیک دقیق .

Vinethene

نام تجارتي وینیل اتر.

vinyl

گروه يك ظرفیتی CH_2 از وینیل الکل .

vioid

هتیل روزانه لین .

Vlocin

نام تجارتي فرآورده ای از سولفات ویومايسين .

Vloform

نام تجارتي فرآورده های یدوکلروهیدروکسی کین .

violet

بنفش .

crystal v. یا gentian v. یا methyl v.

کلرومیتیل روزانه لینین .

vlomycin

نوعی ماده آنتی بیوتیک که از گونه های استرپتو-ميسيس بدست می آید و در درمان سل مورد استفاده قرار میگیرد .

vlosterol=calciferol

viral

ویروسی .

Virales

راسته ای از میکرو تانویوتها .

viremia

پیدایش ویروس در خون .

vires

نیروها ، انرژیها (جمع واژه vls).

viridin

آلکالوئیدی است از گیاه وراتروم ویرید .

virile

مردانه .

viriliscence

رجولیت ، مردنمائی ، پیدایش صفات مردی در زن در سنین پوشرفته .

virillism

مرد نمائی ، پیدایش حالت مردانگی در زن .

مردنمائی مجسم ، **prosopopillary v.**

مردنمائی همراه با وجود مودر صورت زن .

virility

مردی ، نیرو و قدرت جنسی در مرد .

virillization

القاء یا ایجاد خواص جنسی ثانویه مردی بخصوص پیدایش چنین تغییراتی در زن .

virogenetic

دارای منشاء ویروسی .

virology

ویروس شناسی .

virose

زهر آگین ، سمی .

viroses

بیماریهای ناشی از ویروس .

virosis

بیماری ناشی از ویروس .

virucidal

ویروس کشی .

virucide

ویروس کش .

virulence

حدت ، قدرت يك عامل زیان آور برای نشان دادن اثر خود .

virulent

زهر آگین ، حدت دار ، تند .

viruliferous

حامل ویروس یا عامل عفونی

viruria

پیدایش ویروس در ادرار .

virus

ویروس ، عامل عفونی بسیار ریزی که با بعضی استثنائات به وسیله میکروسکپ نوری قابل رویت نیست و فاقد متابولیسم مستقل میباشد . همچنین فقط در سلول میزبان زنده قرار میگیرد ، ویروس ذره فردی است یا موجود اولیه ای است که شامل **DNA** یا **RNA** میباشد ولی فقط یکی از اینها را داراست و این ماده در داخل يك پوشش پروتئینی محصور است که ممکن است این پوشش چند لایه باشد .

ویروسهای حیوانی ، ویروسهای **animal v's** که فقط در حیوانات بیماری تولید میکنند .

ویروسهای بند پایان ، گروهی **arbor v's** از ویروسها شامل عوامل مسببه تب زرد ، آنفسا- لیتهای ویروسی و بعضی عفونتهای تیدار مثل تب دانگ میباشد و بوسیله حشرات مختلف و کنه بانسان منتقل میشوند .

ویروس ضعیف شده ، **attenuated v.** ویروسی است که بیماریزائی آن از راه گذراندن آن از حیوانی به حیوان دیگری یا به وسائیل دیگر ضعیف شده باشد .

ویروس میکربی ، ویروسی **bacterial v.** که میتواند باعث منهدم شدن باکتریها بشود .

ویروس سلو ، نوعی ویروس **CELO v.** کشته شده جوجه است که در نوزاد «ها مستر» ایجاد تومر میکند .

ویروس کوکساکسی ، **Coxsackie v.** ویروسی از گروه آترو ویروسهای ناهمجور که در انسان نوعی بیماری شبیه پولیومیلیت بدون فلجی ایجاد میکند .

ویروس اکو ، نوعی ویروس **ECHO v.** یتیم است که از روده انسان جدا میشود گاهی همراه با منتثریت آسپتیک دیده میشود (ویروس یتیم به ویروسی گفته میشود که در کشت بافت بدست میآید و در بیماری خاصی دیده نشده است) .

encephalomyocarditis v. ویروس آنسفالومیوکاردیت ، نوعی ویروس بند پایان که باعث مننژیت آسپتیک ملایم و نوعی بیماری پولیومیلیت مانند غیره فلجی میشود .

enteric v. ویروس روده‌ای .

v. fixe ویروس ثابت ، ویروس هاری باحدت ماگنیموم که در اثر انتقال متوالی از ۲۵ تا ۴۰ خرگوش بدست می‌آید .

herpes v. ویروس زونا ، ویروس تبخال .

latent v. یا **masked v.** ویروس مخفی ، ویروسی که معمولا بحالت غیر عفونی بروز میکند و از روشهای غیر مستقیم که آن را بصورت فعال درمی‌آورد قابل اثبات است .

orphan v. ویروس یتیم . ویروسی است که از بافت کشت شده جدا میشود ولی در بیماری بخصوصی یافت نمیشود .

plant v. ویروس گیاهی ، ویروسی که برای گیاهان بیماریزا است .

street v. ویروس خیابان ، ویروسی است که از راه مواد طبیعی بیماری هاری بدست می‌آید .

vaccine v. ویروس واکسن ، ویروس آبله گاوی که در مایع کوبی ضد آبله در انسان بکار میرود .

vis

نیرو ، انرژی .

v. a fronte نیروی وارده از جلو ، نیروئی که از سمت جلو وارد میشود و باعث بسته شدن یا تأخیر افتادن میشود .

v. a latere نیروی جانبی ، نیروئی که از پهلو اعمال میشود و حالت نگهدارندگی دارد .

v. a tergo نیروی پشتی ، نیروئی که از پشت وارد میشود و باعث فشار وارد آوردن میشود .

v. formativa نیروی سازنده ، نوعی انرژی که بصورت تشکیل بافت جدید تظاهر میکند .

v. medicatrix naturae نیروی درمانی طبیعی ، نیروی درمانی که در خود موجود نهفته است .

viscera . اندرونه ، احشاء .

viscerad به طرف احشاء ، به سوی اندرونه .

visceralgia درد احشاء اندرونه درد .

visceratism عقیده‌ای که میگوید احشاء منشأ اصلی بیماریها میباشند .

viscero-inhibitory متوقف کننده فعالیت احشاء .

visceromegaly بزرگ شدگی غیر طبیعی احشاء .

visceromotor انتقال دهنده تحریکات حرکتی به طرف احشاء .

visceroparietal احشائی - جداری ، مربوط به احشاء و دیواره شکم .

visceroperitoneal احشائی - صفاقی ، مربوط به احشاء و صفاق .

visceropleural احشائی - جنبی ، مربوط به احشاء و پرده جنب .

visceroptosis پائین افتادگی احشاء .

viscerosensory احشائی - حسی ، مربوط به احشاء و حس .

visceroskeletal احشائی - اسکلتی .

viscerosomatic احشائی - بدنی .

viscerotonia گروهی از زمینه‌های فردی که بااستی، بیحالی و تمایل به زاحتی و اجتماعی بودن و خوش مشربی مشخص میشود . این افراد بعنوان یک آندومرف تیپیک تلقی میشوند .

viscerotropic

احشاء گرا، متمایز به احشاء شکمی.

viscid

لزج، چسبناک.

viscidly

چسبندگی.

viscosimeter

چسبندگی سنج، وسیله‌ای است برای سنجش میزان چسبناکی يك ماده.

viscosity

چسبندگی، لزوجت، غلظت، خاصیت فیزیکی يك ماده که مربوط است به اصطکاک مولکولهای متشکله آن و لغزش آن مولکولها بر روی یکدیگر.

viscous

چسبناک، لزج، غلیظ.

viscus

یکی از اعضای اندرونه، یکی از احشاء، هر کدام از اعضاء بزرگ جلویی که در یکی از چهار حفره بزرگ بدن بخصوص در شکم قرار گرفته‌اند.

vision

دید، بینائی.

achromatic v. دید بدون رنگ، بینائی که با فقدان دید رنگ مشخص میشود.

binocular v. دید دوچشمی، نوعی بینائی که ناشی از تحریک همزمان گیرنده‌های هر دو چشم است که هنگامی که تصویر ایجاد شده در دو چشم روی یکدیگر منطبق شوند دید دوچشمی یگانه خوانده میشود.

central v. دید مرکزی، بینائی حاصله از تحریک گیرنده‌های لکه زرد.

chromatic v. = chromatopsia color v. دید رنگ، درک رنگهای مختلف سازنده طیف نور قابل دید.

daylight v. دید روشنائی روز، درک بینائی در روز یا تحت شرایط روشن.

dichromatic v. دید دورنگی، بینائی

که در آن درک نور فقط برای دو رنگ اولیه واصلی مثل آبی و زرد یا قرمز و سبز امکان پذیر است.

direct v. = central v.

double v. = diplopia

finger v. دید انگشتی، توانائی تشخیص کیفیاتی مانند رنگ که معمولاً از طریق دیدن انجام میشود از راه لامسه بوسیله سرانگشت.

half v. = hemianopia

Indirect v. = peripheral v.

monocular v. دید یک چشمی.

multiple v. = polyopia

night v. دید شب، درک بینائی در تاریکی شب یا تحت شرایط تاریک.

oscillating v. = oscillopsia

peripheral v. دید پیرامونی، بینائی حاصله از تحریک گیرنده‌های واقع در شبکیه پیرامون لکه زرد.

solid v. یا stereoscopic v. دید عمیق، مانند درک بلندی و پهنای اشیاء، دیدن عمق، پهنادردارای اشیاء.

tunnel v. دید تونلی، نحالی است از کم شدن میدان دید مانند اینکه شیئی را از درون يك تونل طویل ببینند.

visualization

تصور، بینش، مشاهده.

visuo-auditory

بینائی - شنوایی، مربوط به بینائی و شنوایی.

visuometer

بینائی سنج، دستگاهی است برای اندازه گیری یا سنجش میدان بینائی.

visuopsychic

بینائی - روانی، مربوط به بینائی و پدیده‌های روحی.

visuosensory

بینائی - حسی، مربوط به درک تاثرات بینائی.

vital

حیاتی، مربوط به زندگی.

vitalism

تئوری مربوط براینکه اعمال بدنی بوسیله اصل مشخصی بنام نیروی حیاتی تولید میشود.

vitalistic

پهرو عقیده تولید اعمال بدنی بوسیله نیروی حیاتی .

vitalist

مربوط به تئوری نیروی حیاتی .

vitalium

آلپهای از کوبالت - کرم که برای کارهای دندانپزشکی و جراحی مورد استفاده قرار میگیرد .

vitamer

ماده یا ترکیبی که دارای فعالیت ویتامینی میباشد .

vitamin

ویتامین، عاملی که برای رشد یا اعمال بدنی ضروری است ، ویتامین ماده‌ای آلی میباشد که بمقادیر کم در غذاهای طبیعی تازه مثل غذاهای گیاهی و حیوانی وجود دارد و در اثر فقدان آنها در رژیم غذایی نامهای خاصی به آنها داده شده است مانند عامل ضد گزرفتالمی (ویتامین A)، عامل ضد نوریت (ویتامین B₁)، عامل ضد بیماری زبان سیاه (اسیدنیکوتینیک)، عامل ضد بیماری آکرو دینی که دارای نشانه‌های خارش شدید ناراحتی همراه بارینگ قرمز مایل بی آبی در دست و پاها میباشد (پیریدوکسین) ، عامل ضد رماتیسم (ویتامین D)، عامل ضد عقیمی (ویتامین E) ، عامل ضد خونریزی (ویتامین k) و غیره . سایر فاکتورهائی که برای رشد میکربها یا حیوانات پست لازم میباشد نامهایی مثل فاکتور سیترووروم (عامل لازم برای رشد لوکونوستوک سیترووروم) یا فاکتور تمبریو (عامل لازم برای رشد کرم غذا یعنی تمبریو مولیتور) و غیره دارند .

ویتامین ضد خونریزی ماده‌ای، **hemorrhagic v.** که بازمینه خونریزی مقابله میکند .

antineurtic v. = thiamine

antipellagra v. = nicotinic acid

antiscorbutia v. = ascorbic acid

permeability v. ویتامین نفوذپذیری ، ماده‌ای است که برای سلامت دیواره مویرگها لازم میباشد .

ویتامین آ، الکلی است با وزن مولکولی **v. A** سنگین با فرمول **C₂₀H₃₄OH** که برای تولید دوباره رودپسین یا ارغوان بینائی که در اثر نور بورتنگ میشود لازم است ، و برای سلامت یاخته‌های اپی تلیال ورشد سلولهای تازه و برای کمک به نگهداری مقاومت بدن در برابر عفونت و بتأخیر انداختن پیری لازم و مفید میباشد. ویتامین آ در بدن از پیشروهای مختلفی از قبیل رنگدانه‌های زرد سبزیجات و میوه‌جات ساخته میشود .

ویتامین آیک، نوعی ویتامین **A** که در **v. A1** پستانداران و ماهی آب شور یافت میشود .

ویتامین آ دو، این ویتامین **A** که در **v. A2** ماهی آب شیرین یافت میشود .

ویتامین ب، نامی است که اصولاً به ماده **v. B** محلول در آبی که معلوم شده از چند ماده لازم برای اعمال درست بدنی مثل بیوتین ، کلین ، اسید فولیک، اینوزیتول، اسیدنیکوتینیک، اسید آمید نیکوتینیک ، اسید پارا آمینو بنزویک، اسید پالنتوتینیک ، پیریدوکسین ، ریبوفلاوین و تیامین تشکیل شده است داده اند این مواد را مجموعاً ویتامین **B** کمپلکس می‌نامند .

v. B1 = thiamine

v. B2 = riboflavin

v. B3 = nicotinamide

v. B6 = pyridoxine

ویتامین ب دوازده، ویتامین همتا و **v. B12** یوئیتیک (خون ساز) محلول در آب .

ویتامین ث، ضد **v. C** (**scurvy**) .

ویتامین D، ترکیب شیمیایی مشتق از استرول که **v. D** قادر است جذب کلسیم را زیاد کرده کلسیم خون را تنظیم کند و باعث تبدیل فسفر غیر آلی به ترکیبات آلی در استخوان شود.

v. D² = calciferol

ویتامین D³، ترکیب ضد راشی تسم قوی با فرمول ۷- دهیدروکلسترول که در اثر پرتو ماوراء بنفش بر کلسترول بدست میآید.

ویتامین E، یکی از گروههایی که از لحاظ شیمیایی مربوط به مواد جدا شده از روغن جوانه گندم میباشد. این ماده بطور مصنوعی ساخته شده است و بر فعالیت تولید مثلی حیوانات موثر است و همین جهت بنام ویتامین ضد ناتوانی جنسی مشهور شده است.

ویتامین اف، اصطلاحی است که سابقاً به اسیدهای چرب اشباع نشده مختلف (مثل اسید لینولئیک، اسید لینولنیک، اسید آراشیدونیک) که برای ذخیره چربیها در بدن دارای نقش اصلی هستند اطلاق میشد.

v. G = riboflavin

v. H = biotin

ویتامین کا، عاملی است که در اصل در برگهای سبز دیده شده و برای سنتز پروترومیین و ایجاد لخته خون بطور طبیعی لازم است.

v. k¹ = phytonadione

v. K³ = menadione

v. M = folic acid

ضدزیادی نفوذپذیری مویرگها. **v. P = citrin**

vitaminogenic

ناشی از ویتامین.

vitaminoid

ویتامین مانند.

vitaminology

ویتامین شناسی.

vitellin

فسفوپروتئینی که در زرده تخم مرغ پیدا میشود.

vitellolutein

رنگدانه زردی است که از زرده تخم مرغ بدست میآید.

vitellorubin

رنگدانه قرمزی است که از زرده تخم مرغ بدست میآید.

vitellus

زرده تخم مرغ.

vitiligo

لکوپیس، حالتی است ناشی از نقص در تشکیل ملانین پوست که در بعضی از نواحی پوست بصورت لکه های سفید شیری با حاشیه پررنگ ایجاد میشود.

vitiligoidea = xanthoma

vitodynamic

مربوط به نیروی حیاتی.

vitreocapsulitis

التهاب پوشاننده عدسی.

vitreodentin

شکل متراکم و شیشه مانند عاج دندان.

Vitreoscilla

جنسی از شیزومیستها (راسته بگیانواتوله، خانواده ویتروسیلاسه).

Vitreoscillaceae

خانواده ای از شیزومیستها (راسته بگیانواتوله) که در مواد آلی فاسد یافت میشود.

vitreous

۱- شیشه مانند یا شفاف. ۲- عدسی.

vitriol

سولفات متبلور.

blue v. سولفات متبلور آمبی، سولفات مس.

green v. سولفات متبلور سبز، سولفات آهن.

white v. سولفات متبلور سفید، سولفات

روی.

vitroprssion

ایجاد فشار درروی پوست بایک تیغه شیشه‌ای
که سبب پس رفتن خون از آن منطقه میشود.

vitrum

شیشه .

vivi—

پیشوندی است بمعنی «زنده»، «زندگی»، که به اول
کلمات می‌چسبند .

vividialysis

دیالیز ازغشاء زنده .

vividiffusion

جریان خون ازخلال يك دستگاہ بسته که در
آن خون از پرده‌ای می‌گذرد وموادى که معمولا
بوسیله کلیه گرفته میشود در آنجا نیز گرفته
میشود .

vivification

تبدیل موادپروتئینی بیجان بهمواد زنده ازراه
عمل جذب وتحلیل .

viviparous

زنده‌زا، بچه‌زا، بچه‌گذار.

viviperception

مطالعه پدیده‌های حیاتی موجود زنده .

vivisection

اعمال جراحی که در روی حیوانات زنده به
جهت تجسسات فیزیولوژیک یاپاتولوژیک انجام
میشود .

vivisectionist

شخصی که اعمال جراحی رادرروی حیوانات زنده
بجهت بررسی‌های فیزیولوژیک یاپاتولوژیک
انجام میدهد .

V.M. = voltmeter**vocal**

صوتی، مربوط بهصدا .

voice

صدا، آوا، صوت .

void

تخلیه کردنموادزائد بخصوص ادرار، تهی کردن،
دفع کردن، خارج کردن.

vol. = volume**vola**

رویه مقعر یاگود .

v. manus

کف دست

v. pedis

کف پا.

volar

کف پائی، کف دستی .

volaris

کف دستی .

volatile

فرار.

volatilization

فرارشدن .

volley

تعدادی تحریکات انرژی مانند تحریکات عصبی
که باتوالی سریع منتقل میشوند .

voisella = vuisella**volt**

واحد نیروی الکتروموتیو که معادل جریان يك
آمپر از مقاومت يك اهم میباشد .

الکترون ولت، مقدار انرژی **electron v.**

که در اثر ایجاد شتاب دريك الکترون بوسیله
پتانسیل يك قطب بدست می‌آید که معادل است با
 3.82×10^{-20} کالری یا $1.2 - 1.6 \times 10^6$ ارگ
میباشد.

voltage

ولتاژ، نیروی الکتروموتیو که باولت سنجیده
میشود .

voltalc

ولتی، مربوط بهولتا (ولتا فیزیسک دان ایتالیائی
است) .

voltalism = galvanism**voltmeter**

ولت سنج، ولت متر، دستگاہی است برای سنجش
نیروی الکتروموتیو بر حسب ولت .

volume

حجم .

حجم خون، مقدار کلی خون **blood v.**
بدن .

circulation v. حجم گردش خون، مقدار خونیکه از ششها گذر کرده و بتمام اعضاء بدنسه میرسد.

expiratory reserve v. حجم ذخیره بازدمی، حداکثر مقدار هوایی که میتوان بانفس از ریه بیرون داد.

inspiratory reserve v. حجم ذخیره دمی، حداکثر مقدار هوایی که میتوان وارد ریه کرد.

minute z. حجم در دقیقه، مقدار خونیکه در دقیقه از قلب میگذرد یا مقدار هوایی که در دقیقه تنفس میشود.

packed-cell v. حجم گویچههای خون دریک نمونه خون سانتریفوژ شده.

residual v. حجم باقیمانده، مقدار هوایی که پس از یک بازدم عمیق در ششها باقی مماند.

stroke v. حجم ضربه ای، مقدار خونیکه در هر زبان از قلب خارج میشود.

tidal v. حجم در جریان، مقدار هوایی که در هر نفس کشیدن وارد شش شده و در آن خارج میشود.

volumetric

مربوط به اندازه گیری حجمها.

volumometer

وسيله ای است برای اندازه گیری حجم و تغییرات حجم، حجم سنج.

volute

پیچیده به بالا تاب خورده.

volvulus

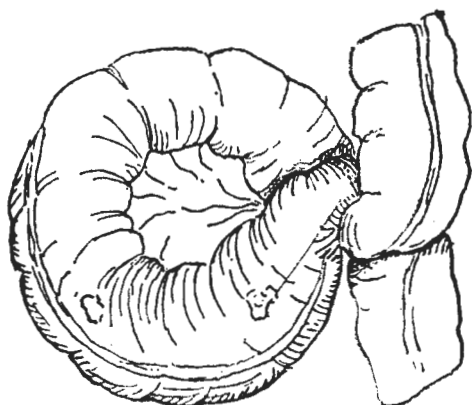
آلودگی به کرم اونکوسر کاولوولوس که تولید تومرهای رشته ای زیر جلدی میکند.

volvulus

پیچ خوردگی قوسی از روده باریک که باعث بسته شدن اختناقی یا بدون اختناق میشود. (شکل زیر).

vomer

استخوانی که قسمتی از دیواره بون حفرات بینی را تشکیل میدهد.



vomerine

مربوط به استخوانی که قسمتی از دیواره بون حفرات بینی را میسازد.

vomica

۱- حفره غیر عادی دریک عضو بخصوص در ریه
۲- بالا آوردن یا دفع ناگهانی مقدار زیادی چرک یا مواد گندیده.

vomit

مواد استفراغ.

billous v. مواد استفراغی صفراوی، مواد استفراغی که بوسیله صفرا رنگ گرفته باشد.

black v. ماده استفراغی سیاه، استفراغ خون سیاه رنگ از معده در تب زرد.

coffee-ground v. ماده استفراغی شبیه درد قهوه ای، مواد داندان سیاه رنگی که از معده در بیماریهای بدخیم معده بصورت استفراغ خارج میشود این مواد مرکب از خون و محتویات معده است.

vomiting

استفراغ.

cyclic v. استفراغ دوره ای، حملات برگشتی استفراغ.

dry v. استفراغ خشک، استفراغ بدون خارج شدن ماده ای از معده.

pernicious v. استفراغ بدخیم، استفراغی که در حاملگی ایجاد شده و آنقدر شدید است که زندگی بیمار را تهدید میکند.

v. of pregnancy استفراغ حاملگی، استفراغی که در صبحها در ماههای اول حاملگی ایجاد میشود.

projectile v. استفراغ جهنده، استفراغی که با جهش شدید مواد ازمنده همراه باشد.

stercoraceous v. استفراغ مدفوعی، استفراغ مواد مدفوعی.

vomitory استفراغ آور.

vomitition اغزدن و حالت استفراغ بنوعی گرفتن بدون اینکه چیزی ازمنده خارج شود.

vomitus ۱- استفراغ ۲- ماده استفراغی.

v. matutinus استفراغ صبحها در التهاب مزمن معده.

vortex الکوئی از خطوط منحنی که از یک مرکز مشترک پرتو دار خارج شده باشند.

vortices الکوهای از خطوط منحنی که پرتو دار از یک مرکز مشترک خارج شده باشند.

vox صوت، صدا.

v. choleric صدای وبائی، صدای خفه ای که در بیماران وبائی مشاهده میشود.

voyeurism نوعی انحراف جنسی که در آن اثناء جنسی از نگاه کردن به اعضاء یا اعمال جنسی حاصل میشود.

V.R. = vocal resonance

طنین صوتی.

V.S.

مخفف جملات زیر است:

vibration seconds ارتعاشات پدانه.

volumetric solution محلول حجم سنجی.

vuerometer

وسیلای است برای اندازه گیری فاصله بین دو چشم.

vulgaris

عادی، متعارف، معمولی.

vulnera

زخمها.

vulnerary

شفادهنده زخم، مرهم، عاملی که باعث شفا یافتن زخم میشود.

vulnus

زخم.

vulsella

نوعی فورسپس که دارای انتهای جنگال مانند میباشد.

vulva

فرج، عضو تناسلی خارجی زن که دارای لب بزرگ و لب کوچک، کلپتوریس و دهلیز فرج میباشد.

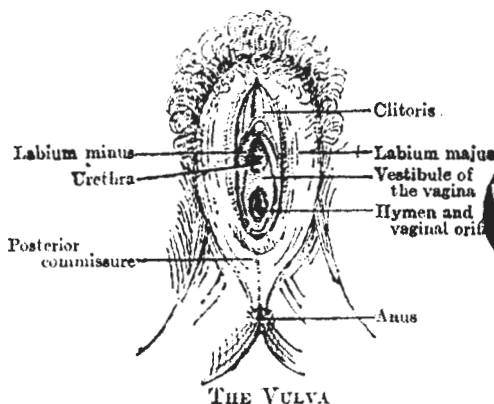
v. cerebri فرج مغزی، وولومغزی، سوراخی است که به شکلی سوم مغزی باز میشود و در پائین پایه قدامی مثلث مغزی قرار دارد.

v. clausa یا **v. convens** وولویا فرجی که لبهای بزرگ آن چاق و بسته باشند.

fused v. = synechia vulvae

به اوزه (**synechia v.**) زیر ملت (**synechia**) مراجعه فرمائید.

v. hions فرج فاصله دار، فرجی که لبهای بزرگ آن شل و فاصله دار هستند.



vulvectomy

برش و برداشتن فرج.

VULVIS

۱۴۱۴

vulvismus = vaginismus

vulvitis

التهاب فرج .

vulvocruural

مربوط به فرج و ران، فرجی- رانی.

vulvopathy

هر نوع بیماری مربوط به فرج .

vulvorectal

فرجی - راست روده‌ای .

vulvo-uterine

فرجی زهدانی .

vulvovaginal

فرجی - مهبل .

vulvovaginitis

التهاب فرج و مهبل .

v.v.



سیاهرگها .

**v./v. = volume (of solute) per volume
(of solvent)**

نسبت حجم محلول به حجم حلال .

v.w. = vessel wall

دیواره رگ .

Developed in the Middle Ages to represent two U's	Gothic	Modern Roman	
			
	Gothic	Modern Roman	
			
			
Medieval			

W.

- ۱- نشانه شیمیائی عنصر (wolfram) تونگستن.
- ۲- مخفف (Wehnelt) واحد پرتوهای سخت رونتگن .

w.

مخفف (watt) واحد نیروی الکتریکی.

Wachendorf's membrane

پرده واشندورف، ۱- لایه مزودرمی که در لبه یا جلوی عنبیه در جنین دیده میشود و گاهی در بزرگسالی نیز باقی میماند. ۲- پرده‌ای که سلول را محصور میکند .

Wachsmuth's mixture

آمیزه واشموت ، آمیزه بیهوشی آوری است که از پنج قسمت کلروفورم و یک قسمت سقز (نورپنتین) درست شده است .

wagaga

نام فیزی ویلاریازیس .

Wagner's corpuscles

اجسام کوچک واگنر ، کارپوسکولهای واگنر، انتها های عصبی متوسط الاندازه کپسول دار که بیشتر در پوست کف دست و کف پادیده میشود .

Wagner's disease

بیماری واگنر ، نوعی پاپول کوچک متمایل به زرد در لایه شاخی پوست که رسوب یک استحال کلوئیدی است .

Wagner's hammer

چکش واگنر ، وسیله‌ای است برای باز کردن و بستن سریع جریان گالوانی .

Wagner's operation

جراحی واگنر ، برش استئوپلاستیک جمجمه.

Wagner's theory

نظریه واگنر، تئوری مهاجرتی ، مبنی بر اینکه افتالمی سمپاتیکی ناشی از مهاجرت عامل بیماریزا از راه مجاری لنفاوی عصب بینائی است .

Wagner=Jauregg treatment

درمان واگنر - ژورگک ، عصب شناس و درمان شناس اطریشی که درمان دمانس فلجی را از راه آلودگی مالاریائی کشف کرد .

wagnerism

مایه کوبی با عوامل مالاریا در سیکل غیر جنسی.

Wagstaffe's fracture

شکستگی واگستاف ، جدا شدن استخوان چکشی داخلی .

Wahl's sign

نشانه وال ، ۱- متثوریزم لوکال یا یاد کردگی طرف نزدیک به مرکز در انسداد روده . ۲- صدای وزش در سیستول که پس از باره شدن قسمتی از سرخرگ در روی آن شنیده میشود .

wakamba

نوعی زهر که در آفریقا تیر را به آن آغشته میکنند .

wakefulness

بیداری ، بیداری .

Walcher's position

وضعیت والشر ، بیمار به پشت میخوابد و کپلش را در لبه میز قرار میدهد و پاهایش را به پائین آویزان می کند .

Walcheren fever

تب والکرن ، نوعی مالاریای سخت که در هلند دیده میشود .

Waldenburg's apparatus

دستگاه والدن برگ ، دستگاهی است برای خالی کردن یا کمپرس کردن هوایی که بوسیله مریض تنفس شده یا بیمار بداخل آن نفس را بیرون داده است .

Waldenstrom's disease

بیماری والدنستروم ، استئوکلند زوزاپیفیز سر استخوان .

walst

کمر .

wale

تاول .

walk

راه رفتن .

walking

راه رفتن .

راه رفتن شتری .

راه رفتن پاشنه‌ای ، نوعی راه

رفتن بر روی پاشنه‌ها برای احتراز از درد که در اثر فشار بر کف پا در موارد نوزیت محیطی انجام میشود .

راه رفتن کانگاروئی ،

راه رفتن با چهار دست و پا که برای زایمان در موقع برگشتگی زهدان انجام می شود .

راه رفتن ماه ، راه رفتن

در خواب در شبهای مهتابی .

راه رفتن در خواب .

wall

دیواره ، دیوار ، جدار ، جداره .

دیواره محوری ، دیواری که

در یک حفره محتوی سطح محوری یک دندان در نزدیکترین پولپ موازی با محور طولی دندان قرار دارد .

دیواره یاخته ، جدار سلول ،

ساختمان بیرونی و محافظ پرده سلول که در تمام سلولهای گیاهی و در بیشتر مهرکها و یاخته‌های دیگر وجود دارد

دیواره ناخن ، چینی از پوست که

در اطراف و ریشه ناخنهای دست یا ناخنهای پا وجود دارد .

دیواره آهیانه‌ای ، دیواره

جداری بدن جنین که از اکتودرم و مزودرم تشکیل شده است .

دیواره احشائی ، دیواره‌ای

که از بهم آمیختن آندودرم و مزودرم احشائی بوجود می آید و عضلات و بافت همبند دستگاه گوارش را تشکیل میدهد .

دیواره رگ ، لایه‌های متعددی

که مجرای حاوی خون یا لنف را احاطه کرده است .

wallenberg's syndrome

سندرم ویلنبرگ ، همی پلژی کنترا لاترال ، نیمه فلجی طرف مقابل متمایز حساسیت بازو ، ساق ، پا ، تنه ، گردن و پوست سر .

walleye

۱- لکه سفیدروی قرنیه ۲- لوجی واگر .

wall-plate

صفحه جداری ، دستگاه الکتریکی برای ایجاد جریان کم فشار و کم ولتاژ .

wambles

بیماری شیر، مسمومیت حیوانات بوسیله گیاهی بنام گل ماروانتقال این مسمومیت از راه شیر بانسان که با استفراغ یا بیبوست و لرزشهای عضلانی مشخص میشود .

wandering

سرگردانی ، حرکات غیرطبیعی ، شل ومتحرك ، پریشان خیالی .

warbles

لاروهائی مگسهای تیره هیپودرما که گاو هارا در نیمکره شمالی آلوده میکند .

ward

اطاق بزرگی در بیمارستان برای جدا کردن چندین بیمار .

isolation w. اطاق مجزا ، بخشی از

بیمارستان که برای مجزا کردن بیمارانی که به بیماری عفونی مبتلا هستند .

probationary w. بخش آزمایشی ،

بخشی که در آن بیماران مظنون به بیماری مسری را موقتا نگهداری می کنند .

psychopathic w. بخش روانی ، بخشی

در یک بیمارستان عمومی برای نگهداری و مراقبت از بیماران روانی .

warfarin

ترکیبی است ضد انعقادی .

potassium w. ترکیبی است ضد انعقادی .

wart

زگیل ، ضایعه پالزیون کوچک مدور با سطحی خشک و خشن در پوست که معمولا برجسته است این ضایعه معمولا بوسیله نوعی ویروس ایجاد میشود این نوع رویشها ممکن است در پرده مخاطی و در نزدیکی محل اتصال پوست و مخاط نیز تشکیل شود .

anatomic w. زگیل آناتومیک ، ضایعه ای

است گره ای که روی دست افراد اتوپسی کننده پیدا میشود .

fig w. زگیل انگجری ، پاپیلوم ویروسی که بعضی اوقات در روی پوست یا مخاط اعضاء تناسلی خارجی ظاهر میشود .

fugitive w. زگیل ناپایدار ، زگیلی است که خود بخود محو میشود و از بین میرود .

moist w. زگیل مرطوب ، پاپیلوم ویروسی که بعضی اوقات در روی پوست یا مخاط اعضاء تناسلی خارجی ظاهر میشود .

mosaic w. زگیل موزائیکی ، ضایعه نامنظمی است در روی کف پا که دارای رویه ای دانهدار میباشد و از تراکم زگیلهای نزدیک بهم تشکیل میشود .

necrogenic w. زگیل نکروز دهنده ، ضایعه گره ای که در روی دست افراد اتوپسی کننده پیدا میشود .

Peruvian w. زگیل پردوی ، تومریا گره همانژیوم مانندی که در بیماری کلاریون دیده میشود .

plantar w. زگیل کف پائی ، زگیلی که در کف پا ایجاد میشود .

pointed w. زگیل نوک دار ، پاپیلوم ویروسی که گاهی در روی پوست یا مخاط اعضاء تناسلی خارجی ظاهر میشود .

postmortem w. یا **prosector's w.** زگیل ناشی از نکروز ، ضایعه گره ای که روی دست افراد اتوپسی کننده پیدا میشود .

soot w. زگیل دوده ای ، کانسردود کش پاک گنها .

telanglectatic w. زگیل تلانژکتازی ، تومردگی پوست که باشد بافت شاخی پوست همراه است .

tuberculous w. زگیلی دکمه ای ، ضایعه گره ای که روی پوست افراد اتوپسی کننده پیدا میشود .

venereal w. زگیل آمیزشی ، پاپیلوم ویروسی که گاهی در روی پوست یا مخاط اعضاء تناسلی خارجی ظاهر میشود .

wash

شستشو، مایع شستشو. محلول شستشو دهنده چشم یادهان.

Wassermann-fast

ظاهر شدن واکنش واسرمن مثبت علی رغم درمان ضد سیفیلیس.

water

آب، محلول آبگونه، مایع آمونیومیک (این معنی در حالت جمع از این کلمه استنباط میشود).

آب آمونیومیک، محلول رفیق **ammonia w.** شده آمونیومیک.

آب آمونیومیک **ammonia w. stronger** قوی محلول قوی آمونیومیک.

آب معطر، محلولی است **aromatic w's** که معمولا اشباع شده از یک روغن فرار یا سایر مواد معطر در آب خالص میباشد و از راه تقطیر تهیه میشود.

آب محدود، آن قسمت از آب **bound w.** بافتهای بدن که مصرانه تر به کلونیدها چسبیده است و بنا بر این جدا کردن آن از بافت مشکل تر از جدا کردن سایر آبهای بدن میباشد.

آب شمریه، آبیکه در خاک **capillary w.** و در بالای سطح آبهای زیر زمینی قرار میگیرد.

آب کلره، محلول اشباع شده **chlorine w.** کلر در آب.

آب دارچین، محلول **cinnamon w.** اشباع شده صافی از روغن دارچین در آب خالص.

آب تخم، آبی است حاوی مایع **egg w.** باروری که در تخم رسیده خاریشهای ذریائی و سایر حیوانات آبی بدست میآید و بوسیله آن اسپرما توزونیدها بهم میچسبند.

آبزمینی، آبیکه در زیر سطح **ground w.** زمین قرار دارد و بوسیله لایه ای از مواد غیر قابل نفوذ محافظت میشود.

آب تزریقی، آبیکه **w. for injection** از راه تقطیر خالص شده و هیچ ماده اضافی ندارد.

w. for injection bacteriostatic آب تزریقی باکتریواستاتیک، آب استریلی است که برای تزریق آماده شده و بان یک یا دو عامل باکتریواستاتیک مناسب اضافه کرده اند.

w. for injection sterile آب تزریقی استریل، آبی است برای تزریق که سترون شده است.

آب آهک، محلول هیدروکسید کلسیم. **lime w.** آب گل نارنج، محلول **orange flower w.** اشباع شده ای از قسمتهای معطر گلهای تازه گیاه سیروس اورانتیوم که از روغنهای فرار زائد جدا شده است.

آب نعنا، محلول **peppermint w.** صاف اشباع شده ای از روغن نعنا در آب خالص. آب تصفیه شده، آبی که یا از **purified w.** راه تقطیر یا تبادل یونی بدست آمده باشد.

گل آب، محلول **rose w. stronger** اشباع شده ای از قسمتهای معطر گلهای تیره روزانستی فولیا که روغنهای اضافی فرار از آن جدا شده است.

water-borne

پراکنده شده بوسیله آب.

watt

مقدار فشاری که بوسیله پتانسیل یک ولت باشدت جریان یک آمپر ایجاد میشود.

wattage

بازده یک دستگاه الکتریکی بر حسب وات.

wattmeter

دستگاهی است برای اندازه گیری نیروی الکتریکی.

wave

موج.

امواج آلفا، امواج موجود در **alpha w's** الکتروآنسفالوگرام که دارای ۱۸ تا ۱۳ تواتر در ثانیه میباشد.

امواج بتا، امواجی در الکترو **beta w's** آنسفالوگرام که ۱۸ تواتر در ثانیه دارد.

brain w's امواج مغزی، تغییرات پتانسیل الکتریکی نقاط مختلف مغز.

delta w's امواج دلتا، امواجی در الکترو آنسفالو گرام که $\frac{1}{2}$ تا $\frac{3}{2}$ نواتر در ثانیه دارد.

electrical w's امواج الکتریکی، تشعشع الکترومگنتیک باطول موج بین ۱.۰۶ تا ۱.۱۱ سانتیمتر و فرکانس ۱-۱.۰ تا ۱.۴ سیکل در ثانیه.

electromagnetic w's امواج الکترو-مگنتیک، تشعشع الکترومگنتیک، نوعی انرژی است که با ماده همراه نبوده و در فضا بوسیله امواج منتشر و منتقل میشود و در تمام فواصل با سرعت 3×10^{10} سانتیمتر یا 186284 مایل در ثانیه حرکت میکند ولی از لحاظ طول موج از طول موج ۱.۱۱ سانتیمتر (امواج الکتریکی) تا طول موج ۱۰-۱۲ سانتیمتر (اشعه سوزاننده) ردیف شده است و شامل امواج رادیو، مادون قرمز، نور قابل رؤیت و ماوراء بنفش، اشعه ایکس و اشعه گاما میباشد.

light w's امواج نوری، شکلی از انرژی تشعشعی که باعث میشود تا ذرات محیط عمود بر سطح مسیر خود مرتعش شده، امواجی بخصوص با طول موجهایی که حس بینائی را تحریک میکنند تولید کند.

Dw. موج پی، یک خمیدگی در الکترو کاردیو گرام طبیعی که بعلمت عبور موج هیجان از دهلیز بوجود می آید.

radio w's امواج رادیو، تشعشع الکترو-مگنتیک باطول موجی مابین ۱.۰-۱.۰۶ سانتی متر و فرکانسی در حدود ۱.۱ تا ۱.۴ سیکل در ثانیه.

sound w's امواج صوتی، شکلی از انرژی تشعشعی که سبب میشود تا تک ذرات محیط مرتعش شوند و امواج بخصوص طول موجهایی که

حس شنوایی را تحریک میکنند بجلو رانده شوند.

T w. موج تی، خمیدگی انتهائی الکتروکارد-دیوگرام طبیعی که نشانه تغییرات پتانسیل همراه پارپولاریزاسیون قلب است.

ultrashort w's امواج ماوراء امواج کوتاه، امواج انرژی الکتریکی که باطول موجی کمتر از ۱۵ متر.

wavelength

طول موج، فاصله مابین فازهای یکسان در پیشرفت امواج انرژی تشعشعی، فاصله مابین راس یک موج و فاز مشابه آن در موج بعدی.

طول موج حداقل، کوتاهترین طول موج در طیف اشعه ایکس.

wax

موم، ماده پلاستیکی که بوسیله حشرات یا گیاهان درست میشود مومها استرهای اسیدهای چرب مختلف با الکلهای سنگین و معمولاً یک هیدراتی میباشد، موم مورد استفاده در داروسازی اصولاً موم زنبور عسل است که ماده آن شامل سرین و میریسین میباشد، موم در ساختن پمادها و غیره مود استفاده قرار میگیرد.

ear w. موم گوش، ماده مومی شکلی که از غدد گوش خارجی ترشح میشود.

grave w. موم نمش، ماده مومی شکلی که در جسد کهنه وجود دارد.

white w. موم سفید، موم سفید رنگ تصفیه شده زنبور عسل این موم از کندوی گونه ای زنبور به نام آپیس ملیفرا بدست می آید.

yellow w. موم زرد، موم تصفیه شده زرد رنگی است که از کندوی گونه ای زنبور عسل بنام آپیس ملیفرا بدست می آید.

waxing

مومی کردن، طرح ساخته شده از موم برای مدل دندان مصنوعی.

waxy

مومی، شبیه موم .

W.B.C

منخف جمله‌های زیر است :

white blood cell گویچه‌های سفیدخون .

white blood(cell) count

شماره گویچه‌های سفیدخون .

wean

از شیر گرفتن .

weanling

۱ - تازه از شیر گرفته شده . ۲ - حیوانی که تازه

از شیر گرفته شده باشد و باغذاهای دیگر تغذیه

میشود .

weasand

نای .

webbed

پرده‌دار .

weber

واحد مقاومت الکتریسیته، کولومب .

Weber's disease

بیماری وبر، ۱ - اپیدرمولیز لو تالیزه تاول‌دار .

۲ - نقیصه عقلی همراه با تشکیل خالهای پوستی در

صورت دسر .

Weber's douche

آب ریزش از بینی .

Weber's law

قانون وبر، کمترین تغییراتی که در یک تحریک

قابل درک باشد با تمامی تحریک نسبت ثابتی

دارد .

Weber's syndrome

سندرم وبر، فلج عصب حرکتی چشم در همان

طرفی که ضایعه باعث سقوط پلک ، لوچی ،

فقدان رفلکس نور و فقدان تطابق میشود، همچنین

نیمه فلجی اسپاسمی در طرف مقابل ضایعه همراه

با ازدیاد رفلکسها و فقدان رفلکسهای فوق

صورتی .

WEE = western equine encephalo

myelitis

آنسفالومیلیت اسبها در غرب .

Weeks' bacillus

باسیل ویکس، هموفیلوس اجیهتیوس .

Wegner's disease

بیماری وگنر ، جداشدگی استخوانی - غضروفی

ایفی‌فیز در سیفیلوس ارثی .

wehneit

واحد سختی یا توانائی نفوذ اشعه رونتگن .

weight

وزن، سنگینی .

atomic w.

وزن اتمی ، وزن یک اتم یک عنصر شیمیائی با

مقایسه با وزن یک اتم هیدروژن که مساوی یک

میشود .

equivalent w.

وزن معادل، وزن یک ماده

بر حسب گرم که معادل است با واکنش شیمیائی با

۱۰۰۸ گرم .

molecular w.

وزن ملکولی، وزن یک ملکول

از یک ترکیب شیمیائی با مقایسه با وزن یک اتم

هیدروژن .

troy w.

وزن کردن و سنجش جواهرات و سیم

وزن و سنگهای قیمتی .

weightlessness

بی‌وزنی .

welsmannism

عقیده مبنی بر اینکه صفات اکتسابی ارثی

نمیشوند .

well

ظرفی است برای مایعات که عمق آن بیشتر از برش

عرضی محل میباشد .

atrial w. ظرف دهلوی، دستگاهی است که

در جراحی قلب باز به دهلیز متصل میشود تا در زمانی

که جراح مشغول جراحی داخل قلب است سبب

بالا کشیدن خون بشود .

wen

يك كيسه محتوي مواد چربي ياكهست سياهه .

wet-nurse

دايه .

wet-scald

اگزماي كوسفند .

wheel

ناحيه لو كاليزه يامحدود خمزداري است در سطح بدن كه اغلب باخارش شديد است ومعمولا بي درام ميباشد .

wheeze

صدای خس خس ياسوت مانند تنفسی .

whipworm

كرم شلاتی، تریشوريس تریشورا.

whistle

۱- صدای سوت تنفسی ۲- سوت .

سوت گالتون، سوتی است

که در آزمونهاي شنوایسی مورد استفاده قرار میگيرد .

whitlow

عفونت چرکی نرمة بندديستال انگشت دست .

W.H.O. — World Health Organization

سازمان بهداشت جهانی .

whoop

دم فرو بردن تشنجی و صدا دار .

whooping cough

سياه سرفه ، بیماری عفونی است که بانزله بینی برنشست و سرفه اسپاسموديك سخت مشخص ميشود .

whorl

پیچ در پیچ .

Willia

تیره ای از قارچها که بعضی از آنها در انسان انكل واقع میشوند .

willlasis

آلودگی به انكل قارچی ویلیا .

Wilpo

نام تجارتي فرآورده ای از هیدروكلوروفنیل تیاری بوتیل آمین .

window

پنجره ، دریچه .

دریچه آئورت، ناحیه شفافی است در زیر قوس آئورتی در کلیشه رادیوگرافی مایل چپ جلویی قلب ورگهای بزرگ .

oval w. دریچه بیضی، سوراخی است در دیواره داخلی گوش میانی که در آن قاعده استخوان رکابی ثابت میشود .

round w. دریچه گرد ، سوراخی است در دیواره گوش میانی که به توسط فشاء مخاطی یا آستر مخاطی حفره گوش میانی پوشیده شده است .

windpipe

نای .

Winstrol

نام تجارتي فرآورده ای از استانوزولول که ترکیبی است استروئیدی و برای بهبودی اشتها و زیاد شدن وزن بکاره میرود .

wire

سیم .

kirschner w. سیم کرشنر ، سیم فولادی است که برای کشش دادن به استخوان در شکستگیها مورد استفاده قرار میگيرد .

W.M.A. — World Medical Association

جامعه پزشکی جهانی .

Wolbachia

جنسی از میکرو توتوبیوتها (راسته ریکتزیاله ، خانواده ریکتزیاسه ، طایفه ولباشیه) .

Wolbachiae

طایفه ای از میکرو توتوبیوتها (راسته ریکتزیاله ، خانواده ریکتزیاسه) .

wolfram = tungsten**womb**

زهدان، رحم .

worm

کرم .

eye w. کرم چشم، فردی از گونه کرمهای
لوآلوا .

flat w. کرم یمن .

guinea w. کرم گینه، فردی از گونه کرمهای
دراکون کولوس مدینسیس .

macaco w. کرم ماکاکو، لارونوعی
کرم در آمریکای جنوبی که در زیر پوست نقب
میزند .

medina w. کرم مدینه، فردی از کرمهای
گونه دراکون کولوس مدینسیس .

spiny-headed w. کرم خاردار، فردی
از کرمهای شاخه آکانتوسفالا .

wound

زخم .

contused w. زخم کوفتگی، زخمی که بوسیله
یک شیئی کند تولید شده باشد .

incised w. زخم بریدگی، زخمی که بوسیله
یک شیئی برنده ایجاد شده باشد .

lacerated w. زخم دریدگی، زخمی که بافتها
در آن پاره شده باشند .

open w. زخم باز، زخمی که دهانه آن در
روی سطح پوست باز باشد .

penetrating w. زخم سوراخ کننده،
زخمی که به حفرة مهمی از بدن راه یافته باشد .

puncture w. زخم سوراخ شده، زخمی که
بوسیله یک آلت نوک تیز ایجاد شده باشد و
دارای یک سوراخ خیلی کوچکی در روی پوست
باشد .

w.p.

نقطه اثر .

W.R.

واکنش واسرمان .

wreath

حلقه گل، ساختمان مدوری است شبیه حلقه گل که
ممکن است در اطراف سر قرار گرفته باشد .

حلقه بقراطی، زه واریادوره ای **hippocratic w.**
ازموی سر باقی مانده که آخرین مرحله الگوی
طاسی در مرد است .

wrist

مچ دست .

drop w. مچ افتاده .

tennis w. مچ تنیس بازان، التهاب
رباطهای مچ دست و غلاف آنها که در تنیس بازان
مشاهده میشود .

wristdrop

مچ افتاده، فلج عضلات باز کننده دست و
انگشتان که اساساً ناشی از مسمومیت از فلزات
میباشد .

writing

نوشتن .

automatic w. نوشتن خود بخود،

۱ - نوعی اختلال که در آن شخص در حالی که
تمرکز حواس ندارد بطور خود کار مشغول نوشتن
میباشد . ۲ - نوشتن در حال خواب مصنوعی،
نوشتن مطالبی که در حال خواب مصنوعی به شخص
دیکته میشود .

mirror w. نوشتن آینه ای، نوشتن کلمات
بطور معکوس مانند آینه که در آینه دیده میشود .

wryneck = torticollis

wt. = weight

Wuchereria

جنسی از کرمهای نماتود انگلی مربوط به تحت
خانواده فیلاریواید .

W.bancrofti وشرریا بانکروفتی، گونه ای
از کرمهای وشرریا که در کشورهای گرمسیر و تحت
گرمسیری بسیار پراکنده بوده و تغییرات مرضی
مهمی در سیستم لنفی در انسان ایجاد میکند .

wuchereriasis

آلودگی به کرمهای تیره وشرریا .

w.v. = weight per volume

وزن (محلول) در حجم (حلال) .

Wyamine

نام تجارتي فرآورده های منترمین که به عنوان
مقلد سمپاتیک ماده پرسیورموردا استفاده قرار میگیرد

Wycillin

نام تجارتي فرآورده‌ای از پنیسیلین ز پروکائین.

Wydase

نام تجارتي فرآورده‌های هیپالورونیداز برای تزریق .

Wyeomyia

جنسی از پشه‌های کولیسین .

Wyeth's method

معدویت، روش ویت، درمان آنژیوم از راه تزریق آب جوش.

Wyethia

نیره‌ای از گیاهان .

نوعی گیاه گلدار در **W. helenioides**

کالیفورنیا که از آن فرآورده هومئوپاتیک به دست می‌آید .

Wylle's drain

درن وایلی، نوعی شیاف مهبلی ساقه‌دار از لاستیک سفت که در طول ساقه خود شکاری دارد.

Wylle's operation

عمل جراحی وایلی، ۱- عمل کوتاه کردن رباط گرد برای درمان برگشتگی زهدان که از راه چین دادن لیگمانها بر روی خود و بنخیه زدن آنها انجام میشود. ۲- عمل جراحی آپاندیسیت از راه کشیدن رکتوس به کنار، برش دادن ورقه خلفی آن و ایجاد یک برش کوچک در صفاق .

Wysler's suture

بنخیه ویسلر، بنخیه سروزی-عضلانی به سروزی-عضلانی برای نزدیک کردن لایه‌های صفاقی روده کوچک .

X

	Greek X	Latin X	Gothic 𐌵	Modern Roman X
	X	X Medieval	X Gothic	X Modern Roman

X.

- ۱- نشانه هومئوپاتیک درجه اعشاری شدت اثر.
- ۲- مخفف واحد کینوگ مقدار پرتوی ایکس که معادل یکدهم مقدار سرخی دهنده است .

xanchromatic = xanthochromatic

xanthate

نمک اسیدگزانتیک ، ملح اسیدگزانتیک یا اسیدزانتیک .

xantheln

ماده زرد رنگ گیاهان که در الکل حل نمیشود ولی در آب حل میشود .

xanthelasma

شکلی از گزانتوم که در پلک چشم تولید میشود و با نقاط زرد رنگ نرم یا صفحات زرد رنگ مشخص میشود و گزانتالاسما پالپبراروم نیز نامیده میشود.

xanthelasmatisis = xanthomatosis

xanthelasmaidea = urticaria

pigmentosa

به واژه (**u. pigmentosa**) زیر لغت (**urticaria**) مراجعه فرمائید .

xanthematln

ماده زرد تندی که از هماتین جدا میشود .

xanthemia

وجود ماده زرد رنگ در خون ، کائیممی .

xanthene

ترکیبی است به فرمول $(C_6H_4)_2 - (Q)CH_2$ یا دی بنزپیران که رنگهای گزانتین و شاخصهای آن از آن به دست میآید .

xanthic

۱- زرد . ۲- مربوط به گزانتین .

xanthide

هر ترکیب گزانتوزن .

xanthin

رنگدانه زردی که از گلهای زرد به دست میآید.

xanthine

بازسفید بی شکلی است به فرمول $C_5H_4N_4O_2$ دی اوکسی پورین که از بیشتر بافتها و مایعات بدنی ، سنگهای ادراری ، و گیاهان معینی به دست میآید این ماده از راه اکسیداسیون هیپوگزانتین به دست میآید و ممکن است در اثر اکسیده شدن به اسیداوریک تبدیل شود ، در آب سرد نا محلول است ولی در اسید رقیق و محلولهای قلیائی محلول است ، دارای خواص محرک بافتهای عضلانی بخصوص بافت عضلانی قلب است .

دی متیل گزانتین ، **dimethyl x.** تشوبرومین .

methyl x. = heteroxanthine

تری متیل گزانتین ، **trimethyl x.** کافئین .

xanthin

ماده سفید متبلوری به فرمول $C_7H_7N_2O_2$ که از راه گرم کردن نئونترات آمونیوم به دست میآید .

xanthinoxidase

آنزیمی است که سبب اکسیده شدن گزانتین و هیپوگزانتین و تبدیل آن به اسید اوریک میشود .

xanthinuria

ازدیاد گزانتین در ادرار .

xanthiuria = xanthinuria**xantho—**

پیشوندی است که با چسبیدن به اول کلمات به آنها معنی زرد میدهد .

xanthochroia

زردرنگ شدن پوست در اثر تغییرات حاصله در لایه رنگدانه‌ای پوست .

xanthochromatic

زردرنگ ، دارای رنگ زرد .

xanthochromia

زردی ، تغییر رنگ دادن و زرد شدن مثلا زرد شدن پوست یا زرد شدن مایع نخاعی .

xanthochromic

۱- دارای رنگ زرد . ۲- مربوط به زرد شدن .

xanthochroous

زرد رو ، دارای بشره و سیمای زرد رنگ ، زرد نبو .

Xanthochymus pictorius

گیاهی است مربوط به هندشرقی که تاکیکال نامیده میشود و شیره مسهل از آن به دست میآید .

xanthocreatine = xanthocreatinine**xanthocreatinine**

نوعی لوکومائین سمی به فرمول $C_8H_{11}N_4O$ که در بافت عضلانی وجود دارد این ماده شبیه کراتینین است و به شکل بلورهای زردرنگی در میآید .

xanthocyanopsia

زرد و آبی بینی ، توانائی در دیدن رنگ زرد و آبی و ناتوانی در دیدن رنگ قرمز و سبز .

xanthocystine

ماده ای است که در برآمدگیهای بدن مرده به دست میآید .

xanthocyte

زرد پاخته ، پاخته‌ای که حاوی رنگدانه زرد است .

xanthoderm

زرد پوست .

xanthodermia یا xanthodermal

زردپوستی .

xanthodontous

زرد دندان ، دارای دندان زردرنگ .

xanthofibroma = thecocellulare

توموری که از پاخته‌های لوتئین تخمدان تولید میشود .

xanthogen

زردزا ، ماده رنگی سبزیجات و گیاهان که رنگ زرد و قلیائی تولید میکند .

xanthoglobulin

زردگلوبولین ، رنگدانه زردی است که از کبد و لوزالمعده به دست میآید .

xanthogranuloma

زرد گرانولوم ، توموری است دارای مشخصات هیستولوژیک گرانولوم و گزانتوم .

xanthogranulomatosis

شکل هاند - کریستیان - شولر گزانتوما توز که در آن رسوب چربی به صورت دان دان است و اصولا در بافتهای اطراف جمجمه به وجود میآید .

xanthokreatinine = xanthocrea-

tinine

xanthokyanopy = xanthocyanopsia**xanthoma**

زردتومور ، حالتی است که با پیدایش صفحات کوچک پهن زردرنگ در پوست مشخص میشود ،

این حالت بعلت رسوب چربیها ایجاد میشود، این ضایعات در زیر میکروسکوپ بصورت سلولهای روشنی با پروتوپلاسم کفدار دیده میشوند.

craniohypophysial x. =

Hand-Schuller-Christian disease diabetic x. یا x. diabetorum

زرد تومور یا گزانتوم دیابتی، نوعی بیماری پوستی که همراه با دیابت ملیتوس (مرض قند) تولید میشود با تشکیل لکه‌های قرمز رنگ سفت بزرگتر از لکه‌های گزانتوم مشخص میگردد، این لکه‌ها گاهی در نوکشان نقطه زردی مشاهده میشود.

زرد تومور یا گزانتوم **x. disseminatum** منتشره، گزانتومی که در تمام بدن در غلافهای وتری، پریوست یا احشاء یا پوست منتشر است.

زرد تومور یا گزانتوم اصلی، **essential x.** شکل ارثی خانوادگی گزانتوم که در آن رسوب چربی همراه با ذخیره مقدار زیادی کلسترول و استرهای آن است.

زرد تومور یا گزانتوم متعدد، **x. multiplex** گزانتومی که در تمام بدن منتشر میشود و شامل پرده‌های سروزی و پرده‌های مخاطی است.

زرد تومور یا گزانتوم **x. palpebrarum** پلکی، گزانتومی که در پلکها ایجاد میشود و آنرا گزانتولاسمان نیز مینامند.

زرد تومور یا گزانتوم یکنوعی، **x. planum** بیماری همراه با تشکیل صفحات نرم سرطانی در پوست.

primary x. = essential x.

x. tuberosum یا x. tuberosum multiplex

زرد تومور یا گزانتوم گرهی، یا گزانتوم گرهی متعدد، شکلی از انفیلتراسیون لیپیدوز همراه با تشکیل گره‌های سرطانی بر روی پوست بخصوص پوست کف دست، کف پا و رویه‌های باز کننده دست و پا.

xanthomatosis

تجمع یا اندوختگی مقدار زیادی چربی در بدن به علت اختلال در سوخت و ساز چربی که با تشکیل تومورهای چربی در قسمتهای مختلف مشخص میشود و گاهی همراه با اثرات بدی بر سلامتی بدن است.

استحاله چربی قرنیه. **x. bulbi**

chronic idiopathic x. =

Hand-Schuller-Christian disease x. generalisata ossium

گرانولوما تو ز چربی استخوانها.

گزانتوما تو ز عنبیه، ایجاد لکه‌های **x. Iridis** زرد در عنبیه تغییر رنگ داده یک چشم که در اثر التهاب عنبیه طولانی یا گلوکوم کور شده است.

xanthomatous

مربوط به گزانتوم، گزانتومی، از ماهیت زرد توموری.

Xanthomonas

جنسی از میکرواورگانسیم‌های خانواده پزودو-موناداسه تحت راسته پزودومونادینه راسته پزودو-موناداله که بصورت یاخته‌های مونوتریکوکو تولید کننده رنگدانه زرد وجود دارد، گونه‌های مختلف آن برای گیاهان بیماریز است.

xanthomycin

آنتی بیوتیک زردی است که از کشت استرپتو-میسس بدست می‌آید.

xanthomyeloma = xanthosarcoma

xanthone

۱- ستون گزانتن بفرمول $CO(C_6H_4)_2O$ که مشتقی است از گزانتین ۲- پرومتون.

xanthophan

رنگدانه زردی است که از شبکیه چشم بدست می‌آید.

xanthophore

کروما تو فوری است از حیوانات خون سرد که حاری دانه‌های زرد مایل بقرمز میباشد این ماده لپوفور نیز خوانده میشود.

xanthophose

هر نوع محرك حسی زرد .

xanthophyll

ماده زرد رنگ گیاهان بفرمول ۳- دی هیدروکسی
آلفا - کاروتن ، که در گیاهان سبز همراه با
کاروتن وجود دارد .

xanthopia = xanthopsia**xanthopicrite = berberine****xanthoplasty = xanthoderma****xanthoproteic**

مربوط به گزانتوپروتئین .

xanthoprotein

رنگدانه نارنجی رنگی که در اثر حرارت دادن
پروتئینها با اسیدنیتريك تولید میشود .

xanthopsia

شکلی از کوری رنگ که در آن اشیاء به رنگ
زرد دیده میشوند .

xanthopsin

نوعی پروتئین درهم آمیخته که گروه پیشروآن
رتئین است که نوعی محصول ارفوان بینائی
است که به وسیله نورسفید شده است .

xyanthopsia

رنگدانه زرد رنگ یا بیگمانتاسیون زرد در
سرطان .

xanthopsydracla

ایجاد تاولهای زرد کوچک روی پوست .

xanthopterin

رنگدانه زرد رنگی به فرمول $C_{19}H_{18}O_6N_6$
که از پوست زنبورها و بالهای پروانه به دست
میآید و دارای مقداری فعالیت همتایوپتوپتیک
در حیوانات آنمیک است .

xanthopuccine

آلکالوئیدی است که از گیاه هیدراستیس
کانادنسیس به دست میآید .

xanthorhamnin

نوعی گلپکوزید زرد به فرمول $C_{22}H_{22}O_7$
از میوه گونه‌های مختلف گیاه رامنوس به دست
میآید .

Xanthorrhiza

جنسی از علفها .

X. apilifolia

نوعی بوته در آمریکای
شمالی به نام زرد ریشه که ریشه و چوب آن محرك
و نیروبخش است .

xanthorubin = xantorubin**xanthosarcoma**

سارکوم غول یاخته غلافهای وتري و نیامها که
حاوی یاخته‌های گزانتوم است و به عنوان مرحله‌ای
از گزانتوما تود تلقی میشود ، به این حالت
گزانتومیوم نیز میگویند .

xanthosine

نوعی نوکلئوزید به فرمول گزانتین - ۹- ریپوفو
رانوزید که در اثر هیدرولیز به گزانتین و ریپوز
تبدیل میشود .

xanthosis

زردی ، زرد شدن ، استعاله همراه با رنگدانه
ساری زرد رنگ .

x. cutis

زردی پوست ، بیگمانتاسیون
نارنجی رنگ یا زرد رنگ پوست بدون گرفتاری
به تصلب که اغلب بدنبال مصرف غذاهای کاروتن
دار پیش میآید .

x. diabetica

زردی دیابتی ، زرد شدن
پوست دیابتی ها که در اثر ازدیاد لیپوکرومها
در خون است .

x. of septum nasi

بیگمانتاسیون
زرد پرده مخاطی بینی به علت استعاله خون پس از
خونریزی .

xanthotoxin

نوعی کتون که در میوه گیاه فاگوراکزانتوکسی-
لوئیدس یافت میشود .

xanthous

زرد .

xanthuria

ازدیاد گزانتین در ادرار .

xanthydrol

ترکیبی به فرمول $C_{12}H_{10}O_2$ یادی فنیلن اوکسی
کاربینول .

XANTHY

xanthyl

رادیکال یکظرفیتی $C_{12}H_{10}O$

xanthyllic

مربوط به گزانتین .

xantorubin

رنگدانه زردی است که در سرم خون پس از برداشت کبد پیدا میشود .

Xe. = xenon

xenembole

ورود مواد خارجی به داخل بدن .

xenenthesis = xenembole

xenia

تظاهر مشخصات برجسته ارثی از گیاه نردر آندوسپرم (بذر) در نتیجه کرده افشانی متقاطع .

xeno —

پیشوندی است که به اول کلمات میچسبد و به آنها معنی خارجی و غریبه میدهد .

xenodiagnosis

تشخیص خارجی، تشخیص از راه پیدا کردن اشکال عفونی میکرب مسببه بیماری در مدفوع ساسهای سالم آزمایشگاهی که از بدن بیمار تغذیه کرده اند این کار را در مراحل اولیه بیماری (Chagas) انجام میدهند .

xenodochia

بیمارستانهای قرون وسطائی برای فقرا و زائران علیل .

xenogenesis

۱- تناوب در زاد و ولد ۲. تولید بچه ای که همانند والدین خود نباشد .

xenogenous

۱- ناشی از یک جسم خارجی، یا ناشی از خارج بدن موجود زنده ۲- شکل گرفته یا کامل شده در مین بان، اصطلاحی است که به توکسینهای حاصله از اثر تحریکات وارده بر سلولهای مین بان اطلاق میشود .

xenology

دانش ارتباط انگلها با میزبانان .

xenomenia

قاعدگی جان نشینی .

xenon

عنصر گازی بی اثری که در آتموسفر پیدا میشود و به شماره اتمی ۵۴ و وزن اتمی ۱۳۱٫۳۰ است .

xenoparasite

موجود ریزبینی که معمولا انگلی نیست و برای میزبان ضرری ندارد ولی اگر میزبان ضعیف شود به صورت انگل در میآید .

xenophobia

میگانه ترسی، ترس مرضی از غریبهها .

xenophonla

تغییر در کیفیت و آکسان و زیر و بم صدای سخن گفتن شخص .

xenophthalmia

کنژونکتیویت ضربه ای .

Xenopsylla

جنسی از ککها .

X. astla نوعی کک موش صحرائی در هند که ممکن است باعث انتقال طاعون شود .

X. brasillensis نوعی کک موش صحرائی در جنوب هندوستان، آفریقا و آمریکای جنوبی که ناقل طاعون خیارکی میباشد .

X. cheopls نوعی کک موش صحرائی در هندوستان و سواحل آمریکاکه طاعون و تیفوس موشی را انتقال میدهد .

X. hawaiiensis کک ناقل طاعون موشهای صحرائی در جزایر هاوایی .

Xenopus

جنسی از آمفیبیا .

xenorexia

برگشت اشتها به گونه ای که شخص اجسام خارجی غیر خوراکی را میبلعد .

xenyli

گروه شیمیائی یکظرفیتی به فرمول $C_7H_5C_7H_4$.

پیشرونده و تظاهرات مختلف سیستمیک تولید میکند .

xerogel

زلی که حاوی مقدار کمی مایع باشد.

xeroma

حالت غیرطبیعی خشکی ملتحمه چشم ، گزرو- فتالمی .

xeromenia

حالتی که در آن نشانه‌های بدنی قاعدگی بدون اینکه خونی خارج شود وجود دارد.

xeromycteria

خشکی غشاء مخاطی بینی.

xerophagia

خشک خوری، خوردن غذاهای خشک .

xerophagy = xerophagia**xerophobia**

متوقف شدن جریان بزاق در اثر ترس، خشم یا هیجان .

xerophthalmia

کونژونکتیویت همراه با آتروفی و بدون ریزی مایع که تولید خشکی غیرطبیعی و حالت کدری کره چشم میکند و ناشی از نارسائی ویتامین A است .

xerophthalmus = xerophthalmia**xeroradiography**

نوعی رویداد فوتوالکتریک خشک کامل برای ثبت تصاویر اشعه ایکس که در آن صفحات فلزی بایک ماده نیمه هادی مثل سلنیوم پوشانده شده است .

xerosis

خشکی غیرعادی چشم یا پوست .

x. conjunctivae = xerophthalmia

استئاتوز پوست .

x. cutis

گزروفتالمی ناشی از **x. parenchymatosus** تراخم .

xeransis

خشکی .

xerantic

خشک کننده .

xeraphium

گردی است خشک کننده .

xerasia

بیماری مو که در آن موچهار خشکی میشود.

xero-

پوشوندی است به معنی خشکی که به اول کلمات میچسبد .

xerochellia

خشکی لبها، شکلی ازالتهاب ساده لب .

xerocollyrium

نوعی مرحم خشک چشمی .

xeroderma

نوعی بیماری که با خشکی و خشونت پوست مشخص میشود. بخصوص بیماری شبیه ایکتیوز که با خشکی، ضخامت، حالت بی‌رنگی پوست با تشکیل پوسته ریزی فلسی مشخص میشود .

follicular x. = keratosis pilaris**x. of kaposi = pigmentosum**

بیماری نادر و کشنده‌ای **x. pigmentosum** است که از راه وجود نقاط قهوه‌ای و اولسره‌ای پوستی همراه با آتروفی عضلانی و پوستی و تلانژیکتازی مشخص میشود .

xerodermatic

مربوط به گزرودرما، از ماهیت گزرودرما.

xerodermlia = xeroderma**xerodermosteosis**

سندرم مخاطی - پوستی ، ناشی از نارسائی ترشحات غددی همراه با خشکی مخاط چشمی ، دهانی، بینی، برونشی ، گوارشی و مخاط تناسلی مقعدی. خشکی و حالت ایکتیوز پوست، اختلال سخت در آهکی شدن دندان و استخوانی - مفصلی از نوع رماتیسم مزمن که بدشکلی

x. superficialis گزروفنالمی ناشی از قرار گرفتن کره چشم به طور غیرعادی در معرض هوا.

xerostomia

خشکی دهان ناشی از فقدان ترشح طبیعی.

xerotes

خشکی.

xerotic

دارای مشخصات خشکی.

xerotocla

زایمان خشک.

xerotripsis

اصطکاک خشک.

Ximenia

جنسی از درختان اولاد. پنثوی آفریقائی، میوه‌های آلویی بعضی از گونه‌های این درختان خوراکی و معطر است.

xiphl -

پیشوندی است به معنی «مربوط به زائده خنجری» که به کلمات دیگر می‌چسبند.

xiphin

نوعی پروتامین که از اسپرم شمشورهای به دست می‌آید.

xiphisternal

خنجری - جناغی، مربوط به زائده خنجری و جناغ سینه.

xiphisternum

زائده خنجری.

xipho -

پیشوندی است به معنی «زائده خنجری» که به اول کلمات دیگر می‌چسبند.

xiphocostal

خنجری - دنده‌ای، مربوط به زائده خنجری و دنده.

xiphodidymus = xiphopagus**xiphodymus = xiphopagus****xiphodynia**

درد زائده خنجری.

xiphoid

۱- خنجر مانند. ۲- زائده خنجری استخوان جناغ.

xiphoiditis

التهاب زائده خنجری.

xiphopagotomy

جدا سازی جراحی دوقلوی بهم چسبیده که از ناحیه زائده خنجری استخوان جناغ به هم چسبیده باشند.

xiphopagus

دوقلوه‌ای بهم چسبیده قرینه که در ناحیه زائده خنجری استخوان جناغ به هم چسبیده باشند.

xylanthrax = charcoal**xylem**

قسمت چوبی دسته آوندی بافت گیاهی.

xylene

۱- دی‌متیل بنزن، هیدروکربن ضد عفونی کننده‌ای است که از متیل‌الکل یا قطران ذغال به دست می‌آید و در کارهای میکروسکوپی به عنوان حلال و پاک کننده به کار می‌رود. ۲- گروهی از هیدروکربنهای سری بنزن.

xylenin

سمی مانند آنتراپین، کلروفورم بنزین که به وسیله گزلین از باسیلهای سل استخراج می‌شود.

xylenobacillin = xylenin**xyleneol**

هر کدام از سریهای مواد بی‌رنگ متبلور شبیه فنل به فرمول $(\text{CH}_2)_2\text{C}_6\text{H}_4\text{OH}$.

گرد سفید ضد ماتهسم.

xylidine

ترکیبی است به فرمول دی‌متیل آنیلین که به عنوان رنگ و برای آمیختن گازولین به کار می‌رود.

xylindeln

رنگ متبلوری است به فرمول $\text{C}_{22}\text{H}_{26}\text{O}_{11}$ که از چوب یزیزا به دست می‌آید.

xylitol

الکلی است به فرمول $\text{CH}_2\text{OH}(\text{CHOH})\text{CH}_2\text{OH}$ که از گزیلوز به دست می‌آید.

xylltone

روغنی است به فرمول $C_{12}H_{18}O$ که از اثر استون بر اسید هیدروکلریک بدست میآید.

xylo-

پیشوندی است به معنی «وابسته به چوب» «چوبی» که به اول کلمات دیگر میچسبند.

xylocaine

نام تجارتي فرآورده های لیدوکائین.

xylogen = lignin**xyloidin**

ماده سفید منفجر شونده ای است به فرمول $C_6H_4(NO_2)O_5$ که در اثر عمل اسید نیتریک از نشاسته بدست میآید.

xyloketose

قند پنتوزی است که در دراریافت شده است.

xyloketosuria

پیدایش مقدار زیادی گزیلوکتوز (پنتوز) در ادرار.

xylo = xylene**xyloma**

تومور چوبی روی درخت یا گیاه.

xylometazoline

نام شیمیائی ۲ (۴-ترت - بوتیل - ۶،۲ دی متیل بنزیل) - ۲ - ایمیدازولین که به عنوان ضد احتقان بینی مورد استفاده قرار میگیرد.

xylonite

ماده ای است که شبیه سلولوئید است و از پیرو - گزیلین ساخته میشود.

xylopyranose = xylose**xylosazone**

فنیل اوزازون گزیلوز که با آرابینوسازون ایزومر است.

xylose

قند درخت، پنتوزی است که از چوبزان، چوب چتائی و غیره به دست میآید و گاهی در ادراریافت میشود.

xyloside

استر گزیلوز.

xylosidoglucose

نوعی دی ساکارید که در رژیم ذرت یافت میشود.

xylosuria

پیدایش گزیلوز در ادرار.

xylotherapy

درمان از راه کاربری بعضی از چوبها در بدن.

xylyl

رادیکال هیدروکربن $CH_2C_6H_4CH_2$.

x. bromide برمور گزیلیل، برمور بنزیل.

x. chloride کلرور گزیلیل، ترکیبی

است به فرمول $CH_2C_6H_4CH_2Cl$.

xylylene = diamine

یکی از گروههای ترکیبات که فرمول آنها $C_6H_4(CH_2NH_2)_2$ است و برای درست کردن رنگها به کار میرود.

xyphold = xiphold**xyisma**

ماده ای است شبیه تکه های غشائی که در مدفوعات اسهالی دیده میشود.

xyster

استخوان تراش، وسيله ای سوهانی است که در عملیات جراحی مورد استفاده قرار میگیرد.

xystos

زخم خراشوده.

Y

Semitic See the letters F and I	Greek	Latin Y	Gothic	Modern Roman
4		Y	𐍚	Y
	Medieval		Gothic	Modern Roman
			𐍚	y

Y.

نشانه شیمیایی عنصر (yttrium) یتریوم.

yehourth

ماست .

yard

۱- واحد اندازه گیری طول که معادل سه فوت یا ۳۶ اینچ (۹۱٫۴۴ سانت) است. ۲- آلت نری .

yatobyo = tularemia

yaw

ضایعه بیماری بیان .

guinea corn y. ضایعه بیان که شبیه دانه ذرت است .

mother y. ضایعه پوستی اولیه بیان.

ringworm y. ضایعه مدور یا حلقوی بیان .

yawey

میتلابه بیان .

yawning

خمهازه .

yaws

بیان، نوعی بیماری عفونی که به وسیله تریونما پرتنوس تولید میشود ، این بیماری در نواحی گرمسیر پرویزه میکند و با ایجاد برآمدگیهای تمشک مانند در روی صورت دستها و پاها و اطراف دستگاه تناسلی خارجی مشخص میشود، این ضایعات ممکن است به شکل توده های قارچ مانندی درم روند ممکن است طاولی شوید یا اولسری شوند.

bush y. سالک.

crab y. بیانی که باهپیر کراتوز همراه با فسور و اولسراسیون کف پاها مشخص میشود و کمتر دست را فرا میگیرد .

Ya Yan Tzu.

گونه چینی گیابروسه که بذره های آن را در درمان دیسانتری آمیبی به کار میبرند .

Yb. = ytterbium

yeast

خمیر، نام عمومی ما کارومیسس جنسی از قارچهای آسکومیست که به عنوان خمیر ترش و برای تخمیر الکلی به کار میرود بعضی از مخمرها برای انسان بیماریزا هستند .

brewer's y. مخمر آبجو.

dried y. مخمر خشک، سلولهای خشک

سوشهای مناسب ساکارومیسس سرویسبه که

بعضوان منبع طبیعی پروتئین و ویتامینهای B

کمپلکس به کار میرود.

yeki

طاعون خیارکی.

yellow

زرد، رنگی است که طول موج آن تقریباً ۵۷۵/۵

میلی میکرون است.

acid y. = fast y.

مشتق دی متیل آکریفلاوین.

acridinium y. زرد آلینازین، نوعی مقیاس که

برای تمیین غلظت یون هیدروژن با PH ۱۰٫۱

تا ۱۲٫۱ به کار میرود.

brilliant y. زرد برلیان، نوعی مقیاس که

برای تمیین غلظت یون هیدروژن در PH ۸ تا ۶

به کار میرود.

butter y. زرد کره ای، دی متیل - آمینو -

آزو - بنزن.

canary y. = auramine

زرد کرم، کرمات سرب

به فرمول $PbCrO_4$ که در رنگها به کار میرود.

corallin y. زرد مرجانی، نمک سدیم اسید

روزولیک.

fast y. زرد تند، رنگ زرد اسید آزو که

در رنگ کردن استخوان مورد استفاده قرار

میکرد.

Imperial y. = aurantia

king's y. زردیخ زرد.

Manchester y. یا Martius y. نوعی

رنگ زرد آزوی سمی که به عنوان رنگ کننده

و برای تهیه فیلترهای نوری مورد استفاده قرار

میکرد.

metanil y. یا metaniline y.

نوعی مقیاس که در تمیین غلظت یون هیدروژن با

PH ۱٫۲ تا ۲٫۳ به کار میرود.

naphthol y. = Manchester y.

nitrazine y. زرد نیترازین، نوعی مقیاس

که در تشخیص بین محلولهای اسیدوباز با غلظت

کم، به کار میرود.

philadelphia y. فسفین، ۱- فسفید هیدروژن

به فرمول PH_3 ۲- رنگ قطران ذغال که

نمرویان را میکشد و به عنوان رنگ کننده به کار

میرود.

pyoktanin y. = auramine

visual y. = xantopsin

yellow fever

تب زرد، بیماری حادثب در مناطق گرمسیر که

ناشی از ویروس است و به سهله پشه آئدس اجیپتی

منتقل میشود و دارای یرقان، قسی سیاه رنگ و

آنوری میباشد.

yerba

علف.

جنسی از گیاهان **y. santa = eriodictyon**

آب گرا، بلسان کوهی.

yerbline

نوعی آلکالوئید از گیاه ایلکس پارگوایشیسیس که

شبه کافئین است.

yerll

کیفیت نظریفی از ترپاک ترکی.

-yl

یسوندی است شیمیائی که رادیکال یک ظرفیتی

هیدروکربن را نشان میدهد.

ylang-ylang

درختی است در جزایر مالایا به نام گیاه کانانگا

ادورانا که از گلهای آن روغن فرار خوشبوئی به

دست میاید.

-ylene

یسوندی است در شیمی برای نشان دادن رادیکال

دو ظرفیتی هیدروکربن.

yochublo = scrub typhus

Yodoxin

نام تجارنی فرآورده های دی پدو هیدروکسی کین.

yogurt

ماست .

yoke

یوغ ، متصل کننده دو استخوان یادو ساختمان بدنی .

yolk

زرده .

accessory y. زرده فرعی، آن قسمت از زرده که برای تغذیه قسمت سازنده عمل میکند.

egg y. زرده تخم مرغ، قسمت زرد رنگ تخم پرندگان .

formative y. زرده سازنده ، آن قسمت از تخم که جنین از آن تولید میشود.

nutritive y. = accessory y.

yperite

دی کلرودی ایتیل سولفید.

ypsiliform = upsiloid

همانند حرف اوپسیلون یونانی.

ypsiloid

اوپسیلون مانند، همانند حرف اوپسیلون یونانی .

y.s. = yellow spot of the retina

لکه زرد شبکیه .

ytterblum

فلز کمیابی است به شماره اتمی ۷۰ و وزن اتمی ۱۷۳٫۰۴ و علامت اختصاری **Yb** .

yttrium

فلز کمیابی است به شماره اتمی ۳۹ و وزن اتمی ۸۸٫۹۰۵ و علامت اختصاری **Y** .

yukon

زره الکتریکی کسمیک ترازیروتون ولی سنگین تر از الکترون است و هم دارای بار منفی است هم دارای بار مثبت میباشد.

Yzquierdo's bacillus

میکربی است که تصور می رود علت توموریاگره های همانژیوم یا مسبب بیماری کاریون باشد (بیماری کاریون نوعی بیماری عفونی است که بیشتر در دره کوه های پرو در بولیوی و در کلمبیا مشاهده می شود ، این بیماری بایک تب حاد و کم خونی شروع می شود و بعد از آن ضایعات پوستی دانه ای ظاهر می شوند، علت بیماری بارتونلا با سیلیفورمیس می باشد که به وسیله پشه خاکی منتقل می شود.

Semitic 𐤆	Greek Ι Ζ		Latin Z	Gothic 𐌷	Modern Roman Z	Z
Greek ζ	Medieval Z		Z	Gothic 𐌷	Modern Roman Z	

Z.

منخفض (zuckung) به معنی انقباض .

z.

نشانه شماره اتمی .

zacatilla

انتخابی ترین کیفیت قرمزدانه .

Zactane

نام تجارتي فرآورده ای از سمترات انوهپتازین که آنالژیک است .

Zagari's disease

بیماری زاگاری ، به واژه (zagari's d.) زیر لغت (disease) مراجعه فرمائید .

zalre

شکل اپی دمیک وبا که در کشور پرتقال دیده می شود .

Zancho

نام تجارتي فرآورده ای از فلورانتیرون که به عنوان هیدرو کلرئیک مورد استفاده قرار میگیرد .

Zang's space

فضای زانگ، حفره زیر تر قوه ای کوچک .

zaranthan

سختی و سفتی پستان .

Zarontin

نام تجارتي فرآورده ای از اتوسوکسیمید که ضد تشنج است و برای درمان پوتی مال مورد استفاده قرار میگیرد .

Zaufal's sign

نشانه تسوفالز، بینی زینی شکل .

Zea

تیره ای از گیاهان بزرگ که زوآمیس یا ذرت معمولی تنها گونه آن است .

zearin

ماده بی رنگی است به فرمول $C_{52}H_{88}O_4$ که از گلستکهای مختلف به دست میاید .

zeaxanthin

نوعی کاروتنوئید به فرمول $C_{40}H_{56}O_2$ که از ذرت زرد، زرده تخم مرغ به دست میاید .

zedoary

ریزوم گیاه کور کومازدو آریا که گیاهی است در هندوستان و شبیه زنجبیل است.

zeln

پرولامین نرم زرد رنگی است که اذرت به دست میآید .

zelnolysis

تجزیه و خردشدگی زئین (واژه بالائی) .

zelnolytic

تجزیه کننده زئین.

zelosis

حباب حبابی و حالت جوشش که منظره جوشیدن ملایم رامیهد و در اطراف سلولهای کشت شده در محیط کشت مصنوعی دیده میشود.

zelotic

مربوط به زیوسیس ، دارای مشخصات زیوسیس (واژه بالائی) .

zelsm

ذرت خوری ، استفاده زیاد از ذرت در رژیم غذایی .

zelsmus = zelsm**zelstic**

ذرتی، مربوط به ذرت .

zelotypla

۱- تمصب مرضی. ۲- غیرت تمصب آمیز و مرضی.

zenkerize

بکار بردن فیکسانپوزانکر.

zeolite

سپلیکات مضاعف هیدراته .

zeoscope

دستگاهی است برای تعیین قدرت الکلی یک مایع از راه نقطه جوش آن .

Zephiran

نام تجاری فرآورده های بنزالکونیه که بعنوان آنتی سبتیک بکار می رود.

zero

صفر، نقطه شروع تدریجی درجات گرماسنج، صفر درجه سانتیگراد و درجه رومثور نقطه انجماد است و صفر درجه فارنهایت ۳۲ درجه زیر نقطه انجماد است .

absolute z. صفر مطلق، کمترین درجه حرارت ممکنه که صفر حرارت سنج کلوین یا رانکین را تشکیل میدهد و معادل با ۲۷۳٫۱۵- درجه سانتیگراد و ۴۵۹٫۶۷- درجه فارنهایت است .

physiologic z. صفر فیزیولوژیک، درجه حرارتی که در آن محرك گرمائی باعث احساس گرما شود .

zerumbet

داروئی است که از ریزم خشکیده گیاه زینگیب- زرومبت بدست میآید در حال حاضر کمتر استعمال میشود .

zestocausis

کاربوری درمانی لوله ای که محتوی بخار داغ باشد .

zestocautery

لوله ای که در زستوکاوسیس بمنظور درمان از طریق سوزاندن با بخار داغ بکار می رود .

zlega

نوعی ماست که از راه تاثیر پنیر مایع برشور و سپس اضافه کردن اسید استیک بآن بدست می آید .

zimb

مکسی است از جنس پانگونیا که در اتیوپی یافت میشود و بشدت مزاحم انسان و حیوانات است .

zinc

روی، فلز سفید مایل به آبی میباشد که بیشتر نمکهای آن در طب مورد استفاده قرار میگیرد شماره اتمی این فلز ۳۰ و وزن اتمی آن ۶۵٫۳۷ و نشانه اختصاری آن Zn میباشد ، نمکهای

این فلز اغلب سمی هستند و جذب آن در بدن تولید سمومیت مزمنی شبیه مسمومیت حاصله از سرب میکند .

z. acetate استات روی، نمکی است بفرمول $Zn(C_2H_3O_2)_2 \cdot 2H_2O$ که در اثر واکنش اکسیدروی با اسیداستیک بدست می آید و بعنوان محلول قابض در چشم پزشکی و بعنوان شستشو دهنده در سوزاک مورد استفاده قرار میگیرد .

z. carbonate کربنات روی، نمکی است بفرمول $2ZnCO_3 \cdot 3Zn(OH)_2$ که بصورت پودر یا بشکل مرهم مورد استفاده قرار میگیرد .

z. chloride کلروروی، گرد متبلور سفید رنگ بوی بوئی است $ZnCl_2$ که بعنوان قابض مورد استفاده قرار میگیرد .

z. gelatin زلاتین روی، فرآورده ای است محتوی زلاتین، اکسیدروی، و گلیسرین که بعنوان محافظ در زخمها و اگزماها مورد استفاده قرار میگیرد

granulated z. روی دان دان ، شکل دان دان روی که در اثر ریختن روی بداخل یک ظرف آب سرد بدست می آید .

z. hydroxide هیدروکسیدروی ، گرد سفیدی است بفرمول $Zn(OH)_2$ که جزء ترکیبی پروکسیدروی طبی است .

z. iodide یدوروی، گرد سفیددانه دانه ای است بفرمول ZnI_2 که قابض و سوزاننده است .

z. oxide اکسیدروی، گرد لطیف بی بوئی است بفرمول ZnO که بعنوان قابض و محافظ مورد استفاده قرار میگیرد .

z. permanganate پرمنگنات روی، نمکی است بفرمول $Zn(MnO_4)_2 \cdot 6H_2O$ بصورت بلورهای بنفش رنگ که ضد عفونی کننده میباشد که بعضی اوقات در اورتریتها مورد استفاده قرار میگیرد .

z. peroxide پراکسیدروی، گرد سفیدمتماثل بزرده بی بوئی است بفرمول ZnO_2 که در دارو سازی مورد استفاده قرار میگیرد .

z. peroxide medicinal پراکسیدطبی روی، آمیزه ای از پراکسیدروی، کربنات روی، و هیدرواکسیدروی که بعنوان ضد عفونی کننده موضعی و اکسیدکننده مورد استفاده قرار میگیرد .

z. phenolsulfonate خنول سولفونات روی نمک متبلور بیرنگی است که بعنوان قابض بیکار می رود .

z. salicylate سالیسلات روی، نمکی است بصورت بلورهای بیرنگ که ضد عفونی کننده میباشد و در بیماریهای پوستی و غیره مورد استفاده قرار میگیرد .

z. stearate استارات روی، ترکیبی است از روی با اسیداستاریک و اسیدپالمیتیک که حاوی ۱۴ تا ۱۴۵ درصد اکسیدروی میباشد و بصورت پودر مصرف میشود .

z. sulfate سولفات روی ، ماده متبلور بیرنگی است که بعنوان قابض چشمی مورد استفاده قرار میگیرد .

z. sulfocarbolate = z. phenolsulfonate

z. undecylenate آندسیلنات روی، گرد لطیف سفید رنگی است که متوقف کننده قارچها میباشد .

white z. = z. oxide

zincallism

مسمومیت مزمن از روی .

zincative

برق منفی چنانکه در یک سلول دانیل در مورد روی وجود دارد .

zinciferous

دارای روی .

zincoid

صفحه پلاتینیوم یا فلز دیگری که با صفحه مسی در تماس است و در جریان ولتائی قرار دارد و چون جای روی را در جریان ولتائی گرفته است باین نام نامیده میشود .

zincum = zinc

Zinsser Inconsistency

فقدان توازن مابین نشانه‌های آنافولاکتیک
موضعی و سیستمیک .

zipp

خمیری است که از مخلوط کردن يك قسمت اكسيد
روی بادو قسمت یدوفرم و دو تاسه قسمت پارافین
مایع درست شده است. این خمیر در زخمها برای
التیام آنها مورد استفاده قرار میگیرد .

zirconium

عنصر فلزی کمیابی است بشماره اتمی ۴۰ و وزن اتمی
۹۱٫۲۲ که اصولاً از يك ماده معدنی بنام زیرکن
بدست میآید .

دی اكسيد زیرکنیم، گرد سفید **z. dioxide**
سنگینی است بفرمول ZrO_2 که بعنوان ماده

حاجب در پرتونوگاری مجرای گوارشی و بصورت
پماد برای درمان درماتیت‌های ناشی از سمومیت
پیچك یا پایاپیتال مورد استفاده قرار میگیرد .

z. oxide = z. dioxiae

zisp

شکل اصلاح شده خمیر **zipp** که در آن بجای
اكسیدروی پراکسیدروی قرار داده اند.

Zn.

نشانه شیمیائی روی.

zoacanthosis

هر نوع التهاب پوستی که ناشی از احتیاس ساختمان
های حیوانی از قبیل موهای زبر، نیش، وغیره
باشد .

zoamylin = glycogen

zoanthropic

مربوط به زوآنترویی^۱ (واژه یونانی) .

zoanthropy

زوآنترویی، عقیده غیر طبیعی بیمار باین که جزو
چهار پایان میباشد .

zooscope = stroboscope

zoetic

حیاتی، مربوط به زندگی .

zoetrope

دستگاهی است که تصاویر اشیاء را طوری نشان
میدهد که گویا زنده و متحرکند.

zolatrics

دامزشکی .

zole

مربوط به زندگی حیوانی .

zomidin

یکی از اجزاء مرکب عصاره گوشت .

zomotherapy

درمان بیماری بوسیله پلاسمای عضله، شیره
گوشت (آبگوشت) یا بوسله رژیم گوشتی .

zona

۱- منطقه. ۲- داء المنطقه، زونا.

z. arcuata منطقه قوسی، تونلی است که
بوسیله قوسهای مرکب کورنی درست شده است .

z. cartilaginea منطقه غضروفی؛ حاشیه
تینه ماریچی .

z. ciliaris منطقه مژگانی، مجموعه زائده
های مژگانی .

z. denticulata منطقه دندانه‌ای، منطقه
درونی تینه قاعده‌ای مجرای حلزونی همراه با
حاشیه تینه ماریچی استخوانی.

z. facialis داء المنطقه صورت، هر پس زوستر
صورت .

z. fasciculata منطقه رشته‌ای، لایهٔ میانی
قشر غده فوق کلیوی .

z. glomerulosa منطقه گره‌های، بهرونی
ترین لایهٔ قسمت قشری غده فوق کلیوی .

z. hemorrhoidalis منطقه بواسیری، قسمتی
از مجرای مقمندی که از چینهای مخرج بسوی
مقدمتداد داشته و حاوی شبکه ساهرگی راست
روده‌ای است .

z. incerta منطقه اینسرتا، آمیزه‌ای از ماده خاکستری و ماده سفید بین هسته زیر تالا موسی ولایه پستی ماده سفید هیپوتالاموس.

z. ophthalmica داء المنطقه چشمی، عفونت تب خالی قرنيه .

z. orbicularis منطقه حلقوی، حلقه ضخیم رباط کپسولی اطراف حفره حقه‌ای.

z. pectinata منطقه شانهای، قسمت خارجی تیغه قاعده‌ای مجرای حلزونی گوش که از رشته‌های کورتی تارباط مارپیچی کشیده شده است .

z. pellucida منطقه شفاف، قشر ترشحي بدون یاخته و شفافى که تخمک را فرا گرفته است .

z. perforata منطقه سوراخ‌شده، قسمت درونی تیغه قاعده‌ای مجرای حلزونی گوش .

z. radiata منطقه شعاعی، منطقه شفاف محیطی تخمک که در آن خطوط شعاعی نمایان است .

z. reticularis منطقه مشبك، درونی‌ترین لایه قسمت قشری غده فوق کلیوی .

z. striata منطقه منخطط، منطقه شفاف محیطی تخمک که خطوط واضحی در آن دیده میشود .

z. tecta = canal of Corti

z. vasculosa منطقه رگی، منطقه‌ای است در حفره فوق پستانی که مشتمل بر سوراخهای زیادی برای گذر کردن رگهای خونی است .

z. Weberi منطقه وبری، منطقه مفصل بندی مفصل ران .

zone

منطقه، احاطه کردن، کمربند، منطقه کمربندی .

abdominal z's مناطق شکمی، سه منطقه که سطح شکم را به وسیله سه خط عرضی به آن تقسیم میکنند و به نامهای زیردنده‌ای یا اپی گاستریک، مزوگاستریک و هیپوگاستریک نامیده میشوند .

z. of alarm منطقه خطر، قسمت فوقانی داخلی حفره فوق خاری که نشان دهنده پیشرفتگی زیاد قله ریه است و در آنجا اولین نشانه‌های ضایعات سلی دیده میشود .

androgenic z. کورتکس اولیه فوق کلپوی جنین که دارای بعضی اعمال هورمونی تستیکولر است .

apical z. منطقه رأسی، ناحیه باریکی در لبه بالائی ائنه در بالای ریشه‌های دندانى .

arcuate z. = canal of Corti

blokinetic z. منطقه زیستی حرکتی، درجه حرارتی که یاخته‌های زنده در آن درجات قادر به زیستن هستند که این درجه مابین ۱۰ تا ۴۵ درجه سانتیگراد است .

border z. منطقه مرزی، منطقه‌ایست در مرز مابین دو ساختمان بدنی که در آنجا ترنوبلاست و آندومتر یوم بهم دیگر می‌رسند .

cervical z. منطقه گردنی، سومین منطقه ناحیه کروئال که نزدیک‌ترین منطقه به گردن دندان است .

ciliary z. منطقه مژگانى، خارجی‌ترین منطقه از دو منطقه‌ای که سطح درونی عنبیه به وسیله خط گوشه‌ای به آنها تقسیم میشود .

comfort z. منطقه راحت، درجه حرارت محیط بین ۱۳ و ۲۱ درجه سانتیگراد (۵۵ تا ۷۰ درجه فارنهایت) که در آن میزان رطوبت هوا بین ۳۰ تا ۵۵ درصد باشد .

dentofacial z. منطقه دندانی - صورتی، منطقه‌ای از صورت که دندانها و زوائد آلوتولی فك را میپوشاند .

discontinuity z. منطقه انفصال، مناطقی با دانسته بینائی مختلف، که با چراغ شکافدار در عدسی چشم دیده میشود، این مناطق در دوره‌های مختلف تکامل جنینی عدسی درست شده‌اند .

dolorogenic z. منطقه دردزا، منطقه‌ای که تحریک آن سبب ایجاد درد یا هیجانان حمله نورالژی میشود .

dorsal z. of His ضخامت کوچک‌تر بالائی قسمت پشتی نخاع جنین که به داخل یک مجرای مرکز فرورفته و از آن نیمکره‌های مغزی و تالاموس به وجود می‌آید .

entry z. منطقه ورودی ، منطقه‌ای از نخاع که ریشه‌های نخاعی پشتی به آنجا وارد میشوند .

epileptogenic z. منطقه سرعزا، منطقه‌ای که تحریک آن ممکن است باعث حمله غشی شود .

equivalence z. منطقه تعادل، درآزمون ته‌نشینی آن رفتی از آنتی ژن که در آن ته‌نشینی سرم امکان پذیر میشود.

erogenous z. منطقه عشق‌آور، قسمتی از بدن که تحریک آن سبب احساس هیجانی میشود مثل اعضاء تناسلی ، اورترا ، لبها ، مقعد و پستانها .

fascicular z. منطقه رشته‌ای، لایه میانی قشرغده فوق‌کلیوی ،

gingival z. منطقه لثه‌ای، منطقه‌ای از دندان که درطول لثه بین منطقه رأسی و گردنی قرار دارد .

Head's z's مناطق هد، مناطق حساسی از پوست که همراه با بیماریهای احشاء میباشد.

z's of hyperalgesia = Head's z's hyperesthetic z. منطقه‌ای از سطح بدن که با حساسیت غیرعادی مشخص میشود.

hypnogenic z. منطقه خواب ، منطقه‌ای از بدن که فشار آن باعث خواب القائی میشود .

hysterogenic z. منطقه هیستریک‌زا، منطقه‌ای از بدن که فشار آن ممکن است سبب حمله هیستری شود .

intermediate z. منطقه میانی، قسمتی از میدان بینائی که مابین پانزدهمین و چهل و پنجمین حلقه‌های تمرکزی قرار دارد .

Interpalpebral z. منطقه بین‌پلکی، قسمتی از قرنیه که به‌هنگام بازبودن چشم به‌وسیله پلک پوشیده نیست.

language z. منطقه زبانی، مرکز گویائی قشرمغز .

lenticular z. منطقه عدسی مغز، منطقه‌ای درمغز که ازجلوبه وسیله ماده سفید شیارتحتانی پیشانی و ازعقب به‌وسیله ناحیه ورنیکه و ازخارج به‌وسیله انسولا و ازداخل به‌وسیله کپسول خارجی، هسته‌های عدسی و دمی ، قطعات جلوئی و عقبی کپسول داخلی و تالاموس احاطه شده است .

Lissauer's marginal z. منطقه حاشیه‌ای لیسر، لبه‌ای از ماده سفید که بین قله شاخ عقبی و پیرامون نخاع قرار دارد.

motor z. منطقه حرکتی ، منطقه‌ای از قشرمغز که به‌وسیله برق تحریک‌شود باعث انقباض عضلات ارادی میشود .

nephrogenic z. منطقه کلیه‌زا، لایه فوق کپسولی کلیه .

neutral z. of His ضخامتی از قسمت پشتی نخاع جنین که به‌داخل مجرای مرکزی فرورفته است .

occlusal z. منطقه بسته، سومین منطقه تاجی دندانها که نزدیک‌ترین منطقه به‌سطح بسته شدن است .

placental z. منطقه جفتی، سطح رحم که جفت به آن می‌چسبند .

polar z. منطقه قطبی، منطقه‌ای که بلافاصله در اطراف الکتروود جسمیده به بدن قرار می‌گیرد .

root z. منطقه ریشه‌ای ، آن قسمت از ماده سفید نخاع که باریشه‌های عصبی جلوئی و عقبی متصل است .

- sudanophobic z.** منطقه پهنی از سلول‌هایی که در غده فوق کلیوی موشها پس از هیپوفیز برداری دیده میشود که بارنگهای سودان رنگه نمی‌گیرد.
- superficial z.** خارجی‌ترین لایه از چهار لایه سلول‌های قشری مغز.
- translition z.** منطقه انتقالی، حلقه‌ای در استوای عدسی چشم که در آن رشته‌های اپیتلیال تبدیل به رشته‌های عدسی میشوند.
- umbau z's** خطوط تیره‌ای که روی نگاره‌های یرتونکاری استخوانها دیده میشود و تصور میرود نشان دهنده مراحل التیامی یا ترمیمی لوزیکی شکستگیهای خستگی است که در بعضی بیماریهای استخوانی رخ میدهد.
- Valsalva's z.** منطقه والسالوا، تینه قاعده‌ای مجرای حلزونی گوش داخلی.
- Westphal's z.** منطقه وستفال منطقه‌ای در ستون خاکستری عقبی نخاع در ناحیه کمری که گفته میشود حاوی رشته‌های خروجی مربوط به رفلکس کشکی است.
- z. of Zinn** منطقه زین سیستمی از رشته‌ها که بین جسم مژگانی و استوای عدسی قرار دارد و عدسی را در جای خود نگاه میدارد.
- zonesthesia** احساس انقباض و فشار مثل فشار ناشی از کمربند.
- zonifugal** خارج شدن از یک منطقه.
- zoning** پیداشدن ثبوت مکمل نپرومند در مقدار کمتری سرم مشکوک.
- zonipetal** به طرف یک منطقه.
- zonula** منطقه کوچک.
- z. ciliaris** منطقه کوچک مژگانی، سیستمی از رشته‌ها که بین جسم مژگانی و استوای عدسی قرار دارد و عدسی را در جای خود نگاه میدارد.
- zonulae** مناطق کوچک مژگانی.
- zonular** مربوط به منطقه کوچک.
- zonule** منطقه کوچک.
- zonulitis** التهاب منطقه کوچک مژگانی.
- zonulolysis** تحلیل بردن منطقه کوچک مژگانی در جراحی به وسیله آنزیمهایی مثل آنزیم آلفا-کیموتریپسین.
- zonulotomy** برش منطقه کوچک مژگانی.
- zonulolysis = zonulolysis**
- zoo-** پیشوندی است به معنی «حیوانی» که به اول کلمات می‌چسبد.
- zoo-agglutinin** ماده‌ای است در زهر حیوانی که دارای قدرت آگلوتیناسیون گویچه‌های قرمز خون است.
- zooamylon** نفاخته حیوانی کلیکوزن.
- zoo-anaphylactogen = zoosensitigen**
- zoobiology** زیست‌شناسی حیوانی.
- zooblotism** دانش زیست‌شناسی.
- zooblast** یاخته حیوانی.
- zoochemical** مربوط به شیمی حیوانی.
- zoochemistry** شیمی حیوانی.
- zoocyst** کیست تک یاخته‌ای.

zoodermic

از پوست حیوانی، در مورد گرافتهایی که از جنس پوست حیوانات درست شده باشد به کار میرود.

zoodetritus

مواد زائیدی که از تجزیه بافتهای حیوانی تولید میشود.

zodynamic

مربوط به فیزیولوژی حیوانی.

zodynamics

فیزیولوژی حیوانی.

zoerastia

جفتگیری با حیوان، عمل جنسی با حیوان.

zoofulvin

رنگدانه زردی است که از پربعضی پرندگان به دست میآید.

zoogenesis = zoogeny**zoogenous**

۱- کسب شده از حیوانات. ۲- زنده زائی.

zoogeny

تکامل و تحول حیوانات، زاد و ولد حیوانات.

zoogeography

مطالعه انتشار حیوانات زنده در روی زمین.

zooglea

یک کلنی میکروبی که در یک ماتریکس ژلاتینی محصور شده باشد.

zoogleic

مربوط به کلنی میکروبی مخاط در ماتریکس ژلاتینی.

Zoogloea

جنسی از میکروبیهای خانواده پیزودوموناداسه تحت راسته پزودومونادینه، راسته پزودوموناداله که به شکل سلولهای میلهای شکلی که در ماتریکس ژلاتینی محصورند دیده میشود.

zoogloea = zooglea**zoogloelic = zoogleic****zoogonous**

زنده زای.

zoogony

زنده زائی.

zoograft

گرافت بافت که از حیوان گرفته شده باشد.

zoografting

پیوند بافت حیوانی به بدن انسان.

zoography

توصیف حیوانات.

zooid

حیوان مانند.

zoology

حیوان شناسی، دانش شکل طبیعت و طبقه بندی حیوانات.

zoonosis

بیماری مشترک بین حیوان و انسان.

zoonosology = zoopathology**zooparasite**

انگل حیوانی.

zooparasitic

زندگی انگلی بر روی بدن حیوان.

zoopathology

دانش بیماریهای حیوانات.

zoophagous

گوشتخوار.

zoopharmacy

داروسازی دامپزشکی.

zoophilla

حیوان دوستی غیر طبیعی.

zoophobia

حیوان ترسی غیر طبیعی.

zoophyte

هر نوع حیوان گیاه مانند.

zooplankton

حیوان های ریز که در آبها شناورند.

zooplasty

پیوند بافت از حیوان به بدن انسان.

zoopsia

توهم دیدن حیوانات .

zoopsychology

روان شناسی حیوانات .

zooscopy

۱ - توهم دیدن حیوانات . ۲ - مشاهده پدیده‌های فیزیولوژیک در حیوانات .

zoosis

بیماری ناشی از عوامل حیوانی .

zoosmosis

گذر کردن پروتوپلاسم زنده از رگهای خونی به داخل بافتها .

zoospermia

وجود اسپرما توزوئیدهای زنده در منی ترشحي .

zoospore

هر نوع اسپوری که به وسیله مژه حرکت کند .

zoosterol

استرولی که از حیوان منشاء گرفته باشد .

zootechnics

نگهداری و پرورش حیوانات در دامپروریها .

zootheapeutics

درمان بیماریهای حیوانات .

zootomy

دیسکسیون و آناتومی حیوانات .

zootoxln

سم حیواناتی مانند مارها، عقربها و رتیلها که معمولاً مخلوطی از هور توکسین و نوروتوکسینها است .

zoster

داء المنطقه ، زونا .

zosteriform

زونا مانند .

zoxazolamine

ترکیبی است که به عنوان شل کننده عضلات و عامل زیاد کننده اسید اوریک ادرار شناخته شده است .

Z-plasty

ترمیم نقص پوست از راه ترانسپوزیسیون دوزبانه سه گوش .

zr = zirconium**zyg(o)-**

پیشوندی است به معنی «متصل شده» «در یوغ» «مفصل شده» که به کلمات دیگر می‌چسبد .

zygal

یوغ مانند .

zygapophysis

زائده مفصلی مهره .

zygion

کناری ترین نقطه قوس گونه‌ای .

zygocyte = zygote**zygodactyly**

به هم چسبیدگی انگشتان به وسیله بافتهای نرم (مثل پوست) بدون اینکه استخوانهای بند انگشت به هم چسبیدگی داشته باشند .

zygoma

زائده استخوان گیجگاهی که با استخوان وجنه‌ای چسبیده است .

zygomatic

مربوط به زائده وجنه‌ای استخوان گیجگاه .

zygomaxillare

نقطه کرانیومتریک در انتهای پائینی درز وجنه‌ای فکی (یا درز گونه‌ای-فکی) .

zygon

ساقه‌ای که دوشاخه یک فیسوریوفی شکل را به هم متصل میکند .

zygoneure

یاخته عصبی که یاخته‌های عصبی دیگر را به هم مرتبط میکند .

zygoslty

حالت درهم آمیختگی، بنحوص اگر از یک تخمک یا پیش از یک تخمک مشتق شده باشد، یا اگر دارای ژنهای یکجور یا ناجور برای نشان دادن صفات معینی مسؤل باشند.

zygote

تخم بارور، نطفه، یاخته‌ای که در اثر اتحاد دو گامت تولید شده باشد .

zygotlc

مربوط به تخم بارور .

zym(o)-

پیشوندی است به معنی «آنزیم» «تخمیر» که به کلمات دیگر می‌چسبد .

zymase = enzyme**zymic**

مربوط به آنزیم، آنزیمی، تخمیری .

zymobacterium

جنسی از شیزومیتها (راسته اوباکتر یا له خانواده پروییونی باکتریاسه) که بیمارینا هستند ولی در مجرای روده ای به شکل انگل یافت میشوند.

zymocyte

موجود ریزبینی که باعث ایجاد تخمیر می شود.

zymogon

ماده بی اثری است که ممکن است در اثر یک اسید یا آنزیم دیگر یا ماده دیگری تبدیل به آنزیم شود.

zymogenic

مربوط به زیموژن (واژه بالا).

zymogram

نمایش خطی فعالیت آنزیمی ترکیباتی که به وسیله الکتروفورزمشخص شده اند.

zymohexase

آنزیمی که باعث تجزیه فوروکتوز ۶-دی فسفات و تبدیل آن به دی هیدروکسی استون فسفات و آلدئید فسفو گلوسریک میشود و گفت میشود در حیوانات توموردار این آنزیم زیاد میباشد.

zymohexose

نوعی مونوسارید که به آسانی تخمیر میشود.

zymohydrolysis = zymolysis**zymoid**

۱- هر سمی که از بافت فاسد تولید شود.
۲- نوعی فرمان یا آنزیم که قدرت لیزه کنندگی مواد را از دست داده ولی قدرت یکی شدن با آن را حفظ کرده است.

zymolite = substrate**zymologic**

مربوط به زیمولوژی مربوط به تخمیر شناسی.

zymologist

تخمیر شناس، متخصص دانش زیمولوژی (واژه زیر).

zymology

تخمیر شناسی، دانش مربوط به فرمانتاسیون.

zymolysis

تجزیه و تخمیر و هضم به وسیله آنزیم.

zymolyte = substrate**zymolytic**

مربوط به تخمیر آنزیمی، مخمر آنزیمی.

zymome

میکروزم.

zymometer = zymosimeter**zymomonas**

جنسی از میکربهای خانواده پزودوموناداسه تحت راسته پزودومونادینه، راسته پزودوموناداله که به صورت میله ها یا سلولهای بیضی شکلی در درشربتهای فرمانته کننده یافت میشود.

zymonema

جنسی از فارجهای خانواده اراماکاسه.

z. albicans

آندومیسس آلیکانس.

z. capsulatum یا **z. derma -**

t titlids یا **z. glchristi**

بلاستومیسس درماتیتیدس.

z. farciminosum

گونه ای که عامل

لنفانژیت همه جا گیر در اسب است.

zymonematosis

آلودگی به فارجهای جنس زیمونما.

zymophore

گروهی از آنها در ملکول آنزیم که مسئول اثر خاص آن آنزیم است.

zymophorous

مربوط زیموفور (واژه بالائی)، مسئول اثر خاص یک آنزیم.

zymophosphate

اسید هگزوز فسفریکی که در خمیر ترش ایجاد میشود.

zymophyte

میکربی که باعث تخمیر شود.

zymoplasm = thrombase**zymoplastic**

فرمان سازی.

zymoprotein

هر کدام از طبقه پروتئینهایی که دارای قدرت کاتالیتیک باشند، مثل کاتالاز، کیماز، پاپائون، پپسین، پراکسید ازو اورگاز.

zymosan

آمیزه‌ای از چربیها، پلی‌ساکاریدها، پروتئینها
و خاکستر باغلظت‌های مختلف که از دیواره یاخته
یا تمام یاخته مخمر به دست می‌آید.

zymoscope

دستگاهی است برای تعیین قدرت تخمیری خمیر
ترش .

zymose = Invertin**zymosimeter**

تخمیر سنج ، دستگاهی است برای سنجش درجه
تخمیر .

zymosis

۱- تخمیر. ۲- تولید بیماری تخمیری، بیماری
حاصله از رشد میکربها یا محصولات میکربی .
۳- بیماری عفونی یا مسمی .

زیموزمده ، حالتی است که **z. gastrica**
با تشکیل اسیدهای آلی در معده مشخص میشود.

zymosterol

استرولی است که در قارچها و کپکها دیده میشود.

zymosthenic

افزایش فعالیت يك آنزیم .

zymotechnic = zymurgy**zymotechnique = zymurgy****zymotechny = zymurgy****zymotic**

۱- مربوط به (zymosis) ۲- بیماری تخمیری.

zymurgy

فن آبجوسازی، تقطیر و شراب‌سازی، شاخه‌ای از
شیمی که از استفاده تجارتنی از تخمیر صحبت میکند.

zytase

آنزیمی که گزیلان را به گزیلوز تبدیل میکند .

Z.z

منخف (zingiber) به معنی زنجبیل .

Z.Z.Z."

تزیید درجات انقباضی، افزایش شدت انقباض.

منابع فارسی

لغت نامه دهخدا

برهان قاطع

فرهنگ فارسی نفیسی

فرهنگ عمید

فرهنگ بزرگ انگلیسی - فارسی خیام

فرهنگ بزرگ انگلیسی - فارسی حمیم

فرهنگ بزرگ فارسی - انگلیسی حمیم

فرهنگ بزرگ فرانسه - فارسی سعید نفیسی

فرهنگ بزرگ انگلیسی - فارسی آریانپور کاشانی

فرهنگ کوچک پزشکی دکتر مرندی

فرهنگ فارسی - فرانسه بروخیم

منابع لاتین

منابع اصلی:

Dorland's Pocket Mediacal Dictionary	21 Edition
Dorland's Illustrated Mediacal Dictionary	24 Edition
Stedman's Mediacal Dictionary Illustrated	22 Edition

منابع دیگر:

Encyclopedia and Dictionary of Medicine and Nurssing Miller - Keane	
Dictionnaire des Terms Techniques de Medecine	19 Edition
Layman's Mediacal Dictionary	
Black's Mediacal Dictionary	
Blackiston's Pocket Mediacal Dictionary	3 Edition
Faber's Mediacal Dictionary	
Taber's Cyclopedic Medical Dictionary	

جدول سرخر کہا

جدول سرخرگ‌ها

نام سرخرگ		نام سرخرگ	
انگلیسی	فارسی	لاتین	انگلیسی
accompanying a. of ischiatic n.	س. شیبه عصب ورکی	a. coitans nervi ischiatici	انگلیسی
acromiothoracic a. ⁴			acromiothoracic a. ⁴
thoracoacromial a. مراجعه فرمایید.			thoracoacromial a. مراجعه فرمایید.
alveolar a, inferior	س. حفره دندان‌تحتانی	a. alveolaris inferior	alveolar a, inferior
alveolar a's, anterior superior	سرخرگ‌های حفره دندان‌تحتانی قدامی فوقانی	aa. alveolares superiores anteriores	alveolar a's, anterior superior
alveolar a. , posterior superior	س. حفره دندان‌تحتانی فوقانی خلفی	a. alveolaris superior posterior	alveolar a. , posterior superior
angular a.	س. زاویه‌ای	a. angularis	angular a.
aorta	آئورت	aorta	aorta
abdominal aorta	آئورت شکمی	aorta abdominalis	abdominal aorta
مبدأ	سرینی تحتانی (کنالی پائینی)		
س. فکی	س. فکی		
س. زیر کاسه چشمی	س. زیر کاسه چشمی		
س. صورتی	س. صورتی		
دهلیز چپ قلب	دهلیز چپ قلب		
حجاب حاجزی تحتانی، کمری، خاجمی میانی، روده بندی فوقانی ورودی، بندی تحتانی، فوق کلیوی میانی، کلیوی و سرخرگ‌های بیضوی (خا‌په‌ای) یا تخت‌دانی	حجاب حاجزی تحتانی، کمری، خاجمی میانی، روده بندی فوقانی ورودی، بندی تحتانی، فوق کلیوی میانی، کلیوی و سرخرگ‌های بیضوی (خا‌په‌ای) یا تخت‌دانی	انشعابات دندان‌تحتانی	تندسین‌های
شاخه‌ها	شاخه‌های دندان‌تحتانی		
برآکنندگی و اختتام	دندان‌های پائین، لته‌ها، آرواره، لب‌پائین، وچانه		
منشأ عصب ورکی	دندان‌های پیشین (نثایا) و دندان‌های نیش (انیاب) بالا، جیب فکی.		
کبه اشکی، قست نعلانی، عثله مدور چشم، بینی	دندان‌های آسیا و آسیای جلوی بالا جیب فکی عثله هیپوری		

	تنه بازوئی رأسی، سیات اصلی چپ و سرخرگه زیرچنبری چپ ، دنباله قوس آئورت بطرف پائین آئورت پائین رو یا آئورت سینه‌ای نامیده میشود.	دنباله آئورت بالارو	قوس آئورت	arcus aortae	arch of aorta
	سرخرگهای اکلیلی راست و چپ . دنباله آئورت بالا رو به قوس آئورت تبدیل میشود .	قسمت نزدیک بمرکزکه ازدهلیز چپ قلب سرچشمه میگیرد.	آئورت بالارو	aorta ascendens	ascending aorta
		دنباله قوس آئورت	آئورت پائین رو	aorta descendens	descending aorta به thoracic aorta و abdominal aorta مراجعه فرمائید.
	شاخه‌های نایزه‌ای، مری، پرون شامه‌ای قلب و مدیاستنی (فاصله بین دوریه در قفسه سینه) سرخرگهای حجاب حاجزی فوقانی، سرخرگهای بین دنده‌ای خلفی. ۴۰۳، سرخرگهای زیر دنده‌ای، دنباله آئورت سینه‌ای شکمی نامیده میشود.	قسمت نزدیک بمرکز آئورت پائین رو که از قوس آئورت تامبیر آئورتی حجاب حاجز ادامه مییابد	آئورت سینه‌ای	aorta thoracica	thoracic aorta
زائده کرمی شکل روده کور.		س . ایلئوکولیک (روده‌ای - قولونی)	س . زائده روده کور (آپاندیس)	a. appendicularis	appendicular a.
پاوانگستان پا.	شاخه کف پائی عمقی و سرخرگهای پشتی استخوانهای کف پا	س . پشت پائی	س . فوسی پا	a. arcuata pedis	arcuate a. of foot
بافت اختصاصی یا پارانشیم کلیه.	سرخرگهای بین اوبسی و ردیف شریانچه‌های کلیه	س - بین اوبسی	سرخرگهای قوسی کلیه	aa. arcuatae renis	arcuate a's of - kidney

جداول سرخرگها

پراکندگی و اختتام	شاخه‌ها	مبدأ	نام سرخرگ		
			فارسی	لاتین	انگلیسی
					auditory a., internal به a. of labyrinth مراجعه فرمائید.
پوست مدخل شنوایی، پرده صماخ، مفصل گیجگاهی - آرواره‌ای.		س. فکی	س. گوش عمقی	a. auricularis profunda	auricular a., deep
گوش میانی، حفره‌های پستانی، لاله گوش، غده بناکوشی، عضله دو بطنی وسایر عضلات.	شاخه‌های گوش و پس سری، سرخرگ زائده نیزه‌ای برآمدگی پستانی استخوان گیجگاه.	س. سیات خارجی	س. گوش خلفی	a. auricularis posterior	auricular a., posterior
	شاخه‌های زیر استخوان کتفی و سرخرگهای قفسه سینه‌ای فوقانی، قفسه سینه‌ای - اخرمی، قفسه سینه‌ای جانبی، زیر استخوان کتفی و بازویی کردان قدامی و خلفی.	دنباله سرخرگ زیر چنبری	س. زیر بغلی	a. axillaris	axillary a.
پایه مغز، گوش داخلی، منخرجه، قسمت عقبی مخ.	شاخه‌های پلوی و سرخرگهای منخرجه‌ای قدامی تحتانی، لایبرنت، منخرجه‌ای فوقانی و مخی خلفی.	محل اتصال سرخرگهای مهره‌ای چپ و راست	س. قاعده‌ای	a. basilaris	basilar a.
شانه، بازو، ساعد و دست	سرخرگهای بازویی عمقی، زند اسفلی فرعی فوقانی و تحتانی، زند اعلائی و زند اسفلی	دنباله سرخرگ زیر بغلی	س. بازویی	a. brachialis	brachial a.

					brachial a. deep به funda brachii a. مراجعه فرمائید.
به سرخرگ بازوئی مراجعه فرمائید.	به سرخرگ بازوئی مراجعه فرمائید	س . بازوئی متنبیر گاهی مسیر سطحی تری از مسیر معمولی بخود میگیرد.	س . بازوئی سطحی	a. brachialis superficialis	brachial a., superficial
طرف راست سرو گردن ، اندام فوقانی است.	سبات اصلی راست و سرخرگ زیر چنبری راست.	قوس آئورت	تنه بازوئی رأسی	truncus brachiocephalicus	brachiocephalic trunk
عضله شیپوری، غشاء مخاطی دهان .		س . فك اعلائی	س . دهانی	a. buccalis	buccal a.
غده پیاز پیشابراهی و پیاز آلت .		س . شرمی داخلی	س . پیاز آلت تناسلی مرد	a. bulbi penis	a. of bulb of penis
					a. of bulb of urethra. به a. of bulb of penis مراجعه فرمائید.
پیاز دهلیز مهبل و غدد بزرگ دهلیزی .		س . شرمی داخلی	س . پیاز دهلیز فرج	a. bulbi vestibuli (vaginae)	a. of bulb of vestibule of vagina
به carotid a., external و carotid a., internal مراجعه فرمائید.	سرخرگهای سبات خارجی و داخلی	راست از تنه بازوئی- رأسی چپ از قوس آئورت	س . سبات	a. carotis communis	carotid a.

جدول سرخرگها

پراکنده و اختتام	داخلها	مبدأ	نام سرخرگی		
			فارسی	لاتین	انگلیسی
گردن ، صورت ، حنجره	سرخرگهای درختی فوقانی: حلقی بالا رو ، زبانی ، صورتی ، جناغی چنبری پستانی ، پس سری ، گوش خلی ، گبجگاهی سطحی و فك اعلائی .	س . سبات اصلی	س . سبات خارجی	a. carotis externa	carotid a. external
گوش میانی ، مخ ، هیپوفیز ، چشمخانه ، ژبکه مشیمیه بطن طرفی	شاخه های سباتی - صماخی و سرخرگهای چشمی ، ارتباطی خلی ، مشیمیه ای قدامی ، مخی قدامی و مخی میانی .	س . سبات اصلی	س . سبات داخلی	a. carotis interna	carotid a., internal
					caudal a. به sacral a., median مراجعه فرمائید.
مری ، معده ، دوازدهه ، طحال ، لوازلمعه ، کبد و کیسه صفا	سرخرگهای معده چپ ، اصلی کبد وطحالی	آئورت شکمی	تنه سلیاک	truncus celiacus	celiac trunk
شبکیه		س . چشمی	س . مرکزی شبکیه	a. centralis retinae	central a. of retina
قشر قدامی پائین مخچه ، گوش داخلی	سرخرگ لایرنت	س . قاعده ای	س . مخچه ای تحتانی قدامی	a. cerebelli inferior anterior	cerebellar a., inferior, anterior
ناحیه تحتانی مخچه ، بصل النخاع و شبکه مشیمیه بطن چهارم		س . مهر ای	س . مخچه ای تحتانی خلی	a. cerebelli inferior posterior	cerebellar a. inferior, posterior

ناحیه فوقانی مخچه ، مخ میانی ، جسم صنوبری و شبکه مشیمیه بطن سوم	س. قاعده‌ای	س. مخچه‌ای فوقانی	a. cerebelli superior	cerebellar a., superior	
کاسه چشم : پیشانی و قشر آهیانه و جسم پینه‌ای.	شاخه های قشری (کاسه چشمی ، پیشانی، آهیانه‌ای) و مرکزی و سرخرگ ارتباطی قدامی.	س. سبات داخلی	س. مخی قدامی	a. cerebri anterior	cerebral a., anterior
کاسه چشم ، پیشانی، آهیانه‌ای و قشر گیجگاه و عقده قاعده‌ای.	شاخه های قشری (کاسه چشمی ، پیشانی ، آهیانه‌ای ، گیجگاهی) و مرکزی (شیاری)	س. سبات داخلی	س. مخی میانی	a. cerebri media	cerebral a., middle
لوب های پس سری و گیجگاهی، عقده قاعده‌ای، شبکه مشیمیه بطنی جانبی، تالاموس ، مخ میانی	شاخه‌های قشری (گیجگاهی ، پشت سری ، آهیانه‌ای - پشت سری) ، مرکزی و مشیمیه (کوروئید)	محل دو شاخه شدن انتهائی سرخرگ قاعده‌ای	س. مخی خلفی	a. cerebri posterior	cerebral a., posterior
عضلات گردن ، مهره ها، مجرای مهره‌ای.	شاخه‌های نخاعی	س. درقی تحتانی	س. گردنی بالارو	a. cervicalis ascendens	cervical a., ascending
عضلات عمقی گردن.		تنه دنده‌ای - گردنی	س. گردنی عمقی	a. cervicalis profunde	cervical a., deep
دوذنقه، عضلات و گره‌های لنفی گردن، عضلات لوزی و نردبانی .	شاخه‌های عمقی و سطحی	س. زیر چنبری	س. گردنی عرضی	a. transversa colli	cervical a., transverse
شبکه مشیمیه بطن جانبی، هیپوکامپ و شرا به .		س. سبات داخلی	س. مشیمیه قدامی	a. choroidea anterior	choroid a., anterior
مردمک ، ملتحمه	سرخرگهای فوق‌صلبیه‌ای و ملتحمه‌ای قدامی	سرخرگهای چشمی و اشکی	سرخرگهای مؤکائی قدامی	aa. ciliares anteriores	ciliary a's, anterior

جدول سرخرگها

پراکندگی و اختتام	شاخه‌ها	مبدأ	نام سرخرگ		
			فارسی	لاتین	انگلیسی
مردمک ، زوائد مزگانی		س. چشمی	سرخرگهای مزگانی خلفی طویل	aa. ciliares posterior longae	ciliary a's, posterior, long
پوشش مشیمه چشم		س. چشمی	سرخرگهای مزگانی خلفی کوتاه	aa. ciliares posterior breves	ciliary a's, posterior, short
مفصل لگن ، عضلات ران	شاخه‌های بالارو ، نزولی و عرضی	س. رانی عمقی	س. گردان رانی طرفی	a. circumflexa femoris lateralis	circumflex femoral a., lateral
مفصل لگن ، عضلات ران	شاخه‌های عمقی ، بالارو ، عرضی و حفره حقه‌ای	س. رانی عمقی	س. گردان رانی میانی	a. circumflexa femoris medialis	circumflex femoral a., medial
مفصل شانه و سر استخوان بازو، وتر دراز عضله دوسر، وتر عضله بزرگ سینه‌ای		س. زیر بغلی	س. گردان بازویی قدامی	a. circumflexa humeri anterior	circumflex humeral a. anterior
دلتوئید، مفصل شانه، عضلات استوانه ای کوچک و سه سر بازو		س. زیر بغلی	س. گردان بازویی خلفی	a. circumflexa humeri posterior	circumflex humeral a., posterior
پسواس (عضله کمر)، خاصره عضلات خیاطه ران و مایل و عرضی شکم و پوست مجاور	شاخه بالارو	س. گردان خاصره‌ای خارجی	س. گردان خاصره‌ای عمقی	a. circumflex ilium profunda	circumflex iliac a, deep
گره‌های منبئی ، پوست ران و شکم		س. رانی	س. گردان خاصره‌ای سطحی	a. circumflexa ilium superficialis	circumflex iliac a. superficial

عضله زیر کتفی ، مفصل شانه ، عضلات استوانه‌ای بزرگ و کوچک	س. زیر کتفی	س. گردان استخوان کتف	a. circumflexa scapulae	circumflex a. of scapula
				coccygeal a. به sacral a. median مراجعه فرمائید.
قولون پائین رو.	س. روده بندی تحتانی	س. قولونی چپ	a. colica sinistra	colic a., left
قولون عرضی .	س. روده بندی فوقانی	س. قولونی میانی	a. colica media	colic a., middle
قولون بالارو	س. روده بندی راست	س. قولونی راست	a. colica dextra	colic a., right
				colic a., right, inferior به ileocolic a. مراجعه فرمائید.
				colic a., superior accessory به colic a. middle مراجعه فرمائید.

جدول سرخرگها

پراکندگی و اختتام	شاخهها	مبداء	نام سرخرگ		
			فارسی	لاتین	انگلیسی
عضله سسر و مفصل آرنج.		س. بازویی عمقی	س. جانبی میانی	a. collateralis media	collateral a., middle
عضلات ساعد ، بازویی زند اعلائی و بازویی		س. بازویی عمقی	س. جانبی زند اعلائی	a. collateralis radialis	collateral a., radial
عضلات بازو در پشت آرنج		س . بازویی	س. جانبی تحتانی زند اسفل		collateral a., inferior ulnar
مفصل آرنج و عضله سسر		س . بازویی	س. جانبی فوقانی زند اسفل	a. collateralis ulnaris superior	collateral a., superior ulnar
سرخرگهای ارتباطی دهنده مخی قدامی		س . مخی قدامی	س . ارتباطی قدامی	a. communicans anterior cerebri	communicating a., anterior
هیپوکامپ و تالاموس		سرخرگهای ثابت داخلی و مخی خلفی	س. ارتباطی خلفی	a. communicans posterior cerebri	communicating a., posterior
ملتحمه		سرخرگهای مزگانی قدامی	سرخرگهای ملتحمه ای قدامی	aa. conjunctivales anteriores	conjunctival a's. anterior
مجرای اشکی ، ملتحمه		س . پلکی میانی	سرخرگهای ملتحمه ای خلفی	aa. conjunctivales posteriores	conjunctival a's. posterior
بطن چپ ، دهلیز چپ	شاخههای گردان و بین بطنی قدامی	جیب آئورتی چپ	س. اکلیلی چپ	a. coronaria sinistra	coronary a., left
بطن راست، دهلیز راست	شاخه بین بطنی خلفی	جیب آئورتی راست	س. اکلیلی راست	a. coronaria dextra	coronary a. right

عمق گردن ، فضاهاى بين دنده‌اى	سرخ رگهاى گردنى عمقى و بالاترين بين دنده‌اى	س . زير چنبرى	تنه دنده‌اى ، گردنى	truncus costocervic- alis	costocervical trunk
عضله كرماستر ، پوشش طناب منوى		س . اپى كاستريك تحتانى	س . كرماستر	a. cremasterica	cremasteric a.
كيسه صفرا		شاخه راست سرخ رگ كبدي	س . مراره‌اى	a. cystica	cystic a.
					deep brachial a. به profunda brachii a. مراجعه فرمائيد .
كليتوريس		س . شرمى داخلى	س . عمقى كليتوريس	a. profunda clitoridis	deep a. of clitoris
جسم غارى آلت تناسلى مرد		س . شرمى داخلى	س . عمقى آلت	a. profunda penis	deep a. of penis
					deep femoral a. به profunda femoris a. مراجعه فرمائيد .
					deep lingual a. به profunda linguae a. مراجعه فرمائيد .
					deferential a. به a. of ductus deferens مراجعه فرمائيد .
					dental a's, ante- rior superior به alveolar a's, anterior superior مراجعه فرمائيد .

جدول سرخوڙگه

پراکندگی و اختتام	شاخه‌ها	مبداء	نام سرخوڙگه	
			فارسی	انگلیسی
				dental a., inferior به alveolar a., inferior مراجعه فرمائید.
				dental a., posterior superior به alveolar a., posterior superior مراجعه فرمائید.
				diaphragmatic a., inferior به phrenic a., inferior مراجعه فرمائید.
				diaphragmatic a's, superior به phrenic a's, superior مراجعه فرمائید.

					digital a's, collateral به digital a's, palmar proper مراجعه فرمائید.
انگشتان دست .	سرخرگهای مختص کف دستي انگشتي	قوس سطحی کف دستي	سرخرگهای مشترك انگشتي کف دستي	aa. digitales palmares communes	digital a's, palmar common
انگشتان دست .		سرخرگهای مشترك کف دستي انگشتي	سرخرگهای مختص کف دستي انگشتي	aa. digitales palmares propriae	digital a's, palmar proper
انگشتان پا.	سرخرگهای مختص کف پائي انگشتي	سرخرگهای متاتارسي کف پائي	سرخرگهای مشترك انگشتي کف پائي	aa. digitales plantares, communes	digital a's, palmar common
انگشتان پا.		سرخرگهای مشترك کف پائي انگشتي	سرخرگهای مختص انگشتي کف پائي	aa. digitales plantares propriae	digital a's, palmar proper
					digital a's, of foot, common به metatarsal a's, plantar مراجعه فرمائید.
پشت انگشتان پا		سرخرگها پشت متاتارسي	سرخرگهای پشت انگشتي پا	aa. digitales dorsales pedis	digital a's, of foot dorsal

جدول سرخرگها

پراکندهی و اختتام	شاخه‌ها	مبدأ	نام سرخرگ		
			فارسی	لاتین	انگلیسی
پشت انگشتان دست.		سرخرگهای پشت مناکارپی	سرخرگهای پشت انگشتی دست	aa. digitales dorsales manus	digital a's, of hand, dorsal
کلیتوریس		س. شرمی داخلی	س. پشت کلیتوریس	a. dorsalis clitoridis	dorsal a. of clitoris
					dorsal a. of foot به dorsalis pedis a. مراجعه فرمائید.
پوست پشت بینی		س. چشمی	س. پشت بینی	a. dorsalis nasi	dorsal a. of nose
حشفه، تاج و پوست سرآلت		س. شرمی داخلی	س. پشت آلت	a. dorsalis penis	dorsal a. of penis
پا با انضمام انگشتان پا	سرخرگهای طرفی پاشنه، میانی پاشنه و قوسی	دنباله سرخرگ درشت نثی قدامی	س. پشت پائی	a. dorsalis pedis	dorsalis pedis a.
حالب، مثانه، مجرای و ابران، کیسه منی.	شاخه های حالبی	س. نافی	س. مجرای و ابران	a. ductus deferentis	a. of ductus deferens
					duodenal a. به pancreaticoduodenal a. inferior مراجعه فرمائید.

					epigastric a. external به circumflex iliac a., deep مراجعه فرمائید.
عضلات کرماستروشکم ، صفاق.	شاخه عانه‌ای ، سرخرگ کرماستر ، سرخرگ رباط گرد درجه ۱ .	س. خاصره‌ای خارجی	س. بالای شکمی (اپی گاستریک) تحتانی	a. epigastrica inferior	epigastric a., inferior
پوست شکم ، گره‌های لنفی مفینی		س. رانی	س. بالای شکمی (اپی گاستریک) سطحی	a. epigastrica superficialis	epigastric a., superficial
عضلات شکم ، حجاب حاجز ، پوست ، صفاق.		س. سینه‌ای داخلی	س. بالای شکمی (اپی گاستریک) فوقانی	a. epigastrica superior	epigastric a., superior
مردمک ، زوائد مزگانگی .		س. مزگانگی قدامی	سرخرگ‌های بالای صلبیه	aa. episclerales	aqiscleral a's
سخت شامه ، بینی ، جیب پیشانی ، پوست ، حفره‌های قدامی استخوان پرویزنی	س. پاشامی قدامی (س. پرده‌مغزی قدامی)	س. چشمی	س. پرویزنی قدامی	a. ethmoidalis anterior	ethmoidal a., anterior
حفره‌های خلفی استخوان پرویزنی ، سخت شامه ، بینی .		س. چشمی	س. پرویزنی خلفی	a. ethmoidalis posterior	ethmoidal a., posterior
صورت ، لوزه ، کام ، غده تخت فکی .	سرخرگ‌های کسامی صعودی ، زیر چانه‌ای ، لب پائینی و لب بالایی و زاویه‌ای و شاخه‌های لوزه‌ای و غده‌ای .	س. سیات خارجی	س. صورتی	a. facialis	facial a.
					facial a., deep به maxillary a. مراجعه فرمائید.
غده بناگوشی ، عضله جوشی ، پوست صورت		س. گیجگاهی سطحی	س. عرضی صورت	a. transversa faciei	facial a., transverse

جدول سرخرگها

پراکنندگی و اختتام	شاخه‌ها	مبداء	نام سرخرگ	
			فارسی	لاتین
				انگلیسی fallopian a. به uterine a. مراجعه فرمائید.
جدار تحتانی شکم، ناحیه خارجی تناسلی، اندام تحتانی	سرخرگهای بالا شکمی (ای ماستر پان) سفلی، گردان سفلی خاصه، شری خارجی، رانی عمقی و زائونی پائیزودو.	دنباله سرخرگ خاصه رانی خارجی	a. femoralis	femoral a. به femoral a., deep profunda femoris a. مراجعه فرمائید.
				به fibular a. peroneal a. مراجعه فرمائید.
				به frontal a. supratrochleer a. مراجعه فرمائید.
				به funicular a. testicular a. مراجعه فرمائید.
مری، انحنای کوچک سینه.	شاخه‌های مری	تند سببک	a. gastrica sinistra	gastric a., left
انحنای کوچک سینه.		س. اصلی کبد	a. gastrica dextra	gastric a., Right

قسمت فوقانی معده .	س . طحالی	سرخرگهای معدی کوتاه	a. gastricae breves	gastric a's, short
معدّه، دوازدهه ، لوزالمعدّه چادرینه بزرگ	س . اصلی کبد فوقانی و معدی . چادرینه ای راست	س . معدی - اثنی عشری	a. gastroduodenalis	gastroduodenal a.
معدّه ، چادرینه بزرگ	شاخه های چادرینه ای	س . طحالی	a. gastroepiploica sinistra	gastroepiploic a., left
معدّه ، چادرینه بزرگ	شاخه های چادرینه ای	س . معدی - اثنی عشری	a. gastroepiploica dextra	gastroepiploic a. right
مفصل زانو ، پوست ، ناحیه بالائی و میانی پا .	شاخه های صافن و مفصلی	س . رانی	a. genus descendens	genicular a
مفصل زانو.		س . رکبئی	a. genus inferior lateralis	genicular a., inferior, lateral
مفصل زانو.		س . رکبئی	a. genus inferior medialis	genicular a., inferior, medial
مفصل زانو، رباط صلیبی ، سینوویال کشککی و چین های بالی شکل.		س . رکبئی	a. genus media	genicular a. middle
مفصل زانو، استخوان ران کشکک و عضلات مجاور .		س . رکبئی	a. genus superior lateralis	genicular a. superior, lateral
مفصل زانو ، استخوان ران، کشکک و عضلات مجاور.		س . رکبئی	a. genus superior medialis	genicular a., superior medial
کفل و پشت ران .	س . سیاتیک	س . خاصه ای داخلی	a. glutea inferior	gluteal a., inferior

ج — جدول سرخرگها —

پراکنندگی و اختتام	شاخه‌ها	مبداء	نام سرخرگ		
			فارسی	لاتین	انگلیسی
عضلات مختلف و ساختمانهای دیگر لگن و کفلهای	شاخه‌های سطحی و عمقی	س. خاصره‌ای داخلی	س. سرینی (کنلی) فوقانی	a. glutea superior	gluteal a., superior
بافت نموظی آلت مردی		سرخرگهای عمقی و پشتی آلت	سرخرگهای مارپیچی آلت مردی	aa. helicinae penis	helicine a's of penis
					hemorrhoidal a., inferior. به rectal a., inferior مراجعه فرمائید.
					hemorrhoidal a., middle. به rectal a. middle مراجعه فرمائید.
					hemorrhoidal a., superior. به rectal a., superior مراجعه فرمائید.
مده، لوزالمده، دوازدهه، کبد، کیسه صفرا، چادرینه بزرگ	سرخرگهای راست مده، مدی آئنی عشری، مختص کبد	س. تنه سیالک	س. اصلی کبد (کبدي مشترك)	a. hepatica communis	hepatic a., common
کبد، کیسه صفرا.	شاخه‌های راست و چپ	س. اصلی کبد (کبدي مشترك)	س. مختص کبد	a. hepatica propria	hepatic a., proper

عدسی‌های جنینی و جسم شفاف	س . چشمی جنینی	س . شفاف	a. hyaloidea	hyaloid a.	
				hypogastric a. به ilac a., internal مراجعه فرمائید .	
اواخر روده باریک (ایلئوم)	س . روده بندی فوقانی	سرخرگهای ایلئومی	aa. ilei	ileal a's	
اواخر روده باریک (ایلئوم)، روده کور ، زائده کرمی شکل ، قولون بالارو .	س . زائد روده کور	س . روده بندی فوقانی	س . ایلئوکولیک	a. ileocolica	ileocolic a.
لگن، جدار شکم ، اندام تحتانی.	سرخرگهای خاصه‌ای داخلی و خاصه‌ای خارجی .	آئورت شکمی	س . خاصه‌ای اصلی	a. iliaca communis	iliac a., common
جدار شکم، اعضای تناسلی خارجی، اندام تحتانی.	سرخرگهای بالای شکمی (اپی گاستریک) تحتانی ، خاصه‌ای عمقی گردان .	س . خاصه‌ای اصلی	س . خاصه‌ای خارجی	a. iliaca externa	iliac a., external
جدار و احشاء لگنی ، کفل، اعضای تناسلی ، قسمتهای وسطی ران.	سرخرگهای خاصه‌ای کمری ، سدادی، سربینی (کفلی) فوقانی، سربینی تحتانی ، نافی، مثانه‌ای تحتانی ، رحمی، راست روده ای میانی و شرمی داخلی	دنباله سرخرگ خاصه‌ای اصلی	س . خاصه‌ای داخلی	a. iliaca interna	iliac a., internal
عضلات لگن و استخوانهای قسمت بالای ران، پنجمین مهره کمر، استخوان خاجی	شاخه‌های خاصه‌ای و کمری ، سرخرگهای خاجی طرفی .	س . خاصه‌ای داخلی	س . خاصه‌ای کمری	a. iliolumbalis	iliolumbar a.

ج ————— جدول سرخرگه ————— ا

پراکنندگی و اختتام	شاخه‌ها	مبداء	نام سرخرگ ————— رگی		
			فارسی	لاتین	انگلیسی
فك اعلى، جيب فك اعلاى، دندانهاى بالاى، پلك پائين، گونه، کنار بينى.	سرخرگهاى حفره دندانى قدامى فوقانى	س. فك اعلاى	س. زير كاسه چشمى	a. infraorbitalis	infraorbital a.
					innominate a. به brachiocephalic trunk مرآجه فرمايد.
اولين و دومين فضاى بين دنده‌اى، ستون فقرات، عضلات پشت.	سرخرگهاى خلفى بين دنده‌اى ۱ و ۲	تپه دنده‌اى - گردنى	بالا ترين سرخرگ بين دنده‌اى	a. intercostalis suprema	intercostal a., highest
اولين و دومين فضاهاى بين دنده‌اى عضلات پشت، ستون فقرات.	شاخه‌هاى پشتى و نخاعى	بالا ترين سرخرگ بين دنده‌اى	سرخرگهاى خلفى بين دنده‌اى ۱ و ۲	aa. intercostales posteriores [I et II]	intercostal a's, posterior, I and II
ديواره قفسه سينه.	شاخه‌هاى پشتى، جانبى و جلدى جانبى	آفورت سينه‌اى	سرخرگهاى خلفى بين دنده‌اى ۳ و ۴	aa. intercostales posteriores [III-XI]	intercostal a's, posterior III-XI
لوب‌هاى كليه.	سرخرگهاى قوسى كليه.	س. كليوى	سرخرگهاى بين لوبى كليه	aa. interlobares renis	interlobar a's of kidney
گروهها با كلافه‌هاى كليوى.		سرخرگهاى قوسى كليه	سرخرگهاى بين لوبولى كليه	aa. interlobulares renis	interlobular a's of kidney

بین لوبولهای کبد.		شاخه راست یا چپ سرخرگ مخزن کبد	سرخرگهای بین لوبولی کلیه	aa. interlobulares hepatis	interlobular a's of liver
عضلات تاکننده عمقی انگشتان دست و تاکننده دراز شست، زند زیرین، زند زیرین.	سرخرگ میانی (مدیان)	س. بین استخوانی خلفی یا بین استخوانی اصلی	سرخرگ بین استخوانی قدامی	a. interossea anterior	interosseous a., anterior
ساختمانهای عمقی ساعد.	سرخرگهای بین استخوانی قدامی و خلفی	س. زند اسفلی	س. بین استخوانی اصلی	a. interossea communis	interosseous a.. common
عضلات سطحی و عمقی پشت ساعد.	سرخرگ بین استخوانی راجمه	س. بین استخوانی اصلی	س. استخوانی خلفی	a. interossea posterior	interosseous a.. posterior
پشت مفصل آرنج.		س. بین استخوانی خلفی یا اصلی	س. بین استخوانی راجمه	a. interossea recurrens	interosseous a., recurrent
		رگهایی که منشأ آنها سرخرگ روده بندی فوقانی بوده و روده ها را مشروب میکنند و شامل سرخرگهای لوزالمعدی دوازدهه ای، صائمسی، خاصره ای، ایلتوکولیک و قسولونی میشوند.	سرخرگهای روده ای	aa. intestinales	intestinal a's
روده صائم (ژوژنوم).		س. روده بندی فوقانی	سرخرگهای صائمسی	aa. jejunaes	jejunal a's
لب پائین.		س. صورتی	س. لبی تحتانی	a. labialis inferior	labial a., inferior

جدول سرخرگ‌ها

پراکنندگی و اختتام	شاخه‌ها	مبدأ	نام سرخرگ		
			فارسی	لاتین	انگلیسی
لب بالا و بینی	شاخه‌های تیغه‌ای و پرده‌ای	س. صورتی	س. لبی فوقانی	a. labialis superior	labial a., superior
گوش داخلی	شاخه‌های دهلیزی و حلزونی	س. قاعده‌ای یا قدامی تحتانی مخچه	س. لایبرنت	a. labyrinthi	a. of labyrinth
غده اشکی، پلکها، ملتحمه	س. جانبی پلك	س. چشمی	س. اشکی	a. lacrimalis	lacrimal a.
حنجره، قسمت فوقانی نای، مری.		س. تحتانی تیروئید	س. تحتانی حنجره	a. laryngea inferior	laryngeal a., inferior
حنجره		س. فوقانی تیروئید	س. فوقانی حنجره	a. laryngea superior	laryngeal a., superior
زبان، غده زیر زبانی، لوزه، اپی‌گوت.	سرخرگهای فوق لامی، زیر زبانی، پشت زبانی، زبانی عمقی.	س. سبات خارجی	س. زبانی	a. lingualis	lingual a.
					lingual a., deep به profunda linguae a. مراجعه فرمائید.
دیواره شکم، مهره‌ها، عضلات کمر، کبد و کلیه	شاخه‌های پشتی و نخاعی..	آئورت شکمی	سرخرگهای کمری	a.a. lumbales	lumbar a's

استخوان خارجی ، عضله کفلی بزرگ	س. خارجی میانی	س . پائینی کمر	a. lumbalis ima	lumbar a., lowest
مفصل قوزک	س . درشت نشی قدامی	س. قدامی طرفی قوزک	a. malleolaris anterior	malleolar a., anterior, lateral
مفصل قوزک	س . درشت نشی قدامی	س. قدامی میانی قوزک	a. malleolaris anterior medialis	malleolar a., anterior, medial
				mammary a., external. به thoracic a., lateral, مراجعه فرمائید .
				mammary a., internal. به thoracic a., internal مراجعه فرمائید .
				mandibular a. به alveolar a., inferior مراجعه فرمائید .

جدول سرخرگها

پراکنده‌گی و اختتام	شاخه‌ها	مبداء	نام سرخرگ		
			فارسی	لاتین	انگلیسی
عضله جوشی		س. فك اعلائی	س. جوشی (ماصنه)	a. masseterica	masseteric a.
فکها ، دندانها ، عضلات جوشی ، گوش ، پرده‌های مغز ، بینی ، جیب‌های اطراف بینی ، کام (سقف دهان).	شاخه‌های زائده رجلی استخوان شب‌پره‌ای ، سرخرگهای عمقی گوش ، قدامی صماخی ، حفره‌دندانی تحتانی ، میانی پرده‌مغز ، جوشی ، گبجگاهی عمقی ، دهانی ، حفره دندان‌خلفی فوقانی ، زیر کاسه چشمی ، کامی بائین‌رو ، شب‌پسره‌ای کامی و سرخرگ مجرای زائده رجلی استخوان شب‌پره.	س. سیات خارجی	س. فك اعلائی	a. maxillaris	maxillary a.
					maxillary a., external. به facial a. مراجعه فرمائید.
					maxillary a., internal. به maxillary a. مراجعه فرمائید.
عصب میانی ، عضلات جلوی ساعد.		س. بین استخوانی قدامی	س. میانی	a. mediana	median a.
سخت شامه گودی قدامی جمجمه.		س. پرویزی قدامی	س. جلوئی پرده مغز	a. meningea anterior	meningeal a., anterior

استخوانهای جمجمه، سخت شامه مخ .	شاخه های پیشانی، آهیانه‌ای، پیوندی، پرده مغزی فرعی و خارده‌ای وسرخرگ سماخی فوقانی	س. فك اعلائی	س. پرده مغزی میانی	a. meninge media	meningeal a., middle
استخوانها و سخت شامه گودی خلفی جمجمه.		س. حلقی بالارو	س. پرده مغزی خلفی	a. meninge posterior	meningeal a., posterior
پوست و عضلات چانه		س. حفره دندان‌تحتانی	س. چانه‌ای	a. mentalis	mental a.
قولون پائین‌رو، راست روده .	سرخرگهای قولونی چپ، سیگموئید وراست روده‌ای فوقانی.	آئورت شکمی	س. روده بندی تحتانی	a. mesenterica inferior	mesenteric a., inferior
روده کوچک، نیمه اول قولون .	سرخرگهای لوزالمده‌ای - دوازده‌ای تحتانی، صائمی، ایلئومی، ایلئوکولیک، قولونی راست و قولونی میانی .	آئورت شکمی	س. روده بندی فوقانی	a. mesenterica superior	mesenteric a., superior
پشت انگشتان .	سرخرگهای پشت انگشتی.	شبه مویرگی پشتی کف دستی و سرخرگ‌زننداعلی	سرخرگهای پشت استخوانهای کف دست	aa. metacarpea dorsales	metacarpal a's, dorsal
عضلات کرمی شکل و عضلات بین استخوانی، استخوانهای انگشتان دست		قوس عمقی کف دست	سرخرگهای کف دستی	aa. metacarpea palmares	metacarpal a's' palmar
پشت پا، بانضمام انگشتان پا .	سرخرگهای پشت انگشتی	سرخرگ قوسی پا	سرخرگهای پشت استخوانهای کف پا	aa. metatarses dorsales	metatarsal a's, dorsal

جدول سرخرگها

نام سرخرگ			
فارسی	لاتین	انگلیسی	
		metatarsal a's, plantar	
سرخرگهای کف پایی	aa. metatarsae plantares		
س. عضلانی - حجاب حاجزی	a. musculophren- ica	musculophrenic a.	
سرخرگهای خلفی طرفی پیشی و تیبی	aa. nasales post- eriores laterales et septi	nasal a's, poste- rior lateral and septal	
سرخرگهای تغذیه‌ای استخوان بازو	aa. nutriciae humeri	nutrient a's of humerus	
س. سدادی	a. obturatoria	obturator a.	
س. سدادی فرعی	a. obturatoria accessoria	obturator a., accessory	
س. پس سری	a. occipitalis	occipital a.	
مبدأ			
فوس کف پایی			
س. سینه‌ای داخلی			
س. شب پره‌ای کامی			
سرخرگهای بازویی و بازوئی عصبی			
س. خاصرهای داخلی			
وقتی باند سرخرگ سدادی میگوئیم که بجای سرخرگ خاصرهای داخلی از اپیگاستریک تحتانی منشعب شود.			
س. سبات خارجی			
شاخه‌های سوراخ کننده، سرخرگهای انگشتی کف پایی اصلی و انگشتی کف پایی مخفی.			
س. سینه‌ای داخلی			
س. شب پره‌ای کامی			
سرخرگهای بازویی و بازوئی عصبی			
س. خاصرهای داخلی			
وقتی باند سرخرگ سدادی میگوئیم که بجای سرخرگ خاصرهای داخلی از اپیگاستریک تحتانی منشعب شود.			
س. سبات خارجی			
شاخه‌های عانده‌ای، حفره حلقه‌ای، قدامی و خلفی.			
شاخه‌های کوشی، پرده منبری، پستانی، نزولی، پس سری و جنبانی چنبیری - پستانی			
پراکنندگی و اختتام			
سطح کف پایی انگشتان پا.			
حجاب حاجز، جدار شکم و سینه			
ساختارهای مولد حفره پیشی، تینه پیشی، جنبیه‌ای مجاور			
انساج بازو.			
عضلات لگن، منسل لگن.			
عضلات گردن و پوست سر، پرده‌های منفر، حجرات پستانی.			

چشم ، کاسه چشم ، ساختمانهای مجاور صورت	سرخرگهای اشکی و فوق کاسه چشمی، سرخرگ مرکزی شبکیه، سرخرگهای مژگانی ، پرویزنی خلفی و پرویزنی قدامی ، پلکی ، فوق قرقره ای و پشت بینی	س: سیات داخلی	س. چشمی	a. ophthalmica	ophthalmic a.
حالب، تخمدان، لوله رحمی	شاخه های حالبی	آئورت شکمی	س. تخمدانی	a. ovarica	ovarian a.
کام نرم ، قسمتهائی از دیواره حلق، لوزه، مجرای شنوائی.		س. صوتی	س. کامی بالارو	a. palatina ascendens	palatine a., ascending
سقف دهان ، لوزه.	سرخرگهای کامی بزرگه و کامی کوچک	س. فك اعلائی	س. کامی پائین رو	a. palatina descendens	palatine a., descending
کام سخت .		س. کامی پائین رو	س. کامی بزرگه	a. palatina major	palatine a., greater
کام نرم ، لوزه .		س. کامی پائین رو	سرخرگهای کامی کوچک	aa. palatinae minores	palatine a's, lesser
پلکها ، ملتحمه.		س. اشکی	سرخرگهای جانبی پلك	aa. palpebrales laterales	palpebral a's, lateral
پلکها	سرخرگهای ملتحمه ای خلفی	س. چشمی	سرخرگهای میانی پلك	aa. palpebrales mediales	palpebral a's, medial

جداول سرخرگها

پراکندگی و اختتام	شاخه‌ها	مبداء	نام سرخرگ		
			فارسی	لاتین	انگلیسی
لوزالمعده ، دوازدهه .		س. روده‌بندی فوقانی	س. لوزالمعده - دوازدهه‌ای تحتانی	a. pancreaticoduodenalis inferior	pancreaticoduodenal a., inferior
لوزالمعده ، دوازدهه .		س. معده - دوازدهه‌ای	س. لوزالمعده - دوازدهه‌ای فوقانی	a. pancreaticoduodenalis superior	pancreaticoduodenal a., superior
عضلات نزدیک کننده ، تانده‌های سازنده حفره زکبی و عضلات سرینی (کفلی) ، استخوان‌راں .		س. رانی عمقی	سرخرگهای سوراخ کننده	aa. perforantes	perforating a's,
برون شامه قلب ، حجاب حاجز ، جنب		س. سینه‌ای داخلی	س. برون شامه‌ای - حجاب حاجزی	a. pericardiacophrenica	pericardiacophrenic a.
میان‌دوره ، پوست دستگاه تناسلی خارجی .		س. شرمی داخلی	س. میان‌دوراهی	a. perinealis	perineal a.
عضلات عمقی ساق پا ، کناره‌جانبی و پشتی قوزک .	شاخه‌های سوراخ کننده ، ارتباطی ، پاشنه‌ای و جانبی و میانی قوزک ، شبکه مویرگی پاشنه	س. درشت نئی خلفی	س. نازک نئی	a. peronea	peroneal a.
حلق ، کام نرم ، گوش ، پره‌های منفر ، اعصاب جمع‌های ، عضلات سر .	سرخرگهای پرده مغزی خلفی حلقی ، صماخی تحتانی	س: سبات داخلی	س. حلقی بالا رو	a. pharyngea ascendens	pharyngeal a., ascending

phrenic a., great 4 phrenic a., inferior مراجعه فرمائید.					
phrenic a., infe- rior	a phrenica infe- rior	س. تحتانی حجاب حاجز	آئورت شکمی	سر خر گهای فوق کلیوی بالائی	حجاب حاجز ، غده فوق کلیوی .
phrenic a's, supe- rior	aa. phrenicae superiores	سر خر گهای فوقانی حجاب حاجز	آئورت سیندای		سطح بالائی قسمت مهره‌های حجاب حاجز .
plantar a., lateral	a. plantaris later- alis	س. جانبی کف پا	س. خلتی درشت نی	فوس کف پائی، سر خر گهای استخوانهای کف پا .	کف پا، انگشتان پا .
plantar a., medial	a. plantaris medialis	س. میانی کف پا	س. خلتی درشت نی	شاخه‌های عمقی وسطی	عضلات و مناسیل پا ، پوست قسمت میانی کف پا و انگشتان پا .
popliteal a.	a. poplitea	س. رگهی	دنباله سر خرگ رانی	سر خر گهای طرفی میانی - فوقانی زانو، میانی زانو، ترمه ساق پا ، طرفی میانی - تحتانی زانو، قدیمی و خلتی درشت نی، شبکه مویرگی مفصلی زانویی ، شبکه مویرگی کشککی	زانو و ماهیچه ساق پا .
princeps pollicis a.	a. princeps pollicis	س. اصلی شست	س. زند اعلاهی	سر خرگ انگشت میابه	الطراف و قسمت کف دستی شست .

ج ————— جدول سرخرگه ————— ا

پراکندگی و اختتام	شاخه‌ها	مبدأ	نام سرخرگی		
			فارسی	لاتین	انگلیسی
					principal a' of thumb. به princeps pollicis a. مراجعه فرمائید.
استخوان بازو، عضلات و پوست بازو	غذا دهنده استخوان بازو ، شاخه دلتوئید، سرخرگهای میانی وزند اعلائی جانبی.	س. بازویی	س. عمقی بازو	a. profunda brachii	profunda brachii a.
عضلات ران، مفصل لگن، عضلات سرینی (کفلی) ، استخوان ران .	سرخرگهای گردان میانی وجانبی ران سرخرگهای سوراخ کننده.	س. رانی	س. عمقی ران	a. profunda femoris	profunda femoris a.
کناره و نوک زبان.		اتتهای سرخرگ زبانی	س. عمقی زبان	a. profunda linguae	profunda linguae a.
سقف حلق، مجرای شنوائی		س. فك اعلائی	س. مجرای زائده رجلی	a. canalis pterygoidei	a. of pterygoid canal
دستگاه تناسلی خارجی، عضلات میانی وان.	شاخه‌های قدامی کیسه بیضه یا شاخه‌های قدامی لب فرج، شاخه‌های منبئی	س. رانی	سرخرگهای شرمی خارجی	aa. pudendae externae	pudental a's, external

<p>دستگاه تناسلی خارجی، مجرای منخرج، میان‌دوره (عجان) .</p>	<p>شاخه‌های خلفی کیسه بیضه یا شاخه‌های خلفی لب فرج (درزن)، سرخرگ‌های تحتانی راست روده، میان‌دوره‌ای، پیشابراهی، سرخرگ پیاز آلت مردی یا سرخرگ پیاز دهلینز فرج (درزن)، سرخرگ عمقی آلت مردی یا سرخرگ عمقی کلیتوریس (درزن)، سرخرگ پشت آلت مردی یا سرخرگ پشت کلیتوریس (درزن).</p>	<p>س. خاصره‌ای داخلی</p>	<p>س. شرمی داخلی</p>	<p>a. pudenda interna</p>	<p>pudendal a, internal</p>
<p>خون بدون اکسیژن را به‌ششها میبرد .</p>	<p>سرخرگ‌های ششی راست و چپ</p>	<p>بطن راست قلب</p>	<p>تنه ششی</p>	<p>truncus pulmonalis</p>	<p>pulmonary trunk</p>
<p>شش چپ .</p>	<p>شاخه‌های متعدد که بنام قطعاتی از ریه که خون بدون اکسیژن را در آنجا پراکنده می‌کنند خوانده میشوند.</p>	<p>تنه ششی</p>	<p>س. ششی چپ</p>	<p>a. pulmonalis sinistra</p>	<p>pulmonary a., left</p>
<p>شش راست .</p>	<p>شاخه‌های متعدد که بنام قطعاتی از ریه که خون بدون اکسیژن را در آنجا پراکنده می‌کنند خوانده میشوند .</p>	<p>تنه ششی</p>	<p>س. ششی راست</p>	<p>a. pulmonalis dextra</p>	<p>pulmonary a., right</p>
<p>ساعد ، مچ ، دست .</p>	<p>شاخه‌های استخوانهای کف دستی، کف دستی سطحی و پشت استخوانهای کف دست سرخرگ زنده‌اعلائی راجعه سرخرگ اصلی شست ، قوس عمقی کف دست.</p>	<p>س. بازویی</p>	<p>س. زند اعلائی</p>	<p>a. radialis</p>	<p>radial a.</p>

جدول سرخرگی

پراکنندگی و اختتام	شاخه‌ها	مبداء	نام سرخرگ	
			فارسی	انگلیسی
				radial a., collateral a. به
				collateral a., radial مراجعه فرمائید.
				radial a. of index finger. به
				radialis indicis a. مراجعه فرمائید.
طرفین انگشت سیاه		س. اصلی شست	س. زند اعلائی سیاه	radialis indicis a. radialis indicis
				radiate a's of kidney به
				interlobular a's of kidney مراجعه فرمائید.
				ranine a. به
				profunda linguae a. مراجعه فرمائید.

راست روده، عضلات بالا برنده مقعد، تنگ کننده (اسفنکتر) خارجی، پوست مجاور.	س. شرمی داخلی	س. تحتانی راست روده	a. rectalis inferior	rectal a., inferior
راست روده، مهبل.	س. خاصره‌ای داخلی	س. میانی راست روده	a. rectalis media	rectal a., middle
راست روده .	س. روده‌بندی تحتانی	س. فوقانی راست روده	a. rectalis superior	rectal a., superior
عضلات بازویی-زنداعلائی و بازویی، مفصل آرنج.	س. زنداعلائی	س. راجعه زنداعلائی	a. recurrens rad- ialis	recurrent a., radial
عضلات قدامی درشت نی و عضله کشنده درازانگشتان پا، مفصل زانو، پوست قسمت پایین ساق پا.	س. درشت نی قدامی	س. راجعه قدامی درشت نی	a. recurrens tibialis anterior	recurrent a., tibial, anterior
مفصل زانو، مفصل درشت نی - نازک نی	س. درشت نی قدامی	س. راجعه خلفی درشت نی	a. recurrens tibialis posterior	recurrent a., tibial, posterior
مفصل آرنج، پوست و عضلات مجاور.	شاخه‌های قدامی و خلفی	س. زنداسفلی	a. recurrens uln- aris	recurrent a., ulnar
کلیه، غده فوق کلیوی، حالب.	شاخه‌های حالی، سرخرگ تحتانی فوق کلیوی، سرخرگهای بین لویی.	آئورت شکمی	a. renalis	renal a.
رباط گرد رحم .	س. بالای شکمی (اپی- گاستریک) تحتانی	س. رباط گرد رحم	a. ligamenti tereti- uteri	a. of round ligam- ent of uterus
ساختمانهای اطراف دنبالچه و خاجی .	شاخه‌های نخاعی	س. خاصره‌ای کمرب	aa. sacrales later- ales	sacral a's, lateral
استخوان خاجی، دنبالچه راست روده .	سرخرگ آخری کمرب.	امدادمبانی آئورت شکمی در عقب منشأ سرخرگهای خاصره‌ای اصلی	a. sacralis media- na	sacral a., median

جدول سرخرگها

پراکنندگی و اختتام	شاخها	مبداء	نام سرخرگها		
			فارسی	لاتین	انگلیسی
					scapular a., transverse. به suprascapular a. مراجعه فرمائید .
ضمائم عصب سیاتیک		س. سرینی تحتانی	س. سیاتیک	a. comitans nervi ischiadici	sciatic a.
قولون سیگموئید (سینی شکل)		س. روده بندی تحتانی	سرخرگهای سیگموئید	aa. sigmoideae	sigmoid a's
					spermatic a., external. به cremasteric a. مراجعه فرمائید .
ساختمانهای مجاور و ملحق به حفره بینی ، حلق و بینی.	سرخرگهای خلفی جانبی بینی و سرخرگهای تیغه بینی	س. فك اعلائی	س. شب پرده ای کامی	a. sphenopalatina	sphenopalatine a.
قسمت قدامی طناب نخاعی.		س. مهره ای	س. شوکی قدامی	a. spinalis anterior	spinal a., anterior
قسمت خلفی طناب نخاعی.		س. مهره ای	س. شوکی خلفی	a. spinalis posterior	spinal a., posterior
طحال ، لوزالمعده ، معدّه ، چادرینه بزرگه.	شاخه های لوزالمعدی و طحالی ، سرخرگهای معدی چادرینه ای چپ و معدی کوتاه	تنه سلیاک	س. طحالی	a. lienalis	splenic a.

مهرهای کلیه .	شاخه های پستانی و رکابی ، سرخرگه خلفی سماخ	سرخرگهای قوسی کلیه	ردیف شریانه های کلیه	arteriolae rectae renis	straight arterioles of kidney
دیواره های حنجره سماخی ، حفرات پستانی ، استخوان رکابی .		س . خلفی گوش	س . نیزه ای - پستانی	a. stylomastoidea	stylomastoid a.
گردن ، دیواره قفسه سینه ، طناب نخاعی ، مخ ، پرده های مغز ، اندام فوقانی .	سرخرگهای مهره ای ، سینهای داخلی ، تنه های دوقی - گردنی و دنده ای - گردنی	تنه راسی بازوئی	س . زیر چنبری	a. subclavia	subclavian a.
بالای دیواره شکم .	شاخه های پشتی و نخاعی	آئورت سینهای	س . زیر دنده ای	a. subcostalis	subcostal a.
غده زیر زبانی ، کاذره زبان ، کف دهان .		س . زبانی	س . زیر زبانی	a. sublingualis	sublingual a.
بانتهای زیر چانه .		س . صورتی	س . زیر چانه ای	a. submental	submental a.
ناحیه کتف .	سرخرگهای سینهای - پشتی و گردان کنفی	س . زیر بغلی	س . زیر کنفی	a. subscapularis	subscapular a.
پیشانی ، عضلات بالای کاسه چشم ، پلك بالا ، جیب پشانی .		س . چشمی	س . فوق کاسه چشمی	a. supraorbitalis	supraorbital a.
غده فوق کلیوی .		س . کاپروی	س . فوق کلیوی تحتانی	a. suprarenalis inferior	suprarenal a., inferior
غده فوق کلیوی .		آئورت شکمی	س . فوق کلیوی میانی	a. suprarenalis media	suprarenal a., middle

ج — جدول سرخرگها —

پراکندگی و اختتام	شاخه‌ها	مبداء	نام سرخرگها		
			فارسی	لاتین	انگلیسی
غده فوق کلیوی.		س. تحتانی حجاب‌حاجز	سرخرگهای فوق کلیوی فوقانی	aa. suprarenales superiores	suprarenal a's, superior
ترقوه و کتف ، مفصل شانه ، عضلات شانه .	شاخه اخروی	تنه درقی - گردنی	س. فوق کتفی	a. suprascapularis	suprascapular a.
قسمت قدامی پوست سر.		س. چشمی	س. فوق قرقه‌ای	a. supratrochlearis	supratrochlear a.
عضلات حفره رکیبی و ساق پا ، پوست مجاور.		س. رکیبی	س. نرمه ساق پا	aa. surales	sural a's
					sylvian a. به cerebral a., middle مراجعه فرمائید.
عضلات و مفاصل پاشنه پا .		س. پشت پائی	س. جانبی پاشنه پا	a. tarsea lateralis	tarsal a., lateral
پوست و مفاصل قسمت میانی کف پا .		س. پشت پائی	سرخرگهای میانی پاشنه پا	aa. tarsea mediales	tarsal a's, medial
عضله گیجگاهی ، ضریع خارجی جمجمه (سمحاق) و استخوان زیر آن .		س. فك اعلائی	سرخرگهای گیجگاهی عمقی	aa. temporales profundae	temporal a's, deep

عضله گیجگاهی .		س. گیجگاهی سطحی	س. گیجگاهی میانی	a. temporalis media	temporal a., middle
غده بناگوش ، گوشك ، پوست سر ، پوست صورت ، عضله جوشی .	شاخه های بناگوشی ، گوشه قدامی ، پیشانی و آهیانه ای ، سرخرگهای صورتی عرضی ، و جنبه ای - کاسه چشمی ، گیجگاهی میانی .	س. سیاب خارجی	س. گیجگاهی سطحی	a. temporalis superficialis	temporal a., superficial
حالب ، اپیدیدیم (بربخ) ، بیضه .	شاخه های حالبی	آفورت شکمی	س. بیضه ای	a. testicularis	testicular a.
عضلات بین دنده ای ، دندانهای قدامی و سینه ای بزرگ و کوچک.		س. زیر بغلی	س. بالای سینه	a. thoracica suprema	thoracic a., highest
دیواره قدامی قفسه صدری ، ساختمانهای میان سینه ای ، حجاب حاجز .	شاخه های میان سینه ای ، تیموسی ، نائی ، جناغی ، سوراخ کننده ، دنده ای طرفی و بین دنده ای قدامی ، سرخرگهای برون شامه ای - حجاب حاجزی ، عضلانی حجاب حاجزی ، بالای شکمی (اپی گاستریک) فوقانی .	س. زیر چنبری	س. سینه ای داخلی	a. thoracica interna	thoracic a., internal
عضلات سینه ای ، پستان .	شاخه های پستانی	س. زیر بغلی	س. سینه ای جانبی	a. thoracica lateralis	thoracic a., lateral
عضلات سینه ای ، دالی ، زیر چنبری استخوان اخرمی	شاخه های ترقوای ، سینه ای ، دلتوئید و اخرمی .	س. زیر بغلی	س. سینه ای - اخرمی	a. thoracoacromialis	thoracoacromial a.
عضلات زیر کتفی و استوانه ای بزرگ و کوچک.		س. زیر کتفی	س. سینه ای پشتی	a. thoracodorsalis	thoracodorsal a.

جدول سرخرگها

پراکنندگی و اختتام	شاخه‌ها	دبداء	نام سرخرگ		
			فارسی	لاتین	انگلیسی
عمق کردن ، با اقدام شده تیر و پند ، ناحیه کتف .	سرخرگهای درقی تحتانی ، فوق کنفی عرضی کردن .	س. زیر چنبری	تنه درقی - گردنی	truncus thyrocer- vicalis	thyrocervical trunk
حنجره ، مری ، نای ، عذلات گردن ، غده درقی .	شاخه های حلقی ، مری ، نای و غددی سرخرگهای تحتانی حنجره ، گردنی بالارو .	تنه درقی - گردنی	س. درقی تحتانی	a. thyroidea infe- rior	thyroid a., inferior
					thyroid a., lowest به thyroidea ima a. مراجعه فرمائید.
عضلات لامی ، حنجره ، غده تیر و پند ، حلق .	شاخه ها ، لامی ، جنافی - چنبری - پستانی ، فوقانی حنجره ، عضلانی ، و غددی حول درقی .	س. سیاب خارجی	س. درقی فوقانی	a. thyroidea su- perior	thyroid a., superior
غده درقی (تیر و پند)		قوس آفورت ، تنه بازویی رأسی یا سیات املی راست	س. پائینی غده درقی	a. thyroidea ima	thyroidea ima a.
ساق پا ، قوزک ، پا .	سرخرگهای راجعه درشت نئی خلفی و قدامی ، شبکه موگی قوزکی جانبی و میانی .	س. رگی	س. قدامی درشت نی	a. tibialis ante- rior	tibial a., anterior

ساق پا، پا، با نظام پاشنه.	شاخه گردان نازک فی سرخکهای نازک نشی، کف پائی میانی، کف پائی جانبی	س. رکبئی	س. خلفی درشت نی	a. tibialis	tibial a., posterior
					transverse a. of face. به facial a., transverse مراجعه فرمائید.
					transverse a. of neck. به cervical a., transverse مراجعه فرمائید.
					transverse a. of scapula به suprascapular a. مراجعه فرمائید.
غشاء پوشاننده حفره صماخی.		س. فك اعلائی	س. صماخی قدامی	a. tympanica anterior	tympanic a., anterior
دیوار میانی صندوق صماخی.		س. حلقی بالارو	س. صماخی تحتانی	a. tympanica inferior	tympanic a., inferior
قسمت خلفی پرده گوش، پرده ثانوی گوش.		س. نیزه ای - پستانی	س. صماخی خلفی	a. tympanica posterior	tympanic a., posterior

جدول سرخرگها

پراکنندگی و اختتام	شاخه‌ها	ویداء	نام سرخرگ		
			فارسی	لاتین	انگلیسی
عضله کشنده صماخ، غشاء مفروش کننده مجرای شنوائی		س. میانی پرده مغز	س. صماخی فوقانی	a. tympanica superior	tympanic a., superior
ساعد، مچ، دست.	شاخه های استخوانهای کف دستی، پشت استخوانهای کف دست، و کف دستی عمقی، سرخرگهای راجعه زنداسفلی و بین استخوانی اصلی، قوسی سطحی کف دست.	س. بازویی	س. زنداسفلی	a. ulnaris	ulnar a.
					ulnar a., collateral, inferior به collateral a., ulnar, inferior مراجعه فرمائید.
					ulnar a., collateral, superior به collateral a. ulnar, superior مراجعه فرمائید.
مجاری و ابران، کیسه های منی، بیضه ها، مثانه، حالب.	س. مجاری و ابران، سرخرگهای فوقانی کیسه منی.	س. خاصره ای داخلی	س. نافی	a. umbilicalis	umbilical a.

پیشابراه.		ش. شرمی داخلی	ش. پیشابراهی	a. urethralis	urethral a.
رحم، مهبل، رباط گرد رحم، لوله رحمی، تخمدان.	شاخه‌های نخدانی و لوله‌ای سرخرگ مهبل.	ش. خاصره‌ای داخلی	ش. رحمی	a. uterina	uterine a.
مهبل، تمدانه.		ش. رحمی	ش. مهبل	a. vaginalis	vaginal a.
عزلت گردن، مهرها، طناب نخاعی، منخچه، منز.	شاخه‌های نخاعی و پسرده منزی، سرخرگهای منخچه‌ای خلفی تحتانی، قاعده‌ای، نخاعی قدامی و نخاعی خلفی.	ش. زبر چنبیری	ش. مهره‌ای	a. vertebralis	vertebral a.
مثانه، پرورسات، کیسه‌های منی.		ش. خاصره‌ای داخلی	ش. مثانه‌ای تحتانی	a. vesicalis inferior	vesical a., inferior
مثانه، اوراک، حالب		ش. نافی	سرخرگهای مثانه‌ای فوقانی	aa. vesicales superiores	vesical a's, superior
عقله مدور چشم.		ش. کیبکگاهی سطحی	ش. و چندای کاسه چشمی	a. zygomaticoorbitalis	zygomatico-orbital a.

بقیة جدول آزمونهای معمول

creatinine 70-150 $\mu\text{mol/l}$	گراتینین ۷۰ تا ۱۵۰ میکروملکول در لیتر پلاسما.
creatinine-pregnancy 24-68 $\mu\text{mol/l}$	گراتینین - حاملگی ۲۴ تا ۶۸ میکروملکول در لیتر پلاسما
cholesterol 3.9-7.8 mmol/l	کلسترول ۳/۹ تا ۷/۸ میلی ملکول در لیتر پلاسما یا (۱۵۰ تا ۲۸۰ میلی گرم در دسی لیتر)
glucose(fasting) 4-6 mmol/l	گلوکز (ناشتا) ۴ تا ۶ میلی ملکول در پلاسما یا (۶۵ تا ۱۱۰ میلی گرم در دسی متر)
iron (male) 14-31 $\mu\text{mol/l}$	آهن (در مردان) ۱۴ تا ۳۱ میکروملکول در لیتر سرم
(female) 11-30 $\mu\text{md/l}$	(در زنان) ۱۱ تا ۳۰ میکروملکول در لیتر سرم
total iron-binding capacity (TIBC) 54-75 $\mu\text{mol/l}$	ظرفیت کل چسبیدن به آهن ۵۴ تا ۷۵ میکروملکول در لیتر سرم
lead 0.3-1.8 $\mu\text{mol/l}$	سرب ۰/۳ تا ۱/۸ میکروملکول در لیتر خون
magnesium 0.75-1.05 mmol/l	منیزیم ۰/۷۵ تا ۱/۰۵ میلی ملکول در لیتر یا ۱/۸ تا ۳ میلی گرم در دسی لیتر پلاسما
phenylalanine (infants) 42-73 $\mu\text{mol/l}$	فنیل آلانین (نزد کودک کان) ۲۴ تا ۷۳ میکروملکول در لیتر پلاسما
phosphate (inorganic) 8-1.45 mmol/l	فسفات (غیرآلی) ۸ تا ۱/۴۵ میلی ملکول در لیتر پلاسما
potassium 3.5-5 mmol/l	پتاسیم ۳/۵ تا ۵ میلی ملکول در لیتر پلاسما
protein (total) 60-80 g/l	پروتئین (کلی) ۶۰ تا ۸۰ گرم در لیتر پلاسما
sodium 135-145 mmol/l	سدیم ۱۳۵ تا ۱۴۵ میلی مولکول در لیتر پلاسما
urea 2.5-6.7 mmol/l	اوره ۲/۵ تا ۶/۷ میلی ملکول در لیتر پلاسما
urea-pregnancy 2-4.2 mmol/l	اوره - در زمان بارداری ۲ تا ۴/۲ میلی ملکول در لیتر پلاسما
uric acid (male) 210-480 $\mu\text{mol/l}$	اسید اوریک (در مردان) ۲۱۰ تا ۴۸۰ میکروملکول در لیتر پلاسما

جدول آزمونهای معمول

alcohol <17.4 mmol/l	الکل میزان قانونی در کشور انگلستان کمتر از ۱۷/۴ میلی ملکول در لیتر خون
α-amylase 0-180 somogyi units/dl	آلفا آمیلاز ۰ تا ۱۸۰ واحد سوموگی ئی. در دسی لیتر پلاسما
albumin 35-50 g/l	آلبومین ۳۵ تا ۵۰ گرم در لیتر پلاسما
albumin-pregnancy	آلبومین - حاملگی ۲۵ تا ۳۸ گرم در لیتر پلاسما
bicarbonate 24-30 mmol/l	بیکربنات ۲۴ تا ۳۰ میلی ملکول در لیتر پلاسما
bicarbonate-pregnancy	بیکربنات - حاملگی ۲۰ تا ۲۵ میلی ملکول در لیتر
calcium (ionized) 1-1.25 mmol/l	کلسیم (یونیزه) ۱ تا ۱/۲۵ میلی ملکول در لیتر پلاسما
calcium (total) 2.12-2.65 mmol/l	کلسیم (کل) ۲/۱۲ تا ۲/۶۵ میلی ملکول در لیتر پلاسما
calcium (total)-pregnancy 1.95-2.35 mmol/l	کلسیم (کل) - حاملگی ۱/۹۵ تا ۲/۳۵ میلی ملکول در لیتر پلاسما
chloride 95-105 mmol/l	کلرید ۹۵ تا ۱۰۵ میلی ملکول در لیتر پلاسما یا (۳۴۰ تا ۳۷۵ میلیگرم در دسی لیتر)
copper 12-26 $\mu\text{mol/l}$	مس ۱۲ تا ۲۶ میکروملکول در لیتر پلاسما

• واحد سوموگی ئی آن مقدار از آمیلاز است که ۱/۵ میلی گرم نشاسته را در ۸ دقیقه (در درجه حرارت ۳۷ درجه سانتیگراد) تجزیه کند.

بقیة جدولهای آنزیم های تشخیصی خون

alkaline phosphatase adult 30-300 iu/l	فستناز قلبیایی در شخص بالغ ۳۰ تا ۳۰۰ واحد
	بین المللی در لیتر پلاسما
alanine-amino transferase (ALT) 5-35 iu/l	آلانین - آمینوترانسفراز ۵ تا ۳۵ واحد
	بین المللی در لیتر پلاسما.
aspartate-amino transferase (AST) 5-35 iu/l	آسپارات - آمینوترانسفراز ۵ تا ۳۵ واحد
	بین المللی در لیتر پلاسما.
α -amylase 0.180 somogyi units/dl	آلفا آمیلاز ۰ تا ۱۸۰ واحد سوموگی ئی در
	دسی لیتر پلاسما.
creatin kinase (CPK)	کیناز کراتین
(female) 25-170 iu/l	(در زنان) ۲۵ تا ۱۷۰ واحد بین المللی در لیتر پلاسما
(male) 25-195 iu/l	(در مردان) ۲۵ تا ۱۹۵ واحد بین المللی در لیتر پلاسما
gamma-glutamyl transpeptidase (γ GT)	گاما - گلوتامیل ترانسپپتیداز
(female) 7-33 iu/l	(در زنان) ۷ تا ۳۳ واحد بین المللی در لیتر پلاسما
(male) 11-51 iu/l	(در مردان) ۱۱ تا ۵۱ واحد بین المللی در پلاسما
aldolase 0.5-7.6 u/l	آلدلاز ۰/۵ تا ۷/۶ واحد در لیتر پلاسما
α -hydroxybutyric dehydrogenase 53-144 iu/l	آلفا - هیدروکسی بوتیریک د هیدروژناز ۵۳ تا ۱۴۴ واحد بین المللی در لیتر پلاسما
	لاکتات د هیدروژناز
	۲۴۰ تا ۵۲۵ واحد بین المللی در لیتر پلاسما
lactate dehydrogenase 240-525 iu/l	گلوکاتون ردوکتاز
	۷/۸ \pm ۱/۹ در گرم هموگلوبین در درجه حرارت ۳۷ درجه سانتیگراد
glutathione reductase 7.8 \pm 1.09/g Hb at 37 °C	
5'-nucleotidase 3-17 iu/l	۵- نوکلئوتیداز ۳ تا ۱۷ واحد بین المللی در لیتر پلاسما
cholinesterase 2.25-7.0 iu/l	کلینسترز ۲/۲۵ تا ۷ واحد بین المللی در لیتر پلاسما

بقیة جدول آزمونهای معمول

(female) 150-390 μ mol/l	(در زنان) ۱۵۰ تا ۳۹۰ میکرومولکول در لیتر پلاسما
uric acid-pregnancy 100-270 μ mol/l	اسید اوریک در زمان بارداری ۱۰۰ تا ۲۷۰ میکرومولکول در لیتر پلاسما

جدول مقدار گازهای خون

arterial carbon dioxide (P aco ₂) 4.7-6.0 kPa	گاز کربنیک خون سرخرگی
	۴/۷ تا ۶ کیلو پاسکال
venous P co ₂ > 10.6 kPa	گاز کربنیک خون سیاهرگی بیشتر از ۱۰/۶ کیلو پاسکال
arterial oxygen (P ao ₂) > 10.6 kPa	اکسیژن خون سرخرگی بیش از ۱۰/۶ کیلو پاسکال
newborn P ao ₂ 5.33-8.0 kPa	اکسیژن خون سرخرگی نوزاد ۵/۳۳ تا ۸ کیلو پاسکال
for every year over 60 add 0.13 kPa	برای هر سال پس از سن ۶۰ سالگی
	۱۳/۰ کیلو پاسکال به اکسیژن خون سرخرگی اضافه می شود.
arterial pH 7.35-7.45	پ هاش خون سرخرگی ۷/۳۵ تا ۷/۴۵
base excess \pm 2 mmol/l	بازاضافی \pm ۲ میلی مولکول در لیتر خون
carbon monoxide toxic at > 20%	مونوکسید کربن حد سمی بیش از ۲۰ درصد
coma at > 50%	حد از حال رفتن بیش از ۵۰ درصد

جدول آزمونهای تشخیصی خون

acid phosphatase	فسفاتاز اسید
total 1-5 iu/l	کلی ۱ تا ۵ واحد بین المللی در لیتر سرم
prostatic 0-1 iu/l	پروستاتی ۰ تا ۱ واحد بین المللی در لیتر سرم

جدول چربی ها و لیپوپروتئین های خون

cholesterol 3.9-7.8 mmol/l	کلسترول ۳/۹ تا ۷/۸ میلی ملکول در لیتر پلاسما.
triglyceride 0.55-1.90 mmol/l	تریگلیسرید ۰/۵۵ تا ۱/۹۰ میلی ملکول در لیتر پلاسما. (یا کمتر از ۱۶۵ میلی گرم در دسی لیتر سرورم).
phospholipid 2.9-5.2 mmol/l	فسفولیپید ۲/۹ تا ۵/۲ میلی ملکول در لیتر سرورم.
non-esterified fatty acids	اسیدهای چرب اشباع نشده.
(male) 0.19-0.78 mmol/l	(در مردان) ۰/۱۹ تا ۰/۷۸ میلی ملکول در لیتر سرورم.
(female) 0.06-0.9 mmol/l	(در زنان) ۰/۰۶ تا ۰/۹ میلی ملکول در لیتر سرورم.
lipoproteins (as cholesterol)	لیپوپروتئین ها به صورت کلسترول).
very low density 0.128-0.645 mmol/l	خیلی کم چگالی ۰/۱۲۸ تا ۰/۶۴۵ میلی ملکول در لیتر سرورم.
low density 1.55-4.4 mmol/l	کم چگالی ۱/۵۵ تا ۴/۴ میلی ملکول در لیتر سرورم.
high density 0.9-1.93 mmol/l	پُرچگالی ۰/۹ تا ۱/۹۳ میلی ملکول در لیتر سرورم.

جدول مواد موجود در ادرار

calcium 2.5-7.5 mmol/24 h	کلسیم ۲/۵ تا ۷/۵ میلی ملکول در ۲۴ ساعت.
copper 0.2-1.0 μmol/24 h	مس ۰/۲ تا ۱ میکروملکول در ۲۴ ساعت.
iron < 1.0 mg/ 24 h	آهن کمتر از ۱ میلی گرم در ۲۴ ساعت.
lead < 0.39 μmol/24 h	سرب کمتر از ۰/۳۹ میکروملکول در ۲۴ ساعت.
magnesium 3.3-4.9 mmol/24 h	منیزیم ۳/۳ تا ۴/۹ میلی ملکول در ۲۴ ساعت.
phosphate (inorganic) 15-50 mmol/24 h	فسفات (غیرآلی) ۱۵ تا ۵۰ میلی ملکول در ۲۴ ساعت.
potassium 40-120 mmol/24 h	پتاسیم ۴۰ تا ۱۲۰ میلی ملکول در ۲۴ ساعت.
sodium 100-250 mmol/24 h	سدیم ۱۰۰ تا ۲۵۰ میلی ملکول در ۲۴ ساعت.

جدول میزان طبیعی پروتئین های خون

total protein 69-85 g/l	پروتئین کلی خون ۶۹ تا ۸۵ گرم در لیتر پلاسما.
total protein (serum) 60-80 g/l	پروتئین کلی سرورم ۶۰ تا ۸۰ گرم در لیتر سرورم.
albumine 35-50 g/l	آلبومین ۳۵ تا ۵۰ گرم در لیتر پلاسما.
globulin fractions	انواع گلوبولین ها:
α ₁ -globulin 2-4 g/l	گلوبولین آلفایک ۲ تا ۴ گرم در لیتر سرورم.
α ₂ -globulin 5-9 g/l	گلوبولین آلفادو ۵ تا ۹ گرم در لیتر سرورم.
β-globulin 6-11 g/l	بتا - گلوبولین ۶ تا ۱۱ گرم در لیتر سرورم.
γ-globulin 7-17 g/l	گاما - گلوبولین ۷ تا ۱۷ گرم در لیتر سرورم.
α ₁ -antitrypsin 1.3-3.28 g/l	آنتی تریپسین - آلفایک ۱/۳۰ تا ۳/۲۸ گرم در لیتر سرورم
α ₂ -haptoglobin 0.3-2.0 g/l	هاپتوگلوبین - آلفادو ۰/۳ تا ۲ گرم در لیتر سرورم.
α ₂ -caeruloplasmin 0.3-0.6 g/l	سرولوبلاسمین - آلفادو ۰/۳ تا ۰/۶ گرم در لیتر سرورم
β ₁ -transferrin 1.2-2 g/l	ترانسفرین - بتایک ۱/۲ تا ۲ گرم در لیتر سرورم.
immunoglobulins	ایمونوگلوبولین ها:
IgG 7.2-19 g/l	ایمونوگلوبولین جی ۷/۲ تا ۱۹ گرم در لیتر.
IgA 0.8-5.0 g/l	ایمونوگلوبولین آ ۰/۸ تا ۵ گرم در لیتر.
IgM 0.5-2.0 g/l	ایمونوگلوبولین ام ۰/۵ تا ۲ گرم در لیتر.
complement C ₃ 0.69-1.3 g/l	کمپلمان ۳ - ۰/۶۹ تا ۱/۳ گرم در لیتر.
complement C ₄ 0.12-0.27 g/l	کمپلمان ۴ - ۰/۱۲ تا ۰/۲۷ گرم در لیتر.
caeruloplasmin 100-400 mg/l	سرولوبلاسمین ۱۰۰ تا ۴۰۰ میلی گرم در لیتر پلاسما.
β ₂ microglobulin 1.1-2.4 mg/l	میکروگلوبولین - بتا دو ۱/۱ تا ۲/۴ میلی گرم در لیتر سرورم.
in urine 4-370 μg/l or 30-370 μg/24 h	در ادرار ۴ تا ۳۷۰ میکروگرم در لیتر ادرار یا ۳۰ تا ۳۷۰ میکروگرم در ادرار ۲۴ ساعته.
fibrinogen 2-4 g/l	فیبرینوژن ۲ تا ۴ گرم در لیتر پلاسما.
fibrinogen degradation products less than 0.8 μg/l	محصولات ناشی از تجزیه فیبرینوژن کمتر از ۰/۸ میکروگرم در لیتر سرورم.

بھیٔ جدول مواد موجود در ادرار

protein up to 150mg	پروتئین (موجود در ادرار در ۲۴ ساعت) تا ۱۵۰ میلی گرم.
pregnancy up to 300 mg	پروتئین (موجود در ادرار در ۲۴ ساعت در حاملگی) تا ۳۰۰ میلی گرم.
albumin up to 25mg	آلبومین تا ۲۵ میلی گرم (در ۲۴ ساعت).
creatinine	کراتینین (در ۲۴ ساعت)
male 9.0-17.0 mmol	در مردان ۹ تا ۱۷ میلی ملکول
female 7.5-12.5 mmol	در زنان ۷/۵ تا ۱۲/۵ میلی ملکول
pregnancy 8.0-13.5 mmol	در بارداری ۸ تا ۱۳/۵ میلی ملکول.
uric acid up to 5.0 mmol	اسید اوریک تا ۵ میلی ملکول
pregnancy up to 7.0 mmol	در اوائل بارداری تا ۷ میلی ملکول.
cystine 0.04-0.42 mmol	سیستین ۰/۰۴ تا ۰/۴۲ میلی ملکول.

جدول کمیٔ های مواد موجود در خون افراد بالغ

haemoglobin	هموگلوبین
(male) 13.5-18.0 g/dl	(در مردان) ۱۳/۵ تا ۱۸ گرم در دسی لیتر
(female) 11.5-16.0 g/dl	(در زنان) ۱۱/۵ تا ۱۶ گرم در دسی لیتر.
packed red cell volume of haematocrit (PCV)	هماتوکریٔ
	(نسبت حجم کل سلولهای قرمز به تمام حجم خون که با استفاده از دستگاه هماتوکریٔ به دست می آید)
(male) 0.40-0.54 l/l	(در مردان) ۴۰ تا ۵۴ درصد
(female) 0.37-0.47 l/l	(در زنان) ۳۷ تا ۴۷ درصد.
red cell count (RBC)	شمار سلولهای قرمز (تعداد گلبولهای سرخ)
(male) 4.5-6.5 x 10 ¹² /l	(در مردان) ۴/۵ تا ۶/۵ ضرب بدر ۱۰ ^{۱۲} در لیتر خون.
(female) 3.9-5.6 x 10 ¹² /l	(در زنان) ۳/۹ تا ۵/۶ ضرب بدر ۱۰ ^{۱۲} در لیتر خون.

بھیٔ جدول مواد موجود در ادرار

creatinine 9-17 mmol/24 h	کراتینین ۹ تا ۱۷ میلی ملکول در ۲۴ ساعت.
amylase 8000-30000 wohlegmuth U/24 h	آمیلاز ۸۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ واحد ولگموت واحد و لمگوت در ۲۴ ساعت.
35-260 somogyi units/dl	۳۵ تا ۲۶۰ واحد سوموگی نی در دسی لیتر.
ascorbic acid 34-68 μmol/l	اسید آسکوربیک ۳۴ تا ۶۸ میکروملکول در لیتر.
glucose 0.06-0.84 mmol/l	گلوکز ۰/۰۶ تا ۰/۸۴ میلی ملکول در لیتر.
hydroxyindole acetic acid (5 HIAA) 16-73 μmol/24 h	هیدروکسی ایندول استیک اسید ۱۶ تا ۷۳ میکروملکول در ۲۴ ساعت.
oxalate < 450 μmol/24 h	اکزالات کمتر از ۴۵۰ میکروملکول در ۲۴ ساعت.
urate 2-6 mmol/24 h	اورات ۲ تا ۶ میلی ملکول در ۲۴ ساعت.
urea 250-500 mmol/24 h	اوره ۲۵۰ تا ۵۰۰ میلی ملکول در ۲۴ ساعت.
urobilinogen up to 6.7 μmol/24 h	اوروبیلینوژن تا ۶/۷ میکروملکول در ۲۴ ساعت.
zic 2.1-11.0 μmol/24 h	روی ۲/۱ تا ۱۱ میکروملکول در ۲۴ ساعت.
δ-amino laevulinic acid	دلٔا - آمینولولولینیک اسید
up to 15.3 μmol/24 h	تا ۱۵/۳ میکروملکول در ۲۴ ساعت.
coproporphyrin 0.09-0.43 μmol/24 h	کوپروپورفیرین ۰/۰۹ تا ۰/۴۳ میکروملکول در ۲۴ ساعت.
porphobilinogen 0.9-8.8 μmol/ 24 h	پورفوبیلینوژن ۰/۹ تا ۸/۸ میکروملکول در ۲۴ ساعت.
uroporphyrin 5-30 μg/24 h	اوروپورفیرین ۵ تا ۳۰ میکروگرم در ۲۴ ساعت.
β ₂ -microglobulin 4-370 μg/l	بنادو- میکروگلوبولین ۴ تا ۳۷۰ میکروگرم در لیتر یا ۳۷۰ - ۳۰ میکروگرم در ۲۴ ساعت.
osmolality 350-1000 mosm/kg	فشار اوسمز ۳۵۰ تا ۱۰۰۰ میلی اوزمول در کیلوگرم.
cortisol < 280 nmol/24 h	کورتیزول کمتر از ۲۸۰ نانومولکول در ۲۴ ساعت.
hydroxymethylmandelic acid 16-48 μmol/24 h	هیدروکسی متیل ماندلیک اسید ۱۶ تا ۴۸ میکروملکول در ۲۴ ساعت.

بقیة جدول کمیت های مواد موجود در خون افراد بالغ

mean cell volume (MCV) 81-100 fl	حجم متوسط گلبول قرمز ۸۰ تا ۱۰۰ فمتولیترا.
mean cell haemoglobin (MCH) 27-32 pg	مقدار متوسط هموگلوبین سلولی ۲۷ تا ۳۲ پیکوگرم.
mean cell haemoglobin concentration (MCHC) 32-36 g/dl	مقدار متوسط غلظت هموگلوبین سلولی ۳۲ تا ۳۶ گرم در دسی لیتر
reticulocyte count 0.8-2.0 per cent	شماره رتیکیولوسیت (تعداد گلبولهای قرمز تازه تشکیل شده) ۰/۸ تا ۰/۲ درصد کل شمار گلبولهای قرمز.
total blood volume 70 ± 10 ml/kg	حجم کلی خون ۱۰ ± ۷۰ سانتیمتر مکعب در هر کیلوگرم وزن بدن.
plasma volume 45 ± 5 ml/kg	حجم بلاسما ۵ ± ۴۵ سانتیمتر مکعب در هر کیلوگرم وزن بدن.
red cell volume	حجم گلبول قرمز
(male) 30 ± 5 ml/kg	(در مردان) ۵ ± ۳۰ سانتی متر مکعب در هر کیلوگرم وزن بدن.
(female) 25 ± 5 ml/kg	(در زنان) ۵ ± ۲۵ سانتی متر مکعب در هر کیلوگرم وزن بدن.
white cell count 4.0-11.0 × 10 ⁹ /l (WBC)	شماره گلبولهای سفید ۴ تا ۱۱ × ۱۰ ^۹ در لیتر.
neutrophils 2.0-7.5 × 10 ⁹ /l	نوتروفیل ها ۲ تا ۷/۵ × ۱۰ ^۹ در لیتر (۲۰ تا ۷۵ درصد).
lymphocytes 1.3-3.5 × 10 ⁹ /l	لنفوسیت ها ۳/۵ تا ۱/۳ × ۱۰ ^۹ در لیتر (۱۳ تا ۳۵ درصد).
eosinophils 0-0.44 × 10 ⁹ /l	ائوزینوفیل ها ۰ تا ۰/۴۴ × ۱۰ ^۹ در لیتر (۰ تا ۴ درصد).
basophils 0-0.10 × 10 ⁹ /l	بازوفیل ها ۰ تا ۰/۱۰ × ۱۰ ^۹ در لیتر (۰ تا ۱۰ درصد).
monocytes 0.2-0.8 × 10 ⁹ /l	منوسیت ها ۰/۲ تا ۰/۸ × ۱۰ ^۹ در لیتر (۲ تا ۸ درصد).

platelet count 150-400 × 10 ⁹ /l	شماره پلاکت ها ۱۵۰ تا ۴۰۰ × ۱۰ ^۹ در لیتر.
bleeding time 1-9 min	زمان خونریزی ۱ تا ۹ دقیقه.
coagulation time 5-11 min	زمان انعقاد ۵ تا ۱۱ دقیقه.
thrombin time 10-15 s	زمان ترومبین ۱۰ تا ۱۵ ثانیه.
prothrombin time 10-14 s	زمان پروترومبین ۱۰ تا ۱۴ ثانیه.
activated partial thromboplastin time 35-45 s	زمان ترومبو پلاستین (جزئی) فعال شده ۳۵ تا ۴۵ ثانیه.
fibrinogen concentration 1.6-4.2 g/l	غلظت فیبرینوژن ۱/۶ تا ۴/۲ گرم در لیتر.
fibrinogen titre normal up to 1/128	عبارت فیبرینوژن (نرمال) تا ۱/۱۲۸
erythrocyte sedimentation rate (ESR)	سرعت رسوب گلبول قرمز
(male) 0-10 mm	(در مردان) ۰ تا ۱۰ میلیمتر
(female) 0-15 mm	(در زنان) ۰ تا ۱۵ میلیمتر
cold agglutinin titre at 40 °C	عبارت آگلوتینین سرد در ۴۰ درجه سانتیگراد
less than 64	کمتر از ۶۴

واحد های مقداری مایعات

1 minim=1 drop (m)	یک مینیم مساوی است با یک قطره
60 minim=1 drachm (3)	۶۰ مینیم مساوی است با یک درم
8 drachms=1 ounce (3)	۸ درم مساوی است با یک اونس
20 ounces=1 pint (O)	۲۰ اونس مساوی است با یک پابنت
8 pints=1 gallon (C)	۸ پابنت مساوی است با یک گالون

یک قاشق مربا خوری در حدود یک درم یا ۳/۵ سانتیمتر مکعب است و یک قاشق غذا خوری در حدود ۱۴ سانتیمتر مکعب یا نیم اونس است

جدول واحدهای بین المللی (SI units)

نشانه	نام واحد	کمیّت فیزیکی	نشانه
m	متر	length درازا - طول	da
kg	کیلوگرم	mass توده - جرم	h
s	ثانیه	time زمان	k
A	آمپر	electric current جریان برق	M
K	کلوین	thermodynamic temperature دمای ترمودینامیک	G
cd	شمع	luminous intensity شدت روشنایی	T
mol	ملکول	amount of substance مقدار ماده	P
rad	رادیان	plane angle زاویه مسطحه (کوشه)	E
sr	استرادیان	solid angle زاویه فضایی (سه کنج)	
Hz	هرتز	frequency بسامد، فرکانس	
J	ژول	energy کارمایه، انرژی	
N	نیوتون	force توان	
W	وات	power نیرو	
Pa	پاسکال	pressure فشار	
C	کولمب	electric charge تغییر الکتریکی	
V	ولت	electric potential difference اختلاف سطح الکتریکی	
Ω	اُهم	electric resistance مقاومت الکتریکی	
F	فاراد	electric capacitance گنجایش الکتریکی	
Wb	ویبر	magnetic flux فلوئ مغناطیسی	
H	هنری	inductance القا	
T	تسلا	magnetic flux density چگالی فلوئ مغناطیسی (مغناطیس)	
lm	لومین	luminous flux (القای مغناطیسی) فلوئ روشنایی	
lx	لوکس	illuminance (illumination) روشن سازی	
Gy	گری	absorbed dose مقدار جذب شده	
Bq	بکرل	activity آکتیویته	

جدول مضارب و تحت مضارب ده گانی یا اعشاری

تحت مضرب	پیشوند	نشانه	مضرب	پیشوند	نشانه
10^{-1}	دسی	d	10^1	دکا	da
10^{-2}	سانتی	c	10^2	هکتو	h
10^{-3}	میلی	m	10^3	کیلو	k
10^{-6}	میکرو	μ	10^6	مگا	M
10^{-9}	نانو	n	10^9	گیگا	G
10^{-12}	پیکو	p	10^{12}	ترا	T
10^{-15}	فمتو	f	10^{15}	پتا	P
10^{-16}	آتو	a	10^{16}	اکزا	E

جدول تبدیل واحدهای انگلیسی به واحدهای متر

in	$\times 0.0254$ به متر \rightarrow اینچ
ft	$\times 0.3048$ به متر \rightarrow فوت
sq in	$\times 0.00064516$ به مترمربع \rightarrow اینچ مربع
sq ft	$\times 0.092903$ به مترمربع \rightarrow فوت مربع
cu in	$\times 0.000166$ به مترمکعب \rightarrow اینچ مکعب
cu ft	$\times 0.0283168$ به مترمکعب \rightarrow فوت مکعب
l (itre)	$\times 0.001$ به مترمکعب \rightarrow لیتر
gal (lon)	$\times 0.00454609$ به مترمکعب \rightarrow گالون
gal (lon)	$\times 4.54609$ به لیتر \rightarrow گالون
lb	$\times 0.453592$ کیلوگرم \rightarrow پاند

چند معادل درجه دمای بدن به فارنهایت و سانتیگراد

که کاربرد کلینیکی دارند

مقایسه درجات دما سنج سانتیگراد با فارنهایت

Boiling-point=212 F=100 C

Freezing-point=32 F=0 C

نقطه جوش مساوی است با ۲۱۲ درجه فارنهایت

مساوی است با ۱۰۰ درجه سانتیگراد

نقطه انجماد مساوی است با ۳۲ درجه فارنهایت

مساوی است با صفر درجه سانتیگراد

دمای طبیعی تن انسان ۹۸/۴ درجه فارنهایت یا

۳۷ درجه سانتیگراد است

سانتیگراد فارنهایت

۴۱/۹ — ۱۰۷/۵

۴۱/۷ — ۱۰۷

۴۱/۴ — ۱۰۶/۵

۴۱/۱ — ۱۰۶

۴۰/۸ — ۱۰۵/۵

۴۰/۶ — ۱۰۵

۴۰/۳ — ۱۰۴/۵

۴۰ — ۱۰۴

۳۹/۷ — ۱۰۳/۵

تبدیل درجه فارنهایت به سانتیگراد

برای تبدیل درجات فارنهایت به سانتیگراد آن را

منهای ۳۲ ضرب بدر ۵ و بخش بر ۹ می کنیم:

مثلاً ۱۰۴ درجه فارنهایت را می خواهیم تبدیل به سانتیگراد کنیم

$$104 - 32 = 72 \quad 72 \times 5 = 360 \quad 360 \div 9 = 40$$

بنابراین ۱۰۴ درجه فارنهایت مساوی است با ۴۰ درجه سانتیگراد

۳۸/۴ — ۱۰۳

۳۹/۲ — ۱۰۲/۵

۳۸/۹ — ۱۰۲

۳۸/۶ — ۱۰۱/۵

۳۸/۳ — ۱۰۱

۳۸/۱ — ۱۰۰/۵

تبدیل درجه سانتیگراد به فارنهایت

برای تبدیل درجات سانتیگراد به فارنهایت آن را

ضرب بدر ۹ بخش بر ۵ و به اضافه ۳۲ می کنیم:

مثلاً ۳۶/۶ درجه سانتیگراد را می خواهیم تبدیل به فارنهایت کنیم:

$$36 \times 9 = 324 \quad 324 \div 5 = 64.8 \quad 64.8 + 32 = 96.8$$

بنابراین ۳۶/۶ درجه سانتیگراد مساوی است با ۹۸ درجه فارنهایت

۳۸ — ۱۰۰/۴

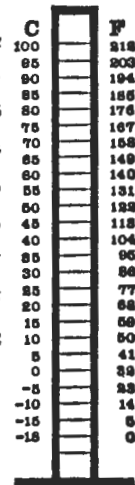
۳۷/۵ — ۱۰۰

۳۷/۵ — ۹۹/۵

۳۷/۲ — ۹۹

۳۶/۹ — ۹۸/۴

۳۶/۶ — ۹۷/۸



بر حسب داشته باشد
اگر لازم شد
فوراً، بلافاصله
شربت
روزی سه بار
روزی سه بار
تنتور
تنتور
پماد

هر شب
پس از غذا
رنگدانه
از راه راست روده
هنگام لزوم، هروقت
گردد، پودر
از راه مهبل
چهار بار در روز
چهار بار در روز
تأخذ لازم و کافی
بدهید
تکرار شود

o.n.=omni nocte
p.c.=post cibos
pig.=pigmentum
p.r.=pre rectum
p.r.n.=pro re nata
pulv.=pulvis
p.v.=per vaginam
q.d.=quarter in die
q.d.s.=quartero in die
q.s.=quantum sufficit
R.=recipe
rep.=repetatur
sig.=signetur
s.o.s.=si opus sit
stat.=statim
syr.=syrupus
t.d.=ter in die
t.d.s.=ter in die
tinct.=tinctura
tr.=tinctura
ung.=unguentum

پیش از غذا
به اندازه
به مقدار مورد نظر
یک روز در میان
آب
آب مقطر
قطره گوش
دو بار در روز
نظام دارویی انگلستان
حمام
با
مرکب از
کرم
رقیق
عصاره
قطره
یک جرعه
روزانه
تزیق
لوسیون
آمیزه، مخلوط
فرستادن، ارسال داشتن
وزن ملکولی معادل گرم
در شب، هنگام شب
پماد چشمی
هر روز صبح

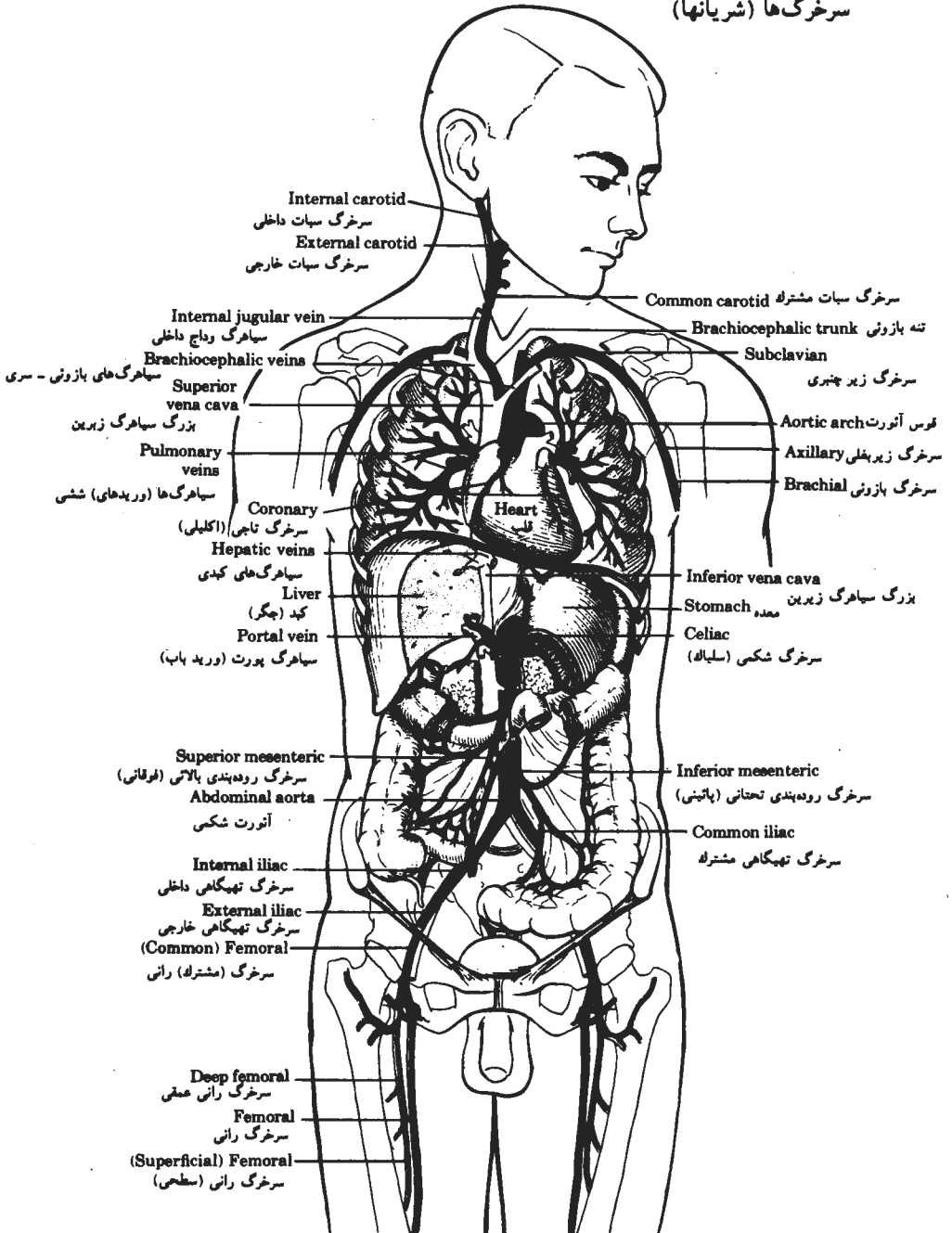
کوتاه شده اصطلاحات لاتینی
که در نسخه نویسی به کار می روند

a.c.=ante cibos
ad=adde
ad lib=ad libitum
alt. dieb=alternis diebus
aq.=aqua
aq.dest=aqua destillata
aurist.=auristillae
b.d.=bis die
B.P.=British Pharmacopoeia
bal.=balneum
c.=cum
comp.=compositus
crem.=cremor
dil=dilue
ext.=extractum
gutt.=gutta
haust.=haustus
in d.=in dies
inj.=injectio
lot.=lotio
mist.=mistura
mit.=mitte
mol.=molecular weight
noct.=nocte
oc.=oculemtum
o.m.=omni mane

Index to Plates

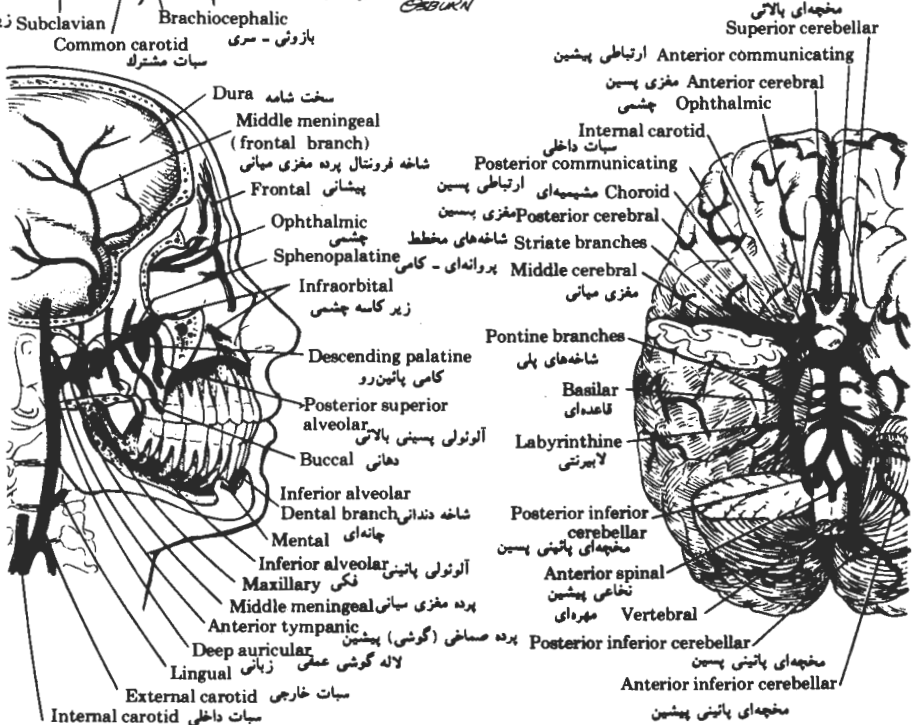
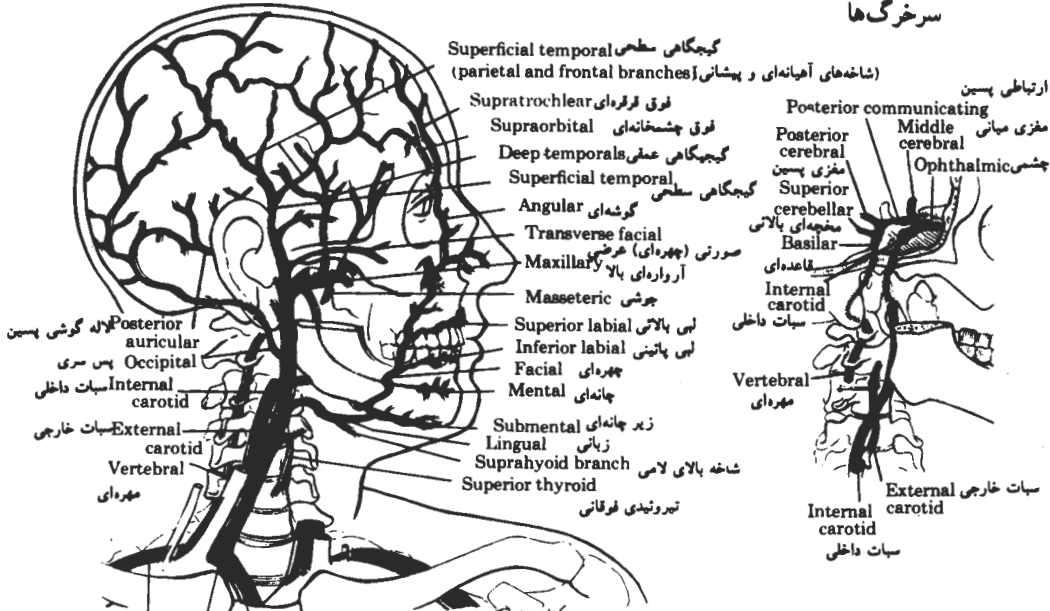
فهرست شکلها

Plate I	PRINCIPAL ARTERIES OF BODY, AND PULMONARY VEINS...	۱- سرخرگهای اصلی بدن و سیاهرگهای ریه
II	ARTERIES OF HEAD, NECK, AND BASE OF BRAIN	۲- سرخرگهای سر، گردن
III	ARTERIES OF THORAX AND AXILLA	۳- سرخرگهای قفسه سینه و زیر بغل
IV	ARTERIES OF ABDOMEN AND PELVIS	۴- سرخرگهای شکم و لگن
V	ARTERIES OF UPPER EXTREMITY	۵- سرخرگهای دست
VI	ARTERIES OF LOWER EXTREMITY	۶- سرخرگهای پا
VII	BACTERIA	۷- باکتریها
VIII	BANDAGES	۸- باندیجی
IX	BRAIN	۹- مغز
X	BRAIN	۱۰- مغز
XI	CELLS	۱۱- یاخته‌ها
XII	CELL (ORGANELLES)	۱۲- یاخته (اندامکها)
XIII	COMPLEMENT	۱۳- کمپلمان
XIV	TRICARBOXYLIC ACID (KREBS) CYCLE.....	۱۴- سیکل (چرخه) کربس
XV	DISLOCATIONS	۱۵- دررفتگیها
XVI	EAR	۱۶- گوش
XVII	EYE	۱۷- چشم
XVIII	FRACTURES	۱۸- شکستگیها
XIX	ENDOCRINE GLANDS	۱۹- غدد درون‌ریز
XX	HEART	۲۰- قلب
XXI	HERNIA	۲۱- فتق
XXII	IMMUNOGLOBULIN	۲۲- ایمونو گلوبولین
XXIII	KIDNEY	۲۳- کلیه
XXIV	LIGAMENTS	۲۴- رباطها
XXV	LIGAMENTS	۲۵- رباطها
XXVI	LUNG (SEGMENTS).....	۲۶- شش (قطعات)
XXVII	LYMPH (DRAINAGE).....	۲۷- لنف (کانالهای لنفی)
XXVIII	MOLDS	۲۸- کیکها
XXIX	MUSCLES OF HEAD AND FACE	۲۹- ماهیچه‌های سر و صورت
XXX	MUSCLES OF TRUNK (ANTERIOR VIEW).....	۳۰- ماهیچه‌های تنه
XXXI	MUSCLES OF TRUNK (POSTERIOR VIEW).....	۳۱- ماهیچه‌های تنه
XXXII	MUSCLES OF UPPER EXTREMITY	۳۲- ماهیچه‌های دست
XXXIII	MUSCLES OF LOWER EXTREMITY	۳۳- ماهیچه‌های پا
XXXIV	NERVES (STRUCTURE)	۳۴- اعصاب (ساختنمان)
XXXV	NERVES OF HEAD AND NECK	۳۵- اعصاب سر و گردن
XXXVI	NERVES OF FACE	۳۶- اعصاب صورت
XXXVII	NERVES OF NECK, AXILLA, AND UPPER THORAX	۳۷- اعصاب
XXXVIII	NERVES OF LOWER TRUNK	۳۸- اعصاب بخش بائین تنه
XXXIX	NERVES OF UPPER EXTREMITY	۳۹- اعصاب دست
XL	NERVES OF LOWER EXTREMITY	۴۰- اعصاب پا
XLI	EMBDEN-MEYERHOF PATHWAY	۴۱- مسیر امیدن - مایهوف
XLII	POSITIONS	۴۲- وضعیت‌ها
XLIII	RESPIRATION (MOUTH-TO-MOUTH) AND CARDIAC MASSAGE	۴۳- تنفس مصنوعی
XLIV	SKELETON	۴۴- استخوانبندی
XLV	SPLINTS	۴۵- آتل‌ها (تخته‌بندی‌ها)
XLVI	STRAPPING	۴۶- نواربندی (نوارچسبانی)
XLVII	SUTURES AND KNOTS	۴۷- بخیه
XLVIII	AUTONOMIC NERVOUS SYSTEM	۴۸- دستگاه عصبی خودمختار
XLIX	RESPIRATORY SYSTEM	۴۹- دستگاه دم زدن (تنفس)
L	UROGENITAL SYSTEM	۵۰- دستگاه ادراری - تناسلی
LI	VEINS OF HEAD AND NECK	۵۱- سیاهرگهای سر و گردن
LII	VEINS OF TRUNK	۵۲- سیاهرگهای تنه
LIII	VEINS OF EXTREMITIES	۵۳- سیاهرگهای دست و پا
LIV	VIRUSES	۵۴- ویروس‌ها
LV	VISCERA	۵۵- احشاء (اندرونه)



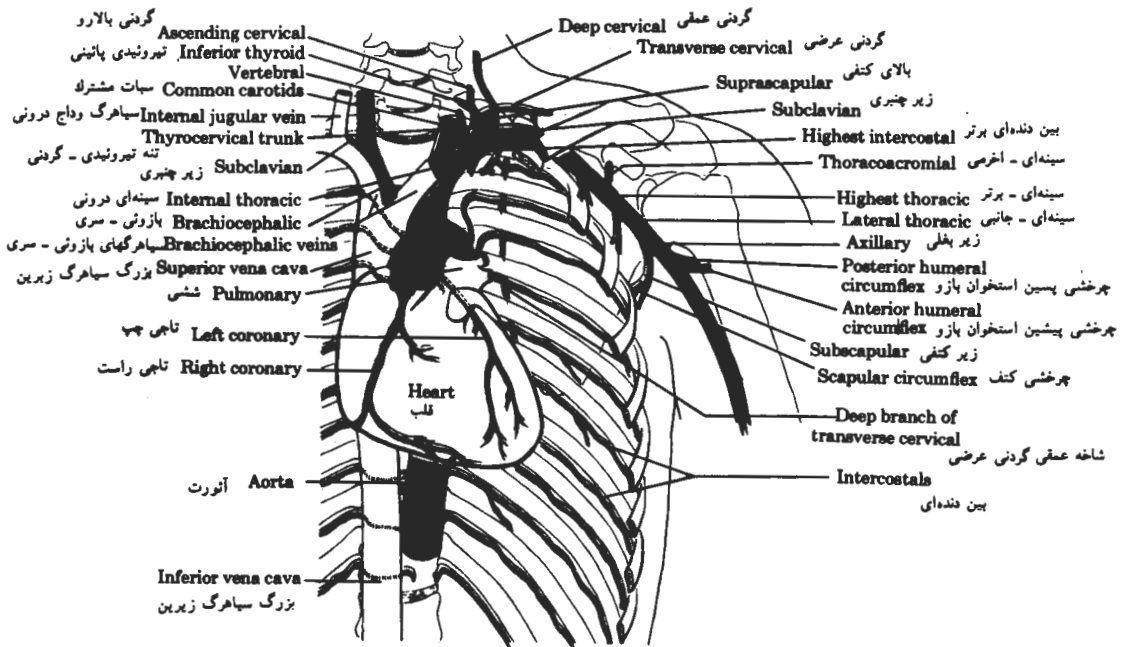
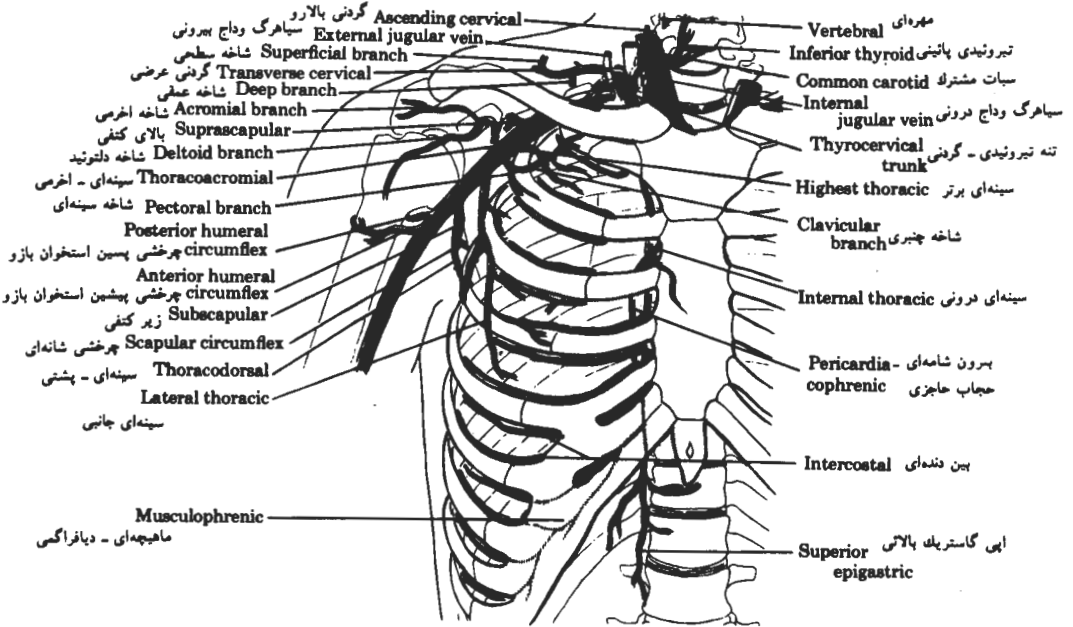
PRINCIPAL ARTERIES OF THE BODY AND PULMONARY VEINS

سرخرگ‌ها (شریانهای) اصلی بدن و سیاهرگ‌ها (وریدهای) ششی



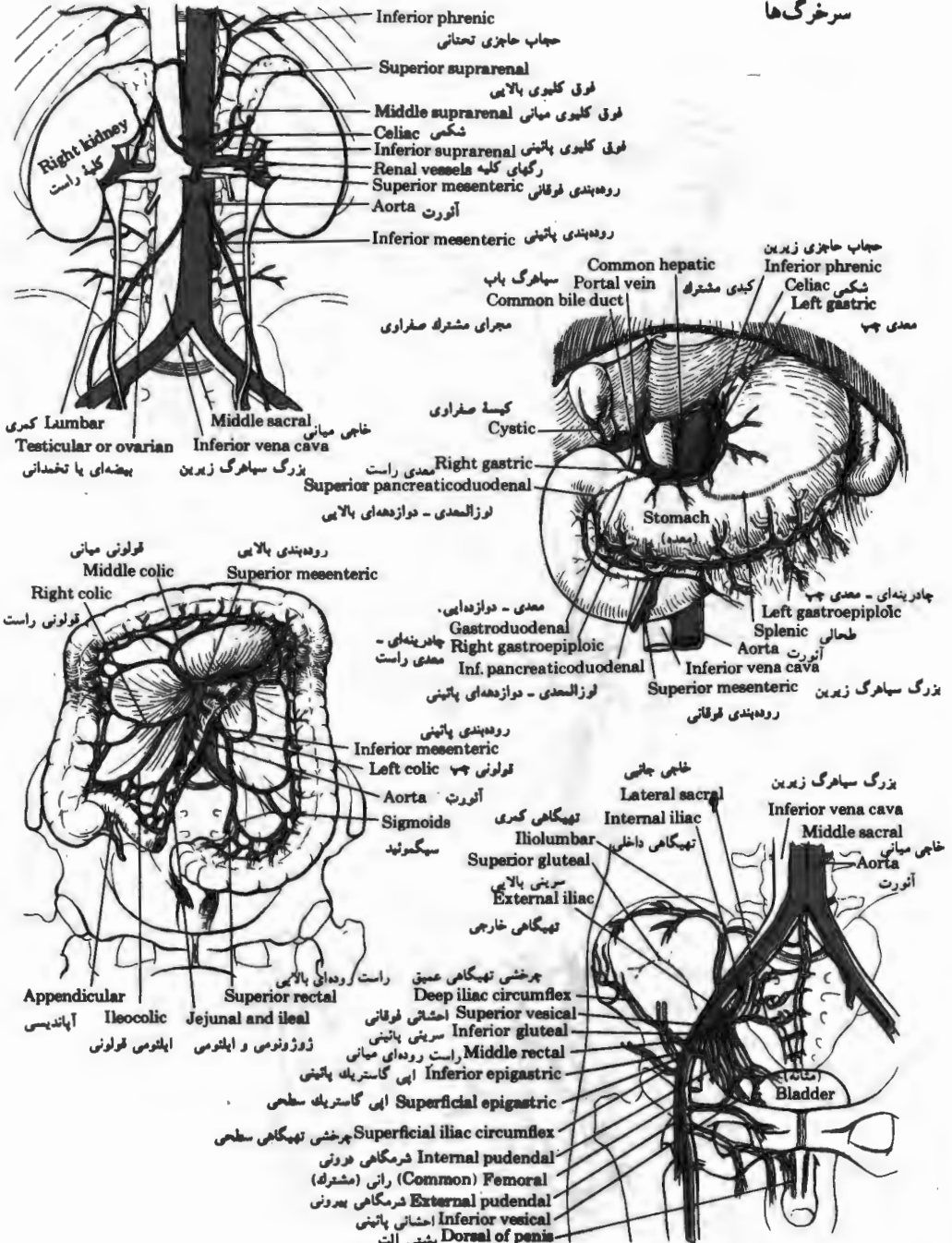
ARTERIES OF THE HEAD, NECK, AND BASE OF THE BRAIN

سرخرگ‌های سر، گردن و قاعده مخ



ARTERIES OF THE THORAX AND AXILLA

سرخرگ های قفسه سینه و زیر بغل



ARTERIES OF THE ABDOMEN AND PELVIS

سرخرگ‌های ناحیه شکم و لگن

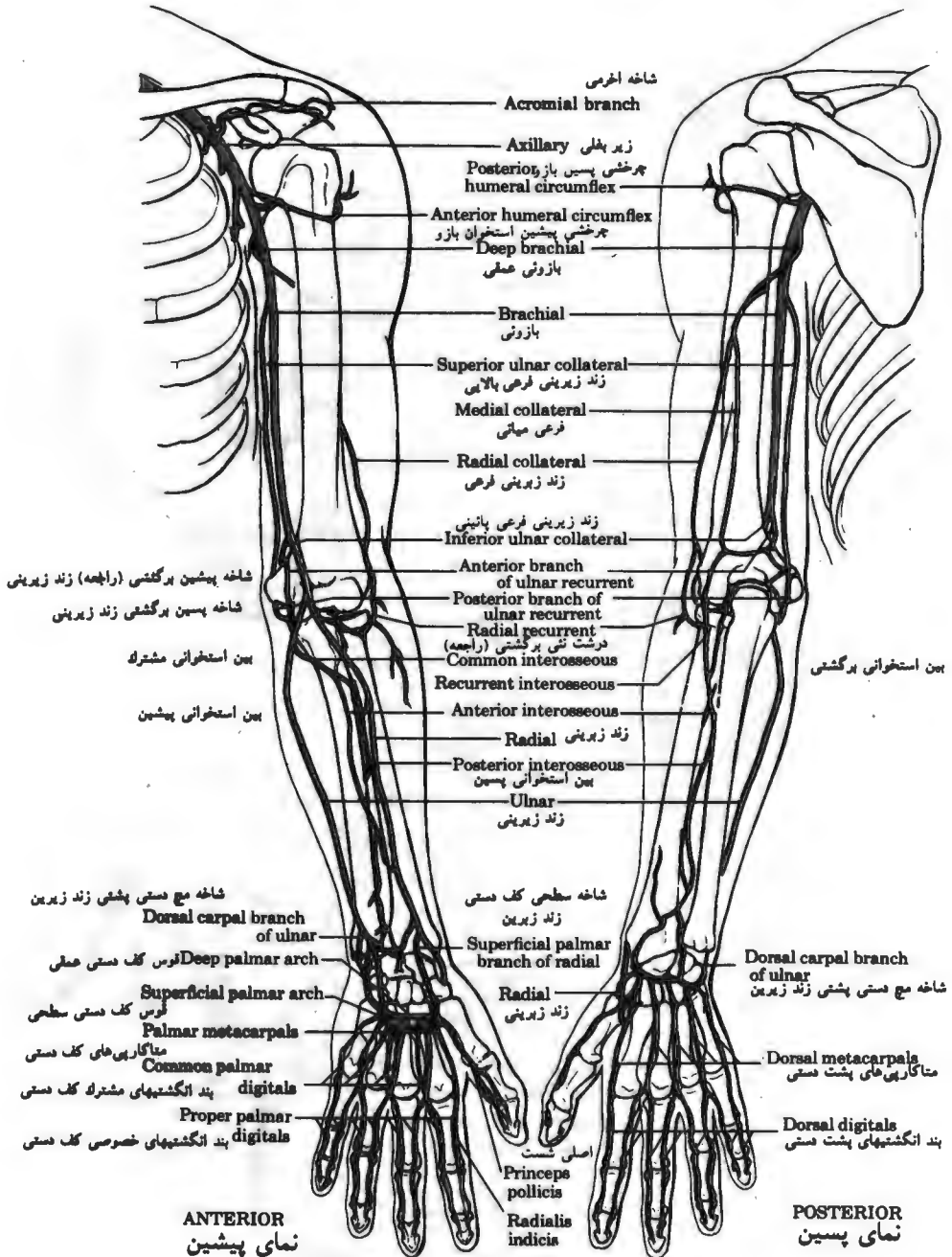
Inferior phrenic
حجاب حاجری تحتانی
Superior suprarenal
فوق کلیوی بالایی
Middle suprarenal
فوق کلیوی میانی
Celiac
شکمی
Inferior suprarenal
فوق کلیوی پائینی
Renal vessels
رگهای کلیه
Superior mesenteric
روندهندی فوقانی
Aorta
آنورت
Right kidney
کلیه راست
Lumbar
کمری
Middle sacral
خاگی میانی
Inferior vena cava
بزرگ سیاهرگ زیرین
Testicular or ovarian
بیضه‌ای یا تخمدانی

Common hepatic
سیاهرگ باب
Portal vein
کبدی مشترک
Common bile duct
مجرای مشترک صفراوی
Cystic
کیسه صفراوی
Right gastric
معدی راست
Superior pancreaticoduodenal
لوزالمعدی - دوازدهه‌ای بالایی
Stomach
(معدی)
Left gastroepiploic
چادریندای - معدی چپ
Splenic
طحالی
Aorta
آنورت
Inferior vena cava
بزرگ سیاهرگ زیرین
Superior mesenteric
روندهندی فوقانی
Inferior phrenic
حجاب حاجری زیرین
Celiac
شکمی
Left gastric
معدی چپ

Superior mesenteric
روندهندی بالایی
Middle colic
قولونی میانی
Right colic
قولونی راست
Inferior mesenteric
روندهندی پائینی
Left colic
قولونی چپ
Aorta
آنورت
Sigmoids
سیگموئید

Right gastroepiploic
معدی - دوازدهه‌ای
Gastroduodenal
چادریندای - معدی راست
Right gastroepiploic
معدی راست
Inf. pancreaticoduodenal
لوزالمعدی - دوازدهه‌ای پائینی
Left gastroepiploic
معدی چپ
Splenic
طحالی
Aorta
آنورت
Inferior vena cava
بزرگ سیاهرگ زیرین
Superior mesenteric
روندهندی فوقانی
Lateral sacral
خاگی جانبی
Internal iliac
تهیگاهی داخلی
Iliolumbar
تهیگاهی خارجی
Superior gluteal
سویی بالایی
External iliac
تهیگاهی خارجی
Right iliac circumflex
چرخشی تهیگاهی عمیق راست
Superior vesical
اشعشی فوقانی
Inferior gluteal
سویی پائینی
Middle rectal
میان راست روده‌ای
Inferior epigastric
ای گاستریک پائینی
Superficial epigastric
ای گاستریک سطحی
Superficial iliac circumflex
چرخشی تهیگاهی سطحی
Internal pudendal
شرمگاهی درونی
(Common) Femoral
رانی (مشترک)
External pudendal
شرمگاهی بیرونی
Inferior vesical
اشعشی پائینی
Dorsal of penis
پشتی آلت

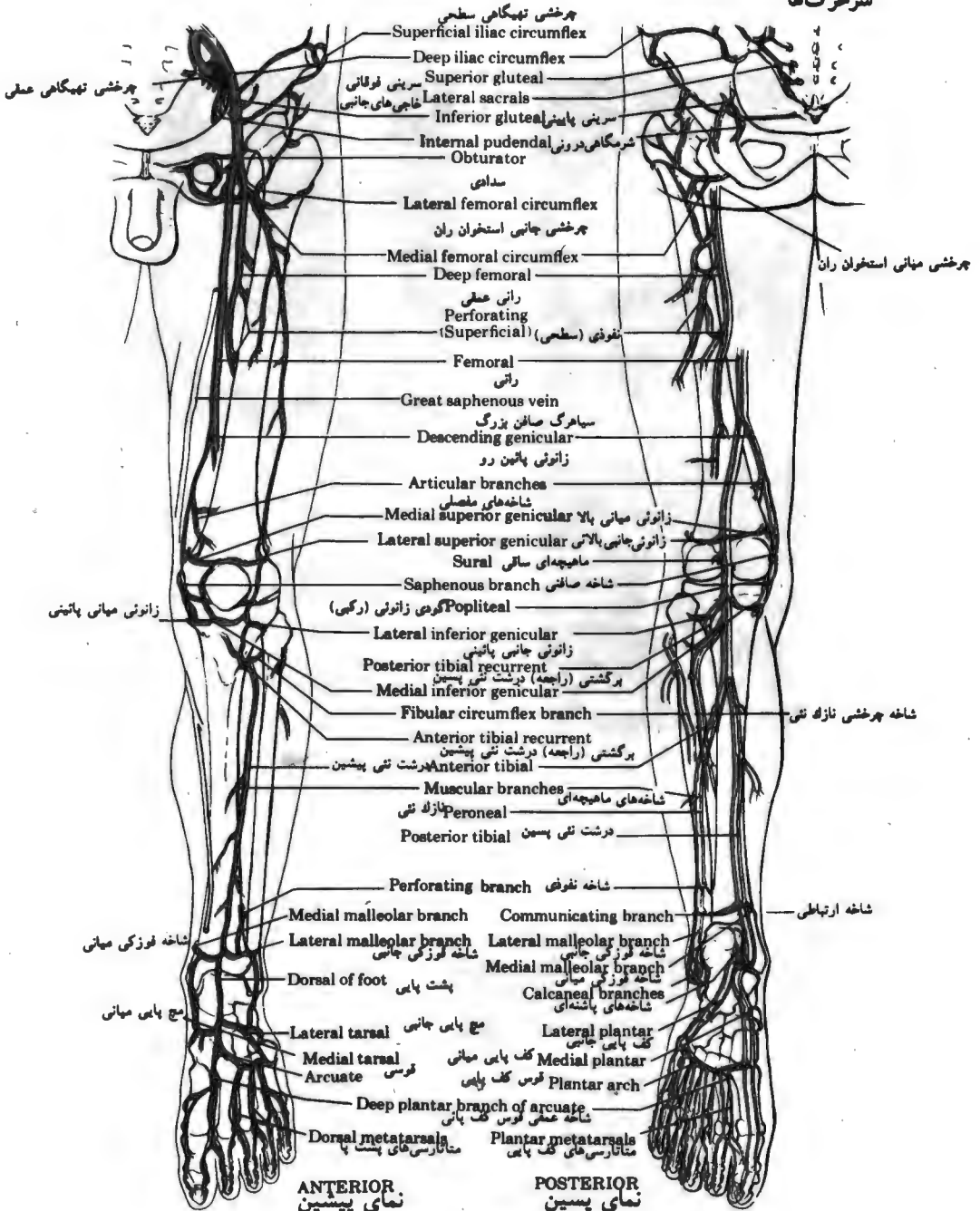
Appendicular
آپاندیسی
Ileocolic
ایلیکولیک
Jejunal and ileal
ایلیوژونوئی و ایلیوئی
Superior rectal
سوپریور رکتال
Middle sacral
خاگی میانی
Aorta
آنورت
Bladder
مخمدان



ARTERIES OF THE UPPER EXTREMITY

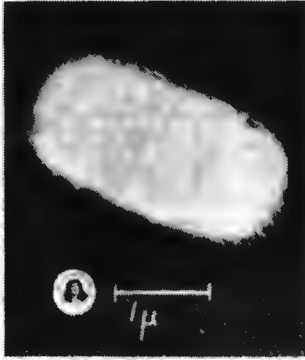
سرخرگ‌های اندام بالایی

سرخرگ‌ها

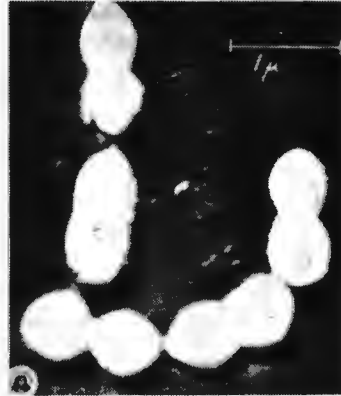


ARTERIES OF THE LOWER EXTREMITY

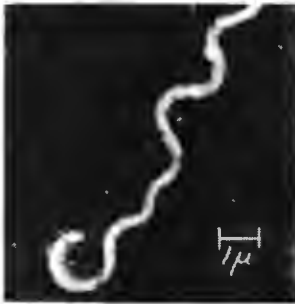
سرخرگ‌های اندام پایینی



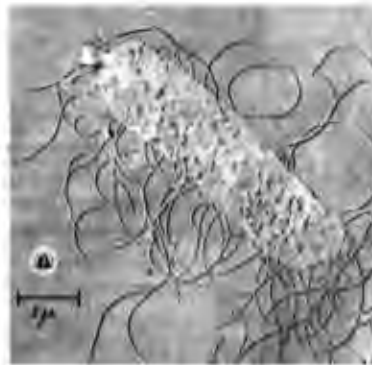
Escherichia coli. (Hodín and Wychoff, S.A.B. LS-280.)
اشر شیاکلی



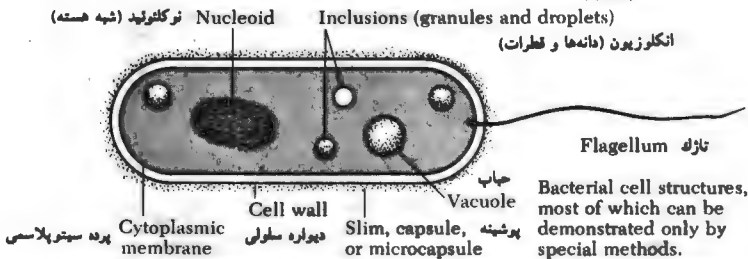
Streptococcus pneumoniae, type 2.
استرپتوکوک پنومونیا (Williams, S.A.B. LS-162.)



Borrelia vincentii. (Hampp, Scott, and Wychoff, S.A.B. LS-248.)
بورلیا وینسنٹی



Proteus vulgaris. (Robinson and van Harsen, S.A.B. LS-260.)
پروتوس ولگاریس



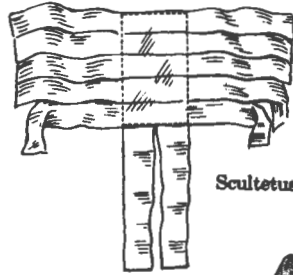
**ELECTRON MICROGRAPHS OF VARIOUS MICROORGANISMS,
AND DIAGRAM SHOWING VARIOUS STRUCTURES OF
TYPICAL BACTERIAL CELL**

ریزننگاریهای الکترونیکی ریزتتان گوناگون و نمودار ساختمانهای مختلف سلول نمونه میکروبی



Four-tailed and many-tailed

چهار دم و چند دم



اسکولتوس Scultetus

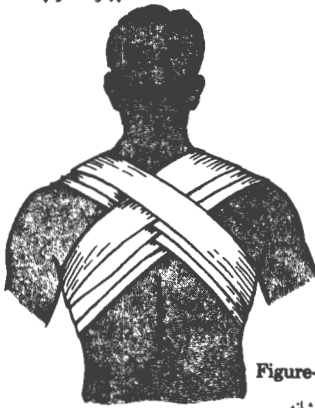


Figure-of-8 of ankle

فیگور 8 برای مچ پا



Spica of thumb

سنبله‌ای شست



Figure-of-8 of both shoulders

فیگور 8 برای هر دو شانه



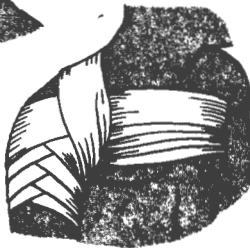
Spiral reverse of leg

مارپیچی معکوس برای پا



Berton

بار تن



Spica of shoulder

سنبله‌ای برای شانه



Spica of groin

سنبله‌ای برای کشاله ران

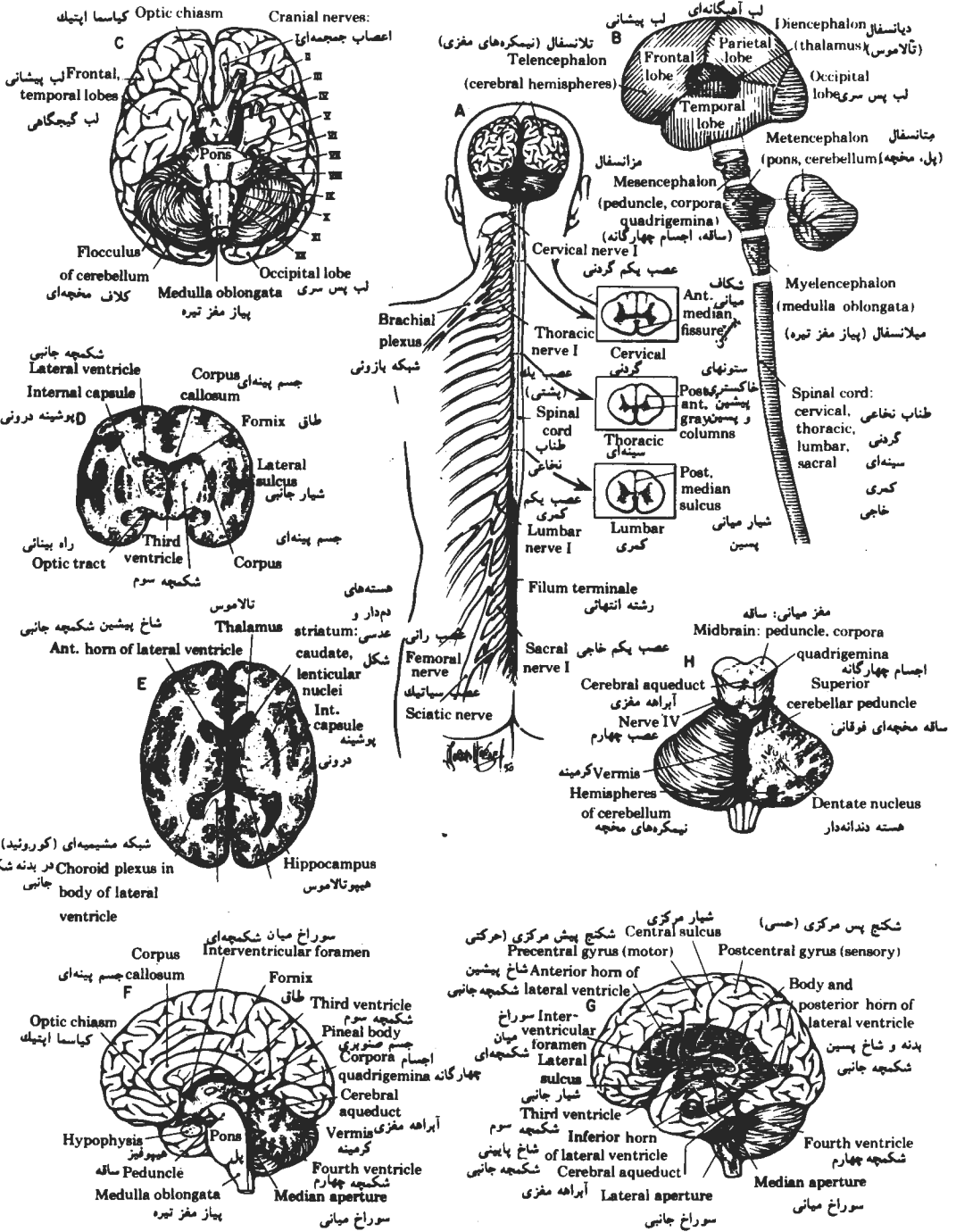
VARIOUS TYPES OF BANDAGE

انواع گوناگون باند پیچی

H. Goodwin

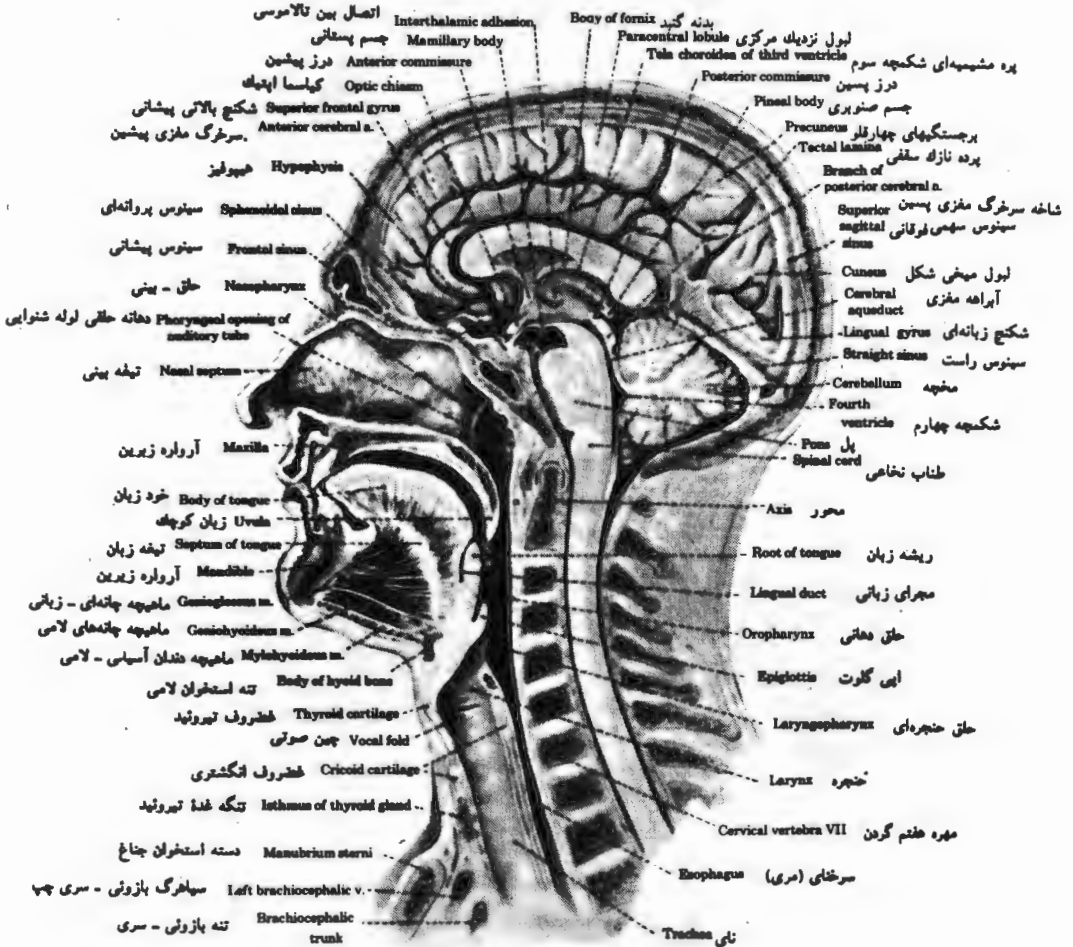
Plate IX شکل ۹

مغز (مخ) brain



VARIOUS ASPECTS AND SECTIONS OF BRAIN AND SPINAL CORD

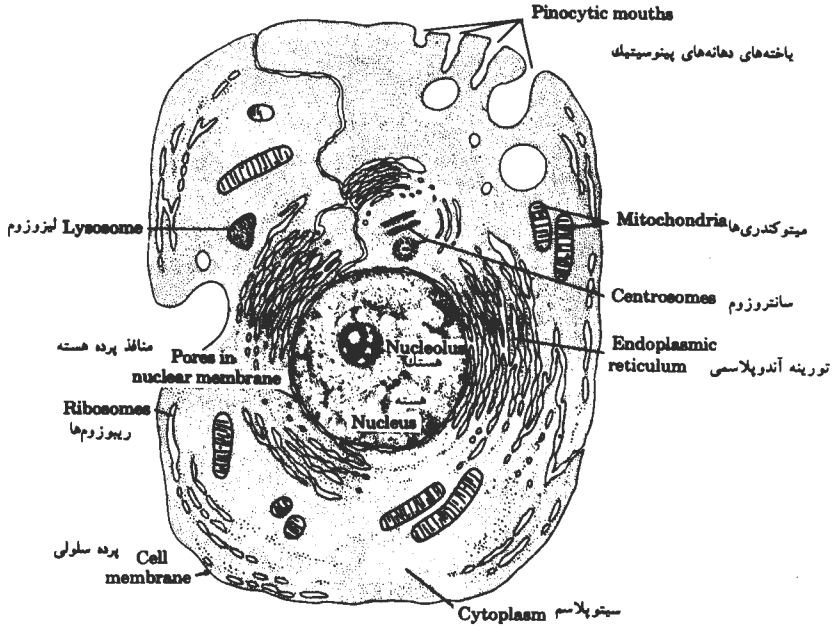
جهت‌های مختلف و برشهای گوناگون مغز و طناب نخاعی



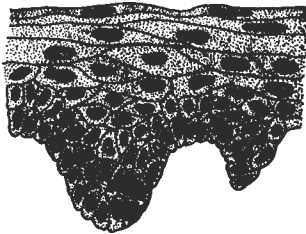
HEMISECTION OF HEAD AND NECK, SHOWING VARIOUS PARTS OF BRAIN AND OTHER STRUCTURES

(Anson)

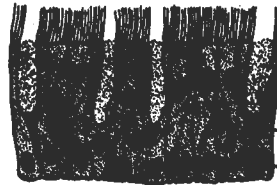
نیم برش سر و گردن، نمایش بخشهای گوناگون مغز و ساختارهای دیگر



TYPICAL ANIMAL CELL
یاخته نمونه جانوری

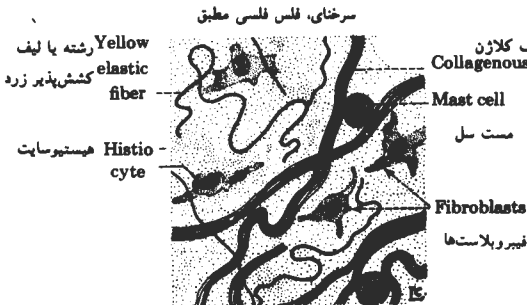


Stratified squamous, esophagus

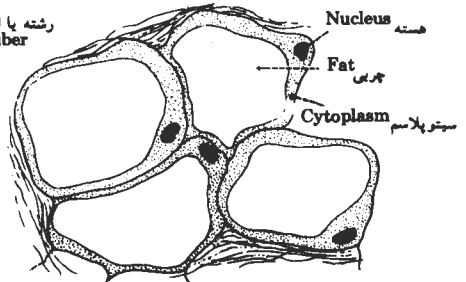


Pseudostratified ciliated columnar, trachea

نای، بافت ستونی مزکدار مطبق کاذب



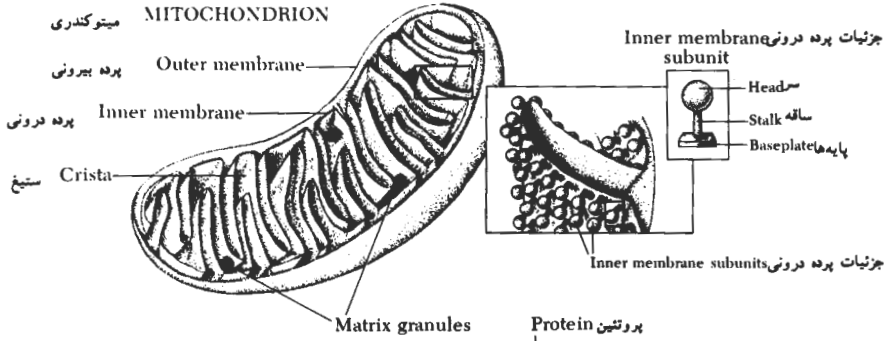
Fibroelastic, fascia



Adipose بافت چربی

VARIOUS TYPES OF EPITHELIAL CELL

انواع گوناگون یاخته برون پوش (اپیتلیال)



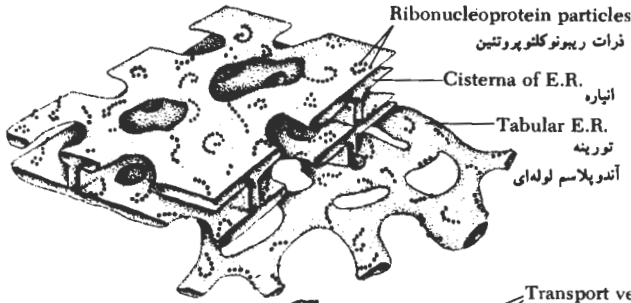
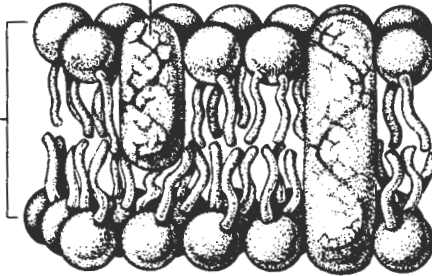
CELL MEMBRANE
(lipid-globular protein
mosaic model)

پرده سلولی

دانه‌های بن لادی

Lipid

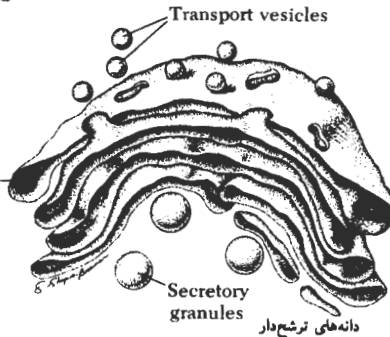
چربی



Vesicles of E.R.
وزیکولهای تورینه آندوپلاسمی

GOLGI
COMPLEX
دستگاه گلژی

Golgi cisternae
انباره گلژی

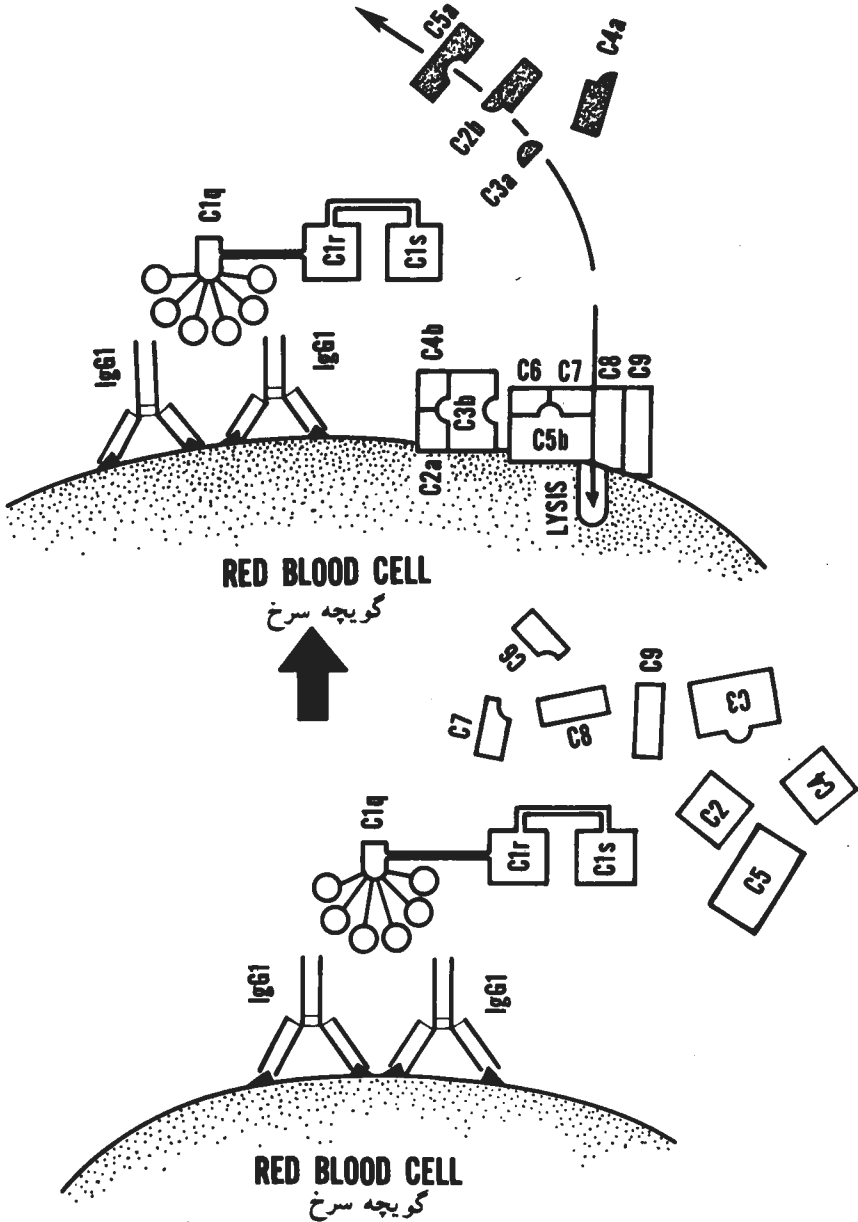


CELL ORGANELLES AND CELL MEMBRANE

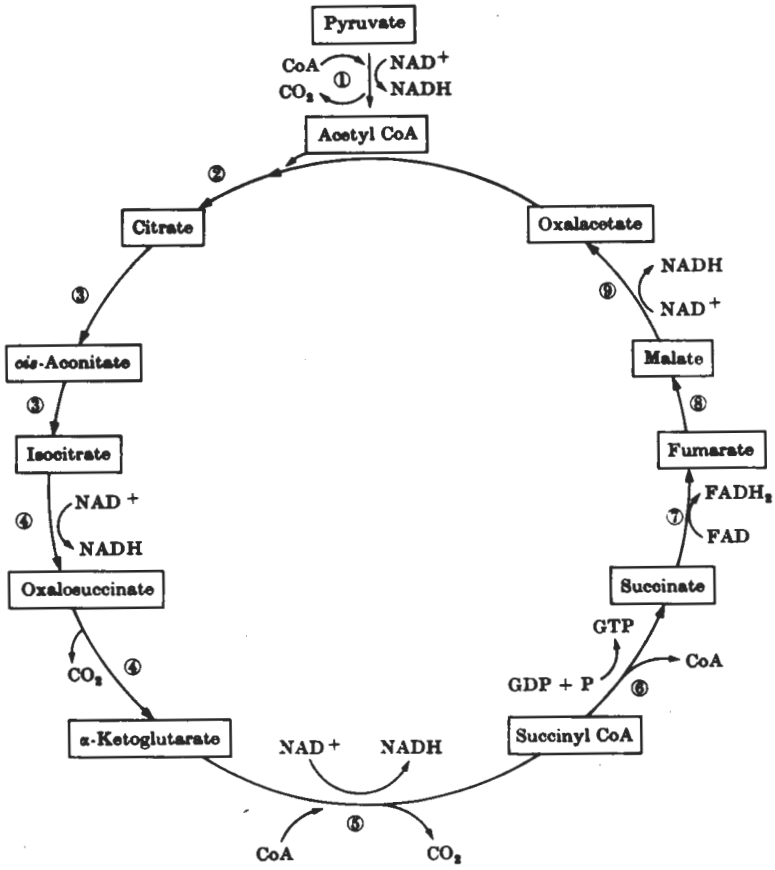
اندامکهای یاخته و پرده سلولی

CLASSICAL COMPLEMENT ACTIVATION

فعالیت کپلمان بطور کلاسیک

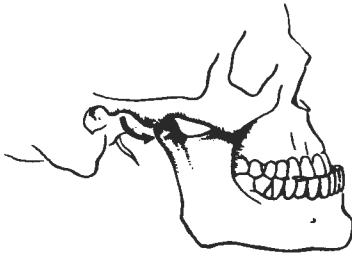


Schematic representation of classical complement pathway: Two molecules of IgG, termed a "doublet," combine with homologous antigenic determinants on a red blood cell surface and activates the first complement component by interacting with C1q. This is followed by C1r and C1s activation. The reaction sequence of the classical complement pathway is C1,4,2,3,5,6,7,8,9. This biochemical pathway leads to the formation of a "hole" in the cell membrane, leading to cell swelling and lysis. Although C9 is not essential for lysis, it accelerates the lytic reaction. This in contrast to the alternative or properdin pathway which provides a mechanism to mediate the bactericidal and opsonic effects of complement without requiring specific antibody. From the C3 step forward both pathways follow a similar course.



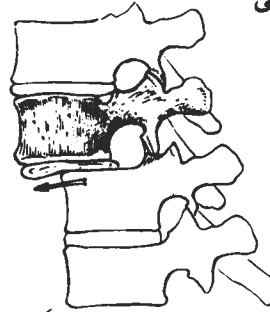
چرخه اسید تری کربوکسیلیک (سیکل کرپس)
TRICARBOXYLIC ACID (KREBS) CYCLE

Diagrammatic representation of reactions by which carbon chains of sugars, fatty acids, and amino acids are metabolized to yield carbon dioxide, water, and high-energy phosphate bonds. Key to enzymes (circled numbers): 1 = pyruvate dehydrogenase; 2 = citrate synthase; 3 = aconitate dehydrogenase; 4 = isocitric dehydrogenase; 5 = α -ketoglutarate dehydrogenase; 6 = succinyl-CoA synthetase; 7 = succinate dehydrogenase; 8 = fumarate hydratase (fumarase); 9 = malate dehydrogenase. (Masur and Harrow.)



Anterior temporal mandibular dislocation

دررفتگی قدامی گیجگاهی آرواره



Vertebral dislocation

دررفتگی مهره‌ای



Subcoracoid dislocation

دررفتگی زیر غرابی



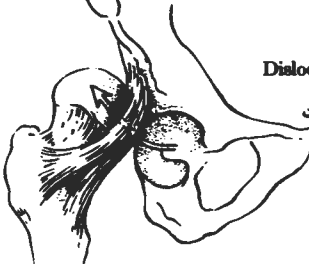
Subglenoid dialocation

دررفتگی زیر دوری



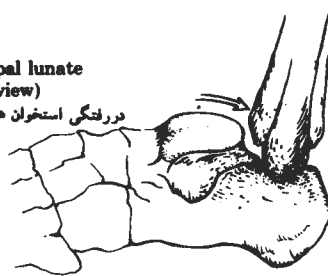
Dislocated carpal lunate (lateral view)

دررفتگی استخوان هلالی مع دست

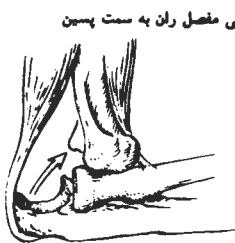


Posterior dislocation of hip

دررفتگی مفصل ران به سمت پسین



Dislocation of ankle



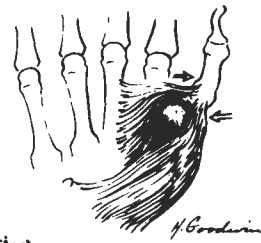
Posterior dislocation of elbow

دررفتگی خلفی آرنج



Posterior dislocation of knee

دررفتگی خلفی زانو



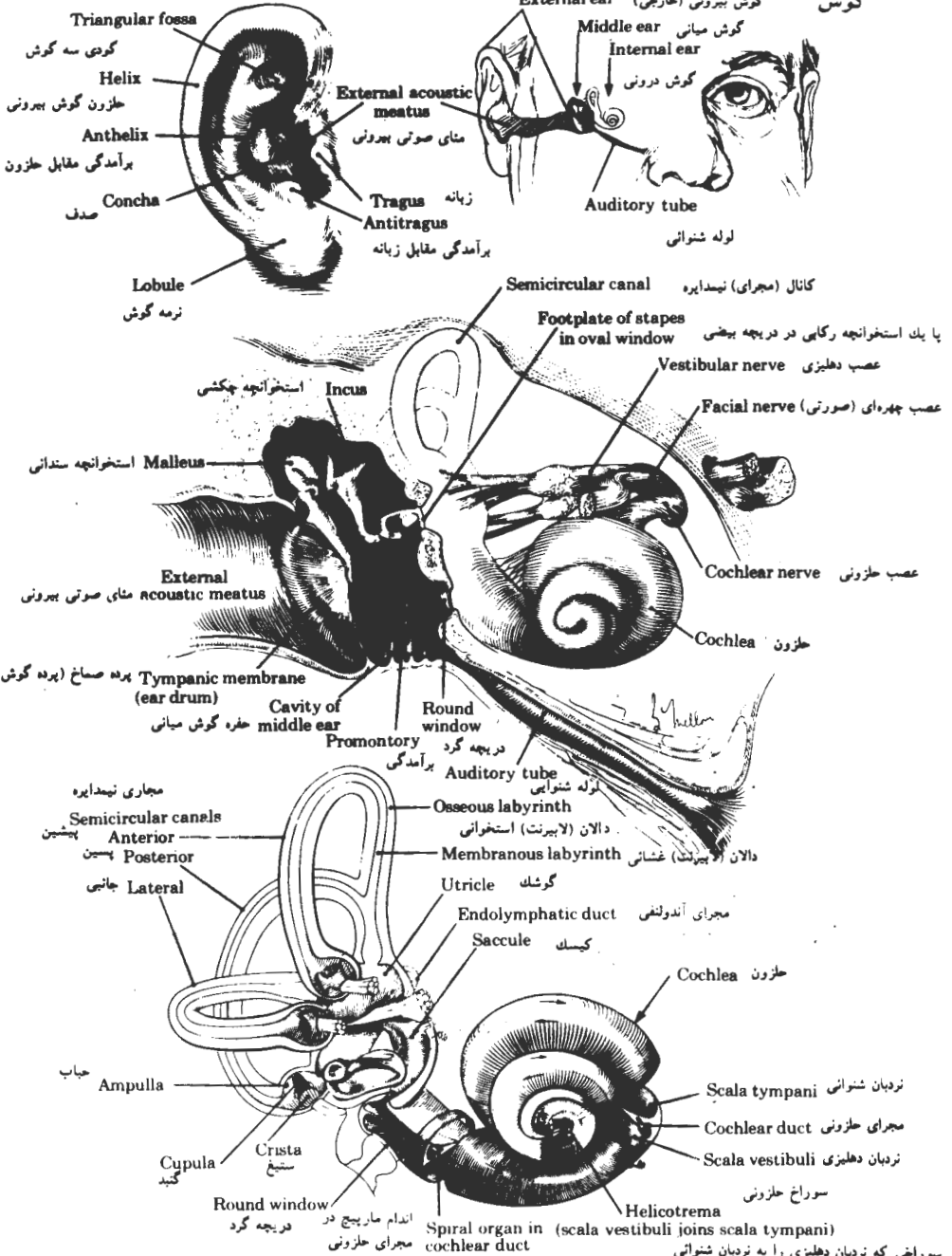
Dislocation of thumb

دررفتگی شست

VARIOUS TYPES OF DISLOCATION

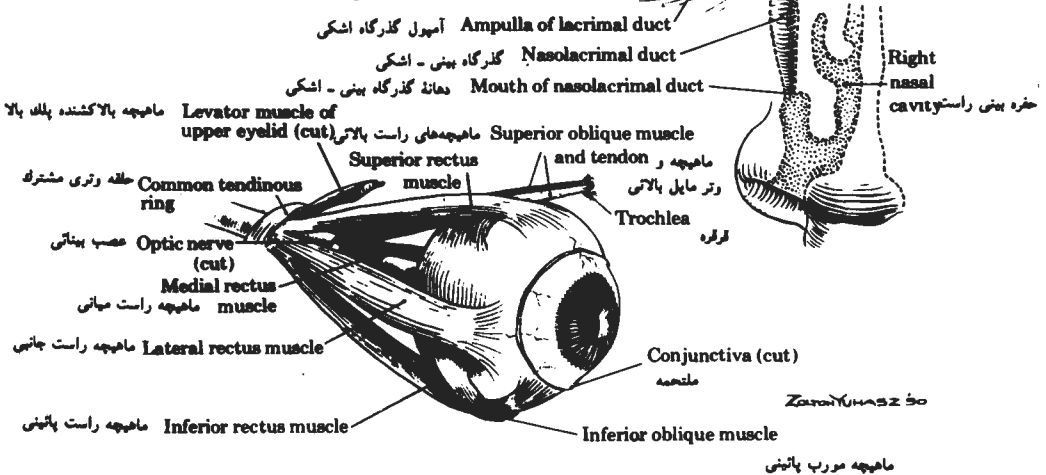
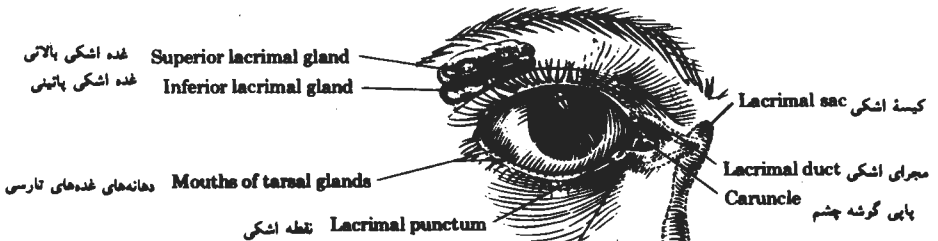
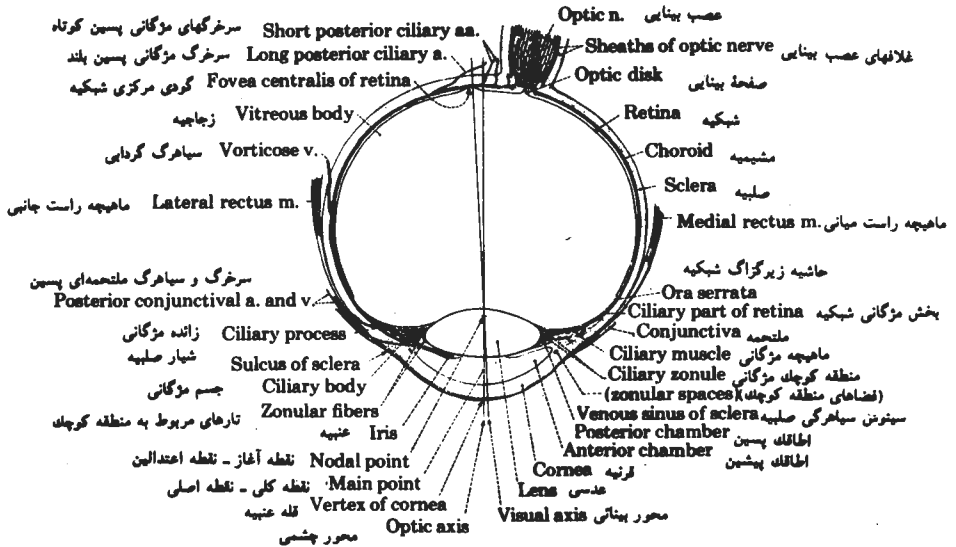
انواع گوناگون دررفتگی

گوش



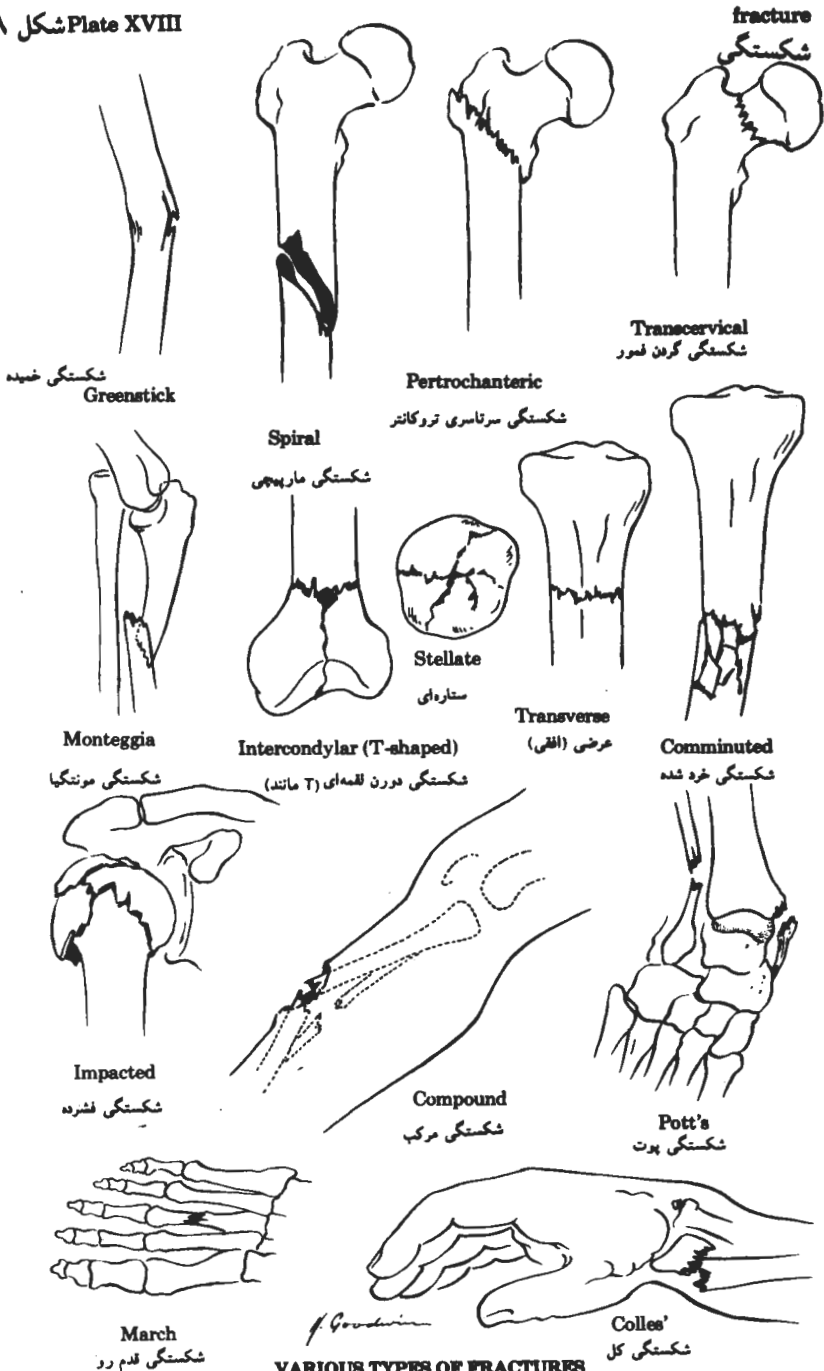
EXTERNAL AND INTERNAL STRUCTURES OF EAR

ساختمان‌های بیرون و درونی گوش



THE EYE AND RELATED STRUCTURES

چشم و ساختارهای وابسته به آن



fracture

شکستگی

Transcervical
شکستگی گردن فمور

Petrochanteric
شکستگی مرتاسری تروکانتر

Spiral
شکستگی مارپیچی

Greenstick
شکستگی خمیده

Monteggia
شکستگی مونتهگیا

Intercondylar (T-shaped)
شکستگی دورن لگمه‌ای (T مانند)

Stellate
ستاره‌ای

Transverse
عرضی (افقی)

Comminuted
شکستگی خرد شده

Impacted
شکستگی فشرده

Compound
شکستگی مرکب

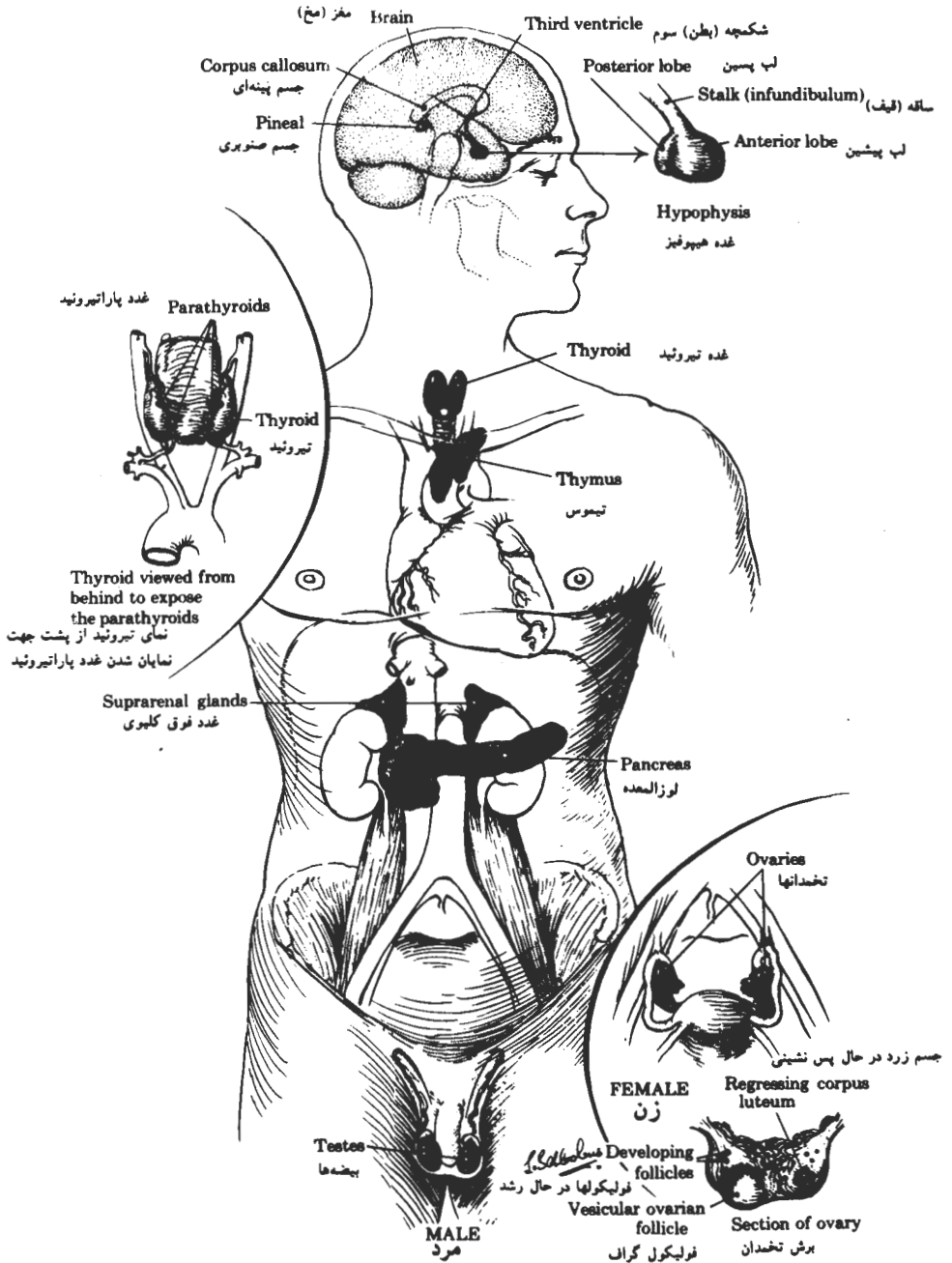
Pott's
شکستگی پوت

March
شکستگی لام رو

VARIOUS TYPES OF FRACTURES

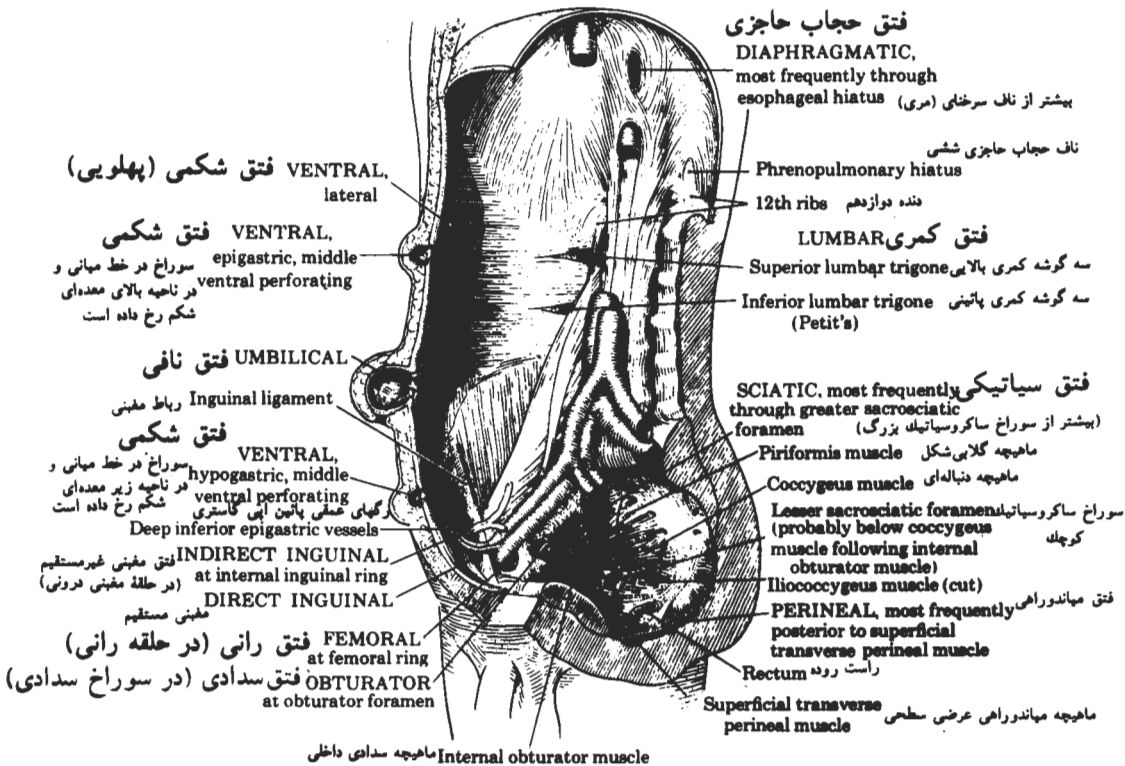
Colles'
شکستگی کل

انواع گوناگون شکستگی



THE ENDOCRINE GLANDS

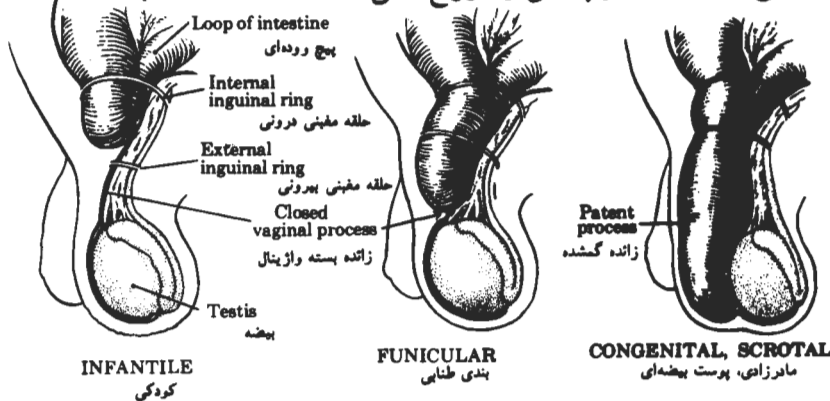
غده درون‌ریز



TYPES OF INTESTINAL HERNIA: ABDOMINAL AND PELVIC OPENINGS

Abdominal peritoneum صفاق شکمی

انواع فتقهای روده‌ای شکمی و سوراخ لگنی



TYPES OF INDIRECT INGUINAL HERNIA

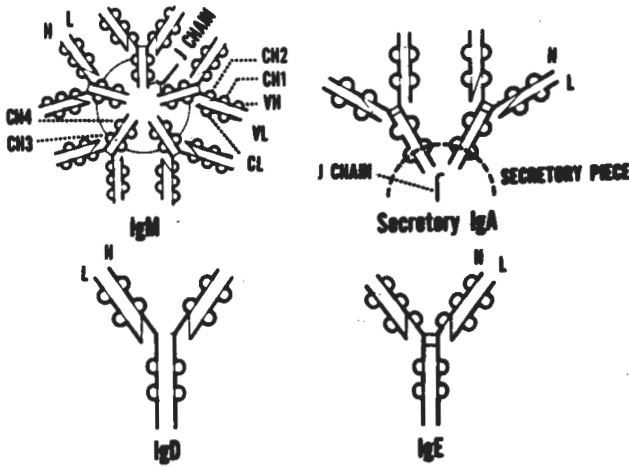
انواع فتق مغینی غیرمستقیم

immunoglobulin

MOLECULAR STRUCTURE OF IMMUNOGLOBULINS

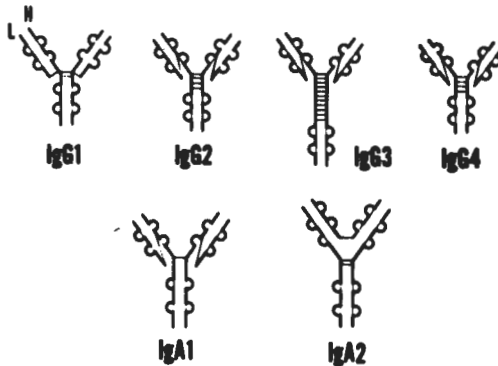
THE FIVE CLASSES

ساختمان ملکولی ایمینوگلوبولین ها

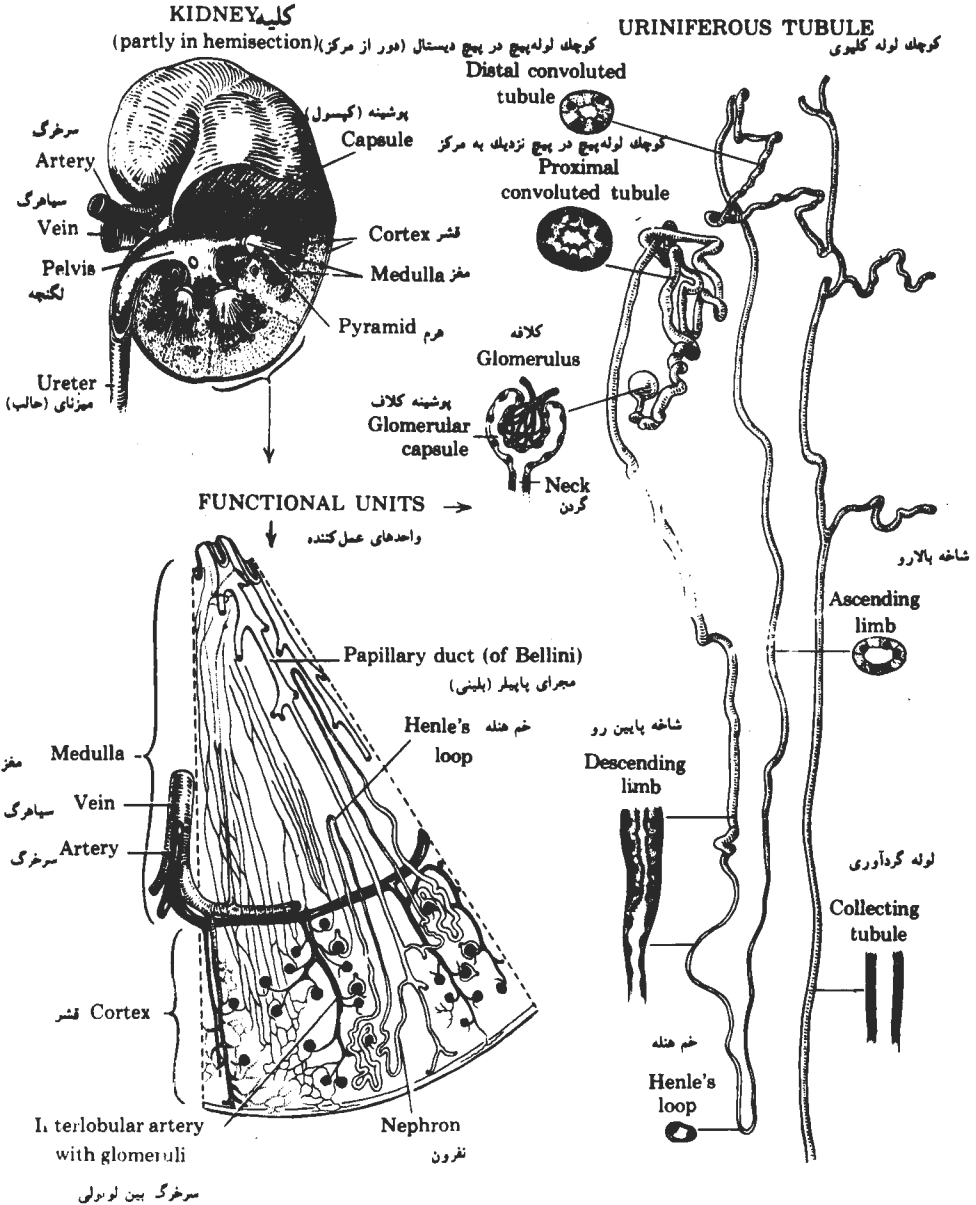


STRUCTURE OF IMMUNOGLOBULIN G & A SUBCLASSES

ساختمان ایمینوگلوبولین تحت کلاس جی و آ

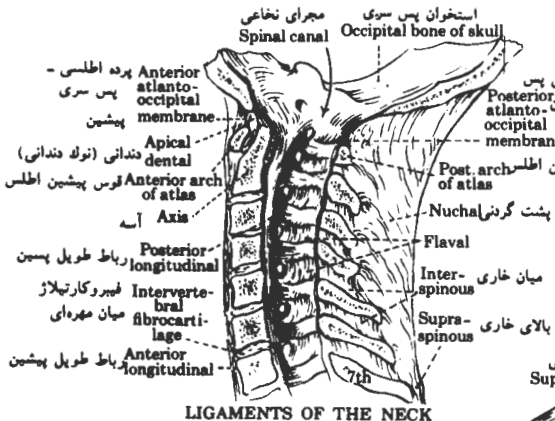


Schematic representation of the basic four polypeptide chain, monomeric unit structure of immunoglobulin molecules. Heavy (H) chains determine class. Those in IgG are gamma, in IgM are mu, in IgA are alpha, in IgD are delta, and in IgE are epsilon. The two types of light (L) chains (kappa and lambda) are shared in common by all five immunoglobulin classes, although only one type is present in any individual molecule. Both heavy and light chains have looped structures referred to as domains or regions. Heavy chains possess one variable (VH) (wherein the antigen-binding site resides) and three constant (CH1, CH2, CH3) regions, with the exception of IgM and IgE which contain one variable (VH) and four constant regions (CH1, CH2, CH3, CH4). Light chains contain one variable (VL) and one constant (CL) region each. The heavy and light chains are fastened together by disulfide bonds as well as noncovalent forces. The disulfide bonds differ in number at the A1 site (inter H chains) region according to immunoglobulin subclass. Antigen-binding sites are located in the variable (amino-terminus) regions of each immunoglobulin monomer. IgM and dimeric or multimeric IgA molecules have J chains which are associated with the ability of these molecules to form polymers. Secretory IgA contains a secretory piece made by epithelial cells and believed to protect the molecule from enzymatic cleavage in the hinge region. Serum IgA2 has no heavy to light chain disulfide bonds, whereas IgA1 has a classic structure.



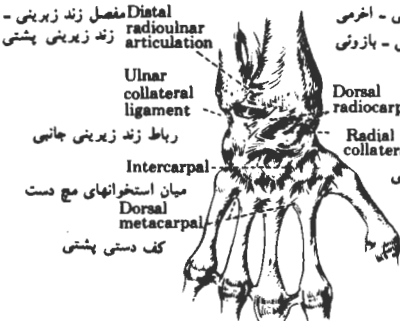
DETAILS OF STRUCTURE OF THE KIDNEY

جزئیات ساختاری کلیه

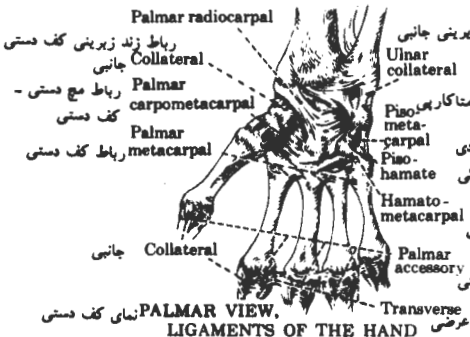


LIGAMENTS OF THE NECK

رباطهای گردن

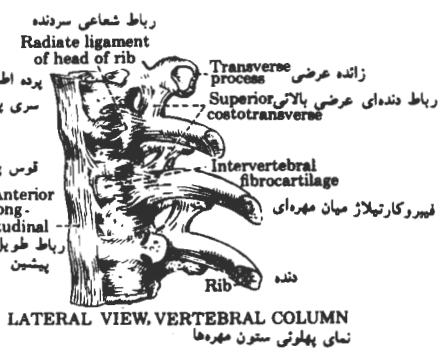


DORSAL VIEW, نمای پشتی



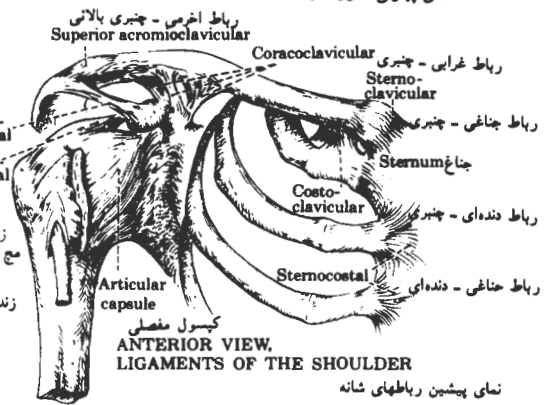
PALMAR VIEW, LIGAMENTS OF THE HAND

رباطهای دست



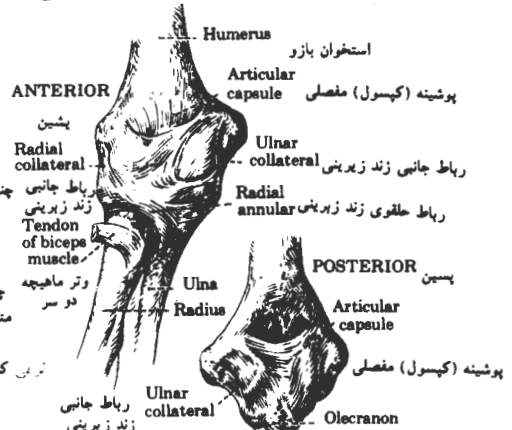
LATERAL VIEW, VERTEBRAL COLUMN

نمای پهلوئی ستون مهره‌ها



ANTERIOR VIEW, LIGAMENTS OF THE SHOULDER

نمای پیشین رباطهای شانه



ANTERIOR

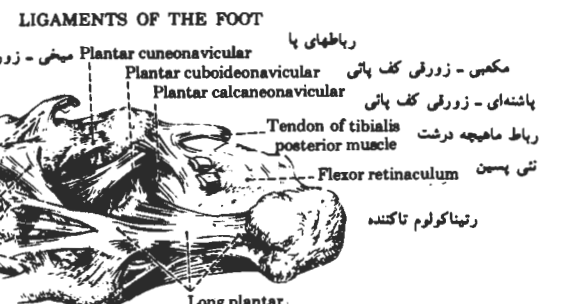
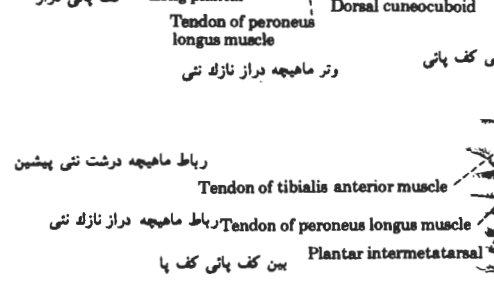
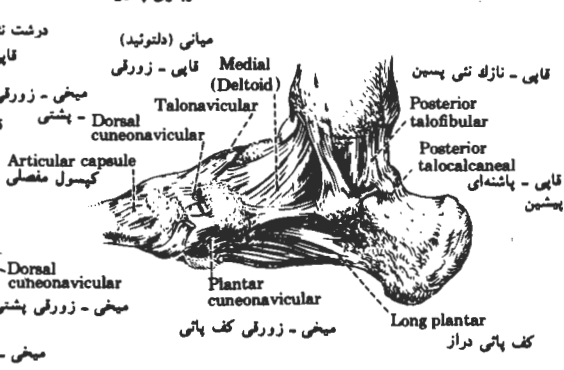
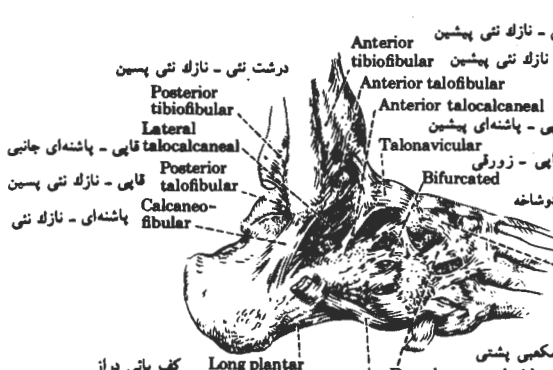
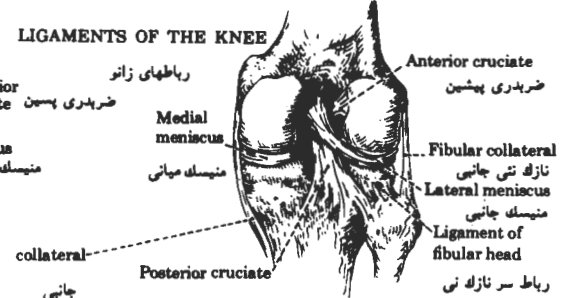
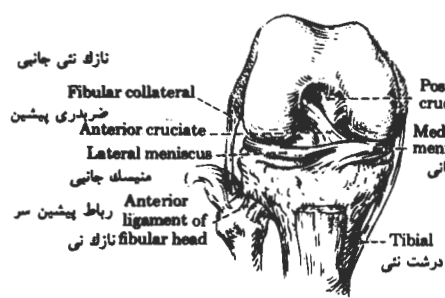
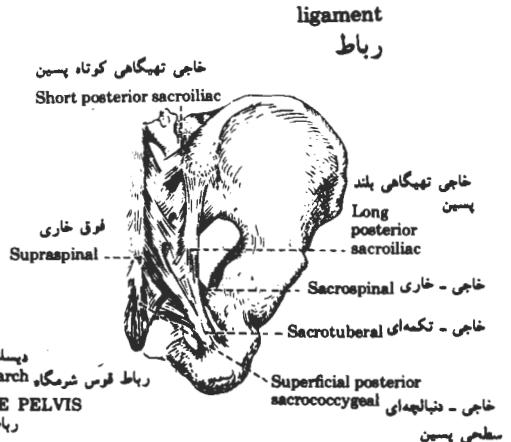
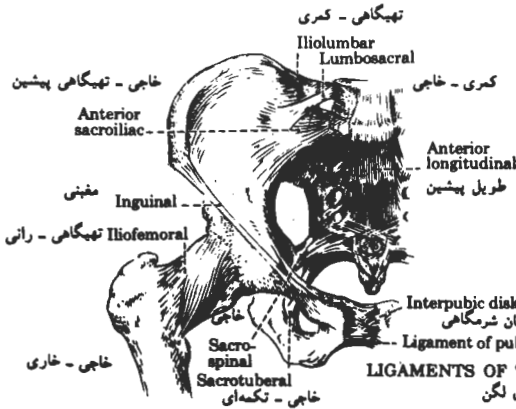
POSTERIOR

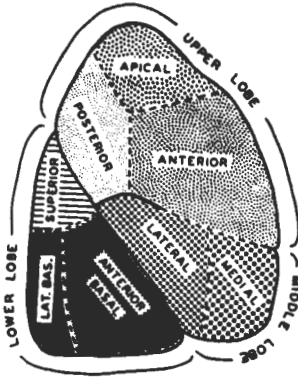
LIGAMENTS OF THE ELBOW

رباطهای آرنج

ARTICULAR LIGAMENTS

رباطهای مفصلی





Lateral View

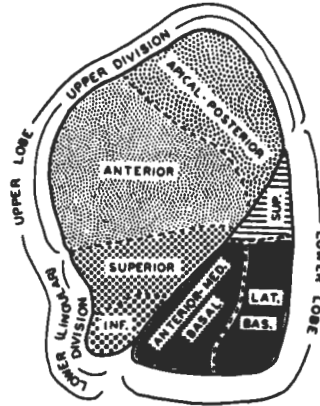
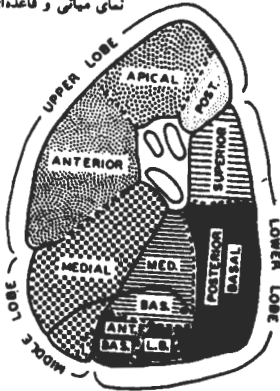
نمای جانبی

RIGHT

راست

Medial and Basal View

نمای میانی و قاعدگی



Lateral View

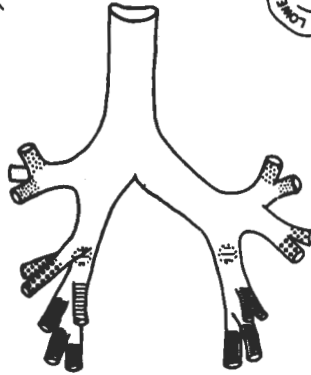
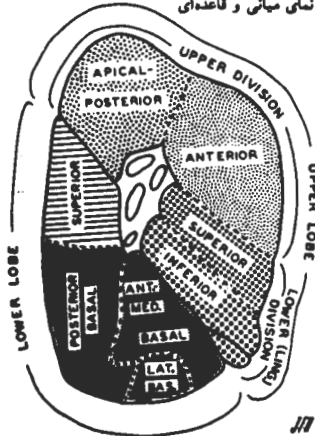
نمای جانبی

LEFT

چپ

Medial and Basal View

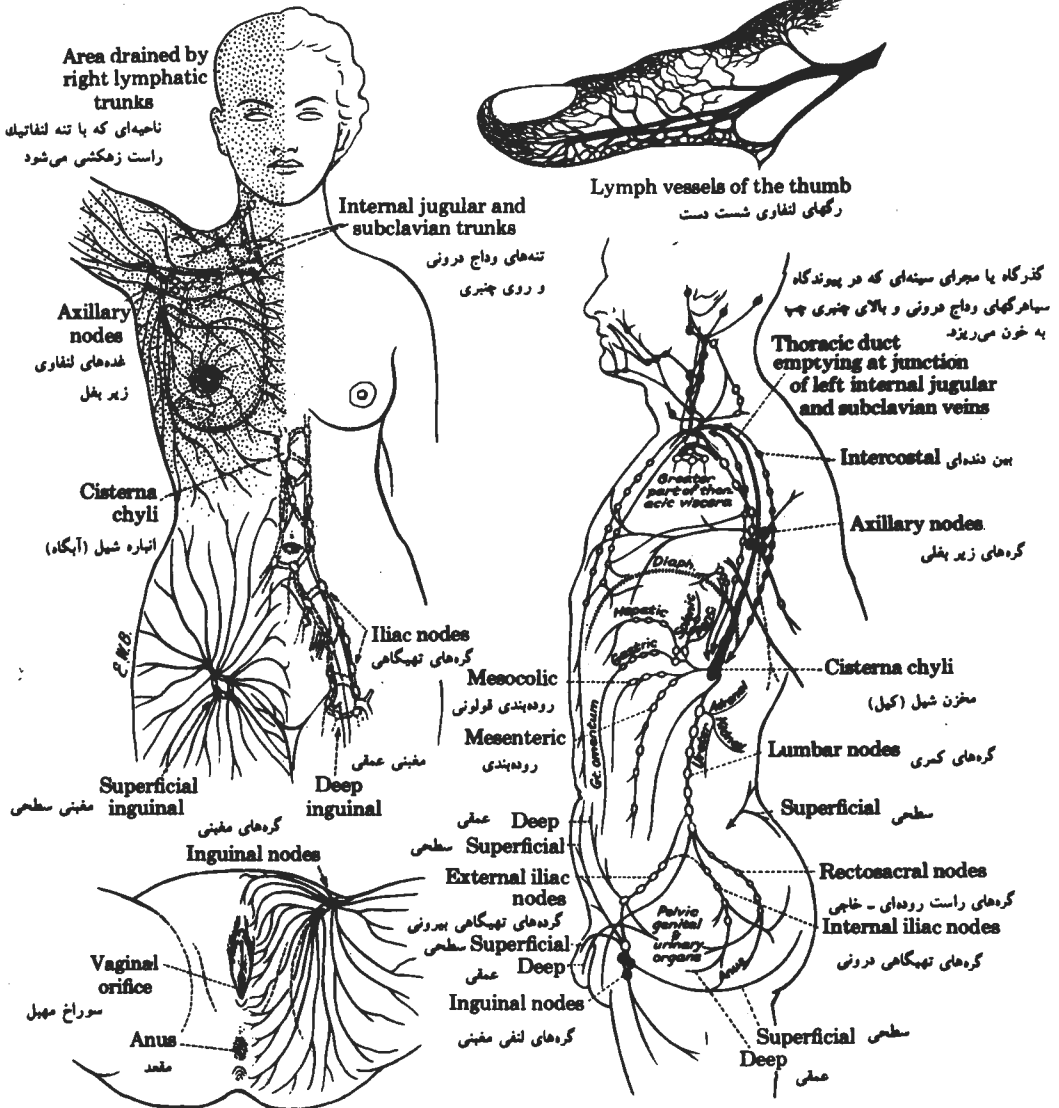
نمای میانی و قاعدگی



قطعات ششی

PULMONARY SEGMENTS

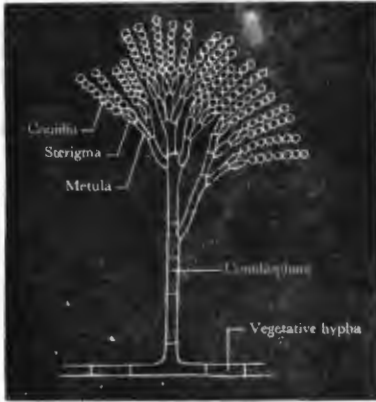
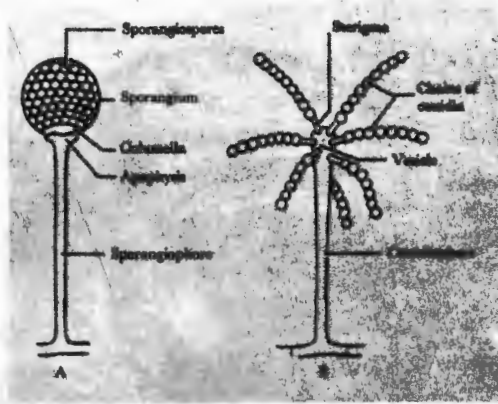
Tracheobronchial branching correlated with subdivision of the lungs. Each bronchus is marked the same as the segment it branches out to supply, and should be designated by the same name. The terminology used is that suggested by Jackson and Huber (Diseases of the Chest, volume 9, 1943).



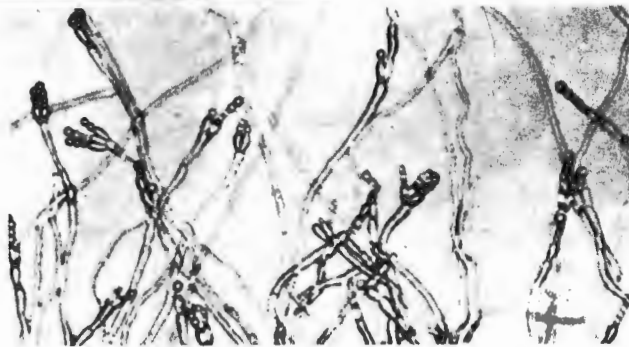
DIAGRAMMATIC REPRESENTATION OF LYMPHATIC DRAINAGE OF VARIOUS PARTS OF THE BODY

نمای طرح واره راههای لنفی یا لنفاوی بخشهای گوناگون تن انسان

Fruiting bodies of *Rhizopus* (A) and *Aspergillus* (B). (Carpenter: Microbiology.)



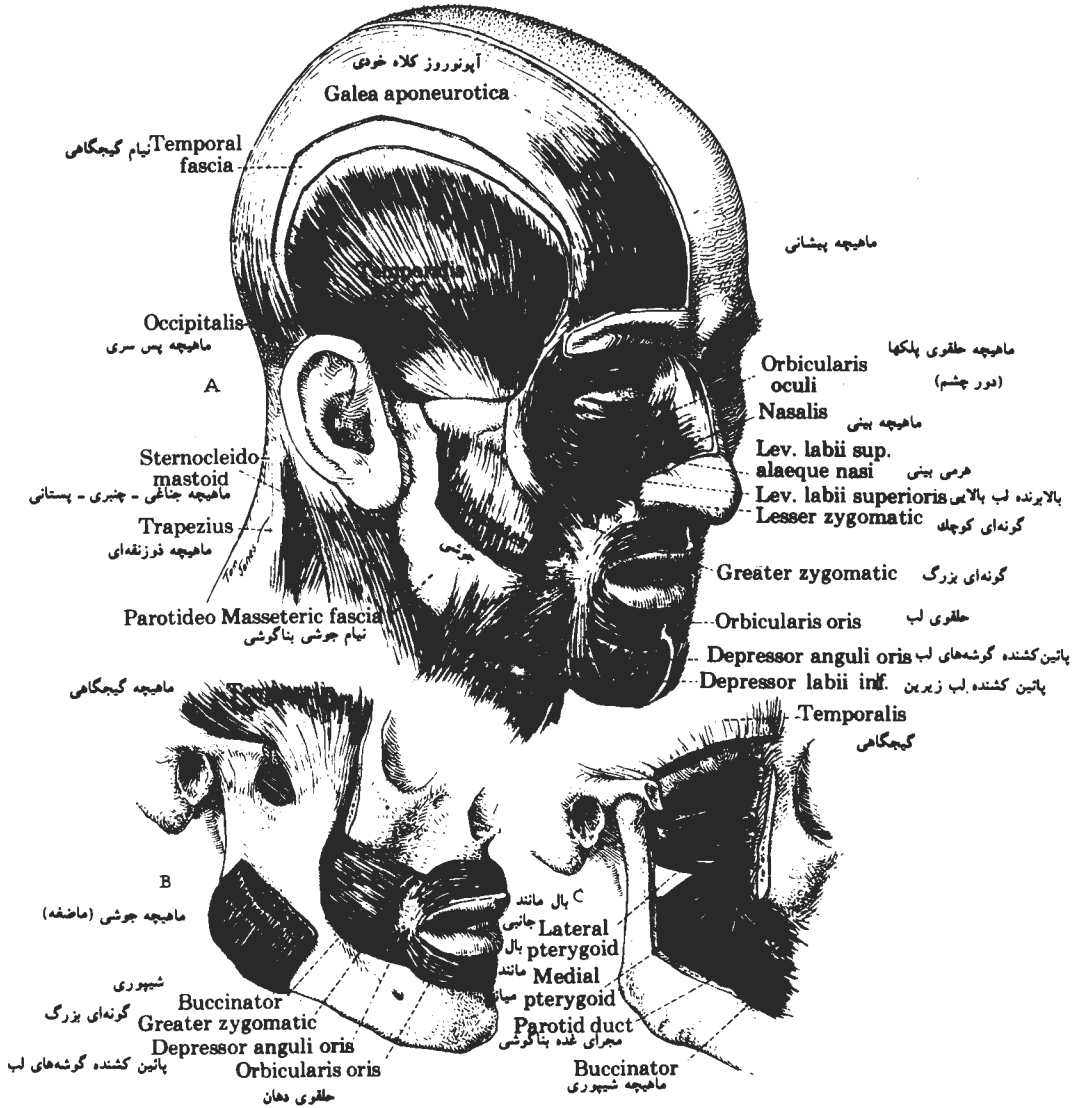
Drawing of *Penicillium*, showing the brushlike appearance of the parallel chains of conidia characteristic of this genus. (Carpenter: Microbiology.)



Photomicrograph of a *Penicillium*, showing twisted, branching hyphae and a few chains of conidia. (Courtesy of The Abbott Laboratories, North Chicago, Ill.)

CHARACTERISTIC STRUCTURES OF COMMON MOLDS

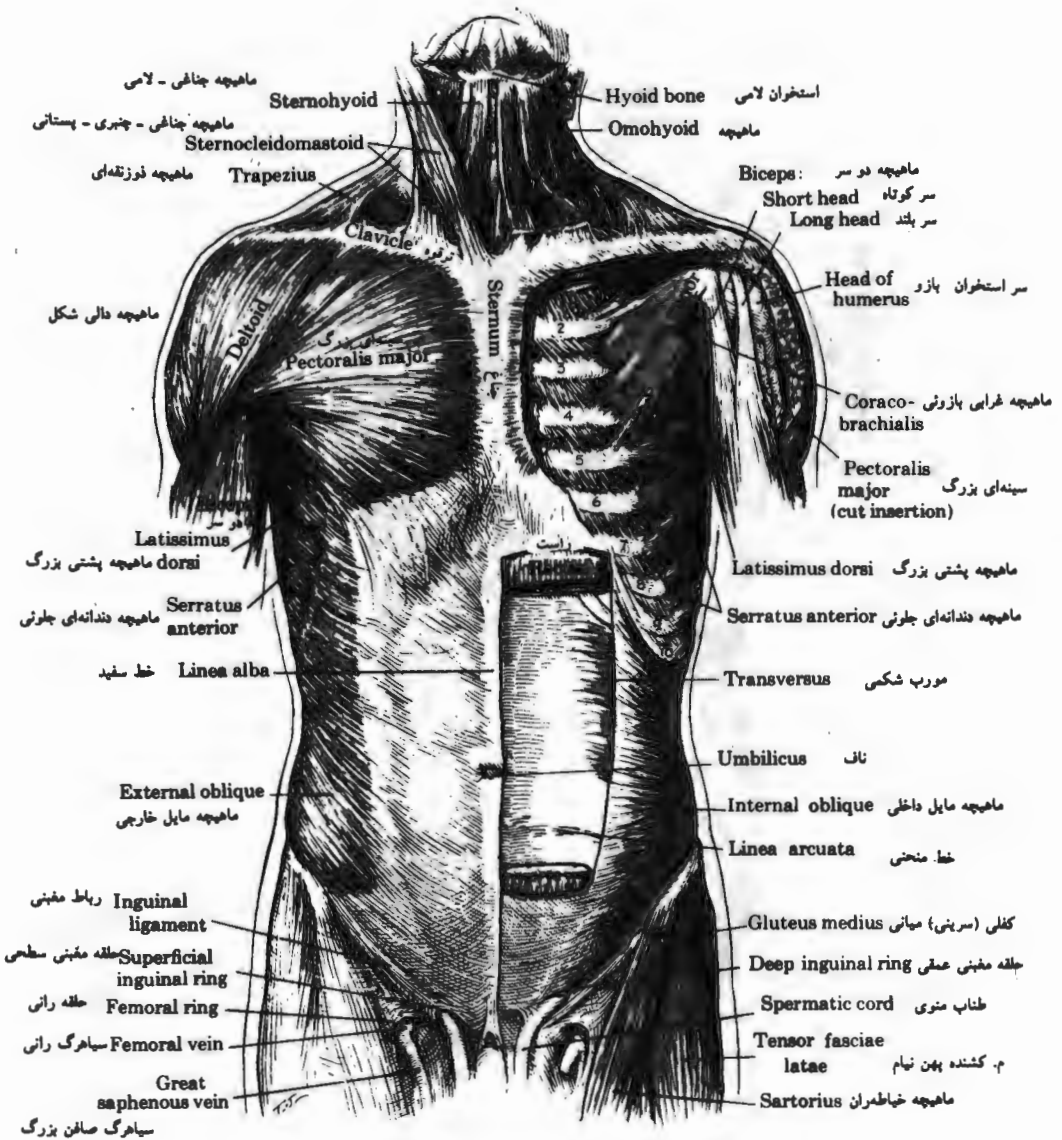
ساختارهای ویژه کپکهای معمولی



MUSCLES OF THE HEAD AND FACE

A, muscles of face and scalp, showing insertion of platysma; B, buccinator and orbicularis oris; C, pterygoid muscles. (Jones and Shepard.)

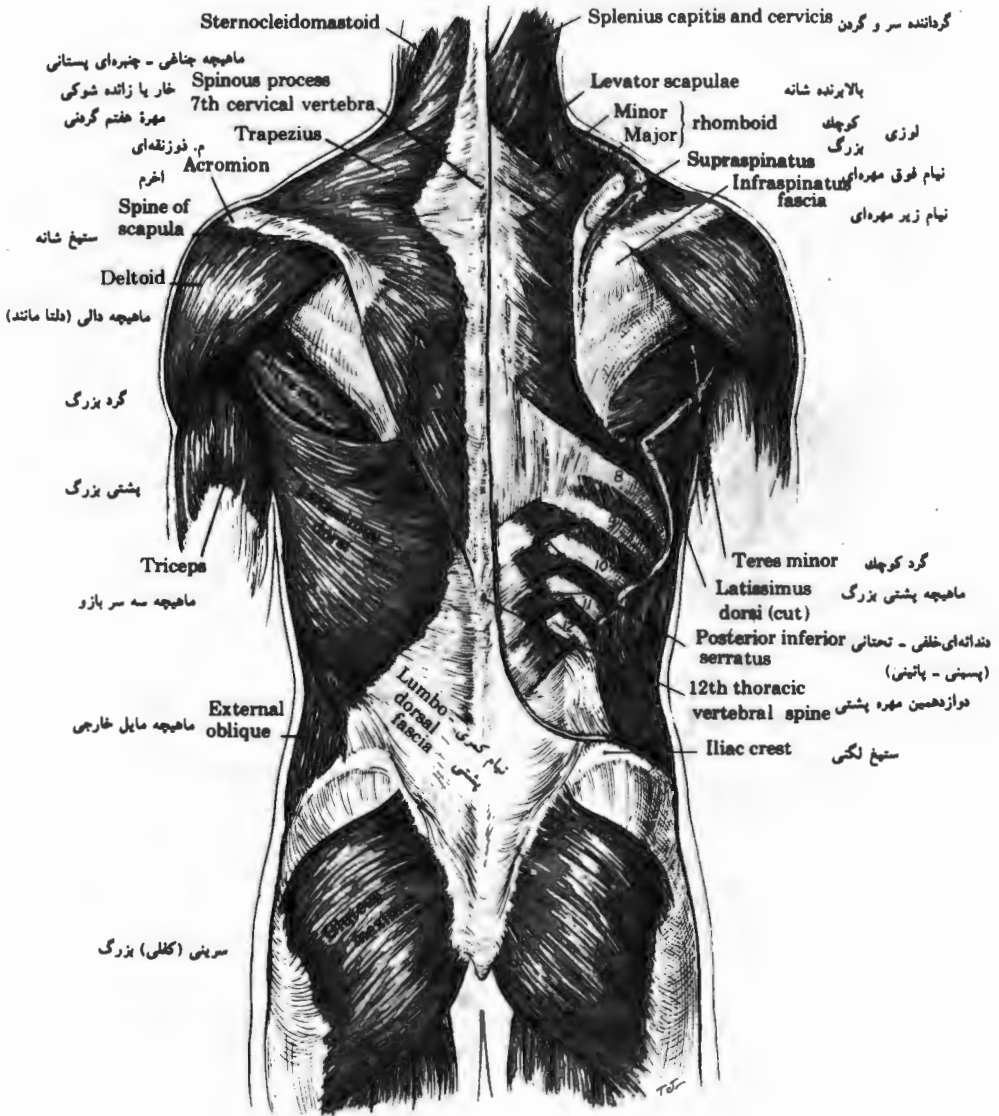
ماهیچه‌های سر و چهره



MUSCLES OF TRUNK, ANTERIOR VIEW

The left sternocleidomastoid, pectoralis major, external oblique, and a portion of the deltoid have been removed to show underlying muscles. A portion of the rectus abdominis has been cut away to expose the posterior part of its sheath. (Jones and Shepard.)

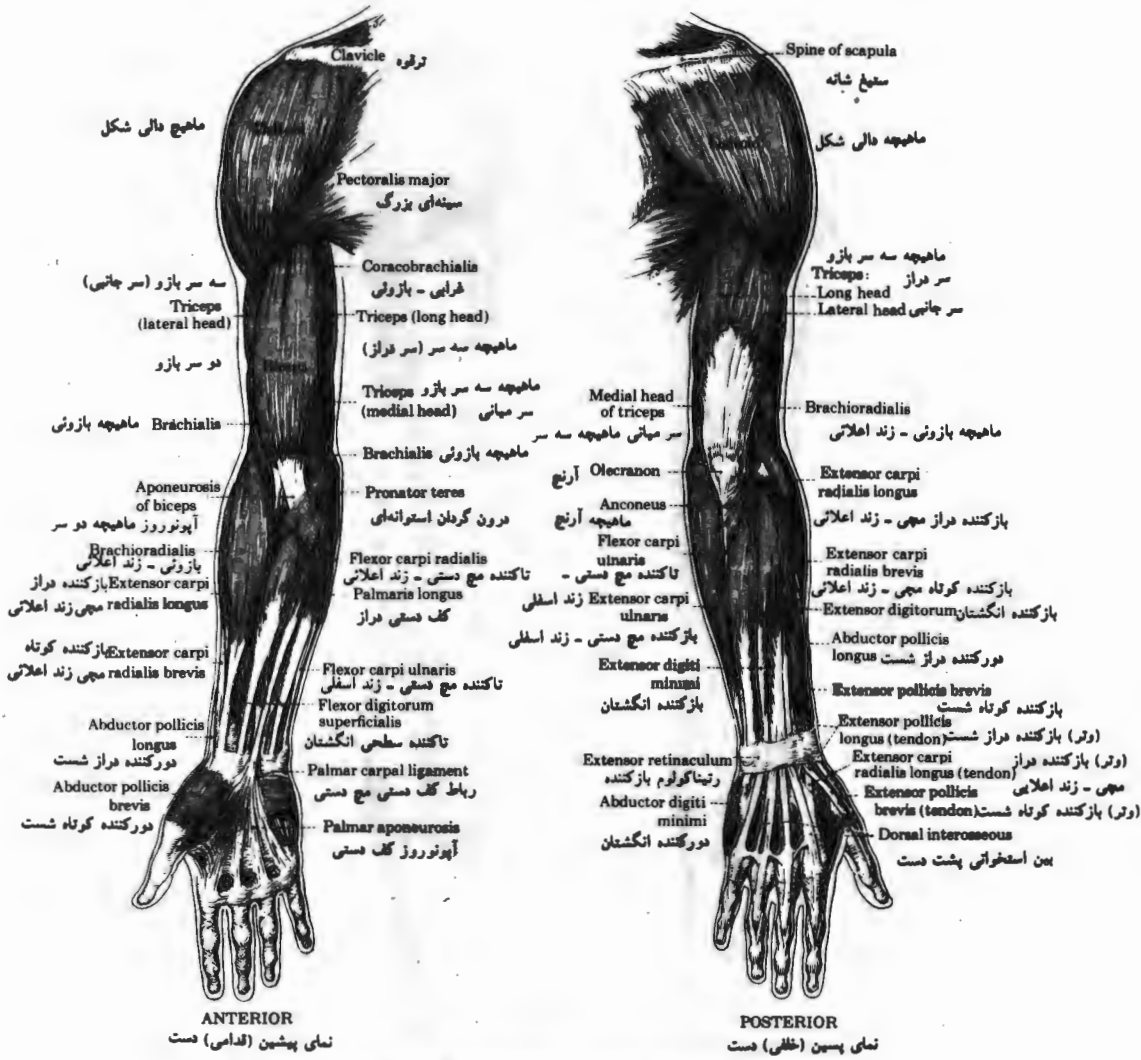
ماهیچه‌های تنه‌نمای پیشین (قدامی)



MUSCLES OF TRUNK, POSTERIOR VIEW

The latissimus dorsi and trapezius on the right side have been cut away to expose the underlying muscles. (Jones and Shepard.)

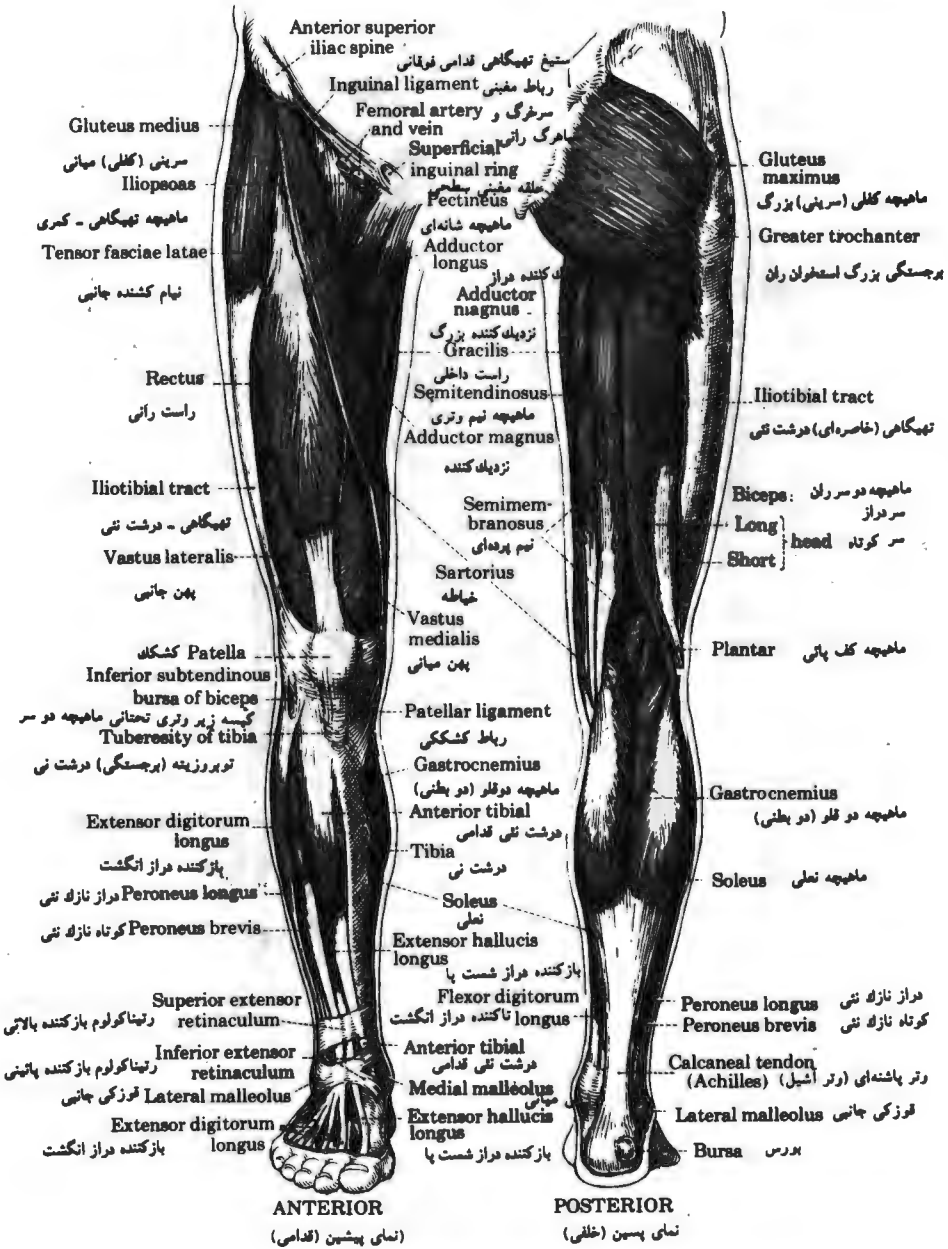
ماهیچه‌های تنه، نمای پسین (خلفی)



SUPERFICIAL MUSCLES OF RIGHT UPPER EXTREMITY

(Jones and Shepard)

ماهیچه‌های سطحی دست (دست راست)



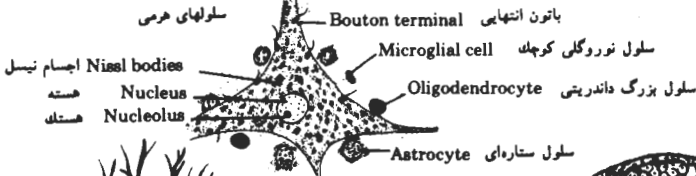
SUPERFICIAL MUSCLES OF RIGHT LOWER EXTREMITY

(Jones and Shepard)

ماهیچه‌های سطحی پا (پای راست)

Pyramidal cell, cerebral cortex قشر مغز

سلولهای هرمی



Nissl bodies اجسام نیسل

Nucleus هسته

Nucleolus هسته کوچک



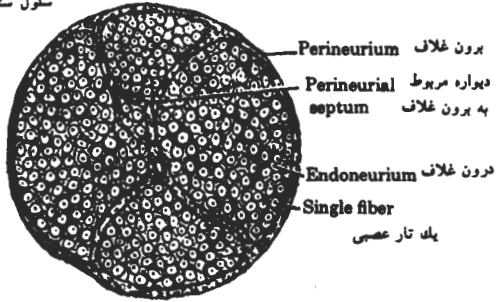
Astrocyte سلول ستاره‌ای

Oligodendrocyte سلول بزرگ داندربیتی

Microglial cell سلول نوروگلی کوچک

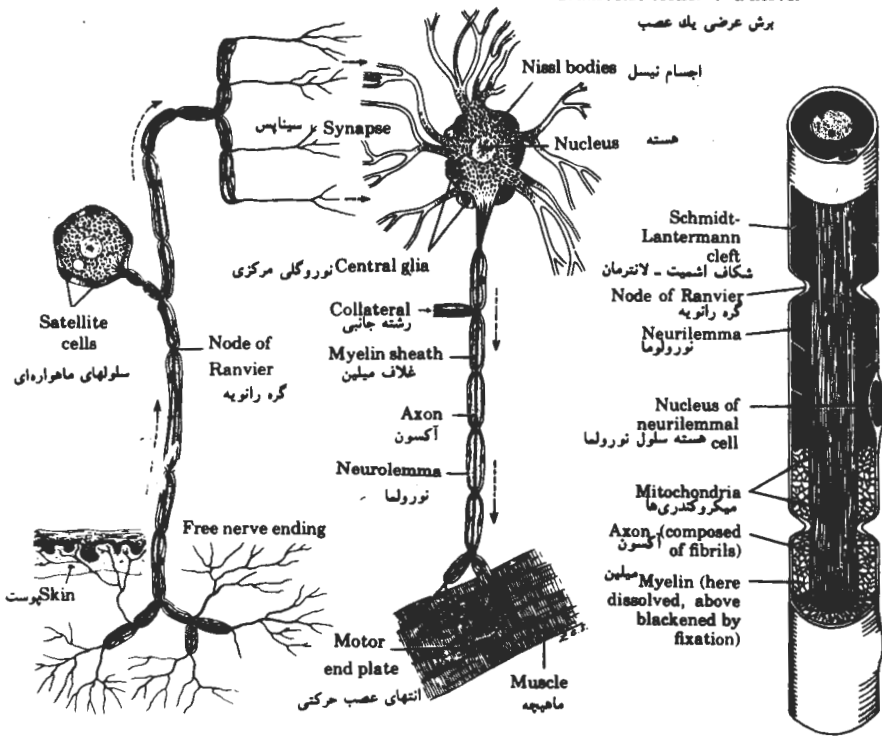
Three types of human neuroglial cell. (King and Showers.)

سه نوع سلول نوروگلی انسانی



Transverse section of a nerve.

برش عرضی یک عصب



SENSORY NEURON

نورون حسی

MOTOR NEURON

نورون حرکتی

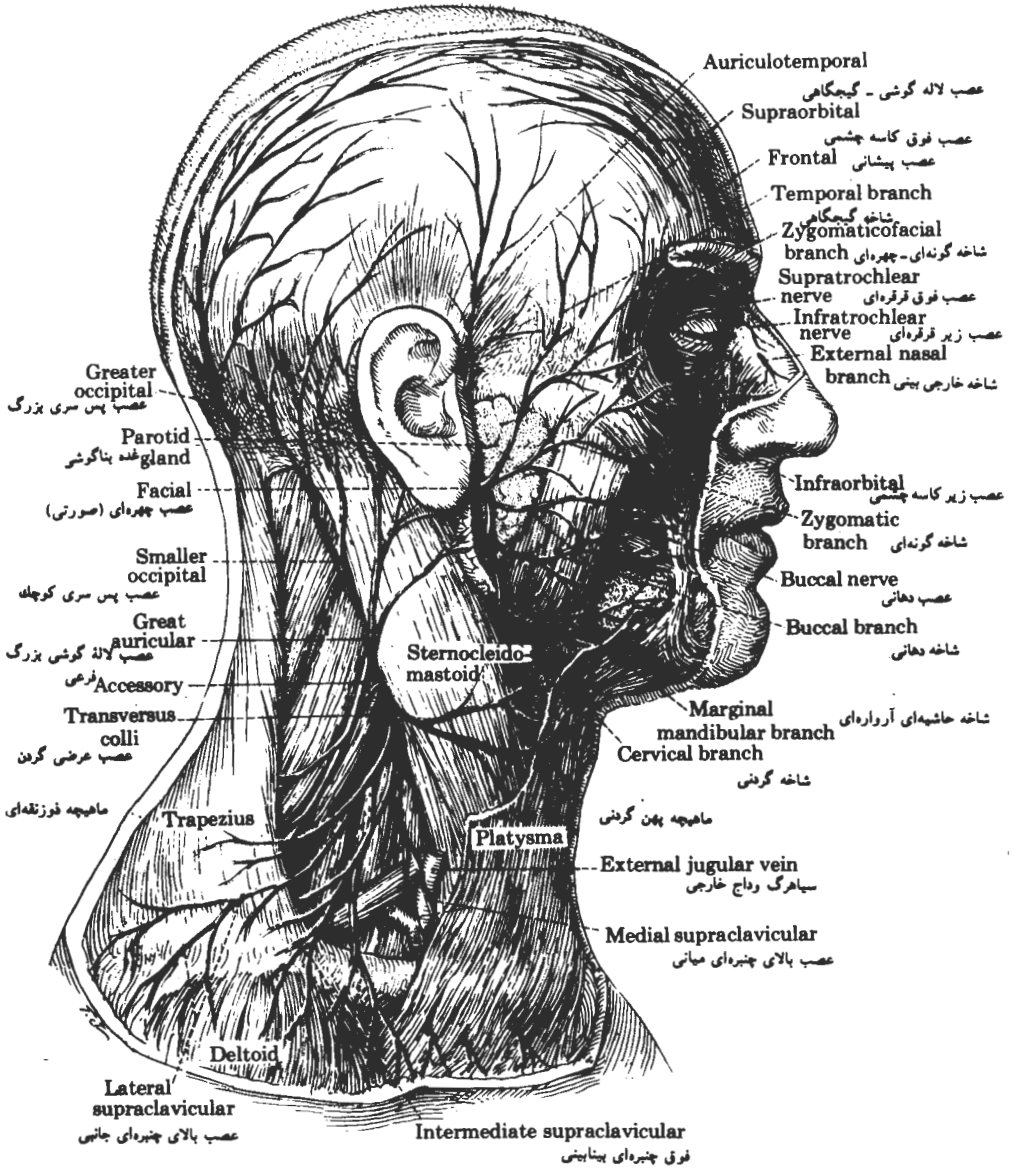
Diagrammatic representation of two types of neurons. (King and Showers.)

Longitudinal section of a nerve fiber (Leeson and Leeson).

برش عمودی رشته عصبی

DETAILS OF STRUCTURE OF COMPONENTS OF NERVE TISSUE

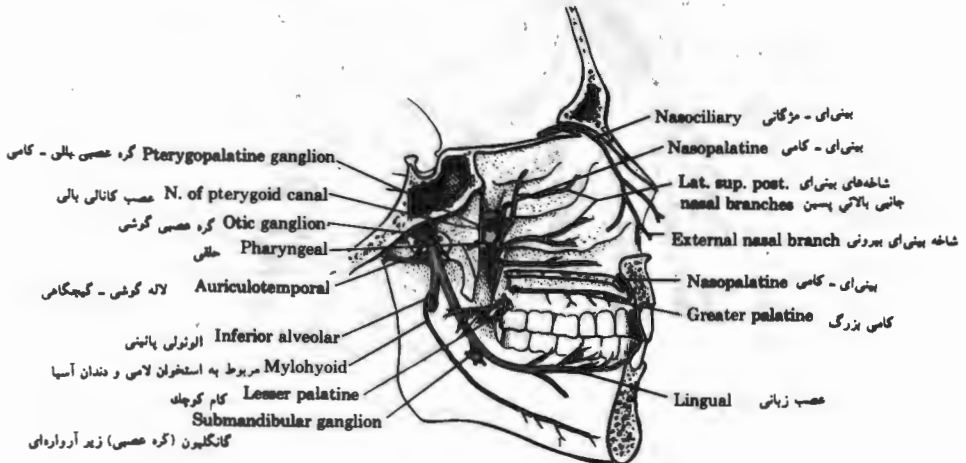
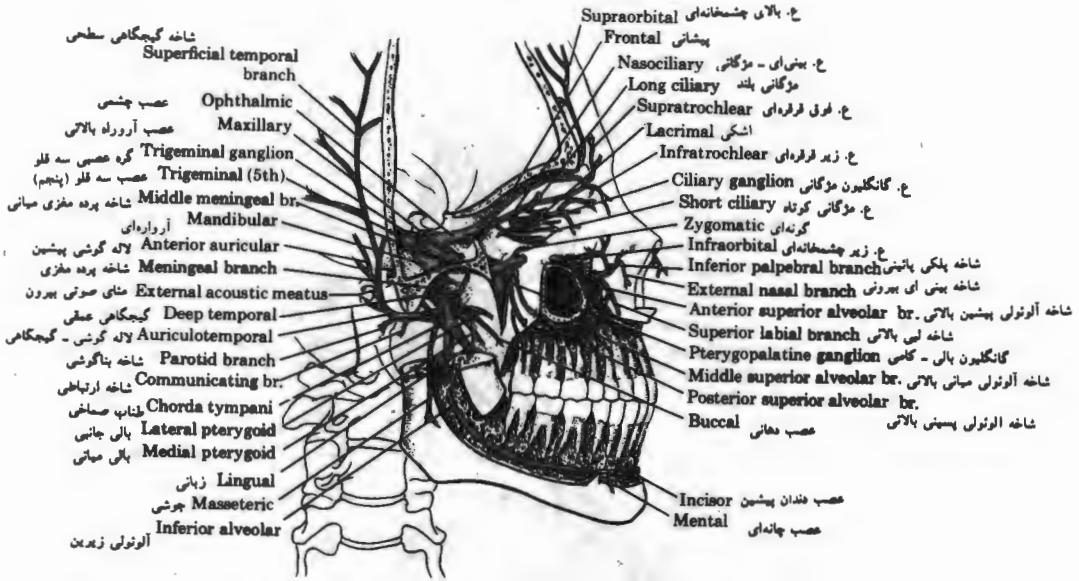
جزئیات ساختمانی بخشهای مختلف بافت عصبی



SUPERFICIAL NERVES AND MUSCLES OF HEAD AND NECK

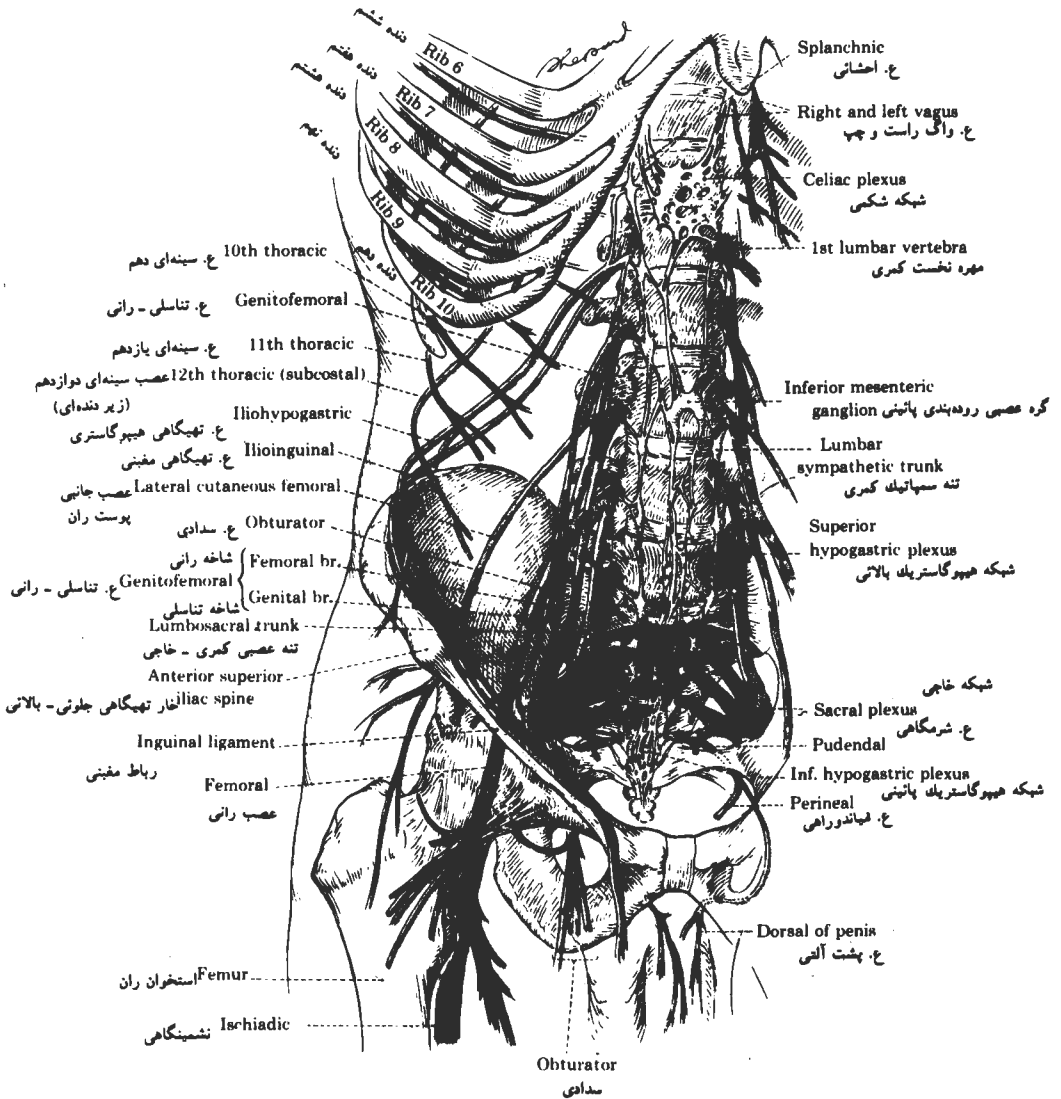
Portions of the parotid gland and platysma muscle are shown cut away. (Jones and Shepard.)

اعصاب سطحی سر و گردن



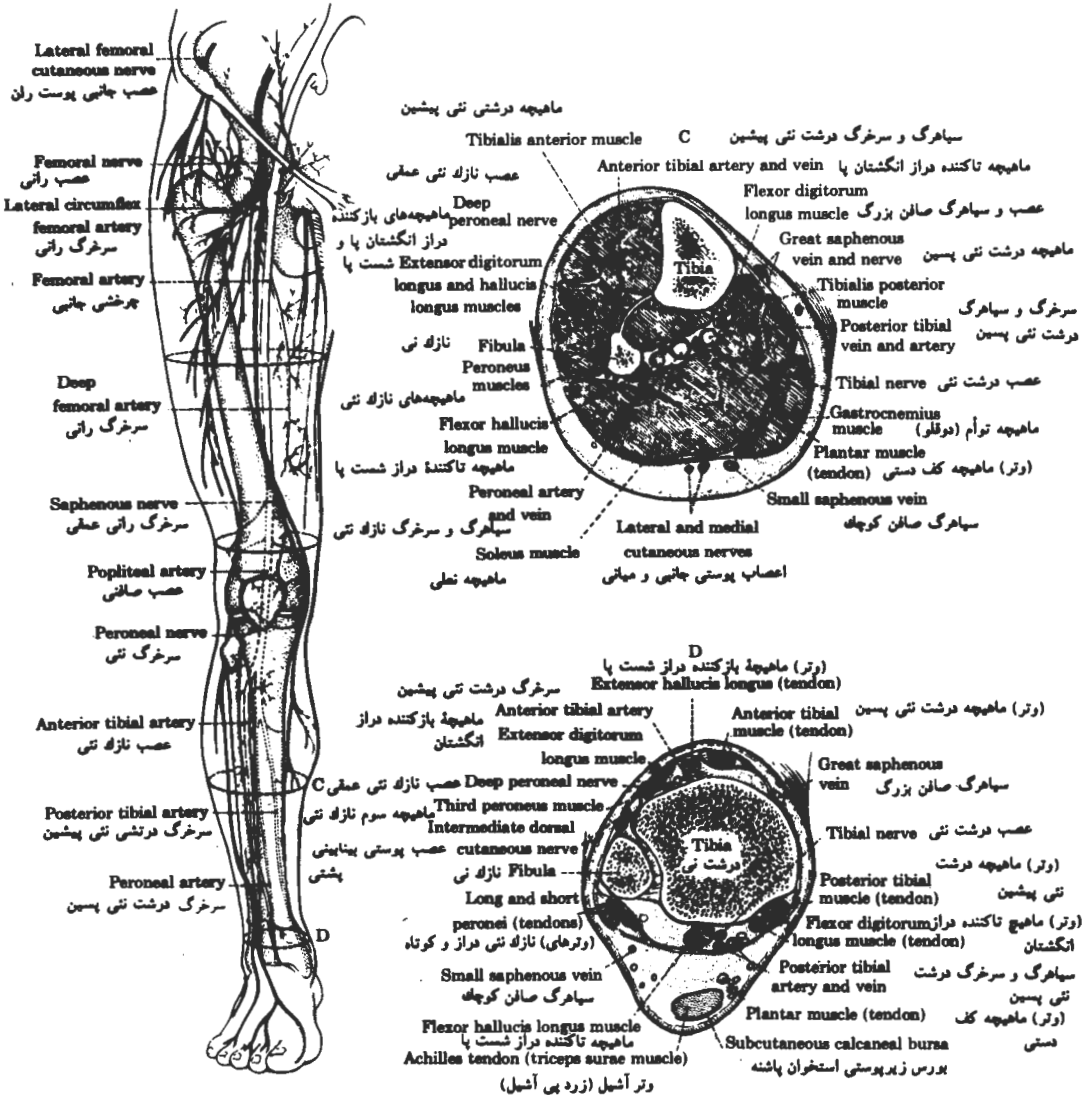
DEEP NERVES SHOWN IN RELATION TO BONES OF FACE

اعصاب عمقی و ارتباط آنها با استخوانهای صورت



DEEP NERVES OF LOWER TRUNK
The sympathetic nerves are uncolored. (Jones and Shepard.)

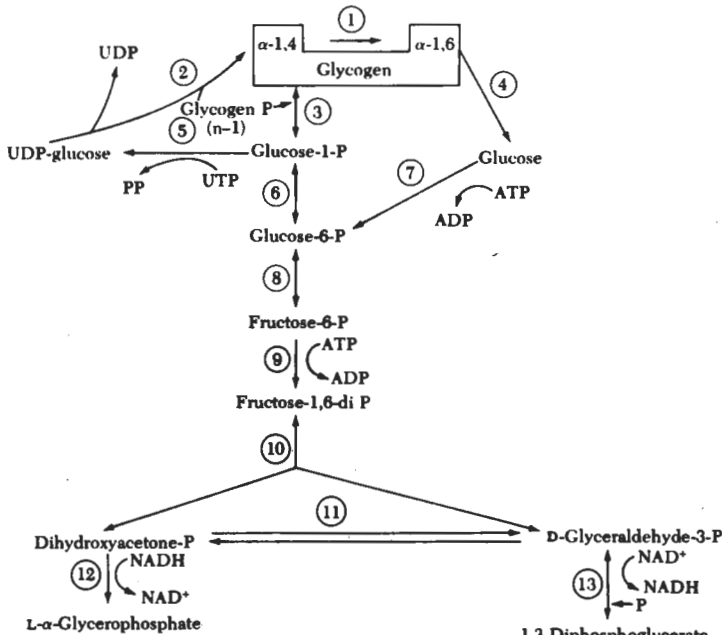
اعصاب عمقی بخش پائینی تنه



NERVES OF RIGHT LOWER EXTREMITY

Front view shows principal nerves and arteries (uncolored) in relation to the bones. C and D are cross sections made at levels indicated on drawing at left. (Jones and Shepard.)

اعصاب پا (پای راست)



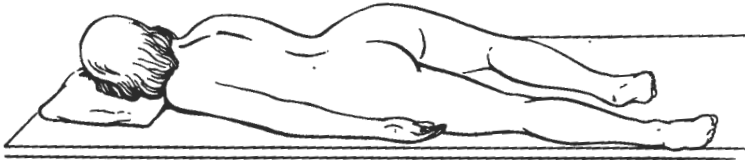
KEY TO ENZYMES (CIRCLED NUMBERS)

1. α -glucan-branching glycosyltransferase
2. UDP-glucose-glycogen glycosyltransferase
3. glycogen phosphorylase
4. amylo-1,6-glucosidase
5. UDP-G pyrophosphorylase
6. phosphoglucomutase
7. glucokinase
8. phosphohexoisomerase
9. phosphofruktokinase
10. aldolase
11. triosephosphate isomerase
12. glycerolphosphate dehydrogenase
13. glyceraldehyde phosphate dehydrogenase
14. phosphoglycerate kinase
15. phosphoglyceromutase
16. phosphopyruvate hydratase (enolase)
17. pyruvate kinase
18. pyruvate decarboxylase
19. alcohol dehydrogenase
20. lactate dehydrogenase

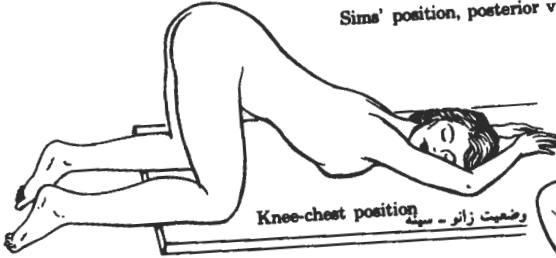
EMBDEN-MEYERHOF PATHWAY OF GLUCOSE METABOLISM

(after Masur and Harrow)

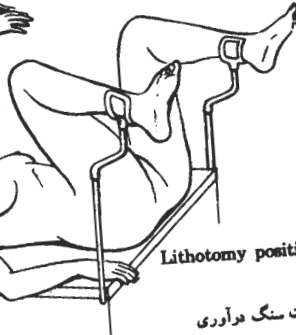
زنجیره سوخت و ساختی گلوکز



Sims' position, posterior view
وضعیّت سیمس، نمای پسین

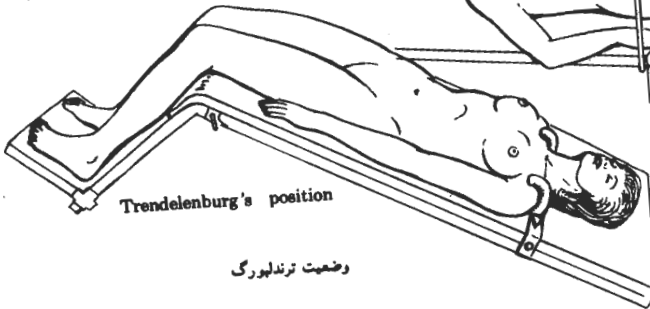


Knee-chest position
وضعیّت زانو - سینه



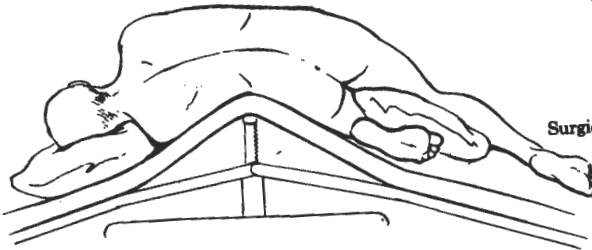
Lithotomy position

وضعیّت سنگ درآوری

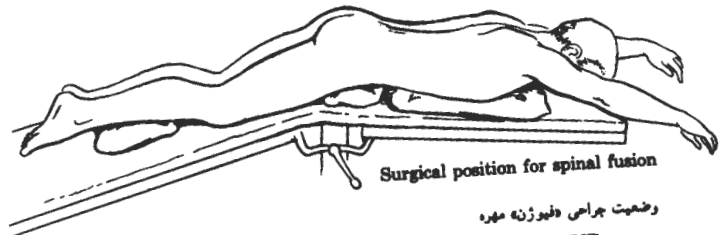


Trendelenburg's position

وضعیّت ترندلبرگ



Surgical position for nephrectomy
وضعیّت جراحی کلیه



Surgical position for spinal fusion

وضعیّت جراحی دیورژنه مهره

VARIOUS POSITIONS USED IN EXAMINATION OR TREATMENT

وضعیّت‌های گوناگون برای معاینه یا جراحی و درمان

Place one hand under the patient's chin and the other on top of his head. Lift up on the chin and push down on the top of the head to tilt the head backwards.

یک دست خود را زیر چانه بیمار بگذارید و دست دیگر را روی سرش قرار دهید. چانه را بالا بکشید و سر را به پاتین فشار دهید تا سر به عقب برود.



While holding the jaw forward pinch the nostrils closed with the other hand to prevent leakage of air through the nose.

در حالی که چانه بیمار را به جلو کشیده‌اید سوراخهای بینی او را با دست دیگر ببندید تا هوایی که وارد دهان خواهید کرد از راه بینی خارج نشود.



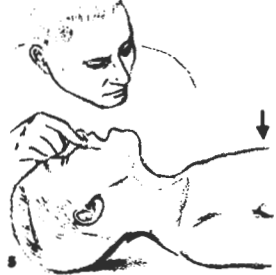
Put the thumb of the hand under the jaw into the patient's mouth; grasp the jaw and pull it forward.

شست خود را در دهان بیمار ببرد و زیر آرواره او قرار دهید، آرواره را بگیرد و به سمت بیرون بکشید.



Take a deep breath; place your mouth tightly over the patient's and blow forcefully into his lungs.

نفس عمیقی بکشید دهان خود را روی دهان بیمار بگذارید و با شدت به ششهای او دمید.



Repeat this sequence of maneuvers every 3 to 4 seconds until other means of ventilation are available.

If you cannot open his mouth blow through his nose. In infants cover both mouth and nose with your cover. Blow gently into a child's mouth, and in infants use only small puffs from your cheeks.

این کار را هر ۳ تا ۴ ثانیه تکرار کنید تا وسایل تهیه دیگری آماده شوند. اگر نتوانستید دهان بیمار را باز کنید از راه بینی او دمید. در کودکان باید دهان خود را روی دهان و بینی او قرار داد. به آرامی به درون دهان کودک دمید و فقط فوتهای کوچکی به کمک گونه‌های خود وارد دهان کودک کنید.

The patient is placed in a supine position on a rigid support so that there is no give under the patient as pressure is applied. The individual applying the pressure stands or kneels at right angles to the patient. He places the heel of one hand with the heel of the other on top of it on the sternum, just cephalad to the xiphoid process.

بیمار را به پشت روی تکیه‌گاه سفتی بخواهاند تا فشارهایی که می‌آورد مؤثر باشد. فرد فشار دهنده در کنار بیمار می‌ایستد یا کنار او زانو می‌زند. پاشنه یک دست را روی جناغ سینه بیمار درست بالای زائده خنبری شکل جناغ می‌گذارد و پاشنه دست دیگر را روی دست آن قرار می‌دهد.

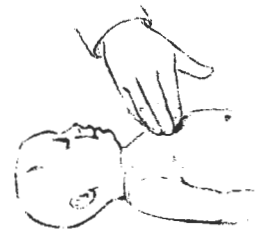
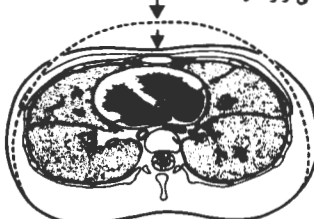
Firm pressure is applied vertically downward about 60 times a minute. At the end of each pressure stroke the hands are relaxed to permit full expansion of the chest. The position of the operator should be such that he can use his body weight while applying the pressure. Sufficient pressure should be exerted to move the sternum 3 or 4 cm. toward the vertebral column.

فشار محکم به طور عمودی و شاقولی به سمت پاتین ۶۰ بار در دقیقه باید انجام شود. در پایان هر فشار دستها استراحت می‌کنند تا سینه بیمار کاملاً باز شود. وضع فشاردهنده باید به گونه‌ای باشد که بتواند به هنگام فشار دادن سینه بیمار وزن بدن خود را به کار برد. برای حرکت دادن جناغ سینه بیمار به طوری که جناغ به اندازه ۳ تا ۴ سانتیمتر به پایین و به سمت ستون مهره‌ها برود باید فشار کافی وارد کرد.

Children up to 10 years of age require the force of only one hand.

Only moderate pressure by the finger tips on the middle third of the sternum should be used on infants.

در کودکان زیر ۱۰ ساله فقط با یک دست فشار آوردن بر سینه کافی است. در اطفال فقط فشار متوسطی به وسیله نوک انگشتان بر روی نیمه یک سوم جناغ سینه کافی است.

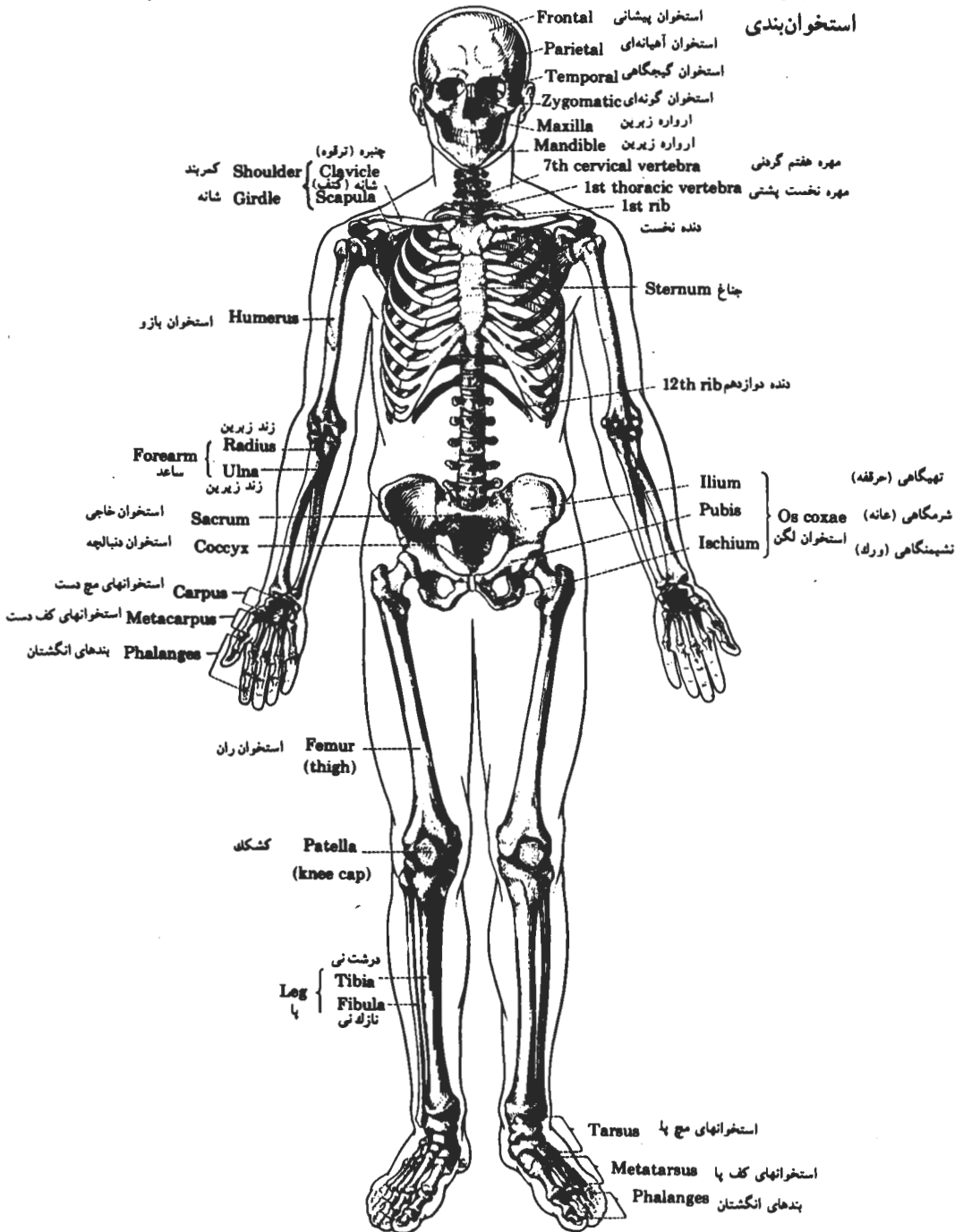


* Kouwenhoven, W. B., Jude, J. R., and Knickerbocker, C. G.: Closed Chest Cardiac Massage. J.A.M.A. 173:1064, 1960.

TECHNIQUE OF RESUSCITATION BY CLOSED CHEST CARDIAC MASSAGE

(Kouwenhoven, Jude, and Knickerbocker, J.A.M.A. 173:1064, 1960.)

تکنیک‌های نجات جان بیمار از راه تنفس مصنوعی و ماساژ قلبی



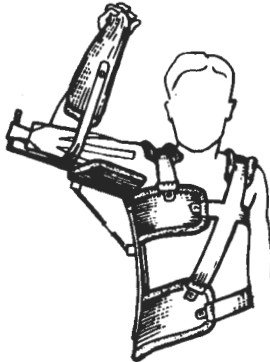
ANTERIOR VIEW OF HUMAN SKELETON

(King and Showers)

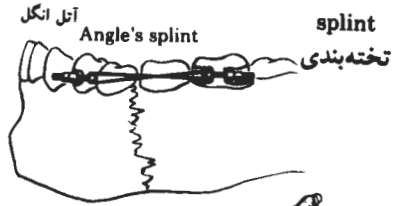
نمای پیشین (قدامی) استخوان بندی بدن



Chandler felt collar
آتل پشمی نندی کدلیر



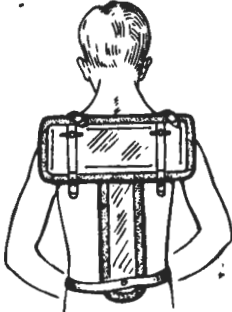
Airplane splint
آتل هواپیما



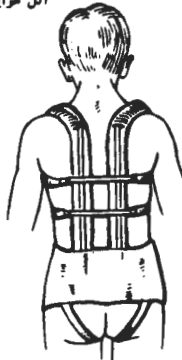
آتل انگل
Angle's splint
تخته بندی splint



Kanavel
cock-up splint
آتل کاناول



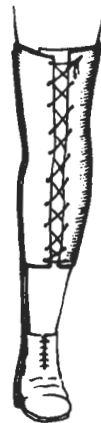
Clavicular cross splint
آتل چلیپایی ترقوه



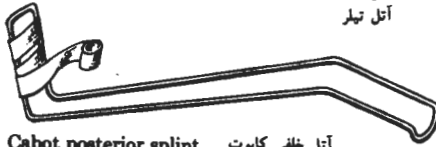
Taylor splint
آتل تیلر



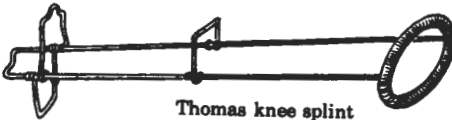
Plaster splint
آتل گچ



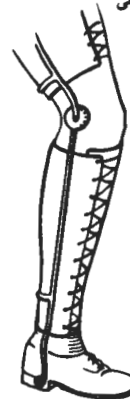
Knee splint
آتل زانو



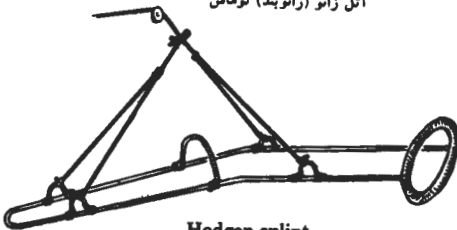
Cabot posterior splint
آتل خلفی کابوت



Thomas knee splint
آتل زانو (زانوبند) توماس



Knee splint
with protractor
آتل زانو با محافظ



Hodgen splint
آتل هاجن

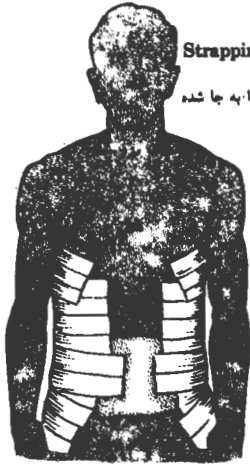


Drop foot splint

آتل پای فروافتاده

VARIOUS TYPES OF SPLINT
انواع گوناگون آتل (تخته بندی)

f. Goodwin



Strapping for dislocated intervertebral disk

نوارچسبانی برای دیسک بین مهره‌ای جا به جا شده

Front view

نمای جلویی



Back view

نمای پشتی



Knee strapping

نوارچسبی زانو



Rib strapping

نوارچسبانی دنده



Strapping for acromioclavicular dislocation

نواربندی و نوارچسبانی برای دررفتگی مفصل اخروی - چنبری



Basket weave for ankle

سبدبافی برای مچ پا



Metatarsal strapping

نوارچسبانی استخوانهای کف پا



Figure-of-8 for thumb

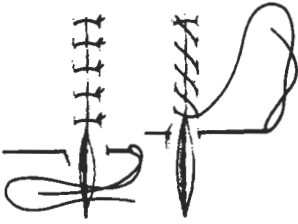
فیگور 8 برای شست پا

VARIOUS TYPES OF STRAPPING

انواع گوناگون نواربندی یا نوارچسبانی

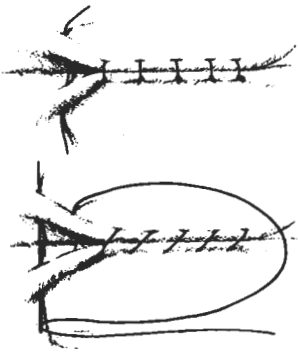
بخیه از رو

Over-and-over suture



بخیه لامبرت

Lambert suture



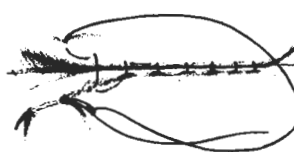
بخیه هالستد

Halsted suture



بخیه کوشینگ

Cushing suture



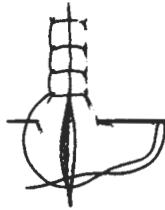
بخیه لاتی (تشکی) عمودی

Vertical mattress suture



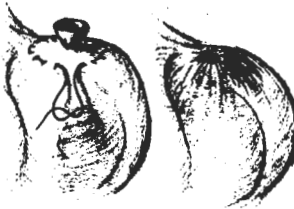
بخیه کوکی

Lock-stitch suture



بخیه در کیسه‌ای

Purse-string suture



بخیه پشت و رو

Everting sutures



بخیه لاتی (تشکی) افقی

Horizontal mattress suture



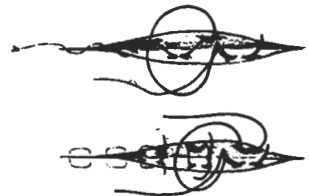
بخیه کل

Connell suture



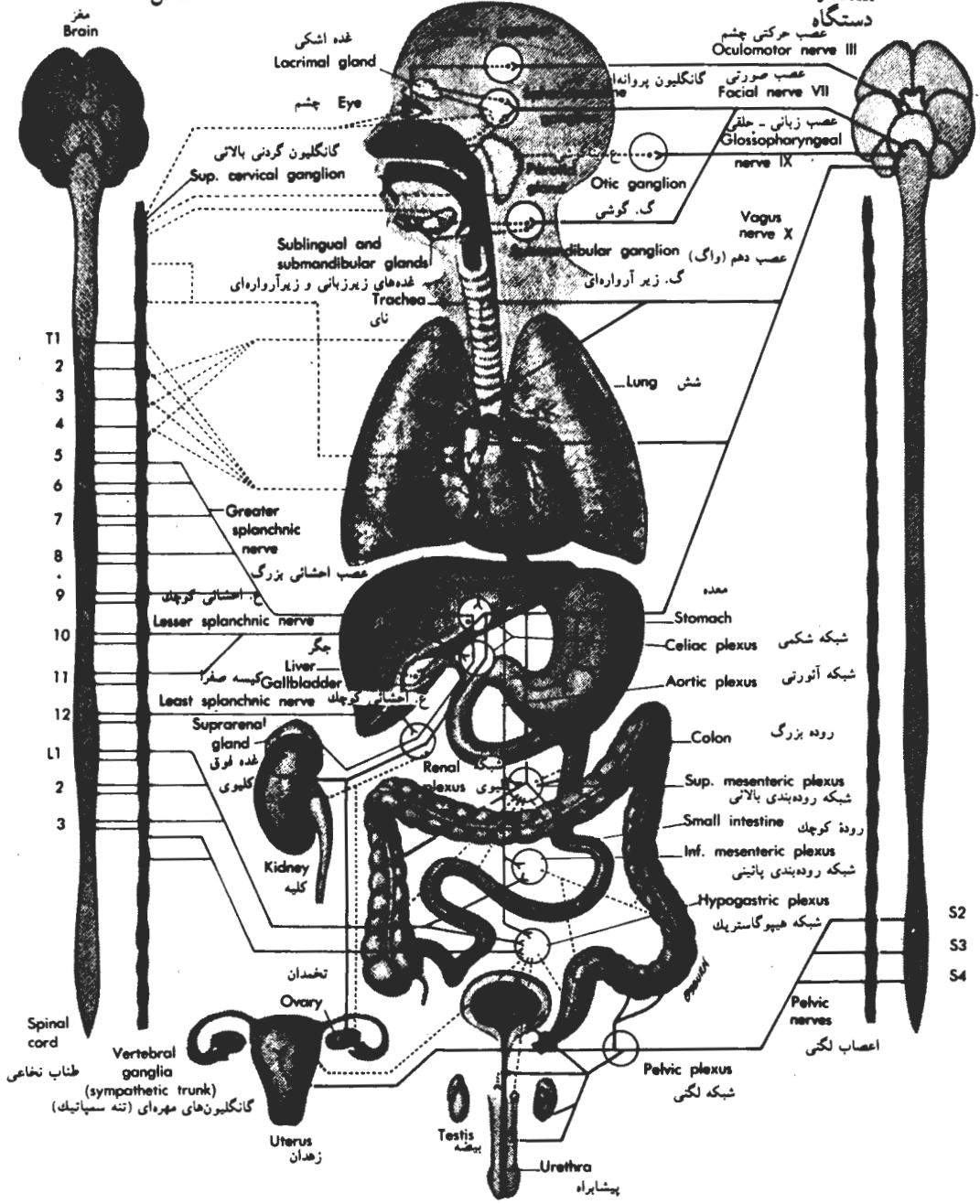
بخیه زیرپوستی

Subcuticular suture



VARIOUS TYPES OF SUTURES AND KNOTS
(Nealon)

انواع گوناگون بخیه‌ها و گره‌ها



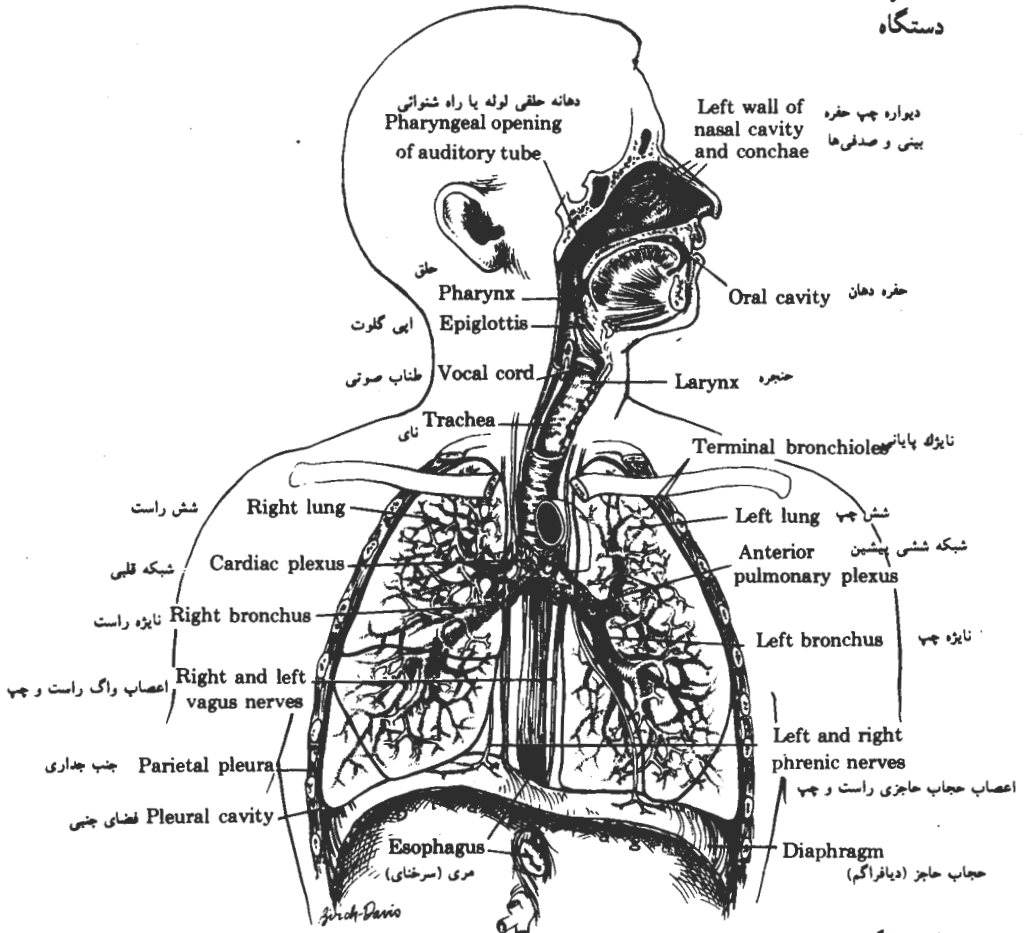
سمپاتیک
SYMPATHETIC
Thoracolumbar outflow

—	Preganglionic sympathetic fibers
- - - - -	Postganglionic sympathetic fibers
— · · · · ·	Preganglionic parasympathetic fibers
- - - - - · · · · ·	Postganglionic parasympathetic fibers

پاراسمپاتیک
PARASYMPATHETIC
Craniosacral outflow

AUTONOMIC NERVOUS SYSTEM

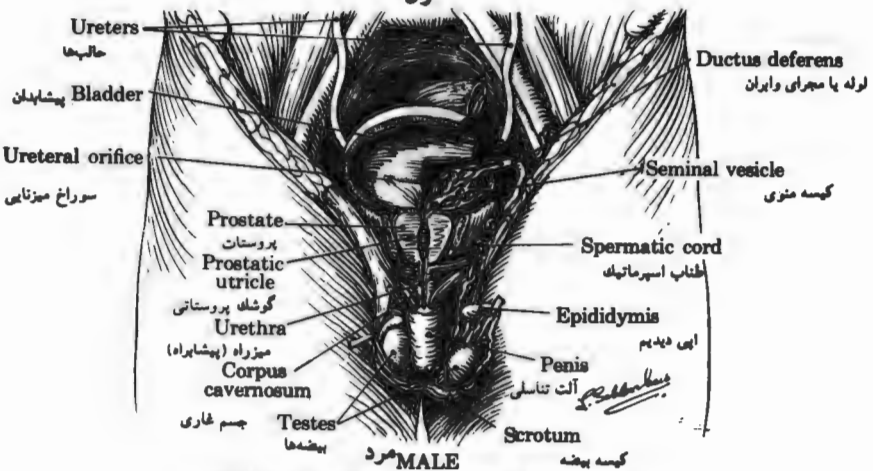
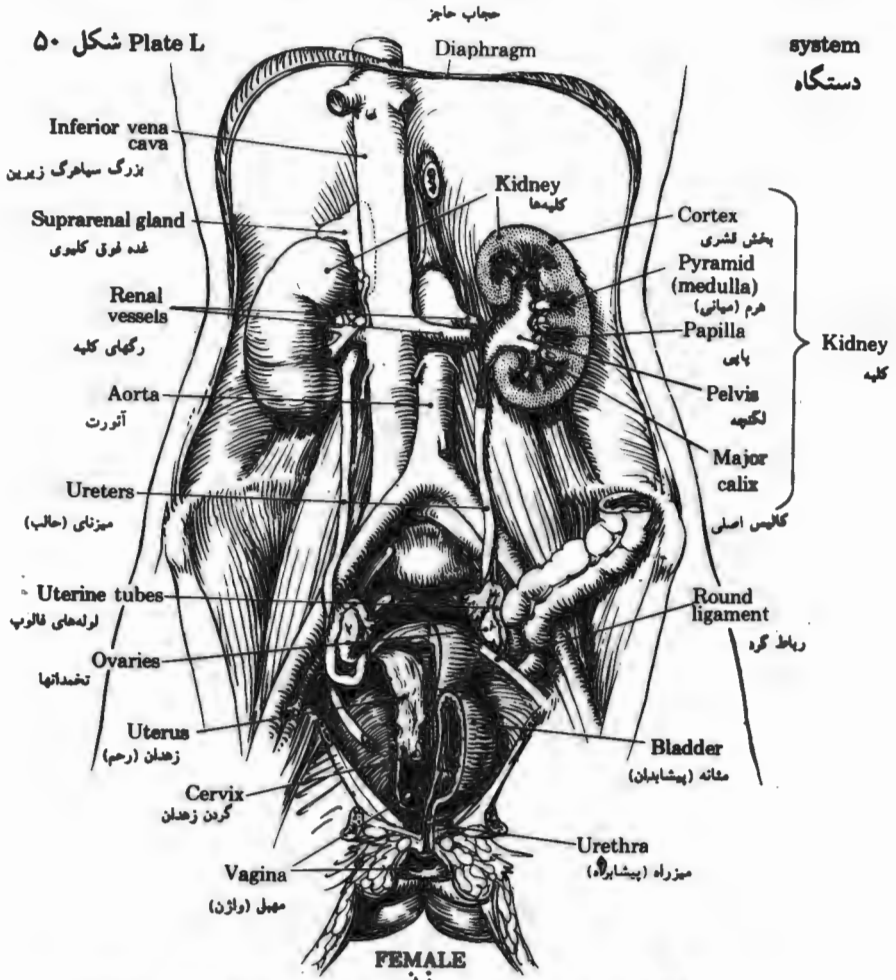
دستگاه عصبی خودمختار



ORGANS OF RESPIRATORY SYSTEM

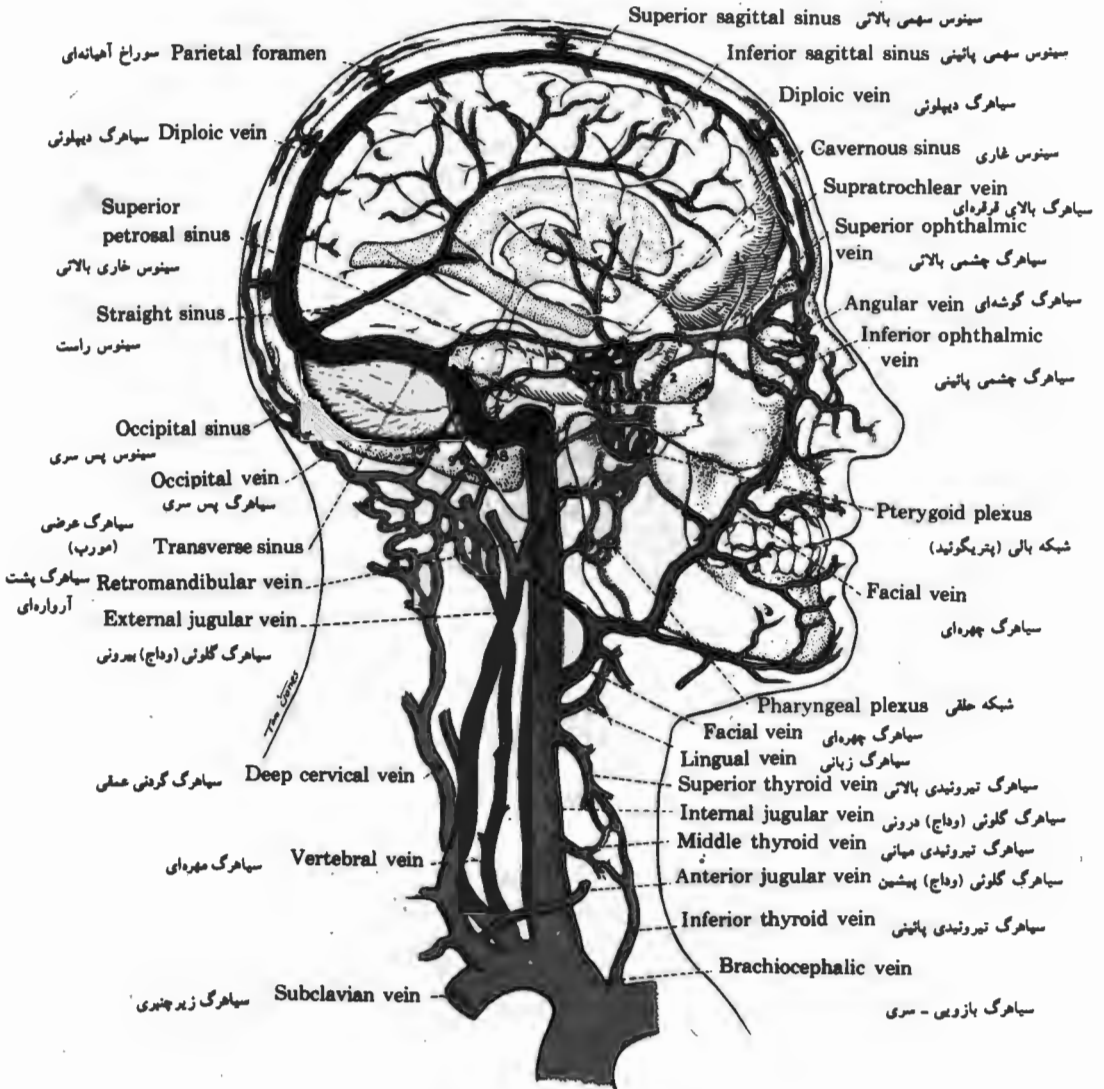
اندامهای دستگاه دم زدن

Plate L شکل ۵۰



ORGANS OF THE UROGENITAL SYSTEM

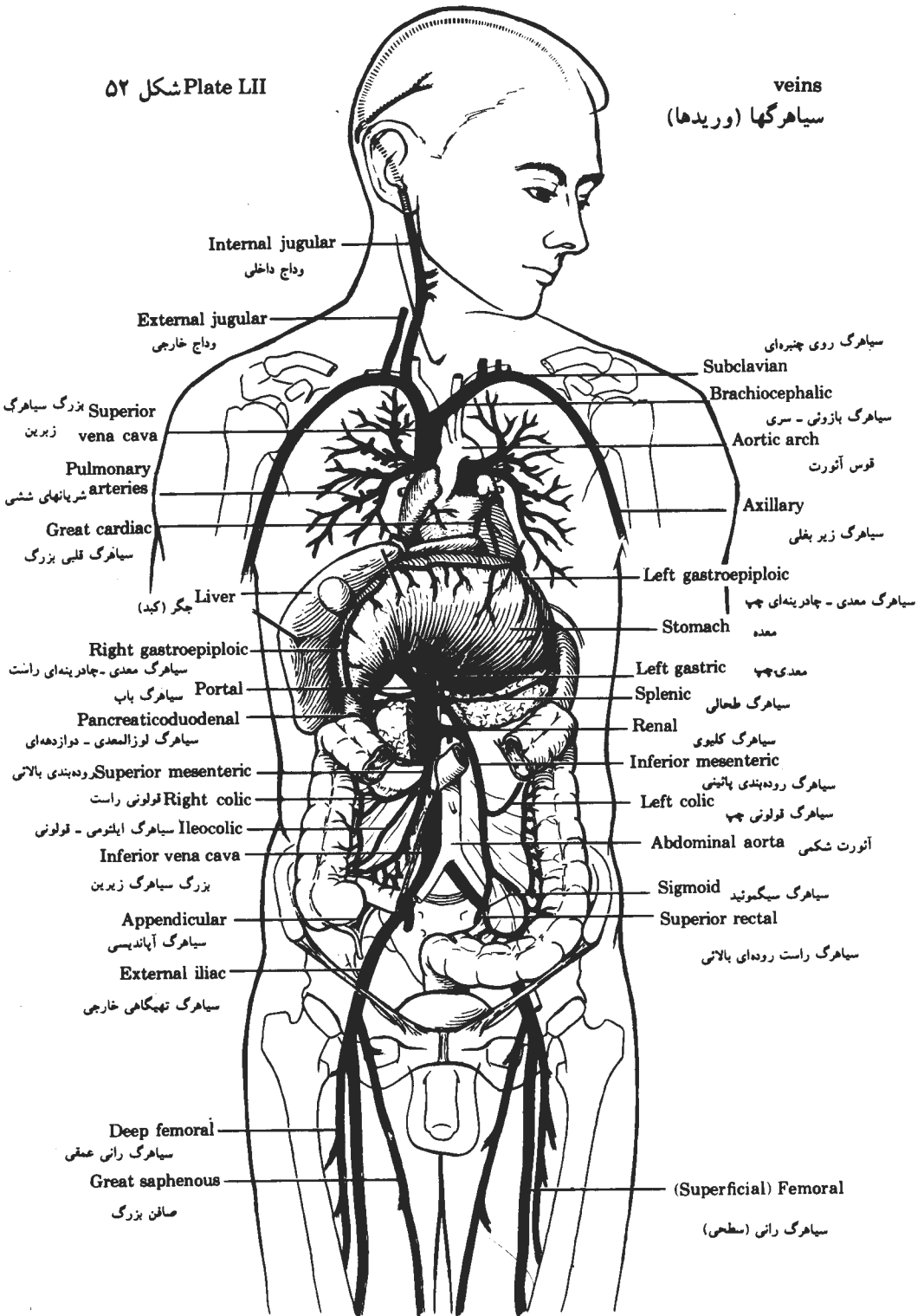
اندامهای دستگاه ادراری تناسلی



VEINS OF THE HEAD AND NECK

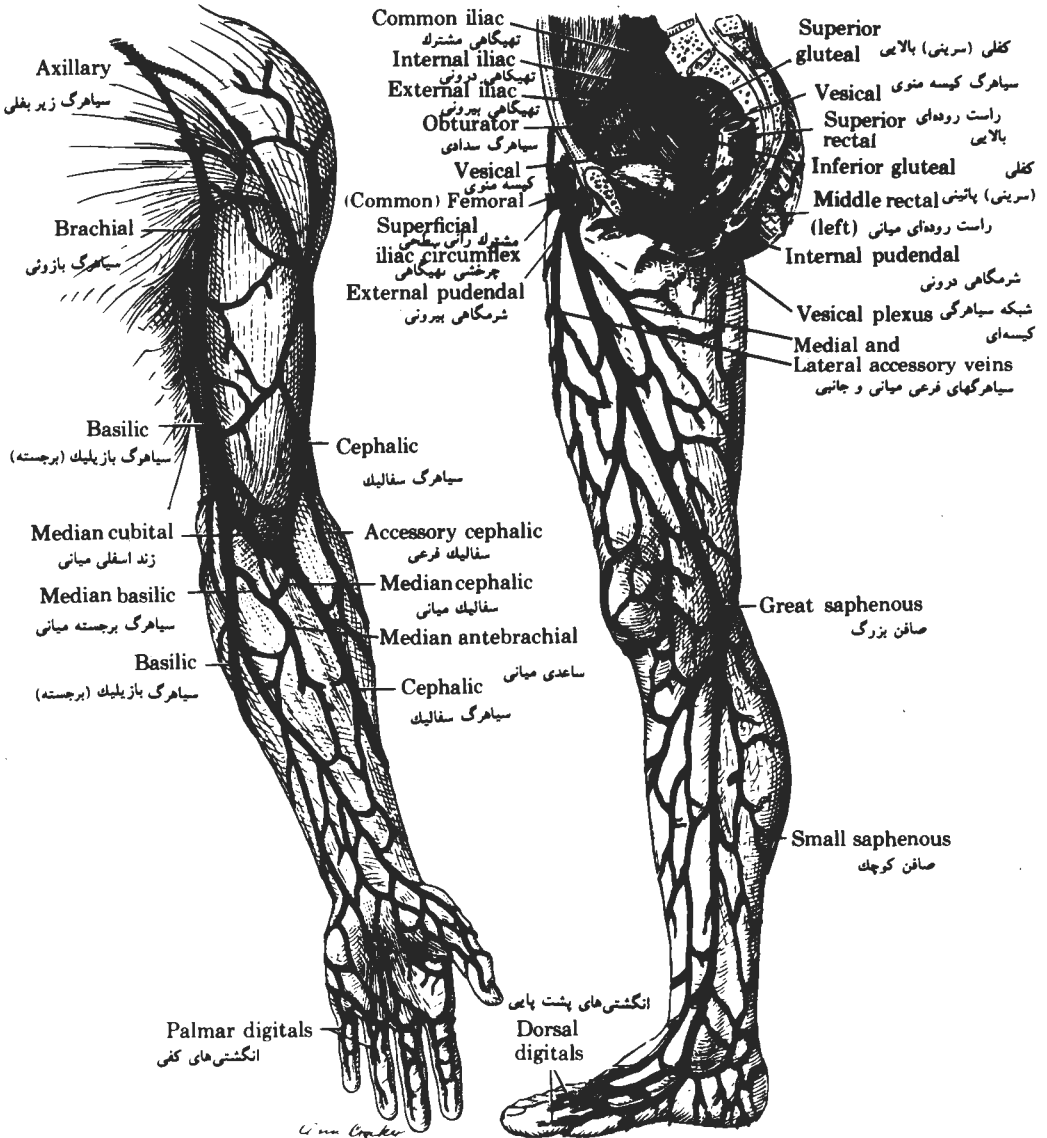
(Modified from Jones and Shepard)

سیاهرگهای سر و گردن



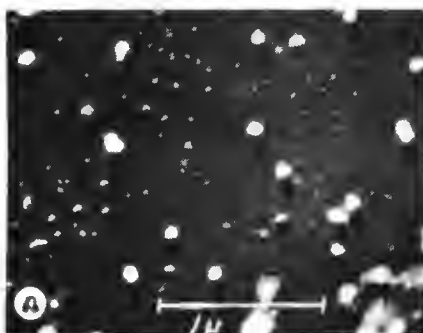
PRINCIPAL VEINS OF THE BODY

سیاهرگها یا وریدهای اصلی



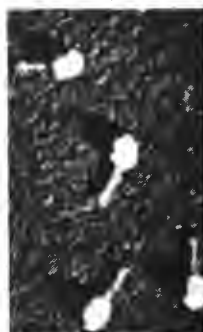
SUPERFICIAL VEINS OF THE EXTREMITIES

سیاهرگهای سطحی دست و پا



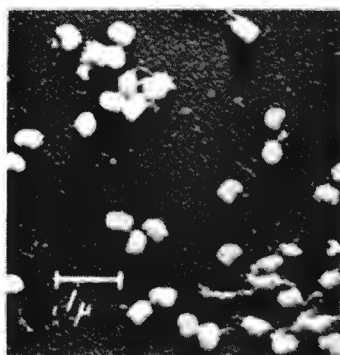
Influenza virus. (Williams and Wyckoff, S.A.B. LS-136.)

ویروس آنفلوانزا



Bacteriophage (T₁) of *Escherichia coli*. (Williams and Frazer, Virology, vol. 2.)

باکتریوفاج اشریشیا کلی



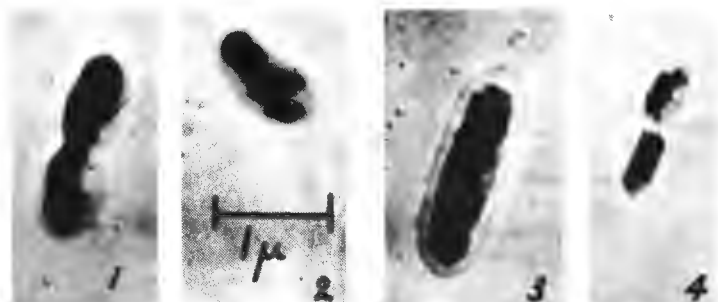
Vaccinia virus. (G. G. Sharp, S.A.B. LS-142.)

ویروس واکسینیا



Tobacco mosaic virus. (Williams and Wyckoff, S.A.B. LS-135.)

ویروس بیماری موزائیک تنباکو

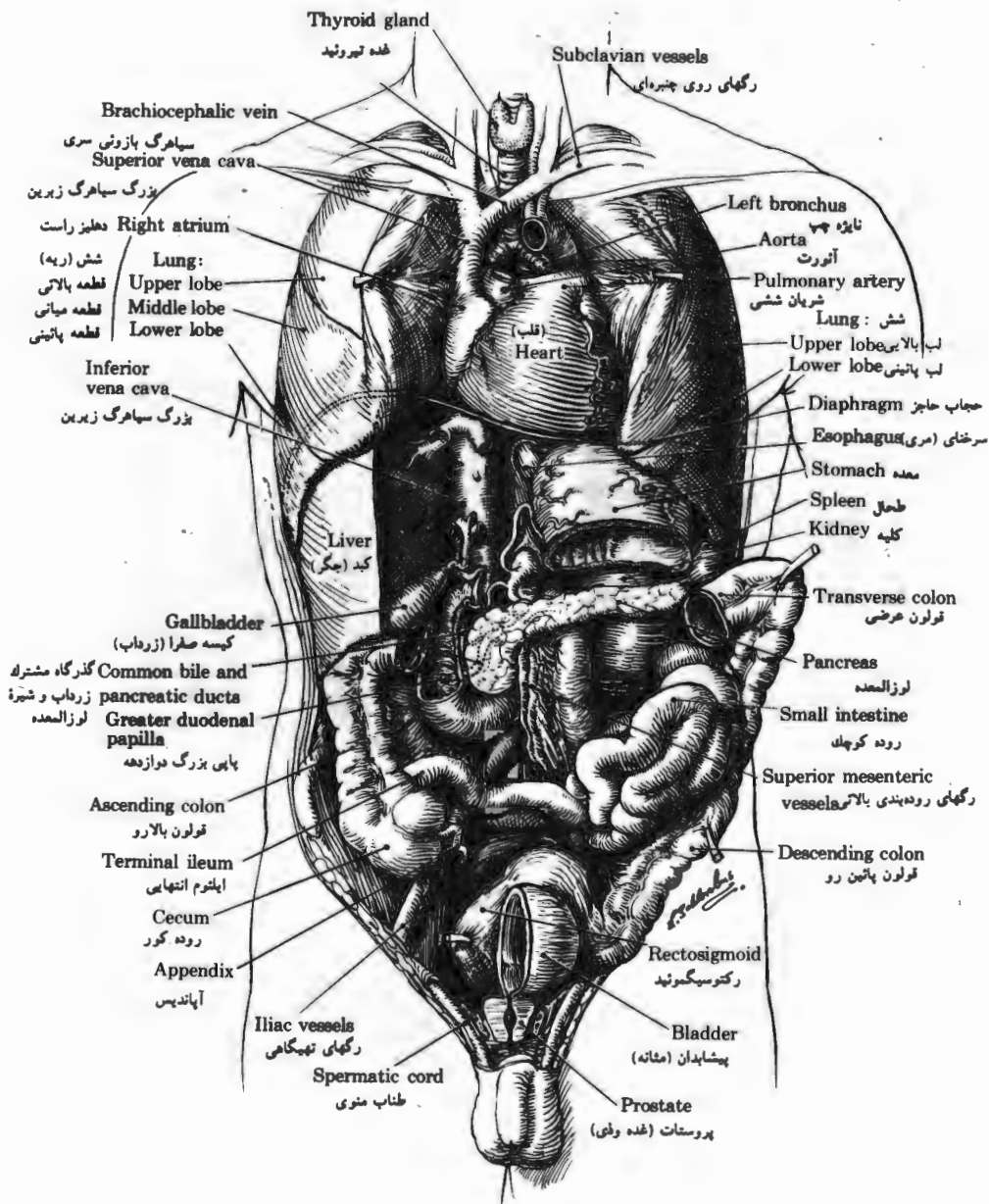


Rickettsiae: 1, epidemic typhus fever; 2, endemic typhus fever; 3, Rocky Mountain spotted fever; 4, American Q fever. (Plots, Smadel, Anderson, and Chambers, S.A.B. LS-25.)

۱- عامل تب تیفوس همه گیر ۲- عامل تب تیفوس اندمیک-- ۳- عامل تب نقطه‌ای کوهستان روکی ۴- عامل تب کبوتر آمریکائی ریکتزیا

ELECTRON MICROGRAPHS OF VIRUSES AND RICKETTSIAE

بزرگنمایی الکترونی ویروسها و ریکتزیاها



THORACIC AND ABDOMINAL VISCERA
اندامهای دورنی قفسه سینه و شکم

